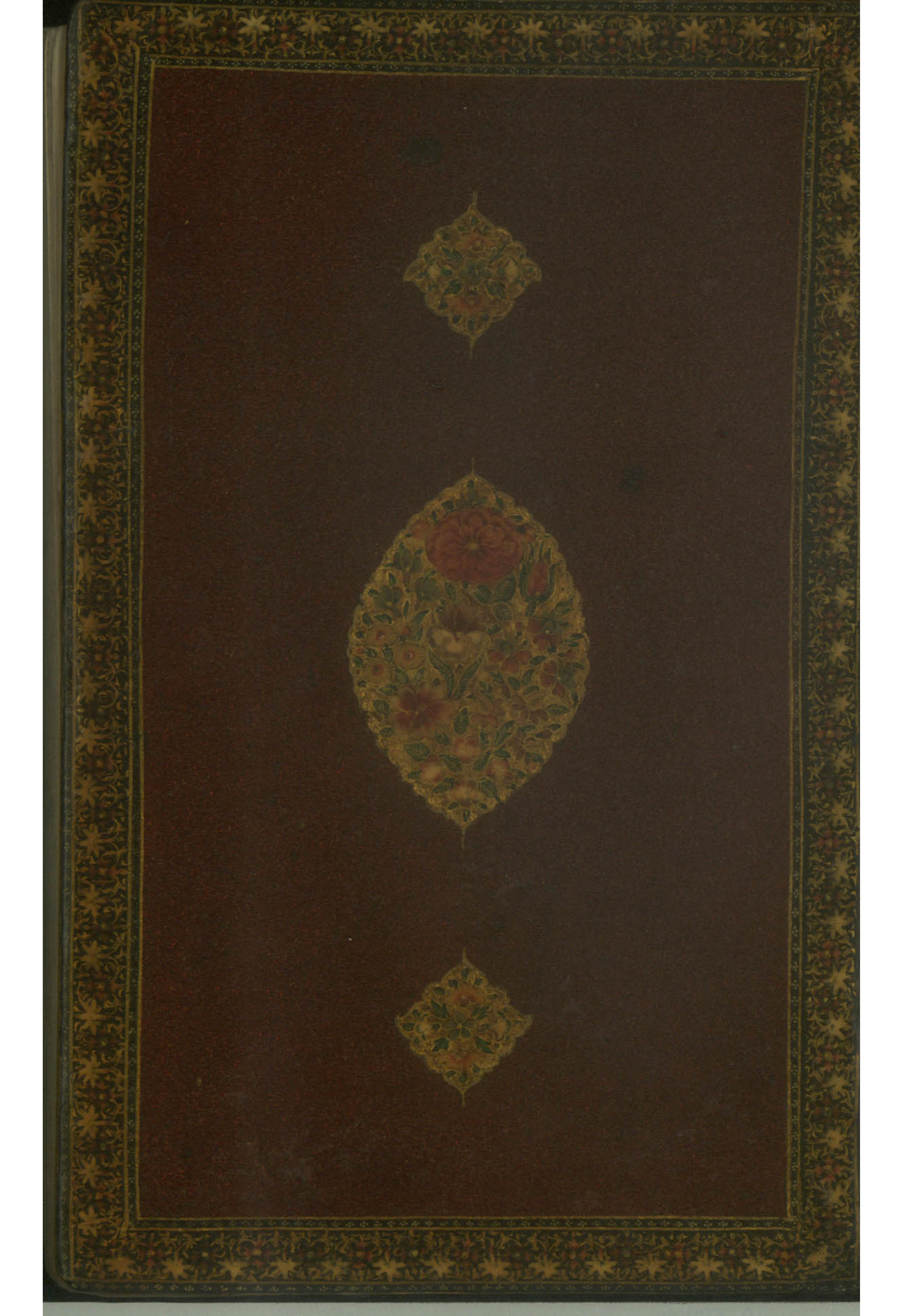
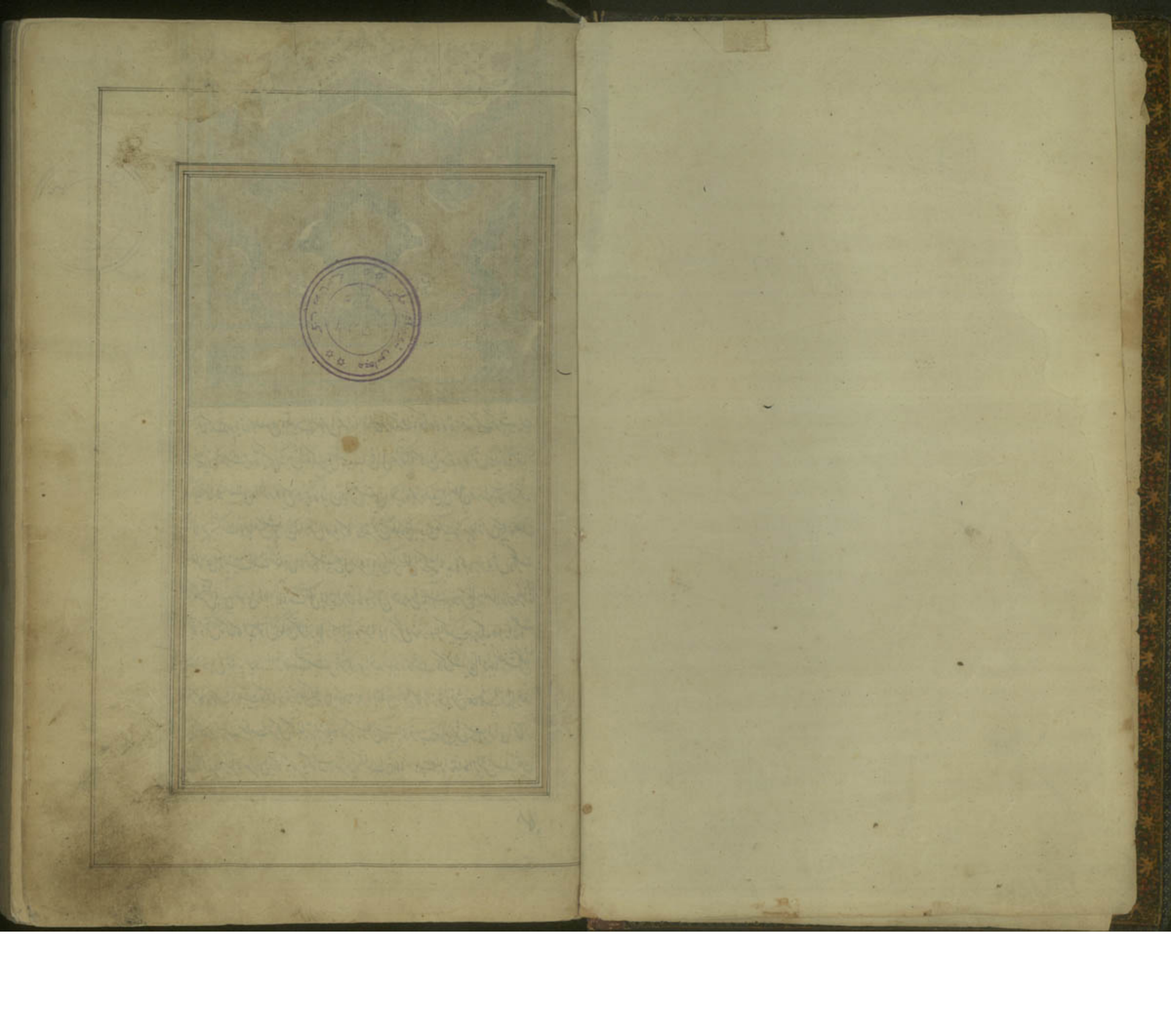


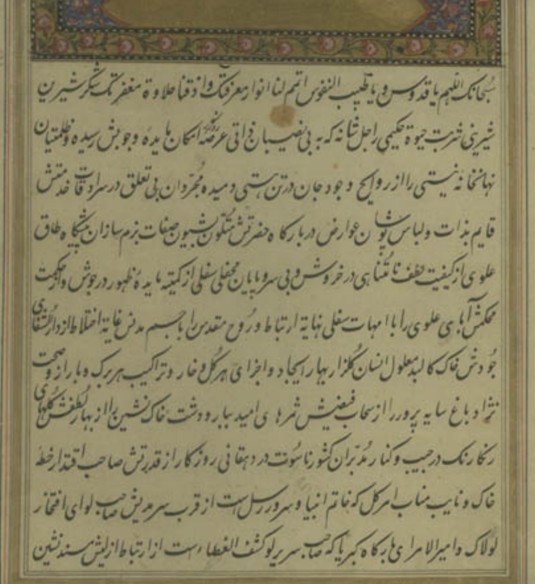


کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب تحفه المؤمنین (تحفه حکیم مؤمن)
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
بازدید شد
۱۳۸۲



کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب تحفة المؤمنین (تحفه حکیم مؤمن)
مؤلف محمد مؤمن تنکابنی دیلمی
موضوع
شماره ثبت کتاب
55022
4972
بازدید شد
۱۳۸۲





سبحانک اللهم یا قدوس و یا طبیب النفوس اتمم لنا انوار معرفتک و اذقنا حلاوة مغفرتک شکر شیرین
شیرینی شربت حیوة حکیمی را جل شانه که به بی نصیبان ذائقی عرصهٔ امکان مایدهٔ وجودش رسیده و ظلمتیان
نهانخانهٔ نیستی را از روایح وجود جان در تن هستی دمیده مجردان بی تعلق در سرادقات خدمتش
قایم بذات و لباس پوشان عوارض در بارگاه حضرتش متلون شیون جهات بزم سازان پیشگاه طاق
علوی از کیفیت لطف نامتناهی در خروش و بی سروپایان محفل سفلی از کمیته مایدهٔ ظهور در جوش و از حکمت
محکمش آبای علوی را با امهات سفلی نهایة ارتباط و روح مقدس را با جسم مدنس غایة اختلاط از دار الشفای
جودش خاک کالبد معلول انسان گلزار بهار ایجاد و اجزای هر گل و خار و تراکیب هر برگ و بار از صحت
نژاد باغ سایه پرور را از سحاب فیضش ثمرهای امید بار و دشت خاک نشین را از بهار لطفش گلهای
رنگارنگ در جیب و کنار مدبران کشور ناسوت در دهقانی روزگار از قدرتش صاحب اقتدار خطهٔ
خاک و نایب مناب امر کل که خاتم انبیا و سرور رسل است از قرب سرمدیش صاحب لوای افتخار
لولاک و امیر الامرای بارگاه کبریا که صاحب سریر لو کشف الغطا است از ارتباط ازلیش مسند نشین

دستگاه

دستگاه وصایت و والیان ولایت ارض و سما ائمهٔ هدی اند از غرابت شان آیین امانت و ولایت
نظم رخش خطی کشیده و در کوی شاه که برون نیست از ما خوبروی و بعد بر ناظران حقایق رس
مکشوف میدارد که چون والد این ذرهٔ بی مقدار میر محمد زمان تنکابنی دیلمی تاب الله ثراه با وجود
حدس صایب و ذهن ثاقب مدتی در امر معالجات بدستور اجداد و استادان امجاد کوشیده و مجربات
چندی از و مختلف گشته خواست که در سلک جمع ترتیب آورد و آنچه این خادم مخادیم نجیب میر محمد
مومن حسینی طبیب مجرب یافته و از صاحبان تجربه اقتباس نموده مجموعه سازد بنابرین لازم دانست
که بقدر امکان در تشخیص ادویه با رعایت اختصار پردازد و باعث دیگر آنکه چون مولف اختیارات
بدیعی بلغت فارسی نوشته و مساهله در تحقیق ادویه و بیان خواص نموده و عطاران بی بضاعت
بآن اکتفا کرده کتب معتبره متروک گشته و از جهة اشتباهات او اکثر ادویه موثره مبدل بعدیم
الخاصیت شده خواست که بقدر امکان آنچه محققین این فن تحقیق نموده اند و هرچه صاحب اختیارات
ذکر نکرده در سلک تحریر آورد و لهذا کتاب لالیع الطیب جمله مشهور بجامع بغدادی را در اکثر امور مناط
اعتبار دانسته و فی الواقع مولف آن جزاه الله تعالی خیرا نهایت بذل جهد نموده و هرچه از جامع
ابن بیطار و غیره الکتب نقل آن ضرور و باعث انتفاع بوده استخراج کرده و دقیقه از آن نامرعی
نگذاشته و هرچه از کتاب تذکرهٔ اولوا الالباب مشهور بجامع انطاکی که شیخ داود انطاکی بعد از
جامع بغدادی تالیف نموده و در بعضی امور ترجیح داشته الحاق آن را واجب دیده و بدستور هرچه لیکن
تلمیذ مولف مغنی و مولف شامل و مصنف کامل الادویه و جامع الادویه امین الدوله و غیرهم ایراد نموده
و در جامع بغدادی بنظر نرسیده بیان آن را لازم دانست و هرچه از کتب معتبره مثل قانون و معالجات
بقراطی و اختیارات ابن جزله و حاوی کبیر و صغیر و شفاء الاسقام و معالجات ایلاقی و کناش فاخر

وساهر و بختیشوع و منقذ السموم جالینوس و کامل الصناعه از مصنفات محمد بن زکریا و سایر کتب و منقولات
حنین بن اسحق و مصنفات حکمای هند مثل ترجمهٔ باهروکتاب جوک وست جوک و پوجد و فیروزشاهی و
شیست اقتباس آن لازم بود ملحق ساخت و بجهة اختصار اسامی قایلین هر اثری و از مجهول الماهیة را
که در کتب ملاحظه شد بقید تحریر نیاورده و در ذکر درجات کیفیات آنچه تجربه و قیاس انسب دانسته
بهمان اکتفا نموده مگر در بعضی که اشاره بآن لازم دانسته ذکر کرده و در یافت زیادتی این مجموعه بر انتخابات
بریمی و سایر کتب بر صاحبان انصاف و دانش و استقرار پوشیده نخواهد بود و چون الدوجه اولی و دمامن
مرضیه علیه صفویه بوده اند این فقیر بمقدار نیز بمباین اخلاص مع روقی بملازمت پر لازمت که کاسب هر احسان
خلاصه ذریهٔ خیر البشر ناصر چاکران ایمهٔ اثنا عشر علیهم السلام حافظ ملت بیضای خاتم الانبیای ناشر
مذهب ایمه هدی شاهنشه پادشاهان خاقان بن خاقان سلطان خواقین جهان سکندر حشمت صاحبقران
سلیمان نشان بالقدر والاسم والمکان لازال موبدا بالتایدات السبحانیة و مؤیدا بالعنایة الجلال
ارباب به مفتخر و سرافراز بود لهذا این مجموعه را مسمی به تحفة المؤمنین باسم سامی و نام گرامی آن مالک
الرقاب موشح ساخت با وجود عدم لیاقت این اراده از آنست که خدمتی لایق تر از این بدرگاه
شاهنشاه نمیدانست **نظم** پای ملخی نزد سلیمان بردن **شعر** عیبست ولیکن هنرست از موری **شعر** التماس
از ناظران این نسخهٔ سقیم آنکه اگر خطائی مشاهده نمایند بلباس اصلاح پوشند و بمجرد کتابت کاتبان
لغط آفرین بدون مقابله و تصحیح صاحب در دامن پیرامون کتب طعن نکرده و این مجموعه مشتمل است بر تشخیصات
و دستورات و تشخیصات منقسم بر پنج تشخیص **تشخیص اول** در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیة و قوت
و قدر و شربت ادویه و شروط اخذ هر دوا و ذکر درجات و انقسام قوتها باقسام **تشخیص ثانی** در ذکر
صفات و افعال ادویه و بیان افعال کلیه و مشابه آن و تفسیر اسامی معانی و لغاتیکه در طی انشای این مجموعه مذکور میشود

و در کتب ادویه مفرده مدار علیها است **تشخیص ثالث** در ذکر ماهیت و خواص و کیفیة ادویه و
اغذیه مفرده و مرکبه و ذکر مصلح و بدل و قدر و شربت و آنچه بآن مناسبت **تشخیص رابع** در
مداوای سموم **تشخیص خامس** در بیان اوزان و آنچه بدان متعلق است **و دستورات** منقسم است
بر سه **قسم اول** در بیان اعمالیکه متعلق است با دویه مفرده مثل شستن و سوختن ادویه و تحمیص و تشویه
و امثال آن و طریق آشامیدن عشبه و چوب چینی و ماء الجبن مانند آن و اعمال غریبه **قسم ثانی**
در بیان اعمالیکه متعلق است با دویه مرکبه و ذکر معاجین و حبوب و سایر مرکبات **قسم ثالث**
در معالجات با رعایت اختصار اللهم وفقنی لاتمامه فانک علی کل شیء قدیر و بعونک تیسر کل عسیر
تشخیص اول در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیة و خواص و قدر شربت ادویه و شروط
اخذ آن و ذکر درجات و قوتها بحسب مراتب بر ارباب فطانت پوشیده نماند که چون اکثر ادویه
بحسب اماکن و فصول اربعه و بجهة خشکی و تری و تازگی و امثال آن مختلف الصورة والماهیة میباشد
هرگاه شخصی آنرا در بلدی دون بلدی و یا در فصلی دون فصلی یا در حین تازگی یا در زمان خشکی آن
یا در وقتی که نارس بوده مثلا مشاهده کرده باشد بموجب محسوس خود بیان اشکال و رنگ و طعم و غیر آن
نموده و دیگری که در غیر اوقات و احوال مذکوره ملاحظه کرده بیان ماهیة همه آنرا موافق اول
ننموده و احاطه بر جمیع احوال هر چیز مقدور شخص واحد نیست و بدستور هر یک جدا از خاصیت و نفع
و ضرر آنرا بحسب اطلاع خود ذکر کرده و ظاهر است که منحصر در آن نیست و بحسب اختلاف اوضاع
فلکی و امزجه مختلفه تغیرات بسیار واقع شده و میشود لهذا باعث اشتباه در ماهیة و قوت و خاصیت
اکثر ادویه گردیده و ظاهر است که قدر شربت را بعضی نسبت بامزجه سابقه و جمعی قیاس معتدل المزاج
و بعضی قدری را منظور داشته اند که کمتر از آن را موثر ندانسته اند و برخی اکثر مقدار را اعتبار نموده اند

که زیاده ازین نتوان استعمال نمود و مبنی نسبت بضعیف المزاج و قوی موافق قوای المزاج قدری تعیین ساخته
و اولی مراعات حد وسط و احتیاط است اما شرط اغذا و ادویه آنست که هرچه حیوانی باشد از حیوان
صحیح الجسم جوان در فصل بهار در حین جودت بلا فاصله بعد از ذبح باید گرفت و آنچه معدنی باشد در
اوایل زمستان و باید که منقوش بخاک و سایر کثافات نبوده و در رنگ و جوهر معیوب نباشد و از معادن
مشهوره بآن بلده بهتر است و از نباتات ثمر را بعد از رسیدن و قبل از سقوط مگر آنچه نارس او مطلوب
باشد در انصورت قبل از تمامی نمو و پر آب شدن باید گرفت و برگ را بعد از تمامی نمو و قبل از زرد شدن
و تخمها را بعد از استحکام و اعتدال خشکی و گلها و شکوفها را بعد از شکفتن و قبل از پژمردگی مگر گل سرخ را
که قبل از تمام شکفتن و ساقها را بعد از تمامی نمو و قبل از خشک شدن و بیخها را بعد از استحکام ثمر تا وقت ریختن
برگ بلکه آخر فصل خریف و صمغ و عصاره را در اول ریختن برگ بلکه آخر فصل شکوفه باید گرفت و می باید که
وقت اخذ آن آخر روز باشد و قبل از طلوع آفتاب و بعد از غروب نبوده و هوا صاف باشد و حفظ ادویه
در مکان نمناک و جای بسیار گرم و در آفتاب نباید نمود مگر طلب خشکی او باشد و هرچه از آفتاب قوتش
زایل شود در سایه باید خشک کرد بدانکه تاثیر دوا بالذات بکیفیت است و غذا را بالذات تاثیر بکمیته
و تاثیر دوا در مزاج معتدل منحصر است بچهار مرتبه هرچه بقدر اعتدال بعد از ورود به بدن معتدل و متغیر شدن
اولا از کیفیته بدنی اگر بدن ثانیا تغیر محسوس از اثر او نیابد و از تکرار و زیادتی مقدار اثر و تغیر سهلی محسوس
شود آنرا معتدل گویند و اگر تغیر خفی دهد و از تکرار استعمال و زیادتی مقدار بحد ظهور رسد درجه اول
نامند و اگر تغیر ظاهر غیر خفی دهد درجه ثانی و اگر نهایت تغیر دهد و بمرتبه فساد طبیعت نرسد درجه
ثالث و هرگاه طبیعت را فاسد سازد و بحد هلاک رساند درجه رابع نامند و هر یک از درجات را بعضی
که اول و وسط و آخر آن درجه گویند و تقسیم درجات بنحو دیگر که در کتب قدما و متاخرین ملاحظه شده ذکر

آن ۱۱

آن لایق تر دانسته چنانچه ببرهان ثابت شده که معتدل حقیقی ممتنع است و مادامی که کیفیت بحد غلبه
محسوسه نرسد در عرف معتدل مجازی خواهد بود و غلبه آن بحدیکه بقدر زیاده بر سایر کیفیات باشد که اول
مرتبه احساس است درجه اول نامند و غلبه دو چندان را درجه دوم و علی هذا القیاس تا درجه چهارم
که مرتبه افراط تاثیر است پس حار در درجه دوم مثلا دو جزو حار غالب خواهد بود و در سیم سه چندان
و در چهارم چهار چندان و شدت و ضعف کیفیات در مرکبات امر بدیهی است چنانچه در فلفل و گندم مشاهده میشود
و آن منوط بر کثرت و قلت اجزای حاره بکمیت بر سایر اجزا و قدر شربت هر یک منوط باثر فعل جزو
و غالب در مزاج معتدل که تجربه و قیاس مقتضی آنست پس اگر بحسب زیادتی و کمی مقدار هر یک از ادویه در کیفیات
محسوسه مشتبه باحساس کیفیته ذی مزاج ما فوق و ما تحت آن شود بسبب اشتباه مذکور قلت و کثرت مقدار و کمیته
ادویه خواهد بود نفس کیفیته مع هذا الاشتباه کیفیته محسوسه بسبب قلت و کثرت و مقدار و کمیت باعث اشتباه
سایر خواص مزاجی مرکبات نمی تواند شد و بجهة تبیین مراتب اربعه تاثیر کیفیته غالبه بنهج دیگر غیر آنچه اولا
مذکور شده بیان نموده اند که چون بدن مشتملست بر افضیه مثل معده و بر مجاری مانند عروق و بر اخلاط
محصوره در عروق و بر رطوبت ثانیه محصوره در عروق شعریه و فوهات سواقی و بر اعضا و روح در
جمیع اجزای مذکورات ساری است پس هرچه بقدریکه خالی از افراط و تفریط باشد وارد بدن شود خالی
از ان نخواهد بود که بعد از متغیر شدن از کیفیت بدنی تاثیر در هوای شاغل افضیه کرده مفقود الاثر خواهد شد
که معتدل عبارت ازوست یا اثر آن باقی خواهد بود پس اگر تاثیر او منحصر در روح مجاور مجاری است و تجاوز
آن در شان او نیست درجه اولست و اگر در روح و اخلاط و رطوبة ثانیه تاثیر نماید درجه سیم و اگر نفوذ
روح و اخلاط و رطوبة ثانیه و اعضا را شامل گردد که نهایت تاثیر است درجه چهارم و اکثر آنچه تاثیر او
بمرتبه چهارم باشد سم قاتلست مگر آنچه بحسب صورت نوعیه تریاقیه با او باشد و مراتب قوای ادویه منحصر است

و اگر در روح و اخلاط تاثیر کند درجه دوم

۱۲

و در متوسط قبوضه و از فعل معتدل الحرارت والبرودت در لطیف و سوخته و در غلیظ علاوات و در متوسط اللطیف و
غلیظ تقاربه و تعریف هر یک بیان افعال آن بعد ازین مذکور خواهد شد تشخیص ثانی در ذکر صفات ادویه مفرده
واغذیه مفرده و مرکبه و بیان افعال کلیه و مشابه کلی می باشد مثل تسخین و تفریق حار و تبرید و تکثیف بارد و نرم کردن
و سیلان فرمودن رطب و خشک کردن و امساک نمودن یابس هر یک از ادویه را صفات مخصوصه می باشد
که مشابه افعال کلیت مانند تفتیح و تسدید و ردع و تحلیل و امثال آن و اغذیه مفرده را صفات منحصر است
در هجده قسم اول لطیف صالح الکیموس کثیر الغذا مثل گوشت کبک و شراب و زرده تخم نیم برشت دوم
لطیف ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کبوتر بچه سیوم لطیف صالح الکیموس قلیل الغذا مثل انار و سیب
و کاهو چهارم لطیف ردی الکیموس قلیل الغذا مانند ترب و پیاز و هرچه تند و تلخ و شور باشد پنجم غلیظ
صالح الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت گوسفند و زرده تخم که زیاده پخته باشد ششم غلیظ ردی الکیموس
کثیر الغذا مثل گوشت گاو و کیش و اب هفتم غلیظ صالح الکیموس قلیل الغذا مانند امرود و به هشتم
غلیظ ردی الکیموس قلیل الغذا مثل گوشت قاق که قدید گویند و مانند کرنب نهم متوسط اللطافه والکثافه
که صالح الکیموس کثیر الغذا باشد مثل گوشت بره یکساله که تلقی نامند دهم متوسط ردی الکیموس کثیر الغذا
مانند کلم رومی که قنبیط عبارت از وست یازدهم متوسط صالح الکیموس قلیل الغذا مثل انگور دوازدهم متوسط
ردی الکیموس قلیل الغذا مانند زردک سیزدهم متوسط صالح الکیموس متوسط الغذا مانند جوجه که خوب
پخته باشد چهاردهم متوسط ردی الکیموس متوسط الغذا مانند جوجه که خوب پخته نباشد پانزدهم لطیف
صالح الکیموس متوسط الغذا مثل نان گندم بسیار خوب پخته شانزدهم غلیظ صالح الکیموس متوسط الغذا
مانند گوشت گوساله هفدهم لطیف ردی الکیموس متوسط الغذا مثل نان بد پخته هجدهم
غلیظ ردی الکیموس متوسط الغذا مانند کلم توبره دار که کرنب عبارت از وست و تفسیر اسامی

وبیان

یعنی خورنده عضو

ا

و بیان فعل هر یک بصفات بترتیب حروف برین نهج است الف اکاله آنچه بسبب افراط تحلیل و جلا یا
تفریق و نفوذ تا نقصان جوهر عضو نماید باین اسم نامند اصل یعنی بیخ است اعم از آنکه از شجر یا از
گیاه باشد اغصان یعنی شاخهاست و مخصوص بشجره گیاه و ساق دار است اکلیل یعنی تاج و ابر
تاریک و غیر آن آمده و در ادویه مراد از و چتری بودن شکوفه در بار نباتات و اکله و اکالیل جمع آن
اجام یعنی نیزار است اودیه جمع وادی یعنی کنار رودخانهاست اکباب مراد از و نگاه داشتن
عضو است بر بخار ادویه که جوشانیده باشند یا گرم کرده باشند اکتحال بچشم کشیدن چیزی است
استنشاق به بینی کشیدن چیز مایع که بسیار سایل باشد ب بشع یعنی بدمزه است و هرچه را طعم
مرکب از مرارت و قبض باشد باین اسم خوانند بصیص نورانی و درخشنده بطایح زمینها که آب
دران جمع شده باشد بفارسی مرداب نامند بخور هرچه دود او را استعمال نمایند بنک کرمهائیکه
در ساق اشجار متکون شود پادزهر اسم فارسی تریاقست و گویند هرچه رفع سم کند و مصنوع نباشد
مخصوص باین اسم است بزنور بفارسی ملغور نامند بزر آنچه از بار نباتات و غلات و در قشر باشد مثل خشخاش
باقوره جمع بقره است باکوره نخستین میوه که برسد بتر بریدن بصاق و بزاق آب دهن بعر
بفتح اول سرگین بکر شتر جوان و بکسر اول دوشیزه ت تفه یعنی بی مزه است و مراد از و طعمی است
که نه لذیذ باشد و نه کریه و تاثیر او ترطیب و تلیین و ارخای بسیار و تولید بلغم است تریاق بفارسی
تریاک نامند هرچه درشان او باشد که حفظ قوت و صحت مزاج و روح بکند و رفع ضرر سم نماید
باین اسم نامند گویند مخصوص صناعیست و اینکه افیون را تریاک می نامند بجهة حفظ قوتست که دراین امر
با تریاق اشتراک دارد تصفیق آمیختن شراب با آب تعلیق آویختن چیزی بگردن و یا بر اعضا تفریج
بفارسی بی ور گویند و آن متغیر شدن طعم است یا بو یا هر دو تکلیس یعنی صاروج کردن و بیرایه نمودن و هره

ب

ت

ث
ج
ح

برداشتن و آمده و مراد از و مهیا ساختن بعضی از ادویه است بجهة نفوذ و سرعت تاثیر و رفع کردن کثافت و ثقل آن خواه باحراق باشد یا به حیل دیگر تصعید آنچه باتش اجزای او را صعود فرمایند و لطیف او را اخذ کنند ثافسیا لغت یونانی است و مراد از و هرچه از نبات باین درخت و گیاه باشد ثمر بار نباتست مثل خوشه و میوه و امثال آن ثقیل یعنی گران آمدن بر طبع و دیر فعل بود و سریع الزوال نباشد ج جریش نیم کوفته که بلغور نامند جرل بر رای مهمله زمین سنگلاخ جبر کسر عضو شکسته را بستن جالی یعنی پاک کننده است و فعل او رفع کردن رطوبات لزجه و جامده است از سطح مانند از روت و هر جالی ملین الطبع است اگرچه بی قوت مسهله باشد جاذب یعنی کشنده است بطرف خود و فعل او تحریک فضلاتست بسبب حرارت از مکان آن بجانب خود مثل ثافسیا و آنچه شدید الجذب باشد پیکان و خار را از عمق بدن بکشد مثل گوشت حلزون جامد یعنی بسته شده که در شان او سیلان باشد و بالفعل سایل نباشد مثل موم جمه بفتح اول و ثانی آب گرد آمده و جمع شده و جز و چیزی جفاف خشکی ح حامض یعنی ترش است و فعل او تلطیف و تفتیح و تقطیع و تنقیه مجاری و تبرید و تجفیف و تسکین صفرا و اطفای تندی خون و تولید ریاح و ضرر اعصابست و هرچه زبان را اندکی بگزد و با قلیل جلا و غذویه و تقطیع باشد حامض نامند حکاک آنچه از سائیدن دو چیز جدا شود حلو هرچه زبان از منبسط سازد و اندک حرارت در او احداث کند و لذیذ باشد شیرین نامند و فعل او نضج تفتیح و تلیین و جلا است و کثیر الغذا و محبوب قوتها و معطش میباشد حریف یعنی گزنده است که اجزای او در زبان فرو رفته و بسیار بگزد و تفریق اجزای او نماید و فعل آن تحلیل و تنقیه و تعفین و احراق و تلطیف است بجهة شدت حرارت حاد یعنی تند است و آن مرکب از تلخی و حراقت است و فعل او مثل افعال اجزای اوست حلاق سترنده حمول اعم از فتیله و فرزجه است حب آنچه در ثمر با بزر باشد و بی غلاف مثل گندم و جو حمل بار نباتات اعم از ثمر و مشابه ثمرات حلیب شیره تخمها و غیر آن و تازه

خ
د
ذ
ر

دوشیده است حشیش گیاه خشک و شبیه بخشک شده گویند مخصوص نباتیست که بر روی زمین پهن نبوده با ساق باشد و بحد نمش نرسد خ خاثر آنچه اجزای خلط را بهم آورد خفیف یعنی سبک و آنچه بر طبع احتمال او آسان بود و سریع الزوال باشد خمل یعنی پرز است و در ادویه هرچه شبیه پرز بر سطح او ظاهر مثل آنچه بروی به میباشد خاتم یعنی تمام کننده و عبارت از و چیزیست که بسبب تجفیف در سطح جراحت تفرقی نگذاشته پوست برویاند خلع بیرون رفتن استخوان از مکان خود خلع رست خلخلع اسم ضبع است خرو سرگین طیور د دسم هرچه زبان را نرم سازد و اجزای او را منبسط سازد بی احداث حرارت و بفارسی چرب نامند و فعل او ترتیب و تلیین و ارخای احداث سخونیست دوای مطلق آنکه تاثیر بکیفیت کند و جزو بدن نشود دوای غذائی آنکه تاثیر بکیفیت او زیاده بر تاثیر کمیته باشد دوای سمی آنکه بکیفیت تاثیر او موافق مزاج بوده بالخاصیه کشنده باشد مثل افیون دابق آنکه بجهة لزوجه کثیفه بدست چسپد مثل دبق دهنی آنچه در جواهر او چربی موجود باشد باعث سرعت اشتعال او گردد مثل مغزها و تخمها دلوک یعنی مالیدنست و مراد از و آنچه از سنونات بانگشت بر دندان بمالند ذ ذفر بدبوی ذرور آنچه سائیده بی مایعی بر عضو بپاشند ذوالخاصیه آنکه تاثیر بصورت نوعیه کند اعم از آنکه زهر باشد یا رفع زهر کند ر رض کوفتن رخوه نرم و سست رخص بفتح اول و ثانی بیاز پرورده و در ادویه هرچه نازک و زود شکن باشد رزین آرمیده و مردو بار و در ادویه آنچه در متانه و خوش جوهری تمام باشد رادع آنچه مواد را مانع ریختن بعضو شده اعضا را قابل ورود آن سازد و ردع مقابل جذبست رمص رطوبة غلیظه که در اطراف پلک چشم جمع شده و چسپیده باشد ردی الکیموس آنچه از و اخلاط غیر معتدل القوام و الکیفیه متکون شود

رجیع فضله خصم اول انسان رسوب ته نشین مایعات و آنچه در مایعات اندازند و بر روی آن نه ایستد رسوب نامند
روث سرگین حیوانات زعاق طعم بسیار کریه و آنچه مرکب از مرارت و ملوحت است زهر شکوفه زغب
اول مویکه از حیوانات برآید و اسم کیمخت که ساغری نامند و در ادویه آنچه بر سطح او چیزی شبیه موی تازه باشد
زغب نامند س سایل آنچه اجزای او در جهاد حرکت کند اعم از آنکه اتصال اجزای او منقطع نشود یا شود
مثل آب و روغنها سباخ شوره زار سبط بی گره ساحل کنار دریا سم بفارسی زهر نامند و بسبب
ضدیت کیفیت و خاصیت مزاج را فاسد سازد مانند بیش سنون آنچه بدندان بپاشند و بمالند و مقوی جوهر او
باشد سحیق آنچه بسیار نرم سائیده باشند سهک بدبو شدن گوشت و بوی عرق که از بدن آید
سهل زمین نرم ش شظب بضم اول و ثانی از قانون الادب جوهر شیر و بفتح اول و سکون ثانی از
قاموس اللغة جدا کردن و دور شدن و پوست باز کردن و در ادویه هرچه باین صفات باشند مشظب گویند
شجر نباتی که با شاخ خشبی باشد و کامل او اینکه باجزای تسعه نباتی باشد و آن ثمر و ورق و لیف و صمغ
و بزر و قشر و اصل و قضبان و حب است مثل درخت خرما شرف بضم اول و فتح ثانی کنگرهای کوچک
و در ادویه آنچه در اطراف زواید و برآمدگیها داشته باشد مشرف نامند شمه آنچه بو کنند شتر
بفتح اول و ثانی دریدن پلک زیرین چشم شامخ کوه بلند شدق بفتح اول و سکون ثانی فراخی گوشه دهان
شدخ سر شکستن و فراخی و سفیدی بر روی اسپ و شدخ عصل یعنی از هم باز شدن ص صفیق پوست
درشت صخر زمین سنگستان صفق بفتح اول و سکون ثانی آبی که در ادیم یا مشک نو ریزند پس زرد گردد
و بمعنی طرف و کنار و در نباتات و آنچه چین دار و با زردی و میل بطرفی داشته باشد مستقیم نباشد
مصفق نامند صالح الکیموس آنچه از وی خونی متولد گردد به همه جهات اعتدال داشته سایر اخلاط مخلوط با و
بقدر طبیعی باشد و خلط بد از وی بهم نرسد ض ضماد آنچه از غلیظ القوام که مایع و نرم باشد و بر عضو بالند

و بر بندند اعم از آنکه موم و روغن داشته باشد یا نداشته باشد ط طلا آنچه از رقیق القوام بر عضو مالند
طبیخ آنچه جوشانیده آب او را استعمال کنند طیب بسکون ثانی خوشبو و بتشدید آن پاکیزه طری
تازه طحن خورد کردن و طاحونه که آسیا باشد مسمی باسم لازم است طافی آنچه بر روی آب ایستد
ع عفص بکسر فا طعم زمخت که زبان را درشت سازد و اجزای او را بسبب برودت بهم آورد و فعل او را
تبرید و تکثیف و تصلیب و خشونة و ردع است عاصر آنچه با وجود بهم آوردن اجزای عضو او را افشارد
مانند ضماد دانه تر هندی در دل و بفارسی فشارنده گویند عشب بضم اول و سکون ثانی گیاه است
عصیر آب افشرده از نباتات که منجمد نشده باشد عصاره بمعنی عصیر است اما آنچه در آفتاب و
باتش منعقد کرده باشند استعمال می نمایند عنقود خوشه نباتات و عناقید جمع آنست عطر بوی خوش
غ غرغره بمعنی آواز مختلف که از حلق برآید و مراد از و حرکت دادن مایعات است که در حلق فرو بردن
آن غض بضاد معجمه نارس از نباتات غسال بمعنی شسته و شوینده و آنچه از جلای سطح عضو مائیات
رطوبت مایعه و به مانند ماء الشعیر غلیظ بمعنی کثیف است و در اغذیه بیشتر متداول است و استعمال لفظ
کثیف در ادویه کمتر است ف فتیله بمعنی شافه که مخصوص دبر باشد فرزجه شافه که قبل و رحم را مخصوص باشد
فرفیری بمعنی رنگ بنفش است فاتر نیم گرم فسخ از هم جدا شدن ق قابض قابض طعم گزنده را نامند
که اجزای زبان را بهم آورد و درشت نسازد و فعل او تبرید و تکثیف و تغلیظ و تقویت اشتهاست
و در غیر طعم مراد از و حابس است که بسبب بهم آوردن اجزای عضو حبس و استمساک نماید قطور آنچه در گوش
اعضا چکانند قاشر هرچه بکدی جالی باشد که چرک از سطح استخوان تواند زدود و در سطح جلد تقشر نمود
قاتل آنچه از ضدیت هلاک سازد و مرادف سم است و بعضی گفته اند زهر حیوانی مخصوص باسم سم و غیر
حیوانی مختص بقاتلست قضبان شاخهای گیاه بی ساق و قضیب واحد اوست قنبعه بضم اول و ثالث

ک

وسکون تشنگی قبای خوشه کشت **کیلوس** کشکک آبی است که از هضم معده بهم رسد شبیه بکشکک محلول **کیموس**
اخلاط متولده از هضم کبدی است **کثیر الغذا** آنچه اکثر مقدار او جزو بدن شود **کاد** آنچه گرم کرده بر عضو
ببندند مثل تکمید بسبوس گندم **کثیف** بخلاف لطیف آنچه زیست که اجزای او بدشواری قبول انفعال از
کیفیت مبنی و نفوذ در اجزای بدن بسرعت نماید **کاسر الریاح** آنچه قوام ریاح غلیظ را بحرارت رقیق
ساخته رفع نماید مانند تخم سداب **کاوی** بمعنی داغ کننده است و مراد از آن آنچه جلد را بجهة احراق
وتخفیف بهم آورد و مجاری خلط سایل را مسدود سازد و مثل زاج در رفع نزف الدم جراحت **الطوخ**

ل

بمعنی اندودن چیزیست بر عضو که از طلا غلیظ تر و از ضماد رقیق تر باشد **لصوق و لزوق** آنچه بر عضو بچسپانند
و با چسپندگی باشد **لعوق** بمعنی انگشت پیچ است که از معجون رقیق تر باشد **لعابی** آنچه از خیسانیدن
او در آب اجزای آن مخلوط برطوبت شده چیزی لزج بهم رسد و چون برشته کنند ازلاق او
رفع میشود **لطیف** آنچه در شان او باشد بعد از ورود به بدن منقسم گردیدن باجزای بسیار صغیر و نفوذ
در جمیع اجزای بدن بسرعت کند مثل زعفران **لزج** آنچه در شان او بوده باشد بالفعل یا بالقوه
در حین تاثیره حرارت مزاجی که قابل امتداد گشته منقطع نگردد مثل خبازی **لحا** ریشهای باریک
نباتات **لخلخه** آنچه با مایعات در ظرفی کرده برهنه ... بو کنند **لیف** آنچه از اصول لحا نباتات
روییده باریکتر از لحا باشد **لاذع** هرچه بکیفیة مادة لطیفه نفوذ در اجزای عضو نموده تفرق اتصال
در منافذ کثیره قریب بهم احداث کند و نفوذ هر جزو آن بانفراد محسوس نباشد مثل ضماد خردل با سرکه

م

مالح شور و آنچه در زبان نفوذ کند بدون گزندگی و جلا دهد و فعل او تفتیح و تحلیل و تلطیف و تسخین و
جلا و غسل باعتدالست **مر** تلخ هرچه بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و درشت سازد و با کراهته بوده
طبع را بهم زند و فعل و تسخین و جلا و منع تعفن است **ملطف** آنچه بحرارت معتدله رقیق کردن خلط غلیظ در

شان او

شان او باشد مثل ماشا **مغلظ** آنچه بخلاف او باشد **محلل** هرچه در شان او باشد که تفریق
خلط بحرارت منجره اخراج اجزای آن جزءً بعد جزءٍ از مواضع اشتباک خلط کند مانند جند **مجمد**
هرچه ضد محلل باشد و گویند مخصوص بارد قابض است **مخشن** هرچه سطح عضو را درشت کند و اجزای او را
در بلندی و پستی مختلف سازد اعم از آنکه بسبب تکثیف او باشد مثل عفص یا بجهة تفریق اجزا مانند
خردل **مملس** آنچه سطح عضو را نرم و یکسان سازد و او ضد مخشن است **مفتح** آنچه منافذ عضو را
از مواد دور سازد تا آسان شود اخراج خلط مجتمع از مسالک آن مانند فطراسالیون و هرچه حریف
و مر و لطیف و سیال لطیف مایل بحرارت و مایل باعتدال و هرچه حامض لطیف باشد مفتح است
مرخی هرچه عضو را سست کند بحرارت و رطوبت مزاجی و قابل تمدید سازد مثل تخم کتان
مصلب آنچه ضد مرخی باشد **منضج** آنچه خلط را قابل رفع سازد اعم از آنکه رقیق را غلیظ کند
چون خشخاش یا بالعکس آن مانند طبیخ ماشا و یا منجمد را نرم سازد چون حلبه **مقطع** آنچه بسبب حرارت
لطیفه نفوذ کند مابین خلط لزج و سطح عضو ملاصق آن و رفع او نماید بدون تصرف در قوام خلط مانند
سکنجبین **منفش** هرچه ریاح مجتمعه را متفرق ساخته قابل دفع کند **محکک** هرچه بسبب قوت حاره
نافذه تحریک اجزای لداغه بمسامات کند مثل انجره **مقرح** آنچه بقوت حرارت نافذه تفریق
اجزای عضو نموده اخلاط او را بسبب حدت فاسد و واجب الدفع ساخته طبیعت دفع اجزای
فاسده او کند مثل بلادر **محمر** آنچه بسبب حرارت جاذبه جذب خون بظاهر جلد کند مثل ضماد انجیر
با خردل **محرق** هرچه بقوت نافذه تحلیل اجزای لطیفه و رطبه کرده احداث ضمادیه نماید مثل فرفیون
مفتت آنچه تفریق اجزای خلط متحجره کند مثل زجاج محرق **معفن** هرچه رطوبت عضو را فاسد
سازد و بنوعیکه بدل تحلیل او نتواند شد بدون احداث احراق و تاکل مانند زرنیخ **مقوی** هرچه تعدیل

مزاج و قوام اعضا بحدی کند که قبول ریختن فضول ننموده ممانعت تواند نمود خواه بالخاصیه باشد چون
گل مختوم یا بسبب تعدیل مزاج باشد مانند روغن گل سرخ مرقق آنچه بخلاف مغلظ باشد در تغلیظ منضج
آنچه بهمه جهات بخلاف منضج و مهضم باشد مفرح هرچه روح حیوانی و نفسانی منبسط ساخته تعدیل
مزاج او کند و حزن را رفع کند چون شراب مشهی آنچه تحریک طبع بخواستن غذا کند مبهی آنچه
بسبب تولد ریاح لطیفه در مجاری عروق اعصاب و عضلات و اعضای تناسل که دیده محرک او شود و باعث تکون ماده
منوی گردد مثل لبوب مدر آنچه اخراج مائیه اغذیه و فضول سیاله مانند بول و حیض و عرق و شیر نماید
مسهل هرچه اخراج فضول اعضا از طریق امعا نماید معرق آنچه بسبب تلطیف رطوبات محتبسه تحت جلد را
از مسامات او بقطرها اخراج کند مقی هرچه اخراج فضول از طریق مری کند ملین اعم از منضج
و مزلق و مخرج ما فی المعده و الامعا مسکن هرچه اخلاط و روح را از حرکت غیر طبیعی باز دارد
مطفی آنچه اخلاط حاده را کسر حدت نماید مخدر آنچه تکثیف روح حساس که نفسانی باشد و روح
محرک که حیوانیت بنوعی کند که مانع حس و حرکت گردد مثل افیون و اکثر مخدرات سرد و خشک می باشد
مزلق هرچه ترطیب و تلیین سطح عضو بحد لغزنده کند تا آنچه دران محتبس باشد بحرکت او حرکت نماید
مثل آلوی بخارا مجفف آنچه افنای رطوبات یا تقلیل آن کند مانند سندروس مسدد آنچه بسبب کثافت و
یبوست در مجاری محتبس شده منع دفع مواد واجب الدفع کند مثل سفیداب یا بسبب لزوجه باعث
تسدید گردد مانند لعابها مغری آنچه بالفعل یابس بود و در رطوبات لزجه باشد که بسبب حبس سیلان مواد
گردد مثل آهک شسته معطش آنچه طبیعت را اشتیاق ترویح سازد اعم از آنکه ترویح او بآب شود
مثل معده و جگر یا بهوا مثل دل و ریه معطس هرچه بقوت نافذه تحریک مواد دماغی بجانب خیشوم کند و
بسبب دفع آن عطسه حادث گردد مصلح آنچه اصلاح حال ماکول و مشروب نماید اعم از آنکه رفع ضرر آن

کند

کند یا معاونت بر فعل او نماید یا حفظ قوت یا کسر حدت او کند یا بدرقه بجهت وصول او باعضا گردد
سوخ هرچه منع خشک شدن جراحت کند و رطوبت او را زیاده سازد مثل موم روغن مدمل هرچه بسبب
تجفیف و تکثیف رطوبت سطح جراحت را لزج و چسبنده گرداند و دهن زخم را بهم آورد مانند دم الاخوین
ملحم آنچه بسبب تجفیف لطیف و تعدیل مزاج خونی که وارد موضع جراحت شود منعقد ساخته مستحیل
بگوشت کند و او را منبت اللحم نیز گویند مسیخ بی مزه و باتفه مرادف مایع آنچه ضد جامد باشد و
سیلان کند رقیق القوام باشد مزوات پراکنده مفرق بفتح اول و کسر ثالث تا رگ سرد را تار و کلها هرچه
سرا و هموار نبوده زواید داشته باشد مفرق گویند معقف خمیده و کج شدن مقنع خائیدن چیزی ممضوغ
هرچه را خائیده باشند مسبت هرچه خواب آورد با منوم مرادف مسکر هرچه مستی آورد اعم از آنکه
با تفریح باشد یا نباشد مضمضه هر مایعی که در دهن حرکت دهند مروخ مالیدن چیزی بر اعضا ممسوح
آنچه در مالیدن آن بر بدن بسیار مبالغه در دلک عضو نکنند مبرود آنچه بسوهان خورد گرده باشند منخول
آنچه بیخته باشند منقع بر بو مغسول آنچه در شستن او مبالغه کرده باشند محرق آنچه در سوختن بحد رمادیه بر
ن ناشف آنکه جذب رطوبت سیاله کند اعم از آنکه منافذ او مرئی نباشد مثل آهک آب نچشیده یا مرئی باشد
چون اسفنج و ناشف اقحل نیز نامند نجم نبات بی ساقت نبطی در لغات مراد از ولغت قوم نبت
و دارو و یه مراد خود درست که نکشته باشند نفاخ هرچه در او رطوبت غریبه باشد و از حرارت بدنی
تحلیل نیافته مستحیل بریاح شود خواه در معده و امعا مانند میوه ها و خواه در عروق مانند مغزها و اکثر
تخمها و قسم ثانی را فعل بتقویت نفوخ آنچه از ادویه یابسه سائیده را بی مایع در بینی دمند نقوع
و نقیع خیسانیده و جوشانیده صاف نموده استعمال کنند نشاره آنچه بسوهان و دم اره ریزه شده باشد
نطول هرچه را جوشانیده و آب آنرا بر اعضا ریزند و یا شویه قسمی از اوست نشوق آنچه به بینی کشند

ن

و وغز بفتحتین معجمه زمین سخت وهن سستی وثب جستن از جائی وثی کزنده وقود برافروختن آتش
وهاضم آنچه اعانت طبیعت بر طبخ و کنه رانیدن غذا و خلط کند و سبب قبول هضم او شود مثل مصطکی ومذوب
آنچه جرم او سست و ریزه باشد و باندک افشردن ریزه شود مثل صبر خوب و غاریقون وهتک پاره
شدن تنقیح ثالث در بیان ماهیت و کیفیت و خواص ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و ذکر مصلح و
بدل و قدر شربت بترتیب حروف و ذکر اسامی ادویه بلغه یونانی و سریانی و عربی و فارسی و هندی و ترکی
و امثال آن مخفی نماند که هرچه مجرب دیگرانست بلفظ گویند مجربست یا مجرب دانسته اند ادا میشود و آنچه فقیر تجربه
نموده بلفظ مجربست مذکور میسازد و در هر دو افعال کلیه او اولا بیان میشود مثل آنکه منفتح است یا رادع و
امثال آن اما آثار او را منحصر بافعال مذکوره که با فلان چیز فلان عمل کند یا در فلان مرض فلان اثر دارد
ندانسته با چیزهای موافق غیر مذکوره و در امراض غیر مذکور توانند استعمال نمود و تجارت دیگر حاصل کرده
والتزام نموده که خواص ثمر و بیخ و صمغ و روغن و برگ و غیره را در ضمن اصل آن دوا بیان نموده
متفرق مذکور نسازد و دیگر در بعضی که قابل ذکر بانفراده باشد و بدستور تا جمیع خواص برگ را مثلا ذکر
نماید ترکیب بیان خاصیت جزو دیگر آن چیز نشود بخلاف سایر کتب که مغشوش ذکر کرده اند بلکه خاصیتی از
بیخ چیزی مثلا بیان نموده اند و خاصیتی از برگ و بار و باز ترکیب ذکر سایر آثار بیخ او شده اند و علی
هذا القیاس و چون مداوای چندی از سموم بیک نسق است و هر یک را بانفراده دوای منحصر نیست
بنا بر مراعات اختصار علاج هر یک را در ذکر ماهیت آن بیان ننموده و در تنقیح رابع که مخصوص آنست
انشاء الله تعالی مرقوم خواهد شد و از متون کتب ظاهر میشود که اول کسیکه تالیف ادویه مفرده نموده
دیسقوریدوس یونانیست و نزد بعضی لقمان عبارت ازوست و تالیف او موسومی بمقالات ستة
فی الحشائش است و ثانی فویس قوس که ادویه عین را جمع نموده و ثالث اندروماخس اصغر که ادویه تریاق

کبیر را تحریر کرده و رابع جالینوس ملقب برأس البقل که منافع ادویه مفرده را بیان کرده و متعرض بدل و
مصلح و سایر احوال نگشته و اول کسیکه از یونانی بسریانی نقل نموده دیده ورس نصاری اهل بیت و زیاده
بر ترجمه چیزی بیان نکرده پس اسحاق بن حنین نیشاپوری از یونانی و سریانی نقل بعربی کرده با مزید افادات
و تالیف او موسومی بمنقولات اسحاق گشته و خنیع لداوا اغذیه را از ادویه جدا کرده و ابن برمخا شعدان آن
باب تالیفات نموده اند و اول کسیکه از اهل اسلام تالیف نموده محمد بن احمد بن زکریاست که کتاب
کامل الادویه و کتاب شامل تحریر فرموده اند پس شیخ الرئیس و ابن اشعث و ابوحنیفه دینوری و شریف
و یحیی ابن خیرالله صاحب منهاج و جرجیس بن بوخیا و صایغ و امین الدوله و ابن تلمیذ مولف مغنی و ابن بیطار
مولف مالا یسع که مشهور بجامع بغدادیست پس شیخ داود مصری انطاکی تذکره تالیف نموده و مولف
اختیارات بدیعی بعضی را بفارسی نقل کرده و بعد از آن حکیم علی گیلانی شارح قانون کلی در ادویه مفرده
بدون تحقیق داده و تا این زمان که سنه الف و ثمانین است بنظر رسیده که کتابی بلغت فارسی تالیف
شده باشد باب حرف الالف مع الالف اطریلال لغت بربری بمعنی رجل الطیر است بجهت مشابهت شاخ
گیاه او بچنگال مرغ و ترکی غاز ایاغی نامند و مراد ازو تخم او است بسیار ریزه و تیره مایل بکبودی و طولانی
و بغایت تلخ و با حراقت و گیاه او شبیه بشبت و گلش سفید و برگش متفرق و ساقش مربع و در آخر بهار میرسد
و آنچه سبز تیره شبیه برازیانه است قسمی از دو قوت است و تخم خلال دان گویند در آخر سیم گرم و خشک و
محلل ریاح و جالی آلات تنفس و مدر فضلات و منفتح سده و منقی گرده و مثانه و چون با زاج بسوزانند
و با عسل بیاشامند مفتت حصاة و بکبد رحم او را با عسل بجهت رفع ریاح و ایلاو حسن تجربه دانسته اند
و ضماد او مجفف قروح و زایل کننده آثار جلد و نفوخ او در بینی و بدستور شراب او مسقط جنین و مضر
جگر حار و مصلحش سکنجبین و مفرکرده و مصلحش کتیرا و بدلش در اطلیه برص کندش و قدر شربتش از یک درهم تا سه درهم است

باعسل یا شراب و چون در فصل گرمی هوا که رهم اورا با عاقرقرحا و تربد و زنجبیل از هر یک دانگی با عسل
سرشته بعد از تنقیه بمسهلات بیاشامند و در آفتاب نشسته موضع برص را مکشوف دارند تا آفتاب بر او افتد
و آب ننوشند و عرق کند و در روز اول نهایت تا روز سیوم موضع برص آبله کند بعد از رفع زرداب
بالکلیه برطرف میشود و مجربست و گفته اند که هرگاه از مفرد او هر روز سه درهم با عسل تا پانزده روز
بنوشند یا از مرکب او بدستور مذکور تا مدت مذبور استعمال نمایند یقینا رفع برص میشود االسن
لغة یونانی است و بمعنی مبری الکلب یعنی رفع کردن او از هر سگ دیوانه و آن نباتیست ساقش
بقدر ذرعی و شبیه بساق رازیانه و برگش شبیه برگ فراسیون و از آن درشت تر و خارناک و با این
سرخی و سیاهی و تخم او مایل به پهنی و سبز تیره و در غلاف و طبقه و از ترمس کوچکتر و در طعم حده
و تندی و تلخی نانخواه و گلش مایل به تیرگی و از زیر برگها روید در اول سیم گرم و در آخر اول
خشک و محلل و جالی و مقطع و مدر فضلات و هاضم و منقی بلغم و ریاح معده و گرده و مفاصل و سرگین
و مجفف باعتدال و طبیخ او جهة جمود و برودت مفرطه و سعوط آن جهة زکام و ضیق النفس و بلغم
مجتمع در قصبه ریه نافع و تخم او در اطعمه شخصی که سگ دیوانه گزیده باشد با زهر آن و ضمادش جهة
کلف و با عسل جهة جوششهای سر که زرداب از و آید مفید و قدر شربتش تا دو درهم و مضر جگر
حار و مصلحش کتیرا و بدلش نصف وزنش حب الغار تا دو وزن آن نانخواه است و جالینوس فرموده
که چون او را در وسط تابستان خشک کرده کوبیده نگاه دارند و باسی و سه مثقال عسل مصفا تا سه
دو دفعه یک روز در میان سگ دیوانه گزیده بنوشد بغایت مفید است و دو درهم از بیخ او که با شیر تازه
بیاشامند مقوی یقینی رفع زهر سگ دیوانه گزیده نماید هرچند که از آب نیز ترسد و گویند که چون
گیاه او را بجمیع اجزا بپارچه سرخی بسته بر اعضای دردناک مواشی به بندند رفع الم میکند و صاحب

جامع الانطاکی مخصوص در دسر انسان میداند و گویند تعلیق او بر در خانه موجب حفظ صحت اهل خانه است
و مولف جامع الادویه از محمد بن احمد نقل میکند که این گیاه در شام است بسیار و حشیشة السلحفات نامند
خوردن او بغایت مقوی باه و نگاه داشتن او بغایت مورث تعشق زنان است بحدیکه گاه ممانعت مجامعت او
نکنند اارغیس حنین بن اسحاق در الف مع الرا ذکر کرده و آن پوست بیخ درخت زرشک است در اول
گرم و در دوم خشک و با قوت بارده قابضه و مانع تعفن اخلاط و طبیخ او مفتح جگر بارد و مقوی
و با قوت رادعه و جرم او با شراب جهة درد جگر اگر بی تب باشد و با آب سرد با وجود تب
بغایت مفید و بدستور شراب و سرکه که در آن جوشیده باشد همین خاصیت دارد و طبیخ او در رفع
ورم جگر گوسفندان مجربست و حقنه بطبیخ او منقی چرک قرحه امعا و مضمضه او جهة قلاع خبیثه و درد دندان
و تقویه لثه و اکتحال او مقوی باصره و در جمیع افعال مثل ممیران و قطور خیسانیده او در گلاب جهة تجفیف
رطوبت و حفظ صحت چشم و رفع بقایای رمد مزمن بغایت مفید و عصاره مطبوخ منعقد او در افعال
مانند حضض و قدر شربت از جرم او دو مثقال و از طبیخش تا سی درم و مضر صاحب سعال و مصلحش عسل است
اازملیس بلغة بربری و مغربی نباتیست شجری و در بلاد مغرب بهم میرسد طول او بقدر قامتی و زیاده
از آن و برگش مانند مورد و نرم و ثمرش بقدر بار سرو و سبز و چون برسد سیاه و نرم شود و چوب او
بسیار صلب و اندرون او سفید و زرد مایل بسرخی و مستعمل از و ریشهای باریک او است مرکب القوی برودت
و یبوست در و غالب و بسیار قابض و آب خیسانیده او که رنگ آب بگردد جهة استسقا و زردی
رخسار مجرب دانسته اند و بدستور چوب او با گوشت طبخ نمایند و گوشت آب را بیاشامند همین عمل کند و جرم
طبیخ او مقوی جگر و سپرز و مفتح سده آن و قدر شربت از جرم او دو درهم است اابار لغة عربی
و آن سرب سوخته است و طریق احراق او در دستورات مذکور است در دوم سرد و خشک

ومغسول او جهة قرحه چشم و جوشش آن و جراحت خصیه و اعصاب و بواسیر و ذبهای کهنه و نزف الدم
سیلان رطوبات و با روغن گل سرخ جهة خروج مقعد و با سرکه جهة تحلیل ورمها و استسقا نافع و بدلش
سرنج و خوردنش کشنده است اابلغه یونانی اسم سماقست اانیس یونانی اسم انیسونست
اارن بلغة یونانی لوف الکبیر است اارجارن یونانی لوف صغیر است ااغلس یونانی دو
سراست ااویس یونانی اشراس است ااهی یونانی نانخواست اابوس معرب ابانس
یونانی درختیست شبیه بدرخت عناب و ثمرش مثل انگور و زرد و با حلاوت و برگش شبیه برگ صنوبر
و عرنفیتر از آن و خزان نمیکند و تخمش مانند تخم خا قسم هندی با خطوط سفید و قسم حبشی سیاه و
صلب و املس و بهترین اقسام است در اول سیم گرم و در آخر دوم خشک و ملطف و مدر بول و مفتت
حصات و محلل نفخ معده و مفتح سده سپرز و اکتحال محکوک او با آب و ذرورش جهة بیاض رقیق و
قرحه و بثور و دمعه و موی زیاده و جرب و حکه و سبل و حفظ صحت چشم و رویانیدن مژگان
و نشاره او لطیفتر و در افعال مذکوره اثر آن سریعتر و طلای سحوق مطبوخ او در شراب محلل
خنازیر است و گویند بالخاصیه اطفای خون جاری میکند و با سفیدی تخم مرغ جهة سوختگی آتش و بانفراد
جهت تخفیف و گوشت آوردن قروح خبیثه و منع جوششهای پرآب و آبله کردن اعضا مجربست
و قدر شربتش تا سه درهم و مضر معده و مصلحش عسل و بدلش چوب کنار است اازادوار بلغة فارسی
و آن سلق جبلی است آلوی بخارا اسم فارسی اجاص است آلوچه اسم فارسی ادرکت آب دارو
مومیائی است و محمد بن ذکریا دوای دیگر را باین اسم خوانده آشنگان اسم فارسی جند است آهن
اسم فارسی حدیدست آهن ربا اسم فارسی حجر مقناطیس است آرد میده بفارسی اسم سمیدست آرد جو بن دار اسم فارسی
خشکار است آرد جو بریان کرده اسم سویق الشعیر است آرد کنار سویق النبق است آلوی سفید

اسم شاهلوج است آلوبالو اسم فارسی قراسیا است آهو اسم فارسی غزالست
آمله اسم فارسی املجست آرد جو دقیق الشعیر است آب شکر اسم فارسی عسل القصب است
آب باران ماء المطر است آب چکیده از کوزه وغیره ماء القطر است آب جو بوخیم اسم ماء الشعیر است
آب جو افشرده اسم کشک الشعیر است آب پنیر اسم فارسی ماء الجبن است آب آهن تاب اسم
فارسی ماء الحدید است آب ماهی نمک سود اسم فارسی ماء النون است آب درخت کافور اسم ماء
الکافور است آب کامه اسم فارسی مری است و هندی کانجی خوانند آهک اسم فارسی
نوره است آبی اسم فارسی سفرجل است آفتاب پرست اسم فارسی حرباست آبک
ببای موحده باصطلاح اهل کیمیا زیبق است آبکه بنون رصاص اسود است آش با و آن از
اغذیه است و در مزوره مذکور است آش اسم فارسی اغذیه مطبوخه مایعه است و بعضی در
مزورات و در سایر مواضع مذکور میشود آئینه آنچه از مس و نقره و برنج میسازند آردوج
بلغة ترکی اسم درخت ابهل است آغو بترکی اسم دفلی است آغوز بترکی اسم لباست
آغاج دلن بترکی سواد ایانست آبلوج بفارسی قند مکرر است آذربویه بفارسی گل آشنا مانند
آبق باصطلاح اکثر این زیبق است آدرس اسم فارسی ابهل است و ابرس نیز گویند آکک واله
اسم فارسی سنبل الطیب است آهوری هندی خردلست اگ بلغة هندی اسم آتش است آهاها
اسم هندی سویق است اگیه درخت عشر است ابقر بفارسی شوره گویند و آن از بخارهائی
بروی زمین شوره زار بهم میرسد و بعد از تصفیه آن با آتش شبیه نمک میشود و در آخر سیم گرم و خشک
و مفتح سده و منقی بلغم و اوساخ بدن و مسهل و در نهایت حدت و قویتر از نمک و بوره
در افعال و جهة علل سپرز و درد کمر نافعست و مجرب دانسته اند و مضر ریه و گرده و مصلحش کتیرا

وعسل و قدر شربتش تا نیم درهم و بدلش ملح اندرانی و ربع درهم او تا دو درهم با شکر جهت احتباس بول که
بهیچ چیز دفع نشود مجربست و از خواص او سرد کردن آبست بعمل مخصوص آن را در ظرف روئی توتیا کرده
در آب شوره حرکت دهند در نهایت سرد شود و آن جزو اعظم باروداست **ابل** بهندی اسم حالت
ابرز بفارسی انفنج است **ابوخلسا** بفارسی هوهوبه نامند و اصناف میباشد قسم اول نباتیست شبیه
ببرگ کاهو و بارکتر و با خشونت و سیاه لون و ملاصق زمین و ساقش بزغب و گلش اشقر و دانه او
سیاه و بیخش بقدر انگشتی و بسیار سرخ و قوتش تا چهار سال باقی میماند در اول دوم گرم و خشک و
محلل اخلاط مراری و مالحه و قابض اسهال و مدر حیض و دافع معده و مجفف و طبیخ او جهت درد سپرز
و جگر و نقرس و درد گرده و حصات و یرقان و تبهای کهنه و طلای او جهت بهق و سوختگی و جراحات
و تحلیل خنازیر و با آرد جو جهت حمره که باد سرخ گویند نافع و مصدع و مصلحش روغن بنفشه و کد و
و قدر شربتش دو درهم است و چون بیخ او را در روغن بجوشانند و قیروطی ترتیب دهند جهت
سوختگی آتش نافع و حمول آن و بدستور حمول بیخش با ماء العسل مخرج جنین و در جمیع افعال بیخ او قویتراست
و قسم ثانی را برگ بزرگتر و خشنتر و شاخش درازتر و خشن و پر شعبه و گلش مایل به بنفشی و ریزه تر
و قابض تر از قسم اول و ضمادش جهت حمره و منع عرق انفع و بسیار جاذب طبیعت و قسم سیوم را
برگ ریزه تر از اول و خشونت کمتر و شاخهای او ریزه و گلش بنفش و بیخش درازتر و سرخ و تند طعم تر
از همه و جهت گزیدن افعی دو مثقال از بیخ او با شراب بهترین اشیاست و تعلیق او مانع گزیدن هوام و قسم
چهارم شبیه بثالث و از آن گلش ریزه تر و بغایت سرخ در آخر دوم گرم و خشک و یکمثقال و نیم او
با مثل او دوفا و قرومانا جهت حب القرع و سایر کرم شکم بغایت نافع و ضمادش با پیه خوک جهت
خنازیر و نقرس و اورام صلبه و عصاره او با عسل جهت قلاع و حمول او و جلوس در طبیخ او جهت ورم صلب

رحم و احتباس حیض و اخراج جنین و سقوط او و جهت تنقیه دماغ و رفع آثار و غلظت طبقات چشم و با سرکه
شربا و ضمادا جهت سپرز مفید و قطور روغنی که در آن جوشانیده باشند جهت درد گوش و ثقل سامعه بهترین
ادویه و جالی بیاض چشم و محلل ریاح و گلش در جمیع افعال قویتر از برگ او و آشامیدن بیخ
و گل و تخم آن بقدر یکمثقال مدر حیض و مخرج جنین مرده و زنده است **ابریسم** بکسر اول و ثالث
و فتح سین مهمله ابریشم است و گویند مراد از و پیله است که کرم ابریشم سوراخ نکرده بیرون نیامده
باشد چه سوراخ کرده را قزمی نامند و آنچه در آب پخته نخ از و کشیده باشند از قسم ابریشم خام نیست
بلکه حریر عبارت از اوست در اول گرم و خشک با تقطیع و تنشیف و بغایت مقوی دل و روح طبیعی و باه
و سمن بدن و جهت خفقان و ضعف معده و ریه و آب مطبوخ او با شکر جهت تفتیح سدها و نیکو کردن
رنگ رخسار نافع و محرق او ضعیف تر و جهت قرحه و دمعه و سلاق و جرب چشم نافع و پوشیدن
حریر جهت نپرسیدن قمل آزموده و محرق او مضر گرده و مصلحش ایارون و قدر شربتش از یکدرم
تا سه درهم و بدلش مروارید سوخته شسته است و بهترین طریق استعمال او بسیار ریزه
بمقراض کردن و با جواهر و سایر ادویه بر روی سنگ سائیدن است **ابهل** بفتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث
و بکسر اول و ثالث نیز آمده است و آن قسمی از سرو کوهی است و مراد از و بار اوست شبیه بنبق تازه
سرخ و رسیده اش سیاه و با اندک شیرینی و قبض و حدت و عطریة و بزرگتر از بار عرعر که قسم اشهر
سرو کوهی باشد و برگش شبیه ببرگ درخت گز در سیم گرم و خشک و بغایت لطیف و با قوت
مجففه و قابضه و لذاعه و محلل و مدر حیض و مسقط جنین و زایل کننده عفونت قروح خبیثه مزمنه
و سحوق او با عسل جهت ربو و بواسیر و مطبوخ او جهت استسقا و چون ده درم او را دانه بیرون کرده
با روغن گاو تازه بقدر آنکه او را فرا گیرد بر آتش بگذارند تا روغن را جذب کند پس سائیده با ده درهم

فا نیذ مخلوط نموده هر صبح دو درهم را با آب گرم بار د المزاج بنوشد جهة دردهای اسافل

بدن و بواسیر و رفع اقسام کرم امعا بغایت نافع و چون با عسل سرشته هر روز یکدرم تا سه درهم

مداومت نمایند حیض منقطع را جاری سازد و بجهة ربو و بواسیر مجرب دانسته اند و چون در روغن

زیتون بجوشانند تا روغن سیاه شود قطور او جهة کری تازه و کهنه مجرب و ضماد او بدستور

ضماد برگش جهة اورام حاره و سیاهی جلد و چرک و آثاریکه از فضول بهم رسد و سرخی که بعد از

به شدن زخم در عضو بماند و بجهة قروح ساعیه و آکله و نمله و اندمال جراحات مفید و طلای او با سرکه

جهة داء الثعلب مجرب و با انجیر جهة جمود اعضا و با عسل جهة جراحت بن دندان و تعفن و اکله

آن و لعوق یک وقیه او با نصف وقیه روغن تازه گاو و مثل هر دو عسل که تا یک هفته مداومت

کنند جهة ربو مجرب دانسته اند و مضر جگر و مصلحش خولنجان و مضر معده و مصلحش حما ما و عسل

و بدلش بوزن او جوز السرو و مثل آن سلیخه و در تلطیف بوزن فش دارچینی بقدر شربتش تا سه درهم

ابو قانس بلغت یونانی اسم غاسول رومی است و ابو قادوس نیز گویند و در بلاد شام و مصر

و انطاکیه بسیار است نباتیست ما بین درخت و گیاه برگش از برگ زیتون باریکتر و ما بین برگها

خارهای سفید دارد و شکوفه او سفید و شبیه بگل لبلاب شاخهای او پراکنده و تخمش قوی

و پر از رطوبت و تلخ و مستعمل در تداوی تخم و عصاره و رطوبت اوست که با آرد کرسنه آمیخته

خشک کرده باشند و برگ و شاخ و گل او را سائیده دست بآن میشویند و باین سبب غسول نامند و

مولف تذکره اولوا الالباب او را اشنان دانسته و مولف جامع بغدادی او را غلط حمل

نموده و ظاهرا غاسول رومی غیر اشنان باشد چه اشنان برگ نمی باشد و عطریه ندارد و مسمی

بغاسول فارسی است و در اکثر صفات مشابه هم نیستند در اول سیم گرم و خشک و مقطع و ملطف و جالی

ومنضج و سه قیراط از رطوبت خالص آن و بدستور دوازده قیراط از مخلوط مجفف مذکور

با ماء العسل مسهل مرار و بلغم و زرداب و گویند جهة استسقای حاره مجربست و همچنین سه قیراط

از تخم و یکمثقال از عصاره اش با ماء العسل همین عمل کند و مضر احشا و مصلحش عسل و خوردن آب سرد

و نشستن در آن قاطع اسهال اوست ابو قیطس نباتیست شبیه با بو قانس بی ساق و بی شکوفه

و مفروش بر روی زمین و تخمش سطبر و در سیم گرم و خشک و جهة ضیق النفس و صرع و درد

اعصاب و استسقا نافع و مصلحش عسل است در ضرر معده و قدر شربتش تا یکمثقال است

ابیل نباتیست بیخش شبیه بشلغم و خوش طعم و برگش مثل اسپست و شاخهای او بسیار و تخمش

شبیه به تخم زردک و در کنار دریا روید و مولف اختیارات گوید برگ آنچه در زمین خشک

رسته باشد قاتلست در دوم گرم و خشک و مدر بول و جهة سپرز آزموده و قدر شربتش

تا دو درهم است ابرکاکیا دام عنکبوتست و در حرف عین انشاء الله مذکور میشود ابرون

لغة یونانی و بمعنی دایم الحیوة است و بعربی حی العالم و بفارسی همیشه بهار نامند از جمله ریاحین

و همیشه سبز است کبیر او نبت بیشتر کوهها ساقش بقدر زرعی و زیاده و سطبری انگشت مهین

و بار طوبتی که بدست چسپد و برگش شبیه بزبان و باریک و با رطوبت و گلش مابین زردی و

سفیدی و بستانی او بهتر از کوهیست و صغیر او را منبت سنگلاخ و محوطها و مواضعی که سایه

داشته باشد و شاخهای او ریزه و از یکجا بیرون آمده و پر برگ و ریزه و پر آب و بقدر

شبری و گلش کوچک زرد مایل بسرخی و تخمش مثل تخم خبازی و در باغهای اصفهان و غیره بلاد

بسیار است در آخر دوم سرد و در اول خشک و با قوت قابضه و رادع و منضج سده جگر و زهره

او مسهل صفرا و قاتل اقسام کرم معده و امعا و مسکن حدت تب و مقوی معده حاره و مانع نزف الدم

وجهت تنج و اسهال یک اوقیه از آب او با شراب نافع و ضماد او با آرد جو جهت قروح خبیثه و مفاصل
حاره و زخمهای کهنه و سوختگی آتش و نمله و اورام حاره چشم و نقرس مجرب و نطول عصاره او
جهت گزیدن رتیلا و با روغن گل سرخ جهت درد سر و اکتحال او جهت رمد و حمول او جهت قطع رطوبات
سایله رحم مفید و طلای او جهت باد سرخ که تیغ زده خون آن موضع با آب او مخلوط کرده مجربست
و با حنا جهت خارشش مزمن بدستور آزموده و برگ خشک سائیده او را جهت دفع اسهال مزمن مجرب
دانسته اند و فرزجه برگ او جهت سیلان رحم و قطور روغن زیتون که برگ یا عصاره او را
در آن جوشانیده باشند جهت درد گوش حار بسیار نافع و گویند مضر سپرزست و مصلحش گل ارمنی و
قدر شربت از عصاره او سه مثقال و نیم تا هفت مثقال و از برگش تا پنج مثقال و بدلش کاهو
و از دیسقوریدوس منقولست که نوعی از حی العالم میباشد در قدر و برگ شبیه بکرفس و مزغب
و غبار آلوده و در نهایت گرمی و مقرح جلد و ضماد او با پیه کهنه محلل خنازیرست **ابزار** گیاهیست
ساقش نازک و شکننده و در انتهای ساق برگها هم بهیچ نحوی گل و در بهار در بلاد بارده و جاهای
سایه و مکانیکه نمناک باشد و مواضعی که مرتی آب در دستیاده باشد میروید و در بغداد و موصل او را
در شیر پخته میخورند با اندکی تلخی و تندیست و در صورت شبیه بهلیون در دوم گرم و خشک و
دیر هضم و عصاره اش جهت اورام رخوه و ریحیه و سرکه نافع و چون در آب نمک بخیسانند تا
تلخی و تندی او زایل شود بغایت محرک باه است و مصلحش بجهة رفع ثقل آن نعناع و شونیز و سرکه
و کرویا است **ابس** بلغت مغربی گوشت پالنگ است و در اتنج مذکور میشود **ابن عرس**
حیوانیست بری معروف و بفارسی راسو و موش خرما نامند شبیه بموش و سر و پای او دراز تر
از موش است و از او بزرگتر و موی دمش افشان و در مصر بخانها بسیار الفت میگیرد و در آنجا عرسه

نامند در سیم گرم و خشک گوشت او محلل ریاح غلیظ و مبهی و مقوی جگر و موافق صاحب استسقا
بارد المزاج و پاد زهر سموم است چون با شبت و روغن کنجد یا روغن زیتون نارس آب پخته باشند
و چون پوست او را کنده جوفش را بعد از پاک کردن نمک انده و در سایه خشک کنند دو مثقال او
با شراب جهت سموم هوام و رفع زهره طفیقون و چون بجای شنبز بر کرده خشک نموده باشند
جهت صرع و گزیدن هوام بهترین ادویه است و چون مجموع او را در ظرفی بسوزانند ضماد خاکستر او
با سرکه جهت نقرس بسیار مفید و خوردن دو مثقال از خون او با آب و عسل جهت صرع و طلای خون او
جهت خنازیر و صرع و ضماد گوشت او جهت درد کمر و مفاصل و جذب سم و پیکان از بدن و مضر
در بن و مصلحش سرکه و کاسنی و انار ترش و مضر احشا و اصلاح آن در روغن کنجد و زیتون پختن
است و گویند چون کعب او را در زندگی او بیرون آورده زنان تعلیق نمایند منع حمل کند و چون او
طعام زهر دار مشاهده کند بلرزد و موی بر تن او راست شود **اباذیر** آنچه در طعامها کنند اعم از آنکه
بقول باشد یا ادویه یابسه **ایم کاجی** بترکی اسم خبازیست **اتبل** هندوی فرنجمشک است
ابرک هندوی طلق است **ابزار** مولف تذکره گوید بلغت شام گیاه سورنجانست **ابو قرده** اسم
شاه بلوط است **ابن آوی** کلب بری است که بفارسی شغال نامند **ابو ثرون** بلغت رومی نفراست
ابزار القط بلغت مغربی ابرون صغیر است **ابو الاجباد** کبریت است **ابو الارواح** زیبق است **ابلیو** بلغت
عربی ابرونست **ابریز** برای مهمله مکسوره و زای معجمه ذهب خالص است **ابرولون** بلغت یونانی اسم
آشنه است **ابیثون** بیونانی راتینج است **ابارون** بیونانی موج است **اکون** نشار است **اب**
سنبل الطیب است **ابو قلمون** حجر الثیف است **ابلیز** طین مصری است **ابرق** شفتین بحری است **ابو عمار**
صغیر است **ابریون** برومی ایرسا است **ابرقیلا** برومی اسفاناج است **ابو نکش** گل خیری است

ثوس
درد سر
بوغ
خارشش
درد گوش

الف با

ابرنی برومی اسم لوف الصغیر است ابوطامون یونانی اسم قفر الیهود است ابرنج برنج کابلیست
ابراهیمیه از جمله اغذیه است و آن اشی است که با آب غوره و قند و عود و ادویه حاره و بادام و گلاب
ترتیب دهند مقوی معده و دل و جگر و مفرح است اترج بفارسی بالنگ و ترنج نامند پوست او
در دوم گرم و خشک و تخمش در اول سیم گرم و در دوم خشک و برگ و شکوفه او در آخر دوم گرم
و مجفف و محلل و ملطف اند و ترشی او مقوی دل و در آخر دوم سرد و خشک و قابض و مسکن قی صفراوی
و مقطع مرة الصفرا و با قوت تریاقیه و ملطف و مشهی و صاف کننده روح و خون از صفرا و مانع
ریختن صفرا بمعده و امعا و جهة خفقان حاره و تقویت معده و جگر و تسکین حرارت احشا و یرقان
و تشنگی و اسهال صفراوی و کبدی و ضماد او جهة گزیدن عقرب پرنده و مار شاخ دار
نافع و طلای او جهت کلف و قوبا جهة قلع رنگ سیاهی و مرکب از جامه و قطور او جهة یرقان
که در چشم باقی مانده و غرغره مطبوخ او در سرکه جهة اخراج زلو که در حلق مانده باشد مفید است
و مضر سینه و عصب و مصلحش شربت خشخاش و شراب التین و بدلش آب نارنج و آب لیمو و چون
جواهر و مروارید را در آن بخیسانند مضمحل سازد و رب او در افعال قوی تر از رب غوره است و جهة
غلبه صفرا و تشنگی مفرط و قطع قی و رفع سموم و اکتحال او جهة بیاض و طلای او جهة قوبا نافع
و گوشت او که شحم نامند در اول سرد و تر و دیر هضم و مضر حرارت غریزی معده و مانع صعود بخارات
از معده بدماغ و مورث قولنج و مصلحش عسل است و پوست او مقوی دل و دماغ و معده و احشا و
و مفرح و مشهی با قوت تریاقیه و معطش و منفخ و محلل نفخ معده خصوصا چون با عسل پرورده
باشند و طبیخ خشک او مسکن قی غیر صفراوی و مضغ او جهة خوشبو کردن دهان و عصاره پوست
و گوشت او که با هم کوبیده باشند جهة گزیدن افعی نافع و همچنین ضماد آن همین اثر دارد و طلای پوست

محرق

محرق او با شراب جهة برص بسیار مفید و غیر محرق او را چون در جامه بگذارند مانع کرم زدن
آن و چون پوست یکعدد او را بالتمام در شراب اندازند در ساعت ترش کند و مضر جگر حار
و مصلحش عسل و مضر دماغ حار و مصدع و مصلحش بنفشه و قدر شربت از خشک او پنج درهم و از مربای او
تا هفت مثقال است و تخمش در افعال مانند پوست او و با قوت مسهله و دو مثقال از مقشر او
مقاوم جمیع سموم حیوانی و قوی تر از تریاق کبیر و با آب گرم یا شراب جهة گزیدن عقرب مجرب و بدستور
ضماد او و آشامیدن یکدرهم از مغز مقشر او بغایت مدر حیض و کشنده جنین و مخرج آن و طلای او
جهة تحلیل ورم بلغمی و سنون او جهة تقویت لثه و روغن تخم او جهة بواسیر طلاً و شرباً بغایت
موثر و منفتح سده گوش و سریع النفوذ در اعضا و محلل قوی و ملطف و چون کسی آن تدهین کند
گویند عقرب نزدیک او نشود و مجربست و ضماد مطبوخ مجموع ترنج در سرکه یا شراب جهة مفاصل
و نقرس و اورام و دبیلات نافع و برگ او هاضم طعام و مسخن معده و مقوی احشا و منفتح سده و جهة
ضیق النفس بلغمی مفید و شکوفه او در افعال مثل برگ او و از آن لطیفتر و بوئیدن ترنج مقوی دل و مفرح
و جهة رفع ضرر هوای وبائی آزموده و همچنین فرش کردن برگ او همین اثر دارد و مولف جامع
انطاکی مروارید محلول در آب ترنج را که در قاروره کرده در حمام گذاشته باشند تا حل شده باشد
جهة دفع سموم و امراض اعضاء رئیسه و جهة زحیر مجرب میداند چون با اشربه مناسبه بنوشند
و روغن ترنج که پوست خالص شش عدد او را در روغن زنبق و روغن خیری از هر یک یک رطل
یا در دو رطل روغن کنجد انداخته و به هر شبانروز بیرون آورده پوست تازه ریخته باشند تا دو سه دفعه
یا بیشتر گرم و خشک و محلل و تدهین او جهة امراض بارده عصبانی و درد مفاصل و رفع لرزیدن
تب ربع و بر اسفل قدم جهة رفع برودت هوا در اسفار و در بدن جهة استرخا و خوشبو کردن

برص
تریاق
حیض
بواسیر
تب ربع

الف با ث

درد سر و درد دندان

عرق و فالج و رعشه و لقوه و اختلاج و عرق النسا و درد گرده و مثانه و جهت رویانیدن مو و سعوط او
جهت درد سر و علل سودائی و درد شقیقه و مضمضه او جهت درد دندان نافعست اکمن هندوی ابجره است ارتک
هندوی درونج است اتخمیر یونانی اسم بابونج است اثان عربی و اسم حمار شیرده است
اتری هندوی اسم املج است اثناطون شرابیست که از آب انگور و عسل و ادویه حاره ترتیب دهند
بسیار گرم و ملطف و جالی و موافق مزاج پیران و مرطوبین است اثادیون یونانی اشترغار است
اثافتون یونانی اسم اشق است اثردهو یونانی بنفسج است اثامیطیون بلغة رومی توت است اثمد
بفارسی سرمه نامند سنگیست سیاه و با رصاصیت و اهل اکسیر را اعتقاد آنست که چون چندروز با صابون
سبک نمایند قلعی خوبی میشود و بهترین او اصفهانی است که از نواحی قهپایه خیزد در دوم سرد و در سیم
خشک و گویند در چهارم خشک است و بمراتب درجات با اختلاف نموده اند قابض و مجفف و قوی
و با قوت سمیه و قاطع جریان حیض و خون از جمیع اعضا و مقوی اعصاب و منقی چرک زخمها و گوشت
زاید و جهت تقویت باصره و حفظ صحت چشم و رفع حرارت و رطوبت قروح و اندمال آن
والتیام سایر قروح اعضا و اندک مشک مقوی باصره پیران و ممول او جهت قطع جریان حیض و خروج
مقعد و ضماد او بر پیشانی و نصف سر جهت قطع رعاف که از حجب دماغ باشد و با پیه تازه جهت
سوختگی آتش و بار و غنها چون بر بدن طلا کنند جهت کشتن و رفع قمل و ذرور او جهت جراحات تازه
و قطع خون آن و قروح ذکر و خصیه و طبقه قرنیه چشم بغایت مفید و محرق او که با پیه سرشته بر آتش
گذاشته باشند تا شعله در گیرد و بسوزد و لطیفتر و مغسول او الطف و با مروارید و سرگین چردون
و شکر جهت غشاوه و بیاض چشم مجرب و با حضض و سماق جهت دمعه و جرب بدستور مجربست و مضر
مفاصل و خوردن او قاتلست و بدلش آبار و مصلحش شکر و کثیرا اثرار بلغة اهل اندلس انبر باریس است

اثل بلغة عربی اسم نوع بزرگ درخت گز است [illegible] بقدر درخت سرو عظیم و
برگش خشن و باز غبرا اندکی و ثمرش بی شکوفه و بقدر نخودی و بزرگتر از آن و تیره رنگ مایل
بزردی و در جوف او دانهای ریزه و بهم چسپیده و گویند آب او سرخ و عذبه و ثمرة الاثل
نامند و مولف اختیارات و جامع انطاکی و مغنی و جامع الادویه و کامل الادویه و منهاج و صیدنه
و قانون اقسام سرو کوهی و درخت گز را شتبه ذکر کرده اند و از جامع ابن بیطار و جامع
بغدادی ظاهر میشود که ابهل و عرعر اقسام سرو کوهی و طرفا و اثل اقسام گز است و جوز الابهل
غیر ثمر العرعر و عذبه غیر ثمرة الطرفا است و اثل در اول سرد و در دوم خشک و با قبوضت و اندک
ملوحت و مرارت و جالی و منقح و مطبوخ بیخ و شاخ و برگ او جهت جذام و سده و ورم جگر و سپرز
و منع سفیدی مو و در سرکه و با شراب مقوی جگر و ملین ورم آن و طبیخ او با آب عفص و پوست انار
قایم مقام حب زیبق است و در ازاله قروح خبیثه و آتشک و اکله و نمله و مضمضه او جهت درد دندان
و ضماد برگش جهت تحلیل ورم جگر و نگور او هفت دفعه سقوط دانهای آبله و بواسیر و جوششهای زهره
آب از و تراود و خاکستر و آب طبیخ او جهت خروج مقعد و تقویت مو نافع و در قطع خون همه اعضا
خاکستر او مجرب و قدر شربت او از طبیخ او تا چهل و پنج مثقال و از عصاره او تا سی مثقال و مضعف
معده و بدلش جوز السرو و مصلحش صمغ عربی است و شیخ داود انطاکی فرموده که چون کبریت را
با آب اثل ده روز آن تنقیه نموده هفت بار تقطیر کنند صمغ الاول را ابعا کنند و ثمرش در دوم
سرد و در سیم خشک و بعضی گرم در دوم میدانند و اصلی ندارد و قاطع اسهال و سیلان خون
و رادع مواد و مقوی معده و جگر و سپرز و اعصاب و آشامیدن او جهت نفث الدم و ربو
و منع انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی و بوداده او با کل خوردنی و بدستور دود در هم

افتیمون

ونیم او با یک درهم ونیم کلنار که دو دست دفعه هر دفعه همین مقدار بنوشند جهة قطع اسهال مجربست و در حبس
سیلان خون بسیار مفید و طبیخ یک وقیه او خیسانیده اش در آب گرم که با شکر بنوشند جهة
یرقان و گزیدن رتیلا و جرب رطب و رطوبات رحم و در خراج اطفال جهة رفع رطوبات متعفن نافع
و چون نقیع او را سه روز تا هفت روز بنوشند و از عقب او دوغ و نان میده تناول نمایند باعث فربهی
بدن و خوبی رنگ رخسار و تقویت معده و تنقیه رطوبات فاسده آن میشود و چون با صندل و افسنتین
جوشانیده آب او را با شکر بقوام آورند جهة تقویت اعضا و اعصاب و سده سپرز بی عدیل و
جهة مغص نافع و چون در گلاب خیسانیده در چشم بچکانند جهة ردع مواد و تقویت اجفان و حدت بصر
مفیدست و ذرور او جهة قطع خون جراحت و بردن گوشت زیاد و غسول او جهة جرب رطب و نیکو کردن
رنگ رخسار و رفع قمل و صئبان او جهة رفع رطوبت رحم و فرج و مضمضه بطبیخ او و بدستور خاییدن آن
جهة تقویت لثه و تاکل دندان و ضماد مطبوخ او در سرکه و آب جهة ورم سپرز نافع و مضر سپرز و مصلحش
دوقو و قدر شربت از سائیده او دو درهم تا چهار درهم و بدلش بوزن آن عفص با پیه انارست
اثمق بعربی اسم تمکشت و بیونانی اغنس نامند یعنی طاهر و پاک نباتی است و ما بین شجر و گیاه و در
مواضع صلب قریب بآبها میروید شاخهای او قوی و صلب و برگش از برگ زیتون ریزه تر
و کم رنگ تر و بر سر هر شاخی پنج عدد و در شبیه به پنج انگشت چون بیست بالند بوی او و تخمش شبیه به سپاله
و گلش سفید مایل بسرخی و ازرقی و تخمش از فلفل کوچکتر و سفید و بعضی سیاه و شاخ او را انفعی گفته است
و مداومت تخم او قاطع نسل و کاسر باه است در دوم گرم و خشک و گویند در سیم خشک است و بعضی در
دوم سرد و تر دانسته اند و بعضی در دوم سرد و در اول خشک میدانند با قوت قابضه و محلل و ملطف
و مفتح سده و مدر بول و حیض و تخمش لطیفتر و پادزهر سموم و مجفف منی و شکننده باد و وزیاد کننده شیر

منعقد
الف با جیم

وجهة گزیدن مار و هوام و سگ دیوانه و سده جگر و سپرز و صاحب جنون و با شراب جهة گشودن حیض
بغایت مفید و ضماد او جهة تحلیل ورم صلب و اعیاء و ورم سپرز و جراحات و التوای عصب و دردها
و در دسر بلغمی و ورم مشق و انطیس و لیسر غس نافع و بدستور نطول مطبوخ او در سرکه با روغن
زیتون و طلای او با آب جهة درد و شقاق مقعد و بمول و بخور شرو برگ او با شل آن بود نه صحرائی
جهة ادرار حیض و جلوس در طبیخ او جهة ورم رحم و مقعد و مرهم او با پیه کرده تازه و برگ او جهة
صلابت انثیین و فرش کردن برگ او جهة کسر قوت باه و گریزانیدن هوام موثر و بخور او نیز باعث
گریختن هوام میشود و مضر گرده و مصدع و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش یک مثقال و گویند بدلش دو وزن
آن سیاه دانه است و هفت عدد از برگ او مسهل قوی و مجربست و گویند تکیه کردن بر چوب او
و در تحت فرش گذاشتن مانع احتلام و قاطع نعوظ است اثماناسیا بیونانی اسم معجونیست یعنی
منقذ الامراض و گویند اسم جگرگیست و چون معجون مذکور را یک جزء جگر گرگ بنا برین باین اسم
موسوم شده اجار بلغة هندی درختی است برگش از برگ چنار پهن تر و شکوفه او چون ریحان
سرخ کره زده آویخته و بارش شبیه بهلیله و چوبش در آتش نسوزد و دو درهم تخم او را نیم کوب بجوشانند
و با دو درهم نبات یا شهد بنوشند جهة حبس بول بسیار آزموده است اجر بلغة یونانی و در عربی بالف
ممدوده و هم بفتح الف مستعمل است در دوم گرم و در چهارم خشک و جالی و مقطع و با آب کرفس
آشامیدن مفتت حصاة و ضماد او با آب غوره جهة رفع شری و منع ظهوران و با نمک و سرکه جهة
گزاز و با سرگین گاو جهة اورام و بثور بلغمی و استسقای لحمی و زقی و سوء القنیه و ذرور او جهة قطع
خون جراحات تازه و جلوس بر روی آجر گرم جهة زحیر رطوبی و بارده و ریحی مجرب خصوصاً
وقتی که روغن گل بران ریخته باشند و چون آجر آب ندیده را بسیار تافته در آب یا در شراب اندازند

که آب را بجوشش آورده سر را به بخار آن بدارند معرق قوی و در تحلیل مواد بارده دماغی و نزلات مزمنه
و درد سر کهنه بی عدیل و مجرب است و قدر شربتش تا یک درهم و روغن او را که آجر را بقدر یکمثقال ریزه کرده
در آتش سرخ نموده بروغن زیتون انداخته بعد از آن کوبیده با قرع معکوس تقطیر کرده باشند بغایت گرم و
سریع النفوذ و ملطف و محلل و آشامیدن او جهت تفتیت سنگ مثانه و گرده مجرب دانسته‌اند و مدر بول
و جهت سایر علل مثانه نافع و کشنده کرم معده و امعا و جهت مغص بارد و ریاح و نفخ باطنی و ظاهری و سموم
بارده و گزیدن عقرب و فالج و لقوه و رعشه و عرق النسا و مفاصل و تحلیل خون منجمد و با شربت زوفا
جهت ضیق النفس و رفع فضلات ریه مفید و اکتحال او جهت تحلیل آب نازل شده بی عدیل و حمول او جهت کشودن
خون بواسیر و ساقط کردن دانه بواسیر و رفع کرمهای مقعده و فرزجه او جهت کشودن خون حیض و اخراج
جنین زنده و مرده و شیمه سریع الاثر و سعوط او جهت صرع و نسیان و دلوک او جهت کشتن کرم دندان
و تسکین الم آن و طلای او جهت زخم آتشک بی عدیل و قطور او جهت ثقل سامعه و نشوق او جهت امراض
بارده مبنی دماغ و ضماد او با اشق جهت ورم سپرز بغایت مفید و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال است
و مضر معده و مصلحش سرکه و مضر گرده و مصلح آن کثیرا اجمود بلغت هندی اسم کرفس است اجواین هندی
اسم نانخواه است اجری هندوی کرشن است اجاص بفارسی آلوی بخارا نامند اگرچه شامل اقسام
آلوی زرد و سیاه و آلوچه و آلوی ترش جنگلی و شاهلوج آلوی سرخ است و مراد از و آلوی سیاه بزرگ است
در اول سرد و در دوم تر و ملین و مزلق و مسهل صفرای رقیق و مسکن حرارت دل و قی صفراوی و تشنگی
جهت تبهای حاره و خارش بدن نافع و طبیخ نیم رطل او در دو رطل آب تا آنکه آب بنصف رسد
با قدری شکر مسهل خوب و بی اذیت است و موافق سینه و شش سایر ترشیها مضر سعال نیست و نقوع او
مرتب معده و جهت قی و غثیان حاره مفید و غرغره طبیخ برگ و بیخ او جهت رفع ورم لهات و منع نزلات

دماغی و ورم لوزتین و تقویت بن دندان و آشامیدن او جهت رفع کرم معده و ضماد برگ او
با سرکه جهت کشتن کرم امعا مجرب و مضر دماغ و مصلحش عناب و مضر معده و مصلحش گلقند و در مبرودین
مصطکی و کندر و عسل و قدر شربتش تا نیم رطل و بدلش تمر هندی و آلوی صحرائی و جنگلی و مجفف و مطبوخ
او در گلاب قابض طبع و صمغ آلو گرمتر از صمغ عربی و یبوست کمتر از آن و مفتت حصاة و جهت سرفه
نافع و اکتحال او جهت حدت بصر و ضماد او با سرکه جهت قوبا و جوشش بدن اطفال مفید و سرد و تر و ملین
طبع و مسکن تشنگی و در تبهای حاره و التهاب مواد و سایر آثار مثل آب اوست اجواین خراسانی
هندی بزر البنج است اجلا چندن هندی صندل ابیض است اجولا هندی فودنج بری است اجبلی
کردی و گلری کاشیرا هندی عصاره قثاء الحمار است اجامرابقیل ادرکت اجسون کمابی بلغة
یونانی و بمعنی راس الافعی است و آن ثمر گیاهی است شبیه بسر افعی و بی ساق و نبات او خشن و باریک
و برگش از برگ ابوخلسا و کاهو ریزه‌تر و با رطوبتی که بدست چسبد و خار دار و مرغب و
شاخهای او بسیار مایل بسفیدی و ریزه و از دو جانب او برگ میروید و برگش باریک و ریزه
و گلش بنفش و ثمرش شبیه بسر افعی و بیخش بقدر انگشت مایل بسیاهی و باریک و در از در دوم
گرم و در اول تر و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و شیر و عرق و بیخ او مقاوم جمیع سموم
حیوانی خصوصا افعی چون با شراب بنوشند و اگر با شراب و چیزهای مناسب بیاشامند
گویند جهت درد کمر مجرب است و موجب خارش و جوشش و مصلحش شیر و قدر شربتش تا دو مثقال
و بدلش ترنج دانه است اخریغن بفارسی گل کافشه و رنگ زعفران و بلغة دیلمی کاجره نامند
و بستانی او در دوم گرم و در اول خشک و بری او در سیم گرم و قوتش تا سه سال باقی میماند منضج و با قوت
قابضه و محرک باه و منوم و محلل و مقوی جگر و کده ازنده و خون منجمد مطلقا و ضماد او با عسل جهت قوبا و با ماست

الف با جا

الف با خا

برشانه جهة اقتباس بول مجرب و طلای او با عسل جهة بهق و برص و قلاع الاطفال و با سرکه جهة خارش بن
و اورام حاره و باد سرخ و ورم جگر مفید و مضر سپرز و مصدع و مخرز و مفسد معده و مصلحش عسل و قدر
شربتش یکمثقال و چون با گوشت بجوشانند باعث زود مهرا شدن آن و لذادت اطعمه میشود **اخلاق**
المرضی بهاء دارست و آن نوعی از افخوان است و مذکور خواهد شد **اخلاق البقر** عنب السود است **احلب بالبربریة**
اسم شبرم است **احیدیا** و **احلویا** بیونانی افعی است **اخثاء البقر** بخای معجمه سرگین گاو است در آخر اول
گرم و در دوم خشک و محلل و جاذب و آشامیدن دو مثقال تا سه مثقال و نیم از سوخته او جهة استسقا و رفع
سموم بسیار آزموده و ضماد تازه او که سرد نشده باشد جهة ورم جراحات عارضه که از کارد و امثال
آن و قطع سیلان خون و نتو رحم و اندمال جراحت و درد مفاصل و عرق النسا و رفع الم گزیدن هوام
و وثی و با آرد و با آرد جو جهة جوششها و با سرکه جهة ورم حار و با عسل جهة اورام بارده و با بوره و
گوگرد و امثال آن جهة استسقا و با زعفران جهة گشودن خراج و با باقلی جهة ورم پستان و با آب اسقیل
جهة قوبا و سعفه و داء الثعلب مجرب و با سرکه جهة خنازیر و اورام صلبه و ثولول و گزیدن زنبور
و ورم و درد زانو و تکرار ضماد پخته او در روغن زیتون و گذاشتن بر بدن تا خشک شود جهة بیرون
آوردن خار و پیکان و امثال آن از بدن و بزیر ناف زنان جهة اخراج جنین مرده و هرگاه مدتی
بگذارند باعث گشتن جنین زنده میشود و بر پشت زهار و تهیگاه جهة رفع قولنج ورمی و ریحی سریع
الاثر است و بر مقعد دردناک و ورم آن و طلای سوخته او با سرکه بر پیشانی جهة قطع رعاف
و نفوخ او در بینی بدستور جهة رعاف و با روغن زیتون جهة نقرس و گزاز و جهة عسر ولادت و گریزانیدن
پشه و قطور سائیده او با روغن بادام تلخ و شراب جهة الم و ضربان گوش بسیار مفید است **اخردوس**
بیونانی امریطونست **اخراص** بیونانی کثری بریست **اخیلوس** بیونانی نانخواه است **اخد** بلغة مصری

بستیاج است

الف با دال

بستیاج است **اخیه** خردل بریست **اخریطا** گراث بری است **اخریلوس** کرنب بری است **اخیروس**
نباتیست غیر گندم صحرائی و گندم صحرائی را در هندی بن گیهون و سالک نیز گویند منبت کنار آبها شبیه
بگیاه ارزن و ثمرش سیاه و ریزه و گلش سفید و ثمرش در ادویه چشم و گوش مستعمل و با قوت مجففه و
محلله و قابضه است **اخیوس** اخیروس است **اورک** عربی است و بفارسی آلوچه سلطانی نامند در اول
سرد و رسیده او در دوم تر و مسکن حدت صفرا و ملین طبع و رب او قابض و آب برگ او کشنده
کرم معده و نارسیده او مسهل بعسر و قاطع قی و نفاخ و مفسد معده و مصلحش گلقند و آب آلوچه رسیده
جهة سرفه حار و صاحب دق بغایت نافع است **اواوارا** بلغة بربری اشخیص است که اسد الارض عبارت
از او باشد **ادوس** بیونانی عرعر است **ادرفس** اذریون است **ادویه حاره** عبارت از ابازیر است
ادویه خوشبو از افاویه است **آذرگون** بفارسی اذریونست **اذاراقی** بذال معجمه لغت سریانی و بفارسی کچوله
و در تنکابن و مازندران کلاج دار و نامند بخیست مدور و پهن بسیار تلخ و خشک و بغایت صلب بعد از آن
که در آب خیسانیده و پوست او را گرفته باشند بهاون ریزه باید کرد و برگش از برگ بنفشه ریزه تر
و گلش مثل بنفشه و در غایت سرخی و ساقش از ساق بنفشه سطبرتر و سرخ و در آخر سیم گرم و خشک
و سم حیوانات دم دار و بالخاصیه مبدل مزاج بسیار سرد است بمزاج طبیعی بدون احراق خلط و جهة فالج
و درد کمر و امراض بارده عصبانی مجرب ضماد او جهة کلف و جرب و قوبا و عرق النسا و مفاصل و امراض بارده
مفید و مشوش ذهن و مسکر و مصلحش شکر و ادویه خوشبو و قدر شربتش از یک دانگ تا دو دانگ و یکمثقال او
کشنده است و در کتب هنود خواص او بسیار ذکر کرده اند چون صحت نپیوسته ذکر ننموده و حقیر معجونی
از آن ترکیب نموده و در دستور ثانی مذکور است و در رفع فالج و استرخا و دردهای بارده مجربست و
بی عدیل **اذربو** بیونانی بخیست سیاه رنگ شبیه بشلغم و بر روی او چیزها مثل گره رسته و گیاه او خار دارد و مقدار

شبری و بسیار شاخ و برکش شبیه ببرگ کرنب و ثمرش شبیه بطلاقی نخود و در آن چهار عدد یا پنج عدد دانه
مایل بزردی و منبت او کشت زار است و بسریانی عرطنیثا نامند و بفارسی چوبک صابون گویند و او غیر
چوبک گازران است و قسمی از بخور مریم است و در بردن چرک از پشمینه و جامه مثل صابون است در وسط سیم
گرم و خشک و جالی و معطش و منفخ و مسکن ذاق و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاة و محلل
و جاذب فضول دماغی و با قوت تریاقیه و جهة گزیدن هوام و تسکین درد آن و رفع مواد مفاصل نافعست
بقوت مسهله و جهة احتباس حیض و ضماد او با سرکه جهة عرق النسا و داء الثعلب و ورم سپرز و حمول او
جهة بواسیر و تنقیه رحم و اخراج بر حمل و ذرور او جهة جراحات خبیثه و سعوط او منفخ سده و مصفات
و بغایت معطش و طلای خاکستر او جهة دفع وجع مفاصل و درد ورک نافع و مضر احشا و مصلحش آب مورد
و کثیرا و قدر شربتش تا یکمثقال و سه مثقال او کشنده و بدلش در رفع سده و بوزنش دانه ترنج و زراوند
طویل و فودنج بری است **اذرقی** غیر ازاراقیت و در ترجمه باهروست چونکه مذکور است که آن شبیه است بزبد
البحر و در نهایت حدت و بغایت محلل و مسکن دردهای بارده مزمنه است و خوردن آن بقدر دو دانگی
کشنده و در اطلیه مستعمل است و ظاهرا قسم نجم زبد البحر باشد **اذخر** بفارسی گاه مکه و گربه دشتی نامند
نباتیست شبیه بکولان کج نوعی از اسل است بیخش غلیظ و بسیار شاخ و باریک و برگش ریزه تر
از کولان و از آن در حجم و قد کوچکتر و مایل بسرخی و زردی و ثقیل الرایحه و شکوفه او بسیار انبوه و سفید
و با عطریه و تند طعم و گزنده و دیسقوریدوس فرموده که قسمی از او اثری میباشد سیاه رنگ در
دوم گرم و خشک و محلل و منفخ و مدر بول و حیض و فضلات و مقطع اخلاط و منضج و مفتت حصاة و مسکن
اوجاع بارده باطنی و مقاوم سموم هوام و جهة ورم جگر و سده آن و ورم فم معده و رفع نفث الدم
و باد او جهة استسقا و طلی کرده و ریه و شدخ عضل و با مصطکی جهة تنقیه فضلات دماغی و با ترنجبین جهة

سپرز و یکمثقال او را با فلفل بالسویه جهة دفع غثیان مجرب دانسته اند و جهة ازاله خوف نافع و ضماد او
جهة ورم بارده جگر و شانه و معده و سپرز و ریاح جمیع اعضا و جلوس در طبیخ او جهة ورم رحم و درد
مفاصل و مضمضه و سنون او جهة درد دندان و تقویت لثه و عمور و دفع رطوبات و مداومت
آشامیدن طبیخ او جهة مفاصل بارده بغایت مفید و با سکنجبین جهة اواخر تبهای بلغمی مجرب و شکوفه او
لطیفتر و در افعال ضعیف تر است و مضر گرده و سبب تشنگی است و مدر و مضر محرورین و مصدع و مصلحش گلاب
و صندل و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و بدلش راسن و قسط و بدل اقحاح او قصب الذریره است
و عرق اذخر بغایت لطیف و با قوت تریاقیه و در افعال شبیه باو است و روغن او که شکوفه اذخر را
در روغن زیتون بقدری که او را بپوشاند گذاشته باشند در سیم گرم و خشک و با قوت قابضه و آشامیدن او
جهة تحلیل اورام بارده باطنی و طلای او جهة دردهای بارده و برص و رویانیدن مو و انواع خارش
اعضا و رفع ماندگی و دلوک او جهة درد دندان و ورم لثه و جوشیدن دهان نافعست **اذارافیون**
باعتقاد جالینوس نوع چهارم زبد البحر است پر سوراخ و بسیار سبک و از فرنگ آرند شبیه بزهره است و
در افعال از زبد البحر اقوی و از سموم قویه و قدر دو دانگ او کشنده و طلای او با آب جهة عرق النسا
و ورم پستان و جرب و کلف و بثور و اکتحال او جهة رفع ناخنه و بیاض قوی و آب چشم بسیار
موثر است **اذریون** بفارسی گل آفتاب پرست نامند نباتیست مابین شجر و گیاه بقدر زرعی بی زواید
و نرم بقدر برگ جرجیر و باندک رغبتیه و گلهای او بزرگ و پهن و مدور و زرد درخشنده و در وسط او
برگهای ریزه سیاه مایل بسرخی و بغایت خوش منظر و همیشه رو بآفتاب دارد و بحرکت او دور
میکند و بری او قویتر از بستانی است و تشویش اقوال مولف اختیارات بر ارباب بصر پوشیده
نخواهد بود در دوم گرم و خشک و محلل و جالی و با قوت تریاقیه و مدر حیض و فضلات و مسقط جنین و

ومفتح قوی ومفتت حصاة وجهة جراحت ریه وتقویت معده وجگر ووجع فواد وبواسیر وگزیدن
هوام وگریزانیدن او وتقویت وتنقیه دماغ واحشام ورفع قولنج وتفتیح سده دماغی ونقصان شم
واستسقا ویرقان وام الصبیان وامراض بارده وچهار درهم از آب برگ او باآب گرم مقی قوی
ویکدرم او مقوی دل بارد المزاج ومورث غضب در محرور المزاج دو درهم از برگ کوبیده او جهة
اخراج جنین ورفع احتباس حیض وضماد او جهة درد مفاصل وعرق النسا وخنازیر وبرگ جهة لقوه و
حمول بیخ او مسقط جنین ومعین آبستنی عاقر وآب بیخ او جهة درد دندان بارد نافع ومضر سپرز و
مصلحش قاقله وعسل ومضر محرورین ومصلحش سکنجبین وقدر شربتش از آب گل وبرگ وبیخ او تا چهار
مثقال واز جرم او تا یکمثقال وبدلش مثل ونصف او سلیخه وربع آن زعفرانست واز خواص او
که مگس برگل او نمی نشیند واز دود او موش وچلپاسه میگریزد وچون حامله قدری از ان در دست
چپ گرفته دست راست را برروی او بگذارد بطفل ضرر عظیم میرسد واگر مدتها بدستور نگاهدارد
باعث اسقاط طفل میشود **اذان الفار** درکنار آبها ودرچشمها وسایه‌ها روئیدنی بستانی نامند برگ او مایل
بتدویر وشبیه بگوش موش وگیاه او بی ساق وبی گل وبرروی زمین پهن میشود وشاخهای او
سه چهار پوست وچون بست بمالند بوی خیار ازو ظاهر میشود واین نوع را مزاج در سیم سرد وتر با
قوت قابضه وباندک قوت محلله وضماد ورش با آب جو جهة ورم حار چشم وسایر اعضا وحمرة و
جمره وقطور آب او جهة درد گوش وورم حار آن وسعوط او جهة صداع حار نافع وسکن التهاب
وغثیان ومسقط کرم معده است وبری او سه قسم است قسمی را شاخهای بسیار باریک از یک اصل میروید
وشاخهای اسفل سرخ ومجوف وبرگها باریکتر ودرازتر از نوع بستانی ومایل بسیاهی ووسط وپشت
محدب واطراف برگها بتدویر ودر زوج زوج برشاخها رسته وهر شاخی مشتمل برشاخهای ریزه وگلش

لاجوردی وبعضی اکلش زرد وتخمش بقدر انگشت وپرشعبه وفرق میان این قسم واستولوقندریون آنست
که این را برگ نرم ودراز وریزه است واستولوقندریون بخلاف اوست ودر حرارت وبرودت معتدل ودر
دوم خشک جهة صرع ولقوه واوجاع بارده وصداع نافع ومقوی معده ومحلل ومفتح ومدر بول
وضماد او جهة گزیدن افعی وسعوط او جهة لقوه وطلای بیخ او جهة نواصیر چشم بسیار مفید وغرغره او
با ماء العسل جهة تنقیه رطوبات دماغ نافع ومضر مثانه ومصلحش مرزنجوش وقدر شربتش تا دو مثقالست
وگویند مصلح او تخم خرفه است وقسم دیگر را مناسبت ریگزارهاست وشاخهای آن برروی زمین
پهن میشود وبرگش مایل بتدویر وبی گل وبسیار شبیه بنوع بستانی واز ان ریزه تر وبا حرافت است
وگویند بی گل نیست بلکه بجهة نهایت ریزگی وچسپیدن آن بشاخها چندان مرئی نمیشود در سیم
گرم وخشک وجهة سموم واورام بارده ورفع آثار وجذب پیکان وخار از بدن نافع وضماد
عصاره او برکمر وقضیب ومراق باعث تحریک عظیم باه حتی پیران مایوس را بحال می آرد ومطبوخ
خشک او را چون ضماد کنند درین اثر ضعیف تر است وقسم سیوم را برگ مایل بتدویر وخارناکی ودر عرض
وشاخهای او شیره دار ومفروش برروی زمین در آخر سیوم گرم وخشک با قوت سمیت
وزبون تر این اقسام ومقوی قوی ومسهل زیاده او کشنده والصاق برگ او بر رخساره باعث
سرخی بشره وشیرا ومقرح جلد ومولف مالابد گوید که چون یک مثقال ونیم او را جوشانیده وآب آنرا
با تغار بنوشند واز عقب آن ماهی شور بخورند جمیع کرم معده را دفع کنند ودیگر مسکون نمیشود ومولف
تذکره این خاصیت را بجهة نوع بستانی او ذکر کرده واین تلمیذ در معنی میفرماید که اقسام اذان الفار
غیر مرزنجوش است وهمچنین از سایر کتب نیز همین معنی ظاهر میشود چه مرزنجوش متصف بصفات دیگر
واز جمله ریاحین است وباعطریه وبرگش شبیه بگوش موش ومایل بتدویر نیست وگل او سفید مایل بسرخی

الف با

و تخمش شبیه بتخم ریحان و شغاف میباشد و تشویش قول صاحب اختیارات بدیعی نهایت ظهور دارد

اذان الارنب بلغت بربری لصیقی است اذان الغزال عصی الراعی است اذان الثور لسان الثور است

اذریاس بلغت عربی ثافسیا است اذان البعیر بلغت بربری نرمار راعی است اذان الفیل لوف الکبیر است

اذان الجدی نوع بزرگ لسان الحمل است اذان الشاة و اذان الغزال لصیقی است و گویند لسان الحمل

و بلبکی را اذان الغزال نامند اذان الدب قلومس است اذان القسیس نوعی از ابرون است اذان الخیل

لحیة التیس است ارمال و ارمالک ببربری ارمالی نامند و ارخشنی شبیه بقرفه و با عطریه مناب

او هند و یمن و نبات او بقدر ذرعی و برگش تیره رنگ و گلش کبود و بی ثمر و مستعمل پوست او

سبک و مایل بزردی میباشد و در آخر دوم گرم و خشک و نایب مناب قرنفل و دارچینی و مقوی دل و احشاء و

معین هضم و جمیع قوتها و حابس طبع و مغنی انتشار زخمها و آکله و مدر فضلات و ضماد او جهة بثور و اورام

و اندمال قروح و منع تعفن اعضا و بوسیدن او جهة تقویت دماغ و مضمضه او جهة استحکام لثه

و امراض دندان و طلای او جهة اصلاح ناخن و آشامیدن او جهة قطع بخارات کریهه و بوی دهان

و رفع ربو بارد نافع و مصدع محرورین و مصلحش کزبره و قدر شربتش دو مثقال و بدلش سلیخه و در

بوی دهان کبابه ارقیطون معرب اذارقیثون یونانی و آن نباتیست نرغب شاخش مربع و سست

و قریب بذرعی و برگش مایل باستداره و اکلیل مایل بسرخی و تخمش بقدر زیره و از آن کوچکتر و سیاه

و تند طعم و بیخش نرم و سفید و شیرین در دوم گرم و خشک و لطیف و جالی و مجفف و در امراض دهان و

دندان و درد سینه و نفث الدم و تسکین درد مفاصل معدیل و نیم رطل از طبیخ او جهة عسر البول و عرق النسا

و ضماد او جهة سوختگی آتش و مفاصل و شقاق و قرحه سر انگشتان که از برودت باشد نافع و مضر کلیه و

مصلحش رغنها و قدر شربتش تا شش درم و بدلش بیخ او و مولف مالایسع گوید که صنف دیگر نیز میباشد

ادرکی

و برگش شبیه ببرگ کدو و از آن بزرگتر و صلب و مایل بسیاهی و نرغب و بیخش بزرگ و سفید مجفف و قابض

و محلل و ذرور برگ او جهة قروح خبیثه نافع و بدستور ضماد تازه او و طلای مدقوق آن جهة درد مفاصل

که با حکه باشد و چون دو درم بیخ او را با مثقال او حب صنوبر بنوشند جهة تنقیه چرک شش نافعست

ارمنین یونانی اسم نباتیست که بری و بستانی میباشد و برای و غیر مستعمل و بستانی آن را برگش شبیه برگ

ابهل و ساقش مربع و بقدر نصف ذراع و غلاف ثمرش شبیه بغلاف لوبیا و مایل بطرف اسفل و تخمش

سیاه دراز و تخم بری او مستدیر و اخیر و گویند ارمنین درخت قلقلانست در سیوم گرم و محلل و جذب

و یکدرم او با شراب محرک باه و ضماد مطبوخ او محلل اورام بلغمی و جاذب پیکان و خار از بدن و مخرج جنین

و قطور او با عسل جهة قرحه چشم نافعست اروفناقی بلغت یونانی نباتیست شبیه بکبر و بسیار تند رایحه

و لاذع و در غایت حرارت و اجتناب از آن اولیست مگر در اطلیه که با مصلحات استعمال نمایند و مولف

اختیارات گوید که قثاء الحمار است و سند آن ظاهر نیست و صاحب مغنی گوید ثمر او را غلاف میباشد اراک

درخت مسواکست درخت او شبیه بدرخت انار برگش عریض و خزان و خاردار و گلش مایل بسرخی و ثمرش

بقدر بطم و بعد از رسیدن سیاه میشود و با مزه که حلاوتست در اول گرم و در آخر ثانی خشک و جالی و محلل و مقطع

و مفتح سده و جهة دفع رطوبات لزجه و ریاح غلیظه و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهة تحلیل ورم

رحم و بواسیر و سعفه و طبیخ او جهة عسر البول و تنقیه مثانه و تخم او جهة تقویت معده و رفع اسهال

بغایت نافع و ضماد برگش محلل و مانع نزلات و ماشرا و نمله و مسواک کردن بچوب او جالی دندان و

مقوی لثه و اکثار او موجب جوشش لهات و سجح و مصلحش کثیرا و قدر شربت او از طبیخش تا نصف رطل

و از تخمش تا سه درهم و بدلش صندل است ارکان بلغت فارسی سنگریزهای کبت زرد رنگ و کوچک

محرق او لطیف و طلای او با آب کشنیز و مانند او جهة اورام حاره و با محللات جهة بردن گوشت زیاده

وباقیروطی جهة رویانیدن گوشت وبامُدرات جهة رویانیدن گوشت وبامدرات جهة ریزانیدن
حصاة نافعست واجتناب او از خوردن لازم واولیست ارز معرب ازا وارز یونانیست وبفارسی برنج
نامند در دوم خشک ودر حرارت وبرودت معتدل وبالخاصیة در محروری المزاج حرارت ودر
بارد المزاج برودت احداث میکند وظاهرا بجهة این تاثیر قدمای اکثر متاخرین مرضی را منزوره
از برنج نفرموده اند ومخصوص اصحاب دانسته اند چه در مرضی احداث کیفیة متضاده ودر اصحا کیفیة
متوافقه شرطست وحکمای هند معتقدند برآنکه او باعث طول عمرست وصحت بدن ودر حدیث نیز
انمعنی وارد ویافته است وبرنج هندی را از وجهت کمتر واورا چنپا گویند وبرنج سرخ فارسی را
قبض بیشتر است وسفید او در تغذیه قویتر واقسام او مسدد وقابض وبتنهایی قلیل الغذا جهة زحیر
واسهال دموی وخناق رحم وامراض گرده ومثانه مفید وباشیر وشکر کثیر الغذا ومبهی ومسمن بدن
ومولد منی وبادوغ تازه وسماق مسکن حرارت وجهة اسهال صفراوی وتشنگی وغثیان نافع وباشیر
بز جهة زحیر وباپیه گرده بز وروغن جهة مغص واکثار او مصلح حال بدن ورنگ رخساره ومولد خلط
صالح ومورث دیدن خوابهای خوب ومولد قولنج وسده واعتقال طبع ومصلحش خیسانیدن آن
در آب نخاله آرد گندم وخوردن باشیرینی است وچون در آب قوطم بجوشانند رفع سده او میکند
وآشامیدن آب مطبوخ او مثل ماء الشعیر مسکن حدت خون ومانع اخلاط ومدر ومقوی معده وامعاء وباشیر
تازه بالخاصیة ده روز خوردن جهة تولید منی مجربست وحقنه باآب مغسول او جهة سحج وقرحه امعا
نافع ودر جلا دادن جواهر معدنی وآب نخاله او درین قویتر وطلای او باترمس جهة کلف وآثار و
ضماد او باپیه جهة گشودن دمل ودرور شیر جهة جراحات تازه وآشامیدن آرد برنج که بسیار پخته باشیر
باپیه گرده بز جهة افراط اسهال مراری واسهال دموی وسحج بغایت مجرب وآب مطبوخ شلتوک مسقط جنین

بابلس

وپوست شلتوک که بسیار نرم صلایه کرده باشند از جمله سموم است وگویند که مثقال او کشنده است ومولف تذکره
منکر این اثر است ومکرب ومصرع میداند وسعوط کرده برنج که در حین سفید کردن او بهم میرسد جهة قطع رعاف
مجرب وجُل برنج آرد جو مغسول است ارز بضم اول وسکون ثانی درخت صنوبریست وزفت رطب
از آن حاصل میشود اریطون شراب غلیظ است که از خرما وادویه حاره ترتیب دهند وقویتر از خمر ومقوی
اشتها باردوست ارمپرم بیخی است شبیه به پیاز شکافته واز بیستان آرند ومولف تذکره گوید
که آن بیخ سوسن سفید است که بفارسی اورا سوسن آزاد نامند وزنبق عبارت ازوست بغایت گرم
وجذاب وجالی وطلای او جهة قطع خون بواسیر مفید وآشامیدن او بغایت مدر حیض وقدر شربتش
تا یکدرهم ومولف مالایسع گوید که او بیخ او سوسن احمر بریست که دلبوث نامند ارجوان معرب ارغوان
فارسیست گرم مایل باعتدال ومخرج اخلاط لزجه وجهة برودت معده وکلیه وتصفیه لون وطبیخ او
مقی ومنقی آلات تنفس ومعده وسوخته او حابس نزف الدم وخضاب نیکوست وزنان ازو
خطاطها میسازند وریشه بیخ اورا چون بقدر دو درهم بجوشانند مقوی قویست ومصلحش رب عناب تمام
برشش صندل سرخ ونصف آن گل سرخ ودانه ارغوان در ادویه عین قائم مقام تشنج است اراقوا
یونانی تخمی است سیاه مدور وتلخ ودرمیان گندم وعدس میباشد وبفارسی سیاهک نامند
ملین ومحلل وضماد او باسرکه جهة اورام صلبه حاره وتسکین درد آن نافع وردی الغذا ونفاخ ومورث
قولنج ریحی ومصلحش سرکه ممزوج بشیرینی است ارنب بفارسی خرگوش نامند وعربی هوز گویند و
ارنب معرب ارنبا سریانی است وآن حیوانیست معروف وگویند مثل زنان حایض میشود ومنقلب گردد
نر او بماده وبالعکس وبهترین او سفید است ودر اول سیم گرم ودر دوم رطب وگویند خشک وپوشیدن
پوست او مسخن بدن ومعدل خلطه وقاطع بواسیر ومانع تاثیر برودت در بدن وموی محرق وغیر محرق

برانکس غلبه کند که تا سرکه با او نه دهند و استنشاق نفرمایند هوش نیاید و پنیرمایه اورا با سرکه پادزهر جمیع سموم
میدانند و گویند چون زن فرج اورا انجحه تناول نماید در حال آبستن گردد و همچنین حمول سرگین اورا
درین باب بسیار موثر دانسته اند و نگاه داشتن کعب اورا جهة چشم بد گویند موثر است ارنب بحری
حیوانیست صدفی شکل مایل بسرخی و ما بین اجزای او چیزی سبز مانند برگ اشنان و سر او در صلابت
مثل سنگ و او سم قتالست و در نهایت حرارت و احراق و ضماد کوبیده او به تنها و با تخم انجره
سترنده مو و همچنین طلای روغن طبیخ او و سوخته او جالی باصره و دندان و طلای خون او جهة کلف
و بهق نافعست و خاکستر سر او با پیه خروس و به تنها جهة داء الثعلب بغایت مفید است و ابن تلمید
طلای اورا جهة گزیدن زنبور فادزهر سریع الاثر دانسته اند ارجیقن معرب ازارجیقه و آن
زریر است ارغاموني یونانی قسمی از ماميثا است ارجن بعبرانی عنکبوت است اراه مصطکی است
ارطاماسیا یونانی برنجاسف است ارطوخیا یونانی زراوند طویل است ارمانیا یونانی لاجورد است
ارمطا یونانی نبات بزر البنج است اراطه درخت کاوی است ارعبارن یونانی دویره است
اربیان بلغة شام بهار است و آن غیره و بیان است که ماهی روبیان گویند ارغیس یونانی فلفل است
ارمنیا یونانی نوشادر است ارقون حنا است ارمانیون یونانی بزر البنج است ارسانیقی و ارسانیقون
یونانی زرنیخ زرد است اردسیم و اردمین یونانی توذری است ارکیض یونانی و اربالس
بعبرانی حمص است ارطوناس یونانی طین قیمولیا است ارقب بعربی تیس جبلی است ارنیدا یونانی
بمعنی یخ نباتات است اربطیس یونانی نوره است اردنیس یونانی نوعی از مرو است ارقلس
یونانی نام بوستانفیت است اربعه اربعین استولوقندریا است ارزیز بفارسی رصاص ابیض است
ارقان اسم حنا است و روغن جلغوزه را نیز نامند ارجان اسم لوز البربر و روغن او است ارحی

او حابس خون همه اعضا و خون بریشته او جهة اسهال و قرحه امعا و رفع سموم و طلای خون گرم تازه او
جهة کلف و بهق و شوری که آب سفید از و ترشح کند و جوشش خشکی که در سر بهم رسد و مسکن دردهای کهنه و مغز
سر او که مشوی باشد جهة رعشه مرضی و دلوک او جهة اصلاح امراض لثه و درد دندان و اعانت برویانیدن
دندان اطفال و خاکستر دماغ او با پیه خروس و ماء العسل آب پیاز عنصل جهة دفع داء الثعلب و پنیرمایه اورا
چون بقدر قیراطی تا نیم مثقال با سرکه بنوشند جهة صرع و تحلیل شیر منجمد در معده و گزیدن افعی و
ادویه قتاله و سه قیراط اورا با شراب جهة رفع تب ربع مجرب دانسته اند و طلای او جهة سرطان عجیب
الفعل است و چون دو مثقال اورا بنوشند جهة سیلان رطوبات رحم و شکم و آشامیدن و حمول آن
بعد از طهر سه روز و هر روز نیم مثقال مانع حمل زنان و زهره اورا تاثیر بعکس پنیرمایه است و جلوس در طبیخ او
جهة نقرس و مفاصل و خوردن گوشت او مولد خون غلیظ و بهتر از خونی که از گوشت گاو و بز و میش
بهم رسد و جهة بول در فراش و سلس البول و رعشه و فالج و امراض بارده نافع و اصلاح او پختن او
بخار آب با روغن شبت و مضر محروری المزاج و مصلحش کاسنی و سرکه و انار میخوش و چون مجموع اورا
پخته تناول نمایند جهة ضرر نافع و هرگاه مجموع اورا بسوزانند و با روغن گل سرخ طلا نمایند جهة رویانیدن
موی سر بسیار موثر و ضماد خاکستر استخوان او محلل خنازیر و پیه او جهة شقاق و منع ریختن مو و بول او
جهة حدت باصره و سرگین او بقدر نیم درهم تا یک درهم خصوصاً جهة سلس البول و بول در فراش نافع و تعلیق
هر دو چشم او مورث هلیت در نظرها و مولف تذکره گوید که چون هفت روز هر روز دو حبه مغز سر او
با دو اوقیه شیر تازه بنوشند منع سفیدی مو کند و مجرب است و مولف جامع الادویه گوید که چون
خصیه اورا با نمک تلخ و درمس نکشو کنند و دو دانگ اورا سعوط نمایند جهة لقوه مجرب است و خوردن او
با روغن سداب جهة اخراج مشیمه آزموده است و بلیناس گوید که چون زهره اورا بنوشند خواب بتر

الف بازا

درخت غوبت اردما و اردشیران و اردشیوارو مرباهوس است ارطیا بیونانی عنقود است
ارغیاقن بیونانی شش است ارپس بیونانی علیق است اروقس بیونانی کرسنه است ارقلیا
خشخاش زبدیست اروچک ترکی عنکبوت است اروک ترکی شمش است اربا ترکی شیر است ارغیلم
اسم عبرانی بقلة الحمقا است ارغول کافور بوتی است اراموني بیونانی شقایق النعمان است ارشد
زرشنا است اردم اذریونت ارتوس بیونانی ابهل است ارمونیا بیونانی اقاقیا است
ارمایر بسریانی ابلج است اروزد بسریانی ارز است ارخس بیونانی خصیة الکلب است اروتیا
بیونانی زعرور است ارشد اثلمت اروبته ابوخلسا است ارغاون فاشرا است ارتقی بیونانی
خلنج است ارزه بفارسی زفت رومی است اروانه بفارسی خیری صحرائیست ارندی بهندوی
خروع است ارزن بفارسی دخن است ارده بفارسی رهشی است اردک بفارسی بط است
ازاد درخت بفارسی اسم درختی است عظیم ثمرش شبیه بزعرور است و با خوشه و تخمش مثل تخم زعرور
و آخر بهار بهم میرسد و مدتها در درخت میماند و برگش سبز املس مایل بسیاهی و شبیه ببرگ ترنج و خزان
نمیکند و در تنکابن جلی دار نامند و در طبرستان طاخک گویند و نوعی را ثمر شبیه بفندق و این نوع
از سموم است و بعربی سیسبان خوانند و بهندی بکاین نامند و گلش سرخ و شبیه بخیری و در غایت خوشبوی
گلش در سیم گرم و در آخر اول خشک و مفتح سدد دماغی و برگ او کشنده قمل و جهة دراز کردن موی
موثر و ثمرش از سموم و عصاره برگ او با عسل جهة باد قولنج نافع و مفتح سدد و مدر حیض و جهة
سموم بارده و عرق النسا و احتباس بول و حیض و تحلیل خون منجمد در مثانه مفید و قدر شربتش تا سه درم
و عصاره شاخهای او با عسل و با میفختج مقاوم جمیع سموم و برگش سم حیوانات و بدلش دراز کردن
موشهد انج است و چون پوست او را با شاهتره پنج درم و هلیلهٔ سیاه ده درم بجوشانند و طبیخ او را

الف باسین

بنوشند جهة تبهای بلغمی آزموده و بکیدرهم از تخم او کشنده است و مولف تذکره گوید که عصاره او
مفتت حصاة و مانع غثیان و ضماد و برگ و شاخ او محلل خنازیر و نطول او مسکن صداع بارد است و
مولف جامع بغدادی گوید که وقت شرب عصاره او بهار و پاییز است و در دو فصل دیگر ممنوع است
و ثمر و ورق او منقی قروح و نتیجه سر و چون عصاره برگ و ثمر او را با قدری مردار سنگ سائیده با روغن
گل سرخ چند روز بر روی یکدیگر بر سر مالند و هر روز یکبار تجدید کنند و بعد سه روز یکبار بحمام برند
و بعد از حمام بدستور بمالند و سر را بلباس خفیف بپوشانند موی را برویاند و قروح را زایل کند
ازراد کاموکوتی است ازرد و بلغة بربری خندقوقا است ازدری دارشیشعان است ازوای
بترکی صبر است اسروع کرمی است که در سبزه زار و ریگزار پیدا شد ضماد او عصب مقطوع را در
ساعت التیام دهد اسفیداج بفارسی سفیداب نامند آنچه از قلعی ترتیب دهند اسفیداج رومی
گویند و بهترین اقسام است چون قلعی را صفایح کرده با انگور کوبیده با تخم آن عشره بر روی یکدیگر
گذاشته در خم سرکه یا ظرفی که سرکه تندی داشته باشد گذاشته سر ظرف را محکم نمایند که بخار سرکه
بدر نرود که قلعی بمرور ایام از هم بریزد و پس از سرکه بیرون آورده خشک کنند پس سائیده بنهند
و همین عمل مکرر کنند تا همه قلعی حل شود و غسل اسفیداج را علت یکی زایل شدن ترشی سرکه است و انچه
از سرب ترتیب دهند یکی همین دستور است و یکی احراق او است و آن ابار است نه اسفیداج
و در احراق او اگر مبالغه شود سرنج حاصل میشود و در دوم سرد و در سیم خشک و غسل او شرط است
تا لطیف و مجفف بی لذع شود مبرد و مسدد و مغری و قالع گوشت زیاده و مدمل قروح و جهة
سوختگی آتش و با سرکه و روغن گل سرخ جهة درد سر و با شیر دختران جهة ورمهای حاره و مفاصل
حار مجرب است و جهة زخمها و شقاق و درد چشم و بثور آن و بیاض رقیق چشم همه حیوان و با شیر

تیح
زرد و اب و ریم

دختران وسفیدی تخم مرغ جهة رمد حار و با آب عنب الثعلب و رادعات جهة باد سرخ و شوره و نزف الدم
و حکه و در مراهم با اقلیمیا و با آب بیخ جهة منع روییدن مجرب دانسته اند و جهة رفع بدبوی زیر بغل
و کنج ران و حول او جهة منع حمل و قطع سیلان حیض نافع و آشامیدن او مورث خناق و زیاده
از یکدرم او کشنده و بدلش بارونج است اسفیداج الرصاصین بفارسی سفیداب یزدی نامند
و آن از سنگ براق صفایحی کچ و امثال آن در یزد و نواحی اصفهان بعمل می آرند و جالی و مغری
و رافع آثار جرب و صاف کننده بشره و قاطع نزف الدم و جراحات تازه و رعاف
و طلای او با آب جهة باد سرخ و اورام حار مجربست و خوردن او کشنده اسل بفتح اول و ثانی
بلغة عرب اسم نباتی است که از ان حصیری بافند و در کنار آبها و زمین آبدار میروید نر و ماده
میباشند نر او را گولان نامند دانه او سیاه مایل بسرخی ریزه و بزرگتر از تخم ماده و گیاه او خشن
و ستبرتر از ماده و هر دو را مزاج مرکب از برودت غالب و حرارت قلیل و محلل و مدر و ضماد او
جهة استسقا و سهر و مالیخولیا و خاکستر بیخ آن قاطع نزف الدم جمیع اعضا و محلل خنازیر و جهة حکه
نافع و شربتی از او بقدر سه درهم با شراب جهة اسهال و نزف الدم نافع و با قوت مدره و ضماد
برگهای متصل بیخ او جهة گزیدن هوام و رتیلا نافع و شرب نوع غلیظ او بغایت منوم و تا پنج درهم او
مورث سبات و مصلحش گل انگبین عسلی و فلافلی و قرص رقیق او که ماده است جهة ابدان قویه و
مستسقی و غلیظ او جهة ابدان نایبه مفید است اسلیخ گیاهی است منبت او ریگزارها و شاخش دراز
و زرد رنگ و برگش شبیه به تره تیزک و مستعمل صباغان مغرب و شاخش دراز و زرد رنگ شبیه بنی
و با تجویف و برگش باریک و اغبر در سیم گرم و در دوم خشک و محلل و منضج اخلاط غلیظه و در دفع اورام
و سموم و مغص و ریاح بعدیل ضماد و مطبوخ ورق او را در دفع اورام بلغمی مجرب دانسته اند و طلای

مطبوخ او با آرد جو جهة حمره نافع و قسمی از و برگ ریزه تر و ساقش پر شعبه و بر روی زمین پهن میشود
و در اطراف شاخهای او غلافهای بسیار و سترا کم مانند غلافهای بیخ و از ان کوتاه تر و نرمتر و
تخمهای او بسیار ریزه و سیاه و ریشه او بسطبری انگشت و رنگش ما بین سرخی و زردی و بسیار تند طعم
و از قسم اول گرم تر و تند تر و در ریگزارها و کوهها میروید نیم درهم از بیخ و تخمش جهة درد احشا
و ریاح غلیظه و کرم معده و قولنج ریحی و یکدرم او را جهة گزیدن عقرب و سموم قتاله مجرب دانسته اند
و گویند ضماد و اکل او انثیین را کوچک میکند و جهة مفاصل مفید و چون او را با شیرج بالسویه و چند کنند
از هر یک مثل نصف او حب سازند و هر روز دو درهم بنوشند ریاح انثیین را زایل کند و هرگاه مداومت
نمایند منثتین را بالکلیه رفع مینماید و مضر ریه و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش از نیم مثقال تا دو درهم
و بدلش مثل او خولنجان و نصف او اسارون و سدس او قردمانا و در صباغی بدلش عصفر است
و مستعمل از و بیخ و تخم اوست اسفنج بفارسی ابر مرده گویند و آن چیزیست که بر روی سنگها
کنار دریا متکون میشود و قسمی که از و متخلخل و وسیع الثقبت و نرم و شبیه بنمد و پر سوراخ است
ماده گویند و قسمی که با صلابت و با ثقبهای صغیر است نر نامند در اول و در دوم خشک و محلل و مجفف
و با قوت جاذبه و چون تازه او را با سرکه ممزوج کرده با شراب تر نموده و بر جراحات تازه
بگذارند التیام دهد و بالخاصیة قطع نزف الدم میکند و با عسل مطبوخ مطبوخ با آب جهة التیام زخمهای
کهنه و خشک او مجفف قروح عمیقه و سوخته او جهة منع نزف الدم قویتر و جهة رمد یابس و جلای
باصره و فتیله تازه او جهة تنهایی و بابیه و کتان منفتح افواه عروق مضمومه و جراحات حابسه
و محرق مغسول او در ادویه عین نافعست و چون قطعه او را بقدریکه توان فرو برد بخیاطه بسته بلع نمایند
و یک سر خیاطه را بدست نگاه دارند و لمحه صبر نمایند که جذب رطوبات کرده بالیده گردد و بعد از ان

خیاطه رابکشند تا ازگلو اورا بیرون آورد و دراخراج زلو و خاریکه درحلق مانده باشد بی عدیلست و
سنگهائیکه درجوف او بهم رسد در تفتیت حصاة مجرب وچون خواهند که بجهة زینت اسفنج را سفید
کنند باید قسم ماده اورا بآب ترکرده و مکرر درآفتاب یا ماهتاب گذاشته باشند **اسراره** بکسر اول
بلغة مغربی اسم نبات شجریست منبت او درآبهای ایستاده و سواحل دریا خصوص دریای قلزم و
ساحل جده است و درابتدای روئیدن یک ساق بقدر زرعی و شبیه بحی العالم است وچون محاذی
روی آب شود ازو برگ و شکوفه شبیه بنور د ظاهر میشود و ثمرش بقدر فندقی و مستطیل و زغب و
باندک بشاعت وچون بگوزند از قلیل او سدر و از کثیرش سبات حاصل میشود و آن ثمر مرکب القوی و
مسخن و دلوک و بخور آن جهة درد دندان و آشامیدن با شیر تازه در محرور و با شراب در مبرود بغایت
محرک باه و تازه او محلل صلابات و منفتح سدد و منعش حرارت عزیزی و حابس بخارات و قدر
شربتش از نیم مثقال تا یکدرهم است و صمغ او لزوج بعد از خشکی شبیه بکندر در قوت و بار طوبت
فضلی و جهة امراض بارده و رفع رطوبات از مفاصل بسیار آزموده است **اسد** بفارسی شیر نامند
وگوشت او دیرهضم و مورث شجاعت و ضماد پیه او بر کمر و کنج ران و اشتهای قضیب و مقعد
مقوی جماع و قطوع او بار وغن تخم انجره در احلیل جهة نعوظ بی عدیل و طلای او جهة کلف و زهره مقوی
بصر و آشامیدن یکدانک او که از نر باشد با زرده تخم نیم برشت جهة کسیکه از زنان بسته باشند
گویند مجربست و وقت استعمال او را در حین طلال باه شرط دانسته اند و گویند جلوس بر جلد او جهة رفع
نقرس و بواسیر مجرب و بستن پوست او با مو بر گردن اطفال پیش از بلوغ جهة ازاله صرع و بخور موی او
جهة گریزانیدن سباع و رفع تب یومی نافع و طلای پیه و زهره او بر بدن باعث گریختن سباع
از آن شخص و ضماد پیه ما بین دو چشم او بر روی مورث مهابت در نظرها و قضای حاجات و گذاشتن قطعه

از جلد او در میان جامها مانع کرم زدن و اگر کرم در جامها موجود باشد باعث قتل آن و چون کهیم
سرگین او را در شراب حل نموده بمعتادین شراب بدهند سبب رفع خواهش ایشان گردد و گویند شیر از آواز
خروس سفید تا حد امکان بگریزد و مولف جامع ادویه از ارسطو نقل کرده که کباب خصیه شیر بغایت مقوی دل و باه است
و چون بکافند و با بوره سرخ و مصطکی طبخ نموده خشک کنند و بروغن زنبق چرب نموده بآب گرم ناشتا
بنوشند جهة جمیع دردهای اندرونی مثل قولنج و مغص و بواسیر و زحیر و درد رحم و درد جگر بغایت مفید است
اسطوخودوس بیونانی بمعنی حافظ الارواح و آن گیاهیست برگش شبیه ببرگ صعتر و از آن درازتر
و باریکتر و گلش مایل بسفیدی و ساقش واحد و باریک و بی شاخ و در قد کمتر از شبری و قبه او تنکتر
از اجزای شبیه بنخود و بی تخم و مایل بسرخی و تند طعم و باندک تلخی در اول دوم گرم و خشک و گویند
مرکب القوی است و اجزای بارده او کمتر و این قول اقربست محلل و ملطف و منفتح سدد و جالی و با قوت
قابضه و مقوی بر دل و احشا و در تقویت ارواح دماغی معدل و مانع عفونت اخلاط و منضج و منقی
مرده سوداوی دماغی و طبیخ او در امراض سینه و سعال و نزلات و نوزده فاقوتر است و مفرح و مسهل
بلغم و سودا و مقوی آلات بول و با قوت تریاقیه و سقوط یکدرهم و با عسل منقی قوای دماغی و آشامیدن
یکدرهم او با ماء العسل جهة جنبیدن مغز سر که از ضربه و سقطه حادث باشد و بتنهائی جهة رعشه دماغی و
دو جزو او با یک جزو بیخ کبر که با عسل سرشته باشند جهة برودت معده و بواسیر بغایت مفید و
ضماد طبیخ او جهة درد مفاصل و نقرس و نقوع و مطبوخ او جهة استسقا و ورم بارده جگر و تنقیه کرده
و طحال و امراض مقعد نافعست و سکنجبین او با نمک هندی مسهل قوی و جهة صداع مفید و با عاقرقرحا و بیخ
جهة صرع و با شراب جهة نفخ و درد اعصاب و اضلاع و سموم شربه نافع و مضر سفراوی مزاج و مصلحش
مغثی محرورین و مصلحش سکنجبین و گویند مضر ششست و مصلحش کثیرا و صمغ و قدر شربتش از دو درهم

تا پنج درهم و بدنش در آلات تنفس فراسیون در تنقیه سودا افتیمون و مداومت مربای گل او با شکر و عسل که هر روز
یکمثقال از گل او خورده شود جهة رفع سودا و تفریح مجرب دانسته اند و مولف تذکره گوید که چون او را با ثلث او
گشنیز خشک و ربع او مرزنجوش و تسع آن هر یک از مصطکی و هلیله کابلی و کندر معجون کنند یا بجوشانند و هر شب
وقت خواب مداومت نمایند جهة رفع نزلات و رمد و ترهل و ربو و گرانی سامعه و ضعف باصره مجربست
آسیوس بالف ممدوده بلغة یونانی اسم نمک چینی است و آن نمکیست که بر روی سنگ سفید سبک و نوعی
بر روی سنگهای نزدیک دریا بهم رسد و آنرا آسیوس و نمک زهره آسیوس نامند و شبیه است بنوشادر و قوی تر
از سنگ اوست و بهترین سنگ سریع التفتیت که در رگهای زرد قلیل غباری داشته باشد در سیم گرم و خشک
و بالنوع معفن و جهة قروح کهنه یابس عسر الاندمال و بردن گوشت زیاده و با عسل منقی زخمها و با موم
روغن مانع انتشار قروح خبیثه و با آرد باقلا جهة نقرس و طلای آن با سرکه جهة سپرز و کرده و با صمغ البطم
و زفت جهة تحلیل خنازیر و مغسول هر دو بدستور تغسیل اقلیمیا ملطف و جالی بصر و جهت بردن بیاض و رفع آثار
نافع و بالخاصیة زهره آسیوس قاطع خون ابهات و خوردن او با عسل جهة قرحه شش نافع و مورث سحج و
مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش از یکدانک تا نیم درهم است اسفیدباج بفارسی شوربا نامند از جمله اغذیه
و آن مرقی است که از ادویه حاره و گوشت مرغ و غیر آن و بقول و امثال آن که طعمی غالب نداشته باشد
ترتیب دهند لطیف و مرتب و صالح الکیموس و موافق امزجه سوداوی و صاحب سعال و قرحه ریه و امثال
آنست اسقیل لغة یونانی است و پیاز عنصل و پیاز دشتی و پیاز موش نامند برگش شبیه ببرگ نرگس و
شاخش بی تجویف و سبز مایل بزردی و تخمش مثل پیاز و بزرگ و بهوای سرد سبز میماند و محتاج
بغرس نیست و هر چه در زمین تنها بروید سم قاتل است و در آخر سیم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مدر بول
و حیض و مقوی معده و منقی اعضا و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و محرق و مقرح اعضا و ملطف اخلاط غلیظه

وتریاق

و تریاق زهر هوام و جهة ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو و استسقا و سپرز و عرق النسا و مفاصل و نقرس و صرع
و نسیان و درد گوش و شقیقه و درد سر بارد و قی الدم و سنگ مثانه و عسر البول و جمیع امراض سوداوی
و قروح باطنی و اسهال و موی نافع و شوی او که بخمیر گرفته در آتش پخته باشند بحدیکه خمیر منضج گردد و در
مشروبات مستعمل است مسهل اخلاط غلیظه و بالخاصیة مقوی معده و چون تخم مرغ را در جوف او گذاشته باشند
بپزند و تخم را بنوشند مسهل اخلاط غلیظه و معدل آن و چون کوبیده آنرا با نطرون بقدر ربع آن با پارچه آسته
بموضع داء الثعلب را با آن چندان بمالند که بخون آورد و موی برویاند و اگر محتاج بتکرار باشد بعد از رفع جراحت تکرار
عمل نمایند و هرگاه نصف اوقیه در دو اوقیه روغن زنبق بجوشانند تا پخته شود و آن روغن را صاف نموده
بر کف پاها بمالند و کف پا را تا صباح بر زمین نگذارند و یک هفته همین عمل کنند اعاده شهوت باه مایوسین
کند و اکثر مجربین مجرب دانسته اند و آشامیدن سه قیراط او که در عسل پخته باشند جهة احتباس بول و درد معده
و سوء هضم و تقویت معده و یرقان و سرفه کهنه و ربو و نفث مده ریه و مغص نافع و آب برگ آنرا
که با دو چندان عسل بقوام آورده باشند جهة ربو و ضیق النفس و پاشیدن آب طبیخ او در خانه بدستور تعلیق آن
جهة طرد هوام و حشرات موثر و چون ریزه کرده در روغن زنبق بجوشانند تا پیاز خشک شود و طلای
روغن مذکور جهة جمود اطراف و سرمازدگی و درد مفاصل و نقرس و درد گوش و سده آن و با موم
و قلیلی گوگرد جهة قروح شهدیه و جرب متقرح و یابس حکه و خزاز و با زفت و حنا جهة ثوریا به سر
اطفال مفید و قیراطی از عنصل و ریشهای او که با هم کوبیده باشند مقوی قوی و ضماد پخته او جهة ثالیل و شقاق
که از سرما عارض شده باشد مجرب و ضماد مطبوخ در سرکه جهة گزیدن افعی و بوی او کشنده مگسهای گزنده
و بالخاصیة قاتل موش در ساعت و داشتن آن با خود موجب حرز سباع و هوام و مار و قتل مورچه و مگس
و چون او را کوبیده با آب و آرد کرسنه را خمیر نموده بنوشند جهة استسقا مفید و چون جوف عنصل را

زیتون

با سرکه کوبیده در حمام به بهق مالند بهقی را که بهیچ دوا از این برطرف نشود زایل سازد و مجربست و
چون نزدیک تاک غرس نمایند انگور را باصلاح آورد و غرس او در پای درخت انار روبه مانع
ریختن شکوفه آن و تخم آن ملین طبع و جهة مغص و درد مقعد و رحم نافع و چون کوبیده با سرکه بجبهها زند
و یک عدد او در میان انجیر کهنه گذاشته یکروز میان عسل رقیق خیسانیده باشند بیرون آورند و انجیر را بکنند
و بعد از آن بر اثر او آب گرم بنوشند یا آبی که در و بوره جوشانیده باشند بیاشامند رفع قولنج صعب
نماید و مجربست و غسل مضر محرورین و کرب و مضر عصب صحیح و مصدع و مورث غثیان و مقرح
و منقطع و مصلحش شیری که سنگ تفته داغ کرده باشند و رب فواکه و قدر شربتش تا ده درهم و بدلش
گویند شیر و بلبوس و گویند استقوریون که سیر صحرائیست و قردماناً و وج و مولف تذکره قایل ببدلیت او
نیست و گویند خاکستر او با روغن گل جهة شقاق و حکه و اسقاط دانه بواسیر مفید است و سرکه عنصل
که او را با چوبی مثل کارد ریزه کرده بریسمانی کشیده چهل روز در سایه خشک کرده باشند یک رطل او را در
هشت و نیم رطل سرکه کهنه انداخته سر ظرف را بسیار محکم نموده دو ماه در آفتاب گذاشته بعد از آن افشرده
بیرون آورند و با عنصل تازه را تا شش ماه در سرکه بیندازند در نهایت تقطیع اخلاط غلیظ و مقوی معده و
حلق و قوت هاضمه و جهة صاف کردن آواز و بدبویی دهان و مواد سودا و مالیخولیا و جنون و
صرع و تفتیت حصاة مثانه و عرق النسا و تقویت اعضای ضعیفه و اعاده صحت بدن و رنگ رخسار
و حدت بصر و مضمضه او جهة سستی گوشت بن دندان و استحکام دندان متحرک و قطور او جهة گرانی
سامعه و آشامیدن او جهة تنقیه سینه و ربو و یرقان و رفع سموم نافع و قدر شربتش از مقدار
قلیل تا دو اوقیه و نیم است که بتدریج اضافه شود و ناشتا باید استعمال نمود و شراب عنصل در جمیع مذکورات
انفع از سرکه اوست و مضر اعصاب هم نیست بخلاف سرکه و جهة تب ربع و فالج و استسقا و درد سپرز

و عرق النسا

و عرق النسا و قشعریره نافع و مضر محرورین و صاحبان قرحه است و دستور ساختن شراب و مثل عمل سرکه آنست که
بجای سرکه آب انگور باشد و سه ماه در آفتاب گذارند **آس** معرب از آسای سریانیست و بغاری مورد نامند
درخت بستانی او بلندتر از درخت انار و برگش ریزه‌تر و سبزتر از برگ انار و مایل باستداره و
تخمش سیاه و خزان نمیکند و با عطریه است در اول سرد و در دوم خشک و قابض و با اندک حرارت
و مجفف قوی و تخمش با قوت تریاقیه اگرچه برگ و بیخ و تخم و گل و جرم او را نسبت بیکدیگر در مراتب برودت
و یبوست تفاوتی هست مجموع او قاطع خون و نفث الدم و عرق و مقوی دل و معده و احشا و باهره
و مدر بول و قابض و مقلل و مفرح و حابس اسهالات و جهة نزلات و تفتیت حصاة و قطع خون حیض و بضعف
کردن بواسیر و رفع جمیع سموم خصوصاً جهة رتیلا و عقرب که با شراب بنوشند و طلای او جهة
اورام حاره و قروح نافع و رب او که آب تخم او را بجوشانند تا غلیظ شود جهة تسکین قی و رفع خمار
و منع صعود بخارات بدماغ و سرفه و خفقان و اسهال و آشامیدن تخم و عصاره او جهة نفث الدم و قرحه
مثانه و حرقة البول و اسهال مزمنه و صعود بخارات و سرفه رطوبی و قی و تشنگی و سرفه حاره و ذرب مفید
و ضماد پخته تخم او جهة سیاه کردن مو و با شراب جهة قروح پا و کعب و با آرد جو جهة ورم حار چشم و
ضماد برگش جهة نمله و جمره و شری و ورم خصیه و ضربه و سقطه و بواسیر و داخس و با روغن زیتون
جهة سوختگی آتش و با گل ارمنی و سرکه جهة حکه و جلای ناخن و آثار و رعاف و درد سر و با عفص و عدس و گلسرخ
و اقاقیا جهة تقویت اعضای ناقهین مجرب و بخور او جهة رفع وبا و دفع هوام و سقوط دانه بواسیر نافع
و ضماد برگش بزیر ناف جهة اسهال مراری و چون ربع رطل از آب برگ او که با سرکه یا روغن کنجد
بنوشند مسهل قوی بلغم و جلوس در طبیخ او جهة قروح مقعد و رحم و سیلان رحم و سستی اعضا و شستن مو
با آب او جهة منع ریختن مو بسیار موثر و چون آبله خیسانیده در روغن کنجد با بسویه بجوشانند تا روغن بماند

جهة رویانیدن مو مجرب است و قطور آب او جهة حرک گوش و نافع است او و جهة رفع ناخنه و سلاق و دمعه قوی تر از
توتیا و جهة رفع کلف نافع است و ذرور برگ او جهة رفع جراحات و جلد بچ و بد بویی زیر بغل و داخس
مفید و در ساق درخت مورد گرهی هم میرسد شبیه بکف دست و او را بالهنک آس نامند و مولف اختیارات
مرجعی حمل بر صنعت آس نموده و اس نبک نامیده و این دلیل غایت جهل او میتواند بود و نبک اس در جمیع
افعال قوی تر از برگ و ثمر او است بعد از آنکه او را کوبیده و سوزانیده با شراب نارسیده زمخت قرصها
ساخته در سایه خشک کرده باشند و بوییدن مورد مانع صعود بخارات حاره بدماغ او است و مولف
تذکره گوید که مسواک کردن بچوب و بیخ جذام است و قدر شربتش تا سه درهم و از عصاره او تا سه اوقیه
و بدلش را در اقتباس آقاقیا و درا او را م حضض گویند بدلش مطلقا برگ توت و مضر صاحب زکام و مصدع
محرورین و مورث چوابی و مصلحش بنفشه و دهن مورد که آب برگ تازه و یا مطبوخ او را با مثل او روغن
زیتون بجوشانند تا روغن بماند سرد و خشک و قابض و مقوی اعضا و مانع قبول مواد و جهة التیام زخمها
قروح سر و بثور و شقاق و بیخ و استرخای مفاصل و سوختگی آتش و تقویت مو و سیاه کردن او و دفع عرق
و بخار و ورم بواسیر نافع و گویند چون از چوب تازه او انگشتری ساخته صاحب درد کنج را در خنصر موافق
کند بالخاصیة تسکین خواهد داد **آس بری** مورد بری را برگ زردتر و عریضتر از بستانی و طرف او
تند شبیه به بستانی و چوب او صلبتر و در قد کمتر از ذرعی ثمرش بغایت سرخ و مستدیر و از وسط برگ
میروید و شاخهای بسیار از یک اصل بر می آید و مورد اسفرم نامند و بلغة تکابن خیر گویند و در زمستان
برگ نمیریزد و بسیار قابض و آشامیدن برگ و ثمر او با شراب مفتت حصاة و مثانه و جهة تقطیر البول
رطوبی و یرقان و اسهال و رفع ادرار شیر و تقویت معده و جگر و دماغ شرباً و جهة اخراج کرم مقعد حمولاً
و جهة صرع و رفع رطوبات دماغ و صداع بلغمی نافعست و ابن ماسرویه قوت او مثل او آورده و میدانم

و بعضی تقویت انثیین دانسته اند و ابن تلمید جهة ضربه و سقطه که بر جثه واقع شود بالخاصیة مفید دانسته
است **استولوقندریون** یونانی و بمعنی مزیل الطحال است و گویند بمعنی کادی سپرز است چکاوی
از و خورده و سپرز او بر طرف شده بود و آن نباتیست بی ساق و بی شکوفه و بی ثمر و منبت او
سنگلاخها که در سایه باشد و برگش شبیه ببرگ بسفایج و طرف اسفل مایل بسرخی و طرف اعلی آن سبز
و مشرف و مزغب در دوم گرم و در سیم خشک و لطیف و محلل و منضج و مدر و جهة تفتت حصاة و سنگ
گرده و مثانه و یرقان و فواق و صرع و امراض سوداوی نافع و جهة سپرز شرباً و ضماداً بی عدیل
و چون چهل روز با سکنجبین بنوشند و رفع ورم سپرز گویند مجرب است و تعلیق او مانع حبل و قدر شربتش
تا سه درم و مضر دل و ریه و مصلحش صمغ عربی و مضر مثانه و مصلحش عسل و بدلش پوست بیخ کبر و
گویند وزن او کاذریوس است و گویند مرجان سوخته بدل او است و صاحب تحفه را اعتقاد آنکه
استولوقندریون بیخ کبر است و شیخ الرئیس باین معنی اشارت نموده **استوردیون** سیر صحرائیست و چیزی را
بوته بی دندانه باشد جبلی نامند و آنچه مرکب از دو دانه باشد و بزرگ باشد شامی گویند و هر چه بی دندانه
بسیار کوچک و پوست از و جدا نشود مصری نامند و شقردیون یونانی عبارت از وست و گراث
بری نیز نامند تلخ و قابض و لذاع و برگش ریزه و اغبر و کم عرض تر از سیر بستانی است و گلش مایل
بسرخی و ساقش دراز و قسمی را گل و ساقش سفید در آخر سیم گرم و خشک و تریاق زهرها و مدر بول
و حیض و جالی و محلل و در جمیع افعال قوی تر از سیر بستانی است و در ثوم چون خواص و شروح است تکرار
باعث تطویل میگردد و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش اسقیل و تخمش بغایت بهی مبرود المزاج **اساردن**
بلغة یونانی بیخ گیاهیست پر گره و دراز و باریک و کج و از زردچوبه باریکتر و با اندک عطریه و تندی و
سفیدی مایل بزردی و بعضی اغبر مایل بزردی و منبت او جنگلها و گیاه او منبسط بر روی زمین و برگش شبیه

برگ نیل و لبلاب و از آن کوچکتر و مایل باستداره و گلش بنفش و ثمرش در زیر برگ شبیه گل بنج و تخمش
مثل تخم کاجرو و قرطم عبارت از دوست و قسمی از آن شاخ بقدر ذرعی و مدور و برگش مثل برگ قنطوریون
دقیق و اعلای شاخ پرشعبه بعضی بربالای بعضی و در اطراف شعبها مثل دانه گندم و در جوف او چیزی زغبی
بخش بسطبری خنصر و گم کرده و خوش طعم و خوشبوی و قسمی را برگ مثل قسم اول و اغبر و صلب و شاخهای او
پراکنده و باریک و گلش بزرگ و بنفش و ثمرش مثل ثمر کبر و در جوف او تخمی مثل تخم خطمی و برانجاری جعد
و بیخش ساری در تحت الارض و پرگره و قوی الرایحه و لذاع و تلخ و این قسم مخصوص است در دفع سموم
و گزیدن مارها و قسمی را برگ از همه اقسام ریزه تر و شاخهای او منبسط بر روی زمین و گلش بنفش و
بیخ او نرم و بی گره و زرد و تلخ و با عطریة و منبت او کوهها است و این قسم ضعیف ترین اقسام اربعه او است
و مجموع آن در آخر دوم گرم و خشک است بهترین او قسم اول است که از فرنگ و افریقیه و شام خیزد و ملطف و محلل
و مدر و منقی معده و جگر و سپرز و گرده از اخلاط بارده و با ماء العسل مسهل قوی بلغم و جهة حصاة و حبس
بول و احتباس حیض و درد ورک و مفاصل و عرق النسا و نقرس نافع خصوصا که دو ماه در آب انگور
خیسانیده باشند و باید که بازای هر سه مثقال او آب انگور چهار رطل و نصف باشد و با شیر شتر و
گوسفند مسهل قوی سپرز و رطوبت و جهة تسکین دردهای باطنی و استسقا و یرقان سددی و ورم
جگر و تنقیه آلات بول از رطوبات لزجه و امراض بارده دماغی و سده جگر و صلابت سپرز و اکتحال او
جهة امراض طبقه قرنیه و دود آن جهة گریزانیدن عقرب و ضماد او با شیر تازه بر کنج ران و بر پشت
زهار رفوغ بسیار موثر و مضر ریه و مصلحش مویزج و قدر شربتش از یک مثقال تا سه مثقال و بدلش وج
و مثل وزن او یا زنجبیل است یا نصف او خولنجان و نصف او وج و حکمای هند را اعتقاد آنکه
چون قبل از آبله نیم درهم او را با نبیذ و برنج بنوشند آبله بسیار کم بر می آید مجرب دانسته اند

اسد العدس

اسد العدس گیاهی است شبیه بگیاه عدس و نوعی از طراثیث دانسته برگش مزغب و بالزوجة و گلش سفید و زرد
و شبیه بگل لبلاب و بسیار از آن کوچکتر و ساقش مثل ریسمانهای باریک اغبر مایل بسرخی و بیخش مثل گزر و بسیار
کوچک و برگیاهی که در حوالی او هم میرسد می پیچد و فاسد میسازد و لهذا هالوک نامیده اند در سیم خشک و در اول
بارده و در دوم گرم و محلل بلغم و سوداوی غیر محرق و مدر بول و مفتت حصاة و با سکنجبین جهة یرقان و با آب
کرفس جهة حصاة و طلای او با سرکه جهة نمله و منع زیاده شدن او موثر و چون با سرکه مداومت خوردن او
کنند پخته و خام او باعث لاغری بدن فربه میشود و اصلا مضرت نمیرساند و چون با گوشت طبخ نمایند
گوشت را زود مهرا سازد و گویند کرب و مغثی است من الغثیان و مصلحش نعنع و قدر شربتش تا یک درهم
و بدلش افتیمون و در هزال مثل او صعتر و ربع او سندروس **اسفاناخ** بفارسی اسفناج و بیونانی سوماقیوس
گویند بری او در افعال مانند بستانی است و بستانی او معروف و در آخر اول سرد و تر و گویند معتدل است
ملین طبع و با قوت جالیه و رادعه و سریع الهضم تر و کم نفخ تر از سایر بقول و جهة جمیع امراض سینه و
التهاب و تشنگی و تبهای حاره و درد پشت و سل و عصاره او با شکر جهة یرقان و حصاة و عسر بول و پخته او
جهة درد سر و درد کمر و لذع اخلاط مراری و خام او جهة گلو و لهات و پخته او با باقلی جهة نزلات
حاره مجرب و ضماد پخته او جهة درد مفاصل حاره و اورام و احتباس بول که از حرارت باشد و ضماد خام او
جهة ورم فلغمونی و گزیدن زنبور و انفجار دمل و طلای مطبوخ او با سفیداب جهة بثور سفید و مضر بارد المزاج
و مصدوع ایشان و مصلحش پختن او با روغن بادام و دارچینی و آنکامه و قدر شربت از عصاره او تا ده مثقال و
بدلش خرفه و قطف است و تخمش جهة وجع الفؤاد و درد احشا و تبهای حاره و شیره او جهة تب دق و سل
مجرب و ضماد پخته جهة وجع اورام حاره و ملین اورام حاره و ملین اورام صلبه بسیار موثر و مضر سپرز
و مصلحش گل مختوم و قدر شربتش دو درهم **اسطنبوب** بلغة فارسی اسم ثمر درخت پیوندی نارنج و لیمو و ترنج است

که بیکدیگر پیوند و بعربی زغبوغ نامند و در افعال ضعیف تر از ترنج و قوی تر از لیمو و متفاوت با سموم کند و مضر
سینه **اسطرطیوس** طراطیقوس است **اسرنج** سرنج است **اسرب** رصاص اسود است **اسفت** معرب
اسپست و آن چند نوع قای بری است **اسیوش** لغة فارسی آن بزر قطونا است **اسفند سفید** بفارسی اسم
خردل ابیض است **اسد الارض** اشخیص و حربا را نیز باین اسم خوانند **استولوس** اشراش است **اسقال**
و **اسقیلا** اشقیل است **اسقلیقس** استولوقندریون است **اسحالادن** یونانی سوسن بری است **اسفنط**
خمر است **اسطیر** قثاء الحمار است **اسفراج** اسم اندلسی طرثوث است **اسطرکوس** حجر الشیف است
اسقلیبطوس جلنار است **اسا** بربانی آس است **اسپرغم** بفارسی شاهسفرم است **اسلیوس**
یونانی سلیخه است **اسطریس** یونانی سنگ سرمه است **اسطس** و **اسپرلم** قفر الیهود است
استرخار زیخ سرخ است **اسود سالخ** مار سیاه است **اسوودن** یونانی خبث الحدید است **اسطاقاس**
یونانی جرز است و بلغة روم اسطفلین و بلغة شام اسطون نامند **استی اود** بترکی اسم فلفل است
استواس یونانی بردانی است **اسیلی** بلغة تنکابن اسم جرجی است **استاک** بلغة تنکابن جامض است
استام نوعی از حدید است که فولاد باشد **اسنة العصافیر** شبیه است **اسحاره** بلغة اهل بیت المقدس تودری است
اسپرنقوین زنجفر سوخته است **اسمار** و **اسقرم** اسرنج است **اسپندان** بفارسی اشنا طون است
اسقلیاس یونانی قثاء بری است **اسطافیوس** یونانی زبیب است **اسطافیوس اغزیار** زبیب الجبل است
اسکند هندی اسم بهمن سفید است **اسپرک** هندی اسم اکلیل الملک است **اسپرزه** و **اسپغول** بفارسی
بزر قطونا **اسپند** بفارسی اسم حرمل است **اسفاج** رومی قطف است **اسپرک** بفارسی زریر است
استخوان خرما بفارسی اسم نوی التمر است **اسکو** بلغة تنکابن سعد است و کرههای ریشه گیاهی را
نیز باین اسم خوانند و آن مدور بسیار لذیذ شیرین و بقدر نخودی میباشد و برگش باریکتر از برگ گراث

الف با شین

وزیاده بر سه عدد نمی باشد و بی ثمر و بی گل و در ریگ زارها و حریم آبها هم میروید **اسبر** اسم
فارسی بغل است **اشق** معرب از اوشه فارسی است و آن صمغی است مایل بزردی نبات او شجری کوچک
و ساقش باریک و برگش مایل بسفیدی و گلش مابین سرخی و ازرقی و منابت او بلاد سردسیر و گویند
صمغ نبات اشترغار است در دوم گرم و در آخر اول خشک و محلل و ملطف و جاذب از عمق بدن
و جالی و مفتح سده جگر و سپرز و افواه عروق و مسهل بلغم غلیظ و زرداب و مفتت حصاة و مخرج
جنین و کشنده کرم روده و با قوت مخففه و مدر فضلات حتی خون و با سرکه آشامیدن جهة سپرز
و با ماء الشعیر جهة ربو و عسر نفس انتصابی و با عسل جهة صرع و تنقیه رطوبات سینه و عسر بول و دفع ضرر
ادویه مسهله و درد تهیگاه و ورکین و درد کمر و عرق النسا و تحلیل ریاح و فالج و خدر و ضماد او جهة
تلیین صلابات و مفاصل و با سرکه جهة ورم جگر و سپرز و ریاح تحت آن و بهق و کلف و خنازیر
و جرب و ریاح انثیین و اورام بلغمی و با نطرون و روغن حنا جهة اعیای امتلائی و مواد بارده
و اکتحال او جهة بیاض و رمد و جرب و شعیره و رطوبت چشم و مرهم او جهة بردن گوشت زیاده
و رویانیدن گوشت تازه و غرغره با آب جهة تحلیل رطوبات و بلغم دماغی و خناق مزاوی
و بلغمی نافع و مضر معده و گرده و مصلح او انیسون و ثانی زوفا و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال
و بدلش سکبینج است یا جاوشیر یا برموم **اشترغار** معرب از اشترخار فارسی است نبات او
شبیه بیادآورد و گلش زرد و سفید و خارهای او دراز و دانه او کوچکتر از دانه بادآورد و بیخ او
شبیه ببیخ انجدان و بدبوی بدطعم و تند و با تلخی و مستعمل بیخ اوست و گیاه تازه او را اشتر کاهو
و در موصل و مصر میخورند و گویند بیخ انجدان خراسانی در سیم گرم و خشک بهترین او تبر که بر درده است
مفتح سده و مدر بول و با قوت تریاقیه و مسخن معده و مشهی و هاضم و یکمثقال از جرم او جهة تب ربع

که از ماده بلغمی باشد نافع و طلای او با سرکه جهة اورام بارده و تسکین دردها و سرکه او در قوت مثل
سرکه عنصل و در افعال بهتر از جرم اوست و قدر شربت از سرکه او تا پنج مثقال و از جرم او تا دو درهم
و مضر گرده و منفخ و مصلحش شربت غوره و ریباس و بدلش انجدان و عرق او جهة گرده و جگر و سپرز نافع
و قدر شربتش تا سه اوقیه است **اشنه** لغة عربیست و بفارسی دواله نامند و آن چیزیست شبیه بریسمانهای
باریک و بهم پیچیده و بر شاخهای درخت صنوبر و بلوط و سایر نباتات متکون میشود و بهترین او سفید خوشبو
و تازه است و زبون ترین سیاه او و در اول گرم و خشک و آنچه از درخت بلوط بهم میرسد سرد و مجموع آن
با قوت قابضه و محلله و ملینه و مفتح سده رحم و مدر حیض و منوم قوی خصوصا با شراب و مقوی باه
و مقوی معده و دل و جگر و رفع غثیان و خفقان و نفخ و حفظ روح حیوانی و ازاله اعیا و سنگ مثانه
و نشستن در طبیخ او جهة تسکین دردها و ضماد سحوق او با آب جهة تقویت اعضای ضعیفه مثل بناگوش
و کنج ران و زیر بغل و ما بین کتفین و رفع الم آنها و جهة تلیین صلابات و رادع اورام و تقویت جگر و رفع بوی
زیر بغل و با سرکه جهة سپرز نافع و بغایت منوم اطفال و اکتحال او جهة تقویت چشم و نقیع آنچه از درخت
بلوط باشد جهة حرارت و حمرت چشم مفید و مضر امعا و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش
قردمانا بوزنش و کوزا و جهة اختناق رحم موثر است **اشخیص** لغة عربیست سفید و سیاه میباشد برگ نوع
سفید او سفید و بجنب آن اکثر گاه سرخ و ازرق نیز میباشد و بدستور صحرائی و کوهی میباشد مجموع را برگ شبیه
برگ کنگر و بی ساق و بیخش سفید و در میان برگش خاری شبیه بخار کنگر و گلش بنفش و تخمش شبیه بقرطم و صمغ
او را مثل مصطکی زنان استعمال مینمایند و ترش مثل ترکبر و نوع سیاه را برگ از قسم اول نرم تر و ریزه تر
و تازه اش سرخ و خشکش سیاه و ساقش بقدر شبری و سرخ و قبه و گلش خاردار و نقطه دار و بیخش
سطبر و سیاه و گاه است که سوراخها داشته باشد و اندرون او سرخ و لاذع زبان و مستعمل او بیخ اوست

وهرگیاهی

و هر گیاهی که در حوالی او روید و فاسد میسازد و خلاف صاحب اختیارات در کمال ظهور چه تصریح نموده
که نوعی از ما ذریون است و ما ذریون از یتوعات است بخلاف اشخیص و اختلاف ماهیة هر یک از متون کتاب
ظاهر میشود سفید او در دوم گرم و خشک و با قوت تریاقیه و هجده قیراط او با شراب قابض طبع و
با طبیخ فودنج جبلی جهة اخراج حب القرع و یکمثقال او جهة رفع جنون و صرع و طبیخ او جهة عسر بول
و گزیدن هوام نافع و مسهل زرداب و صمغ او با شیر مقوی احشا و محلل ورم باطنی و طلای او
با سرکه جهة تحلیل اورام ظاهری بارده و قدر شربتش تا پنج درم و مصدع و مصلحش سکنجبین است و سیاه او
در آخر سیم گرم و خشک است و دو مثقال او کشنده و محرق و تند و در شربات غیر مستعمل و طلای او جهة جرب
و قوبا و بهق و با روغنها جهة تحلیل مواد بارده و ضماد او بر دندان متعفن قوی و بر جراحات متاکله منقی
آن و لطوخ مطبوخ او با سرکه و گوگرد و قفر الیهود جهة قطع ثالیل موثر و خاکستر بیخ هر دو نوع را جهة قلاع
مجرب دانسته اند **اشنان** گیاهیست بی برگ و شاخهای آن ریزه شبیه بگرههای خشک شده و گازران
بآن جامه میشویند و سفید او را خرو العصافیر و سبز او را غاسول نامند و آن غیر ابو قابس است و مولف
تذکره اشتباه در آن کرده است در سیم گرم و در آخر دوم خشک و جالی و محرق و منقی و مفتح و مدر قوی و آ
درهم سبز او مسهل زرداب و یکدرهم مدر حیض و نیم درهم مدر بول و ده درهم او کشنده و پنجدرهم او مسقط
جنین زنده و مرده و طلای او جهة بردن گوشت زیاده زخمها و سنون او جهة جلای دندان نافع و
مداومت با او مفسد دندان و مصلحش مغز تخم کدو و روغن بنفشه و مضر مثانه و مصلحش عسل است **اشراس**
بفارسی سریش نامند و آن بیخی است غیر بیخ خنثی چه ساق خنثی کوتاه و کوچک و گلش سفید است و
سریش را ساق بلند تر و عریض تر و برگ او قوی تر و گلش سفید مایل بسرخی و ثمرش یره و تند طعم
میباشد و با عفونت است در اول گرم و خشک و محرق او در دوم گرم و در سیم خشک ضماد او جهة جبر کسر

الف با صاد

و فتق و قیله و دبیله و قروح خبیثه و ورم خصیه و کوفتگی عضل و عصب و با سرکه و روغن کنجد جهة جرب و حکه و تلیین صلابات و با آرد جو جهة سعفه و آشامیدن او جهة درد پهلو و سرفه و یرقان و صفرای سوخته و سحج و خشونت حلق و محرق او مدر بول و حیض و محلل ورم بلغمی و با سرکه دافع داء الثعلب و بهق سفید و تخمش جالی و قاطع اخلاط غلیظه و گرمتر از اصل آن و جهة نفث الدم و با ماء العسل جهة تنقیه جگر نافع و مورث سده و مصلحش سکنجبین و مرخی معده و مصلحش گلقند و قدر شربتش تا نیم درم و از محرق او تا یک مثقال و از تخمش تا دو درهم و بدلش در اکثر افعال عزی السنک است و گویند مغاث یا کرسنه **اشیران** اسم یونانی خصی الکلب است و مولف تذکره ظاهرا غافل شده مکرر ذکر کرده است **اشموسا** نوعی از مرو و کم بوتر از اقسام اوست **اشتاقن** شقاقل است **اشفان داره** اسم فارسی زوفای خشک است **اشتلابوس** دار شیشعان است **اشتون** بترکی اسم ریباس است **اشتیا ماخیا** در ماهیات انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **اشتیون** بلغة مصری سنایج است **اشترکیا** اسم فارسی سلیخه است **اشکانی** بلغة تنکابن و طبرستان تقلبه یانیه است **اشبیل** بلغة گیلانی نوعی از بطارخ است **اصابع فرعون** سنگیست بقدر انگشت شبیه به نی و کره دار و مجوف و باندک پهنی و از بین خرد و قسمی از و با رطوبت و سیاه و لون و آن در افعال قایم مقام مومیائی است و بهترین او مخطط و زرد و شکن و سنگیست در سیوم گرم و خشک و قاطع نزف الدم و محلل اورام بارده و چون با خون جراحات سرشته ضماد نمایند بجهة التحام عدیل ندارد **اصابع صفر** بیخی است بقدر کف دست اطفال و بشکل و بقدر پنج انگشت و پر از رطوبت و چون خشک شود رنگش ابلق از زردی و سفیدی میگردد و باندک حلاوت منبت او ریگزارها و نزدیک آبها و برگش شبیه برگ گندنا و ساقش باریک و از بن تا سر برگ گل و گلش بنفش و قسمی دیگر بیخی است شبیه بناخن ملیک و زرد و این گرمتر و تندتر است و مولف تذکره گوید که آن غیر کف مریم و کف عایشه است و بیخ دیگر و ضعف

نووه و در دوم گرم و خشک و بغایت محلل فضول غلیظه و منقی اعضای قضبانی و تریاق سموم هوام و جهة جنون و امراض سوداوی و بلغمی و تقویت منابت اعصاب و ضماد او جهة تحلیل صلابات و بخور او جهة گریزانیدن موش و سام ابرص نافع و قسمی آخر مسقط جنین و مضر آلات بول و مصلحش تخم مورد و بلوط و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش یک وزن و نیم او هزار جشان و دو ثلث او سعد است **اصابع هرمس** شکوفه سورنجان است و در سورنجان موصوف میشود **اصل الفلفل** فلفلموی است **اصل القلب** بفارسی بیخ شهنی نامند و آن بیخ ماش هندی است گرم و خشک و مسکر و مخدر و جهة معده بارده و درد مفاصل و امثال او شربا و ضمادا نافع و محرق خون و مورث سدد و شوش حواس و مصلحش در شیر خیسانیدن و قدر شربتش یک دانگ است **اصابع اللصوص** مولف مغنی گوید که ابوریحان وصف نبات او را نکرده است و گفته که آن دوای هندی و تخمش مستعمل بلاد هند و شبیه بشلتوک و چون پاره حتی در دهان نگاه دارند پوست او شق شده مغز از و ظاهر میشود و شکل پنبه در تحریک باه بسیار موثر است **اصول الاربعه** عبارت است از بیخ کبر و بیخ رازیانج و بیخ کرفس و بیخ کاسنی **اصابع العذاری** نوعی از انگور طویل القدر است **اصابع الفتیان** فرنجمشک است **اصابع الملک** اکلیل الملک است **اصابع الانجدان الخراسانی** اشترغاز است **اصل السوس** در سوس موصوف است **اصل السوس ابیض** در سوس مذکور میشود **اصل السوس الآسمانجونی** ایرسا است **اصل الراسن** نوعی از فیلجوش است و بترکی اندز گویند **اصف** بیخ کبر است **اصطرک** میعه یابسه است **اصل المرجان** بسد است **اصل النیلوفر هندی** بیخ او سپند است **اصطفی** میعه سائله است **اصل العرطنیثا** آذربوا است **اصل اللفاح البری** یبروج الصنم است **اضمود** ریته است **اضراس الکلب** سنایج است **اضراس العجوز** خسکت **اطریقوس** یونانی و بعضی شبیه الکواکب و بعربی حالبی نامند و آن نباتیست ساقش کمتر از ذرعی و صلب و خشن و با طرافش گلی شبیه بابونج و بعضی از و مایل به بنفشی و بعد و آن برگها و مجموع گلها و برگها شبیه بکواکب

الف با ضاد
الف با طا

وبرگهای ساق او باریک و دراز و زغب و تخمش اغبر و تلخ در دوم گرم و خشک و با قوت مبرده و قابضه
محلل و مجفف و ضماد برگ او جهة ورم حار چشم و برآمدگی حدقه و تسکین درد آن و طلای گل او جهة تسکین
درد جانبین و کنج رانها و ورم آن بغایت موثر و اشامیدن او جهة خناق و صرع اطفال نافع و قدر شربتش
تا دو درهم است اطریه بفارسی آش آرد و آش رشته نامند از اغذیه معروفه است و ماهیچه و رشته و
قطایف و بغرا شامل است و آنچه از آرد گندم و روغن بادام و اسفناج و خرفه و امثال آن ترتیب دهند
بفارسی اوماج نامند جهة سرفه و نفث الدم و خشونة حلق و سینه و قرحه امعا و مثانه نافع و مرخی معده
بارده است و آنچه با گشنیز و ماست و ترشیها استعمال نمایند بطی الهضم و مسدد و موافق ابدان قویه و مولد بلغم
غلیظ و مصلحش سیر و ادویه حاره است و آنچه از آرد جو ترتیب دهند جهة سل و تبهای حاره و با ترشیها جهة
اخلاط مراری و تسکین حدت خون و آنچه با گوشت باشد کثیر الغذا و مربی بدن و مسمن و با شیرینی کثیر الغذا
و مولد خلط غلیظ است و قطایف که بفارسی رشته خطائی گویند بدون طبخ با آب با شیر نیم مستعمل است
آنچه از آرد برنج ترتیب دهند سریع الهضم تر از آنچه با آرد گندم و نشاسته سازند و قابض تر و سبکتر است
و از گندم کثیر الغذا و از نشاسته بروایتی اقرب است اطباء الکلب سپستان است اطماد و اطموط و اطیوط
اسم بربری ریباس است و فوفل انیز باین اسم نامند اطرونا اسم سریانی اترج است اطروخیا اسم
سریانی بادرنجبویه است اطریون عصاره قثاء الحمار است اطیلون اسقیل است اطریقون خسک است
اطمیا قیصوم است اظفار بیونانی درخت غرب است اظفار الطیب بفارسی ناخن پریان گویند و ناخن جن
و ناخن بویا نامند و آن جسمی است صلب صدفی شبیه بناخن مدور و خوشبو و سفید و مایل بسرخی و از
سواحل بحر هند نیز و از اقسام حلزونست و بعضی از و سرخ و با تقعیر و بعضی سفید و بزرگ و با دسومه و کم بو
و قسمی بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی و سیاه و ناخن دیو گویند و بهترین آن قسم اول هندیست و اقسام اول

الف با ظا

چون بسوزانند بوی چند از آن ظاهر میشود در دوم گرم و خشک و محرق فضلات و خون و ملطف اخلاط غلیظه
و جهة اختناق رحم و صرع و خفقان طوبی و معدی و درد بارد جگر و رحم و اخراج خون منعقد در کرده
و جمیع امراض بارده رحم و بخور او جهة صرع و سکته و نزلات و غشی و اختناق رحم و احتباس حیض نافع
و مصدع و مصلحش سکنجبین و مورث سحج و مصلحش گل ارمنی و قدر شربتش از یکدرم تا سه درم و بدلش
قصب الذریره است اظفار الجن نباتیست بی برگ و بی گل شبیه بناخن جیده و اغبر مایل بسیاهی در اول گرم
و خشک و جهة یرقان سیاه و سرفه یابسه و بالخاصیت جهة رفع بیخوابی نافع و طلای او که با سرکه پخته باشند
جهة تحلیل اورام مفید و مصدع دماغ و مصلحش عناب و شربتش تا سه مثقال است اعین السراطین گویند اثلق است
و گویند سنگ طوبیه است اعیون حلبه است اعلویوطس بعبرانی علق است اغرویس قثاء الحمار است
اغیس یونانی و بمعنی ظاهر است اسم اثلق اغالوجی اسم یونانی عود البخور است اغرلوپس بیونانی
حنظل است اغیرالون بیونانی خلفاست اغش بلغة حجاز و بین اسم نوشادر است اغرسطس بیونانی
نیل است اغلیقس بیونانی دو سراست اغیرس بیونانی جوز رومی است اغیریا بیونانی بمعنی ارض است
اغلیقی اسم یونانی بنفسج است اغیر عبارتست از شیخ و نبات و توتیای کرمانی که با یکدیگر سائیده
باشند اغلان اشی اسم ترکی چند است اغیقطس اسم یونانی و بمعنی محلل است و آن نباتیست کمتر
از ذرعی و ساقش باریک و گلش مایل بسفیدی و برگش عریض و پرشاخ و بی زغب و تخمش بزرگتر از تخم شلغم
و در غلاف شبیه بغلاف تخم ترب و تخمش بی ریشه و نرم و با عطریه و بوی گیاهش شبیه ببوی ترنج
و منبت او سواحل بحار و مرابها و جائیکه جو و عدس کاشته باشند و در مصر و سواحل دریای شام بسیار است
و در سعید مصر او را شلجم نامند در دوم گرم و خشک و با اندک حدت و برگ و سایر اجزای او جهة سده جگر
و سپرز و تحلیل اخلاط غلیظه و ادرار و صلابات و درد با و نفخ سپرز و احشا و ضماد پخته او جهة جمیع سموم قاتله نافع

الف با عین

الف با غین

الف با فا

و باید سه روز با شراب شیرین استعمال نمایند و قدر شربتش تا دو مثقال و از تخمش نیم مثقال و عصاره بیخش در
منافع قوی‌تر و بعد از فصل بهار در بیخ او رطوبتی نمی‌ماند که عصاره توان گرفت و روغن او در آثار مثل اوست
و زیت الشلجم مانند افیمون یونانی اسم نباتیست شبیه به افتیقطس کم در بو و در زراعات میروید و بقایای بزر
و مخدر و در اطلیه رادع مستعمل و شراب او جایز نیست افیمون یونانی اسم نباتیست ما بین شجر و گیاه و جوهر
در ساق و برگش زیاده بر دوازده عدد نمی‌شود بی گل و بی ثمر و ریشهای او باریک و سیاه و ثقیل الرایحه و بی
طعم و سرد و تر و ضماد برگش مانع بزرگ شدن پستان خصوص با روغن زیتون و زرش و آشامیدن او مانع
توالد زن و مرد و قدر شربتش از برگ و بیخ او جهة قطع توالد سه مثقال است که با شراب بجوشند افعی
اسم عبرانی مار است و بعربی حیه است و اقسام او را اسامی میباشند و بزرگ و کوچک و سیاه و مایل
بزردی و مایل بسرخی و مایل بتیرگی و ابلق و غیر آن یافته میشود و بهترین او ماده اشقر مایل بسرخی است
و ماده را چهار دندان میباشد و نر را دو دندان باید جوان باشد و علامت جوانی سرعت حرکت و همیشه
سر را بلند داشتن است و باید چشمش مایل بسرخی و سرش عریض و جثه‌اش صلب مایل بباریکی بوده از آب و
عمارت و جنگل و شوره زار دور باشد در آخر بهار صید شود و بعد از صید بی امتداد زمان قطع کنند و طریق
قطع آنست که سر را با دنباله بهم بسته بقدر چهار انگشت از سر و دنباله بیک ضرب قطع کنند و هرچه کم خون
و بعد از قطع سر و دنباله بی حرکت باشد استعمال نمایند پس از قطع باید پوست او را و جوف او را انداخت
بعد از آن استعمال نمود و بقای حار و یابس و مجفف و محلل است و چون با آب و شبت و روغن زیتون طبخ نمایند
و با کنند تا تناول نمایند مواد غلیظه را بطرف جلد دفع کرده تحلیل میدهد و در مجذوب این معنی تجربه رسیده است
و از خوردن بسیار او بدن متقرح شده مثل فلس‌های پوست میریزد و کم او اخلاط متعفنه لطیفه را تحلیل نموده و گشنیده را
بتقشر جلد دفع میکند و خوردن او جهة سموم مشروبه و ملدوغه و ضعف بصر و درد اعصاب و برص و منع زیادتی

فقانی

غذا زیره و حفظ جوانی و تقویت قوتهای حیوانی و حواس و طول عمر موثر است هر گاه هر سال یکبار تناول
نمایند و ضماد گوشت خام او جهة رفع سمیت افعی گزیده و اقسام مارها بغایت نافع و بجهة داء الثعلب
و داء الحیة و تحلیل خنازیر و اوجاع مزمنه بارده نافع و اکثار آن محرق اخلاط و مصدع و مصلحش شیر و رب
میوه‌ها است و چون هفت عدد افعی را بریسمان پشم سرخ ارغوانی خفه کرده و بازرای هر یک گره بهم بند
بستن آن ریسمان برگردن صاحب خناق جهة رفع علت بالخاصیه مجرب دانسته اند و نمک افعی که جوف
او را پر کرده باشند در افعال ضعیف‌تر از گوشت اوست و قرص افعی در افعال قریب باو و طریق ساختن او
آنکه بعد از اخراج جلد و جوف او چند بار با آب بشویند و خشک کرده در دیگ سفال یا مس قلعی دار با آب
بقدر یکه او را بپوشاند و اندکی شبت و اندکی نمک چندان بجوشانند که مهرا گردد پس گوشت او را
از استخوان جدا ساخته در هاون سنگ بکوبند و بقدر ربع او یا مثل او نان خشک میده و پاکیزه اضافه
نموده با مرق گوشت او خمیر نموده قرصهای تنک بوزن یک مثقال بسازند و با اندک روغن بلسان چرب کنند
تا منکرج نشود و قدر نان اگر ربع او باشد بهتر است و نخودی که در حین جوشانیدن گوشت او با او بجوشد در افعال
قریب بقرص است افیموس یونانی اسم نباتیست ما بین شجر و گیاه و ساقش نرغب و شاخهای او باریک
و از سه عدد زیاده نمی‌شود و برگش شبیه ببرگ سداب و بسیار سبز و ثمرش مثل خیار کوچک صنوبری شکل و سیاه
و گلش زرد صدفی و تخمش بقدر امرودی و پر از رطوبت و چون خشک شود باطن او سفید و ظاهرش سیاه
میباشد در دوم گرم و خشک و لذاع و آشامیدن اعالی او مقی و اسافل آن مسهل و مجموع آن مقی و مسهل بلغم
و قدر شربتش سه قیراط و از رطوبت او پنج قیراط است و مولف تذکره گوید که رطوبت در ثمر اوست
و جهة تحلیل صلابات و جلای بیاض چشم نافعست افیقون یونانی بمعنی دواء الجنون است و آن نباتیست بسیار
سرخ و فروع او مثل خایط و برگهای او بسیار ریزه و گلش سرخ تیره و تخمش از خردل بهیئه تر و سرخ

مایل بزردی و نباتات واشیا اینکه نزدیک باو باشند می تند و تخمش شبیه بزرد ک و انصاری گوید که در حوالی او
چیزی نیرویه و طعمش تلخ و باندک تندی و گلش زرکیته دانه می بندد در سیم گرم و در دوم خشک و محلل و
ملطف و مسهل سودا و بلغم و جهة نفخ و امراض دماغی و کرم معده و سرطان و جنون و مالیخولیا نافع و بالخاصیة
جهة امراض سوداوی و تنقیه سودا بیعدیل و چون یکهفته هر روز ده درم او را با نصف رطل شیر تازه خیسانیده
و پانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهة رفع خفقان و توحش و مالیخولیا و تشنج مجرب و چون ده درهم تخم او را
بلته بسته در دو ثلث رطل شراب یکشب خیسانیده روز دیگر افشرده و صاف او را با یک وقیه خمر
بنفشه و شربت گل و روغن بادام شیرین بنوشند اسهال مره سوداوی در نهایت قوت کند بی مغص و
و باعث ضعف نشود و مولف تذکره ثلث رطل را ثمنین رطل دانسته و قدح بر مولف بالایسع نموده
و او را اعتقاد آنست که یک رطل را در سی رطل تا چهل وزن باید خیسانید و مطبوخ او با مویز جهة مالیخولیا که
از مداومت شراب بهم رسیده باشد نافع خصوصا که با بنفشه و اصل السوس و بادرنجبویه و گل
گاوزبان باشد و چون ضعیف ترکیبست زیاده از یکدو جوشش نباید داد و مضر سفراوی و حار المزاج
و مورث غثی و مصلحش بنفشه و کثیرا و موافق پیران و گویند مضر ریه و مصلحش صمغ و کثیرا و قدر شربتش
تا سه مثقال و در مطبوخات تا ده درم و بدلش لاجورد و مجرا رمنی است با یک و نیم او حاشا یا مثل او خار
و دو دانک او تربد و تخم او را ازم نباید کوبید افسنتین بلغة یونانی اسم نباتیست با بین شجر و گیاه
شبیه بابونه گاو چشم برگش مثل صعتر و غبارناک و سفید و شاخش مثل برنجاسف و انبوه و ساقش بلند
و گل او مثل گل بابونه و از آن ریزه تر و تخمش شبیه باسفید و با تلخی و با قبض و بوی و با عطریه ثقلی و قسمی برگ
مثل برگ زردک و سفید و گلش زرد و بی اوراق سفید و در مصر و سیسه نامند و زبون ترین اقسام اوست
و بهترین او رومی طرسوسی و سوریست که با حرافت و تلخی و قبض باشد در اول دوم گرم و در آخر آن خشک

ومنفتح

ومنفتح و ملطف و مشهی و مسهل صفرا و سایر اخلاط معده و منقی عروق و سینه و شش و مقوی مرن و جگر و معده
سرد و مدر بول و حیض و عرق و با نبیذ کشنده اقسام کرم و تریاق سموم مشروبه و ملدوعه و محلل ریاح و جهة
یرقان و رعشه و سکته و تبهای عفنی مزمنه و ماء الصفر و طحال و با انار دین جهة درد معده و با افتیمون جهة
تنقیه سودا نافع و چون چند روز از آب طبیخ او هر روز بیست مثقال بنوشند جهة رفع سقوط اشتها که از
رطوبت باشد مجربست و دو درهم او جهة گزیدن عقرب عجیب النفع است و با شراب جهة سم شوکران
و با سرکه جهة فطر نافع و جهة بواسیر و شقاق مقعد و اخراج اخلاط حاره که بسبب او ویه حاره مشروبه
در معده بهم رسیده باشد بسیار موثر و قطور او با زهره بز و روغن بادام تلخ جهة امراض گوش و کری
قدیم مجربست و فرزجه او با عسل مدر حیض و حمول او با موم جهة حب القرع و ضماد او با آب جهة شری و
مطبوخ او در شراب جهة درد گوش و طلای مطبوخ او در میفختج جهة درد چشم و با عسل جهة رفع از نفنی تحت
پلک چشم و در سرکه جهة مفاصل حار و سائیده او با موم و روغن گل جهة درد تهیگاه و درد جگر و درد معده
کهنه مجرب و محلل صلابات و جهة داء الثعلب و داء الحیه و بواسیر و صلابات رحم و ورم سپرز ضماد آن نافع
و اکتحال و جهة دمعه و غشاوه و استرخای جفن و کهنه شدن او و در میان متاع مانع کرم زدن و آمیختن او با مداد
باعث منع ارضه از کتابیکه با آن کتابت کرده باشند و طلای او با روغن زیتون بر بدن مانع مقاربت پشه
و دود او جهة گریزانیدن هوام و پاشیدن آب طبیخ او کشنده کیک و مصدع و محلل دماغ و مصلحش
انیسون و در محرور شربت انار و قدر شربتش یکمثقال تا دو مثقال و از مطبوخ آن چهار درم تا ده درم و بدلش جهة
درد معده بوزن شش سال روزنصف او هلیله زرد و جهة جگر عصاره غافث و جعده و قیصوم نیز بدل او
میشود و عصاره افسنتین که آب او را در آفتاب خشک کنند در افعال قوی و منفتح سده جگر و جهة تبهای کهنه
و مرکبه و تقویت معده و تنقیه آن از اخلاط مریه و استسقا و نیکو کردن رنگ رخساره و اصلاح فساد مزاج

نافع و مورث کرب و صداع و مصلحش ربوبه و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش سه وزن او افسنتین است
یا غافث یا شکاعی و با شراب او مقوی معده و مدر بول و حیض و جهة امراض جگر و سپرز و ربو و تفتیح سده
و برانگیختن اشتها و تقویت هضم و ازاله کزاز و نفخ باطنی و دفع کرم معده و سموم حیوانی بشرب و بنافعت
و مانع وبا و حدوث امراض و طریق آفت که نود مثقال افسنتین را در شش هزار مثقال آب انگور چندان
بجوشانند که بثلث رسد پس سه ماه گذاشته بعد از آن صاف نمایند اگر سی مثقال را با پانزده مثقال دارچینی و
پانزده مثقال سنبل الطیب و پانزده مثقال سلیخه نیم کوب کرده در ده هزار و هشتصد مثقال شراب مخلوط نموده
سر ظرف او محکم نموده بعد از دو ماه صاف نمایند پسندیده است و روغن افسنتین که در چهار رطل روغن زیتون
یا روغن کنجد یک رطل کل افسنتین کرده چهل روز در آفتاب گذارند جهة برودت ظاهر و باطن و
آشامیدن یکدرهم او جهة دفع یرقان و سده جگر و سده سپرز خصوصا با سکنجبین عسلی و بجهة تقویت معده
و رفع احتباس حیض و سم فطر و اخراج کرم معده و خوردن او قبل از شراب مانع مستی و بعد از آن دافع
خمار و قطور او جهة کرم گوش و ریاح آن و طلای آن جهة درد چشم و با قیروطی جهة تقویت معده و درد آن
نافعست افیون اسم یونانی و بمعنی سبت است و بفارسی تریاک و بعربی لبن الخشخاش نامند و گویند مراد از
شیر خشخاش سیاه است نه سفید و بهترین او مایل بسفیدی و صاف که در آب زود حل شود و در آتش زود
مشتعل گردد و در آفتاب گداخته شود و قوی الرائحه باشد در چهارم سرد و خشک و از خشخاش سفید در آخر سیم
و مخدر و منوم و مسکن دردها و قابض و مانع تعفن اخلاط و تحلیل روح حیوانی و از جهة اسهال و سحج و قرحه امعا
و سرفه و ضیق النفس و ربو و نزلات و صداع که از حرارت باشد بالطبع نافع و اگر از مواد بارده باشد
بجهة تحذیر مفید و ضماد او جهة درد سر و تجفیف قروح و ورمهای حاره و با زرده تخم مرغ و زعفران جهة
حمره و با شیر دختران و زعفران جهة نقرس حار و رمد و فتیله او با مر صاف و زعفران بالسویه جهة زحیر مجرب

و قطورش با روغن بادام و مرو زعفران جهة درد گوش و با موم روغن جهة جرب و حکه نافع و در معاجین
و ادویه مرکبه حافظ قوت آن و مسقط اشتها و قوت باه بشرط مداومت و مضر فهم و مصلحش جندبیدستر و فلفل و
فرفیون و دارچینی و بزرالکرفس و قدر شربتش از یک عدس تا چهار قیراط و زیاده از یکدانگ ممنوع
و ده درهم او کشنده و بدلش مثل او بزرالبنج است و یک وزن او بیخ لفاح و در احتباس طباشیر
و کافور و کهربا افلنجه تخمیست شبیه بجزول و تند بو شبیه ببوی سیب و با عطریه و نباتش سرخ و طعمش تلخ و
نباتش بقدر ذرعی و برگش مثل برگ بادام و گلش سفید و غلاف تخم او مانند غلاف بزرالبنج است و از هند
خیزد و زرد و سیاه او زبون و گویند قسمی کوچک کبابه است در دوم گرم و در اول خشک و مقوی معده و جگر
و دماغ و دل و مفتح سده دماغی و تریاق زهر عقرب و رتیلا و محلل ریاح و مشهی با قوت قابضه
و مفتح سده احشا و مقوی دماغ و مسخن معده و مقاوم سایر سموم و آرد و غ آرنده و طلای او با روغن زیتون
در حال رفع درد گزیدن عقرب میکند و مصدع و مورث خناق و مصلحش روغن زیتون و قدر شربتش تا دو
مثقال است و بعضی گویند افلنجه برگ جوز بوا است و اصلی ندارد افشج معرب از افشرده فارسی و بعربی
عصیر نامند و آن مخصوص آب فواکه است افلیون و بحذف واو اسم شیخ جبلی است افکرسیتون یونجه
است که خندقوقی باشد افربیون فرفیون است افتین یونانی و باسم رومی فرفیون است افراسیون
نعنع است افاریقون دبق است و گویند مازریون است افتیش یونانی اسم فرنجمشک است و او نجمشک نیز نامند
افرودیسیان قسم اول دیفروجس است افاسون اسم روغن ترب است افلاطون مقل ازرق است
افروسالینون حجر القمر است افادیه ادویه خوشبو است که در طعامها کنند افیقرون اخینوس است افریدوس
اسم یونانی جراد است افنقیس اسم یونانی عصفر است افیور یونانی اسم بزر است افیورسفافن
یونانی اسم خبازی است افشیون یونانی بادآورد است افیمونا یونانی دارچینی است افسیماین یونانی سداب است

اقحوان اسم عربی و یونانی او بیانس و بفارسی بابونهٔ گاوچشم نامند و نوع صغیر را بهار گویند بری و بستانی میباشد
و شاخهای او باریک و برگش شبیه ببرگ گشنیز و را زیانه و گلش زرد و مدور و در اطراف و برگهای
ریزه سفید و از گل بابونه بزرگتر و ثقیل الرایحه و با اندک تلخی و فی الحقیقة صنفی از بابونج است و فرق آن است
که بابونج تخم میدارد و او ندارد و مستعمل گل اوست در سیم گرم و در دوم خشک و مسخن قوی و محلل و مفتح
سده جگر و افواه عروق و ملطف و مدر عرق و بول و حیض و مسقط جنین و با قوت تریاقیه و مفتت حصاة
و محلل خون منجمد در مثانه و جهة ورم مقعد و درد مثانه و صلابت سپرز و استسقا و قراقر معده و با سکنجبین و
با نمک مسهل سودا و بلغم و لعوق او جهة ربو و سرفه و نفث الدم و جلوس در طبیخ او جهة صلابت رحم
و طلای آب تازه او بر انثیین و قضیب و کنج را مقوی باه و جماع و ضماد او جهة التوای عصب و با موم و روغن
جهة ورم صلب و شرب نیم مثقال او با سکنجبین جهة برانگیختن اشتها نافع و فرزجه او مدر حیض و منقی رحم و اکثار
آن مصدع و مصلحش سکنجبین و مکرب معده و مصلحش نعناع و انیسون و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش
بابونج است و قسم صغیر او در دوم گرم و در اول خشک در افعال ضعیف تر از اول و با شراب جهة نیکوئی
رنگ رخساره و تحلیل ورم صلب و اکتحال خشک او جهة تقویت طبقات چشم و ظلمت بصر و جلای آثار قروح و
رفع نزول آب نافع و روغن اقحوان که گل او در چهار مثل او روغن زیتون یا روغن کنجد کرده چهل روز در آفتاب
گذاشته باشند جهة نزج جراحات اعضای عصبانی و التوای عصب و ورم اسافل مزمن و متعدد و صلابت
رحم و درد گوش و تفتیح مسامات و ادرار عرق نمودن موثر و آشامیدن یک درهم او مدر عرق و جهة دفع تب نافع
مفید است اقاقیا بلغة یونانی اسم عصارهٔ قرظ است و او از ثمر نوعی از مغیلان که قرظ نامند قبل از
رسیدن آن افشرده میگیرند و قبل از جفاف یاقوتی رنگ است بعد از آن سیاه میگردد در دوم سرد و در سیم
خشک و قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مجفف و رادع و غیر مغسول او بالذوع و حابس نزلات

واسهال

و اسهال و اکال و ضماد او مقوی بدن و اعصاب سست و غیره از اعضا و سبب امراض و ضماد و شیافش جهة اورام
حاره و با تخم مرغ و ورم رحم و مقعد و داخس و برآمدگی حدقه و سوختگی آتش و با گل سرخ و برگ مورد جهة قطع
ادرار عرق و بالادن و روغن گل جهة قطع اسهال اطفال مجرب و مورث سده و مصلحش روغن بادام
و شربتش تا یکدرم و بدل او بوزنش عدس و صندل است و گویند حضض و اخیرا انسب است اقتون یونانی
نباتیست شبیه بیادآورد و اهل مغرب راس الشیخ نامند برگش مثل بادآورد و ساقش کوتاه و تر
و غلیظ تر از او و گلش مثل او و پر خار و خارهای جوانب برگش مثل سوزن و ساق تازه او را پوست کنده
میخورند و تخمش از قرطم ریزه تر در دوم گرم و در اول خشک و بسیار لطیف و چون خشک شود تلخ و با تندی
میباشد گویند جهة کزاز و تشنج غیر حبی با شراب مجرب و جهة ورم مزمن و تشنج عضل ضماد و شش مفید و تخمش
با شراب جهة رفع سموم نافع و مضر گرده و مصلحش خشخاش و قدر شربتش از سه درهم تا پنج درهم و بدلش
شکاعی است نزد متاخران فرقی میان اقتون و نبات اشترغار نخواهد بود و ظاهرا اسم یونانی گیاه
اشترغار باشد اقط بفارسی کشک نامند و آن دوغیست که از طبخ منجمد گردد پس بخشکانند بعد از رفع مائیت
خشک کنند سرد و خشک و دیرهضم و قابض و مبرد و بریان کردهٔ او جهة اسهال مزمن بغایت نافع و ضماد
سوختهٔ او جهة داء الثعلب و رفع نزف الدم و بواسیر مفید و با پشم سوخته و جو سوخته بالسویه جهة خراز
مجرب که اول سر را بروغن گل سرخ چرب کرده بعد از آن طلا کنند و مولد ریاح و بلغم غلیظ خام و مسدد
و مصلحش جوارشات و گلقند است اقلیمیا یونانی اسم آن چیزیست که در گداختن اجساد منطرقه
مانند مس و نقره و طلا مثل کف و درد بر روی آن و در تحت آن منجمد گردد و آنچه در تحت بهم رسد از
جمله کف است که بعد از گداختن و بهم رسیدن کف بسبب حرکت آن فلز بعضی بطرف تحت جمع میشود
و بهترین او طلائی و آنچه در رنگ شبیه بآن فلز باشد و طلائی مایل بسبزی و فضی سفید و سیاه طلائی از غلبه

بوره است که بر طلا میزنند و گویند کانی هم میباشد و فرشیشائی نیز هست هریکی بطبع شکل معدن آنی بیوست
زیاده بر او غالب و مجفف و مقوی لحم و منقی جراحات و جهة بردن گوشت زیاده و رویانیدن گوشت تازه
و رفع تعفن زخمها و بیاض چشم و بهق و برص و جرب و سبل ناخنه و دمعه و غشاوه و نزول آب و طلای
او رافع اورام و جالی کلف و آثار سیاه و رافع سپرز و با زعفران و افیون رافع مفاصل و نقرس
است و خوردن طلائی او یک قیراط جهة خفقان و تقویت دل نافع و مستعمل او محرق و مغسول است
و بدلش مرداسنگ محرق و مغسول است و مولف تذکره گوید که چون جمع کنند ذهبی مرقیشا او را
در گداختن و بعد از گداختن در حمل بریزند تا سرد شود یک جزو او و پانزده جزو مشتری را شمس کند
و مجرب دانسته اند و حقیر این معنی را مشروط مخفیه میداند **اقماع الرمان الهندی** نارمشک است **اقرو قوماعا**
قرقومعا است **اقیوس** یونانی کمثری است **اقیبیا** ماز ریون سفید است و **اقاقالس** یونانی تشمیرج است
اقروشس بق است **اقوفسیون** رعی الابل است **اقارو** اکر و یا است **اقلی** یونانی خان کبیر است
اقطار اریفی یونانی شکاعی است **اقشالوقی** یونانی بادآورد است **اقویلاسون** دهن البلسان است
اقمادون یونانی سورنجان است **اقارون** اسم رومی وج است **اقوطیطالس** کل علیق القدس است
اقونیطون یونانی خانق النمر است **اقطن** یونانی ماش است **اقومارقون** رازیانه بری است **اقرقرها** هندی
عاقرقرحا است **اقواص الملک** جوز الکوثل است **اقلار وطس** یونانی طرفا است **اقلایونس**
یونانی انجره است **اکلیل الملک** نباتیست برگش مدور بقدر درهم و شاخهای او باریک و درشت و صلب
و بعضی منبسط بر روی زمین و بعضی را ساق بقدر ذرعی و گلش زرد و ریزه و بعضی را بنفش و بعضی را
سفید و پراکنده و ثمرش مثل غلاف تخم ترب و هلالی شکل و در غلاف تخم مدوری ریزه تر از خردل
و بعضی را تخم شبیه بحلبه و بعضی را غلاف غیر هلالی مرکب القوی و حرارت و یبوست در او غالب و محلل و منضج و

الف باب

قابض

قابض و مجفف و ملطف و مقوی اعضا و ملین اورام و جهة صداع و شقیقه و حبس نزلات و درد جگر و معده
و سپرز و امراض مقعد و رحم شربا و ضمادا نافع و جهة تحلیل فضول باطنی و طلاء پخته او با مفنج جهة
اورام مرکبه و خارش چشم و رحم و مقعد و انثیین و مطبوخ او با آب و شراب جهة قروح شهدیه سر و با افسنتین
جهة ورم جگر و سپرز و معده و قطور عصاره او جهة درد گوش و آشامیدن یک درهم از تخم او با مفنج
جهة ورم احشا نافع و عصاره او با زعفران در تسکین کل ضربان مجرب و طبیخ او جهة ربو و تفتیت حصاة
و حقنه او جهة تقویت امعا و تنقیه و تسکین درد امعا مفید و شرب او مضر انثیین و مصلحش عسل و انجیر و مویز
و قدر شربتش تا دو مثقال و از عصاره او بیست درهم است و بدلش بابونج است **اکلیل الجبل**
نباتیست بقدر ذرعی و برگش دراز و باریک و انبوه مایل بسیاهی و شاخ او صلب و گلش در میان برگها
و مایل بسفیدی و ازرقی و ثمرش صلب مایل باستداره و تخمش ریزه و برگ و شکوفه او باندک
تلخی و تندی و خوشبوی و او غیر قردمانا است در سیم گرم و خشک و مدر بول و حیض و محلل
ریاح و مفتح سده جگر و سپرز و منقی ریه و جهة درد جگر و یرقان سوداوی و سرفه مزمن و استسقا
و سنگ گرده و مثانه و ضماد او جهة تحلیل اورام مزمنه نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر
شربتش تا سه درهم و بدلش افسنتین است و چون شکم صید را از احشا خالی کرده و از این گیاه پر کنند
مانع تعفن او میشود و در منع تعفن لحوم بهتر از نمک است **الکمت** بلغة هندی گرنجوه گویند اسم سنگی است
بقدر ماز و و مستدیر و سیاه و سبک و قسمی مایل بطول بقدر بلوط و چون حرکت دهند صداع
از جوف او مسموع میشود و در جوف او سنگی است کوچک موجود و قسمی انطاکی مستدیر و کوچکتر و
قسم دیگر شبیه بآن و بزرگتر و سفید و سیاه و سبک و در جوف هر دو چیزی سفید مثل ریگ در سیم
سرد و خشک و بعضی گرم و خشک دانسته اند با لخاصیه دافع تب باشد بعمل احتراق بکر یکدانک مغز او همراه

نیم مثقال با فلفل با آب سوده دهند جمیع تبهارا بسوزانند و محلل اورام و حابس نزف الدم و چون دم
پوستی بسته بر پای چپ زنان بندند جهت عسر ولادت بغایت آزموده است و تعلیق او با ریسمان سرخ
جهت حفظ جنین و منع اسقاط او و نگاهداشتن او در دست راست جهت غالب شدن بر خصم و تعلیق او بر درخت
جهت منع ریختن ثمر او و حمول او که با شیر دختران سائیده باشند جهت حامله شدن زنان عقیمه بسیار
موثر است و مراد از انگشت دو قسم سیاه است و دو قسم سفید در احجار مذکور میشود و در فارسی خایه
ابلیس نامند **اکارع** جمع کراع و آنرا بفارسی پاچه نامند بهترین او پاچه گوسفند و بز یکساله است
لزج دیر هضم و بعد از انهضام مولد خون صالح رقیق و معتدل الغذا و جهت ناقهین و صاحب سودای
محترقه و بواسیر و سحج و خشونت حلق و سینه و شقاق لب و زبان و گرفتگی آواز و سرفه یابس
و سل و دق و نفث الدم و عسر البول و هزال مفرط و صاحبان زخم و التیام شکستگی استخوان
و با صمغ عربی جهت سحج و اسهال مراری و منع لذع مواد حاره و رفع مضرت دوای حار و شرب
و آب او جهت سرفه حار و تلیین طبع یابس المزاج و حقنه او جهت مغص و زحیر سدوسی مجرب و نطول او
جهت یبوست دماغ و ضعف آن و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و طلای روغن جوف پاچه با فرفیون
و زعفران و روغن گل جهت تسکین درد سر و ضربان مفاصل حار مجرب و مولد قولنج و مصلحش شراب کهنه
و سرکه و عسل و پختن او با کرفس و دارچینی و مانند آن و استخوان سوخته او جهت رفع نزف الدم جراحات
و با صبر جهت ساقط کردن دانه بواسیر موثر است **اکشوث** کشوث است **اکردمک** انزروت است
اکرفس جوز رومی است **اکر البحر** لیف البحر است **اکلافه** فرفیون است و گویند کافور است
اکرار نوع کبیر صامریوما است **اکسیالوس** یونانی جند است **اکوفلیس** یونانی حرمانه است
اکوبلس ابو خلسا است **اکرفس** کرفس است **اکیر** اسم ترکی وج است **اکر** بفتح اول و سکون کاف

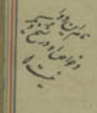
اسم هندی

اسم هندی عود است **اکهرت** بهندی جوز است **الیه** بفارسی دنبه گوسفند است گرم و تر و محلل
اورام صلبه و ملین اعصاب و چون پیه دنبه گوسفند را سه کرده هر روز یک حصه او را با عاقرقرحا
و زنجبیل و تربد بنوشند جهت رفع عرق النسا مجرب دانسته اند و چون دنبه را ورق کرده بر عضو
به بندند تا متعفن شود و جهت تشنج صبی و گزاز و مواد منجره مجرب و دیر هضم و مکرب و ردی الغذا و مضعف
قوت هاضمه و مولف تذکره گوید که کباب او در مبرود موجب موت فجاه شود و مصلحش آبکامه و کرم
و ادویه حاره است **الوین** یونانی اسم نباتیست کمتر از ذرعی و مایل بسرخی و شاخهای او باریک
و صلب و پوست او سیاه و برگش ریزه و گلش نرم مایل بسرخی و زردی و بیخش شبیه بچغندر و
با رطوبت و تند طعم و تخمش شبیه بتخم افتیمون و منبت او ریگزارها و کنار آبها در سیم گرم و
خشک و جالی و غسال و مفتح و مقطع و یک درهم از تخم او تا دو مثقال با یک درهم نمک و چهار اوقیه آب
و یک اوقیه سرکه مسهل قوی سودا و جهت رفع جنون مستحکم و رفع العلاج بغایت موثر و پوست بیخ او
در این فعل قویتر و جهت یرقان اسود نافع و مورث سحج و مصلحش کثیرا و عناب و قدر شربتش تا
سه درهم و از پوست بیخ او تا دو درهم است **آلو بالو** قراصیا است و در قاف نوشته میشود **آلب**
بعربی اسم درخت خارداریست شبیه بدرخت اترج و برگش ریزه تر و شبیه ببرگ زیتون و خارش
بیشتر و از برگ زیتون نضارت و سبزی او زیاده تر و سم کل حیوان و از دفلی قویتر و چون
داخل غذا کنند هر حیوانی که بخورد در ساعت بمیرد و اگر بو کند و نخورد در حال کور و کر شود و منبت زبون
ترین این نبات بلاد تهامه و جبل شراه است **آلوچه** ادرکت و مذکور شد **الوسن** و **الوسون** یعنی
یذهب الکلب و آن گیاهی است شبیه بگیاه پنبه و با خشونت و برگهای اسفل او مستدیر ما بین برگها
تخمش شبیه بترمس و آن در میان دو پرده است رنگش ما بین سرخی و سیاهی و گویند نوعی از عکرش

وشیل است در دوم گرم و خشک و جالی آثار و محلل اورام و باشوکران جهة ورم خصیه عجیب النفع و بانجع
جهة گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند و مصدع و مصلحش تخم مرزنجوش و قدر شربتش تا یکمثقال است **الج**
بلام ساکن و نون مفتوحه لغة یونانی و معنی الاصل است و آن بیخ نباتیست شبیه بزردک و ساقش
سبز و بقدر شبری و گلش سفید مانند گل زردک و تخمش سفید و طولانی و خاردار و طول او کمتر از بیخ
و در شاخهای او قبه مثل جوزه و بهترین او هندی در آخر دوم گرم و خشک و باندک تلخی و مولف
تذکره سرد و تر در سیم دانسته و بالخاصیة تخم او را جهة شری از هر خلطی که باشد مجرب دانسته
و باید روز اول نیم درهم او را با سه اوقیه سکنجبین بنوشند و روز دوم نیم مثقال و روز سیم یکدرم
و یکمثقال برگ و ساق و ثمر هر یک که باشد با شراب و عسل جهة سقوط مشیمه مجرب دانسته اند
و بیخ او جهة تقطیر بول رطوبی نافعست **الوانی** یونانی و معنی عسل سنحین است و آن رطوبتیست شبیه
بمیعه سایله که از ساق درختی حاصل میشود و بهترین او براق و شیرین و صاف و غلیظ است در سیم
گرم و در دوم تر و سه اوقیه او با نه اوقیه آب مسهل فضول خام و مرة الصفرا و اخلاط ردیه و جهة
جرب و قروح و درد مفاصل نافع و روغنی که از شاخهای درخت از جوشانیدن آن با روغنها بگیرند
طلای او جهة درد عصب و جرب متقرح و اکتحال او جهة ظلمت بصر نافع و شارب الومانی را کسالت و
سبات بهم رسد و باید بخوابد و حرکت نکند و مصلحش سکنجبین و میبه است **الثعالن** لسان الابل است **الیا** بیونانی
خطمی است **الیج** زعرور است **الیون** بیونانی اسد است **الا** سوسنبر است **الاو** بیونانی زیت است
الونی بیونانی سنای مکی است **السنین** بیونانی ملح است **القطردن** بیونانی کهربا است **السا**
نانخواه است **السنة العصافیر** لسان العصافیر است **الامنی** لبلاب است **الوج** مولف جامع الادویه گوید
که او شبیه به پیش است در شکل و در بلاد عجم کاذرک نامند و مولف اختیارات نوعی از مخلصه شمرده

الف با میم

الاینون بیونانی راسن است **الماس** ماس است **البطوط** گشت برگشت است **الاکانک** اسم ترکی ذرایح است
الود اسم فارسی عقاب است **الما** اسم ترکی تفاح است **الاملک** بلغة دیلمی فاشرا است **السی** اسم
هندی بزرگتانست **الاچی** اسم هندی قاقله است **اماقن** بیونانی بسباسه است **املج** معرب آمله
ثمر درخت هندی و معروفست و مستعمل متقشر بی دانه و چون در شیر بخیسانند شیر املج نامند و گویند
شرط است که تازه او را چند روز در شیر بخیسانند و بعد از آن خشک کنند و آنچه در شیر پرورده نشده
باشند تلخ و بسیار عفص است در دوم سرد و در سیم خشک و بشیر پرورده در اول سرد و در دوم
خشک و قابض و مانع ریختن مو و معده و امعاء و حافظ اخلاط از تعفن و فساد و اخلاط سودا بروح
و غلبه سودا و محرک باه و قاطع قی و تشنگی و آب دهن و خون بواسیر و نزف الدم و مجفف رطوبت
معده و مقوی دل و چشم و معده و احشا و اعصاب و مشهی و مسهل سودا و بلغم رقیق بعضی و بااکثر کنار
و آب به قاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون و آشامیدن منقوع او با قند بالسویه هر روز پنج درم
با آب گرم جهة بیخ و چرک بواسیر و نواصیر و ضعف معده و باصره و تاریکی چشم مجرب و قطور آب
منقوع او که کوبیده و خیسانیده باشند جهة ازاله بیاض عین آزموده است خصوص هر گاه بعد از دو سه ساعت
آمله را افشرده تا سه بار آمله را تازه کنند و شربت معمول از آمله و آشنتین در تقویت معده بیعدیل است
و روغن او که با برگ مورد یا پوست بیخ صنوبر بالسویه پخته و آب طبخ او را با مثل او روغن کنجد و زیتون
جوشانیده باشند جهة تقویت مو و سیاه کردن و رویانیدن و رفع اعیا و تقویت اعصاب و خروج
مقعد و سرعت نهوض اطفال مجرب دانسته اند و چون حنا را با آمله خضاب کنند موی را سیاه کند و
قدر شربتش از سه درهم تا پنج درهم و در مطبوخ تا ده درهم و مضر سپرز و مبرودین و مصلحش عسل و سنبل و مولد
قولنج و مصلحش روغن بادام شیرین و بدلش در اکثر افعال بوزنش هلیله کابلی است و آمله پرورده ملین طبع و مقوی



اعضای باطنی و هاضمه و قاطع نزف الدم و جهة بواسیر و نواصیر نافع و مداومت او حافظ سیاهی موی است
ام غیلان درهندوی کریل شجره مشهوریست گرم و خشک در اول و گویند معتدل است و ادراک برک نباشد
و او را بر سبیل ندرت بود و او را شاخهای بسیار باشد صلب و گل او سرخ بود و در موسم بهار و ثمر او
بوقت خامی سبز بود و مدور مثل کنار و بعد از نضج سرخ و ملایم شود و شیرین مایل بحراقت و دانهای جنبد
خورد در ان باشد خوردن آن تحلیل ریاح و بلغم اعصاب نماید لقوه را فایده مند بود و چون شاخهای
نورسته او را که قایم مقام برک اند جوشانیده مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و شاپور هندی گوید
که چون از همین نو کهها یکدرهم همراه نیم درم فلفل هر صباح خورند طحال صلب را زایل گرداند ام غیلان درخت
خارداریست منبت او بادیه و عوام طلح نامند و اهل بادیه سمر و بفارسی او را مغیلان نامند و صمغ او را
صمغ عربی و ثمرش را قرظ و ضبط و عصارهٔ ثمر او را اقاقیا گویند و قسمی بقدر درخت سیب و از آن
کوچکتر و ساقش سطبر و در اول سفید و چون کهن گردد مثل آبنوس سیاه گردد و قسمی پر خار تر و ساقش
سیاه رنگ و بسیار بلند میشود و برک هر دو قسم ریزه تر از برگ سیب و گلش سفید و ثمرش مثل غلاف
باقلا و لوبیا و دانهای او پهن و بقدر ترمس و سرخ و بآن پوست حیوانات را دباغی میکنند جمیع
اجزای او در دوم سرد و خشک و حابس فضلات و رادع و نطول طبیخ خار و برگ او جهة تقویت اعضای
مسترخیه و آشامیدن او قاطع اسهال و منضج سده و ضماد برگ تازهٔ او جهة التیام جراحات و رفع اورام
و جلوس در طبیخ او جهة بروز مقعد و رطوبات رحم و ثمرش و برگش جهة دباغت قایم مقام مازو و عصارهٔ
برگ و ثمر تازهٔ او قاطع نزف الدم و نفث الدم و پوست شاخ و ساق او جهة قطع خون جراحت
تازه بسیار نافع و عمدهٔ اجزای روغن شیخ صنعانیست و بیخ او جالی و سنون او جهة استحکام لثه و مسواک او
مقوی و نظافت و آنچه اکثر اطبا در کتب ادویه مفرده ذکر کرده اند اشتباه میشود که قرظ امغیلان و طلح غیر کیکر

بارتنگ

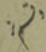
باشند و بعد از تامل دفع اشتباه میشود ام ریان یونانی اسم شجریست برکش شبیه ببرگ کبر و از آن
برک با تندی و ثمرش بقدر نخودی کوچک و با سفیدی غالب و سیاهی کمتر و او را تسبیح میکنند و منبت او اکثر
مقابر بیت المقدس و آن نواحی است و دموع ایوب و شجرة التسبیح نامند در اول سیم گرم و خشک و مفتح
سده و لطیف و محلل و مقوی جگر علیل و اورام باطنی و مسکن تشنگی و بمغص گویند و تخمش در غلافی و بقدر دانه کنار
و مایل بسردی و خشکی و آب تازه و آب مطبوخ برگ و شاخش جهة رفع سموم هوام و سگ دیوانه خصوصا
گزیدن عقرب و ضماد و شرب او جهة اورام و جرب و بثور و عسر البول و فواق و طلای او جهة کلف و قطور
عصارهٔ او جهة بیاض چشم و ذرور برگش جهة جراحات تازه نافع و قدر شربتش از عصارهٔ تازهٔ او
هفت مثقال و از مطبوخ آن چهارده مثقال اسوخ بلغة بربریست و بعضی اناهیعی و آن نباتیست مابین
شجر و گیاه مثل نی بنددار و مجوف و منبت او سنگلاخ و کنار آبها و کبیر و صغیر میباشند صغیرش بقدر
یک شبر و زیاده و ساقش خشبی و بقدر سطبری انگشت و از ساق او شاخهای بسیار مجتمع روییده و بنددار
و چون کشیده شود بند بند ها از هم جدا شوند و برگش مثل برگ زیتون و ثمرش بقدر نخودی و سرخ و بعد از
خشک شدن سیاه میشود و بیخش خشبی و صلب و مرکب القوی در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مقوی اعضای
باطنی و مانع نزلات و با شراب قابض جهة اسهال و طبیخ او جهة فتق و قیله و منع علل مثانه و گرده و مطبوخ او
با انجیر جهة سرفه و تنگی نفس نافع و چون خشک او را بجوشانند تا آب بنصف رسد و صاف او را تا نیم رطل بنوشند
جهة فربه کردن بدن لاغر و نیکویی رخساره و تنقیه رحم و ذرورش جهة قطع نزف الدم جراحات و روییدن
گوشت موثر و قدر شربتش تا پنجدرهم و مولف گوید که منبت اسوخ را منحصر در اندلس میدانند اماریقن یونانی
اسم نباتیست از نوع قیصوم قدش کمتر از ذرعی و برگش باریک و پراکنده و قبه او مستدیر و سفید و بعضی سرخ
بقدر فندقی و برگرد قبه دایره زردی و بیخش باریک و منبت او کوهها و جنگل و در تنکابن ابارو نامند و در بلاد دیگر

و فرنک جهة تب از ان تاج ترتیب میدهند کرم ولطیف وملطف ومقطع اخلاط غلیظه ومدر بول وحیض
ومانع ریختن مواد بمعده ونشف رطوبت آن با ماء العسل محلل آنچه در معده ومثانه منجمد شده باشد وباشراب
ممزوج بآب جهة قطع نزله مجرب دانسته اند ومستعمل از قبه آن وکذاشتن درمیان جامه مانع کرم زدن
آن ومضر معده ومصلحش آب به وقدر شربتش قیراطست ام ربح الکبد افتیقطس است ومولف
جامع بغدادی غیر آن دانسته است ام الکلب شجریست ربعی بقدر ذرعی مایل بزردی برکش شبیه
ببرک لاغیه وباندک خشونت وکلش زرد وشبیه بکل لاغیه وبدبوی ونبت آن مزارع در بلاد مصر است
عصاره تازه او را دو مثقال وبرک خشک او را دو درهم جهة کزیدن سک دیوانه واقسام مار وعقرب مجرب
دانسته اند باید با روغن زیتون بنوشند امعا جمع معا وآن روده حیوانات است از جمله اعضای
عصبانی وقلیل الغذا ودیر هضم ودر سیم سرد وخشک ومولد قولنج ومصلحش جوارش عود وشراب ومطبوخ او
با کوشت وسرکه وزعفران وادویه حاره جهة معده که صفرای رقیق مائی متولد شود نافع است
امیرباریس فارسی زرشک نامند ومعروفست از مطلق او مراد بی دانه اوست در دوم سرد وخشک
وبا قوت قابضه ومقوی معده وجکر ودل ومانع ریختن مواد باعضا وقاطع صفرا وتشنکی ومسکن حرارت
معده وجکر وغلیان خون وبا ادویه حاره خوشبو مثل سنبل الطیب وامثال آن منفتح سده جکر ومقوی جکر ترو
وسایر احشا وجهة اسهالیکه از سردی وضعف جکر وسردی احشا باشد وجهة استسقا وبا ادویه حاره جهة
مبرودین وتاب نشستن جهة تقویت هاضمه وآب او مانع قی وغثیان وبا زعفران جهة صلابت جکر نافع
ودانه او به تنهائی وبا ادویه مناسبه جهة قرحه امعا واسهال که از ضعف احشا بود نافع وضماد زرشک رادع
اورام حاره وشربت آن از آب زرشک وآب سیب وبی بوده آب لیمو نصف یکی باشد وباشکر بقوام آرند
جهة رفع سموم قاتله وکزیدن افعی وخفقان وغثیان وضعف اشتها مولف تحفه کره مجرب دانسته وکوید چون آب زرشک

و مروارید اضافه کنند در اکثر امراض قایم مقام تریاق فاروق است وزرشک مولد ریح ومصلحش قرنفل و
قابض طبع ومصلحش شکر وشیر تنها وقدر شربت از آب او تا بیست مثقال واز جرم او تا پانزده مثقال
واز دانه او تا سه مثقال وبدلش مثل او کلسرخ ودو ثلث او صندل سفید است وعصاره او زرشک در
افعال قویتر والطف است وبدلش دو وزن آن زرشک دانه بیرون کرده است وپوست بیخ زرشک
ارغیس است ومذکور شد ومولف مالا یسع زقال اخیر قرانیا دانسته ودر خواص شرح زرشک بیان کرده و
نزد حقیر آنست که قراقات قریب الطبع با زرشک باشد وزقال قرانیا است ومذکور خواهد شد امونیاقن
یونانی اشق است امیوس نانخواه است اماموان یونانی حماما است امعار الارض خراطین است
امرومسیا عفص است ومعجون را نیز نامند ام الخلود نوعی از حلزونست بلغة مصر وآن ولبیس است
اماغیرون بعبرانی خرنوب نبطی است اماطیس یونانی شادنج است امالیقیون یونانی ابارا است
امعار البا یونانی نوراست اموزعی برومی عکر الزیت است امعاسین برومی آب غوره است امرود
اسم فارسی کمثری است آمله سار بهندی کوکرد فارسی است انبلیس یونانی اسم نباتیست مابین شجر
وکیاه ودر شوره زار ومواضع آفتاب روید وبرکش مثل برک عدس وشاخش بقدر شبری وبیخش باریک
وکوچک وکلش سرخ مایل بنفشی وبدبو وتخمش در غلاف رقیقی وقسمی از وکوچکتر برک وشاخش مرتفع
نمیشود در اول کرم ودر دوم خشک ومنفتح ومحلل ومدر بول وباقوت قابضه وتخم وبیخ وکلش جهة حبس بول و
درد کرده بغایت مفید وبا سکنجبین جهة صرع وفزعه او با روغن کل وشیر جهة صلابت رحم وورم آن
بسیار نافع وذرور برکش جهة زخمها ورویانیدن کوشت موثر وقدر شربتش از یکمثقال ونیم تا دو
مثقال است انفرا یونانی اسم نباتیست کوچکتر از درخت انار وبرکش مثل برک بادام وعریض تر
از ان وکلش شبیه بکلنار واز ان بزرکتر وتخمش سفید وکوچک چون خشک شود بوی شراب از و آید

ومنبت او کوهها است و مخصوص بمانی نیست معتدل و مفرح و در نشاط و اسکار قریب بشراب و بالخاصیة
جهة رفع توحش و جنون و تقویت حواس و ذهن بغایت مفید حتی آنکه چون حیوانی از بیخ و برگ و شاخ او
بخورد باعث انس او میشود و ضماد برگ او جهة منع زیادتی قروح خبیثه نافع و موثر است **انف العجل**
بلغة مغربی اسم ترسیست شبیه به بینی گاو نبات او مابین شجر و گیاه و ربیعی و برگش شبیه برگ کاسنی و
از آن ریزه‌تر و گلش بنفش و شبیه بشب بوی بنفش و از او ریزه‌تر و معتدل با قوت محلله و مدر حیض و
آشامیدن طبیخ برگ او بالخاصیة جهة رفع سموم نافع و نطول او محلل صلابات و سکنجبین در گزیدن هوام
اندروطالیس یونانی اسم نباتیست و منبت او سواحل بحر روم شبیه بشاهسفرم و بسیار منفرج و بی برگ
و تخمش در غلاف مثل غلاف نخود و تلخ و تند و در مغرب کلخ و علاخ نامند و ظاهرا نوعی از باقلی باشد
در اول سیم گرم و خشک و مدر بول و مفتح و محلل و تخم او و طبیخ او جهة استسقا مجرب اطبا و جهة نقرس
و سنگ مثانه و عسر بول و احتباس حیض شربا و طلاء و جلوسا نافع و قدر شربت از تخم او یکمثقال است
با شراب و امثال او و از طبیخش با شکر یا سکر یا شراب تا ربع رطل **انجیز** مولف جامع الادویه ابن البیطار
گوید که آن گیاهیست منبتش حریم جبال کیلاج بن بر روی او نشسته بر روی زمین کج وا مانند روز دیگر
آنچه قسم نر است باز هست مشاهده کنند و آنچه ماده است بهمان هیات میماند و بلغة صقالیه خاوانی نامند
گرم و خشک و ضماد برگ خشک او با آب گوگرد در یک روز بهق را زایل میکند و تخم نر او بغایت مورث نعوظ
مردان و از قسم ماده موجب شدة شبق زنان و اندکی از او با شراب منوم قوی بحدیکه تا سرشار روز
شارب او بیدار نشود و خوردن روغن زیتون با آب گرم رفع خواب او میکند و قدر شربتش تا دو درهم است
اناغالس یونانی اسم گیاهیست برگش شبیه برگ مرزنجوش و مایل بسته رازه و شاخهای او منبسط
بر روی زمین و ربیعی و ثمرش مثل غلافی و دانهای او بقدر خشخاش و بسیار تند و تلخ و قسم ماده لاجوردی

قسم



و قسم نر بغایت سرخ می‌باشد در آخر دوم گرم و خشک و جالی و جاذب و مجفف بی لذع و منقی سده و آشامیدن
آب او و تخم او جهة گزیدن افعی و ضمادش جهة بیرون آوردن خار و پیکان از اعضا و منع زیاده شدن
قروح خبیثه و جلای آثار و غرغره آب برگ قسم ماده او جهة تنقیه دماغ از بلغم و سعوط او در طرف
مخالف جهة درد دندان و اکتحال او با عسل جهة قروح چشم و جلای بهره و جرب و کمنه و سبل نافع و مورث
سحج و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و بدلش عرطنیثا است **انف النغل** نباتیست ربیعی
شبیه بجرجیر و برگش بی تشریف و گلش مثل تره تیزک زرد و سیاه و برگهای سفید احاطه بر گل او دارد
و با حرکت آفتاب میل میکند مثل شاهدانه با عدم حرکت هوا حرکت مینماید و ساقش مربع و مایل بسیاهی
و در مصر و اطراف شام بسیار است و در مجاری آبها میروید و چون حیوان شیردار از او بخورد شیر او زیاده
میشود و خوردن آن شیر باعث نشاط و سرور میگردد در دوم گرم و در یبوست معتدل و در فعل مانند
شراب صرف مدر فضلات که عبارت از شیر و بول و حیض و عرق باشد و مقوی حواس و طبیخ او در ازاله
هموم و تفریح مثل شراب است بدون سستی و خمار و اندکی از گلش بدستور همین اثر دارد و محلل بعقل نیز سازد
و مقوی حافظه و قطور عصاره او جهة قلع بیاض چشم مفید و چهار درهم از تخم او با مطبوخ با شیر گوسفند
مسهل با نقص صد ساله است و مجرب دانسته‌اند و منفتح سده و رنگ رخساره را سرخ کند و بدن را فربه سازد
و یرقان را زایل کند و مصدع گرده و مصلحش عسل و اکثارش مورث درد مفاصل و قدر شربتش تا یکدرهم و از
عصاره و طبیخش تا هژده درم و بدلش آب انگور مطبوخ با دارچینی و زعفران و چون کوبیده آب او را
با شکر شربت بسازند جهة مالیخولیا و مواد سوداوی بغایت نافع است **انسان** جگر گوشت آدمی
مولد ریاح و کشنده و ضماد او جهة درد شقیقه نافع و استخوان او مولد امراض مهلکه و مداومت آن
مورث کوری و قرو در استخوان پوسیده در منع زیادتی اکله مجرب و آشامیدن استخوان سوخته سه روز هر روز

یکمثقال با شیر آب خشک جهت صرع و عرق النسا و مفاصل بغایت آزموده است و آب برگ وی ناشتا کشنده کرم
کدو است و هوایی که در آن رفته باشد و تریاق گزیدن عقرب و رتیلا و کشنده مار و هوام است و جهت قوبا
و آثار قروح و طرفه و بیاض چشم و با سرگین عصفور جهت قطع ثآلیل و قوبا و به تنهایی جهت قطع نزف الدم
و اندمال جراحت و با عسل جهت کلف و جلای آثار قروح نافع و ضماد گندم ممضوغ انسان خصوصا که ناشتا
باشد جهت نضج و تحلیل اورام و بستن دندان او بر بازوی چپ مسکن درد دندان و جهت دشوار زاییدن و
رفع خوف موثر و زهره او سمن مدر و خون حجامت و فصد مسکن نقرس و مفاصل و عرق النسا و آشامیدن
آن مورث بلادت و خون حیض سم قاتل است و مورث جذام و طلای آن مسکن دردهای صعب و حمول
آن مانع حمل و بخور لته حیض او جهت رفع تب لرز مجرب دانسته اند و بول انسان خصوصا اطفال جهت صرفه کهنه
و جرب متقرح و حکه و قوبا و قروح خبیثه و عسر النفس و آب نخود و ماء العسل جهت یرقان و قطور او جهت
بیاض عین و نمک منعقد از بول جهت رفع بیاض عین مجرب و در افعال مثل شیر زق و در صناعت
جرا وست (?) و فضله طفل را که غذاهای لطیف داده باشند خشک کنند نفوخ او در حلق جهت خناق و ورم گلو دستور
ضماد او با عسل محلل قوبست و طلای او جهت حمره و جراحت و التیام آن و رفع عفونت اعضا و آشامیدن
یکمثقال آن جهت یرقان و قطع اسهال و رفع سمیت جراحت حربه زهردار و قولنج و حکه بیدیل (?) و با شراب و
عسل جهت رفع گزیدن هوام و ادویه قتاله و تبهای دایره و یکمثقال او با یکمثقال نوشادر مصعد جهت رفع سموم
مثل دار شکنه و زیبق مصعد مجرب دانسته اند و سفون محرق او جهت قطع تعفن بن دندان و اکله و نقصان
لثه و رویانیدن گوشت بن دندان مجرب و چون دو عدد ناخن دست را سوزانیده با عسل شخص
بیاشامد آن شخص در محبت صاحب ناخن بحد تعشق رسد و بعضی گفته اند که ناخن پا همین خاصیت دارد و موی
سوخته انسان ضماد او جهت منع سفیدی موی و استسقا و رفع سموم قتاله و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه

و رفع ربو و سهر و اکتحال او جهت بیاض چشم و قطور او با روغن گل سرخ جهت درد دندان و گوشت زیاده در
گوش و ذرور او جهت اکله و نزف الدم و تجفیف جراحات و منع زیادتی زخمها و قروح خبیثه و ساعیه
مجرب است و چون بول انسان را در ظرف مس با عسل بسیار بجوشانند جهت بیاض چشم و طرفه نافع و عرق
موی انسان با کبریت مدبر که آتش در نگیرد و روغن مفتاح (?) تقطیر کنند در صناعت نظیر ندارد و در دستورات
انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و ارسطو گوید آشامیدن آبی که خصیه انسان را در آن شسته باشند جهت تب
و ورم جگر و وجع فواد نفع عظیم دارد و چون طفلی را با سمومات بتدریج تغذیه کنند جمیع اجزا و انفاس او
قاتل گردد و هیچ حیوانی قابل این قسم تغذیه نیست و منی انسان طلای بهق و برص و کلف و خوردن مشیمه
جذام است انوطیلون نباتیست بی ثمر شبیه به نبات کدو و ابن تلمیذ گوید جهت جراحات تازه بغایت
نافع است و در حال التیام دهد اندروطون شبیه است ببرگ بید خشک شده و از آن عریض تر گرم و خشک
و مفتح سده احشا و جهت درد مفاصل نافعست انبج بهندی انبه نامند ثمر درختیست هندی بقدر درخت
گردکان و ثمر بعضی مثل بادام سبز و از اول تکون تا رسیدن سبز است و بعد از رسیدن زرد میشود و بعضی را
ثمر مثل سیب و نارس او با عفوصت و اندک ترشی و چون برسد سرخ و ترش و شیرین گردد و در انتها زرد و
شیرین شود و هر دو قسم آن خوشبو میشود و در دوم گرم و در سیم خشک و گویند غیر رسیده او
در اول سرد است و خام او مسهل اخلاط لزج و بی ثفل و مقوی و جهت نیکو کردن رایحه دهان و منع خفقان و درد سر بارد
و رفع بواسیر و تقویت سری (?) و ترشی او جهت قطع طحال اسهال و برانگیختن اشتها و ریزانیدن سنگ گرده
و دانه او جهت سفید کردن دندان و خاکستر چوب او جهت نزف الدم و طلای شاخ و برگ او جهت دراز کردن
و سیاه داشتن مو نافع و گویند مضعف جگر است و مویز مصلح آنست انجبار نباتیست برگش شبیه
ببرگ رطبه و با اندک زغبی مثل خیار و شاخهای او قوی تر از شاخ رطبه و مایل بسرخی و بقدر قامتی و در اکثر بر علیق

تشنگ میشود و آنچه در نزدیکی او باشد و گلش سرخ و بعد از ریختن گل غلافهای کوچک از و بهم میرسد
و دران تخمهای ریزه است و بیخش خشبی و سرخ و مستعمل از و عصارهٔ بیخ تازهٔ آن و ریشهای باریک
اوست و آنرا لحای الجبار گویند در سیم سرد و خشک و قاطع خون جمیع اعضا خصوصا از سینه و بواسیر
و حابس اسهال مزمن و نزلات و مسکن قی و مقوی اعضا و امعا و جهة تسکین التهاب صفرا و غلیان
خون و ضعف اشتها و بول الدم تازه و مزمن و رفع سموم و انفتاح افواه عروق مقعده و سل تازه
و کهنه حتی ذوبان را نافع و ضماد او و آشامیدن او جهة سحج و اسهال کبدی و شکستگی اعضا و کوفتگی عضل و
فسخ و هنگ آن و فرزورش جهة رویانیدن گوشت و قطع نزف الدم زخمها بغایت نافع و قدر شربتش
یک مثقال و از عصارهٔ او یک درهم و از برگش یک درهم و مضر مبرودین و مصلحش زنجبیل و بدلش مثل او وزن انجک
و ربع آن گل ارمنی است **انجدان** بفارسی انگدان و بلغة دار المرز کوله پر نامند تخم نباتیست ساقش
مجوف و سطبر و بلندتر از قامتی نیز میشود و برگش شبیه برگ کلم و از آن بزرگتر و گلش چتری مثل شبت
و سفید و ثمرش بعد از رسیدن سفید و مدور و پهن و شبیه بدرهم و بسیار خوشبو و شاخ او را بترکی
بالدرغان و بیخش بعربی محروث و صمغ او را حلتیت طیب نامند و قسمی از آن را ثمرش سیاه و بدبو و برگ
مثل صفحهٔ سوخته پرسوراخ و ساقش ضعیفتر از قسم سفید و صمغ او بدبو و حلتیت منتن و بفارسی انگوزه
و گیاه او را کماة نامند سفیدش بهتر از سیاه و در دوم گرم و خشک و سیاه او در سیم و مدر بول و حیض
و شیر و مسخن گرده و در و ه و ملطف اغذیه و محرک باه و مقوی معده و مقطع بلغم و ریاح و محلل آن و جهة
عسر بول بلغمی و برانگیختن اشتها و تقویت هاضمه و رفع ضرر اغذیه غلیظه و ادویه سمیه و اخلاط غلیظه
و سده سپرز و سکنجبین او با میفختج جهة تب ربع مجرب و بدستور جهة تب بلغمی و تبهای مرکبه بغایت موثر
و جهة درد سینه و سرفه و عرق النسا و مفاصل و استسقا و یرقان و رفع فواق حتی بوئیدن آن مجرب

و با شراب و اخراج جنین قوی الاثر و ضماد و رشش با موم روغن جهة خنازیر و جراحات و عرق النسا
و امثال آن و با روغن زیتون جهة کهنه تخت حین و طلای مطبوخ او با سرکه و پوست انار جهة بواسیر و ذرور
برگ او جهة اکله نافع و مضر مثانه و مصلحش تخم خربزه و مضر امعا و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا
دو مثقال و بدلش محروث بوزن آن و دو دانگ از حلتیت و گویند بوزن نشش زوفرا و این انسب است
و مضر محرورین و مصلحش شربت انار و سکنجبین و ترشی او که از ساق و بیخ آن با سرکه ترتیب دهند
بسیار گرم و خشک و جالی معده و قاطع اخلاط غلیظه و جهة برودت و رطوبت معده و تب ربع و سقوط
اشتها و اختلاف هضم اغذیه نافع و محرق اخلاط و مورث تشنگی و التهاب و مصلحش کاهو و سرکه
و بدلش ترشی اشترغار و بیخ او در افعال قوی‌تر از سایر اجزای او و طلای او محلل اورام و مانع زیاد
شدن خنازیر و ملحم زخمها و قدر شربتش نیم مثقال و گویند مضر شش است و مصلحش عسل و صاحب
جامع انطاکی گوید که چون زن بعد از حیض بلا فاصله هر روز یک درهم انجدان بنوشد تا یک هفته هرگز
آبستن نشود و تخصیص نداده اند که از نوع سیاه باشد یا سفید **انیسون** بفارسی بادیان رومی گویند تخم
نباتیست بلندتر از ذرعی و ساقش مربع و برگش باریک و خوشبو و گلش مایل بسفیدی و تخمش در
غلاف ملطف طولی و از رازیانه کوچکتر و سبز مایل بسفیدی و زردی در آخر دوم گرم و خشک و مدر
بول و حیض و شیر و عرق و محلل ریاح معده و سایر اعضا و مسهل و قابض طبع خصوصا برشته کرده او
و مقوی گرده و منفتح سدهٔ جگر و سپرز و جالی مجاری نفس و جهة صداع بارد و شقیقه و درد سینه و سرفه
و ضیق النفس و اعیا و استسقا و حصاة و تب بلغمی و سوء القنیه و قطع سیلان رحم و ازالهٔ فضول نافع و
با قوت تریاقیه و بخورش جهة درد سر و نزلات و سایر امراض بارده و اخراج جنین و مشیمه و سنون او
جهة جلای دندان خصوصا محرق او و رفع بدبوئی دهان و اکتحال او را جهة سبل کهنه مجرب دانسته اند و قطور

روغن گل که انیسون در آن جوشانیده باشند جهة کری وثقل سامعه وخاییدن او جهة خفقان وطلای مطبوخ او در سرکه
جهة تحلیل اورام وکشتن قمل وطبیخ او با شکر جهة دفع زردی رخساره زن زائیده نافع ومضر امعا ومصلحش
رازیانه ومصدع محرور ومصلحش سکنجبین وقدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم وبدلش تخم شبت
وربع او رازیانه ودر قوت تا مثل انجره است **انجره** لغة فارسی است وبعربی قریص وبلغة دار المرز گزنه نامند
وبترکی گجیت کن گویند نباتیست برگش پرتشریف وانبوه وبا خارهای بسیار ریزه وخارهای ساقش
اظهر وچون ملاصق جلد شود باعث حمرة جلد وسوزش وخارش گردد وگلش زرد وتخمش براق ونرم
وباندک پهنی وتیره رنگ واز رازیانه کوچکتر ومراد از انجره مطلقا تخم اوست در اول سیم گرم وخشک
وملطف اغلاط لزجه وجاذب ومفتح اعضا ومدر بول وحیض وشیر وعرق ومبهی ومنقی سینه وشش وا
ومعده ومفتح فم رحم وسده جگر وسپرز ومحلل وگذاشتن برگ کوبیده او در بینی قاطع رعاف و
حمول نیم مثقال او ومرضعات بالمناصفه بغایت مدر حیض وضماد برگ تازه او جهة برآمدگی رحم وتحلیل
دبیله وگشودن دمل وقطع ثالیل خصوصا با عسل وجهة التوای عصب وبا نمک جهة جراحات سگ دیوانه گزیده
وبا قیروطی جهة ورم سپرز وپخته او با روغن زیتون جهة ورم جراحت وورم پشت گوش وطبیخش
با ماء الشعیر جهة تنقیه شش وسینه وتخمش جهة آلات تنفس وربو واستسقا وعلل گرده وسپرز واخراج
مار اصفر وبلغم لزجه وبا سکنجبین جهة درد سپرز ودرد پهلو ودرد گرده وتسکین آن در حال وطبیخ او با اصل
السوس جهة تنقیه مثانه از چرک وآشامیدن او وبا تخم کرفس وشیر گوسفند مهیج باه وبا شراب مسهل با اعتدال
بلغم وفتیله او با عسل بدستور مسهل است وضماد او بدستور برگش محلل دمها وبا مراهم جهة اکله وقروح
وسرطان وبا عسل جهة بزرگ کردن قضیب مجرب دانسته اند وطلای او با عسل بر قضیب وکنج ران محرک باه
ومضر گرده وامعا ومصلحش صمغ عربی وکثیرا ومضر معده ومصلحش عناب وقدر شربتش تا سه درهم وبدلش

قردمانا

قردمانا ویا حرف ومضمضه عصاره او محلل اورام لهات وذرور تخم وبرگش مخفف زخمهای متاکله
وسرطان متقرح است بی لذع وحدتی **انزروت** در اصفهان کنجده ودر تنکابن کنجینه نامند صمغ درخت
خارداریست بقدر دو ذرع وبرگش شبیه ببرگ مورد ودرخت کندر ومنبت او بلاد فارس و
ترکستان وسرخ وسفید مایل بزردی وبهترین اقسام اخیر است که در بالیدگی مثل کندر صغار
وزود شکن وطعمش تلخ باشد ودر آخر دوم گرم ودر اول خشک ومجفف بی لذع وبهترین مسهلات
بلغم غلیظ وبالعرض مسهل صفرا ومحلل ریاح غلیظه ومفتح سده ومسقط جنین وکرم معده وامعا وجهة مفاصل
ودرک وعرق النسا بالخاصیة نافع وجاذب بلغم غلیظ از عمق بدنست خصوص با تربد وهلیله وسکبینج
وامثال آن ودر تسمین مهزول بغایت موثر وچون پنج درهم اورا با سه قراط جر البقر که عوام اندرزا گویند
وده درم نارجیل مخلوط کرده چهار حصه کنند وچهار روز بعد از حمام وبعد از خوردن چند عدد زرده
تخم نیم برشت بنوشند باعث تسمین عجیب گردد وبغدادی گوید که زنان مصر انزروت را
در آب هندوانه تا نصف روز خیسانیده بجهة تسمین تا ده درم اورا می آشامند وگویند پنج درهم ساییده او
زنبق با یدسام وچسپیدن با جنا کشنده است خصوصا با طلق محلول واز اسرار مکتومه شمرده اند
ومصلحش صمغ عربی وروغن بادام است وهرگاه مفرد استعمال نمایند باید روغن دوچندان او
باشد وقدر شربت از مفرد او نیم مثقال تا دو مثقال ودر مرکبات با سایر مسهلات یک مثقال وبدلش بوزن
صبر است واستعمال او در خارج جهة التحام وزایل کردن گوشت زیاده وپاک کردن چرک زخمها
وقطع سیلان خون ورفع آثار جدری وبا نطرون جهة ورم شبیه بخنازیر که در حلق بهم رسد وبا عسل
سرشته وبفتیله آلوده کرده در گوش گذاشتن بجهة پاک کردن چرک گوش بسیار موثر واکتحال او
خصوصا بعد از آنکه در شیر الاغ یا شیر دختران پرورده کنند جهة رمد وچسپیدن پلک چشم ورفع ظلمات

وحرب وسلاق مفید است وچون با مروارید ومرجان سوخته وشکر بالسویه فرو بسازند جهة ازاله بیاض
عین مولف تذکره مجرب دانسته اند انفحه بفارسی پنیرمایه نامند واز هر حیوان در جنین گرفته آن نمکور
میشود ومجموع آنها در سیم گرم وخشک وملطف ومحلل وبا قوت تریاقیه ومنجمد کننده کل ذایب و
ذایب کل منجمد مثل خون وشیر که در اعضا ومعده منجمد شده باشد ومانع رعاف وحابس اسهال مزمن وبیح
ونزف الدم وسیلان رحم ودافع اختناق رحم وحابس نفث الدم ودافع درد شکم ودروده
وباسرکه محلل خون منجمد در معده مجرب دانسته اند وپنیرمایه کوره خر وبزکوهی وآهو وشتر وگوسفند
وفیل بقدر نخودی بغایت مبهی است انتله جدوار اندلسی است وبلغه اسنجا اسم نخست جلیب
وقسم سیاه او کثیر الفروع وبزرگ بقدر نخ کولان وفروع او شبیه بریشه سنبل فلفل ومغزش سرخ
وطعمش مثل طعم دانه شفتالو وبرگش مایل بسرخی وشبیه ببرگ عنب الثعلب وانبوه وقسمی سفید و
برگش مثل برگ سنا مایل بزردی وخشونت وطعمش شیرین ورایحه برگ او اندک تند وبا عطریه
ومنبت انتله بلاد اندلس وچین است سفید او در آخر دوم گرم وخشک ودر رفع سموم هوام ضعیفتر
از قسم سیاه ومستعمل از وی برگ اوست وبجهة تحلیل ریاح وتسکین دردهای باطنی نافع وقدر شربتش
تا دو مثقال وبیخش کشنده حیوانات غیر انسان ومحرک باه وسیاه او در آخر سیم گرم وخشک ومثل
جدوار تریاق سموم واز آن ضعیفتر ومبهی ومسخن معده وجگر ومحلل مواد بلغمی وپخته او در شراب قاطع
بواسیر وحمول او مقوی رحم ومحلل ورم آن وورم سایر اعضا وتدهین بروغن او موجب درازی مو
بغایت ومورث خناق وکرب ومجفف رطوبات ومصلحش روغن کنجد وشیرینی وقدر شربتش
یک قیراط است وبغدادی گوید که در حوالی او گیاه میروید چون گوسپند بخورد میرد مثل گیاهی پیش واز
خوردن گیاه انتله رفع سمیت او میشود وبلغه اسنجا گیاه مذکور را طواره گویند ومولف تذکره گوید گیاه

انتله کشنده حیوانات است انب بادنجان است انتریا اسم رومی بلاذر است انجدان رومی سیالیوس
است وگویند گاوشم است انزراسیون بخور الاکراد است انزروصاروان وانزروبیلون یونانی اسم
فارسی است ومولف جامع تیمی انزروصاروان بلغه یونانی اسم لسان العصافیر میدانند اناغورس
بلغه رومی اناغاس است اناغلیس یونانی اذان الفار است انقوانقون مرنجه است انجبات
اسم اقسام مربا است مثل زنجبیل پرورده وآمله وغیرها انغافین برومی حصرم است انجبل خطمی است
انودیا عصاره قثاء الحمار است انارکیوا ختخاش است انوسیا شقایق النعمان است اندرتنیا یونانی
وانطونیا برومی گاوسنی بوستانی است انقلیمن یونانی بهار و آن نوعی از اقحوان است انالیثی الحجرة
الحجرة السودا خشیشة الزجاج است انقطرون کهربا است انکمه هندی جاروار گویند که جرجر را
گویند انجن هندی سرمه وداروی چشم را گویند انبوب الملک وانبوب الراعی نوعی از اقحوان
بری است انجوج عود است اندروسامن بوفاریقون است وبلغه شامی اندرونیا گویند انس
بعربی اسطوخودوس است اناکیرا اسم نبطی اناغاس است اندانوس یونانی اسم ماش است
انخوقلیا جلنار است انفاق روغن زیتون نارسیده است انجرک مرزنجوش است انجیده فراسیون است
آبنوس ناخواه است انثا ثا مویزج است انقون ورد منتن ویونانی ذریاس است انبادیقن
غنغی است انباسلوقا یونانی فاشرا است انباس مالیا فاشرستین است انجا وانقبا وانجوسا و
انیادوکوس ابوخلسا است انغافیون غوره است اناطیطس یونانی انگنکت است انزون فرج است انجیر
بفارسی تین است انگور بفارسی عنب است انار بفارسی رمان است انارنجیه بلغه مازندرانی قسمی از
خرماست اتوق رخمه است انجیر بغدادی با دروج یونانی است ودر مصر او را انجیر فرنگ گویند
انقوذا اسم فارسی و ترکی غاز است اناردان بفارسی حب الرمان است اناردان دشتی بفارسی حب القلقل است

الف با واو

انجنک بفارسی اسم دانج امروج است **انزرا** اسم فارسی حجر البقر است **انگبین** بفارسی عسل است **انلی**
بهندی اسم تمر هندی است **انگوزه** بفارسی حلتیت منتن است **انزه** اسم هندی بیضه است **انزلین**
بهندی اسم حنظل است **انولا** بهندی اسم املج است **انزرو** بهندی لسان العصافیر است
اوز اسم جنس مرغابی است و گویند مراد از وز نوع کبیر اوست و مجموع او تا دوم گرم و تا آخر دوم تر
و سمن و غلیظ الغذا و دیر هضم و در مبرود محرک باه باشد و هر گاه با ادویه حاره ترتیب دهند بهتر است
و آب کامه و آب انار مصلح اوست و طلای مغز سر او جهة ورم مقعد آزموده است و پیه او جهة صلابت
و شقاق مقعد و تقشر جلد و داء الثعلب و داء الحیه و جهة رفع اذیت آبی که در گوش رفته باشد و بارد
با قلا جهة ورم پستان بالخاصیة مفید و زرده تخم او جهة افزونی عقل و قطور او با روغن زیتون نیم گرم
کرده در رحم جهة رفع احتباس حیض نافع و گوشت او که مهرا نخته باشند جهة التیام فتوق و زیاده
کردن پیه گرده و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه موثر و مولف جامع ادویه گوید که خون او را
چون با آب نمک بنوشند جهة درد مثانه و حصاة بسیار نافع است و پوست سحوق تخم او جهة اسهال دموی
بهترین ادویه بیضه و زبل او جهة سرفه خشک مفید است **اوتوبا** بیونانی مسقط الاجنه است و آن نوعی از
ابو خلسا است که هو جو یه نامند برگش دراز و باریکتر و نرم تر از برگ هو جو یه و بی گل و بی ساق و بیخ مایل
بسیاهی تلخ است گرم و تند و تلخ و با سمیه و خوردن او خطرناک و طلای او محلل مواد غلیظه و گویند تخم دو درهم او
جهة عسر ولادت نافع **اوافیسنوس** بلغة یونانی بمعنی صدقی است چه گل او شبیه نرگس و بسیار کوچک
و انبوه و بنفش و اندرونش زرد و برگش شبیه ببرگ گندنا و ساقش بقدر شبری و بسطبری انگشت و
نورانی مثل شمع و بیخش شبیه بپیاز نرگس و گویند در مصر و شام بسیار است و در شب میدرخشد در اول
و در یبوست و رطوبت معتدل و تخمش در حرارت معتدل و در سیم خشک و جهة اسهال مزمن گویند مجرب است

و جهة یرقان زرد و سیاه نافع و قدر شربتش تا دو درهم و بیخ او در آخر دوم سرد و در اول خشک
و مدر بول و حابس اسهال و جهة سموم و گزیدن رتیلا و ضماد و شش با شراب جهة منع روئیدن موی که
قبل از بلوغ طلا کنند موثر و قدر شربتش تا سه درهم و مضر گرده و مصلحش کثیرا و گویند عسل است **اوسپند**
اسم فارسی نوعی از نیلوفر هندیست در سیم گرم و خشک و محلل ریاح و مواد بارده و قدر شربتش
یکدرهم و بیخش سرد و خشک و در فعل و طبع مثل لفاح و جهة بواسیر و صداع نافع و مضر مثانه و مصلحش
عسل و قدر شربتش تا نیم درهم و برلش بیخ لفاح است **اوقیموندانس** بیونانی اسم نباتیست شبیه
بباد روج و شاخهای او بقدر شبری و نرغب و مایل بتیرگی و تخمش شبیه بشونیز و سیاه و در غلاف
مثل غلاف بزر البنج و مستعمل بیخ اوست در دوم گرم و خشک و ملطف و مجفف بلی لذع و یکدرهم تا
دو درهم او جهة نیش افعی و هوام با شراب نافع و یکدرهم او با مرشماف و فلفل جهة عرق النسا مجرب
دانسته اند **اوتوبالی** بیونانی شراب و عسل است که شراب دو چندان عسل باشد و بجوشانند تا
بقوام آید یا عسل را با آب انگور بجوشانند و اخیر در جلا و تفتیح و تحلیل و انضاج قویتر است و هر چند
کهنه شود تلیین او کمتر گردد گرم و خشک و مفتح و محلل و ملین طبع و مدر است و بعد از اطعمه نباید
استعمال نمود که قاطع اشتها و مورث انقلاب معده میگردد **اونیا** بیونانی اسم عصاره
نباتیست منبت او بوادی عرب قریب مصر برگش شبیه ببرگ تره تیزک و پر سوراخ که گویا
کرم زده باشد و کم آب و ریزه و گلش زرد و بزرگ و شبیه بعصاره مامیثا گرم و تند و جهة ظلمت بصر
و تنقیه آن و سلاق و دمعه بغایت نافع دانسته اند و بعضی اختلاف نموده اند و عصاره خشخاش
و غیر آن دانسته اند و مولف تذکره تصریح بعصاره مذکوره کرده است **اوجالینوس** بو خلسا است
اوقسمین بیونانی بادروج است **اوداسالیون** بیونانی کرفس جبلی است چه او و بمعنی جبل و سالیون

کرفس است اوزر یونانی اسم آب است اوزرال یونانی اسم ماء العسل است اوماویا یونانی عصارة قثاء
الحمار است اوکسومالی یونانی سکنجبین عسلی است اوباج ترکی اطریه بی ترشی است اورالی یونانی دهن
عسلی است اسلیون وگویند آن روغنی است غلیظ و باندک شیرینی و از ساق درختی حاصل شود و هرچه
کهنه گردد بهتر است آن او توبالی است مذکور شد اوبنیس یونانی اقحوان است اوناسالیوس یونانی
قرة العین است اویزا یونانی ارز است اونو یونانی خمر است اوماریقا یونانی وادی روست اوقطاریون
غافث است اورن لوف الصغیر است اوریقاس صعتر است اوزربابا ری یونانی فلفل الماء است
اوامرن یونانی بیض طیور است اوفلس یونانی فرنجمشک است اوفقلس یونانی لسان الحمل است اوماثیانا
یونانی مشمش است اوزرورس یونانی زیبق است اوفروس یونانی کرم العنب است اوجا بلغة تنکابن
درخت غرب است اوهیره هندی [illegible] است اوت هندی ابل است اوفتیس یونانی اسم اظفار الطیب است
اوجی بلغة مازندرانی خشیشة العلق است اوکلکیک ترکی اسم وج است اوزرلک ترکی حرمل است
اوتلکو ترکی اسم زمج است اوکه ترکی اسم ربیه است اوس هندی اسم شبنم است اهلیلج اصفر
هلیلهٔ زرد است و بهترین او بالیده زرد مایل بسبزی با ملاست است در آخر اول سرد و در دوم خشک و مسهل بعضی
صفرا و بلغم رقیق و مقوی معده و دماغ و مفتح سده مطبوخ و منقوع او بهتر از جرم اوست و جرم او و دیگر
هلیلجات محدث قولنج اند بسبب دفع رقیق خلط و باقی ماندن غلیظ و مجموع آن مقوی حواس و ذهن و جهة
خفقان و صداع و غشیان و جذام و حمیات مرکبه و درد سر و استسقا و ریاح بواسیر و منع صعود بخارات بدماغ
و تصفیه رنگ رخساره و اطفای نایره سودا که از احتراق صفرا باشد نافع و بعضی در حمیات منع کرده اند و این
قول حق است مگر اینکه خلط غلیظی با صفرا و بلغم رقیق باشد و بدستور در حقنها منع نموده اند و در شرح اسباب در قوانین علاج
کلیه علاج سرسام صفراوی مذکور است که هلیله در حقنه آنها باید کرد و این قول پسندیده است و حقیر در حقنه اسهال کراثی

الف با

کرابسده و نهایت وجع امعا بوده مکرر کرده و باعث رفع علت شده و استدلال مانع بسبب عصر آن
صورتی ندارد چه حقنه را اثر در افضیه است نه در مسام که باعث انضمام و بقای مواد غلیظ گردد خصوصا با ادویه
ملینه و مفتحه و جاذبه امعا او باشد و عصارهٔ خشک هلیله قوی الفعل و قلیل المقدار است و در دستورات مذکور
میشود و ذرور هلیلهٔ زرد جهة دمعه و تجفیف رطوبات و حدت بصر نافع خصوصا هرگاه در خمیر گرفته
بسوزانند و بدستور قطور آب خیسانیدهٔ او همین آثار دارد و سنون او جهة تقویت لثه و خون
بن دندان و رویانیدن گوشت آن مفید و مضر سفل و مصلحش عناب و بستان و مصلح قبض لازم عطر و روغن
بادام و قند و ترنجبین و قدر شربت از جرمش تا پنج درهم و در مطبوخ و منقوع او از هفت درهم تا ده درهم و
جرمش در غیر اسهال بوستان افروز گویند عفص مال اوست و از خواص مجربه اوست سرعت کد اختن
معاون خصوصا حدید اهلیلج هندی و اسود نیز نامند بفارسی هلیله سیاه و او بیدانه و بقدر مویز
سیاه و صلبست در دوم خشک و در وسط اول سرد و مسهل سودا و منقی خون و روح از اخلاط سوداوی
و جهة بواسیر و تقویت احشا و درد سپرز و رطوبات معده و جذام و بو دادهٔ او جهة اسهال مفید و
نگاه داشتن او در دهان هیثه باعث سیاهی مو و تقویت آن و لثه بغایت موثر و گویند مضر جگر است
و مصلحش عسل و قدر شربت از جرمش تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش هلیلهٔ کابلی و در قبض نصف
وزنش عفص و نمش آن تخم مورد است اهلیلج کابلی بهترین او بالیده و سیاه مایل بزردی در برودت معتدل و
در اول خشک و بعضی و را هلیله سیاه را گرم باعتدال میدانند مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط باخلاط
و مدر بول و بهترین اقسام هلیله و در افعال قویتر از هلیلهٔ زرد و سیاه و مجموع خواص در هلیلهٔ زرد مذکور شد و گویند
چون یکسال هر روز یکعدد او را تناول نمایند موی سفید نشود و بعضی این خاصیت را مخصوص هلیلهٔ هندی
و بعضی مخصوص هلیله پرورده کابلی دانسته اند و بالخاصیة جهة رفع ضرر آبها و بسیار خوردن آب نافع و دانه

الف با

بلیله مدر بول است و ذرور محرق او جهة قطع خون بواسیر و نزف الدم اعضا و تقویت دندان و لثه مجرب
و قدر شربت از جرمش تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال و بدلش بلیله سیاه است و مربای او که زیاده از
یکسال بر او نگذشته باشد مقوی معده و دماغ و منفخ سده بلغمی و مقوی جگر و حواس است **املج چینی**
از صنف کابلی است زرد مایل بسبزی و سیاهی و کوچک و درشت دانه و کم گوشت و مایل بتندی و بیرون ضعیف الفعل
بحدیکه با وجود سایر بلیلجات استعمال نباید نمود **آهو** بعربی غزال است **آمال** از جمله اغذیه است و آن
مرق گوشت و بقول مطبوخه است که صاف کرده بیاشامند و بعضی اترشی در حین طبخ داخل نمایند و
خواص او تابع نوع بقول و امثال آنست **آمیم** مخفف حرمل است **امیمون** یونانی اسفیداج است
ایانوطالی یونانی بمعنی حشیشه مکرمه مقدسه است و ظاهر از این گیاه عبارت از آذربا و در مصر بیتونیه نامند
نباتیست زیاده بر زرعی و شاخهای او برگرده و ساقش باریک و برگش از هم متفرق و از برگ بلوط
باریکتر و کوچکتر و اطراف آن پر زوایه و بیخش باریک و دراز و گلش زرد و چون بر صفحه مس این گیاه را
طرح کنند برنگ نقره گردد بلا غوص و آخر دوم گرم و خشک گویند معتدلست و مجفف و منفح و جهة تحلیل
ریاح و درد دهان و بثور آن و لهات و استسقا و با شراب جهة یرقان و سپرز و بخورش مسقط جنین و
ضماد و شراب برگ و بیخ او جهة نیش هوام و طلای برگش جهة اورام حاره و قروح و آشامیدن گره
اسفل جهة تب یومی و گره ثانی جهة تب بلغمی و ثالث جهة غب و رابع جهة ربع گویند مجربست و تعلیق این نبات را
اهل روم و فرنگ موجب اکرام و اعزاز دانسته اند و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال و مضر سفل و مصلحش
کثیرا **ایزانزیرا** یونانی نباتیست برگش شبیه برگ آس ری و بر اصل برگ چیزی طویل و شبیه بخنوب تا کی
انگور رسته و شکوفه آن بر سر خنوب سیاه و طعمش بسیار قابض و در دوم سرد و در سیم خشک و قاطع نزف الدم
و اسهال و قروح امعا و حابس حیض و بیخش سرد و تر و قابض تر و قاطع نزف الدم همه اعضا در همه اوقات

و قدر شربتش

و قدر شربتش تا دو مثقال **ایدویقون** یونانی و بمعنی هندیست و آن چیزی است شبیه بصمغ که بر قصبه فوفل
جمع شده و خشک میگردد و رنگش مثل سرمه و مستعمل صباغانست سرد و با تحلیل و جهة ورم حار و قروح عین
نافعست **ایریقارون** یونانی و بمعنی الشیخ فی الربیع است و آن نباتی است ساقش قریب بذرعی مایل بسرخی
و برگش شبیه برگ تره تیزک و بسیار کوچکتر از آن و گلش مایل به بنفشی و انبوه و در بو شبیه به سیب و در
وسط گلش چیزی باریکی مو رسته غیر منحنی و در بهار سفید میشود و منبتش شهرهای خراب و زمین نمناکست
و در بیخ او نفعی نیست بسیار سرد و با اندک تحلیل و خوردن تازه او در حال مورث خناق و در فعل مثل قطره
و ضمادش جهة ورم خصیه و معده و با کندر جهة جراحت عصب و سایر اعضا نافعست **ایرسا** یونانی
بمعنی قوس قزح است و مراد از و بیخ سوسن کبود بریست چه سوسن کبود را از رنگش مرکب از سفیدی
و زردی و بنفشی است و بیخ سوسن کبود بری و جبلی بیخ دراز و بقدر انگشتی و پرگره است در دوم گرم و خشکی او
کمتر و ملطف و منضج و مسهل اخلاط اصفر و بلغم غلیظ و مره صفرا و جهة سینه و ششش و مغص و درد جگر و سپرز و از
که از برودت باشد و ضیق النفس و اعیا و احتباس حیض و استسقا و یرقان و بواسیر و عرق النسا و امراض
رحم و با سرکه جهة گزیدن هوام و ورم و سده سپرز و با شراب جهة پاره شدن عضل و بی شراب جهة بوی
خمر چون مضغ کنند و ضمادش که پخته باشند جهة درد رحم و صلابت و انضمام فم رحم و اورام صلبه و مزمنه
و خنازیر و با سرکه جهة درد سر کهنه و باد و چندان او خربق سفید جهة کلف و فرزجه اش با عسل جهة اخراج
جنین و ذرورش جهة رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام زخمهای غایره و بدبوی ناصور و با عسل جهة پاک کردن
چرک زخمها و جلوس در طبیخش جهة صلابت مقعد و رحم و امراض بارده و قطور طبیخ او با سرکه جهة نزلات و دوی
گوش و مضمضه او جهة درد دندان و استرخای در دهن او جهة گشودن افواه عروق بواسیر و آشامیدن او جهة
رفع سمیت فطر و بیخ و کشنیز و یکاوقیه او مسهل قوی و غرغره آن با ماء العسل جهة خشونت قصبه ریه مفید

و بدستور بهن الغاره وبول الرسباد را سهال ها اصفر ثلث وزن او ما ذریون یا بیست مثقال شیر شتر و قدر شربتش تا دو مثقال و کویند مضر شُش است و مصلح او عسل است **ایدامیر** یونانی چیزیست شبیه به پشم و مایل به سبزی و بر ساق و شاخهای درخت جنگلی منکون میشود و در تنکابن دارچ نامند سرد و خشک بجهة اسهال مجرب و ذرور محرق و غیر محرق او جهة نزف الدم جراحات تازه و کهنه و محرق او جهة قروح بغایت موثر و قدر شربتش از دو مثقال تا سه مثقال است **ایل** بفارسی کاو کوهی است و انواع میباشد نوعی زرد رنگ و قوی هیکل و در بیشهای کرمسیر میباشد و بقرة الوحش نامند و بفارسی کوزن کویند و بهترین انواعست و نوعی در دامن کوهها که درختان باشند میباشد و در جثه بزرکتر از آهو و در زمستان موی او مایل بسیاهی و در فصل کرما سرخ میشود و بی دنباله است و عل نامند و در تنکابن شوکاو و بترکی جویر کویند و نوعیکه در کوههای کرم سیر میباشد از عل بزرکتر و دنباله دار است یحمور کویند و نوعیکه در کوههای سردسیر میباشد تقرجیلی کویند و همه آن هر سال در پائیز شاخ می اندازند و قوی تر از اول بر فروع تر بر می آرند و بغایت طویل العمر میباشد و کویند که بعد از هر صد سال نشانه دیکر در او بهم میرسد و بعدد نشانه عمر او معلوم میشود و والد فقیر از جد فقیر نقل نموده که او صاحب هفت نشانه را دیده و از خواص ایل است که مار را بنفس از سوراخ بیرون آورده میخورد و در خواص تفاوتی ندارند و کوشت اقسام او غلیظ و مولد سودا و سریع الهضم و مدر بول و مقوی باه و مبرد دین و دنباله همه انواع از جمله سموم و کوشت آنچه در هوای کرم بعد از دو انیدن بسیار ذبح کرده باشند باسمیه است و مصلح کوشت او نهایت طبخ اوست با روغن و آشامیدن شراب و ما العسل بعد از آن و شاخ سوخته او یکمثقال با یکمثقال کثیرا مصلح ضرر او بمثانه و جهة نفث الدم و قرحه امعا و قطع خون و اسهال مزمن و قولنج صعب و یرقان و درد مثانه و سیلان رحم نافع و چون ریزه کرده و در کوزه سفال کذاشته در تون حمام بسوزانند تا سفید شود و با سرکه به بهق طلا کنند و در آفتاب بنشینند بهق را زایل کند و با روغن کل جهة شقاق نافع و هرکاه شل آقاقیا مغسول کنند جهة تقویت باصره

و منع سیلان مواد و تنقیه قرحه چشم مفید و سنون او جهة تقویت و جلای دندان و قلاع بغایت موثر و طلای آن بر عانه و پستان مدر حیض و تعلیق شاخ و پوست و قضیب و خصیه او هر یک جهة منع کزیدن هوام مجرب و یکمثقال از خون برشته او جهة اسهال مزمن و قرحه امعا و طلای دنباله سوخته آن با شراب بر ذکر و کنج ران او باعث نعوذ فی الفور در هر حیوانی بغایت موثر و بخور شاخ او جهة کریزانیدن هوام مجرب و حجری که در جوف تحت چشم او جمع میشود عوام تریاق کاو کوهی کویند در دفع سموم حیوانی قویتر از تریاق فاروق است و هرکاه طفلی بعد از ولادت قبل از آنکه شیر باو دهند قدر یک حبه از آن حجر که در شیر حل نموده در کامش کنند مادام الحیوة آن طفل از کزیدن هوام ایمن باشد و از رویت آن طفل مار سست شده حرکت نتواند کرد و مجربست و قضیب مجفف سحوق او با شراب و امثال آن جهة تقویت باه و نایب مناب سقنقور و یکمثقال او تریاق کزیدن افعی و مفتت حصاتست و پنیر مایه او مقوی باه و حمول او سه روز که بعد طهر باشد مانع آبستنی زنان و پیه او جهة تشنج و امراض بارده نافع و محلل صلابات است **ایدوسارون** یونانی اسم فارسی است **ایلطامس** درخت غربت **ایقاقاس** عفص سبز است **ایرقان** حنا است **ایریرا** عشبة انفار است **ایدع** دم الاخوین است **ایقان** جرجیر است **ایکمنون** اسقولوقندریون است **ایرس** یونانی نحاس است **ایوس** یونانی زنجار است **ایساطیس** یونانی نیلج است **ایکسلین** برومی آبنوس است **ایکده** بترکی عنبر است **ایپک** بترکی ابریشم است **ایوک** بترکی قاقم است **اینک** بترکی بقر است **ایشک** بترکی حمار است **ایبار** اسم ترکی مشک است **ایلوا** بهندی صبر زرد است **ایرم ساج** بهندی بابونج است **حرف الباء مع الالف** **بابونج** بفارسی بابونه کویند در جمیع اجزا اشل اقحوانست بکر در کل که کوچکتر از اقحوانست در دوم کرم و در اول خشک و لطیف و محلل بی جذب و منضج و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مقوی دماغ و اعصاب و ماده دبا قوت تریاقیه و جهة تب بلغمی و سوداوی و مرکبه و تنقیه سینه و درد سینه و سر و نزلات و امراض دماغ

حرف الباء مع الالف

وتحلیل بقایای ماده ریاح کوشش و درد جگر و احشا و مقعد و رحم و احتباس حیض و عسر بول و عسر ولادت
و اخراج سنگ مثانه و تسکین دردها و ورم جگر و ربو و یرقان و اعیا و عفونت سودا و بلغم و قولنج ایلاوس
شربا و ضمادا نافع و طلای او ملین اورام صلبه و نشستن در طبیخ او بدستور و نطول آن در اکثر علل مفید و مضر
حلق و مصلح او عسل و شربت انار و خائیدن او جهة قلاع و ذرور او جهة جرب منفجر بغایت نافع و قدر شربتش
تا سه مثقال و بدلش قیصوم و برنجاسف و اقحوان و بیخ او گرم و خشک تر او در افعال قوی تر از خشک او و نقیع او
با شراب و ماء العسل بسیار محرک باه است و روغن بابونه که بدستور روغن گل سرخ ترتیب دهند گرم و محلل اورام
بارده و مجفف و طلای او جهة رفع لرز تب بلغمی و سوداوی و ادرار عرق و دفع اعیا و تفتیح مسام که از
سرما باشد و تمدد و تحلیل ریاح اعضا و گرانی سامعه و درد کمر و مفاصل و نقرس بسیار نافع است و گویند که خوردن بابونج
باعث گریزانیدن هوام میشود **بادنجان** معرب از فارسی است و بعربی مغدو و غد گویند بستانی او در دوم
گرم و خشک و گویند خشکی او در سیوم است مقوی معده و مسخن [illegible] سده که از غیر او بهم رسد و خون غلیظ سودا و
ملین صلابات و با روغن ملین طبع و با سرکه قابض و مدر بول و بالخاصیه مسکن صداع حار و خوشبو کننده عرق
و دافع صنان که بدبوئی زیر بغل و کنج ران باشد و مجفف رطوبات غریبه و مورث درد پهلو و عانه و بواسیر
و مولد سودا و مفسد رنگ رخساره و مصلح آن طبخ اوست با روغن و گوشتهای فربه و سرکه و خوردن او
با آب انار ترش و شیرین و ناردان و کوکنار و گرویا و امثال آن و ضماد دنباله او که اقماع گویند با
بادام تلخ جهة بواسیر و امراض مقعد و ذرور دنباله و شکوفه او بعد از چرب کردن مقعد به روغن بادام یا روغن
بابونه جهة ورم آن و بواسیر مجرب و چون بادنجان را مهرا پخته منحل سازند و صاف نموده آب او را با روغن
زیتون بجوشانند تا آبها سوخته شود برص را تا یکسال برنگ بدن [illegible] دانند و در رفع ثالیل مجربست خصوصا
شب از ثقل او ببندند و روز به روغن آب چرب کنند و اگر آب او را با روغن تخم کتان بجوشانند جهة شقاق

و ورم صلب

و ورم صلب و رفع فسادی که از سرما و برف بهم رسیده باشد بغایت موثر و چون رسیده او را که
تخمش زرد شده باشد مهرا کنند و تخم او را با موم روغن بمالند شقاق میان انگشتان را در حال زایل کند و هرگاه
بادنجان زرد شده را خالی کرده جوفش را با روغن تخم کدو پر کرده قریب بیک روز در تون و تنور
گرم بگذارند و روغن را از آن استخراج نمایند جهة رفع درد گوش مجربست و چون اقماع و گلش را الصاق
کنند جهة بواسیر بی عدیل است و از خواص اوست که سیب سرعت که از معادن میگردد و چون نوشادر
در او گذاشته در ندا حل کنند و مشتری را که اخته در آن محلول ریزند بغایت تنقیه نماید و مجرب دانسته‌اند
و بدستور سائیدن کبریت را در شب محلول او و باعث سفیدی کبریت و ثبات آن دانسته‌اند و بادنجان
بری را ساق بقدر ذرعی و پر شعبه و برگ او شبیه برگ اسفناج و تند بود ثمرش بقدر زیتون و گردکان
و پرخار و سبز است ملطف و جالی و گرم و خشک تر از بوستانی و ضماد ثمرش جهة اورام بلغمی و سیاه
کردن مو و اکتحال برگ خشک او جهة بیاض چشم و جلای بصر و دمعه نافع است **باقلا** تازه اش در
اول سرد و تر و خشکش در اول سرد و در دوم خشک و گلش گرم باعتدال و لطیف و پوست اندرونش
مجفف و قابض است و باقلا مقوی باه است و سریع الانحدار از معده و غیر مسدد و با قوت محلله
و منفخه و با رطوبت فضلیه و جهة قرحه امعا و اسهال و قی و تنقیه سینه و شش و تقویت آن و منع ریختن
مو و رقیقه از دماغ و تسکین سعال و آب طبیخ او جهة خشونت حلق و جلای رطوبات و منع تولد حصات
و تفتیح سده و ضماد دقیقش با آرد جو جهة ضربه و ورم پستان که از جهة انجماد شیر باشد خصوصا هرگاه با سرکه
و نعناع پخته باشند و با حلبه و عسل جهة تحلیل دمل و ورم بن گوش و با کندر و گل سرخ و سفیدی تخم
مرغ جهة برآمدگی حدقه و با گل خطمی و امثال آن جهة ورم خصیه و اورام حاره و پخته او با شراب جهة
ورم کلیتین و کلف و نمش و تحلیل خنازیر خصوصا با آرد جو و شب یمانی و روغن زیتون کهنه و با پیه خوک

نشادر زاده

جهت نقرس مجرب دانسته اند و چون باقلای تازه را دو حصه کنند و طرف اندرون او را بر زخم زلو و امثال
آن گذارند قطع سیلان خون نماید و بستن او بر موضع گزیده سگ دیوانه باعث جذب سمیت آن و ذرور پوستش
جهت منع ریختن مواد بچشم و طلای او با ربع او فادزهر کانی جهت سرخی و سطبری پلک چشم بسیار نافع
و ضماد برگش و پوست بیرون او جهت سوختگی آتش مجرب و گلش مسکن حرارت دماغ و چون در هاون قلعی
سائیده در آفتاب گذارند خضاب نیکوست و خوردن باقلا مورث نفخ و اختلاج و ثقل دماغ و فساد
ذهن و منجر با فراطاست و مصلح او جوشانیده او با روغن بادام و ادویه حاره و اضافه نمودن
خاکستر کاه با قلا جهت رفع آثار جرب نافعست باقلای نبطی و باقلای قبطی نوع ریزه باقلای معروفست
و بقدر ترمس و سیاه لون و منبت او آبهای ایستاده و تخمش سطبر مثل نخ نی و برگش بزرگتر از برگ
باقلای بستانی و گلش سرخ و بقدر گل سرخ بسیار قابض و موافق معده و بهترین ادویه قرحه امعاء او
مزمن است و در افعال بلیغ تر از باقلای معروفست باقلای مصری و شامی ترمس است بادرنجبویه معرب
بادرنگبویه فارسی است و بعربی مفرح القلب نامند نباتیست در بو شبیه به بادرنگ و خودرو و بستانی میباشد
نوعی را برگش لطیف و طولانی و اطراف برگ مثل اره و ساقش پر شعبه و شبیه بریحان و گلش خوشه مایل
بسرخی و بجای سبزی با طعام میخورند و ربیعی و صیفی میباشد و هر سال تخم او سبز میشود نه ریشه و تخمش شبیه
بتخم کتان و اغیره بقلة الاترجیه نامند و ترنجان نیز گویند و نوعی دیگر در بوی با و شبیه و از آن تند بو تر
و برگش مایل بتندی و بری و صحرائی و بستانی میباشد بی ساق و شاخ بسیار از یک بیخ میروید و برگش با خوشبوئی
و عریض از برگ نعناع بزرگتر و گلش سفید و کم تخم و در دار المرز این را بادرنجبویه میدانند و ریشه او مثل
نعناع هر سال سبز میشود و گربه این نوع را دوست میدارد و جمعی این هر دو را یکی میدانند آنچنان نیست
و آنچه مولف اختیارات بدیعی گفته که آن بالنگوست غلطست و تخم بادرنجبویه بزرگتر از تخم ریحان و اغبر است

و حقیر تخم بالنگو را گشته گیاه او را از جمله ریحان مشاهده نموده و آن ریحان سبز بزرگ برگیست در بو
مثل شاهسفرم و بادرنجبویه در دوم گرم و مقوی دل و دماغ و حواس و معده و جگر و مفرح و مفتح و ملطف
طعام غلیظ و هاضم و مورث ذکا و حفظ و جهت عسر نفس و خفقان و غشی و فواق و تحلیل سودا و امراض بلغمی
و کابوس و مغص و امراض ورکین و گرده و رفع سموم مطلقا و وحشت سودای و سده دماغ نافع و برگ
مسحوق او از نیم درم تا ده درم با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلا شربا و ضمادا نافع و خائیدن او
جهت ازاله بوی شراب و بدبوئی دهن بسیار موثر و مضمضه طبیخش جهت فساد دندان و جلوس در آن جهت احتباس
حیض و ضماد او جهت درد مفاصل و طلای آب او جهت جرب سوداوی و نمله و نار فارسی و اکله و رفع لوزتین و قشعریره
و با نمک جهت خنازیر و سه درهم او با نیم درهم نطرون جهت قرحه امعاء و با یکمثقال نطرون جهت رفع ضرر
فطر و سمارغ و لعوق او با عسل جهت عسر نفس انتصابی نافع و مضر ورک و مصلح او صمغ عربی و کندر و بدلش
دو وزن او ابریشم و دو ثلث آن پوست ترنج و مقدار شربت از خشک او تا ده درهم و از تازه اش
تا بیست درهم و گویند چون یک ساق ورا با ریشه و تخم خشک کرده و در پارچه کتان با ریسمان ابریشم بسته
با خود نگاه دارند باعث محبت دلها میگردد و تخمش در افعال ضعیفتر از برگش و یکمثقال او جهت رفع لرزه و
قشعریره و مغص نافعست قدر شربتش تا دو مثقالست بالنگو نوعی از ریحان و در بو شبیه با و سبز
مایل بسفیدی است و برگش بی کنگره و تشریف و تخمش از تخم ریحان بالیده تر و در افعال قریب بتخم شاهسفرم
و جهت اسهال معدی و دموی که از امعا باشد با گلاب مجربست و جهت مغص و زحیر مفید و قدر شربتش دو مثقالست
و بدلش تخم ریحان بادروج لغت نبطی است و بعربی حوک و بفارسی ریحان کوهی نامند نوعی از ریحان
و برگش ریزه و ساقش مربع و پر شاخ و کم بوتر از ریحان و گلش مایل بسرخی و در مصر ریحان احمر نامند
بری و بستانی میباشد و خریفی است نه ربیعی و ظاهرا تخمش تخم شربتی است که از شیراز می آرند با قند

میخورند در دوم گرم و در اول خشک با رطوبت فضلی و مفرح و مقوی دل و فم معده و بهی و در شیر و بول و حیض
و عرق و منضج و محلل اورام و استسقا و کوبیدهٔ او عطسه آورد و ملین طبع و جهة خفقان و غشی و عسر النفس و ضعف جگر
بارده و سدهٔ سپرز و تقویت قوت شامه و ریزانیدن سنگ مثانه و سعوط آب او با سرکه و کافور
جهة رعاف و قطور عصارهٔ او جهة جلای بصر و دمعه و طلای او جهة ورم چشم و منع نزلات و گزیدن عقرب
و زنبور و تنین بحری و با آرد جو و روغن گل و سرکه جهة اورام حاره نافع و تضمید او بر پستان رادع اورام او
و مولد شیر است و خاییدن او جهة رفع گندی دهان و زایل کردن رطوبات عارضی سینه و ششتن و در گوش
گذاشتن او جهة درد آن موثر و اکثار آن محلل خلط مراری و ظلمت بصر و باعث سدر و دوار و [illegible]
مولد کرم معده است و مصلح او خرفه و خیار و سرکه و قدر شربت از آب تا ده مثقال و بدلش بوزن او
سوسنبر است و از خواص اوست که چون خاییده در آفتاب بگذارند کرم از او متولد میشود و چون
در اول نزول آفتاب بحمل بکارند کیال در و ندان کشند و تخمش نافع تولد سودا و جهة حبس بول و تحلیل نفخ
نافع و ضماد او بر پستان مولد شیر و قدر شربتش تا سه مثقال و روغن او که آب او را با مثل او روغن
زیتون جوشانیده باشند تا روغن باقی ماند گرم و تند و جالی و نفخ او قی او با آب گرم جهة اخراج کرم معده
و طلای او جهة مواد بارده و تحلیل رطوبات و تقویت اعصاب نافع **پادزهر معدنی** اسم فارسی
تریاقست و بعربی حجر السم نامند و مراد اطبا از و حجری است کانی و هر گاه پادزهر حیوانی استعمال نمایند
مراد از و حجر التیس است و مولف اختیارات بر بعضی انکار معدنی نموده و متوجه آن نشده و این معنی دلیلست
بر عدم مطالعه کتب معتبره و ابن تلمیذ در مغنی گوید که معدن او برای ارسطو و غیره نقل کرده اند که از اقاصی
هند و اوایل چین است و پنج قسم میباشد سفید و زرد و سبز و اغبر و منقط و رازی در طب ملوکی بیان
نموده که ما بین زردی و سفیدی و برنگ سمه مشاهده نموده و در رفع ضرر بیش تجربه کرده و ابن هندو گوید

که زرد

که زرد مایل بسبزی و سفیدی است و در تحت مسطور است که معدن او کرمان در کوه زراوند است و سه
قسم میباشد سبز نیم رنگ و زرد مایل بسفیدی و مایل بسرخی و چیزی با اوست که در آتش نمیسوزد و آن را
مخاط الشیطان نامند و حقیر قسم سبزهٔ تیره و زرد مایل بسیاهی و زرد کاهی را مشاهده نموده گویند
امتحان او آنست که زرد چوبه را بر روی سنگ بسایند بعد از ان پادزهر را هر گاه رنگ زرد چوبه
سرخ شود خوبست و الا فلا و گویند علامت خوبی او آنست که در آفتاب گرم عرق کند و چون سائیده
بر موضع گزیدهٔ افعی و مانند آن پاشند سم را بطریق رشح رفع نماید و چون قدر دو جو ساییده
در گلوی افعی و مار گزنده کنند و یا بحیوانی چش و امثال آن داده فادزهر را به هند و هر گاه از آن سم
خلاص یابد خوبست و حقیر این امتحان را بهتر میداند در حرارت معتدل و در آخر دوم خشک تا دوازده جو آن
مقاوم جمیع سموم حیوانی و نباتی و معدنی و مداومت آن هر روز بقدر قیراطی حافظ صحت و مانع ضرر
هوای وبائی و اختلاف میاه و اهویه و نگاهداشتن او مانع گزیدن هوام و موافق جمیع امزجه و مقوی
دل و اعضای رئیسه و حافظ حرارت و رطوبت غریزی و مانع تعفن اخلاط و زایل کننده سمیت آن
و بهی و مقوی اعصاب و قوا و مفاصل و محلل و رادع اورام بارده و حاره و جهة خفقان بغایت مجرب
و قدر شربتش در رفع سموم از سه نخود تا دو دانگ و در سایر خواص از یک قیراط تا یک دانگ و گویند آشامیدن
نیم دانگ از عرق او که از تابش آفتاب بهم رسد جهة ازاله خفقان بغایت مجربست **پادزهر حیوانی** مراد از
مطلق و حجر التیس است و آن سنگی است که در شیردان بز کوهی متولد شود و اکثر او طولانی بشکل بلوطی باشد
و بهترین او سبز رنگ مایل بسیاهی و براق و تو بر تو مثل پیاز و جوف حب مخلخل باشد و آنچه مدور مشاهده شود
در جوفش تخم مخلخل یافته شود و چون با سرکه بسایند مایل بزنجار شود و نوع هندی او را سیاه بسیار غالب
بر سبزی و در جوفش پشم و سایر اخشاب یافت میشود و در خواص بسیار ضعیفتر از نوع شبانکاره و شیرازی است

و فرق میان علی و غیر علی آنست که چون سوزنی را گرم کرده در اصلی او فرو برند سر سوزن زرد شود و
دودی زرد مشاهده گردد و از علی و دود سیاه و در آخر دوم گرم و در اول سیم خشک و مقوی جمیع اعضا
و مبهی و تریاق سموم است و در خواص مثل معدنی است مگر آنکه در محرور المزاج بغایت مضر است و مورث
التهاب و محرق خون و مورث اسهال دموی و محلل اورام بارده و با آب گشنیز جهت حاره نافع و طلای او
باگلاب جهت طاعون و فتوق و بواسیر و با شراب و به تنهائی جهت گزیدن هوام مفید و با آب ریحان جهت
گزیدن زنبور مجرب و قدر شربتش از یک قیراط تا دوازده قیراط است و نوعی از فادزهر حیوانی حجر
الایل است که از گاو کوهی گیرند و ابن جمیع گوید که بهترین فادزهرهاست و موافق جمیع امزجه است
بالخاصیه و چون سه روز هر روز نیم دانگ از و بنوشند هیچ سمی در مدت حیوة در او اثر نکند و در سایر
افعال مثل فادزهر معدنی است و نوع دیگر حجر الحیه است و ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **بارزد** لغة
فارسی است و بعربی قنه نامند و بترکی قاسنی گویند صمغ درختی است برگش شبیه برگ خیار و مشابه
نبات سکبینج است و ساقش باریکتر از او و سفید آن که مایل بزردی باشد و در مالیدن شبیه بکندر بهتر از
سرخ و زرد و ثقیل است در اول سیم گرم و در دوم خشک و قوتش تا دو سال باقیست مفتح و محلل و ملین و مسخن
و مدر حیض و مسقط جنین و با عسل منقی حصاة و مفتح سده کرده و تریاق سمومات و جاذب و جهت عسر النفس
و سرفه کهنه و ربو و اختناق رحم و صرع و بواسیر و قطع اصل و امراض عصب و علل بلغمی و ضعف معده و جگر و سپرز
و با شراب جهت سموم و طیفقون نافع و ضماد وی جهت دمل و خنازیر و اعیا و کزاز و کلف و قلع آثار
و با مرهمها جهت رویانیدن گوشت و گذاشتن او بر دندان کرم خورده جهت رفع درد آن و بخور وی
جهت صرع و اختناق رحم و اخراج جنین و مشیمه نافع و مضر دماغ و مصلحش روغن بنفشه و کافور و مغشوش
صحیح است و قدر شربتش یک درهم و جهت سموم یک مثقال و بدلش نیم وزن سکبینج و ربع او جاوشیر و قطور او

با روغن سوسن جهت درد گوش و درد سر بلغمی مفید است **بادآورد** لغة فارسی است و کنگر سفید نیز گویند
و بعربی شوکة البیضا نامند و مولف جامع تیمی او را عصفر بری میداند و آن نباتی خاردار است بقدر
دو ذرعی و ساقش بقدر انگشت ابهام و بزرگتر از آن و مثلث و سفید و مزغب و خاردار و ثمرش مثل قبه
و پرخار و گلش بنفش و در جوف قبه چیزی مثل پشم و خارهای قبه بقدر سوزن و تخمش شبیه بقرطم و
مدور و بعضی شکاعی را غیر بادآورد میدانند و میگویند شکاعی اسم عربی است و بادآورد اسم
فارسی و تحقیق آنست که یک جنس اند و شکاعی گلش مایل بزردی و برگش عریض تر و سفیدتر و قبه او
بزرگتر و ساق او کوتاه تر است و تخمش مانند کهنی در اول گرم و خشک گویند در اول سرد است و اظهر
حرارت اوست و بیخش قویتر و باقوت بارده و مجفف و محللات و تخمش گرمتر و لطیف تر و مفتح و قویتر
از برگ اوست و مسهل بلغم غلیظ و سودا و مدر بول و حیض و منقی حصاة و مفتح سده و محلل و باقوت قابضه
و مقاوم سموم و یکدرهم از بیخ او جهت نفث الدم و سینه و اسهال کهنه و درد معده و عسر بول و گزیدن
هوام و تبهای مزمن بلغمی و سوداوی و ضعف معده و استسقا و یرقان و تخم او جهت کزاز و تحلیل ریاح و
درد ورک و کمر و سرفه و مالیدن ساق تازه او را بر داء الثعلب جهت ازاله آن مجرب دانسته اند و مضمضه
بطبیخ او جهت درد دندان و ضماد وی جهت ورم بلغمی و آب جهت رفع تشنگی و التهاب نافع و مضر شش
و مصلح او افسنتین و بدلش شاهتره و قدر شربت از تخمش تا دو مثقال و از آبش تا سه مثقال و از خواص بیخ
اوست که چون در خانه بیاویزند هوام بگریزند **باریلوفایس** بلغة اندلسی عینیة گویند و در تنکابن شال تره نامند و
آن نباتیست بی ساق و برگش شبیه ببرگ لبلاب کوچک و در شعب برگش ثمری شبیه ببدق و بار طوقی
بسیار چسبنده و مزغب و تند بو و بر جامه و سایر اشیا می چسبد گرم و محلل و مقطع و مجفف قوی و تخم و برگش مدر
بول و اکثار او مدر خون و یک مثقال آن با شراب جهت ضیق النفس و سپرز و ضماد شر گویند او بر اعضا مانع قشعریره. تنها

وبجهت مجفف منی است که چون سی و هفت روز تناول نمایند قطع نسل کند و طلای او محلل مواد بلغمی و
سوداوی **بارود** باصطلاح اهل مغرب اسم زهرة الاسیوس است و در اسیوس مذکور شد و باصطلاح
اهل عراق اسم شوره است و در ابقر مذکور شد که آن بخار مائی است که در شوره زار منعقد کردد و بجهة
رفع اجزای کثیفه شبیه بنمک سفید میشود و بجهة تحریک اشیای ثقیله و تغیر معادن سالیوس منقلبی و
استخراج نموده بالفعل مرکب او را باکوکرد و زغال چوب بید بارود نامند از سموم و در طب غیر
مستعمل است و ذرور او حابس خون جراحات تازه است باکمال سوزش و از خواص ابقر آنست که
چون آهن را بر زنج بپالایند و باشل آن پس بکدازند و بعد از آن شوره بران بپاشند پس از آهن معمول نمود
آهن در کمال نرمی میکردد **بازی** بفارسی بازمی نامند و از جمله سباع طیور معروفست کوشت او
در دوم کرم و در سیم خشک و بطی الهضم و ردی الغذا و محلل اورام و جاذب سموم کژدم و پرسوخته او
جهة اندمال جراحت و قطع خون او جهة بیاض عین و طرفه و همچنین زهرهٔ او بغایت مفید و طلای بیاض
سرکین او جهة رفع آثار کلف و حمول او جهة استخراج مشیمه و جنین و اعانت بر حمل کوینده مجربست **باشق**
معرب از باشه است و بعربی صقر نامند در دوم کرم و خشک و لطیفتر از باز و زهرهٔ او جهة نزول آب
بیاض عین و طرفه قویتر از زهرهٔ باز و سرکین او جهة ازالهٔ کلف مجرب و از کوشت او چون نمک سود
کرده بسایند و سه روز بآب سرد بنوشند جهة سعال بارد و ربو نافع و قدر شربتش یکمثقال و جگر
نمکسود او همین اثر دارد و چون باشه را با پر و جمیع اجزا بجوشانند تا مهرا شود و آب صاف کرده او با روغن
زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهة عرق النسا و مفاصل و اعیا و تعب نافعست و از خواص اوست که چون
چشم او را بپارچه کبود بسته بر بازوی چپ بندند از علت سافنها مانده نشود و مهره پشت کوبید
که نیم درهم از زهرهٔ او بسعوط دماغ او جهة خفقان سوداوی مجربست **بان** در حب البان مذکور میشود

بان

بان اسم هندی تنبول است **بانج** عنب الثعلب است **بادنج** نارجیلست **بارتاریفس** زنجار معدنیست
باری اعلا بسریانی بزرکتانست **بادیتون** شوکرانست **بابس** نوعی از علیق است **باروق** بعربی
اسفیداج است **بابیس** بیونانی خشخاش زبدی است **بالمیون** البیون است **باتس** بهندی
اسم مر است **باباری** بیونانی فلفل است **بارسطاریون** بیونانی بمعنی حماما و آن رعی الحمام است
بارسیون و **بارفیون** سعد است **بالغش** ابو خلسا است **بادامک** بفارسی نوعی از خلافست **بال ارکوه**
بهندی لوفت **بانی** بهندی آبست **باربنک** بهندی برنک کابلی است **پات** بهندی برک نباتاتست
باقلای هندی اسم قسم اخیر قنبع است **بابری** بهندی ریحانست **پارا** بهندی زیبق است **باکهه**
بهندی اسد است **بارج** بهندی زمرد است **باتهر** بهندی اسم حجر است **پاتره** بهندی اسم حبازیست
پادل بهندی اسم نور است **پالک** بهندی اسفناج است **پاچن** بهندی منضج است **پازهر کاوی** بفارسی
حجر البقر است **بارسرو کوهی** بفارسی ابهل است **پالنک** بفارسی ترنج است **بادیان** بفارسی رازیانج
است **بادیان رومی** بفارسی انیسونست **بارکل صحرائی** بفارسی لکیت **بارو** بهندی دوقو است
بابونهٔ کاوچشم بفارسی اقحوانست **بادام** بفارسی لوز است **باردرخت کز** بفارسی ثمرة الطرفاست
باردرخت سرو بعضی کویند بفارسی عین الدیک است **باچه** بفارسی کراع است **بادرنک** بفارسی لسان
الحمل است و بترکی **باغ برباغی** نامند **باردرخت سدر** بفارسی نبق است **باردرخت عود** بفارسی اسم
هرنوه است **بارس** اسم ترکی یوز است **باقوی** بترکی کندر است **بادام کوهی** بفارسی جلوز است **بلدرغان**
بترکی ساق الجمان است **باطباطه** اسم ترکی بزر البنج است **بال** بترکی عسل است **بالغ** بترکی
سمکست **باقرساق** بترکی امعاست **باقر** بترکی اسم کبد است **باقربقره** اسم ترکی قطاطاست **باز** بفارسی اسم
بازیست **باشه** بفارسی باشق است **ببغا** بفارسی طوطی نامند و از خوردن بیضه و لاجورد و قرطم زودتر تعلیم

بابا

سخن گوئی بگیرد در دوم گرم و در اول خشک و بسیار بطی الهضم و گوشت ... وجهة التیام قروح خبیثه مزمنه و

تفریح دل وضماد او جهة تحلیل مفید است و خوردن دل او زبان او مورث فصاحت و سرعت تکلم اطفال

و رفع لکنت زبان و سرگین او جهة رفع کلف و آثار و نیکو کردن رنگ خساره و خون او جهة ازاله بیاض

عین نافعست **ببر** شیر بلاد هند است و در جمیع خواص قوی‌تر از اسد است **بیراله** زراوند طویلست

ببری هندی شاهسفرم است **بتع** نبیذ التمر است و نزد بعضی نبیذ دخن گویند نبیذ عسل است

بتکه بترکی قانصه است و بفارسی سنگدان طیور **بچنک** هندی بقم است **بکری** هندی شب یمانی است

بتی هندی مرار است **بتهر** هندی حجر است **بتانه** هندی خلر است **بنادی** بنای مثلثه یونانی سرخس

است **بجم** ثمرة الطرفا است **بج** هندی وج است **بکناک** هندی ... است **بکوری** هندی

اترج است **بجهو** هندی عقرب است **بخجاش** بجای مهمله اذان الغزال است **بلح** بلغة اندلس قطلب است

بخور مریم قسمی از عرطنیثا و غیر اوست و آن نباتیست برگش شبیه بلبلاب کبیر یک روی او سبز

و یک روی مایل بسفیدی و زغب و ساقش بقدر چهار انگشت و گلش مثل گل سرخ و از بعضی هم کبود و

و بیخش مثل شلغم و عریض و سیاه و گیاه او را شجر مریم نامند و نبت او جاها ساده و مستعمل از آن

بیخ و عصاره او قوی‌تر از بیخ اوست و گیاه عرطنیثای خاردار و ساقش دراز تر و برگش شبیه برگ کلم

و برشاخ و بیخش شبیه بخور مریم است و سیاه و در او مثل گره چیزها برآمده میباشد بخلاف بخور مریم

در اول سیم گرم و خشک در آخر آن و مفتح و محلل و جاذب و ملطف و مسقط جنین و مدر بول و حیض و عرق

و شیر و جهة یرقان و تفتیح افواه عروق ماساریقا و دفع فضول از اقطار بدن و سنا فذ و بوئیدن او

جهة رفع ضرر ادویه قتاله و زیاده کردن مستی شراب و با ماء العسل مسهل بلغم و خلط غلیظ و ضماد او با ذرور

دواهای کشنده و بقوت جاذب است و با سرکه جهة تقویت مقعد و کلف و داء الثعلب و جهة نقرس و التوای عصب

و بار و دهن زیتون کهنه جهة شقاق کهنه که از سرما بهم رسیده باشد و حمول و تعلیق او جهة عسر ولادت بغایت

نافع و مضر مقعد و محرورین و مصلحش کشیرا و آب انار و قدر شربت از عصاره او نصف درهم و از بیخش

دو مثقال و از خواص اوست که چون بر شکم ضماد نمایند اطلاق نماید و جنین را ساقط گرداند و طلای

گیاه تازه او که کوبیده باشند جهة ورم سپرز بعد یل و سعوط او بغایت منقی دماغ و تخمش جالی و ضماد او

جهة کلف و نمش و خنازیر و ورم صلب و داء الثعلب و اکتحال او جهة نزول آب مفید و عصاره بیخ او

در این افعال قوی‌تر است و قسمی از بخور مریم را نباتش شبیه بنیل و برگش باریک و حبالیج او بقدر

ذرعی و باریک و در اطراف آن مثل شعبه از شعبهای گل شبت و تخمش شبیه تخم شبت و تعلیق بیخ او را

در منع حمل مجرب دانسته اند **بخور الاکراد** نباتی است غیر حما ما ساقش شبیه بساق رازیانه و برگش

در حوالی بیخ او و انبوه و گلش زرد و بیخش بالیده و سیاه و صلب و پر رطوبت و نبت او کوههای درخت

دار و صمغش که از ساق او بهم رسد و بد بو و با تندی در آخر سیم گرم و خشک و عصاره اش در اول

سیم و بیخش در آخر دوم و گیاه او در دوم مدر فضلات و مفتح و مفتت حصاة و مسقط جنین و صمغش جهة سینه

و ششش و سرفه و امراد بارده مثل فالج و صداع بلغمی و ضماد او جهة سرسام بلغمی و عرق النسا و گزازو ما

آن و بخور شش جهة اختناق رحم و ثبات و گریزانیدن هوام و عسر ولادت و سده زکام و تخفیف

رطوبات دماغی و نزلات و هوام هایی و قطور او جهة ثقل سامعه و درد گوش با روغن گل سرخ

و سنون او جهة درد دندان کرم خورده و ریزانیدن آن موثر و بیخش ملین طبع و جهة جراحات خبیثه

و اند مال آن و جهة عسر بول و مغص و تحلیل نفخ و درد مثانه و طلای سوخته او با زفت جهة قروح رطبه و

یابسه سر نافع و در سایر افعال ضعیفتر از صمغ او و گیاه آن اضعف و مضر دماغ ضعیف و کرب و مصلح او

نیلوفر و قدر شربت از صمغ او نیم مثقال و از عصاره او یکمثقال و از جرم او دو مثقال و بدلش حب القاقلست

وکویند مول یک قیراط او در ساعت اسقاط جنین کند بجور سوادان بهندی ریت نامند نباتیست شبکه
بقدر شبری وشاخهای شبکها و مایل بلاجوردی وکلش سفید وبار طوبتی است که بهست می چسپید در
دوم کرم وخشک دکن صداع ومغص ریاح غلیظ ومنفخ وجهة عرق النسا مجرب دانسته اند وضماد مطبوخ او
باروغن زیتون محلل اورام صلبه بلغمی وسوداوی ومورث سحج ومصلحش صمغ عربی وقدر شربتش مثقال
بنجنگشت مطبوخ است بنجیب بول شتر اعرابیت بداستان معرب ازدبکان فارسی وآن کیاهیست شبیه
ببردی وزرد رنگ فی هیچ بار کمتر از بردی وازان نرم تر ومنبتا ونی زارها وآبهای ایستاده ومایل
زنج وست بر بخن ازان می زنند وکویند درآذربایجان بسیارات کرم وخشک وملطف ومحلل وموزن
بول وبول کشت برکنت وموافق امراض بارده وقدر شربتش ازیکدرم تا سه درم وبدلش یکوزن
ونیم او درونج وبوزنش زیره کرمانیست بدارنک اذربایجست برلیون مقلست پر اسم
فارسی غرب است بدکنکان وبدکسان وبدشتان بداسقانست بدنجاسف بفارسی بوی مادران نامند
نباتیست ساق دار قریب بذرعی وشاخهای وباریک وبرکش ریزه وکلش مثل شبت خرد ارو زرد وسفید
ومایل بکبودی نیز میباشد وثقیل الرایحه وباعطریة وبانبات اندک چسپندگی ودرکوه وصحرای
سایه دار میروید واو غیر قیصوم است چه قیصوم شبیه است بافسنتین واکثر یکساق از ریشه میروید ونباتش
وزیاده بر شبری است وبرکش شبیه برگ ساق زنبق وازان بسیار ریزه تر وباچسپندگی قلیلی وکلش
زرد وسفید میباشد وباعطریة قوی بی ثقل رایحه ومنبت او مخصوص کوهستانست که باران درانجا بیشتر شود
واکثر اطبا ومشائین شوشش ذکر کرده اند وهردو را یک چیز دانسته اند وبعضی دو چیز دانسته اند
وبعضی از صفات قیصوم را در برنجاسف صفات ورا در قیصوم مذکور ساخته اند در اول دوم کرم وخشک وملطف و
ومفتح ومدر بول وحیض ومفتت حصاة ودو درهم کل او باعسل مخرج اقسام کرم معده مجربست وآشامیدن طبیخ او

باب الدال بنجنه

باب را

وجلوس دران جهة احتباس حیض وبول وعسر ولادت وانضمام فم رحم واخراج سنگ مثانه وضمادش جهة
درد سینه واقسام درد سر وتفتیح سدة دماغی وتقویت دماغ وسرسام بلغمی وسبات واحتباس حیض و
بول وتحلیل اورام وتسکین دردها وبدستور نطول او جهة امراض مذکوره وسده خیشوم وزکام وسدرد
دوار ومول او بامرضا جهة دفع فضلات رحم ودرور سوختن او وجهة تجفیف قروح واستنشاق طبیخ او
جهة زکام وامراض دماغی نافع وکویند مضر کرده ومصلحش انیسون وقدر شربتش تا سه مثقال وبدلش قیصوم
ودر امراض دماغی بابونج وکویند درهمه خواص مثل افسنتین است پرسیاوشان لغة یونانی وبمعنی
دوار الصداع است وبفارسی پرسیاوشان وعوام سنبل نامند وبعربی شعر الجن وشعر الجبار وشعر الارض وشعر الغول و
وجعدة الفتا وشعر الکلاب وکزبرة البئر وساق الاسود وصیف نامند وآن نباتیست برکش شبیه بکشنیز و
بی ساق وبی ثمر وشاخهای او بسیار باریک وصلب وسیاه ودر موضع نمناک وسایه میروید وقوتش
تا شش ماه باقی است معتدل مایل بگرمی وخشکی وملطف ومجفف ومحلل ومفتح ومنضج ومدر بول وحیض ومسهل
سودا وبلغم معده وامعا وجهة تنقیه سینه وشرب او جهة ربو وضیق النفس ودرد سینه ویرقان وحصات
واخراج مشیمه وخون حیض ونفاس وضمادش که پخته باشند باروغن جهة داء الثعلب وغبار زیر ناخن و
دبیلات وخایه وآن جهة غرب ومحرقش جهة منع ریختن مو ورویانیدن آن وخراز وسعوف
خشک او جهة اسهال وطلای تازه او جهة قروح خبیثه نافع وجهة گزیدن سگ دیوانه شربا وضمادا ومفید و
طلای کوبیده او با مغز ساق کاوجهة درد سر بسیار نافع ودرور سوختن او جهة اندمال قروح وآکله مفید
ومضر سپرز ومصلحش مصطکی وقدر شربتش از جرم او تا هفت درهم واز آب طبیخش تا بیست درهم وبدلش
جهة الام ششش بوزن او بنفشه ونصف آن اصل السوس است بردی در اصفهان پیزر گویند وآن
نباتیست ساقش غلیظ وزیاده برذرعی ومدور ونرم او را ریزه کرده ریسمان ترتیب دهند وکلش مستدیر

وضخیم و سفید و ذهبی و خوش منظر و برگش مثل برگ خرما دراز و تخمش ریزه تر از حلبه و تلخ و بخورش جلاوت
و کاغذ مصری از آن و از بشنین که بیخه باشند ساخته میشود و مراد از قرطاس در کتب طبی آن
کاغذ است در دوم سرد و در اوایل او خشک و آب و حالی هندی قاطع نزف الدم مطلق و با سرکه جهة
سپرز و بستور یخ او خائیدن جهة رفع بدبویی سیر و شراب و ضماد او جهة تحلیل اورام و محرق او
جهة زخمهای مزمن و قروح خبیثه و آنکه در دهان و اعضا و نفث الدم و نزف الدم جراحات تازه و آشامیدن او
با سرکه جهة سپرز نافع و گویند مضر احشاست و مصلحش عسل **بربطانیقی** بلغة یونانی نباتیست غیر بستانی
افرد نزو ربیعی و برگش شبیه ببرگ حماض بری و از آن ریزه تر سیاه تر از آن و پر زغب و شاخش
باریک و گلش مایل بسرخی و قسمی از آن شبیه بکیحیزی است مرکب القوی و با قوت قابضه و گویند در اول
دوم گرم و خشک و محلل اورام و منقی آثار و برگ و عصارهٔ او جهة التیام جراحات و مضمضهٔ طبیخ خشک او
جهة قروح دهن و زخمهای متعفن و در مرهم لوزتین و آشامیدن آن جهة تبها نافع و مورث غثیان و مصلحش
عناب و بدلش آب چقندر است **برنگ کابلی** دانه ایست مدور و سیاه و املس و از فلفل ریزه تر و مغزش
سفید و باندک تلخی در آخر دوم گرم و خشک مخرج کرم معده و امعا و مسهل بلغم غلیظ و سودا و اخلاط لزجه
از مفاصل و مجفف رطوبات قروح و مضر امعا و مصلحش کثیرا و مستعمل از او مقشر آن و قدر شربتش تا دو مثقال
و بدلش بوزن او ترمس و نیم وزن فلفل **بربا مصری** بربا بلغة مصری بمعنی بقلة است یعنی بقلة که در
مصر باین اسم مسمی است و آن شبیه بکرفس و خوشبو و شبیه بموی رازیانه و باندک تندی و تخمش سبز
و باریک در دوم گرم و خشک و مقوی معده و جگر و احشا و محلل ریاح و مانع نزلات و مفتح سدهٔ جگر و سپرز
و مدر بول و سمن بدن و گرده و محرک باه و منقی مجاری بول و جهة بواسیر نافع و مضر دماغ و مصلحش نیلوفر
و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بسباسه و مداومت خوردن نبات او جهة دفع زردی رخساره آزموده

و در سایر خواص و رفع خمار ضعیفتر از تخم اوست **بربیان** اسم فارسی نباتیست منبت او بلاد بابل که حوالی کوفه باشد
و بی شگوفه و گل تخم میکند و در اول تموز میرسد و از ادویهٔ غیر مشهوره است گرم و خشک و مقوی دماغ و معده و جگر
و ارواح نفسانی و محلل ریاح و ملطف و طلای آب او با گلسرخ جهة رفع سیاهی جلد که از جرب و غیر آن باشد
مجرب دانسته اند و آب مقطر او که عرق او باشد بوی قرنفل میدهد و در خواص مثل بادرنجبویه است **برم** مولف
مغنی شگوفهٔ ام غیلان میداند و مولف جامع بغدادی شگوفهٔ درخت خارداری میداند شبیه بام غیلان
بقدر زعرور و زرد و با سفیدی و خوشبو و منوم و مفرح تازهٔ او و مسهل و خشک او قابض و جهة سرفهٔ کهنه و نزف
الدم نافع و عرق او جهة تفریح در عطریات مستعمل و گویند در خواص مثل عرق بیدمشک است **برنوف** بفارسی شابانک
و معرب او شاهابنج است و او درختی است قریب بدرخت انار و پر شاخ و برگش شبیه ببرگ زعرور و
از آن تیره تر و پر زغب و رایحهٔ او تند و بدبو و شگوفهٔ او مثل خوشه و با زردی و وسط شگوفهٔ او زغب دار
در دوم گرم و خشک و محلل و مجفف رطوبات و منقی دماغ و شکننده بادها و عصارهٔ برگ او جهة صرع اطفال
و سیلان رطوبات دهن و تحلیل ریاح و تقویت معده و تسکین درد احشا شربا و ضمادا نافع و سه درهم او
با یک دانگ حاب و شیر مسهل قویست و یک مثقال او با یک حبه حاب و شیر مسکن مغص کل حیوان که از سردی باشد و سعوط او
با عصارهٔ سداب و جندبیدستر و روغن بادام تلخ جهة رفع نسیان و جمود و تنقیهٔ دماغ و بوئیدن برگ او جهة سدد
و منخرین و غشیهٔ دماغ و زکام و ذرور برگ خشک او جهة التیام قروح و ضماد او با زفت جهة خراز نافع و
مضر امعا و مصلحش صمغ عربی و بدلش مرزنجوش و قدر شربت از عصارهٔ او تا سه مثقال و از برگ خشک او تا دو درهم
است **برداق** بلغة مغرب اسم خنثی است و بعجمی اسم سنگیست سبک و زرد و چون بسایند مایل بسفیدی میباشد و در عراق
سنگون میگویند و مثل کهربا و سندروس کاه را میرباید در دوم گرم و خشک و مانع سیلان خون است مطلقا و
جهة خفقان و سپرز شربا و ضمادا نافع و ذرورا و جهة التیام جراحات مؤثر و خاتم او باعث ایمنی از غرق شدن

وپیچیدن او در پارچه با سنگ حقاق و در زیر سر گذاشتن آن باعث خواب دیدن آنچه دران و در سانح شنوند و گویند مجربست برگ شیرازی برگ قسمی از عنب الدبست و بیخ او عود بری است بسیار گرم و خشک و مسکر قوی و زیاد او مورث جنون و کشنده است بردانی لغة عجمی است بسریانی عبرودس و یونانی اسقوابس نامند نباتیست پر شاخ و شاخهایش مثل کان کج و خمیده و گلش سفید و ثمرش مثل زیتون و طعم او تند و بیخش سفید و پوست بیخ او با زردی در اول گرم و تر و با تفریح و موافق سینه و دماغ و مدر و مفتت حصات و جهة استسقا و بواسیر و ضماد او جهة بهق و داء الثعلب و اورام و سوخته او با عسل جهة تقویت جگر و عصاره او جهة سفیدی و دمعه چشم نافع و مضر مثانه و مصلحش انیسونست و قدر شربتش تا بجدرهم و بدل بقول مولف تذکره ریباس است برسین بلغة مصر اسم رطبه است برسیلون از جمله تیوعات است و گویند قسمی از ابلیوا است برسیون ثمر درختی است شبیه بابرود و منبت او اسکندریه و در مصر تناول مینمایند و در بلاد بعیده سم است برنق و برنج کابلی برنگ است بر بعربی خنطه است برغوثی یونانی بزرقطونا است براشن یونانی سنتن است و کراث را باین اسم نیز نامند برتخش اشق است برقوق بلغة مغربی مشمش است و بلغة شامی الوچه است بربر بعربی ثمر اراک است برخایج اسم مرو است برطون بلغة اندلس بخور الاکراد است براده الحدید درحدید موصوفست براده سلام بلغة مغربی لسان الحمل است برداسیا یونانی فاشر است برونا بسریانی برماسون و برنالوثن برومی و براثی یونانی اهل است براسیا الوسیون است برسن قطن است برشوم بعربی قنب است برودن اسپایوست برطیستون طین مغره است برنی یونانی ابریشم است برکینه قصب الذریره است بردیرونس قیصوم است برس صبر است برابران بفارسی سطاریون است براجیس کرفس است برشیان دار و عصی الراعی است برجیا بسریانی تخم رازیانه است بریون یونانی اشنه است برداش یونانی معنی جنین است برسیقامیلا یونانی سفرجل است

برنطل یونانی خشخاش است برنیس یونانی هشش است بربوطایون برومی اذربویه است برمین بهندی ساذج است برنج بفارسی اسم ارز است برف بفارسی اسم ثلج است برغست بلغة خراسانی قنابری است بروم بفارسی عکبر است بری بهندی کشش است که بعربی ریه گویند برگ نیل بفارسی وسمه است پرستوک بفارسی خطاف است برمون بهندی الوسن است پرسوخ بترکی زنبق است برهمی بهندی قسمی از بیش است برغول برای اول ولام اسم فارسی حشیش است پریا بفارسی جدبه است برام حجر البرام است بزرقطونا مشهور است و در اصفهان اسپرزه و در شیراز بنگو نامند و اسبغول و اسفیوش و شکم دریده نیز گویند سفید و سرخ و سیاه میباشد و بهترین آن سفید و بدترین سیاه و شکوفه هر یک برنگ اصل است و در سیم سرد و در دوم تر و سیاه او با یبوست و اجتناب از خوردن او اولیست و سفید او مسکن تشنگی و حرارت و با قوت محلله و ملین طبیعت و بو داده آن قابض و جهة تبهای حاره و غلیان خون و خشونت سینه و حلق و زبان و علل صفراوی و ذات الجنب و امراض موی و اخلاط سوخته و سرفه و مغص و قرحه امعا و ذحیره ضماد او با روغن گل سرخ و سرکه جهة درد مفاصل و نقرس حار و نرم کردن اورام ظاهری و خنازیر و ورم صلب و جمره و با آب دهن جهة دمل مجرب و با روغن بنفشه جهة درد سر حار و ترطیب دماغ و اعضا و شق شدن موی و دراز کردن آن و ضماد کوبیده او که با مثل او روغن گل و پوست خشخاش پخته باشند جهة اورام حاره و تسکین درد آن مجرب و مضعف عصب و مفسد اشتها و مصلحش عسل و سکنجبین عسلی است و قدر شربتش از دو درهم تا ده درهم و بدلش در تبرید خرفه و در نضج تخم کتان و در سرفه و خشونت حلق و امثال آن به دانه و ده درهم کوبیده او کشنده است برغنج بفارسی اسم بار درخت پسته است که بسته نبسته باشد گویند درخت پسته یکسال بار می بندد و یکسال ثمرش دانه نمی بندد و او را بزغنج نامند و در خواص مثل پوست بیرون پسته نیست بلکه سرد و خشک و بسیار قابض و مفرح و در افعال مانند اقاقیا است

بزر الکتان در کتان موصوفست و بفارسی بزرک نامند از بزر مطلق مراد اوست بزور تخم نباتاتست هر تخمی در
ضمن آن موصوف بزر الکرفس الجبلی فطراساليون است بزر الجزر البری دوقوست بزر الانجران در باب
موصوف و غیر تشنیز است بزر البری الاسود حبلاهنگست بزر العصفر قرطم است بزر القنب شاهدانج است
بزر بلاتجیس حرف با بی است بزر رازیانه رومی انیسونست بزر الفنجنکشت در اثلق مذکور شد بزر الورد
تخم گل سرخ است و در ورد مذکور میشود بزر قا رعاده است بزر الخمخم تودری است بزر الرمان البری و بزر القطط
حب القلقل است بزر الهجری قلت است بزاق القمر حجر القمر است بزر الهو تودری است بزاق بصاق است
و بفارسی آب دهن بزباز بفارسی بسباسه است بزر بفارسی به مغز و با غرو بیش شاملست بزمجه بفارسی
ورل برست بزغاله بفارسی جدی است بشغالیخ بنجی است مایل بسیاهی و باریک گره دار و از گرهای ریشها

باب السین

برآمده و اندرون نش سبز و نبات او بی ساق و یکشاخ برگ دار شبیه ببال طیور و مانند گیاه سرخس تقدیر
یک شبر و از میان شاخهای درختان و از بیخ اشجار میروید و در تنکابن دار بجار نامند در دوم گرم و در اول
خشک و گویند در اول گرمست و در پوست معتدل و مسهل بره سودا و بلغم غلیظ و هر خلطی را که ملاقات کند
و محلل نفخ و شیر منجمد در معده و قولنج و منجمد کننده شیر غیر منجمد و مفرح بالعرض از جهة دفع سودا و جهة
جذام و علل سوداوی و مفاصل و ضماد او جهة التوای عصب و شقاق میان انگشتان نافع و خوردن او با شکر
و با اطعمه خصوصا پختن او در سفیدبا ماء العسل موجب اسهال مواد و بی ضررست و مطبوخ او با اصل السوس
و انیسون جهة سرفه و ضیق النفس و ربو و مداومت مطبوخ او با عناب جهة سقوط بواسیر بغایت موثر
و چون سه مثقال او را جوشانیده و با فلوس خیار شنبر و با ترنجبین بنوشند جهة ریاح بواسیر و درد معده
مزمنه و صرع مجربست و مغثی و مضر سینه و گرده و مصلح آن پرسیاوشان و جوشانیدن با ماء الشعیر و بنفشه
و فواکه یابسه با خروس سال دار و قدر شربت از جرم او تا سه درهم و بدلش جهة مواد سوداوی نصف وزن ش

افتیمون و ربع آن نمک هندی است بسباسه جوتری بفارسی بزباز گویند و آن پوستی است اندرون جوزبوا است
بر جوز چسبیده بهترین او تند بوی اشقر مایل بسرخی بهم پیچیده است در دوم گرم و خشک و گویند در اول دوم
گرم و در دوم خشکست محلل ریاح و صلابات باطنی و مفتح سده و مجفف رطوبات و مفرح و مقوی معده
و باه و هاضم و خوشبو کننده دهان و جهة سلس البول و بیح و نفث الدم و قرحه امعا و رطوبت سینه و سرفه
و اسهال کهنه و درد سپرز و منع ریختن فضلات بمعده و تقویت رحم و رطوبت آن و ضماد او با برگ مورد
جهة رفع بدبوئی زیر بغل آزموده است و با سرگین بز و عسل جهة اورام صلبه و فرزجه او با عسل بعد از طهر جهة
حمل و با زعفران منقی و مصلح رحم و سعوط او جهة صرع و شقیقه و طلای او با عسل در حمام جهة درد پشت زن زائیده
و رفع ریاح نفاس مجربست و مصدع و مصلح او گلابست و گویند مضر جگر است و مصلح او صمغ عربی و قدر شربت تا سه درهم
و بدلش جوزبواست بسد بتخفیف سین اسم حجر الاحمر است و بتشدید سین بلغة هندی اسم مرجان و بفارسی
بیخ مرجان و مرجان البحری و قرون نیز گویند معرب از قرولیون یونانیست و بیخ مرجان البحری نشف نامند
و آن سنگی است یاقوت نباتیه و از قعر دریا میروید و ریشه او سفید است و هر چند بلند تر میشود سرخ تر میشود و شاخهای او
مرجانست و بیخ او سفید و سرخ و سیاه نیز میباشد و سیاه قویتر و سفید ضعیفست و بهترین او سرخ است که صاف و کم سوراخ
و صلب و بی رمل باشد در اول سرد و در دوم خشک و مفرح و قابض و مجفف و قاطع نزف الدم و محلل خونی که در دل منجمد
شده باشد خصوصا محرق آن جهة وسواس و جنون و خفقان و صرع و ضعف معده و فساد اشتها و نفث الدم و اسهال
و سوی و سنگ مثانه و گرده و سپرز و بواسیر و نواصیر و نیم مثقال او که با نصف آن صمغ عربی و با سفیدی تخم مرغ
سرشته باشند با آب سرد بنوشیدن جهة قطع نزف الدم باطنی مجربست خصوصا سوخته آن و محرق مغسول
نوع سیاه او بغایت مقوی دل و قرور بسد جهة بردن گوشت زیاد و زخمها و رفع آثار آن و محرق او جهة نزف الدم
ظاهری و تقویت دندان و زایل کردن زردی بن دندان و بثورات چشم و الخوت با بره و دمعه و جرب و بیاض

وسلاق وقطور او با روغن بلسان جهة ثقل سامعه وکری نافع و ابن لدو گوید که سه روز هر روز چهار دانگ او را
با سکنجبین بنوشند البته دفع ورم وسده وسپرز میکند ومضر گرده ومورث تهوع ومصلحش کثیرا وبدلش
جهة حبس خون بوزنش دم الاخوین وقدر شربتش تا یکمثقال واولی استعمال محرق اوست در جمیع مذکورات
ومحلول او را در رفع جذام مجرب دانسته اند واز خواص اوست که چون طلا ونقره را از هر یک بقدر رسید درهم گداخته
انگشترین با نگین یاقوت آنرا از جیب دهند وبسته را دران نصب کنند وقمر وشمس در حد استحا وخود مقارنه
با زهره داشته باشد با خود نگاه دارند در حال صرع قطع شود ودارنده او را هرگز غمی نرسد واز چشم بد
ایمن باشد **بستان افروز** بلغة فارسی است وبعربی حبق بستانی گویند وبفارسی تاج خروس وگل حلوا
نیز گویند واو غیر حماحم است که حبق نبطی است چه حماحم را برگش عریض والوان نبات او قویتر وبزرگتر
وکم گل میباشد وبستان افروز را برگش سبز وریزه وپر گل وگلش سرخ مایل به بنفشی وبی رایحه وتخمش
ریزه وبراق وسیاه است در دوم سرد وخشک قابض رادع وآب او با جلاب وسکنجبین جهة حرارت
معده وجگر وسده سپرز ورفع سمیة خانق النمر نافع وجرم او ثقیل ومصلحش سکنجبین وقدر شربت از آب او
تا یک اوقیه ونیم است وبدلش حماحم است وتخمش جهة اسهال نایب مناب تخم بارتنگست وچون کوبیده در
یک رطل شیر خیسانیده شب در مهتاب گذاشته بنوشند وسه روز بدستور زیاده بران مداومت کنند
جهة رفع حرقة البول وبول الدم مجربست وقدر شربتش دو مثقال **بسر** غوره خرما است که زرد ومایل بشیرینی
شده باشد ومراتب هفتگانه خرما در تمر مذکور است بسر مرتبه چهارم است واول مراتب حرارت هر چند
شیرین تر شود گرمتر گردد در اول گرم ودر دوم خشک وقابض ومقوی معده وحرارت غریزی جهة بواسیر
ونفث الدم وخائیدن او جهة تقویت لثه نافع وسده ودیر هضم ومولد خلط خام ونفخ ومصلحش سکنجبین
وانار ترش وشیرینی مضر سینه وششش ومصلحش خشخاش است در ربسر [?] مزاج مثل او وجهة قی واسهال

دهن

وضعف معده ونافع وضماد او مسکر وقابض ومقوی معده والطلات **بستیاج** بفارسی خلال مکه است
وبعربی سدی نامند نباتیست خاردار وبرگش با جکوتث [?] وریزه وگلش سفید واز رق وشاخها بقدر
شبری از یک بیخ میروید وبار یک او را خلال میکنند وبر سر هر شاخی چیزی مثل قبه وخشن وتخمش شبیه
بنانخواه وطعمش تند واو را خشیزک نامند گیاه او در اول دوم گرم وخشک وباندک عطریت وخلال
کردن از ان جهة تقویت دندان نافع وطلای آب او محلل اورام وجلوس در طبیخ او مصلح حال رحم
ومدر بول وتخمش در آخر دوم گرم وخشک مصدع واکشنده اقسام کرم معده وامعاء ومجربست
واو را در فارسی درمنه ترکی نامند ومفتح سده جگر ومدر بول وجهة سعال وفواق ورياح ومغص وحصات
وضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهة فالج واسترخاء ودرد مفاصل نافع ومضر ریه ومصلحش کشنیز است
ومضمضه بطبیخ او مسکن درد دندان ومضر سر ومصلحش ترنج وقدر شربتش تا دو مثقال است وبدلش
شیح ارمنی است **بستیج** کندر است **بسیله** بلغة مصر نوعی از جلبان است وآن غلیظ بری است ودر
غایت تلخی **بسیلا** بصل است **بسباسا** حرمل عربست **بستیس** یونانی بقس است **بتغا** شاهترج است
بسوردون یونانی نوع نفیس توتیای مصنوع است **بستان** بفارسی اسم زرعت است **بسته** بفارسی فستق است
وبهندی پستی گویند **بشام** درختی است حجازی ودر عراق ومصر نیز میباشد ودرین آوان تخم او را بجای
حب بلسان استعمال مینمایند وثمر او را وبقدر درخت توت سفید وبی ثمر واز ان کوچکتر است وبرگش مثل صعتر
وبا رطوبت چسبنده وبا شیرینی وگلش زرد وتخمش شبیه بکبابه وبی مزه وثمرش مثل خوشه ودر وقت ابتدا
مایل بزردی واز بعضی سرخ واز بعضی طولانی مثل حب صنوبر وچون جزوی از ان قطع نمایند از ان آب
سفید تراوش کند وبعد از خشک شدن مایل بسرخی گردد وبهترین اجزای او دهن [?] اوست ومسواک چوب او
مقوی لثه ورافع بدبوی دهانست مجموع اجزای او در دوم گرم ودر اول خشک وبرگش با رطوبت فضلیه ومعده او

بابا شین

جهة باه و جهت تنقیه زخمها و تجفیف آن و قاطع نزف الدم و عرق و درد دندان و ادرار بول و حیض و حمول او با زعفران
جهة اعانت حمل و تنقیه رحم و تحلیل ریاح نافع و دوا اذا و مقوی معده و اعضای باطنی و جهة گزیدن عقرب شرب او
و ضماد او نافع و روغن او اذا و مسهل بلغم و مرة السودا و مورث مغص و کرب و تشنج تنهائی او با روغن خصاف
نیکوست و چوب او را با خود داشتن موجب قضای حوایج است و باین سبب او را خشب السیر نامند و چون حب او
موجب مغص و کرب و مورث امراض مزمنه است اجتناب از خوردن او اولیست **بشنین** نوعی از نیلوفر مصر است
و در حین زیادتی آب نیل می‌روید و ساقش بقدر عمق آب و گلش سفید تقدیر قبه خشخاش و در طلوع
آفتاب از آب بیرون می‌آید و در غروب پنهان میشود و تخمش شبیه بگاورس و بیخش مثل شلغم و از آن
کوچکتر و در رنگ و طعم مثل زرده تخم مرغ است و اهل مصر او را پخته و خام میخورند در دوم سرد و در اول سیم تر
و در جمیع افعال مثل نیلوفر و بیخش مقوی معده و باه و جهة زحیر و اسهال صفراوی و بواسیر جهة سرفه نافع
و گلش با قوت محلله روغن معمول از گل او جهة ذات الجنب و تشنج و درد سر حار و شقیقه و سعوط و طلاء مفید
و شربت او در افعال مثل شربت نیلوفر و دوا اذا و محلل ورمها و جهة بواسیر نافع و گویند مضر شانه است
و مصلح او عسل و قدر شربتش تا یک مثقال و بوی نیلوفر **بشبش** بعربی اسم برگ حنظلت **بشه**
تشمیزج است **بشتنگ** خبلیا نااست **بشونیون** بسریانی بزرقطونا است **بشتان** بلغة بربری نانخواه
است **بشم** بلغة فارسی اسم صوف است **بشیک** اسم ترکی سنور است **بش** اسم فارسی بوق است
بشم درزع بفارسی محلب است **بشباس** هندی اسطوخودوس است **بصل** بفارسی پیاز است و بری او
بی بوته و در خشبسارها و کوهها کثیر الوجود است و طعم و برگ و بویش مانند پیاز و بزرگی گوش نامند و قوی‌تر از
بستانیست مجموع آن در آخر سیم گرم و در اول سیم خشک و گویند در چهارم گرم و با رطوبت فضلیه و
مفتح سده و مقوی شهوتین خصوصا پخته او و با گوشت چرب و دافع مضرت هوای وبائی و طاعون و اختلاف

آبها و مدر بول و حیض و مفتت حصات و مطبوخ مهرای او کثیر الغذا و ملین طبع و پخته او با چربی جهة تنقیه سینه
و ششش از اخلاط لزجه و پخته او در سرکه یا پرورده بسرکه جهة یرقان و سپرز و برانگیختن اشتها و تقویت
هاضمه و منع غثیان صفراوی و بلغمی و تنها مانع غثیان ادویه کریهه و رفع سموم و آب او جهة رفع ضرر سگ
دیوانه نافع خصوصا چون یک چهار یک از آن بوزن شاه در عرض سه روز خورده شود و بقای مجرب است
و قطور آن جهة رفع دمعه و حکه و جرب چشم و ابتدای نزول آب و با عسل جهة بیاض و سعوط آن منقی دماغ و
بوئیدن آن جهة رفع ضرر هوای وبائی و سده دماغ و چکانیدن آب او و گذاشتن پخته او در گوش
جهة ثقل سامعه و طنین و پاک کردن چرک و تحلیل ریاح و ضمادش جاذب خون بظاهر جلد و نیکوی
رنگ رخساره و با آرد و نمک و عسل جهة برص و کلف و ثالیل و قروح شهدیه گویند مجرب است و با موی آدمی جهة
زخم سگ دیوانه گزیده و با انجیر جهة گزیدن عقرب و زنبور و ضماد پخته او جهة نضج اورام بارده و با زرده
تخم مرغ و با روغن تازه جهة درد و ورم مقعد و حکه و با روغن کوهان شتر جهة شقاق مقعد و بواسیر و خیر مجرب
و حمول او جهة گشودن رگهای بواسیر و سیلان فرمودن خون موثر و جهة کجی ناخن و تشنج نافع و پوست محرق او
با موی سوخته و کافور جهة اکله مجرب و قیروطی آب او با پیه مرغ جهة ریش شدن پا از کفش و موزه مفید و
مضر محرورین و اکثار او موجب قی و غثیان و نسیان و انتشار غس و ریاح غلیظه و مولد کرم معده و خلط غلیظ و
جرم معده و موجب تشنگی و صداع محرورین و مصلحش شستن او با آب و نمک با سرکه خوردن و بعد از آن آب انار
و کاسنی تناول نمودن و رافع بدبوئی او باقلی و نان سوخته و گردکان شوی است و تخم او در آخر دوم گرم و
خشک و با رطوبت فضلیه و بهی و ضمادش جهة داء الثعلب و بهق نافع و قدر شربتش یک مثقال است **بصل الفار**
پیاز بیت ریزه و پوست او سیاه و برگش از برگ طبوس دراز تر بغایت گرم و آب طبیخ او بقای مقی و اگر قدری
زیاده خورده شود فضله را بقی دفع کند و مقوی قوت و خناق کشنده و استعمال کردن او اولی است **بصل العنصل و بصل الفار**

و بصل البر اسقیل است بصل المأکول معروف است بصل الزیز و بصل الذیب بلبوس است و گویند صنفی از بلبوس است
بصل النرجس پیاز نرجس است و در حرف نون مذکور میشود و بدستور سایر پیازها در صین ذکر نبات او
مذکور است بصاق آب دهن و در لسان مذکور شد بصاق القمر حجر القمر است بصل الحیه و بصل المحایل اسقیل است
و گویند بلبوس است بطم بفارسی ترکی درخت سقز نامند و آن عظیم میشود و درختان بلند و برگ و بارش
با عطریه و تخمش سبز و شبیه بسماق و عدس و از آن بزرگتر و با خوشه و مغزش سبز و پوستش و ترش
و در فارسی بن نامند و در حبة الخضرا موصوف و صمغ او را بفارسی ترکی سقز گویند و در علک البطم مذکور است
اما درخت و برگ و شاخ او در اول سیم گرم و خشک و محلل و قابض و نطول پوست او محلل اورام و برگش خضاب
و خاکستر چوب او جهة داء الثعلب و برگ خشک او با روغن یا سرکه جهة رویانیدن مو و دراز کردن آن مجرب است
بطیخ لغة رومی و بفارسی خربزه نامند و یونانی قاوش نامند شیرین او سرد و در دوم تر و شیرین او تر و تعدد
شیرینی مایل بحرارت و بهترین او شیرین کم آب و نازک بی جرم است و بهترین شیرین او ملیون است که خربزه
کرمک باشد و مثل سایر اقسام سریع الاستحاله بخلط غالب معده و سریع التعفن نیست و موافق صفراوی و سوداوی
و در برودت و حرارت معتدل و مرطب دماغ و بدن و منفتح سده و جلای او زیاده از سایر اقسام و مجموع اصناف
خربزه مدر بول و مخرج حصات و جالی و سریع النفوذ و ملطف و مرتب و مدر عرق و شیر و مسهل آنچه باو رسد
و مصلح حال گرده و قروح باطنی و جالی آن مرخی و سریع الاستحاله بخلطی که در معده باشد و مصلح او سرکه و آب انار ترش
و ناشتا خوردن آن مورث تبهای صفراوی و بر بالای طعام موجب تخمه و با اغذیه کثیفه مثل پنیر باعث سده
و بهترین اوقات تناول او ما بین دو طعام است که طعام اول از معده منحدر شده باشد و ضماد گوشت خربزه جهة
تسکین ورم و درد چشم و اورام صلبه و با بوره جهة کلف و آثار او و ضماد او مجموع او جالی جلد و جهة کلف
و بهق و ضماد پوست او جهة منع نزلات و ورم دماغی خصوصا جهة اطفال و آشامیدن دو درهم پوست خشک او

جهة اخراج حصات و انداختن آن در دیگ باعث زود پخته شدن گوشت بغایت آزموده است و یکمثقال
تا دو مثقال از ریشه خربزه مقوی قوی و ضماد او با عسل جهة قروح شهدیه نافع است و تخم او در اول گرم و در دوم تر
و ملین و مبهی و مفتح سده جگر و مدر بول و منقی گرده و مثانه و امعا جهة سرفه حاره و درد سینه و خشونت زبان و حلق و
تبهای حاره و مرکبه و تشنگی حرقة البول و جهة مدقوقه شدن قوت ادویه جگر و مجاری بول و تسکین حرقه و خشونت
فضلیت که از جهة حصات بهم رسیده باشد و ضماد کوبیده او غیر مقشر بغایت جالی بشره و جهة کلف مجرب است
و گویند مضر سپرز و مصلحش عسل است و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم است بطیخ هندی بفارسی هندوانه
و در عربی دلاع و دابوقه و در یمن حبحب بحای مهمله نامند در اول دوم سرد و در آخر آن تر و مسکن حدت
صفرا و خون و تشنگی و مدر بول و ملین طبع و آب او با عسل و زنجبیل جهة قطع بلغم و با شیر جهة امراض سوداوی
و با تمر هندی جهة مواد صفراوی و جرب و حکه و با سکنجبین جهة تفتیح سده و ادرار بول و یرقان و مواد محترقه
و اعانت بر هضم و با شیرخشت و امثال آن جهة تبهای حاره و دفع خلط ردی الکیفیة که کم مقدار باشد
مفید و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و مضر سپرز و بارد المزاج و مضر معده سرد و مصلحش
گلقند و عسل و قند و امثال آن در مزاجی که در و صفرا بسیار غالب باشد و هندوانه از جهة لطافت مستحیل بصفرا
میشود مثل آب که در مبرودین و بوسلی مورث ضعف باه و در مفاصل و امثال آن است و چون هندوانه را
سوراخ کرده قدری عسل در آن ریخته سوراخ را مستحکم کنند و تا یک هفته در زیر سرگین اسب دفن کنند آب او مثل
شراب مسکر میگردد و اما مغثی و مفسد معده است و تخم او در دوم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو است
و قدر شربتش تا پنج درهم و در اخراج حصات و انحدار خربزه از معده گویند مجرب است و مربای پوست هندوانه
بعسل و شکر جهة سرسام و وسواس و هر تپی و درد سینه و ضعف معده که از خلط حاری باشد و تقویت هاضمه
نافع است بط بفارسی اردک نامند از جمله طیور آبی و الوان مختلفه و اهلی و وحشی میباشد در دوم گرم و در اول خشک

باب الطا

و مرتب بر طوبت فضلیه و کثیر الغذا و سمن بدن و کرده و مبهی و مصفی صوت و دافع ریاح و مولد خون غلیظ سریع التعفن
و دیر هضم و مصدع و مصلحش سرکه و زنجبیل و ادویه حاره و سکنجبین و ضماد گوشت او با نمک جهت تالیل و خاکستر
پر و بال او جهت تحلیل خنازیر و زبل آن جهت کلف و برص و خنازیر نافع و بیضه او بهترین بیضها و گرم و لطیف و ملین و
محلل و با قوت نافذه و جهت خناق و ورم پستان شیر بسته با آرد باقلا مجرب و جهت سرفه شربا نافع و جگر اردک پرواری
مولد خون صالح و جهت خفقان مفید و تخم او غلیظ و دیر هضم و در افعال ضعیفتر از تخم مرغ و جهت رفع هزال و سرفه و درد
سینه و با کهربا جهت قطع سیلان خون و زحیر و زرده برشته او با سداب و روغن زیتون جهت زود و جرب آن
اطفال نافع و پوست او با مروارید و شکر و نوشادر جهت رفع بیاض چشم بغایت آزموده است و سنگدان او دیر هضم
و از تعفن دور است و چون هضم شود مقوی معده و احشاست بطارخ اسم ماده تخم ماهی است که هنوز تخم نشده
باشد و جامد او بقدر انگشتی و سایل او نیز میباشد شکل ریگ و بهترین او تازه مایل بزردی مایل است نمکسود او
در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم و جالی قصبه ریه و جهت گرده و سپرز و ریاح نافع و سریع التعفن و مضر محرورین و مصلحش
زنجبیل که بالخاصیه قطع تشنگی آن میکند و سکنجبین و ترشیها و آنچه در گیلان تخم ماهی را اشبل میسازند قریب الفعل است
بطرخسیون بطارخ است بطیخ زرقی برا و زای معجمه و بطیخ سندی و شامی و قبطی بطیخ هندی است بطرا یونانی
اسم سنگلاخ است بطراسالیون یونانی بمعنی کرفس جبلی است و آن فطراسالیون است بطراخو یونانی اسم
ضفدع است بطرویون یونانی خرنوب الشوک است بطیطس یونانی بروج است بطیا یونانی مومیایی است
بطارس یونانی سرخس است بطرالاون یونانی نفط است بطینه بل است بطباط عصی الراعی است بعیر اسم
جمل است بعوض بق صغیر است که بفارسی خاکپشه نامند بعر اسم سرگین حیوانات است که خشک و از هم منفرد باشد
مثل سرگین گوسفند و بز و شتر بغل بفارسی استر نامند از فرط حرارت مزاج توالد نمی نماید و بندرت
واقع میشود و مشاهده شده و بهترین او آنست که مادرش مادیان باشد و زبونتر آنکه پدر اسپ باشد و مادر الاغ و دم

باب العین

باب الغین

گرم و خشک و گوشت او جهت درد مفاصل و پیه او مسکن نقرس و عرق النسا و چون با روغن زیتون [illegible] نموده
سه روز با آب عصی الراعی بنوشند باعث قطع نسل از جانب مرد میشود و چون زن سه روز سه مثقال از
جگر او بعد از طهر متعاقب هم بخورد مانع حمل میگردد و دستور موی او و فرزجه چرک گوش و بخور سم او مسقط مشیمه
و گریزانیدن هوام و همچنین بخور زبل او و جهت گریزانیدن هوام و خوردن آن جهت تسکین قولنج نافع و چون ذکر
او را با عفص کوبیده در روغن زیتون جوشانیده در موی مالند جهت دراز کردن و سیاه نمودن آن مجربست و ذکر
الاغ نیز همین اثر دارد و ضعیفتر از وست بغرا غذای خراسانی است که از آرد گندم خمیر کرده بقدر درهمی ترتیب
دهند و با قلیه که از سرکه و دوشاب و ادویه حاره و گوشت ساخته باشند استعمال مینمایند گرم مایل باعتدال
و مشتهی و مسکن قی صفراوی و التهاب و تشنگی و مقوی بدن و مفتح سده و مصلح حال گرده و اصحاب ریاضت و مولد خون
صالح و بطی الهضم و مولد ریاح و مصلحش دارچینی است و مولف تذکره موافق آنچه مذکور شد ذکر نموده است
و همین خاصیت دارد آش هیچه و آش اگرا که در اصفهان آش برگ نامند بقلة الحمقا بفارسی خرفه نامند و
بعبرانی ارغیم و بفرنگی برغال سالی گویند نباتش کمتر از ذرعی و اکثر او مفروش بر زمین و ساقش بقدر انگشتی
و بسیار نازک و شکننده و برگش ریزه و مایل بتدویر و گلش سفید و تخمش سیاه و ریزه و طولانی در سیم
سرد و تر و گویند در دوم تر است آب او مسکن حدت صفرا و خون و قاطع نزف الدم و نفث الدم و چرکی که از سینه
آید و مانع نزلات و جهت حصات و ادرار بول و حرقت آن و نواصیر و بواسیر و حرارت جگر و تبهای حاره و دفع
حب القرع و درد مثانه و قرحه امعا و تبرید دماغ و درد سر حار نافع و ضماد او با روغن گل جهت صداع حار و
سوختگی آتش و اورام حاره و با شراب جهت شوره سر و با آرد جو جهت مقدمه شقاقلوس و ورم چشم و ورم دماغ
و جرب و حکه و ورم انثیین و شری و حمره و آشامیدن او با ریوند جهت قطع تب مجرب و حقنه او جهت درد انثیین حار
و سیلان فضول امعا و رحم و ضماد تخمش جهت تالیل قوی تر از نبات او و نبات آن در مزروعات و اراضی حاره بغایت

باب القاف

نافع و مضر ریه و مبرودین و ضعیف الحرارت و بالخاصیه مسقط اشتها و اکثار او موجب تاریکی چشم و مصلحش صعتر
و کرفس و نعناع و قدر شربت از عصاره او تا پنج مثقال است و فرش کردن نبات او مانع احتلام است
و تخمش در جمیع افعال مثل آب او و از آن ضعیفتر و قدر شربش جهت قلاع اطفال و غیر آن نافع و در رفع تشنگی قوی تر
از نبات او و گویند مضر سپرز و معده بارد است و مصلح او قند و قدر شربت تا پنج درهم و بدلش در اکثر امور
بزرقطونا و بوداده او قابض و غیر بوداده ملین طبیعت **بقر الوحش** نوعی از ایل است و مذکور شد **بق** بفارسی
پشه است در دوم گرم و خشک با نمک سحق و بوییدن او جهت صداع مزمن و اختناق رحم و لعوق سوخته او
با عسل جهت سعال مزمن و مبلغ نمودن نزله او جهت دفع عسر بول و نفوخ او در مجرای بول جهت احتباس بول و تفتیت
حصات نافع و گویند چون هفت روز هر روز یکعدد او را از ثقبه باقلا مثقوب بلع نمایند قبل از نوبه جهت
دفع تب ربع مجربست و طلای روغن با آب لیمو رفع اذیت گزیدن او میکند و چون زرنیخ و نوشادر را با آن
کاو چند روزی در مکانی بخور کنند منع تولد او می نماید و مجرب دانسته اند **بقم** درختی است عظیم نبات او هند
و زنگبار برگش مثل برگ بادام و گلش بسیار زرد و ثمرش مدور مایل بسبزی و در آخر سرخ میشود و بعد از رسیدن
سیاه و شیرین میگردد و چون دو سه شب او را بخیسانند مدادی در غایت خوش رنگی میشود و چوب او را صباغان
استعمال میکنند و رنگ بقمی مشهور است در سیم گرم و در چهارم خشک و بخور بیخ او کشنده و گویند علاج
پذیر نیست و قدر ورا جهت التیام قروح کهن و جراحت تازه و قطع نزف الدم و غسول با آب او جهت نیکویی رنگ
رخساره و تقویت مفاصل نافع است **بقم** بضم با و تشدید قاف و فتح آن بلغة اهل یمن اسم جوز ماثل است
بقس بفارسی درخت شمشاد نامند برگش مثل برگ انار و از آن کوچکتر و سبزتر و ساق او سفید و شاخهای او
پریشان و خزان میکند و گلش سفید و در غایت عطریت و تخمش سیاه و مانند فلفل است در دوم گرم و خشک
و برگش سم حیوانات خصوصاً شتر و ضماد نشاره او با حنا جهت تقویت مو و درد سر و تفرق و شیون که درد

استخوان سرا است و با سفیدی تخم مرغ و آرد گندم جهت استحکام مفاصل و وثی و در دهن و نطول طبیخ برگ او
جهت خروج مقعد مجربست و تخمش قابض و مجفف رطوبات معده و امعا و قاطع سیلان لعاب دهن و ضماد
طبیخ او با شراب که بحد قوام رسد جهت باد سرخ و نمله ساعیه و سعفه و با عسل و حنا جهت رفع آثار جلد نافع و قدر
شربت از تخم تازه او که دانه را بیرون کنند تا یکوقیه و از خشک او سه مثقال است و شکوفه او مقوی دل و دماغ
و عروق و قوی تر از شکوفه نارنج است **بغتو فرشین** یونانی نباتیست برگش شبیه برگ تره تیزک و از آن
سطبرتر و تند طعم و ساقش مربع و گلش شبیه گل بادروج و تخمش مانند تخم کندنا و بیخش مدور و سیاه مایل بزردی
و کوچکتر از سیب و بوی او شبیه بوی شراب و منبتش سنگلاخهاست گرم و خشک محلل و ملطف و مقطع و ضماد
برگش جهت جراحات عظیمه و ثآلیل منکوس و جذب خار و پیکان از بدن و تخمش محلل قوی و بیخش با ماء العسل مسهل
بلغم و مرة السودا و قدر شربتش تا دو مثقال است **بقله یمانیه** نباتیست شبیه باسفناج و از آن بزرگتر و در
کنار آبها میروید مایل بسرخی و بی طعم است و در تنکابن و طبرستان اسفناخ مانند و ابن تلمیذ گوید تخمش شبیه
تخم بستان افروز و قسم ماده سرخ نیز است در دوم سرد و تر و ملین طبع و مرطب بدن و قلیل الغذا و مطفی
حرارت غریبه و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و سرفه حار و ضمادش جهت جرب و حکه و اورام حاره و درد سر
و خراج و قروح و ورم چشم و ثآلیل و قروح باطنی و غلیان خون نافع و بطی الهضم و مضر مبرودین و قاطع باه
و مصلحش جوارشات و تخمش سرد و خشک و رادع و جهت امراض حاره و اورام شرابا و ضمادا نافع و مضر گرده
و مصلحش شکر و قدر شربتش تا سه مثقال است و بهندی این را چولائی گویند **بقله حامضه** تره خراسانی گویند
و قسمی از حماض بزرگ ورق است بی ساق و اندک کرنب کوچکتر و ترشی آن زیاده و در جای نمناک میروید و در افعال
مثل حماض مضر عصب و مصلحش عسل است **بقلة البرزی** نباتیست از کاسنی بری کوچکتر و بیخش بر روی زمین پهن
میشود و گلش زرد بخلاف کاسنی بری که بیخش بر روی زمین فرو رفته است و طعم این با اندک تلخی و شوری

و در آخر سرما میرویید و در آخر خیار مخورند و تخمش شبیه بدانه پنبه در اول سرد و در رطوبت معتدل گویند گرم و خشکست مقوی احشا و معده و جگر و جهة خفقان و بوی دهان و تقویت لثه و هاضمه و تب ربع بلغمی نافع و در جامه خواب گذاشتن موجب دیدن خوابهای خوبست **بقلة الملك** نباتیست برگش شبیه برگ بادرنگ و از آن ریزه تر و بیخش باریک و پرشعبه و بیرون سیاه و اندرون سفید و اکثر منبت او بلاد ارمنیه و بلاد مغرب و جزاست در هر سال در بهار سبز میشود و تا اوسط تابستان میماند و پوست بیخ او را می برند تا شیر زفت شود و چون بیکان و حربها بمالند هر حیوانی که بخورد و بخون او مخلوط شود در ساعت او را بکشد در اندلس بیخ مقشر از پوست او را بجای کندش استعمال مینمایند در نهایت گرمی و خشکی و سه درهم او کشنده است **بقلة خراسانیه** بقله حامضه است **بقلة الرمل** بقلة البراری است **بقله مبارکه** و **بقلة الزهرا** و **بقلة لینه** بقلة الحمقا است **بقلة الترنجیه** ترنجانست و اقسام از آن در تخوبه است و مذکور شد **بقلة عربیة** بقله یمانیه است **بقله یهودیه** هندبای بریست و گویند قرصعنه است **بقلة الغزال** سنگ تراشیع است **بقله بارده** لبلابست **بقلة الانصار** کرنب است **بقلة الخطاطیف** دواء الخطاطیف است و گویند عروق صفر است **بقلة الکلس** فودنج بری است **بقلة ذهبیه** و **بقلة الروم** قطف است **بقلة الحمقای بری** یلبوست **بقلة ملک** شاهتره است **بقلة عایشه** جرجیر بستانیست **بقار** سطاخیس **بقیس** بیونانی بقس است **بقسمات** خبز الکعک **بقلة الاوجاع** بیونانی اوراقا قالیا نامند نباتیست مغربی و بوادی افریقیه در طعم شبیه بانیسون و با اندک تلخی در دوم گرم و خشک و جهة درد شکم هر شخصی در هر زمانی مفید است **بقلة الذئب** با در تخوبه صحرائیست **بقله دشتی** نفاق است **بقم** کاو است و بهترین او گوساله یکساله است که عجل نامند و بعضی او را بهتر از گوسفند سه چهار ساله میدانند و زرداو بهترین سایر الوان گوشت کاو زیاده از یکساله و در دوم گرم و در سیم خشک و غلیظ و دیرهضم و مورث امراض سوداوی و بعد از هضم تام مقوی بدن و مسمن و قاطع مرار رقیق و جهة اصحاب ریاضت و فوق نافع و سبب

تعفن خون و مضر صاحب نقرس و مفاصل و قاطع حیض و سدد و اکثار او موجب موت فجاه و مصلحش مهرا پختن او با عسل و سرکه و ادویه حاره و ملطفه مثل دارچینی خوردن و همچنین سکنجبین و شیر فیها سوای خرما موافق است و مرق آن که چربی نداشته باشد با سرکه جهة صاحبان معده مراری و جگر حار نافع و مانع انصباب مرار بمعده و اسعاد و انتشار صفراست و مدر بول و جهة یرقان نافع و خوناب کباب بی چربی او جهة گشتن کرم گوش و سوختگی آتش مفید و شاخ او در دوم سرد و در سیم خشک و آشامیدن یک مثقال سوخته او با آب سرد مانع رعاف و با شراب قاطع اسهال و ذرور او سوهان کرده غیر سوخته جهة نزف الدم و جلای دندان و التیام قروح نافع و سم سوخته او نیز همین اثر دارد و دو مثقال او با عسل جهة اخراج حب القرع و کدو و باه و مداومت او هر روز نیم مثقال با سکنجبین جهة رفع سپرز و موثر و پیه او در افعال بهتر از پیه خوک و پیه او تا چهارم گرم و خشک و در معاجین جهة صاف کردن منی و آشامیدن او با عسل جهة حکه و مرض آهنگ و طلای او جهة قروح خبیثه و گزیدن جانوران و تسکین درد و زخمها و در قضیب و فرج و غلاف خصیه و تحلیل ورم آن و با نوره و طین قیمولیا جهة جرب متقرح و برش و سبوسه سر و فرزجه آن با ادویه مناسبه جهة احتباس حیض و تنقیه رحم و اکتحال او با عسل جهة بیاض چشم و قطور او با شیر زنان یا شیر بز جهة چرک گوش و گرانی سامعه و جهة جراحت آن و با مرهم جهة منع چرک زخمها و غرغره او با عسل و مالیدن او در خارج جهة خناق و طلای او جهة قروح مقعد و با نطرون و سنگ رخام جهة خراز مفید و قضیب مجفف او را سوهان کرده با تخم مرغ نیم برشت خوردن بغایت مبهی و بخور شاخ او جهة گریزانیدن هوام و استنشاق خیس مغز ساق او جهة تلیین اورام صلبه و شقاق و بواسیر و سعفه و استخوان سوخته او مانع زیاده شدن آکله و آشامیدن خون او بقدر ریک و قیه که گرم کرده باشند کشنده و ضماد سرگینش با آرد جو ملین اورام صلبه و ذرور خشک او جهة حبس کردن خون جراحت و منع ورم آن بغایت مفید و ضماد خون او که تازه باشد و با فورجیض مفروج کرده باشند جهة نقرس و درد مفاصل گویند مجرب است

و در دست کردن انگشتر که از شاخ چوب او ساخته باشند و در دست چپ کنند جهت رفع صرع بغایت موثر است
و چون گوشت او را مهرا نجته و با خون او در شیشه کرده چهل روز تعفن نمایند و بگذارند تا کرمها ی یکدیگر را بخورد
یکی بماند نیم درم او سم قاتلست و چون با بزر البنج قدری از ان نفوخ کنند بیهوش میسازد و گویند از سوده
و خواص بول او در بول مطلق و سرگین او در احشا و شیرا و در لبن مذکور است

باب الکاف

بکاء درختیست معروف در مکه
معظمه شرفها الله تعالی شبیه به بشام و برگش از ان بزرگتر و ثمرش از ان ادور و آب سفید یکه از ان بچکد از
مانند سرخ نمیشود بخلاف معدبشام در دوم گرم و خشک و منضج صلابات و مسواک چوب او و دخان آن جهت تقویت
لثه و منع آفات دندان و خاکستر او جهت التیام قروح و برگش محلل ریاح و تخمش مقوی معده و جهت سرفه و اورام
بلغمی و سوداوی نافع بکمون بلغت فارسی بعربی عرفج نامند و از جمله تیوعات و در کناره آبها میروید شبیه
بدرخت سماق و شاخش زیاده بر پنجه دستی باشد و مایل بسرخی و شیردار و خمه اغصان از این جهت گویند
و برگش شبیه برگ کاج و پیچیده و گلش سفید و در هم و تخمش شبیه بشاهدانه و او را حب العقد نامند در سیم گرم
و خشک و منفتح سده احشا و بجهت سپرز نافع و چون زن سالی یکدفعه از ان تخم تناول نماید در ان سال حامله نشود و اگر
هفت سال مداومت نماید هیچ وقت حامله نشود بکام حب الآس است بکائن هندی آزاد درخت
بکر بیشه نوشته است بکیر هندی خیار شنبر است بکری هندی مغز است بکورت کن ترکی علق
بکان بت هندی خسک است بکابت هندی نجکشت است

باب اللام

بلسان درختی است بقدر درخت سفرجل و برگش
شبیه برگ سداب و از ان سفیدتر و در بوشبیه بآن و نبات او عین الشمس که توابع مصر است و در طلوع شعری یمانی
ساق درختها را شکافته آبهای او مثل صمغ منجمد میشود روغن بلسان است و مولف تذکره ساکن مصر میفرماید که بالفعل
معدوم است و از چوبش بشام و سایر اجزا میسازند و بدستور کابلی حب بلسان ثمر بشام را عطاران میفروشند
و ضماد برگش جهت گزیدن عقرب و طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظه و قطور طبیخ او جهت درد گوش و ضماد بیخ

که پوست رقیق او است و بر مغز او ملاصق است مجفف قوی و رادع و جهت جراحات و حبس سیلان
خون و رطوبات شربا و ضمادا و بجهت فتق نافعست و بدلش گلنار و گویند پوست انار و مورد بالسویه
و قدر شربتش یکمثقال و در مطبوخات تا سه مثقال و شاه بلوط اندک حرارت و قبض و حبس او کمتر از بلوط است
و غذائیت او غالب و باقوت جالیه و مسمن بدن و مولد بیه کرده و مشوی او با شکر به مبهی و مهیج باه و مقوی
بدن و جهت رفع سموم بغایت موثر و در سایر خواص ضعیفتر از بلوط و نفاخ و اقسام بلوط مضر خلق و
مثانه است و مصلح آن بزر خندقوقی و شکر و سکنجبین و چون پوست درخت او مهرا نجته و یک شب بموی
کاذ نموده و قبل از ان با طین قیمولیا شسته باشند بغایت سیاه کند و جفت شاه بلوط در سمیت مثل پوست
شلوکست بلوط الارض اسمی است مشترک بر کمازریوس و بر بیخ نباتی که برگش مثل برگ کاسنی عریض
است و نبت او ریگزارها و تحت گولان که نوع تر اصل است و او جدوار سفید اندلسی است و طعم او
شیرین با اندک تلخی در دوم گرم و در اول خشک و قاطع فضول و منفتح سده اعضای باطنی و مدر بول و حیض و
رافع علل سپرز و ضمادش جهت پاک کردن زخمهای متعفن و گوشت زیاده و منع زیادتی قروح نافع و قدر
شربتش از یکدرهم تا سه درهم است بلوطی نباتیست برگش شبیه برگ سیر و لون سیاه و بدبوی
شاخهای آن مربع و سیاه و پر شاخ و برگش چتری بسته شبیه به بشم و گلش مدور و زرد و اغبر است
گرم و محلل و ضماد برگ او با نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و پخته او را در زیر خاکستر جهت بواسیر مجرب دانسته اند
و با عسل جهت پاک کردن زخمها نافع و در افعال قایم مقام فراسیون و بدل او دو وزن او فراسیون
بلح بجای مهمله ثمر درخت خرما است که سبز بوده و هنوز زرد و مایل بشیرینی نشده باشد و غوره خرما نامند
و در اکثر طبیوبات داخل میکنند در اول دوم سرد و در آخر آن خشک با عطریة و قابض و مقوی معده و جگر
و قاطع قی صفراوی و اسهال مزمن و ادرار بول و سیلان رحم و خون بواسیر و مقوی لثه و ضماد او ملصق جراحات

تازه و مقوی عصب و مسترخی و خوشبو کننده عرق و مداومت اکل او قاطع جذام و مضر شش و سینه
و مولد خلط غلیظ و مولد ریاح و مصلحش عسل و شربت خشخاش و بنفشه مربا و قدر شربتش دو درهم و جزو اعظم
سک و رامک است و چون آب او را با آب غوره بجوشانند تا غلیظ گردد و در چشم کشند جهت قطع دمعه و جرب
و سلاق مجربست **بلجیه** بجای مهمله بلغة عربی گیاهی است که بر روی زمین منبسط میشود و شاخهای او
باریک و سرخ و بهم پیچیده و شبیه به پیچیدن کرمها بیکدیگر و بر روی زمین مثل دایره مستدیر میباشد و گلش
سرخ و سفید و گرم و خشک و مقطع و محلل و غرغره عصاره او و طبیخ او جهت زلو که در حلق مانده باشد نافع
و خوردن او در طب مستعمل نیست و ضماد او محلل قویست **بل** بلغة هندی اسم خیار هندیست بزرگتر از
خیار کبیر و تخم او تلخ و مغزش حب و پوست ثمر او سیاه و اندرون سفید و مایل بزردی و مستعمل
تخم اوست در آخر دوم گرم و خشک و با قوت قابضه و مقوی احشا و محلل صلابات عصب و جهت فالج و لقوه
و سایر امراض بلغمی و بواسیر و ریاح و رطوبات غریبه و با جوارشات جهت تحلیل ریاح بواسیر و غیر آن
نافع و قابض طبع و مبهی و بخور او جهت باد بواسیر بسیار مفید و قدر شربتش تا یک مثقال و مصدع محرورین
و مصلحش کشنیز است مولف اختیارات بدیعی بل و شل و فل را اجزای یک ثمر دانسته و نه آنچنانست
بلادر لغة هندیست و بعربی حب الفهم و ثمر الفهم نامند و آن بار درختی است شبیه بشاه بلوط و پهن و مستدیر
و سیاه و مغز تخمش سفید و در درون او مثل مغز بادام و شیرین و مابین پوست و مغز او مملو از رطوبت
سیاه غلیظ که عسل بلادرن نامند و درخت او بقدر درخت گردکان و برگش عریض و اغبر و تند بو و خواب
در سایه او باعث سکر و سبات و عسل بلادر در چهارم گرم و خشک و پوست او در سیم خشک و مغز او در سیم
گرم و در اول خشک و بی مضرت و مبهی و مهیج باه و عسل او را مخلوط با روغن گاو استعمال مینمود و محلل و مسخن و
ملطف قروح و مقرح جلد و جهت امراض بارده دماغی و عصبانی و رطوبی و تقویت حفظ و ذهن و رفع

الجبل

رطوبات و دفع ریاح و تقویت اعصاب و رفع سلس البول و نسیان و فالج و لقوه و رعشه و خدر و اختلاج
و قطع ثالیل و وشم و سایر آثار جلد نافع و مضر محرورین و محرق خون و مورث یبوست دماغ و جوشش دهن
و بدن و جنون و سرسام و مالیخولیا و مصلحش روغن گردکان و مغز گردکان تازه و ماء الشعیر و دوغ و مهنداو
و دو مثقال او کشنده و قدر شربتش از ربع درهم تا نیم درهم است و بدلش نخ وزن آن فندق و ربع آن
روغن بلسان و سدس آن نفط است و اکتحال او در چشم چهارپایان مورث بیاض و دافع آن خربق و ضماد او
با ادویه مناسبه غیر متقرحه جهت جمیع امراض بارده نافع و بخور او زایل کننده بواسیر و مسقط دانه اوست
و پوست بلادر مبهی و جهت حفظ سیاهی مو بغایت موثر خصوصا هرگاه با روغن بطم تدبیر او کرده باشند
بلسکی نباتیست پرشاخ و خشن و مربع و ساق و شاخهای او دراز و برگش متفرق و شبیه ببرگ روناس
و مایل باستداره و گلش سفید و تخمش صلب و مدور و میان او مایل بکجی و چهارپایان شیر را باو صاف میکنند
و لهذا بمعنی الرعات نیز نامند و مرکب القوا و حرارت و یبوست در او غالب و ملطف و بجهت رهم از جرم او
و بدستور نیم اوقیه از عصاره او جهت گزیدن افعی و رتیلا نافع و قطور عصاره و آب مطبوخ او با روغن
گل جهت درد گوش و ضماد ورقش با بیضه خوک جهت ابتدای خنازیر مفید است **بلبل** مرغیست معروف بقدر
اسفوری و خوش الحان و گوشت او در سیم گرم و خشک و بغایت محرک باه خصوصا بیضه و مغز او و سرگین او
بسیار جالی و با قبض و ضماد وی جهت رنگ رخساره و ازاله کلف و شعر زاید اجفان و حمول او جهت اسقاط
جنین موثر و خاکستر پر او جهت التیام جراحت و خوردن خاگینه کرم او و جهت تصفیه صوت و وششش مفید است
بلور بلام مشدده و مفتوح سنگی است سفید و شفاف و سست و بفارسی بلور نامند اکتحال او جهت بیاض
و سبل و جرب و تعلیق او جهت ارتعاش اطفال و از خواب جستن موثر است **بلوط الملک** شاه بلوط است
و در بلوط مذکور شد **بلسن** بعربی تین ابیض است **بلوسیلوس** کلنار است **بلنجسنک** بجیم و کاف تخم شنگشت

[عندلیب]

بنطس بلغة اندلس تعلبه یمانیه است بلسامن بیونانی اسم بلسانست بلبقی بیونانی حرف بابلی است بلاسقین
بلغة بربری حرف بری است بلار عرطنیثا است بلمون وکمون بفارسی اسم عرفج است بلطدون
بقله یمانیه است بلغة یونانی بلبوساسو سنجانست بلورینه شقراق است بلارج لقلق است بلابس
بسریانی بلبوس است بلخیه بنجای عجمه بهرامج است بلنجاسف برنجاسف است بلهر بلغة هندی
باقلاست بلپل موبه بلغة هندی فلفل مویه است بل بهندی بزر بقلة الحمقاست بلاده بهندی بلادراست
بلی بهندی سنوراست بلد بهندی بقراست پل بهندی ثمر اشجاراست بلوط بترکی اسفنج است بالاغ
اودی بترکی حرف الماراست بل شیرین بشیرازی طراثیث است پلنک اسم فارسی نمراست بلاخوار
بلغة تنکابن دوشیصاست بلهم بلغة دیلمی خالیس است بنفسج معرب از بنفشه فارسی است وبعربی فرفیر نامند
وبیونانی ایرو در اول سرد و در دوم تراست وگویند در اول سرد وتر است وبعضی در اول گرم وتر دانسته اند
مسهل صفرا ومسکن عطش وحدت خون وحمیات حاره وخفقان وغشی است ومنوم ومحلل اورام ولطیف وجهة
صداع حار وصرفه وخشونت سینه وحلق وحرقة مثانه وبول ودرد گرده واحتباس بول وذات الجنب
وخناق وذات الریه وصرع اطفال ونزلات وزکام نافع وچند روز مداومت نمودن دو درهم او تا
چهار درهم با آب سرد جهة رفع اسهال صفراوی انواع مجرب است وسه مثقال سائیده او با شیرخشت وشکر
وامثال آن مسهل سریع العمل وشربت او با شیره کلقند جهة تبهای مرکبه بعدیل است وگویند گل تازه او فادزهر
سموم است ونطول طبیخ او جهة رفع یبوست دماغ واعضا نافعست وضماد او جهة صداع حار واورام حار
وشقاق ودر مقعد مفید واکثار او مورث ضعف دل وباعث کرب وثقل معده وغشیان والتهاب در تبهای
حاره ومصلح او اندکی از انیسون وبدلش نیلوفر وبرگ خبازی ودر سعال گل گاوزبانست وقدر شربت از جرم او
تا پنج مثقال ودر مطبوخ تا ده مثقال وخوردن آب برگ او با ثلث آن شکر جهة خروج مقعد اطفال بغایت موثر

با با نون

وضماد آن جهة اورام حاره والتهاب معده وچشم ونتوی مقعد وجرب صفراوی وحکه مفید است
وروغن بنفشه سرد وتر ومنوم جهة جرب وحرارت جسد وخشکی دماغ وسینه وصرفه وریختن موی ونرم
کردن اعضا ومفاصل وحفظ صحت ناخن وتکرار آشامیدن دو درهم او بعد از تعریق در حمام جهة ضیق
النفس وضماد او با موم بر سینه اطفال جهة سعال بغایت موثر وقطور او در احلیل جهة حرقة البول وحرارت
مثانه وسعوط او جهة درد سر حار وبیخوابی مفید وبدلش روغن نیلوفر است وتدهین ناف با آن جهة دفع
اسهال مجرب است وچون اسفنج یا پنبه را بروغن بنفشه آلوده بر مقعد ضماد نمایند در تنویم عدیل ندارد و
طریق گرفتن روغن او یکی آنکه با کنجد مقشر ویا با دانه مقشر در کیسه کرباس کرده مکرر بمالند وخشک کنند تا
مغز بادام وکنجد رنگین گردد پس او را کوبیده روغن بگیرند دیگر آنکه گل بنفشه را در روغن کنجد بقدر سیر رطلی
سی مثقال کنند ودر آفتاب گذارده بعد از هر چند روز صاف نموده بنفشه را تازه نمایند تا رنگ وبوی
بنفشه را بردارد بنطافلن اسم یونانی بمعنی ذو خمسه اوراق واو غیر اثلق است که بفارسی پنجنگشت است
وبیونانی بنطافلون وقطران نامند وبمعنی ذو خمسه اصابعست وبنطافلون نباتیست شبیه به پنجنگشت وشاخهای او
باریکتر وبقدر شبری وبرگش شبیه ببرگ نعناع ودر هر شاخ پنج عدد وطرفین برگ او مثل اره وگلش مایل به
سفیدی وزردی وبخلاف اثلق که گلش مایل بسرخی وازرقی است وبرگش شبیه ببرگ زیتون واز آن بزرگتر
وچون بوست بمالند بوی او باعطریة شبیه بسباسه ونبات او قریب بدرخت انار ونبات بنطافلون
بقدر او نیست ودو شاخهای او بصلابة شاخهای اثلق نیست وثمر ندارد واثلق را بزر بقدر فلفلی میباشد
ونبت او نزدیک آبها است وبیخ بنطافلن مایل بسرخی طویل وغلیظ وکثیر المنفعة است وجمیع اجزای او در
حرارت قریب الاعتدال ودر سیم خشک وبعضی در دوم گرم دانسته اند ومجفف قوی وبی لذع وجهة ومحلل و
سموم ادویه قتاله وعصاره بیخ او جهة اسهال ودرد جگر وشش وقرحه امعا ومفاصل وعرق النسا وصرع

نزمن و غرغره او را جهة خشونت حلق و درد دندان مجرب داشته اند و ضمادش جهة منع زیادتی قروح
خبیثه و طلای مطبوخ او بسرکه جهة خنازیر و اورام صلبه و حمره و داخس و بواسیر که دانه او ظاهر باشد و جرب نافع
و سه مثقال عصاره و بیخ او جهة سموم ادویه و تا دو مثقال از برگ او با ماء العسل جهة تب ربع و غب غیر خالص
و تب بلغمی و مداومت شرب نه قیراط عصاره برگ او جهة یرقان مجرب و آشامیدن و ضماد نمودن او جهة
قطع نزف الدم ظاهری و باطنی و تضمید او جهة قیلا معا و با نمک و عسل جراحات و نواصیر و داخس و ذرور او
جهة التیام جراحات بغایت مفید و افراط اش او باعث تحلیل احتلام و سقوط او جهة خذ اسپ و چهار پایان که
بعد از سقوط آن مقدار حرکت دهند که عرق کند مجرب داشته اند و مضر معده و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش
از یک مثقال تا سه مثقال و بدلش در تریاق اسقولوقندریون و در صرع زمرد و چون برگ چهار عدد شاخ او را
جهة تب ربع و برگ سه شاخ او جهة غب و دو شاخ جهة تب بلغمی و یک شاخ جهة یومی بنوشند بالخاصیه رفع
مینماید و چون یکماه هر روز برگ یک شاخ او را بخورند صرع مزمن را رافع و نافعست **بنج** بلغة دیلمی کنجک گویند
چه آن خلاف شبیه است به قیفز کوچکی و آن نباتیست برگش شبیه برگ با درنجبویه و غلیظ و منشق الاطراف
و ساقش غلیظ و مانند چشم چیزی بر او ظاهر و ثمرش غلافهای ستراکم در تحت اوراق شبیه بگل انار
و مملو از تخمی غبره در شبیه بحلبه و از آن بسیار کوچکتر و تخم قسم سیاه را گلش بنفش میباشد و قسم سرخ را
گل مایل بزردی و قسم سفید را گلش سفید و مستعمل در شراب سفید اوست و بعد از یکسال قوتش کم میشود
و اقسام او سرد و خشک و سیاه او در چهارم و سرخ در آخر سیم و سفید در اول سیم و مخدر و مسبت و
و مانع سیلان رحم و رطوبات و مقوی اعضاء و مانع نزلات و رادع و مجفف و مسکن صداع مزمن
و ضربان مفاصل و نقرس و عرق النساء و ضماد عصاره او با آرد جو جهة اورام حاره و درد گوش و چشم
و با شراب جهة نقرس و ورم خصیه و پستان و طلای آب او بعد از کندن مو مانع روئیدن آن بشرط تکرار و مطبوخ او

با سرکه و با ثلث آن افیون مجفف قروح و طلای رما و او با دارچینی و زنجبیل و عسل بهترین ادویه درد معده
و شرب و بخور او قاطع نزف الدم و فتیله او با انجیر بهترین ادویه بواسیر و امراض مقعدست و چون برگ و
شاخ تازه او را در عصاره طبخ دهند بغایت مسمن اما باعث اختلال عقل تا دو سه روز میشود و خوردن
سه چهار عدد برگ او با شراب رافع تبی است که با حرارت و برودت هر دو باشد و بخور او جهة جرب
دست نافع و شش قیراط او جهة نفث الدم و سرفه و ضماد برگش جهة اکله استخوان و طلای پخته او با زرده
تخم مرغ یا پیه جهة درد مقعد و کنج را و خصیه نافع و با آرد باقلا جهة منع بزرگ شدن پستان و خصیه و با عسل جهة
درد خصیه مفید و فرزجه او جهة قروح رحم و رطوبات آن مفید و بزر البنج جهة سرفه و نزله و نفث الدم و تسکین
درد با ماء العسل و هم وزن او خشخاش جهة منع ادرار حیض و نزف الدم سایر اعضاء و با افیون جهة رفع
بیخوابی و سنون او با قطران جهة درد دندان و بخورش جهة کرم دندان و مضمضه طبیخ بیخ او جهة درد
دندان و ضمادش جهة درد جگر مزمن نافع و قدر شربت از سفید او از شش قیراط تا نیم مثقال و از سرخ
تا شش قیراط و از سیاه او تا چهار قیراط و قدر چهار درهم او کشنده است و بدلش افیون و مورث
سدر و دوار و خناق و جنون و مصلحش عسل و انیسون است و روغن او که بزر البنج سفید را کوبیده و با آب گرم
خمیر کرده در آفتاب اندک خشک نموده و افشرده باشند تدهین او جهة قروح صفراوی سر و جرب و حکه و طلای
او جهة رفع بیخوابی و درد سر حار و قطورش جهة درد گوش و حموضش جهة صلابت رحم نافعست و چون بزر البنج را
با نصف او تخم کاهو و نصف او خشخاش کوبیده روغن بگیرند در منافع تریاق و سرسام و مالیخولیا و
وسواس و تندی نفس شربا و تدهینا و سعوطاً **بندق** معرب از فندق فارسی است و بعربی جلوز نامند
در آخر اول گرم و در اول خشک و مسهی و مقوی امعا خصوصاً امعای بهایم و زیاده کننده جوهر دماغ و قلیل
الغذا و یک وقیه او با ماء العسل جهة سرفه مزمن و بو داده او با اندک فلفل منضج نزله بارده و موافق سینه

وشش و با انیسون جهة خفقان و هزال کلیه و حرقة البول و تقویت باه و سموم بارده و زهر عقرب نافع و ضماد
سوخته او با پیه خروس و پیه خوک جهة داء الثعلب و با روغن زیتون چون بر یافوخ اطفال بمالند جهة رفع
ازرقی چشم اطفال شیرخواره و سرخی مو بغایت موثر و آشامیدن او با آنچه و سداب بعد از طعام
جهة سموم اغذیه و با شکر یا عسل جهة سرفه مفید و گذاشتن چهار عدد او در چهار رکن خانه و همچنین نگاه
داشتن او با خود نافع گزیدن عقرب و مولد ریاح و اغلظ مغز باه و مضر معده و مهیج قی و مصلحش با العسل و
فانید و سکنجبین و جلاب و بدلش مغز گردکان و حب الصنوبر و قدر شربتش تا بیست و چکانیدن ممضوغ او
در چشم جهة طرفه و پوست سبز او بغایت قابض و دو دانگ او حابس اسهال کهنه و خفت و بدستور روغن او
گرم و خشک و جهة سرفه بارده و درد سینه و جگر که از برودت باشد و تدهین او جهة گزیدن عقرب و رتیلا نافع
و مضر معده و مصلحش میویز است **بندق هندی** رته است و آن دانه ایست بقدر فندقی و پوستش
صلب با زفت و شفاف و تیره رنگ مایل باندک سبزی و مغز او سفید مایل بزردی در آخر دوم گرم و خشک
و مقوی هاضمه و معده و اعصاب و اعضای مسترخیه و جگر شرباً و ضماداً و قاطع رطوبات و نزلات
و جهة فالج و لقوه و هیضه و صرع و ریاح غلیظ نافع و مداومت او بغایت مهیج باه و مایوسین و عصاره او
مسهل سودا و بلغم و مرار صفر و صفرای جمیع بدن بی اکراهی حتی اینکه باعث رفع برص و کلف و نمش و
یرقان میگردد و هجده قیراط او با شراب یا سکنجبین رافع قولنج و یکمثقال پوست او جهة گزیدن عقرب
و رتیلا شرباً و ضماداً و جهة تب ربع و اسهال مزمن و هیضه شرباً و جهة صداع و شقیقه و ریح و [illegible]
و لقوه و فالج و صرع و سدر و ریح الخشم که عبارت از بطلان شم است سعوطاً بقدر فلفلی و بخور پوست
ملاصق مغز او جهة جنون و ام الصبیان و ضماد او با سرکه جهة خنازیر و ریاح کمر و پشت و صرع اطفال و کیتی
طبیخ او با سرمه جهة دفع احولی و نزول آب و دو درهم از بیخ درخت او جهة ذات الجنب بارد و سرفه و ر

ونفث الدم

و نفث الدم و فرزجه مغز او جهة اخراج جنین و احتباس حیض و یکدرم او جهة درد رحم نافع و قدر شربتش
از نیم مثقال تا یکدرهم و چون با هر یک مثقال او نیم دانگ محموده مخلوط کنند در اسهال بغایت سریع الاثر
گردد و هر گاه دو درهم او را کوبیده در سکنجبین با گلاب مدتی بخیسانند پس آن سکنجبین را با عدس یا جو
مقشر و گوشت مرغ طبخ بلیغ داده مرق او را با قدری سقمونیا بنوشند باعث اخراج اخلاط مختلفه گردد
و در انتفاع بعدیل است **بنک** پوست درختی است خوشبو شبیه بپوست درخت توت و گویند پوست
امغیلان هندی است و اکثر را اعتقاد آنکه بنک اسم هندی است و هندی و در آخر شروح گشته در اول
گرم و خشک و از عطریات و مقوی معده و جگر و دماغ و قاطع اسهال صفراوی و غثیان و مبهی و در بو
و جهة طحال و تجفیف رطوبات نافع و طلای او مانع عرق و خوشبو کننده آن و قاطع رایحه نوره و منقی
جلد و رطوبات تحت آن و قدر شربت او تا پنج درهم و بدلش آس است **بنجه** دانه ایست شبیه
بعدس و از آن بالیده تر و بشیرازی شو گویند قسمی از خلر و سفیدی و تدویر او ایست سرد و خشک
باعتدال و قابض و در خواص مانند عدس و ضمادش جهة فتق و اسهال و ذرور او جهة قروح ساعیه نافع
و اکثار او مولد سودا و مصلحش روغن است **بنات وردان** حیوانیست سرخ لون و پر او رقیق و در حمام
و قرب آبها و جاهای متعفن میباشد و بیضه او شبیه بلوبیا است در دوم گرم و خشک و محلل و مجفف و
آشامیدن سوخته او تا یکمثقال و نیم با عسل جهة احتباس بول و رفع سموم و اسقاط نمودن جنین و عسر النفس
و حرقة البول و درد رحم نافع و قطور مطبوخ جوف او با روغن زیتون جهة درد گوش و باضافه موم و زرده
تخم مرغ جهة درد رحم و گرده و احتباس بول ضماد او بغایت مفید و چون او را با قروما مالند و الی
از فساد که بفارسی سس گویند با روغن زیتون بجوشانند تا مهرا گردد جهة بواسیر و امراض مقعد
گویند مجربست و با انجیر جهة قروح ساق نافع و بیضه او در رفع قروح مذکوره بعدیل است و مجرب و بخوردن

خون او با ماکولات مورث برص و دود زرنیخ و نوشادر باعث گریزانیدن اوست بن بلغة فارسی
اسم حبة الخضر است بن بسکون نون بربری است بن بتشدید نون بلغة یمن اسم قهوه است بنتوم
بلغة اندلس اسم خرقطانست بنیر سپستانست بنج جبلی رومی شوکرانست بنج الکلاب شابانج است
بنات الرعد فطر است بنات الغار انجره است بنجشکردان بلغة فارسی اسم لسان العصافیر است
بنطرون یونانی بورق است بنات الشیخ بدبد است بنات بلغة فارسی علک البطم است بنجنکشت
فارسی اسم اثلق است بنطارقطران اسم یونانی اوست و بمعنی ذو خمسه اصابع و بنطافلون را
نیز نامند بندراکش بلغة تنکابن ثیل است بنطافلوس یونانی بنطافلن است و بمعنی ذو خمسة اقسام
بنطافیلس یونانی بمعنی ذو خمسه اجنحه و اسم بنطافلونست بنکارهلا اسم سریانی بنغلیج است بنکن هندی
بادنجانست بنوسا اسم هندی بنفسج است بنولی اسم هندی حب القطن است بندا اسم هندی
هزار است پنیرمایه اسم فارسی انفحه است پنیرک اسم فارسی خبازی است پنیر اسم فارسی جبن
است پنیرخرما بفارسی جمار است پنبه بفارسی قطن است پنبه دانه بفارسی حب القطن است بنجنکنک
اسم فارسی شابانج است پنسوق اسم ترکی قطن است پنبه کهنه اسم فارسی قضم است
بنک اسم فارسی قنب است و هندی اسقیلا از ابان اسم نامند پنیرک بستان اسم فارسی ملوخیا است
بنکو بشیرازی برقطونا است بنهی اسم هندی اوسپند است بنکره بهندی خشخاش است بندری
بهندی ساق است بنلوحن هندی طباشیر است پنه تنکر هندی اسارونست بوزیدان بیخی است
سفید و اطول از انگشتی و صلب و مصمت و با خشونت و بعربی مستعجل نامند و آن نوعی از مستعجل است
و فرق میان دو نوع کثرت خطوط بوزیدان است بخلاف مستعجل که عدیم الخطوط است و گویند لعبت
بربری است و فرق میان هردو حلاوت بوزیدانست و لعبت کره دار و شبیه ببورنجانست در آخر

دوم

دوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه و مبهی و محرک جماع و بالخاصیة مسهل زرداب و ملطف و تریاق
سموم بارده و مسمن و مفتح سده جگر و سپرز و منقی معده و عصب و مسقط جنین و جهة استسقا و دفع
کرم معده و اذابه اخلاط غلیظه و درد مفاصل و نقرس و با قرد مانا جهة بواسیر نافع و مضر مثانه
و مصلحش عسل و خردل و قدر شربتش تا یک مثقال و نیم و بدلش دو وزن او بهمن سفید و گویند بوزیدان
وج و در تریاقیه هم وزن او زرنباد و زراوند طویل است بوشش در هندی قرصی است متخلل که از زنبا
ترتیب میدهند و آن بقدر شجری و برگش مثل برگ خار و تخمش مدور و از شاهدانه کوچکتر و مایل بزردی
در دوم سرد و رادع و ملین و طلای او جهة اورام حاره و تحلیل و منع زیادتی آن و اوجاع حاره
و نقرس و رمد و صداع نافع و بدلش نیلوفر ما میثا و حضض بونیون یونانی نباتیست ساقش بقدر
انگشت و برگش شبیه ببرگ کرفس و الطف از آن و گلش شبیه بگل شبت و تخمش ریزه و خوشبو در دوم
گرم و خشک تند و جالی و مفتح و محلل ریاح و مغص و مدر بول و مسقط مشیمه و کرم شکم و مستعمل رب و تخم
و عصاره او جهة کرده و مثانه و سپرز نافع خصوصا با ماء العسل و ضماد او با شراب و نمک جهة خنازیر
و حمول او جهة اخراج کرم امعا مفید و مصدع و مغثی و مصلحش عناب و شیر تازه و قدر شربتش تا یک مثقال
و از تخمش نیم مثقال و بدلش کندر است بولامانیون یونانی قسمی از مخلصه است و گیاه آن ما بین درخت
و بیخش و شاخ او باریک و بسیار شعبه و برگش از برگ سداب بزرگتر و بر اطراف شاخها چتری مستدیر
و کوچک در آن تخم سیاه و بیخش شبیه بزرد و تلخ و سفید و دراز و با صلابت و تلخ و منبت او
زمینهای درشت و کوهسار و مستعمل بیخ اوست در آخر دوم گرم و خشک و لطیف و مجفف و جهة درد
ورک و قرحه امعا و با سرکه جهة صلابت سپرز و با شراب جهة گزیدن هوام و با آب جهة عسر البول و عرق
النسا و شیر تازه جهة تفتیت حصات نافع و سه قیراط او را چون بیاشامند هرگز عقرب او را نگزد

قطر

بابا واو

مگر آنکه عقرب را بکشند پس باید تا بیاید تناول نمود و تعلیق او نافع گزیدن عقرب و مضغ او جهت درد دندان
بارد نافع و ضماد او بر انثیان محلل ریاح آن و قدر شربتش تا یکمثقال و مضر معده و مصلحش عناب و مربی لب
فا و زهر است **بورق** بفارسی بوره نامند و آن نمکیست که از احجار شوره ناک متولد میشود و اقسام
میباشد سرخ او را نطرون و سفید سبک پر سوراخ را ارمنی و بسیار سبک شبیه بکف و مایل بزردی و صلب
او را افریقی و زبدی و سفید و سنگین را بورق الصاغة و معمول زرگران و اغبر او را بورق الخبازین و
سفید رقیق کف مانند غیر صلب را رومی گویند و مصنوعی او که از درخت غرب است کنند بطبخ او را غلیظ کرده
قرص میسازند و این بسیار خفیف و سفید مایل بسیاهی و غیر مالح است مسمی ببورق العرب و یکی از زجاج
و قلعی است که با تسویه سائیده و تسقیه با آب قلعی میکنند و بعد از تسقیه در آب مذکور میجوشانند تا بحد احتراق
رسد و این باروزانست و تنکار از این قسم بعمل می آید و بهترین اقسام او ارمنی و بدترین همه
زبدی است در سیم گرم و خشک و محلل و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و آشامیدن ارمنی او قاطع
اخلاط غلیظه و مسکن مغص و دافع قولنج و مهیج باه حتی طلای آن بر مقام و سموم و با هم وزن او زیره
کرمانی و ماء العسل با طبیخ زوفا و امثال آن جهت تحلیل ریاح و با آب جهت رفع سم قطر و ذراریح
و با بیخ انجدان جهت رفع سمیت خون کرم کاو و تحلیل خون منجمد در معده و با بنفشه و صمغ عربی
مسهل بلغم غلیظ و کشنده کرم شکم و با آب و روغن زیتون جهت قولنج یابس و ضماد او جهت
ازاله جرب و حکه و اوساخ بدن و برص و نیکوی رنگ رخساره و با روغنهای گرم جهت رفع
لرزه قشعریره تبهای بلغمی و سوداوی و با پیه خرد خوک جهت گزیدن سگ دیوانه و با پیه اردک
جهت گشودن دمل و با انجیر و سرکین کاو جهت استسقا و با روغن بابونه جهت ادرار نمودن عرق و
ضماد او با روغن بر ناف و شکم و نشستن نزدیک آتش جهت کشته شدن کرم معده و اخراج آن

نافع

نافع و طلای آن با روغن زنبق بر ذکر و عانه باعث نعوظ و با عسل نیز همین اثر دارد و با ادویه مناسبه
جهت فالج و التوای عصب و قطور او با شراب و آب جهت سده گوش و درد آن و رطوبت دوی و طنین
و با سرکه جهت پاک کردن چرک گوش و اکتحال او با عسل جهت بیاض چشم و تقویت باصره و غرغره او
با سرکه جهت اخراج زلو که در حلق مانده باشد و نشستن در آب او جهت فراز و با روغن خشخاش جهت کرم
گوش و فرزجه او جهت رطوبت رحم و احتباس حیض نافع و مفسد معده و محرک قی و مصلحش مصطکی و
صمغ عربی و قدر شربتش از یکدرهم تا دو درهم و از قسم سرخ او از نیم مثقال تا مثقال و بدلش یک وزن
و نیم او نمک هندوست استعمال بوره موجب سیاهی لون و پاشیدن او بر موی باعث رقت او و جهت
داء الثعلب و داء الحیه نافع دانسته اند و اهل صناعت را اعتقاد آنست که چون او را با بیاض بیض
سرشته در کوزه سفال بسوزانند و تا نه مرتبه تکرار عمل نموده پس با حنظل تقطیر کنند از آب مقطر حل جمیع
اجساد و تنقیه اوساخ و الحاق و صبغ بتشریف می آید و مجرب شمرده اند **بول الابل** قرصی است
که از حین الو برد و بول شتر ترتیب میدهند و از مکه شرفها الله تعالی و یمن خیزد جهت الصاق جراحات
خبیثه حیوانات نافع و بغایت گرم و خشک و در امراض بارده بغایت موثر **بول** از جمیع حیوانات
گرم و خشک و جالی است و تفاوت بحسب امزجه مختلفست و بول انسان اعدل از سایر و بعد از آن بول
شتر و گاو است و همچنین هر بولی را که بجوشانند تا غلیظ شود و منعقد گردد جهت قروح خبیثه و نواصیر
و اندمال آن و تجفیف بعد بل و بول انسان جهت قروح عمیقه و رطبه و ساعیه و جرب و حکه و چرک و خراز
و سعفه و آبله و منع زیادتی قروح خبیثه و بثور پر آب که در سر بهم میرسد و با بوره سرخ جهت گزیدن سگ
دیوانه که موضع لذع را بشویند و داء الثعلب و برص و تقشر جلد و آشامیدن او جهت رفع فساد هوا و گزیدن
جانوران و سموم ماکول نافع و مداومت او هر صباح بقدر دو کف جهت رفع سپرز بی عدیل و نشستن متعقد

با بول گرم جهت درهم و ورم و مرض آتشک شستن موی را و مانع ریختن و تساقط اوست و جهت مغص و حمول ثقل
بول با روغن حنا جهت درد رحم و قطور او جهت کرم گوش خصوصا که در پوست انار گرم نموده باشند و روغنهای گرم کرده
واکتحال او جهت غرب و [illegible] و ظلمت باصره و مطبوخ او در ظرف مس با عسل جهت قلع بیاض که از قرحه بهم رسیده
باشد و ضماد خاکستر زردک که با بول خمیر کرده باشند جهت قطع نزف الدم اعضا مفید و آشامیدن بول طفل نابالغ
جهت عسر انتصابی و طلای کف آن جهت تألیل موثر است و بول گاو ماده بغایت جالی و جهت قروح اطفال و [illegible]
و از گاو نر جهت درد معده بارده و بواسیر و با مرصاف جهت درد گوش و با برگ جهت درد دندان و شستن عضو [illegible]
و بول گاو جهت جذر مجرب دانسته اند و بول خوک جهت قلع بیاض چشم و ریزانیدن سنگ مثانه و گرده بغایت بعدیل است
و بول جهت درد گرده و بول بز با سنبل الطیب که هر روز قدر بول چهل مثقال باشد جهت استسقای لحمی و قطور او
جهت درد گوش و طلای بول سگ جهت تألیل و بول اشتر جهت ورم جگر و سده آن و استسقا و صلابت سپرز
و تقویت باه و امراض بارده احشا و قطور او جهت جراحت گوش نافع و بول جاموس با مرصاف و صبر جهت درد
گوش بارده مجرب است **بولا** بسریانی باقلا **بولودیون** برومی ترس است **بوطاموقیطن** بیونانی سلق الماء است
بولوطرخون بیونانی پرسیاوشان است **بوصیرا** اقلوس است **بولوسیون** بیونانی لبلاب سیاه است
بوتی فنطوریون غلیظ است **بوتوقین** بیونانی قرصعنه است **بوخلمن** بیونانی لسان الثور است **بوت** بیونانی
درختی است ثمرش شبیه بزعرور ظاهرا درخت کنارش طبریست **بوقل** اسم خرفه است **بوبانس**
فلفلمویه است **بوسکاس** زفت رومی یابس است **بوطیس** بیونانی قرشیشا است **بوقیها** درست **بوشاد**
شلغم است **بوجا** هندی مش موش است **بولوخرایون** بیونانی بنفسج است **بونک** بادروج است **بوطانیه**
فاشرا است **بوال** اسم اصطلاحی بیخ بتول است مثل چغندر و زردک و شلغم و ترب **بورق الغرب** و **بورق الخبازین**
و **بورق الصاغه** از اقسام بورق‌اند و در بورق مذکور است **بوکر** هندی پش است **بوریجا** هندی اسم ترا است

بوره سلیمانی اسم فارسی نطرون است **بوره شیره** اسم فارسی بوره رومی است **بول** هندی اسم مغافت است
پول بپای فارسی اسم هندی ورد است **بوم** اسم عربی چغد است **بوف** بفارسی قسمی از چغد است
که بترکی سار و قوش گویند **بوک** هندی اسم کلیه است **بوسنی وبوره** بهندی سنجالا است **بوی دران**
بفارسی برنجاسف است **پوست** اسم فارسی جلد حیوانات و قشر نباتات است **پوستک** هندی اسم
فارسی زبل است **پوست مار** بفارسی سلخ الحیه است **بول ژرکوهی** بفارسی سلاجیت است **بودنه کوهی و بو...**
بفارسی فوذنج جبلی و نهری را نامند **بوتیمار** بفارسی شقیتن بری است **بوحت بهار خرمای تازه** بکفری است
بوره اسم موز است **بوده صحرائی** اسم مشک طراشیع است **پوست درخت زرشک** اسم ارغیس است
بوزنه بفارسی اسم قرد است **بوز** بترکی جمد است **بورنی ازدن بالغ** بترکی ولغین را نامند **بوی توز**
اسم ترکی قرن است **بوزاد** بترکی اسم عجل است **پولاد** قسمی از حدید است **پوقده** اسم ترکی حنظل است **بهمن**
بلغه فارسی چینی است مثل زردک و با اندک صلابت و کج و با خشونت قلیلی و ناهموار و با عطریه و سفید و زرد
ظاهر و باطن سفید و سرخ او ظاهر سرخ تر از باطن و منبت او کوهستان و نبات او را ساق بقدر شبری
و زیاده کمتر از آن و برگش مثل برگ اجاص و منبسط و خار و کثیر التشریف و بر سر شاخش برنج که چندی هم
چسپیده و بی گل و در تموز می رسد در دوم گرم و خشک سرخ او قوی تر و گرم تر و هر دو مقوی باه و مقوی دل
و سمن و مفتح و محلل ریاح و بلغم لزج و موافق مبرودین و جهت خفقان و سنگ گرده و مثانه و یرقان و ضماد او
با نمک تلخ و عسل جهت نیکو نمودن رنگ رخساره و کلف و طلای او جهت کشتن قمل و خوشبو کردن موی سر و
فرزجه او با زعفران جهت تنقیه رحم و خوشبو کردن او نافعست و آشامیدن آب طبیخ مهرائی او با شکر در
عین ماشی بغایت مسمن خصوصا با بادام و مغز و مضر اسفل و مصلح او انیسون و کثیرا و قدر شربت از جرم
آن دو مثقال و از آب او تا دو [illegible] وقیه و هر دو بدل یکدیگر و بدل هر دو بوزن آن تودری و نصف آن

لسان العصافیر و حبل اسرا و در تنج است و سفید او زر نباد بهنکر بلغة هندی از قول امین الدوله و صاحب
و صاحب جامع کل کیاهی است در شکل شبیه بانجدان و از نبات انجدان بزرکتر و مایل بسرخی و تیزی با طعم و بوی
نتن داره و مخصوص طب هندست و یونس را اعتقاد آنکه سرد و تر است و جهة شرای صفراوی بهره و حصبه
نافعست و اهل صناعت خواص آن بسیار ذکر کرده اند و برش که بید انجیر را میدانند بهی نباتیست
شبیه بنبات جو و از آن کوتاه تر و بارکیتر و خوشه او شبیه شیلم و منتش هوا نفع سایه ناکت سرد و خشک در
دوم و بسیار قابض و جهة اسهال مزمن و نزف الدم که مرفوع الکبر باشد و سلس البول نافع و قدر شربت او دو
درهم است و چون در شیم ملون برنک سرخ ارغوانی یا در شال سرخ بسته بر عضو یکه خون برود و نه بندد و در
قطع خون مجربست بهش اسم شاه بلوط است و متعلقات او را نیز باین اسم هرامج بید شکستن در غلاف
مذکور خواهد شد بهرام و هرمان بفارسی اسم گل عصفر است حق الحجر خراز العصفر است بهار قسم صغیر
اقحوانست بهرمان صاحب جامع تمیمی کوید اسم فارسی یاقوتست بج بوزیدانست به اسم فارسی سفرجل است
بهار درخت خرما اسم فارسی طلعت بهار خرما اسم قفور است و آن را ترکی نامند برات صورت
بهندی نوعی از بیش و در اینجا مذکور خواهد شد بهیر بهندی خنم است بهیره بهندی بلبلیه است بهنک بهندی
لسان الثور است بهکوسیش و بهدوموت بهندی سعد است بهلاده بهندی بلادر است بهرت بهندی
ذئب است پهنکری بهندی زاج است بهین جهر بهندی قطراست بهوی نزور بهندی ستاره کلی است
بهنک بهندی قنب است پهول گل سرخ است بهوبر بهندی اهلب است بهله هر لیله است بهارنکی اسم بهندی
برنک سفید است بیض مراد از مطلق او تخم مرغ خانکی است و حرارت هوا مفسد او و حافظ او از فساد
در نمک نگاه داشتن است و بهترین او بزرک متقدار است که در همان روز از مرغ متولد شده باشد و نیم برشت او
معتدل ترین اغذیه و مایل بکرمی و مرکب القوی و پوست او در اول دوم سرد و خشک و سفیده او در دوم سرد و تر

وزرده او

وزرده او در اول گرم تر و کثیر الغذا و قلیل الفضول و مولد خلط صالح و مبهی و مقوی دل و بدن و جهة خشونت
معده و روده و مثانه و قرحه کرده و مثانه و نفث الدم و منع نزلات حاره بسینه و ضعفی که از فصد
بهم رسیده باشد و اصلاح آن و مقوی شخصی که خون زیاده از و دفع شود و موافق مزاج سوداوی و پخته او در کرم
قابض طبع و مانع ریختن مواد معده و با سماق و مازو و دانه مویز و انکور و امثال آن جهة اسهال مراری
و با مصطکی و مانند آن جهة درد شکم و با تخم تره تیزک و نمک سقنقور و تشاره قضیب کاو کوهی و پنیر مایه شتر
جهة تقویت باه و بغایت نافع و خوردن زرده خام جهة گزیدن مار و حرقه مثانه و تصفیه صوت مفید و مضر
معده و اکثار مداومت آن مولد حصات کرده و بهق و کلف و بسیار پخته او دیر هضم و مورث قولنج
و مصلحش ادویه حاره و انکامه و نیم پخته او در مزاج اطفال نایب مناب شیر و با کندر جهة سرفه و با تخم
کتان جهة ضیق النفس و با ذکر نمک کندر و انزروت جهة تلیین بدن و معدیل با دم الاخوین جهة زحیر و با
طباشیر و کهربا جهة قطع سیلان خون و تسدید فوهات عروق و بیخ و با نیم مثقال جرم لک کوزه کران
رموز نامند و آلات او با و استحکام مسید هند جهة قطع سیلان خون حیض و درد رحم مجرب و ضماد پخته او با
روغن گل و بابونه جهة ورم چشم و انثیین و مقعده و با موم روغن جهة تلیین اورام و اعصاب و طلای
پخته او با زعفران و روغن گل جهة ورم بواسیر مقعد و ضربان آن و ضربان چشم و با عسل جهة کلف
و آثار سیاهی و با روغن بنفشه جهة اورام حاره و با مرو زعفران جهة وری که از خون غلیظ بهم رسد
و به تنهائی جهة شقاق سفلی نافعست و سفیده تخم مرغ مصری و خوردن او مولد خلط خام و لزج و دیر هضم
و خوردن زرده تخم مرغ با سفیده موافق محرور المزاج و آشامیدن او با آرد جو قاطع نزف الدم و نفث الدم
از فوق و تحت و ضماد او جهة درد چشم و جراحت مقعد و قروح خبیثه و سوختگی آتش و آب بسیار گرم و منع آبله
کردن آن و بر بشره جهة منع آثار حرارت آفتاب با ادویه قابضه بی لذع جهة قطع خون رعاف که از پرده های

دماغ آید و بکندر جهة منع نزله بچشم بر جبهه طلا کردن و بتنهائی داغ و سده مسام و جهة اورام حاره نافع و
حقنه او با اکلیل الملک و امثال آن جهة قرحه امعا و سحج و اسهال اری و حمول او با روغن گل جهة ضربان مقعد
و رحم و اکتحال او جهة تبرید چشم و منع ریختن مواد مفید و با کافور و بزر البنج جهة صداع حار مجرب و پوست تخم
مرغ جالی و مجفف قروح و قاطع رعاف و جهة جرب و حکه و با جده جهة بیاض چشم و نفوخ سوخته او بقدری که
سیاه شود و خاکستر نگردد جهة رعاف مهلک مجرب و سوخته کلس او که مانند آهک سفید گردد با عسل جهة
قلع بیاض چشم بغایت سریع الاثر و خوردن پوست تازه سحوق او بقدر دو درهم مهیج باه و طلای او با
و سرکه جهة تحلیل اورام و ذرور او قاطع خون و جهة التیام جراحات کهنه و التصاق جراحات تازه و برد
ملاصق پوست او حمول او معید البکارت است با خون بچه کبوتر و از اسرار است و کلس پوست تخم مرغ در
جمیع آثار مثل آهک است و در علم صناعت از ان بهتر و با بوره و نوشادر منعقد مشتری است و روغن
تخم مرغ که زرده او را در تابه آهنی بآتش سوزانیده گرفته باشند گرم و محلل و ملطف و جهة درد مقعد
و بواسیر و درد دندان و رویانیدن مو بغایت مفید است و گویند چون زرده او را با نوشادر
ثابت برشته کرده روغن بگیرند و در تطهیر اجساد مجرب و هر گاه اصل حار را با و حل کنند اصل بارد را
ثابت کند و جالینوس حدی بجهة نیم بخت کردن تخم قرار داده که هرگاه در آب جوشانیده بگذارند تا صد
شماره کنند یا در آب سرد کرده با آتش گذارند و تا سیصد شماره نمایند نیم بخت میشود و قدر شربش
از پنج عدد تا پانزده عدد است و تخم سایر طیور در ابواب خود مذکور است و در فضایل تخم تذرو و دراج و
کبک شبیه بتخم مرغ خانگی **بیش** هندی بیس نامند و آن بیخی است منبت او بلاد چین و کوهی که بلاهل
نامند لهذا زهر هلاهل عبارت از وست و آن سریع النفوذ تر از سم افعی و قلیل اقسام آن کشنده از
دو ساعت قاتلست و در بلاد هند اقسام او نیز میباشد و یکی را بلغة هندی سنگیا نامند و چندال نیز گویند

وان

و آن بیخی است شبیه بشاخ آهو پر گره و بر روی آن نقطهای سیاه و گاه باشد که مانند طلق سحوق و مثل
کافور سوده چیزی بر ان نشسته باشد و درون بعضی سیاه و براق و صلب و بعضی سرخ و برخی زرد مایل
بسفیدی و قوی تر از همه سیاه اوست بحدیکه اگر بر رکاب طلا کنند در راکب تاثیر کند و بوی او کشنده و آن
بسیار نایافت و ملوک ضبط می نمایند و چون اقسام او بر شاخ گاو مالند بجای شیر خون دوشیده شود
و قسم دیگر را بچهناک نامند و آن بشکل جدوار است برونش بسیاهی مایل و درونش زرد مایل بسفیدی
و گیاهش بقدر ذرعی و برگش شبیه برگ کاهو و گل او سرخ و بعضی را زرد و بعضی را بنفش و یک حبه
این کشنده است بقدر نیم ساعت و تخمش مثل تخم شبت و قسمی از و صنوبری الشکل و کوچک و بیرونش
مایل بزردی و شبیه بسعد و او را نیز گ نامند در غایت تندی و تلخی است و همین قسم شبیه بجدوار است
و سایر اقسام سوای مهوره رانندی و تلخی باشد و قسمی شبیه بتبط و بسیار سیاه و قسمی شبیه باکلیل
الملک و قرون السنبل نامند و گاهی در سنبل نیز یافت میشود و قسمی را بهره صورات گویند و آن سفید
مایل بزردی و طولانی و غیر مخروطاست شبیه بیخ نی و گره دار و بقدر انگشتی و برهی نیز گویند
و مهوره نیز نامند و یک دانگ او قتالست و قسمی را هندوا گویند شبیه است بزردچوبه و در زرد چوبه
گاهی یافت میشود و رنگش سبز اغبر و باندک زردی و منقط بسیاهی و کالون نیز گویند و بقوت
بچهناک است و قسمی شبیه بزنجبیل و گاهی در و نیز یافت میشود و بقوت بچهناک نیست و قسمی را ناچلیک و
نوعی را کمچاین و قسمی را درسنا گویند و هر سه شبیه به بچهناک و در حوالی جمیع اقسام مذکوره سوای جدوار
نباتی دیگر نمیروید و آنهم بچند ذرعی دور تر از ان و هرچه کمتر از بیست ذرع دوری داشته باشد بسبب قرب
جدوار کشنده نیست و کسیکه مداومت بسمیات کرده باشد در انگان میتواند تحصیل این اقسام نمود و بهره در
چهارم گرم و خشک و در اطلیه برص و جذام و در معجون بزرجلی مستعملست و گویند اشتناق اقسام او مورث

سترگ

اهل دوا

وکالوت

ماچلیک

صرعست پشن موشان حیوانیست شبیه بموش و مکان او مواضعیست که منبت بیش است و تریاق اقسام
بیش و سایر سموم حیوانی و نباتی و جهة بهق و برص و جذام نافع و بعضی گویند که آن نباتیست که در حوالی
بیش میروید و فادزهر اوست و اشتباه بجدوار کرده اند و اورا بوجا نیز نامند پپل بلغة هندی
ثمر درخت هندی است بقدر سیب و بی تخم و با خشونت و قبض و رایحهٔ او شبیه بکمثری و بسیار خوشبو
و درخت او قریب بدرخت سیب و برگش از آن کوچکتر در دوم سرد و در سیوم خشک و قابض اسهال
مزمن و نزف الدم و امعا و مقوی معده و قاطع لزوجات و مربای او که با زنجبیل باشد بهتر است
و اکثار خوردن پپل مولد بواسیر و قاطع خون حیض و مصلحش شکر و بدلش سماق است پیسیم ثمر
درختی است شبیه به بهی کوچک و صلب و زغب او بسیار زیاده از به و صاحب تذکره گوید
که درخت او که پیوند سیب و امرود است بر نهال طوطه و به و درخت بید و تفاح الصفصاف نامند کثیر الوجود
و تا اوسط زمستان باقی است در دوم سرد و خشک و حابس اسهال و قی و قاطع خون و مانع خفقان و مقوی
معده و دماغ و با عسل محلل اورام و طبیخ او پادزهر سموم حاره و مضمضهٔ او جهة تقویت دندان و جلوس
در آن جهة قطع نزف الدم رحم و برگش جهة التحام جراحات تازه بغایت مفید و اکثار او مولد سدد
و عسر بول و مصلحش روغن بادام و بدلش طوطه و عفص و قدر شربتش از سه درهم تا پانزده درهم است
پخ نی اسم فارسی اصل القصب است پخ مرجان بفارسی بسد است پیاز اسم فارسی بصل است پیاز عنصل
بفارسی انصل است پخ شیبی بفارسی اصل التلعت است بید اسم فارسی صفصاف که بید بری باشد
بید مشک بفارسی خلاف بلخی است پخ نفتی بفارسی اصل الشوکرانست پخ انجدان خراسانی اشترغاز است
بید خرما بفارسی حماز است بید انجیر بفارسی خروع است بید انجیر ختائی بفارسی دند است پیه بفارسی
شحم است پیچک کشت برکشت است پیل گوش بفارسی لوف اکبر است پخ کوله بفارسی محروث است

پخ انار دانهٔ دشتی بفارسی مغاث است پخ لفاح بری یبروج الصنم است بید گیاه بفارسی خیل است پخ
طرخون کوهی عاقرقرحا است پخ پیار بلغة تنکابن خرس است پخ دارچار بلغة مذکور بنایج است پم
بلغة مذکور سدابست پیرزد بفارسی بارزد است پیورا بفارسی قسمی از قرصعنه است پجاده بسد سیاه است
پخ برنده اسم صفاهانی شیطرج هندیست پخ بخور مریم آذربو است پخ سنبله بفارسی سنبل
اردانی است و آن فو است پیان بترکی سوسن است پمن بترکی دماغ است پیلدرچین بترکی
سمانیست پیله دار بلغة تنکابن جنده است پی پل بهندی نوفل است پیپر بهندی فلوس خیار شنبر است
پخ اسم تخم نباتی است پی پل مور بهندی دار فلفل است پته بهندی مراره است پیل کاته هندی
ثمان الارض است پیتو هندی بارزد است پبر بهندی سلوی است پیپلا بهندی خصیه است پیل
هندی ثور است پتوله هندی شجر البق است پیر بهندی کنار است پیغوله تخم کتانست پیارون بلغة
مصری اسم پشین است پیغاین سواب است تانبول یافت و مستعمل جمیع اهل هند و نباتش شبیه
به نبات لوبیا و بر درخت می پیچد برگش شبیه ببرگ لبلاب و مایل بتدویر و سبز و نیم رنگ و در طعم
شبیه بقرنفل در دوم گرم و خشک و منفخ و مفرح و مشتهی و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و مسهل و دور
فضلات و مفتت حصات و مقوی حافظه و فهم و نشاط آرنده و مضغ او جهة رفع رطوبت دهان و سرخ
کردن لب و تقویت بن دندان و قطع نزف الدم لثات و تحلیل ورم لثات و ضماد او جهة التیام
جراحات تازه نافع و اکثار او مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش قرنفل
است و طریق مضغ او نزد اهل هند آنست که با قدری آهک مغسول و اندکی فوفل کات استعمال نمایند
و جرم او را تناول نکنند تانبول و تامول تانبول است تاکوب فرفیون است تاغنه عاقرقرحا است
تاسفت ترنج است تاتینا صعتر است تالیتین حرفت تاتوره اسم فارسی جوز ماثل است تانیه

تابالف

تا با با

اسم هندی نحاس است تال هندی نقره و مس و برنج است تانک اسم هندی درهم است که چهار دانگ و نیم
باشد تاوانه بلغة دیلم حب الزلم است تبن بفارسی کاه نامند و مجموع آن در اول سرد و در دوم خشک و جلوس
در طبیخ کاه گندم و تعریق به بخار کاه آن جهة رفع آزاری که از برودت هوا و برف بهم رسیده باشد و محلل اورام
و شستن بن بطبیخ او جهة رفع سستی نافع و بثره را شبیه به بثره مریض می سازد و ضماد خاکستر او با نیم
وزن او با نمک و قدری سرکه جهة قروح ساق نافع و کاه جو مبرد و جهة افزایش محرورین مفید و بخور
کاه کا باقلی جهة حفظ شکوفهای درخت از سقوط موثر است و بالخاصیة مجموع کاه مضر عصب و خوابیدن بروی
آن بغایت مضر و عرق کاه گل که بجای آب گلاب کرده باشند بغایت مقوی دل و دماغ و جهة رفع غشی و ضعف
محرورین بغایت نافع است تبره ذهبت تبن مکه اذخر است تتری هندی سماقت تج هندی

تا با تا
تا با جیم
تا با فا

دارچینی است تخم کاجره و تخم کافشه اسم فارسی قرطم است تخم ترشه بفارسی بزر حماز است تخ
بعربی خرنرش است تخم ترفس کوهی بفارسی فطراسالیون است تخم کاج بفارسی حب الصنوبر صغار است
تخم مرغ بفارسی بیض است تخم خیری بفارسی زر او شانست تخم زردک بری بفارسی دوقونست تخم قنب
بفارسی شهدانج است تخم زرداب تودری است تخم خیلوفر بفارسی حب النیل است تخم بابونجه باقلای

تا با دال

مصری است تدریج معرب از تذرو فارسی است و بترکی قرقاول و در تنکابن و مازندران تورنگ نامند
در دوم گرم و در اول خشک و بغایت لطیف و سریع الهضم و مولد خون صالح و مقوی فهم و دماغ و رافع سواس
واکتحال بزهره و خون او جهة بیاض و نزول آب و ذرور استخوان او جهة دفع قروح مجرب و طلای سرگین او
جهة بهق و کلف و برص و اصلاح بشره زنان حامله نافع و سعوط زهره او مفتح سده دماغی و در رفع نسیان
مفید و اکثار او مصدع و مولد مرة الصفرا در محرورین و مصلحش سکنجبین است تدا هندی اسم جراد است

تا با ذال
تا با را

تذرو بفارسی اسم تدرج است ترمس بفارسی باقلای مصری نامند از باقلا کوچکتر و سفید و وسط واندک

فرورفته

فرو رفته و مایل بزردی و بری او ریزه تر و زرد و تلخ تر در دوم گرم و در آخر آن خشک و بستانی در آخر
اول گرم است و مدر بول و حیض و جالی و مفتح و مسقط جنین و کشنده اقسام کرم شکم و ضماد او جهة بهق و سعفه
و بثور و جرب و قروح خبیثه و خنازیر و اورام صلبه و جذب سموم هوام و آکله و نار فارسی و تضمید بخته او
با سرکه و عسل جهة عرق النسا و ورک و آثار ضربه و سقطه و با آرد جو و آب و سرکه جهت تسکین اوجاع حاره
و مطبوخ او در سرکه و آب خاکستر او جهة اورام بارده و تهیج بلغمی و مفاصل و با فلفل و نیا جهة تحلیل
و برو زمنقعه و شقاق او و قطع دانه بواسیر و آب طبیخ او با حنظل قاتل کیک و پشه و مجرب است و غسل بثره
با و باعث سرخی لون و تنقیه اوساخ و مصلح احوال موی و خوردن او صباح و مسا جهة قوت باصره
و قطع صداع مزمن و امان از نزول آب و با عسل جهة ضیق النفس و سرفه مزمن و استسقا و تقویت سپرز
و مثانه و رفع حصات و ممول او باعث سقط جنین و اکثار او باعث زردی رخساره و ردی الغذا و دیر
هضم است و مصلحش شیر و مهیا و قدر شربش با دویه از سه درهم تا پنج درهم و از مفرد او تا هفت مثقال
و بدلش در جلا بوزن او باقلی و تخم خربزه و در رفع کرم بوزن او درمنه ترکی و در سایر افعال افسنتین است
و مشهور است که چون ترمس را منقشر کرده در ظرف مس با شیر بقدر پوشانیدن او بجوشانند تا شیر را
جذب کند پس با دو وزن او روغن گاو بجوشانند تا منعقد گردد و بهمان گرمی بر کنج ران ضماد کنند
اسهال صفرا نماید و بر بالای ناف اسهال سودا و بر ورکین و هیکاه اسهال بلغم کنند و هرگاه موضع را
با آب سرد بشویند قطع اسهال شود و ترمس جبلی در جمیع افعال قویتر از بستانی است تربد بیخی است
ظاهر سیاه و باطن سفید و مجوف و منبت او حوالی خراسان و هند و نبات او ساقدار و برگش شبیه برگ
لوبیا و اطراف او محدد و دو گلش اسمانجونی و ثمرش مثل لسان العصافیر و هر چه اندرونش سیاه باشد
مثل خربق سم است و زرد او نیز مضر است و بهترین او سفید و سبک و صمغ دار است در اول سیم گرم و در آخر

خشک و مسهل بلغم و رطوبات رقیقه و با زنجبیل قاطع بلغم غلیظ و لزج از عمق بدن و منقی معده و رحم و مفتح
سده آن و منقی دماغ از بلغم و جهة عرق النسا و امثال آن و فالج و سرفه که بمشارکت رطوبات معده باشد
و با هلیله کابلی و امثال آن جهة مالیخولیا و جنون و صرع و با تخم کتان و روغن بادام جهة سعال مزمن و درد سینه
نافع و مضر امعا و مجفف اعضا و مغثی و مکرب و مصلحش خراشیدن پوست سیاه او و با روغن بادام و به
چرب کردن و با کثیرا استعمال نمودن و قدر شربت از جرم او تا سه درهم و در مطبوخ تا پنج درهم و بدلش
پوست ریشه توت بوزن او و در بعضی از جهة غاریقون و در غیر معاجین مبالغه در کوبیدن او نباید کرد
ترنجبین شبنمیست که بر خار رسمی بکاج منعقد میگردد و شیرین و در اول گرم و تر و جالی تر از شکر و ملین طبع معتدل
و مسهل صفرا و محرک باه و الطف از شیرخشت جهة سرفه و درد سینه و غشیان و تبهای حاره و تشنگی و با مادر الهین
جهة اخراج اخلاط محرقه و با روغن گره گاوی جهة عسر البول و با شیر تازه دوشیده جهة تحریک باه نافع و مضر
سپرز و مصلحش تر هندی و عناب و قدر شربتش از هفت مثقال تا سی مثقال و بدلش شیرخشت است و بدستور
آب جو با شکر سرخ تراب خا رسی خاک نامند و آن عبارتست از آنچه از زمین آفتاب و صدمات نرم
شده باشد سرد با عتدال و خشک و مجفف و رادع است تراب الرباعات خاک چهار راه است و از تراب الطرق
که خاک راههای غیر چهار راه باشد الطف و اعدلست بسبب مصادمات مختلفه بغایت مجفف و منقی جراحات چرکدار
و باعث التیام آن و جهة استحکام اعضای مسترخیه نافع و جز بعضی از معاجین قدیمه است و از خواص
اوست که چون قبل از طلوع آفتاب در روز شنبه بدست چپ بردارند و در خرقه کبود بسته تعلیق کنند سحر را
باطل نماید و چون در ساعت سیم روز چهارشنبه بردارند جهة رفع عداوت و تفریق موثر است تراب الصید
خاک مغاره صیداست که در بلاد شام است و خوردن یکمثقال او با تخم نیم برشت جهة التیام استخوان شکسته مجرب
دانسته اند تراب الشارده جزیره ایست در روم که در انجا هوام متکون نمیگردد و خاک او جهة اسقاط زلوی که

تا با سین
تا با شین
تا با فا

در حلق چسپیده باشد آزموده است حتی گندم و جو مزروع انجا همین خاصیت دارد تراب الفار و تراب الهالک
اسم سم الفار است تراب القی گلکرز است ترنجان نوعی از بادرنجبویه است که بجای سبزی میخورند ترنجیون
علقا است ترسی الوسن است تربة العسل باذلس جوز جندم است تریاق جبلی تخم نوعی از مخلصه است
تریاق بفارسی تریاک تریاق المسیحی پادزهر است تریامان غافث است تریاق الرستاقیان کوت
ترفاس فطر است ترستوج طرثیلا است تریون یونانی دفلی است تریاق بترکی مومیایی است
تردم بلغه تنکابن اسطوخودوس است تریاک اسم فارسی افیون است ترتیزک اسم فارسی جرجیر است
تربد اسم فارسی تربد است ترخوان بفارسی طرخون را گویند ترب بفارسی فجل است تره بلغه اصفهان
کراث است ترنج اترج است تری هندی شاهسفرم است تریپله هندی عبارت از هلیله کابلی
و بلیله و آمله است ترشه واس بلغه تنکابن حماض است ترک بترکی زبل است ترشاغه بترکی سلحفات
تستریه ظفره است تشتیلون و تشرده بنفایج است تشمیزج معرب چشمیزک بفارسی است و اورا
چشمک و چشوم نامند و دانه ایست بقدر بهدانه و مثلث و سیاه و براق در آخر دوم گرم و خشک و
جالی و با اندک حدت و بغایت قابض و محلل و مکوی باصره و جهة دمعه و غشاوه و جراحت قضیب
و اعضای عصبانی نافع و چون در جوف پیاز با خمیر گذاشته و زیر آتش پخته پس مقشر کرده با نبات
و زعفران و مامیران کحل ترتیب دهند در اکثر امراض چشم قوی الاثر است تفیر سنگیست سفید و سنگ
که در میان سنگ خام یافت میشود جهة قلع بیاض چشم نافعست تفاح بفارسی سیب نامند شیرین او
در اول گرم و در دوم تر و ترش او در دوم سرد و خشک و ترش و شیرین او که میخوش نامند
در حرارت و برودت معتدل و در اول خشک و مجموع او مقوی باه و دماغ و دل و جگر و جهة خفقان و عسر
النفس نافع و شیرین او مفرح و ملطف روح حیوانی و سریع الاستحاله بصفرا انکه در معده باشد و با قوت تریاقیه

ورب او با گوشت

و نخچه او جهة سرفه یبس و آب او با گوشت جهة رفع غشی مجرب و آب او در معاجین مفرحه و مقوی آن
و اکثار خوردن او باعث تبهای مرکبه و نسیان و مولد ریاح و مصلحش اغذیه لطیفه است و ترش او
قابض و مسکن قی و عطش موافق معده صفراوی و نخچه او جهة اسهال دموی و مصلح ادویه سمیه و خشک
کرده او با آب انار دانه و ادویه مناسبه جهة تقویت معده و اسهال صفراوی و تسکین قی
نافع و اکثار او مضر سینه و مورث ذات الریه و ریاح عروق و مصلحش گلقند و دارچینی است و
ترش و شیرین او مولد خلط صالح و در افعال مثل ترش است و نارس او بی مزه او مولد خلط خام
و ضماد او در ابتدای اورام حاره نافع و سیب تلخ قابض تر از همه و عصاره برگ او جهة سموم مفید
و قدر شربتش منت مثقال است و شکوفه او با ادویه موافقه جهة دفع اخلاط متعفنه سینه و بادی
مفرح جهة تفریح موثر است و گویند اقسام سیب هر گاه بخلط حاره که در معده باشد برسد دفع آن
میکند و رب سیب ترش که آب او را بدون شیرینی بقوام آورده باشند در آخر اول سرد و در رطوبت
و یبوست معتدل و جهة غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال صفراوی و قی و رفع غم و الم سوداوی نافع و مفرح
اسهال دموی و ترش و رب شیرین او در افعال قوی تر از سیب شیرین است و شربت سیب جهة سموم و وبا
و تفریح قلب بسیار موثر و مربای او در جمیع افعال بهتر از مفرد اوست **تفاح بری** زعرور است **تفاح
الارض** بابونج است **تفاق** نوعی از هندبای بری است که تلخ میوه نامند **تفاح ارمانی** مشمش است
تفاح فارسی خوخ است **تقوبا** بغیر است **تقراسیس** یونانی نخ است **تغیشون** تلخشقون است
تفاح الجن ثمر تفاح است **تقنسیا** ثافسیا است **تقده** بقاف کزبره بری است **تقره** کرویا است
تکرک بفارسی اسم ژاله است **تکان** اسم ترکی شوکت که بفارسی خار گویند **تکر** اسم هندی بلادر است
تل اسم هندی سمسم است **تلی** اسم هندی انزروت و طحال را نیز نامند **تلی** اسم هندی

تاباقاف
تاباکاف
تابالام

تابامیم

معرب مر است **تمیا** اسم هندی عود است **تمر** بفارسی خرما را نامند و او را از ابتدای تکون تا انتها
هفت مرتبه میباشد یکی طلع که ولیع نیز نامند دیگر تمع سیوم خلال چهارم بسر پنجم قسب ششم رطب هفتم تمر و تمر
در موضع خود مذکور است و تمر در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در اول تر دانسته اند بسبب بر و دین موافق
سینه و شش و کثیر الغذا و مولد خون متین و مقوی گرده لاغر شده و ملین مفاصل و جهة فالج و اعیا و درد ورکها امراض
بارده و بلغمیه و درد کمر و طبیخ او با حلبه جهة تب بلغمی و حصات مجرب و مولد سودا و سده جگر و سپرز و محرق
خون و مغص اخلاط و صداع و مورث قلاع و رمد و درد دندان و مصلحش رمانها و خشخاش و بادام و سکنجبین و آب
انار و محرور را اجتناب اولی و در بلدی که خرما حاصل نشود و اهل آن بلد را باید بسیار تقلیل نمایند و دانه
خرما مرکب القوی و قابض و سحوق او جهة رویانیدن مژه و قروح خبیثه و الصاق جراحت تازه و قرحه چشم
و سبل و جرب و حدت بصر نافعست و چون تمر را در شیر تازه خیسانده تناول نمایند و از عقب او
شیر بنوشند در تقویت باه بعدیل دانسته اند **تمر هندی** بار درختی است در غلافی بقدر شبری و در انتها
بشکل باقلای کوچک درخت او مثل درخت انار و برگش مثل صنوبر و طعم ما فی الغلاف ترش و سرخ تیره
در سیم سرد و در دوم خشک و مسکن غثیان صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و در حموضات
مسهل سوای او نیست و مطفی هیجان خون و جهة خفقان حار و حکه و جرب و قلاع و عطش و تبهای حاره و تبهای غشیه
و تفریح محرورین بعدیل و اکثار او مورث سحج و سعال و مضر سپرز و مولد سده و مصلحش کثیرا و خشخاش و بنفشه
و لعاب به دانه و عناب و قدر شربتش از هفت مثقال تا سی مثقال و بدلش آلوی سیاه و در غیر اسهال رب زرشک
و دانه او در سیم خشک و قابض و مغزا و جهة امساک منی مجرب و ضماد او جهة خلع عضو و وثی و تقویت سستی
عضل و باه پیه و امثال آن جهة تفتیح و گشودن دمل آزموده و تضمید مطبوخ او مسکن اورام و دردهای حاره است
تمساح بفارسی نهنگ نامند حیوانیست بحری و بزرگ جثه و دست و پا دار و پوست او درشت و در خارج آب نیز

تعیش میکند و کوچک او در ریگ تعیش کند و در لایهای نامند و آن سقنقور است و در دوم گرم و در سیم خشک و گوشت
او محرک باه و مسمن بدن و رافع قولنج و طلای پیه او جهة رفع آزار و گزیدن او نافع و باروغن گل جهة درد گوش و
و تقویت باه و قطور او جهة درد گوش و کری و صداع و [illegible] و تدهین او بر بدن جهة تب ربع و سوزانیدن
او در چراغ مانع صدای وزغ و طلای خون او با هلیله و آمله جهة تغیر دادن لون وضح و بهق سفید و اکتحال کردن
او جهة بیاض قرنیه تازه چشم و زهره او در این باب بغایت قویست و بخور جگر او جهة رفع جنون و تعلیق
چشم او جهة منع تزاید جذام و بستن آن بر پای راست جهة تقویت جماع موثر است **تمتم** سماقست
تمر الغنم بلادر است **تمن** اسم عربی ارز است **تملول** قثای بری است **تملی** بلغة دیلمی نبات خمیسا است
تموشنس اسم دیلمی علیق است **تمشن** دانه توت العلیق را گویند **تماس** بهندی جبة الخضرا را نامند
تنکار قسمی از بورق و نوع معدنی او قسمی شبیه بزنج و آن بوره زبدی است و بشیرازی بهنگ گویند
و قسمی شبیه ببرف و آن زبد البورق است و بشیرازی برفک گویند و نوع مصنوعی او لحام الذهب
مصنوع است و قسمی که بالفعل متعارفست مرکبست از نمک قلعی بالسویه و سه برابر دو بوره ارمنی که مجموع را
در شیر گاومیش بقدر پوشانیدن آن بجوشانند تا منعقد گردد و در آفتاب خشک کنند و قسمی که مسمی است بلحام
الذهب مصنوع است از بول غلمان نزدیک بلوغ که در ظرف مس نحول کنند و با دسته مس در آفتاب در موضع
نمناک مدتها بسایند تا صلب شود و اقسام او در آخر سیم گرم و خشک و از سموم است و اوخال و باعث
نرمی وزوده که اخص طلاء و لطیف و محلل و جالی و مسقط بواسیر و جهة بردن گوشت فاسد جراحات و درد دندان
و تاکل آن مفید است و معدنی او را خاصیت آنست که تنقیه قلعی و لحیم آهن میکند و چون آهن را یکبار در آب
تنکار معدنی تطفیه کنند و بار دیگر سرخ کرده بروغن تطفیه نمایند آهن مذکور مثل مقناطیس جذب آهن میکند و فرق
میان معدنی و غیر معدنی ظهور رطوبت مصنوعی است در آتش بخلاف معدنی **تنین** بفارسی اژدها نامند و بحری او

آبانون

ازونباله

ازونباله مثل عقرب میکزد و بری او بدهن و بهره و نوع را دست و پا و چنگال میباشد در چهارم گرم و
خشک و قتال و ضماد خاکستر سوخته آن با عسل جهة قطع بواسیر و بهق و برص و بستن گوشت تازه او
بر موضع گزیدن او رفع سمیت و جاذب [illegible] گفت **تن** ماهی بزرگیست که در دریای مظلم و دریای شام
بهم میرسد و نکو دمی نمایند و خوردن نکوداو جهة سم مار شاخدار و ضماد شش جهة گزیدن سگ
دیوانه نافع است **تنباکو** ظاهرا از ماهی زهر جبلی که قلوس نامند بوده باشد چه در ماهیت بقسم دوم
شبیه و در سمیت بماهی مشابه و قسم دوم قلوس را تعریف کرده اند که برگش مثل برگ کرنب و از آن
دراز تر و باندک رطوبت چسبنده و ساقش زیاده بر ذرعی و باندک زغب و تخمش در غلافی مایل بسیاهی
است و موید دیگر آنکه در زمان بقراط جهة رفع وبا کیاهی او را متقرر کرده که آورده در خندق اطراف شهر
دود کنند و دود آن باعث گردید که احدی را وبا اثر نکرد و آن کیاه قسمی از قلوس بوده و این اثر
با تنباکو می باشد چه در هر بلدی که تنباکو شیوع یافته وبا بتدریج کم شده است و بالفعل نایابست
و او در آخر سیم گرم و خشک و معطش و مجفف و سم اقسام ماهی و دوا و مصلح فساد هوا و منقی
رطوبات دماغی و محرک آن و جهة درد دندان رطوبی و ربو بلغمی و خاکستر او جهة زخم دواب با روغن
گل سرخ جهة جرب متقرح و خراز و منع نزف الدم و جراحات تازه و تجفیف قروح مزمنه آزموده است
و از جمعی ثقات مسموع شده که آب قلیان که از کشیدن تنباکو زرد شده بود صاحبان استسقا از
خوردن آن بسبب ادرار بول و عرق مفرط در روز نجات یافتند و مضر دل و دماغ یابس و مغلظ
خون و مورث سده و خفقان و مکدر حواس محرورین و سوداویست و آشامیدن او از سموم و او معادل
رفع تهمت است چه معتادین او باندک بتی که باشد ادراک لذتی از او میکند والله اعلم **ترنج قطایی** قرصی است
مصنوع سرخ مایل بزردی و بعضی مایل بسبزی و اغبر و این قسم عصاره کیاهی است و سرخ او مغشوش بطین ارمنی

واشال آنت مرکب التوی و رادع و محلل و قابض و جهة اورام حاره و بارده و اوجاع آن و گزیدن هوام
و تسکین درد سر و سایر اعضا و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و قطع نزف الدم جراحات و آشامیدن یک مثقال او
تا نیم مثقال جهة اسهال مزمن و بواسیر و نفث الدم و قی الدم و ذرور او جهة قرحه چشم و مقعده و قضیب و فرزجه او
جهة سیلان حیض و رطوبات رحم و جمیع علل آن که از رطوبت باشد نافع و مضر شش و مصلحش کثیرا است
تنبول تانبول است توثب قسم کوچک صنوبر است توثم قسم صغیر صامریوما است تنیری اسم هندی
حنظل است تنگنگها را اسم هندی بنگار است توت شیرین و را انبطی ترش او را شامی نامند و شیرین او
در اول گرم و در دوم تر و مدر بول و ملین طبع و مولد خون صالح و بهی و موافق سینه و شش و مرطب دماغ و در
انضاج شبیه با انجیر و مفتح سدد و مصلح حال جگر و فساد سپرز و مسمن و مقوی بیه گرده و جهة آبله و جرب نافع
و مفسد معده و سریع الاستحاله بخلط حاضر و مصلحش سکنجبین است و ترش او در دوم سرد و در اول
خشک و قابض و مطفی حدت خون و قامع صفرا و رادع و مانع ریختن مواد با عضا و مواد حاره بحلق و زبان
و مسکن عطش و تب و اشتها و غرغره آب و جهة ردع و تحلیل مواد و تقویت حلق و خشک او جهة قرحه امعا
و اسهال حار و رب او نایب مناب او و خشک او مضر سینه و عصب و مصلحش عسل و جوارشات و آب مطبوخ پوست
بیخ توت که بقدر هفت مثقال طبخ یافته باشد مخرج حب القرع خصوصا که برگ شفتالو اضافه کرده باشند و
طبیخ او با عسل و انجیر جهة سموم و برسام و جنون و درد کمر و پشت بغایت نافع و طبیخ برگ او و نیز همین اثر دارد
و مطبوخ هشت درم ریشهای او با سه وقیه انجیر که در نود مثقال آب طبخ یافته باشد و بنصف رسد مسهل قوی سودا
و قریب الاثر است و رطوبت بیخ او را که خراشیده و زخم کرده و آنچه در عرض شبانروزی جمع شده باشد
ضبط نمایند مسهل قوی و جهة درد دندان و تحلیل دملهای بزرگ نافعست و از صمغ توت هم همین آثار می آید و چون
آب ریشه توت را که از شکافتن او گرفته باشند بقدر هفت وقیه با برگ انجیر و برگ تاک بقدر یک وقیه در دیگ سرپوش

تابادا و

بخمیر گ

بخمیر گرفته بجوشانند تا بنصف رسد خضاب بغایت قوی و مجرب است و مضمضه طبیخ پوست درخت و برگ او
بجهة درد دندان نافع و خاییدن صمغ او نیز همین اثر دارد و عصاره برگ او بقدر یک وقیه و نیم جهة گزیدن
رتیلا و هوام و ضماد او با سرکه در حمام جهة شری نرمن و طلای برگ او با روغن زیتون جهة قروح و سوختگی
آتش و ضماد توت مارس با سرکه جهة رفع شقاق و شری آزموده است توابل اسم اصطلاحی ادویه ایست
که در اطعمه کنند مثل کشنیز و زیره و اشال آن تودری اسم فارسی و بیونانی اردیمین نامند و بعربی بزر خمخم
نبات او را برگ دراز و بی ساق و شاخهای او سرخ و صلب با اندک خاری ریزه و ثمرش در غلاف
باریک و لطیف و تخمش از عدس کوچکتر و اندک پهن و سرخ و زرد و سفید میباشد و بهندی تودری و در اصفهان قدومه
گویند و سرخ او را قدومه ملکون و او غیر خبه است چه خبه را خارکشی نامند و حقیر نبات هر دو را مشاهده
کرده است و هر دو در آثار قریب بیکدیگرانند در دوم گرم و در اول تر و محرک باه و مشتهی و مسمن و جهة برودت
احشا و سرخ کردن رخساره و صاف نمودن بشره و رفع مواد سوداوی و تصفیه صوت و سعال و موی و بهی و
مطبوخ او در شیر جهة تسمین اعضا و رنگ رخساره نافع و قدر شربتش تا پنج درم و بدلش همین سرخ است
و نبات او قابض و در غایت ردع است توتیا معرب از دودهای فارسی است و بیونانی تنوولش نامند
و آن معدنی و اتاجی میباشد و معدنی سه قسم است یکی سفید شبیه بپوست تخم شترمرغ و برودی مثل نمک
ظاهر و بهترین اقسام اوست و یکی زرد و یکی کبود و شفاف و آن غلیظ تر از همه است و مشهور بتوتیای هندی و در
غایت حدت و اتاجی که مشتق از انبوب است و بفارسی توتیای قلم نامند و میزانی که بمعنی شبیه ناودان
باشد عبارت از اوست و چندین قسم می باشد یکی از دود مس است که در حین گداختن سنگ مس در کوره
دو طبقه بهم میرسد و قسمی سفید و بسیار بی ثقل و قسمی ثقیل و کثیف و اول از صاعد و ثانی از راسب است و آن از آب
اقلیمیا است که بتدریج در ذایب مس ریزند و از طلا و نقره و قلعی نیز بهم میرسد و بدستور از مورد و از چوب درخت

زیتون بری وازبه بعد از اخراج دانه او بعمل می آرند وبدستور از عفص وخرنوب وتوت سفید خشک وشاخ درخت
امرود ومصطکی وجبة الخضرا وشمشاد وانجیر واز گل بودنه تازه واز شکوفه تاک واز سرشیم ماهی واز غری الجلود
بقر واز سرشیم غیر مغسول ترتیب میدهند اما طریق اشجار آنکه بعد از نیم کوب کردن آن در ظرف سفال جا بی داده
سرپوش سوراخ داری بر آن مستحکم نموده چندان آتش کنند که دود او بر طرف شود واما طریق سرشیم و
سرشیم آنکه بزفت یا عسل آلوده بدستور آتش کنند وصاعد هر یک را استعمال نمایند وبهترین مصنوع او
انا مبی کرمانی وبهترین معدنی سفید آن و عدیم الوجود است واقسام توتیا را بدون تغسیل استعمال جایز نیست
وطریق غسل آن در دستورات تحریر یافته است وابن بلدوله ذکر نموده که توتیای بحری نیز میباشد وان
سفید ومستدیر وشبیه بسنگریزه است وجالینوس توتیا را در اول سرد ودر دوم خشک دانسته ومغسول
او ابرد ومجفف بی لذع ومشوی او لطیفتر ومقوی چشم وحافظ صحت او ومانع انحدار مواد وجهة تقویت
روح باصره وقرحه چشم وقضیب وعانه ومقعد وسرطان متقرح وجراحات بینی وسایر اعضا واندمال قروح
وبا روغن گل جهة التیام جراحات عصب ونشف رطوبات وقاطع نفث الدم ونزف الدم ومقوی معده
مسترخی وجهة قروح مسترخی وجهة قروح ظاهری و باطنی شربا وضمادا واکثر امراض عین واکله وسیلان او
جهة حرقة البول وحمول او جهة سیلان رحم نافع ومولد سده ومصلحش عسل وقدر شربتش تا نیم مثقال است
واقسام معدنی او قاتل وبدلش بوزن او شادنج ونصف او توبال النحاس مغسول وگویند قرشیثا وقلیمیا
بدل اوست وطریق تشویه آنست که توتیا را بآب سائیده قرص کنند وبر آتش نرم در [illegible] سفالی بگذارند
وبگردانند تا خشک شود توبال معرب از تفال فارسی است وآن چیزی است که از [illegible] فرو ریختن
آن ریزد واز مطلق او مراد توبال مس است وبهترین آن مایل بسیاهی وسرخی براق ورقیق است که قبرسی
نامند در سیم گرم وخشک وملطف وجالی وجهة جرب وحکه وسبل وقلع بیاض ومنع شدت قروح خبیثه والتیام جرح

بن

چشم وخشونت اجفان وبردن گوشت زیاده وصلب جراحات وآشامیدن مغسول او با علک البطم یا آرد
گندم یا صمغ عربی مسهل قوی بلغم وجهة استسقا واخراج مار اصفر نافع وزیاده او باعث تهیج وقرحه امعا است
ونا شسته او را در اضمده ومراهم نباید استعمال نمود وآب مغسول او در نهایت لطافت وحدت میباشد
وتوبال الحدید در چهارم خشک وحابس اسهال وخون ومانع خفقان وذرب وضعف باه ودر سایر خواص
قریب بتوبال نحاس است وچون در لته بسته در جای نمناک خصوصا تحت خمها بگذارند زعفران میشود
وآن جهة بردن جرب عین وجلای حمرة او وبا ربع او نوشادر جهة رفع بیاض وسبل آزموده است وبا سرکه
عسل محلل اورام است وهرگاه او را با سرکه مکرر تقطیر در کنند معادن را براتب دیگر نقل مینماید خصوصا
مشتری را وچون با نحاس در نگون زعفرانیه زعفران ممتزج گردد وبعد از آن تقطیر شود وشنجرف را
با سرکه مقطر مکررا تنقیه کنند بحدیکه شنجرف حل شود و بهترین اعمال دانسته اند توت العلیق وتوت وحشی
ثمر علیق است توذریون شوکرانست توجیره بلغة مغربی بقلة الاوجاع است توز فارسی جوز رومی است
توت قرصاد است توکی اسم ترکی ثعلب است تمین میر اسم هندی باقلای قبطی است تهین الابحی
اسم هندی بابیل است تهوک اسم هندی لعابت توته اسم هندی طوطی است توره اسم
هندی مرغی است تین بفارسی انجیر نامند وبستانی میباشد وهریک آن نر وماده وبری آن غیر خیره
برگ وبارش کوچکتر ودر تنکابن بو انجیر نامند با سمیه وبسیار گرم وتند ومحلل قوی وضماد او در رفع ثآلیل
وثآلیل نافع وشیر او در افعال قوی تر از شیر بستانی است وتازه بستانی در اول گرم ودر دوم تر
[illegible] تر از سایر میوه ها وسریع الانحدار وسکن حرارت وتشنگی ومعرق وملین طبع ومسهل
برقی وکاسر قوت غضبی ومبرد دل [illegible] خصوصا چون چهل صباح با قدری افیون تناول نمایند ودر تسمین
عدیل [illegible] ومفتح سده ومقوی جگر ورافع سده وورم طحال وبواسیر وعسر بول وهزال کرده وخفقان ودرد

تا با با

تا با یا

منفع

وسعال و درد سینه و خشونت قصبهٔ ریه و با گردکان خوردن جهت امان از ضرر سموم قاتله و با سداب
نایب مناب تریاق و با بادام و پسته مصلح بدنهای ضعیف و زیاده کننده عقل و جوهر دماغ و تازه و خشک او
با قوت‌ترم و یکدانگ نیم بوره ارمنی مسهل قوی اخلاط غلیظه و خشک او در دوم گرم و در اول تر و در جمیع مراتب
مذکوره ضعیفتر از تازه و معطش و ثقیل و ملین طبع و دافع مواد عفنه بطرف مسامات جلد و لهذا اکثار او مولد
قمل است و با مغز گردکان جهت معتادین قولنج و صاحبان یبوست طبع و تفتیح مجاری غذا و تسمین (?) و گزیدن
عقرب و رفع صورت ریاح موثر است و ضماد او با آرد گندم و جو منضج و محلل ورم بناگوش و دمامیل و با پوست
انار جهت واحض (?) و با زاج جهت قروح ساق و با خردل جهت خارش گوش و دوی و با بوره ارمنی جهت بهق و اشتال آن
و آب مطبوخ او با حلبه جهت سینه و ریه و با سداب و افیون جهت ریاح و سده نافع و سوخته او در سفیده کردن
دندان معدل و مقوی لثه و قاطع نزف الدم و با موم روغن جهت شقاق که از سرما بهم رسیده و با ضماد او
با سداب جهت مغص مفید است و انجیر نارس ملین و جاذب و با تریاقیه و ضماد پخته او جهت خنازیر و تعقد عصب
و با سرکه و نمک جهت قروح رطبه و با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه و با کرسنه جهت گزیدن ابن عرس و طلای او
با برگ خشخاش جهت اخراج استخوان شکسته ریزه شده موثر و شیر انجیر مسهل قوی و خطرناک و منجمد کننده گل ذاب (?)
و آب کننده گل منجمد است و اکتحال او جهت نزول آب و حول و با زرده تخم مرغ و موم مدر حیض و منقی رحم و مخرج
جنین و ضماد او با حلبه جهت نقرس بارد و با آرد جو جالی جرب متقرح و قوبا و کلف و بهق و طلای او جهت گزیدن
هوام و سگ دیوانه و سنون او جهت دندان متآکله و درد آن و با پیه جهت قلع ثالیل سفید و برگ تازه او جهت
گزیدن سگ دیوانه و جهت التیام جراحات خشک آن با سرکه جهت تقشر جلد و طلای او با آب جهت منع رنگین موی
و طبیخ او جهت تقویت استخوان کوفته یافته نافع و سایر اجزای او فی الجمله نفعی در صرع و جنون و وسواس است
و شرش قویتر است و چون انجیر را ده روز در سرکه خیسانیده و هر روز پنج عدد او را با قدری سرکه او بخورند

وبعضی

و بعضی را کوبیده ضماد نمایند جهت تحلیل سپرز مجرب دانسته‌اند و چون با مساوی او مغز گردکان کوبیده روزی
بیست مثقال او را بخورند بالخاصیة اطلاق مینماید و مجرب است و مضر جگر ضعیف و مصلحش گردکان و مقدر و انیسون
و مصلح او انجیر تازه و سکنجبین و شربت ترنج و ریباس و بدلش در ادویه ششش (?) مغز چلغوزه و قدر شربت خشک او
تا سی مثقال و از تازهٔ او تا یک رطل **تیواج** پوست درختی است شبیه به پوست درخت خیار و گویند پوست
درخت لسان العصافیر بلاد ختا است و ظاهرا لیفی باشد در آخر دوم گرم و خشک و قابض و بسیار تلخ
و لهذا ماست چکیده و در بوب (?) قابضه جهت اسهال مزمن بارده و قطع خون بواسیر و ضماد او با سرکه جهت درد
و اورام رخوه و سنون او جهت درد دندان و تقویت لثه و نزله رطوبی و بخور او جهت رفع وبا و طاعون
عجیب الاثر و بدستور جهت بواسیر و شقاق مقعد و درد آن و درد رحم و فرزجه او جهت قطع سیلان رحم
و حیض مفید است و نیم مثقال او با یکمثقال نیلوفر در حبس اسهال مجرب است و قدر شربتش تا یکمثقال و مضر
محرورین و معطش و مورث التهاب احشا و مصلحش کشنیز او ربوب فواکه است **تیهو** اسم فارسی تیهوج است
تیغال و تیهال بزرگوینده و آن شکر تیغال است **تین احمق** جمیز است **تین الفیل** جوز الشرک است **تیس** بزبان
تیغلیاس اسم یونانی خنثی است **تیدی** اسم هندی جراد است **تیخاب** اسم هندی سلیخه است **تیرج**
اسم هندی ساوج است **تیدوکی لکری** اسم هندی آبنوس است **تین افرنجی** بلغهٔ مصر شر برغ (?) بیات است

حرف الثا / ثافسیا

حرف الثا ثاف صمغ نباتیست سفید رنگ شبیه بانزروت و تند و تلخ و بسیار تند و نبات او شبیه
برازیانه و گلش سفید و تخمش مثل انجره و با اندک عرض و در اطراف او شبیه مثل اکلیل الملک است و بیخش
غلیظ و بسیار تند و تلخ و منبت او کوههای سخت و در تکابن و الموت خورند و به دیلمی تلی نامند و بیخ او را
زخم کرده رطوبت او را بعد از انجماد میگیرند و بعضی مجموع آن نبات را افشرده عصاره میگیرند و آخرین
متخلخل و سبز مایل بسیاهی میباشد در آخر سیم گرم و خشک با رطوبت فضلیه و مقی و مسهل بلغم غلیظ و جهت درد پهلو

وبطلان اشتها وتحلیل ریاح وسده نافع وضماد او جهة داء الثعلب ورویانیدن مو ودرد زانو وبا بموزن او موم وکندر جهة اسقاط بواسیر وجهة آثار بنفشی وکبودی جلد وباعسل جهة جرب متقرح وباکوکرد جهة انفجار ورم صلب نافع وزیاده از دو ساعت نباید گذاشت وقدر شربتش تا پنج قیراط وپوست بیخ او در افعال مثل بیخ اوست وچون ریزه کرده در روغن زیتون بجوشانند جهة تقویت عصب ودرد مفاصل وآشامیدن او جهة فالج مفید وقدر شربت از پوست بیخ او وجرم او تا نیم قیراط واکثار او مورث ورم حلق ومعده واحتباس بول وعروض ضیق النفس وغشی ومصلحش شیر تازه ولعاب بزرقطونا وبدلش در داء الثعلب حرف بابلی وکویند بالخاصیة تخم سداب رفع مضرت او میکند وچون کیاه ساق او را داخل اغذیه کنند بمرتبه احداث حرارت کند که در زمستان محتاج بپوشش نباشد ورنک خسارش را سرخ کند وجهة اکثر امراض بارده رحم نافع واو غیر صمغ سداب بریست چه صداب بری را صفات غیر اوست

ثاقب الحجر بسفایج است ثامو لوبیا است ثاموس بیونانی مرزنجوش است ثامیقس بیونانی حرف بابلی است

ثا با جیم

ثجیر بجیم لای چیزهای افشرده است وقوتش متوسطست مابین عصاره وجرم آن چیز واز مطلق ثجیر مراد لای آب انکورست وآن قابض وضماد ش بانمک جهة ورم حار وورم صلب ودوم پستان وحقنه او جهة قرحه امعا واسهال مزمن وسیلان رطوبات رحم وآشامیدن برشته کرده او با دانهای انکور که در رویت شود جهة قرحه امعا وتقویت معده واسهال بغایت نافعست

ثا با خا

ثخین آنچه غلیظ باشد

ثا با دال

ثدی مرضعست

ثا با را

ثریا بلغة اندلس ایرغارونست ثرید بفارسی ترید نامند نانی است که در آب کوشت ریخته تناول نمایند وشامل است بر آنچه در دوغ وشربتها وغیر آن کنند

ثا با سین

ثعلب بفارسی روباه نامند وآن حیوانی معروفست وپوست او در گرمی قریب بسمور وجهة مبرودین ومرطوبین ونطول طبیخ زنده ومذبوح او جهة درد مفاصل وطبیخ زنده او قویتر خصوصا که در روغن زیتون جوشانیده باشند

جهة تعقد وصلابت مفاصل نافع وباعث سرعت راه رفتن اطفال ورفع اعیا وآشامیدن یکمثقال از شش او که خشک کرده باشند با آب وعسل جهة ربو وسرفه وطلای آن با پوست سوخته تخم مرغ جهة داء الثعلب مجرب وپیه او جهة درد کوش وبا روغن زیتون واشال آن جهة نقرس ودردهای بارد وسعوط زهره او با بموزن او نیم وزن آن آب کرفس در هر ده روز یکبار جهة ابتدای جذام ونمایان نشدن آن بغایت موثر وکوشت او جهة مبرودین وتحریک باه وصاحبان استسقا مفید وخاکستر پوست او جهة سوختگی آتش ونواصیر وقروح حاره وتدهین دست وپا به پیه او مانع مضرت سرما ونکاهداشتن دندان او را جهة منع فریاد کردن سک مجرب دانسته اند ومالیدن پیه او بر چوبی ونصب کردن آن در موضعی از خانه سبب اجتماع کیک بران چوب

ثعبان مار عظیمست

ثغاریر بغین معجمه زرد آبست

ثا با عین

ثغا بلغة عبرانی اسم حرف بابلی است

ثا با قاف

ثفولس هندبای بری است

ثفل اسم جرم چیزهاست که آب او را افشرده باشند از ثجیر غلیظ تر ودر افعال مشابه اوست

ثا با لام

ثلج بفارسی برف نامند در سیم سرد ودر دوم خشک ومسکن درد دندان حار ومخرج زلو که در حلق مانده باشد وجهة کرم معده وتقویت هضم معده حار وتبهای حاره وجرب وحکه وضماد او بر پیشانی جهة قطع رعاف وآشامیدن او باعث اجتماع حرارت در معده ومخدر ومعطش ومورث سعال ومضر احشای ضعیف ومبرودین وصاحب اورام باطنی است وآب پرورده با وبهتراست ومصلحش قرنفل وعسل واز خواص اوست که چون نمک با برف آمیخته بر شیشه پر آب بپستوری بگیرند که شیشه دران پنهان شود در یکساعت آب شیشه یخ کردد

ثلج چینی رطوبتی منجمد برفی است شبیه بنمک که از هند آرند جهة بیاض عین وظلمت بصر وضماد وشس بر جبین جهة تب دق نافعست واین اسم را بر بارود نیز استعمال میکنند

ثلبان عنب الثعلبست

ثا با میم

ثمام بعربی اسم نباتیست شبیه بگندم وقدش کوتاه تر وساقش باریکتر وبی بند وغیر مجوف

وخوشه او شبیه بارزن و طعم او شیرین و در تنکابن زراوشن نامند و در مازندران بازمیل در دوم گرم
و در اول خشک و ضماد تازه او جهة ورم چشم و منع ریختن مواد و آشامیدن او محلل ریاح و مفتح سدد و
خاکستر او جهة تقویت شرکان و رویانیدن آن و تقویت باصره نافع و مضر گرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش
تا دو مثقال است و بدلش تودری است ثمرة الطرفا بار درخت گز است بزرگتر از اغذیه که ثمرة اثل باشد
و مثلث شکل و گزمازج عبارت از وست در افعال مثل ثمرة الاثل و خالی از حرارت لطیفه و جلا و تلطیف
و تقطیع نیست ثمرة الاثل نوع کوچکتر بار گز است که عذبه نامند بقدر نخودی و از آن بزرگتر و غیر مثلث
در دوم سرد و در سیم خشک و قابض و قاطع نزف الدم و مقوی احشا و آب طبیخ او که یک اوقیه آن را
در دو رطل آب جوشانیده باشند تا بنصف رسد منقی رطوبات عفنه اطفال و جهة گزیدن رتیلا و رفع جرب
رطب و با شکر جهة یرقان و زردی رخساره و رطوبت رحم و ربو و سعال و ضعف جگر و احشا و اکله
و حکه و امراض مقعد و قروح رطبه شرباً و طلاءً نافع و مضمضه او جهة تاکل دندان و استحکام لثه مفید است
و نقوع او که یک شبانروز در آب گرم خیسانیده باشند در افعال مثل مطبوخ او و قطور او مقوی اجفان
و رادع مواد و مانع قبول آفات و مقوی بصر و جهة دمعه و سلاق و جرب بسیار مفید خصوصاً که در گلاب
خیسانیده باشند و جرم او جهة نفث الدم و جراحت شش و اسهال کهنه و سیلان مواد و نزف الدم اعضا
و برشته او با گل سرشوی جهة اسهال مجرب و ذرور او جهة بردن گوشت زیاد و قطع خون جراحات
و طلای او جهة رنگ رخساره و صافی بشره و حمول او جهة تجفیف رطوبت رحم و ضماد او که با آب و سرکه پخته
باشند جهة سپرز نافع و مضر سر و مصلحش دوقو و بدلش مازو یا پیه انار بوزن آن و قدر شربت از
جرم او تا دو مثقال و گویند تا چهار درهم است و چون عذبه را با صندل و افسنتین جوشانیده آب او را
با شکر بقوام آورند شربت مذکور جهة صاحب سپرز بعید علت و جهة اشتها و تقویت اعضا و اعصاب

از یک مثقال تا پنج مثقال است

ورفع اعیا

و رفع اعیا و مغص و تنقیه رطوبات فاسده معده و تقویت آن بغایت موثر است ثمرة العرعر ابهل است
ثمرة الشوکة المصریة جلنار است ثمرة شجرة الدوم مقل مکی است ثمرة العلیق توت العلیق است ثمرة السدر
نبق است ثمرة الفؤاد بلغت مصری شاه بلوط است و بعضی از و مراد بلادر را میدانند ثمنس یونانی
اسم توتیا است ثومس یونانی اسم حاشا است ثوم الحیة و ثوم الکلب و ثوم بری اسقوردیون است
ثوب الماء طحلب است ثوم الثعلب بلغت اندلس قسم ثانی سندریطیس است ثوم بفارسی سیر گویند
و بری او اسقوردیون است و بستانی دو قسم می باشد یکی بسیار دندانه و یکی منحصر بیک دانه و بقدر پیاز کوچکی
و او کمتر است و جبلی او بفارسی موسیر نامند و برگش عریضتر از برگ نرگس و گلش بنفش و بیخش یکعدد
و بی دندانه و بزرگ مقدار و در بوی مانند بستانی و بهتر از همه بستانی مشهور پر دندانه است در آخر سیم
گرم و خشک با رطوبت فضلیه و محلل و مدر بول و حیض و عرق و منقی دل و منضج و جالی و جاذب و مجفف رطوبات
معده و مفاصل و حرارت او شبیه بحرارت غریزی و ملطف و رقیق کننده خون و با قوت تریاقیه و خوردن
او با مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال حافظ صحت بدن و رافع مضرت آبهای مختلف و هوای وبائی
و تعفن آنست و جهة گزیدن هوام و سگ دیوانه و تصفیه حلق و صوت و قطع اخلاط غلیظه و قولنج ریحی و نسیان
و ربو و سپرز و ریاح نهگاه و در مرطوبین محرک باه و مولد منی و در محرورین مجفف آن و معطش و جهة سرفهای
کهنه و قروح شش و درد معده و مفاصل و رفع کرم شکم و زلوی در حلق مانده و رفع تشنگی که از بلغم و
از سده ماساریقا باشد و تقطیر البول و نیکوی رنگ رخساره و تلطیف غذاهای غلیظ و جهة ضیق النفس و فالج و رعشه
و تحلیل اورام و حصاة گرده و با شراب جهة سم افعی و دوام آن باعث سقوط موی سفید و روئیدن موی
سیاه و با انجیر و سداب با مغز گردکان قویتر از فادزهر و مطبوخ او با زیره و برگ صنوبر جهة تقویت
دندان و با شیر گوسفند و بعد از آن با روغن تازه و بعد از آن با عسل سرشته باشند در تمر یکباره بعد یکماه او

ثم باداو

وعدم مراعات مزاج وسن و فصل محرق خون و مضر بواسیر و زنان حامله و شیرده و صاحبان حیر و خنازیر
و مولد صفرای بسیار تند و مضعف باصره و مهیج امراض بابیه و مجرد مضر شش و مصلح او کنجد است در آب
با قلیلی نمک و اضافه نمودن روغن بادام و روغن کره و استعمال کشنیز و سکنجبین و آب انار ترش و شیرین
و امثال آن و نشستن در طبیخ برگ و ساق او جهة احتباس حیض و اخراج مشیمه و طلای او با عسل جهة ثبور
لبنه و قوبا و قروح رطبه سر و نخاله او جهة بهق و جرب متقرح و با برگ انجیر سیاه و زیره جهة گزیدن
ابن عرس و با جندبیدستر و روغن زیتون جهة جذب سم عقرب و با سرکه جهة تحلیل رطوبت غلیظه و ورم اعضا
و ضماد پخته او با شیر جهة گشودن ورم و تضمید محرق او با عسل ازاله زنگ خون منجمد در تحت پلک چشم
و با روغن بان جهة داء الثعلب و روغنی که در وسر گز جوشانیده باشند جهة جمود خون در اطراف بدن
و شقاق که از برودت باشد جهة مفاصل و قولنج بلغمی و سچ شرباً و ضماداً نافع و غرغره با سرکه که ترشی نکشته
باشد جهة اخراج زلوئی که در حلق مانده باشد و جهة دیگر مفید و مضمضه طبیخ او با کندر جهة درد دندان بارد مفید
و بدل آن با عفص و سیر صحرائی و طلای او با نوشادر جهة برص و بهق و با زفت جهة داء الحس و خشونت
ناخن و کجی آن و طبیخ او کشنده قمل است **ثومون** تخمی است شبیه به حبه بفارسی تخم زرداب گویند و بترکی
صفراوی نامند منبت گیاه او اکثر سایه ناک و او شبیه بیداب و برگش دراز تر و گلش سفید و تخمش
تلخ و تند و ریزه و گویند تربد زرد بیخ اوست و در افعال مشارک خربق در سیم گرم و خشک و
منقی و مسهل اخلاط غلیظه و اقسام کرم شکم و مخرج جنین و مدر بول و حیض و محلل اورام بارده و قدر
شربتش نیم درهم و مصلحش کشنیز است **ثیوسس** یونانی اذخر است **ثیرون** یونانی دفلی است
ثیر اسم درد ابیض است **ثیل** بلغة ترکی بیلان اوتی و در تنکابن کوک جرواش گویند و آن
نباتیست که در کنار آبها و زمین نمناک میروید و مخصوص زمانی نیست و برروی زمین پهن میشود و شاخهای او

ثاء بالیاء

دراز با بندهای بسیار و برگش بسیار ریزه و بر هر بندی رسته و گلش مابین سرخی و سفیدی و با برگ
آمیخته و طعمش مایل بشیرینی در اول سرد و خشک و قابض و طبیخ او جهة مغص و عسر بول و قروح مثانه و طبیخ
بیخ او جهة سنگ گرده و آب گیاه او از نیم رطل تا یک رطل و رفع سم اقسام مارها و سگ دیوانه
گزیده مجرب و رافع حرقة البول و احتباس بول و حصات و تبهای حاره و سل بغایت آزموده است
و ضماد او جهة جراحات تازه و گزیدن هوام و اورام حاره و منع نزلات و ضماد خاکستر او جهة
قطع خون بواسیر و تحلیل اورام و تجفیف قروح بغایت مفید و مدر بول و جهة قطع قی و اسهال و منع
ریختن مواد نافع و قسمی از او برگش مثل لبلاب و گلش خوشبو و ثمرش ریزه و عروق او در صفحات
بقدر انگشتی و در عدد بیخ پایشش میباشد و عصاره او با ادویه مناسبه جهة علل چشم و تحلیل مواد
و تخمش بغایت مدر بول و جهة قطع قی و اسهال و منع ریختن مواد بمعده و احشا و تفتیت حصات گرده
و مثانه و قروح آن مفیدات و قسمی از آن میباشد که هرگاه گاو از آن بخورد و اعضای او ورم میکند
و سوخته او در ظرف مس جهة قطع خون بواسیر ضماداً از مجربات شمرده اند و گویند زیاده بر آب
احتیاج نمی افتد و ضماد تازه او با روغن گل بغایت ملین منضج و محلل است **حرف الجیم جاورس**
بفارسی گاورس گویند و آن ریزه دخن است که بفارسی ارزن نامند رنگ او اغبر و از ارزن ریزه تر
در اول سرد و در آخر دوم خشک و بسیار قابض و قلیل الغذا و از ارزن لطیفتر و سریع الهضم تر و مقوی
بدن با روغن و چربی غذائیت او بیشتر و خوردن مهرای او جهة التوای اعصاب و نزلات نافع و حابس
اسهال مراری و کماد گرم کرده او محلل نفخ معده و مسکن درد بواسیر و مولد خون سوداوی و مورث
سده و مصلحش دهنها و شکر است **چای ختائی** نباتیست ساقش زیاده بر دو ذرع و سرخ و برگش
مایل به بنفشی گرم باعتدال و تر و ملین و منضج و مقوی هاضمه و ضماد پخته او جهة اورام صلبه و تسکین درد بواسیر

جیم بالالف

نافع ونطول او معرق ومنوم ومضر معده بارده ورطب ومصلحش بادیان ختائی ورازیانه است ولین
تلمیذ گوید که چای قرصی است که از چین می آرند ومسهل ودافع ضرر شراب است واز کتاب اخبار الصین ظاهر
میگردد که نباتیست شبیه برطبه وخوشبو وبانمک تلخی که از جوشیدن تلخی او زایل میشود وطبیخ او
مسکن التهاب وصاف کننده خونست جاوشیر صمغیست بدبو وظاهرش سرخ تیره وباطن او
سفید ونبات او را ساق غلیظتر از ذرعی ونرم وبر او چیزی شبیه بپشم وسفید برگ انجیره مایل
باستداره ودرشت وبسیار تیز وقبه او شبیه بقبه شبت وگلش زرد وخوشبو وتخمش سیاه
قریب انیسون وخوشبو وبیخش غلیظ وشعبه دار وبدبو وبیرون او سیاه واندرون سفید در سیم
گرم وخشک ومحلل ومفتح ومدر حیض وبول ومقوی اعصاب ضعیفه وضعف اعصاب صحیح ومسقط جنین و
قاتل آن وبا قوت تریاقیه وجهت تبهای دایره وکوفتگی وتعقد عضل ودردی که از سدمات بهم رسد
وفالج وصرع وامراض بارده دماغی ورعشه که بعد از جماع بهم رسد ونفخ وسرفه بلغمی وتقطیر بول وجرب
مثانه ونفخ رحم وقولنج بلغمی وریحی واستسقا وحصاة ودفع سموم ومنع نزلات وجبر شکستگی استخوان
وضماد او جهت جراحات خبیثه ودرو یانیدن گوشت بر استخوان وسایر اعضا ومنع آن از قبول آفات
ودردهای بارده ورياح وبا روغنها جهت اعیا وبا روغن زیتون جهت گزیدن سگ دیوانه وحمول او
مسقط جنین وجهت امراض بارده رحم واکتحال او جهت بیاض ونزول آب وسنون او جهت درد دندان
ومنع تاکل آن وطلای او جهت قروح ونار فارسی مفید ومضر انثیان ومصلحش رب جوز وخیسانیدن او
ودر مطبوخ جبنی وقدر شربتش تا یکمثقال وبدلش بوزن آن قنه با شیر انجیر ویا اشق وبیخش جهت قروح
نرمه وحمول او جهت گشودن حیض واخراج جنین مرده بغایت قوی الفعل است وآشامیدن تخم او جهت
اختناق رحم ونیم مثقال او با نیم مثقال زراوند طویل جهت گزیدن با نیم مثقال افسنتین جهت احتباس حیض

بسیار

بسیار نافعست جاسوس بفارسی گاوشین نامند وقسمی از گاو است گوشت او گرم وخشک وبسیار
غلیظ وجهت اصحاب ریاضات وهزال کلیه نافع ومولد سودا ومضر در مفاصل وامثال آن ومصلحش
انجامه ودارچینی وادویه ملطفه وآشامیدن سم سوخته او جهت صرع وکعب محرق او با عسل جهت تفریح
دل وفربه کردن بدن وتقویت جگر وذرور او مجفف قروح ورافع حکه ومقوی باصره وقدر شربتش تا
سه مثقال وضماد سم سوخته او با روغن زیتون محلل خنازیر وبا سرکه جهت داء الثعلب نافع وبخور موی و
شاخ او باعث گریختن افعی جاجما بلغت سریانی اسم اجاص است جار النهر سلق الماء است جاوی
زعفرانست جاکسوی بهندی شنیرج است جال کری بهندی اسم قوه است جاگوب بهندی اسفاناج
است جابری بهندی بسباسه است چاول بهندی برنج است جاسه با قلای قبطی است جاوزنج وجاوزج
اسم حجر البقر است جاکوس خشخاش زبدی است چارکون اسم فارسی بسباسه است جاجیل بهندی
جوزبوا است جاری بهندی ذره است جاندیل بهندی لبلاب است جابل بفارسی درخت مسواک را
گویند جامع اللحم قنطوریون است وجیر را نیز گویند جاورس بهندی ذره است جبن بتشدید نون
بفارسی پنیر نامند تازه او در دوم سرد وتر ومغری معده ودروده ومقوی گرده وملین طبع
ومولد خلط صالح وخون ودیر هضم وبعد از هضم سریع الکیموس در اعضا وبا مغز گردکان وصعتر
بغایت مسمن بدن وباعث نرمی جلد وبرشته او بعد از طبخ وفشردن حابس اسهال وضماد او
مانع ورم جراحات ومضر مبرودین ورافع اشتهای طعام وغیر منهضم وباعث قولنج وسده
وظلمت بصره ومصلحش عسل ونعناع وصعتر است وپنیر نمکسود وکهنه در دوم گرم وخشک وقاطع بلغم ومقوی
اشتها وامعا ومجفف رطوبات وضماد او با عسل جهت انفجار دمل ودفع داخس وبا نوشادر جهت کلف
نافع ومولد اخلاط مراری وعطش ومولد حکه وجرب ومضر مبرودین وصاحبان سده احشا وبسیار

جابری

جیم با با

جبیره

کهنه و متعفن او اقرب بسمیت و مصلحش مغز گردکان و در محرورین میوه‌ها و ترشیها است و غیر چکیده پنیر
که آنرا دلمه گویند و در غایت ترطیب و منوم و جهت تب دق و سل و التهاب معده و رفع یبوست
جلد و طبع و وسواس و امراض سوداوی و التهاب خون نافعست **جبیره** بلغت مغربی اسم نباتیست
طولش سه چهار انگشت و برگش شبیه برگ نیل و بیخش شبیه موی و سفید و بی گل و بی ثمر است و در بو شبیه
بتخم در اول دوم گرم و تر و مقوی دل و فکر و حواس و مفرح و جهت صاف کردن خون و التیام جراحات
شربا و طلاءً و با شراب دو درهم او جهت وهن عضل و پاره شدن آن نافع و گویند بیخش او چون با پارهای
گوشت طبخ نمایند قطعهای گوشت را باهم ملاحق میسازد و مرتک او را جهت یرقان مجرب دانسته‌اند
جبسین بفارسی سنگ گچ نامند و آن دو قسم میباشد و پخته دو قسم او را که یکی سفید غیر براق و دیگری سرخ
لون با حبس گویند و پخته براق صفایحی را اسفیداج جصاصین و قوام او در سیم سرد و خشک و آشامیدن او
کشنده است و طلای او مفرد و با سفیدی تخم مرغ و غبار آسیا جهت قطع سیلان خون با سرکه جهت رعاف
و بر بدن جهت منع عرق و با گل ارمنی و عدس و لحیة التیس و آب مورد و سرکه جهت رمد دموی و منع ریختن
مواد با آب گشنیز جهت رفع باد سرخ و اورام ملتهبه مجربست و چون با روغن زیتون و اندکی بوره
و شب یمانی بسایند و بر نوشتجات بمالایند ازاله کتابت میکند و بر جاها باعث قطع چرک و چربی آن
میگردد و طلای آن بواسیر را رفع مینماید و سفیداب جصاصین در افعال قویتر از همه و بغایت نافع
و رادع و جامع و مجفف است **جبلاهنک** بلغت فارسیست و جلاهنج معرب اوست و آن تخم خاریست
وزرد رنگ شبیه بشونیز و بترکی صفرا اوتی گویند و آن ثو مونث **جب** بلغت هندی چوبیست زرد
رنگ و از اجزای گلکلانج هندیست و در بعضی نسخ بجای معجمه سطوراست **جبلاست** فطراسالیون است
جبین بترکی اسم ذبابست **جبرو جبته** بهندی اسم شیلرج است **جبل** بهندی اسم زبل است

جنجات

جیم با سیم
جیم با دال

جنجات بعربی اسم نباتیست شبیه بنبات درمنه ترکی و از آن خوشبوتر و شاخهای او باریک
و بسیار و گلش شبیه باقحوان و تخمش با اندک پهنی و کوچکتر از عدس و با اندک تلخی در سیم گرم و
خشک و مفتح و محلل ریاح و قاطع عرق و مدر حیض و مسقط جنین و طبیخ او بدستور و سه درهم از جرم او
جهت شکستن باد و باه و رفع مغص یحیی بعدیل و بخور او مسقط مشیمه و مصدع و مصلحش هلیله کابلی است
و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش برنجاسف است **جج** بلغت تنکابن اسم امیراست **جدوار** عجمی است
محرو ملی بشکل بقدر انگشتی و از آن کوچکتر و بفارسی ماه پروین و بیونانی ساطریوس نامند و آن
پنج قسم میباشد یکی را ظاهر تیره و باطن برنگ بنفشه و مایل بسرخی و عقربی شکل و در طعم اولا
شیرینی و بعد از آن تلخی محسوس میگردد و این نوع را ختایی گویند و یکی ظاهر و باطن تیره رنگ
و مایل بزردی و عقربی شکل و یکی ظاهر و باطن سیاه و ساییده او برنگ نیل و هرد را هندی گویند
و یکی بقدر زیتونی و مایل بسیاهی و گویند از بلاد دکهن خیزد و قسمی اندلسی است و منتله نامند بقدر
شبری و سیاه و نرم و بسیار تلخ و بهترین همه قسم اولست در اول سیم گرم و خشک و قایم مقام
تریاق کبیر و مفرح و مقوی دل و اعضای رئیسه و احشا و دافع زهرهای افعی و سایر سموم و مفتح و محلل
و منضج و مسکن اوجاع و مقوی باه و معده و اشتها و مدر و جهت اورام حاره و بارده و صرع و
فالج و منع عفونت اخلاط و تب ربع و استسقا و عسر بول و تسمین بدن و درد احشا و یرقان و
قولنج و امراض بارده و طلای و حالی حبله و جهت بواسیر و درد دندان و درد چشم و با سرکه جهت طاعون
و رفع برص و منع وبا مضر و مصدع محرورین و مورث جراحت امعا و مصلحش سکنجبین و شیر آهن تافته و
قدر شربتش جهت اطفال از نیم دانگ تا یک دانگ و در تب ربع دو دانگ و در تقویت باه تا نیم مثقال و در
استسقا چهار دانگ و بدلش در تفریح سه وزن آن زرنباد است **جدال** نوع سبز ملح است جدام

جیم با را

صبر است جدی و جدا بزغاله است و در مغز مذکور میشود جدوا بلغة اصفهان اسم صبر سقوطری است جرجیر
بفارسی تره تیزک گویند و بری و بستانی است و دو قسم میباشد یکی ساق دار و برکش از برک ترب ریزه تر
و کلش زرد و بسیار تند و او را خردل بری گویند و یکی بی ساق و برک او نرم و کم حدت و کلش سرخ
و بستانی او سه قسم میباشد یکی شبیه بترب و ساق دار و برکش با خشونت و در مازندران شاه تره
و کلم تره و در تنکابن خاص تره نامند و تخم او سفید و حرف بابلی عبارت از وست و قسمی را رشاد
و بفارسی تره تیزک شاهی گویند برکش بزرک و کلش سرخ و تخمش مایل بسبزی و طولانی و قسم دیگر
بزرک و تخمش ریزه تر از حب الرشاد است و مراد از مطلق او قسم اخیر است بری او در سیم گرم
و در آخر دوم خشک و بستانی در دوم گرم و در اول خشک و مدر شیر و بول و مفتح سده جگر و سپرز
و مفتت حصاة و مولد منی و محرک جماع و ضماد او با زهره گاو جهة ازاله قروح و خوردن آن ناشتا
جهة رفع بدبوی زیر بغل و صداع و مورث سده و بخر و مظلم بصر و مصلحش کاسنی و سرکه است و تخم او
در خواص مذکوره قویتر از آن و با آب گرم منقی بلغم و با زرده تخم نیم برشت جهة تحریک باه موثر و ضماد او
جهة کلف با عسل جهة بهق و نمش و با زهره گاو جهة شقاق ناخن نافع و موجب توران خون و انصباب
مواد باعضای ضعیفه و مصلحش شیر تازه و قدر شربت از بستانی آن تا پنج درهم و از بری تا سه درهم
و بدلش مثل آن تودری است یا تخم زردک بری و یا تخم پیاز و زهره گاو و چون درخت انار را بیخش را
با آب تره تیزک سقایت کنند انار او شیرین شود و هرگاه خشک نخود را با آب او مکرر پرورده کنند در
تولید منی بی عدیلست جرمکیک بلغة کوهستانی و لرستان اسم دوائیست که ترکان آنجا نبات آزاد
نامند بیخی است بسطبری انگشتی و طول او زیاده بشبری و طعمش شیرین مایل بسیاهی و باطن او سفید و با
صلابت و ساقش قریب بذرعی و برکش شبیه بزبان و طول او بقدر شبری و سبز و لطیف و تیره و برکهای

ساقش از طرف اعلی بقدر برک بید و کلش کبود و از گل نیلوفر هندی بسیار کوچکتر و مستعمل بیخ او است
رافع جمیع زخمهاست و تسحیق آن و چون بر بن دندان شیاف کنند بغایت مجرب است که از اکل و شرب زایل نگردد و خشونت
او یکدفعه رافع تعفن بن دندان و رویانیدن گوشت او از مجربات و ضماد او برجای کسر و شراب او
رافع زخمهای باطن و اورام احشاست جری بکسر اول و تشدید ثانی اسم عربی سلور است و آن ماهی
عظیم الجثه است رنگش سیاه و بی فلس و شارب او مثل مار باریک و دراز و در تنکابن ابلی و در مازندران
سکلیس نامند نکو و او گرم و خشک و ضماد او جاذب پیکان و خار از بدن و طبیخ او جهة قرحه امعا و حدت
مواد بظاهر جلد و غذا او جهة عرق النسا بعدیل و تازه او ملین طبع و جهة تصفیه صوت و قصبه ریه و سل
و قی الدم و خون او بقدر نیم وقیه با مثل آن سرکه قاطع خونیست که از حلق آید و مولد بلغم لزج و بطی الهضم
و مغیر کرده و مصلحش صعتر و نعناع و آبکامه و سکنجبین است جراد بفارسی ملخ نامند در دوم گرم و خشک
و مهیج و جالی اخلاط غلیظه و جهة تقطیر بول و امراض قصبه ریه و خوردن دوازده عدد آن که اطراف
و سر آنرا انداخته و با یکدرهم مورد سیاه سائیده باشند جهة استسقا مجرب دانسته اند و جهة جذام بالخاصیة
مفید و بخور او جهة بواسیر و عسر بول و ضماد پاهای او که کوبیده باشند جهة ثالیل و کلف و جرب خصوصا
سوخته آن با سرکه بغایت نافع و طلای جوف و تخم او جهة کلف و خوردن قسم بی بال او جهة گزیدن
عقرب مفید و بستن نوع سبز کردن دراز که در مزارع بهم میرسد بر صاحب تب ربع بالخاصیة
رافع اوست و ملخ قلیل الغذا و مولد خلط و مورث جرب و حکه و محرق اخلاط و مجفف و مصلحش سکنجبین و
انارین است جراد البحر بفارسی ملخ دریائی گویند و آن حیوانیست سرش مربع و از حوالی سر تا نصف تن
صدفی و از هر طرف ده پا شبیه بپای عنکبوت و بر سرش دو شاخ و دو شاخ دیگر از تحت چشم او
بیرون جسته است از جراد بری گرم و خشک تر و خوردن او هر روز سه عدد تا هفت عدد جهة منع زیادتی

جهة ایلاوس مفید و آشامیدن دو مثقال از سوخته او با آب کنو دسیاه تا هفت روز بجهة اخراج سنگ گرده
و مثانه مجرب دانسته اند جربوب جلبوبست جربون بلغة یانیه است جرجیر باقلی است جراسعه مشط
الراعی است جرمانق وجرمانق کرم دانه است جرجیر الماء قرة العین است جرجیر مصری ترس
است جروان فاره است جراسیا قراصیا است جرید بلغة دیلمی نبات ثافسیا است چرخ بهندی
سنبل الطیب است جردل بهندی خخلبت جرمل بهندی اسفنداست جرغول بفارسی اسم لسان
الحمل است چرپه بهندی اسم عصفور است چرنغ بفارسی اسم زمج است چربی گوشت بفارسی اسم
سمین است جرشیش بترکی اسم اشراس است جراند بهندی قصب الذریره است جر بهندی بمعنی
بخت جرز بفارسی گزر و زردک نامند بستانی او یکی طویل میباشد و یکی مستدیر در دوم گرم و تر
و گویند در اول تر است و مبهی و ملطف و مدر بول و مفتح سده جگر و قاطع بلغم و مقوی معده و ملین
جهة سرفه و درد سینه و معده و جگر و اخراج حصات و نطول طبیخ ریشهای او محلل خون جامد و مربای
او بغایت مبهی و مقوی احشا و رحم و هاضمه و پرورده او بنمک و سرکه جهة اذابت سپرز بیعدیل
و مقوی معده و جگر بارد و دوشاب و قریب بربای او و نبیذ او که آب افشرده او را با ربع
آن عسل جوشانیده در خم ریخته بگذارند تا مسکر شود بغایت مست کننده و بطی الانحدار است
و مصدع و عرق او که با ادویه مناسبه گرفته شود بدستوریکه در دستورات مذکور است در جمیع
آثار نایب مناب خمر است مگر در اسکار و ضماد برگ او جهة آکله نافع و جرم او بطی الهضم و نفاخ
و مضر محرورین و مصلحش ادویه حاره و آبکامه و پخته او با گوشت بزغاله مولد خلط صالحست و قدر
شربت از جرم او تا صد و شصت مثقال و از مربا هفت مثقال و از نبیذ او تا پنجاه مثقال و تخمش محرک باه
و در آثار مثل اصل او و چون یک جزو او را با یک جزو تخم شلغم در جوف ترب در زیر آتش طبخ دهند

جیم با زا

جهة اخراج سنگ گرده و مثانه و عسر بول مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش
انیسون و دو قوا است و بری او را در بلاد قزوین گزر نامند بخش بقدر انگشتی و گلش زرد و غلاف
تخم خاکی ناک بود و در دو قوه مذکور است در اول سیم گرم و در آخر اول خشک و با ندک حدتی و در
افعال سوای تحریک باه قوی‌تر از بستانی و حمول او مخرج جنین و خوردن خام او جهة سموم و ضماد پخته
اصل و برگ او جهة انجماد خون که از برودت باشد نافع و آشامیدن او در منازل باعث گریختن
هوام و مضر معده و حلق و عصب و مصلحش انیسون و حمول او منقی رحم و معین حمل است جزع سنگیست
که از یمن و حبشه خیزد و او شبیه بچشم و طبقات او از خطوط هستند سفید و زرد و سرخ و سیاه
ظاهر است و بفارسی یک قسم او را باباغوری گویند و قسمی سلیمانیست و ظاهرا صینی الهرا از جنس او
باشد در سیوم گرم و خشک و جالی و باحدت و باعث بیداری و جهة یرقان و منع خواب شربا
و جهة عسر ولادت پیچیدن او در موی زنان موثر و تعلیق او بر اطفال مورث سیلان آب دهن
و رفع ام صبیان و نگاه داشتن او مورث خصومت مردمان با دارنده او و دیدن خوابهای
هولناک و دفع لقوه و سنون او جهة تنقیه و جلای دندان و ذرور او قاطع خون و جهة رویانیدن
گوشت و بردن لحم فاسد و اکتحال او جهة رفع بیاض و نزول آب نافعست جزمازج ثمرة الطرفا
و معرب گزمازو است جزور شتر بچه است جزر اقلیطر و جزیری گویند شقاقل است جبار زعفرانست
جسینی خنک است جبارا تر هندی است جشیش بفارسی بلغور نامند و آن نیم کوفته گندم و امثال او است
جخبز و جیشک تشنیج است جشن بلغة ترکی اسم مهره کبود یست که بر گردن اطفال بجهة رفع چشم بد
می بندند جیشوم تشنیج است چشم خروس اسم فارسی عین الدیکست جصاصین محروفست و بفارسی
گچ نامند جعده گیاهیست کمتر از نیم ذرع و برگش سفره وش و یک روی او لاغر غبت و روی دیگر را

جیم با سین
جیم با شین
جیم با صاد
جیم با عین

اطراف محيط بخارهاى ريزه و بر طرف شاخهاى او مثل قبه و بران خوشه شبيه بموى سفيد و پر از تخم
و كلش سفيد مايل بزردى و كم بو تر است و مستعمل او جبلى و بعد از هشت ماه قوتش كم ميشود و در آخر دوم
گرم و خشك و مفتح و با قوت ترياقيه و مدر بول و حيض و ملطف و طبيخ او جهة گزيدن هوام و يرقان سياه
و استسقا و تبهاى بلغمى و سوداوى و رفع كرم معده و حب القرع و تحليل رياح و عسر البول و مفاصل و حصاة و تنقيه
رحم و رفع نسيان و با سركه جهة سپرز و ضماد او جهة تنقيه قروح خرشه (?) و التيام آن نافع و مضر معده و سپرز
و مصدع و مصلحش حماما (?) و قدر شربتش تا سه درهم و از طبيخش تا بيست مثقال و بدلش بوته كوهى و در تحليل رياح
شيح و در اخراج كرم معده پوست بيخ انار و سليخه است **جعده قفا** بلغة دمشق پرسياوشان است
جعده صغير جعده كوهى است **جعده كبير** جعده بستانيست **جغل** اسم فارسى قسم بزرگ خنفسا است **جعفلى**

جيم با غين

اسد العدس است **جعفرى** بلغة مازندرانى قسم كرفس الورق خرا است **چغندر** بفارسى اسم سلق است
جغد اسم فارسى بوم است و آن مرغيست كه در روز قوت بصر ندارد و اقسام ميباشد يكى را بفارسى بوف
و بتركى سارو قوش گويند و آن عظيم الجثه تر از ساير اصناف و شاه بوم نامند و يكى را بتركى بلاق
گويند و آن كوچكتر از همه است مگر مرغ حق كه او از ساير حقيرتر و بقدر قمرى است و قسم اوسط ساير اوان
مسمى بجغد است و در تنكابن كوره بوم نامند مهرباريس گويد كه لطوخ دل او در حين ذبح با وجود گرمى آن
بر روى صاحب لقوه و بر گردن او رافع آن علت و قطور مغز او با روغن بنفشه در سوراخ بينى طرف موافق
صاحب شقيقه از مجربات است و چون زهره او را با خاكستر چوب گز و عسل آميخته بنوشند جهة سلس البول و
بول در فراش آزموده است و طلاى خون او با روغنها جهة كشتن قمل موثر و اكتحال خون او و زهره او
جهة شبكورى نافع و چون او را ذبح كنند يك چشم او مفتوح و يكى مطموس مى باشد تعليق مفتوح آن باعث
بيدارى و مطموس او مورث خواب است **جغرات** بلغة خراسان اسم ماست است **جفت** [illegible] مولف

جيم با فا

تذكره گويد

تذكره گويد كه اسم يونانيست و بمعنى نروج (?) و بحسب ظاهر فارسى بودن او اظهر است چنانكه مولف مالايسع
بيان نموده و آن نباتيست ساقش بقدر شبرى و شاخهاى بسيار و باريك و برگش ريزه تر از برگ
نخود و متلاصق بهم و در طرف ساقش غلافهاى شبيه بهليله و بادام از سه عدد تا چهار عدد و اطراف
غلافهاى خاردار و در وزن هر غلافى سه پرده و تخمش شبيه بحلبه و در هر پرده پنج عدد ميباشد در دوم گرم
و در اول خشك و با رطوبت فضليه و در تقويت باه قويتر از خصية الثعلب و چون هفت مثقال تخم او را
با گوشت بره يكساله بجوشانند و صاحب استسقا يكهفته مداومت بآب آن نمايد طبلى و لحمى را دفع كند
و مرباى او با عسل بغايت محرك باه و مضر گرده و مصلحش كثيرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش شونيز است
جفت پوست ملاصق لب و بت (?) و بر طلع هم اطلاق ميكنند و جفت البلوط مذكور است و از مطلق اين اسم
مراد اوست **جفرى** كفرييت (?) **چغطوطا** بقاف شوكرانست **چكاوك** اسم فارسى قنبره است **جكر** اسم

جيم با قاف
جيم با كاف

كبد است **چكور تكه** اسم تركى جراد است **چكروك** اسم فارسى و اسم تركى دانه ميوه هاست **جكنا**
اسم هندى جباجب است **جكى** امين الدوله گويد ثمر هنديست بقدر خربزه و سبز رنگ و خاردار
و در تجاويف درون او دانها بقدر گردكان و زرد رنگ او شيرين طعم و لزج و در ان دانه تخمى
ديگر بقدر پسته و صلب و مغز او سبز و چرب مايل بتلخى و درخت او عظيم است و بانخاميه مغز او مولد
منى و محرك باه است **جليد** بفارسى تگرگ نامند و در طبع و آثار مثل ثلج است و از ان كثيف تر **جلنار**

جيم با لام

بفارسى گلنار گويند و او غير گل انار ثمر (?) است اگر چه در جميع افعال مشابه يكديگر اند در دوم سرد و خشك
و قابض و رداع و مجفف و مقوى اعضا و جهة اسهال موى و صفراوى و رطوبى و زلق الامعا و قرحه (?)
امعا و نزف الدم هر عضو و نفث الدم و جرب و حكه و منع ريختن مواد بمعده نافع و ضماد او جهة منع
بد بوئى زير بغل و التيام جراحات و منع تزايد اورام و سقوط موى و سنون و مضمضه او با سركه جهة بد بوئى دهان

واستحکام لثه و اسنان و قلاع موثر و مصدع و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن او پوست
انار است و از خواص اوست که چون روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب یکعدد و غنچه ناشکفته او را جب
ره و معتاد دین آن از درخت بدهن جدا کرده فرو برد تا یکسال رمد نکشد و از مجربات شمرده اند **جلد** پوست
حیوانات نسبت بگوشت سرد و خشک هرچه در طبخ مهرا شود اثر غذائیه او بیشتر و اصلاح دیر هضمی او
با آبکامه و روغنهای گرم باید نمود و پیچیدن عضوی که صدمه و ضربه باو رسیده باشد بپوست تازه
گرم حین ذبح گوسفند و بز و امثال آن بغایت مسکن اوجاع و ورم اوست و بدستور جهة اورام
بارده مفید و الصاق پوست سر بزغاله بر سر صاحب سرسام مجرب و پوست تازه بز جهة جذب
سم افعی و پوست گوسفند جهة قروح خبیثه و حکه و جرب تراشیده پوست بز قاطع خون جراحت تازه
و خاکستر جمیع پوستها جهة نواصیر و سوختگی آتش و سیج جلد و ضماد سوخته پوست اسب آبی و بالاد
کرسنه سه روز متوالی جهة رفع سرطان آزموده است و تعلیق پوست فیل جهة تسکین تبهای سرد و پوست
شغال جهة گزیدن سگ دیوانه و منع ترسیدن او از آب و سوخته پوست قنفذ بری با روغن زیتون
جهة داء الثعلب و محرق پوست افعی جهة داء الحیه موثر است **جلوز** اسم عربی فندق است و بعضی بر
بادام کوهی استعمال مینمایند و حب الصنوبر کبار را نیز گویند و این حب شتاباه جیم بحاست به کجای
مهمله اسم حب الصنوبر است **جلغطیط** دوغ غلیظ است **جلاب** از اشربه است و در انجا مذکور است
جلباسه وزغ است **جلغوزه** اسم فارسی تخم میوه ایست غیر حب الصنوبر **جل** در دامن است **جلبوب**
نوعی از لبلاب است **جلجلان** برسم و کزبره شامیست و بلغه حبشی مخصوص سمسم است و مولف تذکره
گوید اسم سریانی سمسم است **جلیف** اسم عربی شلیم است **جلیلم** قسم سیاه عوسجت **جلز** حلقات است
جلنسرین معرب گل نسرین است **جلبان** خلر است **جلجلان الحبشی** خشخاش سیاه است **جلنجوج** فودنج بری است

جیم با میم

جلوهنا قند است **جبلو** جاجاو شیر است **جلجلان مصری** پشن است **جلیون** صعتر است **جلنجبین** گلقند
عسلی است **جلبک** اسم ترکی قطاة است **جلسان** سلق جبلی است **چلغوز** اسم ترکی حبة الخضر
است **چلقان** اسم ترکی حداة است **جبلی دار** بلغة تنکابن آزاد درخت **جلبره** بهندی اسم
آشنه است **جمیز** نوعی از انجیر است و بیونانی ایسفورنا مند بمعنی تین الاحمر و اغیر انجیر بریست
چه انجیر بری از سموماتست و ماکول نیست و او را در دیلم دیو انجیر نامند و جمیز را اشکال انجیر گویند
و ماکولست درخت او شبیه بدرخت انجیر و برگش ببرگ توت اشبه و شاخ پر شیر و ثمرش بقدر
آلوچه و زنک او بعد از رسیدن سرخ و بی مزه و در بعضی بلاد در سالی یکبار رسیده در دوم و درا ول
تر و جهة سرفه صبی و درد سینه و گرده و سپرز و وسواس نافع و لعوق او که برگ و شاخها و
ثمرش را جوشانیده آب او را با شکر بقوام آورده باشند جهة ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن و کوفتگی او از
از مجربات است و یکمثقال برگ سحوق او با آب قاطع اسهال و مجربست و با همو زن او شکر در دفع سرفه
آزموده است و شیر او محلل اورام و ملین و ملصق جراحات و جذاب اخلاط غلیظه و از شیر انجیر
بستانی ضعیفتر و آشامیدن نیم درهم او جهة سپرز و تبهای بارد و خاکستر چوب او جهة قروح
ساعیه و اکله و نار فارسی مجرب و ثمرش ردی الغذا و نفاخ و مضر معده و مصلحش انیسون و سکنجبین
و آب سرد است **جمست** سنگی است که در حجاز و حوالی مدینه بهم میرسد و سفید و سرخ و آسمان گون
میباشد و بهترین او سرخ ارغوانی شفافست در سیم گرم و خشک و محلل و رافع خفقان و غثیان و غشی و
سستی و طلای او جهة خراج و درد چشم و خاتم او جهة نقرس و قضای حاجات و محبوبی نزد خلایق موثر
و در زیر سر گذاشتن باعث خواب هاشوش است و قدر شربتش تا نیم درهم در ظرف او اکل و شرب
نمودن در آثار مثل آشامیدن **جمد** بفارسی یخ نامند در طبع مثل ثلج و از ان لطیفتر و جهة حیضه و تبهای

صفراوی و محرقه بغایت نافع و ضماد او بر پیشانی جهة رعاف مجرب و مضر اورام باطنی و اعصاب است
جمهوری شرابیست که مثلث را آب بجوشانند تا آب بسوزد و مدتی بگذارند و استعمال نمایند و بعضی شراب
انگوری را سه ساله جمهوری نامند و گویند آب انگوریست که در جوشانیدن نصف رسیده باشد گرم و
خشک و منضج و مسهل و مشهی و معین جماع و سریع الانحدار و مولد خون غلیظ و مسخن احشاست جمار بفارسی
پنیر خرما گویند و آن در اعالی درخت و موضع طلعست و قلب النخله نیز گویند سفید و شیرین و قریب
بطعم شیرابست در اول سرد و خشک و مقوی معده و قاطع اسهال و جهة غلبه صفرا و لاغری کرده و غلیان
خون و نفث الدم و درد سینه و سعال و رفع ضرر نبیذ و رفع خمار و قی صفراوی و صاف کردن
آواز او منع تحلل ارواح و جذب حرارت غریبه از بدن و ضماد او جهة گزیدن زنبور نافع و مضر
شش و مولد ریاح و بطی النزول و مصلحش عسل و خرما و زنجبیل پرورده است جمجم بیخیست شبیه بزردک
بری و باریک و دراز و اندرونش سفید و بیرونش مابین سفیدی و زردی و خوشبو و با اندک
تلخی و تندی و شیرینی و از بلاد چین خیزد و در لرستان کوز موشان نامند ساق و برگش شبیه
بزردک در سیوم گرم و خشک و محرک باه خصوصا مربای او و جهة ربو و سرفه و نزف الدم و ذات
الریه و ذات الجنب نافع و مضر سپرز و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا دو درهم و ابن البیطار
گوید از یکمثقال تا یکمثقال و نیم او با جلاب رافع خفقانست جل بفارسی شتر نامند بچه کمتر از دو ساله او
بهتر از سایر و گوشت او در دوم گرم و در سیوم خشک و مقوی باه و اعضا و جهة تب ربع و عرق النسا
و یرقان و حرقة البول نافع و مولد امراض سوداوی و اخلاط غلیظ و مصلحش ابازیر حاره و ترشی که سکنجبین است و بول شتر مسهل و مدر زرداب و جهة صرفه و زکام و ورم جگر و سپرز و استسقا
و یرقان و سده جگر و تقویت باه و رفع سستی و بوئیدن او جهة سده مصفات و نطول جوشیده او
باحرمل جهة نقرس و فالج و خدر و اورام مجرب و شیر او جهة استسقا آزموده است خصوصا که با بول آمیخته باشند
و طلای گوشت سوخته او جهة قوبا و ضماد شش تازه او که هنوز گرم باشد جهة کلف مجرب و مداومت اکل ششش او
مورث کوری و حمول پنبه با شیر او و آنکه پشم بعد از طهر سه روز متوالی معین حمل و نفوخ سرگین او قاطع رعاف
و آشامیدن او با ادویه مناسبه جهة صرع و ضماد تازه او جهة تحلیل خنازیر و شور و بخور و طلای آن جهة
ثالیل موثر و آشامیدن کف دهن او در حین مستی او مورث جنون و چکانیدن آب پوده در دماغ او
باعث زوال مستی او و کوهان شتر جهة تنقیه رحم و بواسیر و قطع خون شقاق و موی زکا و جهة اندمال
قروح و سوخته او جهة رعاف سعوطا و سیلان خون جراحت ذرورا نافع و بستن کنه شتر آنجا که نخ بوده
بر آستین عاشق جهة رفع عشق گویند آزموده است و چون کنه مرا بعرق او تر کرده طیور بخورند بیهوش
شوند و کف دهان او نیز همین اثر دارد و پنیر مایه شتر در تقویت باه عدیل و سمن بدنست جمان بعربی لولوا
جمسفرم ریحان سلیمانست جمجینی اسبوس است جماز النهر سلق الماست جمر تمر هندیست جمل الیمی
بر جوافست جماز بلغة تنکابن سرخس است جکوری اسم هندی خفاش است جمبیل بلغة دیلم جنگلکیست
جکدل اسم هندی قلقاس است جنبیلی اسم هندی یاسمین بستانیست جنطیانا بیونانی اسم
بیخیست دراز و غلیظ و مایل بسرخی و تیرگی و رومی او را ساق بقدر انگشتی و در طول قریب بدو ذرع
و برگش شبیه ببرگ گردکان و سرخ و ریزه و با تشریف و گلش سرخ مایل بکبودی و ثمرش را غلاف شبیه
بگنجد و غیر رومی را جرمقانی نامند برگش شبیه بحماض و او غیر مستعملست در اول سیم گرم و خشک و بغایت
لطیف و منقی و جالی و مفتح و محلل و مدر و تریاق سموم و مخرج جنین و جهة گزیدن سگ دیوانه و هوام و سموم
مشروبه و ورم جگر و سپرز و عسر بول و احتباس حیض و ضماد او جهة گزیدن جانوران و جراحات و
قروح خبیثه و ورم بار دا حشا و جهة ضربه و سقطه و کسر اعضا و قی و ازاله بهق و طلای او با خایه کف دست

جیم با نون

قاطع خون حیض و استعمال او با سداب در تریاقیه قوی است و مضر سینه و مصلحش اسطوقدوس و قندر یونست و قدر شربش
تا یکمثقال و بدلش در تفتیح و تحلیل یکوزن و نیم او اسارون و نیم وزن بیخ کبر و در سایر مواضع قسط وزن و نیم
بوزن او و بقای قوت او تا سه سال و عصارهٔ او در افعال قویتر و قوتش تا هفت سال باقیست و طریق
اخذ او آنست که او را کوبیده پنج روز در آب خیسانیده بجوشانند تا آب غلیظ شود و پس صاف نموده بلح
دهند که منعقد کرده **جبد** بفارسی آتش بجگان و ترکی اغلان اشی نامند و آن شبیه بکهربا است و حیوان آن
مائی و در انهار عظیمه بیشتر یافت میشود و از سنگ بسیار کوچکتر و موی او سرخ مایل بسیاهی و در خارج آب تعفنش
نمیکند و در دیلم او را سنگ نامند و قیاس تقاضای آن میکند که خصیهٔ آن معظم جبد باشد و حقیر تازهٔ او را
ملاحظه نموده که صیاد قطع نموده بود اصلا بو و لون نداشته بعد از جوشانیدن او در آب خاکستر و پرورده
کردن مدود کاه بعد از مدتی صاحب بو و لون شده و اینکه در وی نوعی استحاله است شکی نیست و آن حیوان
غیر سنگ آبی بحری است و بهترین او سرخ و بعد از آن زرد او است و سیاه از سمومات قتالاست در آخر
سیوم گرم و خشک و منفتح و محلل و تریاق ادویهٔ بارده قتاله و اکثر هوام و مجفف و جهة احتباس حیض و
اخراج مشیمه و جنین و نفخ و فواق و مغص و مالیخولیای مراقی و قولنج بلغمی و ریحی و خفقان بارد و نسیان
و فالج و رعشه و سایر امراض باردهٔ دماغی و عصبانی نافع و مهیج حرارت غریزی و سعوط و طلای او جهة
درد سر مزمن و سبات و کزاز و صرع و تشنج و سرسام بلغمی و روغن او بدستور و تضمید او با روغنها جهة
تحلیل اورام مزمنه و دردهای بارد مثل مفاصل و امثال او و کذا چکانیدن در گوش جهة ریاح و ثقل سامعه و حمل او
آنچ اکتحال او جهة ظلمت بصر و دمعه و سبل و حمول او مصلح حال رحم و مسقط جنین و مدر حیض و بول و آشامیدن
بقدر یکه افیون خورده باشد رافع سمیت افیون و چون با مساوی او افیون بسایند سمیت او را زایل کند
و مضر محرورین و مصلحش شربت بنفشه و قدر شربتش تا یکدانگ و بدلش مثل او و جند بیدستر و نصف آن فلفل و ثلث او

جیم با واو

زرنباد است و جند سیاه بقدر یک درهم کشنده است در مدت یکروز و تریاق او ترشی ترنج و شیر
الاغ است **جخجل** قسمی از بلیونست و از دمشق خیزد و در افعال مثل اوست **جنبد** غنچهٔ ناشکفته هر درختی را
گویند و اکثر استعمال و در جنید الزمان است **چهار** اسم فارسی دلب است **جناح** بلغة اندلس رازیانج است
جنتوریه قنطوریونست **جناح النسر** حرشف است **جنی الحمر** ثمر قلب است و در قاف مذکور میشود **جخجر**
اذان العشرات **جنبل** صعترات **چنبه** هندی زنبق را گویند **چنگال** اسم فارسی جنبیص است
چندن اسم هندی صندل است **چن** اسم هندی قرنفل است **چنه** هندی نخود است **چندال** بهندی
قسمی از بیش است **چنبک** هندی مغناطیس است **جوز** بفارسی گردکان نامند مغز او در دوم گرم و خشک
و با رطوبت فضلیه و ملین طبع و محلل و بهی و مانع تخمه و خوردن ده مثقال او که با ده مثقال انجیر کوبیده باشد
در تلیین مجرب است و بریان کردهٔ او بلیغ است جهة سرفه که از هوای سرد باشد مفید و مغز کهنهٔ او را چون تا شستا
بخایند و طلا کنند جهة تشنج بارد و یابس او تا ره ساق و قوبای اطفال و غانغرایا که ورمی است سودی بود
عضو و جهة حمره و غرب و التواء عصب و داء الثعلب و ورم پستان و خوردن او با انزروت مانع
ازار انزروت و مخرج کرم معده و ضماد او با نمک و عسل و پیاز جهة گزیدن سگ دیوانه و حمول مغز محرق او
با شراب جهة ادرار حیض و خوردن مغز او در ناشتا باعث سهولت قی و با انجیر و سداب که قبل از سموم بکار برند
موجب عدم تاثیر سم و بعد از آن سبب رفع سم است و اکثار او موجب حب القرع و مورث ورم
حلق و بثور دهان و مصلحش آب انار بین و مضر محرورین و مصلحش خشخاش و کهنهٔ متجرک او با سمیت است و از
خواص اوست که چون با مس بکوبند و یا برده بمالند مس را ریزه کند و آشامیدن سوخته گردکان که با
پوست سوزانیده باشند بقدر یکمثقال با آب مورد و امثال آن جهة قطع خون بواسیر مجرب و
اکتحال آن جهة جرب و سبل و دمعه مفید و بدستور ضماد مغز کهنه محرق او با زفت جهة قروح سر و جوشانیده

صمغ او در روغن متغیر طعم و سایر اطعمه متغیره باعث رفع بغیر آن و رب او که از آب کرده کان بزر و عسل
یا رب انگور ترتیب دهند جهة خناق و ثبور دهان و خون بن دندان و اورام و سستی آن بعد بیخ و طلای
تازه او با شکل آن برگ او و برگ حنا بجهة نزلات و صداع مزمن و شقیقه و کل اوجاع بارده مثل
نقرس و جهة فالج و امثال آن و قطور آب برگ او که گرم کرده باشند جهة چرک گوش و آشامیدن و حمول کردن
خاکستر پوست تازه آن جهة نزف الدم و ذرور او جهة جراحات و صمغ او جهة قروح خبیثه و درد دندان
و مربای او با عسل جهة تسمین کرده و تحریک باه و راندن طبع و تقویت روده اعور و خوردن سحوق
پوست ثانی او هر روز تا دو مثقال جهة تقطیر بول نافعست و پوست تازه او با خبث الحدید سائیده و با
سرکه طبخ دهند و تا یکهفته خیسانیده و هر روز بر هم زنند خضاب قوی و با دوام است و ضماد پوست
تازه او جهة خراز و قوبا مفید و طبیخ نیم وقیه تا یک وقیه پوست بیخ درخت او در معده ممتلی از غذا مقی
قی و قاطع اخلاط لزجه و جهة درد شکم و اسافل نافعست و چون پوست بیخ او را در روغن زیتون بجوشانند
تا مهرا شود جهة بواسیر و امراض مقعد بغایت موثر و مسواک کردن با پوست بیخ او هر پنج روز منقی دماغ
از اخلاط و رافع نسیان و مسواک پوست زرد او مقوی لثه است و طلای نشاره چوب او با سرکه
جهة سرخ کردن خار مجرب و بازفت جهة قوی کردن عضوی مخصوص خیسانیدن او چند روز در روغن
زیتون جهة منع تولد قمل از مجربات دانسته اند و شراب او را جهة سپرز مجرب یافته اند و چون در
فصل خزان ریشه درخت او را بریده و در روغن زیتون مازو را آنقدر بجوشانند که روغن سیاه گردد
و روغن مذکور را صاف نموده در شیشه کرده ریشه بریده را بروغن در شیشه کنند که بقعر شیشه برسد
و دهن او را مسدود کرده و بخاک بپوشانند و وقتی که درخت بار آور گردد بیرون آورند چیزی شبیه بموم
در شیشه یافت شود و آن خضابیست که مدتها اثر او باند و مولف تذکره تا یکسال تعهد نموده و چون

قبل از

قبل از موی بر آمدن انثیین در حمام طلا کنند نافع رویانیدن موی میگردد و روغن کردکان از خواص شکل کهنه
خائیده او دوست و محلل و سخن و آشامیدن او در روزی یک درهم تا یکهفته جهة درد ورک مجرب و جهة زخم
بارده نافع و طلای او جهة آکله و نواصیر چشم و نرم کردن اعصاب و رفع دردهای بارده بدنی و زایل
شدن قوبا و داء الثعلب و قمل مجرب و سعوط او جهة لقوه و فالج و تشنج نافعست و بدل مغز کردکان
حبة الخضراست بوزن او و بدل روغن او روغن سداب و بالخاصیة مغز کردکان مسکن مغص و مصلح حت قرد
شربا و ضمادا **جوز بوا** بفارسی جوز بویا گویند ثمر درخت هندیست بقدر تخم مرغی و چون قشر کرده بقدر
عفصی و سرخ تیره رنگ و درخت او بقدر درخت انار و بهترین تازه خوشبوی تندست که خطوط سیاه
داشته باشد در دوم گرم و خشک و گویند خشکی او در سیم قابض و مفرح و مسکر و ملطف و مقوی معده و فم آن
و مری و جگر و حافظ حرارت غریزی و هاضم و جهة صلابت جگر و سپرز و اورام بارده آن و یرقان و
خوشبو کردن عرق و بول و بوی دهان و تحلیل ریاح و رفع کلف و نمش و عسر بول و غثیان و قی و رطوبت معده
و زلق الامعاء و اسهال معدی بارد و رطب و ازاله رطوبات متعفن معده و استسقای لحمی و ضماد او جهة ورم بارد
جگر و اوجاع بارده رطب و کری گوش و اکتحال او جهة تقویت باصره و سبل و جرب نافع و مضر شش
و مصلحش عسل و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و بسیار خوردن او مورث سوء خلق و حمق و مضر گرده و مصلحش
بنفشه و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بوزنش بسباسه و جهة صداع و صلابات یک و نیم او سنبل الطیب
و قوتش تا سه سال باقیست **چوب چینی** بیخیست معروف و گیاه او بی گل و ثمر و برگش شبیه برگ زنبق
و ساقش شبیه بساق نی و بهترین او قطعهای بزرگ املس سرخ نیم رنگ شاخ جمانیده بی کرم و بی کره است
و بسیار صلب و اندرون سیاه و ثقیل الوزن بجدا افراط که صمغی مانند خونست و کرم زده او ضعیف القوتست
مرکب القوی و مایل بحرارت و یبوست او زیاده بر حرارت و بغایت مجفف رطوبات غریبه و ملطف و منضج و محلل

ومدر بول وعرق وباه ورطوبت فضلیه ومقوی باه ومنقی خون وروح از کثافات وباقوت قابضه ومقوی حرارت
غریزی وسریع النفوذ در عمق بدن ومقوی اعضای رئیسه واعضای تناسل ومعده وجهة علت آتشک وقروح خبیثه
بعد یل در رفع امراض مزمنه واکله وعلل سوداوی مثل جرب وحکه وتب ربع ونواصیر ودرد مفاصل وجذام وداء
الفیل وسایر اوجاع بارده وجراحات مزمنه واورام صلبه وداء الثعلب وحیه وسرطان وبهق وبرص سیاه
ومالیخولیا که از احتراق بلغم باشد وجهة قطع عادت افیون بی نظیر ورافع مواد نزلی وزکام ومنوم ومفرح ونیکو کننده
رنگ رخسار ومسمن اکثر ابدان ودر توالد وتناسل قوی الاثر ودر بروز فرمودن حصبه ورفع سمیت خلط آن
اختلاط ذهن مکرر حقیر تجربه نموده است وعلاج مایوسین باو شده ومستعمل در اکثر مواد آب طبیخ اوست وجرم او
مسدد وقوی التجفیف است مگر تازه که او خشک نشده باشد ونخوردن نمک در ایام خوردن او کلیه نیست چه ترک
عادت آن واغذیه وادویه حاره منطفه ضرر است در اکثر امزجه وهمچنین اجتناب محرورین از رطوبات حامضه
واشربه کم ترشی لزوم ندارد وبتجربه حقیر مکرر رسیده که جمعی بجهة علتی چند از آب متضرر می شدند وبجای آب
طبیخ ونقیع چوب چینی مدتها آشامیده از حموضات قلیل اجتناب نموده اند وبسیار منتفع گردیده واقسام
استعمال او واتخاذ عرق ونقوع وغیر آن در دستورات تحریر یافته ومربای او در جمیع افعال ضعیفتر از طبیخ اوست
مگر در تقویت معده ودماغ **جوز ماثل** بفارسی تاتوره گویند وآن معرب از کوز ماثل فارسی است وآن
خودرو ومزروع میباشد نبات او بقدر نبات بادنجان وبرگش از آن کوچکتر وگلش سفید وشبیه ببوق
وگل لبلاب واز آن درازتر وثمرش بقدر گردکان وخارناک مثل ربید انجیر ودر جوف او دانهای شبیه
بدانهای سماق وخوش طعم ومستعمل تخم اوست در اول چهارم سرد ودر دوم خشک وگویند در خشکی قریب
الاعتدال است مسکن حرارت ملتهبه ومفرط ودر غایت تنویم وسکر ورادع اورام حاره ومسکن صداع صفراوی
ودموی وضماد او وروغن دانه او بجهة بواسیر واوجاع حاره مقعد واکثار آن قاتل وقدر ما یکدرهم او را سم

دانسته اند وطلای بسبوس او با سرکه وعسل محلل اورام واستسقا وضربان قاطع عرق ومانع قشعریره وضماد
مجموع نبات او جهة تقویت اعضای مسترخیه ومانع ریختن موی ومجفف رطوبات غریبه وخوردن او
جهة رفع صداع مزمن مجرب است وقدر شربتش تا یکدانک وبدلش لفاح ودو وزن او ومورث جنون وفساد
فکر ومصلحش فلفل ورازیانه وعسل است **جوز القی** ثمر شجریست مخصوص بلاد یمن بقدر فندقی ودر جوف او
مشتمل بر پردها ومابین پردها دانها او بقدر مغز جلغوزه وباندک بدبوئی در دوم گرم وخشک ومقی بلغم ومسهل
وجهة امراض بارده دماغی وعصبانی نافع وقدر شربتش تا یکدرهم است با یکمثقال رازیانه وآب گرم و
عسل وهرگاه بیست درهم شبت را در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد وجوز القی وهمچنین سایر مقیات را
با قدری نمک سائیده وبعسل سرشته با مطبوخ شبت وبقدر احتیاج آب گرم وقدر عسل بنوشند بغایت مقی
وبی غایله است **جوز الجمس** ثمر شجریست هندی بقدر فندقی ومدور وسیاه وخالدار وپوست او ناهموار
ودر جوف او دانها بقدر قرطمی وزیاده از پنج عدد نمیشود در دوم گرم وخشک ومسهل بلغم ولزوجات سوداوی
محرق وقدر شربتش تا دو درهم است با آب گرم ومصطکی **جوز العبهر** دانه ایست مدور شبیه آبله ودر جوف او
مغزی شبیه بدانه آلو بالو وسرخ رنگ وباندک شیرینی وقبضی مایل بگرمی وخشکی وقاطع اسهال مایوسین است
باربسورد وجهة اورام نافعست **جوز القطا** دانه ایست شبیه بکاکنج وقطا در خوردن او
حریص وگیاه او پرشاخ ومنبسط بر روی زمین وبرگش نرم وبرگش شبیه ببرگ خرفه واز آن عریضتر
وغبارناک ومنبت او زمین نمناک وثمرش مثل کاکنج پرده دار ودر جوف پرده غلافی کوچک مایل بطول
ودر آن غلاف دانه کوچکی مایل بگرمی وخشکی وخوردن برگش جهة تقطیر البول وجرب مثانه خصوصا با
طبیخ لبون وعصاره برگ او جهة قولنج ریحی وخلطی نافعست **جوز الشرک** ثمر شجریست در حبشه کثیر الوجود
بقدر جوزی باندک طولانی ومستدیر دانهای او تند وپوست خشک او چین دار ورقیق ودر تحت پوست

جسمی صلب و در جوف او دانه شبیه بدانهٔ انگور و پر غده و خوشبو و با اندک تندی و اهل مصر او را فلفل
سودان گویند و رنگ او مایل بسرخی و تیرگی در سیم گرم و خشک و آب گرم او مدر حیض و مسقط جنین و رافع درد
مثانه و آب طبیخ او مفتت حصات و روغنی که از آب طبیخ او در روغن زیتون ترتیب دهند جهة درد کمر و سایر
اعضا مفید و قدر شربتش تا یکمثقال و مهیج اشتها و باه و مصدع و مضر ریه و مصلحش کتیرا و بدلش نصف او
فلفل و در تحریک باه انجره است جوز الکوثل و بعضی جوز القی نیز گویند ثمر نباتیست هندی شبیه بخرنوب
در شکل و رنگ و مستدیر و پهن و پوست او نازک و در جوف او غلافی شبیه بغلاف شاهبلوط و طعمش مثل
باقلا و برگ او شبیه بلبلاب و گلش سفید و در آخر سیم گرم و خشک و بغایت مقی و مسهل و منقی بدن
از اخلاط ردیه و جهة رفع سدد و صلابات و اوجاع بارده و حصات نافع و مرخی اعضا بمرتبه ایست
که بعد از خوردن او تا یک هفته بحال اصلی نمی آید و مصلحش فواکه و ربوب و قدر شربتش تا یکدانگ و
یکدرهم او کشنده است بقی و اسهال و مصلحش ریختن آب سرد متواتر بر بدن و آشامیدن مبردات
عطره است جُورجندم بضم اول و رای مهمله معرب از گوز گندم فارسی است و گل گندم نیز گویند چیزیست
شبیه بمغز گردکان که بر روی سنگها متکون میشود و سفید مایل بزردی چون در عسل گذارند متخلخل شده قدر
قلیل او حجم عظیم بهم میرساند در اول سیوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه و بغایت مبهی و محرک آن و
مسمن و معین اکثار او جهة تخفیف قوی مطفی باه است و جهة حصات و رفع عسر بول و قطع خواهش از گل خوردن
و امثال آن و با آب سیب به جهة قطع نزف الدم و ضماد او جهة قوبا و سعفه و نزف الدم نافع و مغثی
و مقی و مصلحش ربیاس و انار و قدر شربتش تا دو درهم است و چون یک رطل او را با ده رطل عسل و سی رطل
آب گرم کرده بسیار گرم بر هم زنند و سر ظرف را بپوشند در روزی شراب مسکر شود بحدی که در تفریح
و اسکار قویتر از خمر باشد جوزاقسم نیز گیاهیست مستدیر بقدر گردکان و سفید و مصمت و زود شکن و در

در نسخه

طعم شبیه بشاه بلوط و با اندک تندی و چون خشک شود از ان پوست رقیقی سیاه ظاهر میشود و ساق
گیاه او باریک و مستدیر و زیاده بذرعی و مجوف و خشن و اغبر و گلش شبیه بقبه شبت و سفید و تخمش
بسیار باریک و تند مزه و برگش شبیه ببرگ زردک و در مزارع و جبال میروید در دوم گرم و خشک
و مخدر و مسکر و مفتت حصات و مخرج کرم معده خصوصاً چون با آب و خشک مطبوخ بنوشند و
نانی که از او ترتیب دهند بغایت منوم و ضماد او محلل اورام بلغمی ساقت در کتب مجرب
داشته اند و قدر شربتش تا دو مثقال و مصلحش در تخدیر شیر تازه است جوشیما بلغة نبطی بار درختی است
بقدر نخودی و شکل زعرور و خشخاش بسیار کوچک و بعد از رسیدن سرخ لون و شیرین و با قبض است
و درخت او بقدر درخت آلو بالو و چتری و برگش شبیه ببرگ سیب و گلش سفید و در بعضی بلاد دخیره میکنند
و در تنکابن بلاخوار نامند در دوم گرم و خشک و مشهی و آروغ آورنده و بقدری سمع بن خوردن او قبل از
طعام و بعد از آن مسکن درد معده و سایر اوجاع بدن علی الخصوص درد کمر و تهیگاه و هاضم طعام و در دو
حال مانع تعفن اطعمه در معده و مضر محرورین و مصلحش انارین و قدر شربتش تا سه درهم است جوزابه طعامی است
که از آرد گندم و سبزیها ترتیب دهند و ترکی اوماج گویند و آن مرطب و ملین و موافق سینه و سرفه و شش
و قلیل الغذا و نفاخ و مضر صاحبان ریاح و رطوبت معده است جوز الرقع رقاع یمانیست جوز الاهل
اهل است جوز الطیب جوز بوا است جوز هندی نارجیل است جوز ماثم و جوز ماثا و جوز مهاثل و جوز زیتاق جوز ماثل است
جوز المرج حب کاکنج است و گویند دخلی است جوز السرو بار درخت سرو است جوز الربه بندق هندی است
جوز شیران فلوس است جوز الجنة جوز الخمس است جوز النهار و جوز البر جوز القطاة است جوز زمانیوس
قسمی از مخلصه است جوشانی جو شیصا است جوبیل بلغة اصفهان گاشم را گویند جو صباغان اسم
فارسی اذربوست چوغان اسم فارسی اشنانست جوان اسپرغم اسم فارسی شاهبانج است جو اسم

چولائی

مستجو (?)

فارسی شعیر است جو برهنه اسم فارسی سلت است جوبک اشنان اسم فارسی عرطنیثا است جورا اسم ترکی
وعلست جوانی اسم هندی نانخواه است جواری اسم هندی ذرة است جوتری اسم هندی ببساست (?)
جوه اسم هندی قمل است جونه اسم هندی نوره است جوهه اسم هندی فاره است جوک اسم هندی
علق است جوکتارا اسم هندی یانیه است جوکا اسم هندی حماض است جوکهار اسم هندی کرنتاست (?)
جواست جوتمای اسم هندی بقلیه یمانیه است جهو اسم هندی طرفا است جوکی جهل اسم هندی
کزمازج است جهیکا اسم هندی جراد البحر است جهار اسم هندی شجر است جهاجهه اسم هندی حمص است
جهلو اسم هندی قشر است جهلی اسم هندی فخ است جهوه اهر اسم هندی شیخ ارمنی است جهری
کازران شجره ابی مالکت وصابون القاف نامند جیک لک اسم ترکی ثمریست شبیه بالکنج
و دره دانهای ریزه شبیه بدانهائیکه در توت میباشد ورسیده او سرخ وتیره وترش شیرین و در بو
شبیه بوی خربزه کرمک لذیذ وکیاه او بقدر شبری وزیاده ازان وبرکش شبیه ببرک کل سرخ
وباندک خار وکلش شبیه بپایچال وشکل بنفشه کیاه او همیشه سبز و درتنکابن لب دانه و در دیلم جمیل
و در کیلان و مازندران خربزه کاله نامند واین تلمیذ بیخو نامیده است وکیاه دیکر راکه دایم سبز است
و دانه سرخ شفاف بقدر نخودی از وسط برک او مبوی باریک متصل وبرکش بقدر درهمی وباتقعیر وانتهای
برک او مثل سرسوزنی واز جمله خارهاست او را انکوشت نامیده و هردو قسم آن در طبرستان موجود است
وانجیر را در تنکابن خبر نامند وآن دانه اش بربست و جیکلک سرد و تر ومقوی دل ومطفی صفرا و مرتب و
مقوی دماغ وجهة امزجه سوداوی وخفقان وسعال صبیی وجرب وحکه و بواسیر و تصفیه خون وجدری
وحصبه نافع در جمیع افعال کیاه او مثل علیق است جیدار بلغة فارسی نبات شجریست برکش مثل برک بلوط
وبانهایت سبزی مایل بزردی وثمرش بقدر عفصی مایل بتدویر و برروی او شبنمی می نشیند وازان دانه

سرخی

حا با الف (?)

سرخی بقدر عدس منعقد کردیده نمو میکند و سرخی آن زیاده میشود وآن حب راقرمز کویند و در حرف
قاف انشاء الله مذکور میشود ونبات او در سیم کرم وخشک ونشستن در آب طبیخ برک او جهة رطوبات
رحم وضماد برک تازه او جهة اورام حاره وتسکین درد ومنع زیادتی آن وهتک عضل واشامیدن
خشک او باآب سرد جهة اسهال وباعسل وروغن جهة ذحیر و فرورا وجهة التیام جراحات طلای او
جهة تقویت اعضای سترخیه نافع وقدر شربتش یکمثقال است جیوه اسم فارسی زیبق است جیکه
اسم فارسی ودیلمی صرصر است جیران اسم ترکی غزال است چیغر اسم هندی جوزبوا است جیان
اسم هندی دندان است چینه اسم هندی دخن است چیل اسم هندی حداه است چیتو
اسم هندی نمل است جیدارو اسم فارسی سرخس است جمیدیون اسم یونانی شاهتره است
جیر نوره است حرف الحاء حاشا نوعی از پودنه کوهی است شبیه بصعتر و بقدر یک شبر و شاخهای
باریک مایل بسرخی و پربرک و ریزه و باریک وکلش ریزه و مدور وسفید مایل ببنفشی وسرخی و در
شکل خامیرویه وتخمش کوچکتر از خردل است ودر آخر دوم کرم وخشک وسخن قوی و مدر حیض و بول
وعرق وشیر ومخرج جنین ومشیمه ومفتح سده احشا و منقی شش وسینه ومقطع ومسهل بلغم واقسام کرم
ومقوی معده وکرده ومحلل خون بسته و تریاق سموم بارده حیوانی ونباتی وشکوفه خالص او مسهل سودا
وقایم مقام افتیمون چون حاشا را بانمک وسرکه بجوشانند مسهل بلغم وخلط آمیخته بآن وطبیخ او باعسل جهة عسر
النفس وتنقیه بلغم سینه ومسحوق او باآب وعسل جهة قولنج وتحلیل فضول او و در درحم و کلو وتقویت کرده
وتنقیه آن وتحریک باه و در نفع صرع وخوردن قلیل او باطعام جهة قوت باصره وضماد او باسرکه جهة نشر
وثالیل منکوسه واورام تازه بلغمی وباآرد کندم وشراب جهة عرق النسا وامثال آن نافع و مضر ریه ومصلحش
نعناع وقدر شربتش از دو مثقال تا پنج درهم وبدلش نیم وزن او افتیمون و در غیر تنقیه یک وزن او نیم آن صعتر

وچون یک جزو اورا با ده جزو آب انگور بجوشانند تا ثمث او بسوزد در جمیع افعال قوی تر است و چون
صد مثقال او را کوفته و بیخته در لته بسته در شصت رطل آب انگور انداخته بگذارند تا خمر شود جهت تقویت
باضمه و رفع سقوط اشتها و اوجاع عصبانی و برودت آن و سایر اوجاع بارده تریاک و تقشیر
تبهای بارده و رفع مضرت سردی هوا و برف و سموم بارده بغایت موثر است حاشیش
بفارسی حسن یوسف گویند چیزیست که در آب منجمد میشود و مایل بسفیدی و به زرد مایل شیرینی و حار
و بسیار تند و قوی تر از فرفیون در چهارم گرم و خشک و نیم درهم او مقی قوی و یک درهم او کشنده است
بقی مفرط و ضماد او جالی و سرخ کننده رخسار و مستعمل زنانست و جهت امراض بارده و استعمال او در خارج
بدن جایز است حاج بفارسی اشترخار و ترکی دوه تکانی و بلغت اهل ذاق نامند گیاهی است که ترنجبین بر او
منعقد میگردد گرم و بسیار خشک و رادع و جالی و منضج و تریاق سموم و شرب و بخور او و ضماد او
رافع بواسیر و طلای عصاره و سوخته او جهت قروح ساعیه بعدیل مضر کرده و مصلحش کثیرا و بدلش
خند قوقا و روغن او که از آب تازه او ترتیب دهند جهت مفاصل و جمیع علل بارده بغایت موثر و
اکتحال عصیر او جهت بیاض خفیف چشم و قطور سه قطره او در بینی و بعد از آن استنشاق بروغن بنفشه رافع
صداع مزمن است و مجرب دانسته اند و شکوفه او جهت بواسیر نافعست حالوما اسم سریانی ابو
خلسا است حافر المهر سورنجانست حافظ النفط تبن است چه مانع سودا وست حافظ الجوز نوره است
چه حفظ جوز بوا از فساد میکند حافظ الکافور فلفل است حافظ الموتی و حافظ الاجساد قطرانست حافظ
النحل حافظ الاطفال فرفیونست حالق الشعر جالینوس گوید زرنیخ است و بعضی گویند حجر القیشور
و بعضی گویند قاشرا است حالاسس اسم یونانی اسفنج است حالبی اطراطیوس است حافرا اسم حیوانات
حب النیل بفارسی تخم نیلوفر را گویند و او دانه گیاهی است شبیه بلبلاب بر مجاور خود می پیچد گلش کبود

حابا

وبشکل

وبشکل گل لبلاب و از آفتاب بهم می آید و در غلاف هر گلی سه دانه مثلث میباشد در سیم گرم و خشک
و مسهل اقسام کرم معده و با تربد مسهل بلغم غلیظ و با سقمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظه و با هلیله مسهل سودا
و مفتح سده جگر و سپرز و جهت بهق و برص و تنقیه بدن و درد مفاصل و سایر امراض بارده نافع و قدر
شربتش از یکدانگ تا نیم مثقال و یک درهم و زیاده او کشنده و مغص با ساریقا و اسهال مفرط و مصلحش
هلیله و بحق بلیغ و آلودن او بروغن بادام و بدلش بوزن او تخم حنظل و سدس آن چهار زمنی است و مفرد او
بعد از یکشبانروز عمل میکند و با محرک سریع العمل است و قوتش تا سه سال باقی میماند حب الکلی باز نبات
ناخورس است و آن مذکور شد و این شبیه است بگرده کوچکی از باقلی بزرگتر و مایل بطول و در وسط او
خطوط و رنگ او ممتزج از الوان مختلفه است و قوتش تا سه سال باقی در آخر دوم گرم و در اول خشک و مقی
قوی بلغم و مدر حیض و مخرج جنین و مخدر و مسکر و مفتت حصاة و جالی آثار و با شراب جهت صداع مزمن و
تعلیق هفت عدد او را بران جب جهت عسر بول و ولادت مجرب دانسته اند و بدستور خوردن هفت
عدد او و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکدرهم و مکرب و مغثی و مصلحش روغنها و صمغ عربی و مصطکی و زیاده از
دو درهم او کشنده است حب الزلم غیر تخم کنگر است که مولف اختیارات بیان کرده و مولف تذکره
گوید نبات او کمتر از ذرعی و برگش مستدیر شل درهم و حب السمنه قسم صغیر اوست و او سرخ رنگ
و مایل بتدویر و در جوف پوست او دانه صلبی و مدور و مغز دانه سفید و نرم و باطن پوست او مایل
بسیاهی و سرخی و قسم بزرگتر از نخودی و خوش مزه و در مصر بسیار است در دوم گرم و تر و بار آور است
فضلیه و محرک باه و مسمن و جهت تسمین کرده و تقویت جگر ضعیف و امراض سوداوی و خشونت سینه و سعال و
حرقة البول نافع و مولد سده و مضر حلق و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا هفت مثقال و بدلش حب الخضر
است حب السمنه بفارسی نقل خواجه گویند دانه ایست بقدر فلفلی مستدیر و سیاه لون و املس و مغزش سفید

وشیرین ونبات او بقدر ذرعی وشیردار وبرکش سفید اغبر در دوم کرم ودر اول تر وکثیر الغذا ومسهل و
مسمن ویک وقیه او با ماء العسل مسهل ضعیف بلغم وصفرا وربع رطل از آب برک او مسهل قوی وقدر شربتش
تا دو درهم وبدلش پسته وکنجد است بالمناصفه وبطی النزول ومصلحش سکنجبین وعسل حب المنسم بنون بعد از
میم وسین مهمله بلغة عربی اسم دانه ایست خوشبو شبیه بحب البطم واز آن کوچکتر بقدر فلفلی واز حجاز
بهم رسد وکویند فلنجه است ودرخت او شبیه بشمشاد است در دوم کرم وخشک ومقوی معده وکبد و
مسهی ومفرح ومجفف رطوبات غریبه ومقوی هاضمه ومفتح ومفتت حصات ومدر وداع بخارات از معده
ومصلحش شیر وشربتش یکمثقال وبدلش کبابه است حب القلت بفارسی ماش هندی کویند دانه ایست
سیاه ومایل بزردی وبراق شبیه بتخم کتان واز آن بزرکتر ومایل بتدویر وشیرینی در حین خاییدن
احداث حرارتی میکند در دوم خشک وکویند مایل برطوبت بغایت مفتت حصات کرده ورافع
فواق ومدر بول وحیض وملین طبع ومجفف منی وبواسیر ومفتح سده وسپرز وضماد او جهة نیکوی رخسار
ورفع بواسیر نافع ومضر ریه ومصلحش عسل وقدر شربتش یکدرهم است با آب ترب واعتقاد اهل هند
آنست که چون او را کوبیده بسنک بیالایند سنک را قابل قطع میکند حب الراسن دانه ایست شبیه
بمویزج واملس وغلاف دار شبیه بقرطم وباندک تندی وعطریه وکل نبات او شبیه بسوسن وراسن
در حرف را مذکور است در دوم کرم وخشک ومسهی ومقوی موی ومانع ریختن آن وجهة امراض بارده
نافع وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش راسن است بقدر نیم وزن آن ومولف مالا یسع مویزج را حب
الراسن دانسته واشتباه او از جهة شباهت با اوست حب بلسان تخم درخت بلسانست بقدر فلفلی
وبزرکتر از آن ومایل بطول ومغزش سفید ورنک او اشقر ودر وزن ثقیل وطعمش تلخ وتخم بشام بی مزه
وبی مغز وسره ورست وبالفعل چون حب بلسان ودرخت او مفقود است تخم بشام را بدل او میکنند فی الواقع

بدل او نمیشود وحب بلسان در آخر دوم کرم وخشک ومدر بول وحیض ومقوی معده وباقوت تریاقیه ومجفف
رطوبت معده وامعا ورافع مغص وامراض بلغمی وسوداوی وضیق النفس ودرد معده وجهة تحلیل نفخ وسرفه و
ورم ریه وعرق النسا وصرع وسده جکر واستسقا وکزیدن هوام نافع ومضر شانه ومصلحش کثیرا وقدر
شربتش تا دو درهم وبدلش یک وزن ونیم او عود بلسان واکر نباشد بوزن آن سلیخه وعشر او بسباسه
ودر تریاقات بهموزن او زراوند طویل یا حب الغار است حب البان دانه ایست کوچکتر از پسته
ومدور ودر غلاف مثل غلاف لوبیا وباندک تلخی وپوست او سفید ورقیق ودرخت او بزرکتر از درخت کز
وبرکش شبیه ببرک بید وبسیار سبز وکلش مثل ریحان واز ده در دوم کرم وخشک ومفتح سده جکر وسپرز
ومسهل بلغم خام وعصاره او مقی وآشامیدن جرم او با آب سرکه جهة سپرز مجرب وفتیله او جهة عاف
وسنون او جهة استحکام لثه وضماد او جهة اورام صلبه وتشنج ومفاصل وصعفه وجلابت جکر ومصلحش راز یانه
وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش یک وزن ونیم او سلیخه وعشر او بسباسه وروغن او جالی ومحلل وجهة
درد کوش ودوی وطنین ورفع ثالیل وشقاق نرمی ونرم کردن عصب ودرد دندان واوجاع بارده وفالج
وامثال آن وتحلیل ورم جکر وسپرز وبواسیر وبا مصطکی جهة قی بلغمی وضماد او با عنبر جهة نزلات بارده وسرد
دماغ وجرب وحکه وتقشر جلده وقلع آثار وقروح نافع وآشامیدن یکمثقال او با آب وعسل مهیج قی ومسهل
وبا آب سرکه جهة تنقیه جکر وسپرز وپخته رحم او مسهل رطوبات رقیقه ومضر معده ومصلحش انیسون وچون
داخل طبوب کنند بتکرر نمیشود حب الخضرا بفارسی بن نامند وآن بار درخت سقز است ودر بطم خواص درخت او
مذکور شد تازه او در اول خشک در دوم کرم وخشک او در سیم کرم وخشک ومسهی ومدر بول وحیض وخون بواسیر
که قطع شده باشد وسخن کرده ومعده ومحلل نفخ ورباح ومسمن کرده ومنقی بدن از فضلات بلغمی وجهة سرفه
فالج ولقوه واستسقا وبا سرکه آشامیدن او جهة کزیدن رتیلا وتنقیه جکر ودرد سر وضماد محرق او را جهة

روبانیدن موی در داء الثعلب مجرب دانسته اند و بطی الهضم و مضر محرورین و قاطع اشتها و صداع و
مورث قلاع و مصلحش کشنیز و خمیره بنفشه و سکنجبین و رب حامضه و بدلش کرد کان و گویند پسته با بادام
با مناصفه و روغن مغز او در دوم گرم و خشک و مسهل و مصلح او بلادر و مقوی اعصاب و موی و بجهة مواد بارده
رطبه نافع و آشامیدن او جهة تصفیه آواز و تفتیح سدد و یرقان و عسر بول و تحلیل حصات و درد کرده و لقوه
و فالج و لقوه و با سرکه جهة جمیع سموم و برودت اعضا و تدهین او بدستور جهة امراض مذکوره و احیا
و تقویت هاضمه نافع و مورث تشنگی و مصلحش تباشیر و قدر شربتش تا سه درهم **حب المحلب** در ارستان
ملهوب نامند و انه ایست با عطریة و پوست برون او سرخ و درون او صلب و مغزش سفید و بقدر
خلر و درختان خوشبو و قریب بدرخت بطم و زیاده بر قد قامتی و در جبال گرم سیر یافت میشود
و در لرستان بسیار است برگش دراز و خوشبو از برگ زردالو کوچکتر و مایل بتیزی در دوم گرم و
خشک و مدر بول و حیض و مفتح سده گرده و مقوی جگر و سپرز و مسکن اوجاع باطنی و مفتت حصات و مخرج
اقسام کرم و ملین صلابتی که از صدمه و ضربه باشد و اخراج رطوبات سینه و شش و مفرح و مقوی دل و
جهة خفقان و درد کمر و پشت و قولنج و غشی و با بادام و شکر سمن مربع تقطیر بول را نافع و چون داخل
نان کنند باعث سرعت انهضام او و رافع ضرر آن و مداومت باغسال او در حمام مانع نزلات
و بغایت مجرب دانسته اند و نگاهداشتن او در پارچه کبود و بدستور بخور او مبطل سحر و مداومت بخور او
موجب الفت معاندین و طبیخ او جهة نقرس و طلای او جهة کلف نافع و مضر دماغ و اشتهای حاره
و مصلحش گلاب و رب ریباس و قدر شربتش از سه درهم تا پنج درهم است و بدلش مغز بادام تلخ و چوب
و برگ او در اول گرم و خشک و مقوی بدن و جهة رفع رایحه کریهه بدن و گریزانیدن هوام و نگاهداشتن
چوب او با خود جهة قضای حاجات و بخور پوست او را جهة گریزانیدن هوام و پشه مجرب دانسته اند

تا سه مثقال

وچون با سداب و مصطکی و قطور روغن بجوشانند جهة فالج و کزاز و لقوه و رعشه و مفاصل و اورام سرد با
و طلاء و جهة جبر کسر و ضربه و سقطه بغایت مفید است **حسجو** ثمر درختی است در عمان از نارجیل بزرگتر
و بی لیف و چون شکسته شود اجزای او مشتعل میشود و بقدر نخودی و بزرگتر از آن و چیزی زرد شبیه
آرد و همه غبره تند و لذاع و بسیار قابض و ترش و با دامیکه در ثمر اوست قوتش تا هفت سال
باقیست و چون بیرون آورند تا یکسال در دوم سرد و در سیوم خشک و قاطع اسهال و نزف الدم
و تشنگی و التهاب صفرا و قی و غثیان و چون یک هفته مداومت نمایند جهة رفع صداع حار و منع تصاعد
بخار بدماغ و سدر و دوار و با عسل جهة زحیر نافع و مضر سینه و صوت و مورث سعال و مصلحش کثیرا
و شربتش یکدرهم است و بدلش سماق **حباحب** بفارسی کرم شب تاب نامند حیوانیست از مگس کوچکتر
و رنگش اغبر و زرد و مقعدش در غایت سبزی و در زیر بال او مستور است و چون پرواز کند مکشوف میگردد
و شب مانند اخگری درخشد گرم و خشک و حار و از ذراریح قویتر و سه عدد او قتال و یک عدد مقطوع الراس
او را که خشک شده باشد با دوازده مثقال نقیع حلبیت چون سه روز بنوشند جهة اخراج سنگ گرده
و مثانه مجرب دانسته اند و قطور یک عدد از خشک او با روغن گل جهة چرک گوش و کری و با صبر و سفیداب
مسقط بواسیر و تدهین او با روغن کنجد بر رخسار مورث دوستی مردم و قضای حاجات مؤثر است **حباث**
حیوانیست بسیار کوچک و سیاه شبیه بعقرب و از جعل بزرگتر و در غیر بید انجیر هم نمیرسد و چون کسی را بگزد
و در یک شبانروز از سه روز نمیگذرد و علاجش تبرید و تخدیر قوی است **جاری** بفارسی هوبره نامند
مرغیست بری خاکستری رنگ و نقش سیاهی و منقارش دراز در آخر دوم گرم و خشک و موافق مبرودین
و گوشت و پیه او جهة ربو و ضیق النفس و سهر و پرده چشم و دندان او جهة خفقان و اکثر امراض سینه و اکحال او
باشد آن نمک جهة ابتدای نزول آب بغایت نافع و چون پیه او را با اندک نمک و سنبل سرشته بقدر نخودی

حب ساخته خشک کنند پنج عدد او در قطع اسهال دوری که از ذرب نامند بعید نیست و خاکستر جهة تاکلیل ضماد او
نافع و گوشت او دیر هضم و مضر محرورین و مصلحش سرکه و دارچینی است و گویند چون ناخن او را با نخود
حب النسم سائیده با کسی اطعام کنند باعث محبت مفرط میشود و تعلیق او موجب قبول و چشم او را
رافع چشم زخم و تعلیق سنگی که در چینه دان او هست قاطع رعاف و بیضه او خضاب خوبیست
جرج مرغیست شبیه بحباری و از آن کوچکتر و در کنار آبها میباشد گرم و غلیظ و مولد خون سوداوی و مصلحش
مهرانگختن و با دارچینی و آبکامه بدون روغنها استعمال نمودن حبوب بفارسی دانه نباتات را گویند
و در ملی ذکر اصل هر یک مذکور است حبق بعربی اسم کل نباتات با بوی شجر و گیاه خوشبوست و از مطلق او
مراد فودنج بری است حبق الفیل و حبق القنا مرزنگوش است حبق الراعی بابونج است حبق الخراسانی
بقله خراسانیه است حبق صعتری و کرمانی شاهسفرم است حبق نبطی حماحم است حبق التمساح و حبق الماء
فودنج نهری است حبق الشیوخ مرو است حبق جبلی فلفلمونیه است حبق بستانی تاج خروس است
حبق النهر لوسیماخیوس است حب البقر کرسنه است حبر مداد است حب القلقل در حرف قاف مذکور
میشود حبق ریحانی شیح است حب القنب شهدانج است حباقا حندقوقای بری است حب الکلکلا
حب السمنه است حب الیهود کاکنج است حب الذهب حب الغار است حب الدود کرمدانه و آن تخم
شانست حب الفهم بلادر است حب الزلم تخم نوعی از جرجیر است که حرف خطی نامند حب البلم
حب الخضر است حب دلور لسان العصافیر است حب الشا بزر الحماض است حب العقد تخم کنگشت است و
و گویند تخم کموثیست حب سجستانی دانه قاقله است حب خطائی و حب السلاطین دند است حب المنافوخ
بلغة بغداد پنج دلبوث خشک است حب الاثل عذبه است حب العرعر ابهل است حب القراط ماذریونست
حب العروس کبابه است و گویند تخم نیلوفر است حب الجلود انیسون است حبة السوداء شونیز است و شیرنج را

نیز نامند

نیز نامند حب العصفر قرطم است حب الملوک ماهودانه است و گویند دند است و گویند حب صنوبر
کبار است بغدادی گوید بلغة بغداد قراصیا است حب العصفور دبق است و گویند اشق است
حب الغنا عنب الثعلب است حباقا حندقوقی بری است بهمن و چمن دفلی است حب المساکین
لبلاب است حجب بلغة اهل مکه بطیخ هندیست حثلب بجای شلثه در روغن است حصرم غوره انگور است
خرما بیونانی اسم نعناع است حجر اسم هر چه از زمین جلب کرده از توالی رطوبات و جفاف مرة
بعد اخری تا رفع مزاج ارضی او کرده و اختلاف رنگ او بحسب محل و غلبه رطوبت و حرارت و امثال
آن میباشد رطوبت و برودت غالب هر دو موجب بیاض اند و قلت هر دو باعث تکرج و حرارت
و یبوست باعث حمرة اند و قلت آن سبب صفرت و حرارت مفرطا و رطوبت ضعیفه موجب سواد
و محک در غیر مستحکم المزاج بخلاف رنگ ظاهر او میباشد حجر البنی سنگیست اغبر و با اندک شفافی و چون
بسایند مثل شیر شود در دوم سرد و در اول خشک قاطع نفث الدم و حیض و مفتت حصاة و جهة قرحه
معده نافع و ضماد او رادع مواد و اکتحال او جهة منع نوازل و قرحه و سلاق نافع و مورث یرقان
و مصلحش عسل و قدر شربتش نیم درهم و بدلش شادنج است حجر جبلی سنگیست سفید و ساینده او غلیظ
و مایل بزردی و شیرین مایل بحرارت و منقی قروح و در افعال ضعیف تر از حجر البنی است حجر دمشقی سنگیست
زعفران رنگ و تو بر تو و زود شکن و از نواحی مغرب خیزد و در شکل شبیه ببرنج و در قوت قریب
بشادنج و اندک از او ضعیفتر و با شیر دختران جهة قروح عمیقه چشم و التیام طبقه قرنیه و برآمدگی حدقه و جحوظ
اجفان بهتر از حجر البنی است حجر قبطی بلغة مصر اوذ نامند و آن سنگیست مایل بسبزی و سست و بغایت
زود شکن و گازران با او جامه میشویند در اول سرد و خشک قاطع سیلان خون در ظاهر و باطن و محلل اورام
و مجفف قوی و آشامیدن او با آب جهة اسهال مزمن و درد مثانه و نفث الدم و قرحه او جهة قطع سیلان

حابانا
حاباجیم

حیض و رفع بدبوئی رحم و ذرور او جهة قطع سیلان خون جراحات و اکتحال او با ادویه منقیه جهة قرحه چشم و
باموم روغن جهة منع قروح خبیثه و التیام جراحات نافعست حجر حبشی سنگیست شبیه بزبرجد و تیره گویند نوعی
از زبرجد است و از بلاد حبشه خیزد و سائیده او سفید رنگ میشود و گرم و بسیار تند و منقی و جالی
و جهة ازاله آثار قریب العهد و بیاض و انتشار ربدون و ورم و ظفره نافع است حجر الیهود سنگی است بشکل
بلوط مایل بسفیدی و با خطوط متوازیه و در آب نرم میشود و طعمی ندارد و محمد بن احمد گوید که نر و ماده میباشد
و ماده او مستدیر و سفید و مخطط بسیاهی و سرخی مثل دستنبویه و بقدر جوزی است و جهة حصات زنان
مجرب و نر او بشکل بلوط و مخصوص حصات مردانست در اول گرم و در دوم خشک گویند مفتت
و مدر بول و مانع تولد حصات و از یک دانگ تا نیم مثقال آب مفتت سنگ گرده و مثانه و طلای او جهة
التیام جراحات و با عسل جهة تلیین صلابات مضر معده و سپرز و مصلحش تخم کرفس و عسل است و گویند
مضر جگر و مصلحش صمغ است حجر الفلفل نزد مؤلف ما لایسع حجر حبشی است و ابن تلمیذ گوید که آن سنگریزها
شبیه بفلفل است که در حین خشک کردن فلفل با آن مخلوط شده و کیفیت او را حاصل میکند و در اطلیه مثل
کلف مستعمل است حجر القمر سنگی است که نقره را جذب میکند و در حین زیادتی نور قمر اغبریة او مبدل
بسفیدی میشود و مانند کشفافی و سبکست و در مغرب و بلاد عرب یافت میشود و در دوم سرد و در اول
خشک و جهة صرع اکثر و سعوطا مجرب دانسته اند و جهة سنون و خفقان و نزف الدم و تعلیق او در پارچه
کبودی باعث قبول جاه و رفع خوف و فزع و آویختن او بر درخت خرما حافظ ثمر او و ثمر آن
و مضر گرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش یک مثقال حجر افریقی سنگی است مابین خفه و ثقل و اجزای او
مختلف است در صلابت و لین و با خطوط سفید مثل اقلیمیا و از افریقیه خیزد و با قوت مجففه و اندکی قابضه
و با لذع و محرق مطلق او سه بار در غیر فعل او قویتر و بجهة قروح خبیثه و متعفنه مفرد آنا فع و محرق مغسول او

باموم

باموم روغن جهة سوختگی آتش و امراض چشم مفید است حجر الاساکفه سنگی است ملون بسرخی و زردی و سیاهی و
شکسته او مایل بتیرگی و کبودی و مستعمل کفش دوزانست ذرور او جهة ورم لثات و جراحات و قطع نزف الدم
نافع است حجر البحیره سنگیست رقیق و سیاه و چون در آتش اندازند اندک ملتهب گردد و از نواحی شام خیزد
با محللات محلل و با مجففات مجفف و جهة ریاح و رکبین و التیام جراحات نافعست حجر السلون سنگیست سفید و شفاف
و شبیه ببلور و فرق میان او و بلور نرم شدن اوست در آب و جهة خفقان و نزف الدم و حرارت معده
و آشامیدن او رافع مرض عشق است و قدر شربتش یک عدس و نوعی از و مایل بزردی و بسیار براق
نیست و از جمله سموست حجر الکلب سنگی است که چون بطرف سگ اندازند بدندان گیرد و دور افکند در عداوت
موثر دانسته اند چون در آب یا در شراب اندازند و از آن بنوشند و حضور او در مجلس باعث عربده اهل
مجلس و گذاشتن او در برج کبوتر باعث گریختن کبوترانست حجر الحرای سنگیست بدبو و از صقلیه خیزد و از
آتش مشتعل گردد و از آب کم که بر او ریزند شعله ور گردد و از روغن اطفا یابد تعلیق او جهة صرع و درد رحم
و جهة زنان عاقره و منع اذیت حیوانات موذی و بخورش جهة گریزانیدن هوام موثر است حجر اعرابی
بفارسی شکرسنگ و سنگ زخم نامند سنگیست شبیه بعاج و از بادیه عرب خیزد و جالی و قاطع نزف الدم
جراحات و سنون محرق او جهة جلای دندان و تقویت لثه نافع است حجر غاغاطیس سنگیست که از وادی
مشهور بغاغا مابین فلسطین و طبریه خیزد و معروفست بکهنم چون در آتش گذارند مثل چوب سوخته گردد
و از یک رطل یک وقیه میماند با صلابت و سفیدی و قبل از احراق سیاه مایل بکبودی است و بسیار بی
وصفایی و بوی او در حین احراق مانند بوی شاخ حیوانات و نفط است در دوم گرم و خشک و محلل و ملین
شراب و قاطع حمل و حیض و مفتت حصات و بخور او جهة غشی که از اختناق رحم باشد و گریزانیدن هوام
موثر و مضر ریه و مصلحش زعفران و مهیج صرع مصروعین و ضماد او جهة نقرس و رویانیدن گوشت سفید و بخور او

ورافع کرم اشجار و قدر شربتش تا نیم درهم است حجر الاسفنج سنگی است که در اسفنج یافت میشود و در اسفنج
مذکور شد و بهترین او صلب و سفید و در اول گرم و در اول خشک و مجفف بی لذع و قاطع نزف الدم و
ذرور او جهة التیام جراحت و طلای او جهة تحلیل اورام نافعست و آشامیدن او بقدر دو دانگ با شراب
و امثال آن جهة حصاة کرده و یرقان نافع است حجر خزفی سنگیست مصری شبیه بخزف و صفائحی و زود
از هم ریزد و بغایت خشک و گرمی او کمتر و با قوت قابضه و اندک حدت و قائم مقام حجر قیشور در ستردن
موی و دو درهم او با شراب قاطع خون حیض و خوردن او چهار روز بعد از طهر باعث قطع حمل و ابی زنان و ضماد او
با عسل جهة ورم پستان و قروح خبیثه و منع زیاده شدن موثر است حجر المسن سنگی است که بآن کارد و شمشیر تیز کنند
و بفارسی فسان گویند و او الوان مختلفه باشد و بهترین او سرخ و سیاه براقست و سبزی قسم زبون او
و سرخ او حار در اول و باقی همه سرد و جهة حکه و جرب و داء الثعلب و سلاق و بیاض و منع بزرگ شدن پستان
و خصیه و سائیده او با آهن جهة رویانیدن موی و آشامیدن یکدرهم او با سرکه جهة ورم سپرز و صرع نافع
و مفرکرده و مصلحش کثیرا و سائیده قسم اغبر آن بر روی پس جهة قروح که دفعة بهم رسد و محرق قسم سبز
زیتونی آن جهة سوختگی آتش و بیاض چشم و با سرکه و نطرون جهة خنازیر و قوبا و جرب و حکه و با قروطی جهة
سرطان و آکله و شقاق و خروج مقعد و اورام حاره اعضای عصبانی و التیام جراحت عصب و در آن نافع
و سائیدن او دوچشم بر روی او باعث زیادتی قوت و جلای آن موثر و ذرور قسم سرخ او باعث
بیاض چشم و قروح و سوختگی آتش مفیدات حجر الحیه بفارسی مهره مار گویند قسمی از مار بهم میرسد بقدر
نصف فندقی و مایل بدرازی و برنگ خاکستر و بعضی سیاه و صلب و مخطط به خط سفید و بعضی سفید و سست
میباشد و قسمی معدنیست و مار مهره نامند و بعضی گویند سنگیست طولانی و از معدن زبرجد بهم میرسد و جمعی
گویند که زبرجد است و بهترین آنست بر موضع گزیده مار بگذارند بر موضع بچسبد و بعد از آن چون در

اندازند شیر را منجمد کند و چون جذب تمامی سم کرده باشد دیگر نچسبد و در حین جذب سم لون او متغیر
گردد و بعد از آنکه در شیر اندازند بحال آید و او جهة گزیدن عقرب و هوام دیگر ضعیف الفعلست و جهة دفع سنگ
مثانه بغایت نافع و قدر شربتش تا سه قیراط و تعلیق مخطط او جهة صداع و نیز غش نافعست حجر هندی
سنگیست که از هند خیزد مایل بسبزی و سائیده او مایل بسبزی و زردی و شانه هندی نامند و ذرور او جهة قطع
خون بواسیر و جراحات بعدیل و آشامیدن یکدانگ و کمتر از آن جهة قطع خون اعضای باطنی و بواسیر و سم عقرب
مفید است حجر منفی بنون بعد از میم و قبل از فا سنگی است که از نواحی مصر آرند و شبیه بسنگریزه و ابلق از الوان
مختلفه و طلای سائیده او باعث بی حسی عضو میشود حجر البرام سنگیست سیاه که ازو دیگ و ظرف می سازند
در خراسان بسیار است جهة تقویت لثه و دندان و نزف الدم موثر است حجر الکرک سنگی است سیاه سفید
و از هند و ساحل دریای آن خیزد و قبل از حکاکی باکدورت و بعد از آن شفاف و سفید و شکر و شبیه بحجر سلوان
در آخر دوم سرد و خشک رادع و جای خفقان و غثیان و عطش و التهاب و ذرور او جهة نزف الدم و اکتحال او
جهة رفع بیاض مرض حاره تازه و سایر امراض و ازاله آثار و قروح چشم و اعضا و خون و جهة جلای دندان
و رفع زردی او و جمیع امراض ردیه آن و آشامیدن بطعام و شراب در قدح او مورث سرور و رفع خوف
محابس و داشتن او رافع هیجان و سحر و چشم بد و مورث دوستی مردان و زنان و گذاشتن در منزل اطبا
مخففین بدستوری که ندانند سبب الفت ایشان و نزد اهل هند بسیار معتبر است حجر المحک سنگیست ثقیل
الوزن و سیاه و گویند مایل بسفیدی نیز میباشد و چون بنجار ده با متواتر با وبر طلا و زعفران ازو ظاهر گردد
و چون با واعضا را با لند حرکت را زایل کند و سنگ یا ترتیب هند در دوم سرد و خشک و جهة درد گرده
و حبس نفس شربا و جهة رفع بیاض چشم با شیر مرضعه بسرکه الی الغایت نافع و قدر شربتش یک دانگست
حجر الدیک سنگی است بقدر باقلا و از آن کوچکتر و سفید مایل به تیرگی و در شکم خروس کهنه بهم رسد و در دوم گرم

و دراول گرم وخشک وتعلیق وشرب او جهة رفع خزرج هموم و وسواس و درذهن داشتن او جهة رفع
تشنگی وآشامیدن آبی که او درو شسته باشند جهة تشنگی مفرط بغایت مفید است **حجر النار** سنگ آتش زنه است
و سنگ چماق نامند و آن اقسام والوان مختلفه میباشد دراول سرد و درسیم خشک و ذرور او مجفف خنازیر
وجهة التیام قروح عسر الاندمال جمیع اعضا نافع وتعلیق او بر ران زنان که در لقه بسته باشند جهة عسر ولادت
موثر است **حجر المقناطیس** سنگ آهن رباست و از انتهای عمان و حوالی بحر هند خیزد و بهترین او
لاجوردی صاف وزبون ترین آن سیاهست درسیم خشک دراول گرم و گویند سرد است و چون قوت
جاذبه او از ربودن آهن ساقط گردد و از مالیدن سیر رفع قوت او میشود و درین حال هرگاه درخون
گرم اندازند اعاده قوت کند خصوصا چون درخون بز اندازد و هر روز تغیر دهند تا سه روز وعرق
رطوبت نیز مسقط قوت اوست وشرب او مقوی جگر و سپرز و مزیل حصات وفالج ونقرس و
مفاصل وعرق النسا وعسر ولادت و با ماء العسل مسهل اخلاط غلیظه وبا قوابض قاطع اسهال و ذرور او
جهة رفع مضرت جراحات آلات آهنی زهر دار عجیب الاثر وجهة قطع نزف الدم واقسام جراحت
ومحرق مغسول او درجمیع افعال مثل شادنج . وقدر شربش نیم قیراط و داشتن او درحریر سفید باعث قبول
وجاه وهیبت و قضای حاجات ودر دست نگاه داشتن رافع کزاز و دردست و پا تعلیق او بطرف چپ جهة
عسر ولادت و درد زائیدن موثر است و گویند چون حایض مس او کند این اثر از و زایل میگردد و چون
زحل در سنبله و او را با گلاب شسته سرمه ترتیب داده اکتحال نمایند و مریخ در میزان بوده از آهن نیز
سرمه ترتیب دهند و دیگر از و اکتحال نماید و شخص مکحول بتماطی صحبت مدید نظر در شخص مکحول اهن کند
برتبه باعث محبت ثانی باول گردد که ما فوق آن متصور نباشد و مجرب دانسته اند **حجر یونس** سنگیست
شبیه به بوره ارمنی و ازان کوچکتر و ملمع و با نقطهای زرد و سفید و گرم و محلل قوی و تدهین بروغن زیتون

که دران جوشانیده باشند جهة رفع ماندگی بسیار مفید است **حجر المثانه** سنگیست که در مثانه متولد میشود گرم و
خشک و آشامیدن او جهة تفتیت سنگ گرده موثر است و جهة سنگ مثانه بی نفع است و اکتحال او جهة
رفع بیاض چشم مفید است **حجر الحمام** حجریست که در دیگ حمام متحجر میشود و تیره رنگست و گرم وخشک
از ادویه سرطان رحم است و ضماد او جهة رفع سرطان غیر متقرح موثر **حجر البقر** سنگی است که در زهره و
شیردان گاو متکون میشود و پاد زهر گاوی و اندر زا مایل بسیاهی و با اندک براقی و سست و
منقط بسیاهی و بعضی بزردی و باطن او مایل بسفیدی و زردی و بیشتر در گاو سیاه بهم میرسد و هر گاه
متکون گردد چشم گاو مایل بزردی و سفیدی و حدقه او مستدیر گردیده لاغر میشود و اکثر اوقات
فریاد میکند و پاد زهر مزبور بعضی پهن و بعضی طولانی مدور است و آنچه در زهره او متکون شود از یک دانگ
تا چهار مثقال میباشد و قوتش تا دو سال باقیست در آخر دوم گرم وخشک و در افعال از حجر التیس بغایت
ضعیفتر و محلل و مسمن و مدر حیض و بول و جالی و مفتت حصاة و اکتحال او مقوی بصر و رافع بیاض و طلای او جهة بهق و
برص و آثار و بواسیر و التیام جراحات و با آب گشنیز جهة حمره و نمله ساعیه و امثال آن و با شراب جهة رویانیدن
موی سیاه در موضع برص و داء الثعلب بعد از کندن موی سفید از مجربات وسعوط یکعدس او با آب چغندر جهة
نزول آب و خوردن او هر روز بقدر وجه با جلاب بعد از حمام بلا فاصله در حمام تا چند روز و از پی آن گوشت
آب مرغ فربه آشامیدن باعث تسمین بدن است و از مجربات دانسته اند و مضر محرورین و مصدع و مصلحش
کثیرا و قدر شربتش تا دو قیراط و یکمثقال او قاتلست و آنچه در روده گاو متکون میشود بزرگتر و سبکتر و در
افعال ضعیفتر است **حجر الایل** سنگیست که در گاو کوهی متکون میشود و در پاد زهر مذکور شد **حجر الحوت** حجری است
که در سرماهی متحجر شود و سفید و صلب و پهن میباشد گرم و حار و در ریزانیدن سنگ گرده بغایت قوی است
حجر بحری جسمی است سفید مدور و صلب و در جوف او دانه ایست که با علی و اسفل حرکت میکند و از سواحل

دریا خیزد و قسمی از انکلمت و یکبه انکمتا دو دانک او در تفتیت حصات هر عضوی بغایت موثر است حجر الافروج سنکی است که مانند قشور بر روی آب می ایستد و از استنبول خیزد و مجفف و قابض و یکدانک او
در حال رفع سم عقرب بکند حجر الرحی سنکیست سیاه و باسوراخها مانند اسفنج و با صلابت و از جبال شرقی
حلب خیزد در آخر سیم کرم و خشک و محلل و حابس خون حیض و چون کرم کرده و سرکه را براو ریخته عضو را
به بخار او نکهدارند باعث ازاله ورم و رافع نزف الدم و رعاف و خون حیض و شستن مقعد بسرکه
در ان تافته او را انداخته باشند جهة بروز مقعد و نطول آن جهة محکم نمودن اعصاب و قطع عرق و رفع اعیا
و حمول جرم او جهة بواسیر و منع حمل و طلای آن جهة استسقا نافعست حجر ارمنی سنکی است لاجوردی اغبر
و با رملیه و نرم و املس و قسمی از و سرخ تیره و از ارمنیه خیزد در دوم کرم و خشک و مفرح و مسهل قوی سودا
و انفع از لاجورد و اسلم از خربق سیاه و جالی کرده و مثانه و بالخاصیه جهة جذام مفید و مستعمل او مغسول
اوست و مضر معده و مغثی و مصلحش کثیرا و عسل و سلیخه و انیسون و قدر شربتش تا نیم مثقال و بدلش لاجورد
مغسول است حجر البیر سنکیست سفید و مدور و صاف و از حجاز خیزد و از انکلمت و حجر النسر و حجر العقاب
نیز کویند چه در آشیان نسر و عقاب یافت میشود و ابن الدوله قایل این کلام است و مولف تحفه کرده او را
انکلمت دانسته و ظاهر آنست که قسمی از و میباشد چه انکلمت چهار قسم است دو قسم او سیاه و در حرف
الف مذکور شد و قسم سفید و بالجمله آشامیدن قلیل او مدر بول و مفتت حصات و تعلیق او مقوی دل و رافع عسر
بول است حجر بارقی بقدر کف دست و سبک و اندکی از و جاذب آب کثیر و بر روی آب ایستد
و بعد از جذب آن بقعر آب رود و چون در آفتاب کذارند آب را پس دهد جهة استسقای زقی نافعست
که چون موضعی از حوالی ناف را جراحت کرده بر ان به بندند جذب رطوبات کند حجر التمار قسمی از
خماهن است رافع خمار است باین اسم نامیده اند حجر الابیض سنکیست سفید و سائیده او شل شیر جهة

اعضا

عسر بول و در جمیع آنچه فاذ زهر حیوانی نافعست بدستور او نافع و کویند آن حجر النبی است و مراد اکسیر بان
از حجر ابیض زجاج آینه است حجر القیشور سنکیست متخلخل و سفید شبیه باسفنج و بر روی آب ایستد و کویند
نوعی از زبد البحر است و سیاه او نیز میباشد و از اسکندریه اعمال مصر خیزد در اول کرم و در سیم
خشک و محلل و حابس نزف الدم و سرکه که او را کرم کرده در ان سرکه انداخته باشند جهة تضییق النفس
و طلای او جهة ستردن موی و تحلیل رطوبات و استسقا نافع و چون حک خطوط از نوشتجات بان
کنند اصلا معلوم نکردد و محرق او جهة جلای دندان و استحکام لثه و بردن کوشت زیاده و قروح
غایره و شب کوری و رفع آثار و مالیدن او شل سنک پا بر کف پا جهة رفع صداع و تقویت بصر
موثر است حجر البشف بفا و بیای موحده عبارت از یشم فارسی است و آن سنکیست در غایت
صلابت و بهترین او زیتونی پس سبز مایل بزردی پس سبز صاف و بعد از آن مایل بسفیدی است
در آخر دوم سرد و خشک و مقوی معده و قاطع نزف الدم و زحیر و قروح باطنی و خفقان و حرقت
البول شربا و تعلیق بر کردن جهة خناق و بر سری و معده و جهة تقویت معده و بران جهة عسر ولادت
و درد ست جهة سحر و رفع چشم بد و ضرر صاعقه موثر و کویند چون قمر در برج آتشی باشد و براو
صورت انسان نقش کنند تعلیق او جهة آلام باطنی نافعست و بعضی در تاثیرات دیکر که ند کور شد
نقش صورت انسان را شرط دانسته اند و قدر او یکمثقال بودن را برخی شرط میدانند و قدر شربتش
یک دانک است حجر الخطاطیف سنکیست بقدر عدس انکشتی و مایل بزردی و سفیدی و از سراندیب خیزد
و کویند چون بچه خطاف را بزعفران رنک کنند او کمان یرقان کرده آن سنک را از آشیان
خود می آرد در دوم کرم و خشک شربا و طلاء و جهة یرقان مجرب دانسته اند و مفتح حصات
و مفتح سدد و جهة خفقان نافعست و مولف ما لا یسع تصریح نموده که آن سنکیست که چون بچه خطاف را

در ایام فزونی نور ماه شکم بشکافند و عدد از آن بیابند و در طبی باین خواص خلاف مذکور خواهد شد
حجر الاحمر نوعی از الماس است برنگ سرخ مرجان و بگوید آنکه و اسم قاتلست حجر اناغلیطس سنگی است
سائیده او مثل خون و جهت دمعه و طرفه نافعست حجر اوقوافرانس سنگیست که گازران بران رخت
میشویند سائیده او مجفف بی لذع و جهت قطع سیلان مواد و تجفیف جراحات و اسهال و درد مثانه و
نفث الدم نافعست حجر النمر سنگیست ابلق شبیه بپوست پلنگ بقدر مغز بادام و از آن کوه‌کمر و از
پلنگها ده حاصل میشود و چون در شیر اندازند شیر بریده گردد و طلای او جهت جراحات و تعلیق آن
جهت منع آبستن زنان موثر است حجر السلطرید سنگ سرخ اغبر و محرق او با زفت جهت تحلیل اورام
صلبه و با موم روغن جهت درد و فم معده و ستون و جهت تقویت لثه نافع است حجر الرخام سنگ سستی است
که بر قبرها نصب میکنند و اقسام میباشد و مراد از و قسم سفید است در آخر دوم سرد و خشک رادع و قاطع نزف
الدم جهت جراحات و با سرکه جهت تحلیل اورام و رفع استسقا و با صمغ و نوشادر جهت بهق و آثار وذر و را او
جهت قطع بواسیر و آشامیدن محرق او با عسل هر روز بقدر یک مثقال جهت رفع دملهای دمو موثر است
و گویند آشامیدن سنگ مقابر که منقوش به نوشتها باشد باعث نسیان و شراب او روز شنبه
و چهارشنبه قبل از طلوع شمس با اسم معشوق و قصد رفع عشق رافع تعشق است حجر اسود باصطلاح اهل صناعت
موی سر است حجر الیرقان حجر الخطاطیف است حجر الزناد و حجر الاصم حجر النار است حجر الباد زهر حجر الحیة است
حجر السم باد زهر معدنیست حجران باصطلاح اکسیریان زر و نقره است حجر العاج حجر اعرابی است
حجر فاغیلوس حجر غاغاطیس است حجر اللازورد لاجورد است حجر الحدید و حجر الیهود حجر المقناطیس حجر الما
سنبادج است و گویند اسم شبیه است حجر المعنی شبه است حجر الاندا حجر المسن است حجر الدم و حجر الطور
شادنج است حجر النور و حجر الروشنائی ارشد است حجر عراقی حجر الکحل است حجر مشوکیه کلس است حجر الف

و حجر الما

و حجر الماسکه و حجر الولاده انگشت است حجر البحت و حجر النسر و حجر العقارب حجر الیسر و حجری را شامل است
حجر الشقاق و حجر الشعر حجر الفیشور است و حجر الزجاج و حجر الحکاک نیز نامند حجر شجری بسد است حجر التیس باد زهر
حیوانی است حجر البلور بلور است حجر حدید خماهنست حجر الیهود اس است حجر افرودی حجر الافروح است
حجر الزیبق زنجفر محلولست حجل و تج کبکست حجر ابسوس ابسوس است حدید بفارسی آهن نامند و نر و ماده میباشد
و نر او فولاد و ماده او نرم آهن است در دوم گرم و در سیم خشک اند و فولاد طبیعی را شابورقان و مصنوع
از نرم آهن را اسطام نامند و چون شاخ سوخته بز و حجر الرخام را بالسویه بر آهن مالیده در آتش سرخ کنند
بسیار نرم شود و دفع عبارت از دست هر گاه و با رصاص یا فرفیشا یا سم الفار یا زرنیخ یکجا ازند بتجربه
رصاص زود گداز گردد و بدستور چون با نحاس یکجا ازند و بعد از آن با شوره نحاس را ازو سوزانند
بغایت زود گداز گردد و فولاد مصنوع که متعارف و بسیار است طریق ساختن او آنست که آهن
متعارف را در کوره مخصوصه با تش بسیار شدید تا یکهفته تابند و حنظل و صبر و هرچه در تلخی قوی باشد با زهرهای
حیوانات سائیده بر او ریخته آنقدر بتابند که در جسم او داخل شود و گویند چون آهن را تافته یکبار
در روغن کنجد تطفیه کرده بار دیگر در آب اطفا نمایند اقسام آهن را مثل آهن ربا بخود جذب کند و آب
آهن تافته بغایت مقوی باه و قابض و جهت جراحت امعا و اسهال مزمن و بواسیر و ورم سپرز و تقویت معده
و سلس البول و درد معده و گزیدن سگ دیوانه و رفع زردی رخسار و حیض نافع و شراب آب آهن تافته
در رفع خفقان و استسقا و ضعف جگر و معده و باه قویتر از آب تفیده و دوغ با آهن تافته در اسهال موی و نزف
الدم حیض و استرخای مقعد قویتر است و خبث الحدید و زعفران الحدید انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد
حداة بفارسی غلیواج و بترکی چلقان نامند در دوم گرم و خشک گویند در اول خشک مطبوخ او با کندنا و دود
خوردن آن قالع بواسیر و آشامیدن قدری از محرق او که مجموع را سوزانیده باشند با اندک مشک و گلاب جهت بو

حابادال

وبهق وضیق النفس وسعال مزمن مجرب دانسته اند وطبوخ مغز او با کندنا وعسل جهة زحیر وبواسیر وسوخته او
بقدر یکدانک با آب آشامیدن جهة نقرس بعدیل و مجربست و در رفع عد و ملغمی وسلعه بعدیل و مجربست و در رفع
عد و ملغمی وسلعه بعدیل و تدهین بروغنی که بیضه او را در او بسیار جوشانیده باشند تا مهرا شده باشد جهة برص و
فالج ونقرس وتقویت اعضا نافع و خوردن او جهة ربو واکتحال زهره او که خشک کرده با آب سیل
در چشم مخالف طرف ملسوع بکشند جهة رفع سموم هوام مجرب دانسته اند خصوصا چون در آب بادیان
سه هفته در آفتاب گذاشته باشند و چون چشم او را در زیر بالین کسی بگذارند که او نداشته باشند مانع
خواب او میشود حدق اسم بادنجانست و باین اسم چیزیرا که شبیه بباد نجانست می نامند و آن
ثمر نباتیست بقدر جوز مائل بی خار و بی دانه و در تابستان بهم میرسد و زود فاسد میشود و نبات او
از نبات بادنجان اندکی بزرگتر و رسیده او شمر زرد و اهل زرد و اهل قدس او را بادنجان بری و اهل حجاز
شوک العقرب نامند در دوم گرم و خشک و اهل شام حابه باو شویند بسیار جالی و قایم مقام صابون و
بخور او جهة بواسیر بعدیل و طلای حجازی او را جهة گزیدن هوام و عقرب و مجربات شمرده اند و تدهین و
که در او جوشانیده باشند جهة احیا و تقویت بدن و درد گوش نافع و ممول او با عسل جهة کرم معده موثر و خوردن او
با عسل جهة کرم معده موثر و خوردن او با خطر و مورث کرب و مصلحش سکنجبین است حدید چینی خماهانست حد
حنظل است حج جلنار است حدقی هر گلی که مشدیر و شبیه بچشم باشد حرمل بلغة سریانی سداب کوهیست
و بفارسی اسپند نامند نبات او بقدر ذرعی میشود و از یک بوته چندین شاخ میروید و برگش مایل بتدویر
و غلاف دانهای مدور و مثلث الاضلاع بخطوط باندک سرخی و تخمش سیاه و بقدر خردل و ثقیل
الرایحه و از مطلق حرمل مراد اوست و قسمی از آن ابرگش مثل برگ بید و از و کوچکتر و مایل بسفیدی و گلش
مثل یاسمن سفید و غلاف دانه او طویل و حرمل ابیض باعتبار غلاف او نامند در سیم گرم و در اول خشک



دوی

وقوتش تا چهار سال باقی میماند و لطیف و محلل ریاح امعا و مواد غلیظه و مبهی و مسمن و مدر بول و حیض و شیر
و مسهل سودا و بلغم غلیظ و حب القرع و جالی سینه و شش از لزوجات و نقوع او جهة تحلیل سودا و صاف
کردن خون و نرم داشتن طبع و جرم او جهة مصروع و تسخین بدن اعضا و دماغ و رفع قولنج و عرق النسا
و فالج و امراض بارده و استسقا و رفع جنون و اعیا و سدد و یرقان و نسیان نافع و یک اوقیه را کوبیده
با چهار اوقیه آب بجوشانند و آب او را با سه اوقیه عسل و دو اوقیه روغن کنجد بنوشند مقوی قوی
بغایه است و در تنقیه سینه و اعالی بدن از لزوجات و ضیق النفس و سعال رطوبی بی عدیل و هرگاه او را
بقدر یک رطل در شراب یا آب انگور که بقدر سی رطل باشد بجوشانند تا بربع رسد و روزی دو اوقیه از آن
تا سی روز بنوشند جهة رفع صداع مزمن و صرع مزمن مجرب دانسته اند و اعاده حمل زنانی که در و قتی
حامله میشده باشند بعد از آن نشوند می نماید و باید سه روز متوالی از آن بنوشند و چون پانزده روز صاحب
عرق النسا هر شب یکمثقال و نیم از حرمل کوفته تناول نماید رفع آن علت گردد و مجربست و چون با تخم
کتان مخلوط نموده با عسل سرشته مداومت نمایند جهة رفع ضیق النفس بعدیل است و چون زجاج
محرق اضافه نمایند تفتیت حصات کند و اکتحال او با زعفران و زهره مرغ خانگی و عسل و شراب
و آب بادیان سبز جهة ضعف بصر امتلائی و نطول آب مطبوخ او جهة تقویت اعضا و سیاه کردن
موی و ازاله جذر و مطبوخ او با آب و روغن کنجد و مداومت اکل او جهة رفع امراض جگر و سل
و ضماد او با روغن شبت بر ناف و تهیگاه جهة قولنج مزمن و سعوط عصاره و آب مطبوخ او جهة قطع
نزله و حمره چشم و قطور او که در آب ترب و روغن زیتون جوشانیده باشند جهة گرانی سامعه و کری
و دوی و طنین و بخور او جهة درد دندان و تعلیق او در لته کبود رافع سحر و گویند افشانیدن او در خانه
باعث فرقت و بخور او مبطل این اثر است و مورث غثیان و صداع و مضر محرورین و مصلحش ربوب

میوه های ترش وسکنجبین وبرشیهها وقدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال و بدلش قروماناو گویند تخم سداب

وحمول یخ او که با روغن ایرسا سائیده باشند منع افواه عرق وخون بواسیرات و روغن او درسیم گرم و

خشک و محرک باه ومفتح سده دماغی وجهة فالج ولقوه وصرع ورعشه ورياح اعصاب شربا وضمادا نافع

وحقنه او جهة عرق النساء و درد کمر و برودت کرده و رحم مفیداست حربث بیای تحتانی وثای فوقانی نباتیست

که بر زمین پهن میشود و برکش دراز و باریک ما بین اوراق طویل برکهای کوچک و خوشبو درسیم گرم وخشک

ومفتح سده وجهة بدی هضم و رفع بخار دهان و خوشبو کردن دهن و رفع اقسام دردهای شکم وقولنج

نافع ومصدع ومصلحش کشنیز وقدر شربتش تا سه درهم و بدلش برنجاسف است و چون گوسفند از آن بخورد

گوشت و شیر او لذیذ و خوشبو میشود حرمل نباتیست حجازی و از جمله تو عاتست و بقدر قامتی

و برکش شبیه برکش دراز و از برگ بید کوچکتر و تیره رنگ و ضماد او را جهة جرب بسیار موثر دانسته اند حرف

اسم نبطی حب الرشاد و نبات اوست و از جنس تره تیزک و بری و بستانی میباشد و رشاد بستانی

وماکولست و در جزو صفت او مذکور شده وتخمش اشقر و با طول و برکش باریکتر و مدور و با تشریف ونبات او

در دوم گرم وخشک و ملطف و کشنده کرم معده و حب القروع و محلل ریاح و مقطع بلغم و خشک او

قریب الفعل بتخم او و مضر معده و مثانه و مورث تقطیر البول و مصلحش کاسنی و سرکاست و بری او

شدید الحرافة و شبیه ببستانی و از آن بزرگتر و قویتر از آن در افعال و بدستور تخم او نسبت ببستانی

اقوی و مستعمل بوستانی اوست و تخم بستانی درسیم گرم و خشک و بغایت محرک باه و مدر بول و محلل ورم

سپرز و قاتل جنین و اقسام کرم و مقوی ذهن و تریاق هوام و مخرج فضول سینه وبجهة انحدار بلغم خام

بطرف مثانه و رفع استرخای بدن و اخراج مواد فاسده و رفع سیلان چرک امعا و معده و تقویت

اشتها و استیصال سودا و رطوبات غلیظه و تفتیح سدد و با آب گرم جهة قولنج و با عسل جهة سرفه و درد پهلو که

ازخلط

از خلط غلیظ باشد و با زرده تخم نیم برشت و عسل جهة شگاف عضل سینه وتنقیه موادی که بسبب صدمه

بسینه ریخته باشد و بو داده او بغایت قابض وجهة سحج و اسهال بلغمی نافع و مضر کرده و معده و مصلحش شکر

وخیار و بدلش خردل و تخم تره تیزک و قدر شربتش تا چهار درهم و با تخم نیم برشت بغایت مبهی و مصلح سینه

و جابر شکستگی اعضا و با شیر بز بقدر دو درهم تا ده یوم جهة ازاله برص بغایت موثراست بشرط

نهایت امساک از اطعمه و نطول شراب او جهة منع ریختن موی و ضماد او سکن درد گزیدن عقرب

و با عسل جهة ورم سپرز و جرب متقرح و قروح شهدیه سر و قوبا و نار فارسی و ریختن موی با سویق و سرکه

جهة عرق النساء و اورام حاره و با آب و نمک جهة تفتیح دمل و طبرکه جهة بهق و برص سفید و با خون خطاف

جهة رنگ کردن و منع که هرگز زایل نشود و با زفت جهة درد سر کهنه و با غار جهة درد اسافل و کمرگاه و

با صابون و عسل جهة نمش مجرب و دار انجیار دبیله موثراست و نطول طبیخ او جهة پاک کردن چرک

تحت موی و رفع رطوبات لزجه مفید حرف باهلی نبات او بقدر شبری و برکش شبیه برگ ترب

و با خشونت و گلش زرد و تخمش سفید و مدور و در تکابن خاص تره در مازندران کلمه تره و شاهتره

نامند گرم و تر و تندتر از حرف نبطی که حب الرشاد باشد و مدر حیض و مفسد جنین و مخرج آن و مفجر دبیله و جهة

امراض بارده و عرق النساء بقی قوی و مسهل خون بسبب شدة تفتیح و جذب و در سایر افعال قویتر از حرف

بستانی و شانزده قیراط کل او مسهل و مقی اخلاط مریه و قدر شربتش یکدرهم است حرف ابیض گویند

قسمی از حرف بستانیست عریض الورق و بخش بزرگ و گلش سفید و حدتش اکمتر از رشاد و خردل فارسی

نشف رطوبات و آروغ آورنده و در سایر افعال مثل رشاد است حرف الشیلع حرف مشرقی است

وحرف مشرقی قسمی از حرف بستانیست بقدر ذرعی و با شاخهای باریک و برگ او از جانبین مثل نبات

خرنوب و شبیه برگ شیلع و از آن نرم تر و سفید و ثمرش مثل فلکه و تخمش سفید و قریب بتخم دل

عفص

بادرنگ...

و در حدت قایم مقام فلفل و در اطعمه بدل آن و کلش سفید و در اطراف شبها و در جمیع افعال قوی تر از
حرف بستانی و مطبوخ نبات او با نبات جهة نزلات و رفع اخلاط سینه و تحلیل نفخ نموده است
حرف الما نباتیست در کنار آبها میروید برکش شبیه برگ تره تیزک و در اول نکو نبسته بر و در آخر
با تشریف میشود و او غیر جرجیر الماء است چه جرجیر الماء در میان آبهای ایستاده میروید و برکش بی
تشریف تازه او در دوم گرم و خشک یابس او در سیم و مسخن و مدر بول و حیض و جهة علتهای بارده
باطنی و ضماد او جهة قروح و بثور و کلف نافعست **حرشف** اسم نبطی است و بعربی هیشر نامند و بفارسی
کنگر است بستانی او را برگ بزرگتر از کاهو و با رطوبت چسپنده و املس مایل بسیاهی و ساقش
بقدر انگشتی و تا دو ذرع طول او و در سر او چیزی شبیه سیبی مجتمع از اجزای زرد رنگ و تخمش مایل
بسرخی و با لزوجة و تخمش طولانی و از جو بزرگتر در دوم گرم و در اول خشک گویند در اول تر است و
با رطوبت فضلیه و بهی و مدر بول و حابس طبع و مسخن گرده و مثانه و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم غذا
و جهة قرحه شش و انقباض اطراف حصل و جراحت امعا و ضماد او جهة داء الثعلب و خوشبو کردن
عرق و سوم روغنی را که با سه مثل او آب کنگر ممزوج کرده باشند جهة تحلیل اورام صلبه سریع الاثر و جهة
برص نافع و نطول او جهة خارش بدن و ضماد بیخ او جهة سوختگی آتش و التوای عصب مفید و مضر
دماغ و مولد سودا و نفاخ و مصلحش ادویه حاره و روغن و سرکه است و قسم بری را که مراد از اطلاق
حرشف اوست برگ سیاه تر و کوچکتر و ساقش پر برگ و خارش تند و در سرش چیزی بقدر
انار و خاردار و تخمش سیاه و غلیظ در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و در جمیع خواص قوی تر از بستانی
و مصلح مواد غلیظه سینه است و مضر محرورین و مصلحش سرکه و ترشیهاست و طلای اجزای لطیفه کل او
با سرکه جهة جرب و نطول طبیخ جمیع اجزای آن جهة خراز و رفع قمل نافعست و قسمی از بری که بی ساق و کوتاه

و پر خار است خویع نامند محلل و مقی است و صمغ حرشف را بفارسی کنگرزد نامند و انشاء الله تعالی
مذکور خواهد شد **حردون** حیوانیست شبیه بوزغه و در بری و از آن بسیار کوچکتر و دمش مار کوچکی و
دست و پا دارد و سرش باریک و طولانی و در عرض روز مکرر متلون بالوان مختلفه میگردد و در طبرستان
ماچه کول و در اصفهان مال مالی نامند و از جمله سموم است و در خانها و کوهها یافت میشود و در سیم گرم و خشک و
تعلیق دل او که در لته سیاه بسته باشند جهة تب ربع و طلای جلد محرق او با عسل بی حس کننده اعصاب
بحیثی که از قطع و ضرب متألم نگردد و اکتحال خون او جهة بیاض و حکه چشم و ضماد او جهة تنقیه بشره و رفع
جمیع آثار مفید است و سرگین او سفید و سبک و در بوی شبیه بشراب می باشد و امین الدوله
فرموده که ضماد پیه و گوشت او موی را میبرد و تعلیق حردون بر بازوی راست مهیج باه و شهوت جماع است
و بدستور تعلیق مهره پشت او که قریب بگرده او باشد بر کمر شخصی باعث همین است و قیراطی از چشم
راست او که خشک کرده باشند با آب سداب البته قاطع منی است و یک قیراط از چشم چپ او با آب
نخود سیاه مطبوخ و دو استار روغن گاو بغایت محرک باه و مسخن گرده است و چون حردون را بنام
صاحب عرق النساء صید کرده رگ باطن ران او را جهت موضع را شکافته آن رگ را باسم صاحب
عرق النسا قطع کند و بعد از ان با دست ریزه نماید بدون آلتی بالخاصیة رفع آن علت شود و گویند
مجرب است و مکرر بصحت رسیده و خوردن گوشت او یرقان و مورث جذام است **حربا** بفارسی آفتاب
پرست گویند او حیوانیست شبیه بموش و دنبالش بلند و موی او افشان و نظر او همیشه بآفتاب و در چهارم
گرم و خشک و از جمله سموم و خون او مانع روئیدن موی که کنده باشند و رافع آثار جلد و طلای آب
مطبوخ او رنگ بدن را تا چند روز سبز میدارد و گوشت او مورث سل و دق است و یکدرهم او
کشنده است **حروان** مخ بی بالست و در جراد مذکور شد **حرزة البقر** حجر البقر است **حرزة الحمار** حجر الحمار است

حرجل ملخ بزرکی سبز است حریث بثای مثلثه مارماهی است حربق املس بلغة اندلس حلبوب را
نامند حُر بضم خاک خالص و بفتح و بکسر خاک سنکدار است حریثه طعامیست که بفارسی کاچی کویند حرمل عصفر
و حرمل احمر قسمی از حرمل است و مذکور شد حره طین سیاهست و آنچه لون سیاهست و آنچه لون
و رایحه او متغیر شده باشد حرجا اسم عربی آزاد درخت است حرمانه اسم نبطی بریاقلن است که خرنیل نیز
کویند حرشا و حرثا بشین و بثای مثلثه خردل بیت حرص اشنانست حریر ابریشم است حرفتان اسم
شنکت حرب طلع است حراب اسم عربی اشتر عربی است خزالشیاطین علف طرطلال است
حربه لوبجید بطوس است خرا بستانی و بری میباشد و اسم مطلق او مراد بستانیست و در مازندران
انارچه کویند ساقش بقدر انکشتی و از آن بارکتر و شاخهای او باریک و منشعب از بالای ساق میشود
و قبه او شبیه بقبه زردک بری و مایل بزردی و تخمش عریض و مایل بطول و تند طعم و با عطریه و برکش شبیه
ببرک کشنیز و از آن بسیار ریزه تر و بیخش شبیه بزردک و سفید و با اندک تندی و طعم او بعینه مثل برک او
مرکب از طعم برک زردک و رازیانه و صهار بخت و سعید جرجانی و ابن تلمیذ کویند که در طبرستان او را
جعفری نامند و ظاهرا جعفری قسمی از بری او باشد چنانکه مشاهده شده در اول دوم کرم و خشک و مدر
بول و حیض و کاسر ریاح و معطش و جهة رفع سم بارد هوام و بدبوئی دهان و تقویت معده بارد
نافع و مصدع و موجب رمد و جرب و بثور در محرورین و مصلحش سویق و آب سرد کاسنی و ترشیها
و بقول بارده است خرا بری و خرا را نیز کویند دو قسم میباشد و از جمله سداب بری شمرده اند یک
قسم او را در مازندران جعفری نامند برکش سیاه و شبیه ببرک کرفس و بقدر برک کشنیز و تخم او سبز
و خوشبو و بهترین اقسام و کرم و تر و از بستانی و جهة ریاح و ادویه قتاله بارده و سم عقرب و
تقویت هاضمه نافع و مجفف منی است و قسم دیگر را ساقش باریک و بقدر ذرعی و پرکره و برکش شبیه

حابازا

برک سداب و مایل بزغب و خوشبو و طعم او تلخ و تخمش شبیه بانجدان و نزد و فراعبارت از آن تخمست
و بفارسی دینارویه نامند در سیم کرم و خشک و نایب مناب جاوشیر است و مقوی معده و دماغ و جکر
و محلل ریاح و هاضم و مفتح سده و جکر و سپرز و سنکن کرده و مسمن آن و مبهی و منقی مثانه و مجاری بول و
رافع خمار و بوئیدن او جهة زکام و رطوبات دماغی و برودت دماغ و ضماد او جهة تسکین درد
و ورم بواسیر و طلای برک او و کل او با عسل جهة جراحات و آکله و ضماد و جمیع اجزای او با شراب
یا روغن بنفشه جهة رفع سموم هوام و نیم درهم او با اندک شراب جهة کزیدن هوام نافع و جالینوس
بالخاصیه او را جهة سعال یابس مفید میداند و تخمش در افعال قویتر از اکثر اجزای اوست و مضر سر و مجفف
منی و مصلحش بادرنجبویه و بدلش سداب هرکاه از اقسام دیگر خرابات یافت نشود و قدر شربتش
تا سه درهم و از تخم او تا یکمثقال حزاز الصخر چیزیست که بر روی سنکهای نمناک متکون میشود و سبز مایل
بسفیدی و چون بدست مالند برنک خاکشابه کردد و در مصر خای قریش و بفارسی کل سنک و دیلمی
سنک خاکویند سرد و خشک و با قوت جالیه و ضماد او جهة اقسام قوبا و قطع نزف الدم و تسکین حرارت
اعضا و اورام حاره و ورم زبان و با عسل جهة یرقان نافع حرنبیل لغة عربیت و کف الدابه و
کف النسر و بیونانی مرباقلن نامند و مراد از و بیخی است سطبر و سفید و مایل بتیرکی و زردی و طعم او
شیرین مایل بتلخی و امین الدوله نوعی از بهمن سفید دانسته و نبات او انبوه و برک او شبیه ببرک سیب
و عریضتر و بزغب و ساق مجوفی از وسط آن رسته ما بین زردی و سرخی و بزغب و برکهای ریزه
احاطه ساق نموده و بلندی آن تا دو ذرع و منحرف بجهة اسفل بحدیکه ملاصق زمین باشد و در سر او چیزی
متخلخل مثل اسفنج و در وسطش با اندک رطوبت و خارهای ریزه در اطراف و کلش مایل بسفیدی و زردی
و تخمش محیط ساق او مثل فراسیون و بی شعبه و شاخ و منبت او نزدیک آبها در بلاد شام و کوهها دبیت المقدس

وطبرستان و بهترین او نرم تند بوی شیرین است در وسط دوم خشک در اول سیم گرم و با تریاقیه و جوش
تا بیست سال باقیست و منضج و محلل و ملطف اخلاط و مسهل و مقوی احشا و جهة رفع صداع کهنه و منع تصاعد بخار
و تقویت دماغ و قطع نزلات و رمد و درد لهات و ریه و سینه و سعال و ربو و ضیق النفس و قولنج و ریاح
غلیظه و ضعف جگر و سپرز و با عسل جهة تفتیت حصات و مداومت آن تا یکهفته و دو هفته جهة استسقای
لحمی و زقی و با سکنجبین جهة نیکو کردن رخسار و با مغز تخم خربزه جهة گرده و با گلنار جهة قطع سیلان خون
و با آب کندنا جهة ساقط کردن بواسیر و مداومت خوردن او با آب کرفس جهة تحلیل آنچه در امتلاء بدن
بهم رسد و با صبر جهة مفاصل و عرق النسا و ضماد مطبوخ او در آب و با سداب و سیر در روغن زیتون جهة
فالج و لقوه و کزاز و خدر و عرق النسا و قطور او در گوش جهة گرانی سامعه و اکتحال او جهة قطع بیاض
و ناخنه و سلاق و آشامیدن او جهة سموم حیوانی و نباتی و تقویت باه اجماعی اطباست خصوصا با شراب
و بدستور طلا کردن و آشامیدن منقوع او در شیر تازه بقدر یکشب موجب عدم تاثیر سموم است تا مدت
یکسال و گویند تا مدت العمر و با آب نمک جهة سقط و ضماد تازه و خشک او جهة منع ورم جراحات و التیام
آن بغایت مفید و گویند مضر ریه است و مصلحش انیسون و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال است و مولف
مالایسع بیان نموده که صمغی ازو در شام هم میرسد که شبیه ببورنجان و عظیم و صلب است و رفع از سموم
در عوض سال مخصوص او دانسته اند خرم سراج القطرب است حسک بفارسی خار خسک نامند بری و بستانی میباشد
و بستانی بهتر است شبیه نبات هندوانه و شاخهای او منبسط بر روی زمین و برگش شبیه برگ زیتون
و شاخهای او خاردار و ثمرش صلب و سه پهلو و از نخود کوچکتر و سفید و اطراف او تند و مرکب القوی و خشکی او
غالب و جالی و مدر بول و مسکن درد مثانه و افزاینده منی و مفتت حصات و منع رادع و ملین و رافع قولنج
حار و با شراب جهة ادویه سمیه و ضماد و عصاره و طبیخ او جهة ردع ورم حار و منع حدوث آن و ریختن مواد

حاباسین

باعضا

باعضا و با عسل جهة قلاع و عفونت دهان و ورم عضل حلقوم و درد لثه و اکتحال عصاره او مجفف و رادع
است و دو مثقال عصاره خشک بری با شراب جهة سم افعی و پاشیدن آب طبیخ او جهة برطرف شدن
کیک بغایت موثر و چون نخود را در آب تازه او مکرر پرورده کنند در تقویت باه بی عدیل و قدر شربتش تا پنج درهم
و مضر سر و مصلحش بادام و روغن کنجد است و تخم او در افعال مثل عصاره اوست و روغن او که از آب آن
و روغن کنجد ترتیب داده باشند طلا نمودن تحت او و آشامیدن او جهة تقویت باه و درد مفاصل و نیکو کردن رنگ
رخسار و درد کمر و گرده و عسر بول و چکانیدن و مالیدن او در احلیل و عانه و کمر جهة حصات گرده و مثانه
موثر و قدر شربتش هفت مثقال با سکنجبین یا نبید عسل و چون خشک دانه را با شیر تازه سه بار پخته خشک
کنند در تقویت باه عدیل ندارد حسو بتشدید با اسم مایعاتی است که از حبوب و غیر آن ترتیب دهند و
بطریق قهوه خورند حل بفتح اول و دوم گیاهی است شبیه بصعتر و برگش دراز تر و بزرگتر و تیره رنگ
و بیونانی جمی گویند در دوم گرم و خشک و پخته او مقوی معده و هاضم و مصلح طعام فاسد شده و جهة
خوشبوئی دهان و آروغ و جهة گزیدن رتیلا و عقرب مفید و قدر شربتش تا پنج درهم است و استعمال تازه او
نیز جایز است حل بکسر اول و سکون ثانی اسم بچه سوسمار است حسکه بلغة مصر بستیاج است حسن لبه
اسم فارسی حصی لبانست حسن یوسف اسم فارسی حاشیش است حشیشة الزجاج گیاهی است که در
شوره زار و محوطه ها میروید شاخهای او باریک و مایل بسرخی و برگش خشن و مرغب شاخهای او و چیزی
شبیه تخم و بقدر برنج و خشن و بسیار تلخ و بر جامه می چسپد در دوم سرد و تر و محلل اورام و رادع و منفتح
سده و جالی و قابض و چرک زجاج را بالکلیه زایل میکند ازین جهة باین اسم مسمی است و زایل کننده بواسیر
و دو اوقیه عصاره او با شکر و عسل جهة سرفه کهنه بسیار موثر و ضماد عصاره او جهة اورام حاره و با نفیه
جهة حمره و نمله و با قیروطی و روغن حنا و با پیه بز جهة نقرس و مالیدن برگ او جهة قوبا و غرغره او جهة لوزتین

حاباشین

وخشخاش

وبا روغن گل جهة درد گوش ومضر سر ومصلحش نبات وقدر شربتش تا دو درهم است حشیشة اسم اصطلاحی قنب است

حشیشة الدخس گیاهیست منبتش سنگلاخ وبرگش شبیه ببرگ عدس وازان بزرگتر در آخر دوم گرم وخشک

ومحلل ولطیف وضماد او جهة داخس وقروح شهدیه نافع حشیشة العلق ابن الدوله گوید که او را در گیلان خفش نامند

وازجمله پودینه است ودر مازندران اوجی گویند وآن شبیه بپودینه سبز ومایل بسیاهی وخوشبو است

وبالخاصیة اخراج زلوی در حلق مانده نماید ودر سایر افعال قویتر از اقسام فودنج است حشیشة العقرب

صامریوماست وبلغة حجاز بولامانیون است حشیشة الکلب فراسیون است حشیشة البرص گیاه

اطریلال است حشیشة الخراسانیة چشیزجت حشیشة الطحال وحشیشة الدود استولوقندریون است وحوافی را

نیز باسم اخیر نامند که در قدیم شهور باربعه اربعین بوده والحال بسبعه وسبعین خوانند حشیشة السلعت

وحشیشة اللحاة الس است حشیشة البراغیث بلغة شام گیاه دوقس را نامند ودر عراق مراد ازان گیاهیست

که کیک را دفع میکند ودر طبرستان کیک واش گویند وقسمی از دوقس شمرده اند حشیشة المعدن گیاهی است

سفید وصلب قریب بسنگ چون شکسته شود اجزای او ریزه میگردد وبا روغن چون مشتعل کرده شعله او

بر طرف نمیشود ودر شیس سندر نامند وداخل ضمادات طوکی میکنند واو جالی ومورث صحت طراوت است

حشیشة الاورام اندریونست حشیشة السلطان حرف ابیض است حشیشة العدس اسد العدس است

حشیشة النعال قنجیونست حشیشة الافعی ملسکی است حشیشة السنور بادرنجبویه است حشیشة شقاقل است

حصرم بکسر اول وفتح ثالث بفارسی غوره نامند وآن انگور نارس سبز است در اول دوم سرد ودر آخر

آن خشک وعصارۀ آن سردتر وخشکتر ومطفی حرارت خون وصفرا وقاطع صفرا ومقطع بلغم معده ومقوی

جگر وبدن وحابس طبع ومانع انصباب مواد بمعده ورافع سستی اعضا وتشنگی وضماد خشک او جهة

خوشبو کردن عرق وجوشش مرمی وضعف خارش وسستی بدن نافع وضعف معدۀ سرد ومغیر باه ومولد

ریاح ومغص ومورث عطش وبعضی اثر جه بسبب تکثیف ومصلحش کلقند وانیسون وانجیر وبدلش ریباس

وترشی ترنج ورب غوره قاطع تشنگی ومسکن حرارت والتهاب معده وجهة اسهال مراری وبرانگیختن

اشتها وحفظ جنین وتقویت احشا وغثیان صفراوی ودر رفع خمار ومنع قبول مواد وبا رب انار میخوش جهة

صفراوی مجرب وعصارۀ او که در آفتاب خشک کرده باشند همین اثر دارد وجهة خناق وورم حنجره و

قی الدم ورعاف وسقوط لهات وقلاع وطلای او با آب کنار جهة تخفیف بواسیر وفرزجه او جهة تنقیه

واصلاح رحم نافع وبا سرکه جهة نواصیر وجهة چرک گوش وغرغرۀ او جهة ورم حلق وحقنۀ او جهة قرحۀ امعا

وسیلان رطوبات رحم واکتحال او جهة دمعه وانتشار وخشونت اجفان وتاکل مفید وآب او در افعال

مثل عصاره ومقوی قوت ماسکه معده وچون توتیا را با آب غوره پرورده کنند وبدستور سایر ادویه

عین بغایت مقوی فعل آنست ومضر سینه ومورث سعال ومصلحش گلقند وشربت خشخاش وقدر شربت از

عصارۀ او یکمثقال وبدلش آب سیب ترش وسماق وشربت او که از آب غوره قریب بشیرینی سه خرد

وعسل کف گرفته یکجزو ترتیب داده ویکسال بر او گذاشته باشد جهة دفع وبا وتقویت هاضمه وقولنج

ثقلی بغایت موثر ودر افعال مثل عصارۀ اوست حصالبان الجاوی بفارسی حسن لبه نامند واو صمغ

بلغمی

صنوبری است وکمکام عبارت ازوست ومولف تذکره گوید که اکثر اهل این صناعت تحقیق نموده اند

ومن بعد از مشغت بسیار مشخص کرده که صمغ صنوبر است ودر اول تکون صمغ مذکور بقدر دانه گندم

ظاهر شده بتدریج بقدر خربزه میشود وبوی او مرکب از بوی مصطکی وکندر واو خوشبوی ترین صمغهاست

وسفید مایل بسرخی وسیاهی ومحلل وجاذب در دوم گرم ودر اول خشک ومقوی دل ومورث سرور

وخائیدن او جهة تقویت لثه وطلای او جهة حبس کردن نزلات وقطور او با روغنها جهة درد بارد

گوش وآشامیدن او جهة مغص وتقویت معده ودماغ واذابت رطوبات وتحلیل آن نافع وقدر شربتش

تا ده درهم و مصدع محرورین و مصلح او روغن بنفشه و خشخاش و بدلش لادن و مصطکی بالمناصفه حصی الاسفنج
حجر الاسفنج است حصی برس بجای مهمله و بجای معجمه سلبوبت حص ورس است حصاة بفارسی سنگریزه ها
رادع و مجفف و سائیده او مثل غبار جهة نزف الدم جراحات و رفع ورم آن مفید است و انداختن او

حا با ضاد

در کوزه آب مصلح غلظ او مقوی احشا است حضض مکی و هندی میباشد و مکی او را لوقیون نامند و آن عصارهٔ
برگ و تخم نباتیست خاردار که قریب بذرعی و پوست او کاهی رنگ و برگش شبیه برگ شمشاد و ثمرش
شبیه بفلفل و سیاه و املس و طعمش تلخ و بهترین او بیرون زرد مایل بسیاهی و درونش مایل بسرخی
و چون در آب اندازند کف او برنگ خون گردد و دانه آتش ملتهب شود و باقبض و مرارت باشد و مغشوش او
که از دوشاب و آب مورد و صبر و مرد و زعفران میسازند محلول او برنگ خون نشود و باطن او باقوتی نمیباشد
و او معتدل در حرارت و برودت و در دوم خشک قابض و رادع و محلل و مبرد و تحلیل او کمتر از ردع و
آشامیدن او جهة اورام باطنی و اسهال و قطع سیلان رطوبات و عرق و احتباس خون و نفث الدم
سینه و سرفه و ادرار حیض و بواسیر و درد جگر و یرقان سیاه و زحیر و گزیدن سگ دیوانه و حرارت
گرده و التهاب و تشنگی و حقنهٔ او جهة اسهال مزمن و قرحه امعا و غرغرهٔ او جهة ورم حلق و مضمضهٔ او جهة
تقویت لثه و قطور او جهة چرک گوش و ضماد او جهة شقاق مقعده و دحس و تقویت موی و منع نزلات و اورام
و اکتحال او جهة جرب و حکه و سلاق و ضعف بصر و دمعه در مدو منع نزله نافع و مضر سپرز و مصلحش انیسون
و حماما و قدر شربتش از نیم مثقال تا یکدرهم و بدلش حضض هندیست و آن عصارهٔ فیل زهرجست و در جمیع افعال اقوی
از حضض عربیست مگر در ردع و او سیاه تر از قسم مکی باشد و مغشوش او از زرشک و افسنتین و امثال آنها

حا با فا

استعمال نماید کرد و بدلش صندل سفید و فوفل بالمناصفه است حفا بفارسی اسم عربی بردی است حفنج بفتح حا

حا با قاف

و سکون فا اسم روده ایست که بفارسی شیردان و هزارخانه گویند حقوق بقاف اسم بقلة الحمقاست حلبه

حا با لام

اسم ماستست حق قوشی اسم ترکی صافر است حلبه در گیلان بجای عجمه و در اصفهان شنبلیه نامند
و او حبوب معروفه است و قوتش تا دو سال باقیست در اول دوم گرم و در اول خشک و دوای لعابی و منضج
و ملین و محلل و مبهی و مدر حیض و مقوی ریه و با رطوبات فضلیه و با عسل چون لعوق بابهن منقی امعا و جهة مواد
محتبسه سینه و سرفه و ربو و بواسیر و اورام باطنی و مطبوخ او با تمر هندی و انجیر و مویز که آب او را
با عسل بقوام آرند جهة درد سینه مزمنه و قروح آن و ضیق النفس با آب پرسیاوشان مجرب و نطول
طبیخ او جهة تسهیل ولادت و اسقاط مشیمه و تنقیه رحم و ضمادش جهة اورام صلبه ظاهری و باطنی
و ورم سپرز و درد رحم و ریختن موی و کجی ناخن و شقاق بارد و سوختگی آتش و سعفه و نخاله و کلف
و سایر آثار و حقنهٔ او جهة زحیر و طلای او جهة رفع چرک و خوبی رنگ رخسار و با مویزج جهة منع تولد
قمل و قطور نقیع او در گلاب جهة دمعه و سلاق و حمره و بقایای ورم چشم و آرد او با بوره محلل
طحال و با انجیر جهة گشودن دمل و با روغن گل سرخ و سرکه و آرد جو جهة اورام حاره و با عسل جهة بارده
و مداومت خوردن او که با خشخاش و بادام و آرد گندم و شکر و عسل سرشته باشند جهة تسمین بدن و اصلاح
گرده بغایت موثر و مصدع و مغثی و مضر اشتها و مولد خلط غلیظ و مصلحش سکنجبین و انیسون و قدر شربتش
از گیاه او تا ده درهم و از تخم او تا پنج درهم و بدلش تخم کتان و نبات او مولد خون جهة درد جگر و
سردی مثانه و تقطیر البول و درد رحم و ضماد او جهة تقویت مو نافعست و روغن او که از تخم او گیرند گرم و
تند و محلل و ملطف و ملین صلابات و منضج و بیله و جهة نخاله روی و سر و قرحه احشا و رخسار و با موم جهة
شقاق و باد و یه کلف جهة جلای بشره موثر است حلق چیزیست منجمد سیاه و لون و تیزش طعم که در
یمن از برگ درختی که در تنور کنند اشتها باشد ترتیب میدهند و نباتش شبیه بعلیق و ثمرش مثل خوشه انگور
و دانه اش مثل دانه عنب الثعلب و برگش مانند برگ تاک است آشامیدن او با آب سرد جهة رفع صفرا

وازاله نمار و التهاب معده و تعدیل و قدر شربتش تا پنج درم است **حلیب** بهای موحده قبل از یای تحتانی
و با بعد از آن دوائیست هندی و حبشی شبیه بسورنجان در دوم گرم و خشک و مسهل بلغم خام و اقسام کرم
و اخلاط غلیظه و مقوی بدن و جهة نقرس و درد مفاصل نافع و قدر شربتش تا سه درهم و مضر سپرز
و مصلحش کثیرا و کاسنی **حلفا** نوعی از بردیست که از و حصیر و امثال آن ترتیب دهند و در اصفهان قیمی را
پیرزن نامند در اول گرم و در دوم خشک و بیخ درم او با عسل سرگشنده اقسام کرمست چون سه روز
پیوسته بنوشند و شستن سر با محرق او جهة ازاله خزاز و قروح ابریه و داغ کردن با شاخهای او
که باتش افروخته باشند جهة نمله ساعیه و چون سه بار تکرار نمایند جهة منع زیاده شدن ورام رخوه
نافع **حلاب** گیاهی است بقدر شبری و در اکثر امکنه و معموره میروید و برگش بسیار باریک و
شاخهای او و گلش ریزه و سفید و تخمش بقدر خردل و بی حرارتست در سیم سرد و خشک ضماد او با آرد گندم
جهة استحکام عضو شکسته و کوفتگی و خلع آن و با حنا جهة خارش کف دست مفید و مانع زیاده شدن
آن و جهة سیلان زرداب مفید است **حلتیت** بتای مثناة فوقانی قبل از یای تحتانی و بعد از آن
اسم صمغ انجدانست و اورا حلتیت طیب گویند و منتن او غیر صمغ انگه کوله پر و بدبوست و گویند
از انجدان سیاه حاصل میشود بفارسی کاه گویند و طیب از قسم سفید آن که مشهور است بکوله پر بهترین
اقسام است و خوب او مایل بسبزی و صاف و تند بو با پشاهقت که چون در آب حل کنند مانند شیر شود
در چهارم گرم و در دوم خشک و قوتش تا هفت سال باقیست و منتن او در سیم خشک و بوی او شبیه ببوی
کندنا و بغایت کریه و با قوت سمیه و تریاقیه او غالب و بفارسی انگژه و در اصفهان انگشت گنده نامند
و اقسام او قاتل جنین و مخرج آن و محلل قوی و مدر بول و حیض و جاذب خون بظاهر جلد و بهی و جهة تحلیل ریاح
و خون منعقد و تب ربع و دفع رطوبات و درد مفاصل و گزیدن هوام و سگ دیوانه و اسهال طوبی و مغص

تقصیه

ریحی و بلغمی و فالج و صرع و امراض بارده دماغی و بحة الصوت و خشونت حلق و شوصه بلغمی و مخرج اقسام کرم معده
و منع خون بواسیر و با زرده تخم مرغ جهة سرفه خشک و درد پهلو مجربست و با انجیر جهة یرقان سددی و با شراب و
فلفل و سداب جهة کزاز و با سکنجبین جهة مبود شیر و با آب خاکستر و آب دریا جهة شکاف عضل و با مر و فلفل جهة گشودن
حیض و با شراب جهة امراض عصب و بواسیر و خبطیا و جهة گزیدن سگ دیوانه و با آب بارتنگ جهة رفع چرک
و سیلان منی و با قوابض جهة اسهال طوبی و با ادویه مناسبه جهة برودت معده و جگر و سپرز و استسقا و سستی
بدن و زردی و کمودت رخسار و ضماد او جهة داء الثعلب و دندان کرم خورده و ریزانیدن او و طلای او جهة
تسکین درد دندان و زخم گزیدن سگ دیوانه و منع مقاربت هوام و رفع مضرت پیکان زهردار و
مانند آن و با روغن زیتون جهة گزیدن عقرب و با قیروطی جهة ثالیل و غدد و با انجیر خشک و سرکه جهة قوباه
او بسنجار و زاج جهة بردن گوشت زیاد که در بینی متکون شود و گذاشتن او در احلیل باعث نعوظ شدید
واکتحال او با عسل جهة قوت باصره و نزول آب و بیاض و ظفره و مضمضه طبیخ او با انجیر و فا جهة دندان
کرم خورده و گذاشتن او بر اورام خبیثه بعد از شکافتن آن جهة اخراج اجزای خبیثه و غرغره او با عسل جهة
اورام لهات و با سرکه جهة اخراج زلوی در حلق مانده و بخور و حمول او جهة اخراج جنین میت و بستن او
در پارچه و گذاشتن آن در ممر آب مانع تکون زلو در آن موضع و مزروعه و باعث هوام در آن موضع و بدستور
در هر جا بالند هوام از آن شوند و قطور جوشانیده او در روغن زیتون جهة کری کهنه و درد گوش
و دوی و طنین نافع و مصدع دماغ و جگر و مصلحش انارین و انیسون و مضر سفل و مصلحش کثیرا و بوی او مضر محرورین
بنفشه و نیلوفر و سیب و صندل و قدر شربتش از یکعدس تا نیم مثقال و بدلش جاوشیر و سکبینج و گویند
مطبوخ محروث که بیخ انجدانست بدل اوست **حلبوب** بلغة نبطی گیاهیست بقدر شبری پر شاخ و بسیار
گره و شعبها از گرههای او رسته و برگش کوچکتر از بادروج و مغروسش و یک روی و منزغب و ثمر نوع

ماده او خوشه وتخم دارد وتخمش از بطم کوچکتر و هر دو عدد بهم بسته است وگسسته با رطوبت و شر نوع
نر او بخلاف آن وکوچک و بسته دیر و بیخ او دو عدد وبسته دیر بقدر تخم کبوتر یکی سست و دیگری صلب
وهم بسته مثل خصیه حیوانات در دوم گرم و خشک محلل اورام بارده وملین طبع وبی شغال از آب طبیخ او
مسهل رطوبت مائیه ومرة الصفرا وحمول برگ ماده او بعد از طهر وخوردن بیخ صلب آن باعث حمل
بدختر و آشامیدن وحمول نر آن باعث حمل به پسر است **حلزون** بفتح اول وثانی اسم کل حیوان صدفیست
وبری وبحری ونهری می باشد واعم از صدفست وآن مخصوص جلد بحری آن حیوانست وشیخ او دو نوع
واظفار الطیب وطلیسا وخف الغراب فرفورا ودیس وصدف مروارید وزنطاح وغیرها از انواع
حلزونند وجلد بحری او در دوم سرد وخشک خواص آن در صدف انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد در دوم
سرد و تر وگوشت دبس که در مصر ام الخلول گویند از اقسام بر و مستلیل والطف وسریع الاستحاله
بخون صالح است جهة جذام وجرب وحکه وجنون وسودا نافع است وگوشت سایر حلزون مولد
بلغم وسده و قاطع تشنگی والتهاب صفرا وضماد آن جاذب پیکان واشال آن از بدن وجهة تحلیل
رطوبات سوء القنیه وقروح وورم نقرس وجذب زهر سگ دیوانه گزیده وطلای رطوبت او که
بسوزن سوراخ کرده نزدیک آتش داشته گرفته باشند با مرصافی صبر بالسویه سرشته جهة التیام
جراحات خبیثه وتحلیل اورام مزمنه او مفید وبعدیل است وگوشت مجفف مسحوق او مرحیض وبا مرو کندر
جهة التیام جراحات خصوصاً عصبانی واکتحال سوخته مجموع او با عسل جهة رفع آثار قرحه چشم وطلای او
جهة جرب متقرح وبهق وجلای دندان وباسرکه جهة قطع رعاف ومالیدن رطوبت او بر جبهه جهة منع ریختن
مواد بچشم وبرحوالی گوش وجهة ورم ودفع رطوبات زخمهای غایره گوش وطلای گوشت محرق او
با قطران بعد از کندن موی وشعر منقلب جهة منع روییدن آن موثر وفرو بردن گوشت خام او جهة درد معده

جهة قولنج و درد مثانه نافع است وگویند بالخاصیه منطرفات صلبه را بسیار نرم میسازد وچون
گوشت او را با مثل آن نوشادر ونصف آن کبریت وسدس آن نمک سائیده تقطیر کنند افعال عجیب
در مشتری نماید وهارب را عقد کند **حلیشا** نوعی از یتوعات وبرگش مثل برگ زیتون وشیر او
جهة ثالیل نافع است **حلیقه** حزات بربیت **حلیمو** اسم فارسی بیخ حماض بربیت **حلال** مصطکی است
حلم قراد است بضم قاف **علباب** لافیاست وگویند لبلاب است **حل** بلغة مصر اسم غیر مقشر و بلغة
اکثر زیبق است **حلاق الشعر** نوره است **حلحل** و **حلاحل** بصل است **حلوسیا** کثیرا است **حلادیون**
اسم یونانی مامیثا است **حلوای قبیطه** اسم فارسی ناطف است **حلوای زلیبیا** اسم فارسی لا بیات
حماما بلغة نبطی اسم نباتی شجریست شبیه از شاخهای سرخ یاقوتی مانند خوشه وباصلابه وگلش ریزه
مثل خیری سرخ وبرگش شبیه ببرگ فاشرا وتند وخوشبو وتخمش بسیار لذاع ومنبت او ارمینیه
وطرطوس وبهترین اقسام است وقسمی هائی که در آبها میروید ودر شام یافت میشود مایل بسبزی
وبوی او شبیه بسداب وقسم نبطی وغیر شبیه وستطیل و پر تخم وتند بوی وسفید مایل بسرخی وبهتر
از ما بی اوست وقوت حماما تا هفت سال باقیست در اول سیم گرم وخشک ومفتح سده وسپرز
وجگر ومقوی او ومدر بول وحیض وسکر ومنوم ومحلل ریاح ومنقی معده ومورث سرور وطبیخ او جهة
نقرس وورم مزمن جگر وضماد او جهة صداع وتفتیح وتحلیل اورام حاره وگزیدن عقرب وبا موبزج جهة
ورم احشا وبا فرزجات جهة ورم رحم وباکتحال جهة امراض چشم نافع ومضر معده ومصلحش تخم کرفس
ومورث کسل وخواب ومصلحش دارچینی وقدر شربتش تا دو درهم وبدلش بوزنش اسارون با مثل آن
قرنفل با وج وچون او را با سدس ودارچینی عرق کشند وعرق او را با عسل آمیخته در آفتاب بگذارند در
جمیع افعال وتفریح زیادتی بر خمر سکند **حمص** بفارسی نخود گویند بری وبستانی میباشد وبری او را گیاه شبیه

حاباسیم

احشا

بکیاه بستانی و تیره رنگ تر و کوچکتر و ثمرش مایل بسرخی و دراز و با تلخی است و گرم و خشک تر از بستانی و منقی و مفتح
سده جگر و سپرز و کلیه و جالی جرب متقرح و قوبا و ملین اورام بن گوش و انثیان و با عسل منقی قروح و جراحات
سرطانی و بستانی او بهترین حبوبست نزد بقراط و در دوم گرم و در اول خشک و تازه سبز او در اول تر و قوتش
تا یک سال باقی می ماند ملین طبیع و مدر بول و حیض و عرق و زیاده کننده شیر و منی و باهی و مقوی شش و مسمن
بدن و مقوی حرارت غریزی و مولد خون صالح و کثیر الغذا و منبه اشتها و آب طبیخ او با قدری نمک با قوت
تقطیع لزوجات و مفتح سده است بسبب ملوحت او و مدر بولست بسبب حرارت بالخاصیت و جهت درد سینه
و قروح شش نافع و با شیر تازه جهت گرفتگی آواز که از خشکی باشد و تب با او نباشد و چون با تب باشد بجای
شیر با آب بنوشند و چون یک شب در سرکه خیسانیده ناشتا تناول نمایند و در آن روز چیزی دیگر نخورند جهت کرم
معده مجرب دانسته اند و چون در آب خیسانیده و خام تناول نمایند و آب منقوع او را با عسل بنوشند
جهت اعادت شهوت جماع مایوسین بعد ملیت و چون هریسه از و ترتیب داده با سرکه بنوشند و در طبیخ او
بنشینند جهت اصلاح امراض مقعد و تنقیه رحم و اخراج کرم شکم و مقعد بهترین ادویه است و خوردن او ما بین
دو طعام معین هضم و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و مفتت حصات و مدر فضلات و در افعال قوی تر از سفید و
با قوت تریاقیه و جهت استسقا و جذام و یرقان سددی و سده جگر و تحلیل ریاح و غسول و طلای او جهت اقسام تشنج
اعضا و صداع و رفع زردی رخسار و صعفه و خراز و کلف و تقویت موی و دفع بی حسی اعضا و امراض مفاصل
و خوردن برشته او که سرد نشده باشد جهت بواسیر دموی آزموده است و روغن نخود که با قرع بدستوریکه
در دستورات مذکورست گرفته در سیم گرم و خشک شده و با قوت نافذه و بغایت مقوی موی و باهی و جهت تسکین
درد دندان و امراض لثه معدیل و جهت دردهای بارده و جذام و قوبا و امثال آن بغایت موثرست و نخود
سبز تازه مولد فضول و نفخ او جهت تحلیل ورم لثه و درد دندان نافع است و از خواص نخود آنست که چون داخل

بمال بعدد ثالیل هر یک از آن یک دانه نخود را مالیده و مجموع را در لته بسته از میان هر دو پای از بالای شانه
آن لته را بجانب عقب بیندازند در آخر آنها همه ثالیل برطرف میشود و مضر قرحه مثانه و مصلحش خشخاش
و مولد ریاح و نفخ و ثقل و مصلحش جوارش کمونی و ریزه و شبت و گلقند و در محرورین سکنجبین بادو و خشخاش
و بدلش در قوت باه لوبیا و در سایر افعال ترمس است و خوردن آب بعد از تناول نمودن نخود بغایت
مضرست **حماض** بری و بستانی و مائی میباشد نوع بستانی قسمی را برگ رقیق و ترش و نرم و بیخ ساقش
سرخ و خوشه او متراکم و تخمش سیاه و براق و در غلافهای ریزه مثلث سرخ و بترکی غوزی غلافی و بخار
ترشه نامند و قسمی را تخمش بدون گل و شکوفه میشود و هر دو قسم ترش و بهترین انواع عند در دوم سرد و خشک
و با قوت قابضه و مسکن قی و غثیان صفراوی و مشتهی و جهت رفع خمار و خوارش گل خوردن و امثال آن
و یرقان و تقویت جگر و التهاب نافع و پخته او ملین طبیع و ضماد او با روغن گل و زعفران جهت قرحه
شهدیه و خوردن مطبوخ او جهت جراحات امعا و سحج مفید و مضر باه و مصلحش شیرینها و قدر شربتش تا هجده درم
و بدلش ترشی ترنج و تخم او در اول سرد و در دوم خشک و قابض و جهت قرحه امعا و خفقان حار و یرقان و
التهاب و گزیدن عقرب و برشته او جهت اسهال کبدی و دموی و صفراوی و تعلیق او بر بازوی چپ زنان
مانع آبستنی و مضر گرده و سپرز و مصلحش رازیانه و قند و قدر شربتش دو درهم و بیخ او جهت سیلان رحم
و یرقان و اسهال دموی و سحج و قطع خون حیض و ضماد او جهت جرب متقرح و قوبا و شقاق ناخن و داحس
و با آرد جو جهت خارش بدن و طلای پخته او با سرکه جهت ورم سپرز و تعلیق او بر گردن جهت خنازیر و
آشامیدن طبیخ او جهت تفتیت سنگ مثانه و احتباس بول و حیض و یرقان سددی نافعست و قسم بری
عریق الورق شبیه ببارتنگ در مزه و در شکل شبیه ببرگ چغندر و سلق جبلی نامند و در اصفهان بیخ
حلیمون گویند و در افعال قوی تر از بیخ بستانی و با نبات جهت سرفه و ضماد او جهت مفاصل و کوفتگی اعضا و

نقرس حار نافع و خوردن آب کیاه او و برگ پخته او جهت تپ صفراوی و دبیلی مفید و بیخ او بقدر یک مثقال با آب
خبث الحدید جهت بواسیر مجرب و فتیله او با مقل ازرق و موم و روغن تخم کتان جهت بواسیر باطنی و بخور او
با بیخ کبر جهت خشک کردن و انداختن بواسیر ظاهر مفید و قسم مائی که در کنار آبها میروید برگش صلابت
و شبیه بکاسنی و نباتش شبیه به نیلوفر و گلش بقدر سرد و خشک و قابض و حماض البقر نامند در قوت
و فعل نزدیک به بستانی و جهت خفقان و غثیان نافعست و جهت جرب و جراحات و قروح خبیثه و اورام حار
و منع زیاده شدن زخمها مفید و بدلش طباشیر است **حماحم** حبق نبطی است و غیر بستان افروز است
برگش شبیه ببرگ بستان افروز و از آن بزرگتر و ساقش بدستور بسیار قوی و رنگ و برگ آن
مختلف الالوان و خوش منظر و در باغها بستان افروز غرس مینمایند و مشهور است به لاله خطائی و در
تبریز بگل عاشقان در آخر اول سرد و خشک و با قوت محلله و رادع و رافع سده دماغ و زکام و ضماد برگش
جهت سوختگی آتش نافع و تخم او مقوی دل و برشته او با روغن گل و آب سرد جهت اسهال مزمن مفید و اکثار او
مضر مثانه و مصلحش کندر و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بستان افروز و روغن او که از آب آن و روغن
زیتون بالمناصفه ترتیب داده و جوشانیده باشند تا آب سوخته روغن بماند با شب محلل و با قوت قابضه
و خوردن دو مثقال او جهت ریاح معده و طلای او جهت ریاح غشیه دماغ نافع است **حمام** بفارسی کبوتر نامند
و صحرائی و خانگی میباشد در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک با رطوبت فضلیه و بچه اهلی آن بهتر خصوصا
تازه پر و بال برآورده باشد مقوی گرده و مولد خون و منی و مسمن و قاطع اخلاط بارده و جهت فالج و لقوه
و رعشه و استسقای زقی و طبلی نافع و طلای خون او بر پیشانی جهت قطع رعاف که از حجب دماغ باشد
و بدستور آشامیدن قدر باقلا از خون منجمد او و ریختن خون گرم او در جراحت سر که باستخوان رسیده باشد
باعث التیام و اکتحال او جهت جراحت چشم و کمنه و غشاوه و طرفه خصوصا خونی که در بال تازه او باشد و کشیدن او

درسیم گرم و خشک و با آرد جو جهت اورام صلبه و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش نافع و با سرکه جهت
تحلیل خنازیر و بدستور با تخم کتان و با عسل جهت گشودن دمل و قلع خشک ریشه زخمها و با حرف و خردل
جهت نقرس و شقیقه و صداع مزمن و درد پهلو و مفاصل و با آرد جو و آب و سرکه و عسل که با هم پخته باشند
جهت دمل و خنازیر و اورام صلبه و با آرد گندم و آب و قدری قطران که مرهم کرده شبانه روز بر برص
ضماد نمایند و بدستور با [illegible] داء الثعلب و برص بغایت موثر و با سرکه جهت سعفه و اقسام استسقا
و آشامیدن آن از یک درهم تا سه درهم با سکنجبین جهت استسقای بارده و دو درهم او با سه درهم
دارچینی جهت حصات مجرب و نشستن در طبیخ سرگین او جهت عسر البول و پیه او جهت رفع آثار و قروح و
اکتحال سر محرق او که با موی سوخته باشند جهت غشاوه و ظلمت بصر و بستن زهره و بچه کبوتر که شکم او
شکافته باشند جهت رفع سم افعی و عقرب و مالیدن سرگین سوخته او با سرکه بر اطراف بینی جهت
قطع رعاف بعد یل و طلای پنج عدد از تخم او با پیه خوک بر احلیل جهت تحریک باه و بغایت موثر و چون
اطفال عجبس تناول نمایند زود بسخن آیند و خام او جهت خشونت سینه و نیکو کردن رخسار و تسمین بدن
مفید و سکون صاحب لقوه در جائیکه کبوتران در زیر او یا بر بالای او باشند بالخاصیه مورث
شفای لقوه و از مجاورت آن بسبب ایمن از خدر و فالج و سکته و سبات و طاعون و باعث
ازاله وحشت و فساد هوا میگردد و خوردن بچه کبوتر بعنوان مداومت مورث برص و کبوتر صحرائی
خشکتر و لطیف تر از اهلی و مجموع آن مضر محرورین و مصدع و محرق خون و مصلحش پختن او با آب غوره
و سرکه و خوردن کاسنی و خیار است و چون با روغن کنجد بدون آب و نمک طبخ نمایند و بجوشند
در حال سنگ گرده و مثانه را اخراج نماید و زهره او جهت نزول آب و بیاض و غشاوه نافعست
و فرزجه استخوان ساق او که سوزانیده باشند جهت اعاده بکارت از اسرار است **حمار وحش** بفارسی

کور خر نامند و معروف بحمر کور است کوشت او در دوم کرم و در سیم خشک و غلیظ و مولد سودا و مرق آن
و پیه آن جهة درد مفاصل و تحلیل ریاح غلیظه و طلای پیه او جهة کلف و قوبا و با روغن قط جهة درد کرده و دو کرم
با شیر بر صعفه جهة رفع کریة الطفال و زهره او جهة داء الثعلب و دوالی و بهار رقیراط او با خولنجان آب
کرنب جهة سنک مثانه و خصیه و قضیب او بغایت مقوی باه و مغز سر او جهة ربو و سرفه و عسر النفس
و نیز مایه او مقوی باه و در انکشت کردن انکشتری از سم او در خنصر چپ و بستن قدری از پوست
پیشانی او بر بازو و یا بر سر جهة رفع صرع مجرب دانسته اند و مانع دخول جن در آن منزل و بعضی شرط
دانسته اند که پوست پیشانی بقدر یک شبر صاحب صرع باشد اعم از آنکه از حمار وحشی باشد یا اهلی و
کویند در اول هر ماه تغیر انکشتری شرط است و پیوسته نکاه کردن در چشم او باعث صحت بصر
و مانع نزول آب و جکر و سم او در افعال مثل حمار اهلی است **حمار** بفارسی خر و الاغ نامند و غلیظتر و
کثیفتر و بطی الهضم تر از کور خر و کرمی و خشکی او کمتر و با رطوبت فضلیه و نطول آب طبیخ او جهة کزازدن و خوردن
زهره خشک او جهة رفع تغیر عقل و سحر و مغز سر او مورث خرافت و با سرکه جهة رفع جنون و کباب جکر او
کرنا ناشتا خورده شود جهة رفع صرع و آشامیدن سم سوخته او هر روز نیم مثقال جهة مصروع و ضماد آن
جهة شقاق نزدن و با روغن زیتون جهة صرع و خنازیر و با شراب جهة کجی ناخن و برص و بخور آن
سم او جهة عسر ولادت و با خمر غلیظ جهة جنون و ضماد پیه او جهة رفع آثار قروح و جهة التیام جراحات
اخشانیم کرم خوردن بعد ملیت و عصر سرکین تازه او مفتت حصاة و مخرج جنین و مشیمه و قطور آن در
بینی جهة رعاف و بدستور طلای آن بر پیشانی که با سرکه سرشته باشند و همچنین استنشاق خشک او که سرکین
بران پاشیده باشند و خوردن تفتیع او با شراب جهة کزیدن عقرب و تعلیق پوست پیشانی او بر اطفال
جهة رفع فزع موثر و چون عقرب کزیده بر الاغ معکوس سوار شود و بالخاصیه تسکین درد آن و بدستور چون

در کوشش بکوید که مرا عقرب کزیده باعث رفع درد میشود و جالینوس کوید که طلای نطفه او سه بار
یا چهار بار مسقط دانه بواسیر است و چون قضیب او را در کوزه آب ندیده با آتش کذارند بحدی که خوب
سوخته شود و با آب چغندر و روغن زیتون طلا کنند جهة رویانیدن موی و دراز کردن آن بغایت
موثر است و چون قضیب او را از زنده او جدا کرده با ادویه حاره پخته در حمام تناول نمایند باعث
بزرکی قضیب کردد و از مجربات شمرده اند و تدخین قضیب و خصیه خشک او را جهة تب ربع مجرب
دانسته اند بشرطی که بعد از نوبت تدخین کنند و انده کی بخوابند و چون نطرون و عاقرقرحا بران
پاشیده و خشک کنند و نیم مثقال او با ماء القطر حابس اسهال است **حمر** بتشدید میم و بضم حا بلغة حجاز
تمر هندیست و قفر الیهود را نیز کویند **حمص الامیر** بلغة مغربی خشک است **حماض جبلی** حماض بریست
حماض نهری حماض بستانیست **حماض سواقی** حماض مائی است و حماض البقر نیز کویند **حمض** اسم مجموع
اشجار است که ملوحتی داشته باشد و کویند مخصوص اشنانست **حمار البیت** و **حمار قبان** و بیت **حمض**
الکرسنی حمص بریست **حمضض** نوع صغیر حماض است شبیه به برک و در تنکابن ترشی واش نامند
حماض اتیج ترشی ترنجست **حماض الارنب** کشوث است **حمر الارض** خراطین است **حمحم** نبات خبه است
و بجای عجمه نیز آمده و بلغة شام و دیار بکر اسم لسان الثور است **حماط** نوعی از تمر است **حمل و حملان**
بفارسی بره نامند در لحوم مذکور میشود ان شاء الله تعالی **حیرا** اسم عربی ابوخلسا است و بکسر حا اسم
فیا فس است **حنظل** ثمر کیاهیست بقدر هندوانه بسیار کوچکی در نهایت تلخی و نباتش شبیه به نبات
هندوانه و برکش از آن کوچکتر و سبز و اندرون زرد او بد است و آنچه در توبه منحصر بیکی باشد از
جمله سموم و شحم او ماء دامی که در پوست باشد قوتش تا چهار سال باقیست و آنچه بیرون آورده باشند تا دو سال
و بهترین او سفید است که از بوته کثیر الثمر کرفته باشند و مستعمل تخم اوست در اول چهارم کرم و در آخر دوم

حابانون

خشک و مسهل سودا و بلغم غلیظ و منتح افواه عروق و مسقط جنین و قاتل آن و جاذب اخلاط از عمق بدن و جهة
فالج و امراض بارده و دماغی و اعضای عصبانی و عرق النسا و مفاصل و نزلات مزمنه غلیظه و چشم و سینه
و ضیق النفس انتصابی و ربو و سرفه مزمنه و امراض بارده گرده و مثانه نافع و مضر دماغ حار و مصدع و در
هوای بسیار گرم باعث اسهال دموی و التهاب و مصلحش کثیرا و مقل و نشاسته و مضر ابدان نحیف و
مصلحش آب فواکه و قدر شربتش از یک دانگ تا نیم درهم و بهترین اصلاح آنست که سائیده با العسل سرشته
خشک نموده بعد با کثیرا و غیره بسایند و بدلش بوزن او بیدانجیر و ثلث آن جرمست و حقنه طبیخ او
که در دست او را جوشانیده باشند جهة قولنج بلغمی و ریحی و عرق النسا و فالج و امثال آن و شیاف او
مسهل قوی و فرزجه او قاتل جنین و طلای سبز او جهة عرق النسا و دردهای بارده و بخور او مدر حیض و ضماد او
چند مرتبه برکف پا جهة جذام و سعوط آب او جهة زردی چشم و پاشیدن آب طبیخ او در خانها جهة
کشتن کیک و منع تولد آن موثر است و چون حنظل را سوراخ کرده دانها را بیرون کنند و بروغن زیتون مملو کرده
ثقبه را مسدود و بخمیر بگیرند و برروی آتش بگذارند تا چند جوشی کند خضاب او و آشامیدن او در حمام جهة
سیاه کردن مو و منع سرعت سفیدی آن مجرب دانسته اند و قطور روغن زیتون که حنظل در او جوشانیده
باشند جهة درد گوش و مالیدن آن بر دندان جهة آسانی کندن آن موثر و سعوط او منفتح سده دماغی
و طلای او جهة آثار یرقان و نیکو کردن رنگ رخسار و اکتحال او جهة رمد و رمد و جهة سیاه کردن
چشم ازرق بغایت مفید و جهة درد مقعد نافع و تخم او مسهل و مقی و مورث دوار و چون مکرر بشویند و در آب
نمک بخیسانند تا تلخی او زایل شود پس کوبیده با شیر و خرما بجوشانند خوردن آن مورث صحة بدن و برگ
خشک او بقدر دو درهم با نشاسته و صمغ عربی مسهل خلط سوداوی و با انیسون و افتیمون و ایارجه فیقرا
جهة مالیخولیا و صرع و داء الحیه و جذام و امراض سوداوی و طبیخ بیخ او جهة استسقا و گزیدن عقرب و افعی

دهن منجمد و داء الفیل و ضماد برگ او با آب و نشاسته جهة تحلیل اورام و قطع سیلان خون منفجر مفید و چون
جوف حنظل را خالی کرده سرکه در آن ریخته بجوشانند جهة درد دندان و تقویت لثه بغایت نافع است و
روغن حنظل که از دو جزو آب تازه او و با یکجزو روغن کنجد و زیتون ترتیب داده بجوشانند تا روغن بماند
جهة امراض بارده و دردهای آن و منع ریختن موی و رفع دوی و طنین گوش و کرم آن و درد آن
و جوشش سر و آشامیدن یک درهم او مسهل بلغم و اقسام کرم و تدهین او با زهره گاو بر ناف جهة اخراج
کرم و حقنه او جهة قولنج نافع است و اگر تازه او نباشد ربع رطل از شحم او را باید جوشانید و با یک رطل
روغن طبخ باید نمود **حنطه** بفارسی گندم نامند بهترین او تازه بالیده مایل بزردی و بعد از آن جنس
سفید اوست در اول گرم و در پوست و رطوبت معتدل و تازه او که خشک نشده باشد در دوم تر و
بهترین غذاهای اصحا و کثیر الغذا و مسمن و مسدد و مضر صاحبان سده عروق و احشا و خام او مولد
کرم معده و مصلحش سرکه کهنه و مضر زنان حامله و پخته او نفاخ و دیر هضم و مولد ریاح و مصلحش شیر و نبات و خوردن
آب بالای آن مورث قولنج ریحی است و آرد گندم که پخته نباشد و نان فطیر قابض اند و آرد مطبوخ آن
با شکر و بادام جهة سرفه و نفث الدم و درد گرده و سینه و تسمین بدن بغایت موثر و با نعناع
و روغن تازه جهة خشونت سینه و ضماد گندم و ممضوغ جهة نفع دمل و طلای آرد گندم با سکنجبین جهة بثور
لبنیه و با عصاره بیخ او جهة منع ریختن فضول با عصاب و نفخ امعا و با شراب و سرکه جهة سموم هوام
و با آب گشنیز جهة ردع و تحلیل اورام حاره و خنازیر و غدد و به مجرب و پخته او با آب و روغن زیتون
محلل اورام حاره و ذرور او بر موضع گزیده سگ دیوانه گذارند بغایت مفید و چون خمیر گندم چند
ساعت بر زخم دندان سگ ببندند و نزدیک سگان اندازند هرگاه سگ آن خمیر را تناول کند ظاهر
میشود که سگ گزنده دیوانه بوده است و روغن گندم که با قرع گرفته شود و طریق آن در دستورات

مذکور است جهة قوبا و سعفه و خراز و کلف نافع و ضماد گندم سوخته با موم و روغن گل جهة جلای رخسار [illegible]

خندقوقا اسم نبطی است و از جنس یونجه بری و بستانی میباشد و بری را بعربی حندقوقا و بفارسی دیوسپست
صحرائی گویند و بستانی او را بعربی فرق و در اصفهان شبدر گویند و در مازندران شروبت و گلش خوشبو
و با سفیدی و سرخی و برگش بقدر ناخن و شاخهای او باریک و ساقش بقدر نیم ذرع و تخمش مایل باستطاله
و رنگش مثل تخم کتان و مستعمل از و برگ و تخم اوست در دوم گرم و در اول خشک با قوت جالیه و ملین طبع و مدر
فضلات و تخمش گرمتر از برگ او و بعینه با شراب جهة رفع سموم قتاله بعدیل و مسکن مغص و قولنج و رافع یرقان
و استسقا و اکتحال عصاره او با عسل جهة غشاوه و قرحه نافع و اکثار او مورث درد گلو و مصلحش کاهو و کاسنی
و تازه او موافق مزاج دواب و منقی اخلاط فاسده آن و قدر شربت از تخم او تا سه درهم و روغن او مسکن
درد مفاصل و بری او را برگ بزرگتر و ساقش دراز و تخمش قریب بحلبه و کریه طعم و گلش سرخ و بفارسی یونجه
کوهی و دیوسپست نامند در دوم گرم و خشک و آب او مقوی معده و مدر بول و حیض و شیر و عرق و جهة تنقیه
و درد معده و پهلو و ریاح آن و صرع و تقطیر بول و برودت مثانه و نطول عصیر او جهة تسکین درد عقرب گزیده
بسیار موثر و بر عضو صحیح موجب احداث درد است و نشستن در طبیخ او باعث سرعت حرکت اطفال و
روغن او همین اثر دارد و سعوط آب او جهة صرع و جنون و غسول آن منقی بشره و مصدع و مضر محرورین و
مصلحش کشنیز و نقول بارده است و تخم او گرمتر و خشکتر از نبات او و جالی و بعینه در جمیع افعال قویتر از نبات است
و قدر شربتش تا سه درهم و مورث جرب و مصلحش کثیرا و مضر سینه و مصلحش شکر است حنا بکسر حا و تشدید
نون نباتیست ساقش بقدر نیم ذرع و سرخ و برگش شبیه ببرگ مورد و عریضتر از آن و نرم و گلش سرخ
مایل بسفیدی و فاغیه نامند و خوشبو و در سالی دو بار گل میکند مرکب القوی و مایل ببرودت و در دوم خشک
و گویند در اول گرم است و مفتح افواه عروق و سدد و مجفف بی لذع و محلل و در التهاب قریب بدم الاخوین

و با قوت قابضه و آشامیدن آن تنقیح او روزی سی مثقال با هشت مثقال شکر جهة ابتدای جذام
بغایت نافع و چون یکماه مداومت او کنند جذام زایل نشود قابل سایر علاجات نیست و هر روز با هفت
مثقال و نیم او را در صد و پنجاه مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا بخمس رسد و آشامیدن آب بقیع او ده
مثقال در ده روز باعث زود روئیدن ناخن اصلی بجای ناخن کج و ناخن متآکل و یرقان و جهة سپرز
و سنگ گرده و مثانه و عسر بول نافع و مسقط جنین و آشامیدن جرم او بقدر نیم مثقال بالخاصیة رافع
قولنج و مضر ریه و حلق و مصلحش کتیرا و لعاب بزرقطونا و گویند زیاده از یکمثقال او کشنده است و ضماد او
برکف پای آبله دار مانع بروز آبله در چشم او خصوصا چون با کمی عصفر و زعفران آمیخته باشند و نطول
آب مطبوخ او جهة حمره و سوختگی آتش و مضمضه او جهة قروح دهن و قلاع اطفال و طلای او جهة اورام
حاره که زرداب از و آید و با روغن جهة دفع جرب و با آب برگ بیدانجیر جهة شقاق عرقوب و درد زانو
مجرب و بر جبهه و صدغین جهة منع ریختن مواد بچشم خصوصا چون با آب کشنیز سرشته باشند
و با قطران و روغن زیتون جهة رویانیدن موی سر و با گل حرف جهة فتق و قیله و با زفت و روغن
جهة گل قروح سر و با برگ گردکان بالمناصفه جهة بیضه و خوزه و شقیقه و صداع بلغمی و ریحی مجرب و بدستور
با آب نمک بغایت موثر و ذرور او جهة تجفیف قروح و خوردن تخم او بقدر یکمثقال با عسل و کثیرا جهة تقویت
دماغ نافع و گل او معتدل لطیف و یکمثقال او با سه اوقیه آب و عسل جهة قطع نزلات و انواع صداع
و تجفیف رطوبات و طلای آن جهة التیام قروح و رفع خناق و فالج و امراض دماغی و عصبانی و درد
اعصاب و با سرکه جهة درد سر و با موم و روغن گل سرخ جهة درد پهلو و کوفتگی اعضا و با ادویه مخصوصه
جهة سپرز و ورم و درد آن و گذاشتن او در میان لباس موئینه مانع کرم زدن آن و برگ او را نیز
صاحب این اثر دانسته اند و روغن گل حنا که دهن الفاغیه نامند بدستور روغن گل سرخ مکرر در روغنها

پرورده کننده کرم و محلل و مقوی موی و نیکو کننده رنگ رخسار است و بدلش روغن مرزنگوش و روغن حنا که از جمله مرکبات است در دستور ثانی مذکور است خطه رومی خندروس است حنای قریش خراز العصفرات حنای مجنون بلغة مصر و سمه است حنفه و حنفا بلغة اندلس شیشة الزجاج است حنار الغزال بلغة مصر ابو خلسا است حور برای مهمله و بضم با و برای معجمه نیز آمده و از جمله اشجار است قریب بدرخت خرما برگش مثل برگ بید و از ان باریکتر و درازتر و دانه او مانند دانه گندم و بلغة اندلس اورا سرو لة نامند گلش خوشبو و نبطی و رومی میباشد و صمغ رومی آنرا گویند کهربا اوست و بفارسی درخت توز را گویند و آن پوست اوست که کمانگران و غیره استعمال می نمایند درخت رومی او بزرگتر و برگش درازتر نبطی است و نبطی او بی صمغ و دراول گرم و در دوم خشک یکمثقال از پوست او جهة عرق النسا و تقطیر البول نافع و قاطع حمل زنانست و برگ او نیز همین اثر دارد و کمتر از پوست او و قطور آب او جهة درد گوش مفید و اکتحال ثمر تازه او با عسل جهة غشاوه مفید و فطری که از حوالی او روید بی غالیه است و رومی اورا بلغار و روس در سیوم گرم و در اول خشک و روغنی که از پوست و شاخ او گیرند قوی التاثیرات و در افعال قریب بروغن بلسان و خوشبو و از اروس می آرند و مشهور بروغن کهربا است گلش قاطع نزف الدم جمیع اعضا و ضماد برگش با سرکه جهة نقرس و فرزجه او معین حمل و تخم او جهة منع سیلان رطوبات معده و اسعاد خفقان و عرق النسا و تفتیح سده و با سرکه جهة صرع شربا نافع و مانع حمل و قدر شربتش یکمثقال و طبیخ چوب او مجفف قروح و اکلات حواصل بترکی قراجیلان نامند و از جمله طیور است سفید و تیره رنگ نیز میباشد و از سفید او پوستین ترتیب میدهند و پوشیدن آن موافق محرورین و گوشت او غلیظ و دیر هضم و مصلح او مهرا پختن و با دارچینی و ادویه حاره تناول نمودنست و روغن او محلل و ملین و مقوی اعضا و جهة دردهای بارده نافع و فرو بردن پیه خام او جهة

تو لنج و نفعش مفید است حوص قب است حو سرتر هندیست حوت سمکت حور هندی مرکحه است حومانه اسم عربی طرخلیت است حواری آرد گندم بسیار نرم مفید است حوجم اسم عربی گل سرخ است حوران و حویران طرخونست حو اسفندار حاحم است حوک بادروج است حوت البقر شقشین بحری ست حیه بفارسی مار گویند و اقسام میباشد در آخر سیوم گرم و خشک در غایت تجفیف و در جذام قوی الاثر و در خواص افعی مذکور شد و چون ده عدد مار سیاه را با چهل رطل روغن زیتون یا کنجد در ظرف سرکرده سر آنرا مسدود کنند که بخار بیرون نرود پس بجوشانند تا مهرا شود و طلای آن جهة قوبا و استرخای عضل و رویانیدن و دراز کردن مو و تحلیل خنازیر و رفع جذام مجرب دانسته اند و ضماد خاکستر مار خانگی که زنده در کوزه نو کرده در تون حمام سوزانیده باشند با روغن زیتون جهة تحلیل خنازیر و با سرکه جهة داء الثعلب و داء الحیه و اکتحال او با عسل بغایت مقوی باصره و مالیدن پوست سوخته مار با روغن تخم کتان که چند روز ممزوج کرده گذاشته باشند جهة نواصیر کهنه بسیار موثر و قطور مطبوخ پوست او که در شراب جوشانیده باشند جهة درد گوش و مضمضه جوشانیده او در سرکه جهة درد دندان و تعلیق دندان او که در حال حیات او کنده باشند و بدستور تعلیق دال او جهة تب ربع نافع و اطهورس و ذیمقراطیس گویند که چون شکم مار را از سر تا دم شکافته احشای او را بیرون کرده و ارشاه سفرم خشک که آب ضیسانیده نرم کرده باشند مملو کرده محل شق را دوخته در آتش گذارند تا پخته شود پس شاه سفرم را بر برص ضماد کرده و بعد از یک شبانه روز بگشایند بالکلیه زایل کند و مجرب است و روغنی که در دو دندان ها رو فرو ترش او جوشانیده باشند طلای او جهة جذام و ثالیل سریع الاثرات و امین الدوله از محمد بن احمد نقل میکند که استعمال زهره مار در هیچ امر خوب نیست و از سموم قتاله است و تعلیق شاخ مار از جهة رفع تب غب موثر و تعلیق سلخ الحیه که عبارت از پوستی است که هر سال مار می اندازد و بر ورک زنان موجب سرعت

ولادت و بخور او مسقط جنین و مجفف دانهٔ بواسیر و تخم مار را چون با سرکه و بوره سائیده طلا کنند
جهت رفع برص تازه مجرب دانسته اند و اکتحال به بارها نافع نزول آبست حیس غذائیست که از روغن
و نان گرم میسازند و بفارسی چنگال گویند غلیظ و دیر هضم و کثیر الغذا و مسدد و مسمن و مصلحش سرکه و عسل است
حی بلغهٔ اکسیریان زیبق است حیوة الموتی قطرانست حیصل بادنجانست حیفا حشیشة الزجاج است
حیوسیون اسم یونانی باقلاست حیوشس طین خاست حی العالم ابرون است حرف الخاء مع الالف
خانق النمر گویند مازریون سیاه است و بعضی را اعتقاد آنست که اسقیل است و ابن الدوله کل صحرائی
دانسته و مولف مالابد و صاحب تذکره گویند که آن گیاهیست غیر مازریون و برگش شبیه برگ قثا
و از آن کوچکتر و با خشونت و از سه عدد تا چهار عدد زیاده نمیشود و ساقش بقدر شبری و بیخش شبیه
بدم عقرب و لامع مثل شیشه در چهارم سرد و خشک و از سموم قتاله است و تاثیر او در سباع اربع
و مقاربت او کشنده عقرب و در اطلیه رادع اورام حاره و مسکن درد چشم و مسقط دانهٔ بواسیر
و نیم درهم او کشنده است بصدر و خناق و تریاق و کافیطوس با شراب و صعتر و ادویه حاره است
خانق الذئب نوعی از خانق نمر است برگش شبیه برگ دلب و از او کوچکتر و تیره تر و تشریفات او
زیاده تر و از ساق و شاخهای باریک و دراز رسته بالخاصیه کشنده گرگ است و در سایر افعال مثل
خانق النمر است و ابن ماسویه گوید که او اسقیل است خانق الکلب ادراقی است که بفارسی کچوله
نامند و مولف مالابد غیر او دانسته و بیان نموده که گیاهیست برگش شبیه بلبلاب کیو الطراف او
تند تر و بسیار بد بو و با رطوبت لزجه و زرد رنگ و با شاخهای باریک و دراز و دیر شکن و ثمرش در
غلاف شبیه باقلا و در جوف او دانهٔ کوچکی سیاه و صلب و در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله
و برگش کشنده سگ و سباع و ضماد او جهت تحلیل اورام بارده و نفخ بغایت موثر است خاماسوقی

یونانی خاما بمعنی زمین و سوقی انجیر است و آن نباتیست بی ساق و گل و شاخهای او پر شیر بقدر
چهار انگشت و منبسط بر روی زمین بهیئة استداره و برگش شبیه برگ عدس و در تحت برگ ثمر
مستدیری و بیخش باریک در سیم گرم و خشک و تند و جالی و ملین طبع و مسهل اخلاط غلیظ و خوردن
قدر قلیل او با نان مسقط بواسیر و ضماد و شاخ و طلای شیر او جهت اسقاط اقسام ثالیل و خیلان و گزیدن
عقرب و اورام بلغمی و قلع آثار و اکتحال او با عسل جهت رفع آثار قرحه چشم و ظلمت بصر و ابتدای
نزول آب و حمول او با شراب جهت درد رحم نافع و مضر سینه و مصلحش کثیرا و قدر شربتش یک قیراط است
خار چینی شبه است و بفارسی روی توتیا نامند خاولنجان خولنجانست خامازریقنی یونانی بمعنی
غار الارض است و در حرف عین انشاء الله مذکور خواهد شد خانیز مرق سکباج سرد شده است
که از روغن صاف کرده باشند خامایقون یونانی بمعنی فقاح الارض است و آن بابونج است
خاقور اسم نباتیست که تازه روئیده باشد و گویند مراد از و برد عریض الورق است و اهل مصر هر گیاهی را
باین اسم نامند خاموس اسم یونانی کموث است خامالای یونانی زیتون الارض و آن مازریون است
خامالاون ایبس یونانی اسم اشخیص سیاه است خامس اسم ترکی خس است خاکستر اسم فارسی رماد است
خارپشت اسم فارسی قنفذ است خاکشی بلغهٔ اصفهان اسم خبه است خامالاون لوقس اسم فارسی اشخیص
سفید است خایه قندوزا اسم فارسی جند است خارابی بلغهٔ صقالبه انکبیز است خامالاون اسم یونانی
حرباست خاقیطی یونانی خمان صغیر است خامطیس یونانی بمعنی صنوبر الارض است و آن
کمافیطوس است خاماذریوس یونانی بمعنی بلوط الارض و آن کمادریوس است خالیدونیون یونانی بمعنی خطاف
و آن مامیران است و گویند عروق الصفر است خالاون یونانی خندروس است خاتم الملک یونانی
ساداورانست خارشه بلغهٔ شام شیطرج است خارخسک اسم فارسی خسک است خاکینه اسم فارسی

خبازی

خبیص البیض است خاموترو بلغة تنکابن حرف بالبیت خار بلغة هندی اسم خیار است خاک صوفی ومید
در طین مذکور میشود انشاء الله تعالی خبز بفارسی نان گویند و از اکثر حبوبات ترتیب دهند و بهترین او
نان گندم سفید مغسول است که بحد اعتدال پخته باشند و سبوس بقدر اعتدال جدا شده باشد و با شیر و روغن
و زرده تخم مرغ پخته باشند غلیظ و دیر هضم و مقوی گرده است و نان گرم سخن و مجفف رطوبات معده
و خائیدن او جهة رفع کندی دندان موثر و نان سرد مرطب بدن و تازه او سریع الانحدار و خشک او
دیر هضم و مجفف و اقسام او مورث تشنگی و با رازیانه و زیره و حلبه و سیاه دانه و شیر و نفخ و مجفف
و محلل ریاح و با خشخاش منوم و نخاله دار باعث سده میگردد و نان جو سریع الهضم تر از نان برنج و دیر
و قلیل الغذا و جهة اسهال و تبهای حاره که بی ضعف معده باشد نافع و مورث قولنج در مبرودین و
نفاخ است و مصلحش ماء العسل و مرق گوشت و نان برنج سرد و بسیار خشک و معطش و مسدد و مقوی بدن
و کثیر الغذا و جهة اسهال صفراوی و دموی و نیکو کردن رنگ رخسار موثر و نان گندم و برنج و جو که با شکر
ترتیب دهند بدون روغن بهترین اقسام نانها است و باعث سرعت هضم آن و نان آرد نخود و باقلا
و بلوط و ارزن بطی الهضم و مسدد و قلیل الغذا و قابض و با ترشی بغایت مضر و مصلح او روغن و شیر و نبات است
خبز الطابق نان ساجی رقیق است که بر روی آهنین پزند قابض و سریع الانحدار و موافق اسهال مزمن است
خبز الفرنی نانیست که بر روی تابه پزند و رقیق نباشد و مشهور بکاج است جهة مرتاضین و صاحبان عمل
شاقه موافق است خبز الملة نانیست که بر روی سنگ سرخ کرده و بر اخگر پزند و مشهور بنان سنگک است
بهتر از نان ساجیست خبز الحواری نانیست که در گرفتن سبوس بسیار مبالغه نکرده باشند بهتر از نان
دیگر است خبز السمید نانیست که در گرفتن سبوس بسیار مبالغه کرده باشند کثیر الغذا و مشهور بنان میده است
سریع الانحدار و مورث سنگ گرده و سده جگر و مصلحش انیسون و رازیانه و سکنجبین بزوری و شکر است

خبز الخشکار

خبز الخشکار نانیست که گندم را نشسته و سبوس ناگرفته ترتیب دهند سریع الانحدار و غیر مسدد و در بعضی
امزجه ملین طبع و مولد خون سوداوی و مضعف بدن و مورث بواسیر و جرب و مصلحش شیر و نبات و
روغنها و شیر تازه است خبز الکعک نان میده و دو آتشه است و انبساط ناسند غلیظ و مسدد و دو طلای او
محلل و منضج و جهة درد مفاصل نافع خبز الطابون نانیست که در گرفتن سبوس مبالغه کرده رقیق و با روغن
ترتیب دهند و مشهور بکمه است دیر هضم و کثیر الغذا و مضر محرورین و مسدد و مولد خلط متین است
خبز القطایف نان روغن دار است که مبالغه در گرفتن سبوس کرده باشند در قوت مثل کمه و بهتر
از وست خبازی از جنس خطمی است و بفارسی نان کلاغ و پنیرک و بترکی اهم کاچی در مازندران کیاه
و را انجیلک نامند و بستانی او ملوخیا است و بری او را بفارسی خیری گویند و از مطلق او مراد بری است
برگش مستدیر و بی شره و گلش کوچک و سرخ و مایل بسیاهی و مدور و پهن و در وسط او تقعیری و نبات او
کوچکتر از خطمی در اول سرد و تر گویند در دوم و با بورقیه و قوت متضاده و ملین طبع و لطیفتر از ملوخیا
و مدر بول و منضج و رادع و مفتح سدد و نیم رطل از طبیخ شاخ او با شکر جهة جرب و قرحه امعا و زحیر و
حرقه مثانه و بول و بحة الصوت و درد سپرز و یرقان و طبیخ برگ و بیخ او جهة ادویه قتاله و درد گرده
و ضماد او جهة اورام حاره و شکستگی اعضا مفید و با نمک جهة تنقیه نواصیر چشم و بی نمک جهة التیام آن
و گزیدن زنبور و مگس عسل و با روغن زیتون جهة سوختگی آتش و با دسرخ و ضماد خشک او با بول جهة قروح
سر و رفع نخاله نافع و تخم او سرد و تر و کثیر اللعاب و مزلق و مغری و ملین و جهة سرفه گرم و خشک و
قرحه گرده و مثانه و بیخ و گرفتگی آواز و تقویت امعا و رفع لذع ادویه حاره و گزیدن رتیلا و رفع
نزله و با تخم هندوقوقی بری بالسویه جهة درد مثانه و حقنه او جهة سوزش امعا و رحم و مقعد و با عسل جهة درد جگر
و ضماد او جهة اورام حاره نافع و مضر معده ضعیف و مصلحش ربوب فواکه و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش

وبدلش تخم خطمی وقدر شربت از آب خبازی تا پنجاه درم و او مولد ریاح و مصلحش سکنجبین او با گوشت مرغ
و ادویه حاره است و خبازی بستانی را برگش دراز و گلش زرد و کوچکتر از گل خیار و در پنبه زار بسیار
میروید و بقدر گیاه پنبه میشود و تخمش سیاه و دراز و شبیه شونیز و بسیار تلخ و غلافش شبیه بکرم
و مایل بسبزی و برودت و رطوبت او زیاده از بری و ملین طبع و سینه و مهیج حرارت بسبب لطافت
و جهة خشونت سینه و تبهای حاره و تصفیه صوت نافع و مضر معده بارده و مصلحش ادویه حاره است
و تخم او مسهل قوی اخلاط غلیظه و منضج سده و جهة عرق النسا و آب او با شکر جهة رفع اخلاط محرقه و ممضوغ
او جهة تحلیل اورام و تسکین درد گزیدن عقرب نافع و قدر شربتش دو درهم است **خبه** بلغة شیراز
شفترک و در اصفهان خاکشی و بترکی شیوران و در مازندران گیاه او را شیلم می نامند و آن تخمیست
بسیار ریزه و دراز و مایل بسبزی و تیرگی و برگش طولانی و تند و شبیه برگ جرجیر بری و شاخهای او
باریک و متفرق و ساقش بقدر ذرعی و تخمش در غلاف باریک رقیق در دوم گرم و در اول تر و مهیی
و مشتهی و مقوی معده و هاضمه و جهة معده و سرد و تحلیل مواد و نخاع و آبله و حصبه و شری و برودت احشا
و با شیر مسمن بدن خصوصا چون با دو وزن او شکر ده روز بنوشند جهة رنگ رخسار و گرفتگی آواز و سه
درهم او جهة رفع سمیت ادویه و یکمثقال و نیم او جهة نفث الدم و اخلاط سینه و ریح و ضمادش جهة اورام
صلبه و سرطان و نقرس و قرحه چشم و ورم بن گوش و پستان و انثیان و مشوی او در حیض جهة جگر و شش
و سرفه مزمنه و فرزجه او با عسل جهة اعانت حمل و قروح رحم نافع و مصدع و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا
دو مثقال و بدلش تودریست که بزرتخم نامند **خبث** جرم اجسادی است که در حین گداختن از آن جدا شود
مجموع خبثها گرم و خشکند **خبث الحدید** بفارسی ریم آهن گویند بهترین خبثها است و مستعمل از و آنست
که در سرکه سائیده و خشک کرده باشند و بسیار مبالغه در سحق آن نموده و در دوم گرم و در سیوم خشک و

بخز

مجفف و مقوی معده و مانع نزف الدم و ادرار حیض و حامله شدن و جهة سلس البول و استرخای
مقعده و معده و بواسیر و طحال رطبه و رفع رطوبات باطنی و جهة قرحه امعا و مثانه مجرب و با زرده
تخم مرغ بقدر یکدانگ او جهة تحریک باه مرطوبین که مایوس باشند بغایت موثر و با سکنجبین جهة ادویه
قتاله و ضماد او جهة تحلیل اورام حاره و شیر منعقد در پستان و اکتحال او جهة خشونت پلک چشم و قطور او
جهة پاک کردن چرک گوشش نافع و مضر شش و مصلحش کثیرا و عسل و قدر شربتش تا دو دانگ و دو درهم او
کشنده است و چون او را بیست بار با آب و عسل بسایند و خشک کنند و از آن با روغن زیتون بقدری
که سه انگشت بر بالای او بر آید بجوشانند تا ثلث روغن بسوزد و با حرف بابلی و عسل لعوق سازند
و هر روز یکده و انگشت از آن تناول نمایند جهة صاف کردن آواز و تقویت بدن و نیکوی رنگ رخسار
و اخراج فضلات بدن و تعدیل **خبث النحاس** ثفل مس است در قوت قریب بخبث الحدید و ملطف
و جالی خوردن او سم قاتل است و در ادویه چشم و زخمها مستعمل است **خبث الرصاص** ثفل قلعی است
بغایت قابض و مغسول او جهة التیام زخم چشم و تقویت باصره و منع ریختن مواد بچشم موثر است
خبث الفضه ثفل نقره است لطیف و قوی القبض و طلای او جهة قروح چشم و سعفه و جرب و بواسیر
و نواصیر و التیام جراحت نافعست **خبث الذهب** ثفل طلا است لطیفتر از همه و در افعال قویتر از خبث
الفضه است و طلای او با آب جهة رفع بدبوئی زیر بغل و کنج ران مجرب و در افعال نایب مناب
اقلیمیا است **خبیص** اسم عربی حلوا است و در حا مذکور شد **خبیص البیض** بفارسی خاکینه نامند و با ابزارها
گوکو گویند کثیر الغذا و دیرهضم و سده و مولد خلط غلیظ و با دارچینی و خولنجان و ادویه ماهیه مقوی
باه است **خبازی شجری** خطمی است **خبز الغراب** اقحوانست **خبز القرود** لوف الکبیر است **خبز رومی**
خبز الکعکست **خبز المشایخ** نبات بخور مریست **خبیز** اسم جمیع نباتاتیست که بگردش آفتاب دور کنند

خا با تا

ونباری مشتق از وست **خرکج** بتای مثناة فوقانیتین است **خرء الملک** طین مختوم است **خثاء** بثای مثلثه

خا با ثا

سرگین است واز مطلق او مراد سرگین گاو است و در اغذیه مذکور شد **خثو** بلغت اهل ختا بمعنی بزرگ وبدستور

خان وخثومتراد فند وآن اسم مرغیست که بفارسی رخ نامند بقدر کرکسی وازان بزرگتر میباشد وطعمه او

اکثرا اوقات فیلست و در بلاد ماچین و زنج یافت میشود واز استخوان پیشانی او جهة ملوک قدح میسازند

وخاصیت او آنست که چون او را بر بالای طعام مسموم گذارند عرق کند وهمچنین است سایر استخوان او

وامین الدوله گوید آن شاخ آهوی مشک دار است وهمین اثر را بجهة او بیان نموده و گویند جهة اسهال

نیز بغایت نافع است ومولف تذکره گوید که در ملک سراندیب یافت میشود وخوردن بیضه او بقدر

ده درهم جهة حکه وجرب وسده جگر نافع وبخور استخوان او باعث افاقه مصروعست وزبل او جهة

خا با دال

رفع آثار وسنگدان او جهة رفع بواسیر ضماداً مفید است **خدرنق** عنکبوتست **خدراء البقال** بزر

خا با را

البنج است **خرنوب** بستانی وبری میباشد وبستانی دو قسم میباشد یکی را خرنوب شامی گویند درخت او

بقدر درخت گردکان وبرگش مستدیر وباغلظت وگلش ذهبی وغلاف او بقدر شبری وکوتاه تر وسیاه

وضخیم و دانهای او شبیه بباقلا وازان در شام ومصر رب میسازند و در اسهال استعمال میکنند

وبا وجود شیرینی از سایر شیرینها ابرد است وقسمی درختش خاردار است وبرگش نرم مایل بتدویر

وغلاف ثمرش شبیه بباقلا وازان رقیقتر و دانهای او بقدر ترمس وشیرین طعم ودر تنکابن

کراث گویند و در مازندران وگیلان راکی نامند تازه هر دو قسم مسهل عسر ومدر بول وخشک او در

حرارت وبرودت معتدل در دوم خشک وشیرین او مایل بحرارت ودانه او سرد وخشک وبسیار

قابض ومقوی بدن ومدر بول وضماد پخته او جهة صدمه وسقطه وامثال آن وتاثیل وخوردن تازه خرنوب

شامی که از سال نگذشته باشد دیرهضم وبعد از انهضام مولد خلط صالح وباد دانه جهة فتق وتسمین بدن وچون

داخل شیر کنند شیر را لذیذ کنند واشتها آرد وجهة سرفه مزمن مجرب دانسته اند وتخمش محلل اورام

وجهة بروز مقعد ونزف الدم نافع ومضر معده ومجفف اعصاب ومصلحش به دانه ونبات وبدلش

بوزنش از هر یک از قرظا وطراثیث وعفص وقدر شربتش تا پنج درهم است **خرنوب نبطی** ثمر نبات

جنس بری است وآن دو نوع میباشد درخت قسمی شبیه بخرنوب شامی وخاردار وثمرش کوچکتر وبی

طعم وبسیار قابض وآنرا قرظا وسط وام غیلان نامند وقسمی ثمرخاریست بقدر ذرعی وشاخهای او

بهم پیچیده وشاخهای او تند وریزه وگلش سرخ وزرد ودانه غدار وبارش شبیه بگرده کوچکی ودر قزوین

گیاه او را ورک نامند ومراد از خرنوب بری ونبطی نوع اخیر است در دوم سرد وخشک وبسیار

قابض ومقوی معده وقاطع خون هر عضوی وحابس اسهال وجهة یرقان ومغص ومنع ادرار حیض و

بواسیر ومضمضه وسنون او جهة درد دندان واستحکام آن وپوست بیخ نبات او قاطع دندان

کرم خورده است ومحتاج بآلت کندن نیست وچون با خضاب کنند مانع سفیدی وباعث درازی مو

وتقویت آن وطلای آن بر بدن جهة اعیا وتقویت اعضا موثر وچون خرنوب بری را کوبیده در آب

بخیسانند وجامه رنگین را با او ترکنند باعث ثبات رنگ او میشود ومجربست وآب او با آب مورد منقی

اجساد وثابت کننده صاعد است **خرنوب الشوک** وخرنوب مغربی وخرنوب بری خرنوب نبطی است

خرنوب مصری وقبطی ثمر قرظا است **خرنوب الخنزیر** انا غورس است **خرنوب صیدلانی** خرنوب شامی است

خرنوب هندی خیار چنبر است **خروب** اسم خرنوبست وگویند مخصوص بری است **خروا** اسم فارسی خبازی است

خردل تخم گیاهیست تخمش شبیه ببرگ ترب وازان کوچکتر وگلش مربع الساق وگلش زرد وقسمی از بری

او را تبرکی فی نامند وتخمش مدور وسرخ وقسمی را گلج گویند برگش ریزه تر از بستانی وتخمش غیر مدور وسرخ

وتند طعم وسفید او را اسفید سفید گویند وآن حرف ابیض است ومذکور شد ومراد از مطلق او خردل کوهی است

سرخ اوست در اول چهارم گرم و خشک جاذب اخلاط از عمق بدن و هاضم و محلل رطوبات دماغ و معده
و سایر اعضا و مفتح سدد و مدر فضلات و مفتت حصات و جهة درد کیه و بلغمی و جگر و سپرز و رفع نسیان
و امراض بارده دماغی و نیم درهم از تخم او با شراب جهة سرور و تقویت باه و با عسل جهة ربو و سعال رطوبی
و کرم معده و تب بلغمی و سوداوی و ضماد او جهة نقرس و الشرغرس و عرق النسا و ورم سپرز و جذب مواد
بظاهر بدن و ازاله داء الثعلب و بدستور با موم و روغن جهة تصفیه رخسار و ازاله زنگ خون مرده و
کمنه چشم و با سرکه جهة جرب متقرح و قوبای مزمن و بر پیشانی جهة نزلات بارده و درد سر بارده و رگی
و فالج و استرخا و با روغن طلا کردن بر قضیب جهة نعوظ مجرب و با سکنجبین و آب کرنب جهة خنازیر
و با ادویه مناسبه جهة اورام صلبه و سوداوی و برص و غرغره او با ماء العسل جهة ورم تحت لسان
و خشونت مزمنه قصبه ریه و ثقل زبان و استرخای آن و درد دندان و سعوط او مورث عطسه و جهة
انتباه مصروع و صاحب غشی و اختناق رحم و فتیله او با انجیر جهة ثقل سامعه و دوی و طنین و اکتحال مفرد او
با آب و عسل جهة غشاوه و خشونت پلک و بخور او جهة گریزانیدن حشرات و لطوخ او جهة درد دندان
بی ورم مجرب و مضر محرورین و مورث تشنگی و غثیان و مصلحش کاسنی و روغن بادام و سرکه و بدلش
دو وزن او حب الرشاد و حرمل و قدر شربتش تا سه درهم است و چون در آب انگور اندازند منع
جوشیدن او کند و سرکه شیرین را در کیلانات از و ترشیت میدهند و مطبوخ او با چغندر جهة صرع
و سودا و امراض بلغمی و سدد نافع و در سایر افعال ضعیفتر از تخم اوست و اهل تجربه ذکر کرده اند که چون
بر یک کف خردل آیه و عنده مفاتح الغیب تا آخر آیه الا فی کتاب مبین خوانده شود و بعد از ان بصد و
دو بار یا مبین گفته و بدستور تا صد مرتبه پس آن خردل را در خانه که دفینه گمان داشته باشد افشانده
یک شبانروز در خانه را ببندند روز دیگر خردلها را در جائیکه دفینه باشد مجتمع یابند و روغن او که گویند

بدستور روغن بادام استخراج نمایند بغایت ملطف و محلل و طلای او جهة درد دندان و اختناق
رحم و تبهای مزمن و دردهای کهنه و تحلیل ورم گوش و اورام صلبه و تفتیح سدد اعصاب و جهة نسیان
و فالج و گرانی سامعه که مزمن باشد و آشامیدن او بدستور جهة درد معده بارده و مزمن نافع و قدر شربتش
تا سه درهم است **خردل بری** گیاه او را برگی قپی نامند حرارتش کمتر از بستانی و مفتت حصات و جالی
جلد و جهة سرفه مزمن نافع و مقوی ذهن و ضماد او با ماست جهة صعفه مجرب و در سایر افعال مثل
بستانیست **خردل فارسی** و خردل ابیض و خرنوق و خرفق حرف ابیض است **خروع** بکسر خا و فتح واو
بفارسی بید انجیر و برگی کوچک نامند برگش شبیه ببرگ انجیر و از ان بزرگتر و نرم و ساقش بقدر
دو ذرع و چوبش مثل نی مجوف و ثمرش در خوشهای مدور و پر خار و دانه اش بقدر قهوه و منقط
و مغزش سفید و پر روغن در آخر دوم گرم و خشک و محلل و ملین عصب و مسهل قوی خلط بارد و منقی عروق و
مقوی اعصاب و مدر حیض و مخرج مشیمه و جهة فالج و لقوه و امراض بارده نافع و مرخی و مسقط اشتها و مورث
کرب و مصلحش کثیرا و مصطکی و نعناع و قدر شربتش از پنج عدد تا ده عدد و بیست عدد او مسکر قوی و عوام
مثل تا توره و پنجاه عدد او کشنده است و فادزهر او ریباس و رب ریباس و بدلش عشر آن دند است و
ضماد او جهة ثالیل و کلف و اورام بلغمی و درد آن و نقرس و مفاصل و تلیین صلابات و با سرکه جهة ورم پستان
و اواخر باد سرخ و ضماد برگ او با آرد جو جهة ورم حاره چشم و ورم زیر گلو و سایر اعضا و با حنا جهة
درد مفاصل و با روغن زیتون جهة درد مفاصل و با روغن زیتون جهة دردهای بارده و روغن او که شیر و لطیف تر
از روغن زیتون و مقیئی و دو مثقال او جهة تسکین وجع الفواد بارد و با ماء الاصول(?) محلل ملین نرم اعضای
بعیده و شدید النفوذ و طلای او جهة تلیین صلابات و تشنج و انضمام فم رحم و انقلاب آن و جرب متقرح و
قروح رطبه سر و ورم معده و رافع آثار کبودی جلد و درد گوش و باز بد البحر جهة داء الثعلب و با آب کندنا

جهة بواسیر شربا وضمادا نافع وجوشانیده او باسلخ الحیه وخردل وتدهین آن جهة داء الحیه وداء الثعلب واقسام قوبا وکزاز

وکلف بیعدلیت وبدلش روغن ترب وگویند چون بیخ انجیر را با خردل وسیر وعلق تقطیر کنند مقطر آن

مشتری را قی کنند ومجرب دانسته اند **خربق صینی** وذات است **خربق ابیض** بیخ گیاهیست که برگش شبیه

ببارتنگ وازان بزرگتر وگلش سرخ وساقش بقدر چهار انگشت ومجوف وچون خشک شود پوست آن

متقشر میشود وبیخش شبیه بپیاز وستطیل وباریشهای باریک سفید مایل بزردی وتلخ ودر شکستن او

غباری ازان ظاهر میشود ودر جوفش مثل دام عنکبوت در سیوم گرم وخشک ومسهل بلغم وصفرای غلیظ ولخلاط

لزجه ومنقی معده ومدر حیض وقاتل جنین ومفتت حصات ونافع صداع وفالج وسرسام بلغمی وامراض بارده

دماغی ومفاصل واکتحال او جالی غشاوه وطلای او با سرکه جهة قوبا وبهق وبرص وقلع دندان متاکله وبوئیدن او

باعث عطسه وفرزجه او مدر حیض وقاتل جنین ومضر محرورین ومقیی وزیاده از قدر شربتش کشنده است بخناق

وتشنج ومصلحش پختن او در خمیر وبا مصطکی در روغن بادام استعمال نمودن وبدستور خیسانیدن او یک روز

در آب وآشامیدن آب آن ویا باشکر وعسل سنعقد ساخته بنوشند وقدر شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و

بدلش جوز القی ودر خلای معده نباید تناول نمود **خربق اسود** بیخ گیاهیست سیاه پرگره وگرههای او مجوف

واکثر او مایل بتدویر وریشهای سیاه وباریک ازان رسته وبرگش شبیه ببرگ چنار واز او کوچکتر وزواید

اطراف او بیشتر وبا خشونت وساقش کوتاه وبیخش وگلش سفید مایل بسرخی وبشکل خوشه وثمرش شبیه

بدانه قرطم وتخم او مسهل وبی مضرت تر از اصل او ودر آخر سیوم گرم وخشک وتند وپر خطر واز خربق سفید کمتر

ومسهل مرة السودا وبلغم وصفرای آمیخته ببلغم وجذاب از عمق بدن وجهة امراض بارده قویتر از سفید وآن در

جمیع علل سفید او موثر است خربق سیاه اسرع التاثیر از او جهة یرقان سوداوی وتنقیه مثانه ورحم و

احشا وقصبه ریه وامراض مزمنه وجنون نافع ومضر گرده ومصلحش کثیرا وصعتر وفودنج ومصطکی وده مثقال او

کننده بخناق واسهال وقدر شربتش از نیم درهم تا نیم مثقال وبدلش خربق سفید وگویند مازریون وچهار

دانگ وزنش غاریقون است یا ماهی زهره وضماد او جهة بهق وآنچه در باب سفید مذکور شد ورفع ثالیل

وبریدن گوشت زیاده فاسده زخمها وجهة ناصور وصلب طلای او دو سه دفعه مجرب ومضمضه وفتیله او جهة

وقطور او در امراض مناسبه مثل سفید آن وپاشیدن طبیخ او در موضع مانع دخول حشرات وچوب مثل

گندم وامثال آن که در طبیخ او خیسانیده باشند قاتل طیور ووحوش وچون در شیر منها چند روز خیسانیده

باجو مقشر یا عدس جوشانیده آب او را بنوشند چندان مضرت ندارد وبالخاصیة تنقیه کردن او

باعث تغیر مزاج میشود بمزاج خوبی قریب بمزاج جوانی وغیره مرطوب المزاج را بغایت مضرات

خرم تشدید را اسم فارسی مرنجات وآن گیاهیست که در بستان ومواضع سایه دار میروید

وبرگش باریک ومتفرق ودراز وگلش بنفش وخوشبو وخوش منظر مایل بگرمی وجالی ومقوی دماغ

ومسنوم وملطف وزیاده کننده عقل وفهم ونظاره او مورث سرور وفرح ونگاه داشتن او در کف دست

موجب محبت وروغنی که از گل او ترتیب دهند جهة درد سر وبیخوابی ورفع توحش وطلای او با موم

وروغن جهة نیکوئی رنگ رخسار وموجب قبول ودافع بغض است **خراطین** کرمهای سرخست که در زمین

نمناک بهم رسد در اول گرم وتر ومغری وسه درهم او که خشک کرده باشند با رب انگور مدر بول او جوشانیده

در روغن کنجد جهة خناق وسرفه کهنه بغایت آزموده است وسحوق او را با روغن بادام جهة فتق امعا والتیام

آن مجرب دانسته اند وجهة عسر ولادت ودفع سنگ گرده ومثانه وبا شراب مغیر رنگ بدن

یرقانی در همان ساعت وضماد او جهة ورم حلق ولهات ومنع نزلات وطلای تازه او بقدر شبانروز

جهة التیام عصب مقطوع مجرب وبدستور جهة جراحت اعضای عصبانی موثر وبا غبار آسیا جهة استحکام عضلی

که از جای خود حرکت داده باشند وجهة ضربه وسقطه وتسکین اورام حاره وبا روغن دانه زرد آلو جهة بواسیر

مجرب و طلای مطبوخ او با روغن زیتون ضماد کردن او با زفت و برگ که وجهه بزرگ کردن قضیب بغایت موثر
و مجرب و مولف تذکره گوید که مطبوخ او با قضیب حمار زنند اکلاً و ضماداً و درین باب بی شبهه مجربست
و قطور او با پیه مرغابی و روغن زیتون جهه درد گوش نافع و چون با عسل و نبات در ان طبخ نمایند
طلای او جهه بواسیر و نزف الدم و شقاق مقعده بعدیل است **خرمعان** گیاهی است در شکل و بوشل سنبل الطیب
و رنگ او سبز مایل بشیرینی در اول گرم و خشک و محلل و مجفف و در افعال شل او و از ان ضعیفتر است **خرفطان**
گیاهیست که از درخت بادام و زیتون و امثال آن بر آید و مضرت با درخت میرساند و غیر غیم بود که در
طبرستان دارواش گویند و خرفطان را برگش شبیه برگ زیتون و مایل باستداره و شاخهای او
پر گره و تخمش سرخ و سرد و خشک و قابض و مقوی معده و منقی دماغ و منفتح سدد و با قوت محلله و بعضی گرم و خشک
دانسته اند یک اوقیه آب او جهه شکستگی استخوان و فتق عضل و قطع نزف الدم و رفع سحج و آب
مطبوخ او با انجیر جهه سرفه و زرور برگ خشک او و سوخته او جهه قوبای سر مجربست بشرطیکه موضع را با بول
و نمک کهنه بشویند که خون ظاهر گردد و گویند مسهل اخلاط و بغایت مجفف بواسیر است **خروف**
بره تازه است و خرفان جمع اوست **خرفی** خلر است **خربق** اسم الخره است و گویند فاوانیاست
خروالحمام جوز جندم است **خریع** اسم عربی احریض است **خروالعنادع** طحلبست **خرفه** اسم فارسی
بقلة الحمقا است **خرفع** ثمر عشر است **خروالعصافیر** اشنانست **خرطان** هر طانست **خروسان** اسم عربی
عتر است **خروزبل** است **خرم** لبکون را پوست تخم مرغست که بچه از وی بیرون آمده باشد و تشدید را
شامل هر سه و سراج القطرب و حالبی است **خر** اسم فارسی حمار است **خرگور** اسم فارسی حمار الوحش است
خرماده اسم فارسی اتان است **خرگوش** اسم فارسی ارنب است **خرخدا** اسم فارسی حدبه است **خرما**
اسم فارسی تمر است **خرزهره** اسم فارسی دفلی است **خرمای تر** اسم فارسی رطب است **خرما خرک**

و خرمای هیرون اسم فارسی قسبست **خرچنگ** اسم فارسی سرطانست **خربزه** اسم فارسی بطیخ است
خربزه گرگک اسم فارسی حنظلست **خرس** اسم فارسی دبست **خردنگ** اسم فارسی مرجانست **خروس**
اسم فارسی دیک است **خرغول** اسم فارسی لسان الحمل است **خزایا** بالف آخر و بیا اسم گیاهیست بسیار
خوشبو و بفارسی خیری دشتی گویند و صاحب تذکره خیر خیری بری دانسته و از فلاحه بیان نموده
که چون او را بالعکس حیات صلیبی غرس کنند بنفشه متکون میشود چه گلش شبیه است به بنفشه و منبت او
جبال و میان رودخانها و گلش مایل بکبودی و لاجوردی و بسیار خوشبو مانند نسرین است و تخمش سیاه
و مولف لایع خیری بری دانسته و بیان نموده که شاخ او دراز و برگش کوچک و گل او سرخست و موید
قول صاحب تذکره است امین الدوله در حیز ذکر نموده از قول جالینوس که بری او مختلف القوت و لطیف
مائی و گلش سرخ میباشد بخلاف خزایا و از خواص صفات خیری ظاهر میشود که خزایا غیر اقسام او باشد
و او خوشبوترین گلهای صحرائیست و سفید نیز میباشد و در نفع مشاکل گل حنا و آن سنبل است که با
نرگس میروید و پیازاو نیز بشکل پیاز نرگس است و در اول دوم گرم و خشک و بعضی رطب دانسته اند
گل او ملطف و سخن و منفتح سده دماغی و مقوی آن و جاذب رطوبات زکامی و محلل ریاح و رافع درد سر
و مقوی جگر و دل و سپرز و گرده و مدر فضلات و فرزجه او منقی رحم و جهه خوشبو کردن و نشف رطوبات
و سیلان مزمن و برودت رحم و اعانت بر حمل و احداث گرمی و خشکی و تنگی فرج و طلای خشک او
جهه خوشبو کردن عرق و تقویت عصب مفید و پیاز و برگ و تخم او در افعال ضعیفتر و غیر مستعمله و روغنی
که از و سازند قایم مقام نفط و مصدع محرورین و مصلحش مورد و شربت از گل او تا سه درهم و بدلش
بابونج است **خزف** بفارسی سفال گویند بسیار خشک و با اندک حرارت و ضماد اقسام او جهه ورمهای
نرم و قروح اعضای بارد المزاج مثل غضروف و در ترجیه انسلاخ جلد و سفال تنور با سرمه جهه التیام

خا با سین

جراحت و با سرکه جهة حکه و بوشتها و خراز و سعفه و جرب و نقرس و با موم و روغن جهة ورمهای مزمن
و خنازیر و غدد و سفال چینی جهة جلای دندان و تقویت لثه و قطع خون آن و جلای بیاض طبقه قرنیه و منجمد و
مضر اعصاب و دماغ و مصلحش روغن بنفشه و روغن نیلوفر خز اسم فارسی لباسی است که از ابریشم
و پشم ترتیب دهند و خز خالص لباسی است از موی بسیار نازک که بفارسی کرک نامند ترتیب یابد و در این
زمان مراد از خز پوست حیوانیست از سمور کوچکتر و معروفست در دوم گرم و خشک و پوشیدن او
جهة نقرس و فالج و ضعف باه و دفع جذام و حکه سریع الاثر و موی سوخته او جهة قطع نزف الدم
و خشک کردن جراحات و آشامیدن او جهة فتق اعصاب و اعضای عصبانی نافعست خزبیان
تحریف خرمای فارسیست یعنی مانند خرما و آن حیوان جنداست کوتاه دست و گاه ازین اسم جند
مراد باشد خزنباس مرماحور است خز الماء طحلبست خز الصخر خزاز الصخرات و مذکور شد خزران اسم
فارسی خیزرانست خسک دانه اسم فارسی قرطمست خسک بسکون سین اسم هندی کبریت است
خسرودارو اسم فارسی خولنجانست خصی الحمار ابوخلسا است خضف اسم عربی جوز است خنق اخرنیق بعضی است
خنق الکلب و نیساقوس است خس بفارسی کاهو و بترکی خاس نامند بری و بستانی میباشد و بری او
سرد و تر و از بستانی و برگش درشت و طعم او تلخ و رنگش مایل بسبزی و شیردار و با تندی و جلا
و قسمی از وبی ساق و قسمی را زیاده بر دو شبر و شیر او گرمست و مدر حیض و گیاه او در آخر دوم
سرد و در اول تر و شیر او بقدر نیم درهم با سرکه و آب مسهل خلط مائی و طلای او با روغن گل جهة درد گوش اطفال
او جهة قروح طبقه قرنیه و جلای بصر و با شیر دختران منوم و جهة درد چشم و بیاض آن و برص و آشامیدن
و طلا کردن او جهة سم عقرب و رتیلا نافع و برگ و ساق او در افعال مثل خشخاش سفید است و بستانی او
نیز بی ساق و ساق دار میباشد در دوم سرد و تر و سریع الانحدار و مولد خون صالح رقیق و دافع ضرر آب و هوای

وبائی

خا با شین

وبائی و مسکن حدت خون صفرا و مفتح سدد و مدر بول و منوم و رادع اورام حاره و مسکن تشنگی و التهاب و دافع
خمار و مانع مستی و ملین طبع و جهة امراض حاره و یبوست سودا و صفرا و حکه و جنون و جذام و یرقان و درد
پستان و تبهای حاره و حرقه مثانه و بول و درد سر و منع صعود بخارات بدماغ و نزله حاره و سرفه که از
گرمی و خشکی باشد و با سرکه جهة برانگیختن اشتها نافع و اکثار او مضر باه و مولد ریاح و مضر صاحب سل و ربو
و سوء مورث نسیان و ضعف باصره و مصلحش نعناع و کرفس و بلیله پرورده و زیره و قدر شربت از آب او
تا سی درهم و از تخمش تا دو درهم است و مطبوخ او را غذائیت و سرعت هضم بیشتر و جهة درد سینه و زیاد
کردن شیر موثر است و ضماد او جهة اورام و التهاب و ورم چشم و ذرور سوخته او جهة التیام جراحات
و قلاع نافعست و تخم او در دوم سرد و خشک و مخدر و منوم و مانع احتلام و جهة نزله و زکام و درد سینه
و تقطیر البول و سیلان منی و طلای او جهة منع ریختن مواد بچشم و جهة درد سر و رفع درد گزیدن عقرب
نافع و مضر باه و مصلحش مصطکی و بدلش دم الاخوین است و روغن او محلل صلابات و مرطب دماغ و منوم
و جهة مالیخولیا و صرع و منع مستی شراب موثر است خشخاش بحری خشخاش مقرن است خشکار خبز الخشکار است
خشل مقل مکی است خشب الشونیز نزد بعضی سیساریون است خشف بچه زرینه شتر است خشخاش
ابیض خشخاش بستانی است خشخاش بری خشخاش اسود است خشخاش بستانی بفارسی خشخاش سفید را
گویند و گلش سفید میباشد و خشخاش سیاه او را گلش بنفش و سرخ و سیاه و کبود و این الوان از تخم سیاه میباشد
و خشخاش بری را برگ کثیر التشریف و مزغب میباشد بخلاف بستانی و تخم خشخاش سفید در آخر دوم سرد و
در اول تر و مخدر و منوم و منضج مواد رقیقه صفراوی و ده درهم او با شکر جهة خشونت سینه و سرفه حار یابس
و نفث الدم و تب دق و حرقه مثانه و امراض حاره آن و مقوی جگر ضعیف و گرده و مسمن و با عسل مبهی و
مداومت او قاطع باه و بوئیدن بو داده او رافع بیخوابی و با شیر او مغز بادام مولد خون صالح و دافع نزلات

و چون خشخاش تازه را با پوست کوبیده قرص سازند جهة سرفه و درد سینه و حرقة البول و اسهال کهنه و
تشنگی شرباً و جهة تجفیف رطوبات و تحلیل اورام ضماداً نافع و قدر شربتش تا پنج درهم و از تخم او تا ده درهم
و از پوست او تا یکمثقال و نیم و از گل او تا یکدرهم و مضر سرودین و مداومت او مضر ریه و مصلحش عسل و مصطکی
و شکر و پوست او مایل بخشکی و رادع و مسدد و یکمثقال او که صبح و شام بنوشند جهة اسهال دموی و صفراوی
و التهاب او معاً مجرب و ضماد او جهة درد سر و با حلبه و گلاب که طبخ یافته باشد جهة ابتدای رمد و تسکین درد
آن و منع ریختن مواد باعضا و نطول مطبوخ او و مطبوخ برگ آن جهة بیخوابی و ما آرد و جهة اورام حاره و باد
سرخ و لعوق آب و مطبوخ او با عسل که رب خشخاش گویند جهة منع نزلات و سرفه و اسهال مزمن نافع
خصوصاً با اقاقیا و عصاره لحیة التیس و طبیخ بیخ او جهة جگر علیل و خلط غلیظ معده مفید و عصاره پوست او
که کوکنار گویند سرد مایل برطوبت و در آثار قویتر از تخم او و مداومت او مرخی اعضا و مشوش حواس و
قاطع باه و مفسد اشتها و هاضمه و مورث نسیان و مفسد خون و بالعرض محلل حرارت و رطوبت غریزی
و مسکن اوجاع حاره و یابسه و منوم قوی و منعظ بالعرض است و گل خشخاش با آب کشنیز جهة نمله ساعیه
و قروح و ضماد او جهة سوزش چشم و قرحه قرنیه اکتحالاً مفید و روغن او که بدستور روغن گل گیرند مخدر
و مسکن دردهای حاره و اورام و آشامیدن او جهة نزله و سرفه حاره و قطور او جهة درد گوش و اورام
حاره آن مفید و روغن تخم خشخاش در افعال از آن ضعیفتر و منوم و مسدد است **خشخاش اسود**
مصطلح اطبای سابق از افیون عصاره اوست نه از اقسام دیگر و مراد از قسم بری است که برگش کثیر التشرف
و زغب دار باشد در آخر سیوم سرد و در جمیع افعال تخم او قویتر از بستانی و جهة سیلان رحم و حرارت جگر
و با شراب جهة رفع سیلان حیض نافع و مضر دماغ و مصلحش رازیانه و قدر شربتش بجمیع اجزا بقدر نصف
شربیات اجزای بستانیست و از تخمش یکمثقال و برگش خشخاش کاهو است در اکثر مواد **خشخاش منثور**

قسمی از خشخاش بری است برگش شبیه برگ تره تیزک و دراز و با خشونت و مایل بسفیدی و ساقش
خشن و قبه او کوچک و شبیه شقایق و در قوت از خشخاش بستانی قویتر و از خشخاش سیاه ضعیفتر و یک
مثقال او با ماء العسل ملین طبیعت **خشخاش زبدی** گیاهیست بسیار سفید و سبک و ساقش بقدر ذرعی و برگش
بسیار ریزه و درازتر و بیخ او باریک و ثمرش متصل برگ او و سفید و مستعمل از او ثمرش در وسط
تابستان میرسد بغایت گرم و تند و در طبع مثل جبلاهنگ و از جمله سموم و مسهل و مقیی قوی و جهة تنقیه
دماغ و دفع بلغم و صرع مفید و قدر شربت از تخم او تا یکدرهم است **خشخاش مقرون** گیاهیست
برگش سفید و با زوائد مثل اره و زغب دار و گلش زرد و ثمرش شبیه شاخ گاو و منحنی او از این جهة مقرون
گفته اند و در جوف او دانها مثل حلبه کوچکی و منبتش شنزکنار دریاست و او غیر جبلاهنگ است و دانه او
زرد است و این زردنیست در سیوم گرم و خشک و جالی و مقطع اخلاط باقی و اسهال برگ و گل او
جهة تنقیه جراحات و ریشه خشک آن و اکتحال گل او جهة قرحه چشم و طبیخ بیخ او جهة علل بارده جگر و عرق النسا
و ترقیق کردن اخلاط غلیظه لزجه نافع و یکمثقال از تخم او مسهل قوی اخلاط لزجه است **خشاب** بفارسی
آب مطبوخ میوه هاست که با شکر طبخ یافته باشد مثل آلو بالو و مویز و سیب و به و زردآلو و امثال آن
و مجموع آن الطف از اصل آن و مولف تذکره گوید که آلو بالو جهة تشنگی و اصلاح خلط محترق و التهاب
و درد سر و از به جهة تقویت اعضای رئیسه و ارواح و هاضمه و رفع عفونات و از سیب جهة خفقان
و غشی و کرب و از مویز جهة تصفیه صوت و تنقیح صدر و یرقان و ضعف جگر و عسر بول و از آلو جهة سرفه
و تب عفنه و منع ارتفاع بخارات بدماغ نافع و نیکوترین آن خشاب زردآلو است و مجموع مولد
ریاح و مصلح آن انیسون و مصطکی است **خشکنجبین** معرب از انگبین خشک است و آن علی است در غایت خشکی
سبز و زرد و سفید و سیاه و سرخ میباشد و در تنکابن شکری و در دیلم و طبرستان اسب دندان گویند

سفید او در جمیع افعال قوی‌تر از عسل و در غایت حدت و پوستست و زرد و سرخ او قوی‌تر از سفید و سبز او
بسیار گرم و مایل بتلخی و سیاه او قریب بعسل بلادر در چهارم گرم و در غایت جلا و تقطیع و تحلیل و زیاده او
محرق اخلاط و مهلک و قدر شربتش تا یکدرهم است **خصیة البرس** جلبوبست **خصیة البحر** و **خصی حنیزه** اسامی
جندبند **خصی الدیک** حب البان است و مولف تذکره گوید غیر اوست و گیاه او شبیه بعنب الثعلب و
الطول و دانه او بقدر آلوبالو و سفید و در دوم گرم و خشک و مسهل بلغم لزج و محلل ریاح و ضماد او جهت تحلیل
صلابات و مفاصل نافع و مصدع و مکرب و مصلح او بنفشه و شربتش تا یکدرهم و بدلش زیره است
خصی الثعلب بفارسی ثعلب گویند و آن بیخی است سفید و از سورنجان کوچکتر و طعم او شیرین بالزوجه
و اندک تندی و در بو شبیه ببوی منی مثل دو بیضه کوچکی که باهم ملاصق باشند و از هر بیضه ریشه باریک دراز رسته
و از آخر هر یک دانه کوچکی موجود که هر چند آن دانه بزرگ شود بیضه او کوچک گردد و از نیجهت قاتل اخیه نامند و
مستعمل اصل بیضه است نه حب مذکور و برگش بقدر انگشتی و از برگ پیاز اندک عریض‌تر و پهن بر روی زمین
نرم و ساق او بقدر شبری و بربالای آن دو عدد گل زرد رنگ و در وسط گل چیزی سیاه و منبتش جبال و اماکن
نمناک و بی تخمست و از آخر اول گرم و تر و مبهی و مقوی عصب و جهت کزاز و تشنج و ایلبن و تولید منی و تقویت نعوظ
و طلای آن با روغن گل مقوی مو و مثبت آن و مانع سقوط و قدر شربتش دو مثقال و مضر معده و مصلح او شکر
و بدلش تخم رطبه و تخم زردک است و گویند نوعی از و را لکلبت که در ان چیزی شبیه بعکس میناست بیخ او در تقویت
باه ضعیف‌تر است و نوع دیگر هم میان برگ و شاخش سرخ و بر سر او دو عدد گل بسیار کوچک و درون او
تخم سیاهی و در تابستان میروید و دو سال میماند در دوم گرم و تر و گویند جهت امراض سوداوی مجربست و
هر که او را قلع کند دست آنشخص بی حس و بی حرکت گردد و چون او را بسوزانند و با موم و روغن زیتون یا بزرگ
تدهین کنند رفع آن شود و نوع چهارم او را برگ سه عدد و مایل بطرف زمین و شبیه ببرگ سوسن سفید و از آن

خاماصاد

کوچکتر و رنگش سرخ و ساقش باریک بقدر ذرعی و گلش مثل سوسن آزاد که زنبق است و بیخش مدور و بقدر
جوزی و سرخ و درونش سفید و بالزوجه و شیرین در دوم گرم و تر و بغایت مبهی و نوع پنجم را نبات و بیخ
مثل نوع چهارم و تخم او شبیه بتخم کتان و از آن بزرگتر و براق و صلب در سیوم گرم و با رطوبت فضلیه و در
تقویت باه قوی‌تر از سقنقور و چون بیخ مذبور را در دست دارند باعث نعوظ گردد و جهت فالج و لقوه و تسمین بدن
و ریزانیدن حصات و حمول او با زعفران و اندک مشک موجب حمل در همان ساعت و مجرب دانسته‌اند و تخم او
با شراب بغایت موجب نعوظ و مکدر حواس و مضر محرورین و مصلح او سکنجبین و قدر شربت از بیخ او تا یکدرم
و از تخم آن یکدرهم است **خصی الکلب** بیونانی ارخس نامند و آن بیخ گیاهیست مثل دو زیتون بهم چسپیده
یکی ماده و بزرگتر و ممتلی و دیگر نر و کوچکتر و غیر ممتلی و سفیدلون و برگش شبیه ببرگ کندنا و ساقش بی برگ
و تا نیم ذرع و گلش ریزه و باهم متصل بشکل سنبل و نقشش شبیه بگل اصابع صفیر و جمیع و فیروزکوه هر دو را اشتباه
نموده همه صفات باهم شبیهند مگر آنکه گل اصابع صفیر بسیار بهم متصل نیست و سرخ ارغوانیست در آخر دوم
گرم و خشک و محلل اورام بلغمی و مسخن ریه و ماده او با رطوبت فضلیه تازه آن که با شیر پخته باشند بغایت
محرک باه و قسم نر او قاطع آن و گویند هر یک از نر و ماده که بعد از دیگری خورده شود فعل او را باطل کند و
مصلح او در سخونت ربح صمغ و خشخاش است و تصریح نموده‌اند که قسم ماده او باعث تولد ذکور است و
نوع دیگر را برگ مثل نوع اول و عریض‌تر و با رطوبت چسپنده و گلش بنفش و بیخش دو عدد و کوچکتر از اول
و هر دو ممتلی و دراز و در سیوم گرم و خشک قاطع باه و قابض اسهال و خشک سائیده نوع اول محلل اورام
بارده و منقی قروح و رافع عفونت آن و جهت نمله و قلاع خبیثه و قروح رطبه مفید و مفتح سده و رافع آثار جلدیست
خصیه از جمیع حیوانات زبون‌ترین اعضا و در رطوبت غالب و تیمی و بهترین همه خصیه خروس فربه است
مبهی و مولد خون صالح و مصلح او و سایر او پختن و با نمک و صعتر استعمال نمودن و خواص خصیه هر حیوان در ضمن

خا با ضاد

خا با طا

خواص آن مذکور شد و خضلات بضاد معجمه درخت مقل است و گویند مقل کبیت خضف خربزهٔ نارسیده است
خطر وسمه است خطمی معروفست سفید و سرخ و الوان مختلفه میباشد و آنچه بی گل باشد خطمی بری نامند و
جالینوس سرد و تر دانسته و شیخ الرئیس گرم باعتدال و اکثر مرکب القوی و مایل بسردی و تری و از
انواع خبازی شمرده اند محلل و منضج و رادع و مرخی و گل او ضعیفتر از برگ و ساق او و هرگاه برگ و ساق
او را خشک کرده و کوبیده استعمال کنند بهتر دانسته اند و آب طبیخ او جالی امعا و مقعد و رافع ضرر
تندی ادویه مسهله و یکمثقال آن جهة تحلیل قولنج و کشودن بول و حیض و قرحه امعا و نفث الدم و سرفه حار
و اسهال و مغص و مواد سوداوی و خلط خام و ضماد او جهة التیام قروح و تسکین درد و رمهای تحلیل آن
دخنازیر و نضج جراحات و دمل و ورم پستان و مقعده و ورم جراحات و خراز و تنگی اعضا و عرق
النسا و مفاصل و نقرس و با روغن زیتون جهة گزیدن هوام و سوختگی آتش و با ادویه مناسبه درد و غنها
جهة ذات الجنب و ذات الریه و ضماد پختهٔ او با روغن بغایت منضج سریع الاثر در اورام حاره و نطول او
جهة نرم داشتن مو و جلوس در طبیخ او جهة ورم مقعد و انضمام فم رحم زنان عقیمه مفید و تخم کوبیدهٔ او جهة
سنگ گرده و لعاب آن با شکر جهة سرفه حار و ضماد او با سرکه در آفتاب نشینند جهة بهق و با روغن
زیتون و سرکه جهة سموم حیوانی و یکجز و تخم او با دو جزو دانهٔ خرما که با سرکه طلا کنند جهة ورم بغایت مجرب
و پوست بیخ او بغایت ملین و قوی التحلیل و طبیخ او جهة مغص و زحیر و سدهٔ امعا و قرحه آن و با شراب جهة
عسر بول و حصات و رفع فضلات خام مثانه و عرق النسا و ارتعاش و شکاف عضلات و جلوس در طبیخ او
بدستور و تضمید آن جهة تحجر مفاصل و صلابت اعضا و مضمضه طبیخ او با سرکه جهة درد دندان نافع و چون
بیخ او را کوبیده در لته بسته در آب گذاشته در زیر آسمان چندان بگذارند که آب منجمد گردد و طلای او
جهة رفع بهق پاک چشم موثر و جهة سرفه حار و نفث الدم مجرب و طبیخ او را نیز همین اثر است و مضر معده

و مصلح او

ابابیل

و مصلح او عصارهٔ زرشک و عسل و از زیاده و گویند مضر ریه است و عسل مصلح اوست و قدر شربتش از یک
مثقال تا دو مثقال و از طبیخ او تا سی مثقال و بدلش خبازی و صمغ خطمی بغایت مسکن تشنگی و قابض طبع و رافع قی
صفراوی است خطاف بفارسی پرستوک و بترکی قرلانقوج و بدیلمی چلچلا نامند و از طیور معروفست و گوشت او
در سیوم گرم و خشک و کباب او مفتح سده و رافع سنگ مثانه و رافع یرقان و امراض سپرز و آشامیدن
یکمثقال از خشک و سحوق او جهة قوت باصره و غرغرهٔ آن با آب جهة خناق و جمیع امراض حلق نافع و طلای
سوختهٔ او همین آثار دارد و اکتحال محرق او مقوی باصره و دماغ او با سرگین و خاکستر او با عسل جهة ابتدای
نزول آب و بیاض و جرب و سبل و ظفره نافع و بدستور خون گرم او و سرگین او بغایت جالی و جهة بهق
و آثار روشن نیکو کردن رنگ رخسار و ضماد او با زهرهٔ گاو جهة سفید کردن موی بسیار مجرب دانسته اند و خوردن
آب معصور مدقوق او با قدری بادروج جهة اخراج جنین میت سریع الاثرات و بدستور یکمثقال خاکستر آشیان
او که سوزانیده باشند جهة عسر ولادت بغایت مفید و خوردن خون او سبب رفع شبق زنان و طلای او
بعد از کندن موی سفید باعث روییدن موی سیاه او با روغن جهة سیاه کردن موی سر و ریش سفید
مهرباریس گوید مجربست و مولف مالایسع گوید مخصوص سفید قبل از وقت و باید که شیر در دهان نگاه دارند
که دندان سیاه نشود و چون هر سالی دو بار بچه میدهد هرگاه در حین زیادتی نور قمر شکم بچهٔ اول او را بشگافند
دو سنگریزه ظاهر میگردد یکی سفید و یکی ملون چون غیر ملون را در پوست گوساله که در حین زائیدن بهم گرفته
باشند که بدن گوساله بزمین نرسیده و ذبح کرده باشند بسته بر بازوی صاحب صرع یا بگردن او ببندند
در رفع صرع جمیع اطبا مجرب دانسته اند و سنگ ملون را چون در حریر پیچیده نگاه دارند باعث جاه و قبول
و قضای حوایج میگردد و امین الدوله گوید که سنگ ملون سرخ میباشد و تعلیق او موجب رفع فزع است
و گویند بچهٔ او را با زعفران و امثال آن زرد کنند بدستوریکه در حین رنگ کردن ببیند جهة رفع زردی بچه خود

رفع صرع

سنگ یرقان آتشیان خود آرد هر گاه صاحب یرقان آن سنگ را با خود دارد یرقان دفع شود و چون در وقت
صلوة جهة آتشیان او را اخراب کرده حل نموده با آب غسل نمایند باعث بطلان سحر و شر آنست **خفاش**
بفارسی شب پره گویند در سیوم گرم و در چهارم خشک مرق پخته او مسهل فضلات غلیظه و زرداب و رافع
استسقا و مرارة او در روغن زیتون و زنبق جهة فالج و رعشه و مفاصل و نقرس و درد کمر و ورمهای بارده
و طلای مطبوخ او براحلیل جهة احتباس بول سریع الاثر و جلوس در طبیخ او جهة فالج و حمول بیاء او قاطع
حیض و طلای خون او قبل از بلوغ مانع برآمدن موی و بزرگ شدن پستان و مالیدن زهره او
بر فرج جهة عسر ولادت بغایت مجرب و تدهین روغنی که در ظرف مس بی قلعی او را مهرا پخته باشند
جهة رویانیدن موی و دراز کردن آن بعدیل و اکتحال مغز سر او با آب پیاز جهة نزول آب و با عسل
جهة بیاض و طلاء او بر کف پا مهیج باه و سرگین او جهة قوباء و بیاض چشم و خاکستر سوخته او جهة منع مستی
موثر و شیر و بول او بغایت جالی و در آشیانه او منجمد آن هم میرسد و شیرزرق نامند بقدر بندانگشتی
و سفید متخلل شبیه بقلی و سوراخ دار است یک مثقال او قاطع ربع در هم او مخرج حصات و اکتحال او
رافع بیاض عین و طلای او باعث جراحت جلد و ستردهٔ مو و قاطع ثالیل است و گذاشتن سر او
در زیر بالین کسیکه عالم نباشد مورث بیخوابی و پستور دل و خشم او همین اثر دارد و دفن کردن سر او
در برج کبوتر موجب جمعیت کبوتران و در سوراخ موش باعث گریختن ایشان از آن مکان و داشتن او
مورث قبولست **خفج** خردل بری است **خف الغراب** نوعی از حلزون است درازتر از ودع و بزرگتر از آن
خفروج خرفه است **خل الزیت** ترشی است که از روغن زیتون و غوره و یا از سرکه و روغن بادام و نان
فطیر و شکر ترتیب دهند **خلال ابراهیم** خرای بریست **خلال دان** نوعی از طریلالست **خلال خلیل**
نبات الطریلالست **خلوق** زعفرانست **خلال مامون** اذخر است **خلیان** اسم یونانی بازرد است **خلقیس**

خا با فا

خا با لام

اسم یونانی زاج است **خل الخمر** سرکه انگوری است **خل العنصل** سرکه عنصل است و در اسقیل مذکور شد
خلال در بلح مذکور شده و آن غوره خرما است که از حد بلح گذشته باشد و بستیاج را نیز باین اسم نامند
خل بفارسی سرکه نامند و از خرما و مویز و شکر و عسل و انجیر و امثال آن ترتیب دهند و مراد از مطلق او
سرکه انگوری است و خل خمر او را از آنجهة گویند که ما دامیکه او لا خمر نشود سرکه نمیگردد و بخلاف سایر سرکه
اولا ترش میشود و بهترین همه سرکه انگوریست بعد از آن خرمائی و مویزی و انجیری و سرکه طاری
و نیم جلی و علی و سه قسم اخیر گرم و خشک اند سرکه انگوری مرکب القوی در دوم سرد و خشک و گویند
خشکی او در سیم است قابض و بسیار مجفف و سریع النفوذ و رساننده قوت ادویه با عضا و ملطف
و قاطع اخلاط غلیظه و دافع تشنگی و معین هضم و قاطع نزف الدم اعضا و محرک اشتها و گذارنده بلغم
و سپرز و موافق معده ملتهبه و بلغمیه جهة قطع صفرا و تفتیح سده ماساریقا و سپرز و مداومت خوردن او
هاشتها قاتل کرم معده و گرم او با عسل جهة نفس الانتصاب نافع و قی کردن بعد از خوردن گرم وی جهة
ادویه قتاله و رفع جمود خون و شیر در معده و با نمک جهة دفع ضرر فطر و سگ دیوانه گزیده و مکیدن او
بتدریج جهة زلو نیکه در حلق مانده باشد و مضرفه کهنه رطوبی و غرغره او جهة منع سیلان فضول بحلق و خناق
و سقوط لهات و درد دندان و مضمضه او با نمک جهة قطع خون بن دندان که کنده باشند و با زاج سفید جهة
خون لثه و سستی آن و طلای او جهة منع انتشار قروح خبیثه و با دسرخ و جمره و نمله و جرب متقرح و بواسیر
و داخس و ورم ظاهری و باطنی و مانع ورم جراحات تازه و در دسر حار و خارش و بن و گزیدن
حیوانات سمیه حاره و سوختگی آتش بغایت مجرب و چون بر عضوی بمالند منع قبول سم از عضو مجاور
نمودمیکند و نطول او جهة گزیدن حیوانات سمی و بر موضع نزف الدم ظاهر بدن جهة قطع سیلان
خون و طعامی که با سرکه پخته باشند منع سیلان فضول بشکم میکند و ضماد انجیر یکه در دو پخته باشند

جهة سوزش عضو و خشونت آن مجرب و با گوگرد جهة نقرس و با عسل جهة رفع آثار تحت چشم و خون مرده
و با روغن گل جهة درد سر که از آفتاب حادث شده باشد و با آرد جو جهة خناق و ورم پستان و بناگوش و
با خاکستر جهة غدد و ورم بارد و با حرمل جهة خدر و کزاز و مفاصل جوشانیده او با گلاب که پارچه را
با و تر کرده بر سر گذارند جهة درد سر که از صفرا و خون و بخارات حمام حادث شده باشد مجرب و
پاشیدن سرکه بر سنگ گرم کرده و بدستور سنگ را در و انداخته بخار او بجهة درد سر مزمن و نزلات و سرفه
مزمن و بواسیر و خوردن انجیر و مویز که در ان خیسانیده باشند جهة سپرز و مضمضه طبیخ او با زیره و صعتر
جهة تسکین درد دندان و قروح لثه مجرب و قطور او جهة کرم گوش و بخور او جهة دوی و طنین و گرانی سامعه
و تفتیح سده خیشوم و بوئیدن او جهة سده مصفات و با گلاب و روغن بادام و روغن گل جهة سرسام
و هذیان نافع و چون یک اوقیه پیاز عنصل خشک را ورق کرده در سرکه بجوشانند تا مهرا شود و یک هفته
در آفتاب گذاشته صاف نمایند و هر روز دو درهم ناشتا از ان بنوشند جهة رفع بد بوئی دهان که
بمشارکت معده باشد مجرب و در جمیع افعال مثل سرکه عنصل است که در اسقیل غ کور شده و مضر پیران سوداوی
مزاج و قوت باه و صاحبان سرفه تازه و سعال یابس و مضر اعصاب و اعضای عصبانی و رحم و ناقهین
و مبرودین و صاحبان ریاح غلیظه و در مفاصل و مداومت او مورث استسقا در صاحبان ضعف احشا
و تشنج و ضعف بصر و مورث زردی رخسار و بیج و لاغری بدن و مصلح او شیرینیها و گوشتهای
چرب و شراب سرخ غلیظ و در رفع ضرر سرفه شیرینی و روغن بادام و ادویه ضعیف الحرارت و در ضعف
اعصاب عسل و ادویه حاره و در بیج لعابها و قدر شربتش تا هفت مثقال و بدلش در بعضی امور شراب
و در بعضی آب لیمو است و سرکه عاری و نارجیل مضر عصب است **خلنج** درختی است شبیه بدرخت گز و در چین
و بلاد روس بسیار بزرگ میشود و برگش مثل برگ گز و گلش کوچک و سرخ و زرد و سفید نیز میباشد و ثمرش مثل

خرولست و در دوم گرم و خشک و شکوفه او تندتر و قویتر از سایر اجزای او و شکوفه و برگش جهة گزیدن
هوام و روغن او که شکوفه را در و بجهة باشند و سه هفته در آفتاب گذاشته باشند جهة اعیا و درد عرق النسا
و نقرس نافع و نشاره چوب او را همین اثر است و یکمثقال از تخم او با عسل حافظ دل است از ضرر سموم
و خوردن چیزی در ظرف چوب او مانع خفقان **خلاف** شامل بید مشک و بید بری و بید موله است
و از معلق او مراد بید بری است و گل او بعد از برگ بهم میرسد رنگش زرد و قدری خوشبو و ثمرش
مثل خوشه که از ساق شاخهای او میروید و کتب بید نامند و در اکثر مواضع یافت میشود و قسم نر او
بی گل است و صفصاف اسم خلاف بری است گلش در دوم سرد و در اول تر و برگش در اول
خشک و ثمرش در اول سرد و تر و بید موله در افعال ضعیفتر از وست مفتح سده جگر و ملطف و دافع خفقان
و تشنگی و جهة ضعف معده حاره و تبهای محرقه صفراوی و جمیع امراض حاره و رمد و صداع نافع و عرق او
الطف از جرم و شکوفه او و خاکستر چوب او جهة نزف الدم و با سرکه جهة ثالیل و نمله و ورم پستان و
ورم اعضای ظاهر مفید و جرم برگ او قابض و رادع و عصاره او مسهل بلغم و صفرا و سودا و مدر بول
و جهة سده جگر و یرقان و صلابت سپرز و صرع و منع لرزه و تبها و اختناق رحم و مفاصل و نقرس و
گزیدن عقرب و ادویه سمیه و قطور او در گوش جهة پاک کردن چرک آن بسیار مفید و مضر باه
و مصلح او گلاب و شکر و قدر شربتش بیست درهم است که با شکر بنوشند و طریق آشامیدن او
در دستورات مذکور است و صمغ او مقوی باصره و جالی و ثمرش جهة اسهال و موی مجرب است و
جلوس در طبیخ برگ و شاخ او جهة رفع فسا و اعضا بغایت موثر **خلاف بلخی** بفارسی بید مشک گویند
و در شام شاه بید و گل او قبل از برگ بهم میرسد بقدر بلوطی و ملون بزردی و اندک سرخی و سیاهی و
سفیدی بسیار خوشبوی و جالینوس سرد و تر دانسته و جمعی دیگر در اول گرم مایل بخشکی باین نموده

محلل و ملطف و منفتح سده خفیفه دماغی و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع که از انجا مواد حاره باشد و ملین
طبع و عرق او در جمیع افعال قوی تر از عرق بید و گلاب و ملین طبع و مقوی دل و معین باه و مقوی احشا
و چوب و برگ او در خواص و مصلح و قدر شربت مثل بید است و روغن بید مشک و شکوفه بید سرد و مجفف
و مسکن درد سر حار و مانع صعود بخارات بدماغ و خوردن او مانع غلیان خون بسیار گرم و بدلش روغن گل
و طریق عمل او مثل روغن بنفشه است و چون با مغز بادام بطریق بنفشه بادام گیرند الطف است و بدل او
نیلوفر است **خلاف بری** بید مطلق معروف است **خلد** بضم خا و فتح لام بفارسی موش کور و در اصفهان ولایه
سنبانک و دیلمی کاپش گویند حیوانیست بی چشم و بی دم و بی دست و پا و از موش کوچکتر و سرخ رنگ
و ریشه انجار را میخورد و زمینهای نمناک را پیوسته سوراخ میکند و گویند چشم او در زیر جلد است
و اشیا را می بیند و طیماساروس گوید که هرگاه در سوراخ مسکن او پیاز و کندنا بگذارند بوی آن
بیرون آید و از سموم قتاله است بغایت گرم و با رطوبت و خون موضع دنباله او جهة خنازیر و بیاض
چشم و رافع آثار جلد و خال و دماغ او با روغن گل جهة برص و بهق و قوبا و خنازیر و هرچه از بدن
بروز کند معدل و قاطع رعاف و سیلان خون هر موضع و هر عضو و محلل اورام و خون او نیز همین اثر دارد
و سر او را چون سوخته با زاج سفید در گوش گذارند جهة ازاله بدبوئی آن و طلای او جهة درد سر و بخور او
جهة عسر بول و سقوط زهره او با آب خ رطبه و قدری زعفران جهة رفع لقوه از مجربات شمرده اند
و تعلیق لب بالای او جهة تب ربع و صرع و جهة بیرون آمدن دندان اطفال آسانی و گویند خوردن دل او
اعانت بر اطاعت روحانیات کند و دفن کردن او در آستانه در مانع اثر سحر و انداختن دندان او
در میان جماعتی موجب تفرقه ایشان و همچنین است در آتش انداختن پیه او **خلر** بضم خا و تشدید لام
دانه ایست شبیه بکرسنه و گیاه او کمتر از ذرعی و برگش ریزه و گلش ما بین سفیدی و زردی و غلافش

الغلاف قسم

شبیه بغلاف باقلا و سفید و آن پنج قسم است و آنچه از غلاف باقلا کوچکتر و پوست او غلیظتر و عریض
بسیار سفید باشد و دانه آن بقدر نخود و کوچکی و او را جلبان ابیض نامند و دوم مضاعف الغلاف و [illegible] دانه او
در سفیدی و کوچکی و تند دیرکمتر از اول میباشد و او را نبقه نامند و مذکور شد سیوم طویل الغلاف و درج
باقلا و سیاه رنگ و دانه او مستدیر و بزرگ مایل بزردیست و بسیار تلخ و در مصر بسیله نامند
چهارم را دانه او کوچک و اغبر است آنرا جلبان اسود نامند پنجم رقیق الغلاف سفید دانه است و او را
قصاص گویند و همه اقسام او در آخر دوم خشک و در اول سیوم سرد و طبیخ او با عسل مدر بول و حیض
و منقی امعا و محلل اخلاط فاسده و ملین سینه و جهة سرفه و قصبه ریه و سینه و رفع فضلات غلیظه و ادرار نمودن
شیر و ضماد و [illegible] جهة تقویت اعضا و وثی و کلف و با عسل جهة تحلیل اورام و بخور او در موضع موجب جمعیت
سور [illegible] و مضر اعصاب و مولد سودا و نفاخ و مصلحش شراب العسل و قدر شربتش تا ده درهم است نوع
بری او بغایت غلیظ و مدر شیر است **خلال مکه** اسم فارسی بستیاج است **خلر بری** بلغة مصر بسیله نامند

خا با میم

خنثة الاغصان بکبون است **خبیط** گوشت بریانست **خمان الارض** نوع صغیر خمان نامند **خمافیطوس**
کمافیطوس است **خمخم** نبات توردیست و بلغة نبطی اسم خبازیست **خمالیون** مازریون سیاهست **خمل**
سورنجانست **خنثة الاوراق** پنجنگشت است **خمیر بنفشه** اسم فارسی بنفشه بری است **خمیر مایه** اسم فارسی
خمیر است **خمیر** بفارسی خمیر ترش و خمیر مایه گویند و آن آرد گندم است که با روغن کنجد و روغن زیتون
و شیر و سایر روغنها و ماست اندر یک که باشد سرشته گذارند تا ترش شود و بدبو گردد و قدری از آن
داخل خمیر نان کنند تا فطیر نشود و مرکب القوی و در دوم گرم و خشک بغایت جالی و ملطف و جاذب
از عمق بدن و با نمک و سرکه زیاده با منضج و منفتح دمل و محلل اورام بارده و مسکن درد آن و سی مثقال
آن که در و خمیر مایه کم نمک بقدر چهار مثقال حل نموده باشند یا چهار دانگ تباشیر و مثل طباشیر شکر و [illegible]

زعفران جهة رفع خمار وتشنگی تب والتهاب مجرب وچون دو مثقال سرکه نیز اضافه کنند جهة اسهال
صفراوی واحتراقی مفید وغرغره او در آب با ربع آن روغن بنفشه جهة ورم حلق وضماد او با حنا
وروغن ونمک جهة تحلیل صلابات عظیم ما یوت العلاج مجرب وچون کنجد وآب نعناع ونیم جو وخردل
سائیده ونصف عشر خردل شب یمانی وسه چندان مجموع خمیر مایه اضافه نموده در دو مثل همه آب
بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با نصف وزن آن عسل بقوام آورند جهة تقویت هاضمه
برتبه ایست که صبر نتواند کرد ومنقی معده از اخلاط محترقه ودافع بلغم وباهی است وهرگاه بعد از تناول چین
باهیه بلا فاصله بنوشند بغایت سریع الاثر وچون خمیر مایه را کوبیده وبا آب انار شیرین واشتال آن
بسرشند قایم مقام خمر است واز اسرار مکنونه است ومضر سینه علیل ومصلح او کثیرا وقدر شربتش
تا هجده درهم است خمر سراواز ودر شرع ما یخمر العقل است یعنی آنچه عقل را بپوشاند پس خمر همه اقسام او
حرام است ودر عرف از مطلق او شراب انگوری مراد است که آب انگور صاف را در خم بزفت اندوده
کرده مدتی در آفتاب نهند وبعد از آن در سایه گذارند وغیر انگوری را نبیذ نامند واصناف او
بحسب افعال زیاده بر شش صد قسم میشود وچون خردل داخل کنند بدون جوشیدن خمر میشود و
شیرین میماند وبا زعفران باعث شدت سرور وتقویت جگر ودل میگردد وچون بادیانه انگور
باشد قابض میشود ودر یکجائی آنست که خم را بعد از اندودن بزفت وبا قیر وموم آلوده کردن بعود
وکشته بخور کنند ودر آب انگور مورد ومصطکی وبه شیرین وسیب بقدری اندازند وبعد از آفتاب
گذاشتن ظرف را در زمین دفن کنند وآنچه در دو ششماه نگذاشته باشد سطار نامند وبفارسی ولای
گویند وچون آب انگور را بجوشانند تا ربع او بسوزد ودر خم کنند اورا جمهور گویند وبهره غلیظ را تهوه
نامند واو قاطع باه است وشرابیکه از یکسال تا دو سال گذشته عتیق گویند واو در سیوم گرم ودر دوم خشک است

وقدیم او که زیاده از دو سال تا چهل سالست یبوست او در سیوم وتازه او که سطار است در دوم
گرم وتر واز ششماه تا یکسال در آخر دوم گرم مایل برطوبت واولی آنست که بعد از جوشیدن
اقلا تا سه ماه نگذرد استعمال نکنند وقویترین اقسام او عتیق رقیق وضعیفترین همه تازه سفید است ورقیق او
سریع النفوذ ومفتح وغلیظ آن دیر هضم وکثیر الغذا ومقوی اعضا وشیرین او ثقیل وغذائیت او غالب
وترش شیرین او مفسد هضم ومضر عصب ومورث توحش وقسم قابض خمر حابس طبع وباعث خشونت
سینه ودباغت معده وقوی الخمار وتلخ او جالی ومفتح وهاضم وسیاه او دیر هضم ومولد سودا وسرخ
وخوشبوی او که عبارت از ریحانست معتدل وبهتر از سایر اقسام ومصدع است وبدبوی او مصدع و
مورث امراض مهلکه وشمس او که در آفتاب رسانیده باشند وبعد از جوشیدن بسایه نبرده تند و
سریع الانحدار وباتفریح بسیار ومولد تپهای حاره وامراض حاره ومطبوخ او که جمهوری است با غلیظ و
مسخن ومنضج ومقوی عصب ومصدع است ومدفون او که خم اورا در زمین دفن کرده باشند واصلا در آفتاب
نگذاشته باشند وغلیظ ودیر هضم ومتعفن ومولد تپهای نر منه است وشراب کهنه صرف موذی اعضاء ومورث
تشنج است وممزوج باعتدال مصلح حال او وممزوج با آب کثیر باعث سستی اعضاء واستسقا وثقل او
دیر هضم وخفیف او سریع النفوذ وقدیم او مضر حواس واعصاب وتازه او نفاخ ودیر هضم ومورث
امراض بلغمی وشراب تازه وتیره مولد سنگ مثانه وسده وصاف او مفتح سده است وبهترین
شراب ما بین یکساله ودو ساله معتدل القوام مایل بتنکی وخوشبو است که در رنگ ما بین سرخی وزردی
باشد ودر تلخی وشیرینی متوسط وکام را هم برنیارد ودر قدر استعمال واختلاف بسیار است وتا شش صد درم
تجویز کرده اند وجالینوس وشیخ الرئیس اختلاف مقدار را بحسب امزجه واگذاشته اند ودر محرور المزاج
قدریکه بدرقه طعام شود ودفع تشنگی کند وبحد سر در نشاء ما مغز ها نرسد واز قسم سفید رقیق وزرد وسرخ

ممزوج باشد و در معتدل المزاج و مبرودین بقدر نهایت سرور و از قسم غیر ممزوج باشد و در قوی الابدان
و صاحبان خلط غلیظ قدریکه از حد طرب بثقل حواس و خواب رسد و مراعات اوقات هم از لوازم است
باید که در تشنگی مفرط و گرسنگی بسیار و بعد از تعب و حرکات قویه و در سیری مفرط و غضب و در هوای
بسیار گرم و وسط روزهای تابستان استعمال نمایند و بحد مستی مفرط نرسد مگر در هر ماه یکدفعه که باعث
استراحت ارواح و قوا گردد و اکثر فرموده اند که اگر هر روز استعمال نمایند بعد از پانزده روز یا یکهفته
بیاشامند اولیست و بدستور شرطست که در هنگام استعمال او عطریات و نغمات و آب روان و اسباب
سرور و بهجت و مشاکل مرغوبه و رفقای عاقل و فهمیده و صاحبان اخلاط حمیده باشند و خیام مجمل شروط را
درین رباعی درج داده است رباعی گر باده خوری تو با خردمندان خور ❁ یا با صنم لاله رخ خندان
خور ❁ بسیار مخور و دکن فاش مساز ❁ اندک خور و گهگاه خور و پنهان خور ❁ و سبب مستی منغمر شدن
حواس است بنجارات پی در پی که قبل از تحلیل اجزای متصاعده اولی تصاعد اجزای دیگر شود و لهذا ضعیف
الدماغ زود مست میشود و در قوی الدماغ چون تحلیل بخارات بیشتر است و بجهة کثرت جمعیت
دیر مست میشود و سبب سرور کثرت روح حیوانی در قوت دل است که بسبب اخراج روح
تدریجا بظاهر باعث سخا و شجاعت و خوبی ادراک میگردد و در هر مزاجی خمر محرک خلط غالب و آثار آن
خلط است چه کثیف الخلط را باعث ملال و گریه میشود و در لطیف الخلط سبب خنده و سرور و صاحبان
اخلاط حاره را موجب غضب و اخلاط بارده رطبه را علت سکوت و خوف و چون مراعات استعمال
خمر بحسب مقدار و سن و فصل و مکان و وقت کرده شود جهة حفظ صحت و نیکو کردن رنگ رخسار و تقویت
فهم و هاضمه و دل و معده و جگر و نفوذ فرمودن غذا در ماساریقا و فربه کردن بدن و تحلیل فضلات و
اخراج کثیف آن باطلاق و لطیف آن بادرار و عرق و اخراج صفرا ببول و عرق و دفع بلغم و سودا

بوتین

تلیین طبع و جهة تقویت حواس و اعضای اصلیه و انشاء فرح و دفع هوای کلبی و وحشت و خیالات
ناخوش و مالیخولیا و جنون و نیکو کردن اخلاق و دفع تخیل و غضب موثر و باعث شجاعت و سخاوت
و تریاق اکثر سموم و مقوی سده و مقوی باه و مانع پیری و رافع تهیج بدن و ورم بلغمی است و ممزوج
قسم سفید او جهة تب دق و ترغیب اعضا و تب غشی و صرف او جهة تب ربع و بلغمی و دفع ضرر
هوام و بائی و در ضمادات جهة تحلیل مواد و نفوذ فرمودن و بدرقه شدن قوت ادویه و خوردن او
تا بقدر ربع رطل با آب سیب و گوشت آب بی چربی جهة غشی و بیهوشی مجربست و منافع جزئی او
زیاده از تحدید و هرگاه مراعات شروط و مقدار نشود مضرت او بمراتب زیاده از منافع اوست
و بالجمله سبب موت فجاه و خناق و امراض بلغمی و دماغی مثل سکته و صرع و فالج و جنون و سرسام و رعشه
و امثال آن و درد چشم و امراض گوش و خیشوم و دهان و دندان و زبان و اسهال و موی و ورم
جگر و سپرز و خفقان و ضیق النفس و بطلان باه و اورام خطرناک و اکله و جوششها و فساد هضم و ضعف
قوتهای دماغی و حیوانی و طبیعی و مورث تبهای محرقه و مرکبه و غشیه و استسقائی که علاج پذیر نباشد
و مولد سنگ مثانه و گرده و حرقة البول و ضعف اعصابست و سایر مضرات او را حدی نیست از انجمله
که مضرت عاجل و سهل العلاج است علة خمار است که با نقلب نفس و برد اطراف و غثیان و تهوع
و اعراض هولناک میباشد و مضرتهای آجل مزمنی را اکثر علاج نمی باشد و امراض عقلانی آن غیر متناهی
و از انجمله تقویت قوای بهیمیست و ضعف قوت نفس ملکی که امتیاز اشرفیت خلق باوست خمان
لغة نبطی است و بیونانی اقطی نامند نباتیست که صغیر و کبیر میباشد کبیر او شبیه بدرخت شاخهای او مایل
بسفیدی شبیه بنی و مستدیر و برگش مثل برگ گردکان و از ان کوچکتر و ثقیل الرایحه و در هر شاخی
از سه عدد تا پنجعدد و بر هر شاخی قبه و گلش سفید و ثمرش شبیه بحبة الخضرا و نخلش مایل بسیاهی

و در شکل مانند خوشه و در بو شبیه بشراب و محلل و بسیار مجفف و مستعمل از آن برگ تازه آن و در التیام
جراحت متداول است و نمان صغیر شبیه بگیاه و ساقش مربع و پر گره و برگش شبیه ببرگ بادام و مشرف
الاطراف و از هر گرهی ثمری ظاهر و ثقیل الرایحه و قبه سر او شبیه بکمان کبیر و تخمش مثل خردل و بیخش دراز
بسطبری انگشتی تیره رنگ و سرخ و از مطلق نمان نوع صغیر مراد است و مستعمل بیخ او و در دوم خشک
و سردی در و غالب و با اندک گرمی و رادع و مسهل اخلاط لزجه و بسیار مجفف و با قوت محلله و آب
طبیخ برگ و ساق او مسهل بلغم و مرة الصفرا و آب افشرده او و مطبوخ بیخ او و بدستور دو مثقال از سائیده
بیخ او جهة شکستگی اعضا و از جا بیرون رفتن استخوان و افتادن بشدت بغایت موثر و طبیخ بیخ او
با شراب جهة استسقا و گزیدن افعی و وجع مفاصل و رفع سده و حمول و جهة ورم رحم و امراض مقعده و نواصیر
و مضمضه آن جهة کرم دندان و سعوط او سه روز رافع حمرت چشم و جلوس در طبیخ او جهة صلابت رحم
و انضمام فم رحم و ضماد برگش جهة نواصیر و با آرد جو جهة اورام حاره و سوختگی آتش و گزیدن سگ دیوانه
و با پیه بز جهة نقرس و خوردن ثمر او جهة صلابت رحم و طلای تخم او جهة سیاه کردن مو و منع ریختن
مو و مضر ریه و مصلح او عسل و قدر شربتش تا دو درهم است و مولف اختیارات بدیعی درخت بل
هندی دانسته و فیه ما فیه **نمایان** لغة فارسی است و نماهن نیز گویند از احجار است و نر و ماده میباشد
و حدید چینی جنس نر او و حجر القمار قسم ماده اوست مایل ببرودت و در دوم خشک و نر او صلب و تیره رنگ
و سیاهی غالب و چون بسایند محکوک او زرد رنگ شبیه برنگ زرنیخ میباشد و درست کردن انگشتری
آن مقوی دل و رافع وحشت تاریکی نگاه داشتن و تیرگی شبها و نگاه کردن او جهة حفظ صحت چشم موثر است
و ماده او سردتر از حدید چینی و رنگ سائیده او بسیار سرخ مایل بسیاهی و یک مثقال و نیم از سائیده او
جهة رفع خمار مجرب و باعث تبرید و تعریق مخمور است و هر دو قسم جهة علل صفراوی و دموی و ورم چشم

عضو بچه یکه از ریختن مواد متاثر نشود و دو درهم از سائیده او جهة رفع درد شکم که از دوای مسهل حادث
شده باشد بغایت مفید و مسدد و مصلحش عسل است **خندریلی** بلغة نبطی اسم نباتیست شبیه بکاسنی
بری ساق و بیخ او باریکتر از آن و گلش زرد و مایل بسبزی و بر شاخهای او صمغ متکون میشود مثل مصطکی و بقدر
باقلا و بسیار چسبنده و قوت او تا یکسال باقیست و صمغ آن تا هفت سال و نبات او بغایت مجفف
و خوردن دو مثقال او با شراب و بدستور ضماد او جهة گزیدن افعی و آب او که با شراب طبخ دهند جهة قطع
اسهال و طلای آب برگ او جهة قلع بواسیر نافع و چون مجموع گیاه او را با بیخ او کوبیده با عسل قرص سازند
و با آب و بوره ارمنی طلا کنند جهة بهق موثر و صمغ در سیوم گرم و خشک و منفتح سدد و مفتت حصات
و محلل و جهة التزاق شعر منقلب چشم و بردن گوشت زیاده جراحات و فرزجه او با مر صاف که لته را باو آلوده
باشند و بقدر زیتونی حمول نمایند جهة گشودن حیض و اسقاط جنین بغایت موثر و اکتحال او جهة سبل
و بیخ او جهة گزیدن عقرب نافع و مورث سحج و قرحه امعا و مصلح او نشاسته و قدر شربتش تا یک دانگ
خندروس بفارسی ذرۀ مکه گویند و حنطه رومیه نامند و در تنکابن گندم مکه نامند نباتش شبیه بنی و ثمرش
در برگها پیچیده و خار ریز و دانهای او متصل بهم و زرد و سرخ و سفید میباشد مایل بحرارت در دوم خشک
و محلل بلغم و خون جامد و قابض طبع و ثقیل و نفاخ و غذائیت او غالب و ضماد پخته او در سرکه جهة جرب متقرح
و تشقق و تقشر ناخن و طلای ممضوغ او جهة نواصیر چشم و گزیدن جانوران و حقنه طبیخ او جهة قرحه امعا که با
حرارت باشد و تغذیه با او جهة سل و اسهال نافع و بدلش ذرۀ است **خنثی** بتشدید نون بلغة سریانی
گیاهیست شبیه باشراس که بفارسی سریش گویند و ظاهرا نوعی ازو باشد برگش شبیه بگراث و از آن
لطیفتر و ساقش قریب بذرعی و نرم و بر سر او گل سفید شبیه ببلوط و بیخش مستدیر مثل سوسن آزاد و از آن
بزرگتر و تخم او در قبه مثل تخم پیاز در آخر دوم گرم و خشک و قوتش تا ده سال باقیست مسخن و تند و با قوت مجفف

و محلل و ملطف و جابر کسور و مقوی باه و محلل ریاح و اورام انثیین و مفتت حصات و رافع قروح باطنی و
بکبد رحم او مدر بول و حیض و دود در هم او جهة درد پهلو و سرفه و سستی عضل نافع و ضروکل او ملین طبع و با
شراب جهة گزیدن عقرب و خوردن ساق تازه او جهة یرقان خصوصا چون با سرکه و روغن زیتون
پخته باشند و آب او با سفیداب و سفیدی تخم مرغ جهة سوختگی آتش با گوگرد جهة قوبا و با آرد ترمس
جهة خارش بدن و بیخ او در افعال قوی تر و سه درهم او جهة گزیدن هوام و ضماد مطبوخ او با درو شراب جهة
قروح خبیثه و ورم پستان و خصیه و جراحات چرک دار و دو طلاء او جهة قوبا و داء الثعلب و با عسل
جهة استسقا و بهق سفید و سوخته او با روغنها جهة رویانیدن مو و اکتحال او جهة بیاض چشم و مطبوخ
آب بیخ او با شراب و مرو زعفران جهة رطوبات چشم و سلاق و سوزش پلک و قطور آب بیخ او به تنهائی
و با کندر و عسل و شراب و مر جهة چرک گوش و چکانیدن مطبوخ او با روغن زیتون در گوش مخالف
دردناک جهة تسکین الم گوش علیل موثر و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و سوختگی آتش و ثقل سامعه و
طلای او با سرکه بر انگشت ابهام طرف موافق دندان دردناک با نخاعیه مسکن درد اوست و مضر کلیه
و مصلح او مصطکی و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش در باه شقاقل و در سموم اسقیل است **خنفسا** بفارسی
جعل گویند پردار و بی پر و بزرگ بری و کوچک اهلی میباشد و پردار قوی تر است در دوم گرم و خشک و
محلل و تند و آب منقوع او بقدر رکیب مسهل اخلاط معده و کبد ی و امعائی و جهة استسقا مجرب دانسته اند
و بستن شکافته او بر موضع عقرب گزیده رافع سمیة اوست و ضماد او رافع قروح ساق و روغن زیتون
که در و جوشانیده باشند جهة تسکین درد گوش سریع الاثر و محلل خناق و بواسیر و کوبیده او با آب
جهة قلع ثالیل و اکتحال رطوبت که از قطع دنباله آن ظاهر میشود جهة تقویت بصر و رفع غشاوه نافع و کذا شستن
سرهای جعل در موضع باعث جمعیت کبوتران و گویند حبس کردن هفت عدد او در زیر طاس سرخ

موجب باریدن باران و ظهور برودت هواست و چون در جوف نی گذاشته بر ران زن ببندند دفع
عسر ولادت و یونس گوید جرم سوق جعلی که در تنور خبازی بهم رسد جهة درد چشم موثر است **خندقوقون**
شرابیست که از ادویه و خمر ترتیب دهند از مخترعات حکمای فرس است و قوتش تا هفت سال باقی میماند
در دوم گرم و در آخر آن خشک و مولد خون صالح و مقوی هاضمه و منفتح سده جگر و سپرز و تب ربع
و تسمین بدن و امراض مزمنه نافع و قدر شربتش هفده درهم است و بهترین نسخهایکه در منهاج و غیره
مذکور است اینست زنجبیل قرنفل یکمد دو نیم زعفران فلفل سیاه مشک دارچینی عود قسط شیرین مصطکی
انیسون نانخواه حب الغار یکمد مثقال سنبل حجر ارمنی لاجورد یکمد نیم مثقال زعفران و مشک و لاجورد را در گلاب
آب و به شیرین و آب سیب و آب انار شیرین که از هر یک چهل مثقال باشد حل کنند و ادویه دیگر را
کوفته در لته بسته در هزار و سیصد و پنجاه مثقال شراب سرخ صاف بجوشانند تا بنصف رسد پس
صاف کرده با گلاب و آب میوها بیامیزند و هشتصد و پنجاه مثقال عسل صاف را بر آتش نرمی
گذاشته شراب جوشانیده مذکور را با آبها اضافه نمایند و چند جوشش نرمی داده استعمال کنند
و هرگاه تریاقیت عظیم مطلوب باشد قدری باد زهر بعد از سرد شدن در و حل کنند **خنزیر** بفارسی
خوک گویند ارسطو منقول است که اکثر او را در استخوان مغز نمی باشد و بعضی زهره ندارند گوشت او
در اول دوم گرم و در سیوم تر و شیرین و در طعم گویند فرقی از گوشت انسان ندارد و قبل از ظهور نور
اسلام جمعی گوشت مقتولان را بجای گوشت خوک می فروختند و او موافق ترین گوشت بمزاج انسانی
و هم او بعد از انهضام جزو بدن میشود و منفتح سدد و مسمن و اکل او مورث مرض شدیده و فساد عقل و زایل
کردن مروت و غیرت و قدما بغیر مجرب بیان نموده اند و سبب صداع مزمن و داء الفیل و مغاصل
و مفسد معده و مصلحش خمر و کعب سوخته او بقدر دو مثقال با شراب جهة گزیدن هوام و طلا کردن با عسل جهة

برص مجرب دانسته اند و یکمثقال از آن که در احراق بحد سفیدی رسیده باشد جهة تحلیل نفخ امعا و مغص
قدیم و بول خوک وحشی جهة سنک مثانه و در سایر افعال مثل بول گاو نر است و سرگین خنک او با آب و شراب
جهة نفث الدم سینه و رفع وبا سرکه جهة دهن عضل و با روغن گل جهة التوای عصب و زهره او جهة قروح
و قطع بواسیر و با عسل و فلفل جهة رویانیدن موی سر اقرع و حقنه کردن با پیه او جهة سحج امعا و ضماد او
جهة ورم رحم و مقعد و سوختگی آتش و سرما و برف و پیه او کهنه که مدت بر او گذشته باشد ملین و سخن و
مغسول او با شراب جهة اورام حاره و سوخته نافع و از جالینوس منقولست که پیه بی نمک او با مومیایی
رفع کری سامعه میکند اگرچه مادرزاد باشد و خون او در جمیع افعال مثل خون انسان و طلای او جهة ورم پستان
و شیر منعقد آن جهة تحلیل اورام بالخاصیة مفید است و از مهریارس منقولست که فرو او در استخوان سوخته او
رفع بواسیر میکند و آشامیدن سم سوخته قاطع سلس البول است و موی سوخته او که با زفت العراق
یافته باشد با روغن گل مجفف قروح مرفوع العلاجست **خنزیر البحر** دلفین است **خندریس** خمر است **خنیف**
سداب است **خنک** اسم فارسی لسان الحمل است **خنی** بکسر نون اسم فارسی خباست **خنیش** بلغة دیلمی
حشیشة العلق است **خولنجان** نبتیست سرخ تیره و پرگره و تند طعم و لذیذ و با اندک عطریة و از هندوروم
خیزد و گویند از آشیان باز در سواحل دریا بر میدارند و نبات او معلوم نیست و مولف تذکره گوید نبات او
بقدر ذرعی و برگش مثل برگ خرفه و گلش فرفیری است و غلیظ پر گره را خولنجان قصبی نامند که بی گره و باریک
و صلبت عقاربی و قسم اخیر بهتر است و قوتش تا هفت سال باقی میماند و در آخر دوم گرم و خشک
و مقوی معده و احشا و هاضمه و باه و ماسک بول و کاسر ریاح بغایت و جهة قولنج و آروغ ترش و برودت
گرده و درد کمر و تقویت اعضای باطنی و رفع بدبوی دهان و خنازیر و سرطان و دردهای بارده بلغمی نافع
و نگاهداشتن اندک زمان در دهان موجب شدت نعوظ و یکدرهم سائیده او با یک اوقیه شیر گوسفند



خا با واو

که بناشتا بنوشند در تحریک باه مجرب است و مفرح دل و حجاب سینه و مصدع محرورین و مصلح او صندل و جلاب شیر
و گوشتاب مرغ فربه و انیسون و حابس بول و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا یکمثقال و نیم و بدلش دارچینی
و کبابه است **خوخ** بفارسی شفتالو نامند آنچه گوشت او از دانه جدا شود هلو گویند و غیر او را کاردی و
بهترین او هلواست در اول سرد و در دوم تر و ملین و مسکن تشنگی و غلیان خون و صفرا و بخارات حاره
یابسه و جهة تبهای صفراوی خالص و دموی و دفع بدبوی دهان و خشکی دماغ و ترطیب مزاج سوداوی که
از احتراق اخلاط یافته شده و در امزجه حاره معین باه و مشتهی طعام و آب او را نیم رطل شب گذاشته تا صاف
شده باشد و با شکر و ترنجبین و امثال آن مسهل صفرا و جهة رفع اخلاط سوخته نافع و مضر مرطوبین و اعصاب
و سریع التعفن و مورث تبهای مزمنه اگرچه بعد از یک ماه و دو ماه باشد و مصلح او عسل و مربای زنجبیل و قسم
کاردی او غلیظتر و دیر هضم و با قوت قابضه و نفاخ و مورث قولنج و بدستور خام و تلخ او همین اثر دارد و
خشک کرده او قابض و بغایت دیر هضم و بعد از هضم کثیر الغذا و مانع سیلان فضول معده و دو اوقیه
آب برگ و شکوفه او با شکر جهة کشتن کرم معده و حب القرع بسیار موثر و طلای آن بر ناف دافع
کرم شکم و بر بدن بعد از نوره طلا نمودن تازه و خشک او جهة رفع بدبوی نوره و ضماد شکوفه او
با آب و برگ کرنب جهة علاج ثالیل نافع و ابن رضوان تصریح نموده که یکدانگ شکوفه او اسقاط جنین
زنده میکند و روغن دانه او جهة درد گوش و کری و تفتیح سده آن و درد بواسیر و خائیدن مغز او
جهة رفع کندی دندان و یکدرهم از استخوان دانه او جهة اسهال مجرب است **خوص** اسم عربی برگ درخت
خرما است و برگ درخت مقل و نارجیل و امثال آن که دراز و باریک باشد **خولان** بلغة مصر اسم
حضض هندیست **خواتم الملک** طین مختوم است **خوخ اقرع** شفتالوی کاردی است و گویند اسم ساج هندیست
خومی بردیست **خوبع** بعربی نوعی از شفر است **خون سیاوشان** اسم فارسی دم الاخوین است

خوک اسم فارسی خنزیر است خوکره بلغت اصفهان زربرنبت خوب کلان اسم هندی خیه است خیارشنبر
معرب از خیار چنبر فارسی است و بهندی بکرنا مند ثمر درختی است بقدر درخت گردکان و برگش کوچکتر
و اطراف برگ تند و گلش زرد و بشکل یاسمین و مایل بسفیدی و ثمرش دراز و باریک قریب بذرعی و در جوف او
پردهای خشتی و بران رطوبت سیاه منجمد و پردهای او را فلوس و رطوبت او را خیارشنبر نامند
و مستعمل عسل اوست و شیرین بدمزه میباشد در اول گرم و تر و محلل و ملین احشا و مسهل هر خلطی و مسکن
حدت خون و منقی عصب و ملین سینه و موافق زنان حامله و مسهل برفق و بطی العمل و جهة تحلیل اورام ظاهری
و باطنی نافع و با تر هندی مسهل صفرای سوخته و با تربد مسهل بلغم و با بسفایج و آب کاسنی و آب برگ بید
و آب شاهتره مسهل سودا و جهة تفتیح سده جگر و درد آن و یرقان و تبهای حاره و رفع سده امعا و زحیر
و مغص مفید و غرغره او با آب کشنیز رادع خناق صعب و محلل آن و با آب انجیر و شیر مجرب و محلل آن
در انتها و طلای او جهة درد مفاصل و نقرس و تلیین صلابات نافع و مضر معده و مغثی و مصلح او مصطکی و
انیسون و مورث پیچش بسبب چسپیدن او با امعا و مصلح او روغن بادام و قدر شربتش از پنج مثقال تا بیست
مثقال و بدلش سه وزن او مویز بی دانه و نیم وزن او ترنجبین است و جوشانیدن عسل او باعث رفع
قوت او و شدت الزاق پرورده میشود و استعمال تازه او که یکسال نگذشته باشد مورث بول الدم و دم او
از پنج عدد تا هفت عدد که کوبیده باشند منقی خوب است و خوردن سحوق پوست سیاه او و با زعفران و شکر
و گلاب جهة عسر ولادت و اخراج مشیمه مجرب دانسته اند خیری اسم یونانی شب بوی فارسی است
چه بوی او در شب بیشتر ظاهر میشود و در عراق عرب منثور نامند از جمله گلهای خوشبوست سفید و زرد
و سرخ و بنفش میباشد و از مطلق مراد قسم زرد است و مراد از بری او قسم سرخ و او خیری خزاما است
چنانکه گذشت و مجموع آن در دوم گرم و خشک و محلل و مدر حالی و ملطف و جذاب از عمق بدن و مسکن فواق

و سه درهم از آب او بدستور از سائیده او و مدر حیض و مخرج جنین مرده و مشیمه و مفسد جنین و تخم و بیخ
و جلوس در طبیخ او و حمول آن نیز همین اثر میباشد و اکتحال او جهة بیاض چشم و طلای بیخ او با سرکه جهة صلابات
سپرز و چون داخل مرهم کنند جهة ورم صلب مفاصل و رحم و گشودن حیض و با موم و روغن جهة شقاق مقعد و
انگشتان و بوئیدن او محلل بلغم دماغ و ریاح غلیظه و ضماد بیخ مطبوخ او جهة درد دندان بارد نافع و مصدع
و مصلحش روغن گل سرخ و سرکه است و روغن او که بطریق روغن گل گیرند گرم و بغایت محلل و شرب او و حمول او
مدر حیض و مخرج جنین و طلای او جهة ورم رحم و مفاصل و تقویت موی و با عاقرقرحا و تخم انجره چون بر کمر طلا کنند
جهة تقویت باه و سعوط او منفتح سده دماغی و قدر شربتش تا چهار درهم است خیری ختائی نوع سیاه خیری است
و با عتدال اقرب و در هند او اکثر مستعمل است خیزران بفارسی خزران نامند و آن نباتیست شبیه به نیها
بسطبری انگشتی و بسیار نرم و بی برگ و بی ثمر و از و کرسی و ظرف میسازند در دوم گرم و خشک و آب سائیده
سائیده او جهة قطع نزف الدم و طلای اورام و محلل اورام است و چون در میان جامه گذارند ارضه نیز
نرساند خیزران بلندی اسم مورد بریست خیل فرس است خیط بکسر خا نعامه است خیری بری قسم سرخ
خیریست و گویند خزامی نوع بری اوست خیروج خبازیست خیروا قاقله صغار است خیشفوج حب القطن است
خیار اسم فارسی قثا است خیار کبر اسم فارسی ثمرة الکبر است خیار دشتی اسم فارسی قثاء الحمار است
خیار چنبر اسم فارسی خیار شنبر است حرف الدال دارچینی بفارسی دارچینی گویند و بیونانی افیونا
و بسریانی مرسلونا نامند پوست شاخهای درخت هندیست شبیه بدرخت انار و برگش مثل برگ
گردکان و از آن باریکتر و بی گل و بی تخم و بهترین او سطبر خوشبوی تند سرخ مایل به تیرگی است که با قبض و
شیرینی مایل بتلخی باشد و در آخر دوم گرم و خشک و قوتش تا پانزده سال باقیست بغایت لطیف و مدر بول
و حیض و مسقط جنین و محلل ریاح و مواد بارده و منضج و ملین و منفع و مفرح و مصلح عفونت اخلاط و سموم حیوانی

ونباتی ومعدنی وحافظ قوتهای نفسانی وحیوانی وطبیعی وجالی باصره وجهة نزلات وسرفه رطوبی وسوالقنیه
وخفقان واستسقا ووسواس وجنون ووحشت وتقویت اعضای رییسه وسده جگر وسپرز وفوبات
غروق ودرد گرده وعسر البول وبدبوئی دهان وتقویت باه وتجفیف رطوبات دماغی وتصفیه صوت که
از بلغم غلیظ باشد ورفع رطوبات لزجه قصبه ریه وحنجره واقسام فتق وعفونت زخمها وامراض بارده
دماغی وعصبانی ومطبوخ او با مصطکی جهة فواق مجرب واکتحال او جهة قوت باصره ورسانیدن اثر ادویه
بطبقات چشم وطلای مضوغ او بر حشفه جهة التذاذ جماع وضماد او جهة جوشش سینه وکلف ورفع لرز تبهای
بلغمی وسوداوی وجهة رعشه مفید ومضعف بواسیر ومسکن آن وطلای او بر پلک چشم جهة اختلاج آن نافع
ومصدع محرورین ومضر مثانه ومصلح او کثیرا واسارون وقدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم وبدلش در
تحلیل وتلطیف وتقویت اعضا مثل وزن او اهل وکبابه ودر اصلاح ادویه سلیخه ودر باه خولنجان است
وروغن او که در سه صد مثقال روغن کنجد با روغن زیتون پنجاه مثقال دارچینی کوبیده کرده واقلا یکهفته گذاشته
ومکرر برهم زده وصاف نموده باشند در جمیع افعال مثل او وجهة رعشه وفالج وگزیدن عقرب ورتیلا
ورفع قشعریره تبهای دایره نافع وقدر شربتش تا دو مثقال وعرق دارچینی سریع الاثر تر از جرم اوست
وجهة یرقان ورياح رحم ومقعد وقطور او جهة گرانی سامعه بسیار موثر **دارشیشعان** اسم فارسی است
وقندول وعود البرق نامند چه هرگاه برق وقوس قزح باو رسد خوشبوتر از عود هندی میشود ومراد از او
پوست سطبر مایل بسبزی وسرخ خوشبوست وآن شاخهای درختی است خاردار وکوتاه وگلش زرد وخوشبو
وتند وقسم سفید او بی بو وضعیف در دوم گرم وخشک با قوت بارده وقابضه وتند طعم وباتلخی وقوتش
ساقط میشود ومحلل نفخ ومجفف رطوبات غلیظه ومقوی مثانه واعصاب ومعین اخراج جنین ومفتح سدد
ومقوی جمیع اعضا ومسقط بواسیر ومانع نزلات ورافع درد سر بارد ودرد سینه وبا دارچینی جهة سعال

رطوبی

رطوبی وشراب آب مطبوخ او یکدرهم با شکر رافع درد معده بارده مایوس العلاج مجربست طلای او
جهة قروح متعفنه وخبیثه وساعیه وقلاع ومضمضه طبیخ او جهة حفظ صحت دندان وباشراب جهة قروح خبیثه
دهان وسنون او جهة تعفن لثه بسیار موثر وبالخاصیة جهة قروح عجان که مابین خصیه ومقعد است نافع
وگذاشتن او با فتیله در بینی جهة بدبوئی وبواسیر الانف وخوردن طبیخ او قابض طبع وقاطع نزف
الدم ونفث الدم ودافع سستی اعصاب وتعفن اخلاط وقدر شربتش تا دو درهم است ومضر بسپرز
وجگر ومصلح او دوقو ومصطکی وبدلش بوزنش اسارون ودو ثلث آن زراوند مدحرج ونصف آن
درونج است وامین الدوله بیان نموده که حمول او باعث حمل زنان عاقر ومجربست والخواص اوست
که چون شاخ او را با گندر بخور نموده در لته بسته در شب چهاردهم ماه قمری در تحت جامه خواب بگذارند
در خواب کسی را بیند که از حاجت او جواب گوید وروغن شکوفه آن که نور القندول باشد وبطریق روغن
گل بنفشه بادام که بجای بادام کنجد مقشر باشد گیرند بسیار خوشبوی ودر آخر دوم گرم وخشک
وخوردن نیم اوقیه او با شراب زردک یا پیه مقوی فم معده وحقنه او با ادویه حابسه جهة اسهال رطوبی
وطلای او جهة نقرس وفالج وامراض دماغی وعصبانی بارده وتقویت باه ونفوذ در تحلیل اورام صلبه است
وتفتیح سده دماغی وشقیقه وتحلیل ریاح وتقویت پردهای دماغ نافعست **داذی** بلغة فارسی قسمی از هوفاریقون
ومراد از مطلق او دوای فارسی است وآن دانه ایست مثل جو ودراز تر وباریکتر از آن وطعمش تلخ و
تیره رنگ واز جبال فارس خیزد ونبات او زیاده بر شبری وسرخ است در اول گرم ودر دوم خشک
وقوتش تا چهار سال باقیست وباقوت تریاقیه وقابضه ومسکن وملین صلابات وجهة درد مقعد واسترخای آن
وبواسیر واسهال ورفع سموم وتفتیح سدد وتحلیل ریاح ودرد رحم ولعوق او با عسل جهة رفع کرم معده
وسیلان آب دهان وجلوس در طبیخ آن جهة خروج مقعد وعلل آن وبروز رحم وبا روغن زیتون جهة

بواسیر نافع و مورث سدر و دوار و آثار او کشنده و مصلحش خمیر بنفشه و مضر شانه و مصلح او افیون و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش نصف او بادام و دو ثلث او اهل است **دوای داوی دوی** قسمی از هوفاریقون است و نار قیصر عبارت از آنست **دار فلفل** بفارسی فلفل دراز گویند و آن بار درختی است مثل درخت توت و ثمرش مثل لوبیا و در غلاف او دار فلفل میباشد و بعضی گویند شکوفه درخت فلفل است و قوتش تا سه سال باقی میماند و در آخر دوم گرم و خشک و مسخن احشا و محلل مواد بارده و منقی سده جگر و هاضم طعام و محرک باه و مدر بول و حیض و مسقط جنین و جهة خوشبو کردن دهان و رحم و رفع قی و تقویت معده و تحلیل ریاح و گزیدن عقرب و رتیلا نافع و اکتحال او که در جگر بز گذاشته کباب کرده باشند جهة شب کوری و ظلمت بصر مفید و قدر شربتش تا یکمثقال و مصدع و مصلحش صمغ عربی و صندل و گلاب و بدلش فلفل سفید است و گویند بوزن او زنجبیل و زرنباد است بالسویه **دانج امرود** در اصفهان انجک گویند دانه امرود جنگلیست و مایل بشلغمی و سیاه و مغزش سفید و شیرین و برشته او را نقل مینمایند در اول گرم و در رطوبت معتدل و برشته او مایل بخشکی و مبهی و مدر بول و مسمن بدن و غذائیت در او غالب و موافق سینه و حنجره و اعضای تشنجه و اکسار او مفسد معده و مصلحش شیر منبات **دانک** امین الدوله گوید تخمی است شبیه بتودری سرخ و از آن ریزه تر و گیاه او بقدر شبری و در کوههای طبرستان و نواحی آن یافت میشود گرم و تر و جهة علل عصبی و سودا و بی نافع و چون پنجاه درهم او را تا صد درهم با دو چند آن آرد گندم و قدری روغن ناشتا ترتیب داده تناول نمایند در فربهی بدن معدیل و فرزچه او در اعانت حمل مجرب و مخرج جنین است **دانج ابر** حب رأس جبلی است **دارمک** و دار ما نوع سفید اشنوسات است **دار رومی** سولانست **دار برنیان** بقم است **دار بوغه** بلغة هندیست **دار کیه** بلغة شام سبباره است و گویند طالیسفر است **دار وشش** اسم دیلمی غیم است **دارج** بلغة

دبقی

ودیلمی اسم ایه ماهیر است **دردان** بیونانی آزاد درخت است **دار فیل** اسم فارسی قرصنه است **دارتو** اسم فارسی طرطیر است **دار مویز** اسم فارسی عجم الزبیب است **دار اشکنه** اسم فارسی سلیمانیست **دارکو** اسم سودانیا قشت **داکمه** اسم هندی عنب است **دانیا** اسم هندی کزبره است **دار جاز** بلغة تنکابن بنفایج است **دارو** اسم ترکی جاورس است **دام عنکبوت** ابرکا گیاه است **دانفود** اسم ترکی خنزیر است **داربله** اسم هندی عروق الصباغین است **داکه کاو تاپانی** اسم هندی شلث است **دبق** بفارسی

دال با

موبزک جبلی و کشمش کاولیان نامند و آن دانه ایست از نخود کوچکتر و سبز مایل بسیاهی و از جوف او رطوبت چسپنده و دانها بقدر خشخاش و گیاه او از درخت امرود و غیر آن متکون میشود و چندین شاخ از یک مکان میروید و برگش شبیه برگ مورد و لطیف و سبز و نیم رنگ در آخر دوم گرم و در اول آن خشک با رطوبت فضلیه و جاذب از عمق بدن و ملطف و محلل سریع الاثر رطوبات رقیقه و غلیظه و چون در آب گرم خیسانیده پوست و تخم او از عسل و افشرده و صاف او با مغز گردکان و بدستور با مغز دانه بید انجیر سرشته بنوشند جهة تنقیه سودا و بلغم و تفتیح سده و عرق النسا و امراض بارده نافع و طلای آن منضج و منفجر و جمع کننده مواد و اورام و مسکن دردهای بارده و با زرنیخ و زرنفت جهة قلع ناخن و با راتیانج و موم جهة نضج دملها و با کندر جهة قروح خبیثه و با آهک و عسل جهة رویانیدن ناخن و جوشانیده او در آب آهک جهة تحلیل اورام سپرز و با حنا جهة سعفه و ابریه و با روغن گل جهة دراز کردن موی بسیار موثر و بالخاصیة مضر دول و مصلح او بادرنجبویه و قدر شربتش تا یکمثقال و زیاده او مورث مغص و دوار و ثقل اعضا و بدلش در تحلیل نصف او اهل و چهار دانگ آن بادام و در سایر افعال نیم وزنش عاقرقرحا است و چون دبق را با عسل و دوشاب و سپستان طبخ داده مثل خیاطه ترتیب داده بر روی اشجار گذارند طیوری که بر آن نشینند پای بست کردند و صید شوند

وچون با قرنفل بیامیزند باعث شدت رنگ او گردد و در سایر رنگها هم بسیار دخیلست دودار بلغة
نبطی گیاهیست که از هند خیزد و ساقش بقدر ذرعی و خشنی و اسافل شاخهای او خاردار و برگش بسیار
سبز و ریزه و ثمرش بی گل شبیه بثمر گیاه پنبه و در جوف او تخم مدور و تیره رنگ و در طعم و بو باتندی
و اندک تلخی و اطعمه را خوش طعم میسازد و در دوم گرم و در سیوم خشک قابض و معطش و محرق و مقوی
معده و با شیر محرک باه و جهة لقوه و فالج و نقرس و امراض بارده و شرباً و ضماداً و جهة استرخای
مقعده و سنگ مثانه شرباً نافع و مضر محرورین و مصلح او بقول بارده و قدر شربتش از تخم و برگ تا نیم درم
است دبس بفارسی دوشاب گویند و شامل دوشاب انگوریست و خرمائی مراد از مطلق او شیره و
رطوبت خرما که طبخ یافته و غیر مطبوخ را سیلان نامند و دوشاب انگوری مسمی بمیفختج است خرمائی او
در دوم گرم و در اول خشک و ملین طبع و کثیر الغذا و موافق و بارد المزاج و بلغمی و جهة سرفه و فالج و درد
مفاصل و طلای او تنها و با قسط و نمک جهة کلف و با شونیز جهة جمود اعضا از سرما نافع و مولد سودا و
محرق خون و مصلحش سرکه و بادام و خشخاش و ترشیهاست و دوشاب انگوری که از جوشانیدن
آب او بربع رسد و کل دوشاب جوشانیده باشند و شیرین گشته مسمی برب و شاربست و هرگاه
بی گل جوشانیده باشند موسوم بمطبوخ و رب العنب و آن باندک ترشی میباشد و مذکور خواهد شد
و دوشاب انگوری در آخر اول تر و در دوم گرم و مولد خون صالح و مسمن و منفخ و مداومت او
با شیر تازه و اندک بادام جهة هزال مفرط و خفقان و ضعف احشا عجیب الاثر و با اندک سرکه جهة یرقان
و سپرز و با اندک زعفران جهة دفع هم و غم و غضب شدید و با سداب جهة صرع مجرب دانسته اند
و با افتیمون جهة وحشت و جنون و با مغز فرطم جهة رفع سکته در همان روز و با انجیر و حلبه جهة سعال مزمن
و درد سینه و با ماء الشعیر مفتت حصات و مدر بول و شیخ الرئیس فرموده که با آب سیب و قدری

برگ ریحان و اندکی حرمل در جمیع افعال قایم مقام خمر است مگر در اسکار و ضماد مطبوخ او با خطمی جهة تحلیل اورام
و گشودن دمل نافع و قدر شربتش از ده مثقال تا بیست مثقال و اکثار او محرق خون و مصدع و مصلح او
تخم ریحان و خشخاش است دب بفارسی خرس نامند و بترکی آیو گویند و از سایر حیوانات شدید
القوت تر و محیل تر و کثیر الخوف در دوم گرم و در سیوم رطب و سن او یابس المزاج و جوان او شدید
اللزوجة و لهذا بچه او را اولاً صورتی معلوم نیست و چون بکرر بلیسد صورت او از لزوجات بیرون آمده
ظاهر میگردد و جاحظ را اعتقاد آنکه عدیم الصورت متولد میگردد و این محض اشتباه است زهره او منفعتی
و آشامیدن او یکدانگ با عسل و سکنجبین و با فلفل جهة درد جگر بارد و استسقای لحمی و زقی و مصروع و نیم
مثقال او جهة قولنج دواب بغایت نافع و طلای آن تا پنج مرتبه با فلفل و عسل جهة قروح آکله و خراز و
رویانیدن مو مجرب و اکتحال آن با عسل و آب رازیانه جهة قوت باصره و رفع بیاض و رویانیدن
شره و پیه او جهة فربه کردن بدن موثر و خون او بقدر یکمثقال جهة صرع بلغمی و طلاکردن آن که گرم باشد
جهة نضج دمل سریع الاثر و اکتحال او بعد از کندن موی زیاد چشم مانع روئیدن آن و بدستور مانع رستن
موی اعضاست و پیه او در سیوم گرم و خشک و ضماد او جهة درد مفاصل مزمنه و برص و داء الثعلب و سرفه
بارده و بیرون رفتن و شکستگی استخوان و کوفتگی اعضا و نرم کردن اعضای متحجر نافع و چون جوف انار را
بالتمام خالی کرده و پیه او را با مثل آن روغن زیتون در آن گذاشته بآتش گرم کنند جهة رویانیدن موی ابرو
و داء الثعلب و بواسیر و نواصیر و سعفه و مالیدن پیه او بر بدن اطفال در حین ولادت جهة عدم ضرر آواز
مضرتهای خارجی موثر و پوست او بسیار خشک و جلوس بر آن جهة فالج و نقرس مرطوبین و صاحب بواسیر
و قشعریره و تعلیق چشم راست او باعث گریختن وحوش و تعلیق هر دو چشم که در لته بسته باشند بر گردن صاحب
تب ربع رافع آن علت و تعلیق انیاب او بر بازوی چپ مانع سحر و نظر و موی او جهة گریزانیدن هوام موثر و چون

دال با جیم

خصیه او را شکافته تازه و سماق پاشیده و خشک کنند جهة رفع اسهال بغایت نافع و سرگین او محلل اورام
و خناق و خوردن او جهة رفع مغص مفید است **دباء** بسکون همزه جراد است **دبّاب** بتشدید با نوعی از
قرع است که بفارسی کدوی رومی گویند **دجاج** بفارسی مرغ خانگی خوانند و خروس او نسبت بمرغ
حرارتش کمتر و یبوست در او غالب و خروس بچه بجهة اعتدال او مایل برطوبت و مرغ جوان فربه در آخر
اول گرم و در رطوبت معتدل و مرغ بچه ارطب از و برطوبت فضلیه و قول ببرودت خروس بچه خلاف
قیاس و تجربه است چه کل لحوم غیر مائی حارند و مهرای آن کثیر الغذا و لطیفتر از اکثر طیور و مولد خون صالح
و غیر مهرا بخلاف اوست و گوشت آب خروس سالدار محلل و ملین طبعت و منضج سودا و جهة قولنج بسیار
مفید است و چون شکم او را با نمک و قرطم پر کرده بسیار بجوشانند و بعد از یکشب مرق او را بنوشند
جهة تبهای مزمن دوری و رعشه و ربو و مفاصل و نفخ معده و سوء القنیه و قولنج نافع و خروس جوان
زیاد کننده و صاف کننده منی است و خروس بچه نافع تهین و امراض حاره و مرغ بچه و مرغ جوان
قویتر و جهة تسمین بدن و تصفیه رنگ رخسار و هزال و زیاده کردن جوهر دماغ و فهم و رفع خیالات
فاسده و پخته او با روغن تازه جهة سرفه یابس و مداومت مرق و گوشت او تا دو هفته با نان سپید
جهة رفع زردی رخسار که بسبب آن معلوم نباشد مجرب و کباب او جهة رفع خواهش گل و امثال آن و موافق
معده رطبه و جگر و پیه او جهة نرم کردن صلابات و مواد سوداوی و طلای نیم گرم او بر سر جهة مالیخولیا
عجیب النفع و جهة شقاق و سعفه و جمیع امراض یابسه و پیه معلوف بقرطم جهة ابتدای جذام و سرگین
او جالی و تند و خوردن او با شراب و با سرکه جهة رفع قولنج و رفع سمیّة فطر بقدر یکمثقال و طلای او جهة
بهق و برص و امثال آن و با سرکه ضماد او جهة سگ دیوانه گزیده مفید و جگر او کثیر الغذا و مسمن و دیر هضم
و خوردن مغز سر او را بدون پختن جهة گزیدن هوام و نفث الدم که از حجاب دماغ باشد مجرب دانسته‌ام

و پخته جهة تقویت دماغ و قوت منکره و پرده چینه دان او که خشک کرده باشند با شراب جهة رفع درد
معده و از مجربات است و آشامیدن خصیه خشک او با زرده تخم مرغ نیم برشت جهة تقویت باه بسیار موثر
و بدستور ضماد او با روغن زنبق بر پشت زهار و کنج ران مقوی نعوظ و خون خروس و مرغ را آشامیدن
و خشک کرده او را سعوط نمودن جهة قطع رعاف مجرب است و چکانیدن خون بال نارسیده او جهة رفع
بیاض چشم آزموده است و چون شکم مرغ را شکافته آنچنان زنده بوده بر موضع گزیده هوام بندند
جهة جذب سمیة آن و بر سایر مواد جهة جذب آن بظاهر و رفع بیهوشی سرسام است و تناول
نمودن مرغ با شیر و کشک ماست پنیر مورث قولنج و مداومت آن باعث نقرس و مصلحش ادویه
حاره و شراب و مطبوخ آب انگور است و در محرورین سکنجبین و استخوان سوخته مرغ سیاه با مثل او
چوب تاک که با هم سوزانیده باشند یا بموم سرشته حمول کنند اعاده بکارت کند و از اسرار
شمرده اند و خوردن سنگ متولد جوف او مفتت حصات و استخوان بال راست خروس را با خود داشتن
مورث قبولیت و در دست راست داشتن موجب ظفر بر خصم و گویند خروس بچه بالخاصیة مضعف
باه است در فصل فا در فرخ نوشته میشود **درج** بفارسی کبک دری نامند و در تنکابن کوه کرگ نامند
از طاوس بزرگتر و خاکستری رنگ و مخطط بخطوط سفید بسیار ریزه و در کوههای بسیار بلند
میباشد گرم مایل باعتدال و لطیف و در افعال از کبک قویتر و بخور پر او بالخاصیة جهة رفع طاعون
و وبا موثر و نگاه داشتن پر او با خود باعث یمن و برکت است **دجر** اسم نبطی لوبیا است **دجوماما** اسم
سریانی غرابست **دح** بحای مهمله گزبرة الحمام است **دحیا** زعفرانست **دخن** بخای معجمه بفارسی ارزن
نامند و آن قسمی از جاورس است و از آن بزرگتر و در طبع مثل او و در افعال و خواص مانند او و مطبوخ متشرّب او
با شیر و روغن تازه مولد منی و ملین سینه و صالح الغذا و آرد او قابض و قاطع اسهال صفراوی و مولد سده

دال با حا
دال با خا

وسنگ مثانه و مصلحش شکر و عسل و بدلش برنج است دخان الکندر دوده کندر است که آنرا سوزانیده
طاسی منکوس بگذارند تا دود او دران جمع شود جهة ورم و قرحه چشم و رویانیدن مژه و رفع موی
زیاده و التیام قروح اعضا نافعست دخان القوارير دوده شیشهاست گرم و خشک مقوی باصره
وجالی وجهة سبل و ناخنه و برون گوشت زیاد در زخمها مفید و دوده مرصاف جهة رطوبت چشم و
تآکل گوشتهای متعفنه آن نافعست و دوده بطم را نیز همین اثراست و دوده میعه و زفت رطب
و قطران مثل دخان القوارير است و دوده هر چیز حکم اصل آن دارد و باشدت لطافت دخس
دلفین است درغیا بلغة نبطی شامل روغن بلسان و نبک است درعلیق است درفیعون لوف الکبیر است
درقلوبطس زراوند طویل است دراج نوعی از لبلابست و گویند خندرلی است درانجتن قلوش است
درسومارس بیونانی زجاجت دراقن بلغة شامی اسم خوخ است دردروغن زیتون اسم فارسی
عکر الزیت است درانجت اسم فارسی حجر القراست درخت کاج اسم فارسی صنوبر است درخت سنگ
اسم فارسی غرب است درحت انم فارسی الوسن است درخت نارون اسم فارسی درداراست درمنه
ترکی اسم فارسی تخم بستیاج است درمنه خراسانی اسم فارسی گیاه و خشیزک است و تخم آن
بستیاج است درمنه اسم فارسی شیح است درونمنا اسم هندی نوعی از بیش است درنا اسم ترکی
کرکی است و بفارسی کلنک گویند درماق اسم ترکی ظفراست درد ار لغة فارسی است و آن درخت
پشه و نارون نیز گویند و بترکی ویزم آغاجی نامند چه ثمر او چون خشک شود و در جوف او پشه متکون
میشود و نوعی از غربست در اول سرد و خشک و قابض باقوت جالیه و جابر کسر اعضا و التیام دهنده
جراحات تازه و مقوی دندان و لثه و قاطع اسهال و پخته او ملین طبع و ضماد او جهة جراحات تازه
و با سرکه جهة جرب رطب و قطور عصاره برگ او که نیم گرم کرده باشند جهة ورم گوش و اکتحال او

باعـ

باعسل جهة ظلمت بصر نافع و پوست بیخ او در افعال قوی تر و یکمثقال او با شراب و با آب مسهل بلغم
و طلای آن با سرکه جهة تغییر دادن رنگ مو و رطوبت ثمر او جالی جلد و بشره و تب دق و سرفه
مزمن مجرب و آب خیسانیده ثمر خشک او قایم مقام رطوبت اوست و چون ریشه او را در آتش
کنند اشتعه رطوبتی که از طرف دیگر آن بهم رسد در گوش چکانند جهة رفع کری که از امتداد مرض
بهم رسیده باشد از مجربات است و محرق خون و مولد سودا و مصلح او شکر و قدر شربتش یکمثقال و بدلش
و خشیزک است درداب بفارسی دستنبویه گویند از جنس خربزه است بغایت خوشبوی و کوچک
و در افعال مثل خربزه گرمست که لیمو نامند و در طبخ مذکور شد و اکثر لیمو را درداب دانسته و غلطست
و بوئیدن او مخرج دماغ و مقوی آن و مفتح سده و مانعست درونج بلغة فارسی بیخ عقربی شکل خاکستری
رنگست گره دار و گره او زیاده از سه عدد نمی باشد و با اندک تلخی و خوشبوئی و با صلابت و اندرونش
سفید و برگ گیاه او شبیه ببرگ بادام و مایل بزردی و بر زمین مفروش و باز خبیث و ساقش مجوف
و بقدر دو ذرع و از میان برگ میروید و برگهای ساقش متفرق و باریک و درازتر از برگ تحت و از
پنج عدد تا هفت عدد می باشد تا دو سال قوتش باقیست و گلش زرد و خوف دار و مستعمل بیخ او است
در سیوم گرم و خشک و محلل بلغم و سودا و ریاح غلیظه و مقوی حواس و معده و جگر و سپرز و دل و مفرح
و با تریاقیت و جهة خفقان و رفع طاعون و گزیدن عقرب و رتیلا و تقویت هاضمه و مالیخولیا مراقی
و با شکر جهة درد سینه و صداع بلغمی نافع و آویختن قطعه او در درون خانه بالخاصیة جهة رفع طاعون و
تعلیق سوراخ کرده او بار ریسمان بر تحت کمرگاه زن حامله جهة تسهیل ولادت و حفظ جنین از آفات و
بستن عددی از آن بر سر کودک بطول سوراخ کرده باشند موجب رفع فزع خواب و دیدن خوابهای خوب
و مصدع و مصلحش رازیانه و در محرورین اشربه بارده و هاضمه و قدر شربتش تا دو درهم است و بدلش

تا ده سال

بوزن او زرنباد و ده وثلث او قرنفلت **دردی** ته نشین عبارا التت بفارسی لای نامند وبهترین
لای مالای شرابت که خشک او را اطریر و بفارسی دار تونامند درسیوم کرم وخشک درتحلیل اورام
مجرب وجهة رفع جبرة و قروح وقلاع وبردن کوشت زیاد زخمها ومنع نزف الدم والتیام جراحات
وضماد او بر زیر شکم جهة رفع سیلان حیض دایم ودرسایر مواضع جهة کلف ونمش وسایر آثار
ونیکوکردن رنک رخسار وتسکین دردهای بارده ومفاصل وورم پستان ومحرق او که خشک او را بردی
انکر یا در کوزه کذاشته سوخته باشند بحدیکه سفید شده باشد بغایت جالی ودرجمیع آثار قویتر ومستعمل تازه
ومحرق او بیت وکهنه محرق ضعیف ومغسول سوخته او جهة غشاوه وجلای بصر وناخنه وبیاض وبا برک مورد
جهة ورم بلغمی معده ضماد او مفید وبدنش زرنیخ سرخست وچون او را با قلا وشب تدبیر کنند جهة ازاله
سرخی بس بغایت موثر وچون با باروه که آن شوره ست سفید کنند ودر اصلاح وزدودن زنک مس
بعید بلیت **دردی الخل** لای سرکه است که در جمیع افعال ضعیفتر از دوست مکر در منع اکله قویترست **دکراج**
مرغی است قریب بجثه کبک وخوش منظر ومولف تذکره اشتباها بیمانی کرده است در دوم کرم و
خشک ولطیفتر از کبک وتذرو کوشت او زیاده کنند جوهر دماغ وفهم وحفظ وماده منوی ومقوی معده
واعضا ومضر محرورین ومصلح او ترشیهاست وخون وزبل وزهره او جالی ورافع بیاض چشم وآثار
جلد وبقول مهرباریس بیه او با روغن رازقی جهة درد کوش عجیب الاثرست **دردیفیون** اسم یونانیست
وبعربی زیتونیه نامند کیاهیست برکش شبیه برک زیتون وازان درازتر وباریکتر وشاخهای او
کمتر از ذرعی وکلش نارنجی وتخمش مستدیر واز کرسنه کوچکتر ومختلف رنک ودرغلاف کنند ودرشتی
وشبیه بخلاف نخود وتخمش بسطبری انکشتی وبقدر ذرعی ومنبت او زمین سنکلاخ نمناک ونزدیک دریاها
میباشد درسیوم کرم وخشک وبغایت مجفف ودو درهم او سم قاتلست در همانوقت وکمتر از ان تا هفت روز

وقدر شربتش تا یک دانک ومصلحش قی کردن با بهره وشیر تازه است وذرور سائیده او قاطع خون والتیام
دهنده جراحات ونطول ومحلل اورام وچون در روغن زیتون بجوشانند مسقط دانه بواسیر وقالع دندان
وقطور او رافع کری ومحول وندر حیض ومجرب دانسته اند وجهة درد مفاصل وامثال آن بسیار موثرست آب او
در تنقیه معادن وثقیل کردن خفیف الوزن از اشیا مجرب اهل صناعت وابن بیطار وغیره او را سرد و
تویتر از لفاح بیان نموده اند **درنیطاس** یونانی بمعنی ولد البلوط است چه آن کیاهیست که از درخت بلوط
میروید وبر او می پیچد ونوعی از بسفایج است وبیخش مشبک وبهم پیچیده ومزغب وشیرین با عفوصت
وصلب وبراق وسیاه وسرخ وتیره رنک نیز میباشد وبرکش مثل برک نرکس وبا حلاوت وتندی و
تلخی است درسیوم کرم وخشک ویکدرهم او کشنده است بالتهاب ودرد شکم وبغایت قابض ومتعفن
وضماد او جهة کزاز وفالج ومفاصل وخنازیر نافع وقدر شربتش تا یکدانکست مالیدن سائیده او بر بدن
وزدودن پاک کردن وباز تازه نمودن او ودرستردن موی عجیب الاثرست **دریاس** معرب از دواس
فارسی است ونوعی از ورد منتن است کیاه او بقدر شبری وزیاده از ان واز ساقهای او شاخها رسته
وبرکش شبیه برک کنار وسبز مایل بسیاهی وعدد برک هر شاخ از سه تا هفت وکلش زرد ومستدیر
وپهن وکوچک وبدبو وتخمش شبیه فلفل کوچکی درسیوم کرم وخشک وبا برودت ونیم درهم تازه او
مسکر قوی وزیاده از ان کشنده بخناق ومحلل بلغم وسودا ومفتح سده ودافع یرقان ورباح وکویند چون
در روغن طبخ داده بوزن او آرد کندم اضافه نموده با عسل توام آورند وبعد از طعام باشتش درهم او
تناول نمایند در تسمین بدن مجربست ومضر سینه ومصدع ومصلحش کشنیز وکثیراست ومولف تذکره
دریاس را تغییر بچیز دیکر نموده اما نه آنچنانست **دستنبویه** اسم فارسی درداست **دشیش** حشیش است
دعیا و اسم سریانی اقاقیاست **دعیانیون** افیون است **دغا** علک البطم است **دفلی** بفارسی خرزهره است

ویونانی شیریون وبسریانی رودیون وبعربی چین کویند وآن نباتیست بقدر دوزرع وزیاده
از آن وبرکش بزرک وعریض وبی تشریف ودراز وصلب وبدبو وتلخ وتند وکلش خوش منظر وبسیار
سرخ وبعضی زرد وسیاه میباشد ودرخشنده وبزرک وچیزی شبیه موی برا ومجتمع شده وثمرش طول آن
بشبری وپراز چیزی مانند پشم وتخمش دراز وباریک وشور وسرخ واو بری وبحری میباشد ودر تمام
سال اصل او باقی ودر پاییز کل میکند وبری او عظیم تر است در آخر سیوم کرم وخشک وبغایت محلل و
مجفف وجالی وبرک وتفتیع او جمیع حیوانات وبغایت ملتهب وزیاده از نیم درهم او کشنده انسان
واستعمال او مخصوص بخارج بدنست وآشامیدن طبیخ او با شراب بقدر نیم وقیه دافع سموم هوام
وطلای پخته او که بعد از آن سائیده باشند جهة ورمهای صلب ودرد زانو وکمر وعرق النسا ومفاصل
وجرب وکلف وجمیع آثار وحکه ومطبوخ شاخ وبرکش با روغن زیتون جهة جرب جمیع حیوانات با نفع
واشق جهة درد سر وجمیع قروح آن مجرب دانسته اند وذرور برک خشک جهة زخمها وحمول او جهة درد رحم
وآب برک وکل او جهة جلای رخسار واصلاح موی بی عدیل وآب مطبوخ او کشنده کیک وسامس وارضه
بغایت موثر وروغنی که برک او وکل ودر او مهرا پخته باشند وبدستور آب او را بار روغن زیتون بقدر
نصف آب جوشانیده باشند که آب سوخته باشد جهة قرطیه که مقدمه کچلی است وجهة جرب وحکه ورفع
برص از مجربات وبکدرهم او کشنده بخناق والتهاب ومضر شش ومصلحش عسل وبدلش در تحلیل بوزنش
حلبه ونیم وزن او برک انجیر واز خواص اوست که چون با بوی سر تقطیر کنند قطع سعال کودک کند وباعث خوش
او شود وهرگاه در آفتاب تنقیه زنجفر کنند جاری سازد وچون او را با هم وزن او حنظل تر وموردتازه با
سرکه کدر وبقدر عشر وفلفل وملح القلی وعشری نوشادر وعشری انزروت حل کرده باشند بسایند وتقطیر بجدد
ثلث کنند ومکرر اعاده تقطیر مجدد نمایند وتنقیه کنند کویند عقد ارض مارب نماید وتسقیه منعقد وبتقاطیر آن

دکن

دال با قاف

دال با لام

وبحق آن باعث تشنیع کردد ومولف کتاب برهان در تنقیه واقامت مجرب شمرده اند **دقاق الکندر**
ریزهای کندر است **دقشرق** بلغة سریانی بلغ است **دقمس** بلغة سریانی بول است **دقطامایون** بلغة رومی
مشکطرامشیع است **دقیق النخل** بفارسی او را کشن خرما کویند وآن طلع رسیده است **دلب** بفارسی چنار
نامند وآن درختی است معروف سرد وتر وبا قبض وپوست وثمرش بسیار سرد وخشک وبا حرارت
قلیله وجالی وضماد برک تازه او جهة ورم زانو وپخته او در شراب جهة ورم چشم ومنع ریختن مواد انصباب
ورفع ورم بلغمی نافع ومضمضه او که در سرکه پخته باشند جهة درد دندان ودر شراب جهة سموم حیوانی
وضماد محرق او بغایت جالی ومجفف وجهة برص ورفع رطوبت متعفنه زخمها وبا آب جهة تقشر جلد مفید و
ثمرش با پیه جهة سوختگی آتش ونفوخ کل او که از ثمرش گرفته باشند جهة قطع رعاف موثر وبخور او
باشیدن آب جرم مطبوخ آن کشنده جعل است وغباری که بر برکش می نشیند بغایت مضر صوت
وسمع وبصر وقصبه ریه است ومصلحش شیر تازه است **دلدل** نوع کبیر قنفذ است وقنفذ جبلی نیز کویند و
بترکی کربی ودر مازندران شال اللتی نامند ودر دیلم شال کره کویند وآن حیوانیست قریب ببک ودر پشت او
بجای موخارهای ابلق از سیاهی وسفیدی بقدر شبری وزیاده میباشد از قلم باریکتر وطرفین او
باتندی ووزر وسوخته او جهة جراحات بغایت مفید ودر سایر خواص مثل قنفذ است ومذکور خواهد شد
دلیک ثمر کل سرخ صحرائیست مثل بار کل سرخ بستانی وبا اندک شیرینی وعفوصت وزرد مایل
بسرخی بقدر زیتونی ودر تنکابن کلیک نامند وبترکی ایت بورنی وباصفهان بن کل نامند وکل نبات او
پرخارتر از کل بستانی وکلش بی بو وشش پر چهار ورق وجوف ثمرش زغب ومحتوی بر دانهای طولانی
سفید در دوم سرد وخشک وقابض ورادع وجهة اسهال صفراوی ودموی وتقویت معده وجگر
ودل نافع ومضمضه وغرغره طبیخ او وسنون او جهة تقویت لثه وخناق مفید وبدلش ثمر کل سرخ

بستانی وقدر شربتش تا دو درهم وجرم او مورث سعال ومصلحش گلقند است **دلبوث** اسم عربی بیخ سوسن
سرخ صحرائیست مثل دو پیاز که ملاصق هم باشند وبی پرده بیکه پیاز زرا هست وبالائی بزرگتر از زیرین
وبعد از خشکی بسیار صلب میشود وگلش شبیه بسوسن کبود وسرخ مایل ببنفشی وبرگش بسیار کوچکتر
ازان وساقش قریب بذرعی وثمرش مستدیر ومنبت او راضی معموره ومزارع است در آخر دوم
گرم وخشک بارطوبت فضلیه وجاذب جالی ومسمن ومبهی وگویند بزرگ فوقانی محرک باه وزیرین
قاطع باه زنان وآشامیدن بالائی جهة قبال اطفال نافع وچون بیخ او راسه عدد در یک رطل نبید خیسانیده
هر روز از نیم رطل تا یک رطل ازان نبید بنوشند جهة خشک کردن بواسیر ورفع ریاح آن مجرب
دانسته اند وبدستور آشامیدن یکدرهم از بیخ او با ماء العسل تا چند یوم همین اثر دارد وضماد او با کندر
وشراب جهة جذب پیکان وخار از اعضا وباشلیم وبا ماء العسل جهة تحلیل غرب نافع وطلای او جهة سرخی
رنگ رخسار ورفع آثار وفرزجه او جهة گشودن حیض موثر ومضر جگر ومصلحش دارشیر سکنجبین وقدر شربتش
تا دو درهم **دلق** اسم حیوانیست شبیه بسمور ودر اصفهان موسوره وبفارسی دله نامند گوشت او
مبهی ودر سایر افعال مثل سمور است **دلفین** اسم یونانی نوعی از سمک است وبفارسی ماهی چینی دراز
وبدیلمی کچه ماهی نامند سر او شبیه بسر خوکست وبی فلس سرد وتر وقریب الاعتدال ومولد خلط غلیظ و
مقوی اعضا وپیه او گرم وخورد وبمالیدن روغن او جهة درد مفاصل وچون در جوف حنظل گذاشته باشند
جهة گرانی سامعه وآویختن دندان او بر اطفال جهة رفع فزع موثر **دلم** بلغة مصر اسم درخت **دلبیس**
نوعی از صدفست ودر مصر ام الخلول نامند وآن دو نوع بری است **دلاع** اسم عربی بطیخ هندیست
دلثیس بلغة اهل بیت المقدس نوعی از کلح است وبیونانی اسفند دلیون نامند **دله** اسم فارسی دلق است
دم اسم عربی خون وخاصیة خون هر حیوانی در ملی ذکر آن مذکور است ومجموع آن محلل اورام حالی باحض عین

کدانته

دال میم

ودر شیشه او قاطع اسهال ورافع سموم است **دم الاخوین** بفارسی خون سیاوشان نامند وآن صمغ خالص الحمرة مایل
ببنفشی ونقوشش مدتها باقی میماند وگویند عصاره گیاه سرخی است واز سقوطره ونواحی هند خیزد وگیاه او
معروف نیست در سیوم سرد وخشک وقابض قوی وقاطع خون از جمیع اعضا ومنبت لحم ورادع سیلان
فضول وجهة حرارت جگر واحشا والتحام جراحات شمشیر وامثال آن بغایت موثر وجهة زحیر واسهال دموی و
صفراوی ودیج وشقاق مقعد وتقویت معده ولثه وبا زرده تخم مرغ جهة قروح امعاء واکتحال او جهة قوت باصره
وقرحه نافع ومضر گرده ومصلحش کثیرا وقدر شربتش از نیم درهم تا یکمثقال وبدلش شادنج وعصاره حسن است
وچون بلور وشیشه را باو رنگ کنند صافتر ورنگین تر از عقیق میشود ودرین عمل عدیل ندارد **دماغ** مغز سر
حیوانست وآن سرد وتر ودیر هضم وباقوت تریاقیه ومقوی دماغ ومولد منی وطلای او جهة رفع خشکی
دماغ وسرسام وشقاق نافع ومضر معده ومصلحش نعناع وسرکه وآنکامه وادویه حاره است **دمعة الشجر**
گویند صمغ لبلابست وبغایت جالی وجهة ستردن مو از موده است **دمادم** نوعی از لوبیای هندیست
بقدر ماشی سرخ وشفاف وبر سر او نقطه سیاهی گرم وخشک ومقوی دماغ رطب قاطع سیلان
آب از دهن وقدر شربتش در مزاج اطفال نیم دانگست **دمیا** بیونانی نوعی از ماهیست که سیبیان
نامند ومذکور خواهد شد **دمسیه** بلغة مصر نوع زبون افسنتین است **دم التنین** و**دم الثعبان** دم
الاخوین است **دمعة العشاق** حب النیل است **دمچه** اسم فارسی صفرا قونست **دمورا** اسم ترکی حدید است
دمور تیکان اسم ترکی حسک است **دند** بفارسی بید انجیر خطائی نامند ومشهور بحب السلاطین است وگیاه او
بقدر ذرعی وبرگش مثل برگ بادنجان وازان رقیقتر وگلش برنگ ثمرش ودانه او در غلافی رقیق مایل
بسبزی وقوتش تا سه سال باقیست وقسم چینی او بزرگ دانه شبیه بپسته وقسم شجری شبیه بدانه بید انجیر
وغیره منقط وسیاه وکوچک وبطی العمل است ومورث مغص وقسم هندی متوسط المقدار وغیر مایل بزردی

دال نون

دال با واو

دمنقط سیاهی میباشد و بهترین اقسام چینی سفید و مایل بزردی و بعد از آن هندیست در اول چهارم گرم و بغایت
تند و یابس و در جوف مغز او پرده ایست و آن در سمیت مثل بیش است و بدستور پوست او باید جدا کرد
و هر چه بی پوست مدتی مانده باشد از سموم قتالاتست و اقسام او مسهل سودا و بلغم و جاذب رطوبات
خام از مفاصل و منفع استسقا و یرقان و نقرس و سنگ گرده و مثانه و درد کمر و ورکین و ساق نافع
و طلای او حافظ سیاهی مو و مورث قرحه و تقشر جلد و چون بر لب رسد سرخی او را زایل کند و تکرار آن
موجب برص و ضماد او با ماست جهة شقاق و برص حیوانات و با ادویه مناسبه جهة جمیع اورام بارده
و اوجاع مفید و قدر شربتش در قوی الابدان یکعدد و در غیر آن نصف عدد است که با مصلحات باشد
و مضر محرورین و مکدر رحم او کشنده باسهال مفرط و قطع امعا و مغص و مصلحش بعد از جدا کردن پرده درون او
کثیرا و نشاسته سرخ و یکشب در آب لیمو گذاشتن و معین فعل او تربد و عصاره و غافث و بلیله کابلی و
افیمون و پیاز عنصل و زعفران و بسفایج است و بعد از آن خوردن آب سرد و شیر و ارزیوب جامعه
عمل او کم میشود و مشوی او را مضرت کمتر و در هوای بسیار گرم و بلاد حاره یابس و نحیف الابدان را استعمال
او جایز نیست **دندان ارا** توت است **دنقه** شیلم است **دنق** سپستان است **دنقرا** ابهراست **دنه** اسم
فارسی الیه است **دندان فیل** اسم فارسی عاجست **دنبلان** اسم ترکی کشنج است **دواغنصریا** یونانی
نباتیست که در سنگلاخ و زمین سخت میروید ساقش مثل ساق ریباس و طولش زیاده بر شبری مایل بزردی
و سرخی و نیز مایل بزردی و بر سر او چهار برگ مربع شکل و سبز مایل بسفیدی و بر بالای برگها چیزی میروید
و بی گل و تخمش دراز و خوشبو و خام و پخته او را ماکولاتست در اول گرم و خشک و با اندک تندی
و مقوی معده و مدر بول و ملین طبع و محلل اورام و جهة رفع آروغ و ریاح شکم و خوشبو کردن دهان نافعست
دوسر نباتیست مثل گندم و منبت او گندم زارها و از آن درازتر و درشت تر و دانه او ریزه و باریک

و خوشه او متفرق و پوست او سیاه و بعضی از آن سرخ و در هر خوشه او دو غلاف یا سه بشکل فتیله و دانه او
در میان پردهای غلاف و خوش طعم و گرم و با اندک خشکی و منضج و محلل و مسهل اقسام کرم و ضماد او جهة
اورام صلبه و داء الثعلب و آرد گندم جهة جرب متقرح نافع و مضر انثیین و مصلحش کثیرا و قدر شربتش
دو درهم است **دوقو** یونانی اسم تخم زردک بری شبیه بنانخواه و از آن ریزه تر و با اندک
تندی و گیاه او زیاده بر شبری و برگش مثل برگ رازیانه و از آن ریزه تر و چتر او مثل چتر کشنیز
و گلش زرد و تند و زغب دار و خوشبو و بیخش بطبری انگشت و باریکتر از آن و قریب بشبری
و طعم او مثل زردک و در قزوین گزله گویند در جمیع افعال قویتر از بستانیست سوای تحریک باه و در
جزو خواص نبات او مذکور شد مراد از دوقو تخم اوست در سیوم گرم و در سیوم خشک و مدر بول
و حیض و عرق و منضج و مقوی معده و باه و هاضمه و محلل قوی و با قوت تریاقیه و جهة سرفه کهنه و فضول
سینه و سنگ مثانه و درد مفاصل و حب القروع و تحلیل نفخ و مغص و تنقیه رحم و اعانت حمل و گزیدن
هوام و رفع عسر ولادت و تشنج اطفال و جهة استسقای طبلی مجرب دانسته اند و ضماد او محلل ورم
بلغمی و قدر شربتش تا دو درهم و گویند مضر با محرورین است و مصلحش کثیرا و مضر مثانه و مصلحش مصطکی
و بدلش دو وزن آن تخم زردک و گویند بوزنش تخم کرفس است **دوقس** بلغة یونانی شامل
دو قسم نباتیست یکی شبیه بکرفس و خوشبو و تند و تخمش شبیه و بی بو و دیگری را برگ مثل کشنیز و گلش
سفید و چتر او مثل چتر زردک و تخمش شبیه بزیره و با تندی و بیخش بطعم شبیه بزردک و برگش بی زغب
در سیوم گرم و خشک و تخم هر دو قسم در افعال و خواص مثل دوقو و از آن اندک ضعیفتر و قسم اخیر را بدلی
کیک و اش گویند و چون سائیده او بر جامه خواب بپاشند دفع اذیت کیک کند و جالینوس
دوقس و دوقو را یکی میداند و دیسقوریدوس دوقس را از اصناف زردک بری شمرده و این تحقیق

اقوبت وحقیر اقسام او را مشاهده نموده است دود البقل بفارسی کرم سبزه نامند و آن حیوانیست
شبیه بهزار پا و از ان کوچکتر و در نبات سبزی و در سبزه زارها و در برکهای سبز هم میرسد
خشک و تازهٔ او با رطوبت و مالیدن او با روغن زیتون جهة کزیدن جانوران و آشامیدن او
جهة دفع سموم مشروبه نافع دود الزبل کرمی است زرد رنگ که در مزبله متکون میشود تکرار ضماد مطبوخ او
در روغن زیتون جهة قرطبه که مقدمه کچلی است و دفع داء الثعلب مجرب و مالیدن روغن او جهة بواسیر
و امراض مقعد مفید دواد م بالف و بی الف چیزیست شبیه صمغ سرخ مایل بسیاهی در جوف درختهای
کهنه متکون میشود و در افعال قایم مقام مومیائیست دود خشب الصنوبر کرم درخت کاج است قریب
الطبع بزرایح و یکمثقال او سم قاتلست و ضماد کوبیدهٔ او در گشودن ورمها و ازالهٔ کلف و زخم
کردن اعضا عجیب الفعل است دود النحل کرمی که از سرکه و شراب بهم رسد ضماد او رادع و محلل و
مقوی اعضا است و سعوط او جهة رفع کرمی که در دماغ بهم رسد قوی الاثر است دود الحریر کرم
ابریشم است در اول حال او تخمی است ریزه و مدور کبود رنگ که در لته بسته در زیر بغل نگاهداشته
بعد از بیست روز در اوایل فصل بهار متکون میشود شبیه بمورچه است و بتدریج قریب بچهل روز
بزرگ شده سفید میگردد و درین ایام شش روز اصلا برگ توت نمیخورد بار اول یکروز بار دوم دو روز
بار سیوم سه روز بعد از و پیله بر خود تنیدن گیرد و رنگش سرخ و بهیات دانهٔ خرمائی باشد و بعد از
چند روز که پیله سوراخ کرده بیرون می آید سفید لون و پردار پیدا شده نر و مادهٔ او بهم جفت شده
در عرض سه چهار روز تخم خود را ریخته می میرد و از رعد و ریاح مغربی و مرد جنب و مرد حایض تخمش
فاسد میشود در اول گرم و در دوم تر و سه درهم از خشک سائیدهٔ او با عرق و آرد گندم که چند روز
بستور بیاشامند در تسمین بدن و نیکو کردن رنگ رخسار بغایت مفید و تعلیف مرغ با و بغایت مسمن آن

دخاکستر

وخاکستر سوختهٔ او جهة التیام زخمها و رطوبت او دفع آثار و ضماد مطبوخ آن در روغن کنجد جهة اورام
و خناق و آشامیدن آن جهة خفقان نافع و تعلیق خشک او با پارچهٔ سرخی جهة رفع تب موثر است
دوام شامل درخت مقل و بلوط ما ستدیر است دواء الثعلب بلغت مصر اسم سلیمانیست دواس اسم
فارسی دریاس است دورس شوکرانست دود الجراد نبات ورد است دوحانی دلبوثست دوقوری
و دوقوغریا دواء الغریا است دوس ماء الحدید است دوم بلغت مغربی خرما است دواء الخطاطیف خالید
و نیونست دواء الحیه خبطیانا است دول طالیفر است و بلغت هندی اسم خاکست دوباروج کاکنج است
دود القرمز و دود الصباغین قرمز است دواء النمر خ زرد کت دویره نوعی از لوفست و قطاه
شکطراشیج است دوقس بصل است دو دا اسم فارسی و خانفت دوکی اسم ترکی ازراست
دولی اسم ترکی جلید است دوشان اسم ترکی ارنب است دونوزن اوردی اسم ترکی خفاشست
دونه اسم هندی مرزنجوش است دویر زخمه است دوقوفیا بیونانی حنظل است دواله اسم فارسی
اشنه است دوشاب خرما دبس است دوشاب اسم فارسی منفخ است دوغ اسم مخیض است
دودا اسم هندی لبن است دودی بنکن اسم هندی بادنجان بری است دهن البلسان کیفیت تکون او
در بلسان مذکور شد بهترین او تازه قوی الرایحه خالی از خموضه است که شبیه آب بسیار تیره مایل
بسرخی باشد و زود حل شود آب را بقوام شیر کند و در ته آب نشیند و شیر را منجمد سازد و چون
بر لباس پشمین چکد از شستن بآب اثری از ان نماند و در چشیدن اندکی زبان را بگزد
و با قبض باشد و هرچه در او این آثار نباشد مغشوش است و خواب او را قوت تا چهل سال
باقیست و آنچه از شاخ و برگ بلسان و روغن زیتون بعمل آورند قریب القوت باوست و آنچه
بالفعل متعارفست از جهة عدم درخت بلسان که در عین الشمس بوده از شاخ و برگ بشام و میعه

دال با با

ساذج و بسباسه و روغن تخم ترب بالسویه گرفته در ده مثل آن از روغن کهنه بجوشانند تا ربع باند و صمغ درخت
کاج را چون در روغنها حل کنند اکثر آثار او دارد و بسیار شبیه باو میباشد و در سیوم گرم و خشک و مدر
بول و حیض و مخرج جنین و مشیمه و تریاق سموم هوام و خانق النمر و سایر سموم و ملین صلابات و محلل مواد
بارده و مقوی عصب و رحم و قوت باصره و آشامیدن او جهة اخراج زلوی حلق و سرفه و رعشه و امراض
دماغی و عصبانی و عسر بول و اخراج حصات و قرحه مثانه و ضیق النفس و ربو و نفس الانتصاب و درد کلو و حرقة
البول و سلس البول و امراض مقعد و ضماد او جهة استرخای عصب و دفع لرز و تغیر رنگ و فع درد های
رطوبی و جراحات و پاک کردن چرک آن و حمول او جهة اعانت بر حمل و درد رحم و قطور او جهة درد گوش
و اکتحال او جهة ابتدای نزول آب نافع و قدر شربش تا نیم مثقال و بدلش یکوزن و نیم تا دو وزن او
روغن زیتون کهنه است یا روغن رازقی که حب بلسان در آن جوشانیده باشند و روغن تخم ترب
بهتر از سایر ابدال است و بدل آن چون روغن زیتون را بصفا و بار با مثل او آب صاف بجوشانند تا آبها
سوخته روغن بماند در جمیع مواد و خواص بدل اوست و اکثر مجربین بهتر ازو دانسته اند **دهن** باصطلاح اکسیریان
زیبق است و بعرف اطبا چیزیست که از اشیا بطریق مخصوصه حاصل میشود و روغن حبوبات و آنچه از
گلها و شکوفها و غیر آن گیرند هر یک در مکان خود مذکور شده و میشود و آنچه از فروع معکوس تقطیر کنند
قویتر از سایر اقسام و طریق هر یک در دستور اول مذکور است **دهن الخروع** **آبهال** **جاوشیر** **دهن** ابریسمی است
و در حرف الف مذکور شد **دهن الزفت** در حرف زا مسطور است **دهن البزر** روغن تخم کتان است و در کتان
مذکور است **دهن المبارک** و **دهن المنقذ** روغن حب البان است و مذکور شد **دهن الاترج** روغن ترنجست و مذکور
شد **دهن الجمل** بجای مهمله دهن سمسم است **دهن النحل** بنحای از مرکبات است و در باب او بیان در دستور ثانی
مذکور است **دهن الحب** بجیم روغن گل سرخ است **دهن الجلی** او مالی است **دهن الخلوق** روغن زعفران است **دهن الجمر**

نفت **دهن البطم** روغن درخت بطم است **دهن حب الخضراء** روغن حبة الخضراست **دهام** رصاص اسود است
دهنه اسم شبه است **دهمست** اسم فارسی غار است **دهن الصوابی** روغنی است که از روغن تخم کتان و
روغن زیتون و سندروس میسازند و در سندروس مذکور است **دهنج** بفارسی دهنه فرنگ نامند
و آن سنگیست که در معدن نقره و مس و غیر آن از بخار آن معدن متکون میگردد و مثل زبرجد که از معدن
طلا هم میرسد و دهنه نحاسی ز بخار معدنیست و بهتر او سبز تیره است که در عین صافی هوا صاف نماید
و در تیرگی آن تیره و فرنگی عبارت از وست و بعد از و طلائی مایل بسرخی و شفافی و بعد از آن زرد و
زبون ترین آن طاوسی مایل بسیاهی و آنچه سائیده او زرد باشد طلائی نامند و هرچه محک از و سفید
گردد نقرهای و سرخ آن مسی و تیره و سیاه آن را آهنی گویند در چهارم گرم و خشک و بعضی سرد و خشک
دانسته اند و جالی و ملطف و نیم درهم او فادزهر سموم و سم قاتل غیر سموم است بجراحت کردن معا
و علاج پذیر نیست و اکتحال او جهة تقویت باصره و قلع بیاض چشم مجرب و رافع احتباس بول دوا است
و اکتحال او از خواص غریبه است و طلای او با سرکه جهة قوبا و سعفه سوداوی و بهق و برص و سعوط محلول او
با آب سداب جهة رفع صرع بعدیل و بدستور نفوخ او با مشک تا سه دفعه همین اثر دارد **دهتوره**
اسم هندی جوز ماثل است **دهماسا** اسم هندی شکاعی است **دهنه فرنگی** اسم فارسی دهنج ذهبی است

دال با یا

دی اسم هندی ماست است **دیون** اسم هندی دخانست **دیودار** اسم فارسی و بعربی شجرة الجن
و ابهل هندی و صنوبر هندی نامند و منبت او بلاد هنداست و آن درختی است کوچک و مایل بسیاهی
و شاخ او شبیه بشاخ زرنباد و با اندک تندی و تلخی و شیر او تند و محرق و معطش و در چهارم گرم و در
سیوم خشک و از سموم قتاله و صمغ او مشهور اهل صناعتست و گویند نگاهداشتن او باعث اطاعت
جن میشود و ضماد او جالی و مفرح جلد و جهة اورام بارده نافع و سایر اجزای دیودار در سیوم

گرم و خشک و آشامیدن سائیده او جهة استرخا و فالج و لقوه و امراض بارده دماغی و سکته و
صرع و ریزانیدن سنگ مثانه و گرده و رفع اسهال بلغمی و نشستن در طبیخ او جهة خروج مقعد نافع
و مضر شش و مصلحش صمغ عربی و روغن بادام و قدر شربتش تا یکدرم است دیفروجس یونانی
بمعنی مضاعف الاحراق و سه قسم میباشد یکی معدنی و آن خاکیست که از چاه و مس بیرون
آورده در آفتاب خشک کرده میسوزانند و قسمی خاک مس است که بعد از گداختن در بوته میماند
و در طعم و قبض مثل مس است و قسم دیگر قشر شبهای سوخته است قسم اول و ثانی مستعمل و گرم و
خشک و بسیار مجفف و جهة جراحات خبیثه و قلاع و جوشش دهان و التحام زخمها و لهات منقطع
و حبس خون آن و قروح عانه و مقعد و بردن گوشت زیاده و نرم کردن و کم کردن موی و با موم و
روغن جهة تحلیل دبیله و خشک کردن قروح سر و نفوخ او در حلق جهة انتها خناق نافع و آشامیدن
او کشنده است دیناکوس یونانی بمعنی دایم العطش و آنهم قسمی از خار است ساقش دراز و خاردار
و برگش محیط ساق و شبیه ببرگ کاهو و بر هر بندی از ساق دو عدد برگی دراز خاردار مزغب و درمیان
و درون برگش بر آمدگیها مثل حباب و خاردار و طرف برگ متصل بساق مجوف و عمیق و آب باران
در آن جمع میشود و بر هر شعبه که از شاخ رسته چیزی شبیه بسر خار پشت و خاردار و بعد از خشکی سفید
میشود و چون بشکافند در جوف او کرمهای ریزه سفید شفاف میباشد و قوتش تا مدتها باقیست در دوم
گرم و خشک و مجفف و با قوت تریاقیه و جالی و آشامیدن نقیع و محلول او در آب سه روز متوالی جهة سپرز
و تحلیل خلط غلیظ و تفتیح و رفع لرز و پخته او مقوی قصبه ریه و جگر و مدر بول و مخرج کرم معده و محلل خناق و
ضماد او جهة ثالیل و قروح شهدیه سر و ضماد پخته او جهة حبس کردن عضو که ادراک الم ببریدن و سوختن نکند
و طلای پخ مطبوخ او با شراب جهة شقاق مقعد و نواصیر و تنقیه سر او که بجای ثر است بعد از پختن بر موضع

گزیده

گزیده افعی و غیر آن جهة رفع سمیت نافع و چون در جامه بسته در شیر حل کنند و از آن قدری در شیر دیگر بریزند
باعث انجماد آن میگردد و چون کرمها جوف سر او در پوست حیوانی بسته بر گردن یا بازو ببندند جهة دفع تب ربع موثر دانسته اند و مضر گرده و مصلحش صمغ و قدر شربتش تا سه درهم است
دیک بردیک اسم فارسی است و مرکب موسیش عملی نیز گویند و آن زرنیخ و آهک و زنجار و زیبق است
که مجموع را سائیده در دو دیک مضاعف تصعید کنند از جمله سمومات قویه و تند است و جهة بردن گوشت
متعفن زخمها و قلاع خبیثه و قروح ساعیه و آکله و تخفیف رطوبات و قطع سیلان خون جراحات و با
عسل جهة قلع آثار جلد و دانه بواسیر موثر است دیامروان اسم یونانی شربت توت دیسم
حمام است دیاسقولیطوس جوارش کمونی است دیاقوزا اسم یونانی شربت خشخاش است دینار
اسم سریانی تخم کشوث است دینارویه اسم فارسی قسمی از خرات بریست دیک اسم عربی خروس است
و در دجاج مذکور شد دیویاقوتیطس اسم یونانی اصل اللوفست دیفروجانس دیفروجس است
دیوسر بلبوس است دیوانجیر تین بریست دیواسپست حندقوقای بریست دیوخار اسم فارسی
عوسج است دیوچه اسم فارسی علق است حرف الذال ذاقیغی اسم یونانی غار است ذاماسکینا
اسم رومی اجاص است ذاقی الاسکندرانی گیاهیست برگش قریب بدرخت غار جبلی شبیه ببرگ
مورد و از آن بزرگتر و سفید و طول شاخها بقدر شبری و از ساق و ما بین برگ ثمری رسته بقدر نخودی
و سبز و مدور و پخش خوشبو و شبیه بعود و تند طعم در دوم گرم و خشک مدر و مخرج جنین و جهة تقطیر
و حبس البول و حیض نافع و قدر شربتش از نیم درم تا دو مثقال است ذاقی ریدس یونانی بمعنی
شبیه الغار و قسمی از ماذریون و عریض الورقست و بعربی ماذرو در شام تعلب نامند و ساقش بقدر
ذرعی و شاخهای او بسیار باریک و از نصف اعلی میروید و پوست شاخها قوی و لزج و گلش سفید

ذال با الف

وثمرش بعد از رسیدن سیاه میشود و داناهٔ او کوچکتر از حب الغار در آخر سیوم گرم و خشک حاد و مسهل قوی
بلغم و اخلاط غلیظ و مقیی و مدر حیض و محلّل و منفّج و جالی جلد و دافع آثار و استعمال او شربا جایز نیست و قدر
شربتش از برگ تا سه قیراط و از ثمر تا پنج عدد و محرق خلط و مصلحش نشاسته و کتیرا و بدلش دو وزن او
مازریون است **ذبل** پوست سنگ پشت هندیست و گویند استخوان اوست بغایت سیاه و بعضی از
اجزای او مایل بزردی و براق و صلب در دوم سرد و خشک و جالی و بغایت قابض و شرب محلول او
مسقط بواسیر و با عسل جهة التحام قرحه قصبه ریه و نفث الدم و تب ربع و ضماد او جهة اورام و سرطان
و خنازیر و اسقاط بواسیر و طلای سوختهٔ او با سفیدهٔ تخم مرغ جهة شقاق کعب و شق رحم که از ولادت
بهم رسد و شقاق مقعد و خروج آن نافع و فرزجهٔ او مانع سیلان رحم و اسقاط جنین و جهة تسهیل ولادت
مفید و مضر جگر و مصلحش سیب و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش استخوان قنفذ و شانه او بالخاصیة جهة
رفع نخاله بن مو و منع تولد قمل و ریختن مو موثر است و چون او را با چوب داری که آدمی را از گلو کشیده
باشند و قدری خاکستر قبر مقتول بخور کنند در منع سحر و فتنه مجرب دانسته اند و بدستور در اصلاح
متباغضین موثر است **ذباب** بفارسی مگس نامند و تکون او از فضلات و او گرم و سفید است
و کمتر از یک هفته پر بهم میرساند و از کافور و زرنیخ و روغن زیتون میگریزد و گویند چون صورت مگسی از
کندش و زرنیخ ساخته در محلی گذارند منع او می نماید در اول گرم و تر و بهترین او سیاه و بعد از آن
ازرق است و زرد او خالی از سمیة نیست محلّل و جاذب و ضماد او محلل اورام و رافع گوشت زیادهٔ
جراحات و مانع انتشار مو و داء الثعلب و حکه و توباد و چون سر او را انداخته بر موضع گزیدهٔ زنبور
بمالند رفع الم آن کند و جاذب سم است و تکرار ضماد او جهة داء الثعلب مجرب و جهة تحلیل ورم چشم
و رفع گوشت زیاد پلک و شعیرهٔ آن آزموده است و نفوخ سوختهٔ او در مجری بول جهة رفع احتباس بول

موثر و آشامیدن او با شراب جهة عسر ولادت مجرب دانسته اند و محمد بن احمد گوید که خوردن خام و
پختهٔ او را هنود جهة تقویت باصره و منع جمیع آفات چشم مجرب میدانند و چون سر گردن مگس را با آب و
عسل بجوشانند جهة ازاله مغص و قولنج و خناق مجرب یافته اند و چون چند روز بخورانند و در آفتاب بنشینند
محلل برص پوست انداخته زایل میگرداند و بهتر از اطریلال است و روغن او مگرر مگس را در روغن کنجد
کرده در آفتاب گذاشته صاف نمایند جهة رویانیدن مو مجرب است **ذراریح** بجای مهمله حیوانیست
بقدر زنبور و پهن و بدبو و با نباتات تازه میباشد و بترکی الاکلنک و بدیلمی دارساس نامند و بلغت اصفهان قسمی از
سین است و بهترین او در گندم زارها که مایل بسیاهی و سبز که با خطوط زرد باشد و سرخ و زرد و سبز منقط
بسیاهی و سایر اقسام غیر مستعمل در آخر سیوم گرم و خشک و بسیار تند و مقرح جلد و از سموم قتاله و مقطع
و مفتت حصات و مدر بول و حیض و رافع سبز و محرق او و شرب مستعملت و خوردن محرق او با نمک و
با مرق گوشت گاو و بدستور روغن زیتون جهة رفع خوف سگ دیوانه گزیده بهترین ادویه است
و قطرهٔ آن ناخن بنجد با بول شارب او دفع میشود و عوام را اعتقاد آنکه سگهای کوچک بسبب گزیدن سگ دیوانه
متکون شده و این دوا اخراج آن میکند و در اخراج سنگ گرده و مثانه بغایت موثر است و بجای
احراق بپارچه پیچیده بخار سرکهٔ جوشان بدارند باعث تلطیف آن میشود و استعمال جایز است و ضماد او
جهة داء الثعلب و بهق و برص ناخن و با قیروطی جهة قلع ناخن فاسد و رویانیدن ناخن صحیح و با سرکه جهة جرب
و تقشر جلد و بهق و برص و توباد و گزیدن عقرب و ثالیل و رفع قمل و بقایای جدری و نمش و اکتحال او
جهة ناخنه و روغن زیتون که در وی جوشانیده باشند جهة رویانیدن مو بر داء الثعلب و گرانی سامعه و
درد گوش نافع و قدر شربتش یکعدد و سوختهٔ او و زیاده کشنده است بدرد مثانه و مغص و بول الدم
و غشی و تب بسیار تند و اختلال عقل و چون قسم سیاه منقط بسرخی را در روغن کنجد نشسته در آفتاب گذارند

ذال با فا
ذال با کاف

تدهین او وجهت منع ابتدای کچلی و قلع مزمن آن مجرب ذرّوح بتشدید را و اعدز رانیح است ذرقون
عنب الثعلبست ذُرق بضم اول و ثانی حندقوقای بستانیست ذرّه جاورس هندیست و آن دانه ایست
سفید و شیرین و نباتش مثل نبات گیاه ذنی سرد و خشک و قوی الغذا و غلیظتر از دخن و مجفف و حابس
اسهال و در جمیع افعال مانند خندروس و مصلحش روغنها و شیرینیهاست ذرتکه خندروس است
ذریس طیبوج است ذریاس تافسیاست ذرق بجرم ثانی سرگین طیور است ذرق الطیر
خرقطانست ذفری اسم عربی سداب بریست و هرچه کریهة الرایحه باشد بدستور ذفرانا مند
ذفل فطراسالیونست ذکر بجرم ثانی زراوند طویلست ذنب الخیل یخ نباتیست با صلابت و نوعی
از لحیة التیس دانسته اند منبت او کنار آبها و شاخهای او بسیار و مجوف و مایل بسرخی و با خشونت
و پر گره و گرهها بهم متصل و بر برگ و باریک شبیه برگ اذخر و از گرهها روییده و در اطرافش شبیه
بدم اسپ و برانجا رمجا ورخود منبت میکرده و بی گل و ثمر و بعضی گویند گلش ما بین سفیدی و کبودیست
و قوتش مدتها باقی میماند در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و قابض و بی لذع و قاطع نزف الدم
و نفث الدم و جهت قرحه امعا و جراحت مثانه و سرفه و عسر النفس حار و اقسام اسهال حار و
استسقا و ورم حار و جگر امراض سینه و کثرت شرب او جهت التحام فتق و التیام روده مقطوع
موثر و ضماد او جهت التیام جراحات عظیمه و عصب مقطوع و قبلا امعا و ورم مقعد و اورام حاره اعضا
و سقوط آب او جهت رفع رعاف و قدر شربتش یکدرهم و مولد سودا و مصلحش شکر و روغن بادام
و بدلش انجبار است ذنب السبع گیاهیست ساقش بقدر دو ذرع و اسفل آن مثلث و اعالی آن
مستدیر و با خارهای نرم متباعد و برگش شبیه برگ گاوزبان و مزغب و از آن کوچکتر مایل
بسفیدی و اطرافش خار دارد و در سرهای او چتر مستدیر و مزغب و نقش رنگ و جسمی در وسط او رسته

مانند مو

مانند مو و پشم در دوم خشک و در اول گرم و قوتش تا سه سال باقیست و با قوت قابضه و رطوبت
لزجه و جهت اورام بعد یل و جهت التیام جراحات و تسکین درد مفاصل و بیخ او جهت مستحکم نمودن اجزای
شکسته شرباً و ضماداً نافع و طلای عصاره او جهت استرخای اجفان مفید و مصدع و مصلحش کشنیز و بدلش
عنب الثعلب و قدر شربتش یکمثقالست ذنب العقرب نزد جالینوس حامر یویاست و بعضی گویند
ثمر گیاهیست شبیه بدنباله عقرب و زرد رنگ و نبات او کم برگ و ریزه و در بلاد سردسیر میباشد
در سیوم گرم و خشک و جهت سم عقرب و سایر سموم بارده نافعست ذنب القط باصطلاح اهل شام
گیاهیست برگش شبیه برگ بلوط و گلش زرد و تخمش شبیه شلغم و ظاهر او سیاه و باطن برنگ
خون و ضماد او با سرکه جهت گزیدن تنین بحری نافعست ذنب الخروف گیاهیست تخمش باریک
و شاخهای او سفید و مجوف و برگش متباعد شبیه برگ راسن و گلش زرد و شبیه گل شاد بری و
تخمش باریک و طعم او مایل بتلخی و تندی و با اندک لزوجه در آخر دوم گرم و در سیوم خشک و عصاره
او بدستور و سائیده برگش جهت بیاض عین بعد یل و جهت سگ دیوانه گزیده پیش از آنکه از آب خوف
کند بسیار موثر و مسکن مغص و محلل ریاح و قاطع خون و رافع سپرز و مضر گرده و مصلحش نشاسته و
قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش ربع آن بخور مریم است ذنب الحردون ذنب الخروفست ذنب الفاره
لسان الحمل است از جهت آنکه شبیه بود خوشه او بدنباله موش ذنب الفرس بلغت شام ذنب
الخیل است ذنب اللبوه ذنب السبع است ذو ثلث حیات زعرور است ذو الف ورقات
ربا فلن است ذو مائة شوکه و ذو مائة رأس قوصعنا است ذو خمسة اوراق و ذو خمسة اقسام و ذو
قضبان و ذو خمسة اجنحه بنطافلون است ذو خمسة اصابع اثلق است ذو ثمنة ثلث شامل حندقوقا و گیاه
خصیة الثعلب و فصفصه و طرفلین است ذو ثمنه ثمرکات شکاعی است ذو ثمنة الوان و ذو ثمنة اوراق

ذال با [uncertain]

طرغلین است ذهب بفارسی زر و طلا نامند معتدل مایل بحرارت و مقوی دل و دماغ و با حرارت و رطوبت
غریزی و مفرح قلب و جهت خفقان و وسواس و جنون و جذام و انواع بواسیر و امراض سوداوی و صفراوی
و یرقان و سپرز و ضعف گرده و سنگ مثانه و دفع سموم و محلول نخاله او که با مروارید در آب ترنج
حل کرده باشند جهت جذام مجرب و بدستور جهت زحیر و اسهال دموی و محلول او با نوشادر در فتیله جهت لواحج
سم مجرب و طلای آن محلل اورام و جهت داء الثعلب و داء الحیه و بهق و برص و اکتحال او جهت غلظ اجفان و
بیاض و غشاوه و کهنه و انباشتن او در ثقبه غرب جهت رفع آن مجرب و میل سرمه که از آن سازند جهت
تقویت بصر و منع رمد و درد چشم و ذرور او جهت آکله و ستون او جهت درد دندان و امساک او در دهان
جهت رفع بدبوئی دهان و انگشتری او جهت داء الخرم و ام الصبیان و مفاصل موثر و تعلیق خالص او جهت رفع
فزع اطفال مجرب دانسته اند و لیکن این خاصیت را مخصوص دانه مجری بقدر نخود ولی که در نهایت
صلابت نباشد و با طلای معدنی سکون بیکرده دانسته است و لعاب طلا و دیدن او مورث رفع
سموم و باعث سرور و تقویت دل است و چون گوش را با سوزن طلا سوراخ کنند هیچ وقت التیام فرج
نکرده و گویند مضر مثانه و مصلحش عسل و مشک است و اکثر را اعتقاد آنکه اصلا ضرری در او نیست و چون
طلا را نیکو سحق نمایند که از اجزا چیزی داخل نباشد خصوصا ادویه سمیه در آنوقت خوردن او باعث
طول عمر و رفع جمیع امراض سوداوی و حفظ صحت و درین امور چیزی عدیل او نیست و طریق سحق و حل او
در دستورات مذکور است و قدر شربتش از یک قیراط تا یکدانگ و بدلش یاقوت محلول و چون از
طلا بشکل میله ساخته در خواب و بیداری صاحب توحش و نزع خفقان و خیالات سوداوی در دهان
نگاه دارند رفع جمیع مذکوره میشود ذئب بفارسی گرگ و بترکی قورد نامند حیوانیست معروف مزاجش

ذال با [uncertain]

در سیوم گرم و خشک و جگرش جهت امراض جگر بغایت نافع و با آب و شراب رافع استسقا و بهای

بارده و با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت سپرز نافع و غافث مقوی افعال اوست
و قدر شربتش یکدانگ و سرگین او بسیار گرم و محلل قوی و بهترین او بسیار سفید است که با خشونت
باشد و آشامیدن یکمثقال او با آب گرم و با شراب مفید و بدستور با فلفل و نمک جهت قولنج سریع
الاثر است حتی تعلیق او و غرغره او با عسل جهت خناق بلغمی بغایت مفید و بخور او جهت جمعیت موش
در آنموضع و بول او و خون او قاطع حمل زنانست شربا و حمولا و بدستور خصیه او همین اثر دارد و قاطع
شهوت ایشانست و ارسطو فرموده که چون یکمثقال خشک او با آب تره تیزک جهت درد پهلو و سینه
و با صعتر جهت درد تهیگاه بسیار نافعست و زهره او بقدر دانگی با عسل جهت تب ربع و رفع قولنج و استسقا
و یک نخود او با مطبوخ جهت تقویت باه بی نظیر و بدستور طلای او درین باب موثر است و رافع
تشنج و کزاز و جراحت عصب و سقوط آن جهت نزلات عظیمه و با آب چغندر رافع حمره چشم در
همانساعت و با قلیلی مشک جهت صرع و اکتحال او با عسل جهت نزلات عظیمه و با آب لامه تیرگی چشم و نزول
آب و ضمادش با ورس جهت تقشر جلد و داء الثعلب و درد مفاصل و قدر یکدانگ از شش خشک
کرده او با شیر تازه جهت تب ربع و امراض ششش بغایت مفید و پیه او جهت داء الثعلب و داء الحیه
و ورم مزمن و یک قیراط از دماغ او با شیر مانع صرع و بخور موی او سبب گریختن هوام و ضماد
استخوان ساق محرق او که با ذکرش سوخته باشند جهت بواسیر و طلای موی محلول او با نوشادر
در محلل اورام و آویختن دنباله او در چراگاه گاو باعث نفرت گرگ از آن مکان و پوشیدن
پوست گوسفندی که از گرگ گرفته باشند مورث خارش بدن و تعلیق هر دو چشم او مانع صرع
و اذیت هوام و سباع و دزدان و چون در پوست گرگ پیچیده نگاه دارند جهت غلبه بر خصم و محبوبی در نظر
خلق موثر و تعلیق کعب او بر زانو جهت رفع درد بیخ زانو و زحمت حرکات مفید و چون سر او را در خوابگاه

کوسفندان دفن کنند کوسفندان از خوف هلاک شوند در صورتیکه از تنفر محل کریزم اشته باشند و چون در برج
کبوتران کذارند مار و سایر موذی داخل نکردند و چون سر اورا در ممر سیلاب دفن کنند دیکر سیل
ازان ممر جاری نکردد و مجرب دانسته اند و چون صداق جامه زنان از پوست کوسفندی که
که کرک کرفته باشد هرکز مابین زن و شوهر الفت نباشد و چون دندان پیش او را در آن پوست پیچیده
در منزلی دفن کنند باعث تفرق اهل منزل کردد و کویند چون زهره او را لطوخ کرده مجامعت نمایند
دیکری قادر بر جماع آن زن نکردد و کویند تا کرک دیوانه نشود کوشت آدمی نخورد حرف الزا
راسن بیخ نباتیست خشبی و رنکش مابین یاقوتی و سبزی و ساقش شعبه دار و برکش عریض و دراز
وقسمی را شبیه ببرک عدس و درشت و انبوه و از ساق آن روییده و برروی یکدیکر و کلش مایل بکبودی
و دانه اش مانند قرطم و با اندک چینی و طعمش با تندی و خوشبو و کویند بیخش زرد و بسطبری انکشت
خنصر و پوست او سیاه و رقیق و سطبری بالای او بیشتر از اسفل و مستعمل بیخ اوست و بعضی کویند
که آن بیخ سوسن کوهیست در اول سیوم کرم و خشک با رطوبت فضلیه و جالی و مقوی معده و دل و مشتهی
و مفرح و مفتح سده جکر و سپرز و قوتش تا دو سال باقیست و با قوت تریاقیه و جهت قطع اخلاط غلیظه سینه
و شش و تقطیر بول رطوبی و مالیخولیای مراقی و درد مفاصل و کمر و تقویت باه و دفع سعده و هاضمه و رفع اختلاج
و تحلیل نفخ و طبیخ او جهت احتباس بول و حیض و توحش و حزن که بمشارکت معده باشد و مطبوخ او با شراب
جهت زهر هوام و سموم بارده و نطول او جهت شقیقه و امراض سر که بلغمی باشد و تحلیل اورام و قطور او جهت دوی
و طنین و بخور او جهت کشودن حیض و ضماد برکش جهت شکاف عضل نافع و مضر محرورین و مصدع و اکثارش مفسد
خون و قاطع باه و مصلحش سرکه و ربوب حامضه و خمیر نخشب و قدر شربتش دو درهم و بدلش بوزن او
ایرسا و کویند قسط شیرین است و شرابی که از و ترتیب و هند معروفست بشراب ملایکه و با تفاق

جالینوس

جالینوس در جمیع افعال مذکوره بهتر است و چون راسن را خشک جوشانیده از آب بیرون آورده یکشبانروز
در آب سرد کذاشته بعد ازان در طلا که قسمی از شراب است بیست روز خیسانیده و هر روز دو مثقال تناول نمایند
جهت تقویت معده و فساد هضم و برانکیختن اشتها بعد ملیت و از داء راسن که عددی بلع نمایند جهت رفع
سرعت انزال مجرب دانسته اند و بخور او جهت تقویت دندان و انداختن کرم او و طلای آن جهت نیکویی
رنک رخسار و با عسل جهت رفع آثار موثرات و شیخ الرئیس فرموده که قسمی از راسن کج برکش شبیه
بعدس است و زرد رنک کوچک مقدار و کیاه او پر برک و شاخهای او منبسط بر روی زمین و نبت او
کنار دریا و زمین نمناکست خوردن او درد کزیدن هوام را در ساعت تسکین میدهد راوند بفارسی
ریوند نامند و آن بیخ ریباس است و بهترین او صینی است که سرخ مایل بزردی و ثقیل الرایحه
باشد و بعد ازان قسم ترکی زعفرانی رنک کم بو و بعد ازان خراسانی رنک و زبون ترین او
زنجی سیاه براقت و صلب و ریوند حبشی کثیف میباشد و بیخ ریباس آنچه قریب بظاهر زمین است
باریک و سیاه و غیر مشابه بریوند است و چون بقدر دو سه زرع حفر نمایند ریوند ظاهر میشود
مرکب القوی در اول دوم کرم و خشک و مسهل بعضی اخلاط غلیظه و رقیقه و خام و با قوت قابضه و مقوی
قوت جاذبه جکر و باد زهر سموم بارده و مجفف و محلل و ملطف و جالی و مدر بول و حیض و منضج و مقطع
و مفتح سده جکر و سپرز و امعا و مبرد و بالعرض بسبب شدت تحلیل و جهت تنقیه امعا و تحلیل نفخ آن
و انواع استسقا و تخمه و مغص و ورم بارده احشا و یرقان سددی و رفع اسهالی که از سده ماساریقا
باشد و با کل سرخ و قوابض جهت اسهال دموی و بالخاصیه رافع تبها و حرارت غریبه و جهت درد کرده
و مثانه و رحم و خفقان و قرحه امعا و نواصیر و بواسیر و تب ربع نافع و با جاوشیر و مطبوخ زبیب
و بسفایج جهت قولنج ثفلی و بلغمی و با آب پرسیاوشان جهت سنک مثانه و با آب لسان الحمل جهت قطع

نزف الدم و با بلیله کابلی و غاریقون و صبر جهت تنقیه دماغ و انواع صداع بارده و صفراوی و فالج و دوار
و کزاز و جنون و نزلات و با شراب ریحانی جهت فتح تشنج عضل و عصب و سستی آن و با طبیخ اسارون و قنطوریون
جهت عرق النسا و تبهای بلغمی و ضعف مفاصل و درد آن و با زرنک و صندل جهت ورم حار غیر من اعضای باطنی
و مقوی آن و با انیسون جهت فواق و آروغ ترش و تمدد تهیگاه و فتق و درد دهن و داشتن و آب او را
فرو بردن جهت نفث الدم و سده و ورم سینه و ربو و سهر و طلای او جهت ضربه و سقطه و ضماد و شس با سرکه
جهت کلف و قوبا و آثار ضربه و با لعابها جهت ورم حار غیر من و با قوابض جهت استحکام استخوان مخلوع
و طلای او ما بین الکتفین جهت رفع خوف قلبی نافع و مضر سفل و مصلحش صمغ و گویند مضر مزاج اطفال
و ضعفا است و شربتش تا دو درهم است و بدلش در امراض معده و جگر یکوزن و نیم او گل سرخ
و خمس آن سنبل است و عصاره او که آب ریوند را جوشانیده باشند تا غلیظ شده باشد در عوض
یکمثقال قویتر از وست و رب ریوند که در دستورات مذکور است بهتر از عصاره او است

رازیانج

بفارسی بادیان گویند بستانی او در اول سیوم گرم و در آخر اول خشک و تخمش گرمتر از برگ او و بیخش
قویتر از سایر اجزای او و مجموع او مولد شیر و مدر بول و حیض و مفتح سده جگر و سپرز و گرده و مثانه
و سینه و مقوی باصره و محلل ریاح و اخلاط غلیظ و تریاق سموم حیوانی و مجفف قی و با قوت قابضه
و جهت خفقان و غشی با گل گاوزبان مجرب و با پرسیاوشان و انجیر جهت سرفه و ربو و عسر نفس و
با ادویه مناسبه و بتنهایی جهت ریاح غلیظه و قولنج و درد پهلو و تهیگاه و رافع رطوبات و سهال
مزمن و غثیان و رفع بلغم حامض و بدرقه شدن قوت ادویه و ایصال آن باطراف بدن و با سکنجبین
جهت تبهای کهنه نافع و مضر محرورین و مصلحش صندل و سکنجبین و چون عصاره او را با زهره غلیواج
در شیشه کرده تا سه هفته در آفتاب بیاویزند اکتحال او مانع نزول آب و رافع ضعف باصره و انتشار

و چون هر سال در اول نزول آفتاب بحمل تا بوقت تحویل سرطان هر روز یکدرهم تخم رازیانه را با مثل آن
شکر تناول نمایند در آن سال اصلا رمدی عارض نگردد و ذرور سوخته او مانند انتشار قروح و طلای بیخ او با عسل
جهت گزیدن سگ دیوانه نافع و صمغ او در افعال مثل عصاره او است و مفتت حصات و مقوی باصره است
و قدر شربت از تخم او یکمثقال و از بیخ او در مطبوخات دو مثقال و بدلش دو ثلث او تخم کرفس است و رازیانه بری
شاخهای او بیشتر و شبیه برپباس و تخمش ریزه تر و بسیار خوشبو در آخر سیوم گرم و در دوم خشک
و جهت تقطیر بول و تنقیه رحم و چرک قروح و اسهال مزمن و رفع احتباس حیض نافع

راتیانج

صمغ صنوبر است
که بغیر عمل سایر صموغ منجمد گردد و یا باتش طبخ یافته منعقد شود و ثانی را یونانی قلفونیا نامند و ثانیا
غیر منجمد گردد او زفت رطب است در آخر سیوم گرم و خشک و قسم آتش دیده گرمتر از قسم اول و
آشامیدن نیم مثقال او با زرده تخم مرغ نیم برشت و بدستور با آب طبیخ سبوس گندم جهت سرفه و ربو
و جراحت ریه و شش و مضغ او جهت سرفه رطوبی و جذب فضول دماغی و ضماد او جهت التیام جراحت
و ازاله حکه و جرب و خشونات جلد و با گلنار جهت فتق رگها و نواصیر و با تخم کتان بالتسویه جهت رفع
ثالیل و بواسیر مجرب و جهت شقاق کعب و کمی ناخن موثر و کشیدن او مانند تنباکو روز اول یکمرتبه
و روز دوم دو مرتبه و روز سیوم سه مرتبه جهت سرفه و ربو و قرحه شش عجیب الفعل است و بعضی
گفته اند که چون با زرنیخ و پیه بز سرشته بخور کنند اثرش قویتر میشود و مولف تذکره گوید که چون راتیانج را
با نصف او بیخ الغار و نصف او فلفل با روغن بادام طبخ داده ضماد نمایند در ساعت دانه بواسیر را
ساقط نماید با الم شدید و تدارک آن بسفیده تخم مرغ و سفیداب و بخوردن شیر تازه باید نمود و گویند
طلای راتیانج منفرد بر اعضای نرم باعث ورم و درد میشود و بخور او که بپارچه آلوده در آفتاب
خشک کرده باشند جهت زکام بارد و تب ربع سریع الاثر است و قسم مطبوخ او در اصطلاح شعر فروا

رابابا

موثراست رامک ازادویه مرکبه است و آن قرصی است که در قدیم از عصاره بلج میساختند و درین
زمان از مازو و دوشاب خرما ترتیب میدهند و بهترین او آنست که یکجزو مازو و نیم جزو پوست انار را
سائیده و در آب دو سه روز بجوشانند و برهم زنند تا مثل خمیر شود و ربع جزو زاج و مثل آن صمغ
محلول و یکجزو و نیم دوشاب خرما با عسل اضافه نموده قرص سازند و اگر بوزن پوست انار بلج
بسیار نارس اضافه کنند بعد ثلیث در دوم سرد و خشک قابض و مجفف و ملطف و مقوی معده و امعا
و مسکن حرارت و مانع ریختن مواد باعضا و جهة اسهال کهنه و دموی و نزف الدم و ذرب و سرفه
و درد سینه و ضعف جگر و تجفیف قروح شربا و ضمادا نافع و طلاء او مقوی جلد مسترخیه و دافع
ورم حار و نقرس و ورم مقعد و بروز آن و حابس عرق و رافع عفونت و بخار فاسد و باحنا
مسود مو و مانع قمل و سنون او مقوی لثه و قاطع خون او و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش سک
و مضر مثانه و مصلحش عسل است رازقی در قدیم سوسن آزاد را نامیده اند که زنبق باشد و متاخرین
اشتباه بسوسن سفید نموده اند رانج نارجیل است راتیاج و راتج راتیانج است رانی نوعی
از سمک است و بلغة هندی اسم خردلست راکهه بلغة هندی اسم رماد است رایون یونانی اسم
راوند است رانا یونانی رمان حلو است رازیانج رومی و شامی انیسونست راقه حلتیت است
راح خمر است راحة الاسد نوعی از عرطیثا است راطینی یونانی اسم مجموع علکها است
راس الشیخ بلغة اندلس اقنون است راس الهدهد بلغة اسکندریه قسمی از مخلصه است رال
اسم هندی قنبهر است راج انمیس هندی پرسیاوشانست راج کیری اسم هندی عصی
الراعی است راج کیرا اسم هندی اذان الغزالست راسو اسم فارسی ابن عرس است
راسخت و روی سوخته روسخج است رب عبارت از آب میوه ها و نباتاتست که بطبخ بقوام آورده

راباتا

باشند و رب هر چیز در تحت آن چیز مذکور شده ربل نوع جبلی افسنتین است و گویند نوعی از بر
نجاسفت و قیصوم است و درهم او را جهة رفع زهر هوام مجرب داشته اند رب العنب میفختج است
و در دیلم دوشاب ترش گویند رب الغرد صمغ کنکام است ربیس علیق است ربیان اربیانست
ربرق حب الثعلب است ریثا نوعی از ماهی کوچکست و در افعال قویتر از ماهی روبیان دانسته اند
رتیلا بفارسی انگورک نامند و آن حیوانیست شبیه بعنکبوت و دست و پای او کوتاه و آن
اقسام میباشد و از سموم قتاله بارده است و گزیدن او و خوردن عددی از آن قتال است و ضماد
کوبیده او بر موضع گزیدهاش جذب و رفع سم میکند و اطموریقیس بستن زنده او را بر بازوی
صاحب تب دوری جهة رفع تب مجرب دانسته اند و ذرور خشک او قاطع ثالیل است و گویند
ملسوع او چون در ظرف طلا کنند رفع اذیت او میشود رتم بلغة عربی نباتیست سفید و سیاه میباشد
و سیاه او را شاخها زیاده و بر فرعی و بی برگ و صلب و مانند ریسمان برجوها توانبست و گلش
زرد و ثمرش مثل لوبیا و دانه او مثل عدس و قسم سفید او را ثمر و گل و شاخ مانند قسم سیاه و رنگ
شاخهای او سفید است در سیوم گرم و خشک جذاب و محلل و با قوت قابضه و تند و دو درهم از
ثمرش مقی قوی و حقنه بعصاره او مسهل خون و جهة عرق النسا نافع و ضمادش جهة نیش و گزیدن سگ
دیوانه و آشامیدن او بدستور جهة سگ دیوانه و اخراج جنین میت نافع و قاتل جنین زنده و مدر
قوی و مسهل اقسام کرم و خوردن هفت عدد دانه او که تا سه روز متعاقب بنوشند بسبب اسهال
منع بروز دمل میکند و مضر معده و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا یکمثقال رته اسم نبطی بندق هندیست
رتی سروالی اسم هندی حی العالم است رتک شکاعی اشیع است رتوت اسم غنازیر کبار است
رجل الجراد و رجل الزرزور و رجل العقعق [illegible] رجل الغراب کیاه اطریلالست رجل الحمامه ابو خلسا است

رابجیم

رجل الدجاج اقوانست رجل الزاغ خرفی سیاهست رجل الجراد فرزنب است رجل الفروج و رجل العقعق
قاقلی است رجله بقلة الحمقا است رجل الزاغ رجل الغراب است حرجیج فضله حیوانات است رجل الغراب کوئید
نبات اطریلالست واکثر تصریح نموده اند که غیر اوست و در نواحی بیت المقدس بسیار است گیاهش
بقدر شبری و برکش بسیار سبز مایل بسیاهی و مشقوق شبیه بر شاد بستانی و وسط او منشق بدو شق
مانند چنگال غراب و شعب او متفرق و با تندی و اندک قبض و شیرینی مانند طعم زردک و بیخش بسیار
غایر در زمین و مستدیر و ظاهر پوستش زرد و باطنش سفید و از شکل سورنجان و بزبان ترکی غازیاغی و پیلو
کلاچ پا نامند در اول گرم و در دوم خشک و مفتح سده کبد و مفتت حصات و مسکن ریاح و محلل و جهت
قولنج و مغص و درد کمر و پشت بغایت موثر و بیخ مطبوخ او در رفع اسهال مزمن بی عدیل و طلای عصاره او
که با آتش توام آورده باشند جهت درد مفاصل بارده و با نیم وزن او لفاح جهت مفاصل حاره مفید و
بدستور روغنی که در و جوشانیده باشند همین اثر دارد و مضر محرورین و مصلحش کاسنی و امثال آن
و شربتش تا دو مثقالست حسیق مخره است رخمه بنجا مجمه اسم عربی مرغ مردار خوار است و آن قسمی
از کرکس و بزرک جثه سفید مایل به تیرکی و با خط سیاه چشمش بسیار زرد و مسکن او جبال و بیابان و
بغایت خایف میباشد در دوم گرم و در اول خشک و تخم او بهترین اجزای اوست و گفته اند که اکر بیضه جدید
بیضه او را بطریق خاص صاحب جذام در اوایل زحمت بخورد و بنکره و از تاثیر ادویه دیگر مایوس باید بود
و طریق آنست که بعد از تنقیه یکعدد بیضه او را خام تناول نمایند و تا شش ساعت اصلا چیزی نخورند
و بعد از ان مرق چرب بیاشامند و بعد از یکهفته تکرار عمل کنند و ذرور پوست تخم او قاطع نزف الدم
و باعث التیام جراحت و با سرکه جهت قوبا و خزاز نافع و سرکین او با سرکه جهت رفع برص بی عدیل و حمول
و ذرور او در اسقاط جنین و ادرار حیض مجرب دانسته اند و طلای او جهت گزیدن عقرب و مار و زنبور

وقطورا او

وقطورا او با روغن زیتون جهت کرانی سمع و رفع کری و بخور گوشت قدید او با خردل تا هفت مرتبه جهت کشودن
کسی که او زبان بسته باشند موثر دانسته اند و قطور و سعوط زهره او با روغن بنفشه در کوش طرف
مخالف جهت درد شقیقه و در طرف موافق با روغن زیتون جهت ریاح و کری و اکتحال او با آب سرد جهت رفع
بیاض و بخور پر او جهت گریزانیدن هوام پردار نافع و چون جگر شوی او با آب سائیده خام او را در روز
دو سه دفعه هر دفعه یکدانک با سرکه بنوشند تا سه روز متوالی جهت رفع جنون مجرب دانسته اند و اکتحال سبزین
پوست اندرونی سنکدان او که خشک کرده سائیده باشند با شراب جهت رفع جمیع سموم و دود او هم
نفر سرا و مورث جنون و بلاهت است و تعلیق سرا و بخور موی آن باعث تسهیل ولادت و طلای مغز سر او
با روغنها جهت درد سر نافع و از ارسطاطالیس منقولست که چون رخمه را خفه کرده با چهار قسط روغن
زیتون بجوشانند تا مهرا شود و تدهین او جهت رفع جذام مجربست رخبین بلغة سریانی و بفارسی لورکوئید
و آن غیر مصل است و از ماية شیر که بطبخ غلیظ کردد و بگدازند حاصل شود در اول گرم و در آخر
دکثیر الغذا و مبهی و شیرین و مسدد و بطی الهضم و ثقیل است و مصل ماية دوغ است که بعد از خشک
شدن کشک از ان جدا کردد و از جوشش بسیار منعقد و سیاه کردد و ترکی قراقروت کویند انشاء الله
تعالی در میم و صاد مذکور خواهد شد رخ اسم فارسی خشوا است رخام الطین طین قیمولیا است بریشیه
راتیانج است رخی حجر الرخام است رساطون شرابیست که از خمر و عسل و ادویه حاره ترتیب دهند
گرم و قویتر از شراب ارسطو و در امزجه بارده نافع است رسانجن اسم هندی حضض است رسن
اسم هندی ثیل است رسبت اسم هندی بخور السودانست رسانج سنکی است شبیه بحجر حنک در دوم
وقریب القوه بسرطان و جهت جلای باصره و دمعه نافعست رشته قطایف اسم فارسی اطریه است
رشاد حرف بستانیست رشینه راتیانج است رصاص شامل قلعی و سرب است و او معلق او مراد قلعی است

را با سین

را با شین

را با صاد

و رصاص ابیض نامند و بفارسی ارزیز نامند و تکون او از زیبق غالب و کبریت قلیل ردی الجوهر و زبون
ترین فلزات است در سیوم سرد و خشک و با جوهر رطب جامد از برودت و قابض و آشامیدن او کشنده است
و طلای سائیده او با آب کشنیز و آب کاسنی و بارتنگ و آب غوره و حی العالم و عنب الثعلب و امثال
آن با روغن گل سرخ جهت سرطان متقرح و ورم مقعد و جرب و بواسیر و جراحت رحم و پستان و قضیب
و باد سرخ و اورام حاره و منع ریختن مواد باعضا و با شراب جهت درد عصب و اورام مرکبه نافع و بستن
صفحه او بر کمر مسکن شهوت جماع و تعقد عصب و التوای آن محلل او و بالخاصیة انگشتری او باعث لاغری
بدن و طوق کردن او بر درخت باردار موجب حفظ ثمر از ریختن است و چون بروغن چرب کرده
بگذارند تا زنگ بهم رساند و از آن روغن زنگ گرفته بر آهنی که بمالند هرگز زنگ نمی گیرد و گویند دوغ
بازیره تنقیه آن میکند و بعد از تنقیه چون با قاطر خل و زاج سحق بجدی که تشمیع پذیرد نمایند با وزان
نسبیه که مناسب او باشد ملحق باول کرده و مجرب است رصاص اسود بفارسی سرب نامند و بعربی
انک و در تکون از رصاص ابیض زبون تر و از سوخته او با رو سرنج حاصل میشود در دوم سرد و تر
و با قوت قابضه و رادعه و از تدفین او در زمین نمناک منتفخ و بر آمده میگردد و سائیده او بروغن گل
و عصارات و نباتات در خواص مثل رصاص ابیض و بستن او بر کمر بقدر هفت مثقال و نیم جهت منع احتلام
و بستن صفحه او بر غدد و خنازیر و التوای مفاصل رادع و محلل آن و ضماد او با روغن گل و آب بارتنگ
و آب کشنیز جهت سرطان متقرح و اورام حاره و قروح مفاصل نافع و چون سرب را بکف دست
بمالند و سیاهی او را که بر کف ماند با آب و غیر آن بر رمد و جرب و سوزش چشم طلا کنند در حال
ساکن کند و مجربست و پنج درهم او را چون در زیر بالین کسی دفن کنند که نداند آنکس خوابهای پریشان بیند
و هفت درهم او را چون صفحه کرده در کوزه نو گذاشته وقتی که زحل در شرف باشد در میان درختان

دفن کن

دفن کنند منع جمیع مضار اشجار نماید و چون نخاله او را بجدی بشویند که سیاهی برطرف شود جهة قطع
نزف الدم و التحام قروح خبیثه و حکه و دمل بغایت انفع از آثار و مجفف و بی لذع است و آشامیدن
سرب کشنده است هرگاه سائیده باشند و فرو بردن گلوله او بالخاصیة دافع درد معده مزمن است
و آزموده مجربین است رُطَب خرمای تازه است و نسبت او بخرما مثل نسبت میوه های تازه است (margin: راباطل)
بخشک آن و مداومت او با بادام بغایت مسمن و محرک باه و مقوی گرده و کمر است و سایر خواص
در تمر مذکور شد رطبه بفارسی اسپست باغی نامند و بترکی یونجه نامند و خشک او را بعربی قط گویند در آخر
اول گرم و تر و ملین و مبهی و نفاخ و ضماد پخته او که روزی دو بار کنند جهة رعشه مفید و مداومت
خوردن او با شکر مسمن بدن و مولد خون صالح و ضماد کوبیده او با عسل محلل اورام بارده و با سرکه
محلل حاره آن و تخم او قویتر از سایر اجزای او و قابض و مولد منی و شیر و مسمن و مُدِرّ حیض خصوص چون
در حمام و بعد از آن تناول نمایند و جهة خشونت سینه و سرفه نافع و قوتش تا پنج سال باقی میماند و قدر
شربتش از ده درهم تا پنج درهم و روغن تخم او و روغنی که از آب او و روغن زیتون ترتیب دهند
جهة لقوه و رعشه شربا و ضمادا نافع و خشک او قابض و کلش ضعیفتر از تخم اوست رعی الزرازیر (margin: راباعین)
قوة الصبغ است رعا ویلا اسم سریانی رعی الابل است رعی الحمام گیاهیست طولش زیاده
بر شبری و برگش دندانه دار مایل بسفیدی و از ساق روئیده و ساقش منحصر بیکی و بیخش بقدر
شبری و سرخ مایل بزردی و تخمش شبیه بکرسنه و کبوتر محب این گیاهست و مولف تذکره گوید
که برگش مایل بسیاهی و بیخ او را صباغان استعمال مینمایند و نارقیصر عبارت از وست با عطریت
و در مصر بسیار است و ساق الحمام نامند در دوم گرم و خشک و مجفف قوی و محلل و با برودت
قابضه و آشامیدن او مُدِرّ حیض و ضماد او جهة التیام جراحات تازه و قروح خبیثه و سائیده او با روغن گل

وپیه تازه جهة اقسام دردهای رحم و باسرکه جهة باد سرخ و باعسل جهة التیام قروح عمیقه نافع و مضر
گرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش قوة الصبغ است **رعی الابل** گیاهیست بقدر نبات
زردک برگش شبیه برگ درخت سُتَبر و از آن باریکتر و درشت تر و ساقش پر شعبه و چترش شبیه بچتر شبت
وگلش سفید و ریزه و تخمش مثل تخم شبت و وسط او شکاف دارد و با اندک شیرینی و تخمش بسطبری تخم قثا
و در طول بقدر سر انگشت و سفید و شیرین و خام او را بدستور ساق تازه او میخورند در دوم خشک و در
اول گرم و گویند در سیوم گرم و خشک مفتح سده و محلل اخلاط بارده و ریاح و سعاد و سموم حیوانی
و ضماد او با سرکه جهة ورم سرد خایدن او جهة تسکین درد دندان و رفع عسر النفس موثر و تخمش جهة
گزیدن هوام و سیلان رحم و بواسیر نافع و مصدع محرور و مضر احشا و مصلحش قرفه و سنبل و قدر
شربتش دو درهم است و بدلش خشیر کست و گویند چون شتر مسموم گشته از این گیاه خورد خلاص میشود
باینجهة رعی الابل نامیده اند **رعی الحمار** خاریست شبیه بباد آورد و بغایت تند را گه شبیه براگ
حرف و بیخش تند تر و تخمش شبیه بخردل و سیاه و با خشونت و چون حمار را انفی و دردی بهم رسد
از خوردن این گیاه خلاص شود در سیوم گرم و خشک و بغایت مدر و جذاب و خوردن بیخ او
مورث رعاف مفرط و بدستور تخم او در ربع درهم او جهة سپرز و تعدیل جمیع اجزای او جهة اختلاط
عقل و جنون و عسر النفس و سرسام نافع و قدر شربتش تا نیم درهم و مصلحش شقایق و از شدت ادرار
مسقط قوتست **رعاد** نوعی از ماهیست عریض و کوتاه و پشت او پهن و مایل بسیاهی و شکمش بسیار
سفید و چون در دام افتد دست صیاد مسلرزد و در بحر اخضر و قلزم یافت میشود و در دوم گرم و
خشک و بستن زنده او را با سر جهة رفع صرع و صداع مجرب دانسته اند و عرق چین پوست او
جهة درد سر مزمن و شقیقه و دوار بغایت مجرب و پیه و گوشت او شهوت پیر را زیاده میکند

وقاطع

وقاطع بلغم و رافع یرقان و سپرز و قاطع خون همه اعضا و تخم او جهة سل و مطبوخ او در روغن
زیتون که مهرا شده باشد جهة مفاصل و درد کمر و نقرس و طلای او جهة تحریک باه موثر است و
ابن بیطار گوید شبیه برعا و ملاحظه کرده ام بغایت مخدر و خوردن او را کشنده یافتم **رغوه**
کف مایعاتست و آنچه از جامدات بر سر او آید مثل صابون و نمک **رغوة القمر** حجر القمر است **رغیه**
اراقواست **رغوة الملح** زهرة الاسیوس است **رغوة الحجامین** و **رغو البحر** اسفنج است **رغث** جلنار است
رق سلحفات بحریست **رقش** سلحفات نهری بزرگست **رقیب الشمس** حامر بوبا و نوعی از یتوع را
شاملست **رقع** فارسی خرفطانست **رقعا** اسم عربی خمان صغیر است و گویند سرخس است **رقاشن**
لغة بربری است و گویند حنت آفریده است و بعضی اسم خصیة الثعلب دانسته اند **رقوق** و رقان
حناست **رقعه** بعربی شامل جمیع ادویه است که خوردن او جهة شکستگی استخوان مفید باشد و مصطلح
از آن چیزی است صلب زرد رنگ و سرد و خشک و دو مثقال او با زرده تخم مرغ نیم برشت جهة
ضربه و سقطه و ریزه شدن استخوان نافعست باید سه روز متوالی تناول نمودن **رتیع یانی** گویند
درختیست بقدر درخت گردکان و برگش مثل برگ درخت چنار و ثمرش شبیه بانجیر و بقدر انار
و دانه ثمر او مانند دانه انجیر و با شیرینی و ماکول است و مولف تذکره گوید که او را در مصر انجیر
فرنگی نامند نباتش زیاده بر دو ذرع نباشد و برگش بسیار سطبر و خشن و پهن و دایم سبز و چون
برگ او را در زمین غرس کنند میروید و ثمرش از برگ بیرون می آید و بقدر چنار کوچکی میشود و
با شیر و شیر او مثل شیر انجیر و دانه اش بطعم انجیر است و ازین صفات ظاهر میگردد که انجیر بغدادی
باشد و در لاره و در کرمسیر است و در مازندران موجود است در دوم گرم و خشک و قاطع بلغم
وجالی و قصبه ریه و صوت و شیر او جهة قوباد آثار و تحلیل اورام بارده و سقوط بواسیر نافع و سایر

را با قاف

را با کاف

را با میم

اجزای او بجهة ونثی وجبر وکسر شر با مفید وقدر شربت از تخم وریشهٔ او سه درهم ومضر معده ومصلحش
کثیرا و طبیخ او مقی بلغم واخلاط غلیظه وضماد برگش جهة التیام جراحات نافع **رکبه** صدف البواسیر است
رکت بخور مریست **رکته چندن** اسم هندی صندل احمر است **رک** اسم هندی درخت نیم است **رمان**
بفارسی انار گویند واقسام میباشد شیرین بی دانه را کرا ملیسی نامند لطیفتر از سایر وسرد باعتدال ودر اول تر
وباقوت قابضه وقلیل الغذا ومولد خلط صالح ونفاخ واز ینجهة باعث نعوظ ومدر بول است و مدر بول و
جالی ومفتح وملین طبع ومورث تشنگی وخوردن او بعد از طعام سبب انحدار آن وجهة تصفیه روح
کبدی وتقویت جگر واستسقای لحمی وزقی وسوء القنیه ویرقان وسپرز وخفقان والم سینه وصفر
حار وصاف کردن آواز وفربه کردن بدن ونفوذ فرمودن غذا ورفع جرب وحکه ونیکو کردن رنگ رخسار
نافع واکثار او مفسد غذا ومرخی معده ومصلحش انار ترش ودر بارد المزاج زنجبیل پرورده است ورب
انار شیرین در افعال قویتر از آب او ومرخی معده ومصلح او مصطکی است وچون سر انار شیرین را
سوراخ کرده بدفعات بقدری که گنجایش داشته باشد روغن بادام شیرین در او ریخته بر روی آتش گذارند
تا روغن را جذب کند وبحدی رسد که روغن دیگر جذب نتواند کرد مکیدن آن جهة درد سینه وسرفه
از حرارت وبدستور آشامیدن آب او با شکر دنشاسته وصمغ عربی وروغن بادام که نیم گرم
بوده باشد همین اثر دارد وانار ترش ترش وشیرین که بعربی مز وبفارسی میخوش گویند در سردی
تر مایل باعتدال است وانار ترش در دوم سرد وخشک قابض ومدر بول ومسکن حرارت معده و
غلیان خون ومانع سیلان مواد بمعده وجهة رفع خمار وقی وخفقان حار ومنع صعود بخار غذا ورفع
وخامت آن واکثار او مورث قرحه امعا وسحج ومضر مبرودین ومضعف جاذبه جگر وقوت باه ومصلحش انار
شیرین وزنجبیل پرورده واشال آن وآب انار ترش که با پیه افشرده باشند از نیم رطل تا یک رطل وبیست مثقال

شکر خام مسهل صفرا ومقوی معده وجهة تبهای صفراوی ویرقان وجرب وحکه نافع وضماد مطبوخ مهرا
با پوست وتخم جهة جرب وحکه صفراوی مجرب وطلای مطبوخ او در شراب جهة تحلیل اورام صلبیت
ومضمضهٔ آب او جهة قروح خبیثه دهان وقلاع واکتحال او جهة ناخنه وسبل نافع وضماد وعصارهٔ او که
در طبخ غلیظ شده باشد با قدری عسل جهة قروح خبیثه وقرحه بینی وگوشت زیاد زخمها ودرد گوش مفید
وسویق او قابض وجهة دفع خوردن گل واشتهای آن زنان حامله را موثر ورب انار ترش در افعال
قویتر از آب او وچون آب انارین را در ظرف مس بقوام آورند جهة سلاق وجرب وتقویت باصره
وجراحات مزمنه وخبیثه نافع وچون جوف انار را خالی کرده روغن گل سرخ در او ریخته با آتش نرم
گداخته در گوش بچکانند درد آن بغایت موثر وپوست انار بغایت قابض وبارد ومجفف وسفوف او
با عفص مسهل بعضی اخلاط سوخته وجهة رفع آتشک بغایت مفید وجلوس در آب طبیخ او جهة رفع سیلان
حیض وخروج مقعده وضماد او با عسل جهة رفع آثار آبله وطلای سوخته او با عسل بر سینه ومعده جهة منع
نزف الدم ونفث الدم وقی الدم وجهة تقویت لثه وآشامیدن او جهة سلس البول وشستن مقعد
با آن جهة قطع خون بواسیر وامراض مقعد وآشامیدن سائیدهٔ او بقدر یکدرهم با آب گرم در دفع
کرم معده بعدیل وطبیخ بیخ انار در این باب از مجربات است وجهة نزله حاره ودرد دندان مضمضهٔ آن
بعدیلست وچون پوست انار ترش را با مازو بالسویه سائیده در سرکه بجوشانند تا مهرا ومنعقد گردد
بقدر طفلی جهار ترتیب داده پانزده عدد وزیاده از آن جهة رفع اسهال مزمن وسحج مخوف ودرد
امعا ومقعد مجرب ورب انارین در دوم سرد ودر اول خشک وقابض وجهة التهاب وتشنگی مفرط
وتبهای تند وقی وخمار ورفع فساد خواهش حوامل وفساد رنگ رخسار ودفع غم نافع وانار دانه
وقابض تر از رب هر کیست ودر افعال قویتر وکوبیدهٔ ترش او با مویز بالسویه ومخلوط آن زیره کرمانی

جهة رفع قی و تقویت معده مجرب و مضر سپرز و مصلحش مویز و کردکان و بدلش سماقست و گل انار
در خواص مثل گلنار فارسی و جهة قطع خون بن دندان و التیام جراحات و فتق و قلاع و ضماد او با برگ
زرد بر فم معده جهة قی مفرط و عصارهٔ او با گلاب جهة منع ریختن مواد بچشم و رفع ورم آن و با آب
بارتنگ جهة قرحه احلیل و با آب جهة ابتدای داحس و خراش پا که از موزه و کفش شده باشد و با سرکه
جهة باد سرخ نافع و عصارهٔ پوست و پیه او قایم مقام گل اوست و خوردن هفت عدد از ان که هنوز
باز نشده باشد بنجی بدست نگرفته کلها را ناشتا بلع کنند جهة بروز دمل و رمد تا یکسال آزموده است
و دانهای زردی که در اقماع انار میباشد شبیه بزرور در جمیع افعال مثل تخم گلست رماد
بفارسی خاکستر نامند و آن مرکب از جزو ارضی و دخانیت و از شستن جزو دخانی زایل شده
ارضیه باقی میماند و ضماد اکثر چیزها در ذکر اصل آن مذکور است و خاکستر کرم چوب تاک و غیر آن
با سرکه جهة بهق و خوره و شقیقه و تحلیل اورام بواسیر بعدیل و خاکستر نی منفخ سده و جهة التیام قروح
و قطع آثار شرها و ضماد آن مفید و مضر شش و مصلحش کثیرا و قدر شربتش نیم مثقال و خاکستر بلوط حابس
جمیع نزف الدم و مسکن اورام و مانع اکله و رافع قرحه قضیب و مقعد مجربست رمل بفارسی ریگ
روان و باصفهان ماسه نامند در سیوم خشک و مجفف و گرم شدهٔ او جهة نشف رطوبات و استسقا
و حمول سائیدهٔ او جهة قطع حیض و منع حمل بغایت موثر و بالخاصیت آب جوشش بزه و آب بدطعم را خوش مزه
میکند رمث بعربی اسم نباتیست از جنس گز و شبیه بدرمنه و بقدر قامتی و چون خشک شود بسیار زرد
میگردد و از و چیزها را رنگ توان نمود و گویند از مجاورت او رنگ آدمی زرد میگردد و دود او جهة
زکام مجرب و باعث گریختن هوامست و قلی که از سوخته او بهم رسد گویند بهتر از قلی اشنانست
رمرام قرطم بریست و گویند قرصفه است رمان البر شاهل درخت فلفل چنارست رمان العال

خشخاش

را با نون

را با واو

خشخاش سفید است رمان الانهار نوع هوفاریقونست رماد عش الخطاطیف خاکستر آشیانهٔ خطافست
رند بعربی آس بریست و بلغت شام غار و گویند صندلست رنف اسم عربی هراجست رنگبیل اسم
هندی دم الاخوین است رنگ اسم هندی اقاقیا است رنگ کاسه اسم فارسی مغیناست روادیون
اسم سریانی دفلی است رواث بیونانی خشخاش سیاه است روزی اسم سریانی ارزست روباردیس
اسم یونانی آزاد درخت است رود اسم یونانی ورد است روسی او طا اسم عبرانی سماقست روین اسم
یونانی قوة الصبغ است روبا اسم سریانی عنب الثعلب است رواس اسم نبطی قرة العین است
روحانی و روح بلغة اکسیریان زیبق است روث سرگین حیوانات است روفیون نوعی از عنب الثعلب جبلیست
رودامالی بیونانی شربت ورد است که با عسل ساخته باشند روشانا بیا بعد از شین و نون بعد از الف
گلست و بسریانی مرقشیثا است روصر آنچه از فتول در آب طبخ نمایند و روغن و ترشیها و ادویه حاره
اضافه کنند روهنس اسم هندی اذخر است روتی اسم هندی خبز است رولی اسم هندی قطن است
روی اسم فارسی طالیقونست روی توتیا شبه است و مشهور است بروج توتیا چه او توتیای غیر مصنوع
است و معدنیت بخلاف سایر اقسام توتیا که رویندهٔ معدن نیستند روچ اسم هندی فضه است روتما
اسم هندی رتیه است روده اسم فارسی امعا است روهسن اسم هندی حجر البقر است روباه اسم
فارسی ثعلبست روغن کنجد و روغن شیره و روغن شیر کنجد دهن النحل است و دهن سمسم نیز نامند روغن
زیتون اسم فارسی زیتست روغن اسم فارسی دهن است روغن زیتون نارس زیت الانفاق است
روغن بادام کوهی زیت الرجانست روغن ارژن زیت السودانست روغن اسم فارسی سمن است
روشنک اسم فارسی شاطل است روناس اسم فارسی فوة الصبغ است روغن زفت قسا ولانست
روداذریدا بلغة یونانی و بمعنی اصل الورد است و آن چیزیست شبیه بقسط و سبکتر از ان و بعد از سائیدن

بوی گل سرخ ازان ظاهر میشود در دوم گرم و مقطع و محلل و جهة رفع صداع بارد مجرب یافته اند **روبیان** بفارسی ماهی رو بیان نامند و آن حیوانیست کوچک و دست و پا دارد و سرخ رنگ کوچکتر از خرچنگست تازهٔ او در دوم گرم و تر و خشک نمک سود شده گرم و خشک و مهیج باه و مولد خون صالح و مقوی رحم و معین حمل و با سکنجبین مسهل حب القرع و مطبوخ او با پیاز و کندنا و بعد ازان بروغن کرد کان سرخ کرده باشند با زردهٔ تخم مرغ بغایت محرک باه و حمول شحم او منقی رحم و معین حمل و ضماد وی محلل اورام صلبه و جاذب پیکان و خار از بدن و طلای مهرای او در روغن زیتون جهة مفاصل و نقرس نافع و مضر محرورین و مصلحش رب حامضه و مولد سودا و حکه شدید است **روس** کله و مغز سر حیوانات بسیار کثیر الغذا و مقوی بدن ضعیف و مولد منی و مسمن و بهترین آن کله گوسفندان جوانست و حقنهٔ آب کله و پاچه جهة ترطیب اعصاب و امعا کرده و ملین اورام صلبه باطنی و نطول او جهة ترطیب دماغ و جنون و بیخوابی و انتهای درد سر نافع و متجر و مضعف معده و دیر هضم است و مصلحش آبکامه و خردل و صعتر است **روختج** معرب از روی سوخته فارسی است و راسخت نامند و طریق عمل او در دستورات مذکور است و بهترین او سیاه مایل بسرخی در سیوم گرم و خشک و آشامیدن زیاده او کشنده و بسیار مجفف و قابض و سنده و جذاب و منقی جراحات و مدمل و جالی غشاوه چشم و مانع زیادتی قروح خبیثه و جهة بردن گوشت زیاد و موثر و مغسول او ملایم تر و آشامیدن ربع درهم او با موم و روغن گنجد که مصلح اوست مسهل قوی ماء اصفر و جهة استسقا بسیار نافع و با آب باران و عسل منقی است **روشتی** بفارسی ارده نامند و آن گنجد بو داده مقشر است که از سائیدن بسیار مایع گردد و روغن از و جدا نکنند گرم و تر و ملین صلابات ظاهری و باطنی و منضج و منفج دمل و مبهی و مفسد اشتها و غلیظ و مصلح او عسل و سرکه است و آنچه از مغز پسته و زردالو و شفتالو و غیر آن ترتیب دهند در آثار مثل اصل آنست **ریج** و **رهشام** و **ریج الفار** شکست **ریحانی** نوعی از

غم است

نمر است و مذکور شد **ریتاج** رساغ است **ریحان القصارین** و بر سیفت سعد است **ریحان داود** اذن الفار است **ریحان الشیوخ** مرو است **ریحان ماقی** قطف است **ریحان النعنع** بلغة مصر ریسخافت **ریحان القبور** آس بریست **ریحان ابیض** شبیه است **ریحان الملک** شاهسفرم است و از مطلق ریحان مراد او است **ریحان الجبال** سلیخه است **ریحان الشیطان** شبابانج است **ریحان سبز** ضیمران است و آن نوعی از شاهسفرم است **ریا** کرکدن است **ریشه والا** اسم فارسی سنبل جبلیست **ریباج** اسم فارسی ریباس است **ریحان کوهی** بادروج است **ریوند** راوند است **ریم آهن** اسم فارسی خبث الحدید است **ریشم** اسم فارسی ابریشم است **ریتهٔ پتهٔ** اسم هندی قیصوم است **ریباس** معروف و مشهور است و بیخ او ریوند است در دوم سرد و خشک و لطیف و با قوت قابضه و مقوی معده و احشا و جگر حار و مفرح و قاطع قی و تشنگی و غثیان و مسکن حدت صفرا و خون و جهة رفع مستی و خمار و بواسیر و طاعون و وبا و خفقان و وسواس و اسهال حار و یرقان و تبهای حاره و تحریک اشتها و منع بروز دمل و اکتحال او جهة قوت باصره و بیاض و ضماد و شش با آرد جو جهة حمره و باد سرخ و نمله نافع و مضر سینه و باه و مجفف اعصاب و مورث قولنج در مبرودین و مصلحش شربت عود و انیسون و عسل و قدر شربت از آب او تا سی درهم و بدلش ترشی ترنج و آب غوره است و رب ریواس قوی تر از آب اوست و شربتش جهة وحشت و جنون و بخارات و احتراقات نافعست **ریه** بفارسی شش نامند و بترکی ایکه قلیل الغذا و خفیف و بهترین او شش بره و بزغاله شش ماهه تا یکساله است و جهة ناقهین مفید و گویند مداومت او مورث سل است و مصلحش سرکه و کرویا و ضماد گرم او جهة ورم چشم که در بیاض او قطعهٔ خون ظاهر شده باشد مجرب و جهة بیج و ورمی که در پا از کفش و امثال آن بهم رسد مفید و طلای خوناب کباب او کبر نمک و از بره یکساله باشد جهة ثالیل و قوبای یابس بغایت موثر است و سوختهٔ او جهة رفع بیج مجرب است

ریة البحر چیزیست شبیه بشُش و در کنار دریا یافته میشود و ضماد او جهة نقرس و شقاقی که از سرما بهم رسیده
باشد نافع ریش عبارت از پر طیور است و در سوخته اقسام آن جهة التیام زخمها نافع و موی بسیار
نرم بازگرگ که گویند در قطع خون جراحتها قایم مقام موی نرم خرگوش است و چون از بیخ پر طیور
آنچه بزرگ و سفید و مجوف باشد جدا کرده بسوزانند و بشویند و خشک کنند و نفوخ او جهة قطع خون رعافی
که از هیچ چیز منقطع نگردد آزموده است و در جمیع نزف الدم بعدیل ریحان الکافور نباتیست در کل
ساق و شاخ شبیه بشبت و برگش مثل انار و از آن ریزه تر و گلش کبود و مایل بسفیدی و از جمیع
اجزای او بوی کافور می آید در دوم گرم و خشک و بوئیدن او محلل رطوبات دماغی و ضماد او جهة درد سر
و تحلیل اورام و آشامیدن آب او مفتح سدد و جهة یرقان و قطع سیلان خون عضاد و ذرور او جهة
قروح جراحات نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش یکدرهم و از آبش هفت درهم
ریحان سلیمان گیاهیست از جنس عشقه و بر درخت می پیچد و همیشه سبز و شبیه ببرگ لبلاب و دانه اش
مثل فلفل سیاه و گلش سفید و در اصفهان دار المرز بر درختها میروید و در دیلم و در تنکابن کام نامند
گرم و خشک و لطیف و مجفف و مسهل بی غایله سودا و منقی خون از احتراقات و مسکن نفخ و محلل ریاح و
رطوبات لزجه معده و طبیخ و ضماد او جهة بواسیر و امراض سوداوی و در ورم و طلای او با عسل
جهة ورم بلغمی و با سرکه جهة ورم حار و آشامیدن و طلا کردن آب شکوفه او جهة گزیدن عقرب و لقوه
و فالج نافع و قدر شربت از برگ او سه مثقال و از آبش ده مثقال است و آنچه در بعضی از کتب ادویه
مذکور است گیاهیست که در اصفهان مشهور است بگل عقرب و جهة گزیدن عقرب و رتیلا و زنبور ضماد او و شربش
مجرب و برگش از لبلاب کوچکتر و گلش مثل خوشه و بنفش و از اندرون زرد و کوچکتر اما همیشه سبز نیست
و اوسطاریون است و مذکور میشود و قسم جبلی او را برگ مثل شبت و گلش سرخ و با سفیدی می باشد

حرف الزاء زاج معرب از زاک فارسی و از معدنیات است و اقسام میباشد و اقسام او غیر شب از
یک معدنند و سفید و سرخ و زرد میشود و زرد منقلب بسبز میگردد و زاج سفید را قلقندیس و زرد را
قلقطار و سبز را قلقند نامند زاج اصفر از زاجات افضل و بهترین او صلب فی بهی درخشنده است
در سیوم گرم و خشک و سوخته او لطیفتر و محرق مغسول او حدت کمتر بخلاف سایر املاح که از احراق
قویتر میشود و طلای آن با آب کشنیز جهة حمره و سلعه و جرب و حکه و ذرورش جهة قروح خبیثه و جمیع
نزف الدم و ورم بن دندان و نفعه و حمول او با آب گندنا جهة نزف الدم رحم و نفوخ او جهة رعاف
و اکتحال او جهة تنقیه چرک گوشهای چشم و فتیله او با عسل جهة سلطبری پلک و بواسیر و نواسیر و قرحه
گوش و رفع چرک آن نافع و آشامیدن او جهة کشتن اقسام کرم موثر و زیاده از یکدرهم او کشنده
بسل است و مورث سحج و سرفه قوی و چون دو جزو او را با یکجزو اقلیمیا با سرکه سائیده در ظرف
سفال کرده چهل روز تابستان در سرگین اسب دفن نمایند بغایت تند و جالی میشود و از اکتحال آن
و بیاض غلیظ چشم میکند و در بردن گوشت زیاد جراحتها بعد بلیت و غرغره اقسام زاج با سرکه
جهة رفع زلو که در حلق مانده باشد مجرب و در رنگ کردن موی موثر و قدر شربتش که بی خطر
باشد تا یکدانک و مصلحش شیر تازه و روغن تازه و شکر و بدلش زنگار است و قطور او را با ربع
آن سرکه جهة تکمیل تحت کبریت و زیبق و رصاص بجهت تشمیع مجرب دانسته اند و در رصاص اشاره با آن
شد زاج اخضر گرم و خشکتر از سایر و محرق و اکال و سوخته او لطیفتر و آشامیدن یکدرهم او جهة رفع
سمیة فطر و با عسل جهة اخراج کرم معده و با آب بتنج قویست و چون صاحب بنیه قوی سر طوب الراس
بشوید موی سفید ریخته موی سیاه بر می آید مجرب دانسته اند و چون بغایت مضر ششست ترطیب
بسیار می باید نمود و طلای او جهة اکله دهان و بینی و ضفدع زیر زبان و بواسیر الانف و نزف الدم

وجراحات وقطور او باآب بجهة قطع رعاف وتنقیه دماغ از رطوبات و درد گوش که بارد باشد نافع و مضر
جراحات عصبانی وزیاده او کشنده زاج ابیض آن زاج سفید مایل بزردی است وخفیف الوزن میباشد و ابریشم را
بآن رنگ میکنند بسیار قابض وجالی و در جمیع افعال مثل زاج زرد است زاج احمر قسمی از زاج سفید مایل بسرخی است
وجوف او سیاه و باتجاویف وثقبها وغلیظتر از سایر و در افعال مثل سایر است وآنچه صیقلی نخش است
از جنس احمر وضعیفتر است زاج الاساکفه قسمی از زاج ابیض است کثیف وکثیر الارضیة وچون آب بدو رسد
سیاه شود قابضتر از سایر و باقوت جالیه و در مزاج مثل سایر وجهة درد دندان وحرکت آن وسیاه
کردن موی وباآب جهة جوششهای رطبه وحقنه آن جهة عرق النسا نافع است زاج المقطر وقاطر نیز نامند
از جنس زاج اخضر است که مائیت لطیفه آن در زیر زمین ومعدن منعقد گردد وبهترین اقسام است وامتحان آن
آنست که چون بر فولاد مالند رنگ مس کند زاج الجامد از جنس اخضر است که در ظاهر معدن رطوبت زاجیه
منجمد شده باشد زاج المطبوخ از جنس اخضر است که مخلوط بسنگ او را باآب بجوشانند تا منجمد گردد وبهیات
مهره زرد بریده استعمال کنند زاج اسود زاج مطبوخ است وگویند زاج الاساکفه است زاج الحجر گویند
زاج اصفر است زاج سوری زاج احمر است زاج لاری وکرمانی از جنس زاج تبریزی است زاج تبریزی
زاج زرد مایل بسبزی است غذاف نوع دیگر است که بجای خود توضیح هیئت آن میکند زاج بلوه اسم
فارسی شب یمانیت زاد اسم فارسی قنفذ است زاغچه اسم فارسی غراب است وزغن نیز گویند زاغ
اسم غراب کبیر اسود است وبترکی توزغون نامند زاون مران است وگویند مرواست زاوق اسم
زیبق است زاج اسم فارسی انبرباریس است زبیب بفارسی مویز گویند وبهترین او پرگوشت و
کم دانه بزرگ مقدار است و دانه بیرون کرده او را منقی نامند در آخر اول گرم و در اول تر و منضج خلط
غلیظ ومحلل باعتدال وجالی معده وامعا ومحرک باه ومبرد دین وموافق قصبه ریه وسمن ومقوی جگر وجهة سرفه

زاج
زابابا

بلغمی

بلغمی واماراض گرده ومثانه وقرحه امعا وکل کاوزبان وخرمای تر جهة خفقان مجرب دانسته اند وبا حب البیه
جهة رفع نسیان وباسرکه جهة یرقان بدستور مجرب دانسته اند وچون یکایک دانه در هر عددی فلفلی جایی داده
مداومت نمایند جهة سردی گرده وتقطیر بول وسنگ گرده ومثانه بیعدیل وچون باانیسون پخته وصاف
کرده آب او را بار وغن بادام بنوشند جهة سرفه مجرب وضماد وشش با پیه حیوانات جهة تحلیل اورام
وگشودن دمل وقلع ناخن متخلخل وباآرد باقلی وزیره جهة ورم انثیان وباشراب جهة قروح شهدیه وجدری
وعفونت مفاصل وجوششها وسرطان وغانغرایا که منفد عضو است مفید وبا جاوشیر جهة نقرس نافع
ومضر محرورین ومصلحش سکنجبین ومیوهای ترش وخشخاش ومضر گرده ومصلحش عناب وقدر شربتش تا
سی درم ونوعی که بیدانه است کشمش نامند بهترین او سبز وزبون ترین آن سیاه است وهمه آن لطیفتر از
دانه دار وبهی وباقوت مسهله وآب نقیع ومطبوخ او که بافانید بقوام آورده باشند جهة سرفه وبواد
سینه نافع ومنقی صوت است وضماد او بازعفران وزرده تخم مرغ وعصفر جهة گشودن دمل وتحلیل صلابات
بی نظیر وکوبیده او با صبر جهة بجلی سر مجرب ودر جمیع افعال دیگر مثل مویز دانه بیرون کرده واکثار او
محرق خون ومصلحش مذکور شد زبیب الجبل بفارسی مویزک نامند ومویزج معرب اوست گیاه او
مثل تاک واز آن ضعیفتر وشاخهای او راست وسیاه وگلش مایل بسفیدی وثمرش در غلافی مثل غلاف
نخود ودر وسط دانه پهن غیر مستدیر وباخشونت وسیاه مایل بسرخی ومغز او سفید وطعمش تند
در آخر سیوم گرم وخشک وبسیار جالی ومقرح جلد وتند ومنفتح ومسقط جنین وخائیدن وغرغره کردن آن
جاذب رطوبت دماغی ومنقی بلغم ورافع لکنت زبان وجهة درد دندان ورطوبت لثه وباعسل جهة
قلاع وباقطران جهة کرم دندان وخوردن او قدر پانزده عدد با ماء العسل منقی قوی اخلاط غلیظه وباید
بعد از شراب بدفعات ماء العسل بنوشند وحرکت نکنند وباصطکی وکندر جهة تصفیه صوت وبادو

مناسب جهة رفع سپرز و کشتن کرم معده و ضماد او جهة داء الثعلب و تقشر جلد و با روغن زیتون جهة زخم
سرخ و زراوند طویل جهة جرب و حکه و رفع آثار و منع تولد قمل و مطبوخ او در روغن زیتون جهة کشودن
دمل و نطولش با طبیخ سداب جهة درد کمر و ساق مفید و مضر سپرز و مصلحش کثیرا و زیاده از یک مثقال او
کشنده بخناق و جراحت مثانه و احشا و بدلش بوزن او عاقرقرحا است **زبد البحر** بفارسی کف دریا
نامند و آن پنج قسم است یکی شبیه باسفنج و زرد و با زهومت و کریهة الرایحه و ثانی مایل بسفیدی و
بسیار متخلخل و رایحه او مایل بکراث و سیوم متشکل کرم و سبک مایل به بنفشی و دودی نامند و چهارم
بسیار مجوف شبیه به پشم چرک آلود و سفید مایل بزردی و اورا افیون نامند پنجم سفید و سبک و ظاهرش
املس و باطن با خشونت و با تندی طعم و بی بوی و از سایر اقسام بهتر است در سیوم گرم و خشک و از
ادویه قتاله و قاطع قی و غثیان و هاضم اطعمه و مضر صوت و قصبه ریه و مصلحش لعابها و صموغ و قدر شربتش
یکدانگ و بدلش شیح است و ضمادش جهة کلف و بهق سیاه و نمش و با موم و روغن گل سرخ
جهة قوبا و بثور لبنیه و قروح و جرب متقرح و جهة ستردن موی و جلای دندان و طلای او با سرکه
بر بدن جهة لاغر کردن و اذابه لحم از مجربات است و آشامیدن یکدانگ از قسم سیوم با مثل او کثیرا
جهة عسر بول و سنگ گرده و درد کمر و استسقا و سپرز و ضماد محرق او با سرکه جهة داء الثعلب مجرب
و محرق مغسول او را حدت کمتر و لطیفتر و جلای او بیشتر است و اقسام او بدل یکدیگرند **زبد البورق**
کف بوره است و او غیر بوره سفید زبدی است و بغایت سفید و غیر جامد و شبیه بآرد است **زبد**
روغن تازه بی نمک و مسکه و کره نامند و مراد از روغن تازه گوسفند و گاو و بز است در اول گرم
و در آخر آن تر و ملین و منضج و مسمن و مفتح سدد و جهة تصفیه صوت و قصبه ریه و خشونت حلق و سرفه
خشک و اورام ظاهری و باطنی و ادرار فرمودن فضلات و با عسل جهة ذات الجنب و ذات الریه و نفث

سوا و سینه و دفع آن و مالیدن بر بدن و با شکر و خشخاش خوردن او بغایت مورث فربهی و با بادام
تلخ جهة دفع فضلات ریه و با قوابض جهة اسهال و پیچ که از حدت اخلاط باشد و شربت کل جهة قطع
فعل دوای مسهل و بازده درم تخم بریشت جهة لذع اخلاط و پانزده مثقال او با هفت مثقال شکر جهة عسر
بول و طلای او با نخاحیه تغذیه بدن میکند و موقوف بوده و آلات غذائی نیست و جهة نفع ورها و
گزیدن افعی و تسریح او بر بن دندان جهة سرعت بیرون آمدن دندان اطفال و رافع خسف تازه
و کبند و با ادویه منضجه جهة ورم اعصاب حجاب دماغ و جراحت مثانه و قوبا و سعفه و جرب خصوصا چون
بعد از تطلیه صاحب جرب متقرح خود را پوشانیده عرق کند در روز دفع علت کند و حقنه او جهة ورم صلب
امعا و قرحه آن مفید و دود او روغن تازه جهة منع سیلان مواد بچشم و التیام قرحه و جرب و حدت
بصر و ظلمت پاک نافع و مضعف فم معده و مسقط اشتها و مصلحش قوابض و نمک و شکر و عسل و بدلش
شیر تازه که در جوشانیدن تنس آن سوخته باشد و قدر شربتش سی مثقال است **زباد** نوعی از عطریات
سیاه و مایل بسرخی و سایل در بلاد حبشه و اقاصی هند از حیوانی گیرند مشهور بزباد که بفارسی گربه زباد
نامند و آن حیوانیست قریب بجثه سگ و با خطوط سیاه و چون حرکت بسیار دهند از مابین
دوران او از عضوی که شبیه به پستان باشد مائیتی حاصل میشود و در غایت خوشبوئی در سیوم
گرم و در یبوست معتدل و منشف و مقوی حواس و جهة تسهیل ولادت نیم درم او را با قدری زعفران
و مرق گوشت فربه مرغ مجرب دانسته اند و جهة غشی و خفقان و توحش و جنون و درد فم معده
و مقعد و طلای او جهة نضج دمل و التیام قرحه و با روغن بادام تلخ جهة حفظ صحت سامعه و تقویت آن
مفید و بوئیدن آن جهة زکام و تسریخ او بر قضیب با نفع حل زنان و مداومت بوئیدن او مورث بدخلقی
و ضیق النفس و صداع محرورین و مصلحش صندل و کافور و اغذیه بارده است و بدلش غالیه است **زبیب**

ارسطو زمرد و زبرجد را از یک کان میداند و در معدن طلا متکون میشود و سبز صاف کم رنگ او مصری و زرد
مایل بسبزی او قبرسی نامند و زبون ترین همه زرد مایل بسرخی است و او را هندی گویند در سیوم سرد
خشک و در افعال مثل زمرد و جالی و مفرح و قاطع نزف الدم و رافع عسر بول و مفتت حصات و جهة
رفع جذام بهترین ادویه و مقوی باصره و تعلیق او جهة عسر ولادت نافع و مسقط باه و مصلحش عسل و
قدر شربتش تا نیم درهم و بدلش زمرد است و چون باندکی نوشادر سائیده و تقطیر نمایند تا منحل گردد
باریب را منعقد نماید و اجساد ضعیفه را بمراتب شریفه رساند و چون صورت مرکبی را در و نقش کنند
و قمر در حین عمل در حوت باشد و انگشتری او را در بنصر چپ کنند باعث تسهیل ولادت و فرج و اماله
هم کرده و چون در طالع سرطان بر آن صورت ماهی نقش کرده و در رصاص پیچیده در دام ماهی نصب
کنند ماهیان از قعر بحر بدام آیند و گویند شراب در پیاله زبرجد مست نمیکند **زبل** سرگین حیوانات است
و مجموع آن گرم و محلل و مجفف اند و زبل هر یک با اصل آن مذکور است **زبرب** حیوانیست بقدر سگ
کوچکی و روی او ابلق از خطهای سفید و سیاه و بعضی از پوست او نیز بدستور ابلق و بترکی برسوخ
و باصفهانی خوکره نامند و مشهور است که هرچند او را بزنند فربه گردد و در سیوم گرم و خشک و دائم
میته نخورده باشد گوشت او صالح الغذا و جهة ریاح و سردی احشا و اذابه بلغم و تحلیل مواد
و پوشیدن پوست او جهة نقرس و مفاصل و رعشه و معده نافعست **زبد البحیره** ادرار سیوم نفت
زبد العبری اسفنج است **زبد القصب** رطوبتی است که در بیخ نی جمع میشود و **زبد الملح** زهره اسبوس است
زبد القمر حجر القمر است **زبد القواریر** سحوقونیا است **زرشک** بطبیخ زرقی است **زبیب بری** زبیب
الجبل است **زبان گنجشک** اسم فارسی لسان العصافیر است **زبول** تخم کشوثت **زجاج** بفارسی آبگینه
و شیشه نامند معدنی و مصنوع میباشد و معدنی آن سفید و الوان مختلفه اند و بدستور مصنوع آن

تا نیم مثقال

زا با جیم

وارسطو بلور را از جنس معدنی او دانسته و آبگینه و آینه سنگ از جمله معدنی و غیر بلور است
و بهترین معدنی سفید در اول گرم و در دوم خشک در افعال مثل مصنوع است و مصنوع او از سنگریزه
سفید و قلی است که بالمناصفه گدازند و آنچه با مغنیسا گداخته باشند صاف و شفاف و قبول الوان
میکند و شیشه نیکو و الوان از آنجمله اند و زجاج فرعونی آنست که پوست تخم مرغ را یکهفته در شیر تازه
بخیسانند و شبانروزی دو سه بار تغییر شیر دهند و بهر صد مثقال از زجاج بیست و چهار مثقال از آن
در حین گداز اطعام او کنند و اقسام مصنوع گرمتر از معدنی و محرق او مجفف بی لذع و مقطع و محلل و جالی
و آشامیدن او مفتت حصات و قوی الاثر و جهة ضعف گرده و مثانه و حرقة البول و رفع سپرز
و طلای او جهة خراز و بارو بار و روغن زیتون جهة رویانیدن موی و اکتحال او جهة رفع بیاض و جرب و
سبل و جلای بصر و سنون او جهة رفع زردی دندان و ضماد و شش با حنا جهة خنازیر و امثال او
بسیار نافع و محلول او در افعال مذکور قویتر از آن و آن با متقطر مکرر با نوشادر شب میشود و مضر احشا
و مقرح امعا و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش زبرجد است و مستعمل او مسحوق مثل غبار باید
زحل بلغة اکسیریان رصاص اسود است **زخم الملک** سادوران است **زرادشن** بلغه تنکابن نام است
زدوار جدوار است **زد** اسم فارسی طلق سمغ است **زرشک** اسم فارسی انبرباریس است **زر** اسم فارسی
ذهب است **زردک** اسم فارسی جزر است **زرجون** اسم خمر است **زرقون** اسم مغربی اسرنج
است **زیرا** ابقله مبارکه است **زرقوری** نبات اطریلالست **زرنگ** بتا و بدال آب عصفر است
زرنیخ خراسانی شک است **زرنیلج** ریباس است **زرده تخم مرغ** اسم فارسی مح البیض است
زرورد درورد موصوفست **زرچوبه** اسم فارسی عروق الصفر است **زردالو** اسم فارسی مشمش است
زرین درخت ابن الدوله گوید که او را در خراسان گل عاشقان نامند و نبات او از یکذرع زیاده

زا با ها
زا با دال
زا با را

زرنیخ

وبرکش عریض و مزغب وکلش زرد وشاخهای او بزرک ودراز وچون تزداو خماد سرد و نماید کلش میرزه
کرم وخشک وجهة عرق النسا واخراج خون نجمد مثانه واحتباس بول وکزیدن هوام نافع وبعضی کویند
آزاد درخت زریر بفارسی اسپرک نامند و بیونانی ارجیقن وصباغان ازو چیزها را زرد کنند ساقش
بقدر شبری وکلش زرد وشبیه بکل عصفر بری و استدیرو با اندک خارهای نرم وبرکش زرد مایل
بسفیدی وکوچک وتخمش زیاده بر شبری وطعم کیاه او شبیه بکنگر است سرد وخشک و با اندک حرارت
وقوت جالیه ومحلل صلابات ورافع آثار وسکن دردها و مدر خون ومنفتح سده و نیم رطل آب مطبوخ او
باموبزکه سه روز متواتر بنوشند جهة سپرز ویرقان واستسقا مجرب ویک اوقیه ازمعجون او
باعسل بهمین اثر دارد وضماد آب طبیخ او با آرد جو جهة اورام حاره بغایت مفید وخاکستر او جهة جرب
وجراحات نافع ومصدع ومصلحش سکنجبین وبدلش نصف وزنش فوه وقدر شربتش از مطبوخات تا پنج
مثقال واز جرم او تا سه مثقالست زرنباد بخیست عطری که او را استدیرو ورق میکنند تا از کرم زدن
محفوظ ماند ظاهرا غبر وباطنش مایل بزردی واز بلاد چین وبنکاله وکهن آورند ونباتش بقدر دو شبر
وبرکش قریب ببرک انار وکلش زرد وثمرش شبیه بتخم کل وبیخش مثل زراوند وطعمش تلخ وآنچه شیرین
باشد ضعیف است وتو قوتش تا سه سال باقی در آخر دوم کرم وخشک وبا رطوبت فضلیه ومفرح ومقوی
دل ودماغ ومحلل ریاح وموافق روح حیوانی وطبیعی وبهی ومدر بول وحیض ومسمن ومسهل سودا وحابس قی
وتریاق زهر جانوران ومنفتح سده وجهة وحشت ومواد سوداوی وخفقان ورباح رحم وتحریک باه
ونفوخا وزحیر اطفال ورافع رایحه سیر وپیاز وشراب ورفع درد دندان وخفظ صحت آن نافع و
ضماد تازه او برپا بانخامیه رافع جمیع علل سروطلای او برورک جهة داء الفیل وبخور او جهة کریزانیدن
مورچه کردیکر هوام نماید مجرب وتعلیق قطعه بزرک مقدار او برحقوین وکمر باعث اعاده باه مایوسین

وصمع

ومصدع وزیاد او مضر دل ومصلحش بنفشه وبدلش در تفریح دو مثل او درونج ودر رفع زهر با مثل او
درونج ونیم وزنش دانه ترنج وچهار دانک او طرخشقوق وقدر شربتش از یکمثقال تا دو درهمست
زرنب مکی برکی نباتیست از برک صعتر عریضتر ومایل بزردی وخوشبو شبیه ببوی ترنج وکلش زرد
ونباتش بقدر زرعی وساقش مربع ومجوف وطعمش با حدت وقوتش تا چهار سال باقی وبعضی
جبال فارس واو را سروستانی نامند در آخر دوم کرم وخشک وملطف وبغایت مفرح وبا قوت قابضه
ومقوی معده وجکر وقایم مقام دارچینی وجهة امراض عصب واسهال وتصفیه صوت وازاله بلغم
وتقویت هضم وتحلیل ریاح وتقویت اعضای رییه ورفع عسر بول وسردی مثانه ورفع سموم نافع
وعصاره تازه او در تفریح مثل خمر وسعوط او با آب وروغن بنفشه جهة درد سر بارد نافع ومضر
محرورین ومصلحش کشنیز وقدر شربتش تا دو درهم است وبدلش مثل او دارچینی وکویند کبابه
وسلیخه است زراوند لغة فارسی است وقسم زراوند الطویل ماده را مدحرج نامند واز مطلق او
مراد قسم طویلست وآن بیخی است بطبری انکشتی وزیاده ازان ودراز وظاهرش تیره مایل
بسرخی وباطنش سرخ مایل بزردی وطعمش تلخ وبا اندک زهومتی وبرکش شبیه ببرک لبلاب کبیر وازان
درازتر وعریضتر وشاخها بقدر شبری وباریک وکلش بنفش وبشکل شکوفه امرود وقسمی ازان مخفف
وغیر مستعمل اطباست وجهة عطریه وحدت واخلاط وغیرها میکنند وآن بیخی است درازتر از زراوند
وباریک وپوست او غلیظ وکلش شبیه بکل سداب وقسم اول او در سیوم کرم ودر دوم خشک و
مدر بول وحیض وتریاق سموم حیوانی ونباتی وقاتل اقسام کرم معده وجالی وجاذب ومحلل ومقطع بلغم
ومفتح سده ومفتت حصات وکشنده قمل وجهة بواسیر وتشنج واسترخای عصب وتنقیه سینه
وصاف کردن رنک رخسار ورافع ریاح وتنقیه جکر وباشراب جهة سموم وبا فلفل جهة احتباس حیض

وتنقیه رحم و اخراج جنین و با سکنجبین جهت سپرز دو مثقال و با شراب العسل مسهل قی بلغم و اخلاط غلیظ
و جهت صرع و کزاز و ضعف احشا نافع و ضماد او جهت گزیدن عقرب و هوام و رویانیدن گوشت در قرحه
رحم و سایر زخمها و با عسل جهت قروح رطبه مزمنه و با سرکه جهت سپرز بغایت موثر و سنون او جهت تنقیه
رطوبات لثه و فرزجه و جهت احتباس حیض و بول مجرب و در اخراج جنین بغایت موثر و قدر شربتش از
دو درهم تا دو مثقال و گویند مضر سپرز و جگر است و مصلحش عسل و بدلش زراوند مدحرج و گویند در تحلیل
صلابت سپرز و ریاح مثل او زرنباد و نصف آن انزروت و در تحفه حسالیج الکرم است زراوند دحرج
بفارسی زراوند گرد و باصفهانی نخود الوندی نامند بیخیست مدور و با بینی بقدر فندقی و شاخهای او
زیاده بر ذرعی و برگش شبیه برگ زراوند طویل و از آن کوچکتر و خوشبو و باندک تندی و نرم
و گلش سفید و جوف او سرخ و بدبو و قوت اقسام او تا دو سال باقیست در دوم گرم و خشک و
تحلیل و تلطیف او زیاده از طویل و ملطف اخلاط و منقی قصبه ریه و فادزهر سموم حیوانی و نباتی و منقی
معده و دماغ و جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمنه و فواق و جنون و صرع و وسواس و تنقیه چرک
زخمها و دندان و فتح دهن عضل و ورم سپرز و درد پهلو و لرزتهای بارده نافع و در سایر افعال
قویتر از طویل و ضمادش جاذب پیکان و خار و استخوان ریزه شده در اعضا و جهت بهق و قروح خبیثه
و با عسل جهت رویانیدن گوشت زخمهای عمیقه موثر و قدر شربتش تا دو درهم و مضر سپرز و مجفف اعضا
و مصلحش عسل و روغن کدو و بنفشه و بدلش قسم طویل بوزن آن و نیم وزن ریوند چینی و گویند بوزن آن
زرنباد و نصف آن قسط و ثلث آن جباسه زرنیخ لغة فارسیست و بیونانی قرساطین نامند و معنی آن کبریت
الارض است و پنج قسم میباشد یکی زرد و بهترین او صفایحی براق و نرم است و زرنیخ ورقی گویند
دوم سرخ و بهترین او شبیه برنج و ضماد و زود شکست و سیم سفید و او را زرنیخ النوره و ذوالشعر

نامند

نامند و زبونترین اقسام است و بدستور سبز و سیاه او غیر مستعمل است قسم زرد در سیوم گرم و خشک
و سرخ آن در چهارم و سفید و سیاه و سبز قویتر و اقسام زرنیخ از سموم است و محرق او لطیفتر و در بردن
موی قویتر و متصاعد او بسیار سرخ و شفاف و براق و در سمیت و افعال از همه قویتر و مجموع آن
مفتح و لذاع و محرق با قوت قابضه و سترنده موی و گوشت زیاده زخمها و کشنده اقسام کرم معده
و جالی آثار خون مرده و رافع جرب و سعفه و اکله و با راتیانج جهت داء الثعلب و با ماست و آهک و
خاکستر و امثال آن جهت ستردن مو و با زفت جهت برص ناخن و با روغن زیتون و امثال آن جهت
رفع قمل و با پیه جهت تحلیل جراحات و با روغن گل سرخ جهت بثور مقعد و بواسیر و جراحت بینی و با ادویه
مناسبه جهت بردن گوشت زیاده و رویانیدن گوشت بن دندان و بخور او با راتیانج بدستور یکه
دود آن بحلق برسد جهت ربو و سرفه کهنه و با میعه و مغز بادام و جلغوزه بالسویه چون مکرر بخور کنند
جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن بغایت موثر و شرط است که بعد از بخور زهره آرد گندم با مغز بادام
و روغن تازه جهت رفع مضرت دود او استعمال نمایند و طلای زرنیخ سرخ با بول حمار جهت منع رویانیدن
مو و بدستور با آب زرنیخ سبز تازه بعد از کندن مو جهت منع روئیدن آن مجربست و یکدانک او
با عسل جهت تصفیه آواز و رفع کردن چرک سینه و آشامیدن او با پیه و قی کردن جهت رفع تب ربع
موثر دانسته اند و احتیاط آنست که آشامیدن او بهیچ وجه جرات نکنند و طلای او با زهره گاو و
آب حی العالم و شب جهت منع سوزانیدن آتش موثر و چون با بول صبیان سرشته بسوزانند سنون او
جهت بردن گوشت متعفن دندان و رویانیدن صحیح آن آزموده است و با سرگین گنجشک جهت ثالیل مجرب
و با صبر و حب البان و آب کندنا جهت سقوط بواسیر و التیام جمیع زخمها بعد بلیت و چون در شیر
حل کنند هر مگسی که بران عبور کند بمیرد و بدل زرد او نصف آن زرنیخ سرخ است و بدل هر دو در اکثر افعال

کبریت است و کلفی که از تضمید زرنیخ بهم رسد رفع آن از طلای کل عصفر دار آرد بر نیج می نماید و چون زرنیخ
زرد را بتدبیرات تصعید سفید کنند یکجزو او و ده جزو زهره را قمر سازد و از مجربات شمرده اند و دستور
تدابیر مزبوره در دستورات الیق است **زرافه** حیوانیست بفارسی شترگاو پلنگ نامند چه گردن او دراز و شبیه
بگردن شتر و سرش مثل شتر و رنگش مثل آهو و منقط بنقط سفید و شبیه بپلنگ و پای او مثل پای گاو و
شاخش بدستور و دستش دراز تر از پا و در بلاد حبشه یافت میشود گرم و خشک مولد خلط غلیظ و
سوداویست و نفعی از آن در طب ذکر نکرده اند مگر زهره او که جهة نزول آب مفید است **زرزور** از جمله
طیور است و بفارسی سار و بترکی سغرچین نامند گرم و خشک مولد خلط غلیظ سوداوی و مهیج متوی بصر
و مضر دماغ و مصلحش آبکامه و سرکه و سرکبین او جهة کلف و نمش و سرخ کردن گونه و رفع غشاوه بصر
موثر است **زرنیق** مرغی است سفید آبی و بری می باشد گوشت او بد طعم پر لیف و عسر الهضم
و مصلحش بروغن پختن و با آب چغندر مطبوخ استعمال نمودن و گوشت او گرم و خشک محرک باه و سرگین او
بسیار جالی و جهة رفع آثار نافع و زهره او باسمیته و جهة بیاض چشم و استرخای قضیب کحلا و ضمادا
نافعست **زعفران** معروفست در سیوم گرم و در دوم خشک مفرح قوی و مقوی حواس و منضج و مفتح و
محلل و مصلح عفونت خلط بلغمی و مدر بول و با قوت قابضه و محرک باه و مقوی جوهر روح حیوانی و جگر و احشا
و آلات تنفس و مورث نشاط و ضحک و منقی گرده و مثانه و بشره و منوم و جهة سده جگر و سپرز و
و رسانیدن قوت ادویه باعضا و یکمثقال او جهة عسر ولادت مجرب و هر روز ده قیراط آشامیدن او
جهة اذوات سپرز و با نفخ جهة خمار و با ادویه مناسبه جهة ورم رحم و مقعد و با عسل جهة ریزانیدن
حصات و ضمادش جهة منع سیلان رطوبات بچشم و تسکین حمره و ورم گوش و درد سر بارد و رفع
بیخوابی و حمول او جهة ورم رحم و مقعد و اکتحالش جهة جلای بصر و دمعه و غشاوه و رفع زرقه چشم و سلاق و

زاباهين

جرب و قرحه و ذرور او جهة قطع نزف الدم و طلای او با فرفیون جهة نقرس و مفاصل و نطول او
جهة رفع بیخوابی و صداع شدید نافع و مصدع و مخدر و مضعف اشتها و مغثی و مداومت او مکدر
حواس و مضر اعصاب و مصلحش انیسون و سکنجبین و قدر شربتش تا دو درهم و سه درهم او کشنده
بخناق و بتفریح مفرط و بدلش مثل او قسط و مثل آن دانه ترنج و ربع آن سنبل و سدس آن سلیخه
و چون ده درم او با آب سرشته مثل گرده کان مدور ساخته تعلیق نمایند جهة عسر ولادت و اخراج مشیمه
زنان و مادیان بالخاصیة مجرب و روغن او که پنجاه مثقال او را در سه رطل و نیم روغن کنجد یا
روغن زیتون پنج روز خیسانیده و هر روز برهم زده صاف کرده باشند در سیوم گرم و خشک
و ملین عصب و صلابت رحم و مسخن و منوم و محلل و تدهین منی و سعوط آن جهة ذات الجنب و طلای او
جهة تنقیه قروح رحم و اعضا و قروح خبیثه و حمول او با موم و مغز استخوان جهة خبیثه رحم و برگ
گیاه او جهة التیام جراحت تازه و منع ریختن مواد باعضا مفید و چون اندرون سیب را
خالی کرده زعفران پر کرده بو کنند جهة خناق و ذات الجنب و خفقان مفید است **زعفران الحدید**
زنگ آهن است که او را سوهان کرده بر روی صفحه آهن نموده تر کنند و در جای نمناک بگذارند تا زرد
شود بعد از آن کوبیده اجزای زرد شده او را بگیرند و باز بدستور گذارند و تکرار عمل نمایند تا همه
زعفران گردد و بهترین اقسام او خصوصا در صناعت آنست که براده حدید را با ربع او نوشادر سائیده
در زمین نمناک دفن کنند تا ده روز مجموع زعفران میشود گرم و خشک و قابض و از جمله سموم و ضماد او
جهة نقرس و بواسیر و داحس و خشونت پلک چشم و ناخنه و داء الثعلب و با سرکه جهة باد سرخ و جوشهای
حار مجرب و فرزجه او جهة قطع حیض و ذرور او جهة خون بن دندان و تقویت آن نافع و خوردن یک قیراط
آن مانع آبستن است و در صناعت جزو عظیم است **زعرور** در اصفهان کویج نامند و بترکی بیشان

و در تنکابن کرجیل از جنس کندس طبرستیست و در فارسی دولانه کویند در آخر دوم سرد و در اول خشک و قابض
و مسکن حدت صفرا و خون و قی و جهة اسهال و تقطیر بول و جکر و سعفه حار نافع و مقوی اشتها و آب او با شکر
جهة درد سر حار مجرب و ضماد او جهة اورام صلبه و باد مسوخ مفید و مضر کرده و مورث قولنج و مصلحش انیسون
و قدر شربت از آب او بیست و پنج درهم و از جرم آن ده و از ده درم و بدلش سیب ترش است زغیر مروا

زا با غین

اسم فارسی تخم کتان زغار خراطین است زغن اسم فارسی غذافت زفیرف اسم مغربی عنابت زفت

زا با فا

بری و جبلی زفت یابس است زفت رومی شامل زفت یابس و زفت بحریست و از مطلق او اکثر زفت
بحری مراد است و کویند اسم قیقهر است زفت رطب رطوبت سایله درخت صنوبر بی بار که قسم نر است
و رطوبت بار دار آن که غیر درخت جلغوزه است و مسمی به تنوب حاصل میشود و منجمد او راتیانج است و
آنچه از درخت شیرین که از اصناف سرو است و ثمرش مانند ثمر سرو و از آن کوچکتر است بهم رسد
قطران نامند در سیوم کرم و در اول خشک و منضج اخلاط غلیظه و ملین صلابات و آشامیدن او جهة ربو و تنقیه چرک
سینه و حلق و رفع سمیة ادویه قتاله و با شکر جهة نفث الدم و مده سینه و سرفه مزمن و ضماد او جهة
خونفت بظاهر جلد و جهة فربه کردن اعضا و با نمک جهة کزیدن جانوران و با موم جهة برص ناخن و قوبا و
تحلیل جراحات صلبه و صلابت رحم و شقاق مقعد و جراحت فم مثانه و با عسل جهة پاک کردن چرک زخمها
و خشک کردن و الصاق او بر میان سر بعد از تراشیدن یافوخ جهة اخراج زلویکه در حلق مانده باشد
مجرب دانسته اند و با شکر جهة اقسام خراز مفید جهة جرب حیوانات و تمدد اعصاب و عرق النسا
و داء الثعلب و با آرد جو جهة خنازیر و با ادویه مناسبه و جهة رویانیدن کوشت زخمها و غرغره او
جهة ورم عضلات حلقوم و مری و قطور او با روغن بادام جهة رفع رطوبات کوش و حقنه او جهة
ورم حار و صلب امعا و رحم و کزیدن عقرب موثر و مضر شش و سرو مصلحش کثیرا و نخشه و قدر شربتش

مرهم

تا سه درهم و بدلش مثل او قیر است و کویند ربع او قطران و روغن زفت که رطوبت بخار اوست
که در حین جوشانیدن شیشی را بر روی او کذارند و آنچه در شیشه جمع شود افشره و اخراج نمایند ضماد او
با آرد جو جهة خنازیر و رویانیدن موی بر داء الثعلب و جرب انسان و حیوان و تمدد اعضا و عرق النسا
و امثال آن و انفع از زفت است و قاطع نزف الدم و مسهل و تریاق سموم و جالی است و دود زفت
جهة نیکو کردن مژکان و قرحه چشم و تقویت باصره و دمعه و سوزش چشم و رفع ریختن مژه بغایت
موثر است زفت یابس زفت رطبت که بخودی خود خشک شود و یا بطبخ خشک کنند در سیوم
کرم و در دوم خشک و تخفیف او زیاده از رطب و در انضاج ضعیفتر و جهة التیام قروح و ضربه و سقطه
و آشامیدن او با زرده تخم نیم برشت جهة قطع خون حیض و بواسیر و سستی کمر و تقویت رحم نافع
و در سایر افعال ضعیفتر از رطب و قدر شربتش تا دو مثقال است زفت بحری شبیه بقطران و سیاه
و سیال و از زمین مثل نفط حاصل میشود و ضعف سیال قیر است و کشتی را با آن استحکام میدهند و داخل
مراهم میکنند و بهتر او صاف نرم است در سیوم کرم و خشک و محلل و مقوی مفاصل و عرق النسا و فالج
و جذام و التیام اعضای شکسته نافع و قدر شربتش از یکدرهم تا دو درهم و مضر شش و مصلحش کثیرا
و بدلش قطران کویند جاوشیر و سقز است زقوم از اشجار است و حجازی و شامی میباشد حجازی او

زا با قاف

بقدر قامتی و برکش از برک انار عریضتر و با تشریف و کلش در اطراف شاخهای او بهیات یاسمین
و زرد و ثمرش سیاه و رنک شبیه به بلیله و در جوف آن دانه مثل کنجد و این نوع را برک و بار تازه او
جهة جراحات تازه و نافع و قوی القبض و رادع است و درخت نوع شامی بزرکتر از حجازی و خار دار
و کلش زرد و ثمرش از بلیله بزرکتر و رسیده او شیرین بی مزه و با عفوصت و منفی است در دوم
کرم و خشک و محلل ریاح و جالی و رافع آثار و قدر شربتش تا پنج مثقال است و روغن تخم او با اندک تکمیه

و محلل ریاح و مفاصل است و مواد بلغمی و اخلاط غلیظه و مسهل آن و دافع سده و سپرز و جهة فالج و نقرس و اثقال
آن شرباً و ضماداً نافع و مصدع محرور سیاه کننده جلد و مصلحش شیره تازه و قدر شربتش چهار قیراط و بدلش
نفط است **زفال** اسم فارسی قرانیا است و آن ثمر درختی است بقدر زیتون و یاقوتی رنگ بعد از خشکی
سیاه میباشد و ترش و با اندک عفوصت و قبض و سرد مایل باعتدال و جهة اسهال و قرحه امعا و تقویت آن
و تسکین عطش و التهاب معده و غلیان خون و صفرا و منع صعود بخارات بدماغ نافع و مضر سینه و مصلحش
شکر است و ثمر خشک نارسیده او که سبز باشد جهة اورام و قروح عفونه بغایت موثر و خاکستر برگ او
جهة رفع آثار مفید و مولف مالا یسع قراقاطا را اشتباه بزفال نموده و دانبرباریس قال را بیان نموده
و تایب جناب زرشک دانسته و ظاهر اقراقاطا بانبرباریس اشبه باشد **زقاط** اسم بربری حب

زا با لام

الزلم است **زلابیه** بفارسی حلوای زلیبیا نامند مولد خلط صالح و سریع الهضم و بغایت سمن بدن نحیف
و مقوی گرده و جهة رطوبت شش و سرفه نافع و مسدد و مصلحش سکنجبین و انار **زلایف الملوک** نوعی از
ابرون است کرجی العالم باشد و بفارسی زلف عروسان نامند **زلیخ** اسم عربی حبش است **زلو** اسم فارسی

زا با میم

علق است **زمادرت الراعی** اذان الغزال است **زمور** اسم فارسی زفت یابس است و در دلک مغول را
زمورلاکی نامند و مستعمل زرگران است و در احتباس حیض بعدیل است و بقدر یکمثقال او با زرده تخم مرغ نیم برشت
از مجربات است **زموم** از اسامی زیبق است **زمج** بفارسی چرغ و بترکی او تلکو نامند از جمله سباع طیور است
و گوشت او بسیار گرم و جهة ضعف دل طبیعی و خفقان عارضی و زهره او جهة غشاوه و ظلمت بصر مجرب
و سرگین او جهة کلف و رفع آثار موثر است **زمرد** از کان طلا و غیر او نیز بهم میرسد و اقسام میباشد یکی
زبابی است یعنی در رنگ شبیه بزباب سبز نه آنکه بر حال او مگس نشیند و آن بغایت صاف و
آبدار میباشد و آبش متموج و رقصان و یکی را ریحانی نامند که در رنگ شبیه بریحان است و مشهور بزمرد دوا است

و یکی را فستقی گویند و آن سبز است که بسیاهی زند و زمرد کهنه نامند و یکی را صابونی گویند و آن
سبزی است که بسفیدی زند و بعضی این قسم را از جنس زبرجد دانسته اند مجموع آن در دوم سرد
و در سیوم خشک و قوتش همیشه باقیست و مقوی دل و جوهر روح و تریاق زهر هوام و مفرح و دافع
سموم و خفقان و جذام و اسهال دموی و قاطع نزف الدم و مدر بول و مفتت حصات و جهة یرقان
و ضعف معده و جگر و استسقا نافع و اکتحال او جهة تقویت بصر و سبل و طلای او جهة سعفه و قروح خبیثه مجرب
و نگاه کردن باو رافع کلال بصر و انگشتری او جهة منع حدت صرع در شخصی که مصروع نباشد موثر و چون
خاتم طلا باشد جهة رفع طاعون و تعلیق او مبطل سحر است و چون یکمثقال او را انگشتری ممزوج از طلا و
نقره که بالمناصفه دو مثقال باشد نصب نمایند در طالع میزان و آفتاب در برج هوائی باشد باعث
قبول لها و هیبت در نظرها و قضای حوایج مجرب دانسته اند و گویند چون بطعام زهردار رسد
عرق کند و گویند حامل او تنگی روزی نکشد و گویند چون افعی را نظر باو افتد کور میشود و قدر شربتش

زا با نون

در دفع سموم یکدانگ و بدلش زبرجد **زنجبیله** بلغة مصر و اسکندریه فتایل الرهبان نامند **زند** بلغة شام
اسم غار است **زنجرف** زنجفر است **زنجار الحدید** زعفران الحدید است **زنطاح** قسمی از حلزون
بری است که در اشجار و بقول میباشد و بقدر باقلائیست و غیر آنچه است که در دیلم سندلکا چون گویند
و در حلزون مذکور شد **زنجبیل العجم** و **زنجبیل فارسی** اشترغار است **زنجبیل شامی** و **زنجبیل بلدی** راسن است
زنبوغ اسم عربی استنبوبت **زنگار** اسم فارسی زنجار است **زنجار مجرد** و **زنجار دودی** از اقسام
زنجار مصنوع عند **زن** دو سر است **زنبق اصفر** گویند یاسمین زرد است **زنجره** بلغة اصفهان صرصر را نامند
زنجبیل چیست معروف و گیاه او شبیه بگیاه شقاقل و از آن بسیار کوچکتر و بی گل و بی ثمر و در مازندران
نیز میباشد در سیوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و مقوی هاضمه و ملین طبع و مفتح سده جگر و

ومحلل ریاح غلیظه معده وامعا ومجفف رطوبات ورافع تشنگی بلغمی ومقوی معده وجگر وقوت حافظه وجهة
سموم حیوانی واخراج خلط غلیظ ورطوبات دماغی وحلق ورفع برودت هوا وفالج وکرم معده ویرقان و
تقطیر بول واسهالی که از فساد غذا باشد وبا نبات وکندر جهة رفع مضرت میوهای تازه ورطوبت
معده وبا زرده تخم مرغ نیم برشت جهة زیاده کردن منی وبا تربد مسهل رطوبات مفاصل وساقین وبا
خولنجان ومغز پسته جهة تقویت باه از اسرار مجربه است واکتحال او جهة غشاوه وبیاض وسبل و
ضماد وش جهة تقویت اعضا وکزاز وریاح وبواسیر بی عدیل ودرد دهان داشتن او رافع تشنگی
بلغمی است ومضر حلق ومصلحش عسل وروغن بادام وقدر شربتش دو درهم وبدلش دار فلفل است
ومربای او محرک باه مبرودین وجهة تقویت هاضمه وجنبه پیران وتجفیف بلغم قویتر است **زنجبیل الکلاب**
گیاهیست بسیار تند وکشنده سگ وبرگش مثل برگ بید دراز تر وبزردی مایل وکم آب وشاخهای او
سرخ است بسیار گرم وخشک وضماد او جهة کلف وآثار بسیار قوی الفعل وبرگش محلل اورام صلبه
وخوردن او جایز نیست ومولف اختیارات بدیعی او را بیخ فلفل الماء دانسته واز صفات فلفل الماء مفهوم
میشود که غیر اوست **زنبق** از ریاحین معروفه است وبفارسی سوسن آزاد نامند واو غیر سوسن ابیض
وغیر یاسمین است ودر سوسن مذکور میشود واشتباه عظیمی دران کرده اند در دوم گرم ودر یبوست
معتدل وملطف ومقوی دماغ وپیاز او در افعال مثل پیاز نرگس وقویتر از ان وروغن که مثل روغن گل
مدتی در آفتاب گذاشته سه مرتبه وزیاده از ان گل زنبق را تجدید نمایند در دوم گرم ودر اول
خشک ولطیف وملین ومقوی اعضا وجذب ورم او مسهل مرار وبول وطلای او جهة رفع قشعریره و
سردی دماغ واعضای تناسل نافع وبدلش در همه احوال روغن ایرسا ودر غیر اسهال روغن نرگس است
زنجار بفارسی زنگار گویند معدنیست واز کان مس هم میرسد وهند مسی عبارت از وست ومصنوع

اقسام است

اقسام است یکی را زنجار مجرود نامند وآن زنگ مس است که سرپوش مس را برظرف سرکه کهنه نهی
منطبق سازد که مانع صعود بخار سرکه گردد وبعد از ان شش ده روز از ان سرپوش زنگ بتراشند
وجمع کنند ویکی را زنجار دودی نامند واورا از صفایح مس که هر روز بران سرکه پاشیده در سرداب
بگذارند تا زنگ گرفته هر پنج مثقال زنگ اورا با سرکه کهنه در هاون مس بسایند تا غلیظ گردد وشب
یمانی وملح اندرانی وبوره سرخ از هریک چهار مثقال اضافه نموده در آفتاب خشک کرده بهیات
فتیله سازند واقسام دیگر نیز در دستورات مذکور است وبهترین آن معدنی ودودی است در چهارم
گرم وخشک واز سموم قتاله واکاله ومعفن ولذاع وگسترنده گوشت وبا صمغ البطم وبوره سرخ
جهة جرب متقرح وبرص ونخته او با عسل جهة تنقیه چرک جراحت ودانه بواسیر ونواسیر وناصور
منعقد ومطبوخ او با سرکه وعسل جهة قروح لثه وجوششها بغایت مفید وسائیده او با شیر دختران
وسرکه وعسل در هاون مس بحدیکه غلیظ شود وخشک شود جهة حدت بصر وقلع بیاض وناخنه ودمعه
وسبل وسلاق مجرب وسحوق محرق او که درسودن شبیه بتوتیا گردد جهة جرب واسترخای پلک چشم
وسلاق نافع وطلای او با فندق سوخته وکتیرای سرخ وسفیدی تخم مرغ جهة کل جراحات سطح مزمن مجرب
ومضر اعضای عصبانی ویکدرهم او کشنده بقرحه جگر وبعد از تیجا وزاء او معده عدیم العلاج وباید قدر
قلیل او با ادویه مفریه استعمال نمود وچون دهن را آب مملو ساخته از زنجار دودی در بینی سعوط
کنند جهة رفع بدبوئی وقروح خبیثه آن مجرب وبا ادویه مناسبه جهة قروح شهدیه سر مفید است
زنیا اسم فارسی گیاهیست که در بلاد ری ودر تابستان می کارند ودر اول نیسان میرود بسیار
گرم وتند ومصدع وموجب حرارت بدن بطریقیکه از هوای سرد متضرر نشود وجهة تسکین ریاح
وحدت بصر ودرد سر بارد نافع وخام او بغایت مقی ومضر محرورین ومصلحش در سرکه نخیتن وانار

بعد ازان خوردن زرنیخ بخاری شنگرف مانند معدنی و از معدن طلا و جیوه و مس هم میرسد و بعضی او را

کبریت احمر دانسته اند و مصنوع او از زیبق و گوگرد است و در دستورات اقسام او مذکور در دوم گرم

و در سیوم خشک و بعضی در دوم سرد دانسته اند از جمله سموم قتاله و رادع اورام حاره و قابض تر

از شادنج و قاطع نزف الدم و جهة رویانیدن گوشت در زخمها و اکله و تعفن قروح و سوختگی آتش

و جوششهای حاره و حکه و نشو حصف و رفع قمل و تآکل دندان و با موم و روغن جهة شقاق مجرب

و دو درهم او کشنده به خناق و کرب و بدلش شادنج و گویند مرداسنج و سفیداب بدل اوست

زنجفور نوع سرخ او را ایمة غالبتر و طلاء او جهة برص و اورام بارده با عسل و نمک نافع و گزیدن او

صاحبان امراض مزمنه عصبانی مثل فالج و امثال آن را بغایت نافع و از مجربات دانسته اند و ضماد

مطبوخ نوع سیاه او در روغن زیتون جهة بهق و برص و آثار غایره موثر و گویند آشامیدن خشک

سائیده او بقدر یک درهم موجب فربهی بدنست زنبور عسل نحل است زوفرا قسمی از جرابیت زوله

بلغة جرجانی فوه است زولنک بلغة مازندران قسم اخیر قرصعنه است زوفای یابس گیاهیست

مفروش بر روی زمین برگش شبیه برگ صعتر بستانی و مرزنجوش و با عطریة و شاخهای او

پر گره و بر هر گرهی گلی مایل بزردی و بی تخم و تلخ مزه در دوم گرم و در آخر آن خشک و کوهی آن

قویتر از بستانی و لطیف و مسهل بلغم و مخرج ریاح غلیظه و کرم معده و خون جامد و محلل اورام و جهة

سرفه مزمن و ربو و ورم شش و نزله و عسر نفس و درد سینه و معده و جگر و قولنج و گزیدن جانوران

و فالج و داء الثعلب و داء الحیه و بیع و با عسل جهة رفع کرم معده و طبیخ او با سکنجبین مسهل اخلاط

غلیظه و با قردمانا و ایرسا اسهال او قویتر و جهة نیکوئی رنگ رخسار و با شراب جهة استسقا و با طبیخ

انجیر جهة خناق امتلائی و ضماد شش با آب جهة ورم حار و با شراب جهة مار و آن و رفع خون مرده

زا‌باوا‌و

کە درپلک

که در پلک چشم باشد و پخته او جهة نزول آب و با بوره و انجیر جهة ورم سپرز و بخار مطبوخ او جهة ریاح گوش

و مضمضه او که در سرکه پخته باشند جهة درد دندان نافع و مضر جگر و مصلحش صمغ عربی و انار و شربش و قدر

شربتش مطبوخ تا پنج درم و بدلش صعتر است زوفای رطب چرکیست که در دنبه و موی زیر شکم

کنج ران گوسفند جمع و منعقد میگردد و بفارسی شکل میش و بترکی چغلداق نامند و بهترین او آنست که در آب

جوشانیدن پشم را ازان جدا کنند و جمع نمایند و یا کوبیده پشم را اخراج کنند و هر گاه منعقد او بهم نرسد

پشم میان ران گوسفند و بز را جوشانیدن چربی او را بگیرند در دوم گرم و در اول تر و گویند در اول

خشکست منضج و ملین و محلل و جهة مفصل و صلابة جگر و سپرز و برودت احشا و گرده و استسقا شربا و ضمادا

نافع و طلای او جهة ورم رحم و مقعد و مثانه و جمیع اورام صلبه و تحجر مفاصل و تعقد عصب و آکله و جرب چشم

و ریختن مژه و ابرو و تشنج و خستگی اعضا و وثی و با پیه مرغابی و طیور جهة قرحه گوش و قضیب و شقاق مزمن

و حمول او با اکلیل الملک و روغن تازه جهة رفع احتباس حیض و عسر ولادت نافع و مضر محرورین و مکرب

و مصلحش سکنجبین و روغن گل و سرکه و بدلش لادن و مغز قلم ساق گوسفند و گاو و قدر شربتش از یک مثقال

تا سه مثقال و چون او را از پشم جدا کرده بسوزانند جهة قروح ذکر و اعضای عصبانی بهترین ادویه است زوان

زوا کثر شیلم است و مولف جامع بغداد غیر آن دانسته و قایلست که آن دانه ایست مایل بسیاهی و

اندک سبزی مثل ماش کوچک و طولانی و سرش باریک و در غلافی مخفی مثل غلاف شبر و تلخ و مسکر قوی بلا

تفریح و قسم بهتر میباشد در سیوم گرم و خشک و با سمیت و با قوت جاذبه و ضماد شش جهة بیرون آوردن

پیکان و امثال آن از بدن بغایت موثر و خوردن او موجب سبات شدید و مصلحش بوب جامضه و طلای او

با عسل جهة رویانیدن موی داء الثعلب و تحلیل اورام و کما د او جهة درد سر بارد و مفید زهره بفتح اول و نقل

شامی و در مغرب قرنفلیه نامند و مذکور خواهد شد و بلغة فارسی مراره است و بعربی برغوه اطلاق میکنند و ج را

زاپا‌با

نیز نامند زهره اسیوس اسیوس است زبهم اسم زباد است و گویند زباد اسم جانوری و زهم اسم عطر اوست
زهرة الحجر جوز جندم است و گویند حر از الصخرات زهره زرین بلغت جرجان آزاد درخت زهره بضم زا
بلغت اکسیریان نحاس است زهر اسم فارسی سم است و بعربی اسم شکوفه است زهرة الملح چیزیست شبیه
بشوره و شور طعم و زعفران رنگ و تند بو و بدبوی و لذاع در حینی که آب نیل طغیان کرده در زمینهای پست
میماند و از آفتاب آنجا خشک کرده زهرة الملح حاصل شود و ماسرجویه گوید که آن شوره ایست که مثل غبار
بر روی نمک معدنی میباشد بغایت گرم و خشک و تند و مجفف و محلل قوی و جهة قروح خبیثه و آکله و تقشر جلد
و رطوبتی که از گوشت تراود و جهة غشاوه و آثار قروح و منع روئیدن مو و با روغنها جهة اعیا که ماندگی
باشد نافع و آشامیدن او تا یکدرهم با شراب ممزوج در اسهال قوی تر از نمک هندی و مدر عرق و با سکنجبین
جهة صرع نافع و مضر معده و بدلش که وزن و نیم او نمک هندی است و قسمی از آن که مایل بسرخی و دانها هم
چسبنده باشد از جمله سموم قتاله است و یکدرهم او کشنده است و علاج پذیر نیست زهرة النحاس
کفی است شبیه بدانها که از ریختن آب بر روی مس تفته ظاهر شود و آن از کان مس و از مس گداخته
هم میرسد و در قوت قریب بزنگار و آشامیدن سه قیراط او مسهل خلط غلیظ و مار اصفر و غرغره او
با عسل جهة ورم بار و لهات و نغنغه و مری و با روغنها و مرهمها جهة بردن گوشت زیاد و تحلیل اورام
و خشک کردن دانه بواسیر و با شراب شوره و منع و بهق سفید و قطور او در گوش با روغنها جهة کری
کهنه نافع و از سموم قتاله است زیره اسم فارسی کمونست زیره رومی اسم فارسی افتیمونست و کرویا را
نیز نامند زیت الاصحاء و زیت فلسطینی و زیت رکابی زیت الانفاق است زیت الارض مازریون سیاه است
زیتون بنی اسرائیل حجر الیهود است زیت ریاح طراثیث است زیتونه بلغت مصر ایا انوطالی است و گویند
اسم وردستون است زیت السرجان زیت السودانست زیرقون بلغت دمشق نوعی از درخت سنجدی بی ثمر است

زین کتانست زیت الشلجم روغن تخم شلغم است زیره صرصر است زیتون الحبش و زیتون جبلی و زیتون الکلبیه
زیتون بری است زیتون الماء زیتون است که نزدیک آبها روید در جمیع افعال ضعیفتر از سایر است و بعضی
گویند زیتونی که در آب نمک پرورده باشند مسمی بزیتون الماء است زیره صحرائی اسم فارسی کمون
بری است زیره سبز اسم فارسی کمون نبطی است زیغیان نانخواه است زیرباج از اغذیه ملطفه اصحا
و مسکن سورة الصفرا و حدت اخلاط و مفرح و مقطع بلغم و مفتح سده و موافق صاحبان جگر حار و تبهای نائبه
و شطر الغب و مضر امزجه بارده و طریق ترتیب او چنانکه در شفاء الاسقام مذکور است آنست که گوشت را
بقدر یک رطل ریزه کنند و اگر مرغ باشد از بندها جدا کرده با دارچینی و نخود مقشر و روغن کنجد و آب بجوشانند و
و نیم رطل سرکه و ربع رطل جلاب شکر سفید و یک اوقیه بادام مقشر محلول در گلاب و یکدرهم گشنیز خشک و
مثل آن عود و سداب و قلیلی زعفران اضافه کنند زیتون بری و بستانی میباشد بستانی را درخت بزرگتر
و برگش آبدارتر و سبزتر از بری بعد از چهار سال بار میدهد و تا هزار سال میباشد رسیده او گرم
باعتدال و با قبض و نارس او سرد و بغایت خشک و سیاه او گرم و خشک و سریع الاستحاله
بسودا و صفرا و مرخی معده و مغثی و بهترین او سبز رسیده است که در آب نمک پرورده باشند و
با طعام خورده شود نه قبل و نه بعد آن در بنوقت مقوی معده و دابغ آن و مشهی و حابس طبع و مهیج است
و مورث بیخوابی و لاغری و مصلحش مغز گردکان و بادام و روغنها و سرکه و گویند مضر شش و مداومت او
محرق اخلاط و مصلحش شیرینیهاست و ضماد او جهة دفع سبوسه سر و ضماد نارس او جهة سوختگی آتش
و طلای دانه او با پیه و آرد گندم جهة رفع برص ناخن و بخور سیاه رسیده آن با دانه او جهة ربو و امراض
شش نافع و برگش در دوم گرم و خشک و ضمادش جهة جمره و نمله و منع زیاده شدن آن و شری
و نار فارسی و غرب چشم و اورام حاره و التیام پوست سرکه منقطع شده باشد و با عسل جهة داء الحس

وبا آرد جو بر ما تحت ناف طلا کردن جهة اسهال وخائیدن او جهة قلاع وضماد پخته او با آب غوره بحدی که
بقوام عسل رسد جهة دندان کرم خورده و ریزانیدن آن ومطبوخ او در شراب جهة نقرس ومفاصل ودیدان
مضمضه آب طبیخ او جهة دندان کرم خورده نافع وحقنه آن جهة قروح باطنی ومقعد ورحم وعصارهٔ آن
در افعال مذکوره مثل برگ اوست وحمول آن جهة قطع سیلان رحم ونزف الدم وضماد او جهة برآمدگی حدقه
وقطع ریختن مواد بچشم وتاکل پلک نافع وچون بیخ درخت زیتون را با قدری برگ آن جوشانیده
مضمضه نمایند جهة تسکین درد سر ونطول او جهة زکام وتحلیل رطوبات وبخار آن جهة اخراج رطوبات
دماغی از بینی بغایت موثر وتعلیق بیخ او بالخاصیة جهة سم عقرب آزموده است وچون شاخهای باریک
وبرگ او را در کوزه کرده در کوره کوزه گری احراق نمایند پس از کوزه بیرون آورده شراب بر او پاشیده
بار دیگر احراق یکی کنند در همه افعال قوی تر از توتیاست وضماد خاکستر بری او با سرکه جهة عرق النسا بر
بالای عرقوب از جانب وحشی بقدر چهار انگشت جهة قرحه نمودن موضع در رفع علت از مجربات بیان
نموده اند ومولف تذکره ضماد مدقوق برگ وشاخ اقسام زیتون را درین امر مجرب دانسته وضماد خاکستر
او را با عسل وآب ثمر او جهة داء الثعلب وداء الحیه وسعفه وجوششها نافع در طوبت شاخ تازه او
که از سوختن آن بهم میرسد جهة جرب وحسبو سه سر وقروح آن نافع ونطول طبیخ همه اجزای او جهة صداع
وشقیقه ودوار وپاشیدن آن در خانها جهة گریزانیدن هوام ونگاه داشتن عصای چوب او جهة قبول عامه
وقضای حوایج وبرکت موثر است ومضمضه آب نمک که زیتون را در آن خیسانیده باشند جهة استحکام
لثه مفید وصمغ او در صورت شبیه بسقمونیا ومایل بسرخی در اول گرم ودر دوم خشک در تقویت ذهن قوی تر
از کندر وزافع سعال مزمن ومخرج بلغمی وجهة رفع رطوبت جراحات وبا مرهمها جهة رویانیدن گوشت
موثر وصمغ بری او قوی تر از بستانی ومدر بول وحمول او جهة رفع احتباس حیض وضماد او با سرکه جهة جرب

متقرح

متقرح وجنون او جهة تسکین درد دندان کرم زده مفید وچون زیتون را در آبی که آهک طبخ داده باشند
بخیسانند در روز تلخیت او رفع شود وبخور دانه زیتون قاطع ربو وسعال است زیت بفارسی روغن زیتون
نامند آنچه از زیتون رسیده گیرند زیت عذب نامند وغیر مغشوش او سریع الانتشار بر سطح بدن میباشد
اجزای او از یکدیگر منقطع نمیگردد وبخلاف مغشوش واین نوع در دوم گرم وبا پوست وقبض است
وقول برطوبت آن اصلی ندارد ومغسول او که با آب گرم بسیار برهم زده صاف کنند بی لذع ولطیفتر است
وچهار دو مثقال او با یک رطل آب گرم وماء الشعیر مسهل قوی وجهة درد اعصاب وعرق النسا وبا نشراب
وآب گرم جهة مغص واخراج کرم شکم وقی کردنها او جهة رفع سمیت ادویه وحقنه او جهة رفع قولنج وریحی
وسددی ودرد مفاصل وعرق النسا ودرد کمر وبا مرهمها جهة التیام واصلاح زخمها وطلای او جهة دردهای
بارده ومفید وچون شش سال بر او بگذرد زیت عتیق نامند وگرمتر از غیر عتیق ومحلل وملین طبع وبشره
ومصلح ادویه ومضعف قوت آن ومانع جمود اعضا ودافع ضرر سرما واکتحال او مقوی بصر وجهة رفع
بیاض رقیق وجرب وسلاق نافع وجهة نزول آب قایم مقام قدح وطلا کردن گرم او مسکن الم
گزیدن عقرب است وچون روغن تازه زیتون را بجوشانند تا بنصف رسد بدل عتیق میشود وقدر
شربتش تا هفت مثقال است زیت الانفاق روغن زیتون نارسیده است واو معتدل وقابض است
وگویند در آخر اول سرد ودر اول خشک ومسمن بدن ومدر بول ومفتت حصات وموافق معده ومقوی لثه
ودندان ومانع ادرار عرق وصاف کننده اخلاط ومفتح سدد وقاطع عفونت ومقوی اعضا ومغسول او
موافق درد اعصاب ومواد حاره ونیکو کردن رنگ رخسار است وروغن زیتون قایم مقام روغن
گل سرخ وزادع ومبرد ومانع عرق وحافظ سیاهی مو وانتشار آن ومقوی دندان متحرک ومانع سیلان
رطوبت لثات وقاطع خون لثه است وجمیع مطلق روغن زیتون را در افعال مذکوره نافع میدانند

ومخصوص نوعی دون و نوعی نداشته اند هر چند کهنه تر میشود قوی تر میگردد و آنچه از هفت سال بگذرد بهتر
از روغن بلسان یافته اند و بعضی قایلند که تا چهار سال می ماند و گویند چون بیست و دو درهم او را
با مثل آن عسل و ثلث آن کندر و روغن شونیز بالمناصفه در حمام سه روز بنوشند و آب سرد در آن روزها
نخورند از جمیع دردهای بارده و خدر و فالج و امثال آن نجات یابند و پیران صد ساله را بهیجان شهوت
و مجرب دانسته اند و روغنی که از زیتون نتعفن گیرند مولد خلط فاسد و بسیار منجر و مولد حکه است
و مصلحش شربت بنفشه است و چون روغن زیتون را با مثل آن آب بجوشانند تا آب بسوزد و تجدید
آب بدستور اول نمایند تا شصت بار و بعد از آن که آبها سوخته باشد چندان بجوشانند که بنصف رسد
بمراتب بهتر از روغن بلسان و در واسرار عجیبه است زیتا ثقل روغن زیتونست که او را در ظرف
مس بجد غلظ بجوشانند و بعد از آن بیفشارند در دوم گرم و در افعال قوی تر از حضض و ضماد شن جهت
درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و استسقا و التیام زخمهای بدن لاغر و با شراب و ماء العسل جهت درد
دندان و با نقیع ترمس جهت جرب دواب نافع و هر چند کهنه شود در افعال قوی تر و در ابدان
مرطوبین مولد قروح است زیت السودان روغن ثمر ییست مثل بادام کوچکی و لوز البربر نیز نامند
و از درخت خارناک بهم میرسد و خارنده گور را و دواب بخورند و در عراق تنکس گویند و بادام کوهی
نیز نامند و طعم روغن او شیرین و خوشبو است در دوم گرم و در اول تر و گویند خشک است مولد
خون صالح و ملطف اخلاط او جهت امراض سوداوی و بارده مثل جنون و وسواس و فالج و خدر و ادرار
فضلات و تنقیح سده و اورام بارده نافعست و مولف اختیارات بدیعی غیر روغن لوز البربر دانسته
زیت الشلجم بلغت صعید مصر روغن القنطس است زیت الجبل بلغت نواحی مصر اسم نفطست زیبق بفارسی سیماب
و جیوه نامند از جمله فلزات و معدنیست شبیه بنقره گداخته و از گداختن سنگهای سرخ شنجرفی هم میرسد

و در بعضی بلاد بارده مثل مغرب و روم و اقلیم هفتم قطرانیست که از خاک منکون میگردد و در غیر ظروف
شیشه و سرب و قلعی و جلد سنک آبی و طلا و نقره معدوم میشود در دوم سرد و در سیوم تر و با عث
قبض و استنشاق دود او محرق او مولد فالج و بطلان سامعه و زردی رخسار و موجب نسیان و توتهای دماغی
و گریزانیدن هوام و طلای کشته او با تخم خربزه و بادام تلخ جهت جرب و حکه و رفع جمیع آثار
و آکله و سعفه رطبه و قروح سایله و دفع قمل مجرب و با کندر و بادرانجبویه و روغن زیتون جهت دانهای
آتشک از مجربات است و بدستور دود او همین اثر دارد و بشرطیکه بحلق و بینی و گوش نرسد و در
هفته سه بار بخور کنند و غذای نمکدار و غیر لطیف نخورند و بعد از تنقیه دود دهند و چون زیبق را
در خاک کشته بریسمانی مالیده بر گردن ببندند مانع تکون قمل گردد و ضماد غیر مقتول او نیز جهت
خشک کردن دانه آتشک و قروح مجربست و خاک زیبق که در ظرف او بهم میرسد در جمیع آثار
مثل مقتول اوست و در سمیت مانند آن و آشامیدن غیر مقتول آن بی سمیت و بسرعت از امعا
رفع میشود و با مغص و درد قوی و چون کشته او را در هر سالی چند روز بقدر حبه تا یکدانگ بنوشند
و بتدریج زیاده کنند و گوشت آن بعد از آن بخورند باعث مغص نمیشود و جهت حفظ صحت و
تقویت باه و هاضمه و قوت جنبه بیعدلیست و قدر شربت غیر مقتول او تا دو درهم و بدلش
رصاص محلول او صعد او بسیار گرم و با حدت و از سموم قتاله و محرق خلط و محلل توتها و مقطع آن
و طریق تصعید در دستور اول مذکور است و چون غیر مقتول او را با نقره خالص حل نموده بر مس بمالند
و با آتش بر ندمس را منفضض کرده اند و طریق عمل او در دستورات مذکور است حرف السین سادج
هندی برینی مانند برگیست بی ساق و گل و در آبهای ایستاده در بلاد هند میروید شبیه ببرگ
گردکان و مایل بسیاهی و گویا غبار بران نشسته و خوشبو و بی چین و بی خطوط و گویند در غیر بلاد

سین با الف

هند هم میرسد و قوتش تا سی سال باقیست در سیوم گرم و در دوم خشک مُدر بول و حیض و شیر و عرق و
مصلح حال معده و مقوی احشا و اعضا و حافظ ارواح و اخلاط و مفرح و منفّخ و مسمن و محلل ریاح و امعا و جهة
سیلان آب دهان و بد بوئی آن که بشرکت معجونها باشد و خفقان و وسواس و جنون و وحشت و درد
جگر مزمن و عسر ولادت و مشیمه و درد فواد و تقویت حواس و یرقان و استسقا و سبز و حصات
و منع دخان و جمیع امراض متعدد و رحم و در اکتحال جهة بیاض و سلاق و ظلمت بصر و ناخنه نافع و نکاه داشتن او
در زیر زبان جهة لکنت زبان مفید و طلای او با سرکه جهة احتباس شیر و حیض و رفع بد بوی زیر بغل و
کنج ران و تضمید کوبیده مطبوخ در شراب جهة تحلیل ورم اعضا و گذاشتن او در میان جامه و اقمشه
جهة منع کرم زدن آن موثر و مضر ریه و مصلحش مصطکی و مضر مثانه و مصلح آن شربت به و قدر شربتش
تا یکمثقال و بدلش دو وزن آن سنبل هندیست ساج درختی است هندی و اهل هند ساکون نامند
و بقدر درخت چنار و سرخ رنگ و صلب و مایل بسیاهی کثیر الورق و خوشبو و ثمرش بقدر فوفل و مستطیل
و مولف تذکره اورا فندق هندی دانسته است و چوب او در دوم سرد و خشک با اندک حرارتی
و ضماد ساییده او با آب سرد جهة درد سر حار و اورام حاره و خوردن نشاره او مسکن تشنگی و التهاب
معده و با ماء العسل جهة اخراج کرم شکم قوی الاثر است و طلای محرق او که بعد از احراق در آب منطفی
و امثال آن انداخته ساییده باشند جهة ورم اجفان و تقویت بصر و حدقه نافع و قدر شربتش از
یکمثقال تا سه مثقال و مضر جگر و مصلحش عناب و روغن شراو غلیظ و خوشبو و جهة دراز کردن مو و رفع
خارش و بن مفید است و چون نافه مشک را در او گذارند حافظ بوی او و وزن او را زیاده میسازد
سادوران معرب از سیاه داران است یعنی سیاهی درختان چه دار بلغة فرس درخت و بعربی
سواد الکلام نامند بجهة آنکه قمی مداد از او ترتیب میدهند و سواد القضاة که صاحب اختیارات بدیعی

ذکر کرده

ذکر کرده اسم عفص است و آنچه گفته که از درخت بطم حاصل میشود اصلی ندارد بلکه چیزیست سیاه مایل بزردی
و براق شبیه بشبه و با اندک تلخی و در جوف درختان هند و بلاد و حوالی آن هم میرسد و مخصوص آن بلاد است
و مولف تذکره آنچه از درخت نارجیل هم میرسد بهتر دانسته است در دوم سرد و خشک با اندک حرارت
محلله و رادع اورام حاره و با آب بارتنگ قاطع نزف الدم همه اعضا شربا و ضمادا و حابس اسهال مزمن
و مسوی و التیام دهنده زخمها و با سرکه جهة ورم قضیب و انثیان و با شراب جهة اورام بارده و بادره
سور و جهة منع ریختن موی موثر و بغایت مسود است و فرزجه او با سرکه و حقنه آن بی سرکه جهة قطع
خون حیض و تقویت رحم و دفع اسهال آن نافع و مداومت خوردن او مولد سودا و مصلحش شکر و قدر شربتش
یکمثقال و بدلش دو وزن آن مورد است سالامندرا اسم یونانی نوعی از عضابه و آن حیوانیست شبیه
بمار و دست و پا دارد و دستها کوتاه تر و بطی الحرکة و ابلق از زردی و سیاهی و دنبالش کوتاه و دیرگی
ایلانه آغوبرن گویند و آتش در و تاثیر نمیکند و اگر در تنور آتش اندازند آتش را افسرده کند و یکمثقال او
از سموم قتاله است و بغایت گرم و خشک و متعفن و متقرح جلد و دهن روغنی که در و مهرا پخته باشند
سترنده موی و قرحه کننده عضو است و چون دست و پای اورا قطع کرده و احشای اورا اخراج نموده در عسل
چند روز بگذارند عسل مزبور جهة درد مفاصل و اورام بارده ضمادا نافع و خون آن قتال و فاد زهر او
تخم سنگ پشت است سام ابرص اسم وزغ بریست و وزغه بلدی مسمی بچلپاسه است و او کوچکتر از
چلپاسه است و شبیه بجرذون با نقطهای سیاه و بیضه چلپاسه نیست و ملاقات خون او بر بدن موراث
برص است در سیوم گرم و خشک ضماد کوبیده او بر اعضا جاذب پیکان و خار و رافع ثالیل و تضمید
خشک او بر دندان کرم زده مسکن الم آن و چون شکافته بر موضع عقرب گزیده بگذارند در ساعت ساکن
کند و طلای خشک او با روغن زیتون جهة رویانیدن مو و رفع احتباس بول و قطور زیل و خون با اندک

مشک در احلیل جهت رفع قطع قطرة البول بسیار موثر و همچنین جلوس در طبیخ او همین اثر دارد و خوردن او سورش بول و امراض
ریه و مصلحش ریباس و امثال آنست ساماز اسم فارسی نوعی از برودی است بسیار نرم و باریک مایل بزردی
و از و حصیر ترتیب دهند سرد و خشک و جلوس بران باعث قرح و جهة رفع بواسیر نافع و سوختهٔ او قاطع
نزف الدم است سانزج معرب از فارسی و اسم هیرونج است ساسالیوس سیسالیوس است ساجی
اسم هندی ملح القلی است سانقه و ساق اسود پرسیاوشانست ساساکثت بزر الانجره است سالیون
اسم یونانی کرفس است ساوس اسم یونانی هندبا است ساطیریا و ساطوریون اسم یونانی خصیة الثعلب است
ساق الحمام بلغهٔ مصری زعی الحمام است و انطاکی گوید آن نارقیصر است سافین و سافیسیون اسم یونانی
سکبینج است سادوس اسم یونانی فیروزج است سادر اسم یونانی عضابه است ساطریوس اسم
یونانی جدوار و بعضی مخلص الارواح است سادیتون اسم یونانی شیح است ساری اسم هندی حب النیل است
سالیطس اسم یونانی حجر القمر است سالسم آبنوس و گویند ناگواه است ساماورا اسم سریانی باد آورد است
سالس افربون اسم یونانی کبیکج است ساخول اسم هندی صعتر است سارا اسم فارسی زرور است
ساس اسم فارسی فنافس است ساکون اسم هندی ساج است سامل اسم هندی قنفذ است
ساگرکونا اسم هندی حجر البهت است سانپ اسم هندی حیه است سایکا اسم هندی کندر است سپستان
لغة فارسی و بعربی دبق نامند ثمر درختی است زیاده بر قد قامتی ساق او مایل بسفیدی و برگش مدور و بزرگ
و بارش در خوشه در اول زرد و بعد از خشکی سیاه میشود در حرارت و برودت معتدل و در اول تر و
مسهل محرور المزاج و مواد سوداوی و مزلق و ملین سینه و حلق و مسکن حدت صفرا و عطش و قلیل الغذا
و مقوی امعا و جهة حرقة البول و سرفه حار یابس و اخراج کرم معده و خشونت صوت و گرفتگی آواز که
که از دوار تند بهم رسد و اصلاح اغذیهٔ ادویهٔ مسهله و تنها حاره و بلغم شور نافع و ضماد مطبوخ او درد و تاب

سین با با

خرما جهة گشودن فم آن ازمودهاست و قدر شربتش از سی عدد تا هشت مثقال و مضعف معده و گویند مضر جگر است و
مصلحش بهی و دین گل سرخ و در غیر آن عنابست و بدلش خطمی است سبج بفارسی شبه و شوق گویند سنگیست سیاه
و براق و زود شکن و سبک در دوم سرد و در سیوم خشک خوردن او جهة خفقان و گشودن سده و ریزه نمودن
حصات و تقویت معده و یکدانگ او با شراب مقوی و اکتحال محرق مغسول او با عسل جهة جلا بصر و تقویت
چشم بغایت نافع و پیوسته نگاه کردن در او مانع نزول آب و مقوی باصره و مشایخ نگاهداشتن او جهة دفع
چشم بد و تعلیق او بر سر دافع درد سر و مضر سپرز و مصلحش آب انجیر و چون سطور رقیقهٔ چند بر صفحهٔ آن از سوره
لم یکن نوشته صاحب لقوه پیوسته در ان نگاه کند و در غیر آن نظر نکند در آن روز لقوهٔ او دفع شود و از
مجربات و نگاهداشتن قطعه او که بقدر یک مثقال باشد جهة رفع فزع و وحشت آزموده است سبع اسم جمیع
حیوانات درنده است سبع الارض پرسیاوشانست سبع الشعر افتیمون است سبسبان آزاد درخت است
سبوس گندم اسم فارسی نخالا است سبز قبا بلغهٔ اصفهان اسم شقراق است سپب اسم هندی هدهد است
سپاری اسم هندی فوفل است سپنکی اسم هندی وزغه است سپرغم فارسی شاهسفرم است ستوا
بتا بعد از سین اسم هندی قسمی از پشم است ستاوری اسم هندی بوزیدان است سجلاطا بلغهٔ رومی اسم
یاسمین است سجیبوس بلغهٔ رومی و سجبس بلغهٔ یونانی اذخر است سجاب بلغهٔ سریانی زیبق است سجاب الیهم
اسفنج است سخوریون اسل است سخاره بنجای معجمه گیاهیست شبیه باذخر و پرشاخ و تلخ و به بو در سیوم
گرم و خشک و مقوی معدهٔ بارده و مفتح سده جگر و هاضم و قاطع بلغم لزج و محلل ریاح و جهة صرع و سکته
و فالج نافع و مضر محرورین و مصلحش ربوب ترش و قدر شربتش یک مثقال و بدلش یکوزن و نیم او اذخر است
سخوس و سخیوس اذخر است سخیره زاج احمر است سخاوس اسم سریانی اسطوخودوس است سخیا اسم
یونانی مصطکی است سخینس اسم یونانی درخت مصطکی است سخاله آنچه از فلزات بسوهان جدا کنند و آنچه در

سین با ا
سین باجیم
سین با حا
سین با خا

شیح

کوفتن ازو ریزد **سدر** بفارسی کنار گویند و مراد ازین اسم برگ سائیدهٔ اوست و بری او پرخار و ضال نامند و
بستانی کم خار و ثمرش بزرگتر و لذیذتر است و ثمرش شبیه بسنجد و خوشبو و شیرین و با اندک ترشی و زرد
و سرخ میباشد نشارهٔ چوب او در آخر اول سرد و در دوم خشک قاطع نزف الدم و رافع قرحهٔ امعا و اسهالی
که از ضعف معده میباشد و دافع استسقا و سبز و حقنهٔ او بدستور جهت جراحت امعا و ذرور و شش جهت زخمها
نافع و قدر شربش تا هفت درهم و برگ او جهت زخمها و تنقیهٔ چرک بدن و تقویت موی و منع سقوط آن و جهت
اعصاب طرد هوام و ضماد او با شراب جهت نفخ ورمهای حاره و تحلیل آن مفید و بدستور طبیخ تازه و خشک او
همین اثر دارد و ثمرش در اول سرد و در دوم خشک بعضی در اول گرم دانسته اند و نارسیدهٔ ترش او
قابض و لزج و مسهل بعضی و رسیدهٔ او قلیل الغذا و دیر هضم و صالح الکیموس و نیم رطل آب او مسهل صفرای معده
و امعا و مطفی حرارت غریبه و خوردن ثمرش او مانع صعود بخارات بدماغ و رافع صفرا و تشنگی و آب
شیرین او منفتح سده و کشندهٔ کرم معده و امعا و مضر صبر و دین و مصلحش گلقند و در مزاج محرور سکنجبین و شر
خشک او قوی القبض و آرد آن که سویق النبق نامند جهت اسهال مراری و قرحهٔ امعا نافع و ضماد و شکوفهٔ او
در حمام جهت رفع شری مجرب و داء او بغایت قابض و ضماد کوبیدهٔ او جهت شکستگی اعضا و تقویت آن
مجرب و طلای مطبوخ او بحدیکه غلیظ گردد جهت سستی اعصاب عضلات و سرعت حرکت اطفال موثر و چون
دانهٔ نبق را بگلاب خیسانیده زرع نمایند از برگ و بار او بوی گلاب آید و چون بعسل آلوده با ثمرش شیرین میشود
سداب بیونانی فیجن و در تنکابن دیلم حیم نامند بستانی او از درخت انار کوچکتر و پرشاخ و برگش ریزه
و بدبوی و بسیار سبز و گویا غباری بر او نشسته و گلش زرد و در سیوم گرم و خشک و تازهٔ او در خشکی کمتر و
برگ و عصارهٔ او مدر بول و حیض و مجفف منی و مسقط جنین و قاطع باه و منفتح سده و محلل ریاح و باتریاقیه و جهت
سبرز و قولنج ریحی و امراض سینه و مقعد و رحم و حصات و بواسیر و آشامیدن او که با شبت خشک جهت بیاید

باشند جهت تسکین مغص و درد پهلو و سینه و تنگی نفس و سرفهٔ مزمن و ورم حاره ریه و عرق النسا و مفاصل و
لرزه و تبهای بارده و چون با روغن بجوشانند جهت اخراج کرم شکم و طبیخ او در شراب جهت استسقای لحمی
و خوردن او با نمک جهت حدت بصر و خائیدن او رافع بوی پیاز و سیر و قدر قلیل او مقوی باضمه و مشهی و
با انجیر و گردگان جهت سموم مشروبه و سموم هوام و مداومت هر روز بقدر یک درهم جهت ازاله فالج و رعشه
و تشنج مجرب و تخم او نیز همین اثر دارد و آب طبیخ او بقدر سه وقیه با سه وقیه عسل جهت فواق مجرب و چون داخل
نبیذها کنند باعث خوشبوئی آن و شدت اسکار و دفع ضرر آن میگردد و مورث ثقل سر و صداع و مصلحش انار
میخوش و بشربت آن و آشامیدن تخم او بقدر یکده قیراط با شراب جهت رفع مضرت ادویهٔ قتاله و
ضماد او جهت عرق النسا و درد ورم او جهت ازاله درد گزیدن عقرب و رتیلا مجرب و بدستور جهت گزیدن
سگ دیوانه مفید و مانع حمل و حقنهٔ طبیخ برگ سداب با روغن زیتون جهت نفخ امعا و نفخ رحم و ضماد او محلل
خنازیر و با عسل جهت درد انختاق رحم و مفاصل و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهت عسر بول و با انجیر جهت
استسقای لحمی و بتنهائی جهت تبیج مجرب و با سرکه جهت رعاف و با ورق الغار جهت ورم انثیین و با موم و
روغن سوری جهت بثور و با نطرون جهت بهق سفید و جمیع اقسام ثآلیل و با شبت و عسل جهت قوبا و با سرکه و
سفیداب و روغن گل سرخ جهت حمره و نمله و قروح رطبه سر نافع و با خود داشتن باعث گریختن حیوانات
موذی صاحب شامه و قطور عصارهٔ او که در پوست انار گرم کرده باشند جهت رفع درد گوش و اکتحال او
با آب رازیانه و با عسل جهت ضعف باصره و سعوط عصارهٔ او جهت ام الصبیان اطفال نافع و مداومت خوردن
آن مضعف باصره و مصدع و محرق اخلاط و منی و مصلحش سکنجبین و انیسون و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش صعتر
و صمغ بستانی و بری سداب بغایت گرم و خشک و از خیر تا فسیا است و جهت قرحهٔ چشم و تحلیل خنازیر
و برص و فرزجهٔ او بقدر یکدانگ جهت اخراج جنین و مشیمه مجرب و گویند بوئیدن بری او باعث رعاف

قوی قتال است و روغن سداب که یکجزو اورا با چهار جزو آب و دو جزو روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهة برودت گرده و مثانه و درد گرده و کمر و رحم و استرخا و درد پهلو و تحلیل ریاح و رفع لرزه و گزانی سامعه و خوردن او بقدر نصف اوقیه در حمام جهة رعشه مجرب و حقنهٔ او جهة مغص و قولنج ریحی و خلطی نافعست سداب بری برگش باریکتر و کم شاخ تر و بدبو و تندتر از بستانی در چهارم گرم و خشک و مسموم اقربت چهار درهم او کشنده تر از وفعلی است و از ملاقات مطبوخ او دست ورم میکند و عصارهٔ او را چون بر آهن و آبگینه بمالند مانع زنگ او میشود و چون در مکان کوسفندان و مرغان بریزند حیوان موذی مقاربت آن موضع نکنند و ضماد پوست نبات او با شراب جهة داء الثعلب نافع و چون برگ او را کوبیده ضماد کنند موجب جذب مواد و احراق و موت آن عضو میکرد و سدی بستباج است سدوس نیلج است سداب

افریا اسم سریانی فراسیون است مرخس اسم فارسی است و یونانی بطارس نامند و در تنکابن و دیلم و مازندران جازگویند و آن بیخی است سیاه مایل بسرخی پرگره و پر از ریشهای باریک و بی ساق و بی ثمر و بی گل و شاخی از آن بیخ میروید بقدر ذرعی و کمتر از آن و برگهای او با زوایه و خشونت و نزدیک بهم بشکل پرها که در بال مرغان میباشد و نوع ماده او بی شاخ و منحصر در یک برگ و مرتفع در دوم گرم و در اول خشک و مجفف بی لذع و جالی و منضج و دافع قمل و مسقط جنین و مسهل قوی و مخرج کرم شکم خصوصا با جز سیاه و سقمونیا و عسل و شراب و امثال آن و مقروح و دافع بخار سوداوی و محلل نفخ و تا چهار سال قوت باقیست و جهة خفقان عسر العلاج و جراحت گرده و مثانه نافع و آشامیدن یکمثقال او با سه عدد زرده تخم مرغ نیم برشت سه روز متوالی جهة رفع کوفتگی اعضا و سقطه و ضربه بغایت مفید و چون از نوع نر او شش رطل تازه نازک را بقدر باقلی ریزه کرده در دوازده رطل عسل بجوشانند تا مهرا شود و با عسل یکسان کرده و هر روز چهارده مثقال بنوشند جهة رفع درد ورکین مزمن مجرب و ذرورش جهة جراحات

سیرابا

رطبه عسر العلاج بغایت آزموده است و برگ تازهٔ او ملین طبع و چون چند روز بیاشامند مواد منتنهٔ چشم را به پلک دفع میکند و ضمادش بر هر عضوی موجب اخراج فضول آن و چون با حنا بر سر طلا کنند جهة منع نزول آب مجرب دانسته اند و چون در خانه برگ او را فرش کنند یا آب طبیخ او را بپاشند کیک را بر طرف میکند و مضر و مصلحش شیخ ارمنی و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش قنبیل است سرنج از قلعی سوخته و سفیداب سوخته هم میسازند و شبیه بشنجرف و از آن کم رنگ تر است و طریق ساختن او در دستورات مذکور است سردی و کمتر از سفیداب و خشکی او زیاده است و از سموم قتاله و طلای او با روغن گل سرخ و روغن زیتون جهة رویانیدن گوشت و رفع ورم زخمها و تنقیه چرک آن و بردن گوشت زیاد و گوشت مرده و قطع بدبوی زخم و سوختگی آتش و باز داشتن سیلان خون و حقنهٔ او با پیه یا آب برگ بارتنگ جهة قرحهٔ امعا مفید است سرو درخت معروف است ثمرش شبیه بجوز رومی در اول گرم و در سیوم خشک و ثمر او کرمتر از سایر اجزا و صمغ او کمتر از ثمر و تند و رطوبت سایلهٔ او ضعیفتر از قطران درخت شربین است و نشارهٔ چوب او جهة منع سیلان فضول و با برصا جهة تقویت مثانه و رفع بول در فراش و آشامیدن دو مثقال از برگ سائیدهٔ او با نیم مثقال مرصاف جهة تقویت مثانه و عسر بول مفید و مضر ریه و مصلحش کثیرا و محرق مغسول او جهة سوختگی آتش و غیر مغسول جهة جراحات رطبه و عصارهٔ ثمر تازهٔ او جهة بواسیر الانف و ضماد کوبیدهٔ او در سرکه که با ترمس مخلوط کنند جهة قلع آثار بهق و سفیدی ناخن و با او ویه مناسبه و به تنهائی جهة فتق و التیام جراحات و تقویت اعضای سست و قطع نزف الدم و تجفیف زخمها و تحلیل اورام و رفع اعیا و با آرد جو و آب جهة حمره و نمله و سوختگی آتش و غرغرهٔ طبیخ او جهة درد دندان و قروح لثه و استرخای آن و بخور او جهة گریزانیدن هوام خصوصا پشه و لعوق او جهة سرفه کهنه مجرب و مقوی معده است و آشامیدن او با شراب جهة قطع نزف الدم و قرحهٔ امعا و منع انصباب فضلات بمعده و رفع نفث الانتصاب و ذرور

حنفش جهة بواسیر مقعد و بواسیر الانف و باکلنار جهة قروح رطبه و خاییدن او جهة رفع سیلان آب دهن نافع و
چون ثمر و برک او را با آمله و آب و سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود پس با روغن کنجد بجوشانند و ثفل او را بر موی ضماد
نمایند و روغن را طلا کنند جهة سیاه کردن مو و حفظ سقوط آن و دراز کردن مو مجرب است و تضمید او با موم و روغن
زیتون جهة تقویت معده نافع و بدلش مثل آن از زروت سرخ و نصف او پوست انار است **سرطان نهری** بفارسی
خرچنگ نامند در دوم سرد و تر و با جذب و تحلیل و بهترین اقسام ماده است و علامتش آنکه چون سوزنی بر پشت او
فرو برند آب سفیدی ظاهر گردد و بهی مهر ورین و کثیر الغذا و بطی الهضم و سه وقیه آب از طبخ او با کرفس
و رازیانه مفتت حصات و مدر حیض و فضلات و سحوق او با دروج جهة سم عقرب و با شراب جهة عسر بول
و با شیر الاغ جهة گزیدن رتیلا و عقرب و غرغره شیره کوبیده او بقدر یک سکرجه جهة خناق و درد لوزتین
سریع الاثر و ضماد تازه کوبیده او جهة جذب سموم و تسکین الم گزیدن عقرب و اخراج پیکان و خار از اعضا
و تحلیل اورام حاره نافع و تعلیق چشمهای او جهة تب غب و تعلیق پاهای او بر درخت میوه دار جهة حفظ سقوط
آن و مطبوخ وسه عدد آنرا که اطراف قطع کرده باشند و جوف او را با آب و خاکستر تاک و نمک شستہ
و بلا آب صاف تطهیر نموده باشند و با جو مقشر طبخ داده بنوشند جهة سل و دق و یبوست اعضا و هزال مفرط
حار مجرب و بدستور محرق او با صمغ عربی و ادویه مناسبه همین اثر دارد و جهة بواسیر بغایت نافع و ضماد
محرق او جهة سرطان پستان آزموده است و چون چند عدد او را زنده در دیک مس بی قلعی بسوزانند تا خاکستر شود
و هر روز یک ملعقه را با نه وقیه آب بنوشند جهة رفع سم سگ دیوانه گزیده مجرب است و باید بر موضع زخم
مرهمی از روغن زیتون و سرکه و جاوشیر گذاشت و اگر مدتی از گزیدن سگ گذشته باشد بقدر دو ملعقه
هر روز بدهند و گویند شرط احراق او جهة این امر وقتی است که آفتاب در اسد باشد و با مقابله قمر نباشد
و شعری یمانی طلوع نموده باشد و بدستور هر گاه بیک جزو محروق نیم جزو خطیانا و عشر جزو کندر اضافه نموده سه روز

زیاده بر آن هر روز سه مثقال با آب سرد بنوشند دفع اذیت سگ دیوانه گزیده نماید و بدستور چون سه مثقال
خاکستر خرچنگ را با یکمثقال و نیم خطیانا با شراب بنوشند همین اثر دارد و ضماد خاکستر او با عسل که با هم طبخ نموده
باشند جهة شقاق پا و مقعد و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و شقاق ماده سرطانی نافع و گویند مضر مثانه است
و مصلحش گل قبرسی و گل مختوم و قدر شربت از سوخته او سه مثقال و از خام و پخته او پنج مثقال است **سرطان بحری**
خرچنگ دریائی است و آن دو قسم است یکی آنکه چون از آب برآرند متحجر شود و آن سنگی است بقدر سرطان
نهری و از آن کوچکتر و صدفی و نرم در دوم سرد و خشک و سوخته او را جلا و تلطیف بیشتر و جهة رطوبات کدر
طبقات چشم ریزد نافع و مقوی عضلات چشم و جهة ناخنه و سلاق و دمعه و قطع نزف الدم جراحت
و سنون او جهة جلای دندان و طلای او جهة کلف و نمش مفید است و قسمی دیگر شبیه بسرطان نهری است
بغایت سفید و شبیه بجلدات و صیادان ماهی در بلاد دیلم و تنکابن او را بانقلاب نصب نموده صید ماهی
با آن بکنند سرد و تر و محرق او در خواص ضعیفتر از قسم اول و خوردن او کشنده است **سراج القطرب** هر گیاهی که
در شب درخشد باین اسم نامند و قطرب اسمی است شامل کرم شب تاب و شامل حیوانی بقدر مگسی که بر روی آب
همیشه حرکت و سراج القطرب شامل افیونس و انجبلا است و اخیر بلغة مغربی نباتیست کثیر الوجود میان کتان
گلش مانند گل سرخ و پخش بقدر گردکان و او ماکول بعضی مردم است و او افیونس است و مذکور شد و مولف
مالایسع گوید از مطلق این اسم مراد بروج صنمی است **سرکه هندی** اسم کانجی است و مذکور خواهد شد **سرمق**
معرب از سرمج فارسی است و آن قطفت **سرد** بدال اسم شامی کرفس است **سراج القطب** حباحب است
سرطراطا فالوج است **سرودله** اسم اندلسی جوز رومی است **سراج القطرب** نباتیست که تا خشک نشده باشد
در شب درخشد و گویند بروج الصنم است و گویند اسم مشترکست مثل سراج القطرب **سرساد** اثلی است
سراد خلال است **سراج الظلام** گذشت است **سرانیون** اسم یونانی اساروں است **سربیون** اسم یونانی

پرسیاوشانست سرجان غیوس اسم یونانی شیطرج است سروجبلی عرعراست سرجان ذنب است
سرقان زنجفر محرقست سرمه اسم ترکی عصفورست سردین بدال بعد از را اسماریس است سرخ مرز
اسم فارسی اذان الغزال است سرکشیرین اسم شیرپسته است سریه اسم فارسی اثمد است سرگاو
اسم فارسی انفاد البقر است سرگین اسم فارسی زبل است سراویل الحوال قسم اخیر لبلاب کبیراست سرگین
سوسمار اسم فارسی بعر الضب است سرگین خروس اسم فارسی خرو الدیک است سرب سوخته اسم
فارسی ابار است سرشیر اسم فارسی اشراس است سرشم ماهی اسم فارسی غراء السمک است سرکه
اسم فارسی خل است سرشیم پوست حیوانات غری الجلود است سرم لغة شیرازی و آن نشاع است سرشی
اسم هندی حب النیل است سرس اسم هندی لحیة التیس است سرکیداک اسم هندی عنب است سرسون
اسم هندی خردل ابیض است سرا اسم هندی خمر است سرما اسم هندی اثمد است سرماشق اسم ترکی
عشقه است سزمیا بزای معجمه خبید الحنظه است نزد اهل بغداد وسسالی معرب از سالیوس یونانی است
سسی اسم هندی ارنب است سسترامن بلغة فرنگی چوبیست که بجای چوب چینی در علت آتشک وغیره
استعمال میکنند وظاهرا چوب صنوبر باشد چه مولف تذکره صنوبر را نایب مناب چوب چینی بیان نموده
است و حقیر مشاهده آن نموده است سطرونیون یونانی اسم نباتیست که اکثر در گندم زار میباشد و با گندم
میرسد ماببن گیاه و شجر و ساقش باریک و پرگره و بی شاخ و بقدر انگشت ابهام ماببن استداره و طول و
برگهای او آویخته و از یکدیگر متباعد و در رنگ شبیه برگ کلم در آخر ساق شعبهای ریزه و بجای قبهها ان
شعب و سفید صنوبری و گلش سفید و زرد و تخمش دراز و سفید و با اندک تلخی و خوشبوی و تند و عطش و او
غیر کندمش است و تخمش مثل زیره و در آخر سیوم گرم و خشک و تخمش قوی تر از سایر اجزا و مستعمل است بغایت
جالی و تند و مدر حیض و قاتل جنین و محلل قوی و جامه با و شسته میشود و آشامیدن او با عسل مسهل رطوبات باردۀ

سین با زا معجمه

سین با طا

بلغم و

وجهة امراض جگر و عسر نفس و یرقان سددی و با جاوشیر و بیخ کبر محلل ورم سپرز و مدر بول و مفتت حصات
و ضمادش با آرد جو و سرکه جهة جرب متقرح و طبوخ او با شراب و آرد جو محلل اورام حاره و سعوط او جهة تنقیه
دماغ از فضلات و قطورش با مینی جهة درد دندان و در فرزجات رحم منقی رحم و در ادویه چشم جالی و
مقوی بصر و طلای او رافع بهق و جمیع آثار و با گل ارمنی جهة جرب و حکه بغایت مفید و سعوط ربع درهم او
با مثل آن زیره کرمانی و زیت الانفاق جهة لقوه مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا نیم درهم و مضر
و محرق اخلاط و مصلحش کثیرا است و مولف اختیارات او را نوع حرطیثا و مولف تذکره گندش دانسته
و در ایشان بقیه غالبست بخلاف سطرونیون و تجربه ماهیت ظاهر میگردد که غیر از بو و گندش باشد
سطاخیس یونانی نباتیست ماببن گیاه و شجر و شبیه بفراسیون و از ان دراز تر و پربرگ و برگش ریزه
و سفید و خوشبو مایل بکراهیه و با اندک رغبته و شاخهای بسیار بالای یکدیگر رسته و گلش ریزه مایل بزردی و انبوه
و طعمش تند و تلخ و منبت او دامنهای کوه و زمینهای خشک در چهارم گرم و در آخر اول خشک و مدر قوی بول
و حیض و مفسد جنین و مخرج آن و مسکن خفقان بارد و منقی مرة السودا و جهة توحش و مالیخولیا و وسواس و
دردهای ریحی شکم و تقویت دل نافع و قی کردن با طبوخ او جهة سگ دیوانه گزیده قبل از آنکه از آب برسد
مجرب دانسته اند و چون در روغن زیتون جوشانیده و در گوش بچکانند و به دستور بر دندان طلا کنند
جهة رفع درد دندان نافع و قدر شربتش تا یکدرهم است سطراطیوس یونانی نباتیست که بر روی آب
بهم میرسد شبیه بآذر بخویه و بی بیخ و سرد و تر و رادع اورام حاره و جهة حرقة البول و ادرار خون کرده و التهاب
اعضا نافع و در جمیع افعال قریب بطحلبست سطاریون یونانی اسم نباتیست ماببن شجر و گیاه او شبیه بعشقه
و بر اشجار مجاور می پیچد و بتنهائی نیز میروید گلش شبیه به بنفشه و چندین عدد و نزدیک بهم مثل خوشه و از
گلها زرد و ساقش سبز مایل بسیاهی و برگش مثل برگ بنفشه و ضخیم و در اصفهان گل عقرب و بفارسی برابران

نمایند و در باغهاء بسیار میروید و او غیر فاشرستین است مرکب القوی در اوجاع اورام حاره و بارده و برگ و گل او را
چون کوبیده ضماد نمایند جهة گزیدن عقرب و زنبور و رتیلا و سایر هوام شربا و ضمادا مجربست سطوکالنه
سریانیست و آن میعه سایله است سطراک زرنباد است سطوس اسم یونانی جلنار است سطیون اسم
یونانی زوفاست سلیقون اسم یونانی جدوار است سطفلین اسم یونانی جزر است سطاع اسم جنس گیاهی است
که بر روی زمین پهن میشود سُعد بیخی است بقدر زیتون و بزرگتر از آن و سیاه و اندرونش سفید و خوشبو و
بفارسی مشک زیر زمین و بترکی طبلاق و در شکابن اسکوتا نامند برگش شبیه برگ گندنا و از آن درازتر
و باریکتر و با صلابت و اندک خشونت و کم حرض در آخر دوم گرم و خشک و مجفف بی لذع و مدر بول و حیض
و مفتت حصات و مفتح افواه عروق و مخرج عفونات و جهة سم عقرب شربا و ضمادا نافع و بدستور
جهة تقویت معده و نیکوی رخسار و خفقان و یرقان و صداع بارد و بواسیر الانف و جهة تقویت اعصاب
و تحریک باه بسیار موثر و آشامیدن او جهة زیاده کردن عقل و فهم و رفع ریاح و تقویت هاضمه و با روغن
جهة انحصار جهة درد کمر و سردی گرده و مثانه و تقطیر البول و تبهای کهنه و قطع قی و جهة برودت رحم و بهم آوردن آن
فم آن شربا و ضمادا و جهة تقویت دندان و لثه و خوشبوئی دهان و رفع قروح آن مسنونا و جهة گوشت
آوردن جراحات مزمنه و بسبب زیادتی رطوبت باشد و جهة دردهای بارده و ریحی ذرورا و ضمادا
نافع و قطور آن جهة گرانی سامعه و طلای او با زفت جهة جوشش سر و غسول او جهة سرخ کردن گونه و
آشامیدن یک وقیه از شرابی که یک وقیه از آن در یک رطل شراب جوشانیده باشند جهة رفع اقسام کرم معده
مجرب و استعمال کردن او با یخ باعث فساد قوت اوست و مضر حلق و صوت و مصلحش شکر و مضر به مصلح
آن انیسون و مداومت او محرق خون و مولد جذام و مصلح او سه روز در آب سرکه خیسانند و قدر شربتش تا
دو مثقال و بدلش مثل او سنبل الطیب و نصف آن مر و ربع آن دارچینی است و قسمی از سعد هندی که شبیه

سین با عین

بانجبیل

بزنجبیل است و ممضوغ او برنگ زعفران از جمله سموم است و محرق و مقرح جلد و دو دانگ او مورث جنون
و زیاده و از آن کشنده است و طلای او در ساعت موی را سترده باعث جراحت جلد میگردد سعدان
اسم عربی گیاهیست شبیه بگیاه خسک و خار دار و سفیدتر از آن و برگش از آن نرم تر و ثمرش مدور و چاک
و تخم او پهن است و اعراب معتقدند که بیخ و شیر او مدر بول و قاطع زحیر و اسهالست سعوط آنچه در بینی کنند
و مایع باشد باین اسم نامند و از اختراعات جالینوس است و عود العطاس را نیز باین اسم نامند سعالی
سعد مجربونست و حشیشة السعال نیز گویند سعند عود بلسان است سغیر بغین معجمه نرس است سغبین بدستور
بغین معجمه سکنجبین است سفرجل بفارسی به و آبی و بترکی حیوا نامند و معروفست شیرین او در برودت و
الاعتدال و در آخر اول تر و مدر بول و مقوی معده و دل و دماغ و مفرح و مسرت افزای روح حیوانی
و نفسانی و طلای آب او که گرم کرده باشند و استعمال نمایند جهة رفع تهیج اطراف و سوء القنیه مجربست و
ترش او در اول سرد و در دوم خشک و در تقویت معده قویتر از شیرین و جرم هر دو قابض و اکثار آن
مسهل یعنی خصوصا بعد از غذا و حابس طبع حار المزاج اند در خلای معده و بوئیدن اقسام او مفرح
و مقوی قوتهای روح حیوانی و نفسانی و خوردن آن جهة تفریح و رفع وسواس و کسالت و خفقان و حفظ
جنین از اسقاط و برانگیختن اشتها و ضعف جگر و معده و قی آن و جهة یرقان و درد سر مزمن و نزلات
و منع صعود بخارات به دماغ و دل و انصباب مواد و رفع خواهش گل خوردن و امثال آن و اسهال و تشنگی
و التهاب و رفع سستی و حرقة البول و غثیان و قی و درد فم معده که از ریختن مواد محترقه باشد و ازاله بوی نی
عرق نافع و آب او جهة رفع نفث الدم مفید و جرم او مسدد و در مضرتها قویتر از آب او و مصلحش مربا کردن
اوست با عسل و قطور آب او در احلیل و فرج جهة حرقة البول و جراحات مجاری بول بغایت مفید و بریان کرده او
در آتش بقدری که رنگش تیره گردد جهة قطع اسهال مزمن مجربست خصوصا چون جوف او را خالی کرده جوز بوا

سین با غین

سین با فا

ریزه کرده در آن جای داده وپخته باشند ومضر احشای ضعیفه ومصلحش قصب ریه ومورث رعشه وسرفه وقولنج
خصوصا جرم غیر مربای او ومصلحش عسل وانیسون وامثال آن وقدر شربت از آب او در تداوی تا سی درهم است
ورب به ترش در آخر اول سرد وخشک وقابض وقاطع قی واسهال صفراوی ومانع صعود بخارات وتسکین
تشنگی وحرارت ودرد معده واسهالی که از خلط صفراوی باشد مسهل بعضی ومضر صاحب سعال است ورب
به شیرین قریب الاعتدال ویبوست در او غالب وقبض او کمتر از قسم ترش ودر جمیع افعال مثل آن و
در احشای ضعیفه انسب از وست وقدر شربت هر یک از آن تا بیست درهم است وشکوفه تازه وبه معتدل
وباقوت قابضه وتسکین درد سر وغلیان حرارت ومقوی دل ودماغ ومعده ومربای او جهت تقویت احشا
وسینه ودل وخفقان حار ومنع صعود بخارات موثر وضماد جرم به وشکوفه او به دستور وبرگش جهت حبس فضلات
از انصباب باعضا واورام حاره چشم وسایر اعضا وتضمید برگ آن جهت تجفیف زخمها نافع وپرزی که
برروی به میباشد که زغب وخمل گویند بسیار قابض وبغایت مضر حلق وصوت است وذرورش جهت
نزف الدم جراحات مفید وخاکستر شاخهای نازک درخت به وبرگهای تازه روییده او در همه افعال
بهتر از توتیا وجهت سلاق وحکه وسبل ودمعه وجرب نافعست وروغن به که آب مطبوخ مهرای او را
باعفص آن روغن زیتون جوشانیده باشند تا روغن خالص باقی ماند سرد وقابض وجهت جرب رطب
وسبوسه سر ونمله وقروح رطبه وقروح دهان ودوار وطنین وماندگی وحرقت رحم وبول ومنع ادرار
عرق مفید وآشامیدن او جهت نزف الدم وصداع حار وورم جگر واسهال وزحیر حار وقرحه امعا
ورفع سم ذراریح ودود خشب العنوبر نافع وحصاة او نیز همین اثر دارد وروغنی که از شکوفه بطریق
روغن گل سرخ ترتیب دهند در افعال ضعیفتر است وبهدانه در دوم سرد وتر وباندک قوت قابضه
ولعاب او جهت خشونت حلقوم وحلق وسرفه حاره ویابس وتسکین حرارت معده وتبها وسوزش زبان

ودهان

ودهان ویبوست آن وطلای او جهت سوختگی آتش ورفع ضرر حرارت آفتاب بغایت نافع ومضغ
دانه او جهت رفع کندی دندان مفید ومغز دانه به مبهی محرورین وموافق اعضای تنفس وجهت سل وقرحه امعا
وسعال وگرفتگی آواز نافع وقدر شربتش دو مثقال واز لعاب او تا ده مثقال ومضعف ومرخی معده ومصلحش در محرورین
شکر ودر مبرودین رازیانه وبدلش بزرقطونا **سقاویس** اسم یونانی نباتیست که در معموره نیز میروید ساقش
تا بقدر دو شبر وبرگش شرفه دار ومتفرق شبیه ببرگ شاهتره واز آن بزرگتر وگلش ریزه کمتر از اقحوان و
وسط آن زرد وبعضی را گل زرد ووسطش سفید ودر طعم مایل به تندی وتلخی وخام وپخته او از ماکولاتست وبعضی
او را از اقسام پیاز بری دانسته اند در آخر دوم گرم وخشک ومدر بول وحیض ومفتح سدد احشا ومقوی معده وتسکین
درد گرده ومثانه وتریاق سموم وسی مثقال از آب او با شکر وپنج درهم هلیله زرد مسهل اخلاط غلیظه وبدستور
پنج درهم گل او باشد آن هلیله وعسل مسهل قویست ومضر جگر ومصلحش کثیرا **اسفیدولیون** اسم یونانی نباتیست برگش
شبیه ببرگ چنار وبرگ جاوشیر وساقها بقدر ذرعی وشبیه بساق رازیانه وتخمش شبیه به سیسالیوس
واز آن پهن تر وسفیدتر وثقیل الرایحه وبیخ او شبیه بترب ومنبتش اماکن رطبه است در دوم گرم ودر
آخر آن خشک ومسهل بلغم ومفتح وجهت یرقان سددی وقولنج ودرد جگر وعسر نفس وربو وصرع وبواسیر واختناق
رحم وقطور آب تازه او جهت تنقیه چرک گوش وضماد او جهت بواسیر ونواصیر نافع وآشامیدن تخم او وحمول
ودر طبیخ آن جهت اختناق رحم وبخور او جهت افاقه مسبات ولیثرغس وسکته وصداع مزمن بغایت موثر و
نطول او با روغن زیتون همین اثر دارد وضماد گل او با شراب جهت منع زیادتی قروح خبیثه ونمله مفید ومضر گرده
ومصلحش کتیرا وقدر شربت از ثمر او دو مثقال واز بیخ او دو درهم وجهت یرقان بیخ او بهتر از ثمر اوست
سفیدمرز باصفهانی سفید سلمه نامند وآن اسم فارسی نوع عصی الراعی است **سفید اسفند** فارسی حرمل ابیض است
سفند اسم فارسی حرمل است **سقاسیج** یونانی اسم خیار است **سفرجل هندی** اسم بل است **سفندیکوس**

سین با قاف

اسم یونانی شاهترج است سقلیوس اسقولوقندریون است سقنقس اسم یونانی سمک صیدا است سقولوشس
اسم فارسی بزر قطونا است سقلیس حسالیج الکرم است سفیداب اسم اسفیداج است سفیداب برزی اسم
فارسی اسفیداج جصاصین سفید مهره اسم فارسی قیمی از ودع است سفال اسم فارسی خزف است سفید خار
اسم فارسی عوسج است سقمونیا او را بعربی محموده نامند عصاره نبات پر شیر است که شاخهای بسیار
از یک بیخ میروید بقدر رشته چهار ذرع بر روی زمین پهن میشود و در بعضی مکان کاه باشد که راست ایستد
و ظاهر او با رطوبت چسبنده و برگش مثل برگ لبلاب و نرم تر و سبزتر و باریکتر از آن و گلش سفید
و مستدیر و میان تهی و ثقیل الرایحه و بیخش سفید و بقدر زردک عظیم حجم کوتاه و بد بو و پر از رطوبت و
چون ابتدای بیخ او را قطع کرده و اطرافش را از خاک خالی نموده و بر گیاها فرش کنند رطوبت لبنی آن در
برگها جمع شده و بردارند و بهترین او صاف سبک زود پر سوراخ شبیه باسفنج است که زود ریزه
میشود و مایل بکبودی و زردی و سفیدی باشد و محلول او در آب سفید شود و زبونترین او جرم مغاثیست
که از بلاد جرامقه خیزد و سیاه او ثقالت دهد و هرچه بصفات مذکوره نباشد مصنوع از شیر یتوعات خواهد
بود و قوت غیر مشوی تا سی سال باقیست و بعد از آن قوت مسهله زایل گردیده و مخدر میشود و مشوی او را
تا سه سال قوت باقیست و شرطست که در میان سیب و به و خمیر تشویه میکنند و باید با مصلحات استعمال
نمایند مثل مصطکی و عود و کتیرا و زنجبیل و صبر و روغن بادام و ابن تلمیذ سنا مکی و انیسون را بهترین مصلحات
دانسته است و در محرورین با عصاره گل سرخ و رب به استعمال نمایند و باید که مبالغه در سائیدن او نکنند
که باعث ضعف فعل اوست و در محرورین و ضعیف القلب و اطفال و ضعیف الاحشا و در هوای بسیار سرد و بسیار
گرم استعمال آن نکنند اولیست در سیوم گرم و در آخر دوم خشک مسهل صفرا و لزوجات مخلوط با آن و جاذب
از اقاصی بدن و مقوی فعل هر مسهلی و بغایت سریع العمل و قاتل جنین و کرم معده و جالی و محلل و منقح و مدر فضلات

و جهة گزیدن عقرب شربا و ضمادا نافع و با شراب و تربد چون با شیر بنوشند جهة اخراج اقسام کرم معده
و امعا مجرب و با لاجورد جهة امراض سوداوی و با زنجبیل و تربد جهة مواد بلغمی نافع و زیاده او مضر دل
و معده و امعا و جگر و مورث تشنگی و کرب و غم و رافع اشتها و زیاده از نیم درهم او کشنده است و ضماد او
جهة بهق و برص با روغن بادام جهة درد سر و با روغن زیتون جهة جراحات و با عسل جهة نقرس و عرق النسا
و با سرکه جهة وبا و با صداع ضربانی و با زهره گاو ترس مطبوخ چون بر حوالی ناف طلا کنند جهة اطلاق نمودن
اطفال و ضعیف الاحشا موثر و بیخ او محرق و مقل و ضماد او جهة برص و درد مفاصل و تحلیل اورام نافع و ضماد
برگ او در افعال ضعیفتر از بیخ او و فرزجه جمیع اجزای او مخرج جنین و قاتل آن و قدر شربتش از نیم دانگ
تا دو دانگ و از برگش تا یکدرهم و بدلش یک وزن و نیم او صبر زرد و نیم وزن او هلیله زرد و گویند
لاغیه بدل اوست و چون سقمونیا را با گلاب و آب سماق و به سائیده و قرص کنند همه جهة بی غایله است
و خوردن دو مثقال از بهی که در ان محموده مشوی کرده باشند باقدری نبات جهة جمیع امراض صفراوی
و رفع تبها مفید و بی مضرت است و از خواص اوست که چون سائیده او را فرش و لحاف زیبق نموده
در شده و صل بوته احتیاط بلیغ کنند او را عقد و منعقد کند مجربست سقولوقندریون اسم یونانی حیوانیست
شبیه بعنکبوت و پایهای بسیار دارد و متاخرین او را ابو سبع و سبعین و متقدمین اربعه و اربعین
نامیده اند و از سموم است و طلای مطبوخ بحری آن در روغن زیتون سترنده موی و جهة رفع حکه نافعست
سقنقور حیوانیست شبیه به بزمجه و دنباله او درازتر و دست و پا دارد ابو القاسم عبد الرحمن تمیمی بیان
نموده که در بلاد هند مشاهده کرده که بقدر دو ذرع سوای دنباله و عرضش زیاده بر نیم ذرع و لون
بزردی و مولف شفاء الاسقام خضر بن علی مصری مخصوص بلد فیوم و دیار مصر دانسته و اکثر اطبا بیان
نموده اند که در کنار نیل و قلزم و بلاد هند میباشد و جنس آبی او معروف بورل ماهی و جنس بری معروف

بوران علق است و ماده تخم او در یک سواحل پنهان کرده زیاده از بیست عدد متکون میشود و پشت او ملون
بزردی و سیاهی و نر او را دو قضیب و ماده او را دو فرج میباشد و خصیه او شبیه بخصیه خروس در جوف او که
در آب و سواحل تعیش میکند و خواص مشهوره او در جنس نر موجود است که در بهار قبل از جفت شدن باده
صید کرده باشند و شکم او را از احشا پاک کرده با نمک انباشته باشند و در سایه خشک کرده و قوی ترین
اجزای او در تقویت باه کمرگاه و ناف و نبت دنباله است و نمک او را نیز تاثیر عظیم میباشد تازه غیر
نمکسود در دوم گرم و تر و بغایت مسمن و نمکسود او را در اول خشک و بغایت مهیج بحدیکه بسبب شدت نعوظ
وادار منی بمرتبه هلاک رساند و اطفای آن کافور و تخم کاهو میکند و جهة فالج و لقوه و نقرس و رعشه و
خدر و کزاز و مفاصل نافع و مضر محرورین و مصلحش رب حامض و تخم کاهو و طبیخ عدس و معین فعل او عسل و
شراب و نبیذ زبیب و تخم نیم برشت و شربتش تا سه درهم و بدلش سکه صید او قضیب مجفف گاو و گویند
و جمعی که خصیت الثعلب را بدل او دانسته اند اصلی ندارد و مهرا پرس گوید که طلای خون او با هلیله و آمله
تغییر رنگ و ضح و برص میکند **سفر بسین** و بصاد اسم عربی دوشاب خرما است و در قانون الادب
بصاد آمده و اطبا آنچه بصاد است اسم باشد نامند **سقنقس** سقنقور است **سقی رعلا** اسم سریانی بسفایج است
سقرنوس اسم یونانی عقرب است **سقراغانیون** ولیوث است **سقوردیون** اسقوردیون است **سقراطیون**
اسم یونانی فیل است **سقولوس** اسم یونانی خرشف است **سقوبنا** اسم یونانی صابون است **سقرمین** اسم
ترکی ازرور است **سقز** اسم ترکی علک البطم است **سقولجان** اسم ترکی خراطین است **سقرة بردقی** اسم ترکی
ماهی زهرج است **سقر** اسم ترکی بقر است **سکر** بفارسی شکر نامند و آن عصاره نباتیست مثل نی
و بی تجویف که بعد از طبخ منعقد گردد و هر گاه بی تصفیه باشد سکر احمر نامند و چون بار دیگر طبخ داده و صاف
کرده در ظرفی ریزند بعضی که در او جدا گردد مسمی بسلیمانیست و چون طبخ دیگر داده در قالب صنوبری ریزند

سین با کاف

او را فانید گویند و اگر طبخ ثالث مبالغه نموده باشند الموج خوانند شکر سفید و بفارسی قند گویند و هر گاه در
قالب مستطیل قند مساوی الطرفین ریزند معروف بقلم است و چون طبخ دیگر داده در شیشه ریزند موسوم
بنبات قراری است و چون آب طبخ داده با کفچه بسیار برهم زنند تا منعقد گردد و بر سیانی کشند
مخصوص باسم فانید خزانی و سنجریست و چون در طبخ ثالث بقدر عشر او شیر تازه اضافه نموده بجوشانند
آنرا طبرزد نامند و اکثر قسم صلب قند مکرر مخصوص این اسم دانسته اند و آب نیشکر در اول گرم و در آخر تر
و ملین طبع و حلق و سینه و شش و جالی رطوبت آن و جهة سرفه و اختباس بول و حرقة آن نافع و مولد خون
معتدل و مورث نفخ و صمغی که مثل نمک بر نیشکر ظاهر میشود و جهة جلای باصره نافعست و شکر سرخ در دوم
گرم و در اول تر و سلیمانی در آخر اول گرم و در اول تر و در طبرزد و نبات قریب الاعتدال و بهترین اقسام است
و هر چه صافتر باشد حرارتش کمتر است و هر چند کهنه شود خشکی در او غالب میشود و انواع شکر صالح
الغذا و مسمن و جالی و ملین طبع و اعضای تنفس و مقوی ارواح و قوا و جگر و محلل ریاح امعا و مبهی و سریع النفوذ
بعمق بدن و مانع پیری و مولد خون صالح و باعث استحکام اعصاب و استخوانها و رافع خلط سوداوی
و امراض آن و در تغذیه مرضی سریع الاثر و با آب گرم و روغن بادام جهة بحت الصوت و تسکین قولنج
و باد و مثل او روغن که نیم گرم بنوشند جهة رفع سده جوف و تنقیه زنان صاحب نفاس و بجهة عسر بول
مجرب و مداومت خوردن نبات در روزی یک وقیه رافع سرفه و خشونت آواز و خشونت سینه و درد آن
و ارتعاش و خفقان که از کثرت جماع باشد و اکتحال او جهة جلای بیاض چشم و لحم زاید و با مروارید
و سرگین سوسمار جهة سلاق و جرب مجرب و مالیدن نوع صلب او بر پلک چشم رافع جرب و ضماد او
با کبریت و قطران و سندروس و نوشادر جهة قوبا و برص و آثار غریب النفع و ذرور آن جهة بردن گوشت
زاید جراحات و رویانیدن گوشت تازه و بخور اقسام او جهة رفع زکام بغایت موثر و مضر صاحبان سل

و اسهال و مغص و صفراوی مزاج و مولد خون صفراوی خصوصاً که در حین گرسنگی بفرط استعمال کنند و اقسام
کهنه او مجرب خون و مفسد اخلاط و مصلحش بادام و شیر تازه و ترشیها و آب انارین و به طباشیر و
کاهو و امثال آن و بدلش در تقویت باه و ترطیب مثل او ترنجبین و در تسکین قولنج عسل و قدر شربتش
سی درهم است **سکر العشر** شبنمی است که بر درخت عشر منعقد گردد شبیه به پیاز های نمک و سفید او
یمانی و سیاه او حجازی نامند و ثمر او مسمی بخرفع است و بهترین او یمانی است که اولا بذایقه
شیرین و با قبض درآید و بعد از آن احساس تلخی شود در اول گرم و خشک و ابن تلمیذ معتدل و الطف از
شکر دانسته و حجازی او گرمتر از یمانی و اقسام او منفتح و مقوی جگر و ریه و جالی و ملین طبع و اعضای نفس
و جهة درد سینه و سرفه و درد معده و جگر و گرده و مثانه و قرحه آنها و با شیر شتر جهة استسقا و با شیر
گوسفند جهة سعال بهتر از دهن قلاوذی و مداومت او با آب گرم تا یکماه هر روز بقدر یک وقیه جهة ربو و ضیق
النفس از مجربات شمرده اند و اکتحال او جهة قوت باصره و بیاض نافع و مصدع محرورین و مصلح او روغن بادام
و بدلش بعضی گفته اند که شکر تیغال و قدر شربتش یک وقیه و قوتش تا بیست سال باقیست و مولف اختیارات
بدیعی تصریح نموده که او شکر تیغال است و غلط او اصرح چه نبات او از اشجار بارده و پر شیر است
بحدیکه از قطع یک درخت او زیاده بر یک رطل شیر جمع میشود و او سرد در هم آن گشنده بحرارت است شش
و جگر و شاخهای او بسیار دراز و باریک و برگ او نرم و در بعضی مکان عریض و بقدر برگ ارغوان و شبیه
بان و در بلاد کرمان یافت میشود و گلش منفش و بزرگ و در بعضی بلاد باریک و گلش مایل بزردی و شبیه
بگل خرزهره و ثمرش شبیه بانجیر و بسیار بزرگ و در جوف او شبیه بپرز حریر و پنبه و در غایت
نرمی و اعراب بدل به از ان بالش ترتیب میدهند و برگ و شاخ او در سیوم گرم و خشک و طلای بطبوخ
آن در روغن زیتون جهة فالج و تشنج و خدره و ذرور برگ خشک او جهة منع قروح خبیثه و آکله و رفع جرک و تخفیف
قروح و بردن گوشت زیاده نافع و پنبه ثمر او را چون در حین تری و نازکی از هم باز کرده بر جراحات گذارند
قاطع نزف الدم و جهة رویانیدن گوشت موثر و شیر او در چهارم گرم و خشک و سترنده موی جلود
و در این عمل مستعمل اهل حجاز است و قاطع دانه بواسیر و رافع گچلی و قوباء و سعفه و مصلح او روح مساعده
اهل صناعت و محمد بن احمد بن زکریا گوید که در ظرف سفالی که شیر او را جمع کرده بودم بعد از آن ظرف را
مکرر باب گرم و شستم شستم جمعی کثیر از ان ظرف آب خوردند و همگی هلاک شدند و قسمی از ین شجر ست
بحدیست که جلوس در سایه او کشنده است و برگش شبیه برگ گلاب و مدور و قسمی را شبیه برگ در خت گز
و گلش سفید و ثمرش مثل نخود مایل بسرخی و کیموس بن ثالث گوید که ازین قسم شکری بیکر قند که با وجود
شیرینی قدر دو مثقال از ان در ان روز قاتل بوده و در خزاین ملوک ضبط اقسام سکر العشر از اینجهة میشود
سکباج غذائیست که با سرکه ترتیب دهند و آن ملطف و مقطع و مبرد و قاطع صفرا و مسکن غلیان خون
و مضر نحیف البدن و علل عصبانی و سوداوی و سرفه و ریح و ضعف معده و مثانه و رحم و قولنج و درد مفاصل
و مضر شارب ادویه مسهله است و مصلح او حلویات و پالوده و طریق ترتیب او آنست که گوشت را
بحد وسط ریزه کرده و اگر مرغ باشد از بندها جدا کرده و نیم پخت سازند و پیاز و زردک و کندنا را چند
جوش داده لزوجت او را گرفته با آب سرد بشویند و با گوشت و سرکه داده ادویه خوشبو مهرا پخته
با عسل و شکر چاشنی داده و قدری از زعفران اضافه کنند **سکر بیچ** امین الدوله گوید نباتیست برگش شبیه
ببرگ مورد و در وسط آن خاری شبیه بخشم و بحی العالم کبیر شباهتی دارد گرم و خشک و بجهة صلابت
سپرز نافع و مسهل سوداست و مولف تذکره گوید که حب السواکست **سکبینج** معرب از فارسی است و بیونانی
ساغافیون نامند و آن صمغ نباتیست در شکل شبیه بنجار و بهترین صمغ او صاف بیرون سرخ اندرون
سفید است که با رطوبت ظاهر و در بوی ما بین حلتیت و قنه باشد و گویند قنه با و مستعمل میشود و فرق میان آن

رطوبت اوست و قوتش تا بیست سال باقی میماند در سیوم گرم و خشک و بعضی خشکی او را در دوم دانسته اند
و مسخن و ملطف و جالی و محلل ریاح و اورام صلبه و مدر حیض و مسهل بلغم غلیظ و جاذب آن از عمق بدن و مفاصل
و مسهل مره صفرا و با قوت تریاقیه و مصلح ادویه مسهله و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن و جهة امراض بلغمی
و ربو و سعال و درد سینه و استسقا و درد مفاصل و نقرس و تبهای بلغمی و سوداوی و صرع و فالج و صداع بارده
و مغص و با شراب جهة گزیدن هوام و با عسل جهة تقویت باه و ضماد او جهة جذب پیکان و خار از اعضا و
ازالهٔ آثار جلد و تعقد عصب و بواسیر و عرق النسا و التیام عضل مقطوع و تحلیل خنازیر و سعفه و سلعه و فرزجهٔ او
جهة احتباس حیض و بخور او جهة اختناق رحم و صرع و اکتحال او جهة نزول آب و ظلمت بصر نافع و مضر محرورین
و مورث اورام باطنی و مضر مثانه و مصلحش انیسون و مضر گرده و مصلح آن کثیرا و قدر شربتش تا یک درهم و بدلش قنه
و گویند در غیر دفع سموم راتیانج بدل اوست **سک** عصارهٔ آمله است و غیر اصلی آن مرکبست از مازو
و عصارهٔ غورهٔ خرما که بلخ نامند و آن نوعی از رامک است در دوم سرد و خشک و حابس تب و طبع و مقوی
اعضا و قاطع عرق و رایحهٔ نوره و بدبوئی بدن و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش رامک است **سک المسک**
چون سک اصلی و غیر اصلی با قدری مشک بیامیزند باین اسم خوانند و چون در نافهٔ مشک گذارند مسمی بسک
المجلو است و چون نافه را در آب خیسانیده سک را بآن آب بسرشند سک الماء خوانند و چون نافه را کوبیده
با او بیامیزند سک الاکراش گویند و اقسام او مایل بگرمی و در افعال قریب برامک است و قسمی از سک المسک
که از جمله طیوبست مولف شفاء الاسقام گوید که او مقوی احشا و محلل و منفخ و مبهی و مفرح و جهة درد دل و مفاصل
و اسهال و نزف الدم و حیض نافع و طریق ساختن او آنست که ده رطل آب غورهٔ خرما را با سه رطل مازوی
سائیده بجوشانند تا قریب بانعقاد گردد و از آتش بردارند و یک رطل از و و هر یک از سنبل الطیب و لسان العصافیر
و بسباسه و برگ جوز بوا و قرنفل و قاقله صغار و کبار و کبابه و عود هندی سی مثقال و دارچینی سه وقیه و صندل زرد

ونیم

نیم رطل و زعفران نه درم و صمغ عربی یک رطل مجموع را نرم سائیده با آب مذکور قریب الانعقاد بسرشند
و قرص ساخته خشک کنند پس قرصها را نرم سائیده با ده درم مشک خالص و منفخج قرصها بسازند و استعمال
نمایند **سکنجبین** مولف و بقراط است منافع کلیهٔ او تفتیح و تلطیف و تغلیظ رقیق و تسکین حدت خون و
صفرا است و مضر صاحبان نفخ و سعال و آبله و حصبه و مصلحش ماء الشعیر و بدلش جلاب و شربت نیلوفر است
و اقسام او در دستورات بیان شده **سک انگور** اسم فارسی عنب الثعلب است **سکبینج** حجر الغاغیطوس است

سین با لام

سگ آبی اسم فارسی قضاعه است **سگ دیوانه** اسم فارسی کلب الکلب است **سکال** امین الدوله گوید فنجنکشت
است **سلیخه** پوست شاخهای درختی است مثل لولهای تنک سوراخ و بیونانی اسلیوس نامند و مخصوص
هند و عمانست و برگ درخت او شبیه ببرگ سوسن کبود و ساقش غلیظ و پوست او سطبر و هفت قسم میباشد
یکی زرد و غلیظ و خوشبو دوم سرخ ملون برنگ مرجان و صافی و خوشبو سیوم سفید مایل بزردی و عربی
رایحه چهارم مابین سرخی و سیاهی و رقیق پنجم رقیق کبود و در بو شبیه بگل سرخ ششم شبیه بنفط و غیر
براق هفتم رقیق و بسیار سیاه و بدبو و گویند از درخت دارچینی نیز بهم میرسد و آن ستیل دارچینی میشود و
بهترین اقسام اول و دوم و پنجم است که با تندی طعم و قبض باشد و تلخ نباشد و قوتش تا هفت سال باقیست
در آخر دوم گرم و خشک و لطیف و ملطف و مسخن و مقطع و مفتح سده و محلل و مقوی اعضا و مدر حیض و فضلات و
مخرج جنین و حصات و جهة ربو و سعال و درد حجاب و درد معده و رحم و منع نزلات و زکام و دفع سمیت
ادویه و زهر افعی و تبهای نوبه و حدت بصر و تقویت و تنقیه رحم و خوشبو کردن آن و تحلیل ریاح نافعست
شرباً و ضماداً و بخوراً و اکتحالاً و جلوس در طبیخ او و تدخین بخار او جهة بهم آوردن فم رحم بسیار موثر و مضر
گرده و مصلحش کثیرا و مضر امعا و مصلح او آب پستان و کثیرا و بدلش دارچینی و قدر شربتش تا دو درهم است
سلق بفارسی چغندر نامند آنچه در غایت سبزی و بزرگی برگ باشد سلق اسود گویند و آنچه ریزه برگ و مایل

بزرهی وساق وبرگ او باریک باشد سلق ابیض نامند مرکب القوی وحرارتش در اول وبا بورقیة وقوت قابضه
ورطوبت مائیه وجالی ومحلل ومبرد ولطفی وجرم او حابس طبع ومائیه او ملین آن وقلیل الغذا ونفاخ ومفتح
ومقطع بلغم وجهة رعشه وتحریک باه موافق وبهترین اجزای او آب برگ وساقها وبرگ او بهتر از بیخ او
واز طبخ بورقیة او زایل میگردد وخوردن او کما با سرکه وخردل طبخ یافته باشد جهة رفع سده وطحال بسیار موثر
وجهة درد گرده ومثانه وامراض مقعد نافع وآب او با ادویه مسهله معین اخراج بلغم وجهة مفاصل و
نقرس نافع وسعوط آن جهة تنقیه فضول دماغی وبا زهره کلنگ جهة لقوه وصداع وشقیقه وحمره وعین و
قطور نیم گرم او با روغن بادام جهة درد گوش ونطول طبیخ برگ وبیخ او جهة خراز ونخاله سر وقمل وصئبان که
بفارسی رشک نامند مفید وضماد آب نیم گرم او با بوره ارمنی جهة تهیج پشت پا واستسقا مجرب وجهة اخراج
سبل وبیخ وبروز مقعد وطلای برگ پخته او جهة سوختگی آتش وجوششها وباد سرخ وضماد برگ خام او جهة بهق
وداء الثعلب وقروح خبیثه وسعفه ومفاصل وباعسل جهة قوبا وثالیل وباحنا جهة خوب کردن موی وباروغن
بادام جهة تلیین اورام نافع وخوردن او با خردل وآبکامه مسکن قولنج ورياح غلیظه واکثار او محرق خون
ومورث قولنج ومغص ونفخ ومصلحش پختن او با عدس واستعمال خردل وآبکامه سلق الماء همان ماییت ومذکور شد
سلق بری وسلق جبلی قسمی از حماض است وبفارسی چلیون گویند ودر حماض مذکور شد سلت بفارسی جو برهنه
نامند وبزابلی جوگندم گویند وآن دانه ایست متوسط میان جو وگندم وشبیه گندم مقشر میشود وسرخ وسفید
میباشد در اول گرم ودر دوم خشک وقوی القبض ونان گرم او ملین طبع بعسر ومولد خلط صالح وچون بگرو[؟]
برآوبگذرد وبعید الانهضام ومولد نفخ ومضر معده ومصلحش رازیانه وچرپها وشیرینیها ومطبوخ آن با
سمن ودر مولدیه گرده وهریره او با روغن زیتون بسیار جهة مالیخولیا وهزیان وتنقیه سینه وگرده
ومثانه ورفع سرفه شدید وضماد او محلل اورام ورافع طحال وکلف ونمش وجلوس در طبیخ آن سکن درد [...]

بر

وآب پوست او منقی بشره است سلخ الحیه پوست مار است که در چهار انداز دو بهترین او پوست نر است
وآن غلیظ وسیاه ومایل بزردی وبراق میباشد در آخر دوم گرم ودر سیوم خشک ویکدرهم او که با دو درهم
آرد جو مانند نان پخته باشند جهة بواسیر ظاهری وباطنی مجرب دانسته اند وبدستور یکدرهم او
باسه عدد دانه خرما که در سه روز بنوشند جهة منع خروج ثالیل وسقوط آن موثر وبا زجاج مکلس جهة
ریزانیدن سنگ مثانه بغایت سریع الاثرات ومضمضه سرکه نیم گرم که در ان جوشانیده باشند
جهة رفع درد دندان ولثه وقروح آن وقطور او که در روغن زیتون طبخ یافته باشد جهة درد گوش ورفع
سیلان مواد وجهة جرب ودمعه واسترخای جفن وانتثار وسلاق وتقویت باصره نافع وبخور او با
کرنجتین هوام ومخرج جنین میت ومشیمه در ساعت ومجفف قروح رطبه است وضماد او با نوشادر
جهة بهق وبرص وآثار وطلای سوخته او با روغن زیتون یا باشراب جهة رویانیدن موی داء الثعلب
مجرب ومالیدن روغنی که در ان جوشانیده باشند جهة شقاق مقعد مفید وبستن او بر برگ زنان موجب
تسهیل ولادت وخوردن او مظلم بصر ومصلحش کشنیز وقدر شربتش تا یکدرهم است سلمة انیون بلغة نبطی است
ودر مصر سندیان نامند درختی است قریب به درخت بید وبرگش شبیه برگ درخت غرب وسرخ لون
وگلش سرخ وتخمش مثل شاهدانه وباشیرینی وقبض در دوم گرم وخشک وبرگ وتخم او بهترین ادویه سموم
حیوانیت خصوصا افعی وجهة تنقیه قصبه ریه وصاف کردن آواز ونطول برگش محلل اورام است سلحفات
بفارسی کشف وسنگ پشت وترکی تشباغه نامند حیوان معروفیست بری وبحری ونهری میباشد گوشت او
در دوم گرم ودر اول تر بری او گرم وخشک ومقوی باه وکمر وکباب او حابس حیض وباجند محلل ریاح غلیظه و
الیتام دهنده فتق قریب العهد وضمادش محلل اورام وخون بری او شربا جهة صرع وتشنج نافع وچون
با آرد جو وعسل حب بسازند وبقدر فلفلی صبح وشام بنوشند جهة صرع بی بدیل وطلای او جهة نقرس وضماد کا

سوخته او با روغن تخم مرغ و روغن گل و روغن کنجد جهت رویانیدن موی سر مجرب و طلای سوخته مجموع او که بحد
سفیدی رسیده باشد با روغن گاو و غیر آن جهت سرطان متقرح بی نظیر و هیچ دوائی درین امر باو نمیرسد
و با سفیدی تخم مرغ جهت شقاق مقعد و سایر اعضا و ذرور او جهت زخمهای عسر العلاج مفید و چون با خاکستر او
عشر آن فلفل اضافه کرده با عسل سرشته صبح و شام یک ملعقه بنوشند جهت ربو و گرفتگی نفس و سل موثر
و طلای زهره او مخلوط بخناق و قروح خبیثه دهان و سعوط او جهت مصروع و اکتحال مجفف آن با عسل جهت نزول
آب و بیاض در معده نافع و بیضه او بقدر فلفلی با هر ربای موافق در قطع سرفه مزمن اطفال مجرب و طلای او
با عشر آن رازیانه جهت ورم انثیان بعدیل و پیه او جهت تشنج و کزاز و جلوس در طبیخ او جهت فتق اطفال
و خوردن خون نوع بحری او جهت رفع سموم و بخور استخوان تحتانی او جهت تبها و منع سحر و آب بر بیر نمکین
از کاسه فوق او جهت رفع بستن مباشرت زنان بغایت موثر است و گویند چون گوشت او را بر پشت دفن کنند
منع باریدن تگرگ در آن مکان کند و مجرب است و مضر امعا و مصلحش عسل و قدر شربت از سوخته او یکدرهم
و از تخم او یک قیراط و از خون او سه قیراط است **سلوی** اکثر اطبا او را سمانی دانسته و بغدادی غیر آن
و از طیورهای بیابان نموده پای او درازتر از سمانی و در رنگ پر و بال اندک شباهتی بسمانی دارد و فی الجمله
میشود که آنچه ترکی بلوه و در تنکابن سرباز نامند عبارت از آن باشد چه او از جنس سمانی است
که ترکی بلدرچین گویند و در مکان بی آب نمی باشد و از کثرت باران بسیار و از عدم آن کم میباشد
گرم و خشک و سریع الانحدار از معده و محرک باه و مورث تشنگی و حکه و شوره و مصلحش سرشیها و روغنها
و پخته او بهتر از کباب است **سلاحه** بول بز کوهیست که در سنگلاخها منجمد میشود و در ولایت دیلم شوره آن
ترتیب میدهند و بسیار قوی تر از بارود است در آخر دوم گرم و خشک و مستعمل صاف کرده سفید او است
و غیر صاف او سیاه و شبیه بزفت خاک آلود و طریق تصفیه در دستورات مرقوم است مسهل اخلاط

لزج و آشامیدن یکدرهم او را هر روز با سکنجبین تا چهل روز باعث شفای جذام مستحکم دانسته اند اگرچه بحد ریختن
اطراف رسیده باشد و طلای او جهت گشودن اورام و دمل و رفع آثار موثر است **سلیمانی** بفارسی
دارشکنه است و در مصر دار الثعلب نامند و او مصنوع از زیبق و اسم الفار است که زیبق رطلی در
هیچ یکوقیه باشد و تصعید بعد از سحق بلیغ کرده باشند در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله است
و رافع گوشت زیاده خراج و خشک ریشه زخمها و ثالیل و بواسیر و عقده های بلغمی و جمیع آثار است
المها و جع شدید که طاقت نتوان آورد و با صندل سفید جهت برص انسان و دواب مجرب و جهت پاک
کردن و نرمی طلا مستعمل زرگرانست و یک قیراط او کشنده و طلای او با دو چندان او صابون
رافع دردهای مزمنه بارده و مجرب است **سلطان الخیل** صریمة الجدی است **سلایه** بجیم اسم هندی مقل ازرق است
سلور معرب اسلورس یونانی و آن جری است **سلیقون** اسم یونانی اسرنج است **سلبین**
عکوبت است **سلم** نبق است **سلمه** قرط است **سلیطا** زیت است و گویند حلبه است **سلقی** اسم یونانی
نبات ور دوا است **سلیخون** قرة العین است **سلیخة السودا** نوعی از سلیخه است **سلهارسن** اسم
هندی معبه سالیه است **سلوک** اسم ترکی علق است **سلابنیوس** نوشادر است **سماق** درخت او
قریب بدرخت انار و برگش دراز و زغب دارد و دندانه دار مثل اره و سرخ و دانهای او بشکل عدس
و خوشه او مثل خوشه حبة الخضرا و طعمش ترش و با قبض و مستعمل پوست دانه او است و قوتش تا سه سال
باقیست در دوم سرد و خشک و جبلی آن در سیوم سرد و برودت برگش کمتر از دانه او است و رادع
و مقوی احشای حاره و قابض و رافع صفرا و جهت قی و غثیان و نفث الدم و نزف الدم و جرب و
اسهال مزمن و منع ریختن صفرا بمعده و امعا و کثرت بول نافع و نیکوب او با زیره جهت رفع قی
عنیف مجرب و مهیج اشتها و با زرده تخم مرغ و کشنیز قاطع اسهال و لحمی که با او پخته شود بدستور قابض

سین با میم

وسائیده او با آب سرد قاطع سیلان خون از فوق و تحت و نوف کردی که بر روی اوست جهة قطع سیلان
رحم و سنون او جهة تقویت لثه و قلاع خبیثه و قطور رضسانیده او در گلاب و آب خصوصا با قدری کثیرا جهة
جرب و دمعه و سلاق و حکه و منع بروز آبله در چشم و سیلان چرک گوش و با آب جهة ابتدای رمد و
نطول آب طبیخ او مانع ورم ضربه و وثی و ضماد او با آب جهة منع ورم مخف و سایر اعضا و باز غال
چوب بلوط جهة بواسیر مفید و چون او را با برگ و چوب و شاخها در آب بجوشانند تا بقوام عسل رسد
جمیع افعال مثل حضض و بجهة تحلیل اورام و نمله و قروح رطبه و نزف دم و فساد لثه و قروح شهدیه و دافع
کلف و داخس و ورم چشم و امراض جفن نافع و طبیخ برگ او مسود مو و حقنه بطبیخ آن جهة قرحه امعا مفید و چون
برگ او را عصاره گرفته و آب او را منعقد سازند در ردع و تبرید و قبض مثل اقاقیا است و طلای محلول او با آب
بارتنگ جهة قروح خبیثه و سلس البول و استرخای اعضا نافع و ضماد برگش بر معده اطفال رافع اسهال
و مقوی اشتها است و مضر معده و جگر بارد و مصلحش مصطکی و انیسون و قدر شربتش پنج درهم و بدلش سرکه و
و صمغ درخت سماق شدید الیبس و با اجزای حاره و بارده و رادع و محلل است و جهة التصاق جراحات
و حدت بصر و تسکین درد دندان و امراض جفن مفید و فرزجه‌اش رافع بواسیر است **سماق الدباغین**
گویند نوعی از مازوی زیره کوهی است و جمعی گویند برگ سماق است که دباغان جلود رقیقه را با آن دباغت
میکنند و در جمیع افعال مثل سماق و قبض او بیشتر است **سمسم** بفارسی کنجد نامند و بلغه حبشه جلجلان و قوتش
تا دو سال باقیست در اول گرم و تر و ملین و مصلح آواز و خشونت حلق و مواد سوداوی و اخلاط سوخته و صالح
الغذا و قلیل التغذیه و ملین امعا و مقعد و مسمن و محلل اورام و خوردن او با شراب جهة گزیدن افعی و با مثل او
شکر و خشخاش و عشر آن بیخ سوسن ابیض و نصف آن بادام که هر روز از مجموع او یک اوقیه استعمال
نمایند جهة فربه کردن بدن مجرب و مولد پیه کرده و عشیره کوبیده او با نبات جهة دفع سوزش معده

و مری و ترشی شدن رطوبت معده سوداوی و حرقه و لذع ادویه حاره مجرب و خوردن ده درهم او
با یکدرهم کردکان سوخته جهة قطع خون بواسیر مجرب و ضماد او محلل اورام و ملین جلد بدن و رافع آثار
سیاهی و وشم اخضر و سطبری عصب و سوختگی آتش و قولنج معا و قولون و نطول با آب برگ او باعث
درازی و سیاهی موی و رفع جوشش سوداوی سر و ضماد مطبوخ او با شراب جهة تحلیل ورم چشم
و ضربان نافع و آب طبیخ کنجد با نخود مدر حیض و مسقط جنین و دو اوقیه آب طبیخ او با آب نقیع مویز
و یک نیم اوقیه روغن کنجد و نصف اوقیه انیسون که ناشتا بنوشند جهة رفع خارش مزمن و درشتی
جلد و شقاق مجرب دانسته اند و بطیء الهضم و مرخی اعضا و مورث بدبوئی دهان و صداع و مصلح او عسل
و بو دادن او و قدر شربتش پنج درهم است و بدلش تخم کتان و روغن او را قوت تا هفت سال باقیست
در دوم گرم و تر و در تفتیح و تسمین و تلیین و ترطیب بعدیل و دفع احتراقات خلط و حرقة البول مثل
اوست و در رفع ضیق النفس و سعال یابس و تشنج یابس و قرحه ریه قویتر از کنجد و در زمره مریض بهتر از
سایر اکثر ادهان و مداومت خوردن او جهة قرحه شش و رفع هزال مجرب و طلای با سفیده تخم مرغ
محلل صلابات و اورام و با روغن زیتون و زرده تخم مرغ رادع درد چشم و با لعاب بزرقطونا جهة
خشونت و خارش بدن و سوختگی آتش و جراحتی که از نوره بهم رسد مجرب و جوشانیده او با فلفل سفید
و مصطکی جهة گشودن سده گوش مفید و بطیء الهضم و مرخی معده و مضر سوداوی و مفسد دماغ ضعیف
و قریب الاستحاله بصفرا و مصلح او جوشانیدن او با اندک نمک و خوردن آب لیمو و آبکامه و امثال آن
بعد از آن و قدر شربتش تا ده درهم و بدلش روغن بادام شیرین است **سستولطن** بعضی حی العالم و برخی
قنطوریون میدانند و اکثر نباتیست صحرائی و سهلی و صخری که در سنگلاخها میروید و برگش صلب و
شبیه برازیانه و شاخهای او صلب و سرهای شاخها مثل سرهای نبات حاشا و با عطریه و طعمش با حده

وبیخش دراز و بسطبری انگشتی و بیخش و مستعمل از و برگ و سرهای شاخ است حار و با قوت قابضه و محلل
و مفرح و با سکنجبین عسلی جهة فتح عضل و عصب و با شراب جهة قرحه امعا و رفع سیلان حیض و درد گرده و حصات
و مطبوخ او با ماء العسل جهة تنقیه فضول و با آب جهة نفث الدم و با آب سداب جهة قتل امعا و ضمادش
جهة فتق نافع و شربتش تا پنج درهم است و قسمی بهلی که در غیر سنگلاخ میروید ساقش پراکنده و خشک
و زغب دار و طولش تا دو ذرع و برگش باریک با طول و زغب دار و نزدیک یکدیگر و شبیه بزبان
حیوانات و در کنجهای برگهای ریزه که برگ بزرگ ملاصق باشد و گلش زرد و چون برگ ساق او دست بسایند
خارش احداث کند و ظاهر ریشه او سیاه و باطن سفید و بلزوجه و مستعمل او ریشه است و بی عطریة
و بی شیرینی و چون گوشت را با او طبخ دهند پاره‌های آن را بهم ملاصق کرده و در قوت شبیه بعنصل و حرارتش
کمتر از و با رطوبت فضلیه و مقوی باه و دو مثقال او جهة نفث الدم سینه و شدخ و قطع عضل و ضماد او
جهة جراحات تازه و اورام متعفنه نافع **سمانی** بترکی بلدرچین و در مازندران دره و در دیلم دشوه و
و از طیور معروفه و غیر سلوی است و در آخر دوم گرم و خشک و گویند غذای اکثر او خربق است اصلی نزار و
و گوشت او کثیر الغذا و مسمن بدن و مدر بول و مفتت حصات و مورث رقت قلب خصوصا دل او و بهی
و مهیج باه و زنان و بچه او بهتر از کباب و اکثار او مورث صداع و کزاز و مصلحش روغن کنجد و بادام
و سایر روغنها و آب انار و ضماد گوشت کرده او جاذب سم هوام و لعوق زهره او با عسل هر روز بقدر حبه
جهة صرع بعد یل و قطور خون او مسکن الم گوش و جالی آثار و بیاض چشم و سرگین او جهة کلف و نمش و بیضه او
موجب فصاحت و تکلم اطفال قبل از وقت و بخور پر او رافع تبهاست و امین الدوله از خواص او بیان نموده
سمانی شوی را تمامه بدستور یکه چیزی از و طرح نشود تناول نمایند باعث شفای سک و آنکه گزیده شود
سمندر مهر بارسی گویند او حیوانی است که از آتش متضرر نمیشود و چنانکه ماهی از آب و بقدر عصفوری و آتشی رنگ

وخوردن

و خوردن زهره او بقدر دانگی با آب گشنیز مطبوخ و با شیر تازه رافع سموم مشروبه و اکتحال او مانع
با سرمه جهة نزول آب و حفظ بصر و طلای خون او مانع زیاده شدن موی و تغیر رنگ اوست **سمک**
بفارسی ماهی و بترکی بالغ نامند و اقسام آن زیاده و از حد احصا است و بهترین آن رضراضی که در آبهای
سرد خوشگوار و سنگلاخ بعید المنبع صید کنند و فلس او بسیار و کوچک جثه و بزرگ استخوان و گوشتش
بسیار سفید و شیرین و نقطهای سیاه مایل بسبزی باشد و در همانروز تناول کنند و ماهی و شبوط را
بهتر دانسته اند و در ولایت ایران قزل آلا که نقطه سرخی است و اسلف که پشت او سبز و گوشتش
سفید است و شاه ماهی که در بحیره طبرستان صید کنند بهتر از سایر اقسام است و انواع او بحسب
کثافت و لطافت و کیفیة استعمال و اختلاف زمان و مکان مختلف میباشد و بعضی از انواع او را
گرم دانسته اند مثل جری و مارماهی و غیر آن و سرد او از مطلق اقسام لطیفت که وصف شده
و تازه او که زیاده از یک روز نگذشته باشد در دوم سرد و تر و کباب او بهتر از بریشته در
روغن است و لطیفترین اغذیه و صالح الغذا و مرطب و مبهی محرورین و مصلح اخلاط حاره و مسمن و جهة
قصبه ریه و قرحه شش و سل و یرقان و دق و سرفه یابس و ضعف گرده و ذنیر و مغص حار و کباب او
با آب غوره و سماق جهة اسهال مراری و دموی مجرب و تخم او در تقویت باه قوی الاثر و جهة سعال
و زحیر حار مفید و ضماد گوشت کرده او که هنوز حرکت داشته باشد جهة جذب مواد بظاهر و رفع اخلاط
ذهن صاحب سرسام و اورام حاره بعد یل و خوردن قدر کثیر او و قی کردن با آب گرم و عسل و
سکنجبین منقی فضول غلیظه و اخلاط فاسده و جهة درد مفاصل و عرق النسا و بهق و آثار مجرب و زهره او خصوصا
زهره شبوط رافع بیاض چشم است و منفر سرو دین و صرع بلغمی و دماغ رطبه و اعصاب و مصلحش پختن او
با روغن جوز و کنجد و بادام و خوردن زنجبیل پرورده و عسل و گلقند و صعتر و اکامه و ادویه حاره و بالخاصیة مورث

تشنگی و رافع آن سرکه و آبکامه است و خوردن آن بعد از وی بغایت مضر و مورث امراض مزمنه است و آشامیدن
شراب مفید و دستور خوردن او با لبنیات و تخم مرغ و گوشت خصوصا لحوم بری بغایت مضر و مورث
امراض مزمنه است و اقسام کثیف و عظیم الجثه و آنچه چند روز از صید او گذشته باشد مورث سده احشا و مورث
غلیظ خام و نمکسود او که پانزده روز بر او گذشته باشد مسدد و مولد اخلاط فاسده و سوداوی سوخته و قدیم
نمکسود او را که ساریس نامند زبونترین اقسام و کثیف ترین و محلل بلغم غلیظ و مقوی خمل معده و ضماد محرق او
جهت ورم مقعد و شقاق او و گزیدن عقرب و سگ دیوانه و با روغنها و لعابها جهت ورم صلب لهات و طلای
سوخته استخوان او جهت برص نافع و ماهی شور که در سرکه پرورده باشند سرد و خشک و مجفف و دیر هضم و مقوی
ماسکه و مانع انصباب صفرا بمعده و مورث جرب و بثور سوداوی است **سمکه صیدا** نوعی از ماهی است
شبیه بوزغه کوچکی که خشکی پای آن بطرف وحشی ران است و نر او باریک و دراز و سر اوشش کوچک و دنباله اش
دراز و زیر حنک اسفل با خط و خال و در چشمه قریه تول نزدیک بشهر صیدای بلاد شام یافت میشود و بعد از ده یوم
ماه شباط ظاهر میشود و در بادهه جمع شده بهمان هیات تا آخر ماه مرکی اند و از بناگوش ایشان کفی منکون
میگردد و داخل آب میشود و مردم آنرا جمع میکنند و یک حبه او با تخم نیم برشت و مرق مرغ در تقویت باه
و شدت نعوظ بحد هلاکت میرساند و آن بمراتب قویتر از ماهی مذکور است و نیم درهم از نمکسود سمکه در غایت
قوت و در انعاظ چیزی باو نمیرسد و گویند نر او در ذکور و ماده او در اناث این خاصیت دارد و اکثر گویند
در ماده او اثری نیست و آنچه از ریگ زارها و حوالی چشمها صید میکنند سفید و بهیات مذکور است و غیر صیدا است
و این اثرها باو نیست **سمن** بفتح اول و سکون ثانی بفارسی روغن نامند و بهترین او روغن گاو و گوسفند و بز است
تازه او را زبد نامند و کهنه شده و روغن گاو الطف از سایر و مجموع آن در آخر اول گرم و تر و هر چند کهنه شود
حرارتش زیاده و رطوبت کم میشود و دو ساله را خشکی بدرجه اول میرسد و در افعال قویتر از زبد و محلل و منضج

ومقاوم

و مقاوم سموم و مانع رسیدن سم افعی بدن و ملین جلد و منقی بشره و فضولهای سینه و مسهل و رافع
یبوست مشام و حلق و جهت سرفه و یرقان و طحال و حصات و یک وقیه او با نیم وقیه شکر جهت حبس البول مجرب
و با آب گرم خوردن و قی کردن جهت سموم مشروب و حقنه او با آب خاکستر جهت زحیر و قرحه امعا و حمول او
با پیه مرغ منقی رحم و قاطع بواسیر و شقاق و نزف الدم و سعوط او جهت خناق و شقاق و دواب و طلای
مکرر او مانع بهم آمدن دهن زخمها و محلل اورام و کهنه با حنا جهت جرب و معدیل و اکتحال او با آب عنب الثعلب
جهت ضربان چشم و چون با شیر بجوشانند جهت درد مفاصل بغایت موثر و مضر علتهای رطوبی و مولد صفرا
در محرورین و مرخی معده و ضعیف بلغمی مزاج و مضعف هاضمه و مصلحش در محرورین ترشیها و در مبرودین
جوارشات و قدر شربتش در تداوی تا ده وقیه است چون خواهند که روغن کنجد و کهنه که طعم آن تند شده
باشد تازه کنند و آنرا تطفیه گویند باید روغن را در ظرف کرده و با یخ چندان بر هم زنند که یخ آب شود
پس از روی آب بردارند و با گلاب نیز همین اثر است و هر گاه یخ و گلاب هر دو باشد اقوی است
سمور حیوانیست شبیه بدلق و از آن سیاهتر و در جمیع افعال قویتر از آن و پوشیدن پوست او مقوی
باه مرطوبین و گرمتر از سایر جلود و موی سوخته او مجفف قروح و ضماد پیه او سخن کرده و سیاه است
سمین بفارسی چربی و فربهی است که بر ظاهر گوشت و روده و غیر آن میباشد از شحم ارطب و قریب
الفعل است بروغن تازه و سریع الهضم و ملین طبع و اعضا و سریع الاستحاله بصفرا در صفراوین و در
مفرات و مصلحات مانند روغن تازه است **سمیرا** صاحب تحفه گوید قسمی از ماهی برنج است و در دیار
رسید موجود و شبیه بکاسنی و بقدر قامتی و برگش در غایت سبزی و اغبر و بیخش بقدر گزی تا نیم و سم
حیوانات است و ابن تلمیذ گوید در بیان جوز ارهم میرسد خوشه اش شبیه بنباتی و سم حیوانات بغایت گرم
و در اضعاف مواد بارد و مستعمل است **ساریس** اسم یونانی ماهی شور است **سمار** بلغت مصر اسم اسل است

سمر درخت امغیلان است سمنه و سمنون حب السمنه است سمسق بضم اول مرزنجوش و بفتح اول یاسمین است
سمسم بری جبلاهنگ است سم الکلب ماهیزهرج است سم الحمار دفلی است سم الفار شک است
سم الصنم نوعی از سندربی شر است سموریون کرفس است سمک الیهودی شیخ البحر است سمنو
اسم فارسی نیده است سماواس اسم یونانی اثمد است سمونیون یونانی اسم اسفیداج است سمقس
نوعی از عنبر است که سایه او قاقمست سمیقا اسم سریانی سندریطیس است سماروغ نوعی از فطر است
سمکة انزله و سمکة ثول سمکه صیده است ساقیل ساق الدباغین است سمن اسم فارسی شیر است سم بضم اول
اسم فارسی ظلف است سموکه اسم ترکی حلیم است سمندریهین اسم هندی زبد البحر است سنا گیاه
ربیعی است ساقش باریک و شبیه بگیا و حنا و گلش مایل بکبودی و دانه او پهن مایل بزردی بدرازی و کجی دار
غلاف شبیه بگرده حجازی او را برگ بزرگتر و گلش زرد و برگ او مستعمل است و قوتش تا هفت سال
باقیست در آخر دوم گرم و در اول خشک و مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدید النفوذ
بعمق بدن و مقوی آن و جالی جلد و جهة درد مفاصل و امراض بلغمی و سوداوی و جنون و صرع و درد سر و شقیقه
و درد پهلو و شرب مطبوخ او در چهار رطل آن روغن زیتون که بنصف رسد جهة درد کمر و ورکین و بواسیر مفید
و ضماد مطبوخ او در سرکه بهم یکه توام هر ساله جهة حکه و جرب و کلف و بهق و اندمال زخم کهنه و منع رنگین
موی و با حنا جهة سیاه کردن موثر است و آب مطبوخ او بهتر از جرم آن و یکمثقال از مسحوق او با عسل که
از سه روز تا هفته هر روز بیاشامند جهة مفاصل و امثال آن مجربست و مورث کرب و مغص و غثیان و مصلحش
پاک کردن از شاخ و چوب و آلودن بروغن بادام و با هلیله زرد و انیسون و بنفشه و آب میوها استعمال
نمودن و قدر شربتش از جرم او دو درهم تا سه درهم و از مطبوخ تا ده درهم و بدلش مثل او تربد و نصف او
هلیله زرد و ربع او بنفشه سنبل بمعنی خوشه است و بعرف اطبا شامل سنبل هندی و سنبل رومی و سنبل

سینابون

جبلیت و بیونانی ناردین نامند و از مطلق او مراد سنبل هندیست و او گیاهیست بی ثمر و بی گل شبیه بدنباله
سمور و دله و از آن باریکتر و بدرا نکشتی و سیاه مایل بزردی و خوشبو و بخش صلب و از هند خیزد و قوتش
تا سه سال باقیست در دوم گرم و خشک و مفتح و مقوی فم معده و جگر بارد و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات
معده و سینه و فضول دماغی و مانع انصباب مواد باعضا و معده و دافع لذع آن و منقی حصات و حابس
طبع و جهة یرقان و بواسیر و سرفه و درد سپرز و سینه و تحلیل نفخ و استسقا و اورام باطنی و با افسنتین
و صندل بغایت مشهی و مقوی معده و با آب سرد جهة غثیان و خفقان و ضمادش قاطع عرق و باعث
خوشبوی بدن و اکتحال او با آب گشنیز جهة سرخی چشم و تقویت باصره و رویانیدن مژگان و با عفص
جهة دمعه مجرب و فرزجه و جلوس در طبیخ او جهة تنقیه رحم و گشودن حیض و ذرور او جهة التیام جراحات
و طلای مطبوخ او در خمر جهة سیاه کردن و دراز کردن موی موثر و مضر گرده و مصلحش کثیرا و شربتش تا
یکمثقال و بدلش اذخر و شراب او که رطلی را در پانزده رطل آب انگور بجوشانند تا بنصف رسد و سه هفته
در آفتاب گذارند در جمیع افعال مذکوره از شربش قوی‌تر است سنبل رومی بیخ و ساقیست گلدار و
خوشبو و با صلابتی و در شکل شباهتی بسنبل الطیب ندارد حرارتش زیاده و از آن و قبض او کمتر و در افعال
ضعیفتر است و مدر بول و با تریاقیه و محلل نفخ معده و ورم سپرز و جگر و دافع درد مثانه و گرده و شراب او
که نیم من را در سی رطل آب انگور انداخته بعد از دو ماه صاف کنند و روزی بیست مثقال از آن با شصت
مثقال آب بنوشند جهة جمیع بارده جگر و گرده و معده و یرقان و عسر بول بغایت مفید است و روغنی که از
سنبل الطیب و سنبل رومی ترتیب دهند مسمی بدهن ناردین است از سنبل هندی قوی‌تر از سنبل اقلیطی است
و ساق و اوراق طریق سایر ادهان میسازند و آن الطف و محلل و جهة جمیع امراض بارده اعضای ظاهری و
باطنی نافع و قدر شربتش تا یک وقیه است سنبل جبلی بفارسی ریشه والا گویند و مولف تذکره گوید که آن

مواست و بغدادی غیر آن دانسته و گوید برگ نبات او شبیه برگ قرصعنه است و شاخهای او مثل
شاخهای آن و از آن کوچکتر و بی خار و بی ساق و بیخش یا ده بر ده عدد و دراز و بیرون مایل بسیاهی
و اندرون سفید و خوشبو و بی ثمر و بی گلست قریب القوة بسنبل و مقوی اعضا خصوصا معده و جگر
و مقوی قوت ماسکه و محلل ریاح و نفخ و دافع استسقاء و قی بلغمی و شراب و در منافع مثل شراب سنبل است
و قدر شربتش یکمثقال سنبل فارسی شامل بسیاوشانست و قسمی از ریاحین است که با نرگس میروید و بغایت
خوشبوی و برگش و پیازش قریب ببرگ و پیاز نرگس و گلش بنفش و بعضی سفید نیز میباشد و بشکل یاسمین
و در هر ساقی چندین عدد برگ بر بالای یکدیگر و در افعال قریب بنرگس و پیاز او ضعیفتر از پیاز نرگس است
سنبل اقلیطی سنبل رومی است سنبل الاسد انطاکی گوید آن سنبل جبلی است و آن مورست سنبل بری
شامل فو و اسارونست سنبل اردمانی و سنبل سوری سنبل جبلی است سنبل الطیب و سنبل العصافیر شامل
سنبل هندیست سنبل الکلب شر در دار است و گویند شکوفه لسان العصافیر است سنکبویه
اسم فارسی است و معرب او جیم بجای کافست و آن دانه ایست درازتر از دانه انگور و بغایت
صلب شبیه بسنگ گویند از فارس خیزد و در تذکره عبوس دانه پستان و در بعضی کتب شفاء الاسقام
الملق تصریح نموده اند در سیوم گرم و خشک طلای او با سرکه جهة برص و آثار سفید و خوردن او جایز نیست
سندروس سنگیست که از سواحل دریا خیزد و گویند صمغ درختی است و محمد زکریا گوید که در وسط بحر چند
چشمه ایست گرم مثل عسل غلیظ و در میان آب دریا میجوشد و چون بر روی آب آمده سرد و منعقد گردد
و مخصوص هنداست و او شبیه بکهربا و از آن سست تر و سرخ تر و با اندک تلخی بخلاف کهربا و قسم
میباشد زرد و باطن سرخ و براق و یکی مایل بکبودی و سست و دیگر سیاه سبک صلب و قسم اول بهتر است
و خوب او مثل کهربا ربایندهٔ کاه است و قوتش تا بیست سال باقیست و از او ویه جلیل القدر در دوم گرم و

در اول سیوم خشک و مجفف رطوبات دماغی و سایر اعضا و قاطع بلغم معده و امعا و مدر بول و حیض و حابس
نزف الدم جمیع اعضا و نفث الدم و قاتل کرم معده و امعا و اسهال موی و جهة استرخای عصب و
بواسیر و خفقان و ربو و ضیق النفس بلغمی و تب نایبه و اسهال مزمن و سپرز و مداومت او با سکنجبین جهة
رفع فربهی مجرب و مانع عرق و حافظ قوت زور کران و مسقط جنین و بخور او با شکر جهة قطع زکام
و بواسیر و سنون آن جهة درد دندان و حرکت آن و قروح لثه و قطور او جهة درد گوش و گرانی سامعه
و اکتحال او جهة بیاض قرحه و جلای آثار و سلاق مجرب و ذرور او جهة التیام جراحات و جوشانیده او
با روغن با دوام بحدیکه بقوام آید جهة شقاق هر عضوی مجرب دانسته اند و با شکر و کبریت و قطران
جهة قوبا مجرب و مضر گرده و مصلحش صمغ عربی و شربتش یکدرهم و بدلش مثل و نصف او کهربا و ربع او
ساذج است و روغن او که معروف بدهن الصوابی است جهة قوبا و رفع آثار و التیام جراحات
و اورام منعقد و نواصیر غایره و جوب کهنه بی عدیل است و طریق آنست که سندروس را سائیده با
با روغن زیتون یا روغن تخم کتان باتش نرم در عرض دو هفته بقوام آورند و باید رایحه او بحامله نرسد
که سقط جنین بلکه قاتل حامله است سندریطیس اسم یونانی و بمعنی شبیه الحدیدات و بسریانی سیقا
گویند و آن گیاهیست ربیعی قسمی را برگش شبیه برگ بلوط و خشن و شاخهای مربع و بقدر شبری و در
اطراف او چیزی گرد و در آن تخم سیاه و منبت او سنگلاخها و قسمی را شاخ بقدر دو ذرع و برگش
شبیه برگ نرگس و کثیر العدد و از دو جانب شاخ روئیده و در انتهای شاخ شعبهای دراز و باریک
و در اطراف آن اشیای مستدیر پر کردی و در آن تخمی شبیه تخم چغندر و از آن مدور تر و صلب و
قسمی را نبت قریب بتاک انگور و برگش بزرگ و شبیه برگ کشنیز و شاخها بقدر شبری و مایل بسفیدی
و با اندک سرخی و گلش بسیار سرخ و ریزه و تخم او باریک تیره رنگ مایل بسرخی در دوم سرد و در سوم

خشک و قسم اخیر قوی‌تر از اقسام او و بهتر آن قاطع نزف الدم و قابض و جهة التیام قروح و رفع اورام
و خنازیر شدید الاثر و حقنه و شرب او قاطع اسهال و جهة قرحهٔ امعا نافعست سنباذج بفارسی سنگ
سنباده گویند و مستعمل حکاکانست و نوعی از حجر المسن است و ثقیل الوزن و براق و گویا ریگ مجتمع
منجمد با تخلخل است و بهترین او نرم و صلبت مایل بسبزی در دوم سرد و خشک و سوختهٔ او قابض و در قطع نزف
الدم و التیام قروح کهنه بغایت قوی الاثر و ضمادش محلل اورام و مسکن التهاب و با سفیدهٔ تخم مرغ
جهة سوختگی آتش و با موم جهة بواسیر و سنون او جهة جلای دندان و حک [?] و جالی معادن و چون در
آفتاب سائیده و مرجان را با او جلا دهند بسیار برونق آورد و مضر عصب و مصلحش زعفران و خوردن او
جایز نیست سنجاب حیوانیست از موش صحرائی بزرگتر و دنبالهٔ او کوتاه و پر موی سیاه و زیر شکم او
سفید و باقی خاکستری و در تنکابن اشکول نامند و در مازندران شنیک و در دشتها جای سیاه رود در اول
گرم و در دوم تر و گوشت او مسکن حرارت و جهة درد سینه و سرفه و قرحهٔ ریه نافع و مولد قولنج و مصلحش
روغن بادام و پوشیدن پوست او معتدل مزاج و رافع درد عصب و موی او جهة التیام جراحت و قطع
خون و با عسل جهة ردع اورام مفید است سنور بفارسی گربه و بترکی پشیک نامند اهلی و وحشی میباشد و اهلی
در دوم گرم و رطوبت او غالب و پوشیدن پوست او مسخن بدن و گوشت او موافق صاحبان نقرس
و فتق و طلای محرق او بتمامه که خاکستر شود با سرکه جهة شقاق انگشتان پا بعد از سرگین شدید الحرارت
و طلای او با روغن گل سرخ در روز نوبت رافع تب غب و حمول [?] آن مسقط مشیمه و ضماد گوشت
تازهٔ او رافع نقرس و مسحوق قدید او جاذب پیکان و خار از بدن و جهة جبر استخوان شکسته نافع و ضماد
نخس او و خوردن گوشت آن موجب هزال و سل است و مهرایس گوید مغز سر او با آب جرجیر شرب
جهة تقطیر بول و درد گرده و سعوط زهرهٔ گربهٔ سیاه با روغن زنبق جهة لقوه و سیاه کردن موی سفید موثر است

داء الثعلب و سعوط خصیهٔ او را جهة جذام بغایت نافع دانسته و نوعی وحشی او بزرگتر از اهلی و زرجاجی رنگ و در جمیع
افعال قوی‌تر از اهلی در دوم گرم و خشک و بخور مغز سر او جهة سقط نطفه مجرب دانسته‌اند و جلوس در طبیخ او جهة
درد کمر و نقرس نایب مناب طبیخ کفتار است سنبوسه یونانی او را بر ماوردو نامند از اغذیه معروفه و مقوی
اعصاب و مهیج اشتها و مسمن بدن و مولد سده و ریاح و ثقیل و کثیر الغذا و مصلحش سکنجبین و طریق ترتیب او
آنست که آرد گندم را با روغن خمیر کرده پهن کنند و گوشت قیمه کرده را با پیاز و ادویهٔ حاره در آن پیچیده
در روغن سرخ کنند یا در تنور طبخ دهند سندیان بلغت شام درخت بلوط و بلغت مصر سلدانیون است
سنای اندلسی و سنای بلدی عینون است سنانیر بلغت مصر آملد است سنبوت بهندی کتون است
سنقره شتراق است سنخوس مصطکی است سنط قرظ است سنیز شونیز است سندیان الارض
فراسیون است سندوقس سرنج است سن اسم یونانی مو است سنام الجمل کوهان شتر است
سنیا بلغت مصر سنگ سان البحر است سنونو بلغت مصر خطاف است سنکیا بلغت هند قسمی از سم است سنف
بلغت هندی رازیانه است سنت اسم هندی زنجبیل است سنینی بهندی ارنب است سنینه بهندی [?] است
سنهی و سندیان اسم هندی عود است سنکرا اسم هندی خار است سنبهالی بهندی اثلق است
سنبل کی جر بهندی بیخ سنبل است سنک بهندی شاخ حیوانات است سنجی کهار بهندی قلیست سنبل
کهار بهندی سم الفار است سنک طری بهندی توتیای قلم است سنبل بهندی دارشیشعان است
سنگ کارد اسم فارسی حجر المسن است سندی شرابیست که از درخت نارجیل هم میرسد و در نارجیل
مذکور است سنگ مغنی اسم فارسی باصطلاح شیشه‌گران مغنیسیا است سنگ گچ اسم فارسی جبسین است
سنگ چخماق اسم فارسی و ترکی حجر النار است سنگ پشم اسم فارسی شب است سنگ زخم اسم فارسی
حجر العاج است سنباده اسم فارسی سنباذج است سنکل بلغت فرس نوفای [?] رطبست سنجد اسم فارسی

سین با واو

عنبر است سنبه کوهی بلغت اصفهان ربار درخت نیم است سنکدان مرغ اسم فارسی قانصه است سنک پشت
اسم فارسی سلحفات است سن الکلب سپستان است سورنجان بیخیست شبیه بسیر صحرائی و مایل باستداره
و پوست او مایل بسرخی و اندرون سفید و شیرین طعم و بسیار رطوبت و خشک او با صلابت و قسم باطنی سیاه
و باطن سرخ او از سموم است و برکش قریب ببرک کراث و از ان قوی تر و ساقش بقدر بشبری و کلش زرد
و بفارسی شنبلیه نامند شبیه بزنبق کوهیست و سیاه او کلش سرخ میباشد و منبت او کوهها در سیوم کرم و
در دوم خشک و قوتش تا سه سال باقیست و مسهل اقسام بلغم و قاطع آن خصوصا از مفاصل و منقی سدد و جاذب
اخلاط لزجه از عمق بدن و رافع یرقان و سپرز و با صبر جهة عرق النسا مجرب دانسته اند و با زنجبیل و فلفل
بغایت بهی و جهة مفاصل بسیار مفید و ضماد او با زعفران و تخم مرغ در تسکین درد استخوان و تحلیل اورام
مجرب و حمول او با روغن کهنه کوسفند جهة بواسیر مجرب و ذرور او مجفف زخمها و خوردن نیم درهم او با شیر
تازه و فانید تا سه روز بغایت محرک باه است و سورنجان بسیار مضر معده و مورث مغص و مضعف جگر
است و مصلحش کتیرا و شکر و زعفران و قدر شربت از مفرد او یکدرهم و با ادویه نیم درهم و بدلش
مستعجلا است بوزن او و زنجبیل و فلفل تقوی فعل او و کویند بوییدن کل او منتج سدد دماغی و درد سر بارد است
سوسن در اصفهان فرو نامند و ترکان شیرین بیان کویند و در اکثر بلاد موجود و معروفست و تلخ او غیر
مستعمل است و بیخ شیرین مایل بتلخی آن و قوتش تا ده سال باقیست و باید پوست سیاه او را جدا کرده
استعمال نمایند چه تصریح نموده اند که مار او را دوست میدارد و خود را با و میمالد جهة انسلاخ جلد و تسمین
و تقویت بصر و بیخ او در اول کرم و مایل بخشکی و منضج اخلاط غلیظه و مرکب و مسکن تشنکی و مدر بول و حیض و مسهل رطوبات
و غاسل اعضای باطنی و مقوی اعصاب و محلل ریاح و جهة اقسام سعال و ربو و تنقیه سینه و شش و جگر و التهاب
معده و سوزش و خشونت سینه و حلق و امراض دماغی و عصبانی و تبهای کهنه و بواسیر و امراض سپرز نافع و قی کردن

باطبخ

با طبخ او ممزوج رطوبات و اکر چیزی از و باقی بماند و بتی دفع نشود با سهال و ادرار خارج میکردد و هرکاه
مداومت خوردن او بقدر یکدرهم با مثل آن شکر و نصف آن رازیانه از اول حمل تا اول سرطان نمایند در تمام
سال علتی طاری نکشته موجب جلای بصر و رفع شقیقه و صداع مزمن و تبهای کهنه میشود و اکتحال او جالی
بیاض و ضماد برک تازه او در رفع بد بوئی میان انکشتان پا و زیر بغل مجرب و ابن ماسویه کوید چوب او
کرم و خشک تر از سایر اجزای اوست و با قوت قابضه و محلله است و بسیاری اعانت ازو
دانسته و امین الدوله نیز با او متفق است و محمد بن احمد کوید تخم سوسن قوی تر از سایر اجزای اوست و یوحنا
ابن سرابیون و معتقدان او داخل معاجین کرده اند و کویند مخصوص بصره و نواحی فارس است و از سوسن
در اماکن دیکر تخم بهم نمیرسد و کویند اصل سوسن مضر کرده و سپرز است و مصلح او کثیرا و عناب و مصلح
ثانی کل سرخ و شربتش تا پنجدرهم و بدلش نصف او تربد و ثمن او زنجبیل است و رب السوس که آب
مطبوخ بیخ مقشر او را بسمد انعقاد جوشانیده باشند در جمیع افعال بهتر از آن و رافع ضرر مسهلات و
لذع ادویه است سولان بلغة یونانی بیخیست سرخ و بشکل کرم و از روم و سقالبه خیزد و در چهارم کرم و
خشک و محرق جلد و سم قاتل و سعوط او جهة لقوه و طلای او با روغنها جهة تحلیل اورام بارده و رفع ریاح
و اکتحال او جهة بیاض غلیظ نافع سوسن معرب از سوسانای سریانیست بری و بستانی و هر یک از ان سفید
و کبود میباشد و بیخ اقسام او متعدد و با تدویر و طولانی سفید و خوشبو و شبیه ببوی بنفشه و لهذا عوام
او را بیخ بنفشه نامند و کل سوسن سفید با عطریه قوی غیر سوسن آزاد است چه آن اسم فارسی زنبق است
و اشتباه جماعت از عدم فرق اقسام اوست و ایرسا بیخ قسمی از سوسن کبود بری جبلیست کلش بسیار
کوچکتر از سوسن کبود بستانی و بیخش بکعده و پهن و دراز و پر کره و در حرف الف مذکور شد و قوت اقسام
سوسن مرکب از حرارت محلله و ارضیه لطیفه و قوت مجففه و قابضه است و در حیض و در جمیع افعال اشکل از مرتع

و اندمال زخمها و رفع چرک آن و بواسیر و درد جگر و امراض شش و سپرز و ضماد زیرش ضعیفتر از ایرسا و ضماد او
با سرکه و با آرد جو جهة ورم حار انثیین و رایحه او محلل ریاح دماغی و محرک شهوة زنان و در تفریح قریب بزعفران
و عصاره او که با خس او سرکه و عسل در ظرف مس بجد انعقاد جوشانیده باشند جالی و مجفف و بی لذع و جهة جراحت
اطراف عضل نافع و روغن او مثل روغن ایرسا است در جمیع افعال و خوردن آن جهة قولنج و ایلاس صفراوی
و جهة امراض رحم و درد عصب شرباً و ضماداً و خائیدن بیخ او جهة رفع بوی خمر و ضماد برگ او خوردن تخم او
جهة گزیدن هوام نافع و قدر شربت از جرم او تا دو مثقال و از مطبوخ و روغن او تا یک اوقیه است و قسمی از
سوسن که در تحت درختان میروید و گلش زرد و کوچک و بیخش بسطبری انگشتی و خوشبو و با نکهت قویتر از
سوسن سفید و کبود و ضعیفتر از ایرسا و گلش گرمتر از همه و ضماد مطبوخ بیخ او با شراب محلل اورام بلغمی و جهة درد
دندان نافع و بغدادی گوید این قسم عدس الراست سویق اسم عربی آرد جمیع ماکولات و بعرف اطبا
مراد از آن بو داده او است و شرط دانسته اند که بعد از بو دادن حبوبات یکبار بآب گرم و یکبار بآب سرد
بشویند آنگاه آرد کنند و سویق جو و گندم جهة تسکین التهاب و تشنگی و تبهای حاره و امراض اطفال نافع و
مولد نفخ و مصلحش قند و عسل و رازیانه و امثال آن و روغن کردکان و سویق شعیر با آب انار جهة قی
صفراوی و صداعی که از بخار و احتراق رطوبت معده باشد مفید و با شربت ورد و روغن گل جهة حمیات عظیم
و تقاضای بسیار بی اطلاق و قی و اسهال اطفال و تقویت بدن ایشان بغایت موثر است و سویق سیب
آنچه خشک کرده و بو داده سحق کنند جهة اسهال و حرارت و غلیان خون و سویق کنار و انار و سیب ترش
و به ترش حابس طبع و مبرد و مسکن حرارتند سویقیه مولف تذکره گوید شرابیست که برنج را کوبیده و
پخته بجوشانند تا بسیار غلیظ گردد و با شیره مویز یا شکر یا عسل اندکی آب او را روان کرده دارچینی
و قرنفل و بسباسه اضافه نموده دو روز تا پنج روز در ظرفی کرده مکرر برهم زنند و استعمال نمایند و از جو و گندم

و نان خشک نیز ترتیب میدهند و بهترین از همه برنج و عسل است و در سیوم گرم و خشک قاطع بلغم خام از سینه و
شش و مفتح سده جگر و سپرز و مبهی و هاضم و جهة یرقان و استسقا و عسر بول نافع و مصدع و مبخر و مهول
از دوره محرق اخلاط و از جو مسکن حرارت و تشنگی و سوزش معده و از گندم مولد قولنج و مصلحش سکنجبین
ابو جریح گوید که آن شکوفه و پوستهای غلیظ شبیه بپوست درخت لسان العصافیر است گرم و خشک
و با حدت و حلاوت و جهة درد مفاصل بارده نافعست سواد السند و الهند کشت برکشت است
سوسی نزاج سرخست سورج معرب از شوره فارسی و آن بارود است سوربیون شیخ الرئیس گوید
شیخ ارمنی است سوربارد نارمشک است سودانیات مرغیست که بفارسی دارکو و بعربی صرد نامند
گوشت او مبهی و مضر و ماغست سواد الکام ساداوران است سوادة القضات عفص است سواس
بوماده است سوقولون ابرون است سوخس هندبای بری است سوسن جبلی شامل رازسن و
ایرسا است و هر یک قسمی از انند سوسن احمر البوث است سوسن بری شامل ایرسا و سوسن زرد
و لبوث است سوسن آزاد اسم فارسی زنبق است سوطلیس اسم یونانی سلق است سوناکوس
سونانیوس اسم یونانی اسفناج است سوقی اسم یونانی طین است سوسنبر سیسنبر است سوقطون
خصی الثعلب است سوسان سولان است سوریقون اسم یونانی قسمی از توتیا است سونجان هندی
علنبث است سوسمار اسم فارسی ضب است سود اسم ترکی لبن است سوغان اسم ترکی بصل است
سونیچی هندی اذخر است سونه هندی ذهب است سوه هندی شبث است سور هندی
خنزیر است سورجلی هندی دلفین است سونامول هندی با بونج است سهاکه هندی تنکار است
سهکن هندی بهمن احمر است سهرین دارچینی است سهنجه هندی فلفل سفید است سیسالیوس
بفارسی کاشم رومی نامند نباتیست چهار قسم میباشد گیاهی یکی شبیه برازیانه و از آن قویتر و قبه او شبیه

سین با ها
سین با یا

بقیه شبت و ثمرش از ثمر انجدان که کوکه بر بار دراز تر و تند طعم و تخمش زیاده بر شبری و با عطریت و یخ این
قسم در افعال قوی تر از سایر اجزا است و یکی را برگ شبیه بلبلاب کبیر و از آن دراز تر و کوچکتر و قبه او مثل
قبه شبت و تخمش سیاه و شبیه بگندم و از آن بزرگتر و تند تر و خوشبوتر از قسم اول و در افعال تخم او قوی تر
از سایر اجزا او یکی را برگ شبیه برگ زیتون و درشت تر و ساقش دراز تر از دو قسم اول و قبه او بزرگتر
و ثمرش عریض و بزرگ مقدار و فربه و خوشبو و قوتش از قسم اول قوی تر و از ثانی ضعیفتر و یکی را نبات
شبیه بانجد و ثمرش سفید تر از آن و مستدیر و دراز و فریب بانگه و طبقه باشد و با عطریت و تندی و چون
منتشر کنند از آن تخمی دراز تر از رازیانه و مایل بسبزی و در طعم شبیه بترنج ظاهر گردد و این قسم بیشتر معمول است
و مستعمل از سیسالیوس منتشر است و مجموع اقسام آن در دوم گرم و خشک و محلل و ملطف و مسکن
دردهای بلغمی و مدر بول و حیض و مفتح سدد و مقوی معده و جهت صرع و ضیق نفس و تقطیر بول و اخراج جنین و
درد رحم و تقویت هاضمه و رفع ریاح و تقویت باه و اذابت بلغم منجمد و یکمثقال او با فلفل و شراب
جهت رفع مضرت هوای سرد و مداومت نه قیراط تخم او با سکنجبین تا ده روز جهت درد گرده و لعوق یخ
قسم اخیر با عسل جهت رفع فضول سینه و شش و سرفه کهنه و امراض گرده و مثانه نافع و مضر محرورین و مصلحش
کثیرا و اکثار او مضر جگر و مصلح آن زرشک و قدر شربتش یکمثقال و بدلش انجدانست سیسارون
ابن ماسویه و امین الدوله گویند چوب سوسن است که بفارسی تلخه گویند و حنین بن اسحاق و جمعی دیگر
از جهت اشتباه ناسخ سوسن را شونیز دانسته و گفته اند که چوب شونیز است و مولف مغنی گوید
در تحلیل و اندک قبض است و طبیخ بیخ او جهت معده و ادرار فرمودن بول مفیداست سیسنبر اسم فارسی
نام است بری و بستانی میباشد و بری مسمی بذباب و برگش شبیه برگ سداب و قوی تر از بستانی
و بستانی شبیه بنعناع و از آن سفید تر و خوشبو و تخمش ریزه تر از تخم ریحان در آخر دوم گرم و در اول

خشک و مفرح و مفتح و مقوی اشتها و روح دماغی و دل و مدر حیض و بول و مخرج کرم شکم شربا و جنین مرده طلوسا و
شربا و با قوت تریاقیه و رافع عفونات و محلل ریاح و جهت درد سر خصوصا با سرکه و روغن گل و امراض بلغمی
و درد سینه و معده و ورم جگر و سپرز و با عسل جهة گزیدن عقرب و با سکنجبین جهة گزیدن زنبور مجرب
و طبیخ او جهة رفع قمل و عرق مدبو و درد رحم و فواق و سنگ مثانه و با سرکه جهة قی الدم نافع و مضر به
و مصلحش کشنیز و قدر شربت از خشک او یکمثقال و بدلش مرزنجوش است و روغن او که آب او را
با روغن کنجد بجوشانند یا کل او را اگر در روغن کرده در آفتاب بگذارند جهة سدة دماغی و منخرین بغایت
موثر و در تحلیل مواد و تقویت اعضا و خوشبو کردن موی سر و تقویت آن بعید لمیت سپستان
بباء موحده قبل از الف اسم درختی است بستانی و بری میباشد بقدر دو ذرع تا چهار ذرع بحسب
اماکن و غیر سپستان بباء موحده بعد از سین اولست و گذشت و این عریض الورق و باریک
و بر روی هم پیچیده میباشد و گلش زرد و بسیار خوش منظر و در خوشه ثمرش دانها بقدر رطب
مابین زردی و سیاهی و در باغهای مصر جهة خوش منظری غرس میکنند و بعضی دانه او را حب الفقد
و جمعی ثمر اصل دانسته اند و اصلی ندارد مایل بگرمی و در دوم خشک و مقوی معده و حابس اسهال
و نزف الدم و رافع سپرز و با شیر تریاق سموم و پاشیدن آب او مانع تولد کیک و لبس
انگشتری او در انگشت خنصر روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب بالخاصیة مورث جاه و قبول نظرها
و مصدع محرور و مصلحش کشنیز و شربتش تا دو درهم و بدلش بادآورد است سیبا نوعی از ماهی است
و بعربی لسان البحر و بفارسی ماهی مرکب نامند و در بحر قلزم بسیار است و شبیه بسرطان و ظاهرش
صدفی و باطن حجری و در جوف او رطوبت سیاهی که مثل مداد و کتابت میتوان کرد در آخر دوم گرم و خشک
و دیر هضم و طلای رطوبت او جهة داء الثعلب و خاکستر استخوان او جالی آثار و جهة امراض پلک چشم

و با نمک بکلس جهت بیاض چشم کل حیوان و سنون او جهت جلای دندان بسیار موثر و ذرورش طمم زخمها است
سیلان معربی اسم عصارهٔ خرما است که بدون طبخ در آفتاب غلیظ سازند و دبس اعم از انست
و در جمیع افعال مثل دبس و الطف از او و محرق خون و سریع الاستحاله بصفرا و مضر محرورین و مسدد
بخلاف رطب که مسدد نیست و مصلحش میوهای ترش است سیسیل ابن تلمید گوید شبیه زنجبیل و با تلخی و
قبض است و در افعال ضعیفتر از ان سیسه بلغت مصر روغن ترب صحرائیست سیساب خلال است
سیاسال یاسمین است سیف الغراب دلبوث است سیکران بنج است سیکران محوت قلوس است
و گویند ماهی زهرج است سیسران عرف الالا است سینوان فسنتین است سیسا تر هندیست سیر
قرة العین است و بلغة قبرس اسم ثوم است سینوموردن جمیز است سیامون یونانی سمسم است
سیقن ایارس یونانی بمعنی خیار بستانیست سیقن اغریوس بمعنی خیار بریست سیقا فیلوس
یونانی بمعنی آبنوس است سیم اسم فارسی فضه است سیر صحرائی اسم فارسی اسقوردیون است
سیبک اسم فارسی راقو است سیاه دانه اسم فارسی شونیز است و باصفهانی سیاه بیخ نامند
سیماب اسم فارسی زیبق است سیبن اسم فارسی نوعی از ذراریح است سیچان اسم ترکی فاره است
سیب اسم فارسی تفاح است سیندر اسم هندی سرنج است سیورت اسم هندی قرشیان است
سیالی اسم هندی شقاقل است سیسا اسم هندی اسرب است سیبج اسم هندی اشنه است سیاه دانان

شین با الف

اسم فارسی سیاه اورانست سیم اسم هندی کنار است حرف الشین شاهتره معرب از شاهتره است
و دو نوع میباشد یکی را برگ بسیار کوچک و شبیه بگشنیز و گلش بنفش و یکی را برگ عریضتر و گلش سفید
و هر دو قسم را طعم تلخ با اندک تندی و قبض و برگ او بهتر از سایر اجزا جات مرکب القوی و در حرارت
معتدل و در دوم خشک و گویند در دوم گرم است و شیخ الرئیس در اول سرد دانسته مفتح سده جگر و مقوی

معده و مدر بول و سواد و مسهل اخلاط ثلثه خصوصا سودا و مره محترقه و صاف کننده خون و باعث اشتها و خشک او
در تقویت معده قویتر و جهت امراض سوداوی و بلغمی شوره و تبهای کهنه و با سرکه جهت قی صفراوی و غشیان بلغمی و آب
تازه او با ترهندی جهت تنقیه معده و امعا و رفع تو باء و یرقان و جرب و حکه و اکتحال عصارهٔ او جهت تقویت
باصره و با صمغ جهت منع روئیدن شعر منقلب که کنده باشند و مضمضهٔ او جهت حرارت کام و زبان و تقویت لثه
و ضماد خشک او با حنا که در حمام استعمال نمایند جهت جرب و حکه مجرب است و شستن سر با آب منقوع او جهت دفع قمل
و ضماد که رشک باشد و ابریه نافع و ابن ماسویه ضماد تازه او را جهت گزیدن زنبور بسیار موثر دانسته
و تخمش معتدل الحرارت و در افعال محمد بن احمد جالینوس قوی تر از سایر اجزا او دانسته و گویند مضر است
و مصلحش کاسنی و قدر شربت از جرم او سه درهم تا پنج درهم و از آب او سی مثقال تا شصت مثقال و
در مطبوخ تا ده درهم و بدلش نصف وزن او سنا و دو ثلث او هلیلهٔ زرد است و قسمی از گیاه شبیه
بشاهتره است و از ان تیره رنگ تر و برگش باریکتر و شبیه بافسنتین و گل او مایل بسیاهی و بی مزه
و با اندک بدبوئی و قاتل کاو است و او غیر شاهتره و غیر مستعمل است شاه چینی عصارهٔ جامده سیاه
و صفایحی است و بر او نقشی شبیه بنقش خاتم و گویند عصارهٔ ریوند است و بعضی عصارهٔ خنای چین دانسته
و مایل بزردی او بهتر و از بلاد هند خیز د مبرد و مجفف و قابض و طلای او جهت درد سر حار و اورام حاره
و ابتدای فتق و شراب او جهت درد سر و منع صعود بخار و ضعف معده و ذرور او جهت نزف الدم
جراحات نافع و او غیر تنزوی ختائیست شاهسفرم ریحان سبز مایل بزردی ریزه برگست و قسمی
بزرگ و سبز تیره و در اول گرم و در دوم خشک و محلل جمیع اورام و منوم و مفتح سده دماغی و رائحه او
نافع وبا و دافع درد سر محرورین و مسافرین و گریزاننده هوام و جهت خفقان و ضعف معده و
ریاح غلیظ و عصارهٔ او با شکر دافع درد سینه و ربو و سرفه و مضمضه و خائیدن او جهت قلاع و ضماد

ترکرده او با آب سرد مقوی اعضا و تخم او متقاوم سموم و بالخاصیه معتدل جمیع اشربه و بوداده او قاطع
اسهال و زحیر مزمن خصوصا که در گلاب جوشانیده باشند و ضماد او بر چشم جاذب فضول آن و قدر شربتش
تا سه درهم و از عصاره و جرم تا دو درهم و مداومت بوئیدن او مضر دماغ و مصلحش نیلوفر و بدلش [illegible]
شادنج معرب از شادنه فارسی است و بعربی حجر الدم نامند بجهة قطع کردن سیلان خون از آنکه در رنگ شبیه
بخون باشد و آن سنگی است در شکل شبیه بعدس و زرد و سرخ و الوان مختلفه مشاهده شده و تیره مایل بسیاهی
هندی گویند و سرخ را مصری و آن بهترین اقسام است و بعد از آن زرد و ابلق و سفید و زبونترین او
خاکستری رنگ است و تیره و حقیر نوع سفید را در فیروزکوه و سرخ و زرد و ابلق را در حوالی خوار ری و قسم
هندی را در جبال قزوین مشاهده و تجربه نموده و قسمی که مصنوع از مغناطیس محرق است سیاه و زود شکن تر
از معدنی میباشد و در جمیع افعال مثل معدنیست بخلاف مصنوع از حجر الحمار محرق که اغبر و ثقیل الوزنست و شادنج
غیر مغسول در اول گرم و در آخر دوم خشک و مغسول او در آخر اول سرد و در دوم خشک و مغسول او مستعمل و قوتش
تا بیست سال باقیست و مجفف و قابض بی لذع و رادع و خاتم و مقوی عصب و عضل و قوت باصره و حابس
سیلان خون اعضای ظاهری و باطنی و خوردن او با آب انار و امثال آن جهة نفث الدم و با شراب
جهة عسر بول و حیض و درد و رمنی و با ادویه مناسبه جهة اسهال دموی و قرحه امعا و زحیر و سل و طلای او با سفیده
تخم مرغ و امثال آن جهة ورم حار چشم و سایر اعضا و باد سرخ و سوختگی آتش و اکتحال او با شیر دختران
و امثال آن جهة رمد و دمعه و سوزش پلک چشم و سلاق و جرب و حکه و قرحه و با آب حلبه جهة امراض
بلغمی چشم و ذرور او جهة رفع گوشت زیاد و جراحت مجرب و با آب کشنیز و مانند آن جهة بثور و قروح
حاره و مزمنه و جراحت مقعد و رحم و قضیب و اعضای عصبانی بیعدیلست و قدر شربتش از یکدانگ تا
نیم مثقال و مضر مثانه و مصلحش کثیرا و بدلش مغناطیس سوخته و در ادویه عین حضض و در غیر آن دم الاخوین است

شارف

شارف اسم هندی [illegible] شبیه بتربد و طعمش بی حدت و ذی مقراطیس گوید در اول گرم و خشک و
مسهل بلغم مائی و جهة امراض بارده نافعست شاطل و شاتل نیز گویند و بفارسی روشنک نامند
دوائیست هندی شبیه بقطر خشک و بقدر باقلا و بزرگتر و کوچکتر و با تلخی و پوست او بسیار چین دار
و مایل بسیاهی و سرخی و املس در آخر دوم گرم و خشک و مسهل قوی اخلاط غلیظه مفاصل و اعصاب و جهة
فالج و لقوه و رعشه و صرع و امراض بارده دماغی نافع و مورث درد سر و مصلحش فواکه بارده
و قدر شربتش تا نیم مثقال است با مثل او نبات شاه بلوط در بلوط مذکور شد شاهپرج معرب شاه
پرک است و آن لفاح است شابورقان اسم فارسی حدید ذکر است که فولاد باشد و در حدید مذکور
شد شاهوج بجیم و بکاف معرب شاه آلوی فارسی است و آن آلوچه سلطانی است و در ادرک مذکور شد
شاهدانج بجیم و بقاف تخم قنب است و در انجا مذکور شد شاهانج برنوفت و جسفرم بری و شجره
ابراهیم را بعضی این اسم نامیده اند شاملی صاملی است شاریا اسم سریانی ابریشم است
شاب درخت هوهوانه است شاهسفرم رومی اسطوخودوس است شاب رومی فلفل سفید است
شاهنر اسم فارسی هدهد است شادنج هندی شامل حجر هندی و قسمی از شادنج عدسی است شالگره
بلغة دیلمی و شال تنی بلغة مازندران دلدل است شاه زیره بلغة تنکابن بارلیو فاسیرا نامند شالخنی
اسم مازندرانی وسمه است شاه ماهی اسم فارسی بطارخ است و در اقسام سمک مذکور شد شالخ
اسم فارسی قرنبیط است شبت بکسر اول و فتح ثانی و تشدید ثنات ثالث که مولف تذکره تصریح نموده
گیاهیست معروف و بفارسی شویت گویند شبیه برازیانه و اهل تجربه تصریح نموده اند که هرگاه
از رازیانه و شبت در بعضی اراضی منقلب بیکدیگر میشود و قوتش تا ده سال باقیست در آخر دوم گرم
و در اول آن خشک و از ادویه کبار و محلل و منضج و مدر بول و حیض و شیر و تخم او در این افعال قویتر و

شین با با

مسکن مغص و منضج سده دماغی و هاضم و با تریاقیه و جهة یرقان و امراض بلغمی قاطبةً و فواق و ضعف معده
و جگر و سپرز و بول سنگ گرده و مثانه و قولنج و منع فساد اطعمه و جهة امراض آلات تناسل نافع و
با عسل جهة سموم و اعانت قی و آب مطبوخ او و تخم او مسکن مغص و محلل نفخ و از اقطار بدن و رافع غثیان
که از نوشیدن طعام باشد و جهة فواق بلغمی و درد کمر و مثانه مفید و سوخته او در سیوم گرم و خشک و با
عسل جهة امراض مقعد و بواسیر ضماد و شربا نافع و خوردن او با رما وزجاج و عسل جهة ریزانیدن حصات
و عسر بول مجرب دانسته اند و ذرور او مجفف قروح پرچرک و جهة قرحه قضیب مجرب و قطور عصاره او
جهة امراض گوش و جلوس در طبیخ او جهة امراض رحم و ضماد سحوق او با عسل که در طبخ بحد انعقاد رسیده
باشد بر مقعد باعث تلیین طبع و تخم او مدر اطعمه و ترشیها جهة اصلاح معده و خوردن ترشی او بعد از طعام
مقی قوی و مداومت خوردن و اکثار او مضعف باصره و قاطع منی و مغثی و مضر محرورین و منجر و مصلحش
آب لیمو و امثال آن و قدر شربتش تا هفت درهم و از تخم او تا سه درهم و بدلش رازیانه است و
گویند بر سر گذاشتن اکلیل شبت بالخاصیة مانع امراض دماغی و مورث قبول جامه است و روغن او
که عصاره او را بالمناصفه با روغن زیتون جوشانیده باشند تا رفع آب او شود یا تازه او را در
روغن ریخته و بعد یکشبانروز صاف نمایند و مکرر تجدید کنند ملطف و مسخن و محلل و جهة اعیا و درد مفاصل
و تهیج اطراف و درد عصب و رفع قشعریره و لرزه و تلیین صلابات بغایت موثر شبرم نباتیست شیردار
و منبتش معمورها و ساقش شبیه بنی و پرگره و بقدر ذرعی و برگش شبیه بطرخون و برگ کاج و گلش
بنفش و دانه او شبیه بعدس و مایل بسفیدی و زردی و بیخش سطبر و پر شیر و قوی تر از شیر و شیر قوی تر
از برگ و بهترین او خفیف الوزن سرخ است که شبیه باشد بپوست پیچیده و در سیوم گرم و در آخر دوم خشک
و قتال و مسهل قوی بلغم و سودا و زرداب و با قوت قابضه و منفخ دهن رگها و سدد و مدر اخلاط از عمق بدن

دوانی

و موافق معده و جهة قولنج و درد مفاصل و استسقای زقی و ضماد او جهة قوبا و بعد بلوغ بغایت مضر محرورین
و ضعیف البنیه و مورث تبهای تند و محرق بنی و مضعف اشتها و یک مثقال او کشنده بقی و کرب و غشی و
خناق و شیر او نیم مثقال قاتل و غیر مستعمل است و مصلحش در شیر خیسانیدن و استعمال اوست با انیسون
و مقل و هلیله زرد و صبر و قدر شربتش تا یک دانگ و بدلش مازریون شبه اسم عربی روی توتیای فارسی
و شبه را بفارسی شبیه گویند و آن یکی از معادن و فلزات است و بعضی اسم اصطلاحی مصنوع از روح
توتیا و مس دانسته اند که بفارسی آنرا برنج گویند و مراد از مطلق او معدنیست و آن شبیه بطلی و مایل
بکبودی و از سرب اندکی دیرگذارتر در دوم گرم و خشک و اکل و شرب در ظرف آن مقوی دل
و معده و رافع خفقان و سوخته او جهة رفع بیاض عین و سلاق و جرب و در تطلیه جهة کلف و آثار
داء ورام مفید و مضر طحال و مصلحش عسل و قدر شربتش تا یک دانگ است و در تبدیل اسود بابیض صاحبان عمل
مخصوصه مجربست و مولف تذکره گوید که چون رفع زیبق او شود قلعی را ملحق بفضه میکند و از خاصیة
اوست که هرگاه آب را در ظرف دهن تنگی از آن کرده در ظرف دهن بازی قدری شوره در آب
ریخته ظرف آب را در آن حرکت معتدل دهند آب را بغایت سرد کند و معمول هنداست شب از جمله
معادن اربعه غیر کاملة الصورتست که عبارت از زاجات و املاح و نوشادر و شبوب باشد
و آن جسمی است شبیه بزاج و با ترشی اندکی بخلاف زاج که بی طعم ترشی است و در اکثر افعال قریب
بزاج است و از ارمنیه و گرجستان و یمن و سایر بلاد خیزد و اصناف او را هفده قسم شمرده اند
و آنچه موجود و متداولست یکی سفید شفاف مایل بزردیست که یمانی گویند و آن آبیست که در بلاد
یمن چکیده منجمد گردد و قسم ثانی بی زردی و شفاف تر که بفارسی زاج بلوری نامند و پارهای مربع
شکل را مکعب و شقق و مایل باستداره را زاج مدحرج نامند و قسم نرم ملمس زود شکن که با زهومت

رایحه باشد زاج ذفر گویند و این اقسام در تداوی مستعملست و قسم زرد ستیلیون و قسم سرخ غیر مضبوط الشکل و
نوع سبز شبیه بزاج کشور علم باشد در تداوی مستعمل نیستند و قسم ازرق و شفاف و سیاه مایل
به تیرگی از جمله سموم‌اند و ظاهرا توتیای هندی عبارت از آن باشد مجموع آن در دوم گرم و در سوم خشک
و مجفف قوی و قاطع نزف الدم زخمها و زایل کننده گوشت زیاده و التیام دهنده قروح و رافع
چرک و زنگ معادن و در صاف کردن آب و شراب سریع الاثر و شراب او مانع قی و غثیان و مقوی
ماسکه و سعوط او قاطع رعاف و حمول او رافع سیلان حیض و مانع حمل و با قطران مسقط جنین و ضماد او
با روغن جهة اورام بلغمی و با ادویه مناسبه جهة استسقای لحمی و تهیج و با مورد جهة رفع بد بوئی زیر
بغل و عرق و با نمک و عفص و درد سر که جهة قروح ساعیه و خبیثه و با آب زر جهة حکه و جرب و با عسل
جهة رفع آثار و با موم جهة داء الحس و با آب جهة رفع قمل و رشک و اکتحال او با مروارید و شکر و کلس پوست
تخم مرغ و سرگین هر دو ن بالسویه جهة رفع بیاض مجرب و با سماق و عفص جهة دمعه و حمره و نزول سبل و جرب
و اورام و سلطری پلک چشم مفید و نفوخ او در دهن افعی کشنده آن و قطور او جهة رطوبات و گرانی
سامعه و سنون او با فوفل جهة درد دندان و حرکت آن و تقویت لثه و با نکتسیر کرنب جهة
قلاع و غرغره و ذرور او جهة ورم لثه و لهات نافع و گذاشتن او در زیر جامه خواب مانع
احتلام و رافع فزع و خوردن او مورث سعال و سل است و دو درم او کشنده و مصلحش روغن تازه
و میوه‌ها و شیر و قدر شربتش یک قیراط و بدلش نوشادر است و از خواص او ست که چون کسی را
چشم بد رسد و شب را بخور کنند در آن قطعه ثقبه بصورت چشم ظاهر گردد و هر گاه آنرا در طرف
قبله خانه آتش خص بگذارند هرگز بد با هل آن خانه نرسد **شب** بضم اول و سکون بای موحده اسم نوعی
از عنکبوت **شب العباضین** قلی است **شب الاساکفه** و **شب العصفر** و **شب التلی** قلی معصد است

شبوط

شین با تا

شین با ثا

شبوط نوعی از سمک است **شبوق** نوع کبیر خانق الارض است **شبث** شوید است **شبطباط** عصی الراعی است
شبنیزه اسم فارسی خشخاش است **شبیر** اسم فارسی هندوقی بستانیست **شبه** اسم فارسی شیح است
شب کمیز اسم فارسی پخ پخ است **شتر مرغ** اسم فارسی نعامه است **شتر** اسم فارسی ابل است **شتر گربه**
اسم فارسی جبذور است **شثث** بثای مثلثه نباتیست بی ساق و گل او منحصر در اوراق متراکم و بر توی دو بار طوبت
بسیار و کریه الرایحه و زرد و منبتش کوهها و سنگلاخها و با غار و دباغت پوست با و میکنند در دوم سرد و خشک
و آب او حابس قی و مقوی معده و قاطع نزف الدم همه اعضا و جهة اسهال سریع الاثر و در امراض چشم
قایم مقام مامیثا و مضر مثانه و مصلحش عناب و شربتش یک درهم و بدلش ماقت **شجرة آبی مالک** حسنی
عطر طینیا است و بری و نهری میباشد و منبتش کنار آبهای جاری و سایه‌ها است و ساقش منحصر در یکی و
مربع و سبز و بعضی مایل بسرخی و برگش بقدر کفی و اطراف او شکافته و در هر عقده ساقش دو برگ میروید
و شاخهای او میان تهی و گلش بنفش و ریزه و ثقیل الرایحه و ثمرش بقدر نخودی و دانه او سیاه و باریک
و پخش بزرگ و تلخ و بیرون سیاه و اندرون سفید چون بر آب زنند مثل صابون کف میکند و بآن جامه میشویند
و آن غیر جوز صابانست در اول دوم گرم و در یبوست قریب الاعتدال و بیخش از ادویه شریفه و مسهل
برقی سودا و بهتر از لاجورد و رافع جمیع امراض سوداوی و در رفع جذام بعدیل حتی تصریح نموده اند که از
مداومت آن جذامی که تغیر شکل نشده باشد رفع میشود و مقطع بلغم و جالی و ضماد پخ بری او جهة خنازیر
و طلای برگ بری و ثمر او رافع صداع و التیام دهنده زخمها است و مضر مثانه و مصلحش سکنجبین و قدر
شربتش تا سه درهم و بدلش وزن نیم او جهار منی **شجرة الراهب** ابن الدوله از محمد بن احمد نقل کرده که شجریست
غیر نبات ماهودانه و در بلاد دمشق مزروع او نیز میباشد و ثمرش شبیه بثمر شاه دانه و روغنی که از او میگیرند در
طعم شبیه بطعم او و انها ئیکه در شاخها بالا میباشند مقی قوی و از سافل مسهل بلاقی و از وسط مقی و مسهل قوی

شربت او از پانزده دانه تا چهل عدد است شجرهٔ مریم نبات بخور مریم است و بخور مریم مذکور شد شاخهای
او درهم دشبک یکدیگر و چون در آب گذارند دراز و بالین شود و چون خشک گردد بحال اول عود نماید در
سیوم گرم و در یبوست معتدل و مفتح و رافع بلغم و مجمر بشره و جالی در آب نقیع او جهت عسر ولادت و اخراج
جنین بعد پیچ و طلای او جهت بواسیر و بهق و اندمال زخمها و بردن گوشت زیاد و موثر و مضر ریه و مصلحش کثیرا و قدر
شربتش تا نیم درهم شجرة العلق ثمر شجره بریست شجرة الیام صامریوما است شجرة القطران شربین است
شجرة الدم ابو خلسا است و بعضی بر شاهتره نیز اطلاق مینمایند شجرة الکافور شامل اقحوان و ریحان الکافور است
شجرة البهق قثاء بریست شجرة البق و شجرة النسیم شجره دردار است شجره سلیمانی و شجره ذو القرنین و
شجرة الصنم بروج الصنم است شجرة الجن دیودار است شجرة القدوس نوع بزرگ قتاد است شجره حره
ازاد درخت است شجرة البند و شجرة الکله صنوبر هندیست شجرة الحیات درخت سرو است شجرة الحایضه
امغیلانست شجرة الحیه خیطیانا است شجره بارده لبلاب است شجره رستم زراوند طویلست شجره موسی
علیق القدس و عوسج را شامل است شجره طیبه درخت خرما است شجرة التسبیح ازدرخت است شجرة العصب
نوارست شجره ابراهیم تخمکشت است و بعضی مغیلان و جمعی شاهبانج دانند شجرة الدبق درخت سپستان است
شجرة التنین لوف الکبیر است شجرة الخطاطیف عروق الصفر است شجرة الطحال هربیه الجدی است و گویند
فاشرستین است شجرة الضفادع کبیکج است شجرة الکف صابع الصفر است شجرة الدب درخت زعرور است
شجرة التیس طراغیون است شجرة البراغیث طباق است شجره نوعی از راتیانج که بآتش پخته باشد او را
قنهر نیز نامند شحم بفارسی پیه نامند و سمین از فربهی و هردو از دسومت مائیه دموی اند که در سطوح اعضا منعقد گردد
و شحم اشد انعقاد و اقل مائیه است مثل پیه که در قاعده دل میباشد و سمین اکثر مائیه است و اقل انعقاد مثل فربهی
که ملاصق روده است و او از شحم ارطب و ابرد است و مذکور شد و شحم تازه گرم و تر و کهنه گرم و خشک و

شین با با

لطیفتر

لطیفتر است و از هر حیوانی در محل ذکر آن مذکور شده و میشود و از مطلق او مراد پیه بز است و بهترین شحوم
در نضج و تلیین اورام و قرحه امعاء پیه خوک را دانسته اند پس پیه گرده بزغاله را و پیه خرس جهت داء الثعلب
و پیه مرغابی و مرغ جهت خشونت زبان و ورم رحم و چون با برنج پخته شود جهت قرحه مثانه و اکتحال پیه
ماهی که از حرارت آفتاب گداخته باشند با عسل جهت تقویت باصره و پیه کرکس و جوارح و طیور وحشیه
جهت مفاصل بغایت نافع اند و چون خواهند که شحوم را مدتی نگاه دارند باید پرده ها و کثافتهای او را گرفته در
آفتاب یا نزدیک باتش گذاشته صاف او را با قدری سعد یا اذخر یا شونیز یا شراب
چند جوش داده با قدر مضاعف گداخته با یکی از ادویه مذکوره یا زیاده از آن مخلوط کرده و خوردن
شحوم مغثی و مرخی معده و مصلحش در محرورین سکنجبین و آب لیمو و امثال آن و در مبرودین زنجبیل و نمک و مانند آن
و بدلش در جمیع افعال روغن زیتون و بهتر از آنست شحرور مرغی است سیاه و منقار و پای او در از زرد و
مایل بسرخی و بقدر قمری و بزرگی او را قرا طاوق نامند و باصفهانی قوغار و در مازندران توکا نامند
در دوم گرم و تر و صالح الغذا و جهت کزاز و مالیخولیا و فالج نافع و خون او با روغن بادام بغایت مورث
حسن صوت و رافع گرفتگی آواز است شحم الارض قطن است و گویند خراطین است و بعضی جوز جندم دانسته اند
شحم کشنج است شحم النخله جمار النخل است شحمه اسم اخیر لبلاب کبیر است شحم الاترج دوار البست است
شحم الرخ خطمی بری است شحم قاوندی قاوند است شخار سنجای معجمه قلی است شخار ابیض بلغت اهل صناعت
ملح القلی است شخت توبال الذهب است شخیخ تخم انجبار است شراب مروق خمریست که نان سپید
و کشمش را در آن خیسانیده و بعد از شش ساعت صاف نمایند کثیر التغذیه و موافق ناقهان است
شربین از اصناف سرو است برگش از آن عریضتر و ثمرش شبیه بثمر سرو و از آن کوچکتر و بهترین
قطران از او حاصل میشود و بعضی او را از اقسام صنوبر دانسته و بسرو شبیه و از آن کوچکتر و در اصفهان

شین با تا ج
شین با دال

معروف بدرخت نوش است و قسمی از او کوچکتر است و خارناک و ثمرش بقدر گردگان و عرعر بری گویند
اقسام او در اول سیوم گرم و خشک و آب مطبوخ شاخ او جهة قروح ظاهر و باطن و سستی اعضا و ضعف جگر
و ریاح غلیظ و نطول او جهة منع ریختن مو و رفع قمل و تحلیل اورام و امراض رحم و مقعده و ذرور او رافع نزف الدم
و اعیا و جهة التیام قروح و خوشبو کردن رایحهٔ بدن و مضمضهٔ طبیخ برگ و ثمر او با سرکه جهة درد دندان و
ضماد او جهة خناق و ورم لوزتین و ثمر او قابض و مدر بول و مخرج مشیمه و جهة سعال و علل جگر و گزیدن ارنب
بحری نافع و مورث صداع و هزال و مصلحش فواکه ترش و کشنیز است **شری** گیاه حنظل است **شرب**
فراسیون است **شراد** زرنیخ مصعد است **شراب جیوشی** خمریست که در جزیره جیوش بلاد مغرب با آب
انگور و آب دریا بعمل می آورند با عفوصت و تندی میباشد **شراب** اسم اصطلاحی خمر است **شراب خشخاش**
اسم فارسی دیاقوزه است **شراب خرما** اسم فارسی نبیذ التمر است **شراب دوشابی** اسم فارسی
نبیذ العسل است **شراب عسلی** اسم فارسی نبیذ العسل است **شراب مویزی** اسم فارسی نبیذ
الزبیب است **شرنک** اسم فارسی حنظل است **ششدان** اسم فارسی فاشرستین است **ششغ** فو است

شین با شین

ششقاقل شقاقل است **ششرشب** اسم نباتیست که در دیر الغربای مصر یافت میشود و سطبرتر از
انگشتی و سبز و مایل بزردی جهة استسقای حکمی مجرب دانسته اند و گویند بدون کرب و مشقت اخراج
زرداب میکند

شین با طا

شطبه بلغت مغربی اسم نباتیست کثیر الوجود در کوههای برف دار و برگ و تخم و شکل آن
گیاه مثل زیره است و طعمش با اندک تندی و شیرینی و تخمش چند عدد مجتمع و غیر مستحکم و بعضی از آن
راست و بعضی از آن کج و بالخاصیه با وجود گرمی جهة تبهای حاره نافع و مدر بول و مفتت حصاة و
محلل ریاح معده و رافع اکله و مستحکم و ضمادش بجهة علت معروف بشوکه گویند مجربست **شطویه** صعتر
بستانیست و بفارسی مرزه نامند

شین با عین

شعیر بفارسی جو گویند بهترین او سفید بالیده تازه و کهنه او که یکسال
گذشته باشد بسیار به است در آخر اول سرد و خشک و قلیل الغذا و با قوت جالیه و قابضه و مجفف و رادع
و مسکن غلیان خون و صفرا و تشنگی و مصلح شیر توعات و مورث لاغری بدن و مضر مثانه و مصلحش
روغنها و انیسون است و آرد بو داده او که سویق نامند با قدری شکر بهترین اغذیه اطفالست و چون
خمیر او را بگذارند تا ترش شود و در دوغ حل کرده بعد از یکشب از یک وقیه تا یک رطل از آن
بنوشند جهة رفع تشنگی مفرط و التهاب معده و قی صفراوی و حکه و تبها و اسهال صفراوی بعد ملینت
و آب مقشر مطبوخ او بحدیکه مهرا شده باشد ماء الشعیر نامند سرد و تر و مدر بول و مسکن حرارت
خون و اخلاط محترقه و سریع الانحدار و مولد خون صالح و مرتب و جهة تبهای تند و جگر حار و سل و دق
و قرحه ریه و امعا و اسهال حار یابس نافع و مرخی معده و مضر احشای بارده و نفاخ و مصلحش گلقند
و در حین احتقان طبع استعمال او جایز نداشته اند و مطبوخ آن با نصف آن خشخاش کوبیده جهة
صداع حاره و با اضافه قرطم جهة اخراج بلغم لزج و منع شری و تفتیح سده و با انجیر و عناب و سپستان
و پرسیاوشان جهة سعال و درد سینه مجربست که شیره جو که کشک الشعیر نامند سرد مایل بخشکی و غلیظتر
از ماء الشعیر و جهة اسهال صفراوی و امزجهٔ حاره مفید و ضماد او رادع و محلل اورام و با آب کشنیز محلل
خنازیر و اورام صلبه و ورم گلو و با راتیانج و زفت و تخم کتان و بول اطفال محلل اورام صلبه و گشاینده
دمل و با اکلیل الملک و پوست خشخاش جهة ذات الجنب و با آب به جهة نقرس حار و مطبوخ او
با سرکه جهة جرب و حکه و با بنج و افیون و آب کاهو مانند آن جهة صداع و ورم چشم و نزلات و
سرخ و استحکام دادن عضو شکسته و کوفته دیده و غرغره شیر او جهة ورم و درد گلو و طلای مطبوخ او
با انجیر و ماء العسل جهة تحلیل اورام بلغمی و حاره بغایت موثر و ضماد سوخته او جهة کلف و خراز نافعست
شعر بفارسی موی نامند و آن متولد از بخارات اخلاط محترق آن متکون میشود بغایت یابس و

خواص موی هر حیوانی در طی ذکر آن مذکورست و مراد از مطلق شعر موی انسانست چون او را بسر که تر کرده
بر زخم سگ دیوانه گزیده بگذارند رفع سمیت آن بکند و با شراب و روغن زیتون مانع ورم جراحات
سر و سوخته او بغایت مجفف و بی لذع و سنون جهت آکله و خشک کردن زخمها نافع و مجرب و جهت قلاع
و قروح دبا کند رو زفت جهت جراحات سر و با مرداسنگ جهت تسکین جرب و حکه و تقویت چشم و با آب و
روغن زیتون جهت سوختگی آتش و ذرور او جهت بروز مقعد بغایت موثر و قطور او با سفیداب و توتیای
مغسول و گل ارمنی جهت حرقة البول مجرب و بخور او جهت اختناق رحم و صرع سددی و گریزانیدن هوام و حیوان
جهت سیلان رحم و تجفیف رطوبات موثر و ماء الشعیر که از تقطیر او حاصل شود جهت رویانیدن موی مجرب
شعر الغول گیاهیست بی ساق و بی ثمر و منحصر در اوراق خشن شبیه ببرگ خرمای مایل بسیاهی و خشن سیاه و
پر ریشه و غیر پر سیاوشان و در دار المرز کثیر الوجود و در تنکابن کرف نامند و در خواص قریب بپرسیاوشان
و در تنقیه سینه قوی تر از آنست شعر الجبار نباتیست غیر پر سیاوشان شبیه بموی یال اسپ و باریک و
سیاه و چندین عدد بشکل دسته از یکجا میروید و بر روی زمین پهن میشود و بی برگ و ساق و بیخ و چون
بسوزانند بوی موی سوخته میدهد گرم و خشک بخور او جهت تب ربع مجرب دانسته اند و گویند تعلیق او
مانع ماندگی راه رونده است شعر الجن شعر الغولست شعر الارض و شعر الخنازیر شعر الجبار است شعاریر
قثای بری صغیر است شعور الصقالبه زعفرانست شعیر رومی خندروس است شغال بغین معجمه اسم
فارسی کلب بری و آن ابن آوی است شفنین بری مرغیست از فاخته بزرگتر و سفید و طوق گردن او
سیاه و ناتمام و یمامه و بترکی الافاخته نامند در دوم گرم و خشک و بغایت سریع الهضم و گوشت او ستیل؟ کیموس
صالح میشود و مقوی قوت ماسکه و حواس و موافق ناقهین و مفلوجین و زیاده کننده قوت حافظه
و محرک باه و اکثار او مضر محرورین و مصلحش سرکه و کشنیز و مقوی فعل او شیر تازه است و در حیوة الحیوان

شین با نون

شین با غا

مذکور است

مذکور است که چون شخصی خون او بر قضیب طلا کرده مباشرت نماید دیگری با آن زن مقاربت نتواند کرده
جالینوس گوید تخم او با اندک عسل و یا اندک بوره جهت درد جگر و حمول زبل او جهت ورم رحم مجربست و مهرار
پیه او را جهت ورم رحم و ثقل سامعه بغایت مفید دانسته اند شفنین بحری حیوانیست دریائی شبیه بخفاش
در رنگ بال و شکل و دنباله او شبیه بدنباله موش و در زیر دنباله او نیشی مثل خار و از زدن نیش او الم عظیم حادث
میشود و چون نیش او را در زیر جا به خواب گذارند مورث بیخوابی مفرط و دفن کردن او در خانه موجب
تفرقه اهل آن خانه و پاشیدن سحوق سوخته او بر دو کس باعث تفرقه و بغض ایشان میگردد و بدین جهت
او را حوت الشر نامند و گویند چون در مکان بول شخصی نیش او را فرو برند باعث سوزش عظیم و درد
عظیم بصاحب بول میشود و مادامی که رفع او نماید ساکن نمیشود شفلج بارکیاه کبر است شفتالو اسم فارسی
خوخ است شفترک اسم شیرازی خبه است شقیقل شقاقل است شقودیس قثای بری است شقایق معروفست
و گویند نعمان بن منذر در خورنق او را زرع نموده مسمی بشقایق النعمان گشته و آن بری و بستانی میباشد
شبیه بنبات خشخاش و برگ بستانی از آن کوچکتر و ثمر و دانه اش مثل خشخاش کوچکی و مخدر قوی و تریاک او
بغایت قوی السکر است در دوم گرم و خشک جاذب و ملطف و منضج و جالی آثار و مجفف و شرب گل
خشک مسحوق او بقدر دو درهم با مفتح جهت تسکین درد احشا و اعضا که دفعة بهم رسد سریع الاثر و نفوخ او
قاطع رعاف در ساعت و شرب طبیخ برگ و ساق او که با کاه جو پخته باشند مدر شیر و حیض و طلای
عصاره او منقی چرک زخمها و رافع نفشر جلد و محلل ورم چشم و سعوط او منقی رطوبات دماغی و قطور او
جالی بیاض چشم و ضماد گل او با پوست گردکان سبز جهت سیاه کردن مو و دفع قوبا و مداومت
شرب تخم او هر روز یکدرهم با آب سرد جهت رفع برص مجرب و یکدرهم از قبه او با شراب مورث
جنون و مصلحش شیر تازه و چون ظرفی را از گل شقایق پر کنند و فرش و لحاف آن به را سخت نمود

شین با قاف

شین با کاف

چهل روز در سرگین تر اسپ دفن کنند و هر هفته سرگین را تغییر دهند خضاب صاحب ثبات می شود و گویند مجربست
شقاقل بیخیست پر گره و با لزوجت و اندک شیرینی و بسطبری انگشتی و دراز و ساق گیاه او پر گره و
در هر گرهی برگی رسته و ثمرش بقدر نخودی و سیاه مملو از رطوبت سیاه و گلش بزرگتر از بنفشه و بنفش
در زیر اشجار رستد اکثر و مکان نمناک و مستعمل بیخ او و قوتش تا چهار سال باقیست در اول گرم و در دوم تر
و بهی و منفخ و قاطع بلغم و مقوی کمر و مسخن گرده و معده و جگر و مصدع و مسقط اشتها و مصلحش عسل و مربای
او با عسل بغایت مقوی ارواح و قوا و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش در تقویت باه حب الصنوبر و بوزیدانست
شقراق مرغی است بقدر فاخته سبز و به بوتیمار سبز قبا نامند و در تنکابن کراکرا گویند در دوم
گرم و خشک و محلل قوی ریاح غلیظه و مواد بلغمی و دیر هضم و مصدع و مصلحش سکنجبین و سرکین او جهة کلف
نافع **شقردیون** اشقوردیونست **شقر و شقیق** اسم شقایق است **شکرتیغال** اسم فارسی تیهال است
و آن غلاف حیوانیست شبیه بکیس که در خار ازرودست مثل کرم ابریشم از لعاب خود می تنند و در آن
میمیرد مایل بتدویر و سفید و شیرین و در حرارت معتدل و رطوبت در او غالب و با لزوجت و ملین و مسکن
حدت اخلاط و سوزش مری و جهة خشونت سینه و سرفه و صاف کردن آواز و خشکی گلو و معده
نافع و اکثار او مغثی و مصلحش شکر و ترنجبین و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش نباتست و مولف الفتاک
او را سکر العشر دانسته و فیه ما فیه کما لا یخفی **شکاعی** از امثاف باد آورد است و از اقلع بقدر و مجفف تر
و بعضی هر دو را یکی دانسته اند و اول اصحست چه باد آورد بفارسی شامل شوکه بیضا و شامل شوکه غیر بیضاست
و در بعضی بلاد بکنگر خر معروف و کمی را گل سفید و یکی را بنفش است و اینه مخصوص شکاعی و در جمیع افعال
مثل قسم سفید و قوی‌تر از آن و مستعمل از بیخ و ثمر و بیخ قوی‌تر از ثمر است و قاطع نزف الدم و با قوت
تریاقیه و مدمل قروح و ملطف بلغم و طبیخ او جهة تبهای اطفال و تبهای مرکبه بغایت نافع و مفرح و مصلحش

صمغ

شین با لام

صمغ عربی و قدر شربتش دو درهم و بدلش باد آورد و سایر خواص در اینجا مذکور شد **شک** بفارسی مرگ موش گویند
چه خورانیدن او بموش موجب قتل وی و هر که موشی که از و خورده باشد باعث مردن موشان دیگر است و آن
جسمی است معدنی و سفید و ثقیل الوزن و براق و از سموم قتاله و اهل صناعت او را در کل مقام بدل زرنیخ سفید نمایند
و آنچه زرد باشد زرنیخ است و قوتش بعد از هفت سال فاسد میگردد و رنگش اغبر و وزنش سبک میشود و در چهارم
گرم و خشک و محلل و منفخ و التیام دهنده زخمها است با احداث درد شدید که صبر نتوان کرد و طلای او
با روغنها جهة حکه و جرب و با گلاب جهة اورام بارده و استسقا نافع و اکتحال او جهة دفع طبقات و رطوبات چشم را
زایل میکند و نیم درهم او در یکروز کشنده و تریاق او تراشه پوستهای حیوانات است که سوزانیده بقدر
ربع او تا دو چندان آن بیاشامند و مجربست **شکوهج** اسم معرب خسکست **شکاعا** کشوث است **شکرانک**
اسم فارسی حجر العاج است **شکوذ** اسم فارسی فقاح است **شکنه** اسم فارسی کرشت است **شکرپنیر** اسم فانید
سنجری معمول بجستانست **شلجم** معرب از شلغم فارسی و بعربی لفت نامند بری و بستانی میباشد و بری
دو قسم است یکی را شاخهای نباتش دراز و برگش بعرض انگشت مهین و گلش باریک مثل بیخ اشجار و غیر ماکول
و تخمش سیاه و منفرش سفید و منابت او مزارع است و دیگر را افنتش در دشتهای نمناک و نزدیک آبها
و بیخش بقدر خیار و بسیار سرخ و ماکول است و برگش شبیه ببرگ بستانی و از آن باریکتر و املس و کثیر الشریف
و تخمش مثل بستانی و مایل بسیاهی و تخم قسم اول اسمی بشره و قسم ثانی در خواص قریب به بستانی و از آن گرمتر و در
رطوبت کمتر و بستانی در اول دوم گرم و در اول تر و کثیر الغذا و مهیج باه و مدر بول و مقوی باصره و نفث جهات
و رافع سعال و ملین طبع و سینه و نفاخ و دیر هضم و مصلح آن زیره و شیر منها و رشتهای باریک او که
سائیده با عسل بنوشند جهة سپرز و عسر البول مجرب و ضماد مطبوخ او محلل اورام است و ترشی شلغم ملطف
رطوبات و مقوی اشتها و مشهی و رافع نفخ است و ضماد نطول مطبوخ جمیع اجزای او جهة شقاق و نقرس و حکه مفید و

تخم او در اول سیوم گرم و در اول تر و بهی تر از تخم آن وحشی و با تریاقیه و در جمیع افعال قویتر و مولد ریاح و
مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و ترشیها و گلقند و قدر شربتش تا دو درهم است و روغن تخم او جهة ریاح
و رفع اعیا و تقویت آلات تناسل شربا و ضمادا مفید شل بار درختی است هندی و سفرجل هندی گویند
بزرگتر از فندقی در طعم تند و با اندک تلخی و قبض و نرم و املس و بی قشر در سیوم گرم و در اول خشک و محلل
قوی و ملطف اخلاط غلیظه و مسهل و رافع ریاح و جهة صلابت عصب و فالج و عرق النسا و قولنج نافع و مضر
و مصلحش عسل و شربتش نیم درهم شلغم اسم شوندر است شلخ تخم انجبار است شلیل بلغة خراسان میوه ایست
لذیذ بقدر گردکان و بزرگتر از ان و در طعم مثل شفتالو و در آخر بهار بهم میرسد و الطف از شفتالو و در افعال

شین با میم

خواص بهتر از ان و بی غایله است شمع بفارسی موم نامند زرد و سرخ او را بتکرار گداختن و در آب سرد ریختن
و آویختن در مهتاب سفید میکند در اول دوم گرم و در رطوبت معتدل و قوتش تا سی سال باقیست و محلل و منضج
و ملین و مصلح ادویه مرهمها و موافق زخمها و خوردن ده خرتوبه او که بقدر گندم ریزه کرده و فرو برند و یا در روغنها
حل نموده بنوشند جهة قروح باطنی و سحج مجرب است و جهة درد سینه و سرفه و رفع انجماد شیر و سل و درد گلو
و بهات و تصفیه آواز بتعدیل و طلای او جهة حکه و جرب و خشونات و نضج اورام و وسیع کردن و بچرک
آوردن زخمها و نرم کردن سینه و صلابات و رفع اذیت زخم حربه زهردار موثر و بخور او جهة رفع
عفونت هوای بای و بعرق آوردن صاحبان تب و رایحه او جهة رفع بدبوئی چینی و اذیت بوی گرد او
حقنه او با روغن گل سرخ جهة سحج بغایت نافع و رافع اشتها و مسدد است و مصلحش نانخواه و شربتش تا نیم درهم است
و بدلش آرد باقلاست و گویند چون آشیان مکس را بسوزانند و بظرفی بمالند و در آب دریا و سایر آبها بگذارند
آب شیرین را بخود جذب میکند و موم شمع عروسی را در نیرنجات جهة محبت و آنچه در غرا سوزانیده باشند
جهة بغض موثر دانسته اند و از خواص اوست که چون قمر در سنبله بتثلیث عطارد و از نحوست بری با یک مثقال

موم شمع عروسی را با سه قیراط موم پاک در یکدرهم نقره مضبوط نموده نگهدارند غلبه بر همه خصم او را روی دهد
و زبان دشمنان بسته شود شمس بلغة اکسیر یانغ است شمار رازیانج است بلغة شام و مصر شمشاد اسم
فارسی بقس است شمامه دستنبو است شمشیر قاقله صغار است شمیعه شامل و روغن ترب و سند بطس است

شین با نون

شمول خمر است شلیت اسم هندی حلبه است شخار اسم ملح هندیست شند از طیوب معمول است در
مصر بسیار معمول و بیونانی سمیلوس نامند یعنی دخان الفروست و بهترین او سفید بی بوی و در دوم است در
سیوم گرم و در دوم خشک و مقوی دل و مدر فضلات و منقی حصات و رافع اخلاط لزجه سینه و با زعفران
مفرح و جهة سرفه و ضعف عصب و خفقان و با انیسون جهة قولنج مجرب دانسته اند و طلای او جهة قروح و آثار
و حمول او جهة بواسیر و تقویت رحم مفید و مجفف و مصدع محرور و مخشن سینه و مصلحش روغن کنجد و قدر شربتش
چهار قیراط و دستور العمل او آنست که حصی لبان انکوب کرده در ظرفی کنند و بر ان ظرف ظرف دیگر
طولانی وصل نموده بگل حکمت استحکام دهند و آتش معتدل برافروزند تا صعود بر ظرف بالا کند و در انجا جمع
شود و اگر بجهة زیادتی عطر ظرف بالا را بعود و صندل یا لابند جایز است شنج اسم معرب حلزون و آن
نوعیست که کالعذرا آن مهره میکنند و در حلزون مذکور شد شنبلید اسم فارسی شکوفه سورنجانست
شنار فراسیونست شنیز شونیز است شنشنا اسم سریانی آشنه است شندل بلغة نبطی تودریست
شکاة الصناعه لجام الذهب است شنجاک بجیم و بکاف ابوخلسا است شنبلیله بلغة اصفهان حلبه است

شین با واو

شنجرف زنجفر است شنک بلغة اصفهان لحیة التیس است شوندر اسم معرب قسمی از شلغم بری
ماکولست و در شلغم مذکور شده و تخمش در تریاقیه قویتر از نوع بستانی و در تریاق فاروق این نوع مراد است
و رافع عفونات و ریاح و در افعال قویتر از تخم سایر اقسام است شوکران اسم یونانی نباتیست بازو
و ساقش پر گره مثل ساق رازیانه و بزرگتر از ان و برگش مثل برگ شبت و گلش سفید و شبیه گل شبت

و بد بوی و شبهای شاخ او کوچک و چتر دار و تخمش شبیه تخم ناخواه و مایل بسفیدی و تخمش مجوف و شهور بتخ
نفتی است و از تفت بلاد بزوخیزد در چهارم سرد و در سیوم خشک مخدر و مسکن منوم و دو درهم او
قاتل و طلای عصارهٔ او جهة باد سرخ و نمله و اوجاع حاره و ضماد برگش و تخمش رافع احتلام و ورم انثیان
و مانع بزرگ شدن پستان زنان و قاطع شیر و نزف الدم و رعاف و اسهال و قدر شربتش نیم دانگی و چون
پخ اورا با بزر البنج از هریک پنجدرم کوبیده با صد و پنجاه عدد مویز بزرگ دانه و صد و پنجاه مثقال آب
بجوشانند تا آب بسوزد و مویز را خشک کرده از ادویه جدا سازند مسکر قوی و در استمساک منی مجرب است
و حنیر او را مویز عسر نامیده و قدر شربتش از یکعدد تا سه عدد و زیاده از آن منوم قویست شونیز
بفارسی سیاه دانه نامند نباتش شبیه برازیانه و از آن دراز تر و باریکتر و گلش بنفش و مایل بسفیدی و
غلاف تخم او بزرگتر از غلاف بزر البنج و تخمش سیاه و مغزش سفید و قریب بانیسون و قوتش تا هفت
سال باقیست در اول سیوم گرم و خشک و محلل مدر حیض و بول و شیر و مقطع اخلاط و جالی و مجفف و
منفخ و مسقط جنین و تریاق سموم بارده حتی بخور او باعث گریختن هوام است و جهة قولنج ریحی و درد
سر و فم المعده و غثیان و استسقا و یرقان و سپرز و مداومت آن هر صباح با روغن زیتون
جهة سرخ کردن گونه و تصفیه بشره و با سرکه جهة اخراج اقسام کرم شکم و دو درهم او تا سه روز با آب
نیم گرم جهة گزیدن سگ دیوانه و رتیلا و با سکنجبین جهة تب ربع و تب بلغمی و با آب و عسل جهة نفث الانتصاب
و سنگ گرده و مثانه و سوخته او جهة بواسیر خصوصاً که با آب مورد بنوشند بعد از ضماد او جهة تأثیل و
دفع خال و تقشر جلد و درد مفاصل و درد سر بارد و سده خیشوم و با بول اطفال جهة تحلیل اورام صلبه و
با سرکه جهة بهق و برص و سعفه و قوبا مجرب و با آب حنظل که بر اطراف ناف طلا کنند جهة اخراج کرم حب
القرع قوی الاثر است و سائیده او با خون افعی یا خون خفاش یا خون خطاف جهة منع بغایت موثر و با عسل

ادرار

و روغن جهة در دو درهم و درهم دارچینی و نیم درهم نعناع نعناس و با روغن گل سرخ جهة جرب و ضماد سوخته او با موم و روغن حنا و مانند آن
جهة منع ریختن موی و رویانیدن آن و با گلاب جهة زخمهای سوداوی ساق پا مجرب دانسته اند و بابول
جهة شهدیه سر و منع نزلات و سعوط و بوئیدن آن جهة درد سر مزمن و گشودن سدهٔ خیشوم و زکام
و لقوه و بغایت مفید و ککاد کرم او بر سر جهة زکام و بر سایر اعضا جهة تحلیل ریاح سریع الاثر و قطور بود او
با روغن زیتون بقدر سه چهار قطره جهة دفع زکام که با عطسهٔ بسیار باشد مجرب و مضمضهٔ مطبوخ او
با سرکه جهة درد دندان بارد و قطور او با روغن جهة الخضراجه درد گوش و سده و ریاح آن نافع و حقنه
روغن او با روغن زیتون و کندر جهة اعادهٔ باه مأیوسین از مجربات دانسته اند و طلای روغن او
که بقرع منکوس گرفته باشند بر اعضای تناسل و کمر جهة نعوظ بعد از رفع درد های عصب بارده
و سستی و سدهٔ اعصاب و خوردن آن نیز جهة باه و امور مذکوره سریع الاثر است و اکثار شرب شونیز
مورث خناق محرورین و سدر و مصلحش سرکه و مضر کرده و مصلح او کثیرا و قدر شربتش دو درهم و از روغن او
تا یکدرهم و بدلش انیسون و نصف او تخم شبت است شواصرا سنگ الجن است و اورا در تنکابن مشک شش
نامند و ابوریحان بیان نموده که در بلاد دیلم باین اسم گیاهی دیده ام و آن نباتیست خاکستری رنگ شبیه
بانسنه و منحصر در اوراق ریزه متراکم و از روی زمین جدا نمیشود و بی گل و بی ساق و خشک سیاه و
بقدر سماری و منبتش سنگلاخها و کوههای عظیم و از تازهٔ او تا چند ماه بوی مشک خالص می آید
سیوم گرم و خشک و مفرح و مدر حیض و مقوی ارواح و قوا و در جمیع افعال قریب بسنبل الطیب شوحا
اسم عربی برنجاسفت شوشیر اسم قاقلهٔ صغار است شوحط اسم عربی درختیست بزرگ و شاخهای
او صلب و بی گره و برگش شبیه برگ بید و از چوب او کمان میسازند و جمیع اجزای او با قوت قابضه
و جهة اسهال مفید و جلوس در سایهٔ او ممنوع است شوع درخت بان است شوکة ابراهیم بلغة مغربی

قرصعنه است شوکه یهودیه و شوکه زرقا نیز گویند شوکه منتنه نوعی از طباقت و گویند خافث است شوکه مار زریونت شوکه الذراعین بلغة مغربی و نیفا قوس است شوکة الدبن عکوبت شوکة العلک بلغة مغربی اشخیص است شوکه غربیه شکاعیت شوکه بیضا بادآورد است شوره بلغة مجاز اسرار است و بلغة فارسی البقر شوکه مصریه و شوکه قبطیه قرظ است شوکه شهبا و شوکه صهبا و شوکه شاکیه کیا و خرنوب است

شین با ها

شوغار زاج سفید است شوکه الجمال اشترغار است و بلغة مصر رعی الابل است شوذانیق سوذانیات است شوکا بلغة تنکابن اسم وعل است و آن از جنس ایل است شهدانج تخم قنب است و در اینجا موصوف است شهد عسل است که از موم بی آتش جدا شده باشد شهدانج بری حب السمنه است شهده الطیور است

شین با یا

شور اسم فارسی و ترکی قاقلی است شیطرج اسم معرب چخ نباتیت سرخ و بسیار تند و باریک برگش شبیه ببرگ رشاد و در اوایل سردی هوا خشک شده سبز شود و متصل به بیخ او برگی میباشد و در میان آن از شاخهای او گل ریزه پر برگ سفید ظاهر میشود و تخمش از خشخاش بغایت ریزه تر و مستعمل بیخ او است و نبتش خرابها و قوتش تا پنج سال باقیست در آخر سیوم گرم و خشک جالی و محرق جلد و مسهل اخلاط لزجه و استعمال او با شیر و سرکه منفتح سده و با شحم و مهیج باه و مسقط جنین و جهة صاف کردن آواز و دفع بلغم و ریاح و سموم و درد مفاصل و سبز زنان فع و ضماد او جهة بهق سفید و برص و جرب و رویانیدن موی بعد از سقوط آن موثر و چون کوبیده در کف دست مخالف دندان درد ناک گرده بدستور بطرف مخالف آن تا صباح بگذارند رفع آن الم کند مجربست و چون تخم مرغ یکروز در میان خائیده او پنهان کنند پوست او را سرخ کند و این علامت تازگی و خوبی اوست و ضماد برگ او مقرح جلد است و قدر شربتش یکدرهم و مضر ریه و مصلحش صمغ عربی و مصطکی و بدلش در علل سپرز مرجان و در غیر آن زرنباد و فوه است شیح بفارسی درمنه گویند و خشک اقسام او را میسوزانند و

نباتیت گلش خوشبو و تلخ و با اندک حدت و شبیه بافسنتین رومی و اقسام میباشد جبلی و تیراز و دشتی و هرچه گلش مایل بزردی و برگش شبیه بسداب و نبات او از شبت کوچکتر است شیح ارمنی نامند و هرچه مایل بتیرگی و با رطوبت چسپنده و گلش زرد است شیخ جبلیت و عریض الورق که گلش سرخست شیح خراسانی و شیح ترکی نامند و در منه ترکی تخم بستیاج و خشنزک نامند چه اقسام شیح را مستعمل گل اوست و تخم او را اثر نیست و درمنه ترکی متعارف تخمی است معروف و در بستیاج مذکور شد در سیوم گرم و خشک قاطع بلغم و مفتح سده و مدر فضلات و مخرج اقسام کرم و مسهل اخلاط فاسده و محلل ریاح و جهة گزیدن عقرب و رتیلا و سموم بارده و فواق و مغص و دود و کرم و عسر النفس و تنهای مرکبه نافع و مضر معده و عصب و مصلحش مصطکی و ترمس و ضماد سوخته او با روغن زیتون و امثال جهة داء الثعلب و سرعت بر آوردن موی موثر و در آن جهة آکله و طلای آب طبیخ او جهة ورم بلغمی چشم و سایر اعضا مفید و قدر شربتش از سموم تا سه درهم و در سایر مواضع تا دو درهم و بدلش مثل او افسنتین و بعضی سداب بدل او دانسته اند و روغن او که بدستور روغن گل گیرند جهة رفع لرزه تبها و امراض بارده و استسقا و ورم معده نافعست شیلم بفارسی گندم دیوانه نامند و آن دانه ایست از جو باریکتر و کوچکتر و با تلخی و مایل بسرخی و نبات او شبیه بنبات گندم و در گندم زار میروید و در اصفهان کلکک گویند در دوم گرم و خشک و مخدر و موجب سدد و منفصد آواز و نانی که شیلم داشته باشد مسکر و منوم و ضماد او جاذب و منقی مواد و با سفیده تخم مرغ محلل صلابات و با عسل جهة نقرس و با سرکه و روغن زیتون جهة قوبا و سعفه و جرب متقرح و طلای روغن او منوم و کرمتر و لطیفتر از روغن گندم و مصلح مضر آن روغن و شیر و قی کردن و ربوب حامضه است شیبه اسم عربیت و از غیر شیبة العجوز و نبت او بستانها و جائیکه باران بسیار باشد و او گیاهی است

که ساق و شاخ آن سفید و برگش مایل بسفیدی و غبارناک و گویا بتراشه ریزه کرده اند و خوشبو و با تندی
و شبیه ببوی صعتر در سیوم گرم و در دوم خشک و مفتح سده و محلل و مدر حیض و منقی فضلات و مواد نزله
و ضماد او رافع ورم ریحی و بلغمی و مانع مواد ورمی در ابتدا و انتها محلل آن و جهة ریاح رحم و جذب جنین
بغایت موثر و قدر شربتش تا یکمثقال **شیرخشت** بتای آخر و بکاف اسم صمغ بعضی از اشجار بلاد هرات
و از جنس شبنم مانند ترنجبین نیست و بهترین او سفید و شیرین و حبهای بزرگست که چون در دهان نگاهدارند
کام و زبان را بسیار سرد کند و مغشوش و مصنوع از آرد جو را این صفت نیست در اول گرم و در رطوبت
معتدل و در جمیع افعال سوای تقویت و ضرر صاحبان قولنج قویتر از ترنجبین و جالی و ملین طبع و مسهل اخلاط
سوخته و مرکبه رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و جهة خشونت حلق و سرفه و تبها که از مواد رقیقه باشد و جهة
حرارت جگر و ورم آن و با ماء الشعیر بهترین ادویه و اغذیه صاحبان تب است و ضماد او ملین و جالی
بشره و با شیر جهة طراوت گونه موثر و مولد قراقر معده و مصلحش روغن بادام و رازیانه و قدر شربتش
تا بیست مثقالست و بدلش مثل آن ترنجبین و شیخ الرئیس در بعضی مقالات خود فرموده که با وجود آنکه
شیرخشت مسهل اخلاط رقیقه مضر صاحبان قولنج است **شیرشته** بلغة گیلان سرکه شیرین مصنوعست و در
اکثر منافع مثل خردل بی مضرت که با سرکه میباشد در اکثر مواضع و طریق عمل آنست که خردل سرخ با تخم
شلغم بری که شبیه بتخم شلغم بستانی و مایل بسیاهی است و با سرکه تندی سائیده تا مثل خمیر گردد
و بعد از یک روز یکمثقال او را با دویست مثقال آب انگور بسیار صاف و پنجاه مثقال سرکه کهنه مخلوط نموده
تا دو هفته هر روز برهم زنند تا مانع جوشیدن آب انگور شود **شیخ البحر** حیوانیست بحری و در
دریای مغرب کثیر الوجود و شبیه بسنگ پشت بحری و سر و بینی او شبیه بگوساله و گویند روز شنبه
از مکان خود حرکت نمیکند و از نجهة سنگ یهودش نامند پوشیدن نعلین از پوست او مانع تولد

فرس

فرس و رافع موجود آن و بخور اجزای او جهة رفع تبهای بلغمی و کشتن پشه گویند مجربست و خون او را
جهة داء الثعلب و بهق مفید مجرب دانسته اند **شیرزق** اسم نبطی خنازیر است و گویند مراد از و بول و
سرگین اوست و در خنازیر مذکور شد **شیر الملج** آمله مقشر شکسته اورا در تازی جهة اصلاح قبض او
معمولست که مقشر کرده در شیر خیسانند و خشک کرده در بلدان نقل میکنند **شیر الملج** بفارسی درمنه کوهی
نامند **شیلم حبشی** فلفل سیاه است **شیاف خوزی** بوشس هندی است **شیرانز** ریحانست **شیراه**
ختمان شست **شیرج** دهن سمسم مذکور شد **شبیه العجوز** اشنه است **شیان** دم الاخوین است
شیار بلغة اندلس اسفوخ است **شیرخشیر** گویند شیطرج هندیست **شیشه** بلغة فارسی زجاج را گویند
و بلغة هندی اسم رصاص است **شیره نبات** اسم فارسی عسل طبرزد است **شیره جو** اسم فارسی کشک
الشعیر است **شیر** اسم فارسی لبن و اسد است **شیرین پایان** اسم ترکی سوس است **شیوران** اسم ترکی
خباز است **شیربرنج** اسم فارسی شیرزق است **شیره خرما** اسم فارسی دبس است **حرف الصاد** **صماریوما**
اسم سریانی است و بعربی حشیشة العقرب نامند کبیر او را از یک بیخ چهار پنج ساق میروید و ساقها
پر از شعبه و برگش شبیه ببرگ سیب و از آن کوچکتر و زغب دار و با خشونت و گلش لاجوردی و بهیئت
مثل دنباله عقرب و منبتش در اراضی خشنه و صغیر او را برگ کوچکتر و مدور و ساقش مفروش بر
زمین و گلش لاجوردی و منبتش کنار آبها و جائیکه آب در و بسیار مانده و بر طرف شده باشد
و عصاره گل هر دو را صاف نموده با صمغ عربی بجای لاجورد استعمال مینمایند و در کتابت و نقاشی بهتر
از آن باشد و مستعمل از و برگ و ساق و تخم آن در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و مسهل بلغم و
مره السودا و تریاق سم عقرب و رتیلا و مدر حیض و مخرج جنین و محلل و جالی و مطبوخ او با عسل و ضماد
مسهل قوی و ضماد و شرب او رافع سموم بارده و بلع کردن سه عدد از دانه او قبل از نوبه بلغمی و چهار عدد

صماریوما بالف

مهرک باه و رافع وجع الفؤاد است صاب اسم عربی جمیع اشیای بسیار تلخست بر فقار الکمار و بر نوعی از
گیاه شیردار بسیار تلخ شامل است صافر مرغ حق گوست و از جنس بوم و کوچکتر از اصناف آن و افعال
مثل اوست صابون القاف و شابون الشاب شجرهٔ ابی مالکست صاره و صارون لوف صغیر است
صاحبه جزر است صبر بکسر با عصارهٔ نباتیست برگش شبیه برگ کلم و بسیار ضخیم و شبیه برگ زرقع یا نی
که در مازندران انجیر بغدادی نامند و پخش بقدر شلغم و از یک بیخ زیاده بر ده عدد برگ میروید و مملو
از رطوبت و در غایت تلخی و چون مدتی بگذرد از وسط برگها ساقی میروید قریب بذرعی و پر از رطوبت
حسلی باندک حلاوت و کریهة الرایحه و ثمرش مثل غورهٔ خرما و در آخر سرخ میشود و آنچه از جزیرهٔ سقوطر
بلاد یمن آرند زرد و مایل بسرخی و زود شکن و براق و خوشبو و بهترین اقسام و قسم عربی مایل بزردی و در خشندگی
او کمتر است و قسم سمجانی که صبر فارسی نیز نامند بدبو و سیاهی او غالب و بی درخشندگی و از بونترین اقسام است
و محمد بن احمد گوید نوع دیگر مسمی بجتیری میباشد که بعد از سقوطری بهتر از عربی و فارسی است و هر چه از هفت
سال بلکه از چهار سال گذشته باشد و آنچه بدبو و سیاه و بی درخشندگی باشد استعمال آن جایز نیست
و باید در سائیدن صبر مبالغه نمایند در هوای بسیار سرد و بسیار گرم و در مزاج جوانان و محرورین و ضعف
الاحشا خصوصاً صاحبان ضعف جگر و امعا و سده ماساریقا و بواسیر و علل متعده استعمال نباید کرد و صبر در
دوم گرم و در سیوم خشک و مسهل قوی موادیکه جمع و مهیا بوده باشد و ضعیف الاثر است در آنچه مهیا و مجتمع
نشده باشد و مخرج سودا و بلغم غلیظ و مائی و صفراوی مائی و مفتح سدهٔ جگر و محلل ریاح احشا و مجفف
بی لذع خصوصاً شستهٔ او با مصطکی منقی دماغ و جهة مفاصل مفید و با غاریقون جهة ربو و تنقیهٔ سینه
و با گل سرخ و مصطکی جهة امراض معده و با آب سرد جهة نفث الدم سینه و با ادویهٔ مناسبه جهة یرقان
و جهة جمیع امراض سوداوی و اخراج اقسام کرم و امراض سپرز و گرده و رفع تشنگی که از صفرای مخلوط

جهة تب ربع و ضماد سحوق او جهة قوبا و ثالیل و نرمی و التوای عصب و با شیر جهة ورم حجاب دماغ اطفال و
نثر نوع صغیر او باندک نمک هندی با نطرون جهة رفع اقسام کرم و دو درهم از کبیر او جهة اخراج حصات
نافع و تعلیق بیخ کبیر آن مسکن درد گزیدن عقرب و مضر سپرز و مصلحش عسل و شربتش تا دو درهم است و [illegible]
درختست حب السمنه را صابریه نامیده است صابون از مخترعات بقراط است و طریق ساختن او آنست
که از قلی یکجزو و از آهک نصف آن نرم سائیده در ظرفی یا حوضی کرده و با پنج مثل آن آب تا دو ساعت
بر هم زنند و باید که سوراخی در آن ظرف بوده باشد و مسدود نموده بعد از ته نشین شدن سوراخ را باز کرده
آب صاف بظرف دیگر رود و باز آب تازه ریخته بر هم زده مکرر اعمال نمایند تا تندی در جرم او نماند و آبها را
جداگانه ضبط نموده بقدر ده مثقال مثل آب اول روغن زیتون را بر روی آتش گذارند بتدریج اول از آب
آخر بخورد او بدهند تا مجموع آبها را تنقیه نماید و مثل خمیر گردد و پس خشک نموده ریزه کنند و بعضی بجای روغن
زیتون روغن دنبه و روغن کنجد و روغن قرطم و بید انجیر و امثال اینها میکنند و بهترین همه قسم اولست
در آخر سیوم گرم و خشک و مقطع و معفن و اکال و منضج و ملین اورام و جالی و محلل و مخرج جنین زنده و مرده
و مدر حیض و در این امور مجربست و ضماد او با مثل او خطمی جهة درد زانو و عرق النسا و نقرس و کلف و با زیبق
و سلیمانی جهة درد مفاصل مزمن مجرب و با روغن گل سرخ جهة خشک کردن زخمهای سر اطفال که تر
شده که هر چند روز ازاله و تجدید نمایند و با سرگین کبوتر و امثال آن جهة گشودن دمل و شستن موی بآن
جهة دفع چرک و قمل و رشک و بالعابها جهة حکه و جرب و رفع آثار نافع و شیاف او مسهل و رافع قولنج و مخرج
کرم متعده و مدر بول و شراب او دو مثقال تا چهار درهم کشنده و مصلحش اعاده او است صاصلی نباتیست
بجلغای تازه روئیده و از آن کوچکتر و نازکتر و زود شکسته تازهٔ او ماکولست گرم و تر و جهة الم فؤاد و
ریاح فم معده نافع و تخمش در افعال شبیه بشونیز و تخمش شبیه ببلبوس کوهی و پخته و خام او ماکول او اکثار

بلغم باشد مفید و بالخاصیة مضر جگر و معده و اکثار آن مورث اسهال دموی و کهنه و انواع زبون آن که باشد
که تا سه روز در معده بماند و مورث کرب شود و مصلحش مقل ازرق و مصطکی و پوست هلیله زرد و کتیرا و زعفران
و فستین و شربتش یک مثقال و بدلش در اورام و جراحات دو چند او حضض و در اسهال هم وزن او تربد و قدری
سقمونیا است و طلای او حافظ جثه میت است از فساد و جهة ضربه و سقطه و اورام و رافع آثار و نزلات
و صداع و نمله و حمره و آکله و قروح خبیثه و با آب گشنیز و سرکه جهة باد سرخ و شری و با مغز تخم کدو جهة
جراحت بینی و با مورد و شراب جهة درازی و سیاه کردن موی و دفع قمل و رویانیدن موی که از کچلی ریخته باشد
مجرب و غسول او با سرکه جهة سعفه و خراز و داء الثعلب و اکتحال او مقوی نور باصره و جهة سلاق و جرب و حکه
و بطبوخ او با آب کندنا و سلخ الحیه جهة سقوط دانه بواسیر و امراض مقعد بعد بریدن و جهة تخفیف و التیام
دادن آن و جهة قروح قضیب و فرج و اعضای عصبانی بغایت نافع و با استخوان پوسیده بالسویه دافع نواصیر
و آکله مجرب است صبابا بهندیست صباره اسم صبر است صبی عصاره سنای مکی است که از آن بهبها

صاد با حا

میسازند و بجهة رفع اورام بغایت مفید است صحناة بفارسی ماهیانه نامند و معمول لاهور و سایر جوامع است
و با نان بخورند و طریق عمل آنست که ماهی ریزه را با آب و نمک در خمی کرده چند روز بگذارند تا منفسخ شود
پس برهم زنند و صاف نموده استعمال کنند در دوم گرم و خشک و مجفف رطوبات معده و دافع بدبویی دهان
که از رطوبت معده باشد و جهة فالج و درد ورک و امراض بارده و مداومت او در رفع بدبویی عرق نافع
و مولد خلط سوداوی و امراض آن و محرق خون و مورث تشنگی و تعفن اخلاط و مصلحش بالخاصیة زنجبیل است

صاد با دال

و استعمال سرکه و ترشیها و در بعضی ترجمه شیر ضبها صدف با حلزون مرادفست و گویند حیوان او
مخصوص بحلزون و پوست صلب او مختص بصدفست و حلزون مذکور شده و مراد از مطلق و صدف مروارید است
در دوم سرد و خشک و سوخته او مسخن و ملطف و جالی و مسدد و حابس اسهال و نزف الدم و نفث الدم و جهة

تقویت لثه و رفع زخمهای کهنه و آکله و جلای دندان و نفوخ او جهة رعاف و بخور او جهة بواسیر و طلای او
با سفیدی تخم مرغ جهة سوختگی آتش و با ادویه مناسبه جهة کلف و بهق و رونق بشره و اکتحال او جهة قرح
چشم و سلاق و موی پلک نافع و ضماد سوخته صدف الغراب را با سرکه جهة ثالیل و دانه بواسیر مجرب دانسته اند
و قدر شربتش یک درهم و بدلش شاخ گاو کوهی سوخته است و مهراریس گوید صدفی که مروارید او نشو یافته باشد
چون بسوزانند طلای او در رفع خنازیر میکند و جالینوس میفرماید که صدف هندی محرق آن بالخاصیة دفع درد
فواد مینماید و چون صدف را نرم ساییده با سرکه بر بنا گوش طلا کنند رفع صداع دایمی زایل کند صدف القرفر
و قرفیر نیز گویند نوعی از صدفست مایل بسیاهی و در غایت صلابت بخورش منع نشیمه و رافع اختناق رحم
و اکتحال سوخته او در غایت جلاست صدف البواسیر معروف بنجف الغرابست بخور او و ضماد محرق او با عسل
جهة بواسیر و ثالیل و زحیر نافعست صدف فیروقس صدف القرفیر است صدف الحدید زعفران الحدید است

صاد با را

صریما اسم سریانی اشقر است صرمة الجدی اسم نباتیست برگش شبیه ببرگ لبلاب کبیر و از آن کوچکتر و شاخهای او
غلیظ و گره دار و بر مجاور خود می پیچد و گلش سفید و خوشبو و ثمرش مثل لبلاب و با لزوجت و اندک حرافت و منبتش
جبال و مواضع درشت است در آخر دوم گرم و خشک و حرارت او غالب بر یبوست و تخمش مدر بول و ملین طبع و مخرج
مشیمه و منی و شراب و هر روز یک مثقال با شراب و امثال آن جهة عسر نفس و تنقیه رحم و در رفع سموم و سپرز مفید
و بوی گل او مقوی دماغ و مورث نشاط و محرک باه و مضر گرده و مصلحش عناب و قدر شربتش تا دو درهم است
صرصر حیوانیست شبیه بملخ و بسیار کوچک در خانهاست شبها صدا بسیار میکند و در اصفهان زنجره و در
تنکابن جیک نامند در دوم گرم و خشک و شرب خشک کرده او از سه عدد تا ده عدد با عسل و فلفل جهة رفع
قولنج صعب و ریاح غلیظه مجرب دانسته اند و شوی او جهة درد مثانه و قطور جوشانیده او در روغن زیتون جهة
گرانی سامعه نافع و چون دو عدد او را در میان نی و امثال آن جا نموده را بموم گرفته در زیر سر نایم گذارند

صاد با عین

واونداند مانع خواب او کرددو صرفان شال سرب و خرمای سرخست صراند لوف الحیه است صرس نوعی از
لوفست صریها اشراس است صرو سرو انیاتست صرب صمغ است صراه حنظل است که مایل بزردی
باشد صربا با دروج است صره شوکرانست صعتر بصاد و سین اسم گیاهیست که بترکی گلکیک و می اصفهانی
اویشم نامند بری و بستانی میباشد و بستانی را بفارسی مرزه نامند و برگ بری بعضی مدور و قسمی ریزه و طولانی
واقسام او تند و خوشبو و گل او همه کبود است در آخر دوم گرم و خشک و کوهی او گرم و خشک تر و در افعال او قوی تر
از بستانی و مجفف و مقطع و با تریاقیه و مفتح و محلل بلغم و ریاح و مشتهی و ملطف اغذیه غلیظه و منقی معده و جگر
وریه از رطوبات و مانع صعود بخارات بدماغ و دو مثقال گل او با سرکه و نمک مسهل سودا و بلغم و خوردن او
مسله با آب صعتر مطبوخ مانع مغص و مخرج اقسام کرم و رافع تخمه و عفونت غذا و ترشح آن و جهة خفقان
و وجع الفواد و قولنج ثقلی و ریحی و بلغمی و دمامات جهة قولنج سوداوی و بستری از مجربات و با عسل جهة
گزیدن هوام و طبیخ او با انجیر جهة ربو و سرفه و با آب کرفس جهة حصات و حبس بول و ماشل او با عناب
که با چهار ده مثل آن آب جوشانیده باشند تا بربع برسد بالخاصیة جهة رقیق کردن خون مجرب و با روغن
زیتون جهة انواع مغص و سرگیجه که در او خیسانیده باشند و از آن سکنجبین سازند و یا به تنها بنوشند جهة سرفه مزمن
مجرب و با پنیر تازه جهة تسمین بدن و اکتحال آب او جهة بیاض و قطور او جهة گرانی سامعه و طلای او با عسل جهة تحلیل
اورام صلبه و عرق النسا و امثال آن و بخور او با روغن زیتون و زیره جهة برآمدگی ناف اطفال و دفع ریاح اغذیه
ایشان و ضماد مطبوخ او و در حمام جهة جرب و حکه و یرقان و مضمضه او با سرکه و زیره جهة درد دندان
و کلو و سنوف او با مثل او شکر جهة قطع بخار و تقویت چشم و رایحه او جهة گریزانیدن هوام موثر است
و تخم او در جمیع افعال قویتر و مفتح سده و رافع یرقان و مهیج باه و خاییدن او جهة درد دندان و تحریک اشتها
و روغن او شربا و ضمادا جهة رعشه و فالج و لرزه و درد مفاصل بهترین روغنها و مضر ریه و مصدع محرورین

صاد با غین

صاد با فا

صاد با قاف

صاد با لام

و سلاقش سرکه و قدر شربتش تا پنج مثقالست و مربای او با شکر که بدستور گلقند بسازند جهة منع صعود بخارات
بدماغ و نزول آب و تقویت ذهن و نیکو کردن رخسار و سموم هوام و سایر امراض بغایت قوی الاثر است
صعتر الحمار اسم مغربی حاشا است صعتر تخم ماهی است صعتر شامی پودنه بریست صغبین بغین معجمه سکنجبین است صعرور
اسم فرنگی مرغیست قریب بگنجشک و بفارسی دمجه نامند دایم دنباله را حرکت میدهد گوشت خام و پخته قدید
محرق او با ماء العسل جهة سنگ مثانه و عسر بول بسیار نافعست صفر مس زرد معدنیست که مس زشت گویند
صفصاف خلاف بریست صفرادوی اسم ترکی ثومونت صفیه عرعر است صقر بقاف باشق است و
عصاره و رطب و ماست را هم باین اسم نامند صقلین بستباج است صقصقان اسم ترکی اوست صل
اسم قسمی از مار است که روی او مدور باشد و گویند شنیدن آواز او کشنده است صلب غذائیست که از آرد
گندم مثل بغرا ترتیب میدهند و در افعال مثل بغرا مذکور شد صلون خرنوب نبطی است صلصل عقعق است
صمغ رطوبت منجمده نباتاتست که از آن تراوش کرده خشک شود و صمغ هر نباتی با آن مذکور است
و مراد از مطلق او صمغ عربی است که از درخت مغیلان حاصل میشود و بهترین او زرد مایل بسفیدی و سفید صاف
براقست در گرمی معتدل و در دوم خشک و باعتقاد جالینوس جمیع صموغ گرمست قابض و مغری و تقویت
معده و امعاء و مانع ریختن مواد بسینه و رافع حدت ادویه و جهة اسهال و سرفه و قرحه ریه و درد سینه
و از دو مثقال تا سه مثقال او جهة سحج مجرب و برشته کرده او با روغن گل قاطع سیلان خون جمیع اعضا است
سوای رحم و بواسیر و مداومت او روزی یکمثقال با یک وقیه روغن گاو در یکهفته قاطع سیلان خون نفث
و طلای او با سفیدی تخم مرغ جهة سوختگی آتش و قطور او با گلاب جهة رمد و سلاق و جرب بغایت مفید
و مضر شش و مصلحش کثیرا صمغ البلاد شاره بلاط الکبرا وعرنی الجلود است که بسیار مبالغه در کوبیدن و ملح او
کرده باشند بر دیوار خانها میمالیده اند و سنگ فرش خانها را که بلاط عبارت از وست مستحکم میکرده اند

ودر ورآن جهة التیام جراحات تازه قوی الاثر است وجهة الصاق موی زیاد چشم بعید است وبعضی او را معدنی دانسته‌اند
ودر مصر او را اخابی قریش نامند وصاحب منهاج مرکبی را باین اسم بیان نموده ودر قلع بسیار موثر است
صبر زرد ودم الاخوین علک انزروت صمغ عربی از هر یک جزوی بسد زاج از هر یک نصف جزو با آب صمغ سرشته شوند
ونزد انطاکی طبیخ قوی آن لازم است صمغ الدابشا صمغی است تلخ ومایل بسرخی وصاف ودر غایت حدت
وحیش تفلیسی گوید که از فارس خیزد وملطف ومسخن قوی ومحلل ریاح ودر مزاج وافعال قائم مقام حلتیت است
نیست وقدر شربتش تا نیم درهم است صمغ السرو در جمیع افعال مثل راتیانج است صمغ کرفس جبلی کما شیرا است
صمغ فارسی صمغ لجاص است صمغ جوز رومی کهربا است صمغ الطرثوث وصمغ اشترغار اشق است
صمغ البلسان دهن البلسان است صمغ محروث حلتیت است وبفارسی زد کوله پر نامند صمغ البطم علک البطم است
صمغ القنا وکثیرا است صمغ سداب بری نزد بعضی تافسیا است صمغ الصنوبر راتیانج است صمغ الحرشف
کنگر زد است صمغ الزیتون اصطرک است صمغ الکلکلام حصی لبان است صنوبر بفارسی درخت کاج نامند ونازه
نیز گویند ونزد او اثرش بی مغز وقطران او زیاده تر از قطران شیرین است وماده او بزرگ وکوچک
میباشد وکوچک او را صنوبر صغار وتنوب نامند وثمرش مثل کوشنده واز ان بزرگتر ومغز ثمر او با تلخی و
سفید وبی مزه وبی پرده رقیق سرخ وقضم قریش عبارت از وست ودر سمنان کثیر الوجود وراتیانج صمغ او
وقسم ماده بزرگ او صنوبر کبار گویند ودر گیلان یافت میشود وبسیار بزرگ ومغز ثمر او را باصطلاح انجا
جلغوزه ودرخت او را درخت جلغوزه می نامند وثمرش بقدر بالنگی ومغز دانهای او مثل قضم قریش وبالیده تر
وشیرین است ودر عراق جلغوزه مغز میوه او را می نامند که از بحرین آرند وظاهرا آینه باشد چه در صفات
مثل ابدات ودرخت او بقدر درخت زردالو وبرگش شبیه سبز وانبوه وثمرش بقدر شفتالو ومستطیل
ودر طعم شبیه بآن ومغز دانه او دراز وباریک وبا پرده سرخی که ملاصق مغز بادام است بخلاف حب صنوبر

صاد با نون

کبی پرده

کبی پرده سرخ وبالیده تر وکوتاه تر است وجمیع اجزای درخت صنوبر در سیوم گرم وخشک وپوست وبیخ او
مجفف وقابض ودو مثقال او جهة سحج واسهال مفید وذرور او جهة سوختگی آب گرم ورفع الم ضربه وسقطه
نافع وبرگ وپوست او گرم وخشک وجهة درد جگر وجراحت شش وقطع رعاف وخون جراحات تازه
وبا روغن مورد جهة قروح سطح جلد وبا زاج سرخ جهة قروح خبیثه وشرب یک مثقال او با ماء العسل جهة ورم
وعلل مزمنه جگر وبعد طبیخ او جهة اعیا وتحلیل ورفع چرک بدن وعفونت عرق واسترخا وجلوس
در آن جهة امراض رحم ومقعد ومضمضه طبیخ او با سرکه جهة درد دندان وبخور او جهة اخراج مشیمه وادرار
حیض ودوده او جهة رستن موی شره وابرو ودمعه وضعف نور بصر وسلاق وجرب نافع وچوب او را
که بدستور چوب چینی وعشبه استعمال نمایند مولف تذکره نایب مناب چوب چینی در علة آتشک و
امثال آن دانسته وظاهرا اسفراس فرنگی عبارت از وباشد چه فرقی در شکل ورنگ ووزن ندارند
حب الصنوبر کبار در دوم گرم ودر اول تر وقوتش تا یکسال باقیست ومشهی طعام ومقوی اعصاب
واعضا ومفتح سده وجهة فالج ولقوه وخدر وکزاز ورعشه وامراض جگر ویرقان واستسقا ودرد گرده
ومثانه ودرد مفاصل بارده ولعوق او با عسل هر روز بقدر سه مثقال جهة فالج مجرب وجهة سرفه کهنه وامراض
ریه نافع وبا تخم خیار مدر بول ومانع سوزش گرده ومثانه وبا تخم خرفه مسکن حرقت مقعد ورحم و
با دوشاب انگوری جهة رفع اخلاط غلیظه ریه وسینه وگرده مفید وشراب او که کوبیده در آب
انگور اندازند هاضم ومدر ومانع نزلات وسرفه وقاطع اسهال رطوبتی واستسقا وقدر شربتش از حب او
تا ده درهم واز عصاره او سه درهم واز طبیخ او یک اوقیه ومضر محرورین ومصلحش سکنجبین وبدلش در تقویت
باه شقاقل وحب المحلب ودر علل معده واحشا حب الغار است وحب الصنوبر صغار مسهل بلغم وجهة امراض
سینه وگرده ومثانه قوی تر از کبار ودر سایر افعال اوست وکرم سبزی که در درخت صنوبر بهم میرسد

دربیته مثل ذراریح است صندل درخت او بقدر درخت گردکان و ثمرش شبیه بگاشه جهت الخضرا و قوت و باه
تا سی سال باقیست و آن سفید و زرد و سرخ میباشد و سفید و زرد او در سیوم سرد و در دوم خشک و سرخ او بعکس آن
و مقوی معده و دل و مفرح و رادع و قابض و با تریاقیه و سدد و جهت خفقان حاره و تبهای محرقه و التهاب و منع
صعود بخارات بدماغ نافع و طلاء او جهت رفع بدبوی نوره و درد سر حاره و باد سرخ و نمله و جمره و نقرس و
اورام حاره سفید خصوصاً با آب عنب الثعلب و حی العالم و امثال آن و با نصف آن انزروت و سفیدی تخم مرغ
جهت منع نزلات بچشم و سایر اعضا نافع و با نخاعیه طلای او مورث خارش بدن و حرارت و رافع آن
سرکه و روغنهای گرم لطیف است و بغایت مضر باه و قاطع آن و مضر صوت و مصلحش عسل و نبات و شربتش
یکمثقال و بدل سفید او نصف او کافور و بدل سرخ آن مثل آن فوفل است و ضماد صندل سرخ بارد و روغن زنبق جهت
احیا و با گلاب جهت قلاع مفید و در سایر امور رسوای تفریح مثل سفید است صن الوبر قرصی است که از یمن
آرند و اصل او معلوم نیست و گویند بول حیوانیست مسمی بوبر و بقدر گربه در سیوم گرم و خشک و قاطع اسهال و
ضیق النفس و امراض بارده و جهت اندمال جراحات جمیع حیوانات و قاطع سیلان خون و تحلیل اورام و جهال(?) و
جهت قطع حمل بوشرب و طول مکث او بر بدن مسرح و مصلحش روغن گل است صنار معرب از چنار فارسی است صندل
حدیدی ثمانایست صنوبر الارض کمافیطوس است صنوبر هندی دیودار است صنطه قرظ است صندل کاپوچ(?)
بلغة هنکاین اسم خف الغراب است و آن قسمی از حلزون بری است صوف بفارسی پشم نامند سیاه او
گرمتر از سرخ و او از سفید احمر(?) و مجموع آن در آخر دوم گرم و خشک و سرخ او جهت شری و بعد طیت(?) اعضا و آن
که بشراب گرمتر کرده باشند جهت رفع صلابت جمیع اعضا و قطع سیلان خون از اعضا مجرب دانسته اند و کاو کرده(?) او
جهت رفع سرفه و نزلات رقیقه و درد سینه مجرب و با روغن گل سرخ محلل اورام و تریاق زخم سگ دیوانه
و پوشیدن جامهای پشمین سخن(?) و مجفف بدن و مورث خارش و قرش او جهت صاحب نقرس نافع و محرق

صنار

صاد با واو

مغسول

مغسول او غیر مغسول او در خواص مثل شعرات صوف البحر پنیر لیست شبیه به پشم که از صدف بزرگی در عقرب(?)
گرفته میشود و ضماد او در قطع خون و اسهال سریع الاثر دانسته اند صوطل اسم مغربی شوندر است صوکما
اسم یونانی صعتر است صوف الحجارین اسنج است صوف الارض فراسیون است صوارا جرد و نست
صهبا خمر است صیفو اسم یونانی اسنج است صیاة قتاد است حرف الضاد ضان بفارسی گوسفند
ماده و میش نامند و بعرف اطبا مطلق گوسفند است و بهترین او یکساله و دو ساله است که فربه باشد و چهار ساله
و زیاده از آن غلیظ و کثیف و مولد خلط فاسد و گوشت گردن و حوالی آن بهترین سایر اعضاست در دوم گرم و تر
و مسمن و مقوی بدن و کثیر الغذا و مولد خلط متین و سریع الهضم و دل و جگر و گرده او [illegible] و مغز سر او مورث بلادت
و نسیان و خوردن گوشت آب مرا(?) ای او که با عسل و سرکه مداومت نمایند و غذا منحصر باو باشد بغایت مقوی
بنیه و مانع غشی و رافع خفقان و لاغری بدن و طلع کردن پیه او بعد از ذبح که سرد نشده باشد و کداخته او که
گرم باشد جهت سرفه و درد سینه و ضیق النفس و حرقة البول بسیار مفید و زهره او جالی آثار و جهت اقسام قوبا
و با عسل جهت خزاز و اکتحال او جهت بیاض و خون او جهت حکه و جرب و طلای سرگین او جهت تحلیل اورام و استسقا
والتیام زخمها و با سرکه جهت شری و با موم روغن جهت ثالیل و لحم زاید که تو ثه(?) نامند و با سرکه جهت سوختگی آتش
و درد و فع داخس مجربست و شراب استخوان سوخته قبر غه(?) او قاطع اسهال و سیلان خون و چیدن عضو(?)
پوست او که با گرمی ذبح باشد رافع درد ضربه و مانع زخم شدن عضو مضروبست و در ایام طاعون
و وبا استعمال گوشت گوسفند بجهة کثرت تولد خون جایز نیست و سرکه و آبکامه ملطف و رافع ثقل او است
ضال اسم سدر جبلی است ضبیع العرجا بفارسی کفتار نامند و وصف او بعرجا جهة کوتاهی دست چپ(?)
او است و او بسیار ضعیف القلب و کثیر الجماع و خایف میباشد گوشت او در آخر دوم گرم و در اول
خشک و چون او را زنده دست و پا بسته در آب گرم و روغنها و شبت مهرا پخته و در آن نشینند و همچنین

ضاد با الف

ضاد با یا

هرگاه با زیت مخلوط نموده طلا نمایند جهة رفع ابنه موثر و نشستن بر روی جلد او مورث ابنه و رافع نقرس
و شرب خون او رافع جنون و آویختن پوست او مانع وحشت از آبست کسی را که سگ دیوانه گزیده
باشد و چون از آن کیل ساخته حبوبات را بآن پیمانه کنند موجب منع فساد حبوبات و دفع فساد زرع
و نگاهداشتن دندان او مانع فریاد سگست نسبت بدارنده آن و زهره او را با شل و روغن اقحوان
سه روز در ظرف مس گذاشته در هر ماه دو بار طلا کنند جهة رفع بیاض چشم و نزول آب مجرب دانسته‌اند
و بجالینوس گوید نیم درهم آن مسهل اخلاط دماغی است و مضر مراره و مصلحش عسل و طلای او بعد از کندن مو
مانع روئیدن آن گویند مجربست و زهره او با پیه شیر جهة کلف و موی سوخته او جهة قطع نزف الدم
و خصیه نمکسود او بقدر یکمثقال با آب گرم جهة درد جگر نافعست ضب بفارسی سوسمار است و او حیوانیست
کوچکتر از گربه مابین سیاهی و زردی و دنبال بسیار کوتاه و درشت شبیه بثمر درخت سرو در دوم
گرم و خشک و گوشت او مقوی باه و سرگین با سرکه جهة بیاض چشم و کلف و نمش و ضماد شق کرده او
جاذب پیکان و خار و سموم جانورانست و طلای جلد سوخته او مورث بی حسی عضو است بحدیکه اگر قطع کنند
متألم نگردد و مضر محرورین و مصلحش بقول بارده است ضبر شامل جوز السرو و تمر هندی است ضجاج بفتح اول
صمغ درختی است بمنی خاردار و رنگ او مایل بسرخی و براق در دوم گرم و خشک و در شستن جامه کتان بهتر
از صابون و ضماد او جهة بردن گوشت زیاد جراحت و التیام آن و با عسل جهة اورام بارده و سستی اعضا
نافعست ضرو اسم درختی است در بلاد یمن شبیه بدرخت بلوط و ثمرش مثل خوشه بطم و دانه او بزرگتر از آن
و صمغ او مصطکی لبانست و مذکور شده و شاخ و برگ بار او گرم و خشک و آب مطبوخ او که با شکر بقوام آرند جهة
خشونت حلق و سرفه و درد دهان نافع و روغن دانه او خوشبو و مجفف و محلل بلغم و ریاح و جهة مغص و تقویت
معده و جرب حیوانات مفید و بدلش روغن حب البطم است و برگش خوشبو و طبیخ او بقدر سه وقیه رافع

ضاد و با و حا

ضاد و با و را

درمیکاه

درمیکاه و مضمضه او جهة قلاع و تقویت لثه موثر و عصاره او تریاقی قوی و قطور روغنی که در آن برگ او را جوشانیده
باشند جهة درد گوش و چوب سوخته او جهة قطع خون جراحات و قروح متعفنه و قضیب نافعست ضریع برگ نباتیست
مجوف و مدور و مایل بزردی و در قعر دریا هم میرسد و موجه بساحل می‌آورد در دوم گرم و خشک و نطول او و طبخ
در طبیخ او جهة مفاصل و طلای او را جهة حکه و جرب مجرب دانسته‌اند و بدستور بخور او را جهة زکام مجرب یافته‌اند
و جهة التیام جراحات سریع الاثر است ضرع پستان حیوانات و مولد خلط کثیف و دیر هضم و مدر بول
زنان و جهة دفع خمار و معده که اخلاط حاره در آن موجود باشد نافعست ضرب بسکون را اسم ولد الات و بفتح
آن عسل سفید است ضروع الکلب بار درخت زقوم است ضرس العجوز خسک و گویند خار سعدانست ضرام
درخت بطم است ضرم اسطوخودوس است ضغبوس قثای کوچک و خربزه نارسیده و نباتی را نیز نامند که شبیه
باشد بهلیون آنچه بر روی زمین ظاهر است سبز و خرم و برگش قاطع باه است و آنچه در زیر زمین باشد
سفید و شیرین و محرک باه است و ماکول و بجهة خوبی طعم داخل کشک ماست میکنند و بجهة تندی صفرا مفید است
ضفدع بفارسی وزغ و بترکی قرباغه نامند بری و نهری و بحری میباشد و از مطلق او مراد نهریست و بری
از سموم قتاله و مجموع او در سیوم سرد و در اول خشک و شرب اقسام او مورث استسقا و کشنده است
به درد و رمنی و قی و ورم احشا و در ودل و ضماد شق کرده او جاذب قوی پیکان و امثال آن و سموم گزندگان
و قاطع سیلان خون و التیام دهنده زخمها خصوصا سوخته او با زفت ترجهة داء الثعلب نافع و طلای پیه او
مانع سوزانیدن آتش و قالع دندانست بی الم و دماغ محرق او قاطع انفجار خون اعضا و نفوخ و طلای قاطع
رعافست و آنکه طلای او را مانع برآمدن موی دانسته‌اند اصلی ندارد و چون اطراف و احشای او را
انداخته با پیه گرده بزمهر انجته و روغن او را جمع کنند جهة بواسیر حار مجربست و قسمی از ضفدع و اشجار
میباشد بسیار کوچک و درد دار المز بسیار است و چون او را با شل آن دانه پنبه بسوزانند اکتحال آن

ضاد و با و نون

ضاد و با و فا

طا با الف

طا و با میم

طا و با واو

بجهة نزول آب از مجربات است طنطاقان ثمر سعد است طغابر الجن پرسیاوشان است طغیران اسم عربی شاهسفرم است طوطرالی بید مشک است حرف الطا طاری درختی است هندی که چون اورا زخم کنند آب بسیار تراوش میکند و ازان خمر و سرکه میسازند و مشهور است بشراب طاری و در افعال و خواص قریب است بشراب مویزی و در نارجیل مذکور میشود طالیسفر در ماهیت او اختلاف کرده اند بعضی اورا برگ زیتون هندی میدانند و حالانکه در هند زیتون نمی باشد و جمعی بیخ درخت توت و پوست درخت لسان العصافیر و بسباسه دانسته اند و حقیر فرقی میان او و تیواج خطائی در افعال و غیره نمی یابد و در حرف تا مذکور شد طاوس مرغیست معروف و جوجهٔ او تا سه سال کامل میشود و گوشت او در آخر دوم گرم و خشک و بغایت غلیظ و صلب و دیر هضم و مولد خلط کثیف و مرق آن که با سداب پخته باشند جهة درد معده و قولنج و طلای بیه او بر کمر و ذکر و مقعد محرک باه و طلای خون او با انزروت و نمک جهة قروح خبیثهٔ و طلای زهرهٔ او با سرکه جهة گزیدن هوام و سرگین او جهة ثالیل و آثار و شرب زهرهٔ او بقدر دو دانگ با سکنجبین و آب گرم جهة رفع اسهال و استخوان سوختهٔ او جهة کلف و تغیر رنگ برص موثر بالخاصیه ریهٔ او باعث ضعف قوت سموم مسمومین و گویند چون سموم را به بینند فریاد و حرکات غریبه کند و حکمای هند تحقیق نموده اند که چون موی دنبالهٔ اورا در کوزه کرده و بسوزانند از صد مثقال آن قریب بیکمثقال فلزی شبیه بطلا بهم میرسد و در دفع کردن بایض چین ارانض آن مجربست و خواص غریبه و عجیبه بآن اسناد میدهند طالیقون بفارسی مس رشت گویند و صفر عربی و روی بلغت فارسی عبارت از وست چه در بعضی از معادن مس و روی که از هم میرسد و خود روست لهذا بفارسی روی نامند و در فلزات تحقیق شده و آن مسی است زرد و ذهبی شبیه ببرنج مصنوع و از تافتن آتش و کوفتن مطرقه سیاه نمیشود و بخلاف سایر اقسام مس مصنوع او مسی است که مکرر گداخته در بول گاوی ریزند که در آن اشنان سبز جوشانیده باشند

طابابا

وچون قدری رصاص اضافه کنند اورا نحاس چینی نامند در آخر سیوم گرم و خشک و با سمیت و از منقاشی که ازان بسازند چون موی را بکشند دیگر بر نیاید و از قلابه او هیچ ماهی خلاص نشود و چون گرم کرده در آب اندازند هیچ حیوانی ازان نخورد و چون آینهٔ صیقلی ازان ساخته در خانهٔ تاریک صاحب لقوه پیوسته دران نظر کند رفع علت شود طالوقس صفرا خونست طالون اسم رومی آذریونست طاماغا اسم یونانی قنطوریون کبیر است طارطیه ماهو دانه است طاهره اشق است طارانه دندانست طامیوس اسم یونانی مرزنگوش طباشیر از جوف نی کنه بلاد هند بهم میرسد و گویند چون از شدت باد نها آتش در نی زارهای انجا افتد تباشیر بندهای نی است که از خاکستر آن جدا کنند و بهترین او سفید ستبر است که با اندک تندی و گزندگی زبان باشد و استخوان سوخته که با آن مغشوش میسازند با اندک شوری و بی حدت میباشد و در آب حل نمیشود در دوم سرد و در سیوم خشک و مقوی دل حار بارد و معده و جگر حار و قاطع قی صفراوی و اسهال دموی حار و مجفف رطوبات معده و جهة خفقان و غشی و تقویت معده و اعضای ضعیفه که از حرارت باشد شربا و ضمادا نافع و جهة بواسیر و تبهای تند و قلاع و با سکنجبین جهة توحش و غم و رفع کرب و التهاب مفید و سعوطا او با روغن بنفشه جهة تقویت باصره مجرب دانسته اند و مداومت او مضر باه و مصلحش مصطکی و عسل و گویند مضر ریه است و مصلحش عناب و عسل و شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن او تخم خرفه بو داده و نصف او سماق است و گل مختوم و صندل سفید بهترین بدلها است طباهج گوشتی است که در رو غنها سرخ کنند و گویند مراد از و کباب شامی است مقوی معده و مجفف رطوبات آن و موافق ناقهین قوی المعده و مقوی اعضا و مضر ضعیف الاحشا است طباق نباتیست که در اندلس بجای غافث استعمال میکنند شجرهٔ او بقدر قامتی و برگش مثل برگ زیتون و دراز تر از ان و زغب دار و با چسبندگی و با تلخی و تندی و بوی کریه و او طباق منتن نامند و قسم صغیر او بقدر شبری و برگش زود شکن و گلش مایل بزردی و بی بوی و با اندک شیرینی

طا با ثا
طا با طا
طا با نا
طا با را

در آخر دوم گرم و خشک افزایش او گریزانند هوام و گیک کبیر او و تیز از صغیر و گل او منفع و مقوی جگر و مدر حیض
و مخرج مشیمه و جنین و تریاق سموم و جهة درد جگر و تبج و برگ و گل آن مسهل اخلاط سوخته و جهة مغص و یرقان سدی
و صرع بلغمی و طبیخ او جهة درد رحم و ضماد وش جهة درد سر و پا و دیار روغن زیتون جهة گزاز و لرزه و تبها و جرب و حکه
نافع و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و شربتش تا دو درهم است طباشا شیلم است طبرزد اسم فارسی نبات قسام
صلبست مثل قند و نبات و نمک و سنگ طبرخشت اسم صمغ مامیثا است طبار اسم انجیر سرخ بزرگست
طبیخ آنچه جوشانیده باشند و بتشدید بای موحده طبیخ است طبلاق اسم ترکی صعتر است طثروج بثای مثلثه اسم
تل گو حکت طحلب بفارسی پشم وزغ نامند و باصفهان جل وزغ گویند و آن جسمی است که بر روی آبهای ایستاده
و در کنار جویها متکون میشود و آنچه مستدیر و متفرق میباشد مسمی بخز الما است و طحلب لیفی و غزل الما است
که مانند رشتها باشد و هرچه سبز اکم مثل نه باشد خرد الضفادع است در دوم سرد و تر و ضماد آن به تنهائی
با آرد جو جهة باد سرخ و اورام حاره و نقرس و قیله و فتق اطفال نافع و شرب خشک او حابس اسهال مراری
و جوشانیده او در روغن زیتون بجوشانند در تلیین عصب قوی الاثر است و هرچه بر روی سنگها و ریگها متکون میشود
بسیار قابض و طلای او حابس سیلان خون اعضا است و چون طحلب را بلع کرده در ساعت آب گرم آشامیده
قی کنند در اخراج زلو که بگلو چسپیده باشد مجربست طحلب العنز خراء العنز است طحال بفارسی سپرز گویند غلیظ
و کثیف و مولد سودا و قدر و خون او که خشک کرده باشند جهة قطع نزف الدم جراحات تازه نافعست طحا شوکرا است
طخشیقون بجای معجمه دوائی است که در بلاد ارمن پیکان را با آب داده باشند زخم آن کشنده میباشد
از جمله تیوعات و برگش شبیه ببرگ کبر و پرشیر و بغایت تند و ضماد وش جهة توبا نافعست طرفا بفارسی
درخت گز گویند بزرگ او اثل است و ثمرش عذبه و مذکور شد و بری او بی ثمر و کوچک آن مخصوص باین اسم
و شکوفه اش سفید مایل بسرخی و ثمرش شلث و گزمازج گویند در اول سرد و در دوم خشک قابض و مجفف رادع

و حمل طبیخ بیخ او را با سرکه جهة جذام مجرب یافته اند و بدستور جهة سپرز و یرقان و رفع سده و ورم صلب
جگر مجربست و باید هر روز سی و پنج مثقال بنوشند و بخور شاخ و برگ او جهة زکام و خشک کردن آبله
و زخمها و اخراج زلو از حلق موثر و خاکستر او جهة استرخا و خروج مقعد و قروح رطبه و سوختگی آتش و سه دفعه بخور
برگ او جهة ساقط کردن دانهٔ بواسیر و ثالیل مجربست و در سایر خواص مثل اثل و ثمرش در جمیع صفات مانند
عذبه و تکرار موجب المنابست طرخون بفارسی طرخونی نامند و از سبزیهای معروفست و بیخ بری او
عاقرقرحا است در سیوم گرم و مجفف و مقوی معده و مخدر و مغیر ذایقه و مشتهی و خوشبو کننده دهان و
محلل ریاح و اخلاط لزجه و مفتح سده و مصلح هوای وبائی و طاعون و خائیدن او جهة قلاع نافع و اکثار او
محرق خون و قاطع باه و مصلحش بقول بارده و مخدر و مخشن سینه و مصلحش عسل و بطی الهضم و مصلح آن کرفس است
طراغیون اسم یونانی بمعنی بو حیش است و آن دو قسم میباشد یکی را برگ و شاخ بزرگ و مانند اسقولوقندریون
و با اندک زغب و صمغ او مانند صمغ عربی و در جزیره اقریطش بسیار است و یکی کوچکتر و در ساحل دریا هم
میرسد بی ساق و بر شاخهای او دانها بقدر گندمی و هر دو سر آن باریک و سرخ در سیوم گرم و خشک
و مدر حیض و جذاب و مخرج خار و پیکان از بدن و مفتت حصات و یکمثقال او با شراب مخرج جنین است شرباً
و حمولاً طراقیث بمعنی رب الارض و رب ریاح و آن نباتیست خشبی شبیه بفطر و در زیر زمین فرو رفته
و سرخ و سفید میباشد و گیاه او مثل برگ پیچیده و بیشتر در نخودزار و زیر درختها میروید و قسم سرخ او شیرین
و ماکولست و با قبض و سفید او تلخ میباشد در سیوم سرد و خشک و بسیار قابض و قاطع اسهال و سیلان
خون اعضا و محرق و مقوی معده و جهة اعیا و رفع مواد حاره نافع و مضر ریه و مصلحش شکر و شربتش تا دو
درهم است و بدلش سدس وزن او عفص و بوزن او صمغ عربیست طراسیلن اسم یونانی و بمعنی ذو ثلثة
اوراقست و مشترکست در سه قوقا و نبات نخیة الثعلب و بعربی مراد از وجوع ماست و آن نباتیست که...

بذرعی و شاخهای او باریک و سیاه شبیه با ذخر و برگش شبیه برگ حندقوقا و در هر شعبه سه عدد و گلش بنفش و
رایحهٔ آن شبیه بعصفر و بیخش دراز و صلب و تخمش مایل به بیضی باز غب و مستعمل از و تخم و برگ است در سیوم گرم و خشک
و مدر حیض و بول و مقوی معده و جگر و منضج و با سکنجبین جهة سموم هوام و سپرز و با آب سرد جهة حبس بول و صرع
و ابتدای استسقا و ورم رحم و بیخ او از ادویه کبار تریاقیه است و شربتش دو درهم مضر گرده و مصلحش کثیرا است
و گویند سه عدد تخم او جهة تب مثلثه و چهار عدد از هر یک جهة تب ربع بالخاصیة موثر و نطول طبیخ آن
رافع الم گزیدن هوام و مفرح جلد و مصلحش لعاب بزر قطونا است طرثولیون نباتیست بقدر شبری برگش
شبیه ببرگ نیل و از ان غلیظتر و گلش در طرف صباح سفید و در نصف روز بنفش و در شب سرخ تیره میشود
بیخش خوشبو و سفید و بطعم زنجبیل در اول سیوم گرم و در آخر آن خشک و قاطع اخلاط بارده و مقوی معده و
جگر و مدر بول و مسهل اخلاط لزجه و جهة خفقان و رفع سموم نافع و شربتش تا دو درهم و مضر سفل و مصلحش کثیرا
طرموق خفاش است طرطیر دردی خمر است و در حرف دال مذکور شد طرنج اسم شاه ماهی فارسی است
و در سمک مذکور شد طروثث طراثیث است طریقا طرثولیون است و گویند قرطم بریست طرنیلاء و طرذیلون
و طرستوج سیسالیوس است طرانیس سلت است طرمیون حجر الشف است طردتون بریطانیقی است
طرنجماس پرسیاوشان است طرافون بفارسی فودنج جبلی است طرغلودیس صفراخون است طرپیله
طراغلین است طرپتون شنقتین بریست طرخشقوق و طرشقوق هندبای بری است طرذقومون زعرور است
طرماطستون اسم کحل است طرمیتیس اسم سریانی بطم است طراغانیشا اسم سریانی کثیرا است
طراخنیس اسم یونانی حندروس است طرثولی اسم اندلسی قسم صغیر حماض بریا است طرم اسم مرکب
عسل و سرشیر است طشیر و طشور طیران است طغل اسم اندلسی قیمولیا است طلنه شاهترج است طلخشیتون
طلخشیتون است و گویند اسم شوکرانست طلغی درخت مقل است طلغشیل عدس متقشر است که در سرکه پخته باشند

و از اغذیه

و از اغذیه قدیمه و مقوی معده حاره و قلیل الغذا و جهة تبهای مرکبه بلغمی و صفراوی و قطع نمودن حیض و سلس
البول و تسکین حدت خون و صفرا نافع و مضر امراض سوداوی و اعضای عصبانی و قاطع باه و مصلحش
شیرینیها است طلق معروفست و آن سفید نقره‌ای و زرد طلائی و یمانی و هندی و مغربی میباشد و بهترین او
یمانیست که صفایح آن بسیار رقیق جدا شود و براق و صدفی رنگ باشد در دوم سرد و در آخر سیوم
خشک و مستعمل از و محلوب و محلولست و طریق حلب و اقسام حل در دستورات مذکور میشود و چون بتنهائی
نمیشود احراق او و با نوشادر و کلس بعضی ممکن دانسته اند و شراب او جهة اسهال دموی و کبدی و نزف
الدم اعضا و تبهای حاره و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و با خل جهة سرفه حار و با آب بارتنگ
جهة نفث الدم سینه و رحم و بواسیر و بعد حل و طلای او جهة قروح رطبه قضیب و اعضای عصبانی و حکه و جرب
و جذام متقرح و آثار سیاه جلد و اورام حاره و بواسیر بغایت مفید و مضر سپرز و گرده و مصلحش کثیرا
و تخم کرفس و قدر شربتش نیم مثقالست و شکر دفع تشبث او باعضای باطنی میکند و چون محلوب او را
مثل غبار سائیده و رفع نمک او بشستن مکرر نموده با صمغ عربی و آب حل کرده در اعمال نقاشی و مانند
آن بهتر از ورق نقره است و چون زعفران اضافه نمایند مثل ورق طلای محلول و با زنگار زمردی و
با آب عصفر فستقی میشود و چون با شب یمانی و خطمی و مغیره و سرکه و سفیده تخم بر اعضا طلا کنند مانع
سوزانیدن آتش است و اهل صناعت طلق را مطهر قلعی مینامند هرگاه با آن گداخته شود طلع شکوفهٔ
درخت خرما است که بعد از شکفتن گشن خرما از غلاف او حاصل میشود و مانند آرد و دقیق النخل نامند
بدون پاشیدن آن بر نخل بار نمی‌بندد و در اول سرد و در دوم خشک قابض طبع و مسکن حرارت
خون و مقوی معده و خشک او بقدر یک اوقیه رافع اسهال و جهة تشنگی و تبهای حار و نفث الدم و نزف الدم
نافع و دیر هضم و اکثار او مولد قولنج و عسر بول و درد سینه و مصلح مطبوخ او روغن کنجد و خام او را مصلح [illegible]

و شیر منهاست و آرد او با حرارت لطیفه و بغایت محرک باه است طلح اسم عربی درخت موز است و اهل بادیه
مغیلان را باین نام میخوانند طلا خمر غلیظ سیاه لوفت و بعضی مثلث را باین اسم می نامند و بعضی مطبوخ را
و بفارسی ذهب باین اسم مخصوص است طلیب طین قیمولیا است طلیسا نوعی از حلزونست که در شام مکسو کرده
با نان میخورند و خواص حلزون مذکور شد طلمه اسم نان کماج طملم سماق است طمط خروع است طنیناطا
بلغة سودان ترنجبین است طولیدون عنب الثعلب است طولی بغیاست طولیس قول مولف حاوی فقاع اذخر است
طولواندریون یونانی خربق سفید است طواره بلغة اندلس گیاهی است که در نزدیک انتله میروید شبیه شش که
باجدوار میروید و آن شش اندلسی است طوطر حبة الخضر است طوطانفریون حامض جبلی است طولط قطن است
طوفریوس نوعی از کاذریوس است طوماناقطوریون کبیر است طولیلون و طومتردن قنطوریون صغیر است
طهف ذره است و گویند طعامی است که از ذره ترتیب دهند طیلافیون یونانی اسم گیاهیست شبیه
بگیاه خرفه و مابین برگها شاخهای ریزه زیاده بر شش عدد میروید و برگ و شاخهای انبوه و سطبر چون
بدست بمالند رطوبتی لزج ازان ظاهر گردد و گلش سفید و منبتش مزارع و زیر تاک انگور است در اول
گرم و در دوم خشک و مخرج جنین و مشیمه و طلای او را جهة برص و بهق سفید مجرب یافته اند و مورث جراحت
جلد و مصلحش طلا کردن آب جو است بعد از شستن آن طیرانه نوعی از قطرون و ازان بزرگتر و تازه اش سفید و
زرد و خشک او سرخست و در زیر درخت بلوط و زیتون هم میرسد و از سموم قتاله است حتی بوئیدن آن
طیهوج بفارسی تیهو نامند از کبک کوچکتر و در رنگ مثل او و در جمیع افعال مانند آن و جهة ناقهین و ضعیف الاحشا
نافعست طین بهترین خاکها خاک خالص از ریگ شوره و گوگردست و طین الحر از جهة پاکی او می نامند و بفارسی
خاک رست گویند و اقسام خاکها بعد از احراق و شستن سردتر و لطیفتر و در افعال ثابت تر میباشند جمیع خاکهای
خالص سرد و خشکند سوای طین طلبی المصطکی و لطیفترین خاکها آنست که در آبهای شیرین جاری ته نشین شده باشد

طابایم
طابانون

طاباه

و طین مصری که از آب نیل حاصل میشود بهترین اقسام آن و مجموع رادع اورام حاره و مقوی اعضای سست
و رافع حرارت متعدد اعضا که از شوری بسیار و حرکت حادث میشود و چون خاک خالص در آبهای مغشوش و
شور ریخته بگذارند تا ته نشین شود اصلاح آن میکند و چون با آب شور و تلخ مخلوط کرده عرق کشند شیرین میشود
مجربست و خاکهای غیر خالص در افعال شبیه بجزو مخلوط اوست و خاکی که همیشه آفتاب برو تابیده باشد
طلای او با سرکه جهة گزیدن هوام بعدیل است و آنچه آتش بسیار دیده باشد بغایت مجفف و منقی بشره و جالی بهق و
رافع خشونت حلق و بدن و حکه و با سرکه جهة گزیدن زنبور و خاک تنور با نمک و سرکه جهة کلی سر اطفال مجرب و
جمیع خاکها مسدد و رافع آن افیون است و بوی کاه گل کهنه که آب و گلاب بران بپاشند مقوی دل و روح
نفسانی و رافع غشی و التهاب و ضماد او با سرکه جهة گزیدن هوام و ردع اورام حاره و عرق او که با گلاب
و عرق گاوزبان و امثال آن بکشند جهة خفقان و تقویت دل و ضعف معده حار بسیار مفید طین مختوم
از جزیره لیمون بحر مغرب خیزد و در قدیم زنی از تل خاک آنجا نقل بمقعد راهبی مینموده و بعد از شستن قرصها
میساخته و صورت راهب را در آنجا نقش میکرده و از اینجهة طین الراهب نیز نامند و دیسقوریدوس و
جالینوس را اتفاق و آنکه خاکیست بخون بز سرشته و بالفعل از جهة احاطه دریا بجزیره مذکوره موجود نیست
و بجای آن سایر خاکها را استعمال میکنند و بهترین او در غایت سرخی میباشد و در بوی شبیه بشبت گویا بچربی
آلوده شده و بر زبان چسپنده و پاشیدن او در ساعت قطع خون زخم تازه کند در دوم سرد و خشک
و تریاق جمیع سموم و مقوی دل و مفرح و رافع مضرت هوای وبائی و اسهال دموی و چرک و قرحه امعاء و تبهای
حاره و نزف الدم اعضای ظاهری و باطنی و با شراب و آب گرم و شبت مقیی سموم و طلای او جهة
تسکین التهاب و تحلیل صلابات و التیام جراحات تازه و کهنه و قروح خبیثه و زخم سگ دیوانه گزیده
و شکستگی اعضا و ضربه و سقطه نافع و مضر ریه و مصلحش عسل و مضر سپرز و مصلح آن کثیرا و شربتش تا یکمثقال

و بدلش نیز و نیم وزن گل داغستانی و در امور مذکوره قوی‌تر از آنست طین شاموس بولاوی و او را کوکب الارض
نیز گویند و قسمی از آن سفید و ناصاف و با صفایح و شبیه بحجر القمر و با اندک براقی میباشد و قسمی سیاه سفید
و رقیق و سبک و زیج بر زبان بسیار می‌چسپد و بهترین قسم او در آب زود حل میشود و از بلاد قبرس و صقلیه
آرند و در طبع و فعل قریب بگل مختوم و بکشتن مغسول او با شیر آن کنار قاطع حیض و ایام و عرق او با شراب جهة
سموم حاره و باد وبه مناسب جهة نفث الدم و سیلان خون از جمیع اعضا و حقنه او با آب بارتنگ و شراب او
با آب و اندک سرکه جهة قرحه امعا سریع الاثر است و طلای او با آب و روغن گل جهة اورام حاره و نقرس حار
مفید است طین مصطکی خاکیست خاکستری رنگ و با صفایح و ثقیل الوزن و در آب زود حل میشود و از جزیره
جبوس که مصطکی حاصل می‌آرند در دوم گرم و خشک جالی و منقی و جاذب خون بظاهر جلد و نیکو کننده
رخساره است طین دوقی از ناحیه دوق بلاد حلب آرند کبود رنگ و بسیار یابس و بلا ملاسته و سرد و خشک و
رافع اسهال و طلای او جهة بردن چرک بدن و موی و در رفع اورام حاره موثر است طین قیمولیا قسمی از آن
سفید و قسمی مایل به بنفشی و چرب و با لزوجت و دیر شکن و در آب دیر حل میشود و از بلاد اندلس و ارمن خیزد
و قسم سیاه اندلسی او بدبوست سرد و خشک با قوت محلله و در افعال ضعیف‌تر از شاموس است و بدلش طین مصری
طین الکرم خاکیست که از بلاد سوریا آرند سیاه و کریه الرایحه و سرد و محلل است و چون در ابتدای نمو
تاک انگور بران بمالند تاک را از آفات نگهدارد و باین جهة طین الکرم نامیده‌اند جالی بدن و جهة حکه بسیار
نافع و در اکتحال مستعملست طین الجلود خاکیست که با و پوست را رنگ میکنند سرخ مایل بزردی میباشد
بقوت قابضه و محلله و ضماد او جهة اسهال و اورام نافعست طین ارمنی گلیست که از بلاد ایروان آرند سرخ تیره
جگری و با نرمی و اندک چربی در دوم سرد و در آخر آن خشک در دفع وبا و طاعون و ردع اورام و قطع
سیلان خون از اعضا و اسهال مثل گل مختوم و جهة ضیق النفس و سل بغایت مفید و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و

گلاب

گلاب و شربتش تا دو درهم است طین خراسانی گلیست بسیار سفید و خوشبو و خوش طعم و با اندک شوری و ضرر
خوردن او کمتر از سایر خاکها و بعضی که عادت بخوردن گل داشته باشند بجهة کمی مضرت از آن بخورند و شراب او
بعد از خوردن چربیها و چیزهای با رطوبت دار که قی آرند مانع قی میکرده و جهة سیلان آب دهن و جوع کلبی و
هیضه مهلکه که با قی و اسهال باشد و منع نزلات متعدد است خصوصا که مخلوط باشد با نشاسته و گلاب و سعد و خرم
و کبابه و قاقله و قدر شربتش تا سه مثقالست و در رفع هیضه و وقیه برشته کرده او را سه بار با آب سیب ترش
باید نوشید و بدستور با آب سرد و طلیح سعد همین اثر دارد طین اندلسی سیاه و کثیف میباشد و در ضمادات
استعمال او جایز است طین رومی سرخ نیم رنگست و سفید مایل بکبودی و خوشبو میباشد و یک نوع طین قبرسی
سفید اوست و در افعال مثل گل ارمنی است طین اشقر از میان دو کوه قسطنطنیه هم میرسد زرد مایل بتیرگی و بر آن
صورت بت نقش است سرد و خشک و در رفع نفث الدم و نزف الدم و اسهال و موی و چرک دار بهتر از
اکثر خاکهاست طین تبریزی سرخ درخشنده و خوشبو است و بزبان بسیار می‌چسپد و در جمیع افعال قایم
مقام گل مختومست طین صوفی حمید خاکیست سفید و خوشبو که از بلاد شیروان از بقعه صوفی حمید آورند
نگاهداشتن او مانع گزیدن جانوران و مار از مجربات است و بدستور طلای او بر موضع گزیده و شرب او همین اثر
دارد و در سایر افعال مثل گل تبریزیست طین داغستانی قسمی از و زرد کاهی و بسیار کم و قسمی از مغسول سفید
مصنوع بشکل قرص قسمی مایل بکبودیست و مجموع آن خوشبو خصوصا مغسول سفید او از داغستان و حوالی شیروان
آرند و در جمیع افعال بهتر و قوی‌تر از گل مختوم و مفرح قوی و دافع سمیت اخلاط و تب غشی و خفقانست و جهة
مکرر تجربه نموده طین فارسی گل شیرازست و گل سرشوی گویند مایل بزردی و خوشبو و جالی جلد و رافع
چرک و در افعال قریب بگل ارمنی است و بعضی طین الحر مخصوص او نامیده‌اند طین الاکل و طین اصفهانی طین
خراسانی است طین الکاهن و طین الراهب و طین نیشاپوری و طین بحری طین مختومست طین الضم طین الصفراست

طا با لطا

ظا با لام

طا با میم
ظا با یا

طین احمر و طین جزیره اسم مغره است طین خنا و طین جوزی طین مصطکی است طین الحرا شامل طین اندلسی و فارسی است و تم
و مراد ازو خاک خالص است و گذشت طین الحکمة از مرکبات است و اقسام او در دستورات مرقوم و بجهة شد و وصل
و نگاه داشتن ظروف و شیشها از ضرر آتش ترتیب دهند و ضماد او جهة شکستگی اعضا و تقویت استخوان
و عصب موثر است طین الغراب اذخر است طیا نوشادر است طیار بلغة اکسیریان زیبق است طیفی بلغ
وادی است طیموث حباحب است حرف الظا ظبی غزال است ظفره نباتی است مفروشش بر زمین برگش
مدور شبیه بناخن ظاهرش سبز و باطن سرخ تیره و ساقها که از میان برگها بروید قریب بشبری و باریک
و گلش سبز و تخمش بقدر بند انگشتی و سیاه و منقش بسفیدی و در بلاد تتر بسیار است در چهارم گرم و خشک و سیاه
تند و سم قاتل و ضماد او و رافع گوشت زیاد و ثالیل و نواصیر و آکله است ظفر النسر قاطانیقی است ظفر العقاب
بستانی شجره ابی مالک است ظفر العقاب بری ظفر القطا است ظفر القط نباتیست ساقش مربع مثل ساق باقلی
و برگش مثل برگ بادرنگ و در ساقهای او غلافهای سرکج و آویخته با گلهای یک شبیه بگل سوسن کبود بر بیت
در دوم سرد و خشک قابض و قاطع رعاف و خون زخمهای تازه و نزف الدم اعضای باطنی و سینه و اسهال
و ذرور برگ او جهة التیام جراحات موثر است و مضر سفل و مصلحش صمغ و شربتش یک مثقال و بدلش اقاقیا است
ظفر البوز خشکت ظلیم نوع نر نعامه است ظلف سم حیوانات و خواص هر یک با حیوان آن مذکور است و
سوخته مجموع آن مسهل مار الصفر و ضماد او با شراب جهة گزیدن هوام و با عسل جهة نقرس و مفاصل بسیار
نافع ظلع شرخوز است ظلمون سنور وحشی است و بفارسی گربه دشتی نامند و در حرف سین مذکور شد ظیان
یاسمین بری است و یاسمن سفید عبارت ازوست و بلغة اندلس و مغرب عشبة الفار نامند و قسم مغربی او
مشهور است بعشبة و انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و آن نباتیست شبیه بلبلاب و در هم پیچیده و گل او بسیار
خوشبو و قسمی از شاخهای او غاری شبیه بخار گل سرخ و گلش از یاسمین بستانی که گل جنبلی مانند بسیار کوچکتر

عین با الف

و تخمش سیاه و باریک و پر شعبه و قوتش تا بیست سال باقیست و بیخ او در چهارم گرم و خشک و سایر اجزای او در سیوم
خشک و محلل و ملطف و بوییدن گل او جهة صداع و شقیقه و روغن او جهة علل بارده و ربو و بواسیر و سعال مزمن و فالج
و لقوه نافع و طبیخ بیخ و شاخ او که نیم وقیه را در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و با شکر و امثال آن تقویم
آورده بنوشند جهة ضیق النفس و سرفه کهنه و فالج و استرخای مزمن جید است و ظاهرا روشن خاصیت کم الحال
متداول است اینجا استنباط کرده باشند و مدر بول و مدر حیض و مسقط جنین و طبیخ برگ و شاخ او بقدر سه درهم با مثل
آن سکنجبین و عسل ازرق مسهل قوی سوداوی و کربست و مضمضه طبیخ او با سرکه جهة درد دندان نافع و یکمثقال از
بیخ او کشنده بقر و گرب و منفعت در قوت مثل خربق سیاه و مسهل بلغم و سودا است و آب خبازی مقیی قوی و
قدر شربتش تا نیم درهم و مصلحش روغن بادام و طلای او محرق و مقرح جلد و بهترین ادویه برص و جهة عرق النسا و مفاصل
و فالج و امثال آن سفید و روغنی که در بیخ مذکور را جوشانیده باشند جهة فالج و مانند آن بغایت نافع حرف العین
عاقر قرحا بلغة عربی و تفسیر قوریون یونانی و مشتق از عقر و تفریح است و آن نباتیست در مغرب کثیر الوجود
و در شکل شاخ و برگ و گل شبیه ببابونه بزرگ و بار زغب سفید و مفروشش بر زمین و تخمش قریب بشبری
و ببلبری انگشتی و تند و محرق و کوبند او بیخ طرخون جبلی است و بعضی بر آنند که بیخ طرخون جبلی مسمی بعود القرح است
و آن در شام بسیار و نباتش شبیه بنبات شبت و گلش زرد و دندانه دار مثل گل بابونه و عاقر قرحا را
قوت تا هفت سال باقیست در آخر سیوم گرم و خشک و مفتح و محلل و مقوی باه و مبرد دبن و مسهل بلغم و مدر بول
و حیض و شیر و عرق و جهة درد سینه و سرفه و لکنت زبان و لقوه و رعشه و فالج و کزاز و مفاصل و امثال
آن و استسقا و درد دندان شربا و ضمادا نافع و طلای آن با نوشادر بر کام و زبان بالغ سوزانیدن آتش
و از غرایب اثر اوست که چون بر دندان کرم خورده بگذارند کرم بریزاند و ضماد او با روغنها جهة بی حسی اعضا
و لذت جماع و مضمضه طبیخ او با سرکه جهة سستی لثات و زبان و حرکت دندان و نفوخ او جهة گشودن سده دماغ

و تواتر نزلات مفید و مفرح و مصلحش مویزج و کثیرا و شربتش تا یکدرهم و بدلش دارفلفل است و روغن او که با عصارهٔ او ترتیب دهند تا یک وقیه خشک او را کوبیده در یک رطل آب بجوشانند تا به دو وقیه رسد و با دو وقیه روغن زیتون بجوشانند تا آب بسوزد و صاف نمایند محلل و مدر عرق و رافع تبهای بارده و ضماد او جهت امراض بارده و تقویت باه شرباً و ضماداً نافع و سعوط او جهت صرع و درد سر و در شقیقه مفید **عاقول** حاج است و گویند موت است **عاج** دندان فیل است و در اینجا مذکور خواهد شد **عاقر** بلغت شامی اسم بردیست **عاقورا** در بعضی نسخ قسطون است

عاقرشمعا ابوخلسا است **عاقرالعین** خالیون است **عاوسیس** خالیس است و در قانون در حرف غین ذکر یافته **عبیران** شامل بر نجابت و شجره مریم است **عبهر** نرگس است **عبیر** اسم عربی زعفرانست و مرکبات و اقسام میباشد و در دستورات مذکورست **عبروس** اسم سریانی بردانی است **عجب و عجب** کاکنج است **عبقر** اسم عربی سوسن سفید است **عبقورا** اسم بزغاله کمتر از یکساله است **عترفان** دیه است **عتم** زیتون جبلی **عثن** نباتی شلثه اسم عربی نباتیست بقدر قامتی برگش شبیه کبر و سطبر و انبوه در آخر سیوم گرم و خشک و محلل قوی و مدر عرق و عصارهٔ خشک کرده او را چون مکرر ضماد کنند موی را مثل نوره بیبرد **عثرب** اسم عربی درخت اناراست **عجم** دانهٔ انگور و مویز و امثال اوست **عجل** گوساله است و در لحم مذکور خواهد شد **عجا** اسم عربی سطرونیون است **عجب** گیاه انانیس است و گویند حب النیل **عج** اسم عربی قسمی از خاکینه است که گوکونا منند و در خبیص البیض ذکر شد **عدس** بفارسی مرجومک و بهندی مسوری و کوچک مایل بتدویر و تلخ است و بستانی بری میباشد و قوتش تا سال باقیست و در حرارت مایل باعتدال در دوم خشک و بعضی در دوم سرد و خشک دانسته اند و جالی جلد و جرم او قابض و آب طبیخ او مسهل و مزورهٔ او با روغن بادام بعد از رفع تبها مانع نکس و مطبوخ مهرای او با سرکه مقوی معده و بی نفخ است و بغیر سرکه پخته نفاخ و آب طبیخ او جهت سرفه و درد سینه و مضمضهٔ او جهت قلاع و خناق و فرو بردن سی عدد مقشر آن مصلح فساد معده و ضماد او با عسل جهت قروح غایره و با سفیده تخم مرغ جهت

عین با الف

عین با تا
عین با ثا

عین با جیم

عین با دال

نمله و حمره و شقاق و با برگ کرنب جهت ورم پستان و انجماد شیر و مطبوخ او در سرکه جهت تحلیل خنازیر و اورام صلبه و با روغن گل جهت ورم مقعد و ورم حار چشم و با تخم خربزه منقی بشره و رافع زردی رخساره و با اکلیل الملک آب به جهت نزلات و سوختهٔ او جهت سفید کردن دندان و آشرغای پلک چشم مفید و اکثار خوردن او ظلمت بصر و مولد سرطان و جذام و مالیخولیا و محرق خون و با شیر خصوصاً مولد استسقا و قولنج و مضر بواسیر و مورث عسر البول و احتباس حیض و مصلحش روغن کنجد و سمن او با برگ چغندر و استعمال گوشت فربه و سرکه است **عدس ملی** تخم نوعی از سوسن بریست و مذکور شده اسم علم است **عدس الماء** نوعی از طحلبت که خرو الضفادع نیز گویند **عدرنا** کندش است **عدس جبلی** خنقه است **عذبه** بذال معجمه ثمر الاثل است و در اثل مذکور شد **عروق الصفر** بفارسی زرد چوبه گویند و آن بیخ نباتیست برگش شبیه برگ گشنیز و امثال آن مایل بکبودی و ساقش بقدر ذرعی و باریک و پرشعبه و پر برگ و گل او مابین سفیدی و زردی و آب برگ او مایل بسرخی و ثمرش مثل خشخاش و قسم صغیر او مامیرانست در سیوم گرم و خشک و جالی و منقی سده جگر و جهت استسقا و یرقان نافع و ضماد او جهت جرب با شراب جهت نمله و ذرور او جهت خشک کردن زخمها و سنون و خائیدن او جهت درد دندان و اکتحال او جهت تقویت باصره و بیاض رقیق و در مرهمها جهت تحلیل اورام و قروح نا[illegible] بغایت مفرد و مصلحش لیمو و ترنج و شربتش تا دو درهم و بدلش مثل او مامیران و گویند قوة الصبغ است **عرن** اسم عربی زوایدی است که در حوالی سم و زانوی اسپ و شتر میباشد در مزاج و افعال مثل سم است و در ظلف مذکور شده و سائیدهٔ او بقدر نیم درهم با سرکه جهت صرع رطوبی و با آب سرد جهت جمیع سموم و بخور او جهت اختناق رحم مفید است و گویند چون صاحب تب ربع او را ببقصد تب از حیوان جدا کند دفع تب او میکند و مجرب دانسته اند و بلغت اهل شام نوع سفید هوفاریقون را عرن نامند **عرعر** سرو کوهی است و او از سرو کوتاه و کوچکتر و ثمرش بقدر فندقی و با اندک شیرینی میباشد و ثمر او جفت و ثمر اصل است در سیوم گرم و خشک و سعاد سموم و با قوت قابضه و مسخن و مدر بول و حیض

عین با ذال

و فتح سده و جهة درد سینه و سرفه و مغص و گزیدن هوام و ضعف معده و بواسیر و درد دندان و دفع بی شکافته شدن عضل و در ورم و جلوس در طبیخ جهة اختناق رحم و ضماد او جهة قطع عرق و تقویت بدن نافع و مورث خشونت سینه و مصلحش کثیرا و شربتش کمتقال و گویند نگاهداشتن بیشتر عدد شراو درسر باعث قبول و عظمت در نظرهاست
عرق آنچه از حبوبات و گلها و ادویه یابسه و مایعة تقطیر کنند مسمی باین اسم است و سریع النفوذ و لطیفتر از اصل آنچیز و عرق نانخواه و دارچینی بهتر از اکثر عرقهاست و عرق شکر و عرق شراب و خرما و امثال آن قویتر از اصل آن و سریع الاثر و اکثار او و عرق شور مورث امراض حاره مهلکه است و عرقی که مخترع حقیر است و در دستورات مذکور در منافع قایم مقام شراب و در بعضی آثار از ان قویتر و بی انکار و در غایت تفریح است عرق بید ماء الخلاف است عرق گوشت ماء اللحم است عرطنیثا اسم سریانی آذربو بست
عرق الصباغین فوة الصبغ است و گویند اسم عروق الصفر عروق زعفران عروق العصفر است عروق الخرفوة الصبغ است عرق بکسر اول ریشه نباتات است عروق البیض ستبله است عرق النسر اسم خس سموع است و گویند مخصوص ملک البطم و جمعی مخصوص خلونیا دانسته اند عرق الجبال قفر الیهود است عرق الجر باصطلاح اکسیریان قطره موی سر انسانست عروق العروس طلق است عروق النور بلغة شام ذنب الحزوفت عروق الغالوج بلغة بغداد صنف اول ابوخلسا است عرق الکافور و عرق الطیب زرنباد است عرار اقحوان است عرق الصف بیخ کبر است عرق الانجبار بیخ انجبار است عروق بلغة اکسیریان گوگرد است عروق السوس و عروق وارهرم اصل السوس است عرق قنب است عرفج بری بکمونست عر عر بری اسم کوچک شتر دین است عرهم اسم مینی با ریحان بری است که آنرا عدق گویند عر مصاف اسم عربی ضدر قی و بخور الاکراد است عرایس النیل بلغة مصر نیلوفر است عرم سماریس است عرعف کافیطوس است عرفض اسم درخت سدر بری است و محلب و حب الغار را نیز باین اسم خوانند عرق جار اسم فارسی عرق شکرفه

نارنج

نارنج است عرطب سکست است عروسک اسم فارسی نیوسست عروسک پس پرده اسم فارسی حب کاکنج است عز پز الکبیر و عز پز الصغیر قنطوریون صغیر و کبیر است عسل بفارسی انگبین نامند و بهترین آن صاف مایل بسرخی و قوام دار است که باندک حدت و خوشش طعم باشد و بی سوم و بعد از ان سفید و زبونترین او سبز و سیاه و خنک و تلخ و کهنه است که زیاده بر دو سال مانده در غایت حدت میباشد و مورث جنون و محرق اخلاط و مهلکند و عسل خام سهل اخلاط لزجه و محرک سرفه و نفاخ و موافق معده و ورد آن و ورم امعاء و صالح الغذا و در جلد و حدت قویتر از آتش دیده و مهیج قی است و عسل کف گرفته را نفوذ و انضاج و غذائیه بیشتر و بی نفخ و مدر بول و مسکن سرفه است و مجموع آن در آخر دوم گرم و در اوایل آن خشک و جالی و مقطع بلغم و رطوبات و جوهر حرارت غریزی و جاذب رطوبات از عمق بدن و منقح دهنهای رگها و تریاق سموم بارده و حافظ قوت ادویه و رساننده آن باعضا و جهة فضول دماغی و سینه و قصبه ریه و معده و جگر و سپرز و استسقا و یرقان و حصات و حصر البول و فالج و لقوه و امثال آن و انواع ریاح و تقویت اشتها و باه و ممزوج او با آب مرطب اعضا و مدر بول و منقی قرحه مثانه و بالخاصیه مسکن مغص و تشنگی و قی کردن با آب آن جهة رفع ضرر افیون و سموم بارده و با روغن شونیز جهة مفاصل و تقویت باه مجرب و با آب زیره جهة دفع ضرر سمیت فطر و گزیدن سگ دیوانه و اکتحال او با آب پیاز جهة بیاض دو معه و حکه و جرب و نزول آب و با انزروت و نمک سنگ جهة ریاح و رطوبت گوش و تنقیه جرک آن نافع و با اغذیه جهة تنقیه زخمها و بردن گوشت زیاد و التیام آن مجرب و با نوشادر جهة بهق و برص و طلای او حافظ جثه میت از فساد و مانع تعفن گوشت و پیه طراوت و حافظ قوت سایر اشیا و با سرکه و نمک جهة تحلیل اورام و رفع کلف و حول او جهة علل رحم زنان نفساء و ضماد او جهة رفع قمل و رشک قوی گرد قضیب که بعد از حمام مکرر تضمید نمایند و با آرد گندم جهة گشودن دمل و نضج اورام و بازداشتن طول و کرسنه جهة التیام جراحات عمیقه مجرب و بخلاف سایر شیرینیها جهة قروح لثه و لهات و تقویت

عسل بلبن

عین با شین

دندان مفید است و مطبوخ او با شبت تازه جهت رفع آثار ضربه و قوبا و غرغره او جهت پاک کردن جراحات حلق
و لوزتین و ضماد او با آب بارتنگ تا سه روز جهت قرحه امعا مفید و مضر محرورین و سریع الاستحاله بصفرا و مصدع
و مفسد دماغ حاره و مصلحش سرکه و کشنیز و رب ترش و آب میوه‌های ترش و قدر شربتش تا پانزده مثقال
و بدلش دوشاب انگور است و از خواص مجربه عسل است که چون زن حامله با آب شربت نموده ناشتا بنوشد
باعث مغص گردد و در غیر حامله این اثر مفقود است عسل اود اورمالی است و مذکور شد عسل طبرزد شیره نبات است
عسلج اسم مصری عرطنیثا است و صنف انجبار مریم را نیز گویند عسالیج شاخهای تازه رویده اشجار را
که هنوز مستحکم نشده باشد عسل لبنی میعه سایله است عسل القصب آب نیشکر است عسل البلادر رطوبت سیاهی است
که در جوف بلادر است عسل ترنک ترنجبین است و مذکور شد عشبه مخفف عشبة النار بلغة اندلسی و آن یاسمین
بری است و در ظلمان مذکور شد و مغربی او قوی‌تر و یاسمین بری سایر ولایات ضعیف الاثر است و بتجربه رسیده
و طریق خوردن عشبه در دستورات مذکور میشود و جمعی که در همه سوا او را نایب مناب چوب چینی دانسته‌اند
اصلی ندارد بلکه جهت مفاصل مزمنه و صاحبان مزاج بسیار سرد قوی‌تر از چوب چینی است و در سایر امراض مجرب
نفع او زیاده از نفع است و سفوف او هر روز بقدر یک مثقال با نبات تا یکماه و زیاده بر آن جهت مفاصل مزمن
و صاحبان مزاج بسیار سرد مجرب و در بعضی از نسخه حقیر او را قوی‌تر از طبیخ او یافته و ضماد او با گلاب جهت
تسکین درد و تحلیل اورام بغایت نافع عشبة السنج کراث نبطی است عشر در سکر العشر گذشت
عشرق بلغت حجاز سنای مکی و بعضی عریض الورق و بعضی گویند سدر است و ابن تلمیذ گوید که این گیاهیست برگش
شبیه برگ خار و سرخ و خوشبو و عروسان استعمال میکنند و دینوری غیر آن دانسته عشق نباتیست مثل لبلاب
و بسیار کم برگ و شاخهای او بغایت از لبلاب قوی‌تر و درازتر و هر درختی که پیچد خشک کند لهذا عشق
مشتق از وست و تخمش شبیه بحلبه و از آن کوچکتر و در تنکابن لو نامند و بعضی اطبای این ملک تخم او را کشوث

عین با صاد

دانسته‌اند عصی الراعی کبیر و صغیر میباشد و کبیر را نر و صغیر را ماده و بفارسی کبیر را مرغ مرز نامند تخم و ساقش
سرخ و برگش مایل بسفیدی و در باغها بسیار است و در تنکابن صغیر او را اغاکتره گویند برگ و ساقش سبز و کوچکتر
از کبیر و تخمش سفید و گویا خاکستر در زیر برگهای او پاشیده‌اند و تخم هر دو قسم او در زیر برگها و انبوه و در
افعال کبیر او از صغیر قوی‌تر در سیوم سرد و در اول خشک و رادع و مدر بول و مبرد و مسکن حرارت باطنی و خارجی
و قابض و قاطع نزف الدم و آب او قاطع حیض و جهت قرحه امعا و نفث الدم سینه و اسهال مراری و قی صفراوی
و تبهای دوری و ضماد آن بجهت باد سرخ و اورام حاره و منع انصباب مواد و جراحات تازه نافع
و حمول آن قاطع حیض و مضر ریه و مصلحش انجیر و قدر شربت از آب او تا هفت مثقال عصفور بفارسی گنجشک
و ترکی سرچه نامند بری و اهلی میباشد در دوم گرم و خشک و بری از اهلی یابس‌تر و محرک باه و مسخن بدن
و موافق مرطوبین که ریاح در ایشان تولد کند و گوشت آب او ملین طبع و جرم او قابض و جهت استسقا
و فالج و امثال آن و ضعف جگر و یرقان و جهت ضعف باه خصوصا تخم او و مغز سر او که در وقت هیجان گنجشک
بغایت نافع و تخم او در تسمین بدن بی عدیل و مغز سر او با زرده تخم مرغ مهیج باه و شراب و حمول او با شراب
باعث سرعت حمل زنان عاقر و زبل او جالی بهاق جص و زبل آن جهت کلف و ثالیل مفید و مضر محرورین و مصلحش
آب انار و امثال آن و استخوان سائیده او مقوی معده و جهت اسهال نافع و نه سائیده او بغایت مضر است
و چون معده گنجشک را پاک کرده در ثقبه گوشش بدارند در حال درد آنرا ساکن کند مجربست و چون مجموع او را
از موی پاک نموده سوای سر و زنده و در آشیان زنبور عسل با ویزند تا از نیش مگس عسل کشته شود آنگاه
در روغن بکم شانند تدهین روغن مذکور جهت استرخای قضیب و نعوظ مجربست عصیر الرطب سیلان است
عصاره سوس رب السوس است عصاره آب فشرده نباتات اعم از آنکه خشک کنند یا نکنند و هر یک
در ضمن اصل آن مذکور است عصیب و عصاب شیلم است عصفر بری باد آورد است عصفر احریض است عصیره

نیمی گویند بلغهٔ مصر اشتر خار است عصب ریحان سلیمانیات و گویند قنوس است عصب نوار است عصارهٔ
خشخاش اسود افیون است عصارهٔ القرظ اقاقیا است عصارهٔ ماینا شیاف مامیثا است عصفور الشوک
نغراست عصفور السیاج صفرا غون است عصفره خیری زرد است عصفور الجنه خطاف است عصی برس حلبوب است
عصلان ننقی است و گویند اتیل است عضات بضاد معجمه اسم جنس اشجار کوچکست خاردار عضابات اسم
جانوران گزنده است عضاءه ضب است عضرس خطمی بریست عطشان دیبساتوس است عطب قطن است
عطفل هر اج است عطاره اسم نبطی سنبل رومی است عطوس اسم عربی حمار وحشی است عطر منشم حب
المنشم است عطارد بلغهٔ اکسیریان روح توتیا است و بعضی زیبق را باین اسم خوانند عظم بفارسی استخوان
و بترکی سموک نامند و اکثر خواص استخوان حیوانات در ضمن اصل آن مذکور است سوای استخوان که در خوص
بهترین عظامست در دوم سرد و در اول سیوم خشک و سوخته او در آخر سیوم خشک و شرب او جهة صرع
مجربست خصوصا پوسیده او جهة عرق النسا و مفاصل و اسهال و قطع نزف الدم نافع و جهة تب ربع و اکثر
شارب آن نداند مجرب دانسته اند و ذرور او جهة ناصور و آنکه مجربست خصوصا با اندک صبر زرد و آشامیدن
سوخته کهنهٔ آن با سکنجبین جهة ورم سپرز و با عسل بغایت مقوی باه و ذرور آن جهة قروح اعضای عصبانی
و با سرکه جهة سوختگی آتش و با ماء الشعیر جهة آثار آبله و غیر آن نافع و قدر شربش تا دو مثقالست و گذاشتن
دندان آسیای انسان با استخوان بال است هرچه در زیر سر نایم موجب عدم بیداریست ما دامیکه بر ندارند
و با خود داشتن و در زیر سر گذاشتن مانع احتلامست و دفن کردن کاسهٔ سر در برج کبوتر سبب کثرت ایشان
میشود و چون دو دندان پیش سگ و گربه را در میان جماعتی بیندازند و ایشان نداننده باعث خصومت آن
گروه میشود و چون استخوان سگ را بجای استخوان آدمی که شکسته و بر طرف شده باشد بگذارند التیام می یابد
و ضماد استخوان سنگ پشت با صبر و بر اشق نوره میبرد و در دفع زخمها بعد طیست عظم السبق عرق است عفا
اسم عربی سالار هندی است عفلم گیاه نبلیت و قطلب را نیز نامند افعا نوعی از صدف است عفنج نوعی از بلوط است
عفار اسم عربی قطلبست عفص بفارسی مازو نامند درخت او مثل درخت بلوط است و در بعضی بلاد یکسال
بلوط بار میدهد و یکسال مازو و بهترین او سبز بی سوراخ و توقفش تا سه سال باقیست در دوم سرد و در سوم
خشک قابض و حابس اسهال و حیض و عرق و طبیخ او جهة سیلان رطوبات رحم و سفوف او با زرده تخم مرغ
جهة قرحهٔ امعاء و اسهال کهنه و ضماد پختهٔ او جهة اورام مقعد و خروج آن و در دفع بدبوئی عرق و با سرکه جهة بوا
و باد سرخ و سیلان حیض و بر آمدن ناف اطفال نافع و سوختهٔ او قاطع سیلان خون از همه اعضا و مجفف
قروح و مانع نمله و آنکه دسنون و مضمضهٔ طبیخ او جهة قلاع و تقویت لثه و دندان کرم خورده و اکتحال
آن جهة دمعه و سلاق و جرب و آب او جهة سیاه کردن موی و استحکام رنگ او موثر و نفوخ او قاطع
رعاف است و مضر سینه و حلق و مصلحش کثیرا و شربتش یک مثقال و بدلش پوست انار عقیق بهترین او سرخ
زرد و سفید است در دوم سرد و خشک و سوختهٔ او لطیفتر و مقوی دل و منفتح سدهٔ سپرز و جگر و ریزانیدن
حصات و رافع خفقان و آشامیدن و ذرور او قاطع نزف الدم جمیع اعضا و سوختهٔ او مقوی لثه و رافع
سستی آن و دندان متحرک و مقوی باصره و انگشتری او باعث هیبت در نظر خصم و استجابت دعوت
و مضر گرده و مصلحش صمغ و شربتش تا نیم درهم است عقرب بلغهٔ اکسیریان گوگرد است و بعربی اسم
کژدم و آن شیاله و جراره و الوان میباشد و آنچه در عین حرکت دنباله را بلند دارد شیاله نامند
و آنچه دنباله را در ازکشد جراره و او از شیاله کوچکتر میباشد و زبونترین اقسام او سیاه و پردار است
و بهترین او در مداوا زرد شیالهٔ است و بتجربه رسیده که چون اجرای آب ندیده را اندک آب پاشیده
بر روی هم بگذارند خصوصا در تابستان عقرب بسیار از آن متکون میشود و در آخر سیوم سرد و خشک و
شکافته او اگر بر موضع گزیدهٔ عقرب ببندند جذب سمیت میکند و آشامیدن برشته کردهٔ او جهة قرحه

سینه و سرفه و رفع سم عقرب گزیده مفید و سوخته او با ادویه مناسبه جهة رفع سنگ گرده و مثانه و عسر البول مفید است و اکتحال محرق او با فلفل و ادویه حاره جهة بیاض عین و ناخنه چشم حیوان و انسان مجرب دانسته اند و با سرگین موش بقدر نصف او جهة تقویت بصر و طلای او جهة ساقط کردن دانه بواسیر و رفع برص و بهق و نمش و کلف و قروح خبیثه قوی الاثر است و روغن او که زنده او را بعد از بیست و ششم ماه در روغن زیتون که بازاری هر عددی ده مثقال باشد انداخته چهل روز در آفتاب گذارند جهة عرق النسا و فالج و بواسیر مجرب است و طلای برشته کرده او در روغن زیتون که بحد سوختن نرسد جهة رویانیدن موی داء الثعلب بعد از بستن بکید و عقرب قدیه کرده بر ران زن که همیشه اسقاط جنین شود مانع سقوط کرده و گزیدن عقرب بر غیر عصب را نفع فالج و از مجربات شمرده اند و آشامیدن او مضر ریه مصلحش گل ارمنی و تخم کرفس و شربتش تا نیم درهم است **عقرب بحری** ماهی صدفی خاردار است و سرش بزرگ و خاری سفید بر آن رسته و نیش آن حیوان است و گزیدن او باعث سوزش عظیم میشود و اکتحال سوخته او جهة نزول آب و غشاوه و بیاض و قرحه چشم و طلای او جهة داء الثعلب مفید است **عقاب** باصطلاح اکسیریان نوشادر است و در لغة اسم طایر سبعی معروفست و بفارسی الوه گویند و بترکی قراقوش نامند در دوم گرم و خشک خون او محلل اورام و زهره او جهة ابتدای نزول آب و بیاض و تقویت بصر و زبل او جالی کلف و جوشش خسار و محلل خنازیر است **عقعق** از طیور معروفه و از کلاغ ابلق کوچکتر و بطبری [illegible] و بترکی صقصقان و در اصفهان غلاجاره نامند گرم و خشک ردی الکیفیة و در خواص قریب بغراب ابقع است و اکتحال زهره او صورت محبوبی در نظر خلایق است **عقار کوهان** عاقرقرحاست و گویند فاوانیاست **عقار** خمر است **عقار مرطینا** اسم سریانی آذربوست **عقار اجرون** اسم سریانی اشراس است **عقار لسونینا** اسم سریانی ابرساست **عقاقیر** اسم جنس ادویه است و عقار اسم مطلق دوا **عقیان** اسم عربی ذهب خالص است **عکبلا** اسم عربی غوره است **عقربان** بلغة اندلس اسقولوقندریون است **عقیدة العنب** بلغة مصر چوب زرشک است **عکوب** نوعی از حرشف بری است برگش با سفیدی و تخمش سبز و مستطیل و چون برشته کنند لذیذ میشود و با قهوه مغشوش میکنند بغایت بهی است و سایر خواص در حرشف مذکور است **عکنه** لغة بربری است **عکه** عتق است **عکرش** اسم صنف اخیر نخل است و بعضی گویند اسم است **عکر** ثفل و درد چیزها است و نزد اطبا مخصوص ثفل روغنها است و آن در اکثر امور قویتر از روغن صاف و غلیظتر و کثیف تر از آنست **عکبر** نزد بعضی موم کرم عسل است که در آشیانه زنبور یافت میشود و نزد بعضی وسخ الکوابر است که بفارسی بر موم گویند و آن موم سیاهی است که رخنهای آشیانه را باو مسدود میکنند در آخر دوم گرم و خشک و لطیف و جاذب قوی پیکان و خار از بدن و بخور او جهة سرفه کهنه و ضماد شش جهة اقسام قوبا نافع و در استحکام استخوان شکسته و ضربه و سقطه و رفع خوف نایب مناب مومیائیست و لهذا مومیای نخلی نامیده و قدر شربتش یک مثقالست که با دو مثقال نبات و با عسل که آب شربت کرده باشند بنوشند **علیق** نباتیست خاردار و در برگ و گل شبیه بگل سرخ و ثمرش در شکل و طعم مثل توت سیاه و در دیلم تموش و در ترکی بگورتکن نامند مرکب القوی و سردی و خشکی در و غالب بحد درجه دوم و جمیع منافع او را مجرب یافته اند و همه اجزای او رادع و حابس نفث الدم و سیلان رحم و مجفف و مبرد و مقوی احشا و عصاره مسحوق برگ و ساق تازه او با اندک صمغ عربی جهة جمیع امراض حاره و بارده چشم خصوصا قرحه و دمعه و ورم و ناخنه نافع و گشاینده و ملحم و التیام دهنده زخمها و حابس اسهال و فضلات و خون و جهة بواسیر و وجع مفید و خائیدن برگ او جهة قروح لثه و قلاع و بدبوی دهان و آشامیدن او با گلاب در حین حیض مانع حمل و ضماد برگ او مانع زیاده شدن نمله و آکله و رافع زخمهای سر و برآمدگی حدقه و بواسیر و مقوی معده و مانع انصباب مواد بآن و ثمر آن قابض تر از سایر اجزا و مقوی امعا و بیخ او ریزاننده سنگ گرده و طبیخ برگ او

عین باکان

عین بالابم

و ثمرش سیاه کننده موی و مضر گرده و مصلحش شکر و قدر شربت از عصاره شکوفه او سه درهم است و قسم کوهی آن بسیار
کم خار و ساقهای او سفید و ثمرش مایل بزردی و در افعال مانند بستانی و شکوفه او محلل است **علیق الکلب**
نباتیست بسیار بزرگتر از علیق و شبیه بدرخت مورد و برگش عریضتر از برگ مورد و شاخهای او با خارهای
صلب و گلش سفید و ثمرش مثل زیتون و سبز و بعد از رسیدن سرخ میشود و در جوف او چیزی مانند پشم
و خوردن خوف او مهلک و در التیام جراحات مجرب دانسته و مستعمل از آن ثمر او است که جوف او را
پاک کرده باشند طبیخ او با شراب بغایت قابض طبع و حابس بول است و گل او سرد و خشک و قابض و مجفف
و جهة اسهال مومی و صفراوی و ضعف معده و ذرب و نفث الدم سینه نافع است **علق** بفارسی زلو
و دیوچه نامند و ترکی سلوک گویند کرم سیاهی است بقدر انگشتی و از آن بزرگتر و با خطوط سبز و در
آبها و زمینهای متعفن بهم میرسد و در اکثر افرجه و اعضای ضعیفه و صغیره که قابل محجمه نباشد مثل پلک چشم و
دندان بدل حجامت است در دوم سرد و خشک سوخته او جالی آثار و مفتت حصات و قطور او با روغن بنفشه جهة
حرقة البول و قرحه مثانه مجرب دانسته اند و سحوق او با صبر مجفف بواسیر و لعوق او با عسل محلل خناق و طلای
پخته او در روغن زیتون جهة قوی کردن قضیب موثر و ضماد سوخته او با سرکه یا آب شیخ جهة منع رویانیدن
مو کرده باشند مجربست **علیق القدس** علیق الکلبست **علک** اسم چیزیست که قابل مضغ باشد از
زریزد مثل سقز و مصطکی و امثال آن **علک الانباط** علک البطم است و اسحاق بن عمران گوید صمغ درخت بستان است
و در منافع مثل سقز **علک البطم** بفارسی سقز و باصفهانی قندرون نامند و آن صمغ درخت بطم است در آخر
دوم گرم و خشک و محلل و ملطف و مدر بول و مقوی هاضمه و باتفاق حکمای یونان و روم در جمیع افعال بهتر از
مصطکی و شراب او با عسل جهة زخمهای باطنی و با سندروس و زرده تخم نیم برشت جهة شکستگی اعضا بهتر از
مومیائی و رافع اعیاء است و چون یک وقیه او با دو وقیه پیه گرده بز در قدر مضاعف بگدازند و مجموع او را دو

شب وقت خواب بنوشند جهة خفقان سرفه رطوبی (?) بعدیل (?) چون ضماد کنند جهة کجی ناخن و درد اعضا و شقاق
نرمن (?) خصوصا با قدری شنجرف مجربست و تضمید علک البطم جهة تنقیه زخمها و گوشت آوردن و جذب خار و پیکان
و رطوبت غایره از بدن با روغن زیتون جهة تحلیل اورام و شکاف عضل و قوی کردن عصب نافع و خاییدن او
جهة جذب بلغم دماغی و تحلیل رطوبت معده و تنقیه حلق از اخلاط لزجه مفید و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و گویند
مضر عصب است و مصلح او عسل و قدر شربتش تا یک مثقال **علقه** طخسیتون است و گویند اسم صبر است **علف هندی**
اسم فارسی باستو و دنست (?) **علوا** و **علقی** صبر و نبات او است **علس** سلت است **علوفس** بیونانی
سیفنج است **علک یابس** فلقونیا است **علک رومی** مصطکی است **علف بطه** خنک (?) است **علقم** اسم جنس
نباتات تلخست و گویند مراد از وقثاء الحمار است و بعضی گویند حنظل است **علم** بلغة اکسیریان زرنیخ است
علوفس خبازی است **علی** نبات صبر است **علق** خندریلی است **علبا** قراح است **عمود** کرفس است **علج**
نوعی از خربزه است که با تخم او خورند **عاو** (?) نبک (?) آس است **عنبر** رطوبتی است که مانند مومیائی و قفر منجمد
میشود و از جزیرهای دریای عمان و بحر مغرب و چین در وقت جزر و مد دریا داخل بحر میکرد (?) و صاف او
بر روی آب از تحریک موج مجتمع و مایل بتدویر میشود و او را شمامه نامند و آنچه مخلوط بخاک و ریگست بجهت
ثقل در قعر آب می نشیند و صفایحی و سیاه میباشد و عنبر تخته نامند و بهترین او اشهب مایل بسفیدی است
که با دهنیة و خوشبوی باشد و بعد از آن مایل بازرقی و زردی و بعد از آن مایل بسبزی است و زبونترین او
سیاه و صفایحی است و قسمی طبی است که ماهی او را فرو برده و بجهة اضرار رد کرده باشد یا آنکه از جهة افراط نهر (?)
ماهی کشته باشد و از شکم او بیرون آورده باشند و مصنوع او را که از لادن و گچ و موم و عنبر سیاه با وزان
مخصوص ساخته باشند از غیر مصنوع تفرقه بسیار مشکلست و خالص او در خاییدن منقطع نمیگردد و عنبر در دوم گرم
و در اول خشک حافظ ارواح و قوتها و بغایت مفرح و محرک اشتها و باه و منع سده و اعاده کننده قوتها

عین با میم
عین با نون

از شرب دوا و از جماع کم شدن باشد و با و زهر سموم و تقوی فعل معاجین و تراکیب بالطبع رافع امراض حارهٔ
آن و جهة نزلات و جنون و شقیقه و امراض گوش و سینه و مینی و سرفه و ربو و خفقان و غشی و قرحه شش
و ضعف دل و معده و جگر و استسقا و یرقان و درد معده و سپرز و گرده و ریاح و فالج و لقوه و رعشه و مفاصل
و عرق النسا و تقویت حواس و انعاش حرارت غریزی نافع و مداومت او با ماء العسل جهة اعاده باه
مایوسین و طلای او با غالیه و روغنهای حاره جهة تقویت اعضای تناسل و تحریک باه و بر احلیل باعث
شدت لذت جماع طرفین یکدانک او و شرب یکدانک او هر روز تا سه روز جهة درد معده جدید و قدیم
مجرب و بخور او مصلح هوای وبائی و گریزانیدن هوام و بوییدن او در جمیع امور مذکوره قوی الاثر
و باعث غلیان دم و رقت آن و تولد شری در محرورین و مصلحش کافور و میوه‌های سرد و تر و سعوط او با روغنهای
حاره و رافع امراض بارده دماغی و سدهٔ آن و گویند مضر امعاست و مصلح او صمغ عربی و نزد بعضی مضعف
روح کبدی است و قدر شربتش یکدانک و کمتر و بدلش دو مثقال او که با و چند آن بنفشه و نیم مثقال صمغ عربی بسه دفعه
در یک روز خورده شود و تفریح او بجد مستی میرسد و بدلش بوزن آن مشک زعفرانست **عنب** بفارسی انگور
و برگی او زم نامند و بهترین او شیرین و نازک پوست بزرگ دانهٔ کم تخم است در آخر اول گرم و تر و در غذائیت
بهترین میوه‌هاست و بغایت مسمن بدن و معدل امزجه غلیظ و صاف کننده خون و مولد خون صالح و جهة فربهی
پیه گرده و رفع مواد سودا و احتراق خلط نافع و مصلح حال سینه و شش و مضر معده رطبه و ریحی و مصلحش زیره
و رازیانه و مضر سدهٔ جگر و سپرز و قولنج ریحی و مصلح آن تخم کرفس و ملین طبع و مورث تشنگی و مصلح آن
سکنجبین و غذاهای ترش است و آب سرد بعد از انگور بغایت مفسد او و مورث استسقا و تبهای عفن است
و باید بعد از چیدن او بدو روز تناول نمایند و مابین دو طعام خورده شود و دانهٔ او در دوم سرد و خشک و مولد
ریاح و مضر معده و امعا و سوختهٔ آن جهة جراحات و جلای بصر و رطوبت چشم نافع و پوست او مولد ریاح

و بسیار بطی الانحدار است و انگور نارس و حصرم مایل بسردی و کثیف است و روغن انگور که مکرر آب و ثفل او را
با روغن زیتون جوشانیده صاف کرده باشند یا در آفتاب پرورده باشند بغایت محلل اعیاء و سحج و طلی جلد است
عنب الثعلب بفارسی سگ انگور و ترکی توشلان دوی و در اصفهان تاج ریزی گویند و انواع میباشد هر یک
بری و بستانی و هر یک آن نوع نر و ماده میباشد و قسم نر او کاکنج است و نر بستانی بکاکنج بستانی مسمی
و قسم نر جبلی مسمی بکاکنج منوم است و قسم ماده بری را عنب الثعلب مخبن نامند و قسم ماده بستانی که بلغة مغرب
فنا نامند عنب الثعلب معروفست و اطلاق او مطلق بهمین نوعست نبات او مابین شجر و گیاه و پر شاخ و برگ
مایل بسیاهی و عریضتر از برگ ریحان و دانهٔ او زرد و مایل بسرخی و از نخود کوچکتر و با اندک شیرینی و لزوجت
و تخم او سفید و بقدر خشخاش و قسم سیاه او غیر مستعمل در دوم سرد مایل بخشکی و نزد بعضی در اول سرد و تر و مستعمل
دانهٔ اوست رادع و مبرد و ملطف و با قوت قابضه و مسکن تشنگی و رافع اورام حاره و چهار روقیه او با آب
شکر محلل اورام باطنی و امراض احشاست و مسهل اخلاط مراری است و رافع مغص و زحیر و ورم معده و استسقای
حار و خناق و جهة جنون و شری و تنقیه امعا و ضماد او جهة ورم معده و التهاب آن و سایر اعضا و اورام
و باد سرخ و سوختگی آتش و زخم آبله و قروح ساعیه و سرطان متقرح و درد سر و عصارهٔ او جهة تقویت باصره
و فرزجه او جهة رفع سیلان حیض و رطوبات و طلای او با نمک جهة جرب و حکه و با نان جهة غرب و بارو
گل سرخ و سفیداب جهة جمیع اورام حاره و غرغرهٔ او جهة ورم حلق و درد دندان بغایت موثر و بخور و
نطول او جهة نزلات و قطور او جهة امراض گوش و مینی نافع و گویند مضر شش است و مصلحش قند و بدلش کاکنج
و نزد بعضی بطباطه و قدر شربتش تا پنج مثقال و در مطبوخات تا ده مثقال و از آب او تا بیست مثقال و
آب غیر مطبوخ او بغایت مقیی است **عنب الثعلب مخبن** نبات او را برگ مثل کنگره بی خار و ده دوازده شاخ از
یک بیخ میروید و بقدر ذرعی و در اطراف شاخهای خلافی شبیه بزیتون و بزرگتر از آن و عریض و با رغبت

مثل با درخت چنار و بعد از شکفتن غلاف شکوفه او سیاه و ثمرش شبیه بخوشه و دران ده و دوازده دانه
مدور سیاه و پوست و شبیه بدانه دبق و مغزش سفید و سطبر و میان تهی و بقدر ذرعی و منبتش کوهها و چهارم
سرد و خشک و یکمثقال او بغایت مسکر و زیاده از ان تا چهار مثقال کشنده است و در ضمادات مواد حاره
استعمال او را جایز شمرده اند **عنب الدب** بترکی مردار غاجی گویند درخت کوهی است نر و ماده میباشد نر او
بقدر قامتی و شاخهای او بسیار مایل بزمین و چتری و بی خار و برگش مثل برگ انار و مایل به پهنی و نرم و ثمرش
بقدر کنار و خوشه دار و مثل کاکنج سرخ و در جوف او چهار پنج عدد دانه کوچک و طعم او با شیرینی قلیلی و تلخی
و با لزوجت و قبض و گلش زرد و مایل بسرخی و سبزی و از جنس زعرور است در آخر اول سرد و خشک و رافع نفث الدم
و بیخش مایل بسرخی و بسیار مجفف و جاذب و محلل اورام است و بیطاران پوست او را در ورم دواب استعمال
تا چرک آورده به شود و ماده او را برگ درشت تر و شبیه ببرگ شمشاد و از ان کوچکتر و غیر چتری و بیخ
بریست و سایر اجزای او با سمیت او است و در بلاد کرمان و شیراز کثیر الوجود است و برگ نامند و برگ او
مسکر است بخلاف بیخ او **عنب الحیه** شامل ثمر فاشرا و ثمر کبر است **عنکبوت** بفارسی کارتنه و بترکی
ارومچک نامند و اقسام میباشد و مراد از مطلق او عنکبوتی است که در خانها میباشد و سایر اقسام را نامها
مخصوص است مثل شلب و رتیلا و غیر آن در مزاج همه سرد و ضماد و سحوق عنکبوت مانع ورم جراحات و طبوخ او
در روغن زیتون محلل اورام و با روغن گل رافع درد گوش حار و تعلیق بکعبه او بر بازوی رنجور رافع تب ربع
و دوام عنکبوت قاطع نزف الدم و جراحات و رعاف و مانع ورم جراحات غیر عمیق است و چون
بسرکه تر کرده و در ابتدای ... ضماد کنند رفع آن میکند و مجرب است و سوخته او بجهة جلای بهره و تقویت چشم
و منع قبول مواد و حمول آن با نوشادر جهة بواسیر مفید است **عناب** بهترین او رسیده و بالیده و شیرین
و خشک او بهتر از تازه و معتدل در حرارت و برودت و مایل برطوبت و قوتش تا دو سال باقیست و ملین

احشا و مسهل اخلاط رقیقه و منضج غلیظه و رافع خشونت سینه و حلق و آواز و صاف کننده خون و مولد خون صالح و مسکن
التهاب و تشنگی و حدت خون و بجهة سرفه و ربو و درد گرده و مثانه و سینه و حلق و امراض مقعد و فساد مزاج جگر
و با سکنجبین جهة شری بحد ملیت و اکثار او نافع و دیر هضم و مصلحش شکر و مویز و مقلل منی و مصلح آن عسل و ادویه
باهیه و در مبرود مضر کلاب و شکر و برگش مغیر ذایقه بحدیکه تمیز طعوم اشیا نتواند کرد و شرب آن طبیخ برگ او
هر روز نیم رطل با قدری شکر در عرض پنج روز رافع خارش مزمن و مجرب است و ذرور خشک او در رفع آکله
و قروح خبیثه مجرب خصوصا چون بعد از طلا کردن عسل ذرور نمایند و پوست ساق درخت او به تنهائی یا با غیره
جهة قروح خبیثه بعدیل و شرب نشاره چوب او رافع حکه و جرب و بیخ و طلای او جابر شکستگی اعضا و بیرون رفتن
و حرکت کردن استخوانست و شرب عناب سائیده با دانه او رافع قروح امعاء و صمغ او با سرکه جهة قوباء با ادویه
مناسبه و به تنهائی جهة امراض چشم مفید و قدر شربتش تا پنجاه عدد و بدلش سپستان **عنقود** اسم جنس
خوشهاست و عناقید جمع آن و اسم مخصوص نباتیست پر شاخ و بقدر یکشبر و برگش مثل برگ سداب و ریزه
و بی شکوفه و خوشه او سرخ و مملو از تخم و در رایحه شبیه بسداب سرد و خشک و مقوی اعضا و مانع ریختن مواد
باعضا و ضماد او رافع اورام حاره و التهاب آن و مسکن حدت خون و صفر است و قدر شربتش تا سه درم
عنم بلغة دیلم و در تنکابن واروش نامند و از شاخهای درختهای میوه و غیر میوه است برگش بزبان طراوت
و انبوه و کوچکتر از برگ بادام و گلش سرخ و خوش منظر در دوم سرد و خشک و مقوی معده و حابس اسهال و
سیلانات و نزف الدم و حیض است شربا و ضمادا و نطولا و حمولا و خائیدن برگ او مقوی دندان و لثه
و ضماد و ذرور او جهة جراحات تازه نافع است **عنز** بفتح اول بز ماده است و در معز مذکور میشود **عناق** بزغاله
و در جدی مذکور شد **عنزب** سماقست **عنب المجن** کاکنج است **عنجد** عجم الزبیب است و جمع دانه اثمار را
شامل است **عنصل** اسقیل است **عنزان** آزربو است **عنطبی** اسم یونانی شلغم است **عندم** بقم است و نزد

جمعی دم الاخوین است **عنقه** اسم عربی مرزنجوش است **عنزروت** انزروت است **عوسج** قریب بدرخت انار و
پرخار و برگش تند مایل بدرازی و بارش طوبت چسپنده و ثمرش بقدر نخودی مایل بطول سرخ و در درخت
بسیار میماند و نیز زرد و قسمی از عوسج را برگ مایل بسرخی و خارش بیشتر و شاخهای دراز تر میباشد و ثمرش
عریض و با خلاف و مجموع او در اول دوم سرد و در آخر دوم خشک و پخ او را چون هر روز بقدر یکوقیه با یکرطل
آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده بنوشند چهار پنج مجلس عمل میکند و جهة جذام مجرب دانسته اند
و دافع سودای سوخته است و شرط است که دو روز قبل از آن اسفیدباج بگوشت گوسفند تناول نمایند و روز
سیوم طبیخ مذکور را بنوشند و تا چند گاه بدستور عمل کنند و باید روز دیگر شرب او که روز راحت
بحمام روند و مولف تذکره طبیخ مذکور را جهة قروح رطبه و جرب و حکه و رفع آثار بهتر از چوب چینی دانسته
و عصاره تازه او جهة جرب صفراوی و ضماد برگ تازه او جهة نمله و حمره و با حنا جهة جرب و حکه
و عصاره خشک کرده او و طبیخ برگ او که بحد قوام رسد جهة جمیع دردهای چشم خصوصا با سفیدی تخم مرغ
یا شیر دختران بعد چل و قطور آب برگ تازه او را جهة رفع بیاض مجرب دانسته اند چون کهنه تکرار کنند
و چون بیخ او را ریزه کرده با موم بسوزانند جهة قروح و امراض متعفنه و منع زیادتی قروح خبیثه و
رویانیدن مو سریع الاثر و نثرش در جمیع افعال مثل برگ او و قاطع نزف الدم و اسهال و مضر بسپرز
و مورث قولنج و مصلحش کثیرا و بالخاصیة تعلیق شاخ او بر سقف خانه و دروازه مبطل سحر است و با خود داشتن
موجب جاه است **عود** اسم جنس چوب و شاخ اشجار است و باصطلاح اطبا مراد چوب درختیست که از
جزایر چین و هند خیزد و گویند بعد از قطع درخت مخصوص مدتی در زمین دفن میکنند تا بصفات مذکوره متصف
شود و آنچه زیاده در خاک مانده و با شبث است و سبک و متشرمی باشد و او را مولد قمل دانسته اند و عود قماری
نوعیست که احتیاج بدفن ندارد و اقسام عود هر یک باسم بلدان موسوم اند مثل مندلی و هندی و خیرجا

و بهترین او سیاه و صلب و براق خوشبوی تلخ است که در ته آب نشیند و آن مندلیست و قماری و
هندی کم رنگ تر از آن و سمندری را و هنیت غالب و بری و جبلی او با خطوط سفید نه و هر چه بر روی
آب ایستد فاسد است در آخر دوم گرم و در سیوم خشک و قاطع اقسام بلغم و در تقویت معده بعدیل و مفرح
و لطیف و مفتح سده و محلل ریاح و مقوی دماغ و دل و جگر و حواس و اعصاب و احشاء و حابس طبع و
رافع رطوبت معده و عفونت آن و ادرار بول که از رطوبت و برودت و ضعف مثانه باشد و با ضم و
حافظ صحت حوامل و جنین و جهة ربو و استسقا و خفقان و سرفه و ضیق النفس و غشی و غثیان و سپرز و تقویت
باه نافع و مطبوخ او با شراب ریحانی پادزهر سموم و بخور او محلل رطوبات دماغی و مقوی دل و دماغ و سوده
و سوخته او در جلای دندان مجرب و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و کافور و مضر سفل و متعده و مصلح او
صمغ عربی و گلاب و شربتش تا یکمثقالست و عود بری پنج قسم باده عنب الدب است که بترکی
[illegible] مانند و در کرمان بسیار میباشد بسطبری [illegible] عدد و از ذرعی زیاده و ابلق و باو هیئة و
خوشبوست و در افعال بسیار ضعیفتر از عود هندی و بدل او فیو **عود الحیه** دوائیست که او را موسی فردی
ذکر نموده و قبل از وی کسی مذکور نساخته و آن نباتیست که از بلاد بربر و بلاد سودان خیزد و شبیه بسوسن
و بیخش شبیه باصل سوسن با صلابت و خشونت مانند عاقرقرحا و تلخ و تند در سیوم گرم و خشک
و تریاق جمیع سموم و نگاهداشتن او مانع گزیدن جمیع هوام و چون بار دارنده او را ببینند حس و
حرکت از او ساقط کرده و مفرح و مقوی حواس و محلل ریاح غلیظه و تدهین مطبوخ او در روغن زیتون رافع
عرق النسا و دردهای بارده است در همان ساعت و شربتش نیم مثقالست **عود الصلیب** نزد بعضی کندش است
و نزد بعضی بیخیست بقدر انگشتی سر او سطبر و طرف دیگر باریک مانند تخمی و تیره رنگ و درونش سفید و شاخ
گیاه باریک و انبوه شبیه بگیاه برنجاسف و برگش شبیه برگ زیتون و قبه او کوچک و شبیه بابونه و تخم

حرف العین مع الیاء

وعطه آرنج وبیطاران در جراحات دواب استعمال میکنند تازه او در آخر دوم گرم و خشک و در آخر سیوم

یابس معطش و توبی جالی و محلّل و خماداو رافع نمش و کلف و برص و خون مرده تحت جلد است عود الصیر

نزد جمعی چوب انار خورس است بسبب خاصیت او در تیسیر ولادت و بعضی بجهة قضاء حوایج و تیسیر آن

چوب خلمی و چوب محلب و قوم اراک را دانسته اند عود القرح نزد بعضی عاقرقرحا و نزد بعضی وج است

و برخی گویند نخی است با حدت و نبات او شبیه برازیانه و بقدر قامتی و شاخهای او مثل ریباس

عریض و در شام بسیار است در سیوم گرم و خشک و در جمیع افعال مثل وج است و در بعضی خواص مانند عاقر

قرحاست عود الجوز جوز قاریست عود البرق دارشیشعانست عود الریح اسم مغربی ارغیس است

و نزد بعضی فاوانیا و نزد بعضی مامیران و نزد بعضی وج است عود سیا اسم رومی بسباسه است عود بلسان

شاخ درخت بلسانست و در بلسان مذکور شد چون بالفعل مفقود است شاخ درخت بشام را بدل میکنند در

جمیع افعال از آن ضعیفتر است عود الغالوج ابوخلسا است عود الوج وج است عود صلیب فاوانیاست

عود الورد محروث است عین صوفست عیضون سنای بلدی است و در مغرب کثیر الوجود ساق و

شاخهای او مایل بسیاهی و سرخی و درازی باریک و صلب و مملو از برگ ریزه شبیه ببرگ مورد و در هر شاخی

گلی مدور بقدر درهمی و مایل بسیاهی بسیار تلخ و بعضی او را از اقسام ماهی زهرج دانسته اند در اول سیوم

گرم و خشک و مطبوخ تازه او با انجیر مسهل بلغم و سودا و جهة درد رگ مفید و بغایت مورث کرب و مضر احشا

و صنف دیگر او شبیه بقسم اول و شاخهای او درازتر و مایل بسفیدی و گلش زرد است مسهل بلغم و سودا و بی غائله تر

از قسم اول و جهة درد مفاصل و اشال آن نافع و مغثی و مصلحش عناب و انیسون و شربتش تا دو درهم است عین الدیک

بفارسی چشم خروس نامند دانه ایست سرخ و صیقلی و براق و مدور مایل بپهنی و درخت او قریب بدرخت

فلفل و خوشه او شبیه بحلبه و از جبال دکهن آرند و نزد بعضی شربقم است در سیوم گرم و در رطوبت و خشکی اختلاف کرده و در

ملح

غین مع الالف

مفرح و مقوی اعضا و بغایت مقوی باه و مولد منی بحدیکه کثرت جماع موجب ضعف نشود و حافظ قوتها و

مانع پیری و جزو اعظم معجون ملوکی و حافظ الصحت است و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و شربتش یکمثقال

و باید که با شیر تازه و شکر و ترنجبین استعمال نمایند عید بکسر اول نباتیست کوهی و شاخهای او بی برگ و گل

او را در رفع جراحات تازه و قوی الاثر دانسته اند عین العدو اسم مغربی آذان الفار رومی است و در

افریقیه بجهة عرق النسا استعمال نمایند عین البقر اسم نوعی از انگور و بلغة مغربی نوعی از آلو است و اقحوان را

نیز نامند عین الاغلی اقحوانست عیسوب آذان الفار است عینه بلغة اندلس علی الحمام است عین السرطان

سپستانست عین بلغة شام قسم صغیر اقحوانست عیدان اسم جنس شاخ نباتات و بلغة شام دارشیشعان را

نامند عیزران زعرور جبلی است عیثام اسم عربی درخت غرب است و نزد بعضی درخت چنار و نزد

بعضی سفیدار است عیدان الطباطا آذان الفار است عین الحیوان بلغة اکسیر ماین زیبق است عین الهر

سنگیست مشهور و در طب نفعی از آن ذکر نکرده اند حرف الغین غافث بتای مثلثه و کسر فا شکوفه گیاهیست

کبود و مایل ببنفشی و طولانی و تلخ و با عفوصت و برگش دراز و عریض و زغب دار و از وسط برگها شاخ

مجوف خشونت دار میروید و قوتش تا سه سال باقیست در دوم گرم و در اول خشک و ملطف و جالی و منقی

سده جگر و سپرز و مقوی معده و جگر و مدر بول و شیر و حیض و عرق و مسهل اخلاط سوخته حاره و رافع تبهای

مرکبه و منتج و ذرور او مجفف و التیام دهنده زخمها و حمول او مدر قوی حیض گویند مضر سپرز و مصلحش انیسون

و بدلش مثل او اسارون و نصف آن افسنتین و شربتا و سه درهم و در مطبوخ هفت درهم است غار درختیست

که تا هزار سال میماند و نزد یونانیین بغایت محترم بوده برگش خوشبو و شبیه ببرگ زیتون و قسمی از آن

شبیه ببرگ بید و ثمرش بقدر فندق و پوست او رقیق و سیاه و مغز تخمش سرخ مایل بزردی و خوشبو و تلخ

در آخر دوم گرم و خشک و دانه او خشکتر و گرمتر از سایر اجزای او و طبیخ برگ او موافق رحم و مثانه و ضماد

بجهة گزیدن زنبور و با نان بستور و با آرد جو سرشته کرده جهة تسکین دردهای حاره و مضمضه طبیخ او با سرکه جهة درد
دندان و پاشیدن آب او در خانه جهة گریزانیدن هوام و آشامیدن آن تبعیج فراش آن باعث گریختن
هوام و مگس است و حب الغار محلل و مدر و تریاق جمیع سموم و کشنده جنین و مقوی فهم و رافع ربو و ضیق النفس
و سرفه کهنه و ریاح غلیظه و مغص و قولنج و امراض جگر و گرده و مثانه و حصات و سپرز و وسواس و صرع و درد کمر و
مفاصل و احتباس حیض و با عسل جهة قرحه امعا و ریه و قطور او با روغن گل و سرکه جهة گرانی سامعه و دوی و طنین
و ضماد او جهة بهق و تحلیل اورام بارده مفید و قدر شربتش یک مثقال و بدلش ساذج است یا حب محلب یا خطیانا
یا بادام تلخ و مرخی معده و مصلحش انیسون و مضر سینه و مصلحش کثیرا و فرزجه حب الغار مسقط جنین و سعوط آن جهة
لقوه و جلوس در طبیخ آن جهة امراض رحم و مقعد نافع و پوست بیخ درخت او بقدر نه قیراط جهة اخراج
حصات و امراض بارده جگر نافع و با خود داشتن چوب او باعث قضای حاجتها و قبول عامه و ازدیاد
جاه و شستن بدن با آب او در حمام مبطل سحر و گویند چون قبل از طلوع آفتاب روز چهارشنبه بخور کنند کسی که
معقود الزوج باشد از زواج متیسر گردد و مجرب دانسته اند و روغن غار که دانه او را پخته آنچه بر روی آب
ایستد بردارند و یا از عصاره برگ تازه و دانه او با روغن زیتون ترتیب دهند منضج و دهنهای رگها
و محلل و رافع اعیا و درد عصب و قشعریره تبهای بارده و درد گوش و نزلات و جرب و حکه و تبهای
بلغمی و داء الثعلب و قروح ابریه و اختلاج اعضا و سعوط او جهة درد شقیقه و شرب او کشنده کرم معده
و مغثی است و نوعی از غار جبلیست که بیونانی خامازافنی گویند شاخهای او بلندتر و برگش عریضتر و خشونت آن
بیشتر و در مغرب بآن دباغت میکنند و حمول عصاره او مدر حیض و شرب آب برگ او با شراب مسکن مغص است
غالیون در قانون در حرف عین مذکور است و بلغة یونانی یعنی عاقد اللبن است چه آن نبات حکم پنیرمایه
دارد در بستن شیر برگش دراز و گلش زرد و ریزه و انبوه و خوشبو و نزدیک آبهای ایستاده میروید

در اول

در اول گرم و در دوم خشک و حابس نزف الدم و ضماد گل او جهة سوختگی آتش و قطع خون جراحات و با روغن گل جهة اعیا
نافعست و بیخ او در آخر اول گرم و در دوم تر و بغایت محرک باه غاز اسم فارسی نوعی از مرغابی است
بزرگتر از اردک و در افعال مثل بط و از آن گرمتر و غلیظتر و روغن او محلل و منضج و جهة ریاح و پیچش شکم و استسقا
و درد مفاصل شرباً و ضماداً نافعست غالیس بلغة یونانی بمعنی منتن الرائحه است و در قانون در حرف عین ذکر
یافته و غالوسیس بواو نیز آمده و در طبرستان ملهم نامند و در بستانها و خرابها بسیار میروید و بقدر نبات
انجره و برگش با ملاست و بد بوی و گلش سفید و چتری مانند گل شبت و ثمرش بقدر عنب الثعلب و بعد از رسیدن
سیاه و پرآب میشود و در دار المرز سرکه را با آن رنگین میسازند و بیخ او سفید و با تجویف در سیوم گرم و خشک
و محلل خنازیر و اورام صلبه و سرطان و قروح خبیثه و ورم نرمن انثیان خصوصاً چون برگ و شاخ او را با سرکه
روزی دو بار ضماد کنند و خوردن شاخ او بجای سبزی جهة سرفه کهنه و ضیق النفس و ربو و درد سینه و بدل
و چیزی دیگر را قایم مقام او ندانسته اند و منضج سده و مفتت حصات و مدر بول و حیض و محلل ریاح و جهة
جرب و حکه و بانخاعیه جهة علل صفراوی مفید و شربتش تا پنج درهم و آب او با روغن زیتون جهة پاک کردن
جرک معادن موثر است و نقیع بیخ او بقدر ده درهم مسهل قوی بلغم و سودای رقیق سریع العمل است غاریقون
چیزیست شبیه به بیخ و از جزایر دریای روم آرند و در جوف درختهای انجیر و جمیز و امثال آن بسبب تعفن متکون
میشود مانند قارچ که از درخت بلوط بهم میرسد و بهترین اقسام او سفید و سبک وزنست که باندک مالیدن ازهم
بریزد و با طبقات و بزرگ مقدار باشد و این قسم را انثی نامند و قسم نر او بی طبقات و در صفات مخالف
انثی است و استعمال آن جایز نیست و قسم سیاه او از سموم و زرد و سرخ او نیز قریب بسموم‌اند و شرطست
که بدون کوفتن بر روی پرویزن بمالند تا لطیف او بگذرد و اجزای سیاه او که شبیه بناخن چیده است
بماند هرچه کوفته شود اجزای ردیه هم از پرویزن میگذرد و قوتش تا چهار سال باقیست و مرکب القوت

در دوم گرم و خشک با حلاوت و تندی و تلخی و مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط هر یک محلل نفخ و مقطع مواد غلیظه
و منفتح سده جگر و گرده و پا زهر گزیدن افعی و عقرب و بغایت مقوی عصب و جاذب مواد از اقاصی بدن و مقوی
دل و مفرح بالعرض و مدر بول و رافع دهن عضو با هلیله کابلی و مصطکی منقی دماغ و رافع درد شقیقه و درد سر مزمن
و با رب السوس و انیسون جهة درد سینه و سرفه و ضیق النفس و امثال آن و با آب جهة قطع نزف الدم سینه و با
فاوانیا جهة صرع و باریوند چینی جهة امراض جگر و معده و تنها جهة ترش شدن طعام در معده و نزلات بارده
جهة سنگ گرده و مثانه و درد احشا و کمر و گرده و با شراب جهة سموم و با سکنجبین جهة سپرز و یرقان سدوی
و با مثل او اسارون جهة استسقا و با عسل جهة قولنج و انواع ریاح و با صبر جهة عرق النسا و مفاصل و تبهای نوبه
حاره و لرزه و امراض اعصاب و اختناق رحم و قرحه آن و با جند بیدستر جهة اقسام قولنج و حقنه آن جهة تبهای
وبائی و قولنجها و غرغره او با سکنجبین جهة ورم بارده حلق نافع و داشتن او با خود مانع گزیدن عقرب و اقسام
زبون او مهلک و مورث کرب و مصلح او در همه احوال جند است و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش نصف او
تخم حنظل و نزد بعضی مثل او تربد و ربع آن زنجبیل و نزد بعضی دو چند آن بسفایج است **غالیه** از مرکبات
قدیمه و مخترع آن جالینوس و اصل او مشک و عنبر و روغن بان و حب لبه و عرقهای خوشبو است که بحسب
احوال عود و سک و رامک و لادن و موم و امثال آن اضافه نمایند و در دستورات چند قسم آن مذکور است
جهة اصلاح حال رحم و تقویت دل و لذت جماع و رافع امراض فرج و فالج و لقوه و خدر و تقویت قوتها
و ارواح و اعضا موثر است **غازایاغی** اسم ترکی گیاه اطریلال است در کوهستان لرستان بابی
غازان نامند **غاسول رومی** ابو قانس است **غاسول** اشنان است **غالی** اسم یونانی لبن است **غاشب**
بفتح غین و تشدید با عنب الثعلب است **غالالوطی** اسم سریانی ترمس است **غافالی** اسم یونانی
حجر غاغیلوس است **غانه** فودنج است **غاباتک** شاه بانج است **غبیرا** بفارسی سنجد و بترکی ایکده نامند

غین با با

وبهترین او بزرگ مقدار و شیرین است در اول سرد و در دوم خشک قابض و قلیل الغذا و موافق امزجه اطفال و مقوی معده
و قوت ماسکه و مانع انصباب صفرا بمعده و صعود بخارات بدماغ و جهة قی و اسهال صفراوی و ربیح و سیلان
رطوبتها و سرفه حاره و صداع نافع و مضر قوت باضمه و مصلحش شکر و قدر شربتش تا پنجاه عدد است و شکوفه او
سفید مایل بزردی و بسیار خوشبو و محرک باه خصوصا در زنان در دوم گرم و خشک و منفتح سدد و محلل ریاح
و مقوی دل و دماغ و رافع لرزتبهای بارده و جهة امراض جگر مثل استسقا و یرقان و امراض سینه مانند ربو
و قرحه ریه و امراض دماغ مثل فالج و کزاز نافع و مربای او در روغن زیتون جهة مفاصل و استرخا و دراز کردن
مو مجرب و قدر شربتش یکمثقالست و عرق گل سنجد محلل ریاح معده و در جمیع افعال مانند جرم او و از ان
ضعیفتر است **غبار الرحی** بفارسی گرد آسیا نامند سعوط او جهة قطع رعاف و ضماد او جهة منع ریختن مو ادم است
و تقویت اعصاب نافعست **غباء** عنب الدب است **اغبرا** درخت سدر خار دار است **غداف** نوعی از کلاغ است
بقدر زاغچه و اغبر سیاهی غالب و منقار و پاهای سرخ بخلاف زاغچه که سیاه منقار و پاهای او سرخ است
گرم و خشک و گوشت او صلب و مولد خلط فاسد و مطبوخ او با شبت جهة ریاح تهیگاه و درد زانو نافع و دل
و زهره او جالی و تند و رافع آثار و مقوی بصر است **غراب** اسم جنس کلاغ است ابلق او را غراب ابقع
و سیاه بزرگ او را که موسوم بغراب اسود است بترکی توزقون گویند و سیاه کوچک او در کشتزارها
بسیار میباشد مسمی بغراب الزرع و بفارسی کلاغ سیاه نامند و آنچه از غراب الزرع کوچکتر و منقار
و پای سرخت بفارسی زغن و زاغچه گویند و غیر غدافست و در خواص مانند غراب الزرع است و از صنف
اوست کلاغ سفید که ابقع باشد در دوم گرم و خشک و خوردن او را در قطع باه مجرب یافته اند و تعلیق چشم او
مورث خوابیت و اغتذاب از خوردن گوشت او اولیست و زاغ بغایت ردی الغذا در سوم گرم و خشک
و در خواص مانند غداف و جلوس در طبیخ او جهة ریاح رحم مفید و چون زنده او را در ظرفی گذاشته با برادهٔ چرم

غین با ذال

غین با را

و ترشیها مثل سرکه و آب ترنج چهل روز در سرگین اسب دفن کنند تا حل شود خضاب مجرب دانسته اند و گویند
مدت مدید رنگ او را متغیر نمیشود و در تغیر رنگ و منع در رویانیدن موی مجربست و کلاغ سیاه و زاغچه
در اول گرم و خشک و مولد خون صالح و محرک باه و مضر محرورین و مصلحش سرکه است و زهرهٔ اقسام کلاغ جهت بیاض
چشم و ناخنه و زبل آن جهت برص و جمیع آثار نافعست **غری** بفارسی سریشم و بترکی بو یوشتان نامند و آن عبارتست
از چیزهای چسبنده که وصل اجسام بآن کنند و انواع میباشد و مراد از مطلق آن سریشمی است که از پوست گاو
سازند بعد از آن سریشم ماهی مجموع گرم و خشکند بتفاوت مراتب **غری الجلود** سریشمی است که از پوست
حیوانات بتکرار جوشانیدن بعمل آورند تا مهرا شود و بگذارند تا صاف شود و عمل را اعاده نمایند تا بحدی که
جرم آن از آب تمیز نشود آنگاه در آفتاب چندان برهم زنند که بحد انعقاد رسد و بهترین او معمول از پوست
گاو است در دوم گرم و خشک و شرب او جهت قرحه ریه و نفث الدم سینه و ضماد او جهت منع ورم زخمها
و سوختگی آتش و التیام جراحات و مستحکم کردن استخوان شکسته و رفع برص و بهق و فتق و قیله و جرب متقرح و قوبا
و تقشر جلد و سوخته مغسول او قایم مقام توتیا است **غری السمک** رطوبت منجمدیست که در شکم ماهی منی در از
که خنزیر البحر نامند و امثال آن بهم میرسد و بعضی سیاه و برخی سفید میباشد گرمی و خشکی او کمتر از غری الجلود و در
جمیع افعال مانند آن و مداومت او روزی از یکمثقال تا دو مثقال جهت سل مجربست و ضماد او جهت تشقق زخ باه
و برص سفید و آنچه از نشاسته و برنج و امثال آن ترتیب دهند در منافع قریب باصل آنست و سریشم نیز
در صنایع غریبه عجیب الفعل است و در دستورات مذکورست **غرب** درختی است عظیم در اصفهان سگ گویند
و در تنکابن و دیلم اوجا نامند و گویا این اسم مشتق از اطبای یونانی باشد در دوم سرد و خشک قابض و مجفف بی لذع
و شرب برگ او با فلفل دافع قولنج ایلاوس مغص و با آب نافع حل و گویند تجربه رسیده است و ضماد برگ
تازهٔ او جهت جراحت تازه و آب فشردهٔ او جهت رفع سیلان چرک اعضای باطنی و سدهٔ جگر و نفوذ آن

جهت زلو نیکه در حلق مانده باشد و ذرور خشک او جهت آکله و جراحات متعفنه مفید و بیخ سحوق او که با عصارهٔ
برگ او و روغن گل در پوست انار طبخ دهند جهت درد گوش بغایت موثر و نطول طبیخ او جهت نقرس و
رفع نخاله موی سر و شکوفه و پوست درخت او جهت نفث الدم و ضماد و پوست سوختهٔ او با سرکه جهت ثالیل
و ذرور شکوفهٔ او جهت خشک کردن جراحات و صمغ و رطوبت سایلهٔ او جهت جلای بصر و بیاض و رفع وشم
و آثار بعدیل و چوب محرق مغسول او قایم مقام توتیا و مضر کرده و مصلحش صمغ عربی و بدلش نیم وزن او
اقاقیا است **غرقد** نوع بزرگ سفید عوسج است **غرز** بلغة شام نوع کوچک عصی الراعی است **غرسا** زرنبا است
غریب نوعی از انگور سیاه است **غریف** اسم یاسمین است **غرم** اسم فارسی کش کوهی است **غرنج** اسم فارسی
شونیز است **غزال** بفارسی آهو و بترکی جیران نامند و بچه او را تا شش ماه طلی و از شش ماه تا سه سال
خشف و از سه سال تا شش سال را ظبی گویند در آخر دوم گرم و خشک و از سایر لحوم صید اقرب بمزاج
انسانست و موافق مرطوبین و مبرودین و سریع الهضم و مجفف و قلیل الغذا و جهت خفقان و یرقان و فالج
و امراض بارده عصبانی نافع و طلای خون او موجب ازدیاد و نشستن بر روی پوست او باعث گریختن
هوام و تعلیق او جهت سپرز نافع و گوشت او مصدع و کباب او مورث قولنج و مصلحش ترشیها و سکنجبین است
و چون خصیهٔ او را صعتر و نمک پاشیده خشک کنند فرزجهٔ آن قاطع حیض است و سرگین او بسیار جالی و طلای
مطبوخ آن در سرکه جهت اورام بلغمی و تهیج مفید است و آهوی چین که مشک از و بهم میرسد بسیار سیاه و در پشت او
خط سفیدی و شاخ او منحنی و بحدی دراز است که بدنبالهٔ او میرسد و آن گرم و خشک تر از سایر اصناف
آهو است **غزال الماء** طلبت **غسل** خطمی است **غسول** اشنان است و اذخر را نیز نامند **غسلج** آذربو است
غضا بلج است **غضار چینی** کاسهٔ چینی است سفوف او جالی دندان و قاطع خون لثه و زخمهای تازه بغایت مجربست
و غضار مطلق کاسه سفالین مزجج است **غلق** علقه است و نزد جمعی حجی است بقدر ترب و ترشش مثل ترکیر و

مثلث و برگش شبیه بناخن و در جوف ثمر چیزی مانند پنبه و تخمش مثل دانه امرود و حلب و شیری که از او
حاصل میشود مسهل قوی و مهلک طلای او در واقع تألیل است **غلیون** اسم یونانی فودنج است **غلیون غریا**
اسم یونانی طراشیع است که فودنج جبلی باشد و غلیون بمعنی ریحان و اغریا بمعنی کوه است **غلونس** اسم یونانی
بلور است **غلوقن** اسم یونانی مامیثا است **غلوفریا** اسم یونانی اصل السوس است **غلیواج** اسم فارسی
حداه است **غمول** قنابریت است **غمامه** انفخ است **غندب** اسم عربی عنکبوت است **غنم** ضان است **غوشنه**
بلغة ماوراء النهر نوعی از فطر است که ترکی گلگک نامند و بهترین اقسام فطر و موافق محرور المزاج و دیر هضم
و مضر معده و مصلحش مربای زنجبیل و گلقند است **غوک** ضفدع است **غوره** اسم فارسی حصرم است **غوره فرما**
بلح و بسر است **غوغار** اسم اصفهانی ثمر و رست **غیان** زیبق است **غیم** انفخ است **غیقطیس** سنبل الطیب است

غین با نون
غین با واو

غین با یا

فا با الف

حرف الفا فاوانیا باخ نباتیست کمتر از ذرعی و پر شعبه و قسم نر او شبیه به نبات زردک و بیخش یکعدد و بقدر
شبری و بسطبری انگشتی و چون بشکنند در خط صلیبی در جوف او مشاهده کرده و لهذا او را عود الصلیب نامیده اند
و قسم ماده او را بیخش هفت هشت عدد و شبیه ببلوط و جوف او بی خط صلیبی و نباتش مثل کرفس بری
و گلش بنفش و مایل بسیاهی و غلاف ثمرش شبیه بغلاف بادام و دانهای او مانند دانهای انار و بسیار
سرخ و وسط دانها سیاه و مایل به بنفشی و با قبض و تلخی و از مطلق فاوانیا مراد قسم نر او است قوتش تا هفت
سال باقی و در آخر دوم گرم و خشک و تصریح نموده اند که چون آفتاب در میزان بود او را بغیر آلت آهنی قطع کنند
در آثار بالخاصیة او موثر است و الا مختصر است در افعال مزاجی و آنچه با خطوط صلیبی باشد در خواص قویتر از
نر دانسته اند و او محلل ریاح غلیظ و مدر حیض و ملطف و مفتح و مجفف با قوت قابضه و مقوی جگر و گرده و جهة
صرع بغایت نافع حتی تعلیق آن و مطبوخ آن در شراب حابس اسهال و شراب او با شراب مسکن درد معده
و دکور او جهة اکثر امراض دماغی مفید و ضماد او جهة صرع و ضربه و سقطه و رفع آثار بثره و نقرس نافع و مضر

و مصلحش کثیرا و شربتش کمیتان و بدلش در صرع زمرد است و در سایر امراض زراوند مدحرج و تخم او مخرج
اخلاط لزجه و حابس حیض و نفث الدم و جهة فالج و رعشه و صرع و جنون و وسواس و تا پانزده عدد او
با شراب قابض جهة نزف الدم رحم و درد و سوزش معده و سنگ مثانه اطفال و با ماء العسل جهة کابوس
و صرع و بخور ثمر او جهة صرع و جنون و تعلیق او جهة رفع فزع اطفال و سعوط روغن ثمر او جهة صرع مفید و داشتن
صلیبی او با خود که در پارچه زرد بسته باشند و حایض مس او نکرده باشد و بشروط مذکوره قطع کرده باشند
جهة عسر ولادت و رفع سحر و حصول هیبت در نظرها مجرب دانسته اند و گویند در خانه که آن باشد جن و جانوران
گزنده داخل نمیشوند و چون قمر نظر بتثلیث با زهره داشته باشد در زیر سر دو خصم گذارند موجب الفت
و آشتی ایشان شود **فاطه** مجهول الماهیة است و رازی گوید دوائیست که از ترکستان آرند جهة رفع
سمومات خصوصا شوکران نافعست **فاوج** بکاف معجمه بلغة هندی اسم بندق هندی است و مولف
اختیارات اشتباها بنوعی از حجر السم کرده و گویند سنگی است زرد مایل بسفیدی و بعضی مایل بسبزی
و برنگهای دیگر نیز است و آن چون بر روی سنگ با زرد چوبه بسایند برنگ پسته شود و در آتش نسوزد
و **فادزهر** معرب از پادزهر است و آن عبارت از چیزیست که حافظ روح حیوانی از ضرر زهرها کند و مراد
از مطلق او فادزهر معدنیست و مولف اختیار منحصر در حجر التیس و حجر الحیة دانسته اند و خلاف جمهور است
فاغره بفارسی فاغره و کبابه دهن گشاده نامند و آن بزرگتر از کبابه و بقدر نخودی و تا نصف
شگافته و در جوف او دانه کوچکی مدور سیاه و براق و با عطریة و از هند و از بلاد سودان آورند در اول
دوم گرم و در آخر آن خشک با قوت محلله و بسیار قابض و مقوی معده و هاضمه و جگر و مفتح سده و منقی
اخلاط بلغمی و سوداوی و جهة اسهال مزمن و جنون و ریاح غلیظه و امراض بارده دماغی و احشا نافع و مخلوط
بوییدن او جهة تقویت دماغ و دل مفید و مصدع محرور و مصلحش کافور و نیلوفر و روغن بادام و گلاب

وشربتش تا دو درهم **فار** بفارسی موش و بترکی سیجان نامند در سیوم گرم و خشک و خوردن او مورث
نسیان و انغلاق ذمیمه و ضرو رو ضماد شق کرده او جاذب پیکان و خار از بدن و رافع سم عقرب
و محلل خنازیر و جلوس در طبیخ او رافع حسر بول و خون او جهة قطع ثالیل و سایر مجرب و سرکین او که سوخته
باشند با سرکه جهة رویانیدن موی داء الثعلب مجرب و شرب سرکین مسهل اخلاط غلیظه و با کندر
ممزوج سنگ گرده و مثانه و شیاف او بغایت ملین طبع و دافع حسر بول و قدر شربتش نیم درهم است
و بخور او جهة گریختن موشان و حبس بول و رافع سیاهی کتابت و چون بر زخم پلنگ طلا کنند باعث بلا
زخم دار گردد و مکرر بتجربه رسیده است و لهذا در ولایت دار المرز بجهة زخمی پلنگ در میان آنها
بکان ترتیب میدهند که موش عبور نتواند کرد و او درین امر بسیار حریص است **فارة البیش** موش
موشانفت و مذکور شد **فاشرا** بلغة سریانی و بفارسی هزارجشان نامند و در تنکابن و طبرستان
الاملک نامند نباتش شبیه بتاک انگور و خار دار و برگش با ملاست و مایل بتدویر و بر مجاور خود
می پیچد و ثمرش بقدر نخودی و سرخ و براق و خوشه دار و در زمستان ثمرش بی برگ می ماند در آخر دوم
گرم و خشک و بیخش گرمتر از ثمر و برگ او باحدت و جالی و ملطف و محلل و تریاق سموم هوام و قاتل
جنین و مخرج آن و مدر فضلات خصوصا با شیر و مفتت حصات و جهة ورم سپرز با سرکه مجرب و استسقا و هم
و جهة صرع و نسیان خصوصا سدر و فالج و با عسل جهة سرفه کهنه و شنج عضل و درد معده و پهلو و ریاح
معده و امعا و با ماء العسل مسهل بلغم و قدر شربت او یکمثقال و آب او که در بهار درخت او را زخم کرده
بگیرند مسهل بلغم و قیء قوی و قدر شربت او یکمثقال است و از برگ و ثمرش دو درهم و ضماد بیخ او
جهة سپرز و با سرکه جهة جرب و تقشر جلد و کلف و ثالیل و شور لینه و آثار سیاهی و کشودن حل و مستحکم
نمودن عضو شکسته نافع و روغنی که در بیخ او را جوشانیده باشند جهة دردهای بارده و بواسیر

و نفث و رفع چرک زخمها و تحلیل صلابات و با کرسنه جهة ازاله آثار رضیه و جلوس در طبیخ او جهة پاک کردن زخم
و اخراج جنین موثر است و گویند اکثار بیخ فاشرا و ثمرش مضر سپرز است و مورث اختلاط ذهن و مصلح
آن بعد از قی کردن خوردن رب به و شراب و در افعال قریب به بیخ او و ضمادش سترنده موی و خورنده
ساقهای تازه او که پخته باشند رافع وجع فواد و درد معده و مسهل و مدر شیر است و بدل بیخ و ثمر او بوزن آن
در و بیخ و نصف آن ببابه است **فاشرستین** نباتش در پیچیدن بمجاور خود شبیه است بلبلاب و در رنگ
مخالف فاشرا و بفارسی ششبندان نامند و ساق او سیاه و ثمرش مانند فاشرا و سیاه است و ظاهر بیخ او سیاه
و باطن سرخ و در افعال ضعیفتر از فاشرا و ضماد برگش جهة زخمهای حیوانی و التوای عصب نافع **فالنجین** بلغة یونانی
و بمعنی دواء الرتیلا است و از یک بیخ نبات او دو سه شاخ میروید و در بعضی مکان متفرق و در بعضی مجتمع میباشد
و برگش باریک و گلش سفید و شبیه ببوسیج از آن کوچکتر و تخمش سیاه و شبیه بنصف عدس و از آن باریکتر و
بیخش کوچک و باریک و زرد و بعد از خشکی سفید میشود در سیوم گرم و خشک و برگ و تخم و گل او جهة گزیدن
رتیلا و عقرب و رفع مغص سریع الاثر است **فانید** در سکر مذکور شد و در فانیذ سنجری و خرابی اختلاف
کرده اند و گویند معمول از شکر و آرد جو خرابی است و بی آرد جو سنجری و او منسوب بسجستانیت و از تجربه
صاف ترتیب دهند و گویند منسوب است از شجرده بضم شین و سکون جای مهمله است که بلدی از عمانست در حرارت
معتدل و با رطوبت و ملین طبیع و جهة سینه و سرفه مفید است **فانیر** بلغة مصر قسمی از بردی است که از او کاغذ میسازند
فاخته مرغی است خاکستری رنگ و طوق دار و قریب بکبوتر و در آخر دوم گرم و خشک و مهرای او جهة رعشه
و فالج و امراض عصبانی و ریاح غلیظه و تفتیح سدد نافع و مورث بیخوابی و کباب او دیر هضم و مصلحش شکر و دوغنها
و سرکه است و قطور خون گرم او جهة بیاض چشم موثر و زبل او جهة کلف و با سرکه جهة تحلیل و نفخ اورام مفید است
فاسی تخمی است سرخ و خمیده و تلخ و غلاف او مثل خرنوب و برگش مثل برگ نخود و در میان گندم میروید

فا با تا

و بیونانی اندروساروں نامند در اول گرم و تر و لطیف و قابض و منع سده احشا و جهة درد مفاصل و سپرز
و عسر النفس نافع و فرزجه او با عسل جهة منع حمل و شرب جوشانیدهٔ او در روغن زیتون کشنده کرم معده و قدر
شربتش دو درهم است فارغه فاغره است فافور اسم عربی برنجاسفت فارلوخیا لغة یونانی بمعنی خشخاش
الداخل است فاغیه بغین معجمه شکوفه حنا است و در اینجا مذکور شد و این اسم شامل جمیع شکوفهها است و
بعین مهمله چخ نیلوفر سفید است فالنجیلس و فالانجون فالنجمن است فارسیا اسم یونانی جزر است فاقیر
استوس اسم یونانی دوقوی کبیر است فانافس حرونیون دوقوی صغیر است فالامس فاسی است
فارساسی اندروطونت فاقیس برزنجوش است فارس الماء سطراطیقوس است فالیش الیونانی
باقلا است فالیش نبطی جاده است فاریقا بلغة یونانی حلبه است فافس اسم یونانی بلیخ است
فافروس اسم یونانی بردی است فاسطره اسم یونانی جند است و بتای منقوطه نیز آمده فاحشه جند
بیدستر است فانافس برافلیون نبات جاوشیر است فاقوشش شیطرج هندی است
فالرموس لبلق است فام اسم هندی خبیانا است فقایل الرهبان نباتیست بقدر ذرعی تیره رنگ
مایل بسفیدی و برگش مانند برگ حنا و کوچکتر از آن و گلش زرد و مجتمع و تخمش مانند تربزک و بیخش خوشبو
و منبتش کنار دریا و رودخانهها و ریگزارها و در آخر دوم گرم و خشک و بغایت مقوی باه و رافع زکام
و عسر النفس و سرفه و ربو و ریاح غلیظه و ضماد او محلل صلابات و رافع مفاصل و نقرس و عرق النسا و ورم
انثیان و فتح عصب و سرمای بیخ او انفع از زنجبیل و هاضم و مسخن معده و گرده و مثانه و مدر بول
و محرک باه و محلل مواد بارده فقیله بفارسی شافه نامند جهة تلیین طبع و جذب مواد از اعالی بدن مستعملست
و در جمعی که قوت مسهله داشته باشند بدل حقنه و اقسام آن در دستورات مذکور است فتیت نان شکست
که بسیار نرم سائیده باشند و مستعمل از نان گندم است قلیل الغذا و مجفف رطوبات معده و مولد

ریاح

فا با جیم

ریاح و سوداء و دیر هضم و مضر احشای ضعیفه و کهنهٔ او بسیار زبونتر و مورث قولنج و مبدد و دیر هضم و
مصلحش شکر است فقاطیه سپیا است فجل بفارسی ترب نامند بری و بستانی و شامی میباشد و شامی
آنست که تخم شلغم را در بوتهٔ ترب کرده غرس نمایند و بالعکس و بری او تندتر از بستانی و شامی
میباشد و درازی و بزرگی او نیست و قوتش بخردل قریب تر و قویتر و بعضی خردل بری عبارت از آن است
و بستانی را اقسام هست و بیرون سیاه و قویتر از سفید مستطیل و تخم اقسام آن قویتر از سایر اجزا و بعد از آن
پوست و برگ ریزهٔ او و بعد از آن برگ و بزرگ و گوشت او بمراتب مذکوره تا سیوم گرم و در دوم
خشک و مدر بول و بعد از طعام هاضم و مخرج ریاح و محرک آروغ و با اندک تلیین و نیکو کننده رنگ رخسار
و مداومت او باعث رویانیدن موی که ریخته باشد و آب او مفتح سده و معین قی خصوصا با عسل و
مطبوخ او جهة سرفهٔ مزمن و تلطیف خلط غلیظ و احتباس حیض و رفع ضرر قطر سفید و اکثار او مولد قمل
و گویند بعد از خوردن او چون عقرب بگزد درد او محسوس نشود و آب او کشنده عقرب است و طلای او
بر بدن مانع مقاربت هوام و آب شاخهای او را که بدون برگ گرفته باشند بقدر یک اوقیه جهة اخراج
سنگ مثانه مجرب دانسته اند خصوصا با سکنجبین و آب برگ و شاخ بقدر ربع رطل با شکر جهة اخراج
زرداب مستسقی نافعست و چون در جوف ترب روغن گل ریخته گرم کنند قطور او جهة درد گوش سریع
الاثر و چون ترب را سوراخ کرده چهار درهم تخم شلغم را در آن جای داده و تبهار ابا یارهای ترب
مسدود نموده در خمیر بگیرند و در زیر آتش بپزند و با عسل تناول نمایند در اخراج سنگ مثانه مجرب است
و باید صدروز بدستور سلوک نمود و اکثار خوردن ترب مورث مغص و تعفن خلط و مضر سر و حلق و دندان
و مصلحش عسل و زیره که در سرکه خیسانیده باشند و ضماد او جهة قروح خبیثه و کهنه و تحت چشم و با شلیم جهة رویانیدن
موی داء الثعلب و جوشانیدههای آبدار سفید و پرورده او در سرکه قاطع اخلاط غلیظه و اصلاح ضرری

در وفیت و تخم ترب مدر بول و شیر و حیض و محرک باه و مقیی و جهت درد جگر بارد و ورم و سپرز و باشراب
جهت گزیدن مار شاخدار و در سایر افعال قویتر از اصل آن و نیم مثقال او بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین بغایت
منقی جگر و ضماد او جهت قوبا و با سرکه جهت زخم خانقرایا و با عسل جهت درد مفاصل و با کندش و سرکه جهت بهق سیاه
مجربست و قدر شربتش از تخم او یک درهم و از آب او سی درهم و از جرم آن بیست درهم و بری او
بسیار گرم و مورث التهاب و خوردن او مستعمل نیست و شامی آن از قوت مرکب از شلغم و ترب
بستانی است و کمتر از شلغم و ضعیفتر از ترب و مدر بول و محلل رطوبات و اکثار او مغثی و مصلحش
نمک و روغن ترب که از تخم و آب برگ آن که در ابتدای تخم بستن ترتیب دهند بسیار گرم
و قایم مقام روغن زیتون کهنه و روغن بلسان است و لطیف و کمتر از روغن بید انجیر و محلل قوی و
آشامیدن و طلا کردن آن فادزهر گزیدن عقرب و تدهین او جهت رفع شپش که بعد از امراض
هم رسد نافعست و مولف تذکره گوید که چون ترب را خاییده بگذارند که متعفن شود و کرمها از آن
متکون گردد چون در ظرفی ضبط نمایند تا یکدیگر را خورده چند عددی بماند و آنرا حل کنند در حل معادن
بعد بلیت و افعال غریبه از او می آید **فصل جیم شین** فصل شامی است **ذرفیون** اسم صمغی است خاکستری
رنگ مایل بزردی و کهنه او مایل بسرخی و متخلخل و طعم و بوی آن و نبات او شبیه بکاهو و شیر دارد
سفید و با شعبها و خار تا کرفتی از اجزا برگش سیاه و خار شق میکند تر و شیر او پیشتر از بلاد سودان
خیزد و بسبب تندی شیر او که بوی آن بشامه رسد از دور حربه با و میرسانند و بکیسه شیر
بسیار فرو ریخته در شکنبه جمع میشود پس خشک کرده استعمال مینمایند و مغشوش را با انزروت و
بصمغ و آب زرد و حل میشود بخلاف غیر مغشوش او متخلخل و تند طعم نمیباشد و زبان را میگزد و قوت
ذرفیون تا چهار سال باقیست و چون با باقلای مقشر ضبط نمایند هیچوقت از قوت نمی افتد و مولف

فاپارا

اختیارات گوید که آن صمغ درخت ماذریونست و اصلی ندارد در چهارم گرم و خشک و ملطف و بغایت
محرک باه و مسهل زرداب و بلغم و جهت استسقا و سپرز و مفاصل و عرق النسا و رفع ضرر سموم و درد ورک
که از بلغم باشد بغایت نافع و شرب او مسقط جنین و فرزجه او باعث بهم آمدن فم رحم و مانع سقوط حمل
و اکتحال او با عسل جهت نزول آب سفید و حدت و سوزش او در چشم مدت مدید باقی میماند و سعوط او با آب
چغندر جهت سبل و دمعه و حمرت چشم و تنقیه دماغ و ضماد او بر استخوان باعث تقشر آن و طلای آن رافع گوشت
زیاده و زخمها و بر زخم سگ دیوانه گزیده و لذع هوام و رافع سمیت آن و با روغنها جهت فالج و لقوه و خدر و
امراض عصب و درد مفاصل و با زعفران و ماذریون جهت تسکین اقسام ضربان مفید و حمول او بقدر حبه تا دو حبه
در ادرار حیض محتبس مفید و مجرب و اگر احداث سوزش نماید روغن گل سرخ رافع آنست و یک حبه او که با سنگ
ساییده باشند فرزجه آن جهت اعانت حمل و تضییق فرج و تقویت رحم و رافع بدبویی آن و معدل و مصلح او متقل و
رب السوس و سایر صموغ و روغن بادام و قسم سیاه او قتال و قدر شربت او دو قیراط و بدلش در استسقا
ماذریون و در قولنج جند و زیاده او موجب اختلاط عقل و التهاب معده و فواق و در بعضی مزاج مسهل مفرط
و در بعضی قابض و افراط و رفع آن به تبرید قوی و آب میوه هاست **فراسیون** نباتیست مابین شجر و گیاه
و شاخهای بسیار از یک اصل میروید و مربع و با اندک زغب و مایل بسفیدی و برگش بقدر انگشت مهین و مایل
باستداره و چین دار و با خشونت و تلخ و تخمش محیط ساق آن و بعضی اکلش مایل بزردی و بعضی بزرقی و
منبتش خرابها و کوهها و در آخر ثور و اوایل جوزا اکل میکند و قوت آن تا شش سال باقیست و مولف اختیارات
گرم و خشک دانسته منقی سینه و شش از لزوجات و مدر حیض و بول و شیر و عرق و محلل ریاح و بلغم غلیظ و باقوت
تریاقیه و جالی اعضای باطنی و ظاهری و تقویت آن و مخرج جنین و مشیمه و رافع ضرر قطرات شال آن
و طبیخ او با شکر و انجیر و عسل و ایرسا جهت ربو و سرفه کهنه و ضیق النفس و با شراب بنفشه جهت قرحه ریه و التیام

جراحت آن معتدل و با روغن گل و روغن زیتون جهت درد امعا و با ادویه مناسبه جهت درد سپرز و پهلو و تهیگاه و سنگ
مثانه و خائیدن و بلع کردن آب او جهت قلاع و درد معده و ضماد او جهت جراحات کهنه و داء الحیه و بردن گوشت زاید
فاسد از ضماد و تحلیل خنازیر و نضج دمل و گشودن آن نافع خصوصا چون تازه او را با پیه کرده بز کوبیده باشند
و با روغن بنفشه جهت انتفاخ پلک چشم و ورم که از ضربه و سقطه بهم رسد و شکستگی اعضا و طلای مطبوخ او با آب
جهت ریاح مثانه و عسر بول و درد عانه و اصلاح رحم و مقعد و زخم سگ دیوانه گزیده مفید و عصاره او بهترین ادویه
چشم و جهت تقویت باصره و بردن زردی یرقان که در چشم باقی باشد و جرب و سلاق و دمعه و نزول آب
و غشاوه و قطور او جهت گرانی سامعه و درد گوش مزمن نافع و مفتت سنگ مثانه و گرده و بحدیکه اکثار او موجب ادرار
خون میشود و مصلحش کثیرا و عسل و سنبل و نزد بعضی رازیانه و فادزهر مضر او و مقوی فعل آنست و قدر شربتش تا درمی
و بدلش در امراض سینه پرسیاوشان و دو وزن او در تحلیل ریاح اسارون و در اسهال لزوجات
افتیمون و انیسون و چون زمین را مغاک کرده با آتش گرم کنند و آتش را برداشته فراسیون در آن فرش
نموده علیلی را که از برودت و ریاح زمین گیر شده باشد بر روی آن خوابانند و از فراسیون بران تجافی
کرده و بپوشانند تا گرمی مغاک بر طرف شود و علیل همانجا ماند در رفع مرض آنشخص مجرب دانسته اند و چون در آب
انگور فراسیون ریخته سه ماه بگذارند و بعد از آن صاف کنند شراب مذکور در رفع اورام باطنی و امراض سینه
و رفع فضلات و مواد بارده بغایت نافعست **فرنجمشک** معرب از برنجمشک فارسی است و بقل بستانی
نیز نامند و آن بری و بستانی میباشد بری را منبت سنگلاخها و نباتش و ساقش مدور و پرشاخ و برگش مثل
سوسنبر و تند بو و با عطریه و بستانی را ساقش مربع و برگش مانند ریحان کوهی با خشونت و در بو شبیه
بقرنفل و تخمش مانند ریحان و از آن دراز تر و منبتش بستانها و خرابها در آخر دوم گرم و خشک و بری گرمتر
و قویتر است مفتح سده دماغی و مصفاة و مقوی جگر و دل و معده سرد و با هضم غذای غلیظ و آروغ او خوشبو

و در افعال قویتر از مرزنجوش و سوسنبر و جهت وسواس و خفقان بلغمی و سوداوی و تحلیل ریاح و تسکین مغص
و درد سر بارد و برانگیختن اشتها و رفع سپرز نافع و مولد مرة السودا و مصدع محرورین و مصلحش بنفشه و کشنیز
و قدر شربتش سه درهم است و بدلش سوسنبر و تخم او بسیار خشک و مجفف منی و مولد رشک که ضبان گویند
و با خمر و نفوط آورنده و شربتش تا دو درهم است و چون در سرکه و شراب و آب انگور و اشربه داخل کنند مانع
فساد آنست **فرخ** بفارسی جوجه و بترکی ترکینا مند و بهترین او جوجه مرغ و کبوتر است و خواص هر یک در دجاج
و حمام مذکور شد و مداومت کباب کبوتر بچه با ادویه حاره و سیر مولد جذام دانسته اند و بچه او با پیه
مقوی باه و گویند خروس بچه بالخاصیة مضعف باه است **فرس** بفارسی اسپ و بترکی آت نامند
گوشت او در آخر دوم گرم و خشک و مورث شجاعت و قساوت قلب و بهی بسرد دین و سوخته او قاطع
اسهال رطوبی و کباب او مولد خلط فاسد و مصلحش مهرا نگبین و آشامیدن دوغ و آب انار است و در تقویت
باه با شیر تناول نمودن و پنیر مایه او بقدر نیم مثقال دافع اسهال مزمن و قرحه امعاست و خون تازه گرم او
رادع سموم و طلای آن تغیر دهنده رنگ و نفخ و ذرور جلد سوخته او با موی رافع جوششهاست و گویند چون قضبان
اسپ را در ساق کسی ببندند از حرکت ماندگی نیابد و اگر پای حیوان چهار پا را بدم اسپ ببندند لنگ
شود و اگر در زیر خانه موی دم او را بکشند کیک و اهل آن خانه نشود **فردود ماهان** رازی گوید قطعت
فرصاد اسم عربی توت سفید است **فرفخین** اسم عربی بقلة الحمقاست و اندیقون نزد بعضی مسمی باین اسم است
فرفخ بقلة الحمقاست **فرفیر** بکسر فا اسم عربی بنفسج است **فرفار** درختی است بقدر چنار برگش مثل برگ بادام
و گلش مانند گلسرخ و بغایت خوش منظر و در افعال ضعیفتر از گلنار **فرشه** اسم عربی شیر ریست که بازرده تخم مرغ
با آتش نرم بجوشانند تا غلیظ شود و شبیه بافوز شود و در افعال مثل لبا است **فرکیه** آتش ملیم است **فرد**
بفتح اول و جزم را اسم عربی موئینه بسیار نرم است مانند سمور و قاقم و غیرها **فرسطاریون** رعی الحمام است

فرزده حلبه است فرسیس اسم مغربی ادیانفت فراز بلغة اکسیر این زیبق است فرا تخفیف حمار الوحش است
فراسیون اسم عربی نوعی از بادآورد است فردسیان بصل است فرانیون اسم یونانی زبد البحر است فرسیا
اسم رومی بسباسه است فرطلس اسم یونانی مارشا طرا است فرصیو تمیمی گوید عجم الزبیب است و عجم العنب است
فرستنک اسم فارسی خطاف است فرهی اسم فارسی سین است فرنک وزه اسم ترکی فرخ است فرنی اسم فارسی

فاباسین

مهلبیه است فستق معرب از پسته فارسی است و درخت او شبیه بدرخت سقز و غیر مقشر پسته را دست میم
و تنش باقیست و مغز او را تا سه ماه و آب لیمو حافظ فساد او ست مغز او در دوم گرم و خشک و نزد بعضی در
اول تر است و مهیج باه و رطوبت فضلیه و تریاق گزیدن هوام و سموم بارده و مفتح سده جگر و مولد خون صالح
و موجب فربهی بدن و مقوی معده و قسم معوج بحدیکه سایر لبوب باکوله با و نیز سد خصوصا چون با پوست
رقیق ملاصق مغز خورده شود و جهة درد جگر و قی و غثیان و مغص و سرفه مزمن و تقویت دل و حافظ ذهن و رافع
خفقان و برودت جگر و لاغری گرده و یرقان و سپرز نافع و مصدع محرورین و مورث شرا و مصلحش کم
و ترشیها و میوه های بارده است و پوست سرخ رقیق ملاصق مغز او معتدل در حرارت خشک و پوست سبز
بیرون او سرد و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قابض و رافع اسهال و تشنگی و قی و جهة تقویت دندان و
خوشبو کردن دهان و رفع قلاع و پوست سفید صلب او که لیخ مغز او ست با شند جلوس در آب او جهة خروج
مقعد مجربست و نطول طبیخ پوست درخت او و برگ او جهة درد مقعد و رحم و جرب و حکه و حبس نزلات و رفع
قلع و مداومت شستن موی آن جهة ریختن مو نافعست و روغن پسته مقوی غالیها و خوشبو کننده اطعمه
و بالخاصیه مضر معده و سعوطا و با مشک جهة تقویت حافظه و لقوه و تنقیه دماغ مجرب و با عنبر جهة ازاله
وسواس و هوا و سوداوی و در رفع سموم موثر است و خواص ثمر درخت پسته که مغز نه بندد و در بزغنج
مذکور شد فسافس بفارسی پیاسه نامند حیوانیست بقدر و بشکل عدس و بسیار بد بو و در مزاج قریب بذراریح

و را یکه او جهة اختناق رحم و درد آن و شراب او با سرکه و شراب و غرغره او جهة اخراج زلو یکه در
حلق مانده باشد و گذاشتن سائیده او در سوراخ قضیب جهة احتباس بول بسیار موثر است و بلع کردن
یکعدد آن از جهة گزیدن مار شاخ دار و چون در ثقبه باقلا گذاشته بلع نمایند جهة تب ربع بی بدیل یافته اند
فسلیون اسم یونانی بزرقطونا است فسوة الکلاب اسم عربی غالیس است و نزد بعضی شابانج است
فستق الهندی حب البلسانست فسوة الضبع قعبل است فسیا اسم عبرانی قاقله است فسوابرشین اسم

فاباشین

عبرانی اصابع صفر است فشغ بفتح فا و شین و بغین معجمه یعنی آن چیزیست که بجا و رخود می پیچد بحدیکه او را
بپوشاند و فاشرا و امثال آن را از جهة فشاغ نامند و فشغ از جنس فاشرا است و نباتش شبیه بعنب الثعلب
و شاخهای او باریک تر و خار او کمتر و ثمرش خوشه دار و برگش با خشونت و دانه اش بعد از رسیدن
سرخ میگردد و طعم او گزنده زبان و بیخش صلب و سطبر و منبتش آجام و بدستور در مواضع درشت هم میروید
و قسمی از و خاردار و دانه او بقدر باقلای مصری و از آن کوچکتر و بسیار سیاه و بر دور او خط سفیدی
میباشد و ظاهرا لوبیای هندی عبارت از و باشد قسم اول در سیوم گرم و خشک و شرب برگ و ثمرش
رافع ضرر او و یه سمیه و مفرح و محلل ریاح و حافظ قوت غریزی است و چون برگ او را با عسل لعوق کرده
طفل شیرخوار را بتدریج از و بدهند در مدت حیات سموم حیوانی و نباتی در او اثر نمیکند و قدر شربتش
یکمثقال و ضماد و قسم ثانی رادع اورام و مسکن درد مفاصل و خوردن او مورث دیدن خوابهای پریشان

فاباصاد
فاباضاد

و مولد خلط فاسد است فصفصه معرب از اسفست فارسی است و در رطبه مذکور شد فصیل بچه شتر است فضا
بکسر فا عجم الزبیب است فضه بفارسی نقره و سیم و بترکی گومش نامند و تکون او را از گوگرد و زیبق پاک دانسته اند
که گوگرد بقدر عشر زیبق باشد بدلیل آنکه چون نقره را از گوگرد منکلس کرده و دیگر جز و آن کبریت که تکلیس نموده
و مثل خود زیبق را منعقد میسازد و در اول سرد و خشک و گویند معتدلست و در تفریح و تقویت قریب بیاقوت

وجهة خفقان و بد بوئی دهان و رفع رطوبات لزجه و عفونت بلغم و مالیخولیا و جنون و وسواس و ربو و
سرفه و استسقا و سپرز و سنگ گرده و مثانه نافع و ضماد او محلل اورام و با زیبق مقتول رافع بواسیر
و در اکتحال جهة بیاض و تقویت باصره مفید و مضر امعا و مصلحش کتیرا و شربتش تا نیم درهم است و گوگرد خام
باعث سیاهی او و نمک تلخ رافع آنست و گویند گوگرد خام معدل او و بعد از تعدیل موجب ثبات الوان
هاربه و منقی منطرقات شاکل خود است و خوردن اشربه و غیره در ظرف نقره باعث تفریح است **فطر** نباتیست
سفید بشکل نصف تخم مرغ که منکوس باشد و بی برگ و گل و ساقش بسیار کوتاه و جوف او مملو از صفایح و
ماکول او را بترکی گلنگ و بفارسی قارچ نامند و فطر و کمارت اسم جنس ماکول و غیر ماکول آنست و نزد بعضی
مخصوص فطر نوع قتال و کماة مخصوص ماکول است و هرچه بی لزوجت و بی رایحه بد و سفید و مایل بتیرگی باشد
و کوچک و از زمین خوب روید ماکول است و سیاه او در غایت سمیت و هرچه از نوع سفید و سرخ او در تحت
درخت زیتون و انجیر و کردکان و امثال آن بروید و بدستور از سرگین و صفها و مانند آن برآید کشنده
می باشد و گویند سفید ماکول او تریاق نوع سرخ اوست و ماکول او در دوم سرد و تر و گویند اکتحال آب تازه او
جهة بیاض و تقویت باصره و پلک چشم نافع و مانع نزول آب خصوصا چون سرمه را با آن پرورده کنند و سائیده
خشک او رافع اسهال و ذرب و ذوق الامعا و ضماد او با سریشم ماهی و گچ جهة فتق و قیله و برآمدگی ناف نافع
و مداومت خوردن او قاطع نسل و دیر هضم و مولد خلط غلیظ و چون قبول عفونت کند بجهة افراط تعفن میشود
و مسدد و مورث قولنج و درد معده و فالج و سکته و بهترین مصلح او انگاره و خردل و نمک و با نمک و شبت
و پودنه و روغن کنجد و زیتون و صعتر و فلفل خوردن و زنجبیل پرورده و جوارشات و خوردن آب سرد بعد از آن
بغایت مضر و بدستور با تخم مرغ و با گوشت خوردن و از خواص اوست که هر حیوانی که کسی را بگزد که فطر ماکول
خورده باشد که هنوز از معده او نگذشته باشد با هیچ دوا علاج نمیکند و هرچه در زیر خم شراب و سرکه روید بد است او

کشنده است و جوف خشک کرده او مورث بیهوشی و تریاق غیر ماکول او سکنجبین با سرگین مرغ خانگی است
فطراسالیون یونانی و معنی کرفس کوهیست و او را کرفس صخری و کرفس ماقدونی نیز نامند تخم او
شبیه بنانخواه و خوشبوتر از آن و تند است و بهترین اجزای آن تخم اوست در سیوم گرم و خشک و
قاطع لزوجات و مدر بول بغایت و در ادرار حیض قوی الاثر و مخرج جنین و محلل نفخ و مقاوم سموم بارده
و مبهی و بغایت منفخ و جهة مغص و درد و بلو مفید و در جمیع افعال قویتر از سایر اقسام کرفس است و
بالفعل تخم کرفس جبلی را بجای او استعمال میکنند و آن مدور و مایل بدرازی و بقدر فلفلی و بیرون سیاه
و اندرون سفید مایل بزردی و تند طعم و برگ و نبات او عریض و با اندک حدت و چتر گل او مثل چتر شبت
و در تنکابن و ایلم نامند و این قسم را بعضی ضعیفتر فطراسالیون دانسته اند و جمعی مثل او مفید دانسته اند
و او مدر عرق و رافع عرق النسا و تهیج باه و فربهی او مسقط جنین و در سایر افعال مانند اقسام کرفس
و در حرف کاف انشاء الله تعالی مذکور میشود **فطس** و **فطوس** حب الاس است **فطیر** نان بی خمیر مایه است
و از بدترین اقسام نانهاست **فطوریدوس** اسم یونانی و باج است **فقع** بترکی و نبلاء بفارسی
کشنج نامند و او غیر اقسام فطر است و مدور و قریب بقدر نارنج و کوچکتر از آن میباشد و در زیر زمین
نزدیک آبها متکون میشود و شیرین و لذیذ و سرد و تر و بهتر از فطر ماکول و غلیظ است و اصلاح آن بدستوری
که در فطر مذکور شد **فقاع** نوعی از نبیذ است و مسکر نیست و از ادویه مناسبه و از آبهای حبوبات
و میوه ها ترتیب دهند و در هر بیست رطل آبها که خواهند یک مثقال از هر یک از عود و قاقله و سنبل و قرنفل
و سداب و کرفس و نعناع و مصطکی و قاقله و برگ ترنج باید کرد و سردترین همه فقاع آنست که از شعیر
جو ترتیب دهند و آن مدر بول و مرتب بدن و جهة سرفه و امراض حاره ریه نافع و مضر گرده و حجاب
دماغ و اعصاب و مصلحش ادویه حاره است و آنچه از نان و مصطکی و سنبل و قاقله ترتیب دهند کثیر الغذا

فا بالام

و مقوی معده و احشا و بی نفع است و کرمترین اقسام او اعلی و خرمائی و موی زهست فقاح اسم جنس شکوفهاست
فقاح سوسنجان اصابع هرمس است فقلابوس اسم یونانی صریقیة الجدیست فقلاسینوس کزمریست
فقلامیون فاشرستین است فقیص شاهترج است فقاح الملح زهرة الملح است و نزد بعضی ابقر است و ابجره
گویند که بر روی نمک معدنی شبیه بشوره متکون میگردد و الطف اجزای نمک و قبض او کمتر است فقاین
عفص است فقده حب الفقد است فقعه گل زرد است فقولیون خباست فقاریس اسم یونانی سرواست
فقاح الکرم شکوفه انگورست در اول سرد و خشک و با عطریة و مقوی دل و معده و مسکن فواق و قی و عرق او
در افعال قویتر و لطیفتر است فلز بسکون لام و کسر فا در لغة بمعنی سفید روی است و معرب نیز نامند و
بتشدید را و کسر فا و لام بمعنی ریم آهن و ریم معادن که از منده است و بر گوهری که از کان خیزد در اصطلاح اطبا
معدنیست که هر یک را کانی مخصوص باشد یا در وزن متفاوت باشند اعم از آنکه منطرقها بالفعل یا بالقوه باشد
که باعمال مخصوصه قابل گداز و چکش گیر شود و اقسام چکش گیر بالفعل را و بالقوه منطرقات و معادن سبعه
نامند و فی الواقع هشت نوعند که از هفت معدن حاصل میشود و طلا و نقره و قلعی و سرب و آهن و روی
و توتیا هر یک از معدن مخصوصند و مس و روی از یک معدن و در وزن مختلفند چنانکه بلیناس در کتاب
احجار بیان نموده و مس از گداختن جسم معدنی بهم میرسد و روی در معدن چون گداز متکون میشود
و بجهة خوردنی او بفارسی روی و مس زرد نامند و یونانی طالیقون گویند و آن در غایت زردی
میباشد و از تاب آتش سیاه نمیشود و بهذا بعربی صفر نامند و مس سرخ مایل بزردی میباشد و هر دو
در وزن سبکتر از روی اند و منطرق بالقوه سیماب است که باعمال مخصوصه چکش گیر و گداز نده میگردد
پس فلزات نه نوعند و معادن منطرقات هفت و از یک معدن دو فلز خیزد که مس و روی باشد
و چون روی نایاب و قلیل الوجود است اشتباه عظیم در صنف مس سرخ و زرد و در اسم نحاس و صفر واقع شده

و تا غایت تحقیق این مراتب احدی بجهة عدم استقصا ننموده و کما لا یخفی و خواص هر یک مذکور شده میشود فلفله الفلفه است
فلفل یونانی انفیس نامند درخت او شبیه بدرخت سقر و خوشه او مانند خوشه او و برگش رقیق و طرف ملاصق
شاخ سرخ و طرف دیگر سبز است و فلفل سیاه و سفید هر یک بری و بستانی میباشند و گویند نارسیده او
که با نهایت رسد سفید میباشد و بعد از رسیدن کامل سیاه میشود و ظاهر اصل مسلم داشته باشد و سفید املس
و قابضتر است و سیاه و چینی دار و تندتر و در آخر سیوم گرم و خشک و سفید در اول آن و بعضی بعکس دانسته
و هاضم و جذاب و محلل و جالی و تریاق سموم بارده و قاطع بلغم و رافع سرفه بارده و ربو و ضیق النفس
و ریاح و مغص و مقوی حافظه و منضج سده و با شیر و شکر مرکبا و رقیق کننده خون سرد و ملطف اغذیه
غلیظه و اخلاط غلیظه و رافع آروغ ترش و مقوی جگر و معده و سخن آن و باد و یه قابضه جهة تقطیر بول
نافع و فاوزهر علتهای عصب و اعضای عصبانی و حمول او مخرج جنین و بعد از جماع مانع حمل و ضماد او
با زفت محلل خنازیر و دافع داحس و برص نافع و با نطرون بغایت جالی بهق و سرخ کننده رخساره و با پیاز
و نمک جهة رویانیدن موی داء الثعلب و با محللات جهة تبیخ رکمی و جوشانیده او در روغنها جهة
فالج و خدر و امراض بارده و در رفع قشعریرة تبهای بارده مفید و اکتحال او جهة ظلمت و بیاض بصر و ناخنه
و طلای جوشانیده او در گلاب جهة رفع نزلات بارده و درد دندان مجرب و بدستور مضمضه آن که با پوست
خشخاش جوشانیده باشند مجرب و سنون او جهة درد دندان کرم خورده سریع الاثر و خائیدن او با مویزج
جهة رفع رطوبات معده و دماغ نافع و مجفف منی و مصدع و محرش سینه و حلق و مضر گرده و جگر حار و جمعی
که خون ایشان محترق باشد و جراحات باطنی و الم مجاری بول داشته باشند و مصلحش روغنهای سرد است
و در سرد و رین عسل و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش زنجبیل است فلفلمویه اسم فارسی بیخ درخت فلفل است و گویند
اعم از بیخ و چوب درخت است و ابن جلجل ارشیه درختی غیر فلفل دانسته و اصلی ندارد و بهترین او سفید تازه است

و در خواص و قدر شربت و مصلح مانند فلفل است و در امراض سپرز و درک قوی‌تر از آن و سعوطاً او جهت سکته
و صرع نافع و بدلش دار فلفل است **فلفل الماء** نباتیست که در آبهای غیر جاری می‌روید و برگش شبیه برگ بید
و ساقش پر گره و شاخهای او بقدر زرعی و دانه ریزه و مجتمع و شبیه بطعم فلفل و بی عطریة و عوض فلفل در اطعمه
استعمال میکنند در دوم گرم و خشک و مسخن معده و جگر و هاضم و ضماد برگ و ثمر او محلل اورام بلغمی و صلبه
و رافع آثار و بیخ او در اضمده کلف و نمش نزد مجربی الاثر و قدر شربتش تا دو درهم است **فلفل السودان**
دانه ایست شبیه بگلر و غلاف آن مانند آن و تند و باندک تلخی در آخر دوم گرم و خشک و محلل ریاح غلیظه
و بلغم لزج و نفخ و منقح سده و با عسل محرک باه و جهة قولنج ایلاوس نافع و جهة درد دندان و حرکت آن
بغایت موثر و مضر حلق و مصلح او عناب و قدر شربتش تا دو درهم است **فل** ثمریست هندی بقدر پسته
و پوست او شبیه بپوست فندق و مغزش مایل بزردی و سفیدی و باد و جهة و از فلاحه نقل کرده اند که آن ثمر
از پیوند نیلوفر با یاسمین هم رسد و دانه اش مانند نیلوفر شبیه و بیخ غیر نیلوفر و غیر بندق هندیست
و صاحب اختیارات بیخ نیلوفر هندی دانسته در دوم گرم و در اول خشک و نزد بعضی در سیوم گرم و خشک است
و محلل و منقح سده و منقی دماغ و جهة خفقان و غشی و درد و سر و سپرز و درد جگر و حفظ سیاهی موی و سستی
عصب و درد معده و استسقا و باد بواسیر نافع و ضماد برگ او مانع تولد قمل و خوشبو کننده رایحه بدن
و قدر شربتش تا دو درهم است **فلایه** حب الراس است **فلفلمون** فو و بیخ بری است **فلار** آذریون است
فلمون سرخس است **فلجیتن** سورنجانست و نزد بعضی هوماست **فلفل شامی** تخم مخاصه است **فلفل الصقالبه** شاهل
اثلق و حرف بابلی است **فلفل القرود** تخم و سمه است **فلفل الزایش** لهو دانه است **فلیفله** هرنوه است و گویند
تخم پنجنگشت است و بلغة مغربی بزر الانجره است **فلنجمشک** فرنجمشک است **فلفل دراز** اسم فارسی دارفلفل است
فلمون بلغة رومی برگ نباتاتست **فلام** اسم عربی قاقلی است **فنک** اسم فارسی قرساق است و آن پوستی

فابانون

سفید و سرخ و ابلق میباشد و حیوان او از سنجاب بزرگتر و از بلاد روس و ترک آرند خوشبو و گرمتر از
سنجاب و قاقم و سردتر از سمور و لباس او موافق جمیع امزجه است خصوصاً جهة اطفال و نزد بعضی جلد
مرغیست و بخور او جهة گریزانیدن هوام موثر است و قول اول اصح است و اخیر پوست مرغیست سفید
و بزرگتر از غاز و قوتا مند و لباس او موجب تبرید است بخلاف فنک **فنجیون** اسم یونانی نباتیست
برگش شبیه ببرگ لبلاب کبیر از شش و هفت عدد و شش نمایند و طرف ملاصق زمین سفید و طرف دیگر
سبز و باز و اپای بسیار و در بهار از میان برگها ساقی میروید بقدر شبری و گلش زرد و زیاده
برده روز نمایند و لهذا تصریح نموده اند که بی گل و بی ساقست و تخمش باریک و در مواضع نمناک بهم میرسد
تند طعم و تلخ و با قبض در سیوم گرم و خشک و تازه او مستعمل اندکی از بیخ و برگ او که در دو بان نگهدارند دافع
سرفه مزمنه و ربو و ضیق النفس و قرحه سینه و محلل ریاح و بخور و استنشاق او بدستور همین اثر دارد
و ضماد او محلل و گشاینده دملها و اورام و التیام دهنده زخمها و حمول او با عسل مخرج جنین مرده و زخم
و خشک او بسیار تند و غیر مستعمل است **فنجنکشت** الموز است **فا** عنب الثعلب است **فنجرویون** فنجیون است
فنجوشن بیای بعد از جیم نوع سرخ ابوخلسا است و مسمی بعرق الغافونج **فنجوریون** تیمی گوید که آن تخم است
فنجونس بنون بعد از جیم اسم اصطلاحی معجون خبث الحدید است و عوام فاوزهر کادی را باین اسم نامند
فندق هندی رته است **فندق** اسم فارسی بندق است **فو** بتشدید واو اسم یونانی نباتیست شبیه بکرفس
بزرگ برگ و ساق او زیاده از ذرعی و املس مجوف و مایل به بنفشی و پرگره و گلش شبیه بنرگس و از آن
بزرگتر و سفید او رابنفشی آمیخته و تخمش بطرو اشتر و انتهای آن باشعبهای کج و مانند بیخ اذخر و ریشهای
خرفق سیاه و در بو شبیه ببوی سنبل رومی و سر او از معلق او بیخ اوست و بفارسی بیخ سنبل نامند در آخر
دوم گرم و خشک و منقح سده و محلل ریاح و مدر بول و حیض و بادوث تریاقیه و جهة درد پهلو و سپرز و عرق النسا

فاباواه

وتنقیهٔ عروق ومغص وعلل بارده سینه وضماد او جهة داء الثعلب مفید ومضر گرده ومصلحش عسل ورازیانه
و بدلش کبابه وقدر شربت از جرم او یکمثقال و در مطبوخات تا دو مثقال است **فوه** بفارسی روناس
نامند بیخی است سرخ ومستعمل صباغان وفوة الصبغ گویند بری وبستانی میباشد وثمر او مدور و بعد از رسیدن
سیاه میشود در دوم گرم وخشک ومفتح سدد و مدر بول وحیض وشیر وعرق ومقوی معده ومسقط جنین و
طبیخ او با عسل جهة عرق النسا و درد ورک وسستی اعضا و یرقان و فالج وباسکنجبین جهة سده جگر و سپرز
نافع ومضر مثانه وموروث بول الدم ومصلحش کثیرا ومضر سر و مصلحش انیسون وقدر شربتش یکمثقال و در مطبوخات
تا سه مثقال و باید شارب او هر روز بحمام رود و برگ وشاخ وثمر او مجموع رافع سم هوام است و هر جزوی
بتنهائی این اثر ندارد و اثرش در ازاله سپرز مانند سایر اجزا او حمول او مدر حیض ومخرج جنین و شیاف و
ضمادش جهة فالج وسایر امراض بارده عصبانی و بهق و قوبا و سعفه وخراز و آثار جلد از ضربه وسقطه نافع
و بدلش کبابه و نزد بعضی نصف او سلیخه و ثلث او مویز سیاه است **فوفل** معرب از کوپل هندی او
ثمر درختی است بزرگتر از جوز بوا و مدور با عفوصت و اندک تلخی و سرخ و سیاه میباشد درخت او شبیه
بدرخت نارجیل در دوم سرد وخشک ومقوی دل و اعضا و رادع و مانع صعود بخارات بدماغ و بسیار
قابض و سرخ او مسهل بعسر وغیر مفرط و رافع دردهای حاره و قاطع عرق وجهة استحکام عصب وسستی اعضا
و دوثی وقلاع و امراض حاره دهان و دندان وقطع سیلان خون نافع ومخشن سینه ومصلحش کثیرا و اکتحال او
جهة طرفه واسترخای پلک چشم و دمعه والتهاب رمد وجرب مفید وقدر شربتش تا یکمثقال و بدلش مثل او
صندل سرخ و نصف آن آب کشنیز **فودنج** معرب از پودنه فارسی است و بعربی حبق نامند بری و
بستانی وجبلی ونهری میباشد و مراد از مطلق او بری است و شکل اشیع قسم جبلی است و بعضی از نهری که برگش
دراز و ساقش بزرگست چون در بستان غرس نمایند بعد از دو سال نعناع میشود و پودنه بری ساقهای

متفرق وتند بو و با عطریة و برگش ریزه و مایل باستداره وتخمش شبیه تخم ریحان است در اول سوم
گرم وخشک بغایت ملطف و مدر عرق وحیض و مسهل سودا و قاتل جنین و تریاق گزیدن جانوران ومحلل ریاح
وجهة استسقا و یرقان و اخراج مشیمه و فواق وغشیان و تنقیه فضول معده و سینه و کرازو سوزش معده
وضمادش جهة سرخ کردن رخسار و رفع سپرز بغدام و آثار سیاهی جلد و بوی او جهة غشی و فرزجه او
مخرج جنین و نطول او جهة حکه و ریاح رحم و صلابت آن و خشک سوخته او جهة تقویت لثه مفید ومضر امعا مصلحش او
کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم است و بدلش مثل او و نصف او پودنه نهری است وقسمی از پودنه بری را
برگش دراز و نرم و مایل بسیاهی و گل او خوشبو و تند مایل بزردی است و در جمیع افعال ضعیفتر از اقسام
پودنه است **فودنج نهری** قسمی را برگ مانند ریحان کوهی و شاخهای او پراکنده و گلش بنفش و در کنارها
میروید وقسمی از آن شبیه بنعناع و برگش درازتر از آن و ساقش قویتر است در آخر دوم گرم وخشک
و مدر بول با عسل مدر عرق و طبیخ او جهة داء الثعلب و نفس الانتصاب وتب بلغمی وسوداوی وجذام
و با شراب جهة سموم و فتق عضل و هیضه و نطول او جهة رفع زردی یرقان و با عسل و نمک جهة رفع کرم معده
وحب القرع و حمول برگ او جهة احتباس حیض نافع و قاتل جنین و بخور و فرش کردن او جهة گریزانیدن
هوام و ضماد پخته او در شراب جهة ازالهٔ آثار سیاهی جلد و عرق النسا و قطور آب او جهة کشتن کرمی
که در گوش بهم رسد و چون خشک او را بر موضع گزیده هوام به بندند موجب قرحه آن عضو و جذب
سمیت او و در هر عضوی که کرم متکون شود ذرور او رافع آنست و مضر بابه و گرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش
یکدرهم و بدلش نعناع و نزد بعضی قردمانا است **فودنج جبلی** مشکطرامشیع است **فودنج** مائیه الکامه است
و بعضی ترشیها را نیز مایه میشود و آن از آرد گندم و آرد جو که با آب گرم خمیر کرده با شنبلیله نمک
ترتیب میدهند و در برگ انجیر پیچیده در ظرفی کرده در سایه میگذارند تا متعفن شود و خشک کرده ضماد او

فا با یا

باسرکه و روغن گل جهة جرب و خارش بدن و نفخ و سل مفید و محلل قویست و بعضی آنرا با ادویه خوشبو اضافه
نموده باسرکه مخلوط میسازند و مدتی در آفتاب میگذارند و در دستورات مذکور است **فول** باقلاست **فوم**
شامل سیر و گندم و نخود است **فوه بری** بلسکی است **فوة الصبغ** فوه است **فوشنه** خوشنه است **فولیون**
اسم یونانی جعده است **فوریون** عاقرقرحا است **فوذ** عشبه است **فوبل** قثای بری است **فورسس**
اسم یونانی بق است **فوحولیا** اسم یونانی حلزونست **فولس** اسم یونانی برگ نباتاتست **فولو** یونانی
حنظل است **فوقلس** بیونانی لسان الثور است **فهد** اسم عربی یوز است **فیروزج** معرب از پیروزه
فارسی و بهترین او نیشاپوری کبود صافست که رنگش در هوای صاف صاف نماید و در غیر آن کدر و آنچه
از معدن شیراز و کرمان هم رسد و مایل بسفیدی باشد شبانکی است مجموع آن از عروق چربی و بوی
مشک **فاسد** میکرده و در اول سرد و در سیوم خشک و مقوی دل و معده و فادزهر جمیع سموم و رافع اسهال
و قرحه امعاء و سایر جراحات باطنی و جهة خفقان و با عسل جهة صرع و سپرز و سنگ گرده و مثانه و کحل او
جهة دمعه و ناخنه و بیاض و تقویت روح باصره و فتق طبقه قرنیه و سایر طبقات نافع و مضر گرده و مصلحش
کثیرا است و قدر شربتش نیم درهم و جهة سموم قویه تا یکدرهم و سدس درهم او را بالخاصیه جهة گزیدن
عقرب مجرب یافته اند و از خواص اوست که دارنده او در آب غرق نشود و صاعقه باو نرسد و
داشتن او مقوی دل و مانع خوف است و چون با حبار و کرم بگذارند صلب کند و بکلس و تکلیس معاون او
نفوس هاربه نماید **فیل** حیوانی معروفست و در غیر بلاد حبشه و هندی باشد و در هفت سال یکبار
میزاید و مدت حمل او تا یکسالست و بهترین اجزای او دندان اوست که عاج نامند سرد و بسیار خشک
و حابس اسهال و نزف الدم و بستن آن بر عضویکه استخوان شکسته در او باشد جاذب آن و معین بر
اخراج آن و خوردن آن تا یکهفته باشراب فرزبه او را بعد از طهر جهة حمل عاقر مجرب دانسته اند و شرب

ده درهم او در چند روز با آب و عسل بنوشند مقوی قوت حافظه و فهم و رافع درد پهلو و مفاصل است و ضماد
سائیده او با مثل آن برادهٔ مدیه جهة بواسیر مفید و تعلیق بر گردن اطفال و مواشی که در آنها بسته باشند مانع نظر
و وباء و طاعون و خوردن بول او که زن عاقر نداند که بول فیلست و دستور بیده وس گوید جهة حامله شدن آن مجرب
دانسته اند و فرموده که زهره او با خون سنگ پشت و تخم او تریاق جمیع سموم است و ماسرجویه گوید که تعلیق
پوست او رافع تب ربع و تب نرمنه است و فرزجه سرگین او مانع حمل و بخور او رافع تبهای نرمنه است
و گریزاننده هوام و طلای او رافع کلف و آثار و قلق و سوخته او جهة سعفه رطبه و التیام زخمها مفید و فرزجه
خصیه او در اعانت حمل قوی الاثر است و خوردن او تا یک قیراط با آب کاسنی رافع ذرب و اسهال
نرمنه است **فیمن** اسم یونانی سدابست **فیل زهرج** یعنی سم الفیل است و آن قسمی از لوف الکبیر است و [illegible] حضض
هندی عصاره اوست و قاتل فیل است **فیلوشس** قسمی از لوف الکبیر است که آنرا لوف الجعد نامند **فیند** و
فینک و فنج حجر القیشور است **فیطس** [illegible] است **فیغن** اسم یونانی قرطم است **فیغرا** اللغة یونانی بمعنی تلخست مراد از
صبر سقوطری است **فیغن اقرون** قرطم بری است **فیغیس** اسم یونانی عفص است **فیتقن** جو ماده است **فیطل** شاهتره است
فیق اسم اندلسی انثله السوداست **فیغا** اسم عبرانی اقحوان انفخه است و بسریانی فیغا نامند **فیقرالیون** اسم
یونانی عفص است **فیادس** اسم یونانی سعد است **فیناسیوس** اسم رومی اصابع هرمس است **حرف القاف**

قاف بالف

قاقله بفارسی هیل نامند کبار و صغار میباشد کبار او را اغلاف بقدر جوز بوا و مثلث و سیاه است و دانه او مایل
بمدور و صغار او را اغلاف سفید و دانها ریزه تر و زردتر و با عطریه و تندی و تلخی اند و نباتش بقدر دو ذرع
و برگش عریض و با خشونت و تند بو و ثمرش در سر شاخها متفرق میباشد و از هند خیزد و کبار را ذکر و صغار را
انثی گویند و قوت آن تا ده سال باقیست و کبار او خوشبوتر و در تفریح و سایر افعال قویتر است در دوم گرم و
خشک و مسخن و محلل و هاضم و مفرح و مقوی دل و معده و مفتح سده و باقوت قابضه و لطف و جالی و خوشبو کننده عرق

ورایحه و ملاح جهة ریاح معده و احشا و غثیان و درد جگر و سده آن خصوصا با غلاف او جهة صرع و سنگ گرده
و اغما نافع و نفوخ او عطسه آرند و جهة صداع و صرع و جنون مفید و گویند مضر ریه است و مصلحش شکر و قدر شربتش
تا یکمثقال و بدلش گوزن ج نیم او قاقلة صغار است و با پوستش کبابه است و قسم صغار او در آخر اول گرم و در دوم
خشک و در تقویت هاضمه قویتر از کبابه و مسکن قی و مجفف رطوبت سینه و در سایر افعال مانند کبابه و قوت قابضه او
کمتر از آن و مضر امعا و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم است و بدلش نصف آن کبابه و نصف او حب
بلسانست قاقانیس بلغة یونانی بمعنی کف العقاب است برگ نبات او مانند مورد و زیتون و ثمرش
سوراخ دار و شبیه بسبب کوچکی و تخمش مانند نخودی و بعضی شبیه گرسنه و گویند در تعشق موثر است و هرگاه
باسم شخص و مادر آن شخص داده شود و تعلیق او را مانع عشق دانسته اند قاقلی اسم قبطی است و بعربی قلام و بترکی
آغوز و بفارسی شورنامند نباتیست شبیه باشنان و اسفند و رطوبت آن بیشتر از اشنان و از آن سبزتر و طعم او
شور و با تلخی و شتر بخوردن او راغب و موافق مزاج اوست در دوم گرم و خشک و قلیل الغذا و آب او
بقدر یک وقیه تا نیم رطل با آب مویز و شکر سرخ مسهل زرداب و مدر بول و حیض و منفتح سدد و جهة ضعف معده
و ترهل و درد کمر نافع و تازه او مدر شیر و محرک و مقوی باه است قاقمه بفارسی خیشه دان و سنگدان نامند و
طیور را بجای معده است و بهترین آن از اورک و مرغ پروار است و بعد از اخراج اعضای عصبانی آن
کثیر الغذا است و مولد خون صالح و رافع خفقان و دیر هضم و مصلحش آبکامه و نمک است و پوست اندرون او را
چون خشک کنند و سائیده او با آب سرد بنوشند جهة درد معده و زلق الامعا و اسهال بغایت نافعست
قار بفارسی مشهور بقیر است و آن از زمین با آب گرم از چشمها میجوشد و سیاه مایل بسرخی و اصل آن
بعضی سرخ و بعضی سیاه میباشد و با قدری خاک نیز ملح میدهند تا توان بر کشتی و امثال آن اندود و قوتش
تا سی سال باقی در سیوم گرم و خشک و در افعال قریب بقفر و منضج دمل و محلل اخلاط غلیظه و لزجه سینه و دماغ

ومانع تغیر آب و طعام و فساد هوای و وبا و معین هضم و جهة معده و جگر و سپرز نافع و خائیدن آن جهة رفع
رطوبات و ثقل زبان و فساد لثه و ضرس که بی حسی دندان باشد مفید و ظروف بقیر اندوده مدت دید آب را
مانع تغیر است و آشامیدن آب از آن ظرف مصلح غلظت آب و رافع طاعون و مانع استسقا و شرابی
که در خم قیر اندوده ترتیب میدهند گرمتر و سریع الخروج تر از بدن است و خمار او کمتر میباشد و اکثار خوردن
قیر مورث قرحه مثانه و مصلحش صمغ و لعابها و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش قفر الیهود است قادم اسم
روغن نخود سفید است شبیه به پیه و بدبو و از جثه و نواحی یمن آرند و شحم قاوندی نامند و اصل او معلوم
نیست بعضی نباتی و بعضی حیوانی دانسته اند گرم مایل بخشکی و محلل ریاح و محرک باه و با لعابها و هریره ملین
رافع سرفه قدیم و درد زانو و تهیگاه و اضعف اعصاب و قدر شربتش تا سه درهم است قاقم پوست حیوانیست
از موش بزرگتر و سفید و نباتش کوتاه و سرد دنباله او سیاه و لباس او گرمتر از سنجاب و سردتر
از سمور و در خواص مانند فنک است قاتل الحیتان و قاتل السمک ماهی زهره است قاتل الذئب خانق
الذئب است قاتل ابیه نزد بعضی بر استقاره و نزد بعضی قطلب است قاتل نفسه شامل کافور و فرفیون و مانند آنست
که بنفسه تحلیل و نقصان پذیر باشد قاتل النحل نیلوفر است قاتل النمر خانق النمر است و نزد بعضی اذریون سیاه است
قاتل الکلب خانق الکلاب است و نزد بعضی گویند عبارت از اذراقی است قاتل اخیه خصی الکلب است قاتل العلق
نوعی از انافیس است که شکوفه درخت او کبود باشد و نزد بعضی نوعی از مرزنجوش است قاطر دم الاخوین است
قاقالیا اسم یونانی بقلة الاوجاعست قاردوا اسم یونانی کرویا است قاقیا اقاقیا است قالون اسم رومی
نوشادر است قاره سطاخیس است قاسنی اسم ترکی بارزد است قایش اسم ترکی قصب است قارنی
یاروق اسم ترکی بزرقطونا است قار اسم ترکی ثلج است قاودن اسم ترکی بطیخ است قاریوزه اسم ترکی
بطیخ هندیست قان اسم ترکی دم است قابوق اسم ترکی قشر است قاج اسم فارسی فطر ما کولست قار اسم ترکی

قاف با با

مسهل است **قبج** بفارسی کبک و بترکی گکلیک نامند در دوم گرم و خشک و کثیر الغذا و سریع الهضم و مبهی و
لطیف و مولد خون صالح و حابس اسهال و جهة فالج و لقوه و امراض بارده دماغ و جگر و معده و سینه
و احشا نافع و در مزاج محرور در هوای گرم و با شراب مصدع و مورث خارش مزمن و مصلحش سکنجبین و شرب شیرینیهاست
و شرب یکمثقال مغز سر او با نیم مثقال صندل جهة یرقان و یکمثقال جگر خام او جهة صرع و زهره او جهة تقویت و جلای
بصر و بیاض و جرب مجرب و ضماد او بر چشم با روغن زیتون بالسویه جهة نزول آب و سعوط آن در اول
هر ماه یکبار جهة قوت حافظه و رفع نسیان مفید و بیضه او که در سرکه پخته باشند جهة درد شکم و مغص و پخته او
در غیر سرکه مورث فصاحت و صافی آواز و رافع سرفه و خام او با کندر مسمن و اکتحال خون خشک کرده او
با زجاج سفید جهة جرب و ناخنه نافع و خاکستر پر او محلل اورام صلبه و طلای سرگین او رافع کلف و نمش است

قاف با تا

قبیله ناطفت **قباق** اسم ترکی قرع است **قپلان** اسم ترکی نمر است **قتاد** بتای مثناة اسم خار است
که بفارسی گون نامند و نوا رسی از انست که بفارسی قیح گویند و کثیرا صمغ کون است و مذکور خواهد شد
در دوم گرم و خشک و آب او جهة سرفه و ضیق النفس و طلای آن با عسل جهة رفع آثار جلد مفید است **قت**
رطبه خشک **قتیل الدهر** سلوی است **قثاء** بثای مثلثه اسم عربی خیار زه است که خیار دراز و خیار چنبر گویند

قاف با ثا

و در بعضی مکان طول او بقدر زرعی میشود در آخر دوم سرد و تر و جوف او مسکن حرارت و تشنگی و مدر و سنگ
گرده و مثانه و جهة التهاب جگر و معده مفید و لطیف تر از قثد و سریع الهضم تر از ان و تخم او مدر بول و منقی و جالی
و قوی تر از تخم قثد و پوست و گوشت او مولد ریاح و قولنج و دیر هضم و خلطی که از و بهم رسد مستعد عفونت و در
اکثر افعال مانند قثد است و مصلحش عسل و مویز و رازیانه و شرب برگ او جهة سگ دیوانه گزیده و خشک کرده آن
جهة اسهال صفراوی مفید است **قثد** اسم عربی خیار است و در شیراز خیار بادرنگ و در خراسان بادرنگ
نامند در آخر دوم سرد و تر و مسکن حرارت صفرا و خون و التهاب احشا و رافع تشنگی و منقی سده جگر و مدر بول

و مخرج حصات و لطیف تر از قثاء و رافع ضعفی که از اسهال مفرط حار بهم رسد و جهة تبهای تند و یرقان و درد سر
نافع و آب او تا چهل و پنج مثقال با شکر مسهل مرة الصفرا که در معده و امعا باشد و آب خیار زرد و ترش رسیده
در اسهال قوی تر از آب نارسیده و آنچه چون قدری ترنقل در ان خیسانیده و روز دیگر صاف او را با ماء العسل بنوشند
جهة نیکوئی رنگ رخسار و تفتیح سده و تحلیل مواد حاره نافع و رافع خفقان در یک روز و نطول آب او نافع
تولد قمل و ضماد کوبیده جرم او جهة جرب و حکه و خصف و شری و خارش مزمن و نرم کردن خشونت جلد و التهاب
معده و احشا و درد سر و اورام حاره مفید و خوردن دو مثقال و نیم از پوست خشک او جهة عسر ولادت بغایت
مفید و مضر سرد و ترین و خام کننده غذا و مولد خلط خام و درد تهیگاه و چون در معده فاسد گردد مولد خلط سمی و مصلحش
نانخواه و معاجین حاره و عسل و بوئیدن خیار جهة انتعاش روح حیوانی و درد سر حار مفید و ترشی خیار سرد و
مطفی حرارت و بسیار دیر هضم و با طعام و بعد از ان مضر است و تخم خیار سرد و تر از تخم خیار زه و مدر
بول و مخرج صفراوی سوخته با درار و رافع تبهای حاره و ورم جگر و سپرز و درد مثانه و قرحه آن که از
حرارت باشد و ضماد او با بوره و عسل محلل اورام جلد است و مضر انثیان و مصلحش کثیرا و شربتش تخم خیار زه
و شربتش تا پنج درهم است و روغن خیار که مانند روغن کدو ترتیب دهند در افعال ضعیف تر از روغن کدو است
قثاء الحمار بفارسی خیار دشتی نامند بقدر بلوطی و بسیار تلخ میباشد و نبات او ساق داره و غیر مفروش برزمین
و برگش کوچکتر از برگ خیار و باخشونت و با زغب و گلش بزرگ و سفید و منبتا و خرابها و مواضع ریگزار
و قوی ترین اجزای او عصاره ثمر است که افشرده با قدری صمغ یا نشاسته آمیخته قرص کرده باشند و قوتش
تا ده سال باقیست و غیر مغشوش او املس و بغایت تلخ و بمقاربت شعله میسوزد و بسیار سفید نمی باشد و زبون او
کرانی رنگ و خشن است در سیوم گرم و خشک و مسهل مرة السودا و بلغم خام و زرداب و منقی و منقی دماغ
و رافع استسقا و سرفه بارده و ربو و ضیق النفس و ریاح غلیظه و سپرز و یرقان سیاه و سنگ گرده و مثانه و بوا سیر

و فالج و لقوه و صرع و کزاز و صداع بیضیه و خوذ و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و حمول او مُدر حیض
و قاتل جنین و قدر شربتش از دو قیراط تا شش قیراطست و مضر محرورین و ابدان ضعیفه و مقیی با ذراطی سویق
الشعیر است با آب سرد و سرکه و میوه های قابض و در افراط اسهال مجرب آتشی و جلوس در آب سرد و آشامیدن
در آب قوابض بارده است و شرطست که با ادویه مناسب طبع و فعل او استعمال نمایند مثل مقل و دارچینی و صبر و زعفران
و انیسون و نمک هندی و ماء العسل و رب انکور و زعفران اقسام صموغ و روغنها و با سقمونیا و حنظل استعمال آن
جایز نیست و طلای او با عسل و بدستور با روغن زیتون محلل اورام خنجره و با سرکه جهة کلف و آثار و ثآلیل و توبا
نافع و آب او را جهة تنقیه معادن و آب ثبات و بیاض آن مجرب دانسته اند و بیخ او در تجفیف قوی تر از سایر
اجزای او و ضماد مطبوخ او با آرد جو محلل جمیع اورام بلغمی و رافع بهق و آثار و جرب متقرح و توبا و با حکة البطم
کشاینده دل و مطبوخ او در سرکه رافع نقرس و با منضج و امثال آن جهة درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و استسقای
لحمی بغایت موثر و مداومت شرب طبیخ برگ و بیخ او رافع جذام و بجهة قیراطا از آن مسهل بلغم و مره الصفرا
و بهترین ادویه استسقا است و قدر شربت از طبیخ او تا سه اوقیه و حقنه طبیخ او جهة عرق النسا و مضمضه آن جهة درد
دندان بارد و سعوط او با شیر دختران جهة دردهای مزمن و ضماد تخم و گل او جهة مفاصل مزمن نافع و قدر
شربتش تا یکدرهم است و باید که با آرد جو و کثیرا بنوشند و روغن قثاء الحمار که آب او را با مثل آن روغن
زیتون بجوشانند تا رفع آب کرده و یا ثمر تازه او را ریزه کرده با روغن زیتون دو وزن او چهل روز در
آفتاب بگذارند گرم و محلل قوی و مدر حیض و مخرج ولد و رافع کلف و ثبور و کرم گوش و گرانی سامعه و ریاح آن
و با تخم کتان مجفف بواسیر و قدر شربتش تا یکدرهم است قثاء النعام حنظل است قثاء الکبر ثمر کبر است
و در انجا مذکور میشود قثاء هندی بل است و نزد بعضی خیار شنبر قثاء الحیه زراوند طویل است و نزد بعضی حنظل قثاء بری
قثاء الحمار است قجی اسم ترکی گیاه و خردل بری است قدید اسم جنس پنیر مایه است خشک و مراد از مطلق آن گوشت قاق

قافبارا

و قدید جمیع لحوم و بخلاف طبع و خواص اصل آنست و ز بونترین اغذیه و مولد خلط غلیظ سوداوی و مورث جوشش
و قولنج و پنجرا بی و حکه و جرب و قدید گوشت حیوانی وحشی جهة استسقا موافق است هرگاه در سرکه خیسانیده
باشند و مصلح قوی قدید خیار است و روغنها و شربتهای سرد و تر قدسیا اقلیمیا است قدیم الملک خیار است
قداح جار نارنج است و نزد بعضی شکوفه رطبه قدح نوعی از ابرونت قدومه بلغة اصفهانی تودری است
قردمانا معرب از قرداموس یونانیست گیاه او شبیه بنبات بابونه و شاخهای او بسیار متفرق و
کج و کم برگ و از بابونه بزرگتر و پرخش و تیز و گلش سفید مایل بکبودی و ریزه و تخمش دراز و باریک شبیه بکرویا
و از آن در آن تر و باشد بوی و تلخی و نوع بری کرویا است و مستعمل تخم اوست در سیم گرم و خشک و تریاق
سموم بارده حیوانی و قاتل اقسام کرم معده و منقی سینه و رافع قولنج و ریاح غلیظه و سده جگر و سپرز و فواق
و سرفه کهنه و ربو و صرع و عرق النسا و فالج و درد گرده و کوفتگی عضل و با پوست بیخ خارخست حصات و طلای او
با سرکه رافع جرب و حکه و بخور او حمول او قاتل جنین و مضر سپرز و مصلحش افتیمون و انیسون و قدر شربتش یک
مثقال و بدلش دو خراست یا حرمل قرنفل بفارسی و ترکی میخک نامند و آن شکوفه درختی است و اصل نبات او را
احدی مشاهده نکرده و مخصوص جزایر چین است که از سواحل دریا جمع میکنند و قسم نر او بشکل دانه زیتون و قسم ماده
بشکل یاسمین و سیاه و تندبو و با عطریة و تلخ در سیم گرم و خشک و منفتح و محلل و مقوی دل و معده و جگر و
اعضای باطنی و دماغ و باه و هاضمه و مفرح و رافع قی و غثیان و استسقا و علل سوداوی و بلغمی و تقطیر البول
و سلس البول و ریاح غلیظه و امراض بارده رحم و زلق الامعای رطوبی و نزلات متوالیه و بدبوی دهان و فالج
و جمیع امراض بارده دماغی و وحشت و وسواس و خفقان و نیز رحم او با شیر تازه و بشرط مداومت بغایت
محرک باه و مداومت یکدرهم آن در وقت طهر زنان باعث حمل ایشان و فرو بردن یکعدد از قسم نر او
هر روز موجب حمل و اکتحال او جهة سبل و توت ابره و غشاوه و طلای آن بر احلیل باعث تلذذ جماع و مقوی

فم رحم و بر یافوخ جهة سکته و سده دماغی و نزلات بارده مجرب و سعوط و نفوخ او همین اثر دارد و عرق قرنفل که
یکجزو او را با یکجزو و نیم گل سرخ و شل اکاوز با ع نصف جزو آن قبول که مجموع را سائیده و تنقیه با گلاب نموده
تقطیر کنند در جمیع افعال قایم مقام خمر و تریاق سموم و مقوی حواس و منفتح و جهة تعدیل اخلاط و رفع استسقا و امراض
بارده بیعدیل و شراب او که یکجزو آنرا با شانزده جزو آب انار شیرین با ترش و یکجزو عسل مخلوط نموده در شیشه کرده
یکهفته در سرگین اسب دفن نمایند بمراتب از خمر قویتر و چون همین شربت را بقوام آورند با شکر جهة امراض بارده
صعبه بی نظیر است و گویند قرنفل مضر گرده و امعاست و مصلحش صمغ و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش شل او دارچینی و
نصف او سباسه **قرنفل بستانی** نرگمشک است **قرفه** اسم جنس پوست هر درخت و چوب آنست و مراد اطبا
پوست درخت خاصی است و قسمی از آن خوشبو و سطبر و سیاه مانند رنگ قرنفل و در بو شبیه بآن و او را
قرفة قرنفل و شیرین تر از آن و در بو شبیه بدارچینی و قرفة الدارچینی نامند و گویند نزد بعضی پوست درخت
دارچینی است و جمعی غیر آن دانسته اند و قسمی مختلط بخطوط و قسمی سفید و زود شکن میباشد و بهترین اقسام او قرفة
القرنفل است و یونس گوید که در افعال ضعیفتر از دارچینی است و جمعی آنرا قویتر از دارچینی دانسته اند و قرفة القرنفل
در مزاج و افعال شبیه به قرنفل و از آن ضعیفتر است در آخر دوم گرم و خشک و مقوی اعضای باطنی و در تقویت معده
و جگر سرد قویتر از دارچینی و جهة فالج و لقوه و صرع و امراض عصب و درد مفاصل نافع و ضماد او با سرکه رافع
جرب و قوبا و شربتش تا دو درهم و بدلش سلیخه است **قرنفلیه** بلغة مغربی گیاهیست برگش شبیه ببرگ گلاب
و برگ بنفشه و از آن کوچکتر و ساقش بقدر ذرعی و با شعبها و با خشونت و گلش بنفش مایل بسفیدی و در بو شبیه بقرنفل
و تخمش مانند خربق سیاه و در بو شبیه بدارچینی و در مواضع نمناک و سایه‌ها و اکثر با درونج میروید در دوم گرم و
خشک و محلل ریاح و مفتح و رافع صداع و بوئیدن او جهة زکام و آب طبیخ او جهة عسر نفس و سرفه رطوبی و عسر البول
و جلوس در طبیخ آن جهة احتباس حیض و ضماد برگ او جهة صرع و ورم رگی و رطوبی چشم و ابتدای غرب و ورم پستان

ورفع

ورفع انجماد شیر آن مفید و خوردن پنج او جهة احتباس حیض و اخراج جنین و با شراب جهة گزیدن هوام و ضماد
مطبوخ او با شراب جهة کوفتگی اعضا مفید و روغنی که در وجوشانیده باشند جهة لرزه و کزاز نافع و او مضر محرورین
و مصلحش بنفشه و قدر شربتش یکدرهم است **قراقاط** بلغة ترکی اسم ثمر درختی است بقدر فلفل و در ترشی شبیه
بزرشک و در افعال قریب بآن و ظاهری نوعی از آن شب با و بغدادی اشتباه نموده و آنرا قال دانسته
و قال اسم فارسی قرانیا است **قرانیا** اسم رومی و بعربی حب الملوک و بفارسی آلو بالو نامند و گیلاس
قسم شیرین اوست و آلو بالو در دوم سرد و در اول خشک و قابض و مسکن تشنگی و حدت خون و صفرا و مقوی معده
و رافع غثیان و التهاب و دانه او را چون شیره گرفته باشند با عشر آن رازیانه بنوشند جهة سنگ مثانه
و حرقة البول بیعدیل و خشک او قابضتر و چون مغز دانه او را با پنبه کهنه نرم کوبیده فتیلهای باریک ساخته در احلیل گذارند
رافع جراحت مجاری بول و منقی بول از مده و حرقة البول است گیلاس در اول سرد و تر و ملین طبع و سریع الاستحاله
بخلط غالب و محرک باه محرورین و بعد از طعام مورث تخمه و ضعف معده و جهة خشونت حلق و ششش مفید است و
مصلحش جوارشات و صمغ هر دو گرم و خشک جالی و مفری و در قطع سرفه مجرب و مقوی باه و مفتت حصاة
و محرک اشتها و رافع خشونت حلق و التیام دهنده زخمهای باطنی و ضماد او جهة نیکوئی رنگ رخسار و مورث
اکتحال او مقوی بصر و رافع جرب چشم و قدر شربتش یکدرهم **قرة العین** جرجیر الماء و کرفس الماء نیز نامند
چه او در طعم و رایحه شبیه بجرجیر و در برگ و ساق شبیه بکرفس است و در آبها میروید گلش زرد و با عطریت
در آخر دوم گرم و خشک و محلل و مدر بول و حیض و مفتت سنگ گرده و مسخن مزاج و هاضم و منفتح سده و رافع ورم پهلو
و یرقان و سپرز و قرحه امعاء و منقی جابس نزف الدم اشتها و سرخ کننده رخسار و نطول طبیخ او مسکن لرزه
و قشعریره و مضر سفل و مصلحش عناب **قرع** بفارسی کدو و بترکی قباق نامند و دو قسم میباشد یکی را کدوی سبزه و دیگری را
رومی گویند مجموع در دوم سرد و تر و ملین و منفتح و مدر بول و عرق و مسکن تشنگی و قلیل الغذا و آب مطبوخ او آنچه بکمیه گرفته

یکشب در آتش تنور گذاشته باشند با عسل و اندکی ظرون سهل باعتدال صفرا و با فلوس خیار شنبر و ترنجبین و خمیر
بنفشه جهة تبهای صفراوی و دموی و با تر هندی و شکر جهة اخراج صفراوی سوخته و حرارت دماغ و وسواس
و جنون و رمد و درد سری که از بخارات حاصل شده باشد و تنقیه مواد گرده و امعا مفید و قدر شربتش تا چهل مثقالست
و خوردن کدو با مزورات جهة تبهای حاره و سرفه و جگر گرم و ترطیب بدن و دماغ موثر و مرق خروس بچه که با کدو
طبخ یافته باشد یا با مغز تخم او جهة رفع غشی تبهای حاره و سمیت اخلاط بعد طبیت و مربای او جهة مواد سوداوی
و تقویت دماغ و تولید خلط صالح موثر و سیر جابرت ازوست و مذکور میشود و ترشی و ملطف با هضم و مسکن
حدت خون و صفراست و اقسام کدو مولد نفخ و ضعف معده و مسقط اشتهاست و مضر مواد بلغمی سوداوی
که از احتراق بلغم باشد و باعث قولنج و تنها سریع الاستحاله بخلط موجود در معده و با اغذیه منقلب بطبع غالب آن
میگردد و هرگاه در معده فاسد شود مانند خیار مولد خلط سمی است و مصلحش زیره و ادویه حاره و در مزاج صفراوی
غوره و سرکه و امثال آن و ضماد کوبیده او جهة اورام حاره و التهاب معده و احشا و درد سر حار و رفع بیخوابی
و خشکی دماغ و قطور آب او با روغن گل جهة درد گوش و ورم حار آن و سعوط او با شیر دختران جهة سرسام و
بیخوابی و غرغره با آب او جهة خناق مفید و سائیده خشک او جهة خناق و سرفه و درد سینه و التهاب صفرا
و درد گلو و اکتحال با آب گل و آب ثمر گل دار آن جهة رمد و زردی یرقان که در چشم باشد بغایت موثر است
و پوست خشک سوخته او در قطع نزف الدم جراحات و رفع آکله و زخمها مجربست و با روغن تازه جهة سوختگی
آتش و با شکر جهة بهق و برص و خوردن آن جهة بواسیر و نزف الدم و احشا نافع و چون جوف کدو را بخبث الحدید
پر ساخته بعد از چهل روز آب او را با خضاب سرشند خضاب بسیار نیکوست و مغز تخم کدو در دوم سرد و در اول تر
و جهة حرقة البول و لاغری گرده و قرحه مثانه و خشونت سینه و نفث الدم ریه و تبهای حاره مفید و قدر شربت
از مغز تخم او ده درم و روغن آن تا هفت مثقال و بدلش مغز تخم هندوانه است و روغن کدو که جوف او را کوبیده و آب آن را

باربع

با ربع آن روغن کنجد بجوشانند تا روغن صرف بماند سرد و تر و مرطب بدن و جهة صاحب دق و مالیخولیا
و حرارت و یبوست دماغ و تشنج یابس و سرفه حاره و نرم کردن صلابات بسیار مفید است و چون کدو را
پوست جدا کرده با دنبه و پیه گرده بز بکوبند و بجوشانند تا مهرا شود و چربی او را جمع کنند در ترطیب قوی تر
از سرو تر از روغنی است که با روغن کنجد ترتیب دهند **قرصعنه** گیاه خارداری است و اقسام میباشد و برگ قسمی
آن مفروش و از میان برگها ساقی میروید و یک قسم او را ساق کرده دار و خارها در حوالی گرهها و گلش سفید
و تخمش سطبر و طعمش با شیرینی و اندکی تندی مانند طعم زردک و بفارسی بوه زا نامند و در افعال مانند سیست
و قسم دوم را برگ بی خشونت و خار دارد و نرم بسیار و ساقش بقدر ذرعی و از نصف اعلای آن شاخها میروید
و آن قوی تر از اولست و قسم سیوم را برگ مایل باستداره و تخمش دراز و در سطبری متوسط و سفید و قسم چهارم را
برگ عریض و مستدیر و ساقش بی شعبه و بقدر ذرعی و مملو از خارهای مایل بکبودی و ظاهر تخمش سیاه و باطن
سفید و شبیه به بهمن سفید و قسم پنجم او که از اقسام قرصعنه بیضاست برگش بسیار و خارهای او تند و ساقش خشن
و قبه او شبیه بکنگر است و قسم ششم که قرصعنه جبلی نامند برگش مغشش عدسه دار و قوی الحرارت و در بیت المقدس
جهة درد کمر و مواد بارده مجرب میدانند و قسم هفتم از انواع بیضا را برگ عریض و بسیار سفید و تخمش سست
و با اندک شیرینی و در تقویت باه عظیم الاثر و قسم هشتم را ساق بقدر شبری و نصف چتری مایل بسفیدی و شاخهای
زیاده بر شش عددی باشد و تبهای او مستدیر و در اطراف قبه خارهای تند و باریک و شش عدد و تخمش دراز
و بسطبری انگشت سبابه و در طعم شبیه بزردک و از مطلق قرصعنه مراد همین قسم است و او را قرصعنه مسدس
نامند و در مازندران زولنگ و در تنکابن شش تاکو نامند و گویا مخفف شش شاخ باشد در آخر اول گرم و خشک
و تریاق سموم و محلل صلابات و بلغم معده و مدر حیض و بول و شیر و عرق و سریع الهضم و مفتت حصات
و از اکثر بقول مأکوله بهتر است و آب او رافع مغص و احتباس حیض و درد جگر امتلائی و آب مطبوخ او با شکر

مسکن اورام و جراحات باطنی و مداومت او دافع اخلاط فاسد بدن و محلل نفخ و شرب آب او که با مثل آن سداب
تلخ یافته باشد بقدر یک مثقال جهت درد سینه مجرب یافته اند و یک مثقال از بیخ او با مثل آن تخم زردک بغایت محرک باه است
و مربای او با عسل بغایت مقوی احشا و ضماد آن با مثل آن آرد جو رافع قروح رطبه ساق و ابتدای داء الفیل است
و مضر مثانه و مصلحش کثیرا و قدر شربتش یک مثقال **قرمز** لغت رومی است و آن حیوانیست در غایت سرخی و بقدر نخود
و سطبر و بدبوی و در برگهای اشجار مسکون میشود و چون بحد طیران رسد تخمی کوچکتر از خردل میکند و رنگ او
مخصوص ابریشم و پشم است و دیگر دوا و جز و حریر را رنگین میسازد و بهترین او تبریزی است و در بلاد ارمنیه
و مواضع دیگر مخصوص اشجار نیست و در سبزه ها یافت میشود در دوم سرد و خشک و شراب او را با عسل تا یکهفته جهت
قطع حیض مجرب دانسته اند و آشامیدن او با سرکه تا یکهفته مانع حمل و ضماد او با عسل جهت التیام جراحات عظیمه
و با سرکه جهت تشنگی اعضا و جراحت عصب قوی الاثر و ذرور او مجفف بواسیر و تعلیق او با ابریشم سرخ رافع تبهای
و نطول آب مطبوخ او مانع بهم رسیدن قمل و محلل صلابات و جهت دراز کردن مو موثر است و قدر شربتش دو درهم
قرقان چیزیست مانند قارچی که در جوف اشجار بهم رسد خصوصا درخت خرما و درخت مقل و از او گویند مخصوص
درخت مقل است در دوم گرم و خشک و در شیر و حابس اسهال و نزف الدم و ضماد او با سرکه جهت نرم کردن
جلد بدن و سنون او جهت تقویت لثه و سفید کردن آن مفید **قرط** بضم اول و فتح ثانی و سکون طای حطی اسم
مصری قصفصه است **قرط** بکسر اول و فتح ثانی اسم کراث البقل است و در مصر کراث المایده نامند **قرظ**
بظای معجمه و فتح اول و ثانی اسم درخت نوعی از مغیلانست و مذکور میشود **قرانیا** اسم یونانی زغال است
قرطم بستانی او را بفارسی تخم کافشه و خشک و او را نامند و در گیلان تخم کاجره گویند و آن تخم احریض است سفید
طولانی میباشد در دوم گرم و در آخر اول خشک و شیر او مسهل اخلاط سوخته و بلغم لزج و رافع سرفه در بود مفتح
سده و منضج کننده شیر در معده و کدازنده منجمد آن و جهت مالیخولیا و جنون و وسواس و جذام و جرب و نیکو کردن

رنگ

رنگ رخسار و استسقای لحمی و رقی نافع و چون چهار درهم او را در نیم رطل شیر تازه حل کرده و صاف او را بنوشند
دافع ریاح و نزلات و امراض بارده و مقوی باه و منقی سینه و صوت و سه مثقال او با شیر او با افتیمون
جهت امراض سوداوی و با خیارشنبر جهت تبهای بلغمی و با عسل و نطرون یا با دام و انیسون و فلفل جهت تنقیه دماغ و بدن
از جمیع اخلاط فاسد و درد مفاصل و شری و مجازات دموی با فرورده ماش و نخود و آب منضج و محلل و مسهل
بلغم رقیق و سوخته و حقنه با شیره او جهت قولنج و امراض دماغی مفید و جوشانیده او در اوقات مسهله ضعیفتر است و مضر معده
و مصلحش انیسون و قدر شربتش از ده درهم تا بیست درهم و روغن تخم کافشه قریب روغن کتان و قایم مقام روغن
تخم انجره و جهت ربو و تحلیل اورام و اخراج کرم معده نافع و مضر معده و مداومت شراب و تدهین او را مورث
برص یافته اند و قرطم بری شبیه بستانی است و ساقهای او بی برگ و سفید و در آخر ساق برگ و گل شرتق
ظاهر میشود و گل او زرد است در دوم خشک و در گرمی معتدل و شرب یک مثقال از برگ و ثمر او با نیم مثقال فلفل
جهت گزیدن عقرب نافع و گویند مادامی که عقرب گزیده آن را در دست نگاه دارد ادراک الم نمیکند و چون بیفکند
ادراک مینماید **قرون السنبل** دوائی سمی است و اختلاف در آن بسیار کرده اند و آنچه از کتب حکمای هند ظاهر
میشود قسمی از پیش است سیاه و باریک با درخشندگی و از سعد باریکتر و درازتر و در ریشه بعضی از سنبل هندی یافت
میشود و قسمی از آن سفید نیز میباشد در چهارم گرم و خشک و ضماد او با سرکه رافع زخمهای کهنه و روغنی که در آن جوشانیده
باشند رافع جمیع دردهای بارده و صلابت اعضاست و ربع درهم او کشنده با خلاط عقل و بول الدم است
قرقومعسا اسم یونانی ثفل روغن زعفرانست در سیوم گرم و خشک و منضج و مسخن و مدر بول و محلل صلابات
و مقوی اعصاب و اکتحال او جالی بصر و مقوی روح باصره است **قراطاغون** نباتیست برگش مثل برگ گندم
و تخمش شبیه بجاورس و بغایت تند و گویند چون مرد و زن چهل روز قدری از آن ناشتا تناول نمایند و بعد از آن
مباشرت واقع شود زن به پسر حامله گردد **قرطاس** بفارسی کاغذ نامند و مراد اطبا از آن کاغذ مصری است

که از ساق برده ی و لعاب بشنین ترتیب دهند سرد و خشک و جهة قرحه ریه و سوزش معده و امعاء و بلع
سرطان جهة قطع خونی که از شش آید مفید و ضماد او در آب و سرکه قاطع نفث الدم و اسهال و سوختهٔ ادویه
جهة التیام جراحت عظیمه و تقویت لثه و سعفه و زخمی که در پا از موزه و کفش بهم رسد و نخوخ او جهة رعاف و
حقنهٔ او جهة قرحه امعاء و بخور او جهة زکام و اکتحال او جهة بیاض و دمعه و قرحه چشم نافع و قدر شربتش یک مثقال
و بدلش حرمی سوخته و کاغذ کبود سوخته و در اکثر امور قایم مقام اوست قرطمان معرب از هرطانست و
مذکور میشود ابو حنیفه دینوری اسم درختی دانسته شبیه بدرخت خیار و در ساحل عمان یافت میشود و برگ و
شاخ او خوشبو و شرب خشک آن تا بقدر دو مثقال جهة اسهال مفید دانسته اند قرقیون و قرقیا اسم
یونانی کبابه است قریص غذائیست که از لحوم لطیفه مثل ماهی و بزغاله و جوجه و پاچه با سرکه و ترشیها و میوه های
تازه و خشک و ادویه خوشبو ترتیب دهند مسکن حدت خون و صفرا و قاطع بلغم و مضر سوداوی و علل اعضای
تنفس است قراد بضم اول فارسی کنه نامند حیوانیست مثل سارس و در بهایم بهم میرسد و در طبع و افعال
مثل ضافس است قرد بکسر اول و فتح ثانی بفارسی بوزینه و میمون و کپی نامند در جمیع خواص قریب بانسان و
طلای خون او مانع روئیدن موی مجربست و سم مخزون که از انسان مخنوق در کتب قدما مرقوم است
از آن نیز حاصل میشود و از اسرار مکتومه است قرنیا بفتح اول و جزم ثانی اسم یونانی نبات الشیخ است و گویند
خنفساست و نزد بعضی لوبیا قرنفل شامی قرنفلیه است قرید فرنوی شامی است قرصعنا سلمناست قرقف
خمر غلیظست قرن الحزنبت شاخ کرگدنست قرفیون اسم یونانی سرطانست قرافیوس بلغت رومی اشترغازست
قرفارس یونانی اسم صینی است قراطن مار العسل سانج است قرفة الطیب قرفة القرنفلست قردمیون
قراصیاست قرد اموس و قرد امامون قرد مامااست قردا قرد است قرنفس بتشدید باء بزر الانجره است
قرنمی خشک است قرناد و قرنفار و قرفان کرویا است قراغن بابونج است قرن البحر مرجانست و نزد بعضی کهربا است

قزل

قردل و قردالیون یونانی بسد است قردامن یونانی حرفست قرطم هندی حب النیل است قرصان نوعی از
قطر است قرمانیون اقحوانست قرو اسم یونانی زعفرانست قردامنی حرف الماءست قرقرون
سعد است قرلیون نوعی از لبلابست قرقشم اسم ترکی رصاص اسود است قرود اسم ترکی اقط است
قرامرود اسم ترکی مصل است قرقاول اسم ترکی تذرو است قراقوش اسم ترکی عقاب است
قراقاوخ اسم ترکی شحرور است قرلانوش اسم ترکی خطافست قراغاج اسم ترکی دردار است
قراهرکاودی اسم ترکی شونیز است قزقو بکسر اول اسم ترکی صفراست قرباغه اسم ترکی ضفدع است
قزساق بضم قاف حوصله را گویند قزساق بفتح قاف اسم ترکی کفکست قزاح بقاف و زای معجمه اسم
نباتیست خوشبو و شبیه برازیانه و از آن کوچکتر و شعب او بیشتر مشبک و تخمش مانند انیسون در سیوم گرم و
خشک و مدر بول و حیض و مسکن درد ها ی باره و محلل ریاح و تخم و شاخ او در اطعمه باعث لذت آن و چون
آب طبخ او را تا ربع رطل با شکر بنوشند در تحلیل ریاح و در اغشا مجرب دانسته اند قزح بکسر اول اسم عربی
تخم پیاز است قزاز زجاج است قزدیر رصاص ابیض است قزا اسم کرم ابریشم است قزلاق اسم ترکی
قنبر است قزل بکسر اول و ثانی اسم ترکی ذهب است قسط تخمی است شبیه به بیخ نفاح و از نواحی عرب و هند
خیزد و نباتش مفروش بی ساق و برگش عریض و سه قسم میباشد یکی شیرین سبک و سفید و با عطریت و قسط
بحری و عربی نامند و قسمی مایل بسیاهی و سبک سطبر و کم بو و تلخ و او را قسط هندی میگویند و قسمی مایل بسرخی
و سنگین و در وزن شبیه بچوب شمشاد و خوشبو و بی تلخی و از مطلق او مراد قسط شیرین است و بهترین او
سفید تازه و کرم نخورده است که اندکی زبان را بگزد و قوتش تا چهل سال باقیست و فرق در میان او و دراسن که قسط
شامی نامند عدم عطریه دراسن است و عدم گزندگی زبان و صلابت آن در سیوم گرم و خشک و مدر بول و
حیض و جاذب خلط از عمق بدن و تریاق سموم حیوانی و منتج سده جگر و قاطع اخلاط غلیظه و لزجه و بهی گشاینده

قاف با زا

قاف با سین

افتد گرم معدی وجهت درد رحم و درد سینه و شکافتگی عضل و تقویت معده و جگر و درد های مزمنه دماغی و معده
و عضلات و مفاصل و تحلیل ریاح و اخراج سنگ گرده و با سکنجبین جهت تب ربع و با عسل جهت ربو و ضیق النفس
و سرفه کهنه و یرقان و علل سپرز و استسقا و تشنج و کزاز و رعشه و جذر نافع و بخور او قاتل جنین و رافع باد و درگاه
و ضماد او جهت کلف و عرق النسا و درد های بارده و با روغن زیتون جهت رفع لرزه و فالج و استرخا و درد گوش
و سقوط آن جهت درد سر مزمن و ذرور او جهت قروح رطبه مفید و فرزجه او مدر حیض و قاتل جنین و طلای او با سرکه
و قطران و عسل جهت داء الثعلب و نمش نافع و مضر شانه و مصلحش گل انگبین و مضر ریه و مصلحش انیسون و قدر
شربتش یک درهم و بدلش نصف وزن او عاقرقرحا است و روغن قسط سازج که قسط تلخ را بقدر چهل مثقال
نیکوب کرده یکشبانروز در شراب خیسانیده با چهار صد مثقال روغن زیتون بجوشانند تا شراب
سوخته روغن بماند گرم و خشک و محلل قوی و دافع برودت معده و جگر و لرزهای بلغمی و سوداوی و نشو
مو و قدر شربتش تا هفت درهم است و روغن سازج و غیر سازج او در دستورات مذکور است قسطوس
اسم یونانی لبلاب کبیر است قسطون اسم یونانی نباتیست که بالفعل مفقود است ساقش مربع و زیاده بر ذرعی
و برگش دراز و بشکل برگ بلوط و از ساق سر رویده و خوشبو و برگهای اسفل بزرگتر و از اعلی ریزه تر و گلش
زرد و در او شبیه بعصفر و تخمش در انتهای ساق مجتمع و تخمش باریک و شبیه بکرفس و مستعمل از آن برگ و
بیخ او است در سیوم گرم و خشک و شراب او قبل از سموم و بعد از آن رافع مضرت آنها و از مجربات شمرده
و مدر بول و مسهل بلغم و جهت درد سپرز و ضعف جگر و صرع و جنون و قرحه ریه و عصاره او جهت درد گوش
و درد دندان و طبیخ غلاف ثمر او را جهت قی مفرط مجرب دانسته اند قسب اسم حجازی خرمای خشک است
که بکمال رسیده باشد گرم و خشک و مسکن تشنگی بلغمی و قاطع اسهال رطوبی و محلل مواد سینه و دیر هضم
و قلیل الغذا و مصلحش گردکان بو داده است قسوس لبلاب بی ثمر است برگش مشبک و ریزه و شاخش باریک

و شرب برگ و شاخ او مدر حیض و فرزجه او مخرج جنین و سعوط عصاره او جهت عفونت خیشوم و آب بیخ او
با سرکه جهت کزیدن رتیلا نافع قسولیدون کاکنج است قسطس اسم جنس قسط است قسط شامی را حسن است
قسط البحر و قسط هندی و قسط چینی قسط تلخ است قسط بحری و قسط الملوک رومی و عربی قسط شیرین است قسیوس
حنین بن اسحق گوید لحیة التیس است قسارس کبر است قسطیر رصاص ابیض است قسطوروس و قسطوره چند
بیدستر است قسیلوس سنجار است قساسلیوه است قسطل شاه بلوط است قسراق اسم ترکی رمات است

قشاولان اسم روغن زفت و در زفت مذکور شد قشور اسم جنس پوست اثمار و اشجار و بزور است
و بعضی را اقسام و انکه اقسام آن غذائیت ندارد و قابل هضم نیستند قشمش معرب از کشمش فارسی است
و در زبیب خواص او مذکور شد قشار اسم اصطلاحی پوست حب المحلبت نزد اهل بغداد قشار الکندر
صفایح باریک کندر است شبیه بپوست و او را از کندر لطیفتر دانسته اند قشر البیض پوست تخم مرغ است و در بیض
مذکور شد قشیرو باصطلاح اهل مصر پوست درخت زرشک است قصب بفارسی نی و بترکی قامش نامند و اقسام

میباشد هندی که آنرا بانس نامند غیر مجوف و باقی اقسام مجوفند و قصب فارسی نی سبز است که در غیر آنها
میباشد و اعلی مخصوص آبها است و قلم و نیشکر از اقسام او است و عکرش قسمی از نیل است و چون در زمین آبدار
پرورش یابد نی میشود و اقسام نی در دوم سرد و خشک و سوخته آن گرم و بیخش تیز و با اندک عدس ضماد
تازه کوبیده او جهت جذب پیکان و استخوان و خار از بدن و با سرکه مسکن درد کمر و ضماد برگ تازه او
جهت اورام حاره و باد سرخ و شرب سائیده او با عسل جهت سرفه و سوخته او بقدر دانگی منقی سده زهره و مفتح
و مصلح آن کثیرا است و قند و ضماد سوخته او جهت جرب و حکه و زخمهای برگ دار و ستون او جهت
جلای دندان و سیلان خون لثه مفید و طلای بیخ سوخته او با پوست آن و با مثل آن حنا جهت رویانیدن موی
تقویت آن و طلای بثور نافع و اکتحال طوقی که در برگ نی جمع میشود جهت بیاض چشم از مجربات و فرش کردن

برگ نی فارسی که آب باران نشیند بیاشامند جهت صاحبان تب حار و رفع شدت گرمی هوا و فضا و آب و ثمر و شکوفه آن جهت گزیدن
عقرب و اخراج کرم گوش بعد ملیت **قصب السکر** نیشکر است در اول گرم و در دوم تر و آب او ملین بدن
و مفتح سدد و ملطف خون و منقی مثانه و مدر بول و رافع خشونت سینه و سرفه و مکرر کباب و ملین طبع و مهیج قی و قاطع
التهاب معده و مولد نفخ و ریاح و پخته او که دو سه جوش داده باشند نفخ او زایل میشود و قی کردن با آب نیشکر منقی بدن
و اکثار خوردن غیر مطبوخ آن مفسد اشتها است و مضر پیران و مصلحش انیسون **قصب الذریره** نباتیست زیاده بر ...
و باریک مجوف و بیرون او سرخ مایل بزردی و اندرون او سفید و مملو از چیزی شبیه به پنبه و ساقش پر گره و از قلم باریکتر
و خوشبو و با قبض و تندی و تلخی در دوم گرم و خشک و ملطف و مدر بول و عرق و مفتح و مقوی دل و جگر و معده و رافع خفقان
و استسقا و درد سینه و جگر و رحم و حسر بول و تقطیر بول و محلل اورام و التیام دهنده شکاف عضل و طبیخ او با تخم کرفس
جهت جنون و امراض گرده و رفع سرفه مزمن و وجع الفواد بارد و جلوس در طبیخ او جهت صداع حم و استنشاق دود او
جهت سرفه رطوبی و مجرب و ذرور او جهت خوشبویی و رایحه زیر بغل و عرق و سستگی اعضا نافع و اکتحال او جهت جلاء و
تقویت باصره نافع و مضر گرده و مصلحش انیسون و استعمال او با صمغ البطم بهتر از سایر چیزها است و قدر شربتش
تا دو درهم و بدلش عدس الراعی است و بدستور الطفا الطیب **قصدی** رصاص ابیض است **قصد** اسم عربی عوسج است
قصیعه تودریست **قصب بوا** قصب الذریره است **قصاص** بضم اول قسمی از فطر است رقیق الغلاف و کوچک و از آن

قاف با ضاد

و بسیار سفید و خواص فطر مذکور شد **قضاء** بضاد معجمه بفارسی ورا سنگ آبی نامند اکتحال و ضماد و دماغ او جهت
تاریکی چشم بعد ملیت **قضم قریش** حب صنوبر صغار است **قضب و قضم** رطبه است و هر چه تعلیف کنند اسم جنس

قاف با طا

شامل اوست **قضاب مصری** نوعی از اذان الغزالست **قطران** دو نوع میباشد یکی سیاه و براق و غلیظ
و تند رایحه و او را قطران برقی نامند و یکی رقیق و غیر براق و آنرا قطران سیاه گویند و نوع اول را از درخت
شربین و ثانی از درخت سدر و درخت ارز و غیر آن حاصل میشود و طریق عمل آنست که چوب و شاخهای او را قطع نموده

بر روی هم چیده چاهی در آن مکان حفر سکنند و آتش می افروزند تا مایعه او در آن چاه جمع گردد و بدستور آب
سایر اشجار مذکور را با آتش طبخ میدهند تا منعقد شود و این قسم را در عراق و شام زفت یابس گویند و بهترین
قطران نوع برقی است که از شربین حاصل میشود و چون بقطیر یا با سرکه و سفیده تخم مرغ آنرا سفید کنند جهت غالیها
بغایت نیکوست و دخان او لطیفتر از اصل اوست در آخر سیوم گرم و خشک حافظ اجساد موتی و مانع عفونت
آن و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن و با قوت تریاقیه و مانع وبا و طاعون و مجفف و مسخن و محلل
قوی و جاذب خون بظاهر جلد و جالی آثار و موجب تعفن گوشت زخمها بدون احداث وجع و التیام دهنده
زخمها و شراب او جهت درد سینه و ربو و سرفه بارده و ضعف جگر و رفع سموم و استسقا و کرم معده و ریاح احشا
نافع و فرزجه او مانع انعقاد نطفه و قطور او بر دندان متحرک دردناک و کرم خورده رافع الم و مخرج کرم آن و
حقنه آن جهت اخراج اقسام کرم شکم و ضماد او جهت جرب انسان و حیوان و کشتن قمل و رافع داء الفیل است و
دوالی و استسقا و صداع بارده و حفظ اعضا از ضرر سرما و گزیدن مار و رفع خناق و ورم لهات و طلای او
بر قضیب جهت بزرگ کردن آن و منع حمل و با پیه گاو کوهی جهت منع گزیدن هوام و قطور او با سرکه جهت کشتن کرم
گوش و با آب زوفا جهت درد گوش و دوی و طنین و اکتحال او جهت بیاض که در قرنیه باشد نافع و قدر شربتش
از نیم مثقال تا یکمثقال و زیاده از آن کشنده و بدلش نفط سیاه و جاوشیر و گویند بوزن نفط و نیم وزن او
برگ درخت شربین است **قطلب** اسم شامی نباتیست شبیه بدرخت به و برگش باریک و ثمرش بقدر آلوچه
دو دانه و بعد از رسیدن شیرین و سرخ میشود و خوشبو و با قبض و بعد از خوردن آب او بجای او [illegible]
مثل کاه از آن میماند در دوم سرد و خشک و ثمر او تریاق سموم و ضماد او بر چشم جهت دفع کردن آب نازل موثر
و طبیخ برگ او محلل اورام و جهت جوششها و منع کثرت حیض و نطول او جهت درد مقعد و رحم و ذرور او جهت تجفیف
قروح رطبه و ضرر سوختگی آتش و تاثیل و ضماد او اگر یافت شود و خوردن آن مانع اسقاط جنین و حمول او جهت بواسیر

دیگر او جهة رفع سحر و افسون موثر است **قطن** بفارسی پنبه و بترکی پنبوق نامند در دوم گرم و خشک و مجفف و شکوفهٔ او
بغایت مفرح و یکوقیه آن قریب باسکاره و شربتی که از ان بسازند بقدر بیست درهم آن رافع خفقان و اختناق رحم
و وسواس و جهة ابتدای جنون مفید و ضماد شکوفه و برک او و بستور پنبه سوخته محلل اورام و رافع حکه و مانع آبله
کردن سوختگی آتش و آب برک او قاطع اسهالست بشرطیکه با شربت سیب بدفعات تا ربع رطل از ان بنوشند
و لباس او مسخن و مجفف و پنبه تازه و مقوی بدن و موافق صاحبان رعشه و کزاز و فالج و ضماد برک او با روغن کل
جهة نقرس مفید و جلوس در طبیخ آن جهة اختناق رحم و بخور او جهة زکام و سوخته او در قطع خون جراحات
مجرب و خون فتیله از ان ساخته یکطرف آنرا آتش زده طرف دیگر بر ثالیل کذارند بحدیکه قریب بداغ رسد
و سه روز تکرار کنند در رفع ثالیل مجربست و چون شاخ پنبه را در کوش کذارند و طرف دیگر را بسوزانند آبی که در
کوش رفته باشد جذب کند و پنبه کهنه پوسیده رافع کوش مرده و زخمها است و ضماد جمیع اجزای او مقوی معده
و محلل و جاذب خون بظاهر جلد است و مغز پنبه دانه با سکنجبین در محرورین و با دارچینی در مبردین بغایت بهی است
و قدر شربت از شکوفهٔ او تا هجده درهم و از مغز دانه تا پنج درهم و روغن تخم او بهی و ملطف و جالی و رافع سرفه
و مغص و مدهن باد جهة امراض بارده مفید است **قطف** اسفناج رومی است و او را سرمق بفارسی نیز کویند از
بوته بلندتر می باشد و منبتش نزدیک آبها و برکش سبز مایل بزردی و درازتر و دشکن و کل و تخم او مایل بزردی
و با اندک لزوجت و بری او قویتر از بستانی و در رطوبت و برودت او کمتر از آنست در دوم سرد و تر و سریع
الهضم و رادع اورام حاره باطنی و ظاهری و مولد خلط صالح و موافق جکر حار و صاحبان تب حار و ملین طبع
و ساق او منفتح سده و رافع اورام ظاهر و باطنی با شکر جهة سبز و سنک کرده و مثانه نافع و با ادویه
مسمنه غیر محلله بهی و مولد ریاح و مصلحش خوشبو و طلای عصاره و برک او رافع جرب و حکه و آثار و شستن
جامه حریر و پشمینه با آب طبیخ او پاک کننده چرک است بدون تغییر رنک آن و تخم او در کرمی معتدل و در اول

خشک و منفتح و مسهل و مقیی و محلل اورام باطن و ظاهر و بالخاصیه بهی و چون تا سه هفته از ان بنوشند جهة استسقا
مجرب دانسته اند و جهة عسر البول و تقطیر البول و ضعف کرده و التهاب احشا و یرقان و رفع سموم و تنها مفید
و مصلح او در هیجان قی نمک و عسل است و اکتحال او با شکر جهة جرب نافع و قدر شربتش ده درهم است
و تخم بری او را چون بقدر سه مثقال و نیم در نود مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد آشامیدن آب او برا
جهة اخراج مشیمه بغایت مجرب دانسته اند **قطف بحری** نباتیست شبیه بعوسج و بی خار و برکش شبیه
ببرک زیتون و از ان درازتر و درشت تر و با اندک شوری و در ساحل دریا و شوره زار میروید و آنچه در
شام بلوغ نامسند بهترین اقسام قطفست و نزد بعضی قطف بری ملوخیا است کرم و تر و مولد شیر و منی
و محرک باه و تخمش بقدر دو درهم جهة احتباس بول و رفع مغص و شکاف عضل موثر و مفید است **قطاب**
غذائیست که از خمیر و روغن نانهای تنک کوچک ترتیب داده و از مغز بادام و پسته و شکر و بعضی از سبزیهای
پخته و کوشت قیمه کرده جوف آنرا مملو ساخته در روغن سرخ میکنند اقسام او مولد خون متین و مسمن و کثیر الغذا
و بهی و دیر هضم و مولد سده است و آنچه با سبزیها ترتیب دهند و در ترطیب اقوی است و قلیل الغذا تر
از سایر و مصلحش عسل و مصلح اقسام دیکر سکنجبین **قطاط** بفارسی سنک شکنک و بترکی باقه بقره نامند و آن
مرغیست بزرکتر از کبوتر و مخطط بالوان مختلفه و زردی غالب و در صحرای بی آب و سنکزار میباشد در آخر دوم
گرم و در سیوم خشک و مقوی جکر رطب و معده و منفتح سده و رافع استسقا و ریاح غلیظه و فالج و
برودت احشا و اعصاب و محرک باه و دیر هضم و مولد سودا و مصلح او سرکه و روغن و مهر انگبین و با ادویه
خوشبو و سنکدان او مولد سنک کرده است و اکتحال خون کرم آن جهة بیاض مفید و استخوان سوخته او
با روغن زیتون که بسیار جوشانیده باشند جهة رویانیدن موی داء الثعلب و کچلی سر از مجربات است و
باید دو روز از ذبح او کذشته باشد تناول نماید **قطایف** بفارسی رشته خطائی کویند و در اطریه اشاره

بآن شده و خوردن با عسل الذ و صالح و سریع الهضم و کثیر الغذا و مقوی اعضا و موافق ناقهین و ضعیف القوت و
چون و را با مغز گردکان تناول کنند و بعد از آن سکنجبین بنوشند بغایت باعث فربهی بدن میشود **قطونا** گیاه بزرقطونا است
و در افعال مثل گیاه با رتنگ **قطاریقا** اسقولوقندریون است **قطوسس** اسم یونانی خرس است **قطالا** قسمی کویسم اسم یونانی

قاف با عین

دود اراست **قطیر** قنب بری است **قط** سنور است **قعم** پنبه کهنه است و در قطن مذکور شد **قعبل** نزد بعضی از اقسام
فطر است و نزد بعضی اسم نبطی ستر المیوه و آن بیخی است بقدر شلغم مایل بسرخی و با تلخی و گزندگی و برگش شبیه
ببرگ نرگس و کراث و سوسن در سیوم گرم و خشک و در بعضی افعال شبیه به پیاز عنصل و عصاره او را که بقدر سه درهم
با آرد کرسنه خمیر کرده باشند و قرص ساخته بجهة سبرز و جنون نافع دانسته اند و صاحب منهاج گوید نباتیست
بساق کنگر و سفید و سطبر و بی برگ و بی گل و بی ثمره و با اندک تندی و خشک او زرد و مایل بسرخی میباشد و آنرا پخته
با ماست و شیر تناول مینمایند **قعال** اسم عربی شکوفه انگور است **قعب** اسم عربی شامل قلقاس و خصیة الثعلب است

قاف با فا

قفرا اسم جنس قار و عرق الجبال است و آنچه شبیه بقیر و در تکون شبیه باشد **قفر الیهود** دو قسم است یکی بساحل دریا یافت میشود
که مسمی بحجر الیهود است و موضعیکه در قدیم کفر اسکفته اند و آن جسمی است منقش مایل بسرخی و در او حجریت غالب
و از دریا بساحل می آید و قسمی از زمین کنار دریا که حفر کنند بهم میرسد و مولف تذکره مخصوص بحیره طبرستان
و ساحل آن دانسته است و آنچه از جبال حاصل میشود و از اقسام مومیائی و عرق الجبال از قفر الیهود الطف است
و از مطلق قفر مراد اوست و بهترین قفر الیهود سیاه براق زود شکن است که بی خاک و سنگ باشد و در رایحه شبیه بنفط
و این قسم از اجزای تریاق کبیر است و سایر اقسام در سیوم گرم و خشک و در افعال قایم مقام زفت و قیر و قطران
و نزد بعضی در منافع نایب مناب عنبر و اکثر خواص او از مجربات است و شراب او بجهة شکستگی اعضا و ضربه و سقطه
سرفه مزمن و عسر النفس و عرق النسا و گزیدن هوام و رفع اسهال رطوبی و اقسام کرم معده و ریاح غلیظه شکم
و قراقر و تقویت باصره و اعصاب و قرحه ریه و اخراج چرک از سینه در بود و ورم لوزتین و خناق بلغمی و سوداوی

و صلابت رحم و ضعف جگر و گرده و تقطیر البول و بواسیر و با جندبیدستر و شراب بجهة اوجاع حیض مایوس
العلاج و با سرکه بجهة خون منجمد در معده و تحلیل آن و ضماد او بجهة تقویت اعضا و با موم و آرد جو و نطرون بجهة نقرس
و مفاصل و اورام صلبه و با ادویه مناسبه بجهة التیام زخمها و نرم کردن اورام آن و رفع کرم آن و منع ورم
جراحات و صاق موی زیاد و پلک چشم و صاف کردن بشره و نفخ خنازیر و رفع برص و با سفیده تخم او
بجهة گریزانیدن هوام و مار و پشه و خروج رحم و اختناق آن و نزلات نافع و محرک صرع مصروعین است
و حقنه با آن و ماء الشعیر بجهة قرحه امعا و سنون آن بجهة درد دندان کرم خورده و رافع رایحه کریهه دهان
و اکتحال آن بجهة بیاض چشم و مالیدن او بر درخت انگور مانع کرم زدن آن و مضر محرورین و مصلحش سرکه
و آب میوه های سرد و بدلش زفت و قیر و قدر شربتش تا یکدرهم است **قفز** بزای معجمه نبات کشوث است

قاف با لام

قفلوطا اسم شامی کراث شامی است **قفنذ** کُوَنت **قفورا** کفری است و نزد بعضی قفر الیهود است **قفارس**
اسم یونانی کبر است **قفیز** زنجبیل است **قفهر** قیقهر است **قلقاس** نباتیست که نزد آبها میروید و در مصر کثیر الوجود است
برگش مایل بتدویر و عریض و بقدر برگ بادام و از یک بیخ چندین شاخ بی ساق میروید و بسطبری انگشتی و
بر هر شاخی یک برگ میباشد و بیخش سطبرتر از زردک و کوتاه و مایل بسرخی و اندرون او سفید و با اندک قبض
و تندی و لذیذ در اول گرم و در دوم تر و بغایت مسمن بدن و صالح الغذا و محرک باه و بجهة سرفه و خشونت سینه
و حنجره و وجع امعا و لاغری گرده و اسهال نافع و نفاخ و مداومت او مولد سودا و سده و مصلحش عسل و سکنجبین
و ادویه خوشبو و تخم او در افعال قریب بتخم کرنب و قدر شربت از تخم او دو درهم است و قسمی از قلقاس بعلبک
و سند بری باشد و هر چند طبخ دهند پخته نمیشود و ضماد آن بجهة نفخ اورام و ذرور سوخته او بجهة قروح و قلاع
و تقویت موی موثر است **قلقل** نباتیست شبیه به نبات کنب و چوب او مایل بسرخی و شاخهای او دراز
و ثمرش مستدیر و بزرگتر از فلفل و املس بیرون او مایل بسیاهی و مغز آن با حلاوت و اندک لزوجت و پوست

ساق او قوی تر از پوست کنب و گلش مایل بسیاهی و پوست ساق او مایل بسفیدی و مستعمل ازو دانه اوست و بعضی
او را حب سمنه دانسته اند در دوم گرم و تر و بغایت مبهی خصوص با کنجد و نبات و مسمن بدن قدر شربتش تا یکوقیه و
مصدع و مصلحش بو دادن او و استعمال سکنجبین است **قب** بباء موحده و ضم اول غافقی است برگش شبیه ببرگ زیتون
و از آن عریضتر و بلندی او بقدر ذرعی و زیاده و از اصل شاخهای او باریک و شبیه باذخر و در اطراف شاخها
چیزی شبیه بساق میروید و منقسم بدو قسم میشود و بر او برگهای ریزه میباشد و مابین آن برگها دانه او میروید
صلب مستدیر و سیاه و با خشونت شبیه بسنگریزه و منبتش کوهها و زمینهای درشت در سیوم گرم و خشک و در
وجع ربو و سرفه و ضیق النفس و اسهال او فواق مفید و با شراب جهة اخراج سنگ گرده و مثانه و احتباس بول نافع
و ضماد او رافع بواسیر و قدر شربتش تا دو درهم و بغایت مضعف باه و مصلحش حب الصنوبر است **قلب** بفتح اول
بفارسی دل نامند گرم و خشک و دیر هضم و بردی الغذا و بهترین او از طیور و از بره است و مصلحش سرکه و روغن زیتون
و ادویه حاره و مهرای او مقوی دل و رافع خفقان و اکتحال خونابه رطوبت آن که در حین کباب کردن ازو بچکد
جهة شب کوری مجرب دانسته اند **قلت** بتحریک لام و تای مثناة حب القلت است **قلوسس** بلغة یونانی
اذان الدب است و پنج صنف میباشد و ماهی زهرج نوعی از اوست صنفی سفید است و برگش سفید و نر و ماده
میباشد برگ ماده شبیه ببرگ کلم و سفیدتر و عریضتر از آن و ساقش بقدر ذرعی و زیاده و بر آن چیزی مانند پشم
بر ساق و برگش ظاهر و گلش مایل بزردی و تخمش سیاه و بیخش دراز و بسطبری انگشتی و نر او را برگ درازتر و باریکتر است
و صنف دوم را برگ سیاه و عریضتر و بزرگتر از صنف سفید و صنف سیوم را شاخهای بسیار دراز و بی ساق و برگش
شبیه ببرگ به و بر سر شاخها تخمهای مدور و گلش زرد و طلائی و صنف چهارم را برگ شبیه ببرگ انجیر و از آن کوچکتر
و بی ساق و ملاصق زمین و صنف پنجم را برگ بزرگ و غلیظ و با رطوبت چسپنده و تند بو و گلش سفید مایل بسرخی
و ساقش زیاده بر ذرعی و آب او کشنده ماهی است و جمیع اقسام او گرم و خشک و محلل و جالی مدر و با قوت قابضه

ابهانی

و ریشهای آنرا و افعال قایم مقام ماهی زهرج دانسته اند و بیخ صنف سیاه او جهة منع سیلانات و بمثقال او
با شراب جهة اسهال و طبیخ آن جهة شکاف عضل و سرفه نافع و ضماد برگ قسم نر او جهة سوختگی آتش مفید و ضماد برگ
مطبوخ صنف سیوم جهة اورام بلغمی و ورم چشم و با عسل و شراب جهة شقاقلوس و جراحات و گزیدن عقرب
نافع و مضر گرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم است و بدلش ناغورس است و ظاهرا قسم پنجم تنباکو باشد
قلی در اصفهان کهلا و در خراسان شخار و در گیلان قلیا نامند و آن از اشنان تازه که جمع کرده و بسوزانند
بهم میرسد و از نبات رمیث و در سرام نیز حاصل میشود و بهترین اصناف براق و سیاه است و آن جزو اعظم در چهارم
گرم و خشک و جالی و محرق و شربت یک قیراط او که هفت بار در آب حل نموده و بحجر علقه صاف کرده عقد نموده باشند
با نهم قوی و بغایت مشتهی و قاطع بلغم معده و رافع قی مایوس العلاج و مقوی معده است و طلای آن
زایل کننده گوشت اطلبه استعمال او بانفراده ممنوع است چه آن مورث بوستی است که رفع آن دشوار است
و چون قلی را با روغن حل کرده بر انگور بپاشند بزودی مویز شود و ملح قلی انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **قلد**
دار شیشعان است **قلیتی** قار است **قلونس** شبوطا است **قلفوط** اسم شامی کراث شامی است **قلام** بعربی
قلاع و نزد بعضی زعی الابل است **قلمنیغلون** قیقهر است **قلا** آذربو است **قلاری** نوعی از انجیر سفید است **قلی الصباغین**
قلی است **قلوماین** اسم یونانی ظفر القطا است و آن شجرة ابی مالک است **قلاطاس** اسم یونانی درخت چنار است
قلولا اسم عربی خار است **قلونیشا** اسم عربی قرع است **قلقدیس** زاج سفید است **قلقطار** زاج زرد است
قلقنت بدال و بتا زاج سبز است **قلب النخله** جمار است **قلقونیا** بیونانی راتیانجی است که با آتش پخته باشند
و نزد بعضی صمغ صنوبر صغار است و نزد جمعی صنوبر کبار است **قلیما** اقلیمیا است **قلومن بلاسیون** اسم یونانی
زبد البحر است **قلقلان و قاقلی** حب القلقل است **قلعی** رصاص ابیض است **قلاجار** بلغة اصفهان جعفق است **قلان**
اسم ترکی حمار الوحش است **قمری** مرغیست از فاخته کوچکتر و بی طوق و بسیار مانوس و نوع سفید او خوش منظر تمام است

قاف با میم

در دوم گرم و خشک موافق مبرودین و مرطوبین و مولد خلط اکال و اکثار او مورث وسواس و جذام و مصلحش روغنها و ادویهٔ
لطیفه و تدهین بروغن و پیه او موجب سرعت حرکت اطفال و تخم او معین نطق ایشان و بودن او در خانها مبطل سحر و
چشم بد **قمل** بفارسی شپش و بترکی بیت گویند و چون باقلا را سوراخ کرده یکعدد او را جای داده بلع نمایند جهة رفع
تب ربع مجرب دانسته اند و چون زنده او را در سوراخ احلیل بدوانند رافع احتباس بول است و از خواص او
که چون مریض قریب بموت میشود از آن گریزان میشود و چون زن حامله در کف دست گذاشته شیر بر آن بدوشند
هرگاه در میان شیر حرکت کند آن زن حامله بپسر خواهد بود و اگر حرکت نکند بدختر از مجربات است **قمسز** اسم
ترکی شیر بادیانست که مخصوص تپیب او کنند و در لبن مذکور میشود **قمح** اسم عربی حنطه است **قمرون** اسم
عربی روبیانست **قمیله** بلغة بخوشامی نوعی از دو واست که او را در اشیقیه البرافیث نامند **قنبر** بلغة اکسیریان
نقره است **قم قریش** و **قمل قریش** قنضم قریش است **قناشیر** کاشیر است **قنه** اسم عربی قصب الذریره است
قنیزا اسم جنس سنقوقاست **قنابری** در اصفهان موجه و در خراسان برفت گویند و او شبیه باسفناج و باهم
تلخی و تندی است و بقدر شبری و ساقش باریک و گلش سفید و ریزه و تخمش در غلافی بقدر نخود و در هر غلافی
چهار عدد و بسیار شبیه بخردل است در دوم خشک و در اول گرم و لطیف و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مفتح
سده جگر و سپرز و موافق محرورین و مبرودین و مقوی مجاری بول و جالی و مقطع و منقی سینه و ریه از اخلاط فاسده
و آب او ملین طبع و رافع یرقان و سعوط آب بیخ او جهة رفع رطوبات دماغی و خوردن و طلا کردن آن جهة
برص و بهق و دفع کلف مجرب و جهة بواسیر نافع و مولد سودا و مصلحش سکنجبین او با روغن بادام و امثال آن
قنطوریون اسم یونانی و آن نباتیست کبیر و صغیر کبیر را غلیظ و صغیر را رقیق گویند و کبیر را ساقش شبیه بساق حماض
خشن و بقدر دو سه ذرعی و پرشعبه و برگش مانند برگ زردک و در هر شعبه قبه مایل بزردی و گل قبه کحلی و زغبدار
و تخمش شبیه بتخم کافشه و بیخش سطبر و سرخ و پر از رطوبت و بسیار سرخ و باتندی و شیرینی و قبض و منبتش زمینی که

قافابون

بر آن آفتاب بسیار تابد و کوهها و پشتهها است و قوتش تا ده سال باقی در آخر دوم گرم و خشک و عصاره بیخ او
قویتر از سایر اجزاء او مدر حیض و مخرج جنین مرده و مسقط زنده او و مجفف بی لذع و جهة سرفه کهنه و ضیق النفس و
فسخ عضل و عصب و شکستگی اعضا و تنقیه سده و تنقیه دماغ و سینه و رفع یرقان و استسقا و سپرز و نفث الدم
مزمن و درد پهلو و رحم و حقنه نافع و ضماد تازه او به تنهائی و خشک آن با مرهمها جهة التیام جراحات بغایت
قوی الاثر و در سایر افعال مانند قسم صغیر و از آن ضعیفتر است و مضر سرفه و مصلحش عسل و قدر شربتش تا دو درهم است
قنطوریون رقیق منبتش نزدیک آبها و شبیه بفودنج و ساقهای او از هم جدا و بی شاخ و زیاده بر شبری و گلش
بنفش مایل بسرخی مانند گل شب بو و از آن کوچکتر و برگش شبیه ببرگ سداب و ثمرش شبیه بگندم و بسیار تلخ
و بیخش کوچک و بی منافع و قوتش تا ده سال باقیست در اول سیوم گرم و خشک و لطیفتر از کبیر و ساق و برگ و گل او
قویتر از عصاره آن و مجفف بی لذع و در جمیع افعال قویتر از قسم کبیر و طبیخ او که دو مثقال را با هفتاد مثقال
آب جوشانیده باشند که بنصف رسد با شکر و امثال آن بنوشند مسهل مره الصفراء و مره السوداء و زرداب و بلغم
و رافع ضرر سموم هوام خصوصا عقرب و صرع و قولنج و درد مفاصل و امراض بلغمی و مفتح سده جگر و صلابت سپرز
و منقی دماغ و اعصاب و با ماء الاصول رافع عرق النسا و افراط عمل او مؤدی باسهال مؤذی است و ضماد تازه او
جهة قروح خبیثه و التیام جراحات و با پیه جهة ورم زخمهای تازه و کهنه و با آرد ترمس جهة مفاصل و با آرد جو
جهة دردهای حاره و شرب عصاره او با طبیخ حلبه جهة امراض سینه و طلای عصاره او با سرکه طلا کنند جهة
رفع قرحه سر و رویانیدن مو مجربست و با شراب جهة گزیدن زنبور و با بول سگ جهة ثالیل و با عسل جهة رفع
شپش و رشک و با شیر دختران جهة ورم پلک چشم و درد آن و با آب کاکنج جهة سطبری پلک و جرب آن و با
آب رازیانه و شیر جهة جمیع دردهای کهنه چشم و آثار قرنیه و شعر سفید و چون پلک را بگردانند عصاره او با آب
انار بمالند در حال رفع جرب آن بکنند و با آب مرزنجوش جهة بریدگی سبل و قطورا و با روغن خیری و امثال آن جهة

ضربان گوش و باآب برگ شفتالو جهة کرم آن و باآب ترب و مانند آن جهة ثقل سامعه و با روغن نرگس و خردل و سرکه
جهة ورم گوش و کری و سعوط او با سرکه و آب عسل جهة قروح بینی و رعاف خصوصا با اندک زاج و کافور و آب
یخ و مضمضه او با گلاب جهة رایحه کریهه دهن و قلاع متعفن و طلای او با آب جهة شقاق لب و غرغره آن با آب
بارتنگ و عنب الثعلب جهة ورم لوزتین و خناق و با طبیخ جوز السرو جهة دندان متحرک نافع و هرگاه عصاره او
موجود نباشد اصل او را محرا نخته آب او را بقوام آورند و حمول عصاره تازه او مدر حیض و مخرج جنین و طول
بخور او رافع کزاز و مضر امعا و مصلحش صمغ و کثیرا و قدر شربت از تازه او یکدرهم تا دو درهم و از خشک او
سه درهم و در حقنه پنجدرهم و از عصاره او یکدرهم و بدلش بوزن او افسنتین و نیم وزن او بابونه و نیم وزن او
تربد و نزد بعضی بوزن او پرسیاوشان و نیم وزن او برگ حنا و حقنه با طبیخ او و در روغن کنجد جهة درد کمر و عرق
النسا و قولنج بعد از تحلیل و ضماد و کل او در تسکین درد عقرب گزیده و در دفع ضرر گزیدن افعی قوی الاثر است و روغن او
که آب او را با روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند مسمن عصب و مقوی بدن و رافع اعیا و فالج و سهر و
عسر الولادت و ریاح و دردهای مزمن است و شربت او که آب او را با شکر بقوام آورند در جمیع امور مذکوره
مفید است **قنبیل** چیزیست باریک برنگ زرد و مایل بسرخی و گویند شبنمی است که در زمین بخاک مخلوط گشته
بآن بشکل میشود و نزد بعضی تخم نباتیست و جمعی گویند تخم سرخس است در دوم گرم و خشک و نزد بعضی سرد و خشک
و مسهل رطوبات و لزوجات و شراب او و در اخراج اقسام کرم معده قوی الاثر است و مضر امعا و مصلحش
شیح و کثیرا و ذرور او بغایت مجفف زخمها و رافع جرب و سعفه و قدر شربتش دو درهم و بدلش خشخاش
قنفذ بفارسی خارپشت و در تنکابن اره‌وک و در مازندران ... نامند و بترکی کرپی گویند حیوانیست موی او
مانند خار و اقسام میباشد جبلی او را دلدل نامند و بری و بحری و کوچک و از مطلق او مراد بری است مجموع آن
در دوم گرم و خشک و گوشت او صالح الغذا و محلل ریاح و قولنج و مداومت آن رافع جذام و باعث قوت آن

و جهة استسقا و سپرز و درد گرده و نقرس و مفاصل و تشنج عضل و تقطیر البول و بول بر فراش و تحریک باه مردی
و کزاز و لرزه تب و مداومت آن مورث عسر البول و مفسد معده و جگر و مصلحش روغنها و سرکه و مصدع و مضر گرده
و مصلح آن عسل است و سکنجبین و سوخته بری و بحری او جالی و محلل و رافع گوشت زیاده زخمها و التیام دهنده آن
و شرب یکدرهم آن را جهة تب ربع مجرب یافته اند و ضماد گوشت او جهة خنازیر و غدد و پیه او جهة کلف و
نمش و پوست سوخته او با زفت جهة داء الثعلب و جگر خشک کرده او جهة استسقا و ذرور زهره او جهة رفع
انتشار زخمها و جذام مفید و شرب آن را با موم جهة اخراج جنین مرده مجرب دانسته اند و اکتحال آن رافع
بیاض است و قنفذ جبلی گرمتر از سایر آن و خوردن او جهة نقرس مفید و بدستور ضماد گوشت و خون و طلای
خون او رافع جرب بدن و جالی کلف و حمول او مدر حیض است و گویند در موضعیکه خارپای درشت او باشد هوام
نزدیکی او نمیکنند و مار از اقسام قنفذ گریزانست و قنفذ بحری لذیذتر از بری و ملین طبع و مقوی معده و مدر بول
و جلد سوخته او جهة جرب و قروح سر مفید است **قنب** بکسر اول و تشدید نون و فتح آن معرب از کتب فارسی است
و برگ او را بنگ و اسرار و ورق الخیال و حشیش گویند و پوست ساق او را کنب و تخم او را شاهدانه و شکوفه و غبار
و غیر او را چرس نامند و برگش مرکب القوی در سیوم سرد و خشک و با حرارت لطیفه و برودت کثیفه و سکر و سبب
جزو حار مفرح و مشتهی و مبهی بالعرض و بعد از تحلیل جزو حار و بقای اجزای بارده مخدر و مضعف ذهن و جگر و معده
و مورث فساد رنگ رخسار و استسقا و بلادت و کسالت و جنون و بکدر روح دماغی و اکثار او قاطع باه
و مجفف منی و شیر زنها مقوی فعل او و ... آنست و بری و بستانی میباشد بری را برگ مایل بسفیدی
و پوست او باز نمیشود و تخمش شبیه بحب السمنه و قویتر از بستانیست و قطور عصاره او کشنده کرم گوش و
سعوط آن منقی دماغ و شستن سر بطبیخ او رافع ابریه و قتل موی سر و ضماد مطبوخ بیخ او رافع اورام حاره و مسکن درد
آن و قدر شربتش از یکدرهم تا دو درهم و غیر معتاد را زیاده از آن کشنده است و شاهدانه در اول سیوم گرم و خشک

قاف با واو

ومحلل ریاح ومسکن غثیان ومدر بول وقابض طبع ومجفف منی وبود اوه او را مضر کمتر است واکثار او باعث قرحه
احشا ومصلحش خشخاش وسکنجبین است ومضر در کتب بوسیده را بجهه جراحات مجرب دانسته اند وروغن شاهدانه
که بدستور روغن بادام گیرند گرم وخشک در جهه درد اعصاب وصلابات صم ودرد گوش نافع واورام صلبه نافع وشرب
آن قاطع باه است قنبره بفارسی چکاوک وبترکی قرلاق گویند واز عصافیر مشهوره است کباب او رافع قولنج ومدر
بول وموافق امراض مثانه وگوشت او ملین طبع ومضر محرورین ومصلحش سرکه ومیوه های ترش قندوز اسم حیوان
جندبیدستر است لباس پوست او رافع ریاح وجلوس بر آن رافع نقرس است قنبیط بضم اول وتشدید نون
وفتح آن وکسر بای موحده وبفارسی کلم رومی وکلم کرده نامند مرکب القوی وبا رطوبت غلیظه وقوت منفخه ومحلل
وبهی ومدر بول وبانجاحیه محلل خمار ومولد سودا ومضعف دماغ ومنجر در دی الغذا ومسدد ودر سایر انفعال …
کرنب ومصلحش مهترانکجین او در روغن بادام وزیتون وادویه لطیفه ومائیه او مانع مستی وتطول طبخ او بجهة
مفاصل مفید وتخم او مفسد منی است قنا نوعی از اندروطالیس است ونزد بعضی رطبه یابسه وبلغه مصر اسم اشق وبه
بلغه مغربی کاکنج است قنبس وقنابس شاهدانه است قناطر غریا اسم یونانی قنب بری است قنز بارزد است
قنباری بباء وبغیر بای مثناه تحتانی زنجفر مصنوع است قنط دم الاخوین است قنطار ساداوران است قندول اسم
عربی دار شیشعان است قندس کندس است وحیوان جندبیدستر اشاملت قنطر قیصر است قندرون بلغه صنعان
علک البطم است قند شکر طبرزد است قوطولیدون نوعی از ابرون وآن نباتیست برگش مستدیر وباندک تجویف
وساقش کوتاه وتخمش متصل بساق او وجمیع نبند زیتون با تندی وتلخی مرکب القوی وبا قبض وتحلیل وجالی ورادع
وشرب برگ او مسکن التهاب معده وباعسل وشراب رافع تهیج بدن وضماد او بجهة اورام حاره وحرارت معده
واحشا وشقاق که از برودت هوا بهم رسد مفید وبیخ او گرم وخشک ومفتت سنگ مثانه ومدر بول وضماد عصاره
بیخ وبرگ او محلل ورم … وباشراب وسیع کننده ثقبه جراحات قواریر زجاج است قوق بحر الزجی است قوقی اسم

یونانی

قاف با واو

قاف با یا

یونانی وبعضی بخور است وشامل بخور خوشبو ونزد بعضی حیوان جندبیدستر است قوقالیس نوعی از دو قواست ونزد
بعضی تخم کرفس بری است قونیا اسم یونانی آب خاکستر است قونیز اسم یونانی طباق است قوطوما آذریون بجی است
قونیطر مازریون سیاه است قوسیا قسط است قوباراسس اسم یونانی قطلبت قوریون اسم یونانی کزبره است
قوب بضم اول وفتح ثانی اسم عربی قشر الصیف است قوالیون اسم یونانی بسد است قولن اسم یونانی کرنب است
قوقاقالس اسم یونانی اجاص است قوردنیاسیلا اسم سفرجل است قوفیون اسم فرصی است از اجزای شجره … سکیها
… گران نیز باین اسم خوانند قوقنطس طین الکرم است قومیستی مرزه است قوار حبه کهنه است قوش گیاه وج
قوزی اسم ترکی حمل است قوزی قلاقی اسم ترکی حماض است قوز اسم ترکی جوز است قوزقون اسم ترکی غراب
اسود کبیر است قوش ازمی اسم ترکی عنب الثعلب است قویروق اسم ترکی الیه است قورد اسم ترکی ذئب است
قوشش دلی اسم ترکی لسان العصافیر است قوین اسم ترکی ضان است قوم اسم ترکی رمل است قهوه اسم ثمر
غلیظ است والحال تباد را زو بار درخت یمنی است که در یمن بنا مند بقدر فندقی وچون از غلاف منتشر کردد مغز او
منقسم کردد بدو قسم قسمی مایل بسبزی وبعضی بزردی وبا غبوضت وسیاه او تلخ وغیر مستعمل است ودرخت او
بسیار شبیه بدرخت زعرور وغلاف او را قشر نامند وبطریق مغز او را بوداده استعمال مینمایند ومزاج او را
مختلف ذکر کرده اند وآنچه بتجربه وقیاس ظاهر میگردد در گرمی معتدل ودر خشکی غالبست قشر گرم وخشک تر است
از آن ومجفف رطوبات ومدر بول وباقوت قابضه ومولف تذکره او را انفع دانسته وجهة سرفه بلغمی ونزلات
وتسکین طلیان خون ورفع احیا وآبله وحصبه وشرای دموی وتقویت معده ومنع صعود بخارات بدماغ نافع
واکثار او مورث بیخوابی وضعف باه وبمبرودین ومضر مزاج سوداوی ومصلحش بروغن بادام وپسته وشیر منهاست
وچون بطریق بخور وبا ریک کرم برشته کنند که سیاه شود جهة اسهال بغایت موثر است قیصوم نوعی از برنجاسف است
وورق برگ وقبه مانند آن سوای آنکه از ساق برنجاسف ساقها میروید واو را ساق بی شاخ واکثر از یک ریشه یک ساق

برمی آید و در انتهای ساق او قبه چتری و طول ساق از شبری زیاده و کمتر از آن نیز میباشد و بر آن برگهای نرم
مثل ساق زنبق و ساق امار یطن و از امار یطن قوی تر و برگ اصل او مفروش بر روی زمین و گلش با عطریه و ثقل که
شبیه برایحه برنجاسف و طعمش تلخ و زرد رنگ و بجهت این اشتباهات جمعی قیصوم را برنجاسف دانسته اند
در سیوم گرم و خشک و محلل تر از افسنتین و رافع تب لرزه و درد سینه و ضیق النفس و ضماد او رافع قبالد و ریاح و مفاصل
و عرق النسا و قاتل اقسام کرم معده و بخور او افراشتن و جهت گریزانیدن هوام و ضماد او محلل اورام و دافع ضرر
گزیدن عقرب و رتیلا و حمول او مخرج جنین و طول او جهت صداع بارد و سوخته او جهت قطع نزف الدم و داء الثعلب و
با روغن بید انجیر و روغن ترب جهت سرعت برآمدن ریش مؤثر و مضر به و مصلحش کثیرا و خشخاش و بغایت مضر معده و
و مصلحش عسل و شیح و قدر شربتش دو درهم و بدلش افسنتین با بابونج و روغن او که از برگ و گل آن گیرند محلل صلابات
و مدر حیض و محلل رحم و باعث انضمام فم آن و رافع لرزه امراض بارده و عصبانی است **قیمیز** صمغی است شبیه بسندروس
و بدبو و بدطعم و بهندی رال و بفارسی لعل مغربی و بعربی شجره نامند و تیمی گویند هم جنس سندروس است در سیوم گرم و
خشک مدر حیض و مخرج جنین و منقی دماغ و با ماء العسل جهت صرع و استسقاء و ریو و بیخ و آشامیدن او با سکنجبین و آب
جهت سپرز و دفع فربهی بدن و سنون او جهت درد دندان از مجربات و اکتحال او جهت ضعف باصره و رافع آثار چشم و
مرهم او جهت جراحات متعفنه و ناصور مجرب و قدر شربتش یک درهم است **قیشور** حجر القیشور است **قیر** قار است
قیلوسس تیمی گویند یونانی دارچینی است **قیعن** پوست تخم مرغ است **قیقامس** سیسارون است **قیسنا** گیاه خرفه است
قیمولیا طین قیمولیا است **قیرسس** اسم یونانی موم است **قبطاقون** ترمس است **قیوند** فاوند است **قیروطی** شامل موم
و روغنست اعم از آنکه ساذج باشد یا مرکب از سایر ادویه **حرف الکاف** **کافور** صمغ درختی است اقسام میباشد
ریاحی آن سفید مایل بسرخی و شبیه بمصطکی و مسمی بنام پادشاهی است ریاح نام که اول کافور را یافته بود و این
قسمی است که بظاهر درخت بروز میکند و قیصوری آن بسیار سفید و صفایح و صاف و در جوف درخت یافت میشود

کافور الف

وکافور

و کافور حوتی از ریزهای چوب جوف درخت از جوشانیدن آن بهم میرسد و آن تیره رنگ و ناصاف و
درخت کافور مخصوص ملک سراندیب است و در غایت بزرگی میباشد بحدیکه بر صد سوار سایه گستر میشود و همیشه سبز
و چوب او سفید و سبک و بی شکوفه و بی ثمر است و از چوب او جهت پادشاهان سریر میسازند و بالخاصیت
هوام و پشه و قمل و کیک پیرامون آن نمیگردد و گویند سبب کمیابی او آنست که از جهت گرمی آن مکان پلنگ و مار
همیشه مجاور آن درخت و آبی که در حین قطع کردن آن درخت از او می چکد مسمی بماء الکافور است در غایت تندی و
و غلیظ و مایل بسرخی در سیوم گرم و خشک چرک بدن و ظروف و جامه است و کمی نزدیکی با و میکنند و رافع
درد استخوان و مفاصل و امراض بارده است و مصدع و مصلحش روغن بنفشه است و کافور در سیوم سرد و خشک و
مفرح و قاطع نزف الدم اعضا و رعاف و اسهال حار و عرق و رافع تشنگی و التهاب جگر و قرحه ریه و سل و
دق و حرقة البول و جمیع امراض حاره و مقوی حواس محرورین و تریاق سموم حاره و سنون او صاحبان دماغ
حار و با مشک و عنبر مقوی روح حیوانی مبرود المزاج و سعوط او با آب گشنیز جهت رعاف و با آب کاهو
جهت رفع بیخوابی محرورین و با روغن گل جهت اورام حاره و سنون او جهت درد دندان کرم زده و قلاع و ذرور او
جهت قروح خبیثه و ساعیه و با ادویه مناسبه جهت زخمهای حاره و جراحات تازه و قطع خون آن و تسکین درد
مجرب و اکتحال او جهت رمد و طلای او جهت درد سر صفراوی و شدت حرارت روح دماغی و ضماد او بر یافوخ
و بر پیشانی جهت رعاف مجرب و مضر باه و مولد سنگ مثانه و اکثار او قاطع نسل و اشتها و مورث سفیدی
موی و مصلحش عنبر و مشک و ادویه حاره خوشبو و بسیار بوئیدن او مورث بیخوابی و مصلح او روغن سوسن
و گل و امثال آن و قدر شربتش تا یک دانگ و دو مثقال او قاطع باه و مفسد معده و گویند اینقدر قاتلست و بدلش
دو وزن او تباشیر و یک وزن او صندل سفید و کافور مصنوع که از موم بقدر دو درهم و حجر الرخام ده درهم و روغن
بنفشه نیم درهم و قدری کافور ترتیب دهند فرق او با کافور اصلی ثقل او چند کی صنوعت و بوی اصلی غیر مصنوع شبیه

بپوست لیمو و ترنج است **کاشم** اسم فارسی و بیونانی لیغسطیون و در دیلم زیره کوهی نامند منبتش کوههای بلند
جنگل دار است ساقش باریک و شبیه بساق شبت و پرگره و برگش مانند برگ اکلیل الملک و از آن خردتر و خوشبو
و برگ اعالی ساقها بکبر و پرشکاف تر و آخر ساق چتردار و ثمرش سیاه و از بادیان بالیده تر و تندطعم
و با عطریت و بیخش شبیه به بیخ انجدان و خوشبو و مستعمل تخم و بیخ اوست و قوتش تا سه سال باقی در سیوم گرم و خشک
و مفتح سدد و محلل ریاح و منضج خلط خام و مقوی معده و مسهل اقسام کرم معده و امعاء و مدر بول و حیض و تریاق
سموم بارده و باغم و دافع استسقاء و رطوبت معده و دردهای بارده و مخرج جنین و اهل روم بجای فلفل در
اطعمه میکنند و بسیار ملطف گوشت و جهة عسر بول و احتباس حیض و سنگ مثانه و خون منجمد در معده و مثانه و
سرفه و ربو و عسر نفس و تحریک اشتها و اعانت بر حمل و طلای او جهة عرق النساء و فالج و سایر امراض بارده
نافع و مضر ریه و مصلح او کثیرا و مضر مثانه و مصلح آن رازیانه و قدر شربتش دو درهم و بدلش زیره و تخم کرفس
جبلی و تخم زردک است **کادی** اسم هندی است و بعربی کدر نامند و در حوالی عمان و یمن کثیر الوجود و شبیه بدرخت
خرما و برگش صلب و قوی و نرم و طویل و سر برگها تند و ثمرش مانند غلافی و در غلافها چهار عدد دانه شبیه
بدانه خرنوب و شکوفه او مانند شکوفه خرما و بغایت خوشبو و اورا کیوره نامند و بعد از شکفتن در روغنها
پرورش میدهند و مسمی بدهن الکادی و جهة درد کمر و مفاصل و ریاح و جذام نافع است و کادی در آخر دوم گرم و
خشک و نزد بعضی معتدل و مقوی بدن و حواس و باتفریح و دافع خفقان و اعیاء و ماشری و شور جگر و مسکن دردهای
صعب و شرب او که جوش بیخ او را کوبیده بجوشانند و آب او را با شکر توام آرند جهة آبله و حصبه بهترین ادویات
و اهل هند را اعتقاد آنکه چون شیر گیکدر را بنوشند زیاده بر سه عدد آبله بر نمی آید و خاکستر او را جهة التیام زخمها
مجرب دانسته اند و دانه او مقوی دل و معده و جگر است و رب کدر قوی تر از دانه او و پوستش بوزن او صندل
سرخ و مثل او بقم است **کاکنج** بفارسی عروسک پس پرده نامند و از انواع عنب الثعلب است بستانی او را

نبات

نبات مانند آن و برگش عریضتر و بزرگتر و در قوت مثل او و سر شاخهای آن نگون و ثمرش در غلاف سرخی
شبیه بمثانه و دانه اش بقدر فندقی و بعد از رسیدن سرخ میشود و گل او سفید مایل بسرخی جبلی او را برگ مانند
برگ سیب و غبارآلوده و سیاه و ساقش با رطوبت چسپنده و نبات او بزرگتر از بستانی و گل او سرخ
و دانه اش زرد مایل بسرخی و در غلاف زردی و منبتش سنگلاخها و او را کاکنج منوم و عنب الثعلب
منوم نامند و در تخدیر قوی تر از خشخاش و مدر بول و یکمثقال او منوم و زیاده از آن مورث اختلاط عقل
و جنون است مراد از مطلق کاکنج بستانی اوست و مستعمل از آن پوست سرخ دانه او و قوتش تا سه سال باقی
در آخر دوم سرد و خشک مدر بول و دافع امراض گرده و مثانه و قرحه آن و مخرج صفرا بادرار و مصلح حال
جگر و دافع ربو و عسر نفس و اقسام کرم معده و مداومت آن هر روز بقدر یکمثقال جهة یرقان مجرب و بلع کردن
هفت عدد دانه او را بعد از پاکی حیض جهة منع حمل مجرب یافته اند و مخدر و مصلحش گلقند و قدر شربت از پوست
و دانه او تا پنج درهم و بدلش حب الثعلب **کانجی** سرکه هندی است و از حبوبات میسازند و بهترین او
از برنج است و طریق او آنست که حبوبات را مجرا پخته صاف نموده در شیشه کنند و تا چهل روز یا زیاده
بران در آفتاب گذارند و او جالی و مقوی اعضا و مسکن حرارت خون و صفرا و مضر معده و مصلحش عسل و گلقند است
کاوزبان اسم فارسی لسان الثور است **کاربا** کهربا است **کافور یهودی** و **کافوریه** ریحان الکافور است و نزد
بعضی کافوریه اسم اقحوانست **کافور موتی** قسم ناصاف کافور است **کافور النکوک** زرنباد است **کاشرا**
اسم یونانی جوز است **کاسوس** خشخاش زبدی است **کاماذریون** مازریون سیاه است **کاشم رومی** سیالیکاست
کاسرالجور قنب است **کاجل** اسم هندی اثمد است **کادبجی** اسم هندی شونیز است **کان** اسم هندی شکر است
کامون اسم هندی قسمی از ارز است **کال هری** اسم هندی هلیله کابلی است **کاشبر** اسم هندی عصاره است
کاذ اسم هندی جزر است **کاره** اسم هندی مطبوخات مسهله و منضجه است **کال بانو** اسم هندی سادورنست

کاثه

کاف با با

کاهی چل اسم هندی قنابری است کالا بلغة هندی سیاه است کاجر اسم هندی زردک است کاکیر و کیکر اسم
هندی سرطانست کاهی اسم هندی بقر است کاکوند اسم هندی کثیر است کالوت اسم هندی
نوعی از پشن است کاکه اسم هندی کات است کاندری اسم هندی قصب السکر است کاو اسم فارسی
بقر است کاو کوهی اسم فارسی بقر الوحش و ایل است کاسنی شامی و بستانی اسم فارسی هندبا است
کاسنی دشتی اسم فارسی هندبای بری است کاه اسم فارسی خس است کاورس بادرس است کاچیره و
کافشه اسم فارسی احریض است کاودانه اسم فارسی کرسنه است کاپشش اسم دیلمی خلر است کاغذ اسم
فارسی قرطاس است کاه اسم فارسی تبن است کارتنه اسم فارسی عنکبوت است کاسه شکنک اسم فارسی
شقایق النعمان است کاوچشم اسم فارسی اقحوان است کبر نباتیست خاردار و برشاخ و برگش باریک و غلاف
گل او مثل زیتون و گلش سفید و در وسط آن چیزی شبیه بمو و ثمرش که خیار کبر نامند از بلوط دراز تر و تخم او
زرد و با رطوبت لزج و در خرابها و کوهها بسیار میباشد و بیخ او و پوست بیخ آن قویتر از سایر اجزا
در سیوم گرم و خشک و مفتح سده جگر و سپرز و قاطع اخلاط لزجه و منقی احشا و بهترین ادویه سپرز خصوصا با
سرکه و عسل و محلل ریاح و تریاق سموم و مدر مرة السودا و جهة فالج و امراض بارده دماغ و مفاصل نافع و با
خوشبو و مثل سنبل الطیب و اذخر و عسل محلل بلغم سینه و مخرج آن و غرغره طبیخ او دافع بلغم اعضای نفس و ضماد
تازه او رافع فسخ عضل و عصب و خشک او رافع قروح خبیثه و با ادویه مناسبه محلل اورام صلبه و خنازیر و با سرکه
رافع بهق و قوبا و با آرد کرسنه محلل ورم سپرز و بخور او دافع بواسیر و مضمضه طبیخ او با سرکه و خائیدن آن
جهة درد دندان نافع و بطلیموس در کتاب زینت فرموده که چون بیخ کبر را نرم کوبیده با مثل آن روغن کنجد
و بوزن آن آب جوشانیده تا آب بالتمام در روغن تا نصف بسوزد پس او را بر سر ضماد و غلیظی کنند موی
سیاه کند و هرگز سفید نروید و مجرب دانسته اند و ثمر او که قبل از شگفتن گل کبر گویند در دوم گرم و خشک

و ملطف

و ملطف و مقطع و در جمیع افعال مانند بیخ او و از ان ضعیفتر و خضراو رافع نواصیر چشم و خیار کبر گرم و تر و تخم او
در سیوم گرم و خشک و خیار رسیده او بدو رخائیدن دانه او ملین طبع و ترشی گل و خیار او محرک اشتها
و جالی بلغم و مفتح سده جگر و سپرز و مصدع محرورین و خیار غیر پرورده او در سرکه منفذ معده است و ساق و
برگش در آخر اول گرم و خشک و در ان فعال ضعیفتر از گل او و محلل خنازیر و نواصیر چشم و عصاره آن کشنده
اقسام کرم معده و ضماد او با زفت رافع قروح شهدیه سر و قروح خبیثه و محلل خنازیر و سایر اورام بلغمی است
و در جمیع افعال قویتر ساق او و از برگ و غرغره طبیخ همه اجزای او منقی دماغ قوی و منفخ شده است و قدر شربت
از آب او تا هشت درهم که با عسل و سرکه بنوشند و از بیخ او تا سه درهم و در مطبوخات تا هفت مثقال
و مضر مثانه و مصلحش انیسون است و مضر معده محرورین و مصلحش سکنجبین کبیکج در اصفهان موشک نامند و ترکی
استواچیچکی و آن چهار قسم میباشد و نبات همه شبیه بکشنیز کیی مایل بسفیدی و با رطوبت لزجه و گلش زرد و ساقش
متوسط در سطبری و درازی و بیخش تلخ و کوچک و پرشعبه مانند خربق سیاه و منبتش نزدیک آبهای جاری
و قسم دیگر شبیه بقسم اول و گلش بنفش و بسیار تند و قسم سیوم نباتش بسیار کوچکتر و گلش زرد و طلائی و بو
و قسم چهارم را گلش سفید و اقسام آن در آخر سیوم گرم و خشک با حدت و محرق جلد و ضماد تازه او در اندک
زمانی موجب جراحت و درد اعضا و با روغنها جهة جرب حیوان و انسانی و تقشر جلد و برص ناخن و اقسام ثالیل و
داء الثعلب و ثالول مطبوخ او جهة سعفه و بیخ خشک او در علته آوردن قویتر از کندش و طلای او از خارج جهة درد دندان
و از داخل جهة ریزانیدن آن و حمول او جهة اخراج جنین و مشیمه و احتباس حیض نافع و دو مثقال او کشنده و
چون با مثل او آرد گندم خمیر کرده بر عضوی بگذارند تا یک شب داغست کبابه دانه‌ایست قریب بحب البلسان
و خوشبو و مایل بسیاهی و مغز او خوشبو و سفید و درخت او مانند درخت مورد و از هند خیزد و انفلنجه نوعی از اوست
و قوتش تا ده سال باقیست در دوم گرم و خشک و لطیف و بغایت ملطف و مفتح و قوی سده احشا کرده و مخرج سنگ

شانه و بول المحتبس و جهة امراض جگر و سپرز و ریاح و خفقان و صاف کردن آواز و رفع درد سر و مرض اسهال و تقویت
معده و لثه و خوشبو کردن دهان و امراض لثه و قلاع و ضماد او با پیه حیوانات جهة تحلیل اورام و با غالیه جهة تقویت
رایحه بدن و تقویت آن نافع و طلا کردن خاییده او بر قضیب بغایت ملذ جماع و مضر مثانه و مصلحش مصطکی و شربتش
یکمثقال و بدلش قاقله و دارچینی است **کبریت** بفارسی گوگرد نامند و آن اصل حار موالید و زیبق اصل بارد آن
و آن چهار قسم میباشد یکی سرخ و شفاف و لامع و کبریت احمر نامند و یکی زرد و مایل بسبزی و آنرا صعکاوی
و اصابعی نامند و یکی سفید که مسمی بگوگرد فارسی است و قسم چهارم مایل بکبودی و اورا کبریت اسود کدر نامند و
آنچه از منبع آب چشمهای گرم و از خاک بعضی اماکن بهم میرسد مایل بسیاهی میباشد و بهترین او احمر است و باصطلاح
اهل کیمیا اکسیر مصنوع در غایت سرخی مسمی بگوگرد احمر است نه معدنی آن و اقسام او در آخر سیوم گرم و خشک و
گرمی او غالب بر خشکی و قوتش تا سی سال باقیست و در غایت دهنیت و تدبیر او بطریقی که محرق نگردد از اسرار
عظیمه و در غایت اشکال است و محلل و ملطف و مسخن و مجفف و جالی و جاذب و شرب او مقاوم سموم و با زرده تخم
نیم برشت جهة سرفه رطوبی و ربو و اخراج چرک و بلغم سینه و بخورش رفع یرقان و زکام و نزله و طلای آن مسکن ضربان
اعضا و سفید کننده مو و با عسل بدستور و با بول و آب دهن جهة گزیدن هوام و با عاقرقرحا و عسل و سرکه جهة جذام
و جوششهای سودائی عجیب الاثر و با سرکه و نطرون و علک البطم جهة قلع آثار و حکه و جرب و بهق و برص ناخن و تقشر
جلد و داء الحیه و ثعلب و آکله و قروح رطبه و با حنا جهة قوبا و با سرکه و قیمولیا جهة سعفه و با جند جهة تحلیل صلابات و
با حب البان جهة امراض بارده و صداع و بابات و نیم وزن گوگرد و صمغ عربی جهة سعفه و قروح سر و قوبا
مجرب و با بوره ارمنی و عسل و ادویه مناسبه جهة نقرس نافع و ذرور او بر بدن قاطع عرق و سعوط او جهة سکته
و شقیقه مفید و بخور او حابس زکام و نزله و مسقط جنین بسرعت و باعث گریزانیدن هوام و بخور و قطور او دافع کرمی
و ثقل سامعه و مضر معده و مصلحش کتیرا و شیر تازه و شربتش از دو دانگ تا یکمثقال و بدلش در اکثر افعال زرنیخ است و

معده او

معده او جهة تحلیل معادن و تنقیه آن و رفع چرک آن چه دیل و سفید کردن او تا یک مثقال جوهر زرنیخ است و روغن
گوگرد بنهجی که ساختن او در دستورات مذکور است جهة جمیع دردهای بارده و جرب و حکه و سعفه و قوبا و تعدیل آن
و عرق گوگرد بغایت مجفف و سریع النفوذ و محرق و مقرح جلد و جالی و دافع رطوبات و مخرج محرق اخلاط و مالیدن
آن بر دندان دافع گوشت فاسد بن دندان و کشانات آنست و طریق عرق گرفتن در دستورات مذکور است
کبد بکسر اول و جزم ثانی بفارسی جگر نامند و بهترین آن جگر اردک و مرغ پروازی و بعد از آن جگر بزغاله است
گرم و تر و غلیظ و دیرهضم و خونی که از و بهم میرسد قبول عفونت بسرعت میکند و مصلحش آبکامه و سرکه و کباب او
با نمک و صمغ عربی و قرحه امعا و اسهال قوی الاثر است و جگر بز بالخاصیه محرک صرع مصروعین بتجربه رسیده
و خواص جگر هر حیوانی در اصل آن مذکور است **کباب** اسم عربی گوشت بآتش برشته است و اختلاف خواص آن
بحسب اختلاف لحوم و بهترین آن گوشتهای لطیف که در نیکی و برشتگی جمیع اجزای او بیک قرار باشد و آن
مولد خون متین و سمن بدن و مسخن گرده و محرک باه و اشتها و موافق معده مرطوبین و مقوی اعضا و دیرهضم و
بعد از هضم مولد خون صالح و با سماق و کشنیز و ادویه حاره حابس اسهال مفرط رطوبی و مورث صداع
و مصلحش سکنجبین و خوردن آب بعد از کباب بغایت مضر است **کبریت الدخان** نوشادر است **کبش** مقراست
کبست اسم فارسی حنظل است **کبج** بطارخ است **کپوه** نوعی از تیوعانست **کباب شامی** اسم فارسی طباهج است
کبرکا زردنی اسم شیرازی خرنوب شامی است **کبک** اسم فارسی تیهیج است **کبک دری** اسم فارسی
دج است **کبلک** اسم ترکی قبج است **کبوتر** اسم فارسی حمام است **کبابه شکافه** اسم ترکی فاغره است
کبوتر بچه اسم فارسی فراخ الحمام است **کبودا** اسم هندی کهربا است **کپور** اسم هندی کافور است **کپیر** اسم
هندی توتیا است **کبوک** اسم هندی تمج است **کبودا** اسم هندی ثفتین بری است **کتان** نباتیست بقدر
ذرعی و ساق و برگش باریک و گلش لاجوردی و قبهای او قریب بجوزی و پر از تخم و پوست او را مانند پنبه تابیده کتان

کاف با تا

لباس ترتیب میدهند سرد و خشک لباس او رافع حرارت و باعث تقلیل عرق و جهة جرب و حکه و ورم صلب نافع
و بخور گیاه او جهة سده و زکام و اصلاح حال رحم و سوخته او قاطع خون جراحات و التیام دهنده و آب گل او
مفرح و مقوی دل و ریشه او مایل بسبزی و فدو آن جهة زخمها مفید و تخمش مایل بزردی و املس و بعضی از آن سفید و
قسمی مایل بسرخی و نوعی سیاه میباشد در اول گرم و خشک با رطوبت فضلیه و مدر بول و حیض و عرق و شیر و محلل و جالی و
ملین طبع و جهة قروح گرده و مثانه و مداومت او هر روز نیم مثقال جهة درد امعا و با عسل جهة سپرز و با اندک فلفل و
عسل جهة تحریک باه و با یوسین مجرب دانسته اند و بو داده او قابض و جهة نفث الدم و سرفه رطوبی بغایت
مفید و لعوق او با عسل جهة سرفه بلغمی و سه درهم آن جهة تنقیه سینه و نضج و تحلیل اورام جگر و اعضای باطنی و ضماد او
جهة ورم صلب و قروح سر و با بزرقطونا جهة تسکین درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و با بوره و انجیر جهة کلف و
با حرف بابلی و عسل جهة شقاق ناخن و با بوره و خاکستر جهة ثالیل و با آب سرد جهة صداع و رمی و قوبا و با روغن
کنجد جهة زخمها و رفع درد و لذع آن و حقنه طبیخ او جهة اخراج فضول و لذع امعا و رحم نافع و جلوس در طبیخ او بدستور
جهة درد رحم موثر و سوخته او جهة جراحت و درد و لذع آن مفید و مضعف هاضمه و مصلحش سکنجبین و مظلم بصر و مصلحش کشنیز
و مضر انثیان و مصلح آن عسل و قدر شربتش از سه درهم تا ده درهم و بدلش حلبه است و روغن تخم کتان گرم و تر
و حقنه او با روغن گل سرخ جهة تسکین درد جراحت امعا و طلای آن جهة قوبا و جراحات و تسکین درد آن و مرخی فواد
و آشامیدن او و مالیدن جوشانیده او با سیر جهة رفع قولنج و انثیان و دواب موثر و مضعف معده و باه
و مصلحش سکنجبین است **کتم** وسمه است و بستانی میباشد و بری او را در مازندران و تنکابن شال خنی نامند یعنی
حنای شغال و کتم غیر برگ نیلست چه گیاه نیل شبیه است بگیاه کتان و ساق نیل مجوف است و برگ وسمه شبیه برگ
مورد و ساقش غیر مجوف و ثمرش بقدر فلفل از رسیدن سیاه میشود و دشتی کوهی آن در کنار رودخانها
ریگزار میروید و شاخهای او انبوه تر از شاخهای [illegible] و برگش عریض تر از آن و دراز تر میباشد و بعضی برگ نیل را وسمه

دانسته اند

دانسته اند و خلاف واقعست در دوم گرم و خشک با قوت جالیه و قابضه و محلله و خضاب او قویتر از برگ نیل و
ضماد او با آب نمک جهة صداع ریحی و بلغمی و بیضه و خوره و رفع زخمها و بخور و طلای او جهة زکام و تقویت
موی و منع ریختن آن و آشامیدن آب او و آب طبیخ او بغایت مقیی و جهة گزیدگی سگ دیوانه مفید است و او
مضعف دماغ و مصلحش قرنفل و لادن و روغن آن که آب او را با مثل او روغن کنجد جوشانیده باشند بحدیکه روغن
باقی مانده باشد جهة بواسیر و امراض بارده مقعد مجرب و مانع ریختن موی و رافع دردهای بارده و چون
نخ او را بسیار طبخ دهند و قدری صمغ عربی اضافه نمایند جهة کتابت قایم مقام مداد است و تخم وسمه از تنگ
و مقدار غلاف خشبیه تخم ترب و مایل بسیاهی و بهترین ادویه مانع نزول آب و رافع نازل آنست **کتان اسماء**
طلبیت **کتل** اسم فارسی تفاح است **کتهیل** اسم هندی رصاص ابیض است **کتهونه** اسم هندی اسارونست
کته اسم هندی کلبت **کثیرا** نباتی شبیه صمغ قتاد است که بفارسی کون نامند و آن سفید مایل بسرخی میباشد در حرارت
و برودت معتدل و در اول تر است و بعضی در اول سرد و خشک دانسته اند مرکب القوی و مغری و با تجفیف ضعیف
و مغلظ مواد رقیقه و ملین صلابات و مسکن لذع و حدت اخلاط و قرحه چشم و قاطع نفث الدم سینه و مصلح
ادویه سمیه و رافع حدت ادویه مشروبه و مقوی فعل آنها با قوت مسهله و جهة سرفه و خشونت سینه و قرحه ریه
و گرفتگی آواز و حرقة البول و لذع امعا و تقویت روده ها و تسکین درد گرده و مثانه مفید و مداومت آشامیدن او
با مثل آن از هر یک از بادام و نشاسته و شکر بغایت مسمن بدن خصوصا چون بعد از آن شیر بگیرد و نارجیل
طبخ یافته باشد بنوشند از اسرار مجربه شمرده اند و طلای او جهة کلف و نمش و نرم کردن جلد و رفع خشونت آن
و شقاق لب مجرب و با گوگرد و بوره جهة جرب و حکه و با سرکه جهة بهق و برص و با لعابها جهة شق شدن مو
و اکتحال او جهة اقسام رمد و امراض چشم و با ادویه مناسبه جهة اکثر زخمهای حاره و بارده موثر و مضر سفل
و مصلحش انیسون و قدر شربتش از یک درهم تا پنج درهم و بدلش صمغ عربی و در تلیین و تغلیظ تخم کدو است **کثیر الشعب**

کاف با ثا

پر سیاه و شافت کثیر الارجل بسفایج است کثیر المنفعت خطمی است کثیر الرؤس قرصعنه است کثیر الورق خرنیل است
کثیره جمار النخل است کثاه بزرجیر است کثیر الاضلاع لسان الحمل است کش بلغة بربری جوزاقم است کچور اسم

کاف با جیم

هندی زرنباد است کجم و کجب حصرم است کجیلا اسم هندی ازراقی است کجین اسم هندی بوره ارمنی است
کجیان اسم هندی غوره است کچو اسم هندی سلطانت است کچول اسم هندی خراطین است کجیت کن اسم ترکی ابجره است
کچوا اسم فارسی ازراقی است کج اسم فارسی جوز است کچی اسم ترکی بز است کچه‌ماهی اسم دیلمی دلفین است کحل

کاف با حا

اسم سرمه است و هر چه مانند سرمه در چشم کشند کحل اصفهانی و سلیمانی و کحل جلا اثمد است کحل السودان شینرج است
کحل فارسی و کحل کرمانی انزروت است کحیلا و کحیلان اسم عربی انواع ابو خلسا است و لسان الثور و خوخ و السائر انزروت
کحل خولان حضض است کدو اسم فارسی قرع است کدهها اسم هندی حمار است کرفس اقسام میباشد قسم جبلی صخری

کاف با دال

فطراسالیون است و مذکور شد و جبلی غیر صخری را تخمش شبیه بزیره است و نبات بکیتر از بستانی و قسم نبطی اکرفس
شتوی و شرقی و کرفس عظیم نامند ساقش مجوف و دراز و نرم و مایل بسرخی و برگش عریض و چتر او مثل شبت
و تخمش شبیه بقرطم و سیاه و معطر و با عطریة و بفطراسالیون شبیه تر از سایر اقسام و تند و تخمش سفید و بزرگ
و خوش طعم و در خواص ضعیفتر از بستانی و کرفس بری را برگ عریض میباشد و هر چه قریب بزمین است منحنی بطرف
بیرون و با اندک رطوبت چسپنده و تندی اندکی و خوشبو و مایل بزردی و ساقش با صلابت و تخمش سفید
و شبیه بتخم کلم و سیاه و تند و چتر او مانند چتر نبطی و در سنگلاخها و پشتها میروید و در همه افعال قریب
بفطراسالیون است و مدر عرق و جهت عرق النسا و تپ بلغمی نافع و حمول او در اسقاط جنین موثر و کرفس اجامی اکرفس مائی
و نهری در میان آب و در کنار آن میروید و در قوت ضعیفتر از سایر اقسام و تیره رنگ و تند و با عطریت
و در مقدار قریب بانیسون است و تخمش بزرگ و سیاه و قویترین اجزای اوست و بعد از آن تخم او در اول
دوم گرم و خشک و بغایت مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول و حیض و منی کرده و مثانه و از قوت ادرار مخرج جنین

و محلل ریاح و مفتح و مسهی و محرک باه و اشتها و تریاق و رافع حدت ادویه و معاون عمل ادویه مسهله و رافع تپ و جهت
ربو و ضیق النفس و فواق و برودت احشا و درد پهلو و ورکین و خصیه و لرز بلغمی و عرق النسا و تشنگی بلغمی و مغص و
گداختن سنگ مثانه مفید و آب او را که با آب انار و شکر بنوشند جهت سموم مشروبه نافع و خوردن کرفس
قبل از گزیدن عقرب و هوام بدستور بعد از آن بسبب سرعت تاثیر سمیت آن میکرد و در رافع ضرر خوردن سنگ دار
و امثال آنست و ضماد او محلل اورام و با آرد جو جهت ورم چشم و طلای عصاره او را با یکهفته با روغن گل و سرکه
جهت جرب و حکه مجرب دانسته اند و بدستور با کوکرد و بوره سرخ بغایت نافع و با نوشادر و عسل جهت ثالیل و
رفع آثار نافع و بیخ و برگ او که با عسل پرورده باشند مقوی معده و مسکن غثیانست و پرورده آن بسرکه موافق
محرورین و مقوی معده و احشا و مفتح سدد و محرک اشتهاست و مضر حوامل و مرضعه و بجهت تحریک باه ایشان و محرک
صرع مصروعین و مفسد شیر و باعث صرع مولود و خفت عقل آن و بیخ و تازه او نفاخ و مصلحش انیسون و قدر
شربت از تخمش در مطبوخات پنج درهم و از عصاره او تا پانزده درهم و از جرم آن سه درهم و تخم کرفس
بستانی در تفتیح قویتر از سایر اجزا او جاذب فضول معده و رحم و هاضم غذا و در سایر منافع مانند بیخ اوست و مضر
ریه و مصلحش همامه و گویند تخم کاسنی است و مورث سحج و مصلح او کثیرا و قدر شربت او یکدرهم و بدلش
نانخواه و زیره است و چون در هر رطلی از آب انگور یکمثقال تخم کرفس بستانی یا فطراسالیون اضافه
کنند و بدستور در هر رطلی از شراب نیم مثقال مخلوط کرده بعد از سه ماه استعمال نمایند جهت تقویت معده
و تحریک اشتها و عسر بول نافع و چون نیم مثقال او با نیم مثقال نانخواه و یکمثقال شکر تناول نمایند جهت تقویت
معده و رفع ریاح مجربست کرم بفارسی تاک و رز نامند بستانی و بری میباشد و بری ثمر دار را انگور
سیاه و ریزه و با عفوصت و شراب او قابض و سیاه میباشد و بری بی ثمر را در تنکابن دیو رز گویند
و شاخ تازه اقسام رز را لیف الکرم و عسالیج نامند و آن در آخر دوم سرد و خشک و بهترین اجزای اوست

و بعد از آن برگ و عصاره آن مقوی معده حاره و مانع قی و قاطع قی الدم و حافظ جنین از اسقاط و رافع خمار
و تقلب نفس و مدر بول و جهة قروح امعا و اسهال صفراوی نافعست خواه جوشانده و خواه حقنه کنند و شربت او
که آب او را با قند قوام نمایند جهة تحریک اشتها و رفع صفرا و خمار و اخلاط رقیقه معده و خفقان صفراوی
و غثیان و اسهال نافع و گاه است که بسبب قوت جالیه باعث اطلاق شود و آشامیدن عصاره مانع صعود
بخار به دماغ و مضعف باه است و مضر سرفه و مصلح آن عسل و ضماد برگ عصاره او جهة درد سر و ابتدای ورم
حار معده و سایر اعضا و التهاب و اورام خصوصا با آرد جو جهة اسهال بی‌اراکه بغایت مفید و صمغ و آب
منجمد زرد بسیار جالی و با بورت و آشامیدن او با شراب مخرج سنگ مثانه و رافع سپرز و ضماد او
جهة قوبا و جرب متقرح و غیر متقرح مفید و دوام مالیدن او با روغن زیتون سترنده موی است و آب
چوب رز که در حین سوختن تراوش کند رافع ثآلیل و سترنده مو و خاکستر چوب او و نشاره آن با سرکه
رافع بواسیر و با روغن گل سرخ و سرکه و سداب جهة ورم سپرز و با پنبه کهنه در روغن زیتون و عسل جهة
شکاف عضل و سستی مفاصل و تعقد عصب نافع و با بوره ارمنی جهة بردن گوشت زیاد زخمها و با سرکه
جهة گزیدن هوام و سگ دیوانه و ورم غددی موثر و گاه دکرم کرده او جهة بواسیر و خوردن نیم درهم
جهة قرحه امعا مفید است و نوع بری رز را قوت قابضه قوی تر و شکوفه او بهترین اجزای او و دو مثقال
خشک آن حابس اسهال و مدر بول و قاطع نفث الدم و مقوی معده و مانع ترش شدن طعام در معده
و ضماد او رافع اورام و التهاب معده و ورم چشم و جرب و قلاع و قروح خبیثه و رادع مواد حاره
و حمول او قاطع حیض است و چون او را در سفالی بسوزانند جهة درد چشم و با عسل جهة داحس و ناخنه و سستی
دندان و رفع خون آن مفید است و آب طبیخ او بقدر سی و پنج مثقال با قدری شکر مسهل رطوبات و
مواد صفراوی است و رز جهة قطع خون لثه مجرب است و روغن رز که شکوفه او را اگر در روغن زیتون کرده

بعد از هر دو سه روز تجدید کنند با قوت قابضه و رادعه و قایم مقام روغن گل سرخ و حابس عرق
و جهة قروح ساعیه و جوشش دهان نافعست **کرنب** بفارسی کلم و باصفهانی قمریت نامند بستانی و بری
و بحری میباشد و قنبیط قسمی از بستانیست و مذکور شده و قسم معروف او را بخش چغندر و سبز و برگش سطبر
و اصناف و شامی و هندی و موصلی و اندلسی و مختلف الاشکال میباشد و مجموع آن مرکب القوی و در اول گرم و
خشک و مبهی و نیکو کننده رنگ رخساره و مولد منی و منوم و مانع صعود بخارات به دماغ و مانع مستی و باعث
سرعت حرکت اطفال و نیم پخته او مسهل و مهرای آن قابض و رافع خمار و ارتعاش و سرفه مزمن و عصاره او
با ایرسا و نطرون مسهل و با شراب رافع سم افعی و خوردن آن هر روز بقدر یک اوقیه رافع درد سپرز و گرفتگی
آواز و آب مطبوخ آن منقی مجاری عرق و مسکن درد سر و جهة سرفه کهنه و درد کمر و زانو و ورم حجاب و حشا
و تاریکی چشم که بسبب بخارات و رطوبات باشد نافع و مضر سوداوی مزاج و بواسیر و مولد سودا و خون غلیظ
و مضر محرورین و مصلحش پختن او با گوشت فربه و روغن بادام و شراب ممزوج و با آب و سکنجبین و دهن مبرود و
خردل و امثال آن و ضماد او رافع ریختن موی و با عسل و سرکه جهة نقرس و درد مفاصل و زخمهای عمیق و ضماد
برگ او با آرد جو جهة اقسام اورام و اجزای باد سرخ و شری و سرطان و با نمک جهة نار فارسی و با زاج
و سرکه جهة برص و جرب و سعوط آب او منقی دماغ و حمول آن با شیلم جهة رفع احتباس حیض و فرزجه شکوفه او
قاتل جنین و سوخته او بغایت مجفف و رافع قلاع و زردی دندان و سعفه و مانع روئیدن موی و با پیه خوک و
امثال آن جهة خنازیر و جراحات صلبه و دبیلات و با سفیده تخم مرغ جهة سوختگی آتش مفید و تخم او در
دوم گرم و خشک و مبهی و کشنده کرم معده و طلای او رافع نمش و کلف و قدر شربتش دو مثقالست
و کلم بری در شکل شبیه ببستانی و سفیدتر از آن و با زغب و تلخ و تخمش شبیه بفلفل سفید در سیوم گرم و خشک
و بسیار جالی و مقلو و پخته و تخم او بقدر دو درهم رافع سم افعی و تخمش بغایت محرک باه و کلم بحری برابر که او از

ونرم و شبیه برگ زراوند مدحرج است و طعمش شور و با تلخی و خوردن آن جایز نیست و در ضمادات محلله
مستعمل است و دو مثقال از تخم او در کشتن حب القرع بسیار موثر است کراث بفارسی گندنا و باصفهانی تره
و بدیلمی کوارنا مند بری و بستانی میباشد و بستانی را نبطی نامند و آن اقسام است آنچه برگش باریکتر و در تمام
سال موجود است کراث البقل و کراث المایده گویند و آنچه در آخر زمستان و اول بهار میرسد و شبیه پیاز
و قبه او مانند قبه پیاز است کراث شامی نامند و از مطلق آن مراد کراث البقل است در سیوم گرم و در دوم
خشک خوردن او بعد از غذا مانع ترش شدن طعام و ملین طبع و مدر حیض و ملطف و مبهی و رافع قولنج و مفتح
سده جگر و مقوی کمر و قوت باصره و منقی قصبه ریه و آبش بقدر سه مثقال و نیم قاطع خون بواسیر و محرک باه
و با عسل جهة جمیع امراض بارده و رطوبت سینه و با ماء العسل جهة سموم نافع و مطبوخ او با جو جهة ربو و درد
سینه مفید و عصاره خشک کرده او مسهل خون و با سرکه پرورده او منفتح سده جگر و سپرز و رافع قولنج و بول
برگ کوبیده او بتنهایی و با ادویه مناسبه مجفف رطوبات رحم و مانع ازلاق جنین و جلوس در طبیخ او که
با سرکه و آب نمک پخته باشند جهة انضمام فم رحم و صلابت آن مفید و ضماد او جهة گزیدن هوام و افعی
و با سماق جهة شری و ثالیل و با نمک جهة قروح خبیثه و طلای مطبوخ او جهة بواسیر و قطور آب او با روغن
گل و سرکه کهنه جهة درد گوش و دوی و سعوط او با کندر و سرکه کهنه جهة قطع نزف الدم و رعاف مفید
و چون گندنا را دو بار پخته بفشارند و جرم او را در آب سرد بخیسانند و با اطعمه استعمال کنند رفع نفخ و غلظ
آن کند و باعث لذت اطعمه میگردد و اقسام کراث از پیاز دیرهضم تر و نفاخ و مصدع و مفسد لثه و دندان و
مزاج حاره و مجرد و محرق خون و مورث تاریکی چشم و مصلحش کشنیز و کاسنی است و تخم او در آخر دوم گرم و خشک
و مبهی و با شراب بغایت محرک باه و دو مثقال او با تخم مورد قاطع نزف الدم و منفتح سده بلغمی جگر و محرک
اشتها و مقوی گرده و مثانه و رافع امراض بارده آن و بوداده آن بتنهایی و با حب الآس قاطع اسهال مزمن

و زحیر و محلل ریاح امعا و ضماد آن جهة گزیدن افعی و کلف و آثار و دردهای بارده و بخور آن جهة بواسیر
و با موم و قطران بخور کردن جهة درد دندان و اخراج کرم آن موثر و چون کوبیده آنرا در سرکه بریزند رفع
ترشی سرکه میکند و مضر ریه و مصلحش عسل و در تقویت باه از تخم کراث شامی قویتر است و کراث بری شبیه
ببستانی است و بسیار تند و مقطع و مفتح و بغایت مدر بول و حیض و محول و جاذب جنین و عصاره او مسهل سودا
و مورث اسهال دموی و پنج قیراط از تخم او با شکر که چند روز مداومت کنند رافع بواسیر است و از جمله
ادویه تریاق فاروق و جهة گزیدن هوام قویتر از تخم سایر اقسام است و ضماد آن رافع برص و ثالیل و
مقرح اعضا است و قسمی از بری که در کوهها یافت میشود برگش بسیار باریک است و با حدت و بسیار ملطف
و جهة درد معده و امعا و خوشبو کردن دهان قوی الاثر است کراث بفتح اول و تخفیف ثانی اسم عربی
درخت کوهی است برگش دراز و باریک و شاخهای نرم و پرشیر و در بلاد حجاز بسیار است و عشبة السباع
نامند شیر او را در اطعمه کردن رافع جذام دانسته اند کرسنه اسم عجمی نوعی از جلبانست و بفارسی گاودانه
و بعربی حب البقر گویند و آن دانه ایست مدور قریب بنخود و تیره رنگ مایل بسرخی و تلخی و تندی و غیر
ماکول است در اول گرم و در دوم خشک و مدر بول و ملین طبع و منقی سینه و شش و با تریاقیه و جالی و
با تقطیع و منفتح سده و آرد او که بعد از خیسانیدن و قشر کردن بعمل آورده باشند مسهل و محرک باه و مبرودین
و با سرکه رافع عسر بول و حرب کرده با روغن کنجد مسکن زحیر و مغص و با عسل و گردکان سمن بدن و مطبوخ او
با عسل جهة سرفه رطوبی و تنقیه ریه و رحم و عسر النفس و با سرکه جهة یرقان و سپرز نافع و ضماد او جاذب
خون بظاهر جلد است و جهة جرب و شکستگی اعضا و سعفه و شقاق و نار فارسی و تحلیل صلابات و قروح
خبیثه و ساعیه و التیام جراحات عمیقه و با زراوند مدحرج جهة رویانیدن گوشت بن دندان و با سرکه و
افسنتین جهة گزیدن عقرب و با شراب جهة گزیدن سگ دیوانه دافعی و گزیدن انسان سگ دیوانه گزیده

و با آب فلی و تخم خربزه جهة برص و با زفت جهة بزرگ کردن عضو موثر و در سرخ کردن رخسار قوی‌تر از سایر
ادویه است و مولد خلط فاسد و زیاده کنندهٔ خون و مورث اسهال موی و مصلحش گلاب و گل ارمنی
و قدر شربتش تا سه درهم **گروناک** کبابیست که بعد از نیم پخت کردن مرغ و امثال آن با آتش برشته کنند
جهة ترطیب معدهٔ حار و تقویت بدن مفید و مضر معدهٔ ضعیف و مصلحش سکنجبین است **گرویا** بفارسی زیرهٔ رومی
و زیرهٔ وشا و زیرهٔ قرنباد و گویند از زیره درازتر و مایل بزردی و با حدت تلخی است و گیاه بستانی او
بقدر ذرعی و برگش مانند شبت و گلش سفید و تخمش شبیه بزردک و پختهٔ او ماکول است و بری او قردمانا است
و گلش سفید مایل بکبودی میباشد و در سایر صفات مانند بستانیست و مذکور شد در آخر دوم گرم و در اول
سیوم خشک و ضعیفتر از قردمانا است و محلل ریاح و نفخ و ملطف و قابض طبع و مصلح اغذیهٔ نفاخ و مدر بول
و حیض و عرق و شیر و هاضم و مانع صعود بخارات بدماغ و محرک اشتها و آروغ و مانع تخمه و ترش شدن
غذا در معده و جهة اخراج حب القرع و کرم معده و خفقان بارد و ضیق النفس و ریاح گرده و مثانه و درد معده
و مغص و تقویت بدن و فربه کردن آن و تحلیل بلغم و گزیدن عقرب نافع و خوردن آن بقدر سه درهم با روغن
زیتون که بقدر کوکبی باشد تا یکهفته جهة ازالهٔ استسقا مجرب است و در سرکه پروردهٔ او موافق محرورین و قدر شربتش
تا پنج درهم و مضر ریه و مصلح او عسل و مضر گرده و مصلح او کثیرا و بدلش قردمانا است و انیسون و زیره
گرکی بفارسی کلنگ و ترکی درنا نامند گوشت او در دوم گرم و خشک و مفتح سده و مقوی بدن و محلل
قولنج و دیرهضم و مولد خلط غلیظ است و مصلح او آنست که یکروز بعد از ذبح با سرکه در روغنها استعمال
کنند و چینه دان آن جالب اسهال و مهرهٔ پس کوبیده دو درهم از خشک سائیدهٔ او با آب نخود مطبوخ
جهة درد گرده و مثانه مجرب است و سرگین او رافع کلف و خون او مسکن نقرس و مغز سر او جهة شب کوری
و با زبد البحر و سرگین سوسمار و شکر جهة بیاض چشم و آب حلبه جهة تحلیل اورام و موی و سوختهٔ او جهة بواسیر

نافع و سعوط زهرهٔ او با آب چغندر سه روز و با آب مرزنگوش بدستور سه روز تا یکهفته رفع لقوه میکند
و مجرب دانسته اند بشرطیکه در آن ایام روغن گرده گاو بیاشامند و بالنده و بروشنی نگاه نکنند و اکتحال آن

کنند

جهة نزول آب و شبکوری نافع و اثر آبله و طلای آن جهة برص و جرب متقرح قوی الاثر است و سعوط زهره
و دماغ او از هر یک یکقیراط با روغن زنبق دافع نسیان و سفیدی موی سر و ریش است بشرط تکرار
و تقویت حافظه بعد از آن و آشامیدن پیه او با سرکهٔ عنصل جهة ورم سپرز بغایت موثر است **کرگدن** حیوانیست
از جاموش بزرگتر و پوست او سیاه و صحرا ار و در غایت صلابت و شاخ او منحصر بیکعدد و بشکل کله قند و از
روی بینی او رسته و صورتش بخوک اشبه است بخور شاخ او جهة بواسیر و عسر ولادت و گریزانیدن
هوام موثر و آشامیدن آن از ظرفی که از شاخ او ساخته باشند جهة رفع بواسیر مفید و طلا کردن پیه او
مورث مهابت است **کرش** شکنبه و روده‌های حیوان از اشامست و بهترین او از گوسفند و بز جوانست
و بعضی او را سرد و خشک و جمعی گرم و تر دانسته اند کثیر الغذا و دیرهضم و رافع تعفن غذا در معده و مولد خلط غلیظ
و مورث بلادت و صرع و سکته و تاریکی چشم و مصلح آن ابهر انجدان و سرکه و ادویهٔ حاره خوشبو است
کرکهن هجی است شبیه بسنبل رومی و از آن سرختر و در جمیع افعال مانند عاقرقرحا است و ای‌بکرو نزد جمعی
فاوانیا است **کرکم** لغت یونانی بمعنی اصفر است و نزد بعضی مراد از آن زعفران و نزد بعضی مامیران و نزد
جمعی حرق الصفر است **کرکند** اسم فارسی سنگیست شبیه بیاقوت سرخ و نزد بعضی عبارت از لعلست و بعضی
جنس دیگر دانسته اند **کروان** مرغیست شبیه بگنجشک و از گنجشک بزرگتر و پاهای دراز و در طبع مانند عصفور است
کرم دانه ثمر درخت اشنانست **کرکر** اسم صنوبر صغار است **کرعف** اسم قطن است **کرکیش** و **کرکاش** اقحوانست
کرکان اسم فارسی خندقوقا است **کرهای بری** بفارسی و رومی و جبلی قردمانا است **کراث رومی**
راسن است **کراث الکرام** کراث بری است **کراث البقول** و **کراث المایده** کراث بستانیست **کرفس** [illegible]

خرست کو و طبرستان جعفری نامند و برکش مانند کرفس بستانیست کرفس الماء قرة العین است کرفس جبلی و جعفری و ماقدونی فطراسالیون است کرمه بیضا و کرمه شایکه فاشرا است کرمه سودا فاشرشین است کردملین نوعی از سیسالیوس است کرنب الماء نیلوفر است کرنب نبطی کرنب بستانیست کرنیون قنطوریون رقیق است کروش الغنم فرفیون است کراع پاچه است واکارع مذکور شد کریز قثاء الحمار است و نزد بعضی قثاء الکبر کربل حماض است کردناج کردناک است کرات بلغت تنکابن قسمی از خرنوب بستانیست کرکبیره دوشس بلغت تنکابن نبلیت کرند اسم هندی سنباذج است کرداکوشت اسم هندی قط تلخت کرات اسم هندی قصب الزیره است کوهو البلوج اسم هندی کندش است کراوکلا اسم هندی کرسنه است کرر اسم هندی عصفر است کرسوه هندی شبت است کردار هندی خیارشنبر است کرپه هندی ارنب است کرانبه هندی قنطوریون دقیق است کرنج هندی وج است کرشان اسم ترکی اسفیداج است کرکیک اسم ترکی خروع است کرج اسم ترکی جص است کربی اسم ترکی ولدل است کرتکله اسم ترکی سام ابرص است کردکان اسم فارسی جوز است کرم شب تاب حباحب است کرم زمین خراطین است کرک ذیب است کربه سنور است کربه دشتی غبون است کرد آسیا غبار آرحی است کرده کلیه است کرم ایوب اسم فارسی غیوت است

کاف با زا

کرکس اسم فارسی نسر است کرجیل اسم تنکابن زعرور است کراکرد اسم تنکابن شقراق است کرف اسم دیلمی شعر الغول است کزبره بفارسی گشنیز نامند بری و بستانی میباشد بری را برگ ریزه تر و مایل بزردی و تخمش کوچکتر و هر دو عدد با هم ملاصق میباشد در جمیع افعال قوی تر از بستانی و از ان زبونتر است و بری و بستانی او مرکب القوی و نزد بقراط سردی و خشکی او در دوم است و جالینوس و شیخ الرئیس گرم دانسته اند و تازه او با اندک حدت و قاطع باه و نفوخ و سی مثقال از آب او کشنده و هفت مثقال آن با شکر مشهی و منوم و مانع تخمه و صعود بخار به دماغ خصوصا با سرکه و سماق و جرم او مسکن صفرا و التهاب معده و تشنگی و حابس تی

ودافع

و رافع ازلاق معده و تعلیق او بر ران باعث سرعت ولادت و ضماد او مانع انصباب مواد حاره و رافع اورام و باد سرخ و با نان خشک جهة قروح ساعیه و جرب و حکه و سلاق و رمد و با شیر دختران جهة ضربان چشم و با آرد جو محلل خنازیر و اورام صلبه و با آرد باقلا رادع خنازیر و امثال آن و قطور آب او در چشم جهة منع بروز آبله و حصبه و رفع زردی چشم مجرب و چون شرب را با آب گشنیز بسایند و با روغن گل سرخ طلا کنند جهة سرطان متقرح و غیر متقرح مجرب است و مضمضه با آب جهة جوشش دهن و سوزش زبان نافع و قدر شربت از آب او یک وقیه و از جرم او تا سه وقیه و بدلش برگ خشخاش و کاهو است و تخم او که گشنیز خشک عبارت از آنست در دوم سرد و در سیوم خشک و مفرح و مقوی دل و مانع صعود بخارات به دماغ و حابس اسهال دموی خصوصا بوداده او و رافع خفقان و هیضه و سوس حار و خمار و درد سر و با صندل و افیون جهة تقویت معده و رفع آروغ و باهی و تجفیف مولد منی و مسقط کرم معده و مانع تکون آن و ضماد او با عسل و روغن زیتون جهة شری و نار فارسی و امثال آن و ذرور او رافع خون جراحات و شربتی که از او ترتیب دهند جهة سدر و دوار و منع مستی شراب نافع و مصنوف او که در سرکه خیسانیده و باشند همین خاصیت دارد و خاییدن او رافع بوی شراب و سرعت مستی است و مضر صاحب ربو و ضیق النفس و مسکن نعوظ و محلل و مقلل حیض و زیاده او مورث نسیان و اختلال ذهن و مصلحش انیسون و تخم نیم برشت و شراب و سکنجبین سفرجلی و قدر شربتش از پنج درهم تا یک وقیه است و بدلش تخم کاهو و خشخاش کزانگبین شبنمی است که بر درخت کز و بر سایر اشجار می نشیند و مانند ترنجبین منعقد میگردد و هرچه از درخت بید حاصل شود الطف و آنچه از درخت بلوط بهم رسد با قوت قابضه میباشد و بهترین او سفید صاف است که مخلوط به برگ نباشد در اول گرم و در خشکی معتدل و مقوی اعضای نفس و با قوت مسهله خصوصا بید انگبین و جالی و جهة خشونت سینه و ضیق النفس حار و سرفه و ریاح غلیظه دماغی و نزلات

نافع و قدر شربتش تا ربع رطلست کزبرة الثعلب قسم اخیر سندریطس است کزوان اسم فارسی بادرنجبویه
صحرائیست و در طبرستان کثیر الوجود است و مذکور شد کزمازج بجیم و کاف اسم ثمر درخت گز است
و اثل درخت کلان گز است و در اثل مذکور شد گز اسم فارسی طرفا است کزبرة البئر پرسیاوشانست
کزبرة الحمام شاهترج است کزبوشان بلغة ارستان حمحم بجیم است کزک ودع است کزنا اسم دیلمی انجره است

کاف با سین

کزر اسم فارسی جزر است کژدم اسم فارسی عقرب است کهول ابن تلمیذ تصریح نموده که آن ثمریست
بقدر انگشتی و در رنگ و شکل شبیه بخیارشنبر و اندک عریض و اندامی و بقدر دانه خیارشنبر و درخت او
در روم میباشد سرد و خشک و بسیار قابض و یکدرهم او در قطع خون اسهال دموی و فرو آن در رفع
نزف الدم جراحات بیعدیل است کیلا و کیلا اسم نبطی چوبیست شبیه برناس و در و سیاهی و
سرخی غالب و مانند صمغ با چسبندگیست و تخمش شبیه بحب الرشاد و گویند پوست درختیست
شبیه بلیخه سیاه و در دوم گرم و در اول خشک مقوی معده و منفتح سده گرده و رحم و مدر بول حیض
و جالی مثانه و در فربه کردن بهتر از اندرزاو نیکو کننده رنگ رخسار و کشنده کرم معده و ستون او
جهة دندان متحرک و درد آن مفید و مضر ریه و امعاء و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا پنج درهم است کسنین
اسم رومی حشیشة الزجاج است کسوس خشخاش زبدیست کسب جرم و ثقل حبوبات که افشرده
روغن او را گرفته باشند کسن باقلای نخلست و نزد بعضی اسم فارسی کرسنه است کسیر زفت خشک است
کسفره کزبره است کسیتون دلبوث است کسته اذان الغزال است کسیلا ابن عرس است کسمه
خبز الطابق است کستوری اسم هندی مشک است کسیس اسم هندی زاج سیاه است کسنب اسم هندی

کاف با شین

عصفر است کشت برکشت اسم فارسی نباتیست مانند ریسمان باریک بهم پیچیده و اکثر آن پیچیده میباشد
و گلش زردی و برگش شبیه به نبات عقرب و شیرازی بحکت نامند و بهترین او هندیست در اول گرم

و در آخر دوم خشک و مسهل بلغم غلیظ و محلل و ملطف و ضماد او جهة اورام بارده و قوبا و جرب نافع و قاطع
باه و شیر و مصلح او حب الصنوبر و قدر شربتش یکدرهم و بدلش صنوبر است کشوث گیاهیست مانند
ریسمان باریک بی برگ و ساق او مایل بزردی و سرخی و بر خارها و گیاهها پیچد و گلش ریزه مایل
بسفیدی و تخمش کوچکتر از تخم ترب مایل بتندی و زردی در اول گرم و در دوم خشک و منفتح سده
احشا و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مقوی معده و جگر و دافع فضلات متعفن عروق و ملین طبع و جهة
تبهای کهنه و یرقان و تنقیه جرب و ربو و خناق و مغص و ضعف معده و جگر و سپرز و ریاح آن نافع و آب او
با سکنجبین مسهل صفرا و مطبوخ او در تفتیح و خصیانیده او در اسهال قوی تر و قدر شربت از آب او و دواتیه و
از جرم او در مطبوخات پانزده درهم و منقی و مصلحش کثیرا و تخم او در افعال قوی تر از سایر اجزا و ضماد او
جهة جرب و نقرس مفید و بوداده او قابض و قدر شربتش دو درهم و گویند مضر سپرز است و مصلحش سکنجبین و منفتح
و مصلح آن گل سنی و بدلش بادروج و دو ثلث او افسنتین است کشمش اسم فارسی زبیب بی دانه است
و مویز نیز نامند و بهترین او سبز بالیده است بهی و با قوت مسهله و خواص او در زبیب مذکور شد کشیخ
فقع است کشک الشعیر شیره جو است و در شعیر خواص او مذکور شد کشوث رومی افسنتین است کشا قطا است
کشته اسلوخودوس است کشن پنیرمایه خرماست و در طلع مذکور شد کشری ماش است کشنیز اسم
فارسی کزبره است کشک اسم فارسی اقط است کشف اسم فارسی سلحفات است کشمش کاولیان اسم
فارسی بقی است کشته اسم فارسی مقل است کشنیز کوهی اسم فارسی تخم مخلصه است کشون بادنجان بری است

کاف با عین

کعب استخوان متصل بساق است و بفارسی غاپ نامند و بهترین او کعب گاو و خوک است و خواص کعب خوک مذکور شده
و سوخته کعب البقر جهة سپرز و تقویت باه و با عسل جهة تقویت جگر و تفریح دل نافع و قدر شربتش تا سه
مثقال است و سنون او مقوی دندان ضماد او رافع برص و اکتحال او مقوی باصره است کعب الغزال فانید سنجر است

کاف با فا

ککک خبز الطابق است کفاله اسم فارسی احریض است کف الضبع نباتیست ربیعی چند روز پیش نمی ماند و برگش
مدور و کم عدد و مشق بقدر برگ کرفس و بر روی زمین پهن میشود و شاخهای او باریک بر روی زمین منبسط میشود
و از یک بیخ چند شاخ میروید و زغب دار و گلش زرد و سفید میباشد و نزدیک آبها و زمین نمناک میروید
در دوم گرم و خشک و ملطف غلظ و مقطع و جالی و محلل و بیخ او را جهة بردن گوشت زیاده و رویانیدن گوشت
صحیح و تنقیهٔ جراحات و رفع ثالیل مجرب دانسته اند و اکتحال او رافع بیاض است کف الهر نباتیست شاخ او
باریک و بقدر شبری و بر سر شاخ سه چهار برگ مستدیر و مشقق و بر زمین پهن شده و گلش زرد و بسیار
براق و با عطریه و تخمش بقدر زیتون و با شعبه و در اول بهار میروید و در طبع و خواص مانند کف الضبع و قوت
بیخ او معین حمل و ذرور او جهة قروح خبیثه و با عسل جهة ثالیل موثر است کف آدم نباتیست بقدر ذرعی و
برگش مستدیر و بقدر برگ مورد و تخمش مایل بسیاهی و زردی و درونش سرخ و تخمش را تخم کافشا بکتره و
با تلخی است و نزد بعضی گیاه بهمن سرخ است در اول گرم و خشک و رافع خفقان و محلل ریاح و مقوی جگر
و در افعال قایم مقام بهمن سرخ است و قدر شربتش یک مثقال کف الاجذم و کف الجذمی نیز نامند و نزد بعضی
درخت پنجنگشت است و نزد بعضی بیخ سنبل رومی و نزد بعضی کرمه بیضا است و بعضی گویند خصی الکلب است کف عایشه
اصابع صفر است و نزد بعضی جرجیر کف العقاب نبق است کف النسر فرنبلیت و کف الدابه نیز گویند و طغه
مصر اسم انتولوقندریون است کف السبع کف الضبع است و نزد بعضی کبیکج کف الکلب بداستانست
کف الاسد عرطنیثا است کف مریم اصابع صفر است و در عراق شجره را باین اسم نامند و در مغرب
بنطافلون را کف الذیب و کف الارنب خیطیانا است کفری پوست و غلاف شکوفهٔ درخت خرما است
و اصل شکوفه تازه مسمی بطلع و خشک آن موسوم بدقیق النخل و کشن است و طلع مذکور شده و کفری با عطریه
قویه و چون کهنه گردد سرخ میشود و قوتش زایل میگردد در آخر دوم خشک با حرارت کمی و برودت زیاد

دوو مثقال

دو و مثقال از سفوف او قاطع اسهال و طبیخ او قابض و نیم رطل کوفتهٔ او را چون با یک رطل و نیم آب بجوشانند
تا بنصف رسد و با وزن آن شکر بقوام آورند جهة درد مثانه و گرده و ضعف احشا و هیضه و منع انصباب مواد
بمعده و رحم مفید و سنون کفری مقوی لثه و رافع اکله و قروح خبیثه و به دستور ذرور او همین اثر دارد و ضماد او
مقوی معده و مفاصل و قاطع اسهال و با موم در ابتدا رافع جرب بشرطیکه چند روز بگذارند و غبار بسیار زمی
که غیر کشن است و بهر سد در جمیع افعال قوی تر از کشن و بغایت مقوی معده و رافع نزف الدم و سحج و قروح خبیثه
و اسهال است و عرق کفری را که بطریق گلاب گیرند که با عطریت و قابض و مقوی معده و رافع اسهال طولی
و سحج است و روغن کفری که بعد از رسیدن طلع نیکوب کرده با مساوی آن روغن زیتون سه چهار روز
حرکت داده صاف کنند سرد و خشک و قابض و حابس عرق و رافع قرحهٔ امعا و درد سر حار و مقوی موی و مانع
سقوط آنست و کفری بالخاصیه مانع فساد روغنها و مقوی فعل آنست کفر الیهود قفر الیهود است کف دریا
اسم فارسی زبد البحر است کف مس اسم فارسی زهرة النحاس است کفتار اسم فارسی ضبع است کف شیشه
اسم فارسی سقمونیا است کف اسم فارسی زبد است

کاف با کاف

ککری اسم هندی قثا است ککر بله اسم هندی نیلوفر است
ککر بان اسم هندی دجاج است گلگلیک اسم ترکی قبج است گلگلیک اودی اسم ترکی صعتر است ککر لغة
نکابن لبلاب کبیر است گکج اسم فارسی جرجیر بری است ککرا اسم چوبیست که از هند آرند و فعل بغاث دارد و مم
و هندا او را مغاث هندی می نامند

کاف با لام

کلیه بفارسی گرده و باصفهانی قلوه و بترکی بوگرک نامند بطی الهضم و مولد
خلط غلیظ و سریع الفساد و مقوی گرده و کمر است و بهترین او از حیوان جوان فربه و مصلحش ادویهٔ حاره و آبکامه
و سرکه است و پیه او ملین اورام صلبه کلب بری و بحری و اهلی میباشد بری را بعربی ابن آوی و بفارسی
شغال و بترکی چقال نامند و آن گاهی با سگ اهلی جمع میشود و توالد واقع میگردد و سگ آبی دو قسم است یکی
بحری و دیگری نهری و آنرا بفارسی خزنان گویند چه در شکل شبیه بخز میباشد و بعربی کلب الماء نامند و چند

از این قسم حاصل میشود و سگ اهلی اضافست و مجموع آن در آخر دوم گرم و خشک و بچه بیست روزه او گرم و تر
و چون او را با ادویه خوشبو پخته تناول نمایند جهت جذام مجرب دانسته اند و بجهه جنون و مالیخولیا قوی الاثر است
و پنیرمایه او بقدر ربع درهم رافع سموم و کلف و شیر او که از زائیدن اول باشد همین اثر دارد و قطور او
رافع حرقة البول و بیاض چشم است و چون بچه چشم نگشوده او را با ماء طبخ دهند بحدیکه با آب یکسان شود
و نه مثقال گندم را با آن آب بجوشانند تا جمیع آبها را جذب کند پس خشک کنند و مرغ سیاه یکساله را در
جای تاریکی با آن گندم تعلیف نمایند و بعد از اتمام مرغ را کباب نموده زن عاقر تناول نماید و غذای دیگر با آن
مخلوط نماید باعث حمل او گردد و از مجربات خصوصا چون سه روز سه قطعه مرغ پرورده در سه روز خورده
شود و در فربه کردن بدن نیز از مجربات و مکیدن بچه سگ پستان مرضعه را رافع انعقاد شیر و درد
پستانست و استخوان و عصب سگ با استخوان و اعصاب شکسته و پاره شده انسان التیام پذیر است
بخلاف سایر حیوانات و کباب جگر سگ دیوانه جهت رفع سمیت سگ دیوانه گزیده بغایت نافع است و ضماد
خاکستر او جهت شقاق و بواسیر و حکه و زخمهای کهنه و با سرکه جهت سگ دیوانه گزیده موثر است و طلای زهره او
مانع رویدن موی زیاده چشم و بول او رافع ثالیل و آشامیدن او مانع حمل و بول او جهت خنازیر مفید است
و غرغره و نفوخ و ضماد سرگین خشک او جهت خناق مجربست خصوصا چون تعلیق با استخوان لقط کنند و آشامیدن
خون خشک کرده او تا بقدر پنج درهم و بدستور سرگین خشک او جهت اسهال مزمن و ذرور سرگین آن جهت زخمهای
کهنه و تحلیل اورام قوی الاثر است و تعلیق دندان نیش او که نابنا مند رافع خرخره در خواب و حرف زدن
در حالت نوم و رافع یرقانست و چون ذباب او را با ناب گربه و موی ایشان بخور کرده هر دو را در خانه
دفن کنند باعث حدوث فتنه در آن منزل شود و محمد بن زکریا فرموده که چون قضیب او را خشک کرده بر ران بندند
بغایت معین جماعت و کلب بری در سوم گرم و خشک و در خواص مانند اهلی است **کلب الماء** قسم بحری او بقدر

سگ اهلی و بزرگتر از آن و دست و پای او بسیار کوتاه و بی دنباله و کثیر الوبر است و پوست او ظرف نفط
میکنند و یکمثقال از زهره او سم قاتلست و علاج پذیر نیست و جالینوس منع نموده که اکتحال او رافع بیاض است
و یونس گوید که گوشت تازه او جهت نقرس بسیار مفید است **کلب بری** بقدر گربه و بزرگتر از آن و شبیه بدلق
و دست و پای او دراز و دنباله او مانند دنباله گربه است و در رودخانها میباشد خصوصا در دستگاه و دارو است
کثیر الوبر است و در تنکابن او را سنگ نامند و چند از او حاصل میشود و حقیر مشاهده نموده که صیادی در ایروان
چند را از آن قطع کرده بعد از جوشانیدن در آب و خاکستر دود و کاه و خشک کردن رنگ و بوی آن را زایل شد
و نوعی از استحاله در آن معلوم کرده و خواص و افعال کلب بری قریب بکلب اهلی است **کلب الغاری** کلب بری است
قطب الکلب سگ دیوانه است **کلس** بکسر اول اسم جنس اجسام سوخته است که بحد سفیدی رسد و اجزای او بسبب
احتراق از هم بریزد مثل آهک و پوست تخم مرغ و صدف و حلزون و امثال آن و اسم مطلق او مراد اطبا آهک است
که او را جیر و نوره نیز نامند و جالینوس اسم کلس را مخصوص پوست تخم مرغ سوخته و آهک دانسته و غیر آن مراد
اهل صناعت اعم از آنست و بهترین کلس البیض آنست که پوست تخم مرغ را که از [illegible] برداشته باشد آنرا گرفته در کوزه
گل انداخته گرده چند شبانه روز در کوره کوزه گری بگذارند تا سفید شود و بهترین معدنی آنست که از سنگ رخام و
سنگریزه های صلب حاصل آورند و آب ندیده و آن در آخر اول گرم و در آخر دوم خشک و تا بیست روز قوی القوت
و باحدت و محرق و مقرح جلد و آب دیده قسم حجری آنرا تا سه روز قوت احتراق باقیست و بعد از آن [illegible] میباشد
و موی را در مدت بعیدی می برد و زرنیخ در بردن موی تقویت فعل آهک و ثفل عصفر و برگ شفتالو رافع بد بوی
اوست و روغن گل سرخ و آرد عدس و توتیای مغسول و گل سرخ سائیده رافع جراحت سوزش است و آهک
شسته مایل باعتدال قاطع نزف الدم و مکرر نفوخ کردن و فتیله را بسفیده تخم مرغ آلوده و با آهک مغسول
آغشته در بینی گذاشتن در قطع رعاف مجربست و ضماد او مقوی اعضاء و حابس اسهال و جهت سوختگی آتش و منع ادرار

عرق و با پیه خوک جهة گشودن حل و ورم صلب و روغن زیتون که در آن جوشانیده باشند جهة منع نزلات
و برودت هر عضوی مفید است و کلس البیض جهة جمع خون جراحات تو تیره و جهة جرب حکه و رو یانیدن گوشت
زخمها و جبر کسر اعضا مجرب و فرزجه او قاطع خون حیض است و گویند چون او را با شش آن نمک و ربع آن طرطیر
سائیده با نه مقابل او سرکه تنقیه کرده پس تقطیر کنند مقطر مذکور کبریت را سفید میکند و سیماب را منعقد می سازد
و خوردن آنکه گشنده است بدر معده و عسر بول و غشی و اسهال دموی و آبی که در وکرر ایک را ریکه باشند
هر یه با آن ملخ نمایند گشنده است در اندک زمانی و از اسرار مکتومه است کلخ لغة سریانیست و بغدادی گوید
که نزد اهل مغرب نباتیست برگش شبیه برگ درخت سیب و قابض و رافع نفث الدم و اسهال دموی
و جهة گزیدن افعی و سوداء و بهق رعاف مفید و تخمش بسیار گرم و مدر عرق و رافع عفونت و از تول او
ظاهر میشود که مذرو طالیس باشد و در اینجا تصریح نموده که مانند اشنان بی برکت و در اینجا بیان نموده
که برگش مثل برگ سیب است کلیانی اسم اشق است کلرج راسن است کلیکان کشنج است کلک سیکران
جرجیر است کلاغ سفید و کلاغ پیسه اسم فارسی غراب ابقع است کلاغ سیاه اسم فارسی غراب کبیر
و غراب الذرع است کلیم شو اسم فارسی آذربو است کل عقرب باصفهانی اسم سطاریون است
کل ماشغان بلغة خراسان زرین درخت است و بلغة تبریزی حماحم است کلاجیک بلغة شکابن وزغ است
کل کافش بلغة اصفهان احریص است کلنار اسم فارسی انار است کل مشکو اسم فارسی نسرین است
کل آفتاب پرست اسم فارسی آذربونست کل گندم اسم فارسی جوز جندم است کل سنگ اسم فارسی
خزاز الصخرات است کل کمبر کاف اسم فارسی طین است کل نجاران طین الاحمر است کل خوردنی طین
الماکول است کل حنا بضم اول فارسی فاغیه است کل دشش نظر اسم فارسی مجنج است کل سرخ ورد
احمر است کل رعنا ورد الحماق است کل در نغل اسم فارسی زهره است کلم اسم فارسی کرنب است

کاف بامیم

و کلم رومی را قنبیط نامند کمنک اسم فارسی گرگی است کلاب مار الورد است کلیک اسم فارسی و لیکت
کلاکلا اسم دیلمی لوف الکبیر است کلاونجی اسم هندی شونیز است کلنده اسم هندی بطیخ زرقی است کلی اسم
هندی بسد است کچری اسم هندی خبازیست کلبی اسم هندی کبد است کلجین اسم هندی خولنجانست
کلبتی اسم هندی حب القلت است کلگونه بفارسی سرخی نامند از سفیداب و در لک ترتیب میدهند و جهة صفای
بشره و سرخی رخسار مستعمل زنانست کلیس بلغة مازندران جری است کماشیر صمغ کرفس کوهی است شبیه
بجاوشیر گویند اسم هندی جاوشیر است و در آخر سیوم گرم و خشک مدر بول و حیض و مسقط جنین و محلل صلابات
و مسهل بلغم و رافع استسقای لحمی و زقی و قدر شربتش از یکدانگ تا نیم درهم و مصلح او کثیراست کمثری
بفارسی امرود گویند بستانی و بری میباشد و بستانی آن ترش است و شیرین او اقسام است و بهترین اقسام
شیرین او چینی است و نطنزی و چینی مخصوص بلاد و امغان و ممدوح شیخ الرئیس است و نطنزی در اکثر بلاد دری
و نطنز موجود است و بهترین امرود بلاد آذربایجان ملخی است و امرود شیرین معتدل مایل بحرارت در دوم تر
و جاذب بخارات و مفرح و مقوی معده و ضعف دل و رافع تشنگی و خفقان و نزلات و سوزش مثانه و ملین طبع
و با قوت قابضه بعد از تلیین و معدل خون و مرطب دماغ و جهة رفع سمیت فطر مفید و مولد نفخ و قولنج و مصلح او
زنجبیل مربی و راز یانه است و بهترین اقسام امرود ترش آن لطیف رسیده است و در اول سرد و در دوم
خشک و قابض و مقوی جگر و معده و مشتهی است و مسکن حرارت خون و غلیان صفرا و رافع تشنگی و بعد از طعام
مسهل بعد و قبل از آن قابض و مولد خلط صالح است و مضر مشایخ و مصلحش عسل و جوارشات و کند رو مازریون
و مجفف آن غلیظ و مورث قولنج است و دو مثقال تخم هر دو امرود در آکشنده کرم معده دانسته اند و شکوفه او
مقوی دل و مفرح و قاطع نزف الدم و اسهال و ضماد او جهة ورم حار چشم نافع و برگش جهة اسهال و التیام جراحات
و چوب و برگ سوخته او نایب مناب توتیا و صمغ او محلل و منضج و تقویت و نوع بری او قلیل الحلاوت گویند

ورق آب و با خصوصیت و بسیار قابض مسدد است و ذرور خشک او جهة رویانیدن گوشت جراحات و سفوف آن
جهة اسهال حار و خاکستر چوب او فاوزهر فطر و امثال آن و مضر عصب و مورث قولنج و مصلح او ادویه حاره و شربتش
و عسل است و رب امرود قابض طبع و مقوی حار کمادره ماکول و هر یک مذکور شد کمافیطوس معرب از خامانیطس
یونانیست که بمعنی صنوبر الارض باشد نباتیست در بو شبیه بصنوبر و در طعم تلخ و با اندک قبض و تندی و ساقش بلند
نمیشود و برگش در پیچیدگی و ترکم و پری از رطوبت شبیه است بحی العالم صغیر که بفارسی همیشه بهار نامند و برگش
ازان ریزه تر و با زغب و رطوبت چسبندگی و شاخهای او مایل بسرخی و گلش زرد و باریک و تخمش از تخم
کرفس کوچکتر و بیخش سفید و از ماه نیسان تا سرطان استمرار دارد و قوتش تا ده سال باقیست و مولف اختیارات
تصریح نموده که گلش بنفش و برگش شبیه بصعتر است و در شیراز ماش داروا نامند و ظاهرا این کلام نیز از جمله
اشتباهات او باشد در دوم گرم و در سیوم خشک و مستعمل از و برگ و شکوفه و تخم اوست مفتح سده و مدر بول
و حیض و منقی و جالی اعضای باطنی و مسهل بلغم غلیظ و جهة استسقا و یرقان و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و تحلیل ریاح
مفید و با توبال النحاس و راتیانج مسهل عظیم زرداب و منقی رحم و سایر اعضاست و مداومت او با آب بادیان
و عسل شهد رافع عرق النسا و ذکر و ضماد او جهة اندمال جراحات و صلابت پستان و با عسل جهة منع خله ساعیه
نافع و مضر ریه و مصلحش انیسون و قدر شربتش از دو درهم تا سه درهم و بدلش بوزنش سیساالیوس و نصف آن
سلیخه و باید در هوای بسیار گرم و در مزاج اطفال و محرورین استعمال نکنند کمادریوس معرب از خاماذریوس است
که بمعنی بلوط الارض باشد نباتیست طولش قریب بشبری و برگش ریزه و در شکل و رنگ و تشقق شبیه ببرگ بلوط
و طعم آن تلخ و با اندک تندی و گلش بنفش و ریزه و منبت او سنگلاخها و تخمش ریزه تر از انیسون و با حدت
و در تموز یافت میشود و قوتش تا هفت سال باقیست و ابن ابی خالد افریقی در کتاب اعتماد تصریح نموده که کمادریوس
بیخ درختیست شبیه ببلوط در اول دوم گرم و در آخر آن خشک مدر بول و حیض و رافع امراض سپرز و سرفه مزمن

دافع

دافع اخلاط غلیظه و در سایر افعال مانند کمافیطوس و جهة حصر بول و یرقان و شکاف عضل و اخراج جنین و استسقا
نافع و طبیخ چهار درهم او با سه درهم روغن زیتون و یک رطل آب که بثلث رسد و چند روز مداومت کنند
جهة سنگ مثانه و گرده مجرب دانسته اند و سه درهم سحوق او با شراب جهة غرب و با سرکه جهة ورم سپرز مفید و
روغنی که با آب تازه او یا آب طبیخ کل او ترتیب دهند جهة رفع برودت بدن و ریاح موثر و شرابی که در هر یک
رطل آب انگور دو مثقال از ان ریخته باشند یا یک مثقال و نیم او را در یک رطل خمر کرده مدتی گذاشته باشند
جهة تشنج و یرقان و نفخ رحم و فساد اخلاط و اصلاح مزاج فاسد و بدی هضم و ابتدای استسقا نافعست
و قدر شربتش سه درهم و در مطبوخ تا هفت درهم و مضر امعا و گرده است و مصلحش کثیرا و بدلش بوزنش
سیساالیوس و ربع او سلیخه و نزد بعضی غافث و سلیخه کمون معرب از خامون یونانیست و بفارسی
زیره نامند بری و بستانی میباشد و هر یک را اصناف مختلفه است سیاه بری و بستانی را کمونی کرمانی و
زرد را فارسی و شامی و سفید را نبطی نامند و اغبر زیره سبز است و در اکثر مکان میباشد و بری هر صنفی قوی تر از
بستانی و صنفی از بری سیاه و شبیه بشونیز و قوی الحرارت و از مطلق کمون مراد کرمانیست و یونانی
او را باسلیقون نامند و بعضی ملوکی است و بهترین اقسام کرمانی بری و زبونترین سفید بستانیست و قوتش
تا هفت سال باقیست و نبات او از رازیانه کوچکتر و برگش مستدیر و تبه او مانند شبت در اول سیوم
گرم و خشک و بسیار ملطف و مدر بول و شیر و عرق و حابس طبع و حیض و تریاق سموم و هوام و محلل
ریاح و نفخ و هاضم و محرک آروغ و ملطف لحوم غلیظه و جهة عسر نفس و تخمه و مغص صبی و رفع خواهش گل و
امثال آن و فواق رطوبی و ورم ریه و سپرز و بوداده او جهة اسهال رطوبی نافع و با سرکه پرورده آن
که بعد از ان برشته باشند قوی القبض و در رفع رطوبات معده قوی الاثر است و حقنه طبیخ او محلل نفخ
و فرزجه او با روغن زیتون قاطع حیض و مضمضه طبیخ او مسکن درد دندان و نزلات خصوصا با صعتر و قطور او

کاف با نون

بجهة قرحه چشم و جرب و باشنیده تخم مرغ جهة رمد حار و طلای او جالی بشره و آب افشرده او جهة طرفه و لک
جهة سبل و ناخنه و سعوط او با سرکه جهة رعاف و ضماد او با روغن زیتون جهة ورم سپرز و با آرد باقلا جهة سایر
اورام نافع و مضر ریه و مصلحش کثیرا و قدر شربتش دو درهم و بدل کرمانی سایر اقسام او و بدل کمون شامی کرویا
و تخم کندنا است و مداومت جرم و عرق او مورث لاغری و زردی رخسار است و چون آب زیره را بر بدن
مولود در حین ولادت بمالند بالخاصیة در مدت العمر منع تکون قمل کند و از مجربات دانسته اند و قسم نبطی او را
که بفارسی زیره سبز نامند ملین طبع و نوع بری که شبیه بشونیز است جهة گزیدن هوام و تقطیر البول و
اخراج سنگ گرده و مثانه و خون منجمد آن بعدیل و چون با آب کرفس بستانی بنوشند و با سرکه جهة فواق و
کرم معده و ضماد او با روغن زیتون و عسل رافع خون مرده تحت جلد است و جهة ورم حار انثیان مفید
کمون حبشی قسمی از کمون بری است شبیه بشونیز و مذکور شد کمون حلو انیسون کمون رومی و ارمنی کرویا است
کمون اسود زیره کرمانیست و در بعضی بلاد شونیز را باین اسم نامند کمون هندی شونیز است کمون نبطی زیره
سبز است کالیون ماذریون است کمکام صمغ ضرو یمنی است و بفارسی حب لبه گویند و در حصی لبان مذکور
شد کاة تبی گوید بلغة سریانی باد آورد است و بفارسی گیاهی است معروف که دواب را با آن تعلیف میکنند
و جلبنت منتن صمغ اوست کجاین اسم هندی نوعی از خس است کهان اسم هندی تخم انجره است کاد
اسم هندی مومیائیست کوی اسم هندی عنب الثعلب است کیز اسم فارسی بول است کش اسم ترکی فضه است
کندر صمغی است مخصوص بلاد شحر و عمان و جبال یمن سفید بر و صلب و مایل بسرخی او را کندر ذکر و سفید سست را
انثی نامند و تازه او را که در اثنا نها حرکت داده باشند مدحرج گویند و پوست رقیق او را که از سائیدن بیکدیگر
جدا میشود قشار کندر نامند و آنچه غیر صفایحی و مانند آرد باشد دقاق کندر و توتیای ثابت سال باقیست و معشوش
او از آتش شعله درنمیگیرد و درخت او بقدر دو ذرع و خاردار و برگ و تخم او شبیه ببرگ و تخم مورد و در دوم گرم

و درسیم

رفع برودت

و در سیوم خشک و ملطف و محلل ریاح و حابس سیلان خون ظاهر اعضا و محبت دماغ و نفث الدم و مقوی
دل و معده و باضمه و حافظه و مجفف بلغم و باتریاقیه و بهی و نشی و مقوی روح حیوانی و دماغی و نفث الدم
و جهة خفقان و صاف کردن آواز و با مصطکی جهة رطوبات دماغی و غشیان و قی و اسهال رطوبی و نیم درهم آن
با شل آن ناشتا جهة زحیر و با روغن زیتون و عسل جهة درد بارده استخوان که مزمن شده باشد و با صمغ
بطم رایحه کریهه خیشوم و عسر النفس و سرفه مزمن رطوبی و ربو و با عسل و شکر جهة ضعف معده و ریاح غلیظه و نسیان
و با مویزج و صعتر جهة ثقل زبان و باز رده و تخم نیم برشت جهة تقویت باه و تولید منی خصوصا با جوز و بسباسه
و اکتحال او جهة جلای بصر و قرحه چشم و خون منجمد در آن و دمعه و سلاق و بیاض و جرب و حکه و ظلمت چشم
خصوصا با عسل و ذرور او جهة قروح خبیثه و ساعیه و قرحه مقعده و ضماد او جهة قوبا و ثالیل و با پیه مرغابی جهة جراحت
سوختگی آتش و شقاق که از سردی هوا بهم رسیده باشد و با نطرون جهة قروح رطبه سر و با روغن گنجد جهة تحلیل
صلابات و با روغن مورد جهة ریختن مو و با عسل جهة داحس و با زفت شکاف عضل و با شراب جهة درد گوش و
با قیمولیا و روغن گل سرخ جهة اورام حاره پستان و با ادویه مناسبه و محلله جهة ورم احشا مفید و بخور او
جهة رفع وبا و سرفه رطوبی و قوبا و گریزانیدن هوام و خائیدن او جهة سرفه رطوبی و تقویت دندان
و لثه نافع و چون یک مثقال او در آب خیسانیده آن آب را بنوشند و مداومت نمایند جهة رفع
نسیان از مجربات دانسته اند و اکثار او محرق خون و بلغم و مصدع محرورین و باعث جنون و جذام و
بهق سیاه و مصلحش برنج فارسی و شکر و قدر زیاد او با شراب و سرکه کشنده است و قدر شربتش نیم درهم
و بدلش مصطکی است و قشار کندر خشک تر از کندر و شدید القبض و مجفف قوی است و بجهة نفث الدم بغایت موثر
و مقوی معده و مانع سیلان مواد باعضا و رافع قرحه امعا و حقنه او نیز بدستور جهة قرحه امعا مفید است
و ضماد او بر شکم قاطع اسهال و کشنده کرم معده است و دقاق کندر لطیف تر از کندر و منضج و جالی و دافع ال

ضعیفتر از قثاء کندرست و تخم درخت کندر رافع اسهال دمویست و دخان کندر که دود کندر است گرم و
خشک و مسکن درد چشم حار و مانع سیلان رطوبات بچشم و منقی قرحه و التیام دهنده و آنست کندش
بیخ نباتیست شبیه بکنگر برگش مابین سرخی و سفیدی و در شام لباس پشمینه را با و میشویند و ظاهر بیخ او
مایل بسیاهی و درونش مایل بزردی و تند بو و در سرطان میرسد و قوتش تا بیست سال باقیست در آخر
سیوم گرم و خشک با سمیت و محرق بلغم و مخرج مرة السودا و بلغم غلیظ و محلل ریاح و مقیی و مدر بول و
حیض و مخرج جنین مرده و قاتل زنده و مقوی جگر و معده سرد و جالی و بغایت عطسه آرنده و آشامیدن
و طلا کردن آن جهة استسقا و سپرز و یرقان و عرق النسا و مفاصل و طلای او با عسل جهة بهق و برص و حکه
و قوبا و سوطا و با آب بقدر یکعدس جهة امراض بارده دماغی و با روغن بنفشه جهة شبکوری
و ضعف باصره و رفع بیهوشی مصروع و سکوت و بی حسی صاحب فالج و ضماد او با دو وزن او زرنیخ
و روغن زیتون جهة رویانیدن موی داء الثعلب و داء الحیة مجرب و قی کردن آن جهة عسر النفس
و ربو و با پنج کبر و جاوشیر جهة ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و تنقیه سودا نافع و روغنی که در ان
جوشانیده باشند جهة امراض بارده گوش خصوصا جهة کرم آن و جهة حکه آتشی الاثرست و قدر شربتش
جهة قی کردن یکدانگ تا دو دانگ و جهة سپرز و یرقان و امثال آن یکدانگ تا پنج قیراط و اولی اجتناب از
شرب اوست و دو درهم او کشنده و خناق و درد شکم و تشنگی مفرط و مضر ریه و مورث کرب و غشی و
مصلحش کثیرا و شیره تازه و بدلش جهة قی مثل او جوز القی و ثلث آن فلفل و در غیر آن دو وزن و نصف آن
شیطرج کندسس بلغة طبرستان قسم کبیر زعرور است و ترکی از کیل نامند قابضتر و لذیذتر از زعرور
و در افعال قویتر و دوام او زیاده از وست کنگرزد اسم فارسی صمغ الحرشف است که بفارسی کنگر نامند در دوم
گرم و در اول خشک و منقی صفرا و بلغم و ضماد او محلل اورام و قدر شربتش از یکدرهم تا دو درهم و بدلش جوز

القی است کنهان اسم خطی نباتیست مثل درخت کوچکی برگش در رنگ و صورت شبیه ببرگ شفرو (?) و در بو مانند او
و شاخهای او از یکشاخ سطبر رسته و نرمتر از درخت حبة الخضرا و در سیوم گرم و خشک و بوئیدن او
مسخن دماغ و شرب او مسخن معده و جگر و معین هاضمه و بالخاصیته در جائیکه او باشد عقرب در انجا نمی‌باشد
و اگر برگ او را بر عقرب بپاشند در حال میرد و مضر طحال (?) و محرق خلط و قدر شربتش یکدرهم است کندی
نباتیست شبیه به نبات رازیانه و زرد و برگش عریضتر از ان و در بو مانند کندر در سیوم گرم و خشک
و در اکثر افعال قایم مقام کندر یافته اند کندر رومی مصطکی است کنجورس اسم یونانی جاورس است کندش
الدواب عود العطاس است کنجده اسم اصفهانی انزروت و در دیلم کیتچو (?) نامند کنجد اسم فارسی سمسم است
گندم اسم فارسی بر است کنگر اسم فارسی حرشف است گنگم هندی زعفران است گندم مکه اسم دیلمی
خندروس است و در اصفهان ذره مکه نامند گندم دیوانه اسم فارسی شیلم است کنگرخر اسم فارسی
باد آورد است کنه اسم فارسی قراد است کندنا اسم فارسی کراث است اسم فارسی نبق است
و بلغة مازندران اسم درخت نبق است کنب اسم فارسی قنب است کنجشک اسم فارسی عصفور است
کندرو اسم هندی کندر است کنبیل اسم هندی قنبیل است کندرف اسم هندی کبریت و کندهک
و گندک نیز نامند کنیر اسم هندی خرزهره است کنده اسم هندی نیشکر است کندهل اسم هندی فقرا (?)
کند اسم هندی صمغ است کنبوره اسم هندی خراطین است کنواهی اسم هندی عنب الثعلب است کندا
هندی بصل الفار است کندسیر بلغة هندی ساذج است کنهال هندی حلبة است کندنا هندی جندقوقی است
کنول هندی نیلوفر است کومه بلغة اصفهانی نوعی از مریست که مایه آنچه را در شیر حل نموده
استعمال میکنند در خواص قریب بمری و تخفیف او کمتر از ان و مضر سینه و سرفه نیست اما اکثار او باعث
تبهای عفنی و اورام مزمنه است کوستیل لغة تنکابن و دیلم است و ابن تلمیذ بلغة طبرستان دیو دار

کاف با واو

وبلغة مازندران کوزن گیاه بیابان نموده وآن نباتیست برگش شبیه برگ نارنج وساق او زیاده بر دو ذرع
وتخمش سیاه وبقدر آلو بالو وظاهر تخمش سیاه ودرونش سفید واو غیر تفاح است وبالخاصیه هر فعلی که قالع آن
درحین قلع او کنند هر قولی که متعلق کرد وشارب آن همان قول وهمان فعل مبادرت نماید واز آن مودی است ومستعمل این
در ولایت دیلم برگ اوست ودر اطعمه استعمال مینمایند در آخر دوم گرم وخشک ومسکر ومورث بیخوابی وبیهوشی ورافع
سلس البول وبول در فراش ودرد مفاصل وامراض بارده ورطبه وقدر شربت از برگش که با اطعمه طبخ نمایند تا دو درهم
واز تخمش نیم درهم واکثار او مورث جنون وکشنده است کوارع جمع کراع است ومذکور شد کور اسم فارسی
مقل است کوهان کنهان است کوایف باد آورد است کوز گندم جوز گندم است کوکب شاموس طین شاموس است
کوک خس است کوبر اسم هندی اخثاء البقر است کوکب الارض طلق است ونزد بعضی قیمولیا کور النحل اشیان
زنبور العسل است کولان نوع از اسل است کورکیا اسم فارسی اذخر است کوشاد اسم فارسی جبلیا است
کوفلن اسم رومی اشنه است کوکافیلون اسم سریانی اجاص است کوله پر اسم فارسی انجدانست کورزه اسم
فارسی خرنوب شامی است کویج اسم فارسی زعرور است کوش ماهی اسم فارسی شنج است گوگرد اسم فارسی
کبریت است کوسپند اسم ترکی الیه است کون بفتح اول ودوم اسم فارسی قثا است گوگرچین اسم ترکی
حمام است کوکل اسم هندی مقل است گوکرا اسم هندی ثعلبست کوره اسم هندی فرس است کوت اسم هندی
قط است کوچونی اسم هندی حب النیل است گوگری هندی دجاج است گوگرونده هندی کافیطوس است
کوکامندی اسم هندی خصی الثعلب است کوکم اسم خراست کوند هندی صمغ است کومه تره اسم مازندرانی

کاف با

حرف با طلی است کهربا هندی کویند از نوع مهره است واز دریای مغرب بساحل می افتد وبعضی را
اعتقاد آنکه صمغ درخت جوز وغیر آنست واز بلاد روس ومغرب وبلغار خیزد ونزد بعضی آب جمد است
درجزایر بحر مغرب مانند موم منجمد میکرده وحقیر قطعه از کهربا مشاهده نموده که کسی دران مانده ومنجمد ومتحجر شده بود

ومحمد بن احمد معدنی است ومغربی آن قویتر از طرابلسی است واز اقوال قدما ظاهر میکردد که کهربا وسندروس
مخصوص بلاد هند وکهربا مختص بلاد مغرب وشمال باشد ودر ربودن کاه هر دو شریکند وسندروس اندک
حرارتی که از مالیدن بهم رسد جذب کاه بهم میرسد جذب کاه میکند وکهربا محتاج بمالیدن زیاده است و
در سندروس سرخی غالبست ودر کهربا زردی وصلابت ودر حین سوختن بوی شاخ سوخته از آن ظاهر میکردد
وبهترین کهربا آنست که در ساحل بحر مغرب واز زمین مزارع مغرب بهم میرسد ودر گرمی معتدل ودر دوم
خشک ونزد بعضی دراول سرد است ومقوی معده ودل ومفرح وقاطع نزف الدم جمیع اعضا وحابس
نفث الدم وحیض ونزلات دماغی وقی جهة اسهال دموی ویرقان وخفقان وحرقة البول وضعف گرده
وسنگ مثانه وبا مصطکی جهة حصر بول وبالخاصیه جهة زحیر نافع وطلای او جهة شکستگی اعضا وبا مورد
جهة منع عرق ضعفا وبا صبر جهة ساقط کردن دانه بواسیر وبا آب جهة سوختگی آتش وتعلیق او جهة حفظ
جنین از اسقاط ورفع یرقان مجربست وتعلیق او بر معده جهة منع تخمه وبا خود داشتن جهة تقویت دل و
دفع خون [illegible] خون وذرور او جهة التیام زخمها مفید است وچون بوزن چهار شعیر او را در طالع سرطان
صورت بوزینه قایم الذکر نقش کنند حامل آن از جماع فتور نیابد وگویند مضر سر ومصلحش بنفشه است
وبدلش سندروس واگر یافت نشود دو وزن آن طین ارمنی وثلث آن سلیخه است ودر تفریح مروارید
ودر رفع طاعون مرجان وقدر شربتش نیم مثقال است کهیانا اسم سریانی شاخ نبات فا وانیا است
کهیله کنیلا است کهلا اسم اصفهانی قلی است کهول اسم هندی خرفه است کهیلم وکیمرک اسم
باو سنجانست کهری اسم هندی مرورة بی گوشت است کهرک هندی خرما است کهتا هندی
ترش است کهور هندی تیر است کهولکی اج هندی تخم خرفه است کهپنه هندی بعضی تقل پنیر است
کهر هندی اسم سافر حوانات است کهوکرد هندی حسک است کهلا هندی سلیخه است کهوریر هندی

کیله

کاف با یا

سوسمار است **کهونلی** هندی حب المحلب است **کیاه قیصر** اسم فارسی اکلیل الملک است **کیاه جالینوس** اسقولوقندریون است
کیمرس قزه است **کیلج** کاوی است **کیل دارو** اسم فارسی سرخس است **کیرا** اسم فارسی مصطکی است **کیکوارش**
اسم طبری قسمی از دوقس است و خودکورش **کیله** هندی موز است **کیره** هندی خیار است **کیهون** هندی
خطمی است **کیرد** هندی مغره است **کیسر** هندی زعفران است **کیتی** هندی خبث الحدید است **کیان پل** هندی
دار شیشعان است **کیکر** هندی خار مغیلان است **کیکر کا شیر** اسم هندی اقاقیا است

لام با الف

حرف اللام لادن
رطوبتی است که از درخت کوهی حاصل میشود و بقدر درخت انار و شبیه به درخت دبق و برگش عریض و اهم
متصل و رقیق و صلب و گلش مایل بسرخی و ثمرش مانند زیتون و در جوف او دانه ایست سیاه و باریک و رطوبت
غلیظی که از ساق و برگ او جمع میکنند بهترین اقسام او و لادن قبرسی مینامند و هرچه از آن رطوبت بر موی بز
و کوسفند در حین چریدن از آن نبات چسپیده و از آن جدا کنند زبونتر از قسم اول و هرچه بر پشم مراعی
چسپیده و با خاک و ریگ آمیخته باشد زبونتر از همه اوست و بعضی تصریح نموده اند که رطوبت مذکوره
از قسوس که نوعی از لبلاب است بر موی مراعی می چسپد و بهترین آن نرم و خوشبوی سیاه و مایل بسرخی و
سبز است در دوم گرم و در اول خشک و لطیف و جاذب با قوت قابضه و منضج قوی و محلل و منفخ دهن
رگها و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مخرج جنین و مشیمه و مقوی معده و رافع فواق و دردهای بارده و با شراب
قابض طبع و طلای او جهت درد سر و صلابت معده و جگر و التیام زخمهای کهنه و با شراب جهت آثار قروح
و آبله و فرزجه او جهت صلابت رحم و انضمام و احتباس حیض و با روغن گل که بر یافوخ اطفال طلا کنند جهت
نزلات و سرفه ایشان و بر معده جهت تقویت آن و رفع غثیان و سیلان آب دهان و با پیه خوک و پیه گاو
جهت ورم مقعد و ذرور آن و حقنه آن با روغن گل جهت سحج بارد و طلای او با روغن گل جهت سوختگی آتش و با روغن
مورد جهت تقویت مو و منع ریختن آن و بخور او جهت گریزانیدن هوام موثر و چون زن بعد از بول که دامن آن بخور کند

پس در حال بول باز آید آن زن قابل حمل خواهد بود و الا فلا و مضر سپل و آشامیدن آن موجب کرب و مصلحش سنبل رومی
و قدر شربتش تا یکدرهم و روغن لادن که یکوقیه او را در یک رطل روغن زیتون و یا کنجد حل نموده روز دیگر
بر آتش خاکستر گذارند که قریب به سدس آن روغن بسوزد جهت برودت اعضا و تقویت معده و زکام
رطوبی و سیاه کننده مو و تقویت آن بغایت مفید است **لاجورد** معدن معروفیست و بهترین که کبودی او
بسرخی و سبزی مایل باشد و آنچه از سنگ سر ترتیب دهند و هرچه با زرنیخ و زاج و سنگریزه ترکیب کنند
و دوا و لاجوردی نمیباشد بخلاف غیر مغشوش آن و مستعمل در طب غیر مغسول اوست در اول گرم و مغسول او
در اول سرد و در دوم خشک و مسهل سودا و اخلاط غلیظه مخلوطه بخون و صاف کننده آن از کدورت و بالخاصیه
رافع سودای جوالی قلب و جالیت و تعلیق او رافع خوف و مفرح و مقوی دل و جالی و با قوت قابضه و رافع
امراض سوداوی و غم و وهم و توحش و بخارات غلیظه و مدر حیض و اکتحال او جهت سلاق و رمد و دمعه و بیاض
و قرحه ریختن مژگان و ذرور او جهت آکله و قروح ساعیه و نفوخ او جهت رعاف و فرزجه او با روغن
زیتون جهت حفظ جنین از سقاط و طلای او با سرکه جهت تجعید موی و قلع ثالیل و برص مفید و مضر فم معده و
مصلحش مصطکی و موجب کرب و غثیان و مصلحش کثیرا و عسل و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش حجر
ارمنی است **لاله سرنگون** اسم فارسی نباتیست معروف و در باغها غرس میکنند پیاز او را چون با دنبه
بالمناصفه کرده کوبیده بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند طلای او را جهت عرق النسا مجرب یافته اند **لاله
نعمانی** اسم فارسی نباتیست برگش شبیه ببرگ زنبق و منحصر در سه چهار عدد و گلش مانند شقایق و بزرگتر
از آن و بیخش مانند پیاز و بقدر فندقی و طولانی و در چند پرده او چیزی شبیه با بریشم ملفوف و بسیار نرم
و پرده بیرون او سیاه و مغزش سفید و شیرین و ساقش بقدر چهار انگشت با تفریح و اسکار و محرک باه
و سرخ کننده رخسار و منوم و قلیل الحرارت و با رطوبت خالیه و نشا او بی غلیظ است و مشهی طعام و قدر شربتش

از یکدرهم تا دو درهم است **لاغیه** نوعی از یتوعات و باسمیت و بی غالیه تر از انواع یتوعات باسمیت و
بی غالیه تر از انواع یتوعات و ابوجریح گوید از مطلق او مراد لاغیه است و او را در تنکابن سینه مچ نامند
گیاهیست پر شیر قریب بگیاه سقمونیا و برگش مدور و گلش زرد مایل بسرخی و شبیه بزرگل و مایل بگوشه و
و تخمش مانند خشخاش در آخر سیوم گرم و خشک و شیر او مسهل قوی و مقرح جلد و مقیی و بدستور برگ و تخم او
همین اثر دارد و کشنده ماهی و جهت استسقای زقی و اخراج زرداب نافع و شیر او از سقمونیا قویتر و
با آرد جو جمع کرده استعمال نمایند و قدر شربتش از یک دانگ تا یک دانگ و نیم و از آرد جو مخلوط با آن تا یکدرهم
و از برگش در مطبوخات بدستور تا یکدرهم و مضر امعا و مصلحش کثیرا است **لالا** رازی گوید گیاهیست که
از مکه مبارکه خیزد و بخور او جهت بواسیر و درد مقعد و شرب او جهت رفع سیلان خون نافع و مضر مثانه و
مصلحش تخم مورد است **لای** صمغ درخت هندیست خوشبو و شبیه ببوی مر و مصطکی و در رنگ بین سفیدی
و زردی در آخر دوم گرم و خشک و سخن و ملطف و مفتح سده و رافع بلغم و جهت شکستگی اعضا و ضعف عصب
و امراض بارده و طلای او جهت جراحات و تحلیل ورمهای اجیا و قطع رایحه بد نافع و با آب مورد جهت تقویت
اعضا و سرعت حرکت اطفال موثر و بخور او عرق آورنده و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و قدر شربتش
نیم درهم **لاچی** اسم هندی هیل است **لاچو بروبه** صابر رومیا است **لازورد** لاجورد است **لاغشورشش و**
غروساوس یونانی **لاغونی** و بسریانی ارنب بری است **لاغشورش بایسیوس** یونانی ارنب بحری است
لاریطوطاون عرطنیثا است **لاسورس** یونانی ماهودانه است **لانک** اسم هندی کرسنه است
لاک اسم فارسی لک است **لاک پشت** اسم فارسی سلحفات است **لاله ختائی** اسم فارسی [illegible] است **لبلاب**
اسم جنس نباتیست که شاخهای او ممتد شده بجا در خود بپیچد و هرچه بزرگ باشد کبیر گویند و هرچه کوچک باشد
صغیر و لبلاب کبیر سفید و سیاه میباشد سفید را گلش سفید و شبیه بشاخ حجامت و تخمش سفید و برگش مانند برگ کدو

لام با

و در تنکابن

و در تنکابن گلگونامند و سیاه را گلش بنفش و دانه اش سیاه و لبلاب صغیر اقسام است سفید و زرد و سرخ
و کبود میباشد و برگ همه ریزه و گلش کوچک و تخم در غلاف سیاه مایل بسرخی قسمی از آن بی ثمر و ساق جمیع
اقسام صغیر و کبیر شیردار است و مرکب القوی نزد جالینوس در دوم سرد و خشک و نزد یوحنا بن ماسویه
گرم است و او مفتح سده و ملین طبع و محلل و آب آن مسهل مرة الصفرا و چون بجوشانند تفتیح آن غالب
و اسهال آن کمتر و آب افشرده او بعکس است و برگ کبیر سفید او که مسمی بکحل الساکین است جهت جراحات
عظیمه و سوختگی آتش و درد سر و امراض سینه و آب او جهت سرفه و قولنج حار و با خیارشنبر جهت ورم
مفاصل و احشا و قرحه امعا و ربو بمعدل و سه درهم از گل او جهت قرحه امعا و ضماد برگ تازه او جهت درد سر و
و مطبوخ او و در روغنها جهت تحلیل اورام و دردها و سعوط عصاره او با ابرسا و نطرون و عسل جهت درد سر کهنه
و با روغن زیتون جهت درد گوش و چرک آن و با موم و روغن جهت سوختگی آتش مفید است و قسم سیاه او را
عصاره اش سیاه کننده موی و برگش جهت قروح خبیثه و گل قسم اخیر که بی ثمر است آشامیدن و فرزجه آن
مدر حیض و بخور او بعد از طهر مانع حمل و آب او شدید الحرارت و الحدت و ستره موی و کشنده قمل و
بیخ او با شراب جهت گزیدن سگ و رتیلا و برگ تازه مطبوخ او جهت التیام جراحات خبیثه و سوختگی آتش
سفید و از صنف کبیر آنچه برگش با خشونت و دراز مایل بسیاهی مسمی بشجیه است سرد و خشک و جهت سرفه و قولنج
و درد سینه و تنهای نرمنه و تبع ربع و سپرز و ربع رطل از آب او با دو درهم مغره قاطع نزف الدم
جمیع اعضا و خشک او رافع قروح خبیثه و تازه او التیام دهنده جراحات و اقسام لبلاب مضر مثانه و عصب
و مصلحش شکر و مانع حمل و قاطع حیض است و قدر شربت از آبش یک اوقیه تا سی درهم و لبلاب صغیر باقوت
قابضه و محلله و مسهل مرة الصفرا و اسلم از سایر اقسام و رافع اقسام سرفه که با یبوست طبع باشد و قولنج
حار و محلل ورم مفاصل و با خیارشنبر جهت ورم احشا و تفتیح سده و اکثر تنها نافع و قدر شربت از آب او

تا نیم رطل است **لبخ** اسم عربی درخت عظیمی است و در صعید مصر کثیر الوجود و شبیه بدرخت چنار و ثمرش کوچک
و سبز و بعد از رسیدن شیرین میشود با کراهیة طعم و برگش مایل بدرازی معروف بسبستان و اهل مصر سمیت
در و نیافته اند و ابن جزله مولف منهاج قسمی از آزاد درخت دانسته و نزد مولف حاوی الادویه سداب است
در دوم گرم و خشک و شرب و ذرور او قاطع نزف الدم و رافع درد دندان و طلای او مقوی موی و
با شراب محلل اورام و بالادن و مورد جهة جبر و کسر و ضربه و حرکت استخوان از مفاصل و دو داو جهة گزیدن
هوام موثر و خوردن ثمر او مقوی معده و حابس اسهال و مصدع و مورث ثقل سامعه است **لبن** بفارسی
شیر و بترکی سود نامند مرکب القوی و مشتملست بر دهنیه و مائیة و جبنیة و دسومت و او سوخته در اول گرم و
خشک و مائیة او در دوم سرد و تر و جبنیة او در اول سرد و خشک پس شیر هر حیوانی در سردی و گرمی و سردی
و یبوست و رطوبت بحسب غلبه یکی از اجزای ثلثه متفاوت میباشد و شیر اکثر حیوانات بانفراده
مذکور میشود و امور کلیه و مشترکه در انجا مرقوم میگردد و هرچه در تغذیه انسب است از حیوانیست که قریب
بولادت انسان باشد لهذا شیر گاو بهتر از سایر است و بعد از آن شیر بز و گوسفند و آهو و شتر و الاغ و اسپ
و خر گور و خوک و غیره در تداوی اقوی اند و از گاو و گوسفند و بز در تغذیه و همچنین بحسب تعلیف و سن و فصل
مختلف میباشد چه هرگاه مسکرات و مخدرات تغذیه حیوان کنند مثل قنب و خشخاش و مانند آن شیر او
مخدر و مسکر میشود و از تعلیف بمسهلات و قوابض و مبردات و مرطبات و مسخنات و مغلظات و
ملطفات و امثال آن آثار آن مبدل میگردد و شیر تازه دوشیده با حرارت لطیفه است و آن بعد از
سرد شدن زایل میشود و پس باید در حین گرم استعمال نمود تا موجب سرعت نفوذ او گردد و از مطلق شیر بدون
قیدی مراد شیر گاو است و تغذیه بعد از گوشت و تخم نیمبرشت موافق ترین اغذیه و هر چیز جبنیة در او
غالب باشد مسدد است و الانفع و طلای اقسام آن موافق ورم مقعد و قرحه و درد آن و قرحه و مثانه

واورام

و اورام حاره و رحم است و استعمال شیر بعد از ترشیها و با میوه های تازه و ماهی و پیاز و امثال آن جایز
نیست چه ما دامیکه از معده نگذشته باشد چیزی خوردن و خوابیدن بعد آن و با وجود اخلاط فاسده
در بدن استعمال او در انهلاک دانسته اند و قبل از انقضای چهل روز از ولادت در زنستان بسبب غلظت او
و قریب الولادت را بسبب غلبه مائیة استعمال جایز نیست و آخر فصل بهار تا اوسط تابستان استعمال او
اولیست و اکثار او مورث بهق و مولد قمل و بجهة دسومیت سریع الاستحاله بدخانیة و در اماکن حاره
و معده ضعیفه باعث مضرتست و موافق سوداوین و یابس المزاج و معتادین آن و قلیل او در تغذیه
و کثیرش در تلیین طبع قویتر است و مجموع شیر ملطف و جالی و رافع اخلاط سوخته و موافق اعضای تناسل
لبن البقر شیر گاو است و گاومیش از جنس او است و غلظ از ان و هر دو را دهنیة غالب و مائیة و جبنیة کمتر و مایل
باعتدال و غلیظتر از سایر و تازه دوشیده او که سرد نشده باشد بنوشند مبهی و مسمن بدن و منضج و سریع
الهضم و کثیر الغذا و نیکو کننده رنگ رخسار و مولد منی و مدر فضلات و مقوی جوهر دماغ و تریاق سموم است
بقی و حافظ رطوبات اصلی و ملین طبع و مرطب دماغ و جهة سحج و نسیان و غم و وسواس و تقویت بدن
و قرحه ریه و سل که با تب غلیظی باشد و امراض صبی و جرب و قوبا و حکه و جذام و مطبوخ او با برنج
جهة طول عمر و با گردکان و خرما جهة فربهی گرده و بدن و داغ کرده او با آهن و سنگ تفته جهة اسهال و
قطور و طلای او جهة اکثر امراض چشم نافع حتی مایوس العلاج از مداومت آن صحت می یابد و
با کندر جهة طرفه و با انزروت جهة ناخنه و سبل و شرناق و طلای او با سفیداب قلعی جهة نقرس و اورام
حاره مجرب و با موم و افیون و روغن زیتون دافع درد نقرس حار و قدر شربتش از نیم رطل تا یک رطل
و مضر صاحبان سپرز و ورم احشا و جگر و ضعف اعصاب و درد سر و سدر و صرع و مضر دندان و زنان
آبستن و صاحبان خفقان رطوبی و منجر و اکثار او مورث سنگ مثانه و گرده و تولد قمل و برص و سریع الاستحاله

بخلط غالب معده و مصلحش شکر و عسل و شرب او با شهد و شکر مانع انجماد اوست و چون منجمد گردد باعث
لرز و قشعریره و عرق سرد و غشی و اختلاط عقل و خناق میشود و رافع آن قی و حرف با سکنجبین عسلی و سرکه
ممزوج با آب فودنج و بدستور تخم کرفس و عسل با آب گرم است و پنیرمایه را تا بقدر یکمثقال از مجربات
دانسته لبن الضان شیر گوسفند است و دهنیه و جبنیه او غالب و غلیظتر از شیر گاو و بهترین او ازمش سیاه است
و تقویت باه و تدارک مضرت جماع و ادویه سمیه و تقویت جوهر دماغ و نخاع و قرحه ریه و امعاء و
نفث الدم و موثر و با روغن بادام و صمغ عربی جهة سرفه مجرب و در سایر افعال و مضرت مانند سایر
شیرها است لبن المعز شیر بز است و مائیت او غالب و برودت و رطوبت او زیاده و مدر فضلات
و جالی و مرطب دماغ و نخاع و در جراحات ریه و حلق و مثانه و تبهای مزمنه و دق و غرغره او در ورم
لهات و خناق انفع و سی مثقال آن با ده مثقال کثیرا و نیم مثقال رب السوس و صمغ بادام جهة نفث الدم
و سرفه و علل سینه مفید است و در سایر افعال مانند شیر گاو و از آن لطیفتر و بدلش شیر گاو و بدستور عکس آن
لبن النساء شیر زنان موافق ترین شیرها است و از مرضعه دختر سردتر است و مدر بول و مرطب دماغ و حنجره
و منفتح سده خیشوم و رافع سل و یبوست سینه و سرفه صبی و سعوط او جهة خشکی دماغ و بیخوابی و برسام
و اختلاط عقل و ضماد و قطور او جهة درد چشم و خشونت پلک و ترطیب دماغ و درد گوش و ورم قرحه آن
مفید و قدر شربتش از ده اوقیه با نیم رطل و بدلش شیر الاغ است و چون شیر حامله را بر روی قمل بدوشند
و قمل در زیر آن بمیرد یا در زیر آن بماند آن زن حامله بدختر خواهد بود و بعکس آن بپسر از مجربات است و بهترین
شیر زنان آنست که چون بر روی ناخن بریزند جمع شود و با چسبندگی و اعتدال قوام باشد لبن اللقاح
شیر شتر است و دهنیه او جهة شدت امتزاج او جدا نمیشود و لهذا گرم و رقیق و مایل بشوری است و منفتح و
مدر بول و زرداب کرمائی بعفر نماینده و با شکر مقوی بدن و صاف کننده بشره و محرک باه و اشتها جهة سده

و یبوست جگر و اورام صلبه باطنی و ضیق النفس و ربو و استسقای زقی و طبلی و علل سپرز و بواسیر نافع
و چون با بول شتر بیاشامند مسهل زرداب باید بتدریج از ده اوقیه بنوشند تا بیک رطل برسد
و در اورام صلبه با روغنهای محلله بنوشند مانند روغن نار دین و بادام تلخ و پسته و امثال آن
و باید شتر را تا ده روز قبل از استعمال شیر او تعلیف برازیانه و گندنا و کاسنی و درمنه و امثال آن نمود
لبن الاتان شیر الاغ مائیه او غالب و بغایت قلیل الجبنیة و دهنیه و سردترین شیرها و بسیار
مرطب و مبرد است و مفرح و جالی و منفتح و بطئی الاستحاله بخلط غالب معده و جهة سل و دق و هزال صبی و
سرفه حار و نزلات تند و عسر النفس حار و نفث الدم و التهاب خون و صفرا و جراحت رحم و مثانه
و آلات بول و حرقة البول و قرحه امعاء و زحیر و حقنه او جهة جراحات امعاء و رحم و زحیر و اسهال دموی
خصوصا با قابضات و مضمضه او جهة تقویت لثه و ورم ادع ضماد او جهة اورام حاره ظاهری و باطنی
خصوصا با زعفران جهة دمعه و سلاق مفید و مضر مرطوبین و دردسر بارد و مصلحش گل انگبین و قدر شربتش
از ده اوقیه تا نیم رطل با شکر و کثیرا و روغن تخم کدو و رب سوس و امثال آن و تعلیف آن باشیای
مناسبه هر علتی شرط است و بدلش شیر بز لبن الرماک شیر مادیان است جبنیه او کمتر و کرمتر از سایر شیرها
و مفرح و محرک باه و اشتها و مدر حیض و بول و موافق قرحه مثانه و مجاری بول و حقنه او منقی قرحه رحم و مولد او
با نشاره عاج بعد از طهر معین حمل حار است و از خواص اوست که در هر سال قلیلی از او باطفال بدهند
در آن سال آبله بر نیارند و اگر برآید زیاده بر چند عدد نباشد و از مجربات مکرر است و ترشش کرده
شیرها و بان را قرنا مند در اکثر افعال قویتر است لبن الخنزیر شیر خوک است نزد بعضی بغایت ممدوح و
موافق سل و دق و مورث بهق و وضح است لبن الغزال و لبن حمار وحشی شیر آهو و خر گور گرمتر از شیر
مادیان و لطیفتر و در تحریک باه اقوی است لبن الخفاش و لبن الاسد شیر شب پره و شیر شیر در تهیای گرمی

و در غایت جلا و اورا رو نفوذ اند لبن الحامض بفارسی ماست نامند در دوم سرد و تر و مرطب و مقوی
باه محرورین و مسکن تشنگی و غذائیت او نسبت بدوغ زیاده و در سایر افعال قریب باوست و دوغ مخیض مذکور
خواهد شد و او مضر معده سرد و کثیف و دیر هضم و مسدد و مولد خلط خام و مضر تبهای مرکبه و عفنه و مصلحش
معاجین حاره و زنجبیل پرورده است لبا بفارسی فرشه و بترکی آغوز نامند و آن شیر غلیظی است که بعد از
ولادت سه چهار روز دوشیده شود و یکوقیه او دو رطل شیر را غلیظ میکند و در تسمین بدن و تحریک
باه محرورین موثر و بغایت مسدد و مورث فواق و مولد حصات و دیر هضم و مصلحش شیر منها است
لبن السودا نزد اکثر اسم فرفیونست و بغدادی و بعضی گویند چیزیست شبیه بصمغ و مایل بسیاهی
و زردی و بغایت گرم و از نواحی مغرب خیزد و بوییدن او باعث رعاف و عطسه مهلک و از سموم
قتاله و ضماد او محلل اورام صلبه است در چند ساعة لبن تیوعات شیر نباتات شیردار است مثل
ماذریون و مجموع آن سموم و مسهل بعنف اند و هر یک مذکور است و آنچه اسم مخصوص ندارد در
تیوعات مذکور و مرقوم خواهد گردید لباب القرطم مغز دانه کافشه است و هر یک مذکور شد
لباب الجوز و لباب الحنطه و لباب القمح و لباب البر نشاسته است لباب النخل جمار است لبروث
بلغة مغربی قسمی از اسلیخ و مستعمل صباغانست لبسینی بیونانی اذان الفار بستانیست لبان خردل
بریست لبیدیون و لبیرون شیطرج است لبانه اسم مغربی فرفیونست لبنی میعه سایله است لبان
معرب از لیبانو یونانی و آن کندر است لب وانه بلغة تنکابن اسم چکی لک ترکی است لبی اسم
هندی قاقله است لبلاج بلغة اکسیریان زیبق پاک و صافست لحوم اقسام گوشت مذکور است
و در اینجا قوانین کلیه تحریر میشود و در حدیث واقع شده که سید الطعام اللحم چه غذائیت انسان که
کاملتر و انیة ابعد باشد منحصر در نبات و حیوانست و در استحاله شان به متغذی شوند تا چار است که طبیعت

لبسان

لام با جیم

لام با حا

در نبات هفت قسم فعل کند تحلیل و استحاله و تفریق و عقد و تغذیه و تشبیه و ادخال و در حیوان محتاج بهمه
افعال نیست چه در شیر مرغ فعل کافیست که تفریق و تغذیه که آن هضم و تمیز است از عقد و تشبیه و
ادخال و در تخم طیور محتاج تحلیل و استحاله و تمیز نیست و در لحوم محتاج بدو فعلست که تشبیه و ادخال باشد
پس لحومات بهتر از سایر اغذیه است و بهترین طیور متوسط اوست که قریب بمرغ خانگی باشد مثل کبک
و تذرو و امثال آن و بهترین مواشی گوسفند و بز است که زیاده بر یکسال و کمتر از شش ماه برا و نگذشته
باشد و بعد از ان گوساله یکساله و شتر جوان بهتر از شتر بچه است و از وحوش بهترین آن آهوبره و بچه
بز کوهی است و در مزاج صاحبان تعب و صنایع و قوی الحرارت گوشتهای غلیظ مناسبست و بهتر
از شکم حیوان بیرون آورده باشند و آنچه بحد کمال نرسیده باشد و اقسام قیه و سقیمه و پرسال و بسیار
لاغر مورث امراض بسیار رند و روزی دوبار خوردن گوشت ممنوعست چه هضم آن بر طبیعت دشوار است
و مداومت خوردن لحوم موجب قساوة قلب و تیرگی باصره و بلادت و عروض صفات بهیمی است
و بسیار دیر خوردن آن باعث ضعف ارواح بدنی و سقوط توتهای اوست و شرب آب بعد از ان
بسیار مضر و تناول نمودن در شبها باعث تخمه و جمع کردن او با شیر و تخم مرغ جایز نیست و
هر چند مبالغه در کوبیدن و پختن او کنند بهتر و گوشتاب غیر ما اللحم سریع النفوذ و موافق ناقهین و
ضعیف القوتست لحیة التیس دوائی مختلف فیه است نزد انطاکی و جمعی دیگر گویند نباتیست برگش مثل
برگ کندنا و قلیل العدد و مفروش بر زمین و در اصفهان شنک بسکون نون نامند و مانند سبزیها
میخورند و حنین بن اسحاق و جمعی دیگر میگویند که دیقوریدوس قیسوس دانسته و قول او معتبر است و آن
نباتیست شبیه بدرخت کوچکی و شاخهای او صلب و برگش مستدیر و با زغب و صلابت و گلش
شبیه بگلنار و قسمی از ان سفید و نزدیک بیخ او نوعی از طراثیث میروید مایل بسرخی و درشتی و بعضی سفید

وبعضی اشقر میباشد وبرومی آن طرثوث را هوفسطیداس نامند و بیونانی ابوقطس و آن از جمیع اجزای نبات
قیسوس قوی‌تر است و مراد از عصارهٔ لحیة التیس عصارهٔ طرثوث مذکور است در آخر اول سرد و در سیوم
خشک و قابض و از اجزای تریاق فاروق و قاطع نفث الدم و حیض و اسهال مراری و دموی و رافع قرحهٔ امعاء
قرحهٔ ریه وضماد او مقوی اعضای ضعیفه و فم معده و جگر و در سایر افعال قوی‌تر از اقاقیاست و قدر شربت
از عصارهٔ او تا سه درهم و از برگ کهل او جهة التیام جراحات و رفع تعفن آن و کهل او با موم و روغن جهة
سوختگی آتش و اورام حاره و خوردن آن جهة قرحهٔ امعاء و تقویت معده و منع ریختن موا و با آب و مغز گرده
و مصلحش عناب و بدلش صمغ و اقاقیاست و بو خالد افریقی و ابن الدول و جمعی دیگر بیان نموده اند که شاخهای
بی برگ و مایل بسرخی و درخشندگی و سرخی او مایل بسیاهی بقدر شبری و اکثر آن در تحت زمین چهار انگشت او
از زمین پیداست و در شوره زارها میروید و این قول اصح مینماید چه هیچ گیاه مربور نوعی از طراثیث است و محمد بن
زکریا خوردن لحیة التیس را رافع سموم دانسته لحام الذهب صناعی او تنکار است و معدنی او در بورق مذکور
شد لحاء القول بضم اول اشعر القول است لحا بکسر اول پوست بیخ نباتاتست و ریشهای باریک آنست
لحیة الحمار پرسیاوشانست لحیای دیناهوس است و گویند حرشف است لحام الصناعة مطلقا اقسام تنکار است
و مذکور شد لخفبتش بکاف عجمیه لغة یونانی نوعی از خیری بریست نباتست و قریب بذرعی و گلش بنفش و برگش کحلی
میباشد و دانهٔ او سیاه و تلخ و بقدر عدسی و نزد بعضی سراج القطرب است در سیوم گرم و دو درهم از تخم او
مسهل قوی و رافع سم عقرب شیاف و منفخ شده و رافع یرقان و قدر شربت از نبات او تا یک مثقالست و چون گل او را
بر روی عقرب اندازند کشته شود لخنس الکلبیه خرابی است لزاق الذهب مثل لحام الذهب و اشق است
لزاق الرخام و لزاق الحجر صمغ البلاط است لسان زبان حیوانات است سریع الانحدار و مرطب بدن و
با ادویه حاره مولد منی و سریع الاستحاله بخلط متعفن و مصلحش سرکه و گشنیز و زیره است لسان الحمل بفارسی بارتنگ

لام با خا

لام با زا

لام با سین

و ترکی بارهو و پرباغی نامند و از جنس برها مور است و صغیر و کبیر میباشد صغیر او را برگ کوچک و باریک و ملاصق
بیشتر و ساقش پراکنده و مایل بطرف زمین و گلش در طرف ساق و زرد و تخمش سیاه و کوچک و ساق قسم کبیر او
جو ستور پراکنده و مایل بسرخی و قریب بذرعی میشود و تخمش بزرگتر از تخم صغیر و گلش مانند آن و بیخ هر دو
سست و با زغبیت و نهایت سطبری آن تا بقدر انگشتی و منافع کبیر زیاده بر صغیر و از مطلق آن مراد
صغیر است در دوم سرد و خشک و برگ و تخم او الطف و جالی و رادع و قابض و مقوی جگر و منفتح و حابس
نزف الدم جمیع اعضا و پختهٔ برگ و بیخ او با نمک سرکه و عدس رافع اسهال دموی و عصارهٔ او مسکن تشنگی
و جهة فساد هضم و دق و سل و نفث الدم و سدهٔ سپرز و جگر و ضعف آن سدد و صرع و تبهای حاره و ربو
جوشش دهان و لثه و قرحهٔ ریه و قی الدم و سدهٔ گرده و حرقة البول و سیلان حیض و خون بواسیر و ضماد
و ذرور او جهة التیام زخمها و ورم آن و سوختگی آتش و داء الفیل و قروح خبیثه و ساعیه و آکله و ناز فارسی
و قطور آب او جهة درد گوش حار و امراض چشم و حول او جهة درد رحم و اختناق آن و بواسیر و ضماد برگ او
منتی چرک زخمها و التیام دهنده تازهٔ آن و رادع اورام حاره و شری و با نمک جهة رفع گزیدگی سگ
دیوانه و با سفیداب جهة باد سرخ و مضمضهٔ طبیخ بیخ آن جهة امراض دهان نافع و گویند مضر ریه است
و مصلحش عسل و عصارهٔ او مضر سپرز و مصلحش مصطکی و قدر شربت از آب او دو مثقال تا نیم رطل بدلش حماض
بستانیست و گویند با نخاعیه سه عدد بیخ او را چون با چهار وقیه شراب ممزوج با آب بنوشند رافع تب
غب و چهار عدد آن رافع تب ربع است و تخم او در افعال مانند عصارهٔ آن و بود او آن قابض و مغری
و مقوی امعا و رافع زحیر و قدر شربتش تا سه درهم و عرق بارتنگ در تقویت قوت ماسکه بعدیل و در سایر
افعال ضعیف‌تر از عصارهٔ اوست لسان الثور بفارسی گاوزبان نامند برگ نبات او با خشونت و سطبر و مایل
بسیاهی و مفروش بر روی زمین و بر روی آن نقطهای سفید شبیه بگاو زغب دار و ساقش قریب بذرعی و مزغب

وشاخهای او باریک و سفید و گلش لاجوردی و بشکل گل انار و تخمش مستدیر و لعابی و در جبال دار المرز
کثیر الوجود است و قسمی که در اصفهان و بعضی بلاد گاوزبان مینامند مرماحور است و گل او لاجوردی و کوچک و مدور
میباشد در اول گرم و تر و قوتش تا هفت سال باقیست و گل او الطف و جمیع اجزای او مفرح و مقوی اعضای رئیسه
و حواس و مسهل مرة السودا و صفرا و جهة امراض سوداوی و سرسام و برسام و جنون و مالیخولیا و خفقان و خشونت
سینه و سرفه و ضیق النفس و نیکویی رنگ رخسار و سنگ مثانه و یرقان و تقویت حرارت غریزی موثر و مضر سپرز
و مصلحش صندل و قدر شربت از آبش تا چهار وقیه و از جرم او تا ده درهم و بدلش وزن او ابریشم محرق و چهار
دانگ او پوست ترنج است و چون از آب او و از آب سیب و آب مویز شراب ترتیب دهند ده مثقال آن
تفریح بحد یکرطل شراب میکند بدون ازاله عقل و ده درهم گل او با یکدرهم طین ارمنی و ده درهم شکر رافع خفقان
و عرق گاوزبان جهة امراض سوداوی مفید و در سایر افعال ضعیفتر از او و قدر شربتش سی مثقال است و برگ سوخته او
جهة قلاع اطفال و سستی بن دندان و حرارت دهان مفید است لسان الایل غیر عربی الایل است نباتیست مابین
گیاه و درخت پرشاخ و پراکنده و مربع مایل بسفیدی و برگش شبیه ببرگ به و از آن درازتر و عرضش کمتر
و با زغب نرم و سفید و ثقیل الرایحه مایل بخوبی و ثمرش زرد مایل بسیاهی و منبت آن زمینهای درشت
در دوم سرد و خشک و نزد بعضی گرم است مجفف قروح ظاهر و باطن است شربا و ضمادا و رافع سم [illegible] بحری
و طبیخ برگ و شاخ او مدر حیض و بول و مخرج جنین و رافع لکنت زبان و با [illegible] سیاه کننده موی و ذرور او جهة التیام
جراحات و تنقیه قرحه خبیثه آن و استنجا با آب طبوخ او مسکن حکه فرج و مقعد و ذکر و با آب پخته او با عناب و مویز
منفتح سده و رافع التهاب مثانه و گرده و مصلحش صمغ و قدر شربت از آب او دو وقیه و از جرم او تا سه درهم
و چون هفتاد مثقال او را با هفتاد رطل آب انگور شراب ترتیب دهند جهة قرحه گرده و مثانه و نفث الدم
و سستی عضل و احتباس حیض نافع و قدر شربتش یکرطل است لسان العصافیر بفارسی زبان گنجشک نامند و ثمر درخت [illegible]

قسمی از درخت دراز و عظیم است و برگش شبیه ببرگ بادام و ثمرش عریض و طولانی و متفرق و در جوف هر یک
دانه از تخم خربزه درازتر و شبیه بزبان گنجشک و سرخ و مغز او سفید مایل بزردی و با تندی و تلخی و قوتش
تا ده سال باقیست در آخر دوم گرم و خشک و مسکن ریاح غلیظه و درد پهلو و کمر و رحم و تهییج باه و منفعت و مدر بول و
مفتت حصات و با رطوبت فضلیه و بغایت محرک باه و جهة خفقان و ضیق النفس و سرفه مزمن و تقویت
اعضای تناسل و فربهی و با زعفران و عسل بعد از طهر جهة اعانت حمل از مجربات و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز
و شربتش تا سه درهم و بدلش جوز بوا بوزن او و نصف آن بهمن سرخ است و نزد بعضی کرویا و تودری سرخ
بوزن او و برگش ملحم زخمها و التیام دهنده آن و ضماد پوست او با سرکه جهة کوفتگی عضلات مفید است
لسان السبع نباتیست برگش دراز و اطراف او مانند اره و صلب و بثمر مایل بسفیدی و زردی و شاخها
پراکنده و بقدر دو ذرع و بر سر آن قبه مستدیر و گلش بنفش و بیخ او مربع و سیاه و ربیعی است در سیوم
گرم و خشک و طبیخ او جهة حصات گرده و مثانه و فرزجه بیخش جهة گشودن حیض و اخراج جنین نافع لسان الکلب
نزد بعضی لسان الحمل و نزد بعضی حماض صغیر است و مذکور شد و نزد بعضی نباتیست برگش شبیه ببرگ بارهنگ
و درازتر و با تقعیر و بسیار نرم و اطرافش تند و ساقش زیاده بر دو ذرع و شعبه او بسیار و گرد و باریک
و گلش بنفش و تخمش باریک و اول تابستان میروید و منبتش حوالی آبهاست و بیخش سفید و پرشعبه و شعبهاش مثل ریسمان
باریک و متشبک در اول گرم و در دوم خشک و طبیخ او بقدر یکرطل رافع سپرز و ضمادش جهة التیام زخمهای
تازه و گوشت آوردن زخمهای کهنه موثر است لسان نباتیست بالزوجت شبیه باذان الثور برگش عریض
و مفروش بر زمین و مستدیر و در خشونت مثل برگ گاوزبان و ساقی که از میان برگها میروید بقدر ذرعی
و بر سر آن گل کحلی و بوی او مانند بوی خیار و خام و پخته آن [illegible] در دوم سرد و تر و بعضی جهة علف زنبان
حیوانات بغایت موثر میدانند و رافع خفقان و حرارت معده و امراض دهان و قلاع حارست لسن

لام با صاد

بلغة هندی ثوم است لسوره بهندی سپستان است لسه بال بلغة دیلمی سلوی است لسیه بلغة مغربی اقحوان
است لسوخوریون بلغة عبرانی قرنفل است لسان البحر سیسبان است لسوریطس لبلاب است لصیقی آذان الدب
نیز گویند برگش شبیه برگ بارتنگ و کوچکتر و درشت و ساق او بسطبری انگشت و زیاده و بر ذروی تخمش
بقدر فندق و نخود و خاردار و بر جامه می چسپد و لصیقی از آن جهت گویند و در تنکابن معروف بکاش است و در آخر
اول گرم و خشک و محلل و جالی و طبیخ او با عسل جهت سرفه بارده و خشونت سینه و ضمادش با روغن گلسرخ جهت غربان
و رم متعدد بغایت مفید و مغز تخمش مبهی و فصول او سرخ کننده رخسار است لف کبر است و بلغة مغربی اسم

لام با عین

حرشف است لعبت بربری بیخیست شبیه بسورنجان و باریکتر و مانند بستان تلخ و تند و در مصر معروف
بتریاقت و سورنجان را بعضی مسمی باین اسم دانسته اند در دوم گرم و خشک بغایت مبهی و مدر حیض و بواسیر
و قاطع بلغم و محلل ریاح و جهت مفاصل و امثال آن نافعست و رازی جهت رفع سموم بعدیل دانسته است و مداومت او
باعث سرخی رخسار و اکثار آن مورث امراض حاره و مصدع و مصلحش کشنیز و قدر شربتش یکدرهم و بدلش
بوزنش تودری و مغز گردکانست لعبه بیروج الصنم است لعبه مره سقمونیا است لعیب شقایق النعمانست
لعل مغربی قیسهر است لعل معرب از لال هندی و از ادویه ستانفه است و در کتاب احجار قدیم ذکر او نشده
و مولف منافع الاحجار و لباب الصناعه تصریح نموده اند که از سیصد سال متجاوز است که بسبب زلزله عظیم کوه
بدخشان منهدم شده و لعل ظاهر گشته و از جنس یاقوت و باستحکام زمانی او نیست و بجهة اختلاف مکان تکون
بعید نیست چه قدما یاقوت را باقسام مختلفه ذکر نموده اند و قسمی را در رنگ مانند او تصریح کرده اند در منافع
بحسب تجربه مثل یاقوت احمر و در تفریح و تقویت دل و باصره قویتر از یاقوتست و معهذا شراب و خاییدن آن
دافع سموم و در جمیع علل سوداوی و اعصاب قوی التاثیر است و قدر شربتش از یک قیراط تا یکدانگ و بعضی تا نیم

لام با فا

درهم تجویز نموده اند لفاح اسم عربیست و بفارسی شاه بزرگ نامند و آن ثمر بیروج است و بیخ لفاح عبارت از

بن

بیروج سریانی است و مذکور خواهد شد قسم ماده او را برگش عریض و مفروش بر زمین و شبیه برگ کاهو
از آن کوچکتر و مایل بسیاهی و ثقیل الرایحه و گلش سفید و ثمرش از زیتون بزرگتر و زرد و بسیار خوش و بعد از رسیدن
با عطریت و مایل بشیرینی و او را تفاح الجن نامند و تخمش شبیه بتخم سیب و بیخ او دو سه عدد و جدا شده متصل
بهم ظاهرش سیاه و باطن سفید و پوست بیخ او سطبر و شکل بیخ او اندکی شباهت بصورت انسان دارد
و لیفهاء شبیه بموی که با بیروج الصنم میباشد در او نیست و قسم نر او را برگ املس و مانند برگ چغندر و ثمرش بقدر
خیار زرد و تخمش دو سطبری متوسط و منفی از ان انبت مقابر و مواضع سایه دار و برگش کم عرض و در طول بقدر
شبری و مایل بسفیدی و بی ساق و بی گل و ثمر و بیخش دراز و بسطبری ابهام و سفید و آن قویترین اقسام است و قوتش
تا چهار سال باقیست و قویترین اجزا پوست بیخ لفاح است و مستعمل از آن عصاره و آب بیخ او و پوست بیخ
اوست در آخر سیوم سرد و خشک و ثمرش سرد و تر و جوف بیخ او عدیم القوة و او مخدر و مجفف و مسکن
ضربان مواد حاره و غلیان خون و صفرا و قابض و مسمن بدن و منوم و مسکر و گیاه او مدر و شش قیراط
از پوست بیخ او با آب و عسل مقیی بلغم و مرة السودا و جهت حرقة البول و خفقان حار و اسهال و موی و رفع
بیخوابی نافع و طلای او مولد قمل است در جمیع زمان و جهت درد سر و اورام حاره و با آرد جو جهت درد مفاصل
حار و با عسل و روغن زیتون جهت گزیدن هوام و با سرکه جهت باد سرخ که حمره نامند و طلای شیر او جهت کلف
و نمش و مضمضه طبیخ او جهت درد دندان مفید و دو درهم او کشنده است و باختلاط عقل و سبات و غثیان و
مصلحش سداب و خردل بری و انیسون و قدر شربتش از سه قیراط تا نیم درهم و بدلش بوزنش بزر البنج است
و شرب نیم درهم از تخم او بجهت سرخ کننده رخسار است که از حمام بسیار گرم رود و هر روز سه عدد او با اندک
رازیانه و شکر سکر با تفریح و بی غایله است و حمول او با گوگرد قاطع حیض و ضماد برگ او با آرد جو جهت اورام
حاره و برص نافعست و از خواص اوست که چون بیخ لفاح را با عاج بقدر شش ساعت بجوشانند نرم و منطبع گردد

لام با قاف

لام با کاف

واهل تجربه آب او را عاقد بار ب د معقد او را با پوست انار و مورد جهت تحمیل ضماد است از مجربات دانسته اند
لبخش درختی است بزرگ و منبت او نواحی شام و در تری و سبزی مشتعل میشود و در خشکی بسیار دیر آتش در او
تاثیر میکند و ابن ابی خالد گوید مراد از قول سبحانه تعالی ومن الشجر الاخضر نارا اوست و طلای برگ خشک
مسحوق او رافع برص بهق و عصاره او رافع قوباست و انطاکی گوید آنچه چوب صنوبر است لف الکرم
خیوطی است که از تاک میروید و در کرم مذکور شد لفت شلغم است لفاح بری بیروح الصنم است لقرحیس
حناست لق لق بفارسی لک لک نامند و از جمله طیور معروفست و در سالی که وبا در بلاد ما واقع شود
ترک تعلق آنجا میکند در آخر سیوم گرم و خشک و گوشت او جهت جذام و لقوه و ضعف باه و خدر و فالج و ریاح
غلیظه و برودت مستحکم نافع و مضر محرور و ریح عملش و رفع گنجه و بیضه او در جمیع انفعال تو تیره سرگین او جالی بهق و
آثار و با تخم او سیاه کننده مو و رافع مرعت و زهره او رافع شبکوری و خون او از سموم و جهت رفع و نفع
نافعست لقاح شتر ماده شیرده است لقطه صمغ صنوبر است لک بفارسی رنگ لاک گویند صمغ نباتیست
شبیه بر ساق گیاه او پرشاخ و گلش زرد و تخمش قریب بقد طم و گویند شبنمی است که بران نبات مینشیند
و در آخر نیسان جمع میکنند و بهترین آن سرخ و قوتش تا ده سال باقیست در دوم گرم و در سیوم خشک مستعمل
در طب مغسول است و طریق شستن او در دستورات مذکورست و او مقوی جگر و احشا و منفتح سده و سپرز
و جگر و جالی آثار و محلل اورام و منقی اخلاط بارده و بالخاصیه لاغر کننده بدن و جهت استسقای لحمی و زقی و فالج و
یرقان و خفقان و سرفه و ربو و ضعف گرده و سایر اعضا نافع و مضر سپرز و مصلحش مصطکی و قدر شربتش
تا یکمثقال و بدلش در تفتیح و ثلث آن ریوند و نیم وزن او اسارون و ربع او تباشیر و از خواص اوست
که چون هر روز یکدانگ او را با سرکه تا چهل روز بنوشند بدستور همین اثر دارد و در رنگ مخصوص بریشم و
پشم است بخلاف پنبه و غیر آن که رنگ نمیکند و باید ابریشم و پشم را در آب مطبوخ او با طرطیر که ضماد کرده باشند

یکشب

لام با میم

لام با نون

لام با واو

یکشب با آتش نرم بجوشانند و طرطیر با پنج جزو و از لاک صد جزو باشد و الا بدون طرطیر اثر ندارد و چون
اشنان سبز را یکشبانروز در آب بخیسانند پس لک را اضافه نموده با آتش نرم بجوشانند تا درد و صاف او
جدا شده و آب اشنان سرخ و درخشنده گردد پس لطیف صاف او را با صمغ عربی جمع نمایند در نوشتن و
امثال آن بهتر از شنجرفست و ثقل او در استحکام چیزها زرگران استعمال مینمایند و معروف بموم زرگرست
در غایت قبض و شرب او در تقطیع حیض از مجربات است لما عنب الثعلبست لم لم بلغة مغربی قطف بحریست
لیسون قنطوریون صغیر است لنخیطس لغة یونانی است و شریف گوید که او را در شام خسم نامند بستانی
و صحرایی میباشد نبات بستانی را برگش عریضتر از برگ گندنا و برنگ خون و منحنی بطرف اسفل و اکثر اوراق او
از بیخ میروید و ساقش بقدر دو شبر و بر سر آن گلی سیاه شبیه بکلاه و در صورتی شبیه بزنگی دهان
باز کرده و در اسفل بیخ او مثلث و سیاه و شبیه بزبان و بیخش بزرد کشابه و منبتش زمین نمناک
خشن است در دوم گرم و در سیوم خشک و بیخش مدر بول است یونس العلاج و گویند ساحران از او افعال غریبه میبینند
و قدر شربت از جرم او یکمثقال و از طبیخ او دو وقیه و قسم صحرایی را برگش مثل اسقولوقندریون و با خشونت
و آشامیدن او با شراب یا با سرکه جهت سپرز و ضماد تازه او جهت منع زیادتی جراحات و التیام آن
و خشک آن جهت تنقیه زخمها مفید و قدر شربتش تا دو درهم است لج الج است لون بهندی لجت لونک
بهندی ترنجل است لوز الحلو بفارسی بادام شیرین گویند در اول گرم و تر و حافظ قوتها و جالی اعضای
باطنی و ملین آن و ملین طبع و حلق و موافق سینه و معین باه و مسکن حرقه بول و سمن بدن و با شکر کثیر
الغذا و حافظ جوهر دماغ و شیره او با شکر جهت سرفه مجرب و جهت خشونت سینه و حنجره و تولد منی و رفع
نفث الدم و ربو و قرحه مثانه و امعا و ذحیر و رطوبت معده و با نفع او زفت و مثل او شکر در قطع قی
از مجربات شریفست بود اده او مقوی معده و قابض و متنکج و فاسد او موجب کرب و سقوط اشتها و قی

وصلحش رُبّ حامضه است بعد از قی و تازه نارس او با پوست که چقاله نامند مقوی معده و بن دندان
و برگ تازه او مسهل و مسقط کرم شکم و خشک او قابض و رافع اسهال و شکوفه بادام محرک باه مردان و قاطع باه
زنان و بادام مربا در تغذیه و فربه کردن بدن و اصلاح کردن قوی‌تر است و روغن بادام معتدل در گرمی
و سردی بغایت مرطب و موافق تشنج یبسی و رافع ورمی که از قی و ضربه بهم رسد و حقنه و شرب او [illegible]
جهة درد گرده و مثانه و حصر بول و قولنج و اعانت بر خروج حصات و شراب و جهة گزیدن سگ دیوانه
و درد معده و با کثیرا و شکر جهة سرفه خشک مجرب و جهة تصفیه آواز و قصبه ریه و رفع ضرر ادویه مسهله و
حبوب حاره مفید و قدر شربتش تا نه مثقال و در رفع نخش مجرب و دوام تدهین مهرهای پشت با و جهة
نقرس و رفع خمیدگی پیران مجرب دانسته‌اند و جهة سرسام و ذات الجنب بجستور نافع و غرغره او با آب
گرم جهة خشونت حلق موثر و مضر احشای ضعیفه و مصلحش مصطکی **لوز المر** بادام تلخ است ریشه درخت او
گرم و خشک و جالی و محلل و ضماد او با روغن گل سرخ و سرکه جهة درد سر بارد و کلف و طبیخ او جهة تنقیه سپرز
و گرده و رفع قولنج و کرم معده و خاکستر او جهة سوختگی آتش مفید و مغز او در اول سیوم گرم و در آخر
اول خشک و دافع اخلاط غلیظه بعد از جهة ربو و سرفه و ورم سینه و ریه خصوصا با نشاسته و نعناع
و با می پخته جهة علل گرده و حصات و با عسل جهة سپرز و امراض جگر و تفتیح سده و دیر فارغ و با ماء العسل جهة
قولنج و بخش و سایر دردها مفید و مضر امعا و مصلحش شکر و فرزجه او مدر حیض و بول و ضماد او با سرکه و شراب
جهة بثور بریه و قوبا و خنازیر و نمله و زخمهای کهنه و جرب و حکه و با سرکه جهة درد سر نافع و طلای برگ
مطبوخ او با شراب جهة خراز بعد از ارسطو گوید چون پنج عدد بادام تلخ را کوبیده ناشتا تناول نمایند
از شراب مست نگردند و روغن او در اول دوم گرم و مایل برطوبت و ملطف و مسهل اخلاط غلیظه سوداوی و
نوای معده و با ادویه مناسبه جهة درد گرده و حصر بول و ورم سپرز و ربو و اخراج حصات و جنین و جهة قولنج

وانخناق و اورام رحم و انقلاب آن و طلای او جهة رفع آثار رخسار و کلف و حمره گونه و شقاق و جرب
و حکه و قوبا و شراب او جهة قروح رطبه سر و خنازیر و قطور او جهة درد گوش و دوی طنین و کشتن کرم گوش
نافع و حمول او مخرج جنین و مشیمه و قدر شربتش تا چهار مثقال و صمغ درخت بادام تلخ و شیرین نایب مناب
صمغ عربی است **لوز بری و لوز جبلی** بادام کوهی است درخت او کوچک و برگش ریزه و گلش مایل بسرخی
و با عطریه و ثمرش کوچک و با تلخی و قبض بسیار و او غیر جلوز است در سیوم گرم و خشک و جهة رطوبت معده
و تقویت آن و رفع قی و اسهال و امراض بارده نافع و قدر شربت از کل او تا دو مثقال و از بادام تا سه
مثقال **لوز البربر** قسمی از لوز بری است شبیه بحب الصنوبر و بزرگتر و زرد و در جوف او شعبهاییکه بمغزش
نرسیده گرم و خشک و بسیار قابض و روغن او را زیت السودان نامند و مذکور شد **لوز الرجان و لوز
السودان** و **لوز الارجان** بلغة مغربی لوز البربر است **لوبیا** مولف تذکره گوید لغة هندیست و یونانی
سیهلز و بعربی فریقا نامند نبات او شبیه بلبلاب و منبسط بر زمین بعضی بجا و بر خود می‌پیچد و دانه او
بعضی سفید و از بعضی سرخ و از باقلا کوچکتر و شبیه بگرده طیور و غلافش مانند باقلا و از آن رقیق‌تر
و قوتش تا ده سال باقی میماند و بهتر از باقلا و زبونتر از نخود و سرخ او در آخر اول گرم و سفید او مایل
باعتدال و محرک باه و مولد منی و مدر شیر و بول و حیض و مسمن بدن و شرب آب مطبوخ او با اندکی قنه
و جلوس در طبیخ او منقی نفاس و مخرج جنین زنده و مرده و مشیمه و جهة درد کمر و گرده مفید و دیر هضم و
نفاخ و مولد خلط غلیظ و مصلحش خردل و انگامه و زنجبیل و بالخاصیة مورث غثیان و مصلحش دارچینی و
سکنجبین است **لوبیای هندی** قسم اخیر قشع است و در عراق دماوم نامند **لوقیاس** یونانی
نوعی از مرو است و بطریق و خنین حرف ابیض دانسته‌اند **لوسیماخوس** یونانی و بعضی شبیه
الذهبست و نوعی از سراج القطرب دانسته‌اند شاخهای نباتش قریب بذرعی و باریک و گره دار

و ورهرکری برکهارسته شبیه برگ چند و طعم او باقبض و بی ساق و گلش سرخ مایل بزردی و منبتش
آبهای ایستاده و نی زارها در آخر دوم سرد و خشک و انطاکی در دوم گرم و خشک بیان نموده و مستعمل
از و برگ و عصاره اوست و قاطع رعاف و نزف الدم جمیع اعضا و فرزجه برگ او جهة سیلان حیض
و حقنه او جهة قرحه امعا و ضماد وش جهة التیام جراحات و تحلیل اورام و با ضما جهة دراز کردن موی و بخور او
جهة گریزانیدن هوام و در قتل موش مجرب دانسته اند و مضر ریه و مصلحش عناب و قدر شربت از آبش
نیم مثقال و از برگش یکمثقال **لولو** بفارسی مروارید و ترکی انجی نامند و بزرگ مقدار او مسمی بدر است و
آنچه در صدفی منحصر بیکی باشد با وجود بزرگی در یتیم نامند و گویند تا سه مثقال گفت و از خواص است
که چون در صدف بنهایت نور سد باز بتدریج بتحلیل میرود مانند ثمر نباتات و بهترین او عمانی سفید و مدور
و بزرگ است و زبونترین او قلزمی و آنچه سیاه و ریزه و مایل بسیاهی باشد و سیاه و ذرور و غیر مدور
و سوراخدار او و مستعمل الطبا نیست و روغن و عرق و بوهای کریهه مضر او و جوشانیدن او در آب
برنج که از آن باشد و مالیدن بسنباده رافع چرک آن و زردی آن و از اسرار است در آخر دوم سرد
خشک و در تفریح قویتر از طلا و خواص در اجزای بدن و ملطف و مقوی اعضا و رافع انواع خفقان
و خوف و فزع سوداوی و جهة اسهال مراری و دموی و ضعف جگر و گرده و امراض دل و بوی
دهان و حصاة و حرقة البول و سده و یرقان و دفع سموم و وسواس و جنون و ربو و ذرور او جهة
قطع سیلان خون اعضا و التیام زخمها و اکتحال او جهة رمد و سلاق و ظلمت بصر و بیاض و سبل و کهنه و
سنون او جهة پاک کردن دندان و تقویت لثه و طلای محلول او بقول ارسطو رافع برص است و طلیه
و غیر محلول او جهة جذام و جمیع آثار و فرزجه او در منع حمل مجرب دانسته اند و نگاهداشتن او مقوی دل
و در دهان داشتن او جهة جذام و ازاله غم و ضعف دل موثر و گویند مضر مثانه و مصلحش سبد است و قدر شربتش

نیم مثقال

تا نیم مثقال و بدلش صدف سفید است و طریق حل او در طریق نجم از دستور اول مذکور است **لوعجیه لیوس**
الظهر آفت که قسم بری لبخطش باشد و ابن تلمیذ و محمد بن احمد گویند که گیاهی است برگش شبیه برگ استولوقندریون
و تخمش مثلث و بری و بستانی میباشد و بری و را حرارت غالب و شرب برگ خشک او و ضماد پوست او
با سرکه جهة جرب مجرب است و جمیع اجزای او جهة التیام جراحات مفید **لوف** لغة عربیست و بفارسی فیلگوش
گویند و سه قسم میباشد یکی بزرگ و لوف الحیه گویند چه ساق او مانند مار ابلق است و برگش شبیه بلبلاب
کبیر و با رنگهای مختلف و شاخهای او مانند عصا و ساق او سطبر و قرش و ثمرش مانند خوشه و در ابتدا سفید
میباشد و بعد از رسیدن زرد میشود و تخمش مانند ملبوس و منبتش مکان نمناک سایه دار در آخر دوم گرم و
خشک و مخرج اخلاط غلیظه لزجه و ملطف آن و مفتح سده و بغایت جالی و مدر بول و حصاة و تخمش جهة
نفس الانتصاب و با عسل جهة عسر بول و با شراب جهة تحریک باه و ضماد او بهترین ادویه سرطان و نواصیر الانف
و جهة تنقیه جراحات متعفن و زخمهای تازه مفید خصوصاً برگ و ثمر او و عصاره لوف جهة رفع بیاض چشم کم
از قوه بهر سیده باشد قوی الاثر و شیاف او جهة نواصیر و حمول او جهة اخراج جنین و بچه او جهة شقاق
نزمین و رفع آثار و آب خوشه تازه او با روغن زیتون مسکن درد گوش است و بوئیدن گل او مسقط جنین و
طلای آن … بر ریش او بر بدن باعث منع نزدیکی هوام خصوصاً افعی و مضر جگر و مصلحش صمغ و شربتش یکدرم
و بدلش فستین است و شرب سی عدد از دانه او با سرکه در اسقاط جنین و شیمه بعدیل و محمد بن احمد گوید که چون
بیخ لوف خشک را با آرد گندم و روغن کنجد و نمک خمیر مایه نان کرده هر روز هفت مثقال تناول نمایند در
رفع بواسیر ظاهری باطنی مجرب است و قسم ثانی لوف را برگ کوچک و بی الوان مختلفه و ساقش بقدر
شبری و منبتش میباشد و ثمرش مانند قسم اول و او را لوف الجعد و فیلگوش نامند حرارت او کمتر از
اول و از آن خشکتر است و بیخ او قویترین اجزا و با تقطیع و جهة سینه و تنقیه آن و ضماد سرگین گاو جهة نقرس مفید

و در سایر افعال مانند لوف الکبیر است و چون بیخ تازهٔ او را در روغن مغز زرد آلو بجوشانند تا سوخته شود و ضماد بر
سقطه والهٔ بواسیر است و قسم ثالث الوف الصغیر نامند و او بسیار کوچکتر از دو قسم کبیر اوست و برگ
گل او شبیه به آن و بیخ او بقدر زیتونی و قوی الحرارت قریب بدرجهٔ چهارم و محرق و لذاع و قوی‌تر از سایر
اقسام و طلای او قاطع والهٔ بواسیر است و ثالیل و برندهٔ گوشت فاسد و صحیح و طلای روغن زیتون که بیخ او
و بیخ او را سائیده و در آن جوشانیده باشند بهترین ادویهٔ جذام و با روغن زیتون در رفع شوکه
مجرب دانسته‌اند **لوف الحیه** و **لوف السبط** لوف الکبیر است **لوف الجعد** لوف صغیر است **لوفیون** گیاه
حضض و بفارسی فیل زهره نامند **لوقاین** یونانی شکوفهٔ حماما است **لوطوس** سیسبان است **لوفا** بعبرانی
حی العالم و نزد بعضی قنطوریون صغیر است **لوطرس غریا** یونانی حندقوقای بری و بعربی شنبین است
لوفردیس مجر قبطی است **لوباردن** شیطرج است **لوطرس اغرویس** یونانی حندقوقای بستانی است

لام با

لوتیا عقرب بحری است **لوقاقیغس** فالنجیقن است **لوها** بهندی آهن است **لونک** و **لونه** بهندی گیاه
خرفه است **لون** بهندی نمک است **لومری** بهندی ثعلب است **لولا** بهندی پستانست **لهدره** بهندی
جاورس است **لهالا** بهندی بردی است **لهیب** بادنجانست **لهو** اسم هندی خونست **لهابو**
بعبرانی ابن عرس است **لهولوقوغرافیس** شجر بصریست که کازران استعمال مینمایند و در آب زرد و نرم
میشود و سرد و خشک و مجفف و بی لذع و قابض و مانع سیلان مواد و جهت جراحات تازه و کهنه و نزف

لام یا

الدم و اسهال و درد مثانه و نفث الدم نافع **لیف** اسم خوصلی است شجری محیط بر نخل نارجیل و مقل و امثال
آن و از مطلق آن مراد لیف خرما است و بهترین او از نارجیل و نخل حجازی است و زبونترین هندی
مقل است در اول دوم گرم و خشک و فرش و لباس او جهت استسقا و ترهل و ادرار و از نارجیل که
سوزانیده باشند جهت خراز و حکه و جرب و شراب و جهت اخراج حصات و لیف مقل جهت تسکین کواسیر مفید

و خاکستر انواع او منقی دندان و جهت امراض لثه و التیام جراحات و رفع بهق و برص و بیاض چشم نافع است
لیف البحر نجمی است شبیه بسعد و بزرگتر از آن و ظاهر و باطن او سیاه و برگش شبیه ببرگ سرخس و ریشهای او
باریک و بهم پیچیده و مدور و سیاه و کوچک و بقدر گردکان و بزرگ او بقدر نارنج و با خشونت گویا پشمی است گرد
کرده‌اند و از بحر مغرب خیزد و موج بساحل می‌اندازد و در دوم گرم و خشک و بغایت جالی آثار و سوختهٔ او بهترین
ادویهٔ قروح خبیثه و سنون او مقوی لثه و جالی دندان و مغسول او جهت ناخنه و بیاض چشم مفید است **لیفه**
انطاکی گوید گیاهیست سرخ و خاردار و بشکل خیار کوچکی و نایب مناب قثاء الحمار است در افعال و در نواحی
مصر کثیر الوجود است و زیاده از یکدرهم او قتال است **لیمو** در جمیع خواص مانند ترنج و پوست زرد او در دوم
گرم و خشک و مقوی معده و دل و قابض و محرک اشتها و معین هضم غذا و منفح سدهٔ و محلل قولنج ریحی و آروغ آرنده
و مصلح کیفیت اخلاط ردیه و دافع زهر سموم مشروبه و ملذوعه و در سایر افعال قایم مقام پوست ترنج است
و آنچه مابین پوست زرد و ترشی است در افعال مانند گوشت ترنج و ترشی او در دوم سرد و خشک و مقوی
معدهٔ حار و لطیف و بسیار جالی و قاطع اخلاط غلیظه و لزجه و ملطف آن و جالی بهق سیاه و کلف و قوباد
مسکن غلیان خون و صفرا و التهاب معده و جهت تبهای حاده دموی و صفراوی و عفونت خون و شوره و نزی
و حفف و دمل و ورم حلق و لهات و کرب و غم و قی صفراوی و غثیان و تقلب طعام و بد گذشتن اطعمه و جرب
و جذب مواد حاره بجگر و معده و جهت درد سر و دوار و سدر که از بخار اخلاط غلیظه باشد و خفقان سوداوی و جنب
خالص و غیر خالص و خمار و سموم هوام و ادویهٔ قتاله مفید و در اکثر امور قایم مقام سرکه و جهت مریض بهتر از آنست
و مضر عصب و صاحب سرفه و بارد المزاج و اکثار او در خلای معده مضعف امعا و مورث پیچش و مصلحش شکر
و عسل است و چون جواهر را با آب لیمو بخیسانند حل شود و ضماد و دوغ محلول آب لیمو یا نوشادر در اندک زمانی
رافع بهق و آثار جلد است و تخم او در دوم گرم و در آخر اول خشک و در دفع سموم مانند دانهٔ ترنج و تفریح او

بغایت عظیم و قدر شربتش از یکدرهم تا دو درهم است با آب گرم یا شراب و باید مقشر از پوست باشد و
خائیدن دانهٔ او رافع بوی دهان است که از ترشی او هر رسیده باشد ولیمو نمک پرورده مقوی معده و
باعث خوشبوی آروغ است ولیموی شیرین در منافع بسیار ضعیفتر است اما مضر عصب و بدستور آنچه
پیوند بدرخت نارنج و ترنج کرده باشند قریب الفعلند با و همچنین است آنچه معروفست برکب و چون لیمو را
بتمامه خشک کرده و با وزن او شکر بسایند جهة منع صعود بخارات و تفتیح سدد بعدیل و برگ لیمو در تفتیح ضعیفتر
از برگ ترنج است لیمونیون یونانی حماض بزرگ برگست لینوفر نیلوفر است لیفش قرن یونانی قلبت
لینتس بلغة نبطی تخم کتانست لیقطیون کاشم است لیا لوبیا است لیندرخورس و لیباردوس یونانی
مرو اسنج است لینوزسطس یونانی لبلاب مسمی بحبل المساکین است لیموس یونانی نرجس است
لیبانوا کندر است لیح نیلج است و نزد بعضی نوعی از اقلیمیای مس است لیاردا بلغة دیلمی اسم ماریطین است
لیط بکوریت که در هیاکل قدیم مستعمل بوده حرف المیم ماء بهترین آبها آب بارانست و بعد از ان آب جاری
کثیر المقداریست که بر زمین پاک سرخ لون و زمین سنگلاخ گذرد و بعید المنبع و تند رفتار و بسکون جنوب
و از مغرب و جنوب بطرف مشرق و شمال آید و آبهای بد مانند آبهای نی زار و گوگرد و امثال آن
داخل او نشود و در آب نیل جمیع این صفات موجود است و بعد از ان آب مقطر که مانند گلاب عرق کشند
و آب قطره که از کوزهٔ سفال تراوش کرده باشد و بعد از ان آبی که جوشانیده و بنصف رسیده باشد و آب
چشمهٔ کثیر المقدار و آب کاریز و آب چاه است و تفاوت همه آبها بحسب قلت و کثرت و موانع مختلفه است
و آب خالص در دوم سرد و در نهایت مرطبه رطوبت و ارطب از وچیزی نیافته و اگرچه بسبب لطافت
غذای حیوان نشود ولیکن نسبت بروح طبیعی و قوت غاذیه حکم هوا دارد و نسبت بروح حیوانی و قوت آن
پس ما دام که آب بوقت مناسب و مقدار لایق خورده شود باعث حفظ رطوبت غریزی از تحلیل و ترقیق غذا

و بدرقه وصول آن با عضا و غسل عروق و تراوت و نرمی بدن و تلیین طبع و اعانت هضم و طبخ غذا و تبرید
و ترویح روح حیوانی در حین قصور هوا و تنفیذ فضلات رقیقه بدنیت بعنوان مرافقت و مضر احشای ضعیف بارده
و مولد امراض رطوبی و قروح و جراحات و سیلات و قولنج است و اکثار او و عدم مراعات وقت مورث
سستی اعضا و عصب و ضعف احشا و هضم و فساد رنگ رخسار و نسیان و بلادت و عروض نزلات
و تهیج و ثقل حواس و گرانی بدن و سبات و امراض بارده و رطبه است و شرط است که قبل از انحدار غذا از معده
ننوشند مگر صاحبان معده و جگر و بعد از میوه های تازه مورث تکون مواد آکله و امثال اوست و بعد از
جماع و حمام باعث رعشه و خدر و ضعف معده و بعد از خواب موجب اطفای حرارت غریزی و شرب او
ایستاده و بر روی افتاده مورث ضعف معده و عصبست و بدستور ناشتا خوردن او مورث امراض عصب
مگر در هوای بسیار گرم و ایام طاعون و صاحبان احشای بسیار حار که از عدم مراعات مذکوره متضرر نگردند
و مصابرت بر تشنگی صاحبان مزاج حار را باعث دق و احتراقات و آب بسیار سرد مضر سینه و عصب
و صاحبان سده و بسیار گرم محلل ریاح و موافق مالیخولیا و آب معتدل در حرارت و برودت مسکن خارش
بدن و قلیل او غاسل معده است چون ناشتا بنوشند و آب نیم گرم ملین طبع و مغثی و مفسد طعام و مورث
استسقا و علل سپرز و تصاعد بخارات بدماغ و جهة ورم حلق و تنقیه معده و تحریک مسهل و اذابت بلغم و
ترقیق آن و تشنگی سوداوی و بلغم شور و اعانت دوای قیئی موثر است و آب برف و یخ موافق معده و
جگر و مزاج حاره و تبهای حاره و مضر عصب و احشای ضعیفه است و مصلح آبهای بد خوردن پیاز است و
جوشانیدن او و با صد یک او سرکه و بدستور مخلوط نمودن او با گل و خاک پاکیزه و عرق کشیدن در نصورت
جمیع آبهای تلخ و شور نیز شیرین میشود و مجربست و چون شب یمانی و بدستور زاج را در آب اندازند باعث
تصفیهٔ آنست ماء البحر آب دریا گرم و تند و ملین طبع است و مسهل بلغم و مره و جاذب و محلل و حقنهٔ او بارد و غنها

ومجموع آبهای معدنی مورث عسر البول است **ماء الشعیر** در شعیر مذکور شد **ماء الخلاف** عرق بید و در بید
مذکور شد **ماء الورد** گلاب است و در ورد مذکور میشود **ماء البهرامج** عرق بید مشک است در خلاف بلخی مذکور شد
ماء القداح عرق شکوفه نارنج است و عرق بهار گویند و در نارنج مذکور شد **ماء الزهر** بلغة مصر اسم
ماء القداح است **ماء الکافور** در کافور گذشت **ماء النور** شامل منجاة و ماء النون است **ماء الکشک** در کشک گذشت
ماء القراطین آب قراطین است و نزد بعضی اسم خندریقون است و آن نوعی از خمر است و مذکور شد **ماء القطر**
آبیست که از کوزه سفالی ترشح کند **ماء الزجاج** سکنجبین است **ماء الجبن** بتشدید نون زرداب شیر است که
از شیر بریده و منعقد از پنیر مایه گیرند و طریق شرب او در دستور اول مذکور است و او جالی و غسال و مسهل و
مرطب و منفتح است و جهة علل حاره و سوداویه و التهاب و مالیخولیا و جرب و حکه و داء الفیل و احتراقات
و حرقة البول و ضعف گرده و حصات نافع و باید بزر اتعلیف ببردات و مرطبات مثل کاسنی و خبازی
و امثال آن نمود و با ادویه مناسبه آشامیدن و در مواد محترقه و سوداویه تعلیف شاهتره و امثال آن
نمود و هر یک از سفوف و شربتها و حبوبها و در دستورات مذکور است **ماء اللحم** عرقیست که از گوشتهای خوب
و او لطیف و مقوی دل و روح حیوانی و طبیعی و نفسانی و زیاده کننده خون و رافع ضعفی که از امراض و
خوردن مسهلات و فصد و جماع و امثال آن بهم رسد و طریق اتخاذ آن بحسب انواع از لحوم کبک و مرغ
و مانند آن ترتیب میدهند و در دستور آنست که گوشت را ورق کرده از استخوان و چربی جدا سازند
و مهرا نگذارند بلکه با آب یکسان شود و آب غلیظ گردد و پس عرق بکشند و اگر در تقویت زیاده مراد
باشد لحوم را بقدر مناسبتی از به و سیب و ادویه عطریه بارده و در مزاج حاره و در مزاج بارد مثل پوست
ترنج و اشیای حاره و لطیف طبخ دهند و تقطیر نمایند **ماء الرماد** آب خاکستر است و اختلاف قوت آن
باختلاف اصل اوست چه آب خاکستر تنوعات و اشجار حاره قوی تر میباشد و مجموع آن گرم و شعنی و حراق

جهة بجش و نطول گرم او جهة درد عصب و حکه و شقاق و جرب و قوبا و جلوس در آن جهة گزیدن هوام مرض
بارده و استسقا مفید و مضر معده و مصلحش شرب مرق گوشت با مرغ و مرقهای است **ماء الآجام** آب نیزار
و امثال آن مولد بلغم و مضعف قوتها و مورث امراض سپرز و سده و استسقا و زلق الامعاء و ذات الریه
و تب محرق و ربع و دوالی و اورام رخوه و عسر ولادت و جراحات و اصلاح او نیز است که مذکور شد
ماء البحر آب سبزه زارها در بدی مانند آب نیزار است **ماء المالح** آب شور موجب لاغری و مفسد خون
و مولد جرب و حکه او لا مسهل و بعد از مداومت قابض است و مصلحش شیرینیها و چربیها و مخلوط نمودن او
با آب آرد جو بوداده و یخ **ماء المر** آب تلخ منفتح سده و ملطف اخلاط غلیظه و مفسد خون و مصلحش عسل و شکر
و السرطبوخ است **ماء الکبریتی** آبیست که از زمین گوگرد زار آید و آن گرم میباشد و منضج و مجفف و مسهل و
جلوس در او جهة قوبا و بهق و جرب و تقشر جلده و درد مفاصل و ریاح بارده و شخوص سپرز و درد رحم و جگر
و زانو و سعفه و تعقد عصب و جراحات گزیده سباع نافع و شرب او مضعف معده و باهره و منحن جگر است
ماء الحمات آبهای گرم زاجی و شبی و نوشادری و کبریتی و بورقی میباشد و کبریتی مذکور شد و مجموع آن محلل
قوی اند و قریب بکبریتی و زاجی و شبی قابض و مانع تولد قمل و شرب قلیل او حابس قی است و زیاده او بغایت
مضر **ماء الزفتی** آبی که از معدن نفت و قیر خیزد و شرب او منفتح و مسمن بدن و سرخ کننده رنگ رخسار و جهة
قروح کهنه مفید و مورث قرحه امعاء و امراض حاره و مصلح او اغذیه رطبه و صمغ عربی و گل ارمنی است
ماء المعادن آبیست که از معادن مس خیزد و یا مس تفته در او انداخته باشند جهة جوشش دهان و ورم لهات
و درد گوش و تقویت اعضای ضعیفه نافع و شرب او خطرناک است و مصلح او بدستور آب زاجی است و آبی که
سرب تفته در آن انداخته باشند مولد قولنج و احتباس بول است و آب تفته بطلی بمرتبه او در جمیع منافعست و آب
تفته بطلا و نقره مقوی معده و دل و دماغ و معین نمو و جهة خفقان و مالیخولیا نافعست و آب تفته باهن مذکور شد

دلی

وجالی و مجفف اند و استعمال آن در خارج جایز است نه در شرب آن که بقدر بسیار قلیلی آن برنده گوشت
بسیار زخمها و منقی و مجفف و نطول او جهة درد عصب و فالج و حقنه او جهة قرحه امعا نافع و شرب بسیار صاف او
بقدر نیم مثقال جالی معده و قصبه ریه و حابس قی و غثیان و اسهال طوبی و محشی و مصلح او روغن بادام و نیم قیراط
جهة خون جامد خصوصا بسبب سقطه و ضربه که در شکم منجمد شده باشد و جهة رفع سمیت گزیدن رتیلا نافعست
ماء البقراطین اسم یونانی ماء العسل است و قراطین آبست و ماء القراطین که مستعمل اطباست معرب اوست
و آن عبارتست از ماء العسل که دو جزو آب باران یا آب صاف را با یکجزو عسل بجوشانند تا ثلث باقی ماند ملین
طبع و رافع قی و از ادویه قتاله و قراقر شکم و مقوی اعضای بارده و معده و جالی و منضج بلغم غلیظ و مقوی
اشتها و مدر بول و حیض و رافع ضعفی که از جماع باشد و مضر اورام حاره احشا و صفراوی مزاج و مصلحش رب
میوه های ترش و قدر شربتش تا سی مثقالست ماء الجبه آبی است که از بلاد هند و چین می آرند غلیظ و سیاه
و بد بوی و گویند از نوعی از ماهی حاصل میشود در سیوم گرم و خشک و طلای او رافع قروح و آثار جلد و حکه و جرب
و جوشش لثه و شرب ربع درهم او جابر شکستگی اعضاست در یکروز بدستور دار القیام عصب عروق پاره
شده و بعد ملیست ماقون بتای مثناة فوقانی اسم یونانی آبیست که از ماهی نمکسود ترشح کند و بعربی ماء النون
نامند گرم و خشک و حقنه او جهة اخلاط غلیظه و درد و عرق النسا و قروح امعا و طلای او جهة تنقیه جراحات
کهنه مفید است ماست اسم فارسی لبن الحامض است ماهودانه اسم فارسی دانه نباتیست شیردار و حب الملوک
نامند و غیر حب السلاطین که مسمی بجمد است ساقش قریب بذرعی و بستبری انگشت و برگهای ساق او دراز
و شبیه ببرگ بادام و برگ شعبها ریزه ریزه و مایل بتدویر و شبیه ببرگ زراوند طویل و گلش زرد و ثمرش در
غلافی مدور و شبیه بجمار کبر و در جوف او سه دانه متفرق از هم و هر یک را غلافی دیگر و دانه او از کرسنه بزرگتر
و پوست او غبرا مایل بسبزی و باطنش سفید و شیرین و چرب و چوب بیخ او باریک و شیردار در سیوم گرم و خشک

و برگ و دانه او در آخر دوم گرم و قوتش تا دو سال باقیست و گویند از هند و عراق خیزد و آب مطبوخ برگ او
با خروس سالدار مسهل و محلل قولنج و رافع درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و بلع نمودن دانه او مسهل و شرب کهنه او
در اسهال قوی تر و مخرج بلغم غلیظ و محرک بلغم خام و مرار سوداوی و مضر ریه و معده و مصلح او انیسون و صندل و مصلحش
کثیرا و قدر شربت از حب او سه عدد تا شش عدد و از برگش تا دو درهم و شرب آب سرد معین فعل اوست و
بالفعل بجای ماهودانه حب السلاطین مستعمل و او مفقود الوجود است ماهیزهرج اسم فارسی است و بعربی سم السمک
نامند و قسمی از فلومس است و بترکی سقرقویرقی گویند گیاهیست شیردار و برگش مفروش بر زمین و ساقش زیاده
بر ذرعی و گلش زرد و در آخر ساق از جوانب آن رسته بهیات سرو و پوست ساق او مایل بزردی و با اندک
حدت و آن مستعمل است و چون او را کوبیده در آب اندازند ماهی مست گردد و بر روی آب آمده بمیرد
در سیوم گرم و خشک و مسهل قوی اقسام بلغم و محلل ریاح و جهة نقرس و مفاصل و مانند آن نافع و ضماد او
محلل اورام بلغمی و سوداوی و استسقا و قدر شربت از جرم او با شکر تا یکمثقال و در مطبوخ تا سه درهم و مضر
امعا و مصلحش کثیرا و نشاسته و انیسون است مازریون معرب مازریون فارسی است و بیونانی خامالایا
نامند نباتش بقدر درخت ساق و شیردار و برگش شبیه ببرگ زیتون و باریکتر و قسمی را برگ باریک و دقیق
و مایل بسفیدی و بزرگ و قسمی را برگ مایل بزردی و کوچک و ضخیم و قسمی سیاه لون و شیر همه آن در چهارم
گرم و خشک و سایر اجزا در سیوم و زبونترین او سیاه و او غیر مستعمل است و سفید او بهتر از زرد و برگش
مسهل قوی مایه صفرا و اقسام کرم و مواد سوداوی و بلغمی و رافع استسقا و قی و کلف و یرقان و ضعف گرده
و طلای او جهة بهق و برص و یرقان و با عسل جهة تنقیه چرک زخمها و رفع خشک ریشه آن و با موم روغن جهة جرب
متقرح و با سرکه جهة ورم سپرز مفید و مضر محرورین و اطفال و ضعیف البنیه و دو درهم از غیر مدبر او کشنده است
و بدون تدبیر و مصلح بغایت مضر جگر و قی و مورث غم و کرب و قدر شربتش با مصلحات از شش قیراط تا نیم درهم

وشیر گیاه او محرق و احمال کشنده و ضماد او در بهق و برص جایز است و طریق تدبیر آنست که برگ قسم کبیر او را
دو شبانروز در سرکه بخیسانند و دو سه بار سرکه را تغیر دهند پس شسته خشک کنند و نیمکوب نموده بروغن بادام
چرب کرده در اسهال مواد سوداوی و بلغمی ترنجبین و افتیمون و هلیله زرد و گل سرخ و رب السوس و زیره و نمک
هندی و در اسهال های صفراوی سا و توبال النحاس و اسارون و عصاره غافث و افسنتین و سنبل و مصطکی و
امثال آن اضافه نمایند و شرب او با آب عنب الثعلب و آب رازیانه و خیارشنبر اولیست و اگر یکوقیه او را
در سه رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد و آب صاف او را با یکوقیه روغن بادام شیرین بجوشانند تا روغن
بماند و از آن روغن یکمثقال تا سه مثقال بنوشند بسیار بی غائله است **مامیثا** اسم نبطی نباتیست شبیه
بخشخاش بحری معرب بخشخاش مقرن برگش مایل بسفیدی و با زوائد مثل اره و با زغب و رطوبت چسبنده
و گلش زرد و مانند خشخاش ساحلی مقرن و ثقیل الرائحه و تخمش بقدر کنجد و سیاه و ثمرش مانند خشخاش مقرن
و بی غلاف تخمی میباشد و بخلاف خشخاش بحری و شاخهای خشخاش ساحلی در زمستان سبز و در بهار
عود میکند بخلاف مامیثا که اثری از و ظاهر نمیماند و در سرطان میرسد و او را کوبیده قرص میکنند بنبات
بلوطی و قوتش تا هفت سال باقیست در دوم سرد و خشک و بهترین او زرد مایل بسیاهی قوی الرائحه با تلخی است
که چون در آب حل کنند زرد شود و رادع و قابض و محلل و مقوی اعضا و عصاره مجفف او بهتر از جرم اوست و
طلای او جهت اورام حاره و باد سرخ و درد سر و مفاصل حاره و بحدی که بسبب حرکت در بغل و ران بهم رسد و سوختگی
آتش و منع ریختن مواد بچشم و دلوک او با گلاب جهت قلاع و اکتحال او جهت دمعه و استرخای پلک چشم و ضعف
باصره و دمعه مفید و مضر سپرز و مصلح آن بادام شیرین و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش حماق و تخم او بسیار
مسمن و یکمثقال آن قاطع اسهال صفراوی و رافع خفقان و طلای او جهت شری و حمره و در نقرس بی عدیل
مامیران قسمی از زردچوبه است ساق و شاخها و نبات او از زمین مرتفع و برگش شبیه بجلاب مایل باستداره

بیخ

و سفید مایل بزردی و با لزوجت و بیخ او پر شعبه و کوچک گره دار و غیر مستقیم و در گرههای او ریشهای باریک
شبیه بموی و منبتش نزدیک آبها و هندی او زرد مایل بسیاهی و چینی او زرد و خوشبوتر از هندی و غیر هندی
و چینی مایل بسبزی میباشد و تخمش شبیه بکنجد در آخر سیوم گرم و خشک و قوتش تا بیست سال باقیست مفتح
سدد و مفرح جلی و جالی و مدر و محلل و شراب او جهت یرقان و بخورش رافع ریاح غلیظه و طلای او با عسل جهت برص و بهق
و کلف و برش و جرب و آثار روخانیدن و جهت درد دندان و سعوط او جهت تنقیه دماغ و اکتحال او جهت بیاض و
ظلمت بصره و ناخنه مفید و مضر گرده و مصلحش عسل و قدر شربتش نیم مثقال و بدلش بوزن او زردچوبه و نصف او
مرارات **مارگیاه** اسم فارسی نباتیست قریب بدو ذرع برگش شبیه ببرگ بید و گلش زرد و قبه او شبیه بسپر
و منبتش حریم جبال آذربایجانست و اکثر متوطنین آنجا یکدرهم او را کوبیده در شوربا کرده میخورند دیگر گزیدن
مار و هوام متضرر نمیشوند و شرط میدانند که تا یکهفته بعد از آن چیزی سوای نان فطیر نخورند و احتراز از ادرار
منی و جماع نمایند و ظن حقیر آنست که انیسون باشد **مالیا** و نزد بعضی سرانست و یونس گوید درختی است در بلاد
شام که خوردن برگ او رفع سم افعی میکند و طلای پوست او را که سوزانیده باشند رافع برص و خوردن
نشاره چوب او کشنده است **ماش** از حبوبات معروفه است در آخر اول سرد و مایل بخشکی و قوتش تا سه
سال باقیست لطیفتر از عدس و از سایر حبوبات کم نفخ تر و مولد خلط صالح و مسکن حرارت و التهاب صفرا
و قابض و بهوا موافق کرده و مقوی عصب و بهترین اغذیه صاحبان تبهای حاره است و جهت سرفه و ورم لهات
و درد سر و ضعف باصره و نزلات و ضماد او با آب مورد مقوی اعضا و رافع درد ضربه و سقطه و محلل اورام
و جالی کلف و با سرکه جهت جرب متقرح و منع عرق موثر و قاطع باه و مضر دندان و دیر هضم و مصلح او در ضرر باه
روغن بادام و آب ترطم و بدلش باقلا و در مبرودین جوارش کمونی و خردل و مصطکی است و از خواص اوست
که با وجود برودت تحریک سودا و جذام نمیکند **ماش هندی** حب الفلت است **ماس** اسم فارسی الماس است

وازاحجار نفیسه و آتش و آلات حدیدی و امثال آن در او اثر نمیکند و از سراندیب خیزد و قسمی از و سفید برنگ
نوشادر و شفاف و مسمی بنوشادریست و بزرگتر از باقلا شاهده نشده و قسم سفید او کمتر از نوشادریست
و قطعات از آن بزرگتر یافت میشود و او را ماقدونی و رمنی نامند و قسمی مسمی بکهدیدی و در رنگ مانند سفیداست
و قسمی مسمی بقبرسی و در سفیدی مانند نقره است و آتش در او اثر نمیکند و لهذا نزد بعضی از اقسام الماس نیست
و گویند سرخ و سبز و نیز رنگ نیز از او میباشد و بهترین او ماقدونی و زبونترین سبز و خالدار است در چهارم
سرد و خشک و نزد بعضی در چهارم گرم و تحلیل او قتال و تعلیق او مقوی دل و رافع خوف و باعث عسر ولادت
و غلبه بر خصم و مسدس او مانع جزع و نگاه داشتن او بر دندان منفعت او است و بدون کلفتی و از خواص او است
که بغیر شکل مثلث شکسته نمیشود و در جمیع اجسام معدنی اثر میکند و شرب در او موثر است **مارکیوا** اسم فارسی
و نارکیوا نیز نامند نباتی است شبیه بدرخت و در کنار آبهای زمین سخت میروید و شاخهای او بسیار و
تا بقدر پنج ذرع و دیرشکن و پرشکن کوچکتر از برگ زیتون و نرم و گلش سرخ و شبیه بگل شب بو و ثمرش
در میان برگها و مانند فندق مایل بسیاهی و در جوف آن دانه سیاه و بسیار نرم و قسمی از فلفل الماء است
و چون گرسنه و بسیله و سایر حبوبات را در آن جوشانیده خشک کنند طعم او را از فلفل تیزتر توان کرد
در دوم گرم و خشک و محلل ریاح و رافع بواسیر و ضماد پوست او بغایت سرخ کننده رخسار و رافع اورام
بارده و آثار جلد و طلای خاکستر جمیع اجزای او رافع کلف و نوزبه آن قدر حیض و طلای برگ او با آب رستنی
مو و شرب دانه او با عسل محلل ریاح و مخرج بلغم است **ماسقودون** دوای هندیست گیاه او شبیه بریحان
و برگش مانند برگ مورد و مایل بتدویر و در رایحه مانند سنبل هندی و گل او شبیه بیاسمین و گرم و خشک و الطف از یاسمین
و برگ او را جهة عطریة داخل در غذاها میکنند و در جمیع افعال قریب بسنبل است **ماعز** بفارسی بز و بترکی کچی نامند
گوشت او نسبت بسایر لحوم سرد و تر و کثیف تر از گوشت گوسفند و موافق محرورین در فصل گرمی هوا و مضر سوداوی مزاج

مصلح

و مصلح او بادام و انار و عسل و خرما و میوه‌های تازه و ترشیها و کشک با و بغایت مضر است و گوشت بزغاله
مافوق شش ماهه بسیار با رطوبت و بهترین لحوم و مسکن غلیان خون و ملطف و پیه بز محلل و با قوت قابضه
و مسکن دردها و رویاننده گوشت زخمها و شرب او جهة رفع سم ذراریح و هریره او با نشاسته
و آرد برنج و جاورس جهة سحج و اسهالی که از اغذیه بهم رسد و از اخلاط حاده و حقنه او با آرد جو جهة
قرحه امعاء و ضماد او با سرکه و زعفران جهة نقرس مفید و طلای سرگین او بغایت محلل اورام کهنه و استسقا
و ورم سپرز و سوخته او الطف و جالی و با سرکه جهة داء الثعلب و با عسل جهة جرب و وضح و اورام صلبه و صفنه
و قروح ساعیه و شهدیه و با بزر النبج جهة کوچک کردن ایشان از مجربات و شرب او جهة گزیدن هوام
و رفع یرقان و با ماء العسل جهة گشودن حیض و اخراج جنین و فرزجه سرگین خشک او با کندر جهة رفع ادرار
حیض مجرب دانسته‌اند و طلای پخته او با شراب و سرکه جهة جذب سم هوام و داغ کردن با او جهة عرق
النسا از مجربات و مشهور بداغ عربیت باید سرگین بز را افروخت و در پشم پیچیده در موضع حقی که سخت
بند پا و محاذی ابهام است گذاشت و چون حرارتش کم شود تبدیل بدیگری نمود تا حرارت آن محسوس
در ورگ گرده و محرق و غیر محرق او با عسل جهة درد مفاصل و با بول اطفال جهة قولنج بلغمی و ریاح غلیظه و تحلیل
ماء اصفر و با شراب و حلبه جهة تحلیل اورام مفید و طلای سم سوخته او با سرکه جهة داء الثعلب و شستن آن
با بشل آن نمک سنگ جهة رفع زردی ناخن و رفع عفونت لثه و با سرکه جهة ثالیل منکوسه و بخور او جهة گریزانیدن
حشرات نافع و شرب سم سوخته بز نر را با عسل جهة رفع بول در فراش مجرب دانسته‌اند و قدر شربتش
تا دو درهم و اکتحال زهره او رافع غشاوه و طلای آن جهة داء الفیل و توته مفید و زهره بز کوهی نافع از
سموم هوام است و جگر بز سیاه را چون شرحه کرده زهره او را با او مخلوط کرده و از فلفل و زنجبیل پاشیده
خوناب مترشح کباب او را در چشم کشند جهة شبکوری مجرب دانسته‌اند و چون گرده او را شرحه کرده کو

بران پاشیده و کباب کنند و آب مترشح او را بر رقی سفید طلا نمایند در دو روز زایل کند و از مجربات شمرده اند
و سلیموس و اغادیبون گویند که چون خصیه بز را شکافته تر او نند جرح و نطرون و زیره بر و پاشیده خشک کنند
یکمثقال او با آب کرم جهت سهر و بوده در د جگر و در د مثانه و مداومت آن جهت تقویت باه عجیب الاثر است و چون بار و
و صعتر خشک کنند یکمثقال او با سرکه فصل رافع سپرز است و چون بز نر چهار ساله که در فصل اول زکینی انکور ذبح نموده
خون اول و آخر را انکیزند و خون وسط او را در ظرف سنک بکیرند بعد از بسته شدن زیره کنند و بر روی کاغذ جرعل
در سایه خشک کنند او را ید الله نامند در ریختن سنک کرده و مثانه بعدیل است و چون شاخ و سم نر را با ترب و ل
بید انجیر تقطیر کنند معادن و جمیع اشیای صلبه را نرم سازد و چون سم او را حل نمایند دوای در غایت سیاهی است
و بستن پوست سر نر غاله بکرمی ذبح آن بر سر صاحب سرسام و اختلاط ذهن بغایت مفید و ضماد مغز سر او مرطب قوی
و ملین دماغ و اعضای صلبه است مالک البحرین بفارسی بوتیمار نامند از طیور آبیست کردن پا دراز و کوچکتر از
کلنک و سفید و در کنار آبها مجاور و سر بزیر افکنده میباشد در دوم کرم و خشک و کوشت او محرک باه و دیر هضم و مقوی کرده
و غلیظ و مولد ریاح و مصلحش ادویه حاره و طلای پیه او قاطع خون بواسیر و ضماد خون او در حمام جهت منع زیادتی
مفید مارماهی شبیه بمار و زیاده بر شبری و سفید و از دنباله تا سر از دو جانب ثقبه دار است و بر روی آب
مانند سایر ماهیان نمی آید گرم و تخم او مبهی و جهت درد کمر و تحلیل ریاح و قطع سیلان خون مفید است مالیا کوس
مالیا است ماندما ماذریونست ماستیما ماستیدونست مالیطریا زاج الاساکفه است مارس و ماریتون
اسم رازیانه بری و بستانیست ماسون حاشا است مادیقون یونانی مقل است مایرس اطراطیقون است
ماثون یونانی لسبابه است ماریسقا یونانی اترج است ماسلج یونانی سعتر است مالسلوقا یونانی
مادون مرماحوز است مالیتودیون و مالیتاسس خربق سیاه است ماغاریقون دلبوث است مالاشیرون
یونانی و ماشان اسم ساذج است ماترطالیسفر است مالی اسم یونانی عسل است مالیتوماتان باذروبه است ماهولیون

بنات

نبات قند است ماشیا ارغامونی است ماقدونیا فطر اسالیون است ماهی روبیان اسم فارسی روبیان است
ماذیان اسم فارسی رماکست ماه پروین اسم فارسی جدوار است ماهی پهنی دراز اسم فارسی دلفین است
ماهی اسم فارسی سکت ماهی شور اسم فارسی سماریس است ماهی سرکب اسم فارسی سیباست ماهی پرده
اسم فارسی شفنین بحری است ماهی آب اسم فارسی صحناة است مازد بفارسی عفص است مارچیه است مارچوبه
بفارسی طیونت ماهی زهره و کوهی اسم فارسی قلوس است مامالی بلغت اصفهان حردون است و در تنکابن
ماچه کور نامند ماسیتو ایچکی بترکی کبیکج است ماکه اسم هندی یاقوتست ماجوپهل بهندی عفص است ماکی
بهندی زبابست مارایانیا بهندی رنجست ماتی بهندی طین است ماین بهندی ثمرة الطرفا است
مان پهل بهندی جوز القی است ماچلبک بهندی نوعی از بیش است متنک اترج است متیسنی نعناع است
متر بهندی کرسنه است متا بهندی بمعنی شیرین است متاسرین بهندی جدوار است متاکهار بهندی
بیش است متاکوت بهندی قسط شیرین است مثنان بتازی شلنه اسم عربی نباتیست که کرم دانه
ثمر او است و آن دو قسم است یکی را شاخها بقدر دو ذرع و متعدد و درشت و برکش شبیه برک ماذریون
و ازان باریکتر و با رطوبت چسبنده و کلش سفید و مابین کل ثمرش مدور و شبیه تخم مورد و مایل بکشیده و بعد از
رسیدن سرخ میشود و پوست او صلب و سیاه و مغز او سفید و حرارت و در ماهیه نیز نامند در سیوم کرم و خشک
و برک و تخم او مستعمل است یکدرهم او با حریره مسهل قوی بلغم و اقسام کرم معده و مانع صعود بخارات بدماغ
و طلای کوبیده او بر بدن باعث عرق بسیار و مطبوخ او با زفت جهت جرب و تو با و برص و بغایت
موثر و زیاده او کشنده و مورث سحج و حکه عظیم و ورم حار و برک او در افعال مثل تخم او و در سر که
خیسانیده آن جهت استسقا بغایت مفید و با طبیخ با قلا و عدس مسهل رقیق و حمول او قاتل جنین و مخرج آن
از مخرج و شوق جماع و ملذذ آن و رافع رطوبات فرج و معین بر حمل و قدر شربتش در مطبوخات تا دو درهم

و باید با روغن بادام و صمغ عربی استعمال نموده و در هوای بسیار گرم و بسیار سرد و ضعیف الابدان جایز
نیست و قسم دیگر او در مصر کثیر الوجود است منبتش کنار آبها و ریگزارها و نباتش بقدر دو شبر و چتری
و برگش مانند برگ اهلیج در پهلوی هم و گلش زرد و باریک و تخمش مایل بسفیدی و بقدر تخم انجره و در سیوم
گرم و خشک و برگ غضبانیج او را در سرکه و با عسل و روغن بادام مسهل اقسام کرم و ما را صفرا و بلغم خاص و
ضماد او منقی زخمها و رافع گوشت زیاده و در افعال مثل اوست **شنک** سوسن است **شلث الجم** زعرورست
مثلث آب انگورست که دو ثلث او بسوزد و یک ثلث بماند منافع او قریب بخمر و مولد خون صالح و مقوی
و موافق صاحبان آبله و حصبه و ذات الجنب و ذات الصدر و ذات الریه و مقوی باه و مبرودین و اکثار او
مضر محرورین است **مج** نبع ماش است **مجین** قسمی از عنب الثعلبست **مجری بی** بر او لام اسم هندی سکت
مجیب هندی قوه است **مجتری** هندی انستین است **محج** بفارسی گل خوش نظر مانند نوعی از ریاحین و در دوم
سرد و خشک و قابض و رافع اسهال و سیلان خون و جهة زخمهای تازه و عصاره او جهة کرم گوش و قرحه
در و آن نافع **محموده** سقمونیا است **محلب** درخت حب المحلبست گذشت **محروث** بیخ انجدانست و اعم
از بیخ کوله پر که انجدان سفید باشد و از کاکه که انجدان سیاهست **محاجم** بلغة اندلس محلبست **مح** زرده
تخم مرغ است **مخلصه** اسم نباتیست که استعمال آن خلاصی از سم هوام میدهد و لهذا باین اسم نامیده و
و عجب اماکن مختلف الشکل میباشد تا هفت قسم او را مشاهده نموده اند و مجموع آن با تلخی و کل بهر انواع با کجی
و منکوس و شبیه مجعد میباشد بعضی از شاخهای بی ساق و برگ مانند برگ کرفس و از آن نرم تر و از اول تا آخر
مشقق و چند آنکه شاخ او دراز گردد و برگ او ریزه تر گردد تا بحد برگ کتان و گلش کبود و منکوس و بعضی گلش
مابین کبودی و سرخی و قسمی را برگ ریزه و گلش سفید و با زردی و مانند کسیاهی و این قسم را راس الحیه
نامند و قسمی ساقدار و بقدر دو شبر تا سه شبر و باریک و تند و بی شاخ و برگ و گلش بصورت عقرب و کبود

بیم باهیم

بیم باها

بیم باخا

نیم رنگ

نیم رنگ و قسمی را ساق مربع و برگ مدور و مشقق و شبیه ببرگ بادرنجبویه و قسمی کم برگ و شاخهای او صلب
و اغبر و بران قبه زغبی منقش و شبیه ببرگ بابونه اما دو و ثلثه او مثل بابونه اوراق ریزه ندارد و در بلاد روم
کثیر الوجود است و بهترین او قسم اول و آنچه در اراضی صلبه بی آب روییده و قوتش تا بیست سال باقیست
در اول سیوم گرم و خشک و شرب او قبل از سم و بعد از سم رافع ضرر آنست و در دفع قولنجهای صعب
عجیب الفعل است و جهة تحلیل اخلاط لزجه و درد کمر و مفاصل و ورک و تقویت معده و جگر و سپرز و اعصاب
مفید و قدر شربتش تا یکمثقال و چون در اول تحویل آفتاب بحمل سه روز از تخم او بقدر یکمثقال بنوشند در آن سال
بیچ سمی ضرر نرساند و عرق مخلصه محلل و ملطف و رافع قولنج ریحی و مقوی اعضای رییسه و موافق مبرودین است
و بعضی در تریاق کبیر قایم مقام شراب دانسته اند **مخ** مغز استخوان را نامند گرم و تر و ملین و کثیر الغذا
و مسمن و اکثار او مفسد اشتها و مورث غثیان و مصلحش صعتر و دارچینی و در محرورین ترشیهاست و طلای او
جهة صلابت عصب و تره و عضل و شقاق نافع و بهترین او مغز ساق و بهترین او در اطلیه ساق گاو است **مخیض**
بفارسی دوغ نامند و ترکی ایران و بهترین او تازه است که دهنیت او را بالتمام گرفته باشند در دوم سرد و
رطوبت در و غالب بر یبوست و مسکن غلیان خون و محرک باه محرورین و مشهی و مسمن و مطفی حدت سمومات
حاره و جهة تب دق و تشنگی معده حاره و التهاب جگر و با خبث الحدید و اطریفل جهة تقویت معده و دوغ
کرده او با سنگ و آهن تفته جهة اسهال موی و صفراوی خصوصا با طراثیث و توابض و مطبوخ او با برنج
و آرد جو بود اده بهترین اغذیه صاحبان اسهال حاره و جهة تسمین و در تب دق با نان خشک از ربع رطل تا نیم
رطل باید داد و در دق نان از باده و از دو مثقال جایز نداشته اند و چون تخم خرفه را کوبیده با دوغ بتنقیه
تا سه مرتبه کرده خشک نموده باشند شرب اندکی از آن رافع تشنگی و خواهش آب تا چند روز میکند
و از اسرار مرتاضین است و دوغ در تبهای خلطی متعفن میکند و اصلاح آن بقی و شرب سکنجبین سفرجلی است

سم بادال

سم بارا

و چون در معده باره ده ترشش شود مورث دوار و غشی میکرد و اصلاح او غلافلی و جوارشات مخاط الشیطان
چیزیست که با بعضی از اشجار میباشد و در آتش نسوزد و ضماد او در تحلیل ورم و اورام حاره و بارده قوی الاثر است
مخلص الکبیر اسم معرونیست که بیونانی سوطیر انامند مخیطه و مخاطه اسم عربی سپستان است مداد در فارسی مرکب
نامند و عمل اقسام او در دستورات اول مذکور است و مراد اطبا قسمی از آنست که از دوده درخت خرما
یا دوده روغن تخم کتان و صمغ عربی یا غری الجلود و زاج زرد ساخته شود و در دوم گرم و خشک بخلاف مداد
هندی که آن سرد و خشک است و از اجزای درخت نوفل میسازند و طلای مداد هندی جهة اورام و سستی اعضا
و بر کف پا جهة حدت حرارت تنها و سعوط و ضماد او بر پیشانی جهة رعاف نافعست و غیر هندی او از جهة منع
ریختن موی و التیام زخمها و با سرکه جهة سوختگی آتش مفید و بعد از تطلیه رفع نباید کرد تا خود منغسل رفع
گردد و دیسقوریدوس گوید که دو مثقال مداد با آب سرد رافع سم عقربست مدام اسم خمر است مدمل
الجراح اصابع فرعونست مرزنگوش معرب از مرزنکوش فارسی است و غیر از آذان الفار است چه ملا
برگ او شبیه بگوش موش نیست و از جمله ریاحین خوشبو است و در خانها زرع میکنند برگش طولانی
و کم عرض و گلش سفید و مایل بسبزی و تخمش مانند تخم ریحان شغاف و مولف مغنی استبعاد نموده که او ان
الفار باشد و مولف اختیارات را اشتباهات زیاده از آنست که در هر جا باید بآن تصریح نمود
و او در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و در افعال بهتر از سوسنبر و محلل و منضج و ملطف و جالی و جاذب
و مدر بول و مفتح عصبات و مفرح و مسخن اعضا و احشا و مجفف رطوبات معده و امعا و جهة مغص و قولنج
ریحی و استسقا و سده جگر و سپرز و دماغ و جهة خفقان و وجع الفواد و مالیخولیای مراقی و لقوه و درد
سینه و سرفه و ضیق النفس و ریاح سپرز و درد سر و شقیقه و صمغ نکام (?) و عسر بول و احتباس حیض و شرب
بلغمی نافع و طلای او با حنا در حمام جهة درد سر بارد مجرب و برگ خشک او با عسل جهة آثار خون منجمد تحت چشم

و با سرکه جهة گزیدن عقرب و کلف و به بوی عرق و با موم و روغن جهة التوای عصب و اورام بلغمی با مغز
جهة ورم حار چشم نافع و با بزر البنج جهة ورم انثیان مجرب و بوئیدن او جهة سده منخرین و دماغ و نقوت (?) است
سستی شراب و منع خمار و سعوط او جهة تنقیه دماغ و لقوه و صرع و خائیدن او با نمک فرو بردن آن آب
جهة رفع سیلان آب دهان و اکتحال آب او جهة ابتدای نزول آب و ضعف بصر مفید و مالیدن
آب او بر موضع حجامت رافع اثر زخم آن و فرزجه او مدر حیض و قدر شربت از جرم او تا دو مثقال و در مطبوخ
تا هفت مثقال و مضر کرده و مصلحش کاسنی و تخم خرفه و بدلش سوسنبر است و روغن مرزنگوش که آب او را
با مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهة فالج و رعشه و کزاز و شقیقه و درد سر بارد و تحلیل ریاح
و تفتیح سده و گرانی سامعه و بخور مرزنگوش رافع مضرت هوای و بائی و گریزاننده هوام است مران
بفتح اول و تشدید ثانی درختی است در بلاد مغرب و روم و هند جمیع اجزای او تلخست و بسیار بلند
و رعنا و نرم و گرهها و مانند بندهای نی و میان پر و از آن نیزه میسازند و مشهور به نیزه نی است
و نزد بعضی مران و مالیان یکی است و این قول صحتی دارد چه در افعال قریبند و نزد بعضی مران و انیابست
و این اصلی ندارد چه مران را برگ شبیه ببرگ توتست و برگ انیا شبیه ببرگ ترنج و از آن که حکیم
و درخت او بسیار بلند نمی باشد و ثمر انیا لذیذ و ثمر مران شبیه بثمر او و با عفوصت بسیار است
در دوم گرم و خشک و بکیه (?) هم برگ او رافع سم افعی و هوام و محلل ریاح و مدر فضلات و مقوی معده و قاتل (?)
مانع تخمه و ... سوخته او رافع سوختگی آتش و طلای پوست سوخته او با آب رافع جرب متقرح و سعوط
اجزای او قاطع رعاف و فرزجه او حابس حیض و ضماد سوخته او با سوخته پر سیاوشان جهة دراز کردن موی
مجرب دانسته اند و گویند نشاره چوب او بقدر ده درهم کشنده است و مالیا را نیز همین اثر است قاتل
مرآب (?) منجمد درختی است مغربی شبیه بدرخت مغیلان و خار دارد و از زخم کردن درخت و کرفتن سایل آن حاصل میشود

و در اول ترشح سفید است و بعد از خشک شدن رنگین میشود و بسیار تلخست و بهترین او مایل بسرخی و تند بو و سبک وزن
و زود شکن صاف است که بعد از شکستن در سفیدی شبیه بناخن چیده باشد و انغیم را مرصاف نامند و آنچه در
ساق درخت مانند صمغ منجمد گردد مسمی بر البطایح است و آن زرد میباشد و در خوبی قایم مقام قسم اول است
و آنچه آب افشرده اجزای درخت را خشک کنند مایل بسیاهی و قریب بسعه سایله و مسمی بتر جبشی است
و آن زبونتر از قسم ثانی و هرچه آب افشرده آنرا بجوشانند و خشک کنند بسیار سیاه و بد بو و تند و قتال است
و شرب او جایز نیست در آخر سیوم گرم و در آخر دوم خشک و قوتش تا بیست سال باقیست مفتح و محلل ریاح
و اورام و با توت قابضه و مجفف بلغم و شرب او مسهل مارا صفر و با ترمس مدر حیض و مسقط جنین و کشنده
کرم معده و با تخم نیم برشت نیم درهم او رافع سیلان مفرط حیض و از مجربات است و جهة سرفه کهنه و عسر نفس
و درد پهلو و سینه و اسهال مزمن و قرحه امعا و درد گرده و مثانه و نفخ معده و مغص ریحی و بلغمی و درد رحم
و خنازیر و مفاصل و ورم سپرز و رفع مضرت سموم بارده و طلای او جهة گزیدن هوام و درد سر مزمن و
باشب یمانی جهة بد بوی زیر بغل و کنج ران و فرج و با روغن مورد و لادن جهة رنگین موی و با سلیخه جهة
ثالیل و کلف و با آب ترنج جهة جرب و سعفه و با سرکه جهة قوبا و ضماد او با روغن زیت کافی برابهام پای
راست کوبند بجهة محرکه جماعت که تا زایل نکنند تسکین نیابد و طلای او جهة خط جدید است از تعفن و
تعفن زخمها بغایت موثر و با حیوان صدف جهة التیام زخم عصب و رویانیدن گوشت بر استخوان و عفونت
و با سرکه و آب چغندر جهة فتق و ادره و آب ترب جهة خون منجمد تحت جلد و با گوه جهة جرب آن و اکتحال او
با ادویه عین جهة بیاض خصوصا با آب شقایق النعمان با فلفل جهة ضعف بصر مجرب و با عسل جهة سلاق و
با شیر زنان جهة رمد بصر و با آرد مورد جهة دمعه و جرب و حول و با کندر و زعفران و افیون جهة زحیر رطوبی
از مجربات و مضمضه او با شراب و روغن زیتون جهة تقویت دندان و لثه و تعفن آن و با سرکه غسل جهة

خون

خون بن دندان و ورد ورا و جهة قرحه سر و سایر زخمها خصوصا چون قبل از ان زخم را با آب بارتنگ بشویند
و فتیله با افیون و جند و ما مثا جهة درد گوش و تنقیه چرک زخمها و التیام زخم آن و سعوط او با آب مرزنگوش
جهة منع نزلات و با آب نعناع جهة بد بوی دهان و بینی و حقنه او با آب حلبه جهة صلابت رحم و با
نعناع جهة بد بوی آن و رایحه او منوم است و او مصدع و باعث سدد و مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش
از یک مثقال تا نیم درهم و بدلش صمغ بادام تلخست و نزد جالینوس قصب الذریره و قطع تلخ بوزن آن
و نزد بعضی بدلش مومیایی و جند و فلفل است بحسب مراعات امراض و دود هر الطفیتر از ده و مجفف قوی
و در افعال شبیه اوست مرطوس[?] اسم نبطی درختی است بقدر درخت انار و برگش باریکی مو و بهم پیچیده و با خوف[?]
چسپنده و مانند عسل و تند بو و تلخ و در سیوم گرم و خشک طلای او رافع سموم و سوخته او را که سه بار در حمام
بمالند رافع جرب و دو وقیه از آب او بعد از دو روز قاتل است و سنون او جهة تقویت لثه و جراحت
آن و ذرور خشک آن جهة التیام زخمها و تعلیق او جهة عسر ولادت موثر و در فلاحت مذکور است که چون
برگ او را غرس کنند درخت پستان میروید و چون شاخ او را دفن کرده آب دهند بعد از چهل روز
ثمر[?] بار میدهد مُرّار بضم اول و تشدید ثانی اسم عربی خاریست که در آخر بهار میرسد و در مصر حریر ودار[?]
نامند برگ او مانند برگ چغندر و مایل بسیاهی و ملاصق زمین و در تابستان مانند درخت شعبها از یک بیخ
میروید و گلش زرد و در آخر خار دارد و شبیه بنگاعی[?] میشود و در آن تخمی مانند تخم کافشه[?] و بسیار تلخ
و قوتش تا چهار سال باقیست و ساق او را پوست باز کرده میخورند و نبتش میان زراعات و جاهای نمناک
و چون شتر را بسیار فربه میکند لهذا شوک شتر و شوک الجمال نیز نامند و در حرارت معتدل و در سیوم خشک
و نایب مناب حصی الراعی و شکاعی و مدر بول و آب او منفتح سدد و مقوی ضعف جگر و علل قصبه ریه و تبهای کهنه و
جرب و حکه و درد پهلوی مزمن و با نانخواه و زجاج جهة سنگ مثانه و عسر بول و ضماد او جهة [illegible]

باشراب جهة سموم نافع و مصدع و مصلحش کثیرا و شربتش تا سه درهم و از آبش تا یکاوقیه مرو اسم جنس است
و انواع او هر یک بنامی مخصوص و برابرون و خزامی و اقحوان و بسان الثور نیز اطلاق میکنند و از مطلق او مراد نوع
خوشبوی اوست که مرماحوز باشد و اصناف مرو چهار است و نزد بعضی پنج است و صنف پنجم را سرو دانسته‌اند
و ظاهر آن ابروتن باشد و از نوع مرو نیست و نوعی از مرو کم بو میباشد نسبت بمرماحوز و او را شموسا نامند
و یکی را مرو تلخ و آن مرماهوس است و یکی را دارتکنا نامند و آن مرماطوس است و ماسرجویه چهار نوع
او را ادنیس و مرماطوس و مرمازاد و مرماحوز نامیده اند و نزد جالینوس مجموع اصناف آن گرم در دوم
خشک و محلل ریاح و بلغم و مفتح سده و مقوی معده و منضج اورام صلبه و دم و مدر بول و عرق و رافع ریاح
جوف و استسقا و درد اعضا و تخم آن لعابی و ملین طبع و بو داده آن قابض است خصوصا با تخم حماض و رافع
اسهال دموی و قرحه امعا و سحج است و نزد محمد بن زکریا تخم مرو در دوم گرم و در اول تر است گویند
چون قطره قطره آب برو ریخته بانگشت بمالند و لعاب او را با اندکی روغن یاسمین ناشتا دو سه روز بنوشند
شرای سوداوی را بالکلیه زایل کند و مجرب است مرمازاد بفارسی مروآزاد نامند ماسرجویه گوید
که آن یکشاخ باریک میروید بقدر شبری و قریب بجعده و زغب بجعده که گویا از ساق تا آخر در میان
پنبه محلوج بسیار رقیقی است و گلش بنفش مایل بسرخی و ریزه و از ساق تا آخر بار برگهای ریزه آمیخته و
خوشبو و حقیر در جبال فیروزکوه بکثرت مشاهده و ادراک نموده و سطوالیس خشکی او را اکثر از گرمی او دانسته و او
مدر حیض و مقوی اعضا و محلل ریاح و رافع امراض بارده رحم و جگر و معده است و سعوط آب او باروغن بنفشه
جهة سده و تقویت دماغ و صداع بلغمی مفید مرماهوس بفارسی مرو سفید و مرو تلخ نامند و نبات آن از
مرماحوز و برگش مانند برگ لبلاب و از آن کوچکتر و گلش مایل بسفیدی و تخمش ورد و بخلاف سایر اصناف که
طولانی اند و مراد از مطلق تخم مرو تخم این صنف است گرم و خشک و نزد بعضی معتدل و مجفف و مضر و در افعال

مثل مرماحوز است و شکوفه او را ابن الدوله سرد و تر دانسته اند مرماطوس رومی است و قسمی از مرو سفید و
بفارسی دارتکنا نامند نباتش مانند مرماهوس است و برگش شبیه ببرگ خبازی و از آن کوچکتر و با تشریف
و در افعال مانند مرماحوز است مرماحوز برای جعده و بعجمه مرو جبلی است و بفارسی مروخوش گویند ساقش نازک و
پرشبری و با صلابت و برگش با خشونت و مابین مدور و درازی و مابین تیرگی و سبزی و مایل باسفل و
خوشبو و ملاصق ساق و طعمش تلخ و با بشاعت و تخمش در غلافی قریب بتخم کتان و گلش مایل بتیرگی و در دوم
در آخر دوم گرم و خشک و مقوی معده و امعا و معین مستی شراب و مفتح سده دماغ و جهة خفقان و قی سوداوی
و غثیان و ضعف جگر بارد و با شراب جهة درد رحم و درد حوامل و بدستور نطول طبیخ او و جلوس در آن و فرزجه کردن
برگ تازه او در حمام بهترین ادویه صاحبان درد اعضا و ریاح ظاهری و باطنی است و قدر شربت از برگ
و گل و تخم او تا دو درهم و از آبش تا یکاوقیه و مصدع و معطش و مصلحش مورد و بدلش با درنجبویه است مری اسم
عربیت و مشتق از مری و بفارسی آبکامه نامند از ادویه قدیمه و اختراع اطبای کلدانیون است و طور اخذ
نامند و مذکور شده و بهترین او آن است که آرد جو و فودنج بری را در تابستان خمیر کرده و نان ساخته در تنور بریان نموده
و او را با هموزن او فودنج و مثل او نمک و ربع آن رازیانه و بجهة مبردین قدری تخم کرفس و دارچینی و زنجبیل
و غیر آن با آب خمیر کرده بیست روز در آفتاب گرم بگذارند و هر روز برهم زنند و آب بر او بپاشند
تا سیاه و متعفن گردد و پس در آب حل نموده صاف او را در شیشه کرده چند روز در آفتاب بگذارند گرم و خشک
و مسهل و هاضم و مشهی و رافع تخمه و ضرر حبوبها و ملطف غذای غلیظ و مسخن معده و جگر و مجفف رطوبات معده
و امعا و جهة دفع کرم معده و اخلاط و ادرار فضلات و شرب او چند روز با قدری نمک جهة لاغری بدن از
مجربات و حقنه او جهة قرحه امعا و قولنج و درد ورک و نطول او جهة قرحه خبیثه و غرغره او جهة ورم لهات و
لوزتین و جذب بلغم دماغی و رفع نقصان فی الجمله موثر و مضر سینه و سرفه و بواسیر و [illegible] مصلح او

لعابها و چرپیها و شیر ضمادست و قطور او در چشم مانع بروز آبله و اگر بر وی ذرور کرده باشد در ازاله اثر آن از مجربات
شمرده اند و بالفعل آنکاه مشهور درین بلاد که بجای مرتک استعمال میکنند بجای آب با ده آنکاه را در سرکه حل و
در آفتاب میگذارند و او را قوت مسهله ضعیفه و قوت تفتیح غالب و مضر امعاست و در حقنها استعمال آن
جایز نیست و در صفاهان بجای سرکه در شیر حل ضماد نمایند و معروفست بکومه و در حرف کاف مذکور شد مرطیس
سنگیست سیاه و مخطط و سبک و بعضی ازان لاجوردی و چون بسایند زرد اکثر از و ظاهر میشود و از مغرب آورند
ضماد او جهة نمله و شرب شعیر او را جهة وجع الفواد مجرب دانسته اند مرداسنج معرب از مردارسنگ
فارسی است و آن از سرب و قلعی و سایر معادن سوای آهن عمل می آید و معمول او را از رصاص ابیض و اسود است
غیر مغسول او مایل بگرمی و در آخر سیوم خشک و مغسول او سرد و خشک و سفید کرده او قریب بشیرینی عسل و طلای او
با سرکه سیاه کنند و الطف و اقوی است و طریق ساختن و احراق و غسل و سفید کردن آن در دستورات مذکور است
و اقسام او سم قتال و با قوت محلله و قابضه و مغری و بغایت مجفف و مسدد و حابس و برنده گوشت زاید
و رویاننده صالح آن و جمع التیام دهنده زخمهای عمیق و چون در سرکه کنند ترشی او را زایل کرده قریب بشیرینی
عسل سازد و طلای او با سرکه سیاه کنند و جلد و سفید کرده او در حقنها حابس اسهال و قروح امعاست و جالی
کلف و مسکن حدت ادویه تند و جهة رفع بدبوئی اعضا و عرق و منع ادرار عرق و رفع جلد بغایت مؤثر است
خصوصا با روغن مورد و روغن گل سرخ و طلای او با روغنهای مذکوره بر حوالی قلب و زیر بغل مانع ریختن مواد است
بدل و جهة رفع آثار و حکه و جرب و تحلیل خون جامد تحت جلد و سوختگی آتش و آب گرم و با سرکه و روغن زیتون
جهة رفع قمل و در اکتحال جهة سلاق و جرب ناخنه و قرحه مفید و چون با روغن زیتون بسیار بجوشانند تا غلیظ
گردد بهترین ادویه شقاق است و سائیده آن با مثل آن گوگرد که با روغن مورد و سرکه طلا کنند جهة شری و
جوششهای پر آب نافع و این الدوله التیام و تنقیه زخمها را بالذات از و نمیدانند و معین ادویه مناسبه آن

دانسته

دانسته است و تصریح نموده که خوردن مقدار درهم از سفید کرده او با جلاب مخرج اقسام کرم شکم و مجربست و شیخ
الرئیس نیز فرموده که زنان در بلاد ما باطفال جهة قرحه امعا و اسهال میدهند و حقیر نیز در بلاد دار المرز دیده که بجهة
رفع کرم با شیر میدهند و حرکت میفرمایند تا آن کرمها دفع نشود ساکن نمیشوند و فی الواقع در دفع اقسام کرم
بیعدیلست و ده درهم او کشنده با حبس بول و انتفاخ شکم و برص عظیم و ضیق النفس مرغری لغة یونانیست و بفارسی
بزمرغو نامند از انواع معز موی و دراز و بسیار نرم و اکثر سفید میباشد لباس او موافق جمیع امزجه و محرک باه
و سخن میبرد وین متقوی کمر و گرده مرقشیثا اسم یونانی سنگیست و او ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی میباشد
و در رنگ شبیه بیکی از معادن و غیر براقند بخلاف مغنیسیا که براقست و گویند هر یک در معدنی بهم میرسد
و بقدری مخلوط بجوهر آن معدن میباشد و آن جوهر را استخراج میکنند و بهترین همه نحاسی در آخر دوم گرم و خشک
و محلل و جالی و قابض و مفتح و شرب او جایز نیست و مادامیکه مانند غبار بسایند در اطلیه نفعی ندارد و محرق که
بعسل آلوده در آتش سرخ کرده باشند الطف و مغسول او بهتر است و طلای او با سرکه جهة بهق و برص و نمش و تنقیه
زخمها و جراحت عضل و مار اتیایج جهة تحلیل اورام و اکتحال او جهة تقویت بصر و ظلمت آن و تعلیق او بر اطفال رافع
فزعست مراره بفارسی زهره نامند و خواص اکثر آن در ضمن هر یک از حیوانات مذکور شد و خواص کلیه و غیره
مذکور شد و جزئیه در اینجا مذکور میشود و مجموع آن گرم و خشک و مفتح سده و مصفات و رافع ظلمة بصر و شدید النفوذ
و طلای آن بر ناف و شیاف آن مسهل طبع و فرزجه آن مدر حیض و بهترین آن زرد مایل بسبزی و بدترین آن
زنگاری و لاجوردیست و استعمال آن جایز نیست و قویترین همه زهره شیر و ضعیفترین همه زهره خوکست
و هر یک بحسب اختلاف احوال مختلف میباشد چه زهره ذکور از و چه حالت تشنگی و گرسنگی و حرکت مفرط اقوی
الحرارتست و بخلاف آن ضعیف و طریق حفظ زهرها در دستور اول مذکور است و طلای زهره شیر با عسل مانع
ورم و رافع خنازیر و از کرگ رافع برص و بهق و از بز با عسل مانع ورم جراحات و سعوط زهره قنفذ با خصیة الثعلب

رافع صرع و شرب یکدرهم او با یکدرهم موم مخرج جنین میت و از مجربات شمرده اند و شرب زهره آهو
الاغ با روغن تازه گاو ناشتا تناول نمایند در حمام رافع سبرور بوات و سعوط زهره اردک خانگی با روغن
بنفشه در جانب موافق رافع درد شقیقه و شرب زهره چغندر را با خاکستر چوب گز و عسل رافع بول در فراش از مجربات
دانسته اند و طلای زهره مرغ سیاه خانگی بر احلیل مورث لذت عظیم زنان و محبت مفرط ایشان است
و طلای زهره گنجشک با عاقرقرحا و قدری روغن زنبق بر قضیب و عانه و کنج ران و خصیه باعث شدت نعوظ است
و تا کف پا را بر زمین نگذارد رفع آن نشود **مرجان** معروفست و بهندی مونگا نامند و نزد بعضی مراد از بسد بیخ
مرجانست و مرجان کمتر از بسد و در سایر افعال مانند اوست و یکدرهم او فادزهر جمیع سموم دانسته اند **مرار**
بحر السطریطا است **مرطین** قسم سیاه مرطیس است **مریخ** بلغة اکسیریان حدید است **مریخ** بجای مهمله مشتق است
از رایحه و آن خرم است **مریکه** بجای معجمه دستور اسم خرست **مریه** بلغة مصر مرزاست **مرزنوش** و
مرزنکوش مرزنگوش است **مروسس اع طا** بیونانی آذان الفار است و مروس دیوس بمعنی موش و اوطا
بمعنی گوش است **مراتبه** اسم فارسی بوم المجوس است **مرمانان** و **مرجبلی** و **مرو شیرین** مرماحور است **مرو الطال**
و **مرو بری** مرماطوس است **مرو الهرم** و **مرماخونه** و **مرو تلخ** و **مرو سفید** مرماهوس است **مرو آزاد** مرمازاد است
مزنک مرداسنگست که سفید کرده باشند و مطلق مرداسنگ **مرتق** اخریص است **مرقای** کشیون است **مرماطون**
یونانی و بمعنی هزار برگ و آن خرچیلست **مرماطون هندی** طرنقولیونست **مرقد** شامل جوز ماثل و افیون است
مرسیا الغرپا بیونانی آس بریست **مرسیا ایاریس** بیونانی آس بستانیست **مرو مس** نزد مولف
جامع الادویه مرماخوز و نزد بعضی مرماطوس است **مرزیشیلم** است **مرسیون** بیونانی اشنانست **مرسلان**
بلغة سریانی دارچینی است **مرسیا** بیونانی بمعنی ریحانست **مرارة الصخر** و **مرارة الصفور** حنظل است **مرج**
بجیم نارجیل است **مروریه** نزد بعضی خندریلی و نزد بعضی کاهوی تلخ شیردار است **مربای کدو** اسم فارسی سیر است

مرداراغاجی

مرداراغاجی بترکی اسم نبات عنب الدب است **مرقش** قرشیثا است **مرغابی** اسم فارسی غاز است
مرد ریک اسم فارسی مرو کم بوست **مربا** اسم فارسی انجباتست **مرغ خانگی** اسم فارسی دجاج است
مردار خوار اسم فارسی رخمه است **مرک موش کانی** اسم فارسی شک است **مرک موش جلی** اسم فارسی
دیک برد یک است **مزده** اسم فارسی صعتر بستانیست **مرو بک** اسم فارسی عدس است **مرغ سنک شکنک**
اسم فارسی قطا است **مرک ماهی** بفارسی ماهی زهرج است **مرواریه** اسم فارسی لولو است **مرکب** اسم
فارسی مداد است **مرغ حق گو** اسم فارسی صفار است **مرال** اسم ترکی ایل است **مرو** اسم هندی مرزنجوش
است **مرچ** اسم هندی فلفل است **مرگ** اسم هندی غزالست **مرزاپلی** اسم هندی برغست است **مرودی**
اسم هندی جعده است **مرز** بزای معجمه قسمی از نبید است که در مصر از جو و در بصره از برنج میسازند و در نبید مذکور
میشود و بفارسی بوزه نامند **مزمار الراعی** نباتیست برگش شبیه ببرگ بارتنگ و از آن بزرگتر و منحنی بطرف
زمین و ساقش باریک بی گره و بی برگ و بقدر ذرعی و با رطوبت چسبنده و بر اطراف سر آن گلی
مابین سفیدی و زردی و خوشبوی و تخمش باریک سیاه و شبیه بخربق اسود و بسیار خوشبو و منبتش
اماکن رطبه و در جوزا بهم میرسد و تخمش مانند گل سرخ و در اول دوم گرم و خشک و نزد بعضی گرم و تر و محلل
اورام و رافع سموم و مفتح سدد و مدر حیض و قابض طبع و دو درهم از بیخ او جهة ضرر افیون و سم ضفادع
و ارنب بحری و تخمش و قرحه امعا و طبیخ بیخ او جهة تفتیح سده جگر و سنگ گرده و درد رحم و شرب نبات او
جهة اسهال و ضماد او جهة اورام بارده و احشا و بلغمی و غسول او جهة دراز کردن موی و موثر و طلای او با زبیب الجبل
و روغن زیتون مانع تولد قمل است تا یکسال و مضر شیرز و مصلحش بادآورد و قدر شربت از آب او یکوقیه و
در مطبوخ پنجدرهم و از بیخ او یکمثقال تا دو درهم و بدلش کتانست **مرج** درختیا و ام تمنست **مرو** بلغة اصفهان
سوسن است **مسک** خون منجمدیست که از حیوانی کوچکتر از آهو که در بلاد چین و هند و ترک حاصل میشود و اورا

میم بازا

میم با سین

آهوی چینی نامند و دستهای او کوتاه تر از پای او و دو دندان پیش او کج بطرف زمین و شاخ او سفید
و منحنی و دراز بحدیکه بدنباله او رسد و در آن سوراخها که استنشاق با و کند و مسک چهار قسم میباشد یکی را
ترکی نامند و آن خونیست که از آن حیوان بطریق حیض یا بواسیر دفع شده بر روی سنگها منجمد میگردد و آن
در غایت خوشبوئی و بوی او رعاف می آورد و رنگش زرد و قطعات او دراز و با صلابت و قلیل الوجود است
دوم را تبتی نامند و آن نافه است و از جمعیت خون او در حوالی ناف بهم میرسد و بعد از رسیدن بسبب
خارش با پوستی که ظرف اوست می افکند و یکی را چینی نامند و آن خونیست که بعد از صید موضع ناف او را
شکافته اطراف او را بدست میمالند تا خون اطراف یکجا جمع شود پس خشک میکنند و آن سیاه با صلابت میباشد
و قسم چهارم را هندی نامند و آن خونی است که از ذبح آن حیوان بهم میرسد با جگر و سرگین او خمیر کرده
خشک کنند و آن اشقر و غیر صلبت و علی را از ریونده و عود و سنبل و خون لیه و جگر خشک کرده بزو برگ
و قرنفل و خون کبوتر و قدری مشک ترتیب داده و در نافها غلاف میکنند و علامت مغشوشش او از
سیاهی مفرط و ثقل او معلوم است و آنچه در نافه باشد ریسمان را بسوزن اول از نافه گذرانیده و پس از آن
سیر میگذرانند و بو کنند هرگاه بوی سیر برندارد خالص است والا فلا و آنچه در غیر نافه باشد در کفه دست
قدری از آن را با آب دهن بمالند اگر حل شود خالص و اگر فتیله گردد مغشوش است و ارسطو گوید خالص
سائیده مسک در ظرف رطوبت دار بقدر یکساعت وزنش زیاد میشود و بهترین او تبتی و قوتش تا سه سال
باقیست و از نافه بیرون آورده او تا یکسال و در سیوم گرم و در دوم خشک و هر چند کهنه گردد خشکی او
غالب میشود و مفتح سدد و محلل اخلاط بارده و اعضای رئیه و حرارت غریزیه اعضای ظاهری و
باطنی و حواس و مفرح و مقوی باه و حابس طبع و مسکن و جهة ضعف دل سوداوی و غشی و رفع ضرر ادویه
سمیه و مسهله و سموم و مسمومات و غم و وحشت و خفقان بارد و مالیخولیا و خدر و فالج و لقوه و رعشه و بلادت

ونسیان

ونسیان در یلاع اسعاد و نکوئی رنگ رخسار و رسانیدن قوت ادویه بعمق بدن و در اکتحال لطبقات چشم
موثر و شرب او در دفع سم بیش و قرون السنبل بعدیل و فرزجه او معین حمل و طلا و سعوط او جهة سکته و جمیع
امراض بارده دماغی و با روغن بان بر مقدم دماغ و بوئیدن آن جهة منع نزلات و صداع بارد و با روغن
خیری بر احلیل جهة تحریک باه و اکتحال او جهة ظلمت بصر و بیاض و دمعه و ظفره نافع و مضر محرورین و مصلحش
کافور و روغن بنفشه و بوئیدن او مورث زردی رخسار و شراب او باعث بدبوئی دهان و مصلحش گلاب
و قدر شربت او تا نیم درهم و بدلش مثل او جند و نصف او ساذج است **سحتونیا** شامل کف شیشه است که از
گداز شیشه بر روی آن مانند شیشه رقیقی ظاهر میشود و شامل احجار مطبوخه است که شیشه و سنگ سرمه
و اقلیمیا و راسخت را سائیده و تسقیه با آب آهک و آب قلعی کرده و صمغ البلاط اضافه نموده بجوشانند
گرم و تند و جالی و رافع گوشت زیاده فاسد زخمها و کشاینده دبیلات و رافع آثار جلد و جالی دندان
و در اکتحال رافع بیاض چشم و ظلمت بصر و ناخنه و سلاق و شرناق و طلای او در حمام رافع خارش و
و شرب او قتال و بدلش آبگینه است **سنجد** نزد بعضی بوزیدانست و نزد جمعی سورنجان و انطاکی و بعضی
گویند که او فروع لعبت بربری و ریشه ائیست که با پیچیدگی و صلب و هندی او هم پیچیده و مربع بنوعی
که چون باز کنند چوب او مربع متساوی الاضلاع مشاهده میگردد و بهترین او خوشبو و صلب شیرین
در دوم گرم و در اول تر و مسمن بدن و مهیج باه بحدیکه استعجال منی نماید و حافظ قوتها و مقوی اعصاب و
مانع فساد اخلاط و شرب او قبل از سم مانع تاثیر آن و مضر حلق و مصلحش عسل و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش
خیرمایه است **سیرا** اسم عربی کدوست و انطاکی گوید واضع آن بقراط است و عسلی او معتدل و مرکباه
و مسمن بدن و مفتح سدد و مدر فضلات و ملطف اخلاط و مقوی احشا و کثیر الغذا و رافع اخلاط سوخته بادرار
و شکری او در اول تر و در حرارت معتدل و مولد خون صالح و مانع صعود بخارات بدماغ و جهة مالیخولیا

میم با شین

و سدر و دوار و انواع جنون و درد سینه و سرفه و ضعف معده و جگر و حرقة البول و باخشخاش جهة رفع

بیخوابی و با بادام جهة تسمین بدن موثراست باید که ورا از پوست و تخم و پیه پاک کرده نیم کوفت کنند

و آبش سوخته قریب بخشکی شود و عسل یا شکر را دو چندان که و علیحده و توام آورده اضافه نموده طبخ دهند

و با اندکی صندل و مصطکی خوشبو سازند **مشین** یونانی زاج سبز است **مشک الجن** شامل شواصر او جعده

صغیر است **مشک الرمان** نار مشک است **مسد** لیف درخت مقل است **مسوهات** ادهان مرکبه است

مسواک الراعی شامل و فراد شیطرج است **مسواک المسیح** نوع بزرگ نواریس است **مسواک القرود** و

اشنه است **مسواک العباس** نوع بزرگ قنا و ورعی الابل را شامل است **مشلن** زعرور است **مستور** و **مستفران**

و **مسقار** بلغة عجمیه زراوند طویل است **مسن** حجر المسن است **مسشکر** آبنوس است **مسطار** خمر نارسیده است **مستاطون**

حو و هندی است **مسطی** مصطکی است **مس** اسم فارسی نحاس است **مس سوخته** اسم فارسی راسخت

مس است اسم فارسی طالیقون است **مسک** بفارسی زبد است **مسنار** هندی افسنتین است **مسور** هندی

عدس است **مسی** هندی کاکنج است و در بعضی بلاد هند اطریلال را باین اسم می نامند **مشمش** بفارسی زردالو

نامند و بترکی ازک و اقسام میباشد و بهترین او شیرین پر آب کم جرم و خشک او بهتر از تازه است در دوم

سرد و تر و منفتح سده و ملین صلابات و شیرین او ملین طبع و موافق محرورین است و مادامیکه در معده

فاسد نشود و تشنگی و التهاب معده و تسکین غلیان خون و صفرا نافع و رافع آروغ خصوصا ترش او

و خیسانیده خشک آن و چون صاحب تب حار و بارد از ان خورده آب گرم و عسل بعد از ان بنوشد

وقی کند اخلاط کراثی و زنجاری دفع شده رفع تب شود و از مجربات شمرده اند و هرگاه بعد از

خوردن زردالو فصد کنند خون سفید رنگ گشاده شود و لهذا مداومت او را باعث برص دانسته اند

و او سریع التعفن و نفاخ و مولد آروغ ترش و مضر مبردین و مصلحش شکر و انیسون در جمیع امزجه خوردن او

بربالای طعام و خوردن آب بعد از و بغایت مضر است و مغز دانه تلخ او در دوم گرم و خشک و شیرین او در اول

گرم و تر و مبهی و روغن همه آن منفتح سده و ملین صلابات و رافع درشتی جلد و خشونت حلق است و روغن مغز تلخ آن

بقدر یکمثقال کشنده کرم معده و مسهل قوی آب و محلل اورام متعدد و مفتت حصاة و جهة زحیر بارد و بواسیر ظاهری

و باطنی و با انیسون جهة جمیع دردها و قطور او جهة درد گوش معتدل و در سایر افعال قریب بروغن بادام تلخ و قدر شربت

تا سه مثقال و روغن شیرین ضعیفتر از روغن بادام شیرین اجزای او در دوم سرد و خشک و طبیخ برگ او مدر و مسقط

کرم معده و نطول او محلل اورام و برگ خشک او قاطع اسهال و شکوفه او سرد و خشک و لطیف و شرب و ذرور او

قاطع نزف الدم ظاهری و باطنی است **مشط الغول** نباتیست شاخهای او باریک و برگش شبیه برگ گشنیز

و صلب و بی گل و ثمر او خوشبو و در دوم گرم و خشک و محلل قوی ریاح غلیظ و منفتح سده و سه وقیه آب برگ او جهة گزیدن

سگ دیوانه مجرب دانسته اند **مشکطرامشیع** قسمی از پودنه و قوی تر همه اقسام آنست برگش از پودنه و بزرگتر از برگ پودنه

بری و با خشونت و مایل باستداره و چون کوبند از ان بخورد و شیر او برنگ خون شود و در آخر سیوم گرم

و در وسط آن خشک و بغایت مدر حیض و نفاس و مسقط جنین و مفتت حصات و جهة اخراج رطوبات غلیظه از سینه و

ششش و درد رحم و قولنج و تقویت اشتها و شرب او جهة غشی و کرب نافع و در سایر افعال قوی تر از پودنه است و

آن مذکور شده و مضر مقعد و مصلحش سرکه و شربتش یکمثقال و در مطبوخ دو مثقال و بدلش پودنه و قرده مانا و در

ادرار حیض و بدن آن عدس الر **مشتری** بلغة اسیریان قلعی است **مشک هندی** سعد هندی است **مشطالرامی**

دیناقوس است **مشنک** هندی گرسنه است **مشک و اش** بلغة تنکابن شواصر است **مشو** اسم فارسی خطر است

میم با صاد

مشک زیر زمین اسم فارسی سعد است **مصوص** غذائیست که از جوجه مرغ جوان و سبزیهای سرد و گرم و ادویه

خوشبو بحسب احتیاج ترتیب دهند قسمی را با آب میوهای ترش مثل انار و غیره پخته و نافع هریک تابع اجزای اوست

مصطکی معرب از مسطی و بعربی علک الروم نامند صمغ درختی است ریزه تر از کندر سفید او رومی و سیاه او ارا

بلطی گویند درخت او در صافی و شاخهای او در لطافت و برگ آن مانند برگ درخت ارک و از آن بزرگتر و گلش
مایل بتلخی و توتش تا سی سال باقیست درخت او تر و شیخ الرئیس و یونس سرد و خشک و پوست و عصاره و
برگ و ثمر او را قایم مقام اقاقیا و عصاره و لحیة التیس دانسته و نزد جالینوس گرم و خشک و با تحلیل و قبض است
و ادمان نطول طبیخ آن رویاننده گوشت بر استخوان و مقوی اعضای سست شده است و ضماد برگش جهة خروج مقعده و
رحم و سواک چوب او مقوی دندان و لثه و چون برگ و شاخ و بار و پوست او را بجوشانند و مکرر تجدید
اجزا کنند تا آب غلیظ گردد جهة نفث الدم و اسهال قرحه امعا و نزف الدم و برآمدگی ناف و رحم و رفع
سیلان حیض و شکستن اعضا و جرب نافع و مصطکی در آخر دوم گرم و خشک و مقوی معده و جگر بارد و با ضمه دواها
محرک آروغ و با جلای عظیم و محلل ریاح معده و رافع نفخ با آروغ و با سنبل رافع خشم و درد سر و نزلات
و ضعف جگر و معده و قروح با لبنی و با غاریقون جهة بلغم و با صبر جهة صفرا و با هلیلجات جهة سودا و عسر النفس
و با ادویه مناسبه جهة نفث الدم قصبه ریه و با کهربا جهة نزف الدم از مجربات و با کندر جهة قوت
فهم و حافظه و قطور جوشانیده او در روغن کنجد جهة گرانی سامعه مجرب و بدستور بخور کردن پنبه آغشته بگلاب
زکرده و کماد نمودن بر چشم جهة درد رمد از مجربات شمرده اند و طلای جوشانیده او در روغن زیتون جهة
شقاق لب و لرزشهای بارده و رعشه و ضربان و کزاز و اعیا بعد از شرب و ضماد آن جهة شکستگی
اعضا و ضربه و سقطه و جلای بشره و سرخ کردن رخسار و با ادویه مناسبه جهة درد فم معده و جهاز علل جگر
و تفتیح سده و قی نافع و بخور و سعوط او با روغن زنبق جهة درد سر بارد و مضمضه طبیخ او جهة استحکام دندان و
لثه و مالیدن روغنهای گرم بر عضو دردناک و پاشیدن مصطکی بر او و بخرقه بستن آن جهة تسکین و تحلیل درد
بغایت مفید و خاییدن او جهة جذب رطوبات دماغی موثر و گویند مضر شانه است و مصلحش کردکان و کثیرا
و بدستور یکشبانه روز در سرکه خیسانیدن آن و بدلش بوزن آن کندر و یکوزن و نیم آن علک البطم و در تقویت

معده

معده و جگر اذخر و قدر شربتش تا یک مثقال است و روغن مصطکی که گویند او را در یکرطل روغن زیتون با قدر
مضاعف حل کرده باشند محلل و مقوی اعصاب و شرب و ضماد او جهة امراض رحم و معده ضعیف و اسهال
رطوبی و علل جگر و دو مثقال او جهة قرحه ریه و حقنه او جهة قرحه امعا و طلای او جهة آثار جلد و نیکویی رنگ رخسار مفید است
و روغن درخت مصطکی که از برگ و ثمرش سازند و جالی و ملطف و بسیار قابض و با سعد و اذخر جهة جرب انسان
و حیوان و اخراج کرم شکم و لزوجات نافع و قدر شربتش تا نیم مثقال است **مصع** ثمر عوسج است **مصباح الرومی**
کهرباست **مصارین** امعاست و مصران واحد آن **مصفی الزمان** ملیسکی است **مصنع** هندی است که از
آب میوه ها و انار ترتیب دهند **مصل** ترکی قراقروت و در اصفهان قاراق گویند و آن مایه دوغی است که طبخ داده
غلیظ او را اکشک سازند و مایه او را بار دیگر جوشانیده منعقد نمایند بسیار ترش و سرد و خشک و مسکن حدت
خون و صفرا و تشنگی و رادع اورام حاره و طلای او در رفع ورم زبان و غرغره او جهة ورم حلق از مجربات
و مضمضه او جهة قلاع حار مفید و مضر معده سوداوی و مولد نفخ و قولنج و ردی الغذا است و مصلحش ادویه حاره و
جوارشات **مض** بضاد معجمه رمان البر است و ثمرش حب الفلفل است **مطبوخ** آب انگور است که از طبخ بنصف رسیده
و او را منصف نیز نامند الطف از مثلث و در افعال مانند اوست **مطر** تخم کشت است **مطنیا** لوزه است و لوق
لوز را نیز باین نام نامند **مطر** باران است **مظر** بظای معجمه گلنار است **معا** بفارسی روده و بترکی باغرساق نامند
و در امعا مذکور شد **معشوقا** شاهتره است و ماهودانه است **معز** ماغر است **معابیوس** بیونانی بابونج است **معار**
صمغ آلوست **معد** خصیة الثعلب است **معین** مازریون است **مغاث** بیخی است دراز و سطبر و پوست او سیاه
مایل بسرخی و جوفش مابین سفیدی و زردی و بهترین او خوشبوی تلخ مایل بشیرینی است و نزد بعضی بیخ
رمان بری که آن گلنار است و نزد بعضی سورنجان و اظهر آنست که غیر هر دو است و از جبال کرج خیزد و برگش
باخشونت و عرض مانند برگ ترب و گلش سفید و تخمش مانند حب السمنه و انطاکی گوید قسمی از نواحی شام هم میرسد

میم با ضاد

میم با طا

میم با غین

ودر مصر مستعمل وضعیف الاثر است در دوم گرم ودر اول خشک و قوتش تا هفت سال باقیست مسح بن او محرک
باه وباقوت قابضه ومقوی اعضا وبا سکنجبین جهت صرع وجنون واخلاط سوداوی وباعسل جهت امراض بلغمی ودرد کمر ومفاصل
وعرق النسا ونقرس وتنقیه سینه وریه وگرفتگی آواز وشکستگی اعضا وضعف عصب وتشنج واسترخای آن ومصلحت
رحم ومداومت آن با آب عناب وکثیرا جهت تسمین وضماد او با گل ارمنی جهت جبر کسر وثنی وضربه وسقطه نافع ومجرب
در تحریک باه قوی ترین اشیا است واو مضر مثانه ومصلحش عسل وشربتش دو درهم وبدلش سورنجان وعاقرقرحا است
ودر ضمادات قلت **مغره** او را طین مغیره نیز گویند ونزد بعضی بهتر از طین مختوم است وآن خاکیست که از روم
نیز وسرخ مایل بزردی وبا غروئیه در دوم سرد وخشک قابض ومجفف ورادع وحابس نزف الدم جمیع اعضا و
حیض واسهال وقاتل اقسام کرم وحب القرع وبا زرده تخم نیم برشت وآب برگ بارتنگ جهت قرحه امعا ومثانه
وبا شکر جهت فربه کردن بدن وطلای او با سرکه جهت حمره ونمله وورم حار وسوختگی آتش وزخمها وبا روغن گل
جهت نرمی بشره وبراق کردن آن وحقنه آن جهت قرحه امعا نافع واکثار او مضر ومسدد ومصلحش شیر نبات
وشربتش تا دو درهم وبدلش مثل او گل ارمنی وربع او کثیرا است وچون دست را با او خضاب کنند واو را شسته
خضاب بندند تا بیست روز رنگ حنا باقی ماند **مغنیسیا** اسم یونانی سنگیست قریب بمرقشیشا وبفارسی رنگ کار
نامند وکاسه گران ظرف را بآن رنگ میکنند واز اکثر آن سرب حاصل میشود وآن پنج نوعست یکی سیاه
ویکی مایل بسیاهی ودیگر سرخ ودیگری سفید ویکی بیرون زرد واندرون سرخ ومحمد بن زکریا گوید که آن
بر دو نوعست یکی را اشبیا نامند وانثی است وبازمی میباشد ودیگری سرخ مایل بسیاهی وحدیدی وآن
ذکر است وبقول اکثر حدیدی آن سیاه وذهبی زرد وفضی سفید ونحاسی سرخ میباشد ودر جمیع اقسام آن
نقطهای سفید وعیون ظاهر نیست وبقدر درخشندگی دارند وگدازنده زجاج وصاف کننده آن واو را
قابل رنگ کردن میسازد وبا آهن نیز این فعل میکنند در دوم سرد ودر سیوم خشک ومقوی معده ومنقی رطوبات ورافع

حصات وعسر بول وفرو ادرار القیام وبنده جراحات وبا سرکه وعسل رافع کلف وبرص وازاله جرب ودر دهن
وامثال آن غریب الفعل ومضر دل ومصلحش عسل وشربتش نیم درهم وبدلش مرقشیشا است **مغد** بادنجان است
وشراللفاح بری را نیز گویند **مغافر** و**مغفار** سکر العشر است **مغمومه** قلیه بادشجات است **مغناطیس** حجر مغناطیس است
مغاث هندی کلر است **مغنیا** بلغة سریانی اسم حرف بابلی بوداو است **مغز سر** اسم فارسی دماغ است
مغز استخوان اسم فارسی مخ است **مغره کاهش** طین مختوم است **مغره یمانیه** و**مغره ملینه** نیز گویند **مغز تخمها**
اسم فارسی لب ولباب است **مغرج** لسان الثور است **مغرج قلب المحزون** بادرنجبویه است **مغره** اسم نوعی از قطران است

میم با فا
میم با قاف

مقل برادر صمغ درختی است مانند درخت گندر وبسیار عظیم ودر سواحل بحر عمان کثیر الوجود است وصمغ آنرا
هر چه مایل بسرخی وتلخی باشد مقل ازرق نامند ومایل بزردی را مقل الیهود ومایل بتیرگی وسیاهی را مقل صقلی
وآنچه از نواحی یمن خیزد بادنجانی میباشد واو را مقل عربی گویند وبهترین او زرد وصاف وبراق تلخ است
که زود حل شود وچون در آتش اندازند خوشبو باشد وقوتش تا بیست سال باقیست در اول سیوم گرم
ودر اول دوم خشک وجالی ومحلل وملین ومدر بول وحیض وشیر ورافع حدت ادویه مسهله وباتریاقیت
ومنفتح ومفتت سنگ گرده ومسهل بلغم ومفتح سده وشرب او جهت سرفه رطوبی وگزیدن هوام وگزیدن
هوام وکزاز وتحلیل خون منجمد احشا وبواسیر وتقویت باه وتنقیه سینه از اخلاط فاسده وعرق النسا و
نقرس واحتباس حیض ومشیمه وعسر ولادت ودرد گلو وربو وضعف جگر ورياح آن وبا سرکه جهت رفع تسمین
مفرط وضماد او ملین اورام صلبه وتعقد عصب وورم حنجره وفتق عضل ودرد پهلو ورياح غلیظه وخون منجمد
شحمت جلد وامراض رحم ومقعد وبواسیر وبا آب دهن صایم جهت ورم پلک چشم وبادو فتق وبا اندکی شنج
جهت اسقاط دانه بواسیر وثالیل وبخور او جهت بواسیر وحمول او جهت انضمام فم رحم وجذب جنین ورطوبات
رحم وضماد وسحوق ومطبوخ او با سه چندان سبوس گندم که بجای آب رب انگور باشد با قدری روغن گاو

جهة ورم سینه از مجربات و مضر ریه و مصلحش کثیرا و مضر جگر و مصلح آن زعفران و شربتش یک درهم و بدلش ثلث
او مردریج او صبر است مقل مکی اسم ثمر درخت دوم است و با عفوصت و خشونت تر از ادرانش و خشک در ا
دخل نامند و ماکول است و درخت او در شکل و ثمر شبیه بدرخت خرما میباشد سرد و خشک و قابض و قاطع اسهال و
سیلان خون و مقوی معده و طبیخ او جهة تقطیر البول و نفث الدم و جلوس در آن جهة رفع انفجار رکهما مفید و
شرب طبیخ بیخ درخت او جهة قروح خبیثه نرمه و تنقیه بدن و طول الیف سوخته او جهة جرب و حکه و منع تولد
قمل موثر است مقند عبارت از شیر گاو است که گرم کرده عصاره خرنوب شامی اضافه نمایند و او مسکن
حرارت و تشنگی و رافع تبها و تلخی دهن و خشونت سینه و مالیخولیا و اخلاط معده و ضعف جگر و حرقة البول
و جرب و حکه و اخلاط سوداوی است مقدونس فطراسالیون است متقلقل قنب است مقلونیا ملیونت که
خربزه کرمک باشد مقر اسم عربی نبات صبر است مکنه قلوس است مکیناس بلغة سریانی بنفشه است
مکنه توریه اسم مخلصه است مکری جاله اسم هندی دام عنکبوت است مکوبه اسم هندی جنب است مکس اسم فارسی
زبابت مکس عسل اسم فارسی نحل است مکر هندی تمساح است مکهاه هندی تودریست مکری بهندی جگجو
ملح بفارسی نمک و بترکی دوزنامند معدنی و مائی میباشد و معدنی بدون آب متکون میگردد و آن جبلی و بری
میباشد و مائی او آبهائیست که منجمد گردد و معدنی آن اقسام است و هر یکی از نامی مخصوص مذکور میشود و بهترین
آن ملح اندرانی معدنیست پس ملح مائی و بعد از آن نمک طعام و قسم هندی مائی کم یابست و زبونترین آن
ملح معدنیست و اقسام تنکار و قلی و بوره و نوشادر را املاح نامند و املاح مصنوعه نیز میباشد و آنرا از خاکستر
بعضی نباتات که آب آنرا صاف نموده بآتش یا بآفتاب منعقد میسازند و بدستور از بول حیوانات و انسان
نمک طبخ و عقد میکنند و بهترین او محرق محلول منعقد و صافست و مراد از مطلق ملح نمک طعام است مجموع آن مسهل
بلغم و سودا و مار اصفر و رافع رطوبات لزجه و سده و تخمه طعام و فساد آن و مشهی و سکون کننده خمار و مصلح اغذیه

بلغم

بارده و معین اخراج آن و بعضی در اسهال غلط خامی قویتر از سایر نمک چنانکه مذکور خواهد شد و بوداده آن قابض
و سوخته او الطف و همه آن غاسل امعا و معین قلع سودا از اقاصی بدن و رافع بدبوی کرکی المعده و منع حدوث
جذام و با سکنجبین و با آب مفتح جمیع سدد و با عسل و سکنجبین رافع مضرت افیون و سموم مخدره و گزیدن هوام
و جهة استسقا و امراض سوداوی و بلغمی نافع و قی کردن با نمک و سکنجبین منقی معده و با مسهلات جهة قلع اخلاط
و با صعتر جهة رفع عفونات و اخراج ریاح با روغن و با خل و سفیدا و جهة قطع خون لثه و دندان قلع کرده و ضماد او
با صبر جهة نزلات و با روغن زیتون و غیر آن و عسل و زفت جهة فتق و کوفتگی اعضا و قی و با سرکه و کف
صابون جهة ورم بلغمی و ریحی و تهیج و با تخم کتان جهة گزیدن عقرب و با سرکه و عسل جهة گزیدن زنبور و
با شکر و شیح جهة گزیدن افعی و با زفت و قطران جهة گزیدن مار شاخدار و هنک و با زفت و عسل جهة اورام
بلغمی و با عسل جهة خون منجمد تحت جلد و با روغن زیتون جهة سوختگی آتش و حکه و جرب و زخم آبله و جذام و با حنا جهة
داخس و با جوز ماثل جهة ورم انثیان و با خمیر جهة دمل و با سرکه جهة قوبا و سعفه و اکتحال او جهة بیاض و سلاق و سبل
و قوت باصره و سوخته او با سوخته نوشادر و شب سوخته جهة سبل و با مروارید جهة بیاض مجرب و در پاک کردن
دندان بعد از ایل و شستن بله ساعیه و آنگه و جوشتها با نمک و سرکه رافع آن و بستن آن با پشم بر زخم قاطع
خون آن و بستن گرم کرده او بر اعضا جهة دردهای بلغمی و ریحی مفید و مضر دماغ و مورث تاریکی چشم و اکثار او
محرق خون و متقلل منی و مورث خارش و رفع جرب و مضر ابدان نحیفه و مصلحش معتبر و چربیها و اشیای بارده
و رطبه است و از خواص مجرب اوست که چون سه درهم او را در حسنی که عقرب یا سرطان تابع باشد در خانه بعض
در آتش گذارند و اگر بعد از جستن میل به بیرون خانه کنند آن مریض شفا یابد و الا فلا و چون در خانه بسوزانند
و سوخته او را باطراف شرق بیندازند رفع سحر و چشم بد کند و چون او را بپارچه سرخی بسته بر طرف
چپ زنان تعلیق کنند باعث سرعت ولادت گردد و عرق نمک که بتقریع و انبیق تقطیر کنند بغایت ترش

وخوش طعم و مجفف رطوبات معده و امعاء و منفتح سدد و رافع استسقا و مسهل است و اکثار او باعث لاغری بدن
و دلوک او بغایت جالی و نمک رافع گوشت فاسده لثه است ملح اندرانی بفارسی نمک سنگ طبرزد نامند و او بهتر از
اقسام و در آخر دوم گرم و خشک و مسهل بلغم و لزوجات و در تقویت فهم و ذهن و رفع تخمه طعام قوی تر و در او و یمین
استعمال غیر او جایز نیست و سایر افعال سابق برین گذشت ملح نفطی از جمله معدنی و سیاه و بدبو با بوی نفطیت
و از آتش نفطیت او زایل شده و سفید میگردد و در سیوم گرم و خشک و مسهل ترین اقسام نمکست و مقیی و در اخراج بلغم
و سودا و قوی تر از سایر و چون با روغن گل سرخ طلا کنند در رفع جرب و جوشش آبله عجیب الفعل است
و قدر شربتش تا یکدرهم ملح اسود از اقسام ملح العجین و سیاه و بی نفطیه است و در افعال مثل ملح نفطی
ملح العجین نمک طعامست و الوان مختلفه پیدا شده و اکثر او سفید و بعضی مایل بسرخی و بعضی مایل بزردی و بعضی مایل
بسیاهی است و بهترین او صاف در آخر دوم گرم و خشک و در افعال مانند ملح اندرانی ملح هندی نمکیست شفاف
و سرخ مایل بسیاهی قطعات او بزرگ در اول سیوم گرم و خشک و مسهل صفرا و سودا و بلغم و محرک اشتها
و محلل ریاح و در سایر افعال مانند سایر اقسام و قدر شربتش یکدرهم و نیم است ملح المر نمک تلخ مایل بین
سیاهی و سفیدی و مایل بزردی و از همه اقسام گرمتر قریب بدرجه چهارم و در اندمال جراحت با صمغ
زیتون قوی تر از سایر است و قدر شربتش کمتر از یکدرهم ملح الطبرزد نمک معدنی جبلی است و بهترین او سفید
مسمی باندرانی ملح العرب بوره ایست که از دشت عرب بعمل آرند و در افعال قوی تر از بوره ارمنی است
ملح چینی بلغه مصر ابقر است ملح سبخی شوره است و در ابقر مذکور شد ملح الدباغین قسم سیاه ملح عجین است
ملح الصناعة و ملح الصاغة تنکار است ملح مختوم ملح هندی است ملح النار نوشادر است ملح التوتیه نوشادر است
ملح القلی نمکست که قلی را در آب حل کرده و صاف آنرا با آتش منعقد کنند و خواص او در قلی مذکور شد چون او را در سرکه
حل نموده منعقد کنند و با نوشادر بسایند در نقل معادن مرتبه اعلی پیدا نموده اند و چون با زاج هر دو در سم

نوشادر یکعدد و زرده تخم مرغ ریخته اضافه نموده با آتش سرشته با فشردن روغن او را بگیرند در عمل صاحب تجرب
شمرده اند و او برنج گوشت فاسد لثه و منقی آنست ملح بحری از اقسام ملح مائیست و تا آب باو رسد
حل میشود و اکثر آن سیاه و در افعال قریب بملح اسود است ملخ نوعی از حوبج و بزرگ برگ سرخ است ملوخیا
و ملوخیه خبازی بستانیست ملون و ملونیا خربزه کرمک است ملیلن بلغه اندلس بقله یمانیه است ملیطینی
یونانی اثمد است ملیطرا زاج سیاه است ملینون زنجفر محلول است ملینوس قنطوریون رقیق است مل
سیسالیوس است ملکا اکلیل الملک است ملطاة دیناقوس است ملکع بضم اول و تشدید ثانی اندرونی لیس
است و بلغه مغربی قاقلی ملوح بلغه شام قطف بحریست مخ بفتح اول و ثانی و خای معجمه اسم فارسی جراوات
ملین اسم هندی کندش است ممسک الارواح اسطوخودوس است ممسک البول دواء المسک ملولا بهندی
میم با نون
طرغلودیس است من اسم عربی مجموع شبنمی است که منعقد گردد و شیرین باشد مثل ترنجبین و گزانگبین و هرچه
بر نبات نشستی منعقد شود و سم است مانند قسمی از سکر العشر و آنچه از نباتات حاصل شود و قابض و از مسهله سهل
منج بفتح اول چیت و بکسر اول درخت بادام تلخ است منج زراوشان اسم فارسی و آن تخمی است شبیه
بنانخواه و سرخ و بالیده تر از آن و نزد بعضی تخم خیری بریست مسکر و مفرح و اکثار او مغیر عقل است منسم در حب
السمنه مذکور شد منطرانیک آس است ملته بلغه مصر غالیس است منعف اسم مطبوخ است منجوشه نازبان است
منداغورس یونانی یبروج است منثور خیری و خشخاش اشامت منبل شیرازی اسم نیمه است
منگ هندی ماش است مندوه هندی نوعی از واخن است منبر هندی تباشیر است منسل هندی نرنج
میم با واو
سرخست مندکی هندی ضفدع است مندویل هندی جوز القی است منجیث هندی فوه است موا اسم یونانی
پنج و نباتیست برگ و ساقش شبیه شبت و ساقش از آن بلطیف تر و تا بقدر دو ذرع و بیخش باریک و دراز و مایل
بزردی و متفرق و بعضی راست و بعضی کج و خوشبو و در خاییدن دهان را گرم کند و با اندک گزندگی و

بفارسی ریشه والا گویند و آن سنبل جبلی است چنانکه انطاکی تصریح نموده و قوتش تا ده سال باقیست و در دوم گرم
و در سیوم خشک با قوت قابضه و مدر بول و حیض و ملطف و منوم و منضج و مسکن درد مثانه و گرده که بسبب اجتماع
فضول باشد و جهت ریاح معده و حبس ادرار و مفاصل و رحم و سینه و ضعف جگر و معده و تحریک باه و نضج منی و رفع
بخار رویه و بوی بلغم و لزوجات و تصفیه آواز و امراض عصب نافع و جلوس در طبیخ او جهت عسر بول و احتباس حیض
مفید و مضر سپرز و مصلحش کرفس و عسل و مصدع و مصلحش ضیمران او در سرکه و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش
نیم وزن او سنبل الطیب و نیم وزن جزو او گویند فطراسالیون بوزن او و شیخ الرئیس در تعریف مو نوشته
که بیخی است مختلف الشکل و در رنگ شبیه بغاریقون و این جزاکه دیده بیخی است سفید مایل بزردی بدرازی و خوشبو
و بغدادی و ابن تلمیذ و جمعی کثیر بیخی که در اول تعریف او مذکور گردیده قائلند و تعریف مزبور بر ریشه والا
صادق می‌آید **مومیا** لغة یونانی و بمعنی حافظ الاجساد است و بفارسی مومیائی نامند و آن آب چشمه ایست
که در بلاد فارس مانند قیر منجمد میشود و در بعضی جبال گیلانات و لرستان نیز موجود است و عرق الجبال
نیز نامند و آنچه در سواحل دریای مغرب یافت میشود بخوبی فارسی بلاد ایران نیست و بهترین او سیاه براق
که بوی بد نداشته باشد و ارسطو فرموده که بهترین او آنست که چون مکرر گوسفند را در گرمی ذبح با ریزه نی
شکسته شق کرده بران بالند التیام یابد در اول سیوم گرم و در دوم خشک و نزد بعضی خشکی غالب
بر گرمی است و قوتش تا چهل سال باقیست و او مقوی دل و مفرح و محلل مواد بارده و مقوی اعضای باطنی
و ظاهری است و مجفف رطوبات و معین باه و حافظ ارواح بدنی و لطیف و سریع النفوذ و جهت فواق و فالج
و رعشه و لقوه و مقوی احشا و آلات تنفس و ضیق النفس و ربو و سرفه بارد و را نفع عظیم بخشد و سمومات مشروبه
و درد معده و وجع الفؤاد و تقویت معده و اختناق رحم و جمیع امراض بارده و نفث الدم و جراحت مثانه و
سلس البول و جهت ابتدای جذام و داء الفیل و ثقل زبان و گزیدن عقرب و شرب محلول او در روغنها و ضماد آن

جهت تنگی

جهت تنگی اعضا و بیرون رفتن مفاصل و گرفتگی و پاره شدن عصب و عضل معدین با عناب و امثال آن جهت
سرفه و با سکنجبین جهت خفقان و با آب کرفس جهت سپرز و در هر علتی با معاون مناسب آن آشامیدن بقطرات
و قطور او با روغن گل سرخ جهت گرانی سامعه و با کافور جهت امراض بینی و سعوط او و با آب مرزنجوش و
مانند آن جهت شقیقه و صرع و امراض دماغی و غرغره او با رب توت و مانند آن جهت ورم گلو و با شیر
جهت امراض اعضای تناسل و یک قیراط او با دو دانگ گل ارمنی و یکدانگ زعفران جهت صدمه جگر و معده
و با آب کاسنی و عنب الثعلب و طلای او با روغن گل و جهت گزیدن عقرب و حمول او با روغن زیتون با زرنیخ
جهت تقطیر البول و استرخای مقعده و غذیوطه و دلوک او با عسل جهت لکنت زبان و سوج او با روغن نارجیل و مانند آن
بر قضیب و انثیان و حوالی آن جهت تحریک جماع و اشربه مناسبه جهت تب ربع نافع و مضر محرورین و مصلحش
سکنجبین و قدر شربتش در شکستگی اعضا نیم درهم و در سایر امراض از یک قیراط تا یکدانگ و بدلش قفر الیهود است
و ارسطو گوید که چون مومیائی خوب را با پیه خوک خمیر نموده در گوش اصم مادرزاد بگذارند دفع کری میکند
مومیائی انسان در ازمنه سابقه بجهة حفظ اجساد میت از تعفن صبر و عسل و مومیائی و قفر الیهود و امثال آن
طلا مینموده اند و چون اکثر دخمهای بلاد مغرب را آب بحر محیط گرفته هریک از اجساد و اعضای موتی را امواج
بحر بساحل رسانیده و میرسانند از اجهال بجای مومیائی صرف نموده و مینمایند و از رصد الاقالیم بطلمیوس
ظاهر میشود که معموری طرف مغرب جزایر خالدات بوده و بالفعل سیاه ان مغربست و چندین مدینه معموره
در آب مغمور است و افریقی در کتاب اعتماد نقل نموده که مومیائی دو قسم است یکی از جبال و یکی از قبور موتی بجهة حفظ
جسد بران طلا میکرده اند و آن غیر اعضای انسانست و اگرچه در جبر و کسر نفعی میکند لیکن شرب آن حرام و مورث
کوری و فساد بدن و مضرتهای بی غایت **موز** معرب از اسم هندیست و بعربی طلع نامند درخت او
شبیه به نبات ذره و مربع ساق و تا سه ذرع میشود و برگش درازه عریض و تا بقدر دو ذرع و ثمرش سبز و بقدر

خیار کوچکی و نارس او را چیده در میان کاه میگذارند تا زرد و شیرین گردد و ثمرش تا هفتاد روز نرسد و موقوف
بزمانی منفصلی نیست و رطوبت ثمر او لزج و شیرین مانند عسل است و در فلاحت مذکور است که چون دانه
خرما را در قلقاس غرس کرده تعقیه کنند و سرگین اسب در محل غرس بریزند درخت موز میشود و او در گرمی
معتدل و در دوم تر و سمن بدن و مرطب معده و ملین سینه و بعد الهضم کثیر الغذا و مولد خون و محرک باه
محرورین جهة لاغری گرده و سرفه و خشونت حلق و طلای او با سرکه و آب لیمو جهة کلف و سعفه و جرب و حکه
و با آب تخم خربزه جهة کلف و نیکو کردن رنگ رخسار و خاکستر پوست او و پوست درخت آن جهة التیام
زخمها و رفع نزف الدم و ضماد برگش جهة تحلیل اورام نافع و مولد ریاح و سده و ضعف معده و مصلح او
عسل و شکر و مربای زنجبیل **مولد نار** مردارسنگ سفید کرده است **موقوفش** بلغة عبرانی قطر است **موم**
اسم فارسی شمع است **موقد النار** کبریت است **موریون** نوعی از یبروج است که برگش سفید و شبیه برگ چغندر باشد
مورسقی بیونانی طرفا است **موغالی** بیونانی ابن عرس است **مولیتون** برومی ابار است **مولی** بیونانی
حرمل اعرابی است **مون** و **میون** مو است **مورد اسفرم** آس بری است و گویند اسم فارسی اذخر است
مورامون پرسیاوشان است **موفیون** نوعی از سموم قریب به بیش است **مورد** اسم فارسی آس است
موشن بفارسی فار است **موش کور** بفارسی خلد است **مویز** بفارسی زبیب است **مویزک عسلی** اسم فارسی
دبق است **مویزک** و **مویزک کوهی** اسم فارسی مویزج است و در زبیب الجبل مذکور شد **موسیائی کوهی** قفر الیهود است
مورچه بفارسی نمل است **موسیر** اسم فارسی بصل الزیر است **موش دشتی** بفارسی یربوع است **موچه** بلغة
اصفهان قنابری است **موچرس** بهندی شکوفه فوفل است **موتهه** بهندی سعد است **مول** بهندی فلفل است
موتی بهندی لولو است **موتهه** بهندی ماش هندیست **موساکانی** بهندی اذان الفار است **مور** بهندی توتیا است
موندی کما زریوس است **مونک** بهندی ماش است **مها** بضم اول و بالف آخر و به دستور بابای آخر اسم نبطی

میم ۱۱

سنگی

سنگی است که از نواحی روم و صعید مصر خیزد و سفید و شفاف مانند بلور و بسیار صلب و مثل سنگ آتش زنه
آتش از و ظاهر میگردد و در خون گرم حاصل میشود و در جائیکه مغنیا هم میرسد او نیز یافت میشود و قسمی از آن
غیر شفاف و از و صلب تر و شبیه بسنگ سنگ میشود و او را کوبیده ظروف میسازند و او غیر مجرب است
در دوم سرد و خشک با مروارید و شکر قاطع بیاض چشم است بی الم و جهة از و با نمک و نوشادر و زعفران و شکر
و عسل رافع ثقل زبان و از مجربات شمرده و مفتت حصات و مدر بول و تعلیق او بر ران زن جهة عسر ولادت
و بر اطفال جهة از خواب جستن ایشان و رفع دیدن خوابهای پریشان و داشتن او در دست زن جهة
قضای حاجت و ضماد او بر پستان جهة زیاده کردن شیر و رفع انجماد آن مفید است **مهلبه** بفارسی
فرنی نامند از جمله اغذیه لذیذه است که از آرد برنج و شیر و شکر ترتیب میدهند و او را دورس با بلی جهة
مهلت بن بعیره اختراع نموده جهة رفع قی طعام که از ریختن سودا بمعده و مبین شده باشد گرم و تر و جهة مالیخولیا
و جنون و درد سر صبی و فربه کردن بدن و تولد خون صالح موثر است **مهد** اذربو است **مهلتی** و **مهلوکی** اسم هندی
سوس است **مهار** اسم هندی ثنای مکی است **مهور** اسم هندی حمام است **مهندی** اسم هندی حنا است
مه بهندی عسل است **مهرگیاه** اسم فارسی یبروج الصنم است **مهره مار** اسم فارسی حجر الحیه است **میس**
اسم عربیست و بیونانی لوطوس گویند درختی است قریب بجوز رومی و برگش باریکتر و زرد و اید او بیشتر و
شبیه ببرگ کرفس و چوبش مایل بسیاهی و سرخی و صلب و خوشبو و دانه او سیاه و از دانه او کوچکتر و با تندی
در دوم گرم و خشک و مقوی گرده و معده و منقی رطوبات و حقنه بانشاره چوب او جهة سحج و قرحه امعا
و ضماد او جهة داء الفیل و تحلیل اورام از مجربات شمرده اند و طبیخ او جهة استحکام مو و دانه اش جهة سرفه نافع
و بیخ و شاخ او را چون سه روز بر اورام صلبه ببندند و هر روز تجدید نمایند در رفع آن فوق مجرب دانسته اند
میعه سائله اسم عربی صمغ درختی است بسیار خوشبو و آنچه از درخت تراوش کند اشقر مایل بزردی بقوام عسل میباشد

میم ۱۱

و بهترین اقسام است و هرچه از افشردن اجزای درخت حاصل میشود مایل بسرخی و غلیظتر است و آنچه آب او را
بطبخ غلیظ سازند سیاه و ثقیل و مسمی بمیعایه است و مولف کتاب مرشد گوید که یکنوع او سفید می باشد و
یکنوع سرخ و محمد بن زکریا گوید که آن صمغ درختی است مسمی بعبهر در بلاد شام شبیه بدرخت به و قوتش
تا دو سال باقیست در سیوم گرم و در دوم خشک و محلل ریاح و ملین و منضج و مدر بول و حیض و مقوی اعضای باطنی
و سه درهم او با چهار وقیه آب گرم مسهل قوی بلغم و جهت جذام و سرفه و نزله و زکام و درد سینه و ریه و استسقا
و سپرز و گرده و مثانه و درد کمر و درد کیج و گرفتگی آواز و طلای مطبوخ او بر روغن زیتون جهت ماندگی و لرز تبهای بارده
و خدر و کزاز و رعشه از مجربات و بخور او جهت درد سر و نزلات و زکام و جذام و قطور او جهت امراض گوش و ریاح غلیظه
و فرزجه و بخور او جهت احتباس حیض و طلای او جهت جرب بهترین ادویه و با عسل جهت نقرس و مفاصل مقوی فعل و آن
مضر ریه و مصلحش مصطکی و شربتش از یکمثقال تا سه درهم و بدلش روغن یاسمین و جند و نزد بعضی بوزنش قطران و
ثمن او زفت رطب **میعایه** نزد بعضی ثقل اجزای درخت اوست که سایله را از آن افشرده باشند و نزد بعضی
آب مطبوخ آن و گرمی و خشکی او زیاده و در همه افعال مانند سایله و باقوت قابضه است و حمول او مدر خون بواسیر
و حیض و مسقط جنین و جهت رفع انضمام فم رحم و صلابت آن و بخورش جهت رفع رطوبات دماغی و لقوه و رفع ضرر
هوای وبائی موثر و مصدع و مصلحش رازیانه و بدلش جاوشیر و شربتش تا دو مثقال است **میپخج** معرب از می
پخته فارسی است و بعربی عقید العنب نامند و آن آب انگور است که در طبخ زیاده از دو ثلث بسوزد و غلیظ کرده
و آن مایل بترشی می باشد و در گیلانات دوشاب ترش گویند و چون با خاک دوشاب بجوشانند شیرین
میگردد و آنرا دوشاب گویند و نکور شد در دوم گرم و در اول خشک و محرک باه و ملین طبع و موافق سینه و
شش و آبله و حصبه و در محرورین اکثار او مولد خون صفراوی و غلیظ و مصلحش آب میوه های سرد و تر و بدلش
دوشاب انگوریست **میوزن** نوعی از زبد البحر و بفارسی کرم ایوب نامند جهت احتباس حیض و حصات و درد گرده

و سپرز و استسقا نافع و در سایر منافع مانند زبد البحر است **میبه** اسم فارسی شربت به است که با شراب
یا آب انگور و دوشاب انگوری ترتیب میدهند **میفخج** معرب می پخته است که با شکر و عسل یا بدیگر جوشانیده باشند
میفتج **میفرج** می پخته است که در وقت پختن آن هیل و جوزبوا و قرنفل و امثال آن اضافه کرده باشند **میوزج** زبیب الجبل است
میبوشش اسم فارسی شرابیست که با سنبل هندی یا سنبل رومی ترتیب داده باشند **میسنوتیون** معرب است **میلوطیس** [illegible]
میوسوسن شراب سوسن است **می بهار** ابرونت و نزد بعضی قوان **میخک** اسم فارسی قرنفلست **میمون** اسم
فارسی قرواست **مین هیل** هندی جوز الکوثل است **مینهی** هندی حلبه است **حرف النون** **نانخواه** اسم فارسی است

نون با الف

و زنیان نیز نامند و بعربی کمون ملوکی نامند و نزد بعضی او تخم صعتر جبلی است شبیه بانیسون و از آن کوچکتر و اقتر [illegible]
بزوری و تند بو و با حرافت و تندی طعم و قوتش تا چهار سال باقیست در اول سیوم گرم و خشک و محلل و مجفف و مدر
بول و حیض و عرق و تریاق سموم و محلل ریاح و رافع فواق و رطوبات لزجه و درد سینه و صلابت جگر و سپرز و بعضی
و آنچه بسبب دوای سمی مسهل باشد و خنق و حرک و لزوجات سینه و جهت رفع عادات افیون و مضرت آن و عسر بول و حصات
وقی و غثیان و آروغ بد بو و تخمه و فساد اشتها و تبهای مزمنه خصوصا ربع و سرد اشتا و فتق و برص و با عسل جهت
احتباس بول سرد و دیدان کرم معده و حب القرع و با سکنجبین جهت محرورین و بجهت جمیع امراض رحم و بیکه الطعم بذائقه
لذیذ نماید نافع و ضماد او با سفیده تخم مرغ جهت ناف بر آمده مجرب و با عسل جهت جمیع درد اعضاء و تحلیل ورم آن
از مجربات خصوصا با طین قیمولیا و بدستور در رفع خون منجمد تحت جلد بعدیل و با ادویه برص و آثار مقوی فعل آن
و با روغنها جهت شور لینه و با نمک و ترمس و زعفران جهت ورم انثیان و نطول آب او جهت رفع درد گزیدن عقرب
سریع الاثر و قطور آن جهت گرانی سامعه و بخور و فرزجه و حقنه او جهت تنقیه رحم از رطوبات بد بو نافع و خوردن و طلای او
بر بدن بالخاصیه مورث زردی جلد و شرب سه مثقال او در یک رطل شیر جوشانیده تا بنصف رسد با گلقند و شکر
که بر بالای طعام خورده شود باعث فربهی باه گردد و ناشتا خوردن او رافع سنگ گرده و مثانه از مجربات

و مصلح محرورین و مصلحش کشنیز و مقل شیر مرضعه و مصلح آن ترش و قدر شربت او تا سه درهم و بدلش در غیر تسمین شونیز است
و عرق ناخواه جهة فالج و رعشه و امراض عصبانی مفید و عسر نفس را و حال نفع میکند و چون با دارچینی و کاوزبان عرق
بکشند در تفریح مانند شراب عنبر است و روغن او که تقطیر کرفته شود بهترین ادویه ریاح و دردها و
اورام بارده است و چون در آب لیمو بقدر یک انگشت او را بجوشانند تا بخیساند و خشک کنند و هفت بار تکرار نمایند
جهة اعاده اشتهای مایوسین مجربست **نارجیل** او را جوز هندی گویند درختش مانند درخت خرما بعد از هفت
سال بار رسید و تا صد سال عمر میکند و در او آبی میباشد شیرین لذیذ و چون در اول طلوع ثمر او شاخ و یا ثمر آن را
بریده کوزه بران نصب کنند آب در ان ظرف از یک رطل تا پنج رطل جمع میشود و او را سندی نامند و حلاوت او
تا یک روز باقیست و در اسکار و تقویت باه و تفریح بهتر از خمر است و بعد از یکروز مانند سرکه ترش میشود
آنچه از شاخ نارجیل بی بار که تسم زاوست این قسم کرفته شود دطاری نامند ولیف درخت او صه تها فاسده میشود کیا
نیکرده و ظرفی که از ان ترتیب دهند حیوانات موذی پیرامون آن ظرف نمیکردند و نارجیل در آخر دوم کرم
و در اول آن خشک و سنگین او بسیار کرم و خشک و با مضرت و آب او کرم و تره سهر کاه و در اول کرم و در سیوم خشک
و مغز نارجیل لذت و مسخن کرده و کرده و مسمن بن مبرودین و مدر بول جهة تقطیر البول سردی مثانه و درد مفاصل بدن
و خوشبوی دهان و دفع مواد بارده و بلغمی و سوداوی مانند فالج و لقوه و امثال آن و ضعف جگر و قرحه باطنی و دوای سیر کاه
جهة تولید خون صالح و تقویت حرارت غریزی نافع و جرم او دیر هضم و مولد خون غلیظ و مصلح آن شکر و نبات و مضر
محرورین و مصلحش میوهای ترش و لیمو و سنگین آن مورث غثیان و غشی است و قدر شربت از جرم او تا سه مثقال و از آب او
تا سه وقیه و شراب او جهة جنون و مالیخولیا و تقویت باه و سرکه او مسهل کرم شکم و حب القرع و جهة تقویت باصره و جلا
کردن کوم موثر و خاکستر پوست او خلال دندان و کلف و نیکو کننده رخسار و رافع خارش و جرب و حکه و ضماد مقوی مو
و روغن او که کوبیده و جوشانیده و از ان اخراج کنند شربا و ضمادا جهة تقویت لحم و تولید پیه کرده و رفع درد مثانه

و ریاح آن و درد کمر و زانو و بواسیر و تحریک باه مفید و شربتش تا دو مثقال است **نارجیل بحری** ثمریست غلاف دار
مانند غلاف نارجیل بقدر خربزه و طولانی میباشد و منبت او معلوم نیست و از روی دریا اخذ میکنند و مغزش سفید
مایل بزردی و سطبر و بسیار صلب و پوست او تیره مایل بزردی مانند نارجیل و غلافش سیاه و سطبر و خوردن آب از
غلاف او رافع سموم و مضرت آنها است و او مقوی قوی و یک قیراط او که بر روی سنگ سائیده باشند در دفع سموم
هوام و افعی و افیون و امثال آن مجرب و قوی تر از تریاق کبیر و علامت خلاص از سم رفع قی است و تا قی کنند مکرر
باید داد و ضماد او بر موضع گزیده عقرب و زنبور و هوام رافع الم آنست در ساعت و بقدر یک نخود در هفته یکدو بار
با گلاب بنوشند حافظ صحت و رافع لرز تبهای مرکبه و بارده و فالج و مفاصل است بتجربه و رافع مضرت هوام و وبای
و اختلاف آبها و جاذب اخلاط ردیه از عمق بدن و رافع اوست بتکرار قی و چون در بدن خلطی نباشد تحریک قی نمیکند
و گویند زیاده او فاقتست **نارنج** معرب از نارنگ فارسی است و پوست نارنج و شکوفه و تخم او در دوم گرم و
خشک و ترشی او در آخر دوم سرد و خشک و با لزوجت که موافق سینه و نزلات و سرفه حاره است و در برگ و پوست او
تفریح عظیم و جمیع اجزای او در همه امور بهتر از ترنج و ضماد پوست زرد او را با سرکه جهة درد سر مجرب و شرب
یکدرهم و نیم آن که خشک کرده باشند با آب گرم جهة پیچش و اخراج کرم شکم و قی و غثیان از مجربات و ضماد
پخته مهرای نارنج بتمامه جهة جرب و حکه و جوششهای سر و نرم کردن مو و جلا بدن معتدل و بوئیدن او
و برگ او رافع طاعون و فساد هوا و آب خیسانیده پوست و شکوفه او جهة حصولات مجرب و ممول المدرمین
و شراب او رافع سم عقرب و هوام و ترشی او با شکر مسهل صفرا و مدر آن و رافع خمار و امراض حاره عصب
غیر صحیح و اکثار او ضعف جگر و مصلحش عسل و شکر و در هم از تخم مشغرا و تریاق گزیدن جانوران و بدستور شرب
ریشهای باریک درخت او با شراب همین اثر دارد و در سایر منافع مانند ترنج و لیموست و ضرر نارنج باعصاب
کمتر است و روغن نارنج که پوست او را با شکوفه و روغن کنجد سه هفته در آفتاب گذاشته باشند در جمیع افعال قوی تر از

روغن ناردین و دو مثقال آن فادزهر سموم بارده حیوانیست و بوئیدن شکوفهٔ او مقوی دماغ و محلل زکام و عرق او
که مسمی بعرق بهار است در دوم گرم و خشک جهة ضعف دماغ و تقویت اشتها و باه و سده و مفتح سدد و نزلات
و درد سینه و قولنج ریحی و صرع جهة خفقان و غشی مداومت او هفت روز در هر روزی دو وقیه با شکر و ربع درهم
مرجان جهة رفع سپرز از مجربات و با آب کرفس جهة اخراج سنگ گرده و مثانه و شرب او ناشتا
جهة قطع اسهال رطوبی نافع و حمول او با پشم جهة اصلاح حال رحم و با شیر و بادیان جهة اعانت بر حمل از مجربات
دانسته اند و اکثار بوئیدن او مورث بیخوابی و بهوا مضر عرق بهار است و مصلحش گلاب و قوتش در ظرف مس تا
هفت سال باقیست و در شیشه تا یکسال **نارقیصر** اختلاف عظیم در ماهیت و انطاکی گوید نباتیست باریک ساق
و بسیار سرخ و گلش مایل بزردی و خوشبو و از روم آرند و در مصر او را ساق الحمام گویند و آنچه از کتب هنود
معلوم میگردد قسمی از هوفاریقون است که ودای رودی گویند و بلغة ایشان ناگیر نامند و او مفرح و مقوی اعضا
و با منافع بسیار است چنانکه در هوفاریقون مذکور میشود و ظاهر آنست که معرب از ناگیر هندی و بجهة سرخی
ساق نارقیصر و در مصر ساق الحمام نامند **نارشنگ** اسم فارسی شکوفهٔ نبات سرخ مایل بزردی و از گلو بزرگتر
و در شکل شبیه بانار کوچکی که گلش ریخته باشد و در خراسان کثیر الوجود است و درخت او بقدر درخت انار
و چتری و نزد بعضی او و نارقیصر یک چیز اند و آن اصلی ندارد چه در صنوف او رسطو هر دو مذکور اند و آن در اول دوم
گرم و خشک و مانع صعود بخارات بدماغ و مقوی دل و جگر و معده و امعا و ملطف اخلاط و مانع تحلیل ارواح و
جهة مالیخولیا و اسهال و نزف الدم و ضماد او جهة رفع عرق و تخفیف زخمها نافع و مضر مثانه و مسور زردی
رخسار و مصلحش روغن بادام و کاسنی و قدر شربتش دو مثقال و بدلش نیم وزن او پوست پسته و بوزن او
زنجبیل و سدس آن سنبل الطیب **نالف** بفارسی حلوای قبیده نامند کثیر الغذا و موافق سینه و سرفه و ریه و
خلط بلغمی و سمن بدن و جهة انصباب سودا بمعده نافع و مضر محرور و مصلحش سرشبها **نارمسین** ابن خیرانده گوید

کوچون

که چون سر را با تبوعات مغشوش کنند باین اسم مسمی است و بغداد نیز را بعضی انار فارسی که زنیات عمل کرده وجه
تسمیه را نپسندیده و ممکن است که بمعنی آتش باشد چه مرغ مغشوش به تبوعات از جملهٔ سموم و در احتراق خلط مانند آتش
است چنانکه نار فارسی اسم مرغ فارسی است **نافرج** بلغة بغداد اسم یخ و لبوب است **نافیث** اسم یونانی
نار مشک است **ناموسس** تبتی است **ناردین بری** شامل اسارون و فو است **ناردین** اسم یونانی سنبل است
ناردین اقلیطی سنبل رومی است **ناعمه** بلغة اندلس لسان الایل است **ناغد** بلغة اکسیر این زیبق است **نارکیوا**
مارگیو است و نزد این بیطار دو چیز اند و از تعریف او ظاهر نمیشود که دو چیز باشند و نزد بعضی خشخاش زبد است
ناگکیسر اسم هندی کباب است **ناگیر** بلغة هندی قسمی از هوفاریقون است **ناریل** بلغة هندی نارجیل است
نانا بهندی نعنع است **ناگدان** بهندی عود الحیه است **ناخن پریان** و **ناخن دیو** اسم فارسی اظفار
الطیب است **نان کلاغ** اسم فارسی خبازیست **نان سنگک** بفارسی خبز الملات است **نان کماجات** بفارسی
خبز الملکت **نان روغنی** خبز القطایف است **نان بسوس دار** شکار است **نان پابسوس** خبز الحوار است
نان گرده خبز الطابون است **نان ساجی** خبز الطابق است **نان کاج** خبز القرنی است **ناژو** اسم فارسی
صنوبر بری است **نارگیل** نارجیل است **نبیذ** اسم عربی جمیع مسکرات است بغیر خمر و هر یک بنامی مخصوص

نون با

و انقاع قسمی از وست که از آب انار و سایر میوه ها و حبوب ترتیب میدهند و آن مقدار گذارند که بجوش
و مسکر گردد و هر گاه مدتی بگذارند آنرا مصنع نامند و از جمله نبیذ است و مجموع نبیذ محرق خون و مجرد و بضعف
دماغ و مکدر حواس اند و اقسام او از مویز و خرما و عسل و دوشاب و شکر و جو و برنج و ذرت و ارزن
و سنجد و امثال آن ساخته میشود و طریق عمل آن نزد متقدمین آنست که هرچه از مویز و خرما و سنجد و
اثمار یابسه باشد انچه را در ده مثل آن آب یکشبانروز خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف کرده
بجوشانند تا ثلث آن بسوزد و بعد از آن در ظرف نموده سر آنرا محکم ببندند و تا پنج شش ماه بگذارند نزد

متأخرین آب نخ مثل آب جوشانیدن بقدر نصفست هرچه از حبوبات بسازند باید آنقدر بجوشانند که آب
یکسان گردد و با سه مثل آن شیرینی که خواهند مثل عسل و شکر و مانند آن آمیخته بعد از یک هفته صاف کنند و بعضی بجهة
تقویت و اصلاح آن از مفرحات و مقویات مانند جوز بوا و دارچینی و زعفران و عود و غیره از هر یک چند درهم
بازای هر دو رطل در پارچه بسته از اول جوشیدن تا آخر صاف کردن آن اضافه مینمایند و هرچه از عسل و شکر
و امثال آن ترتیب یابد با سه مثل آن آب بجوشانند تا ثلث یا نصف آن بسوزد و هرچه از آب نیشکر و امثال آن
باشد بدون آب بجوشانند تا ثلث بسوزد و بدستور جهة تقویت آن اگر خواهند بدستور مذکور هرچه خواهند
از ادویه مناسبه اضافه کنند نبیذ الزبیب بفارسی مویز آب نامند در دوم گرم و در اول تر و مولد خون متین و
منفتح سده و هاضم و مسمن بدن و مقوی معده و چون قدری عسل اضافه نمایند مدر بول و محلل ریاح و محرک باه و منقی سینه و
ریه و مسمن گرده و مثانه و سریع الاستحاله بسودا و مفسد دماغ و مغلظ اخلاط و مولد استسقا است و چون جامه دار
چینی و جز آن اضافه نمایند جهة جوع البقری تقویت بدن و هاضمه مفید است نبیذ العسل شراب عسلی است در سیوم
گرم و در دوم خشک و محلل اخلاط غلیظه و مجفف رطوبات و حافظ صحت مبرودین و مقوی حواس و جهة امراض بلغمی
مثل فالج و رعشه نافع و چون بطریقی که گفته میشود ساخته شود افضل از خمر دانسته اند عسل و جزو دانه خشک
یکجز و جوز بوا و عشر آن و بسباسه و قرنفل از هر یک نصف عشر آن و زعفران سدس عشر مجموع را در آب
بجوشانند تا اثری از آن نماند بر صاف نموده بقدر عشر آن عسل تازه اضافه کرده بجوشانند تا ثلث او
بسوزد نبیذ السکر شراب شکریست لطیفتر از مویز آب و بگرمی او نیست و موافق ناقهین و سوداویست
و آنچه از آب نیشکر سازند محرق اخلاط و مولد صفرا گرانی و زنجاری دانسته اند نبیذ التمر شراب خرمانی
نامند گرم و خشکتر از مویزی و مولد سودا و جذام و خنازیر و سرطان و موافق پیرانست و هرچه از بسر و بلح
سازند در اول گرم و در دوم خشک بهتر از خرمانی و قابض مقوی معده و مدر بول بعد از مویز آب بهتر از سایر

نبیذها است نبیذ الدبس و السیلان شراب دوشابست که از شیره خرما سازند و در افعال مثل شراب
خرمانی است نبیذ الاذره بفارسی بوزه نامند و در مصر بزر گویند و آن شامل نبیذ ذره و ارزن و جو و گندم و سایر
حبوبست و آن جاذب طبع است و نیکو کننده رخساره و محرک اشتها و بسیار سست کننده و قاطع باه و چون
عسل اضافه نمایند محرک آنست و مورث سل و مضر ضعیف الابدان و مصلحش ماهی تازه است و آنچه از جو ترتیب
دهند نفاخ و بی تفریح و مسهل و مدر و مفید باه و هاضمه است و بوزه ذره و ارزن نیز مانند اوست نبیذ الفواکه
شرابیست که از آب میوه ها بعمل آورند مثل توت شیرین و سیب شیرین و امثال آن بهتر از نبیذ حبوب و سکر و سریع الفساد
و نفاخ و مصلحش عسل و ادویه حاره و خوشبو است نبق بار درخت سدر است و مذکور شد و بفارسی کنار نامند نبات الملائکه
راسن است نبات الرعد فطر است نبات الاسیب شبیه است نبات اسم فارسی قاینداست نجل و نجیل اسم
ثیل است و هر گیاهی که بی ساق باشد بعربی نجم نامند نجب اسم جنس پوست نباتات است و اسم مخصوص سلیخه
نحاق اسم هندی قسمی از مس است نحاس بفارسی مس نامند و نوعی که در معدن متکون میشود مس ارست گویند و
روی عبارت ازوست و بعربی صفر و بیونانی طالیقون نامند و آن زرد و درخشنده است و در طالیقون
مذکور شده و نوعی که از گداختن سنگ خالص بهم میرسد بعضی از آن مایل بزردی و اکثر آن سرخ میباشد و از مطلق
نحاس مراد همین نوعست و چون او را با عشر آن روی توتیا بگدازند زرد میشود و بفارسی برنج و بعربی صفر مصنوع
گویند و چون صفر مخلوق قلیل الوجود است بنابرین مصنوع او را باین اسم شایع کرده اند و چون مس را با قلعی بگدازند
بفارسی سفید روی و مفرغ نامند و چون با روی توتیا و قلعی ممزوج گردانند مسمی بکانسه است و او در سیوم گرم و
خشک و محلول او مسهل صفرا و طلای او جهة جرب و حکه و سستی بدن و رفع ماندگی و تحلیل اورام نافع و چون
در سرکه چند روز بگذارند و چند بار ریا آن سرکه ضماد نمایند در رفع ثآلیل و سرفه و منع ریختن مو مجرب دانسته اند
و خوردن غذا از ظرف بی قلعی آن بسیار بد است خصوصا ترشیها و لبنیات و در قلعی اره تی گذاشتن غذای گرم

نون با جیم

نون با حا

جایز نیست و آنچه مس را سفیده پاک کند تا فتن صنایع رقیق او و در شیشها کم را ندانختن است خصوصا آب سماق
و سرکه و پاشیدن شوره بعد از گداز رافع مختلطات آنست و تخم بادنجان باعث زود گداختن او نحاس صینی
طالیقون مصنوعست نحاس قبرسی مس سرخ مایل بزردی است نحاس محرق روسختج است نخام نوعی از طیور
آبیست کمتر کی و فارسی انقود نامند از قاز کوچکتر و از اردک بزرگتر و ابلق از سفیدی و سیاهی و سرخی مایل بزردی
است و بسیار فربه میباشد گرم و تر و دهنه او غالب و مولد خون متین و محرک باه و مقوی بدن و مضر محرورین
و دیر هضم و مصلحش در سرکه پختن و فانید بعد از و تناول نمودنست نحل زنبور عسل است در سیوم گرم و خشک و طلای
رطوبت او رافع درد گزیدن زنبور و محلل اورام و چون بچه برنیاورده او را در سایه خشک کنند یکدرهم او
با پالوده آرد گندم که ده مثقال باشد و شکر پنج مثقال آشامیدن بنوشند در اندک زمانی بدن را فربه میکند

نون با خا

و مجربست نخاله سبوس جو است و از مطلق او مراد سبوس گندم و او از آرد گندم خشکتر و حرارتش کمتر و
جالی و ملین طبع و آب مطبوخ او با شکر و عسل جهة سرفه و ربو و خشونت سینه و تغذیه ناقهین نافع و نان او
قابض و مجفف رطوبت معده و ضماد مطبوخ او در شراب و امثال آن جهة تسکین درد پستان و ورم آن که از انعقاد
شیر باشد و با نمک گرم کرده جهة گزیدن افعی و تحلیل ریاح اعضا و مطبوخ او در سرکه جهة نمله ساعیه و جرب
متقرح و اورام حاره و با روغن زیتون و سرکه جهة ضربان مفاصل و مطبوخ او در آب برگ ترب جهة درد گزیدن
عقرب و بخور ضمادنیده او در سرکه جهة زکام نافع و نطول نخاله جو جهة حکه و بخور نخاله عدس جهة رفع قمل
و رشک و بخور نخاله با قلا جهة منع ریختن شکوفه درختان آزموده است نخاع بفارسی مغز حرام نامند و در
جمیع افعال قریب بدماغ و ملین صلابات است و در چرک آوردن زخمها بعدیل نخود اسم فارسی حمص است

نون با دال

نخود الوندی و نخود مریم بلغة اصفهان زراوند مدحرج است ند بفارسی کشته نامند و مخترع آن بختیشوعست و
آن مقوی دل و حواس و محرک باه و مصلح هوای وبائی و رافع زکام است بخور او و شرب او طریق عمل دستور است

وذکر

نون با را

مذکور است نرع صعتر بریست نرع کاکیرا اسم هندی سرطان نهریست نرودک اسم فارسی نجیب شبیه
بلغة بربری و از آن بزرگتر و سفیده و از کرمان خیزد و امین الدوله گوید که مخبر صادقی من خبر داده که در جبال
کرمان خصوصا جائیکه پلنگ بسیار میباشد در اول بهار نباتی میروید و برگش شبیه برگ خربزه و چون
بقدر شبری میشود شکل برگ منقلب میگردد و در آنوقت مکاریان نشان کنند و بعد از خشکی گیاه و رسیدن
بیخ آن آنان نشان بیجویند و بیخ او را از حد جدا مینمایند و علامت خوبی او آنست که چون بر بالای یک جوال نان
بگذارند در ساعت از جوش بازایستد و چون در تنور اندازند نانها از تنور بریزد و از خواص اوست
که چون پلنگ از زائیدن بسیار آزار میکشد هر گاه از آن بخورد دیگر حامله نگردد و هر چه را پلنگ جسته
و خورده باشد باز سال دیگر از آن مکان آن بیخ میروید و با سبزی خیاباشد بخلاف آنکه او را پلنگ
نیافته باشد چه آن سفید است و در سرگین پلنگ هم گاهی یافت میشود و بدستور در فرج و زهدان آن چون
و شعیره او را با یک طسوج زن بخورد و یا فرزجه نماید یا او را تعلیق نماید هرگز آن زن آبستن نگردد و اگر مرد
تعلیق نموده مباشرت کند بدستور مانع حملست و قدر و تعلیق او جهة رفع خنازیر و ریح الشوکه مجرب
دانسته اند و زیاده از طسوج او موجب لاغری با فراطست و در دست داشتن آن باعث سرعت ولادت
و چون او را بر ناصور بیندند حجم او زیاده و شدت ناصور کمتر شود و تجدید او رافع ناصور بالکلیه نماید نرجس
معرب از نرگس فارسی است و قدحی را بری و مضاعف را بستانی نامند چون پیاز او را بشکل صلیب شق
کرده غرس نمایند قدحی مضاعف گردد در سیوم گرم و خشک و تخمش سیاه و در دوم گرم و در اول تر
و قوتش تا سه سال باقیست جالی و جاذب و کشنده اقسام کرم شکم و مقلقی و شرب بیخ مطبوخ او بقی
مقیی خصوصا با عسل و منقی رحم و مسقط جنین زنده و مرده و مخرج هر چه در معده باشد و التیام دهنده جمیع زخمهای
ظاهری و باطنی و ضماد بیخ او جهة التیام جراحات عظیمه و قروح و باطه و عصب مقطوع بعدیل و سحوق او با عسل جهة

دردهای مزمنه مفاصل و نقرس و با کرسنه و عسل جهت تنقیه قروح و کشودن سده ها و شوار و نفخ او با آرد گندم جهت
اخراج پیکان و امثال آن از بدن و با سرکه جهت داء الثعلب و بهق و آثار جلد و به تنهایی جهت قوی کردن قضیب و برای دفع
احلیل جهت رفع خبثه از مجرب است بشرطیکه او را سه روز در شیر خیسانیده خشک کنند و ضماد او جهت سعفه و
منع نزلات و شکستگی اعضا نافع و قدر او جهت خون براحات و التیام آن و رفع سبل و ناخنه و بوئیدن آن
جهت درد سر بارد و کشودن سده دماغی مفید چنانکه جبرئیل بن بختیشوع گفته که هر که خواهد در زمستان زکام
بهم نرسد مداومت ببوی نرگس کند و مضر محرورین و مصلحش بنفشه و کافور و در سایر افعال گل او مانند بیخ است
و شربتش یکمثقال و از تخم او بقدر نیم مثقال محرک باه و با یوسیر با سرکه رافع نمش و آثار و فرزجه پیاز او مدر
حیض و مخرج جنین و منقی رحم و روغن نرگس که مکرر گل او را در روغن کنجد تجدید کرده باشند محلل و مسکن درد سر سودا
وریحی و منفتح فم رحم و رافع دردهای آن و موافق امراض عصبت **نرنجس** بونی گویند نباتیست که مانند [illegible] او
تخم دارد و با حرارت و بسیار خشک و عفص و مالیدن او با روغنها در عرق و ضماد او با شراب جهت گزیدن
افعی و سعوط او جهت بدبوئی بینی و قطع رعاف بسیار موثر و مغزا و قاطع اسهال **نود** درخت غار است **نرنبی**
هندی بید راست **نرم آهن** اسم فارسی حدید انثی است **نرسک** اسم فارسی عدس است **نسرین** گل
سفیدیست کوچک مضاعف و درخت او بقدر درخت گل سرخ و بسیار خوشبو و او را گل مشکی و در بعضی بلاد
گل خیری نامند در دشت و کوه می باشد و در بلاد حاره تمام سال سبز و دائم میکند و عرق او بد بوئی ندارد و چهار
لغات آتش رفع آن میکند معتدل الحرارت و نزد بعضی در دوم گرم و خشک و بوئیدن او مقوی دل و دماغ و جوارح
و سائیده او در حلقه باعث خوشبوئی آن و او مدر حیض و مسهل بلغم و سودا و منقی سینه و عطسه آرنده
و منفتح سده دماغی و محلل ریاح و موافق جگر و جهت قولنج و غثیان و یرقان و فواق و ضماد او جهت کلف و آثار و
بدبوئی عرق و رفع بوی نوره و سعوط دانه او با سیر و منع اشتداد و [illegible] و با خایه جهت تقویت موی قطور او

نون با سین

با روغن زیتون جهت کرم گوش و بیخ آن و سنون مضمضه او جهت درد دندان نافع و از یکدرهم تا چهار درهم
برگ او مسهل قوی و مداومت نیم مثقال تا یکمثقال او از اول حمل تا یکسال مانع سفید شدن موی دانسته اند و لطافی
بجهت این امر هر روز دو مثقال برای شکری او را از کتاب تجربه بیان نموده و روغن او که بدستور روغن نرگس
گیرند مسخن با اعتدال و مقوی دماغ و با لنخامیه رافع ذات الجنب بلغمی و سوداوی و قدر شربتش تا یکوقیه است
نسر بفارسی کرکس گویند و بترکی [illegible] سباع طیور و بزرگ جثه و در رنگ قریب بعقاب و مایل بسرخی است
و گویند در یکروز زیاده بر دو هزار فرسخ قطع میکند بدلیل آنکه بچه او را بزعفران آلوده دادکان یرقان کرده در یکروز
سنگ یرقان از سراندیب آورده و مسافت آن در رفتن و مراجعت نمودن زیاده بر دو هزار فرسخ است و از
خواص اوست که بجهت حراست در وقت خواب یکچشم را نمی پوشاند و تا هزار سال عمر میکند و در سالی زیاده بر یک
تخم و بر یک بچه نمیکند در سیوم گرم و خشک گوشت او محلل ریاح غلیظه و قولنج ایلاوس و منفتح سده و منقت
حصات و قاطع بلغم و ردی الغذا و غلیظ و مصلحش دارچینی و شرب پیه او جهت سرفه و ضماد او جهت مفاصل و قطور او
جهت کری قدیم گوش و خون و زهره او قاطع بیاض و رافع نزول آب و ظلمت بصر و جرب چشم و سرگین او جالی
کلف و خاکستر موی او رافع جرب و حکه و قروح و محمد بن زکریا گوید که طلای بیضه او در [illegible]
مقوی فضیلت است و مهرباریس گوید که سعوط دماغ و زهره او از هر یک بقدر نیم دانگ و شل آن قطرانی و روغن
زیتون رافع جذام و عفونت و از مجربات شمرده اند **نسج العنکبوت** بفارسی دام عنکبوت نامند و در حرف
عین گذشت **نسرین السباع** گل علیق القدس است **نسوت** هندی تربد است **نسرین** هندی نباتیست
نشورا هندی پستانست **نسرین هید** اسم فارسی [illegible] است در افعال بغیر از تفریح و تقویت دل
مانند نسرین است **نسترن زرد** ورد اصفر بریست **نشا** بفارسی نشاسته و بیونانی امولون نامند و او
از گندم خیسانیده که بجهت تعفن رسیده و پوست او باز شود و از پوست جدا کرده صاف نموده خشک میکنند و آفرا [illegible]

نون با شین

سرد و خشک و نزد بعضی سرد و تر است و صغری و رادع و قابض و موافق امعاء و مصلحش ادویه تند و حابس
اسهال و خون خصوصا بوداده آن و با شکر و روغن بادام که نیم گرم بنوشند جهة خشونت حلق و سرفه
و درد سینه و سل و قطع خون بواسیر و حیض و حریره او با پیه بز جهة زحیر و رفع افراط حل و وای سهل و حقنه او
جهة قرحه امعاء و طلای او با زعفران جهة کلف و با سرکه جهة خناق و اورام حاره و اکتحال او جهة دمعه و قروح
و جرب و منع ریختن مواد بچشم و با شیر زنان و با سفیده تخم مرغ جهة خشونت ملک و حرارت رمد نافع
و قتل منی و مسدد و دیر هضم و مصلحش شیر خنها و کرفس و قرنفل و بدلش برنج مغسول و غبار الرحی و شربش از نیم
یک مثقال تا پانزده مثقال **نشاره** اسم انجبیرست که از اشجار بسوهان و بسائیدن جدا کرده و یا بسبب کرم زده
غباری از و بهم رسد خشکی او نسبت باصل آن چوب بیشتر و همه آن قابض و جالی و منقی زخم و ضماد و محرق مجرب
آن که با وزن او افسون جوزانیده باشند با سرکه مانع زیاده شدن قروح ساعیه و آکله و التیام دهنده
زخمها است و مجرب شمرده اند و خواص آن هر یک در اصل آن مذکور است **نشف** اسم عربی پنج مرجانست
و گویند غیر اوست آن سنگیست سبک و پر سوراخ مانند آشیان زنبور و سرخ و از ساحل دریا جده و نواحی
مکه معظمه خیزد و خشکتر از بسد در التحام زخمها و با شب در قطع خون قویتر از آن و در سایر افعال مانند او
نشا فذ اسم عربی انفنج است **نشاسته** اسم عربی نشا است **نشاستج** معرب اوست **نضار** اسم اثل است
و درخت گز کوهی نیز نامند **نطرون** بورق احمر است و گذشت **نعام** بفارسی شترمرغست و معروفست
در آخر سیوم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح و بلغم و رافع لقوه و فالج و درد مفاصل و امثال آن
و جذام و استسقا و جمیع امراض بارده و بطی الهضم و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و سرکه و روغن و طلای او
معقل او جهة نزف مثانه و استسقا و تشنج اطراف و رافع سم عقرب و باعث سرعت حرکت اطفال و چون
بر بدن مالند اقسام مار از آن شخص بگریزند و اگر نزدیک او شوند بحس گردند و شرب آن باعث

نون با ضاد

نون با طا / نون با عین

زود تکلم

زود تکلم کردن اطفال سرگین او رافع کلف و آثار و خاکستر موی او رافع آکله و از خواص اوست که ابتلاع
کردن اخگر یا آهن تفته و پس تفته متضرر نمیگردد **نعنع** معروفست و الطف ترین نباتات و در همه افعال قویتر از
پودینه در آخر دوم گرم و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قوت ماسکه و هاضمه و دافع سعده و مفرح و مرقق
خون غلیظ و محلل مواد بارده و ریاح معده و محرک باه و آروغ و کشنده اقسام کرم شکم و آب او با سرکه
قاطع نفث الدم و شرب ده سه شاخ او با آب انار ترش مسکن فواق و غثیان و قی و هیضه و تسکین درد معده
و خفقان معدی و وجع الفواد و جهة درد سینه و پهلو و نضج رطوبات قصبه ریه و سینه و تنقیه آن ضمادش خصوصا
چون با برسیاوشان بجوشانند و چون ده سه شاخ او را در شیر بمالند مانع انجماد آن و با سرکه و در شربها
رافع ضرر آنست با عصاب و بالبنیات و دفع مضرت آن میکند و ضماد او مقوی معده و با آرد جو جهة جراحات
و ادرار شیر و منجمد پستان و نضج دمل و با نمک جهة گزیدن سگ دیوانه و مضوغ او جهة گزیدن عقرب و بتنها
جهة بواسیر بغایت نافع و رافع درد سر بارد و با مویز جهة ورم انثیان و در دان و حمول آن قبل از جماع مانع
حمل و قطور او با ماء العسل جهة درد گوش و سعوط یکدانگ از عصاره او با روغن گل سرخ تا سه دفعه جهة خنازیری
که در گردن ظاهر گردد و بغایت موثر و گویند مولد ریاح است و مصلحش کرفس و بدلش پودینه نهری و شربش
تا ده مثقال **نغر** بضم اول و فتح غین معجمه اسم جنس عصفور است و نزد بعضی مخصوص گنجشکی است سیاه لون و
بسیار کوچک و دنباله او بسیار کوتاه و دایم الحرکة و کثیر الصوت و در تنکابن هجیر نامند گرم و خشک و
نمکسود قدیم او جهة اسهال و غیر نمکسود جهة عسر البول و سنگ مثانه و گرده بغایت نافع **نفط** دهنی است
که از بعضی زمینها میجوشد و سفید و سیاه می باشد و سفید او لطیفتر و گرمتر و سیاه او بتقطیر سفید میشود
در چهارم گرم و خشک و قویتر از اکثر روغنها و منفتح و سریع النفوذ و مدر حیض و مخرج جنین و جهة جمیع امراض
بارده و شرب و طلای او نافع خصوصا جهة فالج و لقوه و رعشه و کزاز و نفخ عصب و سستی آن و با آب

نون با فا

و یرقان و سپرز و ربو و سرفهٔ کهنه و حصات و اخراج کرم معده و مقعده و رفع سموم و تحلیل ریاح احشا و حبس
و درد مفاصل و اکتحال او جهت نزول آب بیاض و قطور او جهت کری و ریاح گوش و فرزجه و بخور او جهت سردی رحم
و اختناق آن مفید و مضر محرورین و مصلح آن خشخاش و سرکه و مضر ریه و مصلحش کثیرا و قدر شربت از سفید او دو دانگ
تا نیم مثقال و از سیاه او تا یک مثقال و بدلش مثل او سیعه و نزد بعضی قطرات و خوردن سیاه او با انفحه رافع سم قوی الاثر است

نون با فا

نفل نباتیست در عربستان کثیر الوجود و شبیه به یونجه و با کری مانند خار خشک بالی خارست و با سرخی و بنفشی و در بوی
شکوفه سپید و گرم و خشک و تخم و گل او مدر بول و رافع سپرز و مفتح و در افعال ضعیفتر نقد اجریص است نقعان حب
الکاکنج است نقره اسم فارسی فضه است نقل خوابه اسم فارسی حب السمنه است نبک زعرور است و نزد بعضی

نون با لام

قراسیا نام سوسنبر است نمام الملک و نمانیز نامند نموشن یونانی قسمی از توتیای مصنوعست نمارق شبیه گل
قلاع و یاسمین سفیدست نملیقن کرسنه است نمک اسم فارسی ملحست نخشک بلغت اصفهان روغن تازه است

نون با میم

نمور اسم عربی ارنب بری است نمیس اسم هندی جاموس است نلوانان هندی حب البانست نمل بفارسی مور و مورچه
نامند و بترکی قارینچه و انواع مختلف میباشد بزرگ سیاه و ماتری و کوچک طلبی و کبار پرنده و اطبا را بیاسات
و بالجمله اهل فارس نامند و همه آنها بیت در سیوم گرم و خشک و قوت شامهٔ او غالب بر همه حیوانات است و طلای
سحوق او مانع برآمدن مو چون بار اول قطع کرده باشند و بیکبار مالیدن رفع بروز آن میکند و اگر موی را دیگر قطع کرده
باشند محتاج بتکرار طلای او نیست و چون صد عدد مورچه مقابر را در نیم وقیه روغن رازقی یا روغن زنبق کرده
سه هفته در آفتاب بگذارند طلای او بر قضیب و حوالی او بغایت محرک باه و مانعوظ و رافع عنینی و مورث صلابت
و بزرگی قضیب و از مجربات دانسته اند و خوردن آن موجب حبس و کرب و مصلحش عسل است و از خواص اوست که
چون الملعمه و غیر آن و شیر خبها در جائی گذارند در حین گذاشتن ضبط نفس کشیده نمایند مادامیکه دست کسی باو نرسد
مورچه پیرامون آن نگردد و صریارس گوید چون مور را در روغن زیتون جوشانیده در گوش چکانند رفع کری و ریاح

وطنین

وطنین می نماید و طلای مور مقابر باعسل که رفع خنازیر و خمار و تخم او با همه روغنها مسقط مو و مانع برآمدن آن
دانسته اند و گویند چون از تخم او بخورند باعث تحریک شکم بطرف اسفل بحدی گردد که ضبط نتوان نمود و زیرهٔ کرمانی
رافع آنست نموس جمع نمس و آن حیوانیست بقدر شغال و صورت او شبیه بجبق و رنگش مایل بزردی و با خطوط سیاه
مانند ببر و مرغ و موش صید کنند و در حین مستی آواز او مانند گربه و در غیر آنوقت بنحو دیگرست و ترکان ماوراء النهر اورا
لاکنجه گویند و در بلاد مرو نیز یافت میشود و سر او کم مو و بسیار چرب و شکلش آن میشود که تدوین کرده باشند و نوره که
طلیست در سر بنا بر شرکت این صفت مسمی است باین اسم جالینوس گوید طلای پیه او با دستور موی سوخته او را
با روغن رافع بهق سیاه و جربست و ارسطو فرموده که چون آفتاب در بیت خود یا در شرف باشد چشم راست او را
گرفته با خرقهٔ کتان بر صاحب تب ربع ببندند رفع تب او میشود و اگر چشم چپ او را ببندند عود نموده مفارقت
نمیکند و مترالمیس گوید طلای سرگین او با خردل رافع داء الثعلبست و مهرایس تصریح نموده که طلای زهرهٔ او
با سفیدهٔ تخم مرغ رافع دمعه و سعوط خون او بقدر یک قیراط با شیر زنان رافع جنونست نمر بفارسی پلنگ
و بترکی قپلان نامند گوشت او گرم و خشک و هیچ حیوان گوشت او نمیخورد و تصریح نموده اند که او کثیر الحیاتست و
زهرهٔ او سم قاتل و دو دانگ او در سه ساعت هلاک میسازد و خوردن او رافع کلف و بهق و آثار است و مهرایس
طلای خون او را رافع جمیع علل چشم دانسته و چون پیه و گوشت او را با آب زیتون مهرا کنند طلای آن در ازالهٔ
زخمها و شری و خراز پیدا و قطور مغز سر او با آب جرجیر و زنبق در احلیل مقوی و محرک جماع و حمول آن بدستور
و حمول مغز استخوان او رافع درد رحم و نزد اکثر اطبا پیه او بهترین اطلیهٔ فالج و مفاصل و امراض بارده است
و جلوس بر جلد او مانع گزیدن هوام و مسکن بواسیرست و از خواص اوست که چون کسی بر تمام بدن خود پیه پلنگ
بمالد پلنگ قصد او نمیکند بحدیکه توان او را بدست گرفت و او بسیار محب خمر است چون به چند میتابانند بخورد
و بتجربه رسیده که چون بر زخم پلنگ موش بول کند صاحب زخم نجات نیابد و لهذا در بلاد گیلانات زخم دار پلنگ را

نون با واو

در جای نگاه میدارند که اطراف آن مکان آب باشد و موش نتواند گذر کرد **نوشادر** لغة فارسی است و او معدنی
و ماهی و مصنوعی میباشد معدنی او در بلاد حاره و شل جبته قطعات آن مانند شوره یافت میشود و ماهی او از آبیست که
چون بدست حرکت بسیار دهند کف میکند و از جوشانیدن آن آب قطعات سفیدی بر روی او بسته میشود
و انطاکی گوید در نواحی اصفهان آب مذکور موجود است و گویند در جبال خراسان نیز میباشد و معدنی ماهی عزیز الوجود است
و مصنوعی او از دودهای کثیف حمام بهم میرسد و رنگ او اولا تیره است و از دو تصعید سفید میگردد و چون سفید شد او را
با مثل او زاج زرد و لاری و عشر او زنگار تصعید کنند سرخ میشود و در آخر سیوم گرم و در اول آن خشک و ملطف و جاذب
از عمق بدن بظاهر و مجفف قروح و قاطع خون جاری و حابس قی و مفتح سده و التیام دهنده زخمهای باطنی
و رافع جرب کسینه و صلابت سپرز و طلای او جهة خناق و با روغن تخم مرغ جهة برص و با عسل جهة داء الثعلب
و جبه و سعفه و با روغن کنجد جهة جرب و غرغره او با آب سداب جهة زلوئی که در حلق مانده باشد و اکتحال او
جهة التیام قرحه و رفع بیاض و دمعه بارده مفید و از خواص مکنونه مذکور است که چون او را با مثل او فضله انسان
تصعید کنند شرب یک مثقال او در رفع مطلق سم مجربست و پاشیدن محلول آن که در جای نمناک گذاشته
حل کنند و یا با سرکه حل نمایند و بدستور بخور او باعث گریختن مار و هوام است از آن مکان و چون محلول او را
بر کاغذی نقش کرده در اطراف خود گذارند هوام پیرامون آن نگردند و سه درهم او قاتلست و بتقطیع احشا
نوارس اسم یونانی نوعی از قناد است و شاخهای او دراز و باریک و تا بقدر سه ذرع و برگش ریزه و بستدیر
و بر جمیع اجزای او زغب شبیه به پشم و گلش زرد و خوشبو و طعمش تند و خارها و مانند سوزن و صمغ او مایل بسفیدی
و سرخی و در دوم و حلب کثیر الوجود است صمغ او را در افعال قریب بکثیرا و تخمش در دوم گرم و خشک و بیخ او
در سیوم و قوی‌ترین اجزای اوست مجفف و قابض و در التیام عصب از مجربات و از این جهة او را شجرة العصب
نامند و طبیخ شکوفه و سائیده آن و بدستور صمغ آن در التیام عصب ضعیفتر از بیخ اوست و ضماد او جهة درد عصب

وکنی

و کوفتگی اعضا و از جای بیرون رفتن و شکستن آن و قطع نزف الدم موثر و عصاره او جهة قرحه قصبه ریه و ذات الجنب
بعدیل و تخم او رافع سموم و او مضر گرده است و مصلحش بندق و شربتش یک مثقال است **نوره** گلس حجریست و گلش مذکور
شد **نوفون** اسم یونانی زنبور است **نوق** شترماده است **نور** بلغة اکسیریان زیبق است و بفتح اول و سکون
واو اسم جنس شکوفه و گلها است **نور القندول** شکوفه درخت دار شیشعان است **نواب** بعربی دانه ثمار را

نون با ها

و از مطلق او مراد دانه خرما است خصوصا در اوزان **نول** هندی ابن عرس است **نوح** لبلابست **نما** اسم نخلی
درختیست که هر ساقش مربع و بقدر قامتی و بازغبی مایل بزردی و شکوفه بعضی مایل بسفیدی و از بعضی مایل بسرخی و
عمیق و میان تهی و با عطریت و برگ بعضی سسته بر و از بعضی دراز و بی ثمر در دوم گرم و خشک و بوئیدن او
جهة زکام و ضماد او جهة اورام بارده و قطع عرق و منع تولد قمل و تقویت مو و با عسل جهة داء الثعلب نافع و
شرب او مدر و نوع با تفریح و رافع خفقان و با سرکه تریاق همه سموم و خیسانیده او با موی زد و خوردن او بعد از آن
با بادام مسحوق برای فرزند او مقتی رحم و خوشبو کننده آنست و از خواص اوست که چون یک درهم او را با هفت دانه
کشنیز در پارچه کبودی بسته در چاه بیندازند در تابستان آب سرد و زیر آن گیرد و چون در حریر سرخ پیچیده
بر بازوی چپ ببندند رفع سحر و چشم بد کند **نهق** قرة العین است و نزد بعضی جرجیر بری **نخل** اسم عربی

نون با یا

شقاقل است **نهنگ** اسم فارسی تمساح است **نیلوفر** اسم فارسی است و کرنب الماء عبارت از وست بیخش مثل
زردک و ساقش نرم و طولش بقدر عمق آب و برگش قریب بسطح آب و ثمرش شبیه بتقبه خشخاش و در آن تخمهای
عریض سیاه و بالزوجت و گلش بیرون آب و اکثر او کبود و بعضی سرخ و آن هندیست و بعضی مایل بزردی تیرگی
و بعضی گویند بری او نیز میباشد جمیع اجزای او در دوم سرد و تر بغیر بیخ او که گرم و خشک و تخم او سرد و خشک و
مراد از مطلق او گل نوع کبود اوست و نیلوفر زرد گرم و خشک و کبود او لطیف و مقوی دل و مسکن حرارت آن
و تبهای حاره و تشنگی و منوم و مانع احتلام و جهة درد سر و قروح ظاهری و باطنی و خشکی دهان و خشونت سینه

وسرفه حاره و نزله حاره و با زعفران و دارچینی جهة تقویت دل و خفقان مفید و مضر مثانه و مصلحش نبات و مضر باه و
مصلحش لعوب و قدر شربت از جرم او سه درهم و از مطبوخ تا هفت مثقال و بدلش بنفشه و خطمی است و تخم او جهة
سرفه و اسهال مزمن و قرحه امعا و سیلان منی و ضمادش جهة درد مثانه و معده و با صبر جهة بهق و با زفت جهة
داء الثعلب نافع و اکثار او شرب تخمش مضعف قضیب و منجمد کننده منی و شربت او از دو درهم تا سه درهم و تخم او
رافع ادرار حیض و نزف الدم و درد مثانه است و روغن نیلوفر که مانند روغن بنفشه عمل آید سرد و تر و در افعال مانند
روغن بنفشه و در تسکین درد سر حار قوی‌تر از آنست **نیل** نزد بعضی عبارات از وسمه است و ظاهر آنست که غیر آن باشد
و در تخم مذکور شد و ممکنست که از جنس باشد و مستعمل هندی او است و آن بری و بستانی میباشد نبات بستانی شبیه
بکتان و ساقش سه شعبه باریک و برگش شبیه ببرگ کبر و تخمش ریزه مایل بسرخی و مانند تخم خرنوب و از آن ریزه‌تر
و بری او مانند بستانی و با خشونت زیاده و سیاه‌تر از او و بی تخم است و دیسقوریدوس و جالینوس فرموده‌اند
که نباتش شبیه ببرگ با زنگ و بسیار سیاه و ساقش زیاده بر دو ذرعی و برگ بری او مانند برگ کاهو و شاخ و
شاخ او مایل بسرخی و در اطراف او غلافها مانند زبان و در آن دانهای ریزه میباشد در آخر اول گرم و
در دوم خشک و نزد بعضی معتدل است و محلل و رادع ابتدای اورام و قابض و قاطع نزف الدم و شرب او بقدر
چهار شعیر با آب سرد و مسکن هیجان اورام و مانع خروج دم و جهة سرفه شدید اطفال و درد سینه و گرده و
ریاح غلیظه و با سکنجبین جهة سپرز و با ادویه مناسبه جهة قرحه ریه و ذات الجنب سوداوی و یکدرهم او
با یکوقیه گلقند جهة قرحه ریه و وحشت و هموم و خفقان و با خیارشنبر جهة استسقا و ضماد او جهة سعفه و تقشر جلد
و قروح خبیثه و با دسرخ و نمله و التیام جراحات و رفع کلف و سوختگی او جهة داء الثعلب و با نیم وزن او مرداسنگ
و قدری روغن گل سرخ و موم جهة آکله مجرب و باید قبل از طلا موضع را آب با زنگ و عسل شوینده و با سرکه جهة
قروح سر و خنازیر منقرح مفید و مضر ریه و مصلح او عسل و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بوزن آن دو ثلث او

مامیثا **نیده** لغة مصر است و او را بفارسی سمنو نامند از اغذیه شیرین است که بدون شیرینی و روغن عمل آید انطاکی
در اول گرم و در خشکی معتدل و مولد خون صالح و مسمن بدن و معدل البلغم و جهة بخارات سوداوی و مالیخولیا و سرفه خشک
و درد سینه مفید دانسته و دیرهضم و ثقیل و مسدد و اکثار او مورث تبهای مرکبه و آنچه با گردکان و بادام
جوشانیده باشند زبون‌تر و مصلحش سکنجبین و کاسنی است و طریق عمل آنکه گندم را خیسانیده سبز کنند پس شیره
سبز او را گرفته طبخ بسیار دهند و بدفعات قطعات نخ را در آن اندازند تا غلیظ و شیرین گردد **نینیا**
نانخواه است **نیمفا** اسم یونانی نیلوفر است **نبلج** نیلست **نیطافوس** گویند نباتیست برگش شبیه ببرگ صعتر
و بر روی زمین پهن میشود و در حوالی دربند و بلاد شیروان بسیار است و قرص او را جهة بیاض چشم مفید دانسته‌اند
نیطافیلی مولف مغنی گوید از جمله یتوعات و غیر نیطافلن و تخمک است و بر شاخهای او پنجه و برگ میباشد و
نبات او شیردار و بغایت مجفف و بی لذع و بی حدت و طبیخ او جهة درد جگر و اسهال مزمن و ضماد او جهة
خنازیر و عرق النسا و مفاصل و صلابات و داخس مفید و عصاره بیخ او سم قاتل و قدر شربتش سه بولوس است
نیلوفر هندی او سپند است **نینوق** ادرک است و نزد بعضی ترا سیانی **نی** بفتح اول و سکون یا اسم فارسی
قصب است **نیشکر** قصب السکر است **نیو** اسم هندی روغن تازه است **نیب** اسم هندی ازاد درخت است
نیم اسم هندی درختی است و آن بزرگ و کوچک میباشد و گلش مثل خوشه که چندین بنفشه با او باشد و وسط گلها
زرد و با عطریت خوش منظر و در اصفهان ثمر او را سنجد گرجی نامند و در مازندران کنار گویند و آن بقدر سنجد
کوچکیست مایل بتدویر و تلخ و در بعضی بلاد معروف به درخت توز است ضماد برگ و گل او محلل و رادع و جهة اورام
بغایت مفید و جهة مفاصل و نقرس و درد سر نافع و ذرور خشک او جهة التیام زخمها و قطع خون و روغنی که او را
جوشانیده باشند تا بیت خضاب روغن شیخ منافع و شربش بقدر یکمثقال حابس اسهال مزمن و آزموده است
حرف الواو **واق** اسم مرغیست که در کنار آبها میباشد تیره مایل بسیاهی مخلوط بسفیدی و سرش سیاه و در کاسه‌ای او

واو با الف

سه چهار عدد موی مانند کاکل رسته در غایت سفیدی و نرمی قریب بشبری و ترکان آنرا زلف چغار جمع نموده بر سر
بسر نهند و اکثر صید او ماهی است و در تنکابن او را ادین نامند و گوشتش از چغار است در دوم گرم و در اول خشک و گوشت او
موافق مبرودین و در درد زانو و کمر و روغن او جهة فالج و امراض عصب نافعست و گوشت نمکسود او جاذب پیکان و خار
از بدن و زهره او جهة بیاض چشم و بهق مفید است واوی کلب بری است واحد لبلاب است وقیفیس یونانی
کنگر زد است واشه اسم فارسی صعتر است وارسوک بلغة تنکابن قنفذ است وایلم بلغة تنکابن کرفس جبلیست

واو با با

والان بزرگ بهندی رازیانه است والان کوچک شبت است ویرالارض بفارسی پشم نرم نامند
و گویند مخصوص پشم شتر است و در خواص صوف مذکور شد وثیر بتای مثلثه اسم عربی ورد ابیض است وج بفارسی اگر

واو با جیم

ترکی نامند و آن بیخ نباتیست که در آبها میروید و بفارسی سوسن زرد میگویند برگش از برگ نرگس درازتر و عریضتر
و با خشونت و انبوه و ساقش بلند و گلش شبیه بسوسن آزاد که زنبق باشد و زرد مایل بسرخی و بیخش گره دار و
بعضی ببعضی پیچیده و کج و مابین سفیدی و سرخی و تند طعم و مایل بعطریت در اول سیوم گرم و خشک و قوتش تا چهار سال
باقیست قاطع بلغم و تریاق سم هوام و مقوی معده و جگر و هاضمه و قوت حافظه و منقی دماغ و مسهل مخلف رطوبات
مفاصل و مدر بول و حیض و محلل ریاح معده و امعا و جهة درد سینه و سرفه و پهلو و جگر و مغص و درد سپرز و شکافتگی فضول و تقطیر
بول و حصات و لکنت زبان و نیکو کردن رخسار و شخین کرده و ضماد او جهة مفاصل و اورام بلغمی و نفخ تحت سپرز و بهق
و برص و تشنج بلغمی و فالج و فتق و قیله و فرزجه او باشیرها و یابا زعفران جهة اعانت حمل و اکتحال او جهة بیاض و غایبد او
جهة ثقل زبان بعدیل و جهة درد دندان مفید و جلوس در طبیخ او جهة درد رحم نافع و مضر سر و مصلحش رازیانه و محرق خون

واو با حا

محرورین و مصلح او سکنجبین و شربتش کمثقال و بدلش مثل او زیره و ثمنش او زراوند طویلست وجه بلغة مغربی مازریون

واو با خا

سیاهست وخشیرکه وخشیرق بکاف آخر و قاف تخم سپیناج و در هند ترکی عبارت از وست و نزد بعضی

واو با دال

درسنه خراسانیست ودع از جمله اصداف و جلزون است و بهندی کوری و در دیلم کلاچک و در اصفهان و مازندران

کس کرینا نامند پوست او زیاده از سایر اصداف است و مدرمانیه و جالی و جهة عسر بول و حصات نافع و ضماد محلول او
در آب لیمو با قدری نوشادر در رفع آثار جمیع جلد مجرب است و محرق او در همه افعال مانند شیخ و مضر ریه و مصلحش عسل
و شربتش نیم مثقالست ودود اسم مغربی بلنکی است ودین بیونانی کاه است ودح زد و خامی رطوبت

واو با را

ورد اسم جنس گلهای اشجار است و از مطلق او مراد ورد احمر بستانیست چه اقسام ورد سفید و زرد و سرخ میباشد
و هر یک از آن بری و بستانی و هر یک بنای مخصوصند و بستانی اقسام او مضاعف و بری هر یک غیر مضاعفند
ورد ابیض بفارسی او را نسترن سفید نامند و مذکور شد ورد ابیض بستانی بزرگتر از نسترن و مضاعف و بقدر
گل سرخ و درخت او بی خار است و رنگش سفید و گرم و خشک و در افعال ضعیفتر از نسرین است ورد اصفر بری نسرین
زرد است درخت او خاردار و گلش زرد و غیر مضاعفست و در قوت مانند نسترن سفید ورد اصفر بستانی درخت او
بی خار و بقدر درخت گل سرخ و گلش مضاعف و بزرگ و رنگش صندلی و در قوت مانند گل سفید بستانیست ورد احمر بری
درخت ولیکت و گلش سرخ و غیر مضاعف و مذکور شد ورد احمر بستانی بفارسی گل سرخ نامند و بهترین او تازه و تمام
ناشکفته است و آن مرکب القوی و نزد اکثر در اول سرد و در دوم خشک و نزد جمعی گرم و تر و نزد بعضی معتدل
و مفرح و مقوی جمیع اعضا و مسهل صفرا و بلغم رقیق و با قوت قابضه و خشک او در قبض زیاده و منع ما ساریقا و جهة
ضعف معده و جگر و گرده و خفقان حار و غشی و جهة ریه و رحم و مقعده و طلای او و قطور عصاره آن جهة درد سر و چشم
و گوش و مضمضه او جهة تقویت لثه و ضماد کوبیده او جهة ورم مراق و رطوبت معده و ساییده او جهة تحلیل و جع
جلد که بسبب حرکت بهم رسد و در پاشیدن گوشت زخمهای عمیق و ضماد تازه او جهة اعانت بر اخراج پیکان و خار
از بدن و ذرور خشک او جهة جوششها و التیام زخمها و قلاع و زخم آبله و سیلان رحم و خوشبو کردن آن
و با برگ مورد جهة قطع خون و عرق و ضماد برگ درخت او جهة خراز و اورام حاره و ورم مقعده و شکستگی اعضا مفید و
تخم گل او که عبارت از ثمر اوست در افعال مانند گل است که آن عبارت از ثمر گل سرخ بری باشد و مذکور شد

وآنچه درمیان گل شبیه تخم ورد و باشد آنرا ذر ورد گویند و دو درهم او با آب رافع اسهال عسر العلاج وقاطع نفث
الدم و سیلان خون است خصوصاً چون با اقماع گل بیابند و حمول او مقوی رحم و رافع رطوبت آن و مضیق فرج است و بوییدن
گل مهیج زکام و عطسه و ماشری و در بعضی امزجه و در بعضی مسکن آن و مصلح او کافور و مضر باه و مورث تشنگی و مصلح او
انیسون و قدر شربت از تازه او تا ده درهم و از خشک او تا چهار درهم و از آب او تا هشت درهم و بدلش مثل او بنفشه
و ربع آن مرزنجوش است و گویند ده درهم غنچه تازه او و ده بار عسل مصفی باید و روغن گل که گل بی اقماع را در روغن کنجد
کرده در آفتاب بگذارند و بعد از سفید شدن گل تجدید تا هفت مرتبه کنند و با آب فشرده تازه او را با مثل آن روغن
کنجد یا زیتون بجوشانند تا روغن بماند روغن مذکور مرکب القوی و رادع و قابض و محلل و موافق مواد حاره و بارده
و باقوت مسهله و مسکن التهاب معده و رویاننده گوشت زخمهای عمیق و مجفف رطوبت آن و رافع مواد خبیثه او
و حقنه او رافع قرحه امعا و مضمضه او مسکن درد دندان و نطول او مقوی دماغ و حابس اسهال ارحی مسهل و ده لزجه
و مقوی اعضا و محلل مواد فاسده و در تسکین دردها عجیب الاثر است و طلای او با سرکه و لخلخه او با سرکه و گلاب
مسکن درد سر و رادع بخارات دماغی و موافق اورام آن و رافع زحیر و درد امعا و جرب ادویه حابس و مقوی
فعل آن و قطور او جهت درد گوش و تدهین او با سرکه و آب مورد رافع عرق و با زهر قروح و جوششهای حاره و
شراب او رافع ضرر خوردن آهک و زرنیخ و صابون و ذراریح و امثال آن و بدلش نیم وزن آن روغن بنفشه
و بوزن او دهن الخلاف و قدر شربتش تا یک اوقیه است و گلاب نیز مرکب القوی و مایل ببرودت با حرارت لطیفه مایل
برطوبت و با قوت قابضه است و بعضی سردی و خشکی او را بسیار غالب دانسته اند و او مقوی دماغ و فم معده
و قوتهای بدنی و نیم گرم او جهت نفث الدم و خشونت سینه و عوارض نزله و درد معده و امعا و مغص بارد و حاره و
جگر و سرد او جهت خفقان حار و تقویت مزاج با شراب جهت زیادتی تفریح و بوییدن و ضماد کردن او جهت درد سر حار
و درد چشم و با قرنفل جهت بارد و آن لخلخه آن جهت تقویت دل و رفع غشی و بیهوشی و تقویت دماغ و حواس باطنی و نشاط

فی

نفس و رفع خمار مفید و بالخاصیه مضر باه و باعث سفیدی مو و مصلحش جلاب و نبات و قدر شربتش تا بهده مثقال
و گلاب مکرر بقدر دو اوقیه او مسهل است **ورد منتن** دریاس است **ورد الحماق** بفارسی گل عنا نامند اندرون او
سرخ و بیرون او زرد و بدبو و از اقسام ورد منتن است گرم و خشک در دوم و محلل قوی و بسیار گرم و در ماطلیه
استعمال او اولیت **ورد السباع** گل علیق الکلب است **ورد صینی** نسرین است **ورد الغبار** و **ورد الکلاب** و **ورد الحمیر**
ورد الحاقت **ورد الخنزیر** نزد بعضی گل خطمی است و بلغت مغرب گل فاوانیا است **ورد الزوانی** بلغت مغربی گل خطمی است
ورد فرا شقایق النعمان است **ورد الجبل** کیکج است **ورد ماشی** شقتور است **ورد الجاتور** فاشرا است **ورد طوی** [illegible]
ورق الخیل وسمه است **ورق الزیتون هندی** طالیسفر است **وروه** بلغت مازندران سمانی است **ورک** بلغت قزوین
نبات خرنوب نبطی است **ورطیسا** غیم است و در غین گذشت **ورل** بفارسی و ترکی بزمچه نامند و او حیوانیست
بزرگتر از حردون و دنبال او دراز و جلد او سیاه و درشت و ابلق از خطوط زرد و در آخر سیوم گرم و خشک و قایم مقام
سقنقور است و در همه افعال بهی و محلل ریاح و ضماد گوشت او جاذب پیکان و خار از بدن و جاذب سم گزیده
حیوان بخود و جاذب خون بظاهر جلد و باعث فربهی عضوی که بران بندند و طلا روغن زیتون که دران جوشانیده
باشند و مهره اش رافع آثار جلد و کلف و حکه و داء الثعلب و قوبا و سرگین او قالع بیاض چشم و طلای او
غلیظ کننده قضیب و طلای خاکستر او موجب جهش عضو است **ورشان** از جنس کبوتر صحرائیست و از ان بزرگتر
و طوق دار و بترکی الاغاخته نامند و در خواص مانند کبوتر صحرائی و از ان بهتر است و چون در روغن زیتون [illegible]
کنند طلای او در افعال مانند پیه شترمرغ و مداومت خوردن او مورث بدی خلق و مصرع است و مصلحش سرکه
ورس بارنباتیست مانند نبات پنبه و مخصوص یمن و برگ نبات مزبور تا پنج سال گل و ثمر میدهد و تخمش مانند کنجد
بعد از رسیدن شق شده شبیه بموی زرد مایل بسرخی مانند زعفران میشود و او را سائیده جامه با و رنگ میکنند
و بهترین او زرد مایل بسرخی است و قسم سیاه او را کرحبشی نامند و سرخ تیره او که هندی نامند زبونتر و نزد بعضی

کرکم و بیخ آن نباتست و او در دوم گرم و خشک و قوتش تا چهار سال باقیست مقوی باه و با تفریح عظیم و رافع خفقان
و ریاح غلیظه و حصاة و جالی و شراب و رافع بهق و برص سفید و طلای او رافع کلف و سعفه و بثور و توبا و مورث
لاغری بدن و مضر ریه و مصلحش مصطکی و کثیرا و شربتش تا یک مثقال و بدلش مثل او از زعفران و نصف او ساذج است
ورغ اسم عربی سام ابرص است و بفارسی ضفدع را باین نام میخوانند ورق بفتح اول و ثانی برگ نباتاتست و
بضم اول و سکون ثانی اسم طیور است و بفتح واو و کسر را اسم فضه است وسخ بفارسی چرک است و از مطلق او مراد
چرک انسان است و طلای چرک گوش جهة شقاق لب و گزیدن افعی و چرک بدن جهة بواسیر و شقاق مقعده و داحس و
با موم و روغن جهة تحلیل اورام نافعست وسمه کتم است و گذشت وسخ کوار النحل بفارسی بر موم نامند و در موم
مذکور شد وشیج اسم نباتیست که در جبال اصفهان میروید و در بو شبیه ببوی لیموست و چوب او بسیار و از ان
نیزه میسازند و برگش شبیه ببرگ گشنیز و شاخهای او باریک و بیخ او گره دار و شبیه بسعد در آخر دوم سرد و خشک
و رادع و مقوی اعضا و نیم مثقال سائیده او با تخم نیم برشت جهة شکستگی اعضا و ضربه و سقطه و جلوس در طبیخ او
جهة سیلان رحم و نواسیر مقعد مفید است وشق حیوانیست کوچکتر از پلنگ در رنگ و شکل مثل آن و دنباله او کمتر از
شبری و در تنکابن پلنگ موش نامند در خواص مانند پلنگ و لباس پوست او معین باه و مقوی گرده و مانع عروض
بواسیر و موی سوخته او جهة جراحات مزمنه نافعست وشج اشق است وشخ بسکون ثانی اغرس است
وشم بضم اول و ثانی بلغة تنکابن و دیلم اسم سمانی است وصیف الاسود پرسیاوشانست ولواط خفاش است وعل
نوعی از ایل است و بترکی جوبیر و در دیلم شوکا نامند و در ایل مذکور شد وقد بفتحین معجمه اسم عربی بادنجانست
وقل اسم عربی ثمر خشک درخت مقل است وکر آشیانه طیور است ولیع طلع است ولب نوعی از یتوعات
و بقدر ذرعی و برگش تیره و با خشونت و شیر دار و در بعضی اماکن شبیه ببرگ درخت شربین و از بعضی شبیه ببرگ بود
و او غیر شجرة الراهب ماهودانه است و او مقیئ قوی و مسهل است و گویند چون او را از جهة اعلی قطع کنند مقیئ و از جهة

واو با زا
واو با سین
واو با شین
واو با صاد
واو با لام

اسفل

اسفل مسهل و از هر دو جامع قی و اسهال و مسقط کرم شکم و زیادتی او قاتل و مورث غشی و مصلح آن سیب و
شربتش تا نیم درهم و بدلش لالاست ولکام بلغة تنکابن حب بنفرم است وین انگور سیاه است حرف الهاء هال قاقله صغار است
هامه چغد است هالوک اسعد العدس است و بلغة مصر حیفل هادی اسم تریاق فاروق است هالیموس اکلیل الملک است
هاروهت بهندی استخوانست هال بهندی فلیست هانس بهندی افرود است هالیون بلغة نبطی اسم
نباتیست بیخش مانند شلغم و سیاه و هر چند در زمین فرو رود باریک میگردد تا بقدر موی رسد و خام و پخته او
ماکول و لذیذ و مایل بتندی و ساقش با رطوبت لزجه و زغب دار و بر شاخهای و برگهای ریزه مانند خار
کوچکی و بر شاخ ملاصق و بیخ میلی بیخش در دوم گرم و در اول خشک و نزد بعضی گرم و تر و ملطف اخلاط غلیظه و ریاح
و مقوی و حافظ صحت و جهة سرفه و درد سینه و سپرز و گرده و مثانه نافع و گویند خوردن او بالخاصیة باعث
تولید پسر است و نطفه منعقده قبول صورت انوثی نمیکند و نطول او جهة سرعت حرکت اطفال موثر و تعلیق او در بازو
بستر قبل از طلوع آفتاب روز چهارشنبه رافع سحر و چشم بد است هبید دانه حنظل است هتهای جو بری بهندی کف
مریست هدهد در اصفهان خرخدا و پوپو نامند و آن حیوانیست بقدر فاخته خاکستری رنگ و زیر شکم او سفید و پای او
بقدر سوزنی و کثیر العدد در دوم سرد و تر و شرب او با شراب رافع عسر بول و یرقان و طلای او جهة خناق و
سقوط لهات و مطبوخ او در پوست انار که با روغن گل سرخ بجوشانند و نیم گرم او را در گوش چکانند رافع کری
قدیم و درد گوش است و چون در کوزه نو سفال بسوزانند و با عسل مخلوط کرده روزی از یک اوقیه تا دو اوقیه بنوشند
جهة عسر النفس مجرب دانسته اند و تعلیق او با پاره کتان و امثال آن رافع تب ربع و قطور رطوبت او در احلیل رافع
حرقة البول هرهر معروفست و او را مرغ سلیمانی نامند در دوم گرم و خشک و همراه پخته او با بابت جهة پیچش و
قولنج و سده و خون منجمد و حصاة گرده و مثانه و زهره و خون او جهة بیاض چشم و بهق و سعفه و استخوان او جهة تب ربع
نافع و تعلیق پر و زبان او مورث جاه و دوستی مردم و بدستور تعلیق لحیه اسفل درین امور موثر و تعلیق استخوان بال چپ او

واو با با
با الف
با با
با دال

جهت بستن زبان بدگویان و دوستی دشمنان با خود داشتن چشم او جهت تقویت حافظه و بیاد آمدن فراموش شده
و ایمنی از جذام و آویختن مذبوح او بنامه بر دروازه خانه جهت دفع سحر و چشم بد و ام الصبیان و بخور پر او جهت
زخمها و سحر و جنون و بلع کردن دل او بگرمی ذبح آن جهت قوت حافظه بغایت موثر و ناخن پا او در حریر زرد بسته
در زیر سر و خصم داشتن جهت الفت ایشان خصوصا در وقتیکه قمر در سنبله و نظر دوستی با زهره داشته باشد و نگاه داشتن
پر او جهت نصرت بر خصم موثر است **هرل** خضض است **هریسه** از اغذیه مشهوره است و بهترین حبوب و لحوم که
از ان ترتیب دهند گندم و گوشت مرغ است گرم و تر و کثیر الغذا و سمن بدن و گرده و مقوی عصب و باه و موافق
سرفه و خشونت سینه و یابس المزاجست و دیر هضم و مسدد و مصلحش در محرورین سکنجبین و در مبرودین انگور و بالخاصیة
افکندن قدری انگور در دیگ هریسه مرفق قوام اوست **هربی** بلغت هندی چخیت و در جبال کشمیر کثیر الوجود و
قسمی سیاه و قسمی مایل بزردی و طولانی و غیر مخروطه و در حجم مقابل سه عدد جو دار میشود و نیم نخود او قاتلست باسهال و قی
ضعیف و بالخاصیة مقاوم سم اقسام بیش و سایر سموم است بتقی **هرزه** نزد بعضی ثمر درخت عود است از فلفل کوچکتر
و با اندک زردی و طعمش تند و بوی عود از ان می آید از حوالی بحر عمان خیزد و مرکب القوی در دوم گرم و در خشکی
معتدل و مقوی احشا و محلل ریاح و حصاة و با تفریح و مدر بول و ملین طبع و شکن گرده و مثانه و محرک باه و معین هضم
و خائیدن او بهترین انواع استعمال اوست و بخور او مانع زکام و نزله و نگاه داشتن در میان اقمشه و متاع و جامه
مانع کرم زدن آنهاست نخ او را چون چهل روز میان شراب یا سرکه نارس بگذارند بسیار سیاه میشود و از عود قماری
تفرقه نتوان نمود و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش قاقلاست **هرطمان** دانه ایست شبیه بجلجلو نزد بعضی او خلرات (?)
و رازی گوید دیلی (?) است و اظهر آنست که قسمی از خلر باشد چنانکه انطاکی او را البسیله دانسته چه او تخمتر از ان و سرخ
مایل بسیاهی و نباتش مانند گندم و ترشش در خلافی منتشم (?) بود و نفخ در برودت معتدل و با قبض و مطبوخ او با روغن
غیر قابض موافق سرفه و در سایر افعال مانند خلراست **هرقلیون** نام است **هرشعه** انفخ است **هرا** اسم عربی

ه با را

ه با زا

ه با سین

ه با شین

ه با لام

عروق الصفر است **هرجان** لوز البربر است **هرقلوه** و **هرقلوس** نوعی از هندبای بریست و نزد بعضی ابو خلسا و
نزد بعضی قرصعنه است **هرایزه** مرانیه است **هرتال** بهندی زرنیخ است **هرن** اسم هندی آهوست
هریاتوه بهندی توتیای هندی است **هری** بهندی اهلیلج است **هرلولی** بهندی خروع است **هزارچشان**
و **هزارنشان** بفارسی فاشرا است **هست کند** بهندی اوف کپر است **هشتقبل** اشقاقل است **هشت دهان**
اسم فارسی نوعی از عود است **هفو نوز** اسم سریانی افتیمون است **هکل** فقع است **هلم** اسم عربی لاحق کل
حبشی است و بفارسی عبارت از مرق گوشت و گندم مهرا پخته است و در افعال مانند هریسه **هلام** نوعی از
اغذیه است که گوشت گاو و گوساله و امثال آن بعد از پختن با آب و نمک در جایی گذارند تا آب او چکیده و رفع گردد
و بحسب احتیاج بتول حار و یا بارد و را با سرکه پخته گوشت مذکور را در ان سرکه اندازند و بتول او برد دارند و اگر
با بتول بجوشانند قسمی از قریص خواهد بود و در افعال شبیه بمزاج بتول طبوخه است **هلیون** بفارسی مارچوبه
نامند ساق و برگش شبیه بکبر و باشیر قلیلی و گلش مایل بسفیدی و تخمش از ترطم کوچکتر و با صلابت و در دوم
گرم و در اول خشک و بیخش در دوم خشک و در اول گرم و تری او را خشکی غالب تر و هلیون منفتح سده جگر و
بول و حیض و محلل نفخ و غذائیت او غالب و با ضم و مغیر رائحه بول و عرق و مفتت حصاة و جهت درد سر و سینه و
ظلمت بصر و دیره و استسقا و طبیخ او ملین طبع و رافع درد امعاء و با شراب جهت سم رتیلا و تقطیر البول و ضعف او
جهت درد دندان نافع و مداومت او مهیج درد مفاصل و مفسد طعام و مغثی و مصلحش عسل و گویند او کشنده سگ و تخمش
منفتح سده و سبز و با عسل و روغن بلسان مخرج حصاة و فرزجه او مدر حیض و در ادرار قوی تر از هلیون و قدر شربتش
تا دو مثقال و مضر سر و مصلحش عسل است و بیخش مسکن درد دندان و طبیخ او به تنهائی و با عسل و تخم خربزه منقی گرده و مثانه و
مجاری بول و مخرج سنگ و ریگ آن و مضر ریه محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش تا سه درهم و در فلاحت مذکور است
که چون شاخ حیوانات را دفن کرده مکرر آب دهند هلیون میروید از مجرّبات است **هلون** زعرور است **هلیغیا**

ها با میم

ها با نون

هندباست هلیلج اهلیلج است هلیانه شاهترج است هلموت و هلیمو سلق جبلی است هلنک قرون السنبل است
و نزد انطاکی رجل الغراب هلدی اسم هندی عروق الصفر است هج نوعی از ذباب و مشهور بخرمگس است همیشه بهار
و همیشه جوان ابروفنت است همنک هندی حلتیت است هندوا هندی نوعی از پشم است هنگن هندی
ماهیزهرج است هنکاچهار هندی سیسالیوس است هندبا بفارسی کاسنی نامند و او بستانی و بری
میباشد و بستانی از دو قسم یکی را برگ بزرگ و دراز و با خشونت و مایل بتلخی و گلش کبود و او را هندبای
شامی نامند و تبرید و ترطیب او زیاده از قسم صغیر است و یکی را برگ کوچک و باریک و گلش کبود و ریزه
و تلخی او غالب و او را هندبای البقل نامند و هر دو قسم در اول سرد و تر و با اجزای حاره لطیفه که از
شستن دفع گردد از جهة لطافت مفرطه بحسب اختلاف هوا و زمان و مکان تغیر طعم و رنگ و طبع او میشود
و او مفتح سده و مقوی جگر و مسکن حرارت و خون و تشنگی مفرط و صفرا و التهاب معده و موافق جگر حار
و بارد و رافع سده آن و مقوی و منقی مجاری بول و گرده و آب برگ او با آب رازیانه بهترین ادویه
یرقان سددی است و چون آب او را بجوشانند و کف گرفته با سکنجبین بنوشند جهة تبهای کهنه و
تقویت معده و رفع تعفن رطوبات او و با گلقند جهة تب ربع نافع و چون با قدری رازیانه و
کشوث بجوشانند تفتیح و اسهال او زیاده میشود و طلای او جهة اورام حاره و درد چشم و با شرب
سائیده و روغن گل سرخ و جهة سرطان متقرح معدیل و غرغره او با خیارشنبر جهة ابتدای ورم حلق
و خناق و ضماد کوبیده برگ او جهة ... حاره و درد چشم مجرب خصوصا با روغن بنفشه و آرد جو و با آبجو
و سرکه جهة مفاصل و نقرس حار و اورام حار معدیل و قدر شربت از آب او تا نیم رطل است و مضر صاحب سرفه
و مصلحش شکر است و تخم کاسنی در دوم خشک و مایل بحرارت و با اجزای بارده جهة تبهای صفراوی
و سددی و یرقان و خفقان و صداع و امراض جگر و با مطبوخ صندل و رازیانه جهة رفع سموم و ضعف گرده

وبسرز

ها با واو

و پسرزد و قطع نفث الدم و تحریک شهوت بهاموثر و بغیر از ترطیب در سایر افعال نایب مناب برگ کاسنی و قدر
شربتش از ده درهم تا پنج درهم و او مغثی و کریه الطعم و مصلحش سکنجبین و ادویه خوشبو موافق آن و بیخ کاسنی در اول
گرم و در دوم خشک و بغایت مفتح و ملطف اخلاط و منقی مجاری غذا و مدر بول و جهة تبهای مرکبه و مزمنه و
تصفیه خون و رفع ورم احشا و درد مفاصل و استسقا و نفخ و تحلیل مواد نافع و قدر شربتش از سائیده او
یکدرهم تا چهار درهم و در مطبوخ از پنج درهم تا پانزده درهم و عرق کاسنی نسبت بآب آن بسیار ضعیف است
هندبای بری غیر خندریلی است نباتش مانند بستانی و گلش کبود و طعمش بسیار تلخ و برگش درشت و بی
خار است و آنرا بقلة الیهودیه نامند در آخر اول سرد و خشک و در تبرید زیاده بر بستانی و قابض طبع و مقوی
معده و در جمیع افعال بغیر ترطیب قویتر از بستانی و قاطع نفث الدم و آب او با روغن زیتون رافع اکثر
سموم هوام و سموم مشروبه و مدر شیر و حمول عصاره او رافع ورم حار فرج و ضماد بیخ او جهة گزیدن عقرب
و زنبور و مار سفید و با آرد جو جهة باد سرخ و با سفیداب و سرکه جهة سوختگی آتش و التهاب اعضا نافع و
تخم و بیخ او در افعال قویتر از بستانی و هر یک بدل دیگری اند هندبای هاشمیه و هندبای شامیه نوع ورق بزرگ
بستانیست هندبای البقل نوع ریزه برگ کاسنی بستانیست هوم بلغة ترکی نباتیست شاخهای او بی برگ و
بارش شبیه بعنب الثعلب و کبک از آن بسیار محظوظ و بی برگ و بی بیخ بار شیافی ضعیف غیر غایر و از سموم قتاله و چون
پیکان را با آب او آلوده کنند زخمش کشنده است هوم المجوس گیاهیست اسافل ساقش بکعب و باریک و
صلب و گلش زرد تیره و شبیه بیاسمین و برگش ریزه است و ظاهرا از جنس ارغوان زرد و باد و نزد بعضی گوز ... است
در اول سیوم گرم و خشک و جالی و مفتح سده و با حدت بسیار و مجفف و طبیخ گل او جهة حصات مثانه و احتباس
بول بسیار مفید و ذرور گل او حابس خون جراحات و قدر شربتش یک مثقال و زیاده از دو مثقال او کشنده و مخنق
قوی هوفاریقون معرب از هیپاریقون یونانیست و آن سه قسم میباشد و هر قسم را ثمر مانند جو است و قسمی را ساق

بقدر شبری و زیاده و برکش مانند برگ سداب و بسیار سرخ و گلش سفید و شبیه بگل شب بوی و در بوی شبیه
ببوی صنوبر و تخمش سیاه و دراز و مدوّر و مانند جو و منبتش زمینهای سخت در اول سیوم گرم و خشک و
تو تریشتاده سال باقیست و مجفف و ملطف و مدرّ بول و حیض و مخرج جنین و محلل و مفتح سده و جهة درد ورک
نافع و برگش جهة التیام جراحات و تنقیه زخمها متعفن و رفع سوختگی آتش و عصاره و طبیخ او جهة نقرس
بعدیل و مداومت تخم او هر روز نیم درهم با ماء العسل جهة عرق النسا مجرب دانسته اند و جهة تب ربع
با نیم وزن او سداب بدستور مجرب شمرده اند و بدلش تخم شبت و انیسونست و صنف دوم بزرگتر
از اول و بوئش بقدر نعناع و پر شعبه و شعبهای مستقیم و ساقش سرخ و گلش زرد و تخمش در غلافی مانند
خشخاش و باخطوط و در بو شبیه برازیانج در آخر دوم گرم و خشک و دو درهم از تخمش مسهل صفرای غلیظ
و خوردن آب سرد معین عمل اوست و در سایر افعال مثل قسم اول و چون در شراب بجوشانند طلای او
رافع جراحات عظیمست و صنف دیگر که رازی و رومی عبارت از وست نباتش بزرگتر از اول و
کوچکتر از ثانی و بسیار سرخ و پر شاخ و برگش مانند برگ سداب و گلش زرد و در بو مانند قسم اول
و گرمتر از اول و مسهل رطوبات معده و مجفف آن و در جمیع افعال قویتر از اول و ثانی و سرخ کننده
رخسار و مقوی معده و رافع فالج و عرق النسا و مدر بول و حصات و مسقط جنین و مدر حیض و مقاوم سموم
و جهة استسقا و قولنج و تب ربع نافع و طلای او جهة بهق و آثار و بواسیر و ضربان مفاصل و التیام
قروح نافع و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربتش یکدرهم و اقسام او بدل یکدیگراند و بدل همه آن
بوزن او اذخر و نصف او بیخ کبر است و مولف اختیارات بدیعی گوید که تخم هوفاریقون شبیه
بسماق است و این قول مخالف قول جمهور و حذاق اطبا است و نزد حقیر مراد از تاکیسر هندی قسم اخیر است
اگرچه ابن هرازو حکمای هند هوفاریقون را رازی و رومی را یکی دانسته اند و تاکیسر عبارت از ان فرد کامل

مراد اوشانست هوفلیداس طرثوثی است که در تحت لحیة التیس میباشد و او غیر لحیة التیس است و مذکور شد
هوجره و هوفسیداس ابوخلسا است هوداسیون اسم مغربی نعناع است هوبره اسم فارسی حباری است
هوپهر بهندی اسم اهیل است هوا نسبت با بدان افضل عناصر و نسبت بروح حیوانی و ترویح آن چون
نسبت است بروح طبیعی و تغذیه او و نفوذ هوا در اجسام مکونات بشدت و ضعف است و هیچ یک
از ان خالی و عاری نیست و نمی تواند بود و خلا و او باعث فنا و موالید ثلثه است بقدر احتیاج هر یک
بان و تغیرات او بسبب لطافت از هر متغیری صورت پذیر است چه از اسباب اجرام علوی و چه از
اسباب اجسام سفلی و تدبیر هوا در کلیات فن طب مبین است و ایراد آن در اینجا لزوم ندارد
بلکه ایراد مصطلحات او بقدر و چیزی مطلوبست چه خروج او بالکلیه از حالت صحت موجب وبا و
امراض بی شمار است و علم بر معدلات و از واجبات و مجربین تصریح نموده اند که بخور در وبا و طاعون
از مجربات است و کار کردن و بوئیدن عنبر و لادن و قطران و خوردن طین مختوم و امثال آن و فادزهر معدنی خوردن و
بوئیدن ترنج و نارنج و سرکه و مورد و پیاز و نعناع رفع ضرر هوای وبائی میکند و آزموده است هیل ا قاقله است
هیرون نوعی از خرماست و گویند مراد از قسب است هیشر عربی اسم جنس حرشفت و نزد بعضی مخصوص
بری آن هیصان اسم عربی فجل بری است هیزار اسم فارسی نعناع است هیری بهندی اسم لحم است هیرا
اسم هندی الماس است هیراد و لهن اسم هندی دم الاخوین است حرف الیا یاقوت بهترین او سرخ شفاف
گلناریست که بهرمانی و رمانی نامند و بعد از ان خمری پس وردی و لعل از اقسام سرخ اوست و بعد از صنف سرخ بلو
زرد و نارنجی است چون عنزانی پس لیموئی و بعد از زرد کبود و آسمانگونی پس کحلی پس لاجوردیست پس نیلی پس زیتی
و بعد از همه سفید آن و غیر سرخ رمانی دیگر اقسام تاب آتش ندارد و سرخ او از آتش رنگین تر میگردد و گویند چون
با سفید او شائبه سرخی باشد از آتش معتدل که او را برروی بغالی گذارند تمام رنگ میگیرد و یاقوت صلب تر از همه احجار است

باب الیاء

بغیر از الاهن با یکه کریه و دود و عرق صفراوست و مالیدن او بجمیع سوخته و آب سنباده باعث جلای
و یاقوت سرخ در حرارت معتدل و زرد او در دوم گرم و خشک و کبود او در اول دوم سفید او در اول خشکی در همه خواص
و او مقوی دل و دماغ و مفرح و شرب او یکدرهم او تریاق سموم و تعلیق او بالخاصیه جهة رفع طاعون و تغیر هوا و
وسواس و صرع و خفقان و رافع انجماد خون و نزف الدم و انگشتری او جهة قضای حاجات و رفع ضرر صاعقه
و عرق و طاعون و درد دهان داشتن او جهة رفع تشنگی و بد بوی دهان موثر و قدر شربتش از یک قیراط تا یکدانک
یاسمین بری و بستانی میباشد بری او را الفیان نامند و بفارسی یاس سفید و مذکور شد و بستانی او خصیلی است که یاسمین
هندی باشد و آن زرد و سفید است و ابن الدواله میگوید ارغوانی نیز میباشد و سفید او نزد اطبا مسمی بزنبق است و سوسن
آزاد را مخصوص بسوسن سفید دانسته اند و سوسن سفید نزد اکثر ایشان مفقود آن خاصیت است و این از جهة اشتباهی است
که در سوسن مذکور شد و جمهور اطبا تعریف یاسمین نموده اند که درخت او مانند درخت مورد و اطلس و برگش نرم تر
و بهن تر و بسطبری برگ مورد نیست و درخت قسم سفید او ضعیفتر و گلش سفید و با شایبه سرخی و بسیار خوشبو و از وقت
شکفتن نرگس تا اول عقرب گل میدهد و در بلاد حاره همیشه درخت نوع زرد او عظیم و چتری و مانند درخت مورد است
و نزد بعضی قسم زرد مسمی بزنبق است و آن در دوم گرم و خشک و مفتح سدد و مسهل بلغم و سودا و مار اصفر و رافع
سدد و ریاح غلیظه و فالج و مفاصل و امثال آن و مقاوم سموم و مفرح و محرک باه و مدر حیض و مخرج اقسام کرم شکم
و بوییدن او جهة درد سر بارد و تقویت دماغ و رافع ریاح دماغی و نطول طبیخ او جهة دردهای بارده
و صداع و ضماد او جهة کلف و سرخ کردن رخسار و بزرگ کردن قضیب و اعانت بر نعوظ و سفید کردن موی سیاه
موثر و مصدع محرورین و مصلحش بنفشه و گل سرخ و سرکه و قدر شربت از جرم او سه درهم و از آب او ده درهم
و بدلش یاسمین زرد و بدل هر دو یاسمین بری است و روغن یاسمین بدستور مفتح و محلل و در جمیع افعال مذکوره قوی التاثیر است
و قدر شربتش از سه درهم تا پنجدرهم و گل یاسمین زرد در هند کثیر الوجود است و چون او را در خلل سبز مهرا پخته

یکدرهم

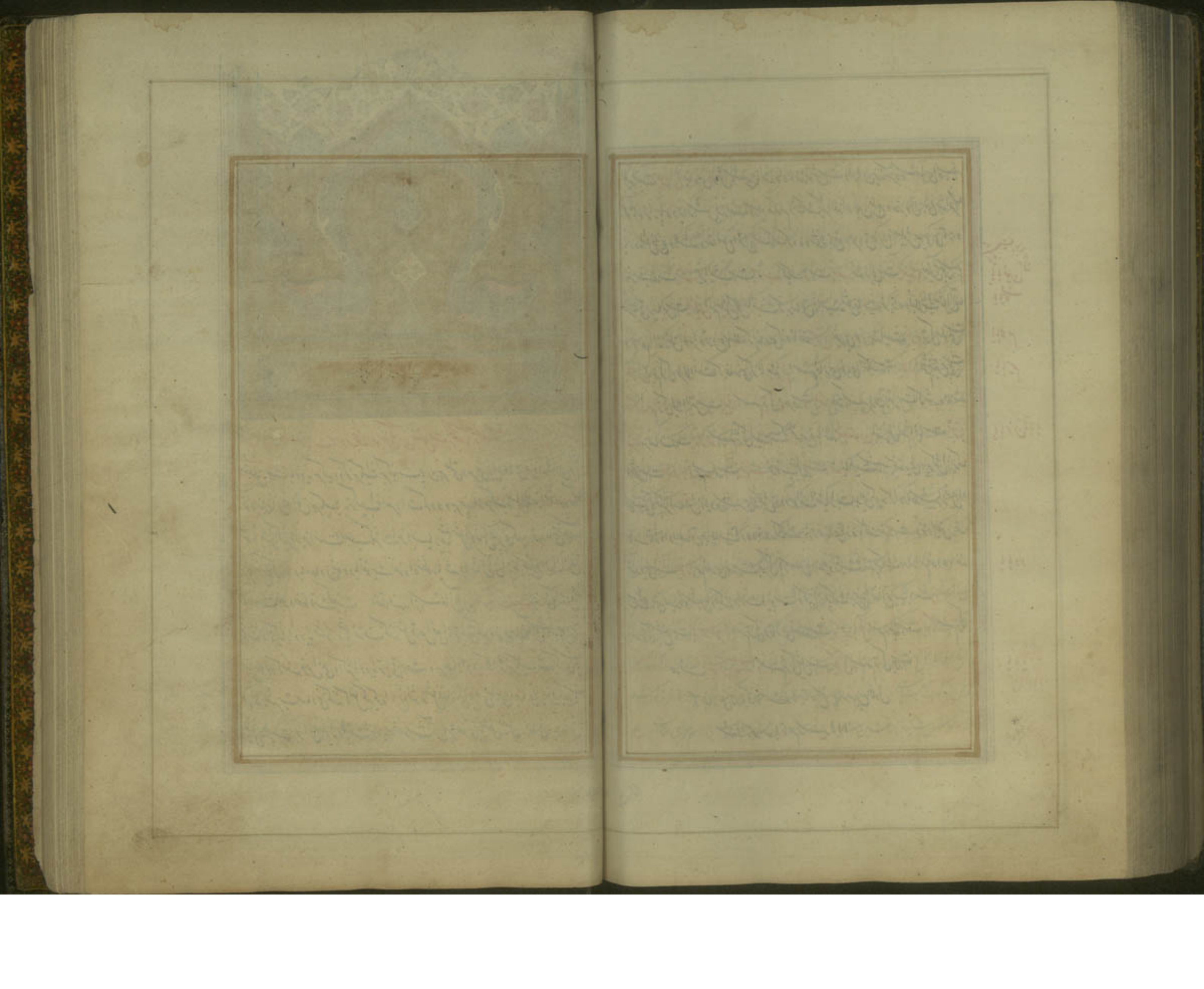
یکدرهم او را با یکوقیه عسل چند روز بدستور مداومت نمایند جهة استسقا و درد کمر و مفاصل مجرب دانسته
یاس سفید اسم فارسی یاسمین بری است **یاسمین بری** عشبة الفار است **یا پوشنان** اسم ترکی غراء السمک است
یارپوز اسم ترکی فودنج است **یاره تاشی** اسم ترکی حجر العلاج است **یاغ** اسم ترکی دهن است **یبروج**
لغة سریانی و بمعنی ذو صورتین است و اسم جنس هر زوجی و شامل بیخ لفاح جبلی و بری است چنانکه لفاح
شامل هر اقسام اوست و از مطلق او مراد قسم جبلی و چون بیخ هر نوع لفاح که بزرگ باشد بشکافند شبیه بدو صورت
انسان مشاهده کرده و او را از جهة باین اسم نامیده میشود و بیخ لفاح جبلی او در شباهت بصورت انسان وارد
بخلاف بری که او بسیار مشابه است **یبروج الصنم** بیخ لفاح بری است بشکل دو انسان که رو بروی یکدیگر
گذاشته باشند و او مهر گیاه و سگ کن نیز گویند چه در عوام مشهور است که هر که او را قلع کند باعث هلاک او است
لهذا بعد از خالی کردن اطراف بیخ او سگی را باو می بندند تا از حرکت سگ منقلع گردد و این معنی اصلی ندارد
و در خواص او واحدی بیان نموده نبات او شبیه بعلیق که بترکی بکورتکن نامند بقدر ذرعی و برگش شبیه
ببرگ انجیر و باریکتر از آن و ثمرش سرخ و بقدر زیتونی و در بو شبیه بمیعه سایله و گلش سفید و گویند در شب
بدرخشد و بیخش بصورت دو انسان مواجه و بدستور لیفهای اشتر شبیه بمو بخلاف سایر اقسام بیخ لفاح که لیفهای
مذکور را ندارد و مادامیکه سر این صورت را جدا نکنند قوتش تا شصت سال باقیست در اول سیوم سرد و در آخر
اول خشک و مخدر و هر عضو قسم ماده او دوای همان عضو زنان و از قسم نر او دوای همان عضو مردان است و
شرب او با زعفران جهة مفاصل و عرق النسا و نقرس و با مقل جهة بواسیر و با سکنجبین جهة خفقان و با کاسنی
جهة حرقة البول و ذرور بیخ و ثمر او جهة اکله و قروح خبیثه نافع و مغلظ خون و مسکن و ذهن و مصلحش روغنها و قدر شربتش
چهار قیراط و در نیرنجات و اعمال غریبه بغایت موثر و از هرمس نقل نموده اند که بهترین زمان قلع او وقتی است
که مریخ در خانه شرف یا در خطی از خطوط و متصل بسعدین یا باحدی از سعدین و با قمر در یک برج باشد و روز سه شنبه و وقت

وقت طلوع آفتاب بهتر از سایر اوقات است چون عضوی از اعضای و با اندک از شراو و قلیلی روغن آن با روغن
زنبق یا روغن خلاف نرم سائیده و پیشانی و چشمها و درد ی را با آن تدهین نمایند نزد ملوک بغایت مکرم و معزز باشند
و هر حاجتی که روی به هر روا گردد و چون مجموع او را یا عضوی از آن شکسته که با آلتی قطع نکنند و بر بازو به بندند
یا بکردن آویزند از کل آفتها و از غرق و حرق و صاعقه و راهزنان و دزدان محفوظ باشند و تعلیق او جهة رفع
صرع و تسکین غضب ملوک بغایت موثر و بعضی شرط دانسته اند که اول اه باید تعلیق نمایند و بخور او جهة دور کردن
شر شیاطین و جن و رفع فساد عقل و جنون موثر دانسته اند و چون ثمر بار رسیده او را با روغن گل سرخ سائیده
زن حامله بر شکم و کمر طلا کنند از اسقاط جنین ایمن باشد و چون بکیعد و گل شکفته او را در کتانی بر ریسمان ابریشم که برنگ
باشد پیچیده و بر طفل مصروع تعلیق نمایند رفع صرع او کرده **یبروح الوقار** یبروح الصنم است **یبراوره** بقلة
یمانیه است و نزد بعضی رجله **یبروحا** با دنجان است **یبرد** اسم سریانی نعل است که بفارسی استر گویند **یتوع**
اسم جنس جمیع نبات شیردار است و گویند از مطلق او مراد لاغیه است چه آن بهترین اقسام است چون هر جا
اسم مخصوص داشته مذکور گردید لهذا در اینجا ذکر خواص کلیه آن بیان میشود و جمیع یتوعات در جات گرمی و خشکی
و اکثر آن در مرتبه چهارم گرم و باسمیت اند و جراحت کننده جلد و مسهل قی و در همه امزجه و موروث اسهال
دموی و قرحه امعا و زحیر و تجشن و غثیان و انقلاب معده و تقلب نفس و غشی و اسهال و استعمال آن را در خارج مرهم
جایز داشته اند و اگر بخوردن بعضی از آن احتیاج افتد زیاده از دو سه قطره از شیر او بدون مصلحی بنایم
آشامید و مصلحات آن نشاسته و آرد جو و روغن بادام و گل سرخ و رب السوس و کثیرا است و در نوع سرد کرده
رافع افراط عمل اوست **یحمور** اسم حمار الوحش است و نزد اطبا نوعی از ایل است و در الف مذکور شد **یخضیض**
کرفس بزرگ برگ بستانی است **یرانقد** خون بز چهار ساله است که در اول پاییز گرفته شود و در ماغ ندکورشد
یرزه قنوس است **یرقه** درخت بن است **یراع** قصب است **یرمه** عشبة النار است **یرنا** اسم عربی حنا است **یرامیع**

یا با تا
یا با جا
یا با دال
یا با ذال

بلبوفت **یربوع** بفارسی موش دشتی نامند و او مانند موش است و از آن بزرگتر و دستهای او بسیار
کوتاه تر از پا و دنباله اش بلند است در سوم گرم و خشک و کثیر الغذا و ملین طبع و مدر بول و مهیج جهة امراض
بارده مثل فالج و رعشه و مفاصل و اخراج سنگ گرده و مثانه نافع و معروق خون و معلقش بویای تازه
و ترشیهااست **یشف** حجر الیشب است **یعقوب** کبک نر است **یعضید** خندریلی است **یغیضا** بغین معجمه اسم
سریانی ریباس است **یقطین** اسم جنس کل نباتیست که بر ساق نایستد مثل نبات خربزه و لبلاب و امثال آن
و عوام را از مطلق او مراد قروع است که بفارسی کدو نامند **یلنجوج** بعربی عود هندیست **یلوه** ترکی سلوی است
یلقون اسم ترکی طرفااست که بفارسی گز نامند **یم** اسم فارسی غرب النمک است **یمام** اسم شفنین بری است
یملک اسم ترکی لحیة التیس است **ینشا** اسم ترکی زعرور است **ینسو** بلغة اسیریان بقراست که شوره نامند
یرنا مرصاف است **یورطه** اسم ترکی بیضه است که تخم مرغ باشد **یستون** بلغة نبطی اسم ثافیا است **ینق**
انفحه است **ینلورا** اسم سلمه است **ینبوت** خرنوب نبطی است **ینمه** نباتیست شبیه بخندریلی و برگش از برگ
کاسنی کوچکتر و ساقش زیاده بر شبری و گلش زرد و مولف اختیارات بدیعی گوید که او را در شیراز خیل داره
نامند تازه او الصاق جراحات تازه و ذرور خشک او جهة زخمهای تازه و کهنه مفید است و نزد بعضی ینمه
خندریلی است **یوز** اسم فارسی فهد است و بترکی پارس نامند حیوانیست مانند پلنگ و او را رام نموده مانند
سگ شکاری صید وحوش با دیکنند حرارت و یبوست او کمتر از پلنگ و در جمیع افعال قریب باوست **یوشان**
اسم ترکی شیح است **یونجه صحرائی** اسم ترکی و فارسی فصفصه است **یونجه باغی** اسم رطبه است **یونک** اسم ترکی
صوفست **یلان اودی** اسم ترکی ثیل است **یکوکی** اسم ترکی جرجیر است
که بفارسی زردک نامند بتاریخ چهارم ربیع الاول
سنه ۱۲۰۲ بحمد الله باتمام رسید ۱۱۱

یا با عین
یا با غین
یا با لام
یا با میم
یا با نون
یا با واو
یا با یا





قسم ثانی از دستورات موسوم بتحفة المؤمنین که آن مشتمل است بر تحفجات و دستورات در بیان اعمالیکه

متعلق است بادویه مرکبه و ذکر هر یک از مرکبات چون هر علتی و مرضی را بدوای مفرد مداوا نمی توان
نمود بنا بر آن موافق هر یک باید ترکیب از مفردات کرد و هر چند از مرکب قلیل الاجزا مقصود حاصل
شود بهتر از کثیر الاجزاست و سبب کثرت اجزا بسیار میباشد مثل ادخال جزوی که بدرقه دوای مقصود باشد
و یا مصلح گردد و یا معاون شود و یا تقویت نفوذ او منظور باشد و امثال آن از ما یحتاج الیه از رفع
کراهیت طعم و حفظ قوت کیفیت و اختلاف انحاء استعمال آن و باید در مرکبات اجزائیکه اصل و عمده
باشد و از کبار ادویه مشهوره باشد حذف نکنند مثل قرص افعی از تریاق کبیر و هر چه منفعت آن باشد داخل نمایند
مثل بلادر که منفعت قرص افعی و اکثر ادویه تریاقی است و هر چه از ادویه که اثر هر یک ضد دیگری باشد
در قدر شربت مساوی نکنند که فعل یکدیگر را مانع نشوند مثل تساوی اجزای مسهل با اجزای قابض و باید بحسب
علیل و طبیعت اجزای معلوله و طبیعت ادویه و خصوصیت آن بهر عضوی و خلطی و فصلی و مکانی و بلادتی و

عادتی و سنی منظور باشد و چون بعضی از ادویه شدید القوه اند مثل افیون و فرفیون و بعضی ضد فعل دوای
شدید القوت و بعضی کثیر المنفعت و با منفعت خاصه اند مثل غاریقون و بعضی قلیل المنفعت که زیاده از یک
منفعت نداشته باشد و بعضی شریف الفعل و بعضی خسیس و بعضی مشترک النفعند با دیگری و بعضی در منافع منفرد
و بعضی مضعف قوت ادویه و بعضی ادویه نافع اند پس در تراکیب شرطست که از کثیر المنفعت و شریف
الفعل و از ضعیف القوت کثیر المنفعت قدر زیاده داخل کنند و از قوی القوت و قلیل المنفعت کمتر و از آنچه
در منافع منفرد بود و از هر چه شریف الفعل قلیل المنفعت باشد بقدر مقصود کنند و از آنچه قوت دوای نافع را
ضعیف کنند بقدر ضرورت و از دوای قوی کثیر المنفعت و از ضعیف قلیل المنفعت قدر متوسط کنند و بدستور
از مراعات عضو علیل قلت و کثرت مقدار ادویه مختلف میشود چه هرگاه عضو بعید باشد از دوای کثیر المنفعت
شریفه ضعیف القوت قدر زیاده باید کرد و هرگاه عضو قریب باشد مثل معده و مری بقدر اعتدال
کنند و اگر با کثرت منافع قوی القوت باشد از مقدار معتدل نیز کمتر باید کرد و اما طریق دانستن مزاج
مرکبات آنست که اجزای حاره و بارده و رطبه و یابسه هر یک از مفردات آن ترکیب را از قرار قدر شربت
آن حساب نمایند و اقل را از اکثر وضع نموده باقی را برسمی عدد ادویه که عبارت از عدد شربت هر یک
قسمت کنند و خارج قسمت را مزاج مرکب دانند مثل مزاج مرکبی از زنجبیل که در دوم گرم و خشکست و کندر که در
سیوم گرم و خشکست و بنفشه که در دوم سرد و ترست هرگاه از زنجبیل دو شربت باشد و از کندر و بنفشه
یک شربت اجزای حاره این مرکب یازده و بارده شش و یابسه مثل حاره و رطبه مانند بارده خواهد بود
بدستور زنجبیل کندر بنفشه اجزای حاره یابسه اجزای حاره یابسه اجزای حاره یابسه
بارده رطبه بارده رطبه بارده رطبه پس چون اقل که از اجزای بارده رطبه است از اکثر که حاره و یابسه
کم شود پنج جزو از یابسه و پنج جزو از حاره باقی میماند و چون پنج را برسمی عدد ادویه که بحسب عدد شربات

حاره ۱۱ جزو بارده ۶ جزو
رطبه ۶ جزو یابس ۱۱ جزو

که چهار است قسمت کنند خارج قسمت یک و ربع است پس مزاج مرکب مذکور را در اوایل درجه دوم گرم و خشک
خواهد بود و علی هذا القیاس اما طریق دانستن مقدار شربت مرکبات آنست که بعد از تحقیق وزن عدد
شربات مفرده آن جزوی از مرکب اخذ نمائیم که نسبت آن بمجموع وزن مرکب چون نسبت واحد
باشد بعدد شربات مثلا وزن مجموع او سی درم باشد و عدد شربات مفردات ده چون واحد را نسبت بده
که عدد شربات است نسبت عشر است پس از سی که وزن مرکب است عشر اخذ نمودیم که سه درهم است و اگر فرضا
عدد شربات سی باشد و وزن مرکبات ده درم شربت آن مرکب ثلث درم خواهد بود زیرا که نسبت ثلث
بده چون نسبت واحد است بعدد شربات که سی باشد و مرکبات مبنی است بر بیست و چهار باب باب اول
در ذکر معاجین کبار و صغار و تریاقات و ایارجات و مفرحات و جوارشات باب دوم در حبوب باب سوم
در اقراص باب چهارم در سفوفات باب پنجم در اشربه باب ششم در مربیات و بعضی از حلویات باب هفتم
در لعوقات باب هشتم در مطبوخات و نقوعات و ماء الاصول و منضجات و مسکنات قی باب نهم در سنونات
و مضمضه و غرغره باب دهم در اکتحال و شیافات و ادویه عین باب یازدهم در ادهان و آنچه بآن
متعلق است باب دوازدهم در ذکر مرهمها و ذرورات و ما یتعلق بها باب سیزدهم در ضمادات و
کمادات و نطولات و قطورات باب چهاردهم در سعوطات و نشوقات و علوکات و شمومات
و لخالخ باب پانزدهم در حقنها و فتایل مسهله و فرزجات و حمولات باب شانزدهم در خضابات
و آنچه موی را دراز کند و برویاند و نرم کند و بستره و آنچه متعلق باو باشد باب هفدهم در غسولات
و منقیات بشره و مجمرات و مسمنات و مهزلات باب هجدهم در ادویه کلف و بهق و برص و وشم و نمش
و برش و خیلان و قلع آثار جلد باب نوزدهم در مضیقات و مطیبات فرج و ملذذات جماع و آنچه
مخصوص است بزنان و مسوحات قضیب باب بیستم در ذکر خواص غریبه و آثار عجیبه بعضی از ادویه که از اسرار اطبا

و حکمای ما تقدم است باب بیست و یکم در ذکر بعضی از ادویه معمول حکمای هند که بلغت ایشان از این نامند و آنچه
بدان مناسبت است باب بیست و دوم در ذکر بعضی از ادویه که مخصوص معالجه چهار پایانست و از کتب بیطره نقل شده
باب بیست و سوم در قطع آثار رنگهای کباس و رفع چربی و امثال او و آنچه بآن متعلق است باب بیست و چهارم
در دستور معالجه طیور که بزوره نامند باب اول از قسم ثانی در دستورات و معاجین و آن مشتملست بر پنج فصل
فصل اول در تریاقات فصل دوم در ایارجات فصل سوم در جوارشات فصل چهارم در معاجین کبار و صغار و
ماهیه و مسهله و اطریفل فصل پنجم در مفرحات فصل اول در تریاقات تریاق کبیر و اورا تریاق فاروق و تریاق
اکبر و تریاق هادی نامند و اندروماخس قدیم تالیف نموده بعد از هزار و صد و پنجاه سال اندروماخس ثانی تکمیل
آن نموده و اجزای آن بهفتاد رسیده و بغیر اقراص جالینوس و جزو اکم کرده و آن حب الغار و شیخ جبلی
و مصطکی و عود بلسان و مقل و عود هندی و افتیمون از هر یک چهار مثقال و سورنجان و اشق و بیخ کبر از هر یک
دو مثقال و شیخ الرئیس تجویز نموده خصوصا داخل نکردن حب الغار را و شصت جزو دیگر مع حب الغار و اقراص
وزن که صحیح ترین نسخهاست مذکور میشود و متاخرین این هفت جزو را که عود هندی و افتیمون و اشق و سورنجان
و بیخ کبر و مصطکی و مقل ازرق است داخل نکرده اند و هر یک تصرفی نموده و در اوزان بعضی تغییر داده اند و
مرحوم مغفور حکیم محمد باقر طاب ثراه هشت و مثال اضافه نموده شصت و سه جزو و بجای شراب عرق مخلص
و بجای عسل ما شبا (?) نموده و تغییر اوزان و تبدیل بعضی هم هست که از نسخه آن مغفور مبرور ظاهر میگردد
و تریاق اکبر تا سی سال قوی الحرارت مثل سن جوانی و تا شصت سال مثل سن کهولت بعد از آن
مثل سن پیری و اثر او مثل سایر معاجین است و قبل از شش ماه استعمال نباید نمود و اگر بعد از هفت سال
سو حکم (?) سن اطفال و اورا استعمال کنند بهتر است و باید که جنب و حایض مس ظرف او نکنند و آن منفتح سدد و
مدر بول و حیض و مفتت حصاة و عرق و باد زهر جمیع سموم و مقوی جمیع و مانع عفونت اخلاط و دافع آن و مفرح

باب اول
در معاجین
فصل اول
در تریاقات

ومسموم ومنتن وجاذب ومحلل ومخرج جنین است وطریق ساختن وامتحان واستعمال وقدر شربتش بجهت هر امری
مذکور میشود وهی قرص اسقیل چهل وهشت مثقال قرص افعی قرص اندروخون فلفل اسود افیون از هر یک بیست و
چهار مثقال دارچینی ورد احمر تخم شلغم بری که شونیز نامند سقوردیون اصل سوس آسمانجونی غاریقون
رب سوس دهن بلسان از هر یک دوازده مثقال زعفران زنجبیل برنجاسف زراوند منتن فلنجمشک فراسیون
اسطوخودوس قسط فلفل ابیض دارفلفل شکطرامشیع کندر فقاح اذخر فطراسالیون صمغ البطم
سلیخه سیاه دانه حب الغار سنبل الطیب جعده از هر یک شش مثقال لبنی بزر کرفس سیسالیوس
حرف ناخواه کمادریوس کافیطوس عصاره لحیة التیس هوفسطیداس سنبل رومی ساذج هندی خیطیانا
رازیانج طین مختوم قلقطیس محرق حماما وج حب بلسان هوفاریقون صمغ عربی قردمانا انیسون
موفو اقاقیا سکبینج از هر یک چهار مثقال دوقو قنه قفرالیهود جاوشیر قنطوریون رقیق زراوند طویل جندبیدستر
از هر یک دو مثقال واوزان دواهای دیگر که در نسخه اندروماخس ثانی است موجبی است که مذکور شد وعدد اجزا بغیر
اقراص هفتاد میشود اما طریق ساختن آن آنست که هر چه چوب وبیخ وبرگ وشکوفه وتخم وقرص باشد علیحده
نیمکوب نمایند که غبار او بیرون نرود واز برون بسیار بار بیک مثل غبار بیرون کنند وبعد از آن هر یک را
بوزن درآورند وهرچه صموغ وربوب وعصارات است نرم کوب کرده یک شبانروز در شراب جمهوری یا مثلث
یا عسل بخیسانند تا خوب حل شود وهرچه مایع است مثل عسل وشراب ودهن بلسان باید در وقت ساختن
همه را بر روی آتش نرم بعد از قوام عسل مخلوط کنند وهرچه از عصارات تازه باشد ومحتاج بخیسانیدن نباشد
ودر روز ترکیب داخل کنند وباید هر یک از ادویه تازه واز مکان مخصوص او باشد ودو وزن ادویه عسل
بقوام آورده کف گرفته را با دو وزن ادویه مثلث یا شراب جمهوری یا مطبوخ عتیق ریحانی اضافه نموده
مخلوط کنند واول ادویه یابسه را در مقابل آفتاب در عسل بریزند وبعد از آن محلول او که چه معجون سازی با روغن

بلسان چرب کنند وهر روز بر روی خاکستر گرم گذاشته تا دویست بار بر هم زده بگذارند روی او را به پارچه
نازکی بپوشند تا چهل روز وبعضی گویند بعد از چهار روز باید بر هم زد وتا دو ماه پس در ظرف طلا یا نقره یا شیشه
یا چینی یا قلعی کنند بقدری که محل تنفس بخار باشد وبعد از هر یکماه سر پوشش را بردارند ویکروز بگذارند تا ترویح او
شود وروز دیگر باز مستحکم کنند اما امتحان او چنانست که شخصی را دوای مسهل مثل محموده داده باشند در حین عمل آن
از تریاق بقدر باقلائی بدهند اگر در حال منع عمل او نماید خوبست وبدستور حیوانی را بیش الفار را از تریاق بدهند
وبعد از آن افعی را بگزد وزهر در او اثر نکند وبدستور خروسی را یا حیوان دیگر را دوای قتال داده وبعد از آن
تریاق بدهند آن حیوان نمیرد وبدستور او تب خون منجمد نماید وبدستور در دهن افعی ومار کنند او را بکشد
اما طریق استعمال وقدر شربتش تا سی ساله او را در مداوای سموم از هر یک بندقه تا یکمثقال باید داد واز سی ساله
تا شصت ساله را از یکمثقال تا دو مثقال استعمال نمایند بحسب قوت وضعف سموم وما دامیکه از سی سال گذشته باشد
در امراض نباید استعمال نمود واگر کنند بقدر اقل شربت جایز است وجهت جذام وبرص واختلاط عقل وفالج ولقوه
وتشنج واختلاج وصرع ورفع هم بعد از تنقیه بالاصول بقدر بندقه تا نیم مثقال هر روز تا چهل روز با آن
سعوط نمایند وطلا کنند وجهت اختناق رحم واخراج جنین میت یکمثقال با مطبوخ سداب وشکطرامشیع واشنان
آن وحلاب وجهت گزیدگی افعی از یکمثقال تا دو مثقال با شراب یا مطبوخ وجهت دوای سمی مثل افیون وفرفیون وذراریح
از نیم مثقال تا یکمثقال با یک اوقیه سرکه وجهت گزیدن سگ دیوانه وامثال او یکمثقال وزیاده از آن با خاکستر سرطان
نهری وجهت عقرب نیز همچنین با شراب نبیذ وزبیب وجهت زنبور نیم مثقال با سرکه وضماد نیز با سرکه کنند وجهت سرفه
ودرد سینه وبیلو یک ترمس با عسل وجهت نفخ معده وامعا تا دو دانگ با آب نیره وجهت جوع کلبی بقدر بندقه با
شراب ممزوج با آب وجهت لرزیدن تبهای بارده دو دانگ تا نیم مثقال با آب گرم وجهت مثانه با قدری مقل
ازرق وجهت قولنج با طبیخ رازیانه وکرفس در روغن خروع واصل سوس وعناب وسپستان بقدر بندقه وجهت استسقا

مثرودیطوس

و امراض جگر با ادویه مخصوصه بقدر یک دانگ و دو دانگ از کهنه او تا یکمثقال و جهت نفث الدم تا چهار دانگ با روغن
گاو و آب و جهت قرحه امعا و اسهال نیم مثقال با آب سماق و آب به و بجهت سنگ مثانه و گرده تا چهار دانگ با طبیخ
کرفس و درد اورام باطنی و عسر البول تا نیم مثقال با سکنجبین عنصلی و جهت نیکوئی رنگ رخسار بقدر باقلا با طبیخ افسنتین
و جهت سپرز یک باقلا با سکنجبین و جهت کرم معده تا نیم مثقال با عسل و بجهت هر یک از امراض بارده عموما با ادویه
مخصوصه آن استعمال نمایند **مثرودیطوس** اندروماخس گوید که مولف آن اقلیمون است بجهت پادشاه رومیه
که مسمی بهمین اسم بوده ترکیب نموده و از تریاق اکبر بسیار متقدمست و در دفع سموم مانند تریاق فاروقست
و در دفع علل بهتر از تریاق فاروق دانسته اند و در جمیع خواص کوره در تریاق مثل اوست و در تحلیل سده و اورام
صلبه و آنچه در مفاصل باشد و تحریک باه اقوی از اوست و بحرارت او نیست و قوت او تا ده سال باقیست
و طریق ساختن و استعمال و قدر شربت او مثل تریاق اکبر است **صفت آن** که موافق نسخه قدماست و حقیر بهتر از
سایر نسخها میداند و آثار غریب از و مشاهده نموده مرصافی زعفران غاریقون زنجبیل دارچینی علک البطم کثیرا از
هر یک ده مثقال سنبل الطیب کندر خردل سفید عود بلسان اسطوخودوس اذخر قسط شیرین سیسالیوس
کمافیطوس قنه رازیانج دارفلفل عصاره لحیة التیس جندبادستر سادج هندی سالیه از هر یک هشت مثقال
سلیخه فلفل سیاه و سفید کندر سورنجان جعده فوم بری دوقو اکلیل الملک خطیطانا روغن بلسان حب بلسان
قرص فرفیون مقل ازرق از هر یک هفت مثقال تخم سداب شش مثقال اشق ناردین مصطکی صمغ عربی فطراسالیون
فودانج افیون رازیانه گل سرخ بنفشه شکطرامشیع از هر یک پنج مثقال اقاقیا ناف سقنقور فو فاریقون از هر یک
چهار مثقال و نیم انیسون وج قوموسکبینج اسارون از هر یک سه مثقال جمیع را در سرکه یا در شراب یا در
شلث خیسانیده و با سه وزن ادویه عسل سرشته و قدر شربت آن قدری باقلا که ممزوج را بوشانم
و بدل سقنقور ماهی روبیان بوزن او یا سمکه صیدا کنند و حقیر قرص افعی را بهتر میداند و بدستور پنیر ما

صفت تریاق افعی

نشتر را او بعد از شش ماه استعمال نماید چون حب بلسان و عود و روغن او مفقود الوجود بدل حب بلسان نیم
وزن او حب الغار و بدل عود دو هم وزن او زراوند طویل و بدل سقنقور سمکه صیدا و بدل روغن بلسان روغن
ترب کرده بغایت موثر یافته اند **نسخه دیگر** که معمول حکیم فاضل مسعود عماد الدین محمود است و با نسخه
کامل الصناعت اختلاف سهلی دارد مرصافی کثیرا زعفران زنجبیل دارچینی از هر یک ده درم کندر سنبل الطیب
خردل ابیض اذخر عود بلسان صمغ البطم قسط تلخ اسطوخودوس سیسالیوس دار فلفل جند عصاره
هوفسطیداس که لحیة التیس نامند مبعه یا بجاوشیر سادج هندی از هر یک هشت درم سلیخه فلفل
سیاه و سفید اکلیل الملک جعده توم بری دوقو تخم جزر بری روغن بلسان فرفیون مقل ازرق
از هر یک شش درم اشق ناردین تخم کرفس جبلی مصطکی فطراسالیون افیون رازیانه گل سرخ خطیانا
شکطرامشیع از هر یک پنج درم **صفت تریاق الافعی** که رفع سمیت هوام میکند و اطبای سابق
اجماع نموده اند که هر که در هوای وبائی در بعضی اوقات بقدر نیم مثقال با گلاب یا شراب و قایم مقام
آن تناول نماید بی شک و شبهه رفع اذیت وبائیت وبائی میکند و بغایت مجرب دانسته اند
و از جالینوس منقولست که در سال وبائی آن عصر هر که استعمال نمود سالم ماند صبر زرد دو جزو دار صینی
زعفران از هر یک یکجزو **تریاق اربعه** اول ترکیبست در تریاق در سیوم گرم و در دوم خشک
و محلل ریاح غلیظه و مصلح جگر و سپرز و مفتح سده و مدر فضلات و آنچه از جهت برودت محتبس شده
باشد و تریاق سم مار و عقرب و مورث صداع و دمعه و مصلحش شیر و خرفه و قدر شربتش تا یک
مثقال و قوتش تا دو سال باقیست و بدلش نصف وزنش مثرودیطوس **صفت آن** حب الغار جنطیانا
مرصافی زراوند طویل با سه مثل عسل سه وزن آن **تریاق معروف بکشف الهموم** منقول از تذکره و معتدل
مایل بحرارت و قوتش تا بیست سال باقیست و شربتش از یکمثقال تا سه مثقال منقی دماغ و باد زهر

سموم و مقوی باه و جهة جنون و صرع و مالیخولیا با آب مرزنجوش استعمال نمایند و جهة لقوه و فالج و
امراض بارده دماغی و عسر بول و سنگ مثانه با آب کرفس و آب ترب جهة ضیق النفس و سرفه و نفث
الدم و خفقان و ضعف معده که از حرارت باشد با آب کاسنی و اگر از برودت باشد با گلاب و جهة استسقا
و سپرز و یرقان و قولنج با آب انیسون و جهة بواسیر و امراض مقعد با آب عناب و جهة مفاصل و نقرس
با آب بیخ کبر و رازیانه و جهة سموم و جذام با شیر تازه جوشیده و جهة برص و بهق با ماء العسل بخورند
و طلای او در امراض مذکوره و جهة اورام نافع است صفت آن پوست ترنج و تخم آن و برگ آن
از هر یک ده مثقال حب الغار جنطیانا سنبل الطیب مریافلن از هر یک هفت مثقال زرنب درونج
اطریلال بهمن سرخ و سفید انیسون از هر یک سه مثقال زر مرو کهربا از هر یک دو مثقال عود هندی هفت مثقال
پادزهر معدنی سیزده دانگ مروارید چهار مثقال عود را در بیست و شش مثقال گلاب بسایند و پادزهر را
در وی حل کنند و هفت روز بگذارند و مروارید را در شیشه کرده آب ترنج را در وی بریزند و سر او را محکم کرده
در حمام بگذارند تا حل شود و بعد از حل شدن با جوز و فادزهر محلول مخلوط سازند و سه وزن ادویه
عسل بقوام آورده را با آتش نرم بگذارند و محلول را کم کم در وی ریخته برهم زنند و بعد از آن ادویه را
اضافه کرده بعد از شش ماه استعمال نمایند و آتش او باید بقدری باشد که بجوشش نیاید و اگر فادزهر
معدنی بهم نرسد فادزهر حیوانی را بدل او سیزده قیراط کنند تریاق ابوماهر در معاجین مذکور است فصل دوم
در ایارجات ایارج لوغاذیا ایارج از تالیف فلیقریوس است و بلغة یونانی یعنی دوای الهی مفرد از و مسهلی است
که بمشیت الله تعالی عوض او در عروق میشود و تنقیه خلط نماید و متقدمین شرط دانسته اند که آتش مرو زرسد
و با عسل شهد سرشته شود و قوتش تا چهار سال باقیست و گویند تا سی سال و قدر شربتش از نیم مثقال تا چهار مثقال
با آبی که در و بسفایج و زوفا و افتیمون و هلیله کابلی و گل گاوزبان و اسطوخودوس از هر یک بقدر حاجت

مریافلن

فصل دوم
در ایارجات

جوشانیده باشند با یکدرهم ملح نفطی استعمال نمایند کرم و خشک و جهة جذام و برص و بهق و صرع و جنون و داء الثعلب
و داء الحیه و عسر نفس و احتباس حیض و داء الفیل و درد معده و جگر و گرده و مفاصل و عرق النسا و نقرس و فالج
و تشنج و رعشه و لقوه و جوع کلبی و درد مثانه و قرحه مثانه و ثقل سامعه و درد سر مزمن نافع و مسهل خلط محترق
و زنج و سواد بلغمی و سوداوی را مفید است و آنچه بسرخی در تحت هر یک نوشته شد موافق نسخه کامل و بهترین
نسخها است و حب الغار ندارد صفت آن شحم حنظل غاریقون اشق خربق سیاه سقمونیا غاریقون از هر یک
دو مثقال افتیمون بسفایج مقل صبر کمازریوس فراسیون سلیخه از هر یک هشت مثقال دارفلفل فلفل سیاه
و سفید دارچینی زعفران جاوشیر سکبینج جنطیانا فطراسالیون زراوند طویل از هر یک چهار مثقال با عسل بسرشند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند و در بعضی نسخه عصاره افسنتین و حب الغار از هر یک دو مثقال ثوم بری فرفیون
سانج انجیل مشوی جعده مرصاف سنبل هندی جنطیانا اسطوخودوس زنجبیل حماما از هر یک دو مثقال و نیم اضافه
نموده اند ایارج شیاذ ریطوس الاکبر که قبل از زمان جالینوس تالیف یافته مسمی باسم پادشاه
آن عصر و قوی تر از سایر ایارجات و اعدل از ایارج لوغاذیا و قدر شربتش تا چهار مثقال با مطبوخ غاریقون
و سایر ادویه مناسبه هر علتی و او مسهلی نافع است از برای سوء المزاج بارد و اوجاع کبد و معده
و طحال و گرده و مثانه و احتباس حیض و قولنج و امراض عتیقه و جهة دفع فضول غلیظه و لزجه و نسیان و ظلمت بصر
و عسر نفس و جهة تنقیه بدن از اخلاط فاسده و تسخین و تقویت و تعدیل آن آزموده و جهة تحلیل ریاح و سده جگر
و سپرز و درد سینه و پهلو و جنبهای حامض و استسقا که از ضعف و برودت جگر باشد و وجع گرده و جمیع
انواع درد سر و جذام و برص و خناق بلغمی و لقوه و رعشه و فالج و تقویت حرارت غریزیه نافع و بقات
ضعف و را مانع و دافع سودای سوخته و بلغم متعفن باشد و گدازنده اخلاط غلیظه از رکها و جهة نیکو کردن
رنگ رخسار که از نقصان خون باشد و احتباس خون که از سر یا در عروق بهم رسد و جهة اصحا و تقویت بدن آنها

مفید و مرکبست از ادویه کبار و مختار آن و سعوط آن بمقدار عدسی از برای صرع و لقوه با آب شهدانه بعد از
و آنچه موافق نسخه کامل و قدماست بسرخی نوشته و اضافه مرصافت ص صبر سقوطری پانزده درهم غاریقون
ابیض ده درهم زعفران دارچینی قرنفل وج مصطکی و دهن البلسان از هر یک سه درهم فرفیون دارفلفل
فلفل ابیض و اسود خبطیا نافقاح اذخر از هر یک دو درهم قسط المر کماذریوس افتیمون از هر یک چهار درهم اسارون
سلیخه عود و بلسان حب بلسان از هر یک دو درهم زراوند چهار درهم و نیم سقمونیا شش درهم سنبل الطیب
سه درهم و نیم مومیا از هر یک یکدرهم با عسل سرشته و بعد از شش ماه استعمال نمایند و در مختار ابن جمیل
بجای مو واقع شده ایارج فیقرا بلغة یونانی فیقرا بمعنی تلخ است و از تالیفات بقراط و نافعست امراض سر
و دافع ابخره دماغی و منقی معده و مواد بلغمی است و با حبوب مسهله و گویند مضر گرده و مصلحش عناب
و قدر شربتش تا دو مثقال و قوتش تا دو سال باقیست ص گل سرخ مصطکی سنبل الطیب عود و بلسان و حب آن
سلیخه و دارچینی اسارون از هر یک جزوی صبر زرد دو چندان مجموع کوفته و بیخته اگر بتنها استعمال نمایند
با عسل شهد سرشته و اگر ماده حبوب کنند بدون عسل استعمال نمایند ایارج جالینوس منافع او مثل ایارج
لوغوزیاست و جهة قولنج و استرخا سلس البول و تقطیر البول انفع از وست و در تقاضای قوت و قدرت و
طریق استعمال بدستور ایارج لوغوزیاست ص موافق کامل شحم حنظل غاریقون بیاز عنصل شونی اشق
سقمونیا خربق سیاه هوفاریقون فرفیون از هر یک پانزده مثقال اسطوخودوس افتیمون مقل ازرق کماذریوس
سلیخه فراسیون از هر یک شش مثقال مرصافت سکبینج زراوند طویل فلفل ... و ابیض دارفلفل دارچینی جاوشیر
جند بیدستر فطراسالیون از هر یک چهار مثقال و در بعضی نسخه زعفران صبر را چهار مثقال اضافه نموده اند
با سه وزن عسل [illegible] م موافق میل نمایند ایارج ارکاغانیس بن داود جهة امراض طویل و دشواری
نفس و دوار و مره سوداویه و جمعه که از رطوبت باشد و درد کلو و تشنج و فواق و وجع مفاصل و زرداب و قروح ریه و دیگر

و گزیدن سگ دیوانه تا از آب نترسد باید با سرطان محرق داده هرگاه از آب ترسد باید مخلوط سازند
با شربتی از عصاره قثاء الحمار و عصاره حنظل بوزن چهار قیراط با آب قیصوم بنوشند و جهة درد شکم و رحم با آب
سداب که مخلوط سازند با او سه قیراط جند بیدستر و جهة درد گرده با آب کرفس و در سایر علل با طبیخ افتیمون
و مویز دانه بیرون کرده و قدر شربت و مدت نزاج بدستور ایارج سابق است ص شحم حنظل بیست و دو درهم
فراسیون اسطوخودوس خربق اسود کماذریوس سقمونیا فلفل ابیض دارفلفل از هر یک ده اوقیه و در مختار ابن جمیل چهار
اوقیه است بصل الفار شونی فرفیون صبر زعفران خبطیا نا فطراسالیون اشق جاوشیر از هر یک یک اوقیه جعده دارچینی
سکبینج مرصافت سنبل اوحزفودنج زراوند مدحرج از هر یک دو درهم با عسل سرشته و بقدر حاجت استعمال نمایند
ایارج روفس موافق نسخه کامل الصناعه است بسرخی قید شد جهة دفع سودا و بلغم و داء الثعلب و امراض بارده دماغی
و عصبانی با مطبوخی که در ایارج لوغاذیا مذکور است یا با ملح نفطی استعمال نمایند و ممنوع را در مثلث با شراب
بنجیسانند و قدر شربت و مدت نزاج بدستور سابق است ص شحم حنظل بیست درهم صبر بیجدر هم خولنجان
ده درهم کماذریوس بیست درم سکبینج جاوشیر یکدهشت درم زراوند مدحرج فطراسالیون فلفل ابیض
و اسود از هر یک پنج مثقال سلیخه دارچینی زعفران زنجبیل مرصافت جعده از هر یک دو درم و در بعضی
نسخه کمافیطوس و فراسیون و غاریقون از هر یک ده مثقال اضافه نموده اند بقدر حاجت با عسل سرشته
استعمال نمایند ایارج بقراط و ایارج هوفقراطیس نامند جهة رطوبت معده و درد سر که از بخار فاسد
متولد شده باشد و جهة غم و خوف و [illegible] علل سوداوی و بلغمی نافع و قدر شربت و مدت نزاج بدستور
ایارج سابق است ص خبطیا نا سنبل زراوند مدحرج سلیخه دارچینی از هر یک نیم درهم فطراسالیون
کماذریوس اسطوخودوس فلنجمشک از هر یک دو درهم [illegible] چهار درهم حب البان [illegible]
یکدرهم و نیم صبر هجده درهم و نیم شحم حنظل شش درهم با عسل بقدر حاجت بسرشند ایارج ارخیغانس

جهة امراض بارده دماغ و معده و مفاصل و تشنج . حدمه و ضربه و خستگی اعضا و درد پهلو و معده و نفث
الدم و درد تهیگاه نافعست و قدر شربتش از یکدرهم تا چهار درهم و در اورام صلبه با سکنجبین بنوشند
و ضماد کنند و جهة ورم چشم با آب عنب الثعلب و جهة ورم مقعد با روغن گل سرخ و جهة قروح سر انگشتان
با سرکه ضماد کنند و در امراض دهن غرغره کنند و طریق شرب و مدت مزاج بدستور ایارجات سابق است
ص دارچینی سلیخه قصب الذریره حب البلسان فقاح اذخر قشور الطلع از هر یک سه اوقیه و نصف
کوبیده در دیگ سفالین کرده با آب باران شش فورتی که هر فورتی سیصد مثقالست بجوشانند
تا بنصف رسد پس صاف نموده نگاه دارند و صبر سقوطری یک رطل را با آب باران در آفتاب سائیده
بشویند و چندان در آفتاب بسایند که خشک شود و بعد از آن با آب ادویه سابق بدستور در آفتاب
صبر را بسایند تا مجموع آبها را جذب کند و در سائیدن خشک شود پس بار دیگر او را با زعفران و مر
و کبر از هر یک سه اوقیه و در بعضی نسخ یک اوقیه سائیده در ظرف شیشه نگهدارند و قدر شربت یکدرهم
نسخهٔ دیگر ایارج اندروماخس که ابن هبل در مختار ذکر کرده است شحم حنظل نه درهم بصل الفار مشوی سقمونیا
غاریقون خربق اسود اشق اسقوردیون از هر یک چهار درهم و نیم و در بعضی نسخ دو درهم و نیم کمادریوس
افتیمون مقل صبر سقوطری یکدسه درهم حاشا جو فاریقون ساذج فراسیون جعده سلیخه فلفل اسود
زعفران دارچینی دارفلفل [illegible] جاوشیر سکبینج جند بیدستر فطراسالیون زراوند طویل از هر یک
چهار درهم با عسل بسرشند و قدر شربت از یکمثقال تا چهار مثقال فصل سیوم در جوارشات جوارش
معرب از گوارش فارسی است بمعنی گوارنده و از اختراعات حکمای فارسی است و او عبارتست از ترکیبی
که مقوی معده و محلل ریاح و مصلح اغذیه باشد و بعد از سرشتن ادویه با شکر و امثال آن در صحنی پهن کرده پاره
پاره کنند و مدتی جهة مزاج او منظور نیست و متاخرین بعضی از معاجین سهله را در تحت جوارشات ذکر کرده

فصل سیوم
در جوارشات

وظاهرا

وظاهرا موافق قانون شیخ باشد جوارش الملوک دواء الملک است که جوارش سکندر نامند و مذکور میشود
جوارش لولو مقوی اعضای رئیسه و معده و مصلح حال رحم است و در حفظ جنین از اسقاط بغایت مجربست
ص لولو عاقرقرحا از هر یک یکدرهم زنجبیل مصطکی از هر یک چهار درهم زرنباد درونج تخم کرفس شیطرج
قاقله جوزبوا بسباسه قرنفل از هر یک دو درهم بهمن سرخ و سفید فلفل دارفلفل از هر یک سه درهم دارچینی بعدد هم
شکر سلیمانی مثل همهٔ ادویه قدر شربت یک ملعقه و در حفظ اسقاط جنین مداومت شرط است جوارش عود
بجهة تقویت معده و تخفیف رطوبات و خفقان و ضعف جگر و هاضمه نافعست عود هندی سنبل الطیب
سنبل رومی مصطکی قرنفل دانه هیل جوزبوا از هر یک دو جزو و هلیله کابلی قرفه تخم کرفس انیسون زرنباد پوست
ترنج بادرنجبویه از هر یک یک جزو زعفران بسباسه زنجبیل از هر یک نیم جزو مشک بازای هر سی مثقال
از ادویه نیم مثقال با یکوزن و نیم ادویه شکر بقوام آورده بسرشند شربتی تا دو مثقال جوارش خوزی
معتمد علیه تخم هلیون شقاقل تودری ناف ستقنقور لسان العصافیر از هر یک یکمثقال تخم شلغم زنجبیل تخم گزر
تخم شبت تخم تره تیزک تخم جرجیر تخم پیاز تخم کندنا خولنجان جوز الطیب دارچینی دارفلفل بوزیدان از هر یک
سه مثقال تخم انجره دو مثقال با فانید بسرشند و مقدار شربت از یکمثقال تا دو مثقال و این نزد عوام بجوارش
ستقنقور بهم رسد بدل آن دو وزن آن خصیة الثعلب با قدری خردل کنند بغایت نافعست جهة تقویت معده
و باه و با اعضای رئیسه و گرده و کمر و آلات بول جوارش التفاح جهة تقویت معده و احشا و دماغ
و هاضمه مفید است ص یک رطل سیب شیرین را از پوست و تخم پاک کرده با شراب ریحانی بجوشانند
تا مهرا شود و از پرویزن بیرون کنند با نیم رطل شکر سفید و نیم رطل عسل بقوام آورند و فلفل و دارفلفل و قرنفل
هر یک دو مثقال زنجبیل چهار مثقال زعفران پنج مثقال عود هندی پنج مثقال کوفته و بیخته بسرشند جوارش بلادری
جهة ریاح بواسیر و تقویت باه و هضم طعام بغایت نافعست و موافق مبرودین است زنجبیل و اسارون دارفلفل [illegible]

شیطرج هندی و وج ستار رشنا قلل بیخ استار فانیذ چهار صد و پنجاه مثقال مغز گردکان سفید کرده گنجد از هر یک
ده مثقال و عدد بلادر را کوبیده و در سه اوقیه روغن گنجد خیسانیده و پوست مالیده و صاف نموده ادویه را بآن چرب کرده
و یکوزن و نیم فانیذ را بقوام آورده بسرشند **جوارش شکر** جهت تسخین معده و تقویت هاضمه و رفع بلغم و رطوبات
نافعست ص کبابه قاقله کبار و صغار قرنفل دارچینی زنجبیل دار فلفل زعفران از هر یک یکمثقال عود فلفل از
هر یک نیم مثقال با پنجاه مثقال شکر سفید بقوام آورده بسرشند **جوارش کافور** جهت ضعف معده و هاضمه
و بلغم غلیظ و خفقان نافعست ص زنجبیل فلفل دار فلفل دارچینی قرفه ساذج هندی سنبل الطیب جوزبوا صندل از هر
عود زرنب عود البلسان حب البلسان بسباسه قرنفل تار مشک طالیسفر سعد طباشیر عود هندی از هر یک سه مثقال و نیم کافور
مشک از هر یک یکمثقال و نیم نود مثقال قند را بقوام آورده بسرشند **جوارش خوزی** جهت اسهال مزمن و تقویت
معده و جگر و رفع رطوبات معده و امعا نافع و موافق امزجه اطفال و زلق الامعا را بغایت مفید است
از تراکیب محمد بن ذکریا است ص دانه انگور که از سرکه استخراج کرده باشند بوداده و مثل سرمه صلایه کرده
سی و پنج مثقال تخم مورد شصت مثقال خرنوب نبطی گلنار جوزبوا اجر مازج از هر یک ده مثقال کندر نانخواه سعد
مصطکی سنبل الطیب از هر یک پنج مثقال با شکر یا عسل بقوام آورده با دو وزن ادویه بسرشند شربتی تا سه
مثقالست **جوارش مفرح** تالیف کندی جهت رفع حزن و تقویت باه و معده و نیکو کردن رنگ رخسار
و بوی دهان و عرق بغایت موثر است ص گل سرخ شش مثقال سعد پنج مثقال قرنفل مصطکی سنبل الطیب
اسارون از هر یک سه مثقال قرفه زرنب از هر یک ده مثقال بسباسه جوزبوا قاقله صغار و کبار از هر یک یکمثقال
بوزن ادویه آمله مقشر را در سه رطل آب بجوشانند تا بثلث آید و از پرویزن بیرون کرده با یک رطل شکر سفید
بقوام آورده بسرشند و این نسخه بعینه نسخه نوشداروی هندیست مگر در وزن آمله **جوارش سفرجلی**
بدستور جوارش تفاح است و در تقویت معده ابلغست از آن و طریق ساختن در جوارش تفاح مذکور است بسیاری

فصل چهارم
در معاجین کبار و صغار
و بابیه و مسهله

سیب به شیرین باید کرد **فصل چهارم در معاجین** کبار و صغار و بابیه و مسهله و هر چه متضمن تعدیل و تلطیف و تقطیع
و تفتیح و تسهیل و جلا و حفظ صحت و تحلیل باشد آن را معاجین نامند و هر چه از آنجمله مشتمل بر ادویه قوی الترکیب و ذوالخاصیت
باشد و مدت مدید از مزاج آن بنفید او را کبار نامند و عکس او را صغار و آنچه متضمن فوران حرارت غریزی و قوت
ارواح باشد که باعث سرور شود او را مفرح نامند و شیر و ماترکیب معاجین بنحوی است که در تریاق مذکور شد و باید با عسل سرشته شود
و در زمستان عسل را سه وزن ادویه و در تابستان دو وزن ادویه فرموده اند و کمتر از دو وزن ادویه جایز نشمرده اند
و بعضی بوزن ادویه در بعضی تراکیب قایل شده اند و اکثر در همه فصول [?] وزن قایلند خصوصا معاجین کبار را چه غلبه
عسل مانع تعفن و موجب امتزاج و نفوذ قوت ادویه در اعضا و قبول طبیعت و حافظ قوت اوست و سبب آنکه
کیفیت عسل را در امتزاج ترکیب اعتبار نکرده اند ظاهر نیست و نزد حقیر اولی در مزاج مرکب اعتبار اوست **معجون شعرا**
جهت امراض بلغمی و سوداوی و از برای صداع و ضعف دماغ و ضعف گرده و جنون و ضعف معده و نسیان و وسواس
و سل و سرفه قدیم و رق و صرع و برص و بهق و درد معده و جگر و یرقان و سپرز و دمامیل و زحیر و قوت باه مفید است
ص خطمی [?] فوه ماما تار مشک تخم کشوث حب الغار زراوند طویل انیسون جندبیدستر حب بلسان اسارون سلیخه
از هر یک یکمثقال حرمل [?] یکمثقال و دو دانگ اکرکرحا یکمثقال و چهار دانگ درونج زرنباد تخم کرفس از هر یک یکمثقال
و چهار دانگ زعفران دارچینی لک مغسول صبر سقوطری تربد سفید عود جوزبوا قرنفل ریوند قاقله اشنه بسباسه سنبل الطیب
گل سرخ سعد حب المحلب بلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر از هر یک چهار مثقال و یکدانگ تخم جرجیر تخم پیاز تخم گندنا
از هر یک یکمثقال و دو دانگ زرنب شیطرج پیاز عنصل شونیز اقلیمیا از هر یک دو مثقال تمام صلایه کرده بروغن بادام
چرب کرده با سه وزن عسل بسرشند و در جو شش ماه نگاه داشته بعد از آن استعمال نمایند شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال
معجون الارسطو جهت سل و درد شکم و تبهای مختلفه و ربع و رفع قولنج و درد ورم مفید است ص فربیون افیون سلیخه
زعفران مامیثا اقاقیا قسط الکبر سنبل صمغ عربی تخم جند توقی تخم انجره حب الخروع المقشر مقل ازرق لبان سماق

بیدانه دبق بیدانه کبریت اصفر سفید یا ب فلفل ابیض از هر یک شش مثقال گل سرخ عاقرقرحا تخم بوطلنبا تخم سداب
تخم کرفس از هر یک چهار مثقال بزر البنج حب الاترج نانخواه تخم طرخشقوق از هر یک ده مثقال تخم بادروج
یکمثقال قرطم زنجبیل از هر یک دو مثقال و بعضی اطبا فلفل سیاه را دو مثقال و چهار دانگ اضافه نموده مصوغ را در
شراب ریحانی یا جمهوری یا مثلث یا نبیذ زبیب و عسل خیسانیده و با شراب و غیره مذکورات خمیر نرمی نمایند
و سه روز بگذارند و روغن بلسان یک کف در مخلوط نموده حرکت دهند تا خوب ممزوج شود و پس بعد دو سه جوش
از آتش برداشته و در ظرف شیشه گذاشته بعد از شش ماه استعمال نمایند معجون کاکنج جهة درد گرده و مثانه و بول
الدم مفید است ص تخم کرفس رازیانه از هر یک هشت مثقال تخم خیار مقشر ده مثقال تخم شوکران تخم حماض بری
افیون تخم صنوبر مقشر مقلو (بریان) سه درم زعفران بندق مشوی مقشر بادام تلخ مقلو سه درم و نیم حب الکاکنج الجبلی (الکبار)
و پنج عدد با مثلث قوام دار سرشته شربت یکدرم معجون الاملیقون جهة فساد مزاج و ضعف و برودت
معده ص قسط المر حماما سنبل الطیب سلیخه مصطکی از هر یک دوازده درم زراوند طویل فلفل سیاه تخم شبت
تخم انجره تخم کرفس انیسون نانخواه کمون کرمانی دوقو فراسیون کاشم اسارون افسنتین انجدان سیاه
فودنج بری نعناع از هر یک چهار درم با سه وزن ادویه عسل سرشته معجون قباد الملک جهة وجع مفاصل
و نقرس و تسکین درد آنها و جهة منع حادث شدن درد مفاصل و نقرس و جهة سپرز و بادهای غلیظ و تبهای کهنه
و درد قولنج و گشودن سده و گداختن سنگ گرده و مثانه و جهة عسر النفس و سرفه و قروح امعاء و تاریکی چشم
و درد گلو هر گاه دو روز بنوشند نافعست جهة حفظ صحت بدن و مانعست از حادث شدن بسیاری
امراض ص تخم سداب بری فراسیون انیسون اسقولوقندریون کمافیطوس جاوشیر خیلیانای رومی
اسطوخودوس قردمانا میعه سایله از هر یک پنج مثقال قسط المر زعفران فلفل سفید اذخر حماما سنبل الطیب
فرفیون قنطوریون اصل اللفاح اشق فرنج جبلی تخم رازیانج تخم جزر بری گل سرخ ناردین اقلیطی که سنبل رومی است

حب بلسان

حب بلسان از هر یک سه مثقال دارچینی هشت مثقال سلیخه شانزده مثقال عصاره غافث کاشم بزر خندقوقی
صمغ اللوز قنه از هر یک چهار مثقال افیون بزر البنج الابیض از هر یک شش مثقال ادویه را کوفته و بیخته و آنچه خیسانیدنی است
در شراب ریحانی یا جمهوری یا نبیذ زبیب و عسل خیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشته و استعمال
نمایند در وقت حاجت بعد از شش ماه قدر شربت او بوزن یکدرهم است با آب گرم و جهة سنگ مثانه
و گرده با آب کرفس و رازیانه و جهة درد معده و کبد با ماء الاصول و جهة نقرس و درد قولنج و مفاصل بقدر
یک نخود هر روز قبل از طعام با آب گرم سنجرنیا معنی و کثیر النجاح است جهة درد معده که از برودت باشد
و سوء الهضم و درد قولنج و عسر البول و مرضهای بلغمی و بادهای غلیظ و از برای صحت بدن از علل بسیار بعید است
ص جند بیدستر افیون دارچینی از هر یک یکمثقال فلفل دار فلفل قنه قسط حلو از هر یک شش مثقال زعفران یکمثقال
و در بعضی نسخ شش قیراط تا نیم مثقال موفو دوقو اسارون از هر یک یکمثقال ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته
بسرشته و بعضی اطبا با عسل یک سکرجه مثلث داخل میکنند قدر شربت از یک دانگ تا دو مثقال بقدر حاجت بعد از
شش ماه استعمال باید نمود دواء الکبریت جهة تبهای بالرز و سرما و بلغمی و سوداوی و سرفه کهنه که از ماده
برودت و رطوبت باشد و دردهای مزمنه و کهنه نافعست و جهة گزیدن مار و عقرب و ادرار بول و ریختن
سنگ مثانه و گرده و فعل او نزدیک بفعل تریاق است ص فلفل ابیض شش درم بزر البنج و قردمانا لبان
ذکر حماما از هر یک ده درم و در بعضی نسخه سلیخه ورق سداب از هر یک ده درهم کبریت اصفر خام دار فلفل
قسط مر زراوند طویل قنطوریون اصل اللفاح فرفیون از هر یک سه درهم ادویه را کوفته و بیخته مصوغ را در شراب کهنه
یا جمهوری خیسانیده و با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشته و در وقت حاجت استعمال نمایند و قدر شربت
یکدرم با آب نیم گرم و آب کرفس و رازیانه در حمیات سوداوی و بلغم نسخه دیگر مسمی تریاق المعده
که حقیر ترکیب نموده جهة تقویت معده و جگر و احشاء و تشنج و فالج و نسیان و القوه و تقویت باه و رفع زهرها

وحفظ حرارت غریزی و تحلیل ریاح و درد و ضعف بدن بعد طمث و در اول سیوم گرم و موافق مبرودین و قدر
شربتش از نیم درهم تا یکمثقال صفت قسط تلخ سنبل الطیب سلیخه مصطکی حب الغار زنجبیل قرنفل بسباسه کندر
از هر یک دو مثقال زراوند طویل فلفل سیاه بزر کرفس انیسون نانخواه زیره کرمانی فطراسالیون اسارون
کبریت زرد انجدان بوء و نه دشتی نعناع بزر انجره کندر از هر یک چهار مثقال دوقو فقاح اذخر مرصافی افیون
از هر یک سه مثقال وج هندی فلفل سفید از هر یک پنج مثقال زعفران یکمثقال و نیم مشک فرفیون از هر یک یکمثقال
با دو وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند دواء المسک الاکبر جهة ضعف جگر و ابتدای استسقا و برودت معده
و تفتیح سده و ادرار بول و ریختن سنگ مثانه و گرده و بهترین دواهاست از برای جگر صفت لک مغسول هشت اوقیه
بادام تلخ مقشر دارچینی قرنفل از هر یک پنج اوقیه کمافیطوس موز زوفای خشک از هر یک چهار اوقیه
دوقو فطراسالیون زیره کرمانی زنجبیل از هر یک هشت اوقیه سنبل الطیب یکرطل خیلیانا رومی زراوند
مدحرج از هر یک یک اوقیه صبر سقوطری چهار اوقیه اسارون هفت اوقیه عیدان البلسان از هر یک پانزده
اوقیه حب البلسان سلیخه مصطکی قصب الذریره مقل ازرق از هر یک هفت اوقیه رب السوس یکرطل و نیم
زراوند چینی جعده اذخر از هر یک دو اوقیه و نیم روغن بلسان یک اوقیه ادویه را کوفته و بیخته بروغن بلسان چرب
نموده با سه وزن عسل کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند دواء المسک الاصغر
منافع این قریب بمنافع اولست صفت ریوند چینی یک اوقیه و نیم لک مغسول قسط تلخ فقاح اذخر حب الغار
ترمس حلبه فلفل سیاه از هر یک یک اوقیه ادویه را کوفته و بحریر تافته بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته
بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند امبروسیا بلغة یونانی یعنی حابس المواد است و از تالیف بقراط جهة درد معده
که از ماده بارده باشد و هضم طعام بکند و جهة تحلیل ریاح و درد جگر و سپرز و ضعف مثانه صفت تخم جزر بری زیره کرمانی
عیدان البلسان سلیخه قردمانا فقاح اذخر تخم کرفس از هر یک یکدرهم دارفلفل قسط تلخ فلفل ابیض از هر یک

نیم درهم

نیم درهم مرصافی سه درهم حب الغار ده عدد وج زعفران از هر یک دو درهم با عسل کف گرفته بسرشند و بقدر شربت
بقدر بندقه با آب گرم و بماء الاصول دواء السنه که بجهة اسکندر ترتیب داده چون تمام سال استعمال میشود لهذا
باین اسم مسمی گشته منقول از ذخیره و سایر کتب از خواص او بیان نموده اند که چون یکماه خورده شود موی سفید شده را
سیاه میگرداند و چون تمام سال مداومت کنند جهة تقویت معده و باصره و رفع لکنت زبان و برودت اعصاب و
عروق و تقویت گرده و مثانه و باه و قوت حافظه و رفع امراض بلغمی و سوداوی و جذام و بهق و برص و بواسیر و
حفظ حرارت غریزی بعد طمث صفت پوست هلیله کابلی سیاه آمله مقشر از هر یک سی مثقال پوست هلیله زرد
پوست بلیله شونیز از هر یک بیست و چهار مثقال فلفل دارفلفل از هر یک بیست و دو مثقال زنجبیل فلفل موی نارمشک قاقله
صغار از هر یک دوازده مثقال کبابه بلادر منقی از هر یک شش مثقال برنج بیست و چهار مثقال اشق دوازده
مثقال مویز منقی مغز تخم خیار از هر یک هفت مثقال نبات سفید ششصد مثقال ادویه را کوفته از حریر گذرانیده
با نبات سرشته سیصد و شصت و پنج قسمت کرده قرص سازند و روزی یک عدد تناول نمایند و در نسخه ذخیره
هلیله زرد و بلیله و برنج و مویز و تخم خیار مفقود است و در بعضی نسخه اشق و شونیز بنظر رسیده است و در بعضی سعد و
افسنتین رومی از هر یک دوازده مثقال افزوده اند دواء اللطیف جهة درد گلو و ورم گلو و انواع خناق
و ورم سینه و خشونت که از رطوبت باشد مفید است صفت انیسون تخم کرفس نانخواه اذخر پنج سوسن آسمانجونی
شب یمانی تخم حرمل اصل السوس محکوک سلیخه دارچینی مرصافی زراوند طویل از هر یک یک اوقیه اقراص اقرودوسیما
دریاس مقروح الافاع از هر یک دو اوقیه قسط المر ماد الحظ طیف تازه از هر یک سه اوقیه زعفران یک اوقیه
نشاسته گندم سنبل الطیب از هر یک نیم اوقیه بازوی پاک تازه ده عدد ادویه را کوفته و بیخته با عسل
کف گرفته بسرشند و قدر شربت بقدر بازوی با ماء العسل و یا آبی که پخته باشند در وی عدس و گل سرخ و اصل
السوس و طلا نمایند با پر مرغ از داخل گلو سه مرتبه یا چهار مرتبه در روزی و بدستور روزی سه چهار بار یا غرغره

یا یکی از آنهای مذکور باید کرد و قرص اترو قومعا در اقراص مذکور میشود دواء الکرکم کبیر از مرکبات جالینوس است
جهت دردهای کهنه جگر و سپرز و برودت و غلظ آن و میگشاید سده جمیع آلات غذا را و پراکنده میکند بادهای
غلیظ را و ادرار میکند بول را و جهت جمیع دردهای مثانه و گرده و رحم که از مواد غلیظه باشد و از برای صلابت رحم و مثانه و جهت
استسقا و غیر آن نافعست ص زعفران ده و از ده مثقال مو سنبل الطیب افیون و قوا ساروون راوند طویل
از هر یک چهار مثقال قسط شیرین سلیخه فقاح اذخر حب البلسان از هر یک یکمثقال روغن بلسان نیم اوقیه مر صافی
چهار مثقال کبر رومی دو مثقال با عسل بسرشند قدر شربت یکدرهم با شراب عسل دواء الکرکم صغیر موافق ذخیره
و کامل و جهت درد جگر و سپرز و ضعف معده و امراض شکم و زرداب بغایت نافعست و نیکو گرداند رنگ رخساره را
ص سنبل الطیب پونه زعفران سلیخه از هر یک دو درهم دارچینی مر صافی قسط الرفقاح اذخر از هر یک یکدرهم
ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن عسل کف گرفته بقوام آورده و بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند و در اکثر
نسخ اجزای مذکوره مساوی اند و مر را در شراب باید خیسانید انقردیا دواء معجون بلادریت جهت استرخای
عصب و دوار و نسیان و خیالات و صرع و درد سر و درد معده و درد سینه و جمیع دردهای بارده مفید است ص
سنبل الطیب ساذج هندی مر صافی سلیخه زعفران و بعضی اطبا شیخ ترکی و در بعضی نسخ قدیم شیخ رومی اضافه نموده اند
افتیمون اذخر ریوند چینی حب البان المقشر قرنفل از هر یک یک اوقیه مصطکی عسل انقردیا که عبارت از بلادر باشد
از هر یک دو مثقال حب بلسان زنجبیل صبر سقوطری از هر یک یک اوقیه مصطکی عسل انقردیا که عبارت از بلادر است
غاریقون هشت مثقال اصل السوس ساذج [illegible] دو اوقیه پوست بیخ رازیانه سه رطل خل خمر سه قسط که دو من و
نیم رطل باشد ادویه یابس را کوفته و بیخته غیر از بیخ رازیانه که او را سه روز در سرکه خیسانیده باشند و بعد از ان
در دیگ پاکیزه کرده دو سه جوش داده از آتش بگیرند و صاف کنند و در دیگ پاکیزه نموده دو سه جوش داده
سه رطل عسل که در و ریخته باشند و بآتش نرمی بپزند تا بقوام عسل غلیظ رسد و ادویه مسحوقه را با و ریخته مخلوط سازند

وبعد از

و بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر شربت یکمثقال با آب نیم گرم و جهت فالج و لقوه و استرخا آب شبت جوشیده
دمغزیا جهت سدد کبد و سپرز و برودت رحم و ادرار حیض و بول و تحلیل بادهای غلیظ که در شکم متولد شده باشد
و جهت تبهایی که از ماده بارده باشد مثل ربع و مواظبه و سرفه که از رطوبت باشد و سستی اعضا و انقطاع نفس
ص تخم حرمل کمون و نیم لبان ذکر ده درم ریوند چینی زراوند طویل و مدحرج از هر یک بیست درم زرنباد درونج
از هر یک چهار درم مصطکی حب البلسان زعفران اکلیل الملک سنبل الطیب از هر یک ده درم افیون زنجبیل قسط الم
سلیخه از هر یک اسارون قرنفل شش درم خربق ابیض و دارمر شونیز از هر یک شش اساتیر سعد ده صبر سقوطری
چهارده درم ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته سه وزن ادویه بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند
دمغزیای لولوی منافع این مثل منافع اولست ص زرنباد درونج افیون جند بیدستر فلفل دار فلفل سلیخه [illegible]
بزرالبنج قسط حلو سنبل الطیب جاوشیر از هر یک شش مثقال حلبه شش مثقال مروارید ناسفته دو مثقال زعفران [illegible] از هر یک
شش مثقال قنه مر صافی از هر یک دوازده مثقال ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل بسرشند اثاناسیا [illegible]
[illegible] نافعست جهت جمیع مرضهای جگر و درد جگر و قروح امعا و سپرز و درد عصب و جهت عذر هر گاه طلا کنند
بر بدن مثل مرهم و جهت درد گرده و عسر النفس و سرفه که از کثرت رطوبت مجتمعه در سینه باشد و قطع حبس و نزف الدم
و نفث الدم کند و بهم می آورد و قطع عروق جگر را که عبارت از اوردها است و نافعست جهت ناسور هر گاه طلا کنند
با روغن مرهم و جهت سموم مشروبه با شیر نوشند و این مرکب از جهت آن مسمی باین اسم است که آشامیدن او دور میکند
شارب را از امراض و قوتش تا چهار سال میماند و بعد از ان ضعیف میشود ص مر صافی زعفران جند بیدستر افیون
بزرالبنج قسط الرقوه تخم خشخاش سیاه سنبل الطیب اصل الغافث یا عصاره غافث جگر گرگ شاخ [illegible] سوخته
هر یک یکجزو ادویه را کوفته و بیخته آنچه خیسانیدنی است با شراب صافی جید الجوهر یا با جمهوری یا با مثلث یا با نبیذ
ذهبی و عسل خیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر شربت از ربع مثقال

فلفل سیاه ده درم

تا چهل

تا نیم مثقال انعم ماسیای الصغری جهت درد جگر و سرفه و درد معده و بادها و قروح امعا و سینه و شش و برای سموم هوام
بسیار نافعست من میعه سایله یا بسه زعفران قسط المر سنبل الطیب مرصافی حب البلسان افیون سلیخه از هر یک
چهار درم عصاره غافت هشت درم اصل السوس محکوک دوازده درم ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه
عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند انقفاذغان الاکبر و هی العنبقة جهت سقوط جنین و وجع المثانه
و جمیع امراض بارده نافعست و این دوای هندی است من افیون چهار استار و چهار دانگ فرفیون شش درهم
اقاقیا پنج استار و چهار دانگ حماما استار و چهار دانگ عاقرقرحا شش درم فاشرا که هزارجشان است فاشرستین
که شش مثقالست از هر یک چهار درم ابریشم مقرض دو استار نقره محرق شش درم تخم سداب نانخواه
شکوفه کرفس از هر یک چهار درهم گل سرخ مشک اصل الکاکنج از هر یک شش درم تخم کرفس حلتیت ازرق حب البلسان
قصب الذریره سلیخه زرنباد درونج شیطرج هندی از هر یک دو استار بزر البنج ابیض سه استار و دو درم پنج
کرفس سه استار و دو درم تخم خرفه دو استار حب خروع مقشر هشت استار کبریت اصفر پنج استار صمغ
عربی میعه سایله از هر یک سه استار و دو درهم کندر ذکر پنج استار و چهار دانگ دهن البلسان سه استار و دو درهم
جندبیدستر نه استار و دو درم و چهار دانگ قاقله صغار پانصد دانه دانهای درست قرنفل ذکر پنج استار
قرنفل انثی سه استار افرودسیجان دو استار و دو درهم قرفه دو استار و چهار درهم مروارید ناسفته پنج درهم
بسد دو استار و یک درهم زوفا مرارة البقر از هر یک دو درهم زراوند طویل نه استار زنجبیل فلفل ابیض از هر یک
پنج استار الطموط بعضی گفته اند که او گلنگست بوزیدان از هر یک دوازده درهم سوربابرد کنار شکست دو استار
و دو درهم و چهار دانگ بهمن سرخ و سفید از هر یک دو استار و چهار دانگ مرارة الذئب مرارة الغراب
از هر یک یکدرهم ادویه را نیکو بسائیده و صموغ را در شراب ریحانی خیسانیده تا هفت روز بعد از ان
ادویه را نیکو کرده و کوفته و بیخته بر او ریزند تا همچون لعوق شود و در دیگ سنگی پاکیزه کرده بعد پنج شش بجوش

از بالای

کبابه

از بالای آتش برداشته سرد کنند مطبوخ العنبقة الهرجا بگیرند کفتار لنگ ماده و پیر زن را ببندند سر و دست و
پای او را و بعضی بیندازند در دیگ مس و بریزند بر بالای او ترس ابیض و شبت از هر یک یک کف و آب
شیرین بقدر حاجت و سر دیگ را بپوشانند و با آتش نرم بجوشانند تا مهرا شود و بعد از ان از آتش برگیرند
و سرد کنند و شوربای او را در دیگی پاکیزه کرده بریزند بر او روغن طلبان روغن ناردین از هر یک یک سکرجه
و با آتش نرم بپزند تا ثلثش باند بعد از ان عسل بقدر شوربا بر او ریخته بپزند تا آنکه قوامش قوام عسل غلیظ گردد
پس بریزند بر او ادویه معجون را و از آتش برداشته در ظرف شیشه گذاشته وقت حاجت بعد از شش ماه
استعمال نمایند و قبل از شش ماه اگر استعمال کنند مهلک خواهد بود قفطارغان الاصغر حب البلسان کندش
حماما پوست بیخ لفاح اشنه سلیخه اشق لبان ذکر اصل السوس محکوک عیدان البلسان شحم حنظل زنجبیل
سکبینج جاوشیر دارچینی جندبیدستر هزارجشان بسباسه شیطرج هندی تخم اترج کرویا زراوند مدحرج
فاقلیه سنک حب الغار دم الاخوین از هر یک دو درهم زعفران فلفل بزر البنج از هر یک ده درم فرفیون هفت درهم
بزر الحرمل قرنفل ساذج هندی شحم الکرکدن عروق ابیض مرارة الفیل قسط المر از هر یک چهار درهم طلا و نقره سائیده
از هر یک دو دانگ زرنباد درونج کافور از هر یک سه درهم سنبل الطیب هشت درهم مشک دو دانگ افیون
پانزده درهم ابریشم خام ملح هندی لبان ذکر کبریت بحری سوخته قنه مغز خیارشنبر که پاک کرده باشند
از دانه و چوب قرون عالیسفرنج شاهدانه برنج کابلی نانخواه صعتر فارسی تخم زوفا حب الکبر از هر یک سه درهم
ادویه را کوفته و بیخته و صموغ را در شراب ریحانی کهنه خیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند قفطارغان سیوم جهت مره سودا و وجع الصبیان و درحم من فلفل ابیض
زنجبیل ملح هندی قسط المر از هر یک شش درم افیون جندبیدستر زعفران قرنفل مصطکی عاقرقرحا از هر یک
پنج درم سعد هزارجشان فاشرستین زرنباد درونج زراوند طویل از هر یک دو درم دهن البلسان یا الکافور

از هر یک چهار درم ادویه را کوفته و بیخته بروغن بلسان و ماء الکافور چرب نموده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته
بسرشند و در وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند و سعوطاً او مثل عدسی با آب مرزنجوش نافعست
کلکلانج الاکبر و این معجون هندیست جهة درد معده و تبهای کهنه و غشی و عسر البول و برص و بهق و آبله و سرفه و زلق
و قروح شش و عطش و زهرها و برودت بدن و بواسیر و درد سپرز و دملها و قولنج و زرد آب و امراض بلغمی
آمیختن و اشتهای طعام نافع و قوتش تا پنج سال باقیست **صـ** هلیله سیاه و بلیله شیر آمله دانه بیرون کرده
ابرنج فلفلمویه تخم کرفس شیطرج هندی فلفل لسان العصافیر زیره کرمانی و هندی کشونیز است شیقیل و بعضی
گفته اند که اشتاقل است ملح اندرانی و هندی جمیعن ملح عجمین و سیاه و سرخ نانخواه از هر یک سه مثقال تربد سفید
یک رطل ادویه را کوفته و بیخته شیر آمله دانه بیرون کرده سه رطل در بیست و چهار رطل آب شیرین بآتش معتدل
بپزند تا ثلثش باقی ماند و از آتش گرفته ادویه کوبیده را بر او پاشیده بهم زنند تا ممزوج شود و در ظرف چینی گذاشته
وقت حاجت استعمال نمایند و قدر شربت از سه مثقالست تا چهار مثقال **کلکلانج الاصغر** منافعش مثل منافع اکبر است
صـ هلیله هندی بلیله شیر آمله دانه بیرون کرده فلفل دار فلفل شیطرج هندی صعتر زنجبیل حب النیل ابرنج
تخم گشنیز خشک نانخواه فلفلمویه تخم کرفس لسان العصافیر زیره کرمانی الطموط از هر یک پنج درهم خیارشنبر از
دانه بیرون کرده ملح هندی قرنفل ساذج هندی اصل بوا آکشو شب ترات و اگر یافت نشود عوض او قاقله کبار است
حب السودا از هر یک سه درهم تربد سفید روغن شیرج از هر یک بیست استار مویز دانه بیرون کرده
سه من مویز دانه بیرون کرده دویست و پنجاه استار آب آلچه ده رطل **صفت ماء الآلچه** شیر آلچه دانه
بیرون کرده سه من مویز دانه بیرون آورده شش من با چهل رطل آب بپزند تا ربعش بماند از آتش برداشته صاف نموده
در دیگ پاکیزه بریزند و شکر را بر او انداخته با آتش نرم بپزند تا شکر گداخته شود و مثل عسل غلیظ گردد پس ادویه
مسحوقه بر او ریخته بالای آتش حرکت دهند بعد از آن روغن شیرج را نیز ریخته بهم زنند تا خوب ممزوج شود

دهن

و مثل خمیر کرده و از آتش بگیرند و سرد کنند و در ظرف شیشه یا چینی گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند
معجون شبابی از کتب جوگ نقل شده و جهة گنگ زبان شرب و دلک او مجربست و جهة اکثر امراض بارده و رطوبه
و دماغی مفیدست و معتدل **صـ** زیره کرمانی فلفل سیاه دویست عدد و دار فلفل صد عدد قرنفل نمک نفطی
قند سفید بیست و هشت مثقال با دو وزن ادویه عسل بسرشند قدر شربتش دو مثقال **معجون شبثا** جهة صرع و سکته
و فالج و لقوه و تشنج و نسیان و رعشه و خوف و حبس نفس و خفقان و خیال فاسد و تغیر عقل و درد دندان و شش
و بادهای غلیظ و درد مفاصل و نقرس و درد رحم و دوار و سقوط جنین و جهة نگاه داشتن جنین در شکم امهات و
سعوطاً او جهة صداع و شقیقه بسیار نافعست و این معجون را اهلیلجیه ذهبیه نامند **صـ** مشک خالص حماما عیدان البلسان
فرفیون اشنان نبطی تخم کرفس تخم سداب اشنه کبریت اصفر اظفار البقر جبلی اظفار مغز جبلی کافور خربق سیاه
خربق ابیض سقمونیا سعد مامیران چینی تخم بلبون جداستان کف الکلبت اصابع صفر زنج کاکنج حب الملک
گشت برگشت خردل ابیض از هر یک دو درهم مروارید ناسفته زعفران ساذج هندی سلیخه دبق غیر مغشوش جوزبوا
فقاح الاذخر جند بیدستر تخم جرجیر تخم زوفا از هر یک ده درم طلا و نقره سائیده زرنب حب البلسان
شونیز زاج الاساکفه خره الثعلب پوست بیخ کبر از هر یک نیم درم ابریشم خام غیر محرق فلفل سفید زنجبیل
تخم شبت بیخ شبت خبطیا نا لسان العصافیر ملح هندی صعتر فارسی عاقرقرحا زراوند مدحرج بندق هندی
ابهل فقر الیهود بزر ادخشان از هر یک چهار درهم قرنفل سنبل الطیب قسط تلخ حرمل عود هندی پرسیاوشان
قاقله از هر یک سه درهم بیخ سوسن آسمانجونی بسباسه خاک چهار راه مار السوس مار الکشوثا از
هر یک یک درهم مصطکی سه درهم فقاح بیست عدد و تخم رازیانج زوفای خشک از هر یک شش درهم فلفل سیاه
دار فلفل بزر البنج الابیض زراوند طویل افیون از هر یک بیست درهم اکلیل الملک چهار درهم و نیم بزرقطونا
تبه از هر یک چهار درهم و دو دانگ ادویه را کوفته و بیخته بخیسانند از آنها آنچه خیسانیدنی است

بشراب ریحانی کهنه یا با آنچه قایم مقام او شد و با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در ظرفی گذاشته
بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر شربت مثل نخودی با آب نخ یا آب بیخ رازیانج و بیخ کرفس و سعوط از و بقدر حبه
با آب شاه دانج یا آب مرزنجوش وقت استعمال او بکلام طلوع شعری یمانی است که عبارت از
کلب الجبار است **کاسکینج** و این معجون فارسی نافعست جهة امراض بسیار خصوصا اطفال و صبیان که ایشان را
عارض شود و صرع و لقوه و فالج و تشنج و جهة حفظ جنین در شکم مادر و اصلاح رحم و درد رحم بسیار مفیدست
و سعوط کرده میشود باین جهة جمیع آنچه ها که سعوط باشد ایشا کرده میشود **صف** سلیخه جفت آفرید پوست بیخ لفاح
رازیانه حرمل حب الاس زراوند طویل و مدحرج مشک عنبر حب البلسان از هر یک چهار درهم قرنفل فرنجمشک
از هر یک بیست و چهار درهم حیل چهارده درهم قسط المر حوز بوا بلیلج اصفر افیون از هر یک هشت درهم قرفه
زرنبج اصفر شونیز تخم خیری زرد از هر یک دو درهم و نیم سکبینج زرنباد درونج میعه سایله مرصافی از هر یک
پنج درهم سعد سنباده زعفران جزر برّی انار مشک حب الذهب حب الغار از هر یک دو درهم مغاث برنج صمغی از
هر یک یازده درهم مرداسفرم ورق آس از هر یک درهم ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل بسرشند
و در ظرفی گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند بعد از شش ماه قدر شربت یک درهم تا یک مثقالست **صفت**
سنجرنیا که موصوفست در کاسکینج قصب الذریره اظفار الطیب لبان ذکر میعه سایله از هر یک چهار درهم اشنه
قرفه زعفران مشک عود هندی از هر یک نیم درهم ادویه را کوفته و بیخته با شراب ریحانی خمیر کرده قرصها
سازند بگذارند تا خشک شود و در وقت حاجت استعمال نمایند **معجون دالمسک** جهة درد جگر و ضعف معده و برودت آن
و تفتیح سده ها و تحلیل ادویه ها غلیظ **صف** مشک سلیخه سنبل الطیب اسارون هندی لک پاک کرده ریوند چینی خطیانای
رومی از هر یک دو درهم زعفران نانخواه تخم کرفس مصطکی از هر یک سه درهم عود هندی قرنفل مرصافی از هر یک
نیم درهم ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بقوام آورده بسرشند قدر شربت مثقالی با آب گرم **معجون خطیانا**

جهة صلابت

جهة صلابت جگر و سپرز و سده ها و درد معده و گرده و مثانه و تبهائی که بطول کشد و جمیع زهرهای گزنده را
نافعست **صف** خطیانای رومی فلفل سیاه از هر یک دو درم قسط المر ساوج هندی سنبل الطیب زراوند مدحرج
ریوند چینی از هر یک یک اوقیه ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن عسل کف گرفته بسرشند و قدر شربت یک درم
با آب سداب **معجون فودنجی** جهة درد معده و جگر بارد و قشعریره تبهای بلغمی و تب ربع **صف** فودنج نهری
فودنج جبلی فطراسالیون شبالیوس از هر یک دوازده درهم تخم رازیانج تخم کرفس بابونج حاشا از هر یک
چهار درم کاشم پانزده درم فلفل سیاه چهل و چهار درم ادویه را کوفته و بحریره بیخته با سه وزن ادویه
عسل کف گرفته بسرشند قدر شربت از یکدرهم تا دو درهم با آب گرم **معجون تمری** جهة عسر بول و قولنج
نافع و بی مشقت اسهال میکند در هر وقت از زمستان و تابستان **صف** خرمای هیرون یا ترمرفان
دانه بیرون کرده مقشر پنجاه درم را یکشبانروز در خل خمر خیسانیده پس بپزند و از پرویزن فراخی بیرون
کنند بعد از آن سقمونیا و سداب خشک از هر یک هفت مثقال فلفل سیاه صد دانه زنجبیل سه مثقال بورق
ارمنی یکمثقال بادام شیرین مقشر از هر دو پوست سی عدد و با تر کوفته و بیخته ممزوج نموده با سه وزن ادویه
عسل کف گرفته بسرشند قدر شربت چهار مثقال با آب گرم **معجون خبث** جهة صرع نافعست و مایل باعتدال
و مداومت او در رفع امراض عصب و صرع مجربست و حقیر نیز تجربه نموده **صف** هلیله کابلی هلیله زرد اسطوخودوس
از هر یک ده درم عود الصلیب پنج درم عاقرقرحا سه درم کوفته و بیخته و با مویز دانه بیرون کرده با سه وزن او
عسل کف گرفته بسرشند شربتش از نیم مثقال تا یکمثقال و نیم است **معجون جالینوس** جهة امراض بلغمی و سوداوی
و ریاح و سده جگر و برودت گرده و مثانه و اصلاح بدن نافعست **صف** فلفل سفید حیل از هر یک چهار مثقال
قسط بحری ده مثقال سنبل الطیب ده مثقال عود بلسان ده مثقال قصب الذریره ده مثقال تخم مورد زنجبیل سعد
خولنجان قرنفل دارفلفل دارچینی اسارون زعفران مصطکی از هر یک ده مثقال با عسل معجون سازند **نسخه دیگر**

از کامل الصناعه ص فلفل سیاه و سفید حماما ساذج هندی تخم کرفس انیسون عاقرقرحا تخم انجره تخم
سداب کوهی قسط بحری سنبل الطیب قصب الذریره زعفران از هر یک پنج مثقال معجون عود دلیلین
از شیخ ابو علی جهة تقویت معده که با یبوست باشد ص هیل زنجبیل دارچینی سلیخه زعفران فلفل سیاه و
فرنجمشک زرنباد از هر یک پنج مثقال سعد زرنب ساذج قرنفل از هر یک سه مثقال عود خام هفت مثقال الاجود
دو دانگ کافور یکدانگ تربد چهار مثقال نبات یکمثقال با عسل و شکر بپزند و اگر مشک و عنبر از هر یک
نیم مثقال هلیله کابلی سه مثقال محموده دو مثقال داخل کنند بهتر خواهد بود معجون عود غیر دلیلین عود مشک عنبر
جدوار از هر یک یکمثقال دارچینی مصطکی فلفل قرنفل از هر یک یکمثقال و نیم بادرنجبویه گاوزبان تخم کرفس
سنبل اکر ترکی پوست ترنج از هر یک دو مثقال با عسل و نبات بسرشند و در نسخه شیخ ابو علی کافور یکدانگ
و نیم جدوار و پوست ترنج را اضافه نموده است معجون سفرجلی قابض به پاک کرده یکمن عسل یکمن فلفل
دارفلفل زنجبیل هر یک پنج مثقال هیل هفت مثقال قاقله سنبل قرنفل دارچینی زعفران بستور هفت مثقال
به پاک کرده از پوست و دانه را صراحته از پرویزن درشت بیرون کرده با عسل بقوام آورده با ادویه
ترکیب نمایند مقدار شربت تا چهار مثقال است زرعونی جهة قوت گرده و جگر و باه و معده و سردی ورک
مثانه نافع و باد و بادها را بشکند ص تخم کرفس بادیان تخم گزر تخم شبت تخم تره تیزک نانخواه تخم خربزه تخم
خیار بنج کرفس از هر یک پنج مثقال عاقرقرحا زعفران قرفه مصطکی عود از هر یک دو مثقال بسباسه
قرنفل فلفلمویه کبابه از هر یک سه مثقال عنبر نیم مثقال العسل بسرشند مقدار شربت تا دو مثقال بعد از دو ماه
بخورند معجون ماسک البول جهة سلس البول و تقطیر آن نافع و مجرب است ص بلوط مقشر و مغلو از هر یک پانزده
درم حرف تخم سداب از هر یک یکدرم کندر حب الآس جوز بوا بسباسه قرنفل بلیلج اسود و
از هر یک دو درم سعد شونیز هیل از هر یک سه درم انجیر خشک پنج درم با عسل بسرشند قدر شربت از نیم مثقال

تا پنج مثقال معجون غذا و نیقون جهة نفخ و برودت معده ص زعفران کاشم بزر سداب تخم کرفس
زنجبیل حاشا لوز الصنوبر الکبار از هر یک شش درم بادام تلخ مقشر لبان از هر یک دو درم فلفل هفت درم
باسه وزن ادویه عسل بسرشند معجون قیمی جهة سرفه و درد جگر و سینه و آلات تنفس و معده و شوصه و صفای
آواز و ادرار بول و درد سپرز نافعست ص مویز بی دانه یا قشمش بیست و پنج مثقال زعفران سنبل الطیب
سلیخه دارچینی دارشیشعان از هر یک یکمثقال قصب الذریره فقاح الاذخر علک البطم مقل ازرق از هر یک
دو مثقال و نیم مر صاف چهار مثقال صموغ را با شراب یا قایم مقام شراب خیسانیده با عسل بسرشند
قدر شربت یکمثقال با آب گرم جهة درد جگر و معده و جهة درد سینه و شش با آب زوفا معجون حلتیت
جهة رفع تب ربع و تفتیح سده و تحلیل ریاح و گزیدن جمیع گزنده گان ص حلتیت فلفل مربا بونه سداب
خشک بالسویه بکوبند و بیخته بعسل بسرشند قدر شربت یکمثقال معجون خبث الحدید جهة بواسیر و ریاح آن
و نیکو کردن گونه و تقویت احشا و هاضمه نافعست و اورا فنجنوش نیز گویند ص بلیلج سیاه آمله بلیلج
فلفل دارفلفل زنجبیل سعد شیطرج هندی سنبل الطیب از هر یک ده مثقال تخم شبت تخم کندنا از هر یک چهار مثقال
خبث الحدید مدبر مجفف بروغن بادام شیرین خوشانیده ده مثقال با سه وزن ادویه عسل بسرشند و اگر یکمثقال
یا دو مثقال مشک درو کنند اقوی خواهد بود معجون قولنج الریحی از مجربات رکن الدین مسعود ص سداب
خولنجان سلیخه پنج کبر ساذج هفت مثقال و نیم نکوب ساخته در گلاب خیسانیده بجوشانند تا آنکه بنصف
رسد پس صاف نموده بعد از آن زرنباد مصطکی نارمشک عود پوست ترنج دارفلفل کاشم تخم کرفس
ساذج هندی انیسون اذخر اسارون تخم ترب زرنب صعتر فودنج دارچینی حلتیت کمون کرمانی قرنفل حرف
از هر یک دو مثقال و نیم جند نصف وزن مذکور کوفته و بحریر بیخته به مقابل عسل را با گلاب مذکور پخته باقی
ادویه را با این عسل بسرشند و روغن بادام تلخ بیست مثقال اضافه کنند و اگر خواسته باشند که عملش قوی باشد

اضافه کنند با و فلوس خیار شنبر هر قدری که خواهند معجون زوفا جهت نفخ سودا و محتبسه در سینه مجرب است
ص رب السوس زوفای خشک پرسیاوشان از هر یک دو مثقال قردمانا فلفل از هر یک یکمثقال مغز بادام تلخ
پنج درم زراوند مدحرج کرویا تخم انجره از هر یک پنج مثقال عسل سه وزن ادویه بسرشند هر روز دو مثقال را
با این مطبوخ بنوشند انجیر زرد ده عدد تمر هندی مویز بی دانه از هر یک ده مثقال حلبه تخم کرفس تخم رازیانه
پرسیاوشان اصل السوس زوفای خشک فراسیون از هر یک پنج مثقال در چهار رطل آب بجوشانند
تا بربع آید پس سه حصه کرده هر روز یکحصه را با دو مثقال معجون مذکور بخورند و چون مطبوخ مذکور آخر شود باز همین
دستور ترتیب دهند و هر ماه دو روز متعاقب یکدیگر باین دوا ها قی نمایند اصل السوس خردل سرخ
تخم ترب تخم شبت از هر یک سه مثقال جوشانیده صاف کرده با سکنجبین عسلی بنوشند و قی کنند و روزی که معده
خالی نباشد معجون ملوکی مستعمل جهت قوت باه و اشتها و قوت مجامعت بسیار مجربست ص جوز بوا قرنفل
بسباسه لسان العصافیر [illegible] اذخر زنجبیل دارچینی مصطکی عود زعفران از هر یک سه مثقال قاقله کندر از هر یک
یکمثقال اشنه دو مثقال مشک نیم مثقال قند و گلاب از هر یک ده مثقال قند را در گلاب حل کرده عسل بقدر
کفایت اضافه نموده ادویه را بعد از قوام بسرشند شربتی یکمثقال معجون جلالی مستعمل جهت زیادتی کردن
منی و قوت مجامعت و ضعف معده و اشتها مجربست ص سنبل الطیب قرفه قرنفل دارچینی قاقله از هر یک
دو مثقال انیسون تخم کرفس از هر یک یکمثقال زیره کرمانی بهمنین مصطکی نعناع خشک عود از هر یک نیم
مثقال فلفل دو مثقال یکمثقال و شربتی دو درهم نافع بوده مجربست معجون العرج مجرب از جالینوس و اسرار الاطبا
نقل شده و بتجربه رسیده ص عاقرقرحا دو مثقال صلایه نموده و از منخل باریک بگذرانند و بعد از آن دو یا دو ن
با سرکه کهنه ده مثقال بیالایند و با عسل بسرشند شربت دو درهم یا سه درهم بامت درهم آب گرم معجون عقرب
جهت سنگ گرده و مثانه ص عقرب سوخته جنطیانا از هر یک سه مثقال زنجبیل یکمثقال فلفل دو مثقال دار فلفل

دو مثقال

دو مثقال کاکنج پنج مثقال جند نیم مثقال با بیست مثقال عسل بسرشند و بعد از شش ماه به بالغ دانگی و نابالغ
نیم دانگ بدهند معجون ابو ماهر مسمی تریاق جهت قروح گردن مثانه و مجاری بول و احتباس آن و حرقة البول
نزمن بغایت مجربست و جهت امراض رحم بسیار نافع و مدر حیض و مسکن دردهای اعضای مثل و مانع سده و تحجر
بدماغ و مقوی اعصابست و قدر شربتش در اول علت یکمثقال با سه اوقیه شیر الاغ و هفت درهم ماء العسل و در مزاج
بسیار حار با شربت به و رب غوره و در وسط علت دو مثقال با هفت درم آب بادرنگ مطبوخ و پنج درهم
ماء العسل و در آخر علت که چرک پاک شده باشد و چون آب آید یکمثقال و ربع با شربت مورد یا رب غوره و امثال آن
و جهت ادرار حیض با آب نخود منقوع و مانند آن از ادویه مدره حیض ص گل مختوم تخم خطمی و خبازی تخم خرفه مغز تخم
خیارین تخم خربزه و کدوی شیرین دم الاخوین از هر یک پنج مثقال طین قبرسی پانزده مثقال طین ارمنی مغسول
دو مثقال و ربع محرق شاخ گاو کوهی سوخته به مروارید از هر یک یکمثقال عصاره لحیة التیس فطراسالیون
زوفای خشک صعتر تخم کرفس انیسون از هر یک چهار مثقال صمغ آلو نشاسته کثیرا حب القلت که ماش هندیست
حب صنوبر کبار خرنوب نبطی مغز بادام کوهی مغز بادام شیرین مقشر از پوستها از هر یک هفت مثقال سماق منقی
غوره خشک طین فارسی گل شیر از بیست ریوند راسن طلق محلوب خشخاش سفید و سیاه بزر البنج از هر یک
سه مثقال حب کاکنج چهل عدد افیون رب السوس از هر یک دو مثقال عسل کف گرفته سه وزن ادویه معجون سیسالیوس
جهت اقسام صرع نافعست بکرده موی از هیچ دوائی در باب صرع قایم مقام آن نمی تواند بود ص سیسالیوس
عاقرقرحا اسطوخودوس از هر یک دو مثقال و نیم غاریقون پنج مثقال قردمانا حلتیت زراوند مدحرج از هر یک
دو مثقال و نیم ادویه را کوفته و با آب عنصل و دو چندان عسل بقوام آورده ادویه را با او بسرشند معجون مقل
جهت بواسیر و اورام مقعد نافعست و بادها بشکند و خون بواسیر باز دارد ص پوست هلیله کابلی پوست
بلیله آمله مقشر تخم سپندان سفید تخم گندنا تخم ریحان از هر یک پنج مثقال مقل پنجاه مثقال مقل را در آب گندنا

حل نموده با عسل دو وزن بسرشند و در بعضی نسخه بی عسل است معجون کمونی جهت نفخ و تقویت معده و ریاح
و رطوبت آن نافع است مس زیره کرمانی صد مثقال فلفل ده مثقال زنجبیل بیست مثقال برگ سداب خشک
ده مثقال بوره ارمنی ده مثقال زیره را یک شبانروز در سرکه خیسانیده بود باشند و ادویه بسیار نرم صلایه
نباید کرد با عسل سه وزن ادویه بسرشند مقدار شربت یکمثقال معجون جهت قطع خون بواسیر مجربست هلیله
کابلی بلیله آمله از هر یک ده مثقال کندر کهربا صدف سوخته از هر یک پنج مثقال شاخ گاو کوهی سوخته پنج مثقال
زاج سفید نانخواه از هر یک دو مثقال مقل ازرق بیست مثقال مقل را در آب حل کرده مجموع را با هفتاد و پنج مثقال
عسل کف گرفته بسرشند شربت دو مثقال معجون اللؤلؤ جهت تقویت اعضا و تنقیح اوعیه منی و تقویت اعصاب
و زیادتی باه و تکثیر انعاظ و انعات میکند منی را انعات شدید و آخراج منی میکند بلذت شدید و نفع میدهد
منی را مس مروارید ناسفته بسد از هر یک شش مثقال انیسون بهمن سفید از هر یک چهار مثقال کاکنج حب
اللبلاب از هر یک سه مثقال قاقله اذخر سعد کزمازج از هر یک دو مثقال سلیخه اساورون دارچینی مصطکی از
هر یک یکمثقال و نیم صمغ یکمثقال کثیرا یکمثقال و نیم با سه وزن عسل کف گرفته بسرشند و بوقت خواب یکمثقال
با آب گرم بخورند معجون حافظ الاجساد که تالیف خضر است جهت انواع سده ها سیما ریقان و جگر و ضعف و برودت
جگر و امراض معده و سوء القنیه نافع و این را خواص کثیره و منافع جلیله است و مثل این در این باب و دیده شده
مس دارچینی اصل الکبر از هر یک پنج مثقال زعفران دوازده مثقال [illegible] از هر یک چهار مثقال سنبل الطیب
شش مثقال انیسون چهار مثقال دوقو چهار مثقال رب سوس عصاره غافث جعده از هر یک سه مثقال
مر صافی چهار مثقال روغن بلسان چهار مثقال و اگر یافته نشود بجای او زیت کهنه کنند و با عسل بسرشند شربت
یکمثقال معجون بزور برای باه مجربست مس تخم زردک تخم ترب تخم پیاز تخم تره تیزک تخم بونجه صحرائی
تودری سفید و سرخ لسان العصافیر شقاقل مغز جلغوزه قسط شیرین زنجبیل بهمن سرخ و سفید فلفل سفید دارفلفل

علکت

علکت طیب از هر یک پنج مثقال با سه وزن عسل بسرشند هر روز دو مثقال و نیم مثل آن صبح و شام بخورند معجون حب القطن
جلیل القدر و عظیم النفع است و از جالینوس است اعاده شهوت باه میکند بعد از نومیدی و آواز را صاف میکند
و سدد میگشاید و ضعف گلیه و مثانه را زایل میکند و بجهه حرقت بول نافعست و سنگ گرده و مثانه میریزاند
و دشواری نفس و بول را نافع است و قدر شربت دو مثقال و قوتش تا سه سال باقیست مس لب حب القطن بیست مثقال
دارچینی قرنفل حب الصنوبر تخم انجره از هر یک پنج مثقال شقاقل زنجبیل از هر یک ده مثقال دار شیشعان هفت مثقال
قسط شیرین بزرکتان مقل مصطکی از هر یک چهار مثقال با سه وزن ادویه عسل بکار برند معجون بیدانقه جهت نفث
حصات نهایت قویست خون بزحمتی بیدانقه زجاج شفاف سفید محرق رما و عقرب رما دج کلم بوبدار
که گرفته باشد و از حجار الاسفنج رماد پوست تخم مرغ که جوجه از آن بیرون آمده باشد حجر الیهود صمغ انجروج
از هر یک یکمثقال فطراسالیون دوقو مشکطرامشیع صمغ عربی تخم خطمی فلفل سیاه از هر یک یکمثقال و نیم با عسل
بسرشند از یکمثقال تا سه مثقال با آب طبیخ حسک و نخود سیاه بنوشند و رماد الارنب آنست که خرگوش را ذبح
کرده درست در ظرفی خزفی گذاشته بگل حکمت گرفته در تنور گرم یا تون حمام بگذارند تا بسوزد معجون زنجبیل
جهت وجع فواد و تنگی نفس که از برودت باشد نافع و بسیار مقوی معده است مس گل سرخ فلفل زنجبیل دارفلفل وج
طویل اساورون دارچینی از هر یک دو جزو مصطکی زرنباد فودنج انیسون از هر یک یکجزو جندبیدستر نیم جزو با یکوزن
عسل و یکوزن شیره گلقند بسرشند شربت دو مثقال معجون افسنتین جهت درد معده و وجع الفواد که از مواد سوداوی
بود نهایت نافع است مس انیسون تخم کرفس از هر یک پنج مثقال افسنتین هفت مثقال سلیخه دو مثقال جندبیدستر
دو مثقال افیون دو مثقال عسل دو وزن ادویه معجون ریاح جهت بواسیر و صداع بارد و ظلمت بصر و تقویت باه
مس سنبل الطیب قرنفل دارچینی حب البلسان فلفل سیاه دارفلفل اساورون سلیخه قصب الذریره سعد تخم مورد
زنجبیل قرفه قاقله بالسویه عسل دو وزن ادویه شربت دو مثقال معجون ذوالورد معنی او آنست که مثل همه اجزای او

و روایت و نافعست جهة انواع صداع بارد و هر قسم که باشد و منع صعود ابخره میکند و جهة دوی و طنین و ضعف
معده و جگر و انواع استسقا و تحلیل بادها و اورام و دبیلات نافع و ظاهر اخارج را و درجه اولی و قدر شربت
از دو مثقال تا چهار مثقال ص سنبل الطیب مصطکی زعفران طباشیر دارچینی اذخر اسارون قسط شیرین جوز
عصاره غافث بزر کشوث فوانک مغسول بزر هندبا بزر کرفس زراوند طویل حب البلسان قرنفل دانه هیل
از هر یک یکجزو ورد منزوع الاقماع مثل الجمیع با سه وزن ادویه که سیصد مثقال باشد عسل سرشند دواء المسک
شیرین برای خفقان و مالیخولیا نافع و مجربست ص زرنباد درونج مروارید ناسفته کهربا بسد از هر یک
ده درم ابریشم خام مقرض بهمن سرخ و سفید سنبل الطیب ساذج قاقله از هر یک پنج درم اشنه دارفلفل
زنجبیل از هر یک چهار درم مشک دو درهم با عسل آتش ندیده معجون سازند ایضا دواء المسک شیرین که
دواء المسک جلوا نامند جهة خفقان و مره سودا و ضعف دل و معده و بادها که زنان آبستن را بهم رسیده باشد
و رنگ رخسار را نیکو گرداند ص زرنباد درونج از هر یک یکدرم کهربا بسد لولو ابریشم مقرض غیر محرق از
هر یک یکدرم و نیم بهمن ابیض و احمر ساذج هندی سنبل الطیب قاقله کبار قرنفل جند بیدستر اشنه از هر یک
چهار دانگ زنجبیل دارفلفل از هر یک دو دانگ مشک دو دانگ و نیم با سی مثقال عسل آتش ندیده سرشند دواء المسک
تلخ بهتر از قرابادین حسین جهة خفقان و ورم کلیه و رطوبت معده نافعست ص سنبل قرنفل مرصافی ساذج از هر یک
دو درم زعفران نانخواه بزر کرفس از هر یک چهار درم تمبر افسنتین از هر یک هشت درم ریوند چینی شش درم
جند بیدستر یکدرم در آب گرم حل کرده با سه وزن عسل خام سرشند دواء المسک بارد مقوی اعضای رئیسه
و موافق محرور المزاج جهة خفقان حار و نافهین نافع ص غنچه گل سرخ طباشیر کشنیز خشک ابریشم مقرض گل
گاوزبان کهربا مروارید زرشک بیدانه بسد بزر خرفه صندل سفید از هر یک پنج مثقال فوفل گل ارمنی شسته
از هر یک یکمثقال نشاسته دو مثقال مشک یکمثقال عنبر اشهب ورق نقره دو مثقال ورق طلا یکمثقال قند سفید

دو وزن ادویه آب سیب نو دو مثقال آب انار نود مثقال عرق بیدمشک پنجاه مثقال بقوام آورده سرشند و
اگر بی مشک خواهند بعنبر تنها اکتفا نمایند و عنبر دو مثقال یاقوت اضافه نموده و اثرش بسیار قوی باشد
نوشدارو لولوی منقول از خط استاد المتاخرین حکیم محمد باقر قمی طاب ثراه که بهترین نسخه‌هاست و مکرر
تجربه آمده برای تقویت اعضای رئیسه و ضعف معده و بدن و نقاهت و برانگیختن اشتها مفید است ص
طباشیر مصطکی زعفران سنبل الطیب ابریشم مقرض مروارید کهربا گل سرخ از هر یک سه مثقال یاقوت ریوند
اسارون سعد عود هندی اذخر صندل سفید پوست ترنج ساذج بسد نیب بزر تخم بادرنجبویه درونج هیل
زرشک بیدانه عنبر اشهب ورق طلا و نقره از هر یک دو مثقال مشک یکمثقال نود مثقال آمله را [illegible] نموده از
پرویزن بیرون کرده با یکوزن و نیم ادویه شکر سفید و مثل آن عسل کف گرفته سرشند نوشدارو هندی که ساده
گویند جهة تقویت معده و جگر و باه بغایت نافع است ص گل سرخ شش درم سعد پنج درم قرنفل مصطکی اسارون
از هر یک سه درم زرنب قرفه زعفران قاقله بسباسه اهیل جوزبوا از هر یک دو درم و بازای هر یک و شش مثقال
اجزا آمله را نیز اگر اجزای دواسی و شش مثقال باشد یکرطل آمله باید انداخت در سه رطل آب بجوشانند تا ثلث آب بماند
پس از پرویزن بیرون کرده با یکرطل قند سنجری بقوام آورده سرشند شربت از یکدرم تا یکمثقال معجون فلاسفه
و ماده الحیوة نیز خوانند از اندروماخس قریبست جهة امراض بارده مثل مفاصل و فالج و ضعف معده و جگر و تقویت
دماغ و حفظ و فهم و یرقان و قولنج و استسقا و سنگ گرده و مثانه و تقطیر البول و امراض مثانه و مقعد نافع است
در سیوم گرم و خشک محرق اخلاط و مضر محرورین و مصلحش شیر تازه و سکنجبین و شربت از دو مثقال تا چهار مثقال و
قوتش تا چهار سال باقیست ص فلفل دارفلفل زنجبیل دارچینی کندر بلیله آمله حب الصنوبر شیطرج هندی اصل بابونج
بالسویه با سه وزن عسل سرشند و در آخر پوست نارنج اضافه کرده و شیخ حب المحمودة جهة زرداب و خفقان
و بعضی زیاد نموده حرمل و خصیة الثعلب بجهة تقویة و تخم انجره برای تغلیظ منی و کندر متشر جهة هزال کلیه و بسباسه و جوزبوا

ومویز منقی از هر یک بقدر اجزای عشر اصل اضافه نمایند معجون که اشتهای گل خوردن و چیزهای بد را قطع کند
معروف بمعجون فیقرا ص ایارج فیقرا دوازده درم پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی و تلخ نفطی تا چهار درم
جایز است بعسل سرشند شربت از سه درم تا چهار درم با طبیخ فودنج که مورث منفعت مثل معجون فیقرای
مذکور است و نهایت مجرب است معجونی درمنفعت مثل فیقرای مذکور است و بغایت مجرب و معروف است بمعجون جوز
جندم ص هلیله کابلی آمله بلیله جوز جندم مصطکی قاقله کبار نانخواه زنجبیل بالسویه بعسل سرشند و پیش از طعام و بعد از
طعام میل نمایند بقدر جوزی و بجای گل نشاسته یا نمک شور کرده بخورند یا جوز جندم را شور ساخته تناول نمایند
و غذا منحصر بکباب مرغ بچه سازند معجون بجهة عرق مدنی که رشته گویند منقول از خطا بوی است ص پوست
هلیله کابلی پوست بلیله آمله مقشر تربد سفید زنجبیل فلفل بالسویه تا سه وزن ادویه عسل سرشند شربت سه مثقال
اطریفل صغیر جهة تقویت دماغ و قطع ریاح بواسیر و نفخ معده و برص و بهق و اصلاح خلط سوداوی نافعست
ص هلیله کابلی بلیله آمله بزرالکرفس الجبلی از هر یک شش درم شیطرج هندی نانخواه صعتر از هر یک دو اوقیه
سنبل حماما حبلوج از هر یک سه درم دارچینی دو درم فلفل ابیض و اسود نارمشک ملح هندی از هر یک
نیم اوقیه خبث الحدید مدبر سه اوقیه خردل یک اوقیه و نیم نوشادر نیم درم بروغن بادام تر نموده با سه وزن
ادویه عسل سرشند اطریفل مقل جهة بواسیر و اسهال بواسیر نافعست ص پوست هلیله زرد و پوست
بلیله آمله منقی از هر یک ده مثقال مقل سی مثقال در آب کند تا حل نموده با شصت مثقال عسل بقوام آورده
هلیله و آمله را با آن سرشند اطریفل مقل طین که برای بواسیر نافعست ص پوست هلیله کابلی هلیله
سیاه بلیله آمله منقی افتیمون اسطوخودوس از هر یک ده مثقال تربد سفید هفت مثقال مقل سی مثقال فلوس
خیار شنبر سی مثقال مقل و فلوس را در آب کنند تا حل سازند و بعسل بقوام آورند و ادویه را بروغن
بادام چرب نموده سرشند و استعمال نمایند اطریفل کشنیزی اطریفل صغیر جهة استرخای معده

و مقعد

و مقعد و بواسیر و قوت دماغ نافعست ص پوست هلیله کابلی پوست بلیله هلیله سیاه و پوست هلیله زرد
آمله منقی کشنیز مساوی کوفته بروغن بادام چرب نموده با سه وزن ادویه عسل سرشند اطریفل زمانی جهة بهق
ابیض و برص و امراض بلغمی بعد از تنقیه مداومت نمایند ص هلیله کابلی بلیله آمله از هر یک ده مثقال برنک مقشر
پنج مثقال شیطرج هندی سعد زنجبیل از هر یک سه مثقال اسارون پنج مثقال بسفایج اسطوخودوس از هر یک
یکمثقال غاریقون شش مثقال قسط سه مثقال کندر مصطکی انیسون قرنفل جوزبوا از هر یک شش مثقال فلفل دار فلفل
نارمشک از هر یک چهار مثقال شربت از سه درهم تا چهار درهم اطریفل زمانی تالیف حقیر که مسمی باسم
والد خود گردانید مسهل صفرا و بلغم و سودا و منقی معده و دماغ و مداومت آن برای قطع نزلات
مجرب و مانع صعود بخارات بدماغ و چون بعد از اغذیه تناول نمایند مضرت نرساند و جهة اقسام
مالیخولیا خصوصا مراقی و قولنج ریحی بغایت نافع و قوتش تا دو سال باقیست قدر شربت جهة
اسهال اخلاط از چهار مثقال تا شش مثقال و چون مداومت نمایند هر روز از یکمثقال تا دو مثقال
موافق جمیع امزجه است ص هلیله زرد هلیله کابلی هلیله سیاه گل بنفشه محموده شوی از هر یک دو مثقال
تربد سفید خراشیده بروغن بادام چرب کرده کشنیز خشک از هر یک بیست مثقال پوست بلیله آمله
مقشر گل سرخ نیلوفر تباشیر از هر یک پنج مثقال صندل سفید کثیرا از هر یک سه مثقال روغن بادام شیرین
سه مثقال ادویه را کوفته و بیخته عناب صد عدد سپستان صد عدد گل بنفشه ده مثقال جوشانیده
صاف کرده با یکوزن و نیم شیره هلیله و یک وزن عسل کف گرفته بقوام آورده سرشند اطریفل
افتیمونی جهة مواد سوداوی و تنقیه دماغ و جنون و امراض بارده دماغ و مالیخولیا نافعست شربت از دو
مثقال تا پنج مثقال ص پوست هلیله کابلی بلیله آمله از هر یک ده مثقال تربد افتیمون سنای مکی از هر یک
پنج مثقال شیطرج بسفایج اسطوخودوس گل احمر از هر یک سه مثقال انیسون نمک هندی از هر یک دو مثقال

عسل با سه وزن ادویه بسرشند اطریفل مسهل منقول از خط استاد المتأخرین حکیم محمد باقر طاب ثراه
جهة امراض و برص و بهق و جذام و داء الفیل و غیره امراض بلغمی و سوداوی ص هلیله کابلی آمله بلیله افتیمون
غاریقون صبر ایارج فیقرا شاهتره از هر یک ده درم بسفایج سنای مکی از هر یک هفت درم تربد سفید
پانزده درهم حاشا سه درم اسطوخودوس پنج درم انیسون یکدرم سقمونیا مشوی با عسل معجون کنند
شربت پنج درم تا پنج مثقال معجون شهریاران که مسهل است جهة برودت معده و جگر و زرداب و مره
سودا و تحلیل قولنج ص زنجبیل قرفه دارچینی سلیخه جوزبوا هیل قاقله مصطکی حب البلسان زعفران
از هر یک چهار درم و نیم سقمونیا سه درم تربد هشت درم حب النیل هشت درم شکر سلیمانی مثل جمیع با به وزن
ادویه عسل بسرشند شربت از چهار درم تا چهار مثقال و در بعضی نسخه شبرم بجای حب النیل است و این نسخه
اوفق است معجون سفرجلی مسهل جهة امراض معده و ضعیف معده که از برودت باشد و جهة تهوع و غثیان
و انقباض طبیعت نافعست و مقوی فم معده و مانع صعود بخارات قدر شربت تا پنج مثقال ص به شیرین
پاک کرده از پوست و تخم یکرطل و دو رطل شلثت بجوشانند تا مهرا شود پس بکوبند و از منخل بگذرانند و یکرطل
عسل اضافه کرده بقوام آورند و این ادویه را داخل نمایند زنجبیل دارفلفل دارچینی از هر یک ده مثقال
هیل قاقله کبار زعفران از هر یک سه مثقال مصطکی پنج مثقال سقمونیا ده درم تربد بروغن بادام چرب کرده
سی درم شربت پنج مثقال تا هفت مثقال با آب گرم و در نسخه دیگر زنجبیل و دارفلفل چهار و نیم درهم است معجون
برتراشه جهة قولنج صعب و تنقیه معده و امعاء و مسهل قوی و مجربست ص هیل قرفه ساذج فلفل زنجبیل نمک کابلی
سعتر قرنفل از هر یک یکمثقال آمله بزر الکرفس سنبل الطیب زعفران مصطکی از هر یک نیم مثقال تربد سفید محموده
از هر یک ده مثقال عسل سه وزن ادویه شربت از یکمثقال تا یکمثقال و نیم معجون مسهل از تالیف فقیر برای امراض
حاره و مواد سوداوی بعد از نضج قدر شربت تا پنج مثقال و جهة قولنج بسیار نافعست ص سنای مکی گل بنفشه

از هر یک سی مثقال گل سرخ بسفایج از هر یک پنج مثقال مغز تخم کافشه بیست مثقال نشاسته محموده مشوی رب السوس
از هر یک پنج مثقال هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی روغن بادام از هر یک بیست مثقال عسل دو وزن ادویه باقی
که در آن سنای مکی ده مثقال گل سرخ بنفشه هلیله سیاه ده مثقال هلیله کابلی بیست مثقال جوشانیده باشند
بقوام آورده بسرشند معجون مسهلی که بجهة کرم معده و حب القرع مجربست ص سرخس ابرنج کابلی سعتر
از هر یک یکدرم تربد حنظل از هر یک دو درم ادویه کوفته و بیخته بعسل بسرشند و مجموع آن یک شربت است
و باید که قبل از طعام این دوا را بیکساعت شیر تازه دوشیده بخورند بقدر دو اوقیه و قبل از دوا سه روز پرهیز نمایند
معجون سورنجان جهة مفاصل حاره و بارده و اخراج بلغم غلیظ ص سورنجان سفید هفت مثقال بوزیدان
دو مثقال قشر ماهیزهرج اصل الکبر کمون شیطرج از هر یک دو مثقال هلیله زرد هفت مثقال بزر کرفس یکمثقال تخم
بزر رازیانه فلفل سفید صعتر ملح هندی ورق الخبازی زبد البحر از هر یک یکمثقال و نیم سمسم مقشر سه مثقال تربد سفید
زنجبیل محموده از هر یک سه مثقال عسل کف گرفته سه وزن ادویه شربت پنج مثقال با آب گرم اگر سوداوی است
کند دو مثقال و نیم کافیست معجون سنجاج مسهل سودا و بلغم غلیظ و جهة قولنج و امراض دماغی که از سودا
باشد ص پوست هلیله زرد و هلیله کابلی و سیاه و بلیله آمله از هر یک ده مثقال تربد سفید هفت مثقال
بسفایج غاریقون از هر یک پنج مثقال اسطوخودوس ده مثقال محموده سه مثقال گل سرخ رب السوس
مصطکی سفید از هر یک پنج مثقال عسل سه وزن ادویه شربت دو مثقال تا سه مثقال معجون دیگر از هرمس
اصغرات و گویند از جالینوس است در اول گرم و قوتش تا سه سال باقیست جهة ذبحه و درد معده
و شقاق و مالیخولیا و جنون نافعست ص هلیله سیاه و بلیله آمله از هر یک دو مثقال افتیمون تربد اسطوخودوس
بسفایج از هر یک پنج مثقال غاریقون حجر ارمنی مغسول سرطان نهری باذرد آویه از هر یک یکمثقال گل سرخ
زرنب بادرنجبویه حضض مکی دم الاخوین از هر یک یکمثقال و نیم و شیح الرمین سه مثقال طباشیر اضافه نموده

باسه وزن عسل بسرشند و بعضی کندر و مرزنجوش و هلیله کابلی از هر یک سه درم اضافه نموده اند معجون
خیارشنبر که سمرقندی ذکر کرده برای قولنج حار و بارد و درد و زکام و نزله و درد سینه نافعست و مضر
معده سرد و برای دیر گذشتن طعام و مصلحش استعمال او با طبیخ رازیانه و خطمی و شبت و گاوزبانست
و قوتش تا دو سال باقیست قدر شربت از پنج مثقال تا هفت مثقال و نیم صن فلوس خیارشنبر صد مثقال
با صد مثقال عسل بقوام آورده بنفشه ترنجبین سفید از هر یک بیست مثقال سقمونیا پانزده مثقال رب السوس
دوازده مثقال نمک هندی هفت مثقال و نیم افتیمون مصطکی رازیانه از هر یک پنج مثقال ادویه را با سی مثقال
روغن بادام چرب کرده بسرشند چون جوشیدن فلوس باعث غلظ و ضعف عمل او میشود باید بعد از
قوام عسل آن مخلوط کرده و ادویه بسرشند معجون اذراقی که مسمی بمعدل المزاج است تالیف حقیر که جهة قطع
عادت افیون نهایت مجربست و نفع استرخا و فالج و امراض بارده و درد مفاصل و عرق النسا
و سلس البول نهایت نافعست صن اذراقی که کچوله نامند در شیر خیسانیده و پوست را جدا نموده
بشوبان ریزه کرده بعد از آن نرم صلایه نمایند و گل گاوزبان سه مثقال هیل دو مثقال زرنباد سه مثقال
عود هندی یکمثقال اسطوخودوس سه مثقال قرنفل یکمثقال کثیرا [illegible] جلغوزه مثقال قل از هر یک سه مثقال
صندل سفید یکمثقال آمله هلیله سیاه از هر یک پنج مثقال عسل سه وزن ادویه از یکمثقال تا دو مثقال استعمال
نمایند معجون مسهل منقول از تذکره و تعریف مسهل جمیع اخلاط حاره و محترق مواد و جذام و ماده حمیات
و عطش است صن نیم رطل آلوی بخارا و مثل آن تمر هندی و از هر یک از عناب و سپستان و مویز منقی
سی مثقال هلیله زرد و تخم کشوث و افسنتین بنفشه از هر یک پانزده مثقال گل سرخ ده مثقال تخم خطمی و خبازی و
رازیانه و صندل زرد از هر یک چهار مثقال در آب پخته صاف نمایند و با سی مثقال ترنجبین یکوزن ادویه
شکر بقوام آورند طباشیر و کثیرا صمغ عربی سقمونیا نشاسته از هر یک پنج مثقال اضافه کنند و اگر خواهند

اسهال

اسهال قوی تر شود ترنجبین دو وزن ادویه و سقمونیا را اضافه نمایند و قدر شربت تا هفت مثقال معجون منقول از
ارشاد و تذکره جهة قطع اخلاط بارده و فضلات و بلغمیات جهة ادرار فرمودن حیض نافع و در رنگ دادن
و بشره را نیکو کرده اند و گفته اند که جهة برص مجربست تا سه روز پی هم تا پنج درم استعمال نمایند پس قطع
کنند پس سه روز دیگر عود کنند و در وقت ابتدای استعمال او خوبست که فروغ قمر در نقصان باشد
صن هلیله کابلی بلیله آمله دو قوا افتیمون از هر یک پنج مثقال قرنفه دارفلفل از هر یک چهار مثقال جوزبوا
عاقرقرحا شیطرج از هر یک ده مثقال با عسل بسرشند فلونیای رومی منافعش مثل فلونیای فارسیست
لیکن اقطع است از وی در قولنج و عسر البول و سنگ گرده و مثانه و ضیق النفس و تشنج و سل و خوانیق و
نزلات و فساد دهان و درد دندان و اسهال و ضعف جگر و این اجرا است و اوفق است و بهر و [illegible]
ذهن اند مگر آنکه اکثار در اطعمه حلوه و دسمه نمایند و تا حاجت نباشد استعمال ننمایند اجزای او بعینه
مثل اجزای فلونیای فارسی است بزیادتی سلیخه یکدرم و ساذج هندی ورد می و روغن بلسان
پنج درم و قوتش تا چهار سال باقیست فلونیای فارسی جهة قطع خون و تقویت اعضا و حفظ جنین و صداع
و سرفه و ضعف معده و تقویت باه و قوتش تا چهار سال باقیست شربت تا یکدرم و قبل از شش ماه استعمال
نمایند صن فلفل سفید بزرالبنج از هر یک بیست و پنج درم افیون طین مختوم از هر یک پانزده درم تخم خربزه پنج درم
فوه بزر کرفس ابهل اسارون نانخواه رازیانج سنبل قسط بادام تلخ از هر یک یازده درم انیسون سه درم
با عسل و شراب بسرشند و در بعضی نسخه زعفران جند بیدستر مرجان کهربا ابریشم از هر یک یکدرم است
برشعثای ابی البرکات منقول از خط استادی ابوی مرحوم حکیم محمد باقر طاب ثراه گویند بهتر از همه
برشعثاست صن بزرالبنج فلفل سفید از هر یک بیست درم افیون ده درم زعفران پنج درم عاقرقرحا
سنبل عود سلیخه زرنباد و همچنین از هر یک ده درم عود بلسان چهار درم جند بیدستر ده درم و نیم خشخاش فرفیون

از هر یک پنج درم روغن بلسان پنجدرم اگر نباشد بدل او روغن زیتون کنند **فلونیای خاصه** حکیم محمد باقر کورست
که ترتیب داده در جمیع امزجه موافق است **صح** فلفل زعفران بزرالبنج مصطکی جدوار عنبر مشک تب مروارید
ورق طلا بسد لعل عاقرقرحا فرفیون بهمن سفید بزر بادرنجبویه پوست ترنج بوزیدان دوقو یاقوت زرد
کندر اکر ترکی پوست پرون پسته از هر یک دو مثقال و دو درم کهربا زرنباد ورق نقره درونج بسباسه از هر یک
چهار مثقال عود قماری ساذج اسطوخودوس قرنفل زنجبیل اساروان دارچینی اشنه حب بلسان خولنجان
زرنب قسط بحری جوزبوا لسان العصافیر خصیة الثعلب ریوند چینی دارفلفل غاریقون سلیخه حماما فطراسالیون
مرکی سعد میعه سایله هیل از هر یک سه مثقال ابریشم صندل سفید سنبل الطیب بزر کرفس گل سرخ خشخاش سفید
مغز چلغوزه مغز نارجیل از هر یک پنجدرم بزر خیار بزر خربزه از هر یک دو مثقال افیون بیست مثقال عسل سه وزن
ادویه **فلونیای مجرب و آزموده** قریب الاعتدال موافق امزجه حاره و بارده که حقیر ترتیب داده است
و سمی بحافظ الارواح نموده **صح** بزرالبنج دارفلفل فلفل سفید از هر یک ده درم افیون سی درم زعفران
پنجدرم کشنیز خشک پنج درم صندل سفید سه درم دارچینی سه مثقال طباشیر سه مثقال سنبل الطیب گل سرخ
خشخاش نارجیل چلغوزه از هر یک سه مثقال زرنباد درونج گل گاوزبان بسباسه عود قماری ساذج حب بلسان
عود بلسان سعد زرنب قسط بحری جوزبوا لسان العصافیر از هر یک دو مثقال آمله شیر پرورده هفتاد مثقال
دارفلفل سلیخه اساروان قرنفل زنجبیل از یانه انیسون قرنفل فرفیون پوست ترنج پوست پسته
ورق نقره از هر یک دو مثقال مشک نیم مثقال بهمن سرخ و سفید وج بزر بادرنجبویه بوزیدان از هر یک
دو مثقال عسل سه وزن ادویه جهة بعضی ازین ادویه نیز اضافه شده کهربا مروارید از هر یک سه مثقال
یاقوت و لعل از هر یک دو مثقال بسد مرجان عقیق از هر یک سه مثقال ورق طلا دو مثقال عنبر اشهب دو مثقال
فلونیای محمودی افیون بیست مثقال فلفل سفید بیست مثقال سنبل الطیب دو مثقال اساروان بسباسه

از هر یک

از هر یک دو مثقال بزر کرفس شش مثقال زعفران گل سرخ از هر یک شش مثقال مشک نیم مثقال عنبر یکمثقال ورق
طلا پنجاه عدد ورق نقره صد عدد هیل دارچینی مصطکی ریوند زنجبیل افتیمون از هر یک دو مثقال **بر شفای ابی برکات**
مرحوم ظهیر الدین علاء الاسلام فارسی میفرماید که از ابی برکات نسخه دیده ام و حقیر تجربه نموده و بهترین
نسخهاست جهة دفع سموم حیوانی و نباتی و جهة سدر و دوار و ظلمت بصر و آواز گوش و زکام و نزله
و لقوه و فالج و رعشه و سیلان لعاب از دهن و ذکای قلب و قوت حافظه و دفع نسیان و گداختن بلغم و صفای
صوت و جهة سهر سباتی و اسباب سهری و جهة قولنج و نفخ و برودت معده و جگر و گشودن سده جگر و تقویت آن
هاضمه و جهة ربو و انواع استسقا و سستی بدن و کثرت عرق و بوی بد او و تقویت جماع و زیاده میکند
حرارت را و زایل میکند کسل و تثاوب را و تمطی و عضی و استرخا و انواع اعیا را و جهة تفتیت سنگ گرده و مثانه
و ادرار بول نافعست و ریگ مجتمع را منحدر میسازد و جهة رفع وسواس سوداوی و وحشت و سوء مزاج بارد
و درد معده و قلب و هضم و دیر شدن غذا نافع و قدر شربت او غایتش تا یکمثقال و اقلش یکدانگ و صاحب
سل مقدار نخودی با آب گرم ناشتا و وقت خواب بنوشند در زمان بارد و پانزده روز در زمان
حار هر سه روز یکبار با آب گرم و بروغن بادام شیرین و نبات و خدر نماید در مزاج خشک و سعوط نمود
صاحب صداع بارد را مقدار حبه با آب مرزنجوش و همچنین سعوط نماید صاحب لقوه و در امراض حلق
مقدار حبه در دهن گرفته آهسته آهسته ابتلاع نماید و در سرفه کهنه و تازه بلغمی بعصیر مرزنجوش مقدار حبه و جهة
ضیق النفس و ربو با آب زیره و اصل السوس و در وجع فواد و امعا با آب رطبه و اگر متعذر باشد
بطبیخ زیره و برای وجع سپرز با ماء الورد و خل حصرم و جهة درد پهلو بشراب الاصول و جهة درد جگر
با آب و عسل و هرگاه از ماده بارده باشد یا اگر سنج بارده بود بماء الاصول و جهة مبطون بماء الآس
هرگاه ضبط شکم خود نتواند کرد و جهة درد تهیگاه با آبیکه گرم شده باشد در آفتاب در تابستان بجلاب نیم گرم

و جهت تبهای بلرزه و هر گاه با او وجع فواد باشد با آب جهت تبهای مرکبه مطبوخ افتیمون و جهت زحیر با آب بزرقطونا
و آب نیم گرم و جهت حصات با آب سداب و با آب ورق ترب و جهت بیماری که خواب نکند بطبیخ خشخاش و جهت
بواسیر با ماء الکراث و جهت ثقل لسان با آب سماق و جهت غم بی سبب با آب کاسنی و جهت جماع با آب حمص المطبوخ
و جهت نقرس جبه هر روز فرو برد و جهت زنی که نزاید و نفاس قطع نشود با آب حلبه و جهت هم با آب حرمل و جهت
کسیکه افیون خورده باشد بطبیخ دارچینی و برای کسیکه کافور خورده باشد بطبیخ عود و بماء الورد و جهت گزیدن عقرب
بماء العسل و جهت گزیدن افعی جبه هر روز و چند بار قی نماید و باز بنوشند تا قی ساکن گردد و علامت این
آنست که مار گزیده وقتی که پاک شود از سم خوابش میبرد و همچنین در هر سم قتال و جهت ماده که در گرده هم رسیده
باشد بطبیخ نخاله و زر به و جهت رفع زیادتی خون حیض با آب سماق و جهت احتباس خون حیض بطبیخ عناب و مویز
جهت قولنج بطبیخ اصل السوس نافعست ص ارفلفل و دارچینی خیلیانا سلیخه جند بیدستر از هر یک چهار درم
سنبل الطیب فقاح اذخر زراوند طویل از هر یک ده درم افیون بکه انکشت نیم زعفران پنج درم افتیمون
پانزده مثقال بزر کرفس بزر انجره از هر یک پانزده مثقال فلفل سیاه حبت و دو مثقال و نیم فوه قسط
اسارون از هر یک دو مثقال و نیم زنجبیل فودنج خشک از هر یک هفت درم روغن بلسان یا روغن گل سرخ
ده درم عسل بقدر چهل و صد و پنجاه مثقال و ترتیب همانست که گذشت نسخه دیگر از املای ظهیر الدین علاء الاسلام
فارسی شاگرد ابی البرکات که برموز نوشته و تصریح نموده که بخط مصنف مقابله کرده ام ص فلفل سفید
و سیاه زعفران فرفیون بزر انجره افیون سنبل الطیب عاقرقرحا عسل دو وزن ادویه بعد از شش ماه
استعمال نمایند و منافع آن طریق شربت او در هر مرضی بموجبی است که بر شفای سابق نوشته شده و در
بعضی نسخه فلفل منحصر است در سفید او درین صورت مایل ببرودت خواهد بود و با فلفلین مایل بحرارت
فافهم نسخه دیگر از ظهیر الدین نقل شده و مکرر تجربه بحقیر رسیده و در اکثر خواص بهتر از مثرودیطوس است

دیگر

و بجهت تب ربع که مکرر بتجربه رسیده ص سیکه سایله کما ذریوس مرصافی زعفران خیلیانا از هر یک پانزده درم
صبر مختوم افیون سنبل الطیب صمغ عربی جند بیدستر غاریقون از هر یک درم اقاقیا هوفاریقون قطراسالیون
از هر یک دو درم قصب الذریره دارشیشعان حب الغار عصاره لحیة التیس از هر یک پنج درم زراوند طویل
ریوند چینی اسارون حماما جعده روغن بلسان از هر یک سه درم و نیم و بدل روغن بلسان زیت العتیق است
دو چندان او با دو وزن عسل سرشته مخلصه کبیر که یونانی شرابطیر و بالفعل مخلصه جهت درد سر کهنه و نقرس
و وسواس و فالج و تبها که با نوبت و سرسام باشد و بحوحت صوت و درد چشم که از رطوبت باشد سعوط نماینده
و آنرا اکتحال سازند و جهت درد دندان و گزیدن هوام و درد شش و پهلو و شراسیف و جگر و احتباس بول و تقطیر
مثانه نافع و برای نفع نزله با ماء العسل بنوشند و در قی کردن خون با آب گرم با زنگ یا آب حصی الراعی و
درد معده و ریاح غلیظه با آبی که در وتخم رازیانه جوشانیده باشند و دردهای عصب و درد ده و ورم آن و
بدی تفکر و توحش سوداوی و رعشه و درد سپرز و به دستور طلای او بر قضیب مهیج باه و مقوی قضیب و خصیه بقدر
نیم درم با آب طبیخ حلبه جهت درد شکم که از برودت باشد مفید ص مرکی سلیخه فقاح اذخر از هر یک اوقیه و نیم
جند بیدستر قطراسالیون از هر یک پانزده مثقال و در بعضی نسخه دوازده مثقال بزر کرفس دو اوقیه سیلیخه
قسط المر دارچینی اقراص اذرمعومیه سایله اسارون از هر یک شش مثقال فلفل سفید دوازده مثقال فلفل
چهارده مثقال افیون ده مثقال حماما زعفران از هر یک چهار مثقال قدر شربت یکدرم و در بعضی نسخه سنبل هفت
مثقال و در بعضی نسخه افیون دو مثقال و فلفل چهار مثقال و شربت تا یکدرم و در بعضی نسخه افیون ده مثقال
و فلفل چهار مثقال سنبل چهار مثقال قراص اذرمعومه در اقراص مذکور است و رازی بقدر شش مثقال ترتیب داده
بی اختلاف ادویه و اوزان قسط المر نانخواه فلفل سفید قرنفل از هر یک دو دانق فوه چهار حبه دارچینی مصطکی
زعفران از هر یک چهار دانگ سنبل الطیب ساذج از هر یک یکمثقال مرصافی چهار دانق حماما دارشیشعان

قصب الذریره از هر یک دو دانگ با آب اشق یا شراب یا قایم مقام او قرص کنند معجون ربع از مجربات
مرحوم حکیم عماد الدین محمود فرموده که چون روز نوبت دو ساعت قبل از تب دو نخود تا نیم مثقال بخورد البته در
نوبت قطع کند و مسمی است بحب لولو ص جهة حلتیت قرنفل دارچینی شونیز سعد سلیخه مرصافی از هر یک درم
افیون سداب فلفل از هر یک یکدرم عسل بوزن جمیع بسرشند معجون ربع که منقول از محمد بن زکریای رازی است
و او نیز فرموده که زیاده از سه چهار نوبت احتیاج نمی افتد و قدر شربت بدستور معجون سابق است ص تریاق
کهنه هفت درم زعفران قند مرصافی از هر یک چهار درم سلیخه حلتیت از هر یک یکدرم سعد جند بیدستر سنبل از هر یک هفت
درم قسط سه درم عسل بوزن جمیع بسرشند نسخهٔ دیگر از مجربات ابوی رحمة الله است که در قطع تب ربع
بعد تلیت وقت استعمال و قدر شربت بدستور معجون سابق است ص اسارون کندر مرمکی جند بیدستر سلیخه
بزر البنج افیون بالسویه عسل کف گرفته مثل جمیع بسرشند نسخهٔ دیگر کوکنار بقدر مزاج و عادت هر کس یا ده دانه
فلفل کوبیده و جوشانیده بنوشند نسخهٔ دیگر قسط لب جوز از هر یک دو مثقال بوکل قبل النوم معجون خبوش بارد
قابض جهة اسهال و بواسیر مجرب است ص بزر حماض بزر مورد بلیله از هر یک سه مثقال مجموع را بو داده آمله انجبار
بلیله سیاه از هر یک سه مثقال خبث الحدید مدبر با عسل و رب به بالمناصفه دو وزن ادویه بسرشند شربت دو مثقال
نسخهٔ دیگر معجون اعظم که اسود نیز گویند و در کامل الصناعه مسمی بکندری است جهة زحیر و اسهال مزمن بغایت نافع
ص جند بیدستر افیون بزر البنج سلیخه اسارون زعفران کندر ناخواه بالسویه بعسل بسرشند و در نسخهٔ کامل
جلنار طین ارمنی بزر کرفس سلیخه اضافه نموده معاجین باهیه در استعمال او شرط است که اغذیه نیز موافق باشد
و تصرف نسبت بهر مزاجی در ادویه آن لابد است و آنچنان نیست که در هر مزاجی و هر معجون بهی موثر باشد
از انجمله معجون لبوبست از اسرار الاطبا تالیف شمس الدین ابن جلال اردبیلی مقوی باه و دل و دماغ است و رنگ رخسار را
نیکو گرداند و مداومت کنند و اول قبل از جماع و بعد از آن ایمنست از عرق النسا و نقرس و نقصان منی و امراض چشم

و شربت از دو مثقال تا سه مثقال است و حقیر جهة معتادین افیون زعفران سه مثقال و پنیرمایه شتر اعرابی پنج مثقال
افیون ده مثقال بزر البنج ده مثقال و دو مثقال سقنقور ماهی را بیان کرده نهایت موافق گشته و قدر شربت از
افیون دار است نیم مثقال تا یکمثقال ص شقاقل خولنجان خصیة الثعلب بهمن سرخ و سفید و تودری لسان العصافیر
از هر یک سه درم شره سقنقور سه درم حب البلسان حب البان فلفل سفید مغز بزر خربزه بزر خیار بزر گزر
بزر پیاز بزر شلغم بزر بوتیجه خشخاش سفید حسک بزر تره تیزک بزر شبت بزر گزر شامی و آن دوقو است
بزرگ کنند تا بزر بلیون حسک عربی از هر یک دو درم نارجیل مغز بادام مغز پسته مغز صنوبر کبار مغز حبة الخضرا
مغز دانه پنبه کنجد سفید مقشر از هر یک هفت درم دارچینی قرنفل سنبل الطیب اسارون بسباسه کبابه سعد قرفه
دار فلفل جوز بوا نارمشک عود عنبر زعفران از هر یک یکمثقال مشک یک دانگ و نیم زنجبیل قسط شیرین بوزیدان
مغز حب الزلم درونج از هر یک دو درم با عسل بسرشند مجرب و آزموده است معجون چوب چینی از نسخهٔ مرحوم
عماد الدین محمود جهة تقویت معده و دل و دماغ و جگر و گرده و مثانه و باقی اعضا و تقویت باه و فربهی بدن و غیره
ص پنج چوب چینی پنجاه مثقال مروارید دو مثقال ریوند افتیمون سنبل از هر یک سه مثقال هیل مصطکی عود قماری
مایه شتر اعرابی اسارون از هر یک سه مثقال آمله بشیر پرورده ده مثقال گل مختوم سه مثقال صندل سرخ و سفید
حسک عربی از هر یک پنج مثقال بوزیدان سورنجان از هر یک دو مثقال شقاقل دو مثقال کبابه چینی خولنجان قسط
شیرین از هر یک دو مثقال تودری سفید و سرخ و زرد از هر یک سه مثقال سعد سه مثقال ماهی زبیان سکه صید از هر یک
سه مثقال دارچینی قرنفل زنجبیل از هر یک دو مثقال جوز بوا بسباسه دو مثقال درونج زرنباد از هر یک
سه مثقال خصیة الثعلب پنج مثقال تخم شلغم تخم ترب تخم بوتیجه بهمن سرخ و سفید ورق مشط سدس اجزا
مجموع را بسایند پس گل گاوزبان با درنجبویه گل سرخ دواله از هر یک ده مثقال بجوشانند و صاف کنند و تخم خشخاش
سفید بزر خربزه و خیارین بزر کاسنی بزر خرفه از هر یک ده مثقال نرم کوفته در آب مطبوخ شیره کوفته صاف

با آب ترشیرین صد مثقال گلاب صد مثقال انار شیرین صد مثقال قند دویست و شصت مثقال عسل دویست و
بیست مثقال کرده بقوام آورده مغز بادام مغز فندق مغز گردکان مغز چلغوزه از هر یک ده مثقال مانند مرهم
کوفته در عسل حل کنند و اجزا را با آن بسرشند و حقیر ورق منطا که جهت سرور است داخل کرده و بیست مثقال چوب چینی
و آب ورا با عسل بقوام آورده و ادویه را بسرشند و بغایت در افعال قوی تر مشاهده نموده است معجون بهی جهت
توالد نافعست اگر خلطی غالب باشد اولا تنقیه آن نمایند و بعد از آن بیست یوم هر شب نیم مثقال از آن و پنج
مثقال بخورد و از مباشرت درین ایام احتراز نماید و از مضرات باه پرهیز کند صن بهمنین مغز چلغوزه قاقله
کبار دارچینی از هر یک ده مثقال مروارید نسفته فلفل زنجبیل قرنفل نارجیل سکبینج بدل او پنیرمایه شتر کنند
سادج هندی برگ قرنفل نیم وزن آن قرنفل بدل میتوان کرد اگر سادج سیاه و ضخیم را ورق کنند بهتر است
والا نصف سادج و نصف قرنفل بدل کنند جوزبوا ده مثقال و نیم زعفران دو مثقال و نیم با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند
و بعد از چهل روز استعمال نمایند معجون بهی ابن حسین مولف ارشاد گوید که بغایت مجربست و محلل ریاح غلیظه و مسکن
مغص و قدر شربت تا چهار مثقال صن گل گاوزبان بزر تره تیزک از هر یک یکجزو و نیم سقنقور اگر نباشد ریان
بدل کنند پنیرمایه شتر اعرابی یکجزو و سدس خصیة الثعلب زنجبیل فلفل مغز فندق صنوبر کبار بزر ترب شقاقل
بزر شلغم از هر یک یکجزو و بزر انجره دارچینی نخود سفید مغز بادام کنجد مقشر سفید خشخاش سفید از هر یک چهار جزو
و با شربت سیب دو وزن ادویه بسرشند معجون بهی از مولف تذکره عجیب الفعل است و در برانگیختن باه و تولید
و تقویت حرارت غریزی و فربه کردن تولد خون صالح و صلاح منی و رفع اذیت جماع و ضعف آن صن نخود سفید
پوست دور کرده که در آب تره تیزک تازه سه بار خیسانیده و خشک کرده باشند و خشک خشک مسحوق را در سه مثل آن
آب خشک تازه ترتیب داده باشند از هر یک سه وقیه ترنجبین ده مثقال دارچینی خولنجان از هر یک شش مثقال و یکرطل
و نیم عسل را با نیم رطل آب پیاز بقوام آورده و بزر ترب و بزر خربزه و بزر جزر بری و بزر انجره از هر یک اوقیه

عاقرقرحا زنجبیل از هر یک نیم اوقیه اضافه نمایند و هشت قیراط یا ده قیراط زهر و نیم درم زعفران و شش قیراط
مشک را در گلاب حل کرده بدان نسقیه کنند و هرگاه قویتر خواهند مغز گردکان حب الصنوبر نارجیل بزر شلغم مغز بهمنین
بزر تخم رطب بزر کتان از هر یک یکوقیه قسط شیرین انیسون قرنفل فلفل سقنقور و اگر نباشد پنیرمایه شتر اعرابی
یا ماهی ریان از هر یک سه مثقال زرده تخم مرغ مغز سر گنجشک از هر یک بیست عدد شربت تا دو درم
معجون ثوم از تالیف اسحاق که مولف تذکره ذکر نموده جلیل القدر و کثیر النفعت و نهایة مبهی است در مبرودین
و مرطوبین جهت رفع رطوبت و کل امراض بارده و مثل فالج و نسیان و سکته و رعشه و ضیق النفس و لکنت زبان
و حدوث رطوبی و فساد آواز و تحلیل ریاح و سدد و تقویت معده و جگر و امراض مقعده و رحم و اختناق رحم
و جهت احتباس حیض و بول و نیکو کردن رنگ روی و برانگیختن باه مایوسین بغایت مجربست و مضر جوانان و صاحب
مزاج حار و مصلحش سکنجبین و شربت عناب و طلا کردن روغن آن بر بدن جهت رفع اذیت سرما و شقاق
پاشنه پا و قلع آثار و بر قضیب جهت تهیج باه نهایت نافع و قوتش تا چهار سال باقیست و شربتی دو مثقال
و آن گرمست در سیوم و خشکست در اول یکرطل سیر کوبیده را با یکرطل و نیم شیر تازه بجوشانند تا شیر
جذب کند و با یکرطل و نیم عسل بقوام آورند صن زنجبیل فلفل قرنفل دارفلفل دارچینی کبابه جوزبوا عاقرقرحا
خولنجان از هر یک دو مثقال زعفران یکمثقال روغن گل سرخ ده مثقال و اگر اقدر روغن او خواهند قبل از آنکه
با عسل بجوشانند با روغن گل جوشانیده روغن او را بگیرند بعد از آن استعمال نمایند و با عسل بجوشانند
معجون بهی منقول از مختار ابن هبل در تقویت باه و تولید منی بغایت آزموده صن بزر تره تیزک بزر بونچه مغز چلغوزه
از هر یک ده مثقال حلتیت طیب شش مثقال زنجبیل شقاقل بوزیدان خصیة الثعلب هر یک چهار مثقال
روغن نارجیل ده مثقال ادویه را با روغن نارجیل چرب نموده تا شصت مثقال قند معجون کنند و اگر عسل و قند
بالمناصفه باشند بهترست شربت دو مثقال غذا قلیه زردک و تخم نیم برشت و امثال آن تناول نمایند

معجون راح المؤمنین که تالیف فقیر است معتدل مایل برطوبت برای تقویت باه و اشتهای طعام و تفریح مفید و نفع میکند برای سعال و نزله و سوء النفس و خفقان و غیره و اصلاح او را مصطکی نبات و بهمن سپید است
ص بسان الثور خصیة الثعلب از هر یک پنج مثقال شقاقل بیست مثقال بزر جزر ده مثقال زنجبیل دارچینی حب صنوبر کبابه از هر یک ده مثقال جوزبوا کثیرا اصل السوس آسمانجونی از هر یک چهار مثقال بوست خشخاش جوشانیده و صاف کرده بیست و پنج مثقال شیره تخمش را در وگرفته ثفلش را بیندازند پس عسل و آب سیب شیرین صد مثقال و آب به و زردک صد و پنجاه مثقال بقوام آورند پس ادویه را بسرشند و نیم مثقال مشک برو پاشند و اگر خواهند بدل خشخاش اصل خولنجان کرنج تفتی کوبند و با پنج شهی و برنج شیرازی و امثال آن بقدر لایق اضافه نمایند معجون سرور تالیف حقیر مبهی و مشهی و هاضم و باشتها و مقوی احشا و مفرح و جهة سرفه و آلات تنفس نافع در اوایل درجه دوم گرم و مایل برطوبت و موافق اکثر امزجه است ص جوزبوا و بنفشه از هر یک شش مثقال با هم بباید کوبید و با ده مثقال روغن بادام ده مثقال زنجبیل کوبیده چرب نمایند و دارچینی داسارون و لسان العصافیر از هر یک دو مثقال عود قماری قرنفل خولنجان بهمنین افیون از هر یک یکمثقال خصیة الثعلب بیست و دو مثقال شقاقل بیست و پنج مثقال و اگر میسر باشد بهتر است کثیرا انفاع خشک از هر یک دو مثقال عسل کف گرفته هفتاد و پنج مثقال دوشاب زردک هفتاد و پنج مثقال اگر دوشاب زردک نباشد عسل را صد و ده مثقال باید کرد معجون قرص افعی جهة توالد و تناسل مجرب و نهایت مبهی و مقوی و موافق بارد المزاج و پیران و حافظ صحت ایشان و جهة امراض عصبانی و رقت منی و نیکو کردن رنگ رخسار و تقویت هاضمه و تفریح و دفع وحشت سودا وی نافع ص خصیة الثعلب زنجبیل دارچینی از هر یک شش مثقال کبابه قرنفل دارفلفل از هر یک یکمثقال مغز فستق مغز بادام شیرین نارجیل بندق مقشر از هر یک ده مثقال ابریشم مقرض تشنه اسفیدان پنیر مایه شتر اعرابی بزر کرفس بزر انجره بزر بلبونی

اندکی

بزر کراث بزر شلغم بزر خیار بزر قثا بزر جرجیر بوزیدان بهمن دار جلغوزه کبابه و مغار بزر ترب خولنجان قرفه تودری ابیض و احمر بزرانجره حب القلقل تخم انجره بهمنین فلفل لسان العصافیر از هر یک دو مثقال بصل العنصل المشوی خشک مرزنجوش خردل عاقرقرحا از هر یک یکمثقال عنبر خشک از هر یک دو مثقال زعفران دو مثقال ورق نقره دو مثقال ورق طلا یکمثقال قرص افعی عشر ادویه با عسل کف گرفته دو مثل ادویه بسرشند خاصیت معجون دفع نسیان هر کس که این معجون یک هفته مداومت نماید حفظ او بنهایت رسد و هر که سه هفته مداومت نماید هر چند بشنود فراموش نکند فلفل سیاه کندر سفید زعفران سعد کوفته با سه وزن ادویه عسل بیامیزند و هر روز سه درم بخورند مجرب است فصل پنجم در مفرحات مفرح عبارت از ان چیزیست که مشتمل باشد بر تصفیه نفس که عبارت از روح حیوانیست و قوتها و فکر و تقویت آلات آن چه ادراک با نفس مجردات و هر چند آلات قوی باشند و از کدورت بعید و حواس باطنی و ظاهری صحیح باعث ادراک بیشتر میگردد و این تفریح بسبب هر یک از قوتها با نفراده میشود و مثل شنیدنهای ملایم طبع از قوت سامعه مجموعه و بر سبیل از دواج میشود و هر چه نفس را از مشاغل خارجه باز داشته مشغول بعالم تجرد خود و ادراک کمالات کرداند مفرح حقیقی است و هر چه باعث ادراک لذات خارجی و محسوسه بحسب تقاضای هر یک از قوتها گردد مفرح مجازی و در ان چون اسباب مجتمع باشد تفریح اشد خواهد بود و مثل جمیع صحت مزاج و عدم اخلاط ردیه چونکه با شنیدن سامعه ملایمات قوت سمع و دیدن مقبول باصره و آشامیدن لذیذ ذایقه و بوئیدن ملایمات شامه و احساس کیفیات معتدله لامسه و ادراک صور جزئیه حس مشترک و خیال و دریافت معانی جزئیه موافقه و هم و ترکیب مناسبه متخیله و ادراک حفظ معانی جزئیه مانوسه حافظه و صحت قوتهای باطنه و متحرکه و قوتهای غاذیه و مولده پس در تفریح مفرحات وجود امور مذکوره شرطست و بحسب تفاوت اشخاص تقویت قوتهای مزبوره متفاوت و لهذا مفرحات متعدده ترکیب یافته است مفرح یاقوتی شیخ ابو علی که در ادویه قلبی ذکر کرده و ثانی الواقع

ترکیب بسیار شریف است و مکرر فقیر و والد مرحوم تجربه نموده باشد که تصرفی در زیادتی و کمی موافق جمیع اقربات
جهة توحش سوداوی و مالیخولیا و تفریح و نشاط و تقویت اعضای رئیسه و جهة ناقهین و اکثر امراض مع خفقان
نهایت نافع قرصها و معجونها استعمال میتوان کرد که کهربا بسد مروارید از هر یک یکدرم و نیم ابریشم مقرض
سرطان نهری محرق از هر یک یکمثقال و یکدانگ نقره طلا و دوانگ لسان الثور یکدرم یاقوت یکدرم بزر بالنگ
بزر بادرنجبویه بزر بادروج از هر یک سه درم جنبین عود و حجر ارمنی مغسول لاجورد مغسول مصطکی سلیخه دارچینی
زعفران سنبل بسباسه قاقله کبار از هر یک یکمثقال افتیمون یکدرم و نیم اسطوخودوس سه درم جدوار یکمثقال
و اگر نباشد زرنباد و عوض او بقدر سه مثقال کنند درونج رومی دو مثقال بزر کاسنی پنج درم بزر خیار چهار درم
ترنجبین ده درم گل سرخ یکدرم مشک دو مثقال کافور عنبر سنبل ساذج از هر یک دو درم این ادویه را با عسل
و خمیر است که قرص کنند و گاهی بعسل ترکیب کنند و هر نوع که سازند برای معتدل المزاج تغیر نمیدهند و اگر
خواهند که بعد از تخمیر و امتزاج استعمال سازند در پنج مثقال افیون و پنج مثقال جندبیدستر هر دو با هم سوده
داخل معجون نمایند و درین زمان البته بعد از شش ماه استعمال سازند و غرض از دخال افیون حفظ مزاج
مرکبست و ادخال جند جهة اصلاح افیونست که مرکب باز بعد از دخان افیون بر اعتدال خود باقی بود
و اگر کسی را سوء المزاج حار غالب باشد باید که مشک و زعفران این ترکیب را نیم مثقال کنند و افیون کم کرده
بدل آن چهار درم سنای مکی قسط یکدرم شاهتره یکمثقال و نیم کنند و درین ترکیب ده درم گل سرخ و شش درم
خرفه و پنج درم طباشیر ده درم بزر کاهو و سه درم صندل داخل نمایند و باقی ادویه بحال خود بگذارند
و بدستور قرص سازند یا معجون کنند و اگر کسی را سوء المزاج بارد غالب باشد واجب بود که درین ادویه
قشور جوز بوا کبابه است و قشور اترج عود بلسان فلفل زنجبیل از هر یک سه درم جندبیدستر دو مثقال
وزن کافور نصف مثقال کنند و اگر صاحب مزاج حار باشد یک شربت ازین ترکیب با یکمثقال طباشیر و رب بیگ بخورد

ادیه

و حب مزاج بارد شربتی ازان با طبوخی چند بخورد و کافیست و احتیاج تغیر و تبدیل اصل این نسخه نیست و مرحوم
حکیم محمد باقر میگوید که من بعضی از ملوک را علاج کرده ام در مرض مالیخولیا که متحیر با بیناشدن بود باین معجون در
نسخه معتدل المزاج ترکیب یکمثقال یاقوت رمانی اضافه کردم و نفع عظیم مشاهده نموده شد و وحشت و تقویت
معده و اشتها و هضم طعام را نافعست و موی را سیاه دارد و رنگ رخسار نیکو گرداند مفرح حار جهة خفقان حار
و مالیخولیا و وحشت و تقویت معده و اشتها و هضم طعام نافعست و موی را سیاه گرداند و رنگ رخسار را
نیکو سازد ص بادرنجبویه قشور اترج قرنفل قرفه زعفران مصطکی جوز بوا قاقله کبار نارمشک سک المسک
همچنین زرنباد درونج بزر فرنجمشک بالسویه از هر یک دو جزو مشک عنبر نصف جزو هلیله کابلی بیست عدد
آمله سی عدد در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید بعد از ان صاف کرده یک رطل عسل بریزند و بجوشانند
تا آب بسوزد و عسل بماند بعد از ان عسل را سه برابر ادویه کرده بسرشند شربت یکدرم تا دو درم و این نسخه
انفع از نوشدارو است برای سرد و تر مرطوبین مفرح بارد که مسمی بمفرح سیب است از تالیف حقیر که جهة سدر
و دوار و منع بخار نهایت مجربست ص گل سرخ دو مثقال زرشک بیدانه قرنفل از هر یک سه مثقال صندل سفید
طباشیر گل ارمنی بادرنجبویه پوست بیرون پسته پوست ترنج از هر یک دو مثقال کشنیز خشک بزر خرفه
گل گاوزبان از هر یک پنج مثقال با صد مثقال شربت سیب بسرشند شربتی دو مثقال طلا و نقره محلول از
هر یک یکمثقال آمله پنج مثقال کافور هر معدنی یکمثقال عنبر نیم مثقال و در بعضی مزاج اضافه میشود و آنزمان شربت
سیب یکصد مثقال میتوان کرد مفرح بارد از ادویه قلبیه شیخ الرئیس و حقیر مکرر تجربه نموده جهة محرورین بسیار
نافع است و بهمه جهة بهتر از دواء المسک بارد و یاقوتی است و جهة ناقهین و تپ دق و خفقان حار و دفع
بخار سوداوی سوخته نهایت موثر است ص بزر کاهو بزر خرفه مغز تخم کدو بزر خیار از هر یک سه مثقال
بزر خرفه سه مثقال لولو بسد کهربا سرطان نهری محرق ابریشم مقرض از هر یک یکمثقال صندل سفید دو مثقال

درونج زرنباد و بهمن سفید عود از هر یک یکمثقال و دو دانگ صندل طباشیر از هر یک دو مثقال گل سرخ پنج مثقال زعفران
نیم مثقال کافور یکمثقال مشک دو دانگی عنبر دو دانگ لسان الثور سه مثقال و نیم رب که یکمثقال اگر یافت نشود دو مثقال
حب کدو بمکان او داخل کنند و دو مثقال صندل احمر کنند ادویه را کوفته قرص سازند یا معجون نمایند برب سیب و انار
و به بالسویه بقدر آنچه ادویه را معجون توان ساخت مفرح موسی سنبری از حکمای فرس مفرح و مقوی و ساده است
اجساد او با ارواح و نافعست مطلق امزجه را در هر وقت اعاده میکند قوای ساقطه را و ارواحی که نقصان
یافته باشد بمرض یا بسهل یا بسم یا بغیر اینها و جهة خفقان و رعشه و استسقا و یرقان و سوء الهضم و برای تحلیل
باه نافع و ساکن میکند درد نقرس و درد مفاصل را و معتدلست و بعضی گویند گرم است در اول و نیافته ام
در وی ضرری چیزی صفت زرنباد و درونج بهمنین درنجویه از هر یک ده مثقال قرنفل خشک شش مثقال و نیم عود قماری
از هر یک پنج مثقال نعناع خشک سوسن برد آزاد چینی کنجد مقشر جوز بوا نقره محلول کهربا زعفران از هر یک دو مثقال
بسباسه یاقوت از هر یک یکمثقال بعد از سحق بلیغ ادویه غیر معدنی او را در شش مثقال بموجب آب گلاب
شانزده مثقال عرق بید مشک آب سیب آب مرزنجوش آب گاوزبان از هر یک شانزده مثقال در چهار
یکشب بخیسانند و در زمستان دو شب بر دویست و پنجاه مثقال عسل کف گرفته که سه وزن ادویه است
بوزن در آورند بعد از آن دویست و پنجاه مثقال شیر تازه بخورد عسل دهند و بدستور با عسل که بیست و
پنج مثقال باشد روغن بنفشه بادام بجوشانند تا منعقد گردد بعد از آن از سر آتش بزیر آورده ادویه را
اضافه نمایند و باز در آتش نرمی اندکی گذاشته بجوشانند و یکشب در پاتیل بگذارند و اگر روز دیگر مشاهده
نمایند که آبی با او هست بگذارند بآتش نرمی که بجوشش نیامده آب بخار بر طرف شود آنگاه ادویه
معدنی را که نقره و کاه ربا و یاقوت است اضافه کنند و شیخ مولف نفیسی میفرماید که پادزهر اگر معدنی باشد
دو مثقال و اگر حیوانی باشد دوازده قیراط در گلاب حل نموده تنقیه نمایند یکدرم او در شربت ط

برابری با یک من خمر کند و با وجود سلامت حس و صحت ادراک و قدر شربت تا دو مثقال و قوتش تا یکسال
باقیست برای حفظ صحت ناشتا و برای قوت باه شب و بجهة سموم با آب رازیانه و جهة خفقان با عرق
گاوزبان تناول نمایند مفرح جالینوس معروف بطرخس یعنی جبار القلب برای خفقان حار و صعود ابخره
بدماغ و صدر و دوار و صرع و شقیقه و مالیخولیا و خمر و تشنگی و قطع خون و کابت سموم نافع و گرم است
در درجه سیوم و خشک در اول حس آمده در شیر خیسانیده یکهفته در گلاب سه روز بگذارند گل گاوزبان
بزرخرفه از هر یک بیست مثقال صندل سفید و سرخ و زرد پوست بیخ رازیانه سنبل الطیب از هر یک ده مثقال
بهمن سفید دارچینی کشنیز خشک طباشیر پوست نارنج و ترنج ابریشم مقرض کهربا از هر یک پنج مثقال
مرجان مروارید از هر یک سه مثقال طلای محلول و نقره محلول یاقوت زمرد از هر یک دو مثقال با شربت
سیب و شربت ریباس و شربت انارین از هر یک بوزن ببرشند مفرح اعظم معتدلست و بهترین
مفرحات و موافق و معتدل جمیع امزجه و شکننده تندی خون و دافع جمیع اخلاط فاسده و صاف کننده
خون و مقوی اعضای رئیسه و حواس و غیره و زیاده کننده فهم و حفظ و بر طرف میکند اعیا و کسالت
و بلادت و توحش او نفخ را تحلیل می برد و مقوی اشتها و باه و رافع اقسام کرم و خفقان و مالیخولیا
و وسواس و برسام بغایت عجیب النفع است و جلیل القدر و چون اضافه کنند یاقوت و غیره احجار را
تا سیم میشود معجون یاقوت مخلص از وبا و طاعون و آتشک میدارد طلا نمودن آن با روغن بنفشه این سازد
از وبا و طاعون و حقیر مکرر تجربه نموده در جمیع مراتب معتدلست و موافق اکثر امزجه و قریب الاعتدالست
و بجهة رفع صرع و جنون و ضعف دل و توحش بغایت مجربست و بهیچ وجه او حافظ صحت و بهترین
مفرحاتست مع شاهتره با درنجویه گل گاوزبان تنبول از هر یک ده مثقال بهمنین از هر یک پنج مثقال
لاجورد عنبر مغسول طباشیر گل مختوم و حقیر بدل آن گلی که از داغستان می آورند و مشهور است داخل کرده

واثر نش او نیز از گل مختوم شاهج نموده زعفران درونج زرنباد کبابه زرنب از هر یک سه مثقال هلیله
کابلی ابریشم مقرض صندل سفید پوست بیرون پسته از هر یک دو مثقال مرجان مروارید کهربا بسد
از هر یک یکمثقال دانه هیل دو مثقال عود دو نیم مثقال ورق طلا و نقره و یاقوت سرخ از هر یک دو مثقال
وحقیر تجربه بغیر طلا و نقره نموده ادویه را کوفته و بیخته شکر سفید صد و پنجاه مثقال با آب به شیرین و سیب
شیرین و شربت ریباس و گلاب و انار میخوش و آب ترشی ترنج و اگر نباشد آب لیمو و آب زرشک از هر یک
بیست و سه مثقال بقوام آورده بسرشند **مفرح ملوکی** از کناش بختیشوع جهة تلطیف اخلاط و انعاش ارواح
و بسط نفس و تقویت بدن نافعست گرم و خشک در دوم و توتش تا هفت سال باقیست و شربتش
تا دو مثقال با دار الورد بادار ریباس **ص** قاقله صغار و کبار از هر یک ده مثقال زرنباد زرنب
درونج قرنفل عود ناتخواه نارمشک سلیخه اسارون از هر یک پنج مثقال سنبل ساذج حماما رازیانه
دارفلفل از هر یک دو مثقال مروارید سفید دربست ناسفته یاقوت احمر ورق طلا از هر یک دو مثقال
زعفران یک درم مصطکی یکمثقال ورق نقره نیم مثقال فلفل ابیض نیم مثقال همه را در گلاب خیسانیده سه روز پس از
سرشتن وصل را بر بالای آتش گذاشته مثل او عرق دارچینی و تمام و مرزنجوش تنقیه نماید و از آتش گرفته
با ادویه بسرشند **مفرح سهل الوجود** جهة رفع خفقان و غشی و سقوط قوای و صداع مزمن و امراض جگر و توحش
و تبهای عفنی را نافع و درین مفرح سرور ترکیه بسیار است و خون را صاف میکند و کسل و بلادت را زایل میکند
و توتش تا یکسال باقیست شربتش یکوقیه آب شیرین ده رطل که در وی اطفای آهن تافته شده باشد و طلا و نقره
بقدریکه میسر آید **ص** قرنفل بسباسه افتیمون قاقله کبار صندل سرخ از هر یک هفت مثقال کوفته در خرقه بسته
با سی درم ابریشم خام بگذارند در آب تا ده روز پس بجوشانند تا ربع بماند پس صاف کرده مثل او شکر
و مثل او آب سیب یا شربت سیب بقوام آورند و اضافه کنند برادو بزر ریحان و بزر بادرنجبویه از هر یک ده مثقال

و از آتش بردارند **مفرح ابریشم** جهة رفع خلط سوداوی و بلغم لزج و تنقیه دماغ از ابخره و تقویت حواس
و زیادتی سرور نشاط بالذات و بالعرض بتحلیل ریاح غلیظه و زیادتی هضم نافعست و گرم است در اول و در یبوست
معتدل او توتش تا سه سال باقیست شربتش ده درم **ص** افتیمون اسطوخودوس حب بلسان کبابه سلیخه اسارون
قرنفل از هر یک چهار مثقال زرنباد درونج مروارید ناسفته مرجان کهربا بهمنین سنبل قاقله کبار قرفه چندا از هر یک
سه درم حریر محرق دو درم زنجبیل دار فلفل مشک از هر یک یک درم با عسل کف گرفته بسرشند و حقیر یکوزن اجزای
این مفرح را بغیر از چند با مفرح سهل الوجود سابق بقدر دو وزن شربته بازیادتی فادزهر معدنی سه مثقال عنبر
دو مثقال ورق طلا یکمثقال ورق نقره دو مثقال و در آنها بعد لیت و شاهج نموده و مسمی بمفرح ابریشم کرده و در رفع
اقسام مالیخولیا بشرط مداومت مجربست و اصلا تخلف نمیکند **مفرح حار** کثیر المنافع جهة امراض بارده هر قسمی که
باشد و جهة جنون و وسواس و تقویت اعضای رئیسه و تفتیح سده و بهیت نافع گرم در سیوم خشک در دوم و توتش
تا دو سال باقیست و شربتش تا یکمثقال **ص** اشنه اظفار الطیب نارمشک زنجبیل بسباسه قرفه قرنفل دارچینی
سنبل الطیب از هر یک مثل نصف اجزا مصطکی زعفران از هر یک یکوزن ربع اجزا با عسل بسرشند **مفرح بارد**
جهة اصلاح امراض حاره و تنقیه ابخره و تعدیل مزاج جگر و گرده در سیوم سرد و توتش تا دو سال باقیست شربتش
تا دو مثقال **ص** خشخاش سفید کشنیز خشک بزر خرفه از هر یک سه مثقال طباشیر گل سرخ لسان الثور از هر یک یکمثقال
و نیم عصاره زرشک طین مختوم از هر یک یکمثقال با عسل و هلیله کابلی بسرشند **مفرح لؤلؤی** موافق محرورین
و جهة خفقان و ضعف دل و وسواس سودمند بود و جگر و گرده و مغز را قوت بخشد و لون را بغایت سودمند بود
و صاف کند و نشاط آورد و قوت دل بخشد **ص** مروارید ناسفته بسد یاقوت از هر یک شش ماشه کهربا چهار ماشه
و نیم مثقال گل سرخ طباشیر خشخاش سفید پوست بیرون پسته از هر یک شش ماشه بهمن سفید و سرخ
گل گاوزبان زرشک میلانه درونج عقربی مصطکی رومی ورق نقره از هر یک ماشه ابریشم مقرض زعفران

ورق طلا ثعلب از هر یک دو ماشه کشنیز خشک یک ماشه آمله مقشر یکمثقال صندل سفید و سرخ تخم کاهو پوست ترنج
از هر یک یک و نیم درم عنبر اشهب یک ماشه تخم کاسنی دو نیم درم آب سیب شیرین آب سیب ترش آب
شیرین عرق بید مشک گلاب عرق گاوزبان از هر یک بیست مثقال نبات سفید هشتاد مثقال شربت یکمثقال
مفرح دیگر زمردی بارد از اختراع حقیر جهة امراض حاره و در منع بخار سوداوی و تعدیل مزاج جگر و اعضای
رئیسه و نزلات حاره نهایت نافع ص آمله که بگلاب پرورده باشند خشخاش سفید بزر خرفه کشنیز خشک از هر یک
بیست مثقال مغز بزر هندوانه بزر خیار بزرگ کدو گل مختوم یا داغستانی ابریشم بهمنین پوست ترنج گل گاوزبان
فادزهر معدنی طباشیر از هر یک پنج مثقال عصاره زرشک بزر کاهوی مقشر نشاسته گل سرخ گشنیز نیلوفر
از هر یک دو مثقال زمرد و ورق نقره از هر یک دو مثقال مشک کافور از هر یک نیم مثقال عنبر یکمثقال با شیره ترنجبین و
شیرخشت و شربت سیب و امثال آن چهارصد مثقال ابرشند و در بعضی از نسخه مروارید که با مرجان از هر یک
چهار مثقال و ورق طلا عنبر از هر یک دو مثقال اضافه نموده است **باب دوم در اقسام حبوب** و آن از اختراع
قدماست و منقسم باقسام معاجین است و سهل او را تا دو سه ماه قوت باقیست و بعد از آن ضعیف میشود
و بهی و مقوی آن مشتمل بر ادویه کبار و ذو الخاصیة باشند تا یکسال و افیون دار تا دو سال و آنچه مشتمل بر ادویه
کبار نباشد بعد از یکماه ضعیف میشود **حب نارمشک** سهل و سریع الاثر است برای تحلیل ریاح و تقویت معده
و رفع قولنج و درد معده که از احتباس طبع باشد نهایت مجرب است و یکعدد شش یکبار اسهال میفرماید
ص مصطکی زنجبیل دارچینی قرنفل فلفل دارفلفل نارمشک از هر یک یکمثقال و یکدانگ سقمونیای مشوی شکر طبرزد
از هر یک هفت مثقال **حب ریوند** جهة استسقای زقی که با حرارت باشد ص ریوند عصاره غافت تخم کاسنی
غاریقون بازریون قدر شربت او یکدرم و نیم **حب الذهب** و این موسوم است بحب الصبر از تراکیب رئیس الفضلا
حسین بن عبد الله بن سیناست جهة حفظ صحت و تنقیه اخلاط ثلثه از سر و بدن و تفتیح سدد و عسر النفس و درد پهلو

باب دوم در اقسام حبوب

و پشت پا و تندی باصره و هضم طعام و ادرار و رفع بخارها و بالجمله مداومت او مستغنی است از جمیع ادویه
قدر شربت تا دو مثقال ص صبر سقطری بیست درم هلیله کابلی ده درم گل احمر پنج درم سقمونیا زعفران مصطکی
کثیرای سفید از هر یک درمی عنبر ورق طلا از هر یک چهار قیراط مرجان مروارید یاقوت سرخ از هر یک
سه قیراط مولف تذکره جهة بلغمی و اصحاب ریاح عود سنبل الطیب اسارون از هر یک چهار درم اضافه نموده
و جهة مفاصل و عرق النسا و مثل آنها غاریقون اشق تربد ازروغن بادام چرب کرده عاقرقرحا سورنجان
انزروت از هر یک درم و جهة صفراویین با اصل نسخه هلیله زرد بنفشه از هر یک پنج مثقال و برای بخار سر [illegible]
کشنیز از هر یک پنج درم و جهة ضعف جگر طباشیر گل سرخ تخم کشنیز و جهة سودا با اصل نسخه لاجورد یا حجر ارمنی
نیم درم ادویه را کوفته با گلاب و عرق بید و کرفس و رازیانج حب سازند و قوت این تا دو سال باقیست
حب جهة بحة الصوت یعنی گرفتگی آواز مشترکست بجمیع اصناف آن ص مغز بادام مغز باقلا مغز بهدانه
کثیرا نبات صمغ عربی تخم خشخاش و رب السوس مساوی بکوبند و بلعاب بهدانه یا بلعاب اسبغول سرشته
مقدار نخود حب سازند و شب و روز در دهن نگاه دارند **حب الایارج** منسوب بایارج سویه نافعست جهة امراض
دماغی خصوصا بلغمی و تنقیه دماغ کند و تندی باصره بیفزاید ص ایارج فیقرا شش درم هلیله زرد پنج درم
تربد چهار درم افیون ملح هندی از هر یک دو درم و نیم غاریقون دو درم شحم حنظل یکدرم و در صفراوی سقمونیا
بقدر حاجت اضافه نمایند و قوتش تا دو سال باقیست شربت یکمثقال **حب اصطمخیقون** یعنی منقی اخلاط بارده و برای
حفظ صحت و رفع وسواس و امراض سوداویه و خفقان و ضعف معده و کرده نافعست ص صبر یازده مثقال
بسفایج افتیمون از هر یک شش مثقال سقمونیا غاریقون شحم حنظل از هر یک سه مثقال سلیخه سنبل زعفران حب بلسان
ملح هندی وج اسارون عصاره افسنتین عود مصطکی پنج مثقال اذخر زراوند مدحرج دارچینی از هر یک یکمثقال
و در بعضی اوقات ایارج زیاده میکنند و در بعضی نسخه هلیله و تربد زیاده میکنند **حب النفط** منسوب بجالینوس است

و آن قوی الفعل و نافع است برای هر مرض بارد مثل فالج و لقوه و بادها و نقرس و قولنج و امراض معده و عرق
النسا و مفاصل و توقف شربتش تا دو سال باقیست و شربتش تا دو درم و رازی نقل کرده که مضر جگر است و مصلح او
زبیب و اسحاق گوید که تفتیح بواسیر میکند و مولف تذکره برین است که این اصح است از اول و مصلح او کثیرا
و ماء العناب است **نسخه** صبر پانزده درم هلیله زرد و تخم حرمل افتیمون صمغ سداب و اگر یافته نشود دو چندان
اشق جاوشیر مقل سکبینج تخم حنظل جند بیدستر انزروت از هر یک هفت درم و در بعضی نسخه تربد اصل السوسن
از هر یک هفت درم کرده اند و اگر افراط بلغم نباشد نباید کرد و اگر سودا زیاده نباشد همچنین افتیمون را
داخل نباید کرد و اگر حلتیت و حب الغار اضافه کنند در صورتیکه مریض با تب نباشد جایز است ادویه را با نفط
سفید حب سازند و اگر شیطرج و قاقله و بوزیدان و سورنجان و ایارج از هر یک پنج درم داخل نمایند برای
اوجاع بارده خصوصا نقرس نفع عظیم دارد **حب السعال** از صاحب تذکره است و مجرب دانسته که در دهان
نگاه دارند **نسخه** بزر کدو بزر خیارین بزر خربزه بزر خشخاش از هر یک یکجزو نشاسته صمغ عربی کثیرا
رب السوس زعفران بزر خرفه بادام شیرین بادام تلخ فستق حب صنوبر انیسون بزر کتان از هر یک
نصف جزو حب سازند اگر درشتی سینه و قروح باشد باید که اضافه کنند تربد چهار جزو حلبه سه جزو زوفا دو جزو
و نیم پرسیاوشان دو جزو و اگر با او تبی باشد پس گل ارمنی و گل مختوم از هر یک سه جزو همه را با مثل وزن
این ادویه شکر بلعاب بزر مرو بزر قطونا و ریحان و روغن بنفشه حبها سازند و اگر بعصاره رب سوس معجون
سازند در تلیین طبع و صاف کردن آواز ابلغ خواهد بود **حب کوکنا نافعست جهت امراضی که مو بریزد** مثل جذام و داء الثعلب
و داء الحیه و اخراج فضول غلیظه و داء الفیل و قوت او تا دو سال باقیست گرم است در دوم و خشک است
در اول و شربتش تا یکمثقال است با آب گرم و مضر جگر و مصلحش انیسون و مضر گرده و مصلحش کثیرا **نسخه**
تربد دوازده مثقال صبر دوازده مثقال افتیمون چهار مثقال بسفایج انزروت از هر یک سه مثقال عصاره

افسنتین

افسنتین ملح هندی تخم حنظل سقمونیا از هر یک دو درم با آب حب سازند **حب المدبران طویل** برنگ مقشر هلیله زرد
ملح از هر یک پنج مثقال تربد سه مثقال فانید مثل ادویه شربتش شش درم با آب گرم **حب قوقایا** مستعمل ابوی رحمة الله
نسخه ایارج فیقرا تخم حنظل سقمونیا هلیله زرد اسطوخودوس تربد حب ساخته یکمثقال و نیم بخورد **حب قوقایا نوع دیگر**
جهت تنقیه دماغ و امراض بارده آن نهایت مجربست قوقایا بلغت یونانی بمعنی حاق وسط الراس است و چون این حب
جذب مواد از آنجا میکند مسمی باین اسم شده **نسخه** صبر افسنتین مصطکی غاریقون بالسویه از هر یک یکجزو تخم حنظل
سقمونیا از هر یک نیم جزو **حب منتن** جهت فالج و رعشه و امراض بلغمی نهایت نافع است **نسخه** ایارج فیقرا ده مثقال
قنطوریون عصاره قثاء الحمار فرفیون جندبیدستر فلفل تخم حنظل سقمونیا حلتیت سکبینج جاوشیر شیطرج خردل از
هر یک یکمثقال صمغ را در آب سداب حل کرده حبها سازند و دو مثقال و نیم قدر شربتست **حب افتیمون** جهت اخراج
سودا کسی که قادر بر شرب مطبوخ نباشد **نسخه** افتیمون دو مثقال بسفایج غاریقون از هر یک دو مثقال خربق اسود ملح هندی
از هر یک پنج مثقال اسطوخودوس هفت مثقال ایارج دو مثقال شربت دو مثقال **حب الشبیار** این حب را شبیار
از جهة نامند که وقت استعمال آن شبست برای تنقیه سر و دل از سودا که متولد از بلغم باشد **نسخه** تربد افتیمون غاریقون
اسطوخودوس هلیله کابلی از هر یک یکجزو ایارج فیقرا یکجزو و نیم عود هندی نیم جزو شربت از یکمثقال تا دو درهم
حب الشبیار نوع دیگر برای تنقیه دماغ و قلب از سودائیکه متولد از صفرا بود **نسخه** تربد افتیمون سنای مکی شاهتره
از هر یک یکجزو هلیله زرد دو جزو و ثلث صبر دو جزو لاجورد ثلث جزو گل سرخ مثل او مصطکی یکجزو و دو ثلث
با آب سیب شیرین حبها سازند شربت تا چهار درهم **حب الشبیار نوع دیگر** جهت تنقیه دماغ و دل از سودا که از
نفس سودا بهم رسیده باشد **نسخه** هلیله کابلی افتیمون از هر یک یکجزو فیقرا یکجزو و نیم اسطوخودوس دو ثلث جزو
تخم حنظل یکجزو خربق اسود ربع جزو مصطکی عود بسفایج از هر یک نیم جزو حجر ارمنی مغسول ثلث جزو با آب سیب شیرین
حبها سازند شربت از یکدرم تا یکمثقال **حب جهت سپرز** مجربست با ماء العسل و امثال آن بنوشند منقول از تذکره

ص پوست بیخ کبر ریوند صبر زرد مرجان سوخته بزرالکرفس غاریقون ملح هندی با عرق بید حبها سازند شربت یک مثقال
حب المقل از مجربات مرحوم ابوی برای صاحب بواسیر که احتقال الطبیعت در وی باشد مجربست ص آمله پوست هلیله زرد
هلیله سیاه هلیله کابلی بلیله بزرکند نا از هر یک پنج جزو مقل ازرق چهار جزو مقل را نیکو کوفته در آب کند تا
تا شب بخیسانند و در روز دیگر در هاون بکوبند که بطریق مرهم شود و ادویه را دران سرشته حبها مقدار نخودی
بسازند و هر روز در خلای معده نه عدد تا پانزده عدد فرو برند و از خبرهای سوداوی اجتناب نماید
حب الفالج از تالیف والد مرحوم جهة کسی که در جانب راست او فالج هم رسیده باشد و قادر بر تکلم نباشد و زبانش
ثقل هم رسانیده باشد مجربست ص تربد سفید شش مثقال سورنجان حب النیل از هر یک سه مثقال ایارج فیقرا شش مثقال
شحم حنظل دو مثقال شیطرج بوزیدان وج عاقرقرحا دارفلفل از هر یک یکمثقال و نیم سکبینج جاوشیر مقل ازرق
فرفیون جند از هر یک یکمثقال ادویه را کوفته و بیخته و صموغ را در آب کند تا حل کرده با ادویه بسرشند
و حبها سازند شربت سه درم با آب گرم حب الافاویه الکبیر الصبر جهة مرة السوداء و صفرا و بلغم متولده
در معده و غشی که از و عارض شود ص دارچینی قصب الذریره حب البلسان فقاح الاذخر سلیخه قرفه از هر یک
ده اوقیه نیکوب ساخته بیست و دو رطل آب باران در وی ریخته بجوشند تا نصف باقی ماند بعد از ان صبر سقوطری
یک رطل بگیرند و بدین آب بشویند و صاف کنند و دو مرتبه یا سه مرتبه تا باقی نماند ثفلی از صبر که احتیاج باشد باز
پس در آفتاب خشک کرده از هر یک زعفران و مصطکی و مرصاف یک اوقیه در ورنگه مثل نخود حبها سازند بعد از آنکه
در آب خمیر کرده باشند قدر شربت سه درم با آب گرم حب الشیطرج جهة درد مفاصل و عصب و فالج و لقوه و اعصاب
طلب ص تربد ده درم صبر بیست درم زنجبیل خردل سفید از هر یک ده درم دارفلفل فلفل عاقرقرحا از هر یک یکدرم
شیطرج هندی ملح هندی وج از هر یک ده درم فانید چهار درم با آب گلم حبها سازند شربتش دو درم
و نیم تا سه درم با آب گرم حب الربع هلیله کابلی افتیمون از هر یک چهار درم عصاره غافث عصاره افسنتین

از هر یک

از هر یک دو درم صبر یکدرم با آبکیر از بادران جوشانیده باشند و صاف کرده باشند حبهای بزرگ بسازند قدر شربت
دو درم تا سه درم حب حلتیت الربع هلیله زرد عصاره غافث افسنتین از هر یک ده درم حرف یکدرم حلتیت
نیم درم با آب حبها سازند شربتش یکدرم با آب گرم حب النجاح جهة اسهال صفراوی مخلوط ببلغم و زرداب ص
صبر بیست دو درم افتیمون دوازده درم سقمونیا سه درم سنبل سلیخه تربد مصطکی از هر یک چهار درم زعفران سه درم
غاریقون شش درم حماما یکدرم با آب حبها بسازند شربتش دو درم با آب گرم حب سکبینج از جالینوس جهة
امراض بارده و استسقا و قولنج و لقوه و فالج ص هلیلجات از هر سه آمله از هر یک شش درم مقل چهار درم زنجبیل
دارچینی از هر یک پنج مثقال فلفل دارفلفل اسارون از هر یک سه مثقال تخم کرفس نانخواه وج سلیخه از هر یک دو مثقال
شیطرج حب البلسان مقل را کوفته و آب کند تا برآورده پاشیده یکوتیه و باقی ادویه را با آن مخلوط سازند و بمقدار
فلفل حبها سازند شربت یکمثقال و نیم تا دو مثقال با آب نیم گرم وقت خواب باید قبل از استعمال و بعد از استعمال
یک روز پرهیز نمایند حب قیصر که حب ذهب نیز گویند از معالجات بقراطی جهة تنقیه معده از رطوبات و تقویت آن
و چون تناول کنند بعد از طعام هر روز یکبار از رطوبات لزج اخراج میفرماید و معده را ضعیف نمیکند ص
نانخواه زیره کرمانی کرویا انیسون هلیله سیاه ملح نفطی از هر یک یکدرم مصطکی سه درم صبر شش درم با آب
ورق اترج خمیر کرده حبها سازند هر حبی یک دانک تا دو دانک حب الدیدان الطوال و حب القرع ص
کیل دارو ده درم فلفل سفید برنک کابلی قشر قنبیل ملح هندی از هر یک پنج درم ترمس شش درم تربد پانزده درم
شیح دو درم قسط مرصاف از هر یک هفت درم شربت پنج درم با آب گرم راس تر حب [illegible]
ص قبرا چهار ده درم افتیمون چهار درم حجر ارمنی لاجورد غیر مغسول غاریقون از هر یک ده درم سقمونیا یکدرم
قرنفل بکری بیست عدد با آب شیرین حب کرده شربت هر هفته یکمثقال حب عرق النسا حقیر تجربه نموده
و بسیار موثر یافته و از ای گویند که در ساعت رفع نماید و چندان بغیر از هیران که یکسال این آزار داشتند و ممکن

نموده است ایشان را از جا بجا گردانیدن باین حب معالجه نموده ام و پنج شش نوبت اطلاق صفرا باید و مجموع
یک شب شربت ص صبر هلیله زرد و سورنجان از هر یک یکدرم گجها سازند حب لاجورد جهة اسهال صفراوی غلیظ
و سودا و بلغم از مخترعات حقیر است ص لاجورد غیر مغسول دو مثقال مصطکی دو مثقال گل سرخ نیم مثقال
پوست هلیله زرد و هلیله کابلی غاریقون سفید تربد مجوف سنای مکی گل بنفشه افتیمون از هر یک دو مثقال
بسفایج اسطوخودوس از هر یک یکمثقال عود قماری کثیرا از هر یک نیم مثقال با آب سیب حب سازند از دو مثقال
تا سه مثقال بخورند حب جیپال منقول از حکمای هند جهة اخراج بلغم و صفرای سوخته محی و قلیلی از سودا و رطوبت
غلیظه از عمق بدن موثر و عمل آن بقی و اسهال است ص حب السلاطین مدبر که در دستورات مذکور شده هلیله
سیاه از هر یک یک حبه و مساوی هم آرد برنج سفید برابر هر دو نرم کوبیده با آب لیمو یا آب غوره حب نمایند
بقدر فندقی و یکعدد را کوبیده در دوغ تازه حل کرده و بالای آن نخود آب و شوربای چرب بخورند حب مسهل
جهة حمیات و رفع صفرا بغایت نافع است منقول از حاوی کبیر ص عصاره غافث عصاره افسنتین مصطکی هلیله
زرد گل سرخ مساوی از هر یک جزوی صبر سه جزو سقمونیا ثلث جزو شربت یکدرم و نیم تا دو درم با آب مطبوخ
شاهتره و هلیله زرد حب قرص افعی جهة تقویت باه ص خصیة الثعلب خولنجان پنیرمایه بختر اجزای قرص افعی
زنجبیل خردل اهر کشن خرما با گلاب حب سازند حب نشاط از تالیف مرحوم ابوی ص اسارون سنبل الطیب
زعفران مصطکی از هر یک دو مثقال زرنباد و حب الغار عاقرقرحا قرنفل صمغ عربی از هر یک یکمثقال بزرالبنج
فلفل از هر یک سه مثقال افیون پنج مثقال فرفیون نیم مثقال بزر کرفس دارچینی ریوند از هر یک دو مثقال بسباسه
یکمثقال با گلاب حب سازند حب نشاط جهة سرفه حاره و نزله و سل و قوت هاضمه و نشاط و باه مجرد بدن و منع
اسهال و تعدیل مزاج سوداوی نافع و از تالیف حقیر است ص کثیرا صمغ عربی رب السوس نشاسته
از هر یک پنج مثقال افیون هفت مثقال حب الحلب مروارید کهربا یاقوت از هر یک یکمثقال با لعاب به دانه

حب سازند خشک دانکی گاهی اضافه میشود حب نزله از حکیم محمد باقر تاب ثراه ص زعفران افیون بزرالبنج
صمغ عربی بزر کاهو تخم لفاح رب السوس نشاسته از هر یک پنج مثقال حب جدوار از مستاخرین این زمان
بوده در تقویت باه و هاضمه و ضعف معده نهایت نافع است ص جدوار مروارید دارفلفل بزرالبنج از
هر یک یکمثقال بزر بالنگو عود قماری قرنفل کبابه قرفه فلفل از هر یک دو مثقال خصیة الثعلب شقاقل از هر یک
سه مثقال زعفران نیم مثقال نرم صلایه نموده قند سفید ده مثقال بقوام آورده حب سازند شربت نیم مثقال
حب سعال که از برودت و رطوبت باشد مجربست و منقول از مجربات ایلاقی ص صبر سایله مر صافی کندر
از هر یک یکدرم افیون ربع درم حبها سازند و شربت یکدانگ حب السعال از برای صداع و سرفه و
ضیق النفس و تب مزمن و نزله و زکام حار تخصیص جهة سرفه رطب حار ص تخم کاهو خشخاش سفید مغز تخم کدو
مغز خیار مغز به دانه شیرین از هر یک شش ماشه کثیرا رب السوس صمغ عربی نشاسته از هر یک چهار ماشه
صندل سرخ سه ماشه افیون یک ماشه زعفران نیم ماشه با لعاب اسفغول حب بسته بقدر نخودی صبح یک حب
و در وقت خواب یک حب استعمال نمایند حب جهة سرفه یابس و حار ص نشاسته تخم خطمی تخم خبازی
مغز به دانه شیرین گل بنفشه شکر طبرزد اجزا مساوی کوبیده با لعاب اسفغول بقدر فندق کوچکی حب بسته
در دهن نگاه دارند حب سعال و نزله و صداع حار ص اصل السوس کثیرا صمغ عربی خشخاش سفید
اقاقیا اجزای مساوی کوفته با لعاب به دانه بقدر دانه ماش حب بسته بقدر یک حب تا دو حب در وقت
حاجت استعمال نمایند حب جهة استمساک منی نهایت مجربست ص دانه تمر هندی سه چهار روز در آب
خیسانیده پوست او گرفته یکجزو مغز او را با دو جزو قند کوبیده حب سازند و هر دو که بقدر نخودی باشند
استعمال کنند و گفته اند رفع اثر او را خوردن آب لیمو میکند حب جدوار تالیف ابوی ام بهی و هاضم و
مقوی بدن و مجربست ص جدوار عود زرنباد و صندل زعفران مصطکی قرنفل صمغ عربی دارچینی فلفل عاقرقرحا

مشک و ارچینی از هر یک دو مثقال با آب نبات حب سازند و اگر افیون کمثقال اضافه نمایند جهة نشاط بذیست
اما در قوت باه ضعیف میشود حب عطائی جهة سرفه رطوبی و ضیق النفس نهایت نافعست و مجربست از تالیف جد فقیر
میرعطاء الله ص علک البطم میعه سایله کندر مر صاف از هر یک مثقال زرآوند مدحرج افیون از هر یک کمثقال حب ساخته
از دو انکی تا نیم مثقال بخورد و با شربت موافق سریع الاثر است حب السعال دیگر از تالیف مرحوم ابوی که
با تب باشد مجربست ص رازیانه بزر کرفس رب السوس پرسیاوشان بادام تلخ بالسویه با لعاب بزرکتان
سرشته حب یا قرص سازند و دو مثقال با مطبوخ مناسب بدهند حب بواسیر که با خون باشد ص هلیله هندی بلیله
آمله از هر یک پنج درم بزر کندنا سه درم کهربا ودع محرق از هر یک دو درم و نیم مقل ازرق ده درم ادویه را
کوفته و مقل را حل کرده با آب ورق سرد و ورق کنه نا ادویه را سرشته و حبها سازند شربت سه درم با آب کم
آهن در رو تافته باشند حب جهة رفع لکنت زبان در زیر زبان باید داشت و آب دهان را ریخت ص دارچینی
گل سرخ از هر یک کمثقال اذخر فرفیون قرنفل از هر یک نیم مثقال بسایند و با موميائی ولادن عنبره هر کدام که باشد
سرشته و حب سازند حب النجوط منقول از کامل الصناعة جهة فالج و لقوه و درد سر که از بلغم باشد ص خربق
سفید چهار درم صبر شونیز از هر یک یکدرم مرصاف سه درم فرفیون یکدرم اشق دو درم کندش دو درم بورق ارمنی
دو درم جندبیدستر زعفران از هر یک یکدرم و نیم جاوشیر یکدرم با آب چغندر حبها بسازند و بقدر دو حب سعوط
نمایند بروغن چنبری حب بطیب النکهة و بنذهب البخر ص خیربوا قاقله فوفل کافور قرنفل دارچینی خولنجان از هر
یکدرم مشک دو دانگ مشک را علیحده سائیده و با سایر اجزا بگلاب حبها بسازند و در دهان بدارند
و اگر اراده کنند که معده از فضول عفنه پاک شود مخلوط سازند با غاریقون ایارج فیقرا مساوی همه اجزا و از کافور
وزن نیم درم شربت ساقط سازند و قدر شربت یکمثقال حب زیبق مشهور بحب گنگه جهة رفع حرارت انزال
مجرب و مرقوم از خط مرحوم حکیم محمد باقر ص زیبق پنج درم با سرکه تند در هاون بسایند تا آنکه مستحیل شود و مخلوط

بسازند یا او سه مثقال ملح هندی و ظرف آهنی را بسرکه پرورده زیبق را در او بجوشانند و از زرنیخ مسحوق منخول
سه مثقال اندک اندک در او ریخته بدسته هاون بسایند تا ملغمه شود باز در کرپاس سطبری کرده بفشرند و آنچه در کرپاس
مانده باشد با آب سرد بشویند تا چرک از و زایل شود و این مجموع را حب ساخته در وسط او سوراخ کنند و ریسمان چند
از سوراخ او کذرانیده با آب لیمو انداخته یک شبانروز بگذارند تا منجمد شود و بس در خرقه تا توره انداخته با آتش نرمی
مطبخ دهند وقت احتیاج در دهان نگاه دارند که ریسمان او بیرون ماند و بلع نشود و در وقتیکه اراده انزال داشته
باشند از دهن بیرون آورند حب دیگر که امساک منی بقوت تمام کند و قوی النشاط او سکر و منوم و مشهی شود
و فقیر آورا بوزیر عمر نسخی ساخته و مجربست ص زیبق صد دانه تخم شوکران سه مثقال بزر البنج سه مثقال
کوفته و زیبق را با و مخلوط ساخته در صد و پنجاه مثقال آب بجوشانند تا آنکه آب را تمامه جذب کند و در وقت
حاجت بقدر حبه استعمال نمایند و اگر کیفیت او را قوی تر خواهند با برگ شیرازی که ورق الخیال است
بجوشانند حب درد الافیون جهة درد سر مزمن و ضعف معده و جگر نافعست و قاطع عادت افیونست ص
نانخواه سیاه کمثقال زنجبیل دو مثقال یوبند سه مثقال جتی بقدر نخودی سازند یکی تا دو سه عدد بقدر مزاج
هر کسی میتواند خورد حب عنبر مخترع حقیر جهة نعوظ مجربست بعد از شش ساعت نعوظ می آرد تا دوازده ساعت
باقیست چون با آب سرد او را بشویند نعوظ برطرف میشود و چون در دهان نگاه دارند در عرض یک شبانروز
برطرف نمیشود و دهان را بسیار معطر میسازد و بسیار خوش مزه است و جمعی کثیر از المباجهة نواب خاقان
خلد آشیان صاحبقران بجهة این امر حبها ترتیب نموده اند هر یک را علتی نبود و بعضی زود آب میشدند و
بعضی با اندک وقتی زرم میشد و بعضی بدمزه بود و از جهة این حب مستحسن طبع شده و فی الواقع بیعدیلست
ص عنبر مایه شنر اعرابی سه مثقال مشک یکمثقال عنبر اشهب خصیة الثعلب خولنجان از هر یک دو مثقال مصطکی
قرنفل از هر یک کمثقال بقدر مغز فندق حبها سازند روزی یکعدد استعمال نمایند و از عقب آن شراب با شیر تازه

یا آب تره تیزک یا آب نخود خام خیسانیده بنوشند و از یک حبه تا نیم مثقال میتوان خورد و مرطوب المزاج زیاده
میل میتواند کرد حب دیگر بیک نخود و زیاده از آن قبل از شراب تناول نمایند مـ صندل سفید بزر کاسنی بزر کاهو گل سرخ
بزر کرنب از هر یک یکمثقال با گلاب حل کند حب جهة ابو اسیر دموی و ریحی و قطع خون مجرب است منقول از کامل الصناعة
مـ هلیله سیاه آمله بلیله بزر حور دانه از هر یک چهار مثقال جفت البلوط طراثیث کهربا مقل خبث الحدید مدبر از
هر یک دو مثقال مصطکی جوز بوا سنبل الطیب قرنفل از هر یک یکمثقال بزر گندنا سه مثقال هلیلجات و بزر گندنا را
در روغن زیتون بجوشانند و مقل را با آب برگ سرو حل کنند و ادویه را با آن بسرشند و حب سازند و دو مثقال را
با آب گرم بنوشند حب سعال جهة ضیق النفس و سرفه و ابحه و تلیین سینه و تصفیه صوت و جهة ربو نافع است
مـ بادام شیرین بزر کتان بریان کرده کثیرا رب صنوبر کبار صمغ عربی انیسون رب السوس فانید شکر بالسویه
با اندکی عسل و آب رازیانه بسرشند و حب ساخته در زیر زبان دارند باب سیوم در اقراص اقسام اقراص مثل
اقسام حب است و بعد وسط سفوف و معاجین اند و مخترع آن اندروماخس قدیم است و آنچه مشتمل است بر ادویه
کبار و ذوالخاصیة و افیون دار قوتش تا چهار سال باقیست و مسهل و غیر اقسام آن در بقای قوت مثل حبوب
و حفظ قوت ادویه در قرص زیاده بر سفوف است قرص افعی در اول سیوم گرم و خشک است و ملطف و مهی
و مقوی حرارت غریزی و بادزهر سموم و جهة بقایای جذام و تحلیل خلط محترق بطریق دفع نظائر هر جلد
نافع و قوتش تا دو سال باقیست و بعد از شش ماه استعمال نمایند مـ بعد از تحویل شمس بحمل افعی ماده را
صید باید نمود و بلا فاصله ایام سر را با دنبالش بسته بر تخته گذاشته بقدر یک انگشت از سر و چهار انگشت
از دنباله بیک ضرب قطع نمایند و احشا و پوستش بیرون کرده و با آب بشویند و با اندکی نمک و شبت
در دیگ سنگین یا سفالین بجوشانند تا پخته و مهرا شود و پس استخوانها را دور کرده گوشت آنرا با ربع آن
نان میده خشک کرده در هاون سنگ با مرق آن بکوبند تا یکسان شود و قرصی بقدر یکمثقال بسازند و در روی

باب سیوم در اقراص

پرویزن

پرویزن خشک کرده در شیشه ضبط نمایند و در وقت ساختن دست را بروغن بلسان چرب کنند و اگر
نباشد بروغن زیتون کهنه و باید که افعی قوی الحرکت باشد و گردنش باریک و چهار دندان داشته
باشد که علامت مادگی است و اشقر و سیاه و ابلق و سرخ بکار نمی آید قرص اسقیل که از اجزای تریاق
فاروق است جهة دفع سموم و ربو و عسر النفس و جبر کسر نافع و جهة استسقا بعد ملیت مـ اسقیل مشوی را
در خمیر کوبیده و بوزن او آرد کرسنه با شراب معجون ساخته با روغن گل دست را چرب کرده قرص
سازند و بدل شراب مثلث میتوان کرد و اندروماخس حکیم اسقیل را دو وزن آرد کرسنه یا یک وزن
کرده قرص اندروخون الملک که مولف آن باسم پادشاه آن عصر تالیف کرده و جزو اعظم تریاق
غزره و معاجین کبار است مقوی معده و دماغ و جگر و با قوت تریاقیه و جهة علل بارده اعضای
رئیسه مفید مـ بابونه سرخ و سفید و ساق بیدانه مرصافی اسارون انیسون اشنه قصب الذریره
عود بلسان بالسویه با شراب جمهوری یا مثلث یا نبیذ ذهب قرص سازند قرص اندروخون که از اجزای
تریاق فاروق است جهة گزیدن هوام و ادویه قتاله و تخفیف سم و تنقیه اعضای رئیسه و ضعف جگر
و استسقا و تفتیح سده نافعست و نسخه او مختلف و بهترین نسخها از حسین بن اسحاق است که صاحب
کامل الصناعة ترجیح داده مـ دارشیشعان قصب الذریره اسارون عود بلسان سلیخه جعده
مصطکی فو از هر یک شش مثقال فقاح اذخر زعفران از هر یک دوازده مثقال دارچینی حماما مرصافی
از هر یک بیست و چهار مثقال اقحوان بیست مثقال سنبل الطیب شانزده مثقال با شراب یا نبیذ عسل یا جمهوری
قرص سازند قرص لک از جمله اجزای معاجین کبار است مـ غلوش که لوف باشد کمرد و لک مغسول دو جزو
با شراب یا جمهوری یا مثلث قرص سازند قرص اذخر که از جمله اجزای مخلصه است که شواطیرا کوبند
ملطف و مفتح و جهة استسقا و امراض جگر و سپرز و معده نافع و ضماد او محلل اورام بارده و جهة درد سر

بلغمی و نزلات قدیم بسیار موثر است ص دارشیشعان قسط تلخ قصب الذریره فلفل سفید قرنفل ناخونخواه
از هر یک سه مثقال دارچینی مصطکی زعفران برساف از هر یک شش مثقال فو یکمثقال سنبل الطیب سادج هندی
از هر یک هفت مثقال با شراب یا امثال آن ازمذکورات قرص سازند قرص اقروقوسما یعنی قرص
زعفران از جمله اجزای مخلصه است و در خواص مانند ازدرمعمو و بعضی هر دو را باین اسم می نامند
ص زعفران دارچینی بیخ سوسن آسمان جونی سادج هندی از هر یک دو مثقال قسط تلخ گل سرخ حماما
از هر یک یکمثقال برساف چهار مثقال با شراب و مانند آن بدستوریکه گذشت قرص سازند قرص
افیون از اجزای شرودیطوس است محلل و ملطف و مفتح و منقی احشا و امراض بارده اعضای رئیسه
نافع و باقوت تریاقیه است ص مویز بیدانه چهار مثقال علک البطم چهارده مثقال برساف اذخر از هر یک
دوازده مثقال دارچینی مقل ازرق اظفار الطیب سنبل رومی سلیخه اکلیل الملک سعد حب الغار از هر یک
سه مثقال قصب الذریره نه مثقال زعفران یکمثقال قفر الیهود دوازده مثقال و نیم مجموع را در شراب و
امثال آن خیسانیده قرص سازند و بعضی از قدما به وزن آن عسل معجون کرده اند قرص طباشیر ملین
سرفه و خشونت سینه و تبهای محرقه را نافع بود و طبع را نرم کند و تشنگی را بنشاند ص طباشیر چهار درم ترنجبین
پنج درم مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم کدوی شیرین نشاسته صمغ عربی تخم خشخاش سفید از هر
سه درم بلعاب اسبغول سرشته قرصها سازند قرص طباشیر ملین جهت تبهای صفراوی و دموی و رفع تشنگی
و تسکین غلیان خون نافعست ص طباشیر سفید گل سرخ از هر یک پنج مثقال صندل سفید سوده مغز تخم کدو مغز تخم
خیار مغز دانه به رب السوس زرشک منقی صمغ عربی کثیرا از هر یک دو مثقال ترنجبین سفید پنجاه مثقال با آب
ترنجبین قرص سازند و اگر ملین بیشتر خواهند ریوند چینی غاریقون سفید اضافه کنند مقدار شربت یکمثقال قرص
طباشیر ملین از تالیف مرحوم میرعطاء الله که جد حقیر است و بهترین نسخه هاست و معمول حقیر است جهت تبهای حاره

و حصبه و آبله و تب دق و حرقة البول و تشنگی و تسکین التهاب اخلاط محترقه و سعال و ذات الجنب مفید است ص
گل سرخ سه مثقال طباشیر نشاسته بزر خرفه از هر یک پنج مثقال بزر کدو و بزر هندوانه بزر خیارین کشنیز
از هر یک سه مثقال گل بنفشه ده مثقال صندل سفید یکمثقال کثیرا ترنجبین رب السوس نیلوفر از هر یک دو مثقال
زعفران نیم مثقال با شیره جو قرص سازند و از یکمثقال تا دو مثقال بنوشند قرص طباشیر قابض منافعش
مثل منافع ملین است بالینت طبع استعمال نمایند ص بزر خرفه بو داده گل سرخ صندل سفید سوده گلنار
اقاقیا صمغ عربی بو داده کثیرا بو داده نشاسته شاه بلوط هر دو بو داده رب السوس طباشیر
بزر حماض بو داده زرشک منقی اجزا را نرم صلایه نموده بیکدیگر مخلوط نمایند بعد از آن با آب سیب
یا به یا زرشک قرص سازند و در سایه خشک کرده یکمثقال بیاشامند و اگر با سعال و خدخه کبدی
باشد و خون صرف بسیار آید ریوند چینی کهربا بیخ مرجان سماق منقی انجبار اضافه نمایند قرص ورد
قابض جهت نزف الدم و اسهال دموی منقول از قانون مجربست ص گل ارمنی طباشیر شاه بلوط
بزر حماض مقشر گل سرخ صمغ مقلو سرطان محرق بالسویه با آب به قرص سازند و استعمال نمایند قرص
الورد الاخر جهت ورم فم معده و حمیات بلغمیه ص گل احمر شش درم اصل السوس چهار درم سنبل الطیب
یکدرم با سکنجبین بقدر یکدرم قرص سازند قرص باریوس جهت ایلاوس و جمیع انواع نفخ بسیار نافعست
ص بزر کرفس انیسون از هر یک هشت درم افسنتین چهار درم فلفل برساف از هر یک دو درم دارچینی
شش درم مصطکی چهار درم افیون یکدرم جندبیدستر دو درم با آب قرصها سازند شربتی یکمثقال
قرص کاکنج جهت قروح کلیه و مثانه و تقطیر البول و بول الدم بغایت مجربست منقول از جامع امین الدوله
ص افیون تخم کرفس بزرالبنج شاهدانه از هر یک یکمثقال تخم رازیانه دو مثقال زعفران تخم حماض بری
مغز چلغوزه مغز بادام تلخ مقشر از هر یک سه مثقال حب کاکنج جبلی بیست و پنج عدد تخم خیار دوازده مثقال

اودیه را کوفته با مغنج معجون ساخته قرص بندد قرص البزور جهت اسهال و قروح امعا و کسی را که طعام هضم نشود و بحیش سخت و زحیر و سیلان حیض متواتر باشد ص حب الآس دو مثقال بزر رازیانه انیسون نانخواه تخم کرفس بزر البنج دو قوا از هر یک یکوقیه افیون دو مثقال با شراب معجون ساخته تا نیم درم قرص سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند قرص غافث مجربست برای شطر الغب و تبهای کهنه ص گل سرخ پنج درم سنبل الطیب دو درم طباشیر ده درم عصاره غافث شش درم با آب قرص سازند بقدر درهمی قرص دیگر جهت رفع بلغم خام و صفراوی حاره و قوی و بسیار نافعست ص هلیله بلیله آمله برنگ کابلی مقشر از هر یک یکجزو و تربد ابیض خراشیده و مثل همه فانید مثل همه اجزا فانید را در پاتیلی کرده و قدری آب بر و ریخته بعد از چند جوشش از آتش گرفته ادویه را بر و پاشیده خوب با هم ممزوج نمایند بعد از ان بوزن هفت مثقال قرصها ساخته قدر شربت یک قرص با آبی که در و کشنیز خشک را یکشب خیسانیده و صبح صاف نموده باشند و این قرص از ده متجاوز و از هفت بار کمتر اطلاق نمیفرماید و اگر احتیاج افتد که اجزای بلغم زجاجی لزج نمایند زیاده کنند با و ربع جزو بلیله و شحم حنظل قرص زرشک لک دار جهت مستسقی که در طبیعت لینت داشته باشد و جهت تبهای مرکبه و یرقان نافع و مجربست ص زرشک منقی لک مغسول از هر یک مثقال افسنتین عصاره غافث از هر یک یکمثقال سلیخه طباشیر گل سرخ سنبل الطیب اسارون صمغ عربی بو داده گل ارمنی کثیرا بو داده نشاسته بو داده از هر یک دو مثقال مصطکی رب السوس ترمس بادیان انیسون تخم مورد ریوند چینی از هر یک دو ماشه اذخر زعفران اقاقیا از هر یک یک ماشه بدستور قرص سازند و با سکنجبین بزوری یا شربت دینار بنوشند و اگر سرفه داشته باشد با شربت مورد بنوشند قرص افسنتین منقول از کامل الصناعة ترکیب حنین جهت ضعف جگر ص انیسون افسنتین اسارون تخم کرفس صبر عصاره غافث بادام مقشر مصطکی سنبل الطیب

سافج هندی بقدر درهمی قرص سازند قرص ازرهون جهت تبهای و اورام حاره جگر و تب شطر الغب و رفع تشنگی بسیار نافعست ص مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو از هر یک ده مثقال رب السوس کثیرا نشاسته طباشیر تخم رازیانه گل سرخ زعفران با لعاب بزر قطونا قرص سازند و قدر شربت یکمثقال قرص ریوند جهت تبهای کهنه و صلابت جگر و ورم سپرز و ضربتی که واقع شود بر جگر و سپرز ص ریوند چینی شش درم عود لک منقی از هر یک سه درم تخم کرفس انیسون عصاره غافث از هر یک یکدرم با آب قرص ساخته بقدر درهمی استعمال نمایند قرص لک بسته یکدرم کندر اقاقیا کلنار از هر یک چهار درم صمغ عربی دو درم دار چینی نیم درم با سفیده تخم مرغ بقدر درهمی قرص سازند قرص دیگر مجربست جهت شطر الغب و تبهای کهنه ص گل سرخ نیم درم سنبل الطیب دو درم عصاره غافث شش درم با آب قرص سازند بقدر درهمی قرص طحال کوبند بسیار مجربست ص بیخ سوسن آسمان جونی چهار درم فلفل سفید سنبل اشق از هر یک دو درم اشق را در سرکه خیسانیده بقدر مثقال قرص سازند قرص کافور جهت تبهای محرقه و تشنگی و تب دق و خفقان ص گل سرخ شش درم طباشیر صمغ عربی کثیرا از هر یک چهار درم تخم کدو تخم خیار تخم خرفه اصل السوس از هر یک هشت درم نشاسته سه درم زعفران یکدرم کافور نیم درم بلعاب بزر قطونا بقدر درهمی قرص ساخته با آب انار میخوش استعمال نمایند قرص مثلث جهت صداع حار و اورام حاره ضماد نافع ص مرصاف افیون لادن کافور از هر یک یکدرم کندر انزروت راسک گل ارمنی از هر یک دو درم قره مانا دو درم بگلاب قرص سازند و با سرکه حل نموده به پیشانی طلا نمایند قرص مثلث معمول زعفران افیون مرصاف بزر البنج قفاح اذخر بالسویه با آب گاهو قرصهای مثلث سازند که شبیه قرصهای خوردنی نباشد و با سرکه و آب کشنیز و امثال آن بر اورام حاره و صداع حار طلا کنند و در صداع بارد با آب حنا و آب نمک و مرزنجوش و امثال آن قرص الدق

جهة تب دق منقول از شیخ الرئیس ص طباشیر هفت درم گل سرخ شش درم گل ارمنی چهار درم تخم کدو
تخم خیار تخم خرفه کهربا از هر یک درم بقدر دو درهم قرص سازند و این قدر شربت قرص اسهال
دموی از تالیف والد مرحوم ص گل سرخ تخم حماض از هر یک پنج درم صمغ عربی نشاسته طباشیر از هر یک
دو درم بالعاب بزرقطونا قرص سازند قدر شربت یکمثقال قرص گل صغیر معمول ابوی رحمة الله جهة درد معده
و تبهای بلغمی و رفع رطوبات معده مجربست ص گل سرخ ده جزو سنبل الطیب رب السوس از هر یک
یکجزو قرص سازند شربت یکمثقال قرص الدق از مرحوم ابوی جهة تب دق و تب مطبقه و محرقه و اسهال
صفراوی و دموی که با تب باشد بغایت آزموده است ص تخم بارتنگ نشاسته کثیرا صمغ عربی از هر یک
سه ماشه گل ارمنی طباشیر از هر یک چهار ماشه خشخاش پنج ماشه گل سرخ مغز تخم کدو مغز خیارین
مغز تخم به دانه مغز تخم هندوانه رب السوس خرفه از هر یک چهار ماشه بلعاب بزرقطونا قرص سازند
قرص جهة بول الدم و بول المدة و قروح کلیه و مثانه ص مغز تخم خیار مغز تخم خربزه کثیرا مغز تخم کدو
خشخاش از هر یک چهار مثقال گل ارمنی شادنج مغسول از هر یک دو و اگر باشد مقناطیس محرق مغسول از هر یک
صمغ عربی بادام دم الاخوین کندر از هر یک دو تخم کرفس بزرالبنج از هر یک یک افیون نیمه کاکنج ده عدد
نشاسته خرفه از هر یک دو شربت تا دو مثقال و در نسخه دیگر اوزان این قرص مساوی دیده شد
قرص دیگر جهة امراض مذکوره و مسکن الم است ص مغز تخم خیارین خربزه تخم خرفه تخم کاهو تخم هندوانه
از هر یک سه درم تخم کرفس بزرالبنج از هر یک یکدرم افیون نیم درم گل ارمنی عصاره لحیة التیس
خشخاش سفید دم الاخوین از هر یک دو درم شربت دو درم و در بعضی نسخه ادویه برابرست قرص
باذوق البزور جهة درد گرده و مثانه ص تخم خربزه تخم خیار تخم کدو بزرالبنج تخم خرفه بادام مقشر
کثیرا نشاسته رب السوس خشخاش سفید از هر یک دو درم بلعاب بزرقطونا حب بقدر بندقی بسازند

قرص آزرناک منقول از قانون مجربست جهة سده جگر و سپرز که از حرارت باشد و جهة تبهای کهنه و امراض
حاره معده و معده بلبت ص زرنشک بیدانه رب السوس گل سرخ تخم خیار تخم هندوانه تخم کشوث تخم کاسنی
از هر یک سه مثقال مصطکی سنبل الطیب عصاره غافث از هر یک دو مثقال فوة الصبغ ریوند زعفران
از هر یک یکمثقال ترنجبین برا که شش مثقالست با آب حل کرده قرص سازند و اگر ریوند دو مثقال باشد
اجود خواهد بود قرص کاکنج جهة حرقة البول ص تخم خیار حب کاکنج مغز بادام شیرین رب السوس کثیرا
گل ارمنی صمغ دم الاخوین کندر از هر یک ده درم تخم کرفس دو درم قرص کنند از یکدرم تا یکمثقال
وزن باده و از ان قدر شربت بشراب بنفشه و توت تا دو سال باقیست قرص الغواق کندر راسن
یابس از هر یک سه مثقال فودنج ورق سداب از هر یک دو مثقال بزرالنمام سه مثقال صعتر یکمثقال نانخواه
یک و نیم مثقال شربت یکمثقال بطبیخ زیره قرص و باطیس طباشیر ده درم تخم کاهو تخم خرفه از هر یک پانزده
درم کشنیز خشک پنج درم گل سرخ جلنار از هر یک دو درم گل ارمنی پنج درم کافور نیم درم با آب انار
ترش بنوشند قدر شربت تا دو مثقال قرص برلادر الجنب ص مر صافی سه درم ترمس نخود درم ورق سداب
فودنج مشکطرامشیر فوه حلتیت سکبینج جاوشیر سنبل قسط از هر یک دو درم با یکمثقال شکر قرص سازند
قدر شربت یکمثقال با آب سداب قرص الورد مسهل الصفرا و مطفی الحمیات ص گل احمر ده درم تخم خیار
تخم کدو از هر یک پنج درم رب السوس دو درم سقمونیا یکدرم کافور ربع درم با آب خرفه قرص
سازند شربت یکمثقال با یکمثقال شکر قرص ورد نوع دیگر جهة درد معده و ورم معده ص گل سرخ شش درم
سنبل سه درم رب السوس چهار درم اکلیل الملک بابونه اذخر از هر یک درم مصطکی دو درم کهربا
یکدرم شربت یکمثقال بطبیخ انیسون جهة درد معده و آب عنب الثعلب جهة ورم معده قرص خشخاش
جهة قروح سینه و شش و تب حاره و درد سینه و زکام ص گل سرخ صمغ عربی از هر یک چهار درم کثیرا رب السوس

از هر یک ده درم خشخاش سفید و اسود از هر یک درم طباشیر پنج درم زعفران دو دانگ لعقه یک مثقال
و با شربت خشخاش بنوشند قرص مروارید از والد مرحوم حکیم محمد باقر جهة حمیات و عطش و قایم مقام
قرص کافور است ص مروارید طباشیر از هر یک ده درم صندلین نیلوفر تخم حماض بزر کاسنی کشنیز خشک
گل سرخ تخم کدو و خرفه و هندوانه از هر یک درم نشاسته کثیرا بزر البنج از هر یک ده درم خشخاش سفید
چهار درم بزر قطونا در آب خیسانیده بی آنکه صاف کنند با و قرص سازند و این قرص مألوف طبیعی است
که متنفر باشد از شرب قرص کافور قرص کافور از رازی جهة علل جگر و گفته است که انفع اقراص است
جهة علل جگر و حمیات و معمول حقیر است ص طباشیر ده درم گل سرخ تخم کدو تخم کاهو بزر کاسنی خرفه
صندل سفید از هر یک پنج درم کافور یک درم بلعاب بزر قطونا قرص سازند و باز فرموده که اگر بزر البنج
ده مثقال داخل نمایند جهة تبرید جگر و تلطیف حرارت عجیب خواهد بود قرص سرطان جهة مسلولین ص
طین ارمنی طین مختوم طین رومی نشاسته گل سرخ از هر یک شش درم سرطان محرق ده درم کثیرا طباشیر
شادنج مغسول از هر یک پنج درم ریشه الخباز بدل گفته اند یا شاخ گاو کوهی سوخته که حقیر تجربه نموده
و بسیار مجربست خشخاش سفید و سیاه از هر یک سه درم زعفران یک درم نیز اضافه نموده رب السوس
سه درم با آب لسان الحمل قرص سازند بقدر دو درم و با شربت انار شیرین بیاشامند قرص گل کهربا
جهة تبهای بلغمی و سوداوی و تبهای مرکبه و غیر مرکب ص گل سرخ ده درم عصاره غافث سه درم
افسنتین سه درم مصطکی دو نیم درم سنبل اسارون حب اذخر از هر یک یک درم تخم کشوث دو درم با آب
ترنجبین قرص کهربا از نجیب الدین جهة حبس خون از هر موضعی که باشد مجربست ص مروارید پنج ماشه
خشخاش سفید و سیاه از هر یک شش ماشه گل مختوم گل قبرسی عنبر از هر یک سه ماشه موافق کامل است
و در نسخه دیگر وزن مروارید و غیره برابر است ص کهربا خرفه بسد از هر یک پنج تخم حماض شاخ بز کوهی

سوخته پوست سوخته تخم مرغ گل ارمنی از هر یک سه صمغ بوداده تخم کشنیز شش جلغوزه پنج ودع محرق
جلنار بزر البنج لک مغسول طباشیر کثیرا نشاسته از هر یک سه مصطکی بوداده زعفران افیون از هر یک دو
[illegible] شربتش یک مثقال با رب به جهة نفث الدم و با شراب خشخاش جهة قروح امعا قرص شادنج منقول
از تذکره که بهتر از اقراص کهربا و قطع خون جمیع اعضا و تجفیف قروح و بقایای آن تک جهة نفث الدم
بغایت مفید است و تبهای مرکبه و اسهال دموی مجربست ص کشنیز خشک بوداده خشخاش سفید از هر یک
شش مثقال کهربا بسد مرجان خرفه از هر یک یکمثقال طین مختوم و اگر نباشد گل ارمنی شاخ گاو کوهی سوخته
پوست تخم مرغ سوخته کثیرا صمغ عربی از هر یک سه مثقال ودع سوخته بزر البنج شادنج مغسول از هر یک
یکمثقال قدر شربت یکمثقال است و بدل شادنج مغناطیس محرق مغسول قرص شادنج دیگر از مخترعات
حقیر جهة تب دق و سل و قطع سیلان خون هر عضو باطنی و اسهال مراری و زبانی و تبهای دموی هر نوع
حار مجربست ص خرفه کشنیز خشک خشخاش سفید گل سرخ طباشیر طین ارمنی مغسول نشاسته طین شیرازی
طین رومی از هر یک پنج مثقال سرطان سوخته ده مثقال کثیرا رب السوس صمغ عربی شادنج مغسول
انجبار شاخ گاو کوهی سوخته از هر یک سه مثقال بزر البنج افیون زعفران از هر یک یکمثقال با لعاب بزر قطونا
قرص کنند شربت تا یکمثقال قرص زرشک منقول از نسخه حکیم محمد باقر جهة استسقا تجربه نموده ص
زرشک سه ابه رب السوس گل سرخ مغز تخم خیار مغز تخم خربزه از هر یک سه مصطکی عصاره غافث
سنبل الطیب روناس لک شسته عصاره افسنتین اسارون فقاح اذخر تخم شاهتره بزر کاسنی
بزر کشوث ریوند چینی زعفران طباشیر از هر یک دو ترنجبین شش با آب قرص سازند قرص گلنار
جهة اسهال مراری رقیق اعم از آنکه دموی باشد یا صفراوی ص عفص خرنوب نبطی کرمازج کندر گلنار
از هر یک متساوی افیون صمغ عربی یک نیم جزو تا دو درم قرص سازند قرص کهربا جهة حمی کثیفه و عفنه

وتبهای مرکبه و کهنه مجرب است ص گل سرخ رب السوس شاهتره سنبل الطیب از هر یک چهار مصطکی کهربا
از هر یک سه انیسون ده قرص سازند قرص جهة تبهای مرکبه گل احمر ده مصطکی سنبل الطیب رازیانه تخم
کرفس بزر کاسنی عصاره غافث افسنتین از هر یک چهار طباشیر پنج شربت تا دو درم با گلقند و
طبیخ رازیانه قرص الاستسقای زرقی منقول از مختار و مجرب است ص عصاره زرشک یا زرشک ده درم
گل احمر پنج درم تخم خیار خرفه بزر کشوث بزر کرفس مصطکی لک مغسول ریوند از هر یک یکدرم سنبل الطیب
نیم درم بقدر یکمثقال قرص ساخته با چهل درم آب کاسنی و بیست درم آب عنب الثعلب و ده مثقال
سکنجبین و پنج مثقال مغز خیارشنبر استعمال نمایند قرص مسهل از تالیف حقیر جهة امراض حاره و تبهای
گرم و مرکبه و دفع قولنج ثقلی بغایت نافعست و سریع العمل و بی غایله و بهترین اقسام قرصهای مسهله است
ص بنفشه پنج مغز تخم کدو و تخم خیار و نیلوفر تخم بهدانه تخم کاسنی از هر یک سه خرفه گل احمر طباشیر
نشاسته کثیرا از هر یک دو گشنیز خشک پنج مصطکی انیسون از هر یک یک حب الملوک پاک کرده مشوی
بطریق حکمای هند که در دستورات مذکور است نه عدد بلعاب بزرقطونا قرص ساخته از نیم مثقال
تا یکمثقال با شیر خشت و آبهای مناسب استعمال نمایند و اگر حب الملوک را با کثیرا و انیسون و مصطکی
بسایند دو سه روز در آب لیمو بخیسانند بهتر از تشویه اوست قرص مروارید از تالیف حقیر جهة تب دای
و بواسیر و دق و اسهال نافعست و بغایت مجرب ص طباشیر شش درم گل سرخ شش درم
گل ارمنی چهار درم مغز تخم کدو مغز تخم خیار خرفه از هر یک سه درم صندل سفید مروارید کهربا
عصاره لحیة التیس تخم بارتنگ از هر یک دو درم با آب مورد سرشته قرص سازند و یکمثقال و نیم را
با شربت خشخاش و در بعضی مزاج با شیر الاغ باید داد و در بعضی سواد سرطان محرق سه اضافه
باید نمود و بجهة تب دق کافور و زعفران اضافه کنند قرص بنفشه معمول اطبا جهة امراض حاره که با یبوست

طبع باشد ص گل احمر بزر کاسنی از هر یک پنج بنفشه خرفه تخم کدو محموده مشوی از هر یک ده رب السوس
کثیرا از هر یک سه مصطکی دو با آب ترنجبین قرص سازند قرص قابض از تالیف حقیر جهة اسهال دموی
و صفراوی و قطع خون از هر موضع و سرفه رطوبی و سحج و بواسیر بغایت مجرب است ص طباشیر
نشاسته صمغ عربی گلنار گل سرخ کثیرا از هر یک پنج زعفران افیون از هر یک دو بزر مورد انجبار
گل ارمنی خرنوب نبطی آرد کنار از هر یک سه شاخ سوخته گاو کوهی مازو تخم حماض دم الاخوین
از هر یک دو با آب بارتنگ قرص سازند و یکمثقال را در هر مرضی با ادویه موافق آن مرض دهند قرص
طحال از تالیف ابوی جهة ورم و درد سپرز که با تب باشد مجرب است ص گل سرخ زرشک از هر یک
سه تخم خیارین دو ریوند طباشیر لک مغسول از هر یک یک عصاره غافث نیم کافور یک عصاره
افسنتین زعفران ثمر الطرفا ایرسا سنبل الطیب از هر یک یک خرفه دو یکمثقال را با سکنجبین با آب کاسنی
یا آب بید معصور یا آب شاهتره بنوشند قرص کوکب واضع او سلیموس است و او دعوت کوکب
زحل کرده و پیوسته ملبس بملابس آن کوکب می بوده و در آن زمان معروف ملقب بکوکب گشته و لهذا
این قرص مسمی باسم کوکب شده و سبب دیگر در تسمیه آنکه تلین را کوکب الارض می نامند و جزو اعظم این قرص است
و معتدل الحرارت و یابس است در اول و جهة ضعف معده و دماغ و جگر و سپرز و فضول غلیظه و صداع
و فواق و نزف الدم از هر موضعی که باشد و جهة درد گوش و قرحه امعا و مثانه و سرفه و قروح مزمنه
و درد قولنج و درد رحم و سموم مشروبه و ملذوعه و قوتش تا چهار سال باقیست و شربتش تا دو مثقال
و منقول از تذکره است و آنچه بعضی از اوزانرا و نوشته موافق کامل و شفا الاسقام است ص
دو قوسیا لیوس بزر کرفس بزر البنج میعه سایله انیسون از هر یک هشت جندبیدستر چهار خشخاش سنبل از هر یک
دو پوست بیخ لفاح گل مختوم مرمکی سلیخه علک محلول از هر یک چهار و در بعضی نسخه مصطکی طباشیر قسط زعفران

از هر یک شش و در بعضی نسخه جهة تنها و در دشت حلتیت چهار و در بعضی نسخه کافور یک درم افیون یک درم جهة قطع
خون و حرقة بول اضافه نموده اند قرص کلنار منقول از تذکره نافع تبهای حاره و اسهال مزمن و نفث الدم
و از هر موضعی که باشد و گویند در تخفیف قروح و بقایای نار فارسیه که معروفست بحب فرنگی نفع عجیب میکند
بشرطها زیادتی مازو و یا پوست انار ص گل سرخ اقاقیا مازو یکدرم هشت انیسون گل مختوم سلیخه صمغ یکدرم چهار
کثیرا افیون یکدرم یک با آب گرم استعمال نمایند و قدر شربت از نیم مثقال تا دو مثقال قرص دیاسقوماطون
جهة زحیر و مغص و اسهال مفرط و قروح امعا و نزف الدم و اسهال دموی و فساد هضم نافع و اثر شرح حال
ظاهر میکرده ص بزر کرفس نانخواه از هر یک هشت رازیانه چهار انیسون چهار سنبل الطیب سلیخه افیون
از هر یک دو با شراب ریحانی یا قایم مقام اقراص سازند شربت تا نیم مثقالست قرص ریوند منسوب
بشیخ الرئیس قلیل المقدار کثیر المنفعت جهة یرقان و درد سر و درد سینه و درد معده و جگر و سپرز و بادهای
مزمنه و تبهای کهنه و عسر بول و سوء هضم و سموم مجرب و در اکثر منافع مثل قرص کوکب است و از اسرار
مکنونه است و قوتش تا چهار سال باقیست ص ریوند هشت مثقال و تاس لک مغسول از هر یک چهار
بزر کرفس انیسون عصاره غافت افسنتین از هر یک سه مثقال و اگر مرض از درد سر کهنه باشد قسط مصطکی تربد
از هر یک چهار مثقال اضافه کنند و اگر صفرا غالب باشد عوض قسط هلیله کابلی چهار و اگر با تصاعد بخار بود
کشنیز خشک چهار بجای تربد و اگر با تب و قبض طبیعت باشد اصل السوس گل سرخ طباشیر بنفشه از هر یک سه
مثقال و اگر با عطش باشد اصل السوس تخم خرفه سه مثقال کنند شربت یکمثقال قرص کاکنج جهة سحج و اسهال
دموی بغایت نافع است منقول از ایلاقی ص گل سرخ تخم حماض بوداده از هر یک ده صمغ عربی کثیرا [illegible] نشاسته
بوداده و از هر یک پنج با لعاب بزرقطونا قرص سازند قرص ریوند جهة سوء المزاج جگر و اسهال سددی
دموی بغایت آزموده است ص ریوند چینی عصاره زرشک بزر کاسنی بالسویه با آب برگ بارتنگ [illegible]

قرص انجره خون از تالیف قدماست و منقول است از کامل و تذکره عجیب الفعل است بجهة بقایای نار فارسی و آتشک
و قروح مزمنه و اهل روم او را حب میسازند و اهل فرنگ آرد گندم هفت مثقال زیبق سه مثقال و هر یک از عنبر و
افیون و مشک نیم مثقال اضافه مینمایند و در استعمال او شرطست تنقیه بدن و ترک ترشیها و نمک و قوتش تا چهار سال
باقیست و بعد از چهار روز استعمال نمایند و دو مثقال او را در سه روز تناول نمایند ص زرآوند مدحرج بیست و
یکمثقال کندر عفص یکدرم هشت مثقال شب یمانی مرصاف از هر یک چهار مثقال قلقدیس یکمثقال با گلاب قرص سازند
قرص بردی در ضمادات مذکورست قرص معده از جمله ضمادات است و مذکور خواهد شد باب چهارم در سفوفات
و آن اقدام تراکیب است و بعد از آن معجون ترکیب یافته است لیسفوری دوس گوید که مخترع او بقراط شاگرد
اسقلیبوس است نه بقراط طبیب مشهور و استعمال او را با ضعف معده و شدت امتلا جایز ندانسته اند مگر آنکه
لطیف و سریع النفوذ و لذیذ الطعم باشد و قوتش زود ضعیف میگردد سفوف ارسطو و سفوف ارسطاطالیس و سفوف
سکندر نامند معده را قوت دهد و کهنه را سرخ دارد و وسواس و فراموش کاری را ببرد و جهة
هضم طعام و بوی دهن خوش کردن نافع و در تفریح دل نظیر ندارد و جهة بخار و قطع عرق فاسد و بدبوی
دهن نافعست و این سفوف را ارسطو جهة سکندر ترتیب داده لهذا سفوف اسکندر نیز گویند و قوتش تا دو سال
باقیست ص عود اصل السوس مصطکی هلیله کابلی زنجبیل نانخواه زرشک زیره کرمانی دارچینی اشنه قرنفل زنجبیل
قرنفل قرفه دار فلفل ساذج هندی نارقیصر که آن معرب از ناگیسر لغت هندیست و آن دارویی رومی و قسمی [illegible]
هوفاریقون تخت ناردان جوز بوا کافور قاقله از هر یک یکجزو مشک عنبر نیم جزو شکر شش چندان پیش از طعام
و بعد از طعام یکمثقال تا سه مثقال تناول نمایند سفوف جهة اسهال اطفال از مجربات ابوی اطفال شیرخواره را
نافعست ص حب الرمان بوداده بسیار نرم صلایه نمایند طباشیر سفید صمغ عربی کثیرا مصطکی سفید تخم مورد
گل سرخ گل ارمنی از هر یک متساوی سفوف سازند و باطفال نیم مثقال صباح و نیم مثقال شب با شربت [illegible] دهند

سال دوازده

سفوف بلوط منقول از منصوری جهة تقطیر بول و سلس البول مجربست ص بلوط مقشر بو داده کندر از هر یک
کشنیز خشک گل ارمنی صمغ عربی از هر یک ده سفوف سازند بقدر دو درم صبح و دو درم شام و اگر با تقطیر و سلس البول
تشنگی شدید باشد که مریض هر چه بیاشامد زود دفع شود باید که ماء الشعیر و بزرقطونا نیز بیاشامند و غذا اباء سه غوره
و سماق و نخل آن ترتیب دهند سفوف دیگر جهة سلس البول مجربست از خیر ص بلوط هشت کشنیز خشک ده سن
از هر یک سه عرق سوس لسان الثور خرفه سنبل الطیب بزرورد سعد کندر از هر یک چهار رطبا شیر رخ مصطکی انیسون
از هر کدام یک شکر مثل همه بوقت خواب استعمال نمایند بقدر سه مثقال سفوف جهة اسهال مرادی خرمنه و بواسیر
و زحیر حار بغایت نافع و مجربست و از تالیف حقیر ص گل ارمنی نار دان بو داده از هر یک سه مثقال طباشیر گل ختم
بادغستانی هر یک دو مثقال مصطکی عود قماری هر یک یکمثقال قدر شربت دو مثقال با ربوب مناسبه سفوف دیگر
جهة اسهال و بواسیر مجربست ص تیواج خطائی نیلوفر هر یک هشت مثقال سفوف سازند سفوف الطین جهة قی و اسهال
صفراوی ص بزر قطونا تخم مرتخم ریحان نشاسته صمغ عربی گل ارمنی هر یک یکجزو گل ارمنی و نشاسته و صمغ عربی را
نیکوب کرده و بزورا با آتش نرمی بو داده مخلوط کنند و در وقت استعمال بروغن گل چرب کرده با شربت
یا رب آس یا با آب بنوشند سفوف حب الرمان جهة اسهال که از ضعف معده و امعا باشد و تقویت معده
و امعا کند ص نار دان بو داده حب الآس بلوط سماق کمون در سرکه خیسانیده و بو داده آرد نبق آرد سنجد
کشنیز خشک بو داده خرنوب نبطی خرنوب شامی یکجزو سنگ نمک یکجزو ربع جزو نیکوب ساخته استعمال نمایند
سفوف شلیثا جهة اسهال کهنه و زحیر و ضعف معده و سردی معده و مغص و بواسیر نافع ص خرنوب بو داده
یکرطل و نیم زیره کرمانی یکشبانروز در سرکه خیسانیده خشک کرده و بو داده نیم رطل تخم کتان تخم گندنا نانخواه نبطی
یکدرم ربع مصطکی یک اوقیه و نیم هلیله سیاه برشته در زیت ربع رطل نیکوب کرده استعمال نمایند سفوف خرنوب
جهة اسهال و سستی معده ص خرنوب نبطی دانه بیرون کرده و زیره کرمانی یکشبانروز در سرکه خشک کرده و
بوداده

بوداده سماق تخم مورد آرد نبق بلوط کشنیز خشک بوداده مصطکی یکجزو نیکوب ساخته استعمال نمایند
سفوف زرشک جهة تقویت معده و جگر و حبس شکم ص نانخواه سماق زنجبیل حب رمان بوداده زرشک
بوداده آرد نبق از هر یک ده درم شکر ده درم کوفته سفوف سازند سفوف سماق جهة اسهال مزمن ص
سماق ده جزو حب الآس ده جزو حب الرمان بوداده یکجزو خرنوب نبطی سه جزو صمغ عربی گلنار
یکدنیم مثقال کوفته سفوف سازند سفوف بزوری جهة باد و نفخ ص کرویا انیسون زیره کرمانی
قاقله کبار قرفه نانخواه بزر کرفس از هر یک دو درم قاقله صغار قرنفل از هر یک نیم درم زنجبیل
فلفل یکدو دو انک شکر پنج درم شربت دو درم سفوف الجوارش جهة دفع اشتهای ردیه در وقت
حمل و تقویت معده و اشتهای طعام و نیکو کردن رنگ رخسار نافع ص زرنباد بزر کرفس از هر یک ده درم
کندر نانخواه از هر یک سه درم جند بیدستر نیم درم زیره کرمانی دو درم سفوف سازند سفوف دیگر
جهة حوامل بسیار نافعست و جوارش سمسم نیز گویند ص کنجد مقشر زیره کرمانی زنجبیل از هر یک ده درم
دارفلفل فلفل از هر یک پنج درم دارچینی دو درم جوز بوا هیل قاقله از هر یک سه درم شکر طبرزد دیگر طل
سفوف الاسهال منقول از حسین جهة ضعف معده و جگر که با اسهال باشد و تب ربع و اشتهای طعام
ص زیره کرمانی کمون نبطی که یکشبانروز هر دو در سرکه خیسانیده و خشک شده و بو داده باشد از هر یک
سی درم حب الآس بخدرم کشنیز خشک بوداده پنج درم آرد سنجد آرد نار دان آرد نبق
از هر یک پنج درم قرط ثراثیب از هر یک ده درم سک سه درم عود هندی سه درم کوفته بر وزن
وسیع الثقبه بیخته شربت سه درم با چیه سا فج صبح و شام سفوف الفواق جهة فواق تشنجی که از
امتلا حادث شده باشد ص بزر کرفس جبلی سعد زیره کرمانی با لسویه سفوف ساخته شربت یکمثقال
با آب نیم گرم سفوف وجع الکبد جهة درد جگر با شیر شتر استعمال نمایند ص لک منقی سه درم گل سرخ

سه درم بزر کاسنی بزر کشوث از هر یک دو درم طباشیر سه درم سفوف ساخته بقدر دو درم از آن با پنج درم
شکر سلیمانی و چهار اوقیه شیر شتر گرم کرده کف گرفته بنوشند سفوف سورنجان مجربست جهة
نقرس و عرق النسا ص سورنجان ده درم شکر سلیمانی پنج درم زعفران یکدانگ بقدر یکدرم استعمال نمایند
با آب سرد سفوف بقطع دم البواسیر مجربست منقولست از معالجات بقراط عجیب الفعل است ص
جوز محرق یکجزو زرده تخم مرغ بوداده یکجزو کنجد بوداده که جزو تمامی را سائیده تا ده مثقال با شربت
حب الآس و یا سیب یا ریباس بیشتا استعمال نمایند سفوف مقلیاثا تالیف والد مرحوم جهة زلق الامعا
مجربست ص هلیله سیاه هلیله آمله با روغن زیت برشته کرده از هر یک پنج درم زیره کرمانی
یک شبانروز در سرکه خیسانیده خشک شده حب الآس بوداده از هر یک هفت درم بزر کرفس انیسون
در سرکه خیسانیده خشک شده بوداده از هر یک چهار درم مصطکی فلفل قاقله جوز هندی سنبل الطیب از هر یک
دو درم سعد سه درم مویز دو جزو صبح و شام دو درم استعمال نمایند سفوف مقلیاثا ص حرف مقلو
یک و نیم جزو تخم کتان تخم گندنا هلیله سیاه مقلو هر کدام ربع جزو مصطکی نیم جزو مجموع را بغیر حرف و تخم کتان
نکوفته تا سه درم استعمال نمایند سفوف الفنا جهة تنقیه دماغ و تصفیه آواز و رطوبت فاسده و زیادتی حرارت
غریزی و زایل کردن نسیان نافعست ص کندر هفت مصطکی چهار دارچینی دار فلفل عود فلفل لسان الثور
بادرنجبویه از هر یک یکجزو کاکنج یازده دانه شکر سفید مثل همه قدر شربت دو درم تا دو مثقال با آب گرم
در تابستان یک روز میل نمایند و روز دیگر نه سفوف مقلیاثا جهة اسهال بلغمی تالیف ابو علی ص نانخواه کندر
کلنار از هر یک یکجزو و دانه مویز دو جزو با میعه خشک استعمال نمایند سفوف از تالیف حقیر جهة حرقة البول
مزمن که با چرک باشد و با او تقطیر البول و سلس البول نیز بود نافعست و جهة قروح مثانه و در اکثر امراض مذکوره
چندمرتبه تجربه شده و بسیار موثر افتاده ص بلوط بوداده پانزده گل ارمنی کشنیز خشک صمغ عربی بزر حماض

بوداده

بوداده کندر ذکر از هر یک دو درم بقدر دو مثقال با آب سرد استعمال نمایند و در ایام شرب این سفوف از آب
اجتناب نمایند سفوف جهة سنگ مثانه که با مزاج حار باشد ص مغز تخم خیار و کدو و هندوانه از هر یک چهار مثقال
رازیانه حجر الیهود از هر یک دو مثقال حلاجی نموده با سکنجبین و آب پرسیاوشان و امثال آن استعمال نمایند سفوف
دیگر ایضا جهة امراض حاره ص مغز تخم هندوانه و خربزه و خیار و تخم انیسون و خار خسک از هر یک سه مثقال
کاکنج رازیانه بزر کرفس از هر یک یکمثقال حجر الیهود دو مثقال با سکنجبین و آب پرسیاوشان و امثال آن استعمال
نمایند سفوف نقرس منقول از محمد زکریا میفرماید که مجربست در رفع نقرس بارده و در مفاصل بارده
که تحلیه قلع ص نانخواه اهلیل ورق سداب خشک بزر کرفس رازیانه دوقو از هر یک یکجزو قوه بادام
تلخ سنبل قسط تیرین زراوند مدحرج از هر یک نیم جزو و هر روز یکدرم استعمال نمایند از ابتدای زمستان
تا وسط بهار و بعد از استعمال این سفوف تا چهار ساعت چیزی میل کنند از ماکولات و مشروبات و بعد
تنقیه بدن استعمال نمایند سفوف سرطان مستعمل ابوی مرحوم ص بگیرند سرطان نهری و قطع کنند سر و پاهای او
و شکمش را شکافته چند بار با آب خاکستر زر و نمک بشویند تا پاک شود بعد از آن با آب گرم شسته تری او را
رفع کنند و در کوزه گل انداخته و گل اندوده و در تنور معتدل انداخته یکشبانروز بعد از آن که سوخته باشد پس
خوب کوفته ده درم او را از صمغ عربی و طین قبرسی و خشخاش سفید و سیاه از هر یک پنج درم کثیرا
سه درم کوفته سفوف نمایند شربت دو مثقال سفوف در انواع اسهال که با سحج و مغص و حرارت باشد نافعست
ص بزر قطونا بزر خبازی بزر خیارین از هر یک پنج درم نشاسته صمغ عربی از هر یک دو درم اندک بوداده
کوبیده دو مثقال با شربت مناسب بنوشند سفوف خفقان بارد از قرابادین مرحوم حکیم محمد باقر ص
نعناع کهربای بریان کرده شب یمانی بریان کرده از هر یک سه زراوند مدحرج رازیانه زرنباد درونج
از هر یک نیم مثقال بردارید یکدرم شکر مثل آن شربت سه درم با طبیخ افسنتین سفوف سورنجان کبیر

جهة مفاصل و عرق النسا نافع ص سورنجان ده درم سنای مکی هفت درم مغز بادام ده درم پوست هلیله زرد
سه درم زعفران نیم درم قند سفید سی درم سقمونیای مشوی یکدرم و اگر ماده بلغمی باشد بدل سقمونیا تربد
پنج درم کنند شربت دو مثقال با آب گرم سفوف جهة سیلان منی و مذی و ودی مجربست ص بزر کتان
بزر سداب بزر تخمکشت از هر یک سه درم سعد شهدانج از هر یک دو درم کلنار یکدرم شربت سه درم با آب
سفوف ایضا در قطع ودی و مذی بعد بلیت و مجفف انار فارسی و آهنک است ص کندر کنجد و بلوط دو جزو
کوبیده بروغن زیتون چرب کرده هر روز دو مثقال مداومت نمایند سفوف جهة قطع شهوت جماع
از زنان و مردان ص بزر البنج تخم خرفه بزر کاهو بزر شبت از هر یک یک جزو نیلوفر دو جزو شربت سه درم
با آب تخم خرفه سفوف سودا که با مالیخولیا استعمال نمایند از خطا آبوی است ص پوست هلیله کابلی و سیاه
از هر یک پنج غاریقون سه بسفایج چهار افتیمون گل گاوزبان اسطوخودوس از هر یک چهار نمک نفطی
یک لاجورد غیر مغسول خربق سیاه از هر یک یک شربت دو مثقال سفوف سپرز از مجربات حکیم محمد
ص زوفای خشک پوست بیخ کبر حب الثعلب پرسیاوشان تخم تخمکشت بزر سداب بالسویه از هر یک دو درم
با سکنجبین ناشتا تناول نمایند سفوف که جهة سپرز مجربست و تا یکهفته زایل میکند منقول از تذکره ص
مرجان سوخته یکدرم کثیرا دو دانک بنوشند و بدستور شکر و عرق بهار و مرجان یکهفته مداومت نمایند
مجربست سفوف مجرب جهة حرقت بول و وجع حین بول ص بزر خربزه بزر خیار بزر کدو و چهل دانک بزر خرفه
خشخاش سفید دوازده دانک نشاسته کثیرا رب السوس بزر البنج سفید یکدانک قند مساوی همه دو مثقال را
با جلاب ساده یا شراب بنفشه بنوشند سفوف از جهة کسیکه از حرارت بول بسیار کند از تالیف [illegible]
ابوی ص خبث الحدید مدبر ده درم کوفته و در حریر بیخته هشت روز در سرکه خیسانیده و بآفتاب
خشک کرده باشند صباح بار دیگر کوفته با او مخلوط سازند قشر کندری که یکشبانروز در سرکه خیسانیده و خشک کرده

باشند

باشند پنج درم طباشیر چهار درم کشنیز خشک سه درم شربت یکمثقال با بیه ساده یا آب سرد صبح و شام
میل نمایند سفوف مجرب بسنا جهة عرق النسا از مجربات قدما ص سنای مکی ده درم سورنجان
پنج درم شیطرج هندی سه درم زعفران نیم درم شربت سه درم با سه و نیم درم شکر سفوف
که منی بسیار آرد و تقویت اعضای رئیسه میکند و فواید بسیار دارد ص عنبر اشهب یکدرم بنفشه خشک
دو درم کثیرا نیم درم تمامی را در یک روز به مرتبه تناول نمایند بسیار نافع مجربست سفوف
جهة اسهال خونی و بلغمی دارد ص طباشیر نشاسته صمغ عربی گلنار گل سرخ از هر یک پنج درم روناس
دو درم زعفران یکدرم شربت دو مثقال با رب به و اگر قرص کنند بهتر است سفوف جهة درد پشت
و درد بول و منی و تقویت انعاظ و سستی آلات بول و تناسل مجربست از حکمای هندوستان از زنجبیل
ماهی نقل شده ص فوفل هفت مثقال و نیم را صلایه نموده در سفال باریک اندک بو داده و از چینی هفت و
نیم مثقال را بدستور کوفته و بیخته اضافه نمایند و بر روی آتش نرم گذاشته با چهار پنج عدد
زرده تخم مرغ بقدری که معجون شود آمیخته مغز پسته دو مثقال و نیم نبات سفید هفت درم صلایه کرده
بران نثار کرده مجموع را ناشتا در یکروز تناول نمایند سفوف تالیف حقیر جهة تب دق و سل و سرفه
که با تب بود و جهة لینت طبع و منع نزلات حاره مجربست قدر شربتش سه مثقال ص کثیرا صمغ عربی
نشاسته از هر یک چهار باقلا هفت بزر خطمی ده مغز بزر کدو و بزر هندوانه رب السوس از هر یک چهار
خشخاش سفید هشت مغز به دانه چهار مغز بادام و طباشیر بزر خیار از هر یک چهار سرطان محرق ده
عصاره لحیة التیس چهار گلنار اقاقیا از هر یک دو گل ارمنی چهار قدر شربت دو مثقال تا سه مثقال
سفوف نانخواه از مجربات جهة تحلیل ریاح و درد معده و سپرز و تقویت هاضمه و رفع ضرر حشیش
و بخارات بغایت نافعست ص نانخواه بزر کرفس بالسویه با مثل آن قند سفید سفوف کنند سفوف دافع

مگر حقیر تجربه نموده جهة اسهال برازی و مغص و اسهال دموی بهترین ادویه است ص صمغ عربی را هر روز
سه مثقال سائیده بنوشند تا سه روز زیاده از آن و اگر با اسهال تشنه نباشد آشامیدن پوست
خشخاش که مثل غبار سائیده باشند از یکمثقال تا دو مثقال از مجربات است و اگر با صمغ ممزوج کنند بهتر است
سفوف جهة جوع کلبی و فساد معده و قریب باستسقا و اشتهای اشیای ردیه ص جفت بلوط و انیسون
مویز بیدانه هفت هلیله سیاه و هلیله کابلی آمله از هریک پنج سفوف کرده سه مثقال با آب آهن داغ کرده
با شراب خبث الحدید جوشانیده بنوشند سفوف جهة درد سپرز که با حرارت باشد از ابوی مرحوم ص
گل احمر بارزگبر از هریک سه که یکشبانروز در سرکه خیسانیده باشند و خشک کرده باشند زرشک بیدانه بوداده
سه بوره ارمنی دو اسقولوقندریون و اگر نباشد بدل او بیخ کبر ثمر الطرفا یک غافث ریتون یک شربتی از
یکمثقال و نیم تا دو مثقال با شیر شتر یا ماء الجبن یا آب چوب گز یا سکنجبین بزوری بنوشند سفوف
جهة ریاح بواسیر و درد آن موافق کامل از تلخیص البیان ص هلیله سیاه و بلیله آمله از هریک ده بروغن
زیتون برشته کرده و بزرگ کنند با بوداده و حب الرشاد بوداده و نانخواه از هریک پانزده درم هفت
بلیله هفت ابهل مغز دانه زردالو از هریک پنج مصطکی جوزبوا از هریک یک شربت دو مثقال با آب گرم
سفوف لاسهال الصبیان از مجربات ابوی مرحوم ص خشخاش حب الآس کندر سعد بالسویه کوفته
با شیر مرضع بنوشند باب پنجم در اشربه و ربوب و سکنجبینات واضع او فیثاغورس است و باعتقاد او
در تفتیح سده و امراض حاره و بارده و اقسام او بهتر از سایر تراکیب است و روفس اعتقاد داشت
که زود فاسد میشود و سریع الاستحاله است و قول هر دو بحسب امزجه و امراض مختلفه حق است
و گویند سکنجبین اقدم است و شیخ الرئیس میفرماید که از حکمای فرس است و بیونانیین رسیده و اشربه
بدستور حبوب و اقراص اقسام میباشد و قدما بحسب ادوار و ازمان اختلاف استعمال آن در امزجه مختلفه

باب پنجم در اشربه و ربوب و سکنجبینات

بششصد

بششصد قسم و سکنجبین را بهزار و دویست و شصت قسم منحصر ساخته اند و ظاهر آنست که ترتیب اشربه
موافق امزجه مختلفه منحصر نمی تواند بود و مزاج اشربه زیاده از یکسال باقی نمی ماند و شرط ترتیب او
آنست که هر که از فواکه صلب باشد مثل سیب و به بعد از پاک کردن از پوست و تخم و کوبیدن آن
با دو وزن آن آب بجوشانند تا بنصف آید پس صاف نمایند و هرچه غیر صلب باشد مثل لیمو و ترنج و
امثال آن افشرده آب او را بگیرند و هرچه گیاه و برگ خشک باشد یکشبانروز خیسانیده بعد از آن
بجوشانند تا بنصف آید پس صاف نموده و هرچه تخمها و شاخها باشد زیاده از یکشبانروز بخیسانند
و هرچه برگ و شاخ و گل تازه باشد کوبیده آب او را بگیرند و با شکر و عسل و دوشاب انگوری و
امثال آن بقدریکه مقصود باشد بقوام آورده و عطریات مثل عنبر و مشک بعد از قوام و فرود آوردن
آن از سر آتش داخل کنند و در شربتهای فواکه که مطلب تقویت بوده باشد شرط است که شیرینی او بقدر ثلث آب
میوه باشد و قدما گفته اند که چون مریض را قوتها تغیر یافته و طبع جگر مشتاق شیرینی و جاذب است
پس اگر شکر و امثال آن زیاده باشد بیشتر جذب میکند و بار طبیعت میشود و اگر کمتر باشد حسب الواقع میشود
و ادخال عسل و شکر و سایر شیرینیها در اشربه باید درجه مزاج هر یک را از شیرینی و آنچه جهت
میسازند ملاحظه نموده و موافق قصد مخلوط کردد و هرگاه المی در اعضا و مغص و یا مریض صاحب سعال
باشد اشربه حامضه را استعمال جایز نیست و اگر در استعمال آن لابد باشد مثل تب دق و سل باید که
با صمغ عربی و کثیرا و غیر مغریات استعمال نمایند سکنجبین ساده که عبارت از سرکه و قند است
هرگاه که اجزا مساوی باشد مایل بسردی خواهد بود مفتح سده و رافع تشنگی و قاطع صفرا و در حمیات
حاره و امراض سپرز و جگر و معده مفید است و اگر سرد تر خواهند سرکه زیاده کنند و اگر معتدل
خواهند قند را و چندانکه کنند سکنجبین دوشابی که سرکه با دوشاب انگوری مساوی باشد معتدل است

سکنجبین عسلی که سرکه و عسل بالسویه باشد گرم باعتدال و جهة امراض بلغمی و تفتیح سده و تقویت جگر و معده
و تبهای مرکبه نافعست سکنجبین سفرجلی جهة تقویت معده و جگر حاره و رفع غثیان و قی و اسهال صفراوی
و قطع حرق نافعست ص آب به شیرین و ترش بالسویه دو جزو سرکه قند از هر یک یکجزو بقوام آورند
و اگر آب به شیرین و ترش ترتیب دهند قبض آن کمتر خواهد بود سکنجبین اصولی جهة حمیات و سده و عطش
و جلای معده از بلغم نافع ص خل خمر ده رطل آب شیرین بقدریکه حدت سرکه را بشکند ص پوست بیخ کبر
بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه از هر یک ده وقیه در سرکه مذکور تا یکشبانروز خیسانیده باتش هموار
بپخته تا سدس او کم شود و پس از آتش گرفته صاف نموده بریزند بهر جزوی ازین مطبوخ دو جزو از شکر
بپزند تا بقوام آید و اگر خواهند که سه درم زعفران را در خرقه بسته در وقت جوشیدن او
بمیان اندازند و در دوا صاف کنند سکنجبین افتیمونی که با مالیخولیا استعمال نمایند ص افتیمون بسفایج خربق
سیاه از هر یک هفت مثقال خربق سیاه را نیمکوب کرده یکشبانروز در نود مثقال سرکه بخیسانند
و نود مثقال آب اضافه نموده و باتش نرم بجوشانند و بسفایج را کوفته در کیسه کرده در آن بیندازند
و چون آب بسوزد کیسه افتیمون را انداخته یکجوش داده بعد از آن صاف کرده با دویست و پنجاه مثقال
قند بقوام آورده هر روز تا چهارده مثقال استعمال نمایند و در مزاجی که بسیار حار بوده باشد
این نسخه ترتیب دهند ص افتیمون بزر کاسنی بسفایج از هر یک هفت مثقال بزر کرفس دو مثقال
بزر خیار پنج مثقال بیخ کاسنی بیخ رازیانه از هر یک دو مثقال با سرکه نود مثقال و آب نود مثقال
جوشانیده افتیمون را در لته بسته در آخر یک دو جوش داده بعد از سوختن آب صاف نمایند و با دویست و
پنجاه مثقال قند بقوام آورده بکار برند سکنجبین بزوری گرم ص بادیان رسمی بادیان رومی
بزر کرفس از هر یک پنج مثقال پوست بادیان پوست بیخ کرفس از هر یک دو مثقال همه را در یک کاسه

آب بجو

آب بجوشانند چون نیمه کمتر ماند صاف کرده با هفتاد مثقال قند سفید بقوام آورند شربت بزوری سرد
بزر کاسنی بزر خیارین بزر خربزه از هر یک پنج مثقال پوست کاسنی دو مثقال قند سفید هشتاد مثقال
بدستور بزوری پزند و یک قاشق در هفت قاشق عرق بادیان حل کرده رغبت سازند و گرم را در عرق
کاسنی سکنجبین بزوری معتدل جهة تبهای مرکبه و ضعف جگر و صفرای محی و استسقای حار نافعست ص
بزر رازیانه بزر کشوث انیسون تخم خیارین بزر خربزه بزر کرفس بیخ کبر از هر یک ده گل سرخ بزر کاسنی بیخ
رازیانه بیخ کاسنی از هر یک عناب بیست دانه در سرکه و آب خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد
بعد از آن با شکر بقوام آورند سکنجبین انجدانی که تالیف حقیر در رفع تب ربع مجربست و جهة امراض
سپرز بعدیل ص انجدان نیمکوب کرده شب در سرکه و آب نود مثقال خیسانیده روز دیگر بجوشانند
تا بنصف رسد بعد از آن صاف نموده با دوشاب انگوری صد و بیست مثقال بقوام آورند هر روز ده
مثقال با آب شاهتره یا شیره تخم کرفس و اگر حرارت قوی باشد با کاسنی و امثال آن استعمال نمایند
شربت ورد مکرر مسهل جهة احتراق جرب و حکه و امراض جگر و سده و سودای رقیق و ضعف گرده
و صفرای سوخته نافع و مورث تشنگی و مصلحش بزر کاهو و طباشیر و مصطکی و انیسون از هر یک مثقال
بازای هر یک رطل شربت ادویه مذکوره را بوزن شیر بوده کوفته در میان شربت بیندازند
تا بجوشد و طریق آنست که شانزده رطل آب را بجوش آورده چهار رطل برگ تازه را بچهار دفعه
بریزند که هر دفعه یکرطل آب بسوزد و پس از آن صاف کرده بدستور حصه دیگر را بریزند تا اینکه از آب
ربع بماند و اگر قویتر خواهند گل سرخ رایج یا شش رطل میتواند کرد و شیخ الرئیس زیاده بر پنج نوبت
منع نموده پس با هم وزن آب صاف شکر بقوام آورند قدر شربت از ده مثقال تا سی مثقالست
و اگر با نصف وزن آن سکنجبین بنوشند جهة قمع صفرا اولیست شربت ورد قابض جهة امراض جگر نافعست

نسخه
اصل السوس بیخ

ص چهار رطل گل سرخ با اقماع او بیکدفعه در ده رطل آب بجوشانند تا بربع رسد و او را صاف نموده باهموزن
آن شکر بقوام آورند و اگر قوی‌تر خواهند بازای هر یک رطل آن از مصطکی و تخم مورد و صندل سفید
آرد کنار کشنیز خشک طباشیر یکدیگر مثقال در پارچه بسته در و بیندازند تا بجوش شده و سایر تصرف با طبیبست
اگر اجزای حاره فایقه باید اضافه کنند و اگر بارده لازم باشد از ان نیز داخل کنند **جلاب** جهة تبهای و تشنگی
و حرارت معده و جگر و حصبه و آبله و تب دق و تبهای حاره که با سرفه باشد و جهة تقویت آلات تنفس
نافع و ملین و منضج و مقوی اعضا و مدر بول و عرق و جهة اورام احشا مفیدست **ص** شکر سفید یکجزو آب
باران سه جزو عرق بید مشک دو جزو گلاب دو جزو بقوام آورند و اگر سرد خواهند عرق بید مشک و
عرق نیلوفر از هر یک دو جزو اضافه کنند **نوعدیگر** منقول از کامل و قانون شکر یکجزو آب باران دو جزو
گلاب سه جزو بقوام آورند **شربت بالیمو** جهة غلبه صفرا و تقویت هاضمه و تسکین تشنگی معده و جگر حاره را
نافعست **ص** آب به شیرین دو جزو آب لیمو یکجزو شکر ثلث مجموع بقوام آورند **شربت لیمو** جهة غلبه صفرا
و ضعف معده و قی صفراوی و تشنگی نافعست **ص** ده رطل آب لیمو را بجوشانند تا بنصف رسد و با پنج رطل
شکر بقوام آورند **شربت بنفشه** منقول از کامل جهة تبهای حاره و سرفه و تسکین غلیان خون نافع و ملین
طبعست **ص** سه رطل بنفشه تازه بدستور شربت ورد در سه دفعه در چهار رطل آب بریزند و بجوشانند
تا بربع رسد و با سه رطل شکر بقوام آورند و اگر شکر دو رطل کنند ملین قوی‌تر خواهد بود و اگر بنفشه خشک باشد
یکرطل او را جوشانیده با دو رطل شکر بقوام آورند **شربت نیلوفر** موافق نسخه کامل جهة تبهای حاره
و آلات تنفس و سرفه و تقویت دل و احشا نافعست و با وجود شیرینی بتحلیل صفرا نمیشود و بخلاف سایر
اشربه شیرین و طریق ساختن او مثل ساختن شربت بنفشه است و بعضی عرق نیلوفر را چهار جزو با یکجزو
شکر بقوام آورند **شربت سفرجلی** منقول از کامل الصناعت جهة ضعف معده و جگر و اسهال و غثیان

وقی

و قی و تشنگی **ص** به ترش از دانه و پوست بیرون کرده و پاک کرده آبش را بفشرند و دو رطل از ان گرفته
و از شراب یا جمهوری یکرطل ثقل به را یک شبانروز در و خیسانند و بعد از ان افشرده صاف نمایند و با آن
بجوشانند تا بنصف آید و با نیم رطل عسل کف گرفته بقوام آورند زنجبیل مصطکی از هر یک دو مثقال قاقله صغار
و کبابه زعفران غیر مسحوق دارچینی از هر یک چهار مثقال قرنفل سه مثقال در لته بسته در و بجوشانند و اگر دو دانگ
مشک نیز داخل کنند میتواند بود **شراب الخندیقون** جهة برودت معده و تب ربع و درد احشا نافع
مناسب پیرانست **ص** عسل کف گرفته سه درم شراب کهنه یا ریحانی یا جمهوری ده درم زنجبیل یکدرم
قاقله صغار و کبابه یکدرم نیم درم قرنفل یکدانگ دارچینی نیم درم زعفران یکدرم دار فلفل یکدرم و نیم غیر
زعفران باقی را نیمکوب کرده بیندازند در شراب و عسل و در سایر سه روز بگذارند و هر روز سه بار حرکت دهند
و صاف کنند و با یکدانگ مشک مطیب سازند **شراب ذیقراطیس** جهة ضعف جگر و معده و سپرز و فساد
مزاج بارد نافع و گفته‌اند که مداومت او حفظ میکند جمیع ایام حیوة از مرض **ص** اصل السوس اسمانجونی
نیم مثقال تخم رازیانه فلفل یکدرم سلیخه چهار درم خوب سائیده با سیصد و شصت مثقال شراب خوب کهنه
ممزوج ساخته و در ظرفی که [illegible] و سر ظرف را گچ گرفته چهل روز بگذارند و بعد از غذا و قبل از غذا استعمال نمایند
شراب حرمل جهة صرع مجربست و دافع درد سر مزمن و ضیق النفس و سرفه رطوبی و امراض بارده
مانند استسقا و جنون و نسیان بعد ملیت **ص** یکرطل سپند را کوفته در سی رطل آب انگور بجوشانند
تا بربع رسد و هر روز تا پانزده مثقال تا سی روز بنوشند و جهة اعاده حمل زنانی که در وقتی حامله شده اند
و بعد از ان نشوند سه روز این شربت بنوشند تخلف در حمل نمیکند **شربت نعناع** در تحریک اشتها برتبه
موثرست که صبر نتواند نمود و تنقیه معده از اخلاط سوخته و رافع بلغم و مبهی است و چون بر اثر معاینه
باهیه بنوشند در سرعت اثر بعد ملیت **ص** آب نعناع افشرده بیست مثقال خردل سرخ بیست مثقال

شربت یمانی یکمثقال نرم سائیده با نود مثقال خمیرمایه در هزار و دویست مثقال آب بجوشانند تا بنصف
رسد پس صاف نموده با ششصد مثقال عسل بقوام آورند شربت بل خمر یکجزو خمیرمایه را کوبیده با آب انار
شیرین و امثال آن بسرشند و در جمیع افعال قایم مقام خمر و از اسرار است شربت اسطوخودوس جهت تقویت
دماغ بارده و معده بارده ص اسطوخودوس زوفای خشک فاوانیا پرسیاوشان جو و تماری گل گاوزبان
تخم و بیخ رازیانه تخم کرفس گل سرخ سنبل ادرنجبویه کاشم سپستان مویز دانه بیرون کرده از هر
افیمون تربد محکوک بیخ سوسن آسمان جونی اصل السوس همه را بخیسانند و صاف کنند و بریزند بر او صد و
پنجاه مثقال عسل و مثل آن قند و بقوام آورند سادج قرنفل دارچینی هیل زنجبیل سنبل الطیب افسنتین رومی مصطکی
اجزا را در خرقه بسته بیندازند تا بجوشد و صاف کنند قدر شربت هر روز از ده مثقال تا پانزده مثقال
شراب ریحانی از جمله اقسام خمر است و در خمر مذکور شد شراب لیمو که مولف شفاء الاسقام تذکره
ذکر کرده و نایب مناب تریاق کبیر دانسته اند جهت رفع اخلاط محترقه و تبهای دموی و ضعف دماغ
و دل و قلاع و امراض اطفال و مواد سوداوی و رفع تشنگی و گزیدن عقرب و سایر سموم هوام نافع و
حافظ صحت است و رقیق کننده مجموع خلط غلیظ و قاطع خلط لزج و آنچه ترشی او بسیار باشد مضر عصب و مورث
سعال یابس و ضعف باه است و مصلح او بادام و خشخاش است و آنچه با نعناع ترتیب دهند جهت تقویت
معده و رفع بخارات دماغی و خیالات انفع و هرچه با آب به باشد جهت تقویت معده و دل و رفع خفقان
مجرب دانسته اند و آنچه با شیرخشت و ترنجبین ترتیب دهند جهت ربو و سعال و ضیق النفس و درد سینه
و هرچه با لعابها ساخته باشند جهت حرقة البول و درد مثانه انفع است و طریق ساختن آنست که شکر سفید را
سائیده در قدح مدهون با آب لیمو تر کرده و روی قدح را بکرباس پوشیده تا پنج روز در آفتاب بگذارند
پس شکر را در شیر تازه حل نموده مثل او شراب صافی اضافه نموده با آتش نرم بجوشانند و قدر شیر باید عشر او قدح

آب

آب لیمو برود و به لیمو آنست که دو چندان آب لیمو آب به شیرین بگیرند او به هند و مضمع آنکه منع عرق بی
محلول بقدر آب لیمو تنقیه نمایند و ملعب آنکه لعاب به دانه و لعاب تخم مرو تخم ریحان تنقیه کنند و منعنع
آنکه با آب نعناع تازه تنقیه نمایند و آنچه با شیرخشت و ترنجبین ترتیب دهند طریق آنکه بجای شکر
ترنجبین کنند و یا نصف شکر باشد و نصف دیگر ترنجبین تنقیه نمایند شربت انار ساده و شربت سیب ساده
و امثال آن مانند شربت ریباس و شربت حماض باید بقدر ثلث هر یک از آبهای آن قند یا عسل یا
دوشاب انگوری باشد و بعضی بالمناصفه گفته اند و شربت انار ترش جهت تسکین صفرا و تقویت معده
و قطع اسهال صفراوی و دموی نافع و شربت انار شیرین جهت اسهال و ذات الریه و درد سینه و شربت
توت سیاه جهت امراض حلق و ضعف اشتها و اسهال طبع و از توت سفید جهت امراض آلات تنفس و ضعف
هاضمه و تقویت معده و شربت ریباس جهت تقویت احشا و منع صعود بخارات و اسهال و شربت حماض
جهت تقویت معده و جگر و امعا و رفع حدت صفرا و شربت سماق و سایر میوه های ترش قابضه جهت
مقوی احشا و مسکن حرارت تند و شربت میوه های شیرین بدستور اما هرگاه غلبه صفرا باشد مستحیل باو
میشود شربت ترنج جهت خفقان حار و امراض حاره دل بغایت آزموده است ص ترشی ترنج بگیرند در آب
بشویند در جرم آن نمانند پس بازای هر یک عدد ترنج هفتاد و پنج مثقال قند اضافه نموده بقوام آورند
شربت زوفا نافعست جهت اوضاع سینه و سرفه کهنه و نزله و دشواری نفس و صلابت معده
و سده ها ص مویز منقی ورع العجم سی درم عناب سپستان انجیر خشک بیخ سوسن اصل السوس از هر یک
بیست درم بیخ رازیانه بیخ کرفس پرسیاوشان زوفای خشک از هر یک ده درم به دانه انیسون
تخم رازیانه از هر یک پنج درم جو مقشر مغز خیارین مغز تخم کدو و خربزه مغز پسته مغز حب الصنوبر
سنبل الطیب اذخر تخم خطمی تخم کتان از هر یک درم اجزا نیمکوب کرده بجوشانند و با چهار رطل شکر

بقوام آورند و مغز بادام را کوبیده در ان داخل کنند نوع دیگر که مشهور است صن زوفای خشک پرسیاوشان
بکدیهفت مثقال انجیر زرد بیست عدد عناب سپستان از هر یک سی عدد فراسیون تخم خطمی اصل السوس
بیخ سوسن آسمان جونی از هر یک سه مثقال حلبه چهار مثقال مویز بیدانه بیست مثقال تخم کرفس رازیانه
از هر یک دو مثقال جوشانیده آب اورا با دو رطل شکر بقوام آورند شربت گاوزبان جهة تقویت
دل و توحش سوداوی و خفقان نافعست صن گل گاوزبان چهل مثقال بادرنجبویه بیست مثقال جوشانیده
آب آنرا با دویست مثقال شکر بقوام آورند شربت انجبار جهة حبس نمودن سیلان خون از جمیع اعضا حتی
بالمنی و رحم والتیام تفرق اتصال که در سینه و شش هم رسد صن ریشهٔ انجبار هفت مثقال خرنوب شامی
پنج مثقال صندل سرخ و سفید سوده کرده تخم مورد از هر یک دو مثقال جوشانیده با یکرطل قند بقوام آورند
شربت دینار از تالیف بختیشوع است و چون شربتی را بیک دینار رطلا بیع می نمود لهذا مسمی بشربت دینار
شد جهة تبها و عفونت اخلاط فاسده از اعماق بدن و ضعف معده و جگر صن زرشک بیدانه تخم کاسنی بکد
ده مثقال عود بیخ سوسن بکد چهار مثقال تخم کشوث گل پاک کرده فنطوریون دقیق مصطکی زعفران دارچینی
عود بیخ بکد سه مثقال ادویه را کوفته اگر جهة تب باشد در آب کاسنی بخیسانند و اگر جهة خفقان باشد در آب رازیانه
بهتر آنست که سه روز در آبی بخیسانند که در ان کاسنی و بادیان و شبت و گاوزبان و مویز بی دانه بالسویه
از هر یک پنج مثقال جوشانیده باشند بازای هر یک رطل از آن یکمثقال ریوند و نیم مثقال اسارون اضافه نموده
با دو رطل شکر بقوام آورند و عود و زعفران را بعد از قوام اضافه کنند شربت خشخاش نافع است نزلهٔ مزمن
و حبس نزلات و رفع درد سینه و سرفه و درد سر و در ورمی سرسام و سهر و حرارت و رفع تب و اخلاط
محترقه و چون با شربت ورد مکرر ممزوج ساخته بعد از فصد بنوشند رفع ضعف فصد و تقویت قوتها
میکند قدر شربتش تا هشت مثقالست و توقش تا دو سال باقیست صن صد عدد پوست خشخاش سفید را

باتخم او

باتخم او کوبیده با پوست را علیحده نیمکوب کنند و تخم را نرم ببندند و با دو مثل آن آب خیسانیده بجوشانند
تا بثلث رسد پس با مثل او شکر بقوام آورند شربت عناب منقول از تذکره موافق نسخهٔ اصول التراکیب
و مولف آن غیر این نسخه را خطا میداند جهة سینه و اسافل بدن و تسکین تشنگی و اطفای حرارت خون
و آبله و تبها نافعست و مصلح حال اطفال و توقش تا دو سال باقیست صن عناب یکرطل کشنیز خشک عدس
بیخ کاسنی از هر یک دو اوقیه در ده رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده بوزن او شکر
بقوام آورند شربت عنصل نوعی که مخترع حقیر است جهة سرفهٔ کهنه و ضیق النفس و مواد سوداوی و بلغمی
و سدهٔ احشا و تقویت معده و دماغ و مکرر بتجربه رسیده صن پیاز عنصل دو مثقال زوفای خشک اصل السوس
گل گاوزبان پرسیاوشان اسطوخودوس غاریقون سفید از هر یک پنج مثقال نعناع خشک رازیانه بیخ سوسن
کبود قردمانا از هر یک سه مثقال در صد و پنجاه مثقال سرکه و چهارصد و پنجاه مثقال آب دو سه شبانروز
خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با سیصد مثقال شکر بقوام آورند و هر روز از پنج تا ده
مثقال با آب مطبوخ پرسیاوشان و امثال آن بنوشند شراب العنصل سکنجبین عنصلی نیز نامند منقول
از کامل جهة صلابت سپرز و جگر و تفتیح سده و قطع اخلاط غلیظه و رفع ضیق النفس و سرفهٔ کهنه که از رطوبت
باشد نافعست صن پیاز عنصل یکرطل و نیم با کارد چوبین ریزه کنند و پانزده رطل سرکه با آتش نرم
بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده بازای هر رطلی یکرطل و نیم شکر اضافه نموده بقوام آورده کف بگیرند
و امین الدوله و جمعی از قدما این ادویه را اضافه کرده اند زنجبیل زیره کرمانی عاقرقرحا بیخ انجدان
زوفای خشک پودینهٔ نعناع از هر یک پنج مثقال فلفل دو مثقال تخم جرجیر کاشم هر یک دو مثقال
و نیم قردمانا دو مثقال سداب شش مثقال ساذج هندی سه مثقال با عنصل در سرکه بخیسانند و بجوشانند
در این صورت جهة جمیع علل عصبانی و امراض بارده نرمه بغایت نافعست شربت الکدر و شربت کادی

نیز گویند منقول از کامل و موافق نسخهٔ قدما و جامع الادویه جهت حصبه و آبله و ماشرا و جمیع امراض دموی
و تسکین حرارت قویه و اخلاط محترقه که بشارکت دل باشند و جهت یرقان و حرارت جگر و معده و رفع
تشنگی و عفونت اخلاط [illegible] و نیکو کردن بوی دهان بغایت موثر است ص چوب کادی نیکوب کرده
شاخ بادیان تخم بادیان پوست بیخ بادیان تمر هندی عناب دانه بیرون کرده از هر یک رطلی
گل سرخ نیم رطل سنبل الطیب لک از چوب پاک کرده از هر یک چهار مثقال صندل سرخ و سفید از هر یک
ده مثقال یک شبانه روز در چهار رطل آن بخیسانند پس بجوشانند تا بربع رسد و صاف نموده با دو رطل
سرکه و آب به و آب انار ترش و آب انار شیرین از هر یک رطلی بجوشانند تا بقوام مایل شود
و با یکمن شکر طبرزد که دو رطل است چند جوشی دهند تا بقوام آید و از سر آتش بردارند کافور
زعفران از هر یک مثقال در وحل کنند قدر شربت از دو مثقال تا هفت مثقال و نیم است و جهت اطفال
یکمثقال شربت اترجی موافق نسخهٔ قدما جهت ضعف دل و خفقان و ضعف معده بغایت نافعست ص برگ ترنج
که بفارسی برگ درخت بالنگست پنجاه عدد را در شراب کهنه صاف یا جهوری بقدر شش قسط که هر قسطی
صد و پنجاه مثقال است هفت روز بخیسانند پس صاف نموده با صد و پنجاه مثقال عسل کف گرفته بقوام آورند
و بعضی از پوست ترنج بشرح مسطور ترتیب میدهند و بعضی یکرطل پوست ترنج را در دویست و پنجاه مثقال
آب خیسانیده بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف کرده با یک رطل عسل بقوام می آورند شراب [illegible]
خراست جهت امراض امزجه بارده بغایت نافع و مقوی حرارت غریزی چهار هزار مثقال آب انگور
صاف را باتش نرم بجوشانند و کف بگیرند و هزار مثقال عسل اضافه نموده بجوشانند تا بنصف رسد
هیل قاقله کبار قرفه قرنفل دارفلفل یکدینج درم نرم ساییده در پارچه بسته در اول طبخ بیندازند
تا آخر بجوشد و بعد از سرد شدن پارچه را افشرده بیندازند و سه مثقال زعفران در آن حل کرده در شیشه

کنند

کنند و سر شیشه ها را محکم کرده تا چهل روز در آفتاب بگذارند و هر چه کهنه شود قویتر گردد شراب جعده
که آن اختراع حقیر است از جهت ادرار فرمودن حیض و بول و عفونت اخلاط و ریاح و تفتیح سده مجرب
ص [illegible] جعده حرمل قسط تلخ ریوند چینی تخم کشوث تخم خربزه تخم خیار از هر یک سه مثقال
ابهل تخم کرفس رازیانه روناس انیسون تخم کاسنی قنطوریون دقیق از هر یک ده مثقال مویز منقی
انجیر زرد از هر یک ده مثقال در یکمن آب خیسانیده بجوشانند تا بربع رسد و با صد و پنجاه مثقال
شکر بقوام آورند و هر روز ده مثقال آنرا با مدرات حیض و بول بنوشند و هر گاه طبع یابس باشد
با گل سرخ و محموده مشوی غاریقون بنوشند شربت افسنتین کبیر موافق نسخهٔ قدما مقوی معده و مفتح
سده و مسهل صفرا و مقوی اعصاب و دماغ و جگر است ص افسنتین رومی چهار مثقال غاریقون مثل آن گل سرخ
هشت مثقال صبر زرد دو مثقال جاشا مثل آن مصطکی تخم کرفس اذخر انیسون سنبل الطیب اسارون سادج هندی
از هر یک یکمثقال و نیم نعناع اصل السوس نمک سه مثقال بیخ کرفس بیخ رازیانه نمک دو مثقال فودنج زعفران
از هر یک یکمثقال و نیم در هشت رطل شراب بجوشانند تا بنصف رسد و با یکرطل و نیم عسل بقوام آورند
و اگر بجای شراب آب و بجای عسل شکر کنند می تواند بود نوع دیگر که صغیر گویند جهت مالیخولیای مراقی
و ضعف معده که از برودت باشد و سوء القنیه بغایت آزموده است ص گل سرخ بیست مثقال افسنتین ده
مثقال غاریقون و تربد از هر یک چهار مثقال سنبل الطیب دو مثقال در چهار صد مثقال آب بجوشانند
تا بنصف رسد و با صد و بیست مثقال شکر بقوام آورند و اگر تربد را هفت مثقال و سنبل را چهار مثقال
کنند قویتر خواهد بود نوع دیگر از مجربات حقیر جهت ضعف معده و جگر که با یبوست طبع و حرارت مزاج
باشد بغایت نافعست ص افسنتین دو مثقال گل سرخ چهار مثقال تمر هندی ده مثقال ترنجبین سی مثقال
جوشانیده صاف نموده بنوشند مجموع یک شربت است شربت ابریشم جهت تقویت دل و اعضای رئیسه

و رفع خفقان بارد و باد بواسیر و توحش سوداوی و اقسام مالیخولیا نافعست موافق نسخهٔ قدما
ص ابریشم خام که عبارت از پیله است نه ابریشم متعارف که بعرف اطبا آن حریرست سیصد مثقال را
یک شبانروز در یکهزار و سیصد مثقال آبی که آهن تافته چند بار دران انداخته باشند بخیسانند و بجوشانند
تا بثلث رسد و ابریشم را افشرده بیرون آورند و بیست و پنج مثقال گل گاوزبان و پانزده مثقال
بادرنجبویه علیحده در سه رطل آب بجوشانند تا بثلث بماند و آب او را اضافه آب ابریشم کنند
و با سیصد مثقال شکر بقوام آورند و عنبر اشهب و ورق طلا از هر یک یکمثقال و نیم ورق نقره مروارید
مصطکی از هر یک دو مثقال دران داخل کنند و بعضی بجای پیله حریر کرده اند و اگر پیله کنند باید شکافته و کرم
ابریشم را بیرون کرده که با پیله بجوشد شربت ابریشم معمول متاخرینست موافق نسخهٔ مرحوم مغفور
حکیم محمد باقر موافق اکثر امزجه و در رفع مواد سوداوی و خفقان و تقویت دل و اعضای رئیسه و معده
و اقسام مالیخولیا و توحش و هموم بغایت موثر است ص ابریشم حریر سیصد مثقال را سه روز
در عرق گاوزبان و عرق بیدمشک و عرق شاهتره و گلاب از هر یک یکمن تبریز که ششصد مثقال
باشد آب سیب شیرین آب امرود شیرین آب انار شیرین آب به شیرین از هر یک دویست مثقال بخیسانند
و بعد ازان بجوشانند تا بربع رسد و در حین جوشیدن مصطکی و سنبل هندی جوزبوا بسباسه
زعفران از هر یک یکمثقال حب قرنفل عود ساذج هندی از هر یک یکمثقال و نیم دارچینی سه مثقال
همه را کوبیده در پارچه بسته دران انداخته بجوشانند و بعد ازان که آبها بربع رسد ابریشم
و ادویه را افشرده آب را صاف کرده با ششصد مثقال شکر سفید و دویست مثقال عسل بقوام آورند
و عنبر اشهب و ورق طلا از هر یک یکمثقال ورق نقره سه مثقال مشک نیم مثقال دران حل کنند و اگر قویتر خواهند
مصطکی زعفران دارچینی همچنین قرنفل عود و هیل صندل زرد از هر یک نیم مثقال کوفته و بیخته اضافه نمایند

و بعضی

و بعضی شکر را هزار و دویست مثقال و عسل را سیصد مثقال کنند و زعفران را نمی جوشانند بلکه بعد از قوام
درو حل میکنند و این انسبست چه زعفران از جوشیدن ضعیف الاثر میشود شربت فواکه معتدل معمول
متاخرین مقوی اعضا و سایر قوتها و جهة ناقهین و ضعف احشا نافعست ص آب انار شیرین و ترش آب امرود
شیرین و ترش آب به شیرین و ترش آب سیب شیرین و ترش از هر یک یکجزو و آب زعرور و کوکنج نیم منبه
آب زرشک هر یک نیم جزو با ثلث آبها شکر سفید بقوام آورند و بعضی یکجزو آب انگور اضافه میکنند
و آن انسبست و اگر آب انگور علیحده بجوشانند تا ثلث رفته ثلثان بماند اولیست شربت فواکه
شیرین جهة تقویت احشا و ناقهین و صاحبان لینت طبع و جهة صاحب سعال موافق است ص آب میوهای
شیرین که مذکور شد با ثلث آن شکر بقوام آورند شربت فواکه ترش قابض تر از فواکه شیرین است
و در منافع مثل آن و جهة صاحب سعال را مناسب نیست و عمل او بدستور سابق است که از آب میوهای ترش
ترتیب دهند و هر یک ازین اشربه بموافق احوال هر شخصی تقویت با دویه مناسبه میتوان نمود که ادویه
موافقه را کوفته و در پارچه بسته دران بجوشانند شربت عود ترش معمول متاخرین مقوی معده
و اعضای رئیسه و جهة رفع غثیان و بدی هاضمه و بخارات محترقه نافع است ص آب سیب ترش
و شیرین آب انار ترش و شیرین آب به ترش و شیرین آب لیمو از هر یک صد و پنجاه مثقال با ششصد مثقال
قند بقوام آورند ص عود قماری پنج صندل سفید دو گل سرخ قرنفل مصطکی یکدرم دو سنبل الطیب
اسارون بسباسه یکدرم یک بادرنجبویه و ساذج یک مشک عنبر از هر یک نیم ورق نقره یک ورق
طلا نیم دران حل کنند شربت تریاق که پادزهر سموم و گزیدن افعی است و جهة کرب و خفقان
و غثیان و برانگیختن اشتها مجربست منقول از تذکره ص آب زرشک آب سیب شیرین هر یک صد مثقال
آب لیمو آب ترنج هر یک صد و پنجاه مثقال با ثلث آن شکر بقوام آورند و مروارید که با آب ترنج حل کرده

باشند شش مثقال اضافه کنند در نوبت در اکثر امراض قایم مقام تریاق فاروق است شربت بزوری
منقول از ترجمه ماهر و مشهور است جهت درد گرده و مثانه و رحم و جگر و مغص و ورم سپرز و عرق النسا و نفث الدم
و ربو و فواق و خفقان و قرحه امعا و تبهای دایره و گزیدن هوام و درد کمر و مفاصل مجرب است
ص انجیر زرد و رازیانه از هر یک صد و پنجاه مثقال یک شبانه روز در سه وزن آب بخیسانند پس بجوشانند
تا بثلث رسد بعد از آن صاف نموده و با شیره گل سرخ تازه سیصد مثقال و قند سفید ششصد مثقال
بجوشانند تا بقوام آید و صد و پنجاه مثقال ریوند چینی که بگلاب تر کرده باشند و پانزده مثقال روغن
گاو چرب نموده در آن حل کنند و از ده مثقال تا بیست مثقال استعمال نمایند شربت صندل جهت
تقویت معده و رفع اسهال مزمن و سیلان خون و ضعف دل و جگر حار ص بیست مثقال صندل سفید را نیمکوب
کرده در نیم رطل گلاب دو شبانه روز خیسانیده صاف نمایند و جرم صندل را در آب جوشانیده تا بقیه
قوت را در آب دهد پس صاف نموده با گلاب سابق یک رطل شکر بقوام آورند و اگر قبض تر خواهند
یک وقیه انار دانه ترش در آب خیسانیده صاف نمایند و بعد از آن بقوام آورند و اگر قسم ترش او را
خواهند بجای گلاب در سرکه یا آب لیمو بخیسانند و در شربت صندلین سرخ و سفید بالمناصفه کنند
و او قابض تر میشود شربت اجاص منقول از حاوی جهت درد سر و تبهای حاره و یرقان نافع و مسهل
صفرا است ص آلوی بخارا را شبانه روز در آب خیسانیده بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده
شکر بقدری که خوش طعم کند اضافه نموده بقوام آورند و اگر قدری از محموده مشوی اضافه
نمایند قوی العمل میشود شربت تمر هندی بدستور شربت اجاص است شربت مورد جهت سرفه و قرحه
ریه و اسهال و قیام بواسیر و قطع سیلان خون و تقویت معده و امعا نافعست ص تخم مورد را
با چهار مثل آن آب بجوشانند بعد از خیسانیدن و نیمکوب کردن آن تا بربع رسد و با وزن آن

شکر بقوام

شکر بقوام آورند شربت قابض از تالیف اوی جهت اسهال و زلق الامعا نافع و مجرب است خصوصا
هرگاه که با سفوف قابضه بنوشند ص آب به آب امرود و آب سیب از هر یک رطلی گرفته سی
مثقال تخم مورد را در آن خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده استعمال کنند و اگر
اسهال بلغمی باشد در حین جوشانیدن عود هندی سنبل الطیب مصطکی سک از هر یک دو مثقال
در پارچه بسته در آن بجوشانند شربت مسهل از تالیف حقیر جهت امراض بارده و ضعف معده
و دماغ و تفتیح سدد و امراض سوداوی بغایت نافعست و بهترین مسهلات است ص گل سرخ
سنای مکی هر یک ده مثقال خرفه بیست مثقال تربد سفید غاریقون افتیمون رومی هر یک پنج مثقال تخم کشوث
اسطوخودوس مصطکی سه مثقال سنبل الطیب دو مثقال عناب سپستان هر یک سی عدد در چهارصد مثقال
آب یکروز خیسانیده بجوشانند تا بربع رسد و با صد و پنجاه مثقال ترنجبین و شکر بالمناصفه بقوام آورند
و از پنج مثقال تا ده مثقال استعمال کنند شربت کشوث که در اصفهان بسیار شهرت دارد مفتح سدد
و ملین طبع و مقوی جگر و معده و جهت تبهای مرکبه و سوء القنیه مفید است ص تخم کشوث رازیانه تخم
کاسنی گل کشوث تخم خیارین تخم خربزه کزمازج پوست بیخ کاسنی هر یک سه مثقال بیخ رازیانه گل سرخ
انیسون هر یک دو مثقال جوشانیده با نود مثقال شکر یا شیرخشت بقوام آورند و تا ده مثقال با شیره
تخم کاسنی و تخم خربزه و آب کاسنی و امثال آن بنوشند شربت دینار معمول متاخرین جهت امراض جگر
و سده و ماساریقا و تبهای مرکبه نافع و قریب الاعتدال است ص تخم کاسنی بیخ کاسنی از هر یک
سی مثقال گل سرخ ریوند تخم کشوث یکروز خیسانیده پس بجوشانند و با دو رطل شکر بقوام آورند
نوعی دیگر بجهت حرارت و رفع عفونت اخلاط نافعست ص تخم کاسنی ده مثقال زرشک بیدانه هفت مثقال
صندل سفید چهار مثقال لک مغسول دو مثقال اصل السوس چهار مثقال تخم کشوث سه مثقال گل سرخ چهار مثقال

کوبیده در عرق کاسنی یا آب آن بخیسانند پس جوشانیده صاف نمایند و با نود مثقال شکر بقوام آورند و اگر
ریوند دو مثقال اضافه کنند قویتر میگردد شربت غوره جهة حرارت معده و ضعف آن و در تسکین صفرا
بمعده و دردهای گرم و دفع سموم و تسکین تشنگی و تقویت احشای زنان آبستن مفید است صـ دو رطل آب غوره را
بجوشانند تا بنصف رسد و یکشب بگذارند و روز دیگر با دو مثقال قرنفل بجوشانند تا بوی او را بردارد
با رطلی شکر بقوام آورند شربت سلوی از تالیف قدما مقوی معده و رافع خفقان است و منافع آن
در امراض بارده نهایتی ندارد صـ پوست ترنج رطلی برما خور یک وقیه قرنفل دو مثقال عود یکمثقال کوفته
کرده در پنج رطل شراب ریحانی یکشبانروز بخیسانند و با سه رطل شکر سفید و دو مثقال مصطکی و نیم مثقال زعفران
دو دانگ مشک بجوشانند تا مایل بقوام شود پس صاف نموده استعمال کنند شراب سیب جهة تقویت معده
و اسهال مزمن و درد جگر و قی و غثیان و فواق و تشنگی نافعست منقول از جامع امین الدوله صـ آب سیب
ترش دو رطل آب سیب ترش یکرطل بجوشانند تا بنصف رسد و با یکرطل شراب کهنه و یکرطل عسل بجوشانند
تا غلیظ شود و کف بگیرند و عود و زعفران و مصطکی و بسباسه و سنبل الطیب و جوزبوا و هیل و قاقله کبار
و دارچینی و قرنفل و زنجبیل از هر یک یک درم مشک خالص دو دانگ سائیده یکمثقال اضافه نمایند شراب
العسل جهة امراض بارده عصبانی و دماغی نافع و منضج بلغم غلیظ و مفتح سده است صـ یکجزو عسل صاف را
با شش جزو آب با آتش نرم بجوشانند تا بقوام سکنجبین برسد و بازای هر یک رطل عسل دو مثقال
فلفل را کوبیده در پارچه بسته در ان بجوشانند شراب العسل جهة معده و جگر سرد و امراض عصب نافعست
صـ ده رطل عسل را با شش رطل آب و سنبل الطیب مصطکی دارچینی قاقله عود و هیل قرنفل جوزبوا دارفلفل
هر یک ده مثقال بجوشانند تا بقوام آید پس صاف نموده استعمال کنند ربوب شرط آنست که آب آن چیز که
مقصود باشد چندان بجوشانند که بربع و ثلث رسد و مجموع آن قابض تر از اشربه است و اگر در بعضی شیرینی

اضافه

اضافه کنند باید قدر قلیلی باشد رب جوز جهة رفع قی و غرغره او جهة خناق و درد گلو نافعست صـ
آب پوست گردکان تازه بجوشانند تا بثلث رسد و با مثل آن عسل و خمس او مثلث بجوشانند تا ثلث بماند
و یک وقیه مر صاف و نیم وقیه زعفران و نیم وقیه شب یمانی اضافه نمایند و اگر ساده او را ترتیب دهند
فقط کافیست رب خشخاش از تالیف قدماست جهة نزلات حاره بغایت نافعست صـ دویست عدد خشخاش را
با تخم کوبیده یکشبانروز در نهصد مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با صد و پنجاه درم
شکر یا عسل یا مثلث بقوام آورند که بطریق لعوق گردد پس اقاقیا زعفران عفص عصاره لحیة التیس از هر یک
درمی کوبیده و بیخته مخلوط کنند باب ششم در مربیات که انجار نیز نامند و صفت بعضی از حلوا مربای شقاقل

باب ششم
در مربیات و انجار و حلویات

باهی و مسمن بدن و مقوی اعصاب و گرده است صـ شقاقل تازه که پوست او را خراشیده باشند در آب آهک
صاف کرده که قدری تندی داشته باشد و زیاده بگذارند یکشبانروز بخیسانند و آب بجوشانند تا شقاقل
تا از آب آهک پاک شود بعد از ان در آب تازه طبخ دهند تا نرم و پخته شود و عسل را بقوام آورده و شقاقل را
با عسل چند جوش دهند که جذب عسل کند و عسل آنقدر باید که شقاقل را بپوشاند و باین دستور است مربای کدو
و پوست هندوانه و زردک و امثال آن و اگر قویتر جهة باه خواهند در مربای زردک و شقاقل بازای
هر صد مثقال دارچینی زنجبیل قرنفل هیل جوزبوا از هر یک سه مثقال مشک یکدانگ کوفته و بیخته اضافه نمایند
مربای سیب مقوی معده و دل است و جهة نیکو کردن بوی دهان موثر مربای به در منافع مثل اوست
و در تقویت معده قویتر مربای بالنگ جهة سینه و حلق و تقویت معده موثر است خصوصا چون
با پوست بیرون او ترتیب دهند و طریق ساختن هر یک آنست که سیب و به را از پوست و تخم و بالنگ را
از ترشی پاک کرده بقدر انگشتی ریزه کرده طبخ نمایند تا پخته گردد و از آب بیرون آورده عسل یا شکر را
با آب آن بقوام آورند بعد از ان جرم هر یک را باز چندان بجوشانند که رطوبت آن در جرم هیچ یک نماند

مربای نارنج و لیمو جهت قطع صفرا و تقویت معده حار و دل نافعست ص پوست بیرون هر یک را خراشیده
با دانه کش و انها را بیرون آورده در آب بجوشانند تا تلخی که داشته باشد زایل کرده و نرم شود پس
با عسل و شکر بدستوری که گذشت بجوشانند مربای زنجبیل که زنجبیل پرورده گویند جهت تقویت باه
و گرده و مثانه و هضم طعام و معده بارده و تب بلغمی و سوداوی نافع و مدر بول است ص زنجبیل را
بیست روز در آب بخیسانند و خشک کرده با آب و اندک عسل بجوشانند تا نرم شود پس ریزه کرده
عسل کف گرفته چندان بریزند که او را بپوشاند و بگذارند تا مزاج گیرد مربای هلیله مقوی معده و هاضم
و مجفف رطوبت معده و ملین طبع و جهت ضعف جگر و دماغ و ریاح بواسیر و سودائی که از احتراق بلغم
بهم رسیده باشد نافعست ص صد عدد هلیله کابلی بزرگ در آب بقدری که او را بپوشاند بخیسانند و پنجاه درم
خاکستر چوب تاک بران بریزند و هر سه روز یکبار آب خاکستر را تغیر دهند و بعد از ده روز هلیله را
بشویند و با قدری آب که او را بپوشاند و با یک کف جو مقشر چندان بجوشانند که جو پخته شود پس
بیرون آورده از آب خشک کنند و از جو پاک سازند و با سیخی هر عددی را ده سوراخ کرده با عسل
کف گرفته بقدر فرو گرفتن آن در ظرفی کنند و بیست روز بگذارند و عسل را تغیر دهند و چند بار
داد تا خاطر جمع شود که رطوبتی از آب برداشته باشد دیگر درو نماند پس عسل کف گرفته بقدری که او را
بپوشاند در ظرفی نگاه دارند و اگر قویتر خواهند بازای هر صد عدد هلیله از هر یک ادویه که در مربای
شقاقل مذکور شد یک وقیه اضافه نمایند مربای ورد عسلی که او را بفارسی گل انگبین نامند قوت او
تا چهار سال و قوت گلقند تا دو سال باقیست و عسلی در آخر دوم گرم و خشک و شکری در اول دوم
گرم و در یبوست معتدل و هر دو مقوی دماغ و معده و مجفف رطوبت غریبه معده و بعد از غذا
مانع صعود بخارات بدماغ و عسلی جهت مبرودین و فصول بارده اوفق و جهت درد مفاصل و نقرس

و فالج

و فالج و تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول و با ربع او زیره جهت تحلیل ریاح غلیظی و درد کمر و هضم طعام
نافع و چون او را با ربع تربد و تخم کرفس جوشانیده صاف نمایند و مکرر بنوشند جهت ازاله لقوه و فالج
و استرخای لسان و ابتدای مفاصل مجرب دانسته اند و شکری او جهت محرورین و یابس المزاج اوفق و جهت
ابتدای وسواس و جنون نافعست و چون گلقند را با مثل آن اسطوخودوس بالسویه و از مربای بنفشه نصف
گلقند ممزوج نموده مداومت نمایند جهت ازاله رمد کهنه و سنجار و ضعف باصره و درد سر و شقیقه و اخلاط
سوخته و دفع سده مجرب میدانند و چون با تمر هندی و عناب بجوشانند جهت ازاله سده بغایت مفید است
و هر دو قسم گلقند را چون بجوشانند و صاف نمایند نایب مناب شربت ورد مکرر است و گویند مضر جگر
و محدث تشنگی است و مصلحش خشخاش و قدر شربت از طبیخ تا چهارده مثقال و از جرمش چهار مثقال و طبیخ او
باید با شش مثل او آب باشد تا بثلث رسد و ضرر او بجگر خلاف قیاس و تجربه است ص گل سرخ را از اقماع
و تخم پاک کرده با دست چندان بیفشارند که خوب درهم شود و با قند بسایند تا سه روز هر روز صبح و شام
برهم زنند و بعد از ان چهل روز در آفتاب بگذارند و هر گاه شکر کمی کنند اضافه نمایند و باید اضافه
وزن شکر تا چهار مثل باشد و عسلی را باید بوزن مذکور عسل کف گرفته اضافه نموده در آفتاب گذاشت
مربای زردک جهت تصفیه صوت و تنقیه ریه و منع نوازل و سرفه و ضعف معده و جگر و بدی هضم و استسقا
و ضعف باه و بیعدلیت ص زردک را زیره کرده بجوشانند تا مهرا شود و عسل اضافه نموده بجوشانند تا آب
زردک جوشیده بقوام رسد و بازای هر صد مثقال او این ادویه را کوفته و بیخته اضافه نمایند عود قماری
قرنفل دارچینی زنجبیل هیل جوزبوا زرنباد کبابه از هر یک نیم مثقال مربای بنفشه که بفارسی خمیر بنفشه نامند مسهل
صفرا و ملین طبع و جهت خشونت حلق و سرفه حاره و ترطیب دماغ و آلات تنفس و تبهای حاره و حرقة البول
و نزلات نافعست ص بنفشه تازه را از اقماع و ساق پاک کرده با نصف وزن آن شکر کوبیده چند روز در

آفتاب گذارند و هر روز برهم زنند و اگر شکر کم کند قدری اضافه نمایند و اگر بنفشهٔ خشک کرده را
در آبی که بنفشه را چند جوش داده باشند یکروز خیسانیده با شکر مخلوط نموده در آفتاب بگذارند
و مقدار شربتش از پنج مثقال تا ده مثقال و اگر گل به و بید مشک و سایر شکوفه‌ها را بدستور مربا سازند هر یک را
منافع خاصی است که در اصل آنچیز مذکور است مربای پسته که از پوست بیرون پسته بدستور مربای بالنگ
ترتیب دهند بغایت مقوی دل و معده و جگر و دماغ است و جهت امراض بارده مزمنه مفید مربای جوز
جهت تقویت باه و تجفیف رطوبت و تقویت جگر نافعست ص گردکان تازه را که پوست اندرون
صلب نشده باشد از پوست بیرون کنند و اگر صلب شده باشد از هر دو پوست بیرون کرده با عسل چند جوش
داده بگذارند و بعد از سه روز ملاحظه کنند هرگاه رطوبت گردکان در عسل سرایت کرده باشد
با عسل تازه بدستور بجوشانند مربای بادام که جهت سرفه و خشونت سینه نافعست بدستور مربای
جوز ترتیب دهند و بعضی بادام تازه را در روغن تازه میجوشانند و بعد از سه روز از روغن بیرون
آورده با عسل پرورده میکنند اما اقسام حلوای آرد و روغن دار مسدد و غلیظ و دیر هضم میباشد
و مولد خلط مراری و سوداوی است خصوصا در محرورین و آنچه بی آرد و روغن باشد الطف و انفع
و قریب الفعل است آنچه از و ترتیب دهند و تفصیل مجموع آن متعذر است و اکتفا ببعضی کرده شد که دستوری
باشد جهت متاخرین برای ساختن غیر مذکور حلوای شکرپاره مولد خون متین و ملین سینه و موافق سوداوی
که از بلغم متکون شده باشد و مسمن و مضر جگر حار است ص آرد گندم بسیار نرم را با روغن
بآتش نرم بریان کرده شکر را بقوام آورده اندک اندک در ان ریزند و برهم زنند تا منعقد گردد
حلوای گزانگبین مایل باعتدال و لطیف‌ترین حلویات و جهت سرفه و خشونت حلق و یبوست طبع نافع و سریع
الانحدار است ص سه جزو گزانگبین صاف کرده را با یکجزو شکر خام با قدری آب بجوشانند و کف سفیدی

تخم مرغ

تخم مرغ برآورده کف بگیرند و چون بانتهای قوام رسد قدری از کف جوده بران بزنند تا خوب سفید
بشود و بعد از قوام تمام که چون اندکی از و سرد کرده باشند باندک حرکتی شکسته شود در آنوقت مغز پسته
بو داده و نارجیل و امثال آن بقدر حاجت اضافه نمایند حلوای سوهان موافق مبرودین کثیر الغذا
و مولد خون غلیظ و جهت درد کمر و تقویت اعصاب و باه نافعست ص گندم را در آب چندان بخیسانند
که نم بردارد پس در کیسه کرده در آفتاب بگذارند و هر روزی قدری آب براو بپاشند تا شروع کند
بسبز شدن پس در آفتاب خشک کرده آرد کنند و با نصف یا با مساوی او آرد گندم مخلوط نمایند
و آب را بجوش آورده اندک اندک ریخته برهم زنند تا آرد طبخ تمام یافته بسیار غلیظ گردد پس قدری
روغن بادام یا قدری روغن کنجد اضافه نمایند و بعد از جذب روغن شیره شکر یا دوشاب انگوری
بقدر شیرینی که مقصود باشد اضافه نمایند و چندان بجوشانند که روغن جذب کرده را شروع بدفع کردن
نماید بعد از ان مغز پسته و گردکان و نارجیل و دارچینی و زنجبیل و هیل و جوز بوا و قرنفل و فلفل از هر یک
بقدری اضافه نمایند تا بذائقه موافق آید ترحلوا آنچه از نشاسته ترتیب دهند موافق سینه و حلق و
قرحه امعا و ترطیب اعضا و جهت سل و سرفه و تب دق نافعست ص نشاسته را با آب بجوشانند تا غلیظ
شود و طبخ تمام یابد و شکر صاف کرده اضافه نمایند و بعد از ان که قریب بانعقاد شود قدری روغن
بادام شیرین و مغز تخم کدو و خشخاش سفید مخلوط کنند و آنچه از خرفه ترتیب دهند جهت امراض مذکوره
بدستور نافع و سردتر از قسم سابق است ص تخم خرفه را شیرهٔ غلیظی گرفته با نشاسته بالمناصفه بجوشانند
و شکر و روغن بدستور اضافه نمایند و چندان بجوشانند که روغن جذب کرده را شروع بدفع کند
و آنچه از برنج ترتیب دهند قابض و مقوی بدن و مولد خون صالح است بجای نشاسته شیرهٔ برنج کنند
یا برنج را چندان بجوشانند که حل گردد بدستور شکر و روغن اضافه نمایند و بدستور طبخ دهند تا منعقد گردد

و قدری زعفران داخل کنند و اگر در آن حلوا نشاسته و دارچینی مخلوط نمایند مستی بهتر که دارچینی خواهد بود
حلوای سیب و به که مقوی معده و جگر و دل و مولد خلط صالح و معتدل الکیفیة اند ص هر یک از آنها که خواهند
بعد از پاک کردن از تخم و پوست بکوبند و طبخ نمایند تا مهرا شود و آب آن بسوزد و اگر قدری گلاب با آن
اضافه کنند بهتر است و عسل کف گرفته یا شکر بقوام آورده بقدری که شیرینی او مطلوب باشد اضافه نمایند و طبخ
دهند تا منعقد گردد و مغز پسته بو داده بقدر احتیاج مخلوط سازند حلوای نارنج که حلوای بالنک نیز گویند
بهترین حلویات و مقوی احشا و موافق محرورین است ص پوست بالنک خشک کرده را بعد از گرفتن پوست
بیرون و رفع تلخی آن که قدری در آب جوشانیده باشند نرم بکوبند و بدستور حلوای سیب با شکر بقوام
آورند و قدری آب نارنج که او را ترش کند اضافه نمایند و بعد از جذب ترشی مغز پسته بو داده
با و مخلوط کنند و اگر بجای آب نارنج آب لیمو یا آب ترنج کنند پسندیده است و اگر قدری از پوست نارنج
که شیرین کرده باشند ملحق سازند اولی و انسب و انفع خواهد بود و اگر بجای بالنک زردک را مهرا پخته بدستور
بعمل آورند در تقویت باه قویتر و ثقیلتر از حلوای سیب و نارنج است و طریق بو دادن مغز پسته و بادام
جهة حلویات آنست که با سبوس گندم در دیگی کرده برشته کنند و بسرعت برهم زنند که مغزها نسوزد و بو
بردارد و پس از سبوس پاک کرده استعمال نمایند فالوذج معرب از پالوده است از تر حلوای نشاسته اعدل و در
منافع مثل آن و مضر معده سرد و مرطوبین است نشاسته را با قدری شکر که مایل بشیرینی گردد چندان
بجوشانند که چون سرد شود بسته گردد و پس در طبقی کرده بعد از بسته شدن بکارد ریزه کرده و با شربت
قند و عسل بحسب امزجه استعمال نمایند فرنی که بعربی مهلبیه نامند کثیر الغذا و مسمن بدن و مقوی گرده
و مثانه و جهة خشونت حلق و سرفه و طول عمر و تولید منی و یبوست طبع نافع و مسدد و مضر جگر ضعیف و در
معده سرد و بطی الهضم است ص آرد برنج را با آب و شیر بالمناصفه چندان بجوشانند که مهرا شود

و شکر بقدر حاجت اضافه و طبخ نمایند تا بسته گردد صفت حلوای یخ در بهشت سریع الانحدار و کثیر الغذا
و لطیف و موافق اکثر امزجه و جهة ناقهین و ضعیف الاحشا مفید است و بهترین حلویات است ص برنج کوبیده
اندک بو داده را که سی و هفت مثقال باشد در پاتیل کرده هفتاد و پنج مثقال قند سفید را در اندک آبی حل نموده
با سیصد مثقال آب و عرق بید مشک و گلاب در پاتیل کرده با آتش نرم بجوشانند تا بقوام پالوده
شود باب هفتم در لعوقات لعوق ما بین معجون و شربت که در قوام انگشت پیچ نامند و اندک اندک
بلیسند که چون اکثر آن مخصوص آلات تنفس است بتدریج اثر او در حین مرور بحلق و قصبه ریه برسد
و جبرئیل بن بختیشوع گوید که از اختراع جالینوس است اما در قرابادین یونانین احدی مشاهده ننموده
و از اینکه معجون حب القطن را که از تالیف جالینوس متاخرین لعوق حب القطن نامیده باشند دلیل اختراع لعوق
نمیشود که از جالینوس باشد لعوق طباشیر منقول از کامل جهة سرفه و تب دق و سل ص صمغ عربی قاقله
از هر یک شش مثقال نشاسته کثیرا از هر یک ده مثقال طباشیر چهار مثقال نبات سفید سی مثقال مغز تخم خیار
حب العضو بر کبار از هر یک هفت مثقال نرم سائیده بروغن بادام چرب کرده با مساوی ادویه
عسل کف گرفته که بسیار بقوام نیاورده باشند بسرشند و با شیر الاغ استعمال نمایند نسخه دیگر جهة حرارت
سرفه و خشونت سینه که با سل باشد ص صمغ عربی نشاسته خشخاش سفید از هر یک بیست مثقال مغز تخم کدو
تخم خیارین هر یک دو مثقال طباشیر چهار مثقال تخم خطمی خبازی از هر یک سه مثقال نرم سائیده
با روغن بادام شیرین و عسل و با دوشاب انگوری یا شیره ترنجبین بقدر حاجت لعوق کنند و اگر
حقیر این ادویه را اضافه نموده و انفع یافته است کثیرا اکلیل سرخ رب السوس از هر یک سه مغز تخم
هندوانه پنج لعوق صبیان جهة حرارت و خشونت گلوی اطفال و سرفه با شیر مرضعه یا شیر الاغ
بنوشند ص رب السوس کثیرا صمغ عربی فانید از هر یک چهار مثقال مغز بهدانه یک مثقال با روغن بادام

باب هفتم
در لعوقات

و جلاب لعوق سازند لعوق صنوبر که حقیر مکرر تجربه نموده جهة سرفه کهنه و ضیق النفس و گرفتگی آواز و خفقان
رطوبی و ربو بغایت آزموده است و بعد از آن حلبه را خیسانیده مقشر کنند بعد از آن کوبیده شیره گرفته
با دوشاب انگوری یا عسل بجوشانند تا غلیظ شود و مساوی حلبه مغز جلغوزه مقشر را بسیار نرم کوبیده
مخلوط کرده چند جوش داده استعمال نمایند لعوق خشخاش از مجربات ابوی رحمه الله جهة نزلات
بعد طیت من تخم خطمی به دانه از هر یک هفت اصل السوس پنج در دویست و پنجاه مثقال آب بخیسانند
و روز دیگر بجوشانند تا بنصف رسد و با صد و بیست مثقال نبات بقوام آورده شیره خشخاش سفید
و سیاه از هر یک پنج مغز دانه به صمغ عربی از هر یک سه کثیرا چهار نرم صلایه نموده مخلوط کنند
لعوق حلبه جهة ضیق النفس و ربو و سعال صبی بغایت نافعست من حلبه مویز بی دانه جو مقشر از هر یک دو
بهدانه بنفشه گل گاوزبان از هر یک پنج جوشانیده آب او را با صد و پنجاه مثقال عسل بقوام آورند
و مغز تخم کدو و مغز جلغوزه از هر یک سه تخم رازیانه دو کوفته اضافه نمایند و پنج مثقال او را با ماء الشعیر
بنوشند لعوق الخردل جهة ضیق النفس و سرفه رطوبی بعد طیت من تخم کتان و خردل را بالسویه با عسل لعوق
کنند و مداومت نمایند لعوق حب القطن جهة بحوحت و رطوبت حنجره بغایت نافعست از مجربات ابوی
رحمه الله من مغز دانه پنبه جلغوزه از هر یک بیست حلبه تخم کتان از هر یک ده با عسل یا دوشاب انگوری
هفتاد و پنج لعوق کنند لعوق التین من انجیر زرد پنجاه را بجوشانند تا مهرا شود و آب او را با دوشاب
انگوری بقوام آورده مغز جلغوزه مغز پسته مغز بادام تلخ از هر یک پنج مغز تخم انجره مغز تخم
رازیانه کرسنه حلبه از هر یک سه مغز دانه پنبه حب القلقل از هر کدام چهار نرم سائیده با روغن بادام
تلخ چرب کرده لعوق سازند در رفع ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو بلغمی بغایت نافعست لعوق
عنصل جهة ربو و ضیق النفس بارد و بلغم غلیظ لزج بغایت مفید من فراسیون ده پیاز عنصل مشوی از هر یک

بیخ سوس

بیخ سوسن کبود پنج با عسل هفتاد و پنج لعوق کنند و با آبی که حاشا یا فودنج جبلی یا برنجاسف جوشانیده
باشند استعمال نمایند لعوق بنفشه جهة سرفه و قولنج ورمی و صفراوی بسیار مؤثر است من بنفشه ده
درم مویز بیدانه بیست عدد عناب سپستان از هر یک بیست عدد جوشانیده آب او را با نیم رطل
شکر و پنجاه مثقال عسل خیارشنبر و سی مثقال روغن بادام شیرین بقوام آورده سی مثقال بنفشه سائیده
اضافه نمایند و از پنج مثقال تا هفت مثقال استعمال نمایند لعوق خیارشنبر جهة ذات الجنب و ذات
الریه بغایت نافعست و بدستور جهة سرفه و نزلات مفید من فلوس خیارشنبر پانزده نبات سفید
پانزده را در اندک آب حل کرده صاف نمایند و با روغن بادام ممزوج کنند کثیرا صمغ فارسی
که صمغ آلوی سیاه باشد آرد باقلا مغز بادام شیرین از هر کدام پنج اضافه نمایند لعوق خشخاش
که متداول اطباست جهة نزلات حاره رقیقه و خشونت حلق نافعست من خشخاش سفید ده نشاسته
کثیرا صمغ عربی هر یک چهار مغز تخم کدو مغز دانه به یک دو با جلاب لعوق کنند لعوق زوفا جهة امراض
بارده سینه و امتلای عصب و سهر و بلغم لزج بسیار مؤثر است من زوفای خشک انیسون رازیانه
پرسیاوشان اصل السوس بیخ سوسن کبود از هر یک ده قرطم هفت حلبه هشت مویز بیدانه انجیر شش
ترید سفید تخم کتان یک پنج در آب بقدر شش وزن ادویه بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده
با مثل او عسل بقوام آورند و علک البطم و راتیانج از هر یک هفت در و حل کنند لعوق حب القطن جالینوسی
که در تقویت باه بعد طیت و در معاجین مذکور شد لعوق کرنب جهة سرفه رطوبی و خشونت حلق
و ربو و گرفتگی آواز و تنقیه دماغ از بلغم غلیظ نافع است و قدر شربت آن سه مثقال و قوتش تا چهار
سال باقیست من آب کرنب را که در اصفهان کلم قمری نامند افشرده بجوشانند تا بنصف رسد و با
دو چندان شکر بقوام آورند و بازای هر رطل شکر هر یک از مصطکی و کندر و صمغ عربی و اصل السوس

وکثیرا و اتیانج از هر یک پنج درم دران حل کنند لعوق الورد از جامع امین الدوله جهت تبهای حاره و
قی کردن خون و ذات الجنب صفراوی و دموی و درد سینه و سل و سرفه مفید است ص گل سرخ پاک کرده
صمغ عربی از هر یک سه نشاسته کثیرا خشخاش سفید از هر یک دو گل مختوم چهار و تخم بدل او گل سفید دو عناب سپستانی
کرده و بسیار قصر لبت و طباشیر و زعفران از هر یک رب السوس چهار نرم سائیده با دوشاب انگوری
لعوق نمایند لعوق جهت انصباب نزله بسینه مفید است ص بزر البنج دوازده مثقال حب صنوبر شش مثقال
صبح و شام یکمثقال بنوشند تریاق النزله از مخترعات حقیر در منع ریختن مواد نزله و رفع سرفه از مجربات
ص تخم کاهو بیست مثقال بزر البنج پوست خشخاش از هر یک سی مثقال خشخاش سفید چهل مثقال گل گاوزبان
تخم مورد کشنیز خشک از هر یک ده مثقال اسطوخودوس پنج مثقال خیسانیده بجوشانند و نبات سیصد مثقال
اضافه نمایند و گل سرخ کشنیز خشک رب السوس نشاسته صمغ عربی کثیرا مصطکی از هر یک پنج مثقال
بسیار نرم سائیده دران حل کنند قدر شربت سه مثقال لعوق ناردان جهت تقویت معده و رفع قی ضعف
مجرب دانسته اند منقول از جامع ص گل سرخ آرد سنجد از هر یک پانزده پوست بیرون پسته ناردان
زرشک دانه دار از هر یک پنج سماق هفت نعناع تخم مورد از هر یک ده در سه رطل آب بجوشانند تا ثلثی
باقی بماند پس صاف نموده با آب به و لیمو و آب غوره و آب تمر هندی از هر یک چهل و پنج سرکه دوازده
شکر بیست و پنج بقوام آورند

باب هشتم در مطبوخات و نقوعات و ماء الاصول و منقیات و مسکنات قی

باب هشتم
در مطبوخات و غیره

اما مطبوخات مشتمل است بر منضجات اخلاط و ملینات طبع و خلطیه در طریق تجهز باشد و در مسهلات
شرطست که بعد از خیسانیدن بجوشانند و هر چه از ادویه تاب طبخ داشته باشد مثل تخمها پیشتر بجوشانند
و آنچه بخلاف او باشد در آخرهای جوشانیدن اضافه نمایند مثل افتیمون و صفت هر یک در ادویه مفرده
مذکور شده و در شرب منضجات که مشتمل باشد بر تنضیج و ترقیق غلیظ و تفریق خلط متعفن از خلط صالح سوداوی

وصاحبان

وصاحبان امراض مزمنه بیشتر محتاجند و بحسب هر شخص و علتی و فصلی و سنی و بلدی ترکیب باید نمود بنابران
نسخه چند که دستور تواند بود ذکر میشود منضج سودا و بلغم غلیظ مویز بیدانه گل گاوزبان هفت بادرنجبویه
شکوفه غافث پرسیاوشان عناب گل بابونه پوست بیخ کرفس پوست بیخ کبر پوست بیخ رازیانه
زوفای خشک آمله مقشر شکاعی بادآورد تخم کرفس سپستان از هر یک دو شاهتره سه تخم رازیانه ده
جوشانیده با گلقند آفتابی یا ترنجبین شیرخشت از هر یک ده که دران حل و صاف کرده باشند بنوشند و باید
قدر آب سیصد مثقال باشد که بربع باز آید که اگر سودا از صفرا محترق باشد آلوی بخارا پنج پوست بیخ
کاسنی بنفشه عنب الثعلب پرسیاوشان شاهتره خشک از هر یک سه شکوفه غافث عناب گل گاوزبان
از هر یک دو آمله مقشر تخم خیار تخم کاسنی از هر یک سه سپستان بیست گل سرخ سه در سیصد مثقال آب بجوشانند
تا بربع رسد و با ترنجبین و شیرخشت استعمال نمایند و هرگاه صفرا و بلغم مرکب باشد زوفای خشک اصل السوس
شکاعی بادآورد پوست بیخ رازیانه از هر یک دو پوست بیخ کاسنی افتیمون عنب الثعلب از هر یک سه تخم کاسنی
گل بابونه تخم کشوث تخم کاسنی از هر یک هفت آلوی بخارا پانزده عناب سپستان از هر یک بیست بدستور
جوشانیده با گلقند آفتابی و سکنجبین ساده بنوشند مسهل سودا و بلغم در منضج سودا ص سنای مکی سه مثقال
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون بسفایج از هر کدام چهار مثقال تمر هندی یکمثقال تربد سفید خراشیده
دو مثقال بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس دو مثقال اضافه نموده با دو مثقال فلوس خیار شنبر
و روغن بادام ترنجبین از هر کدام یکمثقال لاجورد غیر مغسول دو دانگ شحم حنظل ملح نفطی از هر یک یکدانگ
استعمال نمایند و در اسهال سوداوی و صفراوی پوست هلیله زرد و کابلی و بنفشه و افتیمون و سنای مکی
از هر یک چهار مثقال تمر هندی پنج مثقال حجر ارمنی مغسول دو دانگ محموده مشوی یکدانگ خیار شنبر ده مثقال
روغن بادام دو مثقال شیرخشت دو مثقال استعمال کنند و در مسهل بلغم و صفرا ریوند چینی تربد خراشیده

افسنتین رومی گل سرخ روغن بادام از هر کدام دو مثقال سنای مکی فقاح اذخر هلیله زرد و کابلی از هر کدام
پنج مثقال تمر هندی آلوی بخارا از هر کدام پانزده قنطوریون دقیق دو مثقال فلوس خیارشنبر ده مثقال
غاریقون سفید نیم مثقال محموده مشوی یک دانگ داخل کنند مطبوخ خیارشنبر جهة اخراج اخلاط حاره منقول از
کامل ص هلیله زرد آلوی بخارا بیست عناب مویز بیدانه تمر هندی از هر یک پانزده گل سرخ نیلوفر بنفشه
از هر یک شش مثقال در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی بماند و فلوس خیارشنبر ده مثقال تا پانزده مثقال
روغن بادام شیرین دو مثقال اضافه نموده بنوشند ایضا مطبوخ خیارشنبر که بتجربه رسیده جهة
اخراج اخلاط حاره و بلغم رقیق و خلط سودا ص پوست هلیله زرد دو توله آلوی بخارا عناب مویز منقی
از هر یک پانزده دانه تمر هندی دو توله گل سرخ نیلوفر بنفشه از هر یک یکتوله در سه رطل آب شب خیسانیده
صبح جوشانیده تا یک رطل آب بماند فلوس خیارشنبر شش توله شیرخشت ترنجبین از هر یک چهار توله با آب
مطبوخ حل کرده و صاف نموده دو مثقال روغن بادام شیرین اضافه کرده بنوشند توله دو و نیم مثقال است
مطبوخ افتیمون و غاریقون منقول از کامل جهة اخراج بلغم و سودا نافعست ص هلیله زرد هفت مثقال هلیله کابلی
و سیاه پوست هلیله آمله مقشر گل گاوزبان گیاه غافث بادرنجبویه اسطوخودوس از هر یک سه مثقال
مویز بیدانه دو مثقال بسفایج دو مثقال آلوی بخارا ده دانه تربد سفید محکوک نیم مثقال در پنج رطل آب بجوشانند
تا یک رطل و ثلث رطل بماند و صاف کنند و افتیمون اضافه نموده بجوشانند تا یک رطل بماند و غاریقون نیم مثقال را
دران حل کرده بنوشند و باید غاریقون را با عسل سرشته باشند و بجهة صاحب جنون و مالیخولیا صبر سقوطری
نیم مثقال خربق سیاه دو دانگ اضافه کنند و جهة اخراج بلغم لزج بجای صبر و خربق شحم الحنظل دو دانگ کنند
نوع دیگر که قوی تر است از جامع امین الدوله ص هلیله کابلی و سیاه از هر یک هفت مثقال آمله مقشر ده مثقال
آلوی بخارا بیست دانه تمر هندی هفده مثقال پاک کرده از لیف مویز بیدانه پنج مثقال سنای مکی چهار مثقال

گل سرخ

گل سرخ افسنتین گیاه غافث از هر یک مثقال اگر گیاه غافث نباشد شکوفه او هم خوبست گاهی با آورد
اسطوخودوس از هر یک سه مثقال گاوزبان کافیطوس از هر یک دو مثقال گل گاوزبان بادرنجبویه از هر
سه مثقال سادج هندی قرنفل انیسون رازیانه بسفایج از هر یک یکمثقال تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک از هر یک
یک و نیم مثقال خربق سیاه تربد محکوک از هر یک نیم مثقال در شش رطل آب بجوشانند تا بربع رسد
و افتیمون هفت مثقال اضافه نموده بعد از سرد شدن کیسه افتیمون را بفشارند و صاف کنند و غاریقون و صبر زرد
از هر یک دو مثقال نمک نفطی لاجورد غیر مغسول از هر یک دو دانگ شحم الحنظل یک و نیم دانگ شکر سفید هفت مثقال
مجموع را کوبیده دران حل کنند و نیمگرم بنوشند و اگر خواهند که اخراج صفرا نیز کنند هلیله زرد داخل مطبوخ
و سقمونیای مشوی اضافه محلول نمایند مطبوخ زوفا جهة ضیق النفس و ربو و سرفه نافعست ص عناب سپستان
از هر یک بیست دانه مویز بیدانه پانزده مثقال انجیر زرد ده دانه اصل السوس محکوک از پوست ده مثقال
پرسیاوشان تخم خطمی تخم خبازی زوفای خشک بیخ سوسن حلبه از هر یک دو مثقال در چهار رطل آب
بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز سی مثقال او را با بنفشه مربا یا لعوق خشخاش یا معجون قفطی
باضافه روغن بادام بنوشند نوع دیگر که جهة ذات الجنب و ذات الریه و درد سینه و سرفه نافعست
ص عناب سپستان از هر یک سی دانه انجیر زرد ده دانه مویز بیدانه ده مثقال اصل السوس محکوک
جو مقشر از هر کدام دو مثقال پرسیاوشان تخم خطمی تخم خبازی از هر یک سه مثقال در چهار رطل آب بجوشانند
تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز نیم رطل با روغن بادام بنوشند مطبوخ اسطوخودوس منقول از تذکره
جهة اخلاط سوداوی و محترقه و صلابات و وسواس و جنون و مالیخولیا و عرق النسا و مفاصل و صاف کردن
خون و کدورت فکر نافعست ص بسفایج مغز دانه قرطم از هر یک هفت مثقال عناب سپستان از هر یک
هفت دانه اسطوخودوس گل بابونه قنطوریون دقیق افتیمون سورنجان سفید از هر یک دو مثقال با سایر ادویه

آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده بنوشند و اگر با درد سر و تصاعد بخارات و یبوست دماغ باشد
انجیر زرد ده دانه کثیرا روغن بادام پرسیاوشان مغز مرزنجوش از هر یک سه مثقال اضافه کنند و اگر با ریاح
غلیظه باشد یا ضعفی در مجاری بول باشد گلقند بیفزایند مطبوخ بسفایج جهة درد معده و ریاح بواسیر و صرع
و امراض مزمنه سوداوی بیبدلیست هر روز سه مثقال تا پنج مثقال خیسانیده بجوشانند و صاف او را با فلوس
خیارشنبر و روغن بادام بنوشند و بدستور با ترنجبین موثر است مطبوخ دارشیشعان در دفع درد معده
بارده مجربست هر روز یکمثقال تا دو مثقال او را جوشانیده با نبات بنوشند اما در نقوعات علم است
که در آب بسیار گرم بقدر یکه ادویه بپوشاند خیسانیده و در روز در آفتاب گذاشته و شب در زیر سقف باشد
و بعد از آن بسیار افشرده صاف نمایند و بعضی آنرا شبانروز خیسانیده تا قوت ادویه به آب باز گردد
و مخصوص محرورین و فصول حاره است نقوع صبر جهة بقایای امراض حاره و تبهای گرم که بقیه او در بدن
نا تهیین مانده باشد و تنقیه عروق منقول از کامل ص آلوی بخارا عناب سپستان از هر یک سی دانه مویز بیدانه
پانزده مثقال تمر هندی منقی از دانه ولیف پانزده مثقال تخم کاسنی سه مثقال رازیانه تخم کشوث کشنیز خشک
از هر یک سه مثقال سه روز در آب گرم خیسانیده پس صاف نموده هر روز نیم رطل با ترنجبین یا شکر سفید در
طلوع آفتاب بنوشند و اگر قبل از آن بدو ساعت صبر زرد دارچینی دو جزو را با مصطکی یکجزو ممزوج نموده
تناول نمایند اولیست نقوع صبر جهة دوار و درد سر سوداوی و بلغمی و سایر امراض آن نافعست ص افسنتین رومی
هفت مثقال اسارون سه و نیم مثقال قنطوریون دقیق مصطکی صبر زرد از هر یک دو مثقال نیمکوب کرده
با سه رطل آب گرم سه روز بدستور بخیسانند پس صاف نموده هر روز ربع رطل او را با روغن بادام بنوشند
و اگر هر روز بقدر ربع رطل او را بردوشنه تنقیه را تمام کنند اولیست نوع دیگر جهة دوار و سدر و صرع و تقویت
معده و رفع اخلاط غلیظه مفید است ص هلیله کابلی هفت مثقال بلیله آمله مقشر از هر یک نیم مثقال حب البلسان

نعناع

نعناع از هر یک هفت مثقال مرماحوز دو مثقال قاقله کبار و صغار گل سرخ از هر یک سه مثقال در ده رطل آب
گرم بخیسانند و بعد از سه روز هر روز قریب بربع رطل بنوشند و اگر در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع آید
پس صاف نمایند و هر روز سی مثقال بنوشند اولیست نوع دیگر که محمد بن زکریا گوید تجربه نمودم جهة امراض
معده بیبدلیست ص دارچینی دو و نیم مثقال افسنتین هفت مثقال عود بلسان گل سرخ از هر یک دو مثقال
عود مصطکی از هر یک یک و نیم مثقال در یک و نیم رطل آب بجوشانند تا نیم رطل آب بماند پس صاف نموده
صبر زرد داخل کرده روزی یک وقیه بنوشند نقوع جهة ادرار حیض منقول از جامع امین الدوله گوید
بغایت مدر حیض است ص تخم خربزه پنج مثقال تخم کرفس انیسون رازیانه از هر یک دو مثقال
نیمکوب کرده در سه رطل آب شبانروز خیسانیده روزی سی مثقال با یکمثقال روغن بادام بنوشند
ماء الاصول جهة فالج و لقوه و صرع و تشنج و سکته و سایر امراض بلغمی نافع موافق نسخه حسین بن کامل
و امین الدوله و ثابت بن قره ص پوست بیخ رازیانه بیخ کرفس اذخر از هر یک ده مثقال تخم کرفس انیسون
رازیانه از هر یک چهار مثقال مصطکی سنبل الطیب جنطیانا فقاح اذخر از هر یک دو مثقال و نیم حب بلسان
اسارون از هر یک دو مثقال عود بلسان سلیخه حرمل بوزیدان نانخواه از هر یک سه مثقال مویز بیدانه
بیست مثقال در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده هر روز سی مثقال با روغن بادام
تلخ و شیرین و روغن بید انجیر و معاجین که بجهة امور مذکوره مناسب باشد بنوشند ماء الاصول نوع دیگر
جهة سده جگر و سپرز و برودت و فساد مزاج معده و استسقا و تبهای کهنه نافع ص پوست بیخ کرفس
بیخ رازیانه از هر یک هفت فقاح اذخر بیخ مصطکی سنبل الطیب از هر یک دو نیم فوة الصبغ لک با کرد
عود بلسان شکاعی بادآورد گیاه غافث پوست بیخ کبر کمازریوس کمافیطوس افسنتین گل سرخ انجیر زرد
مویز بیدانه از هر یک ده در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد و هر روز سی مثقال او را با روغن بادام شیرین

دتلخ و دوا را الکرکم و امثال آن بنوشند ماء الاصول نوعی دیگر جهة تفرس و درد ورک و مفاصل که از برودت
باشد بغایت مجربست ص پوست بیخ کرفس و بیخ رازیانه از هر کدام ده پوست بیخ خطمی قنطوریون
دقیق شیطرج نانخواه انیسون بوزیدان بابونه برنج از هر یک پنج درم رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد
و روزی یک قیه با یکمثقال روغن بیدانجیر که خروع نامند بنوشند و اگر امراض بسیار صعب باشد با روغن
کلکلانج استعمال نمایند ماء البزور که در منع ادرار عرق مجربست ص کشنیز خشک کرده سماق پاک کرده
برنج سفید مکرر شسته از هر یک پنج مثقال با سه رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده روزی
بیست و پنج مثقال بنوشند ماء الاصول مجرب ابوی جهة ضیق النفس و گرفتگی آواز و ربو ص پوست
بیخ کرفس بیخ رازیانه انیسون تخم کرفس رازیانه مصطکی سنبل الطیب اسارون سادج قنطوریون دقیق
و غلیظ فراسیون اصل السوس بیخ سوسن کبود از هر کدام بالسویه انجیر زرد ده دانه مویز بیدانه ده مثقال
در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس سه حصه کرده هر روز یک حصه را با لعوق مناسب بنوشند
مقیئات را شرط آنست که مکرر قی نکنند که عادت نشود و در خلای معده جایز نیست و در ماهی دو بار
مستحسن است و اگر مطلب دفع صفرا باشد قبل از خوردن قی یکساعت شوربای برشتن تناول نمایند و اگر مراد
دفع بلغم باشد ماهی شور برشته قدری تناول نمایند و بعد از قی چیزی که تقویت معده کند بیاشامند و اگر مراد
قی مرة السودا و مرة الصفرا که در تبهای ربع و مرکبه نافعست باشد شربتی تناول نمایند و شخصی را که گردن بلند
و سینه تنگ باشد از قی منع باید نمود مقی بلغم ص تخم تره تیزک کنگر زد تخم ترب جوز القی تخم شبت بیخ لفطی
تخم اسفناج بالسویه کوبیده بوزن آن و عسل بسرشند و دو مثقال او را تا سه مثقال در آبیکه شبت در او جوش
باشند حل نموده بنوشند و اگر بقدر مقصود قی نیاورد آب شبت مطبوخ را با عسل بیاشامند در یوقت
قی با فراط خواهد شد مقی دیگر جهة رفع مرة الصفرا و بلغم صفرا آمیخته ص بیست مثقال ترب را ریزه کرده

با دو مثقال

با دو مثقال شبت تازه و پنج مثقال نمک هندی تخم خربزه تخم اسفناج از هر یک چهار درم بجوشانند در چهار
رطل آب تا بثلث رسد پس صاف نموده با سکنجبین بنوشند و قی کنند و اگر مراد دفع بلغم بیشتر باشد با عسل
بنوشند مقی دیگر جهة رفع رطوبات معده و مرة الصفرا و مرة السودا ص ترب بیست مثقال را بسیار
ریزه کرده یکشبانروز در سکنجبین عسلی خیسانیده صاف نمایند و با گلنگرزد تا نیم مثقال بنوشند مقی دیگر تخم ترب
تخم شبت تخم خربزه ریشه خربزه اصل السوس از هر یک مثقال جوشانیده در آب او با گلنگرزد و سکنجبین
بنوشند مسکنات قی اما آنچه در تسکین قی صفراوی آزموده است ص زرشک بیدانه انار دانه ترش
سماق دانه بیرون کرده پوست بیرون پسته از هر یک یکجزو طباشیر گل سرخ غوره خشک از هر یک نیم جزو
نرم کوبیده تا سه مثقال او را با آب به یا آب نارین یا شربت به و امثال آن بنوشند نسخه دیگر که
مجربست چنین است انار دانه ترش مویز دانه دار بالسویه زیره کرمانی ده یک آن نرم کوبیده تا سه مثقال
بنوشند مسکن قی بلغمی و سوداوی ص گل سرخ چهار مثقال زرشک بیدانه سه مثقال نعناع پوست بیرون پسته
مصطکی عود هندی سنبل الطیب قرنفل قرنفل فرنجمشک زیره کرمانی ببرکه پرورده کرده از هر یک دو درم
دو مثقال این دوا را با سکنجبین سفرجلی و امثال آن بنوشند باب نهم در سنونات و غرغره و مضمضه
سنونات ادویه مخصوصه با مراض دندانست اعم از آنکه سائیده بیاشند یا بچیزی بسرشند یا قرص کنند و مولف
تذکره گوید که سنون از مخترعات جرجیس و آله بختیشوع است و ظاهرا این کلام اصلی نداشته باشد و از قدما
بودن اظهر است و در استعمال سنون شرط است که معده ممتلی نباشد و قبل از استعمال او دهن را با آبهای
ادویه مناسبه بشویند و بمسواک و امثال آن دندان پاک کنند سنون طین از معالجات بقراطی جهة تحکیم
گوشت دندان و گوشت بن دندان و رفع خون آمدن او و منع کرم خوردن و ریختن مواد از دماغ به بن دندان
بغایت مفید است و رفع بد بوئی دهان میکند و جلای دندان میدهد و چون با روغن زیتون یا قطران سرشته

باب نهم
در سنونات و غرغره
و مضمضه ۱۲

بر دندان دردناک گذارند در حال رفع الم میکند و چون با سرکه مطبوخ ما کرده مضمضه نمایند دندان متحرک را
مستحکم گرداند و فی الواقع بهترین سنونات است ص عاقرقرحا وج کزمازج سعد از هر یک شش درم
پوست انار گلنار مازوی سبز کندر گل سرخ مروارید نبد سفال چینی از هر یک مثقال بیخ سوسن کبود
چهار مثقال شاخ گاو کوهی سوخته دندان فیل دانه هلیله طباشیر هر یک مثقال تخم خرفه نشاسته کثیرا کشنیز خشک
بوداده عدس از هر یک هفت مثقال زبد البحر نمک سنگ نی سوخته حلزون سوخته شب یمانی از هر یک مثقال
بعد از ساییدن اجزا دو دانگ کافور اضافه نمایند سنون از تالیف والد حقیر جهة رویانیدن گوشت بن دندان
و رفع بدبویی دهان بغایت نافعست ص دم الاخوین کزمازج انزروت جوز السرو کندر بیخ نی سوخته
طباشیر اقاقیا گل سرخ گلنار زرنبت بلوط پوست انار زرشک از هر یک جزوی قصب الذریره نصف جزو
در وقت خواب استعمال نمایند سنون از مجربات والد حقیر است جهة رفع بدبویی و درد دندان بغایت
آزموده است ص جو به زرد چوبه تخم ریحان سرشک پوست بیخ درخت زرشک کثیرا بادام مقشر صمغ عربی
از هر یک دانگی فوفل بیخ هدو بسیار نرم ساییده استعمال نمایند سنون منقول از اختیارات ابن جمیل و
شفاء الاسقام جهة بردن گوشت متعفن و آکله و سیلان خون لثه بغایت نافع و بعد طیت ص زرنیخ سرخ
و زرد و آهک آب نرسیده زاج سفید مازوی سبز بالسویه قرص با سرکه بسازند دانگی را با لثه مالیده بعد از ساعتی
بشویند و اگر سوزش کند بروغن گل سرخ مضمضه کنند سنون جهة آکله و بدبویی دهان و چرک بن دندان
ص مازوی سبز بی سوراخ دو جزو مرصافی یکجزو با روغن گل سرخ بمالند و بسرکه عنصل مضمضه کنند سنون
مسمی بسورنجان منقول از کناش فاخر منسوب با بن سرابیون جهة قطع خون و تقویت لثه و دندان نافعست
ص پوست انار سه جزو گلنار عفص شب یمانی عاقرقرحا از هر یک جزوی سماق یکجزو و نیم نمک هندی
نصف جزو با سرکه و آب دانه مورد قرص بسازند سنون جهة رویانیدن گوشت بن دندان مجربست

و اکثر اطبا برین اتفاق دارند ص ده مثقال آرد کرسنه را با عسل سرشته بر روی آجری در تنور بگذارند تا
نزدیک بسوختن رسد و از کندر و دم الاخوین هر یک پنج مثقال و از ایرسا و زراوند مدحرج از هر یک دو مثقال
اضافه کرده سنون کنند سنون منقول از شفا و از مجربات حنین است جهة رویانیدن گوشت لثه آزموده است
ص پوست بیخ کبر ابهل عاقرقرحا بیخ سوسن کرسنه آرد جو بالسویه سنون از تالیف حقیر و موافق اکثر
انزروت و در تسکین آلام و رفع خون و رویانیدن گوشت لثه و منع ریختن مواد آزموده است ص طباشیر
گل سرخ تخم مورد گلنار فوفل سعد کاته هندی کزمازج اقاقیا از هر یک جزوی سماق سه جزو سنون از
معالجات بقراطی و ایلاقی جهة جلای دندان و پاک کردن او از اوساخ و سفید کردن بسیار موثر است
ص زبد البحر نمک سوخته بالسویه با عسل سنون کنند سنون دیگر قویتر از آن و سریع الاثر است غار سنگ
صدف سوخته زراوند مدحرج بیخ نی سوخته جو سوخته سفال چینی بالسویه سنون کنند سحق نیا و زجاج
مسحوق ساوج در حال دندان را سفید کند و هرگاه زردی دندان یا رنگهای دیگر قوی باشد و در جوهر دندان
نفوذ کرده باشد زنجار را در عسل حل نموده بر دندان بمالند و اگر قویتر باید مسحوق نیا اضافه نمایند سنون
منقول از ایلاقی جهة رفع سیاهی دندان مجرب دانسته اند ص قنبیل ده درم فلفل چهار درم جامانسه دو درم
ساوج هندی عفص محرق از هر یک ده درم سنون منقول از شفاء الاسقام جهة خون بن دندان و حرکت آن
ص زبد البحر شب یمانی اقاقیا گلنار سماق مازو پوست انار از هر یک جزوی نمک نیم جزو بعد از سنون
مضمضه آب سماق و گلاب کنند سنون منقول از ابن جمیل جهة دندان متحرک که بسبب رفتن گوشت
لثه باشد بغایت نافعست ص عود سوخته شب یمانی گلنار سماق اقاقیا بالسویه استعمال کنند و اگر سبب
حرکت دندان از زیادتی رطوبت باشد مضمضه آب ادویه که در مضمضها مذکور شود کرده بعد از آن
این دوا را بر دندان متحرک بمالند ص شب یمانی سعد مصطکی خاکستر نره الطرفا خاکستر شاخ گاو کوهی هر یک

جزوی نمک معجون عسل که بعد از آن سوخته باشد مرصافی زعفران از هر یک جزوی و نصف جزو سنبل الطیب
سداب خشک سماق از هر یک نصف جزو تمام و نرم سائیده با هم سرشته استعمال نمایند تریاق الاسنان
از تالیف قدما بغایت مجربست در تسکین درد دندان ص زنجبیل فلفل حلتیت جند بیدستر افیون
بالسویه با عسل سرشته بر دندان دردناک قدری بگذارند و مولف شفاء الاسقام این ادویه را اضافه
نموده است مرصافی زراوند مدحرج میعه شبج از هر یک نصف اجزای سابق و آنچه در تسکین درد دندان
مکرر بتجربه رسیده مالیدن عسل با فلفل است هر گاه از رطوبت و نزلات دماغی باشد و بدستور
هر گاه فلفل و پوست خشخاش را در گلاب بجوشانند و از بیرون طلا کنند در حال تسکین یابد و بدستور
شیطرج هندی را کوفته در کف دست کرده بخلاف جهة موضع درد نگاه داشته تکیه بآن جهة کنند بجهة اما
ماده بالخاصیة تسکین دهد سنون منقول از تذکره که در زمان هارون رشید تالیف یافته جهة استحکام لثه
و دندان و جهة خوشبو کردن دهان و قطع رایحه کریهه و تحلیل اورام و دفع سیلان آب دهان مفید است
ص نمک سوخته ده جزو نان جو سوخته هفت جزو عود هندی شش جزو گزمازج فلفل دار فلفل زنجبیل زیره
قاقلا از هر یک دو جزو با سرکه قرص ساخته خشک کنند و بخور شبج ارمنی و زراوند مدحرج از هر یک نصف جزو
اضافه نموده و حب الغار و عاقرقرحا اذخر از هر یک دو جزو الحاق نموده و با عسل سرشته و بعضی این ادویه را
اضافه نموده اند حرمل صندل سفید سعد گل سرخ فوفل قرنفل خاکستر شاخ گاو کوهی از هر یک جزو
بوره ارمنی دو جزو تصریح نموده اند که بهترین چیزها از برای سرشتن ادویه دندان سرکه است که در او
ریزه کرمانی غلیانیده باشند و همچنین مضمضه او نیز بهترین اشیاست سنون جهة امراض حاره منقول از
کامل و سامل و حاوی کبیر و تذکره جهة رویانیدن گوشت لثه و تعفن آن و حرکت دندان بتجربه رسیده است
ص طباشیر گل سرخ از هر یک سه درم مروارید گل ارمنی برشته دم الاخوین از هر یک دو درم مرجان

سوخته

سوخته صندل سرخ مرصافی گلنار مازج ماميران از هر یک دو درم سنون جهة امراض بارده ص عاقرقرحا
قرنفل شدید زنجبیل بوره بالسویه با قطران یا مغز زیره بنشانند سنون جهة کندن دندان نایب مناب
کلبتین است و تقویت او میکند منقول از کافی ص عاقرقرحا پوست حنظل پوست چوب توت شبرم مازریون
پوست بیخ کبر حلتیت زرنیخ زرد بالسویه مجموع را سه یکسه روز در سرکه بخیسانند با نصف وزن حلتیت مثقل از زر
اول در سرکه حل نموده ادویه را بسرشته و در وقت استعمال احتیاط نمایند که بدندان صحیح نرسد بلکه دندان
مجاور درد ناک را بخمیر و موم غلاف کنند سنون جهة دندان متحرک مجرب حکمای هند ص ودع سوخته
سرنج بالسویه سنون کنند سنون ص برگ عوسج برگ زیتون اقاقیا را از هر یک یکجزو قلقطار
صعتر شب زاج تنجید از هر یک خمس جزو وج سوسن ثلث جزو زعفران ربع جزو سنون جهة اقسام قلاع
ص شب عفص بالسویه سائیده سنون سازند بغایت مفید است صفت ادویه که کرم دندان را ساقط کند
ص تخم بزرالبنج سائیده با پیه بز سرشته حب سازند و عددی از آن در آتش انداخته یکسر نی را
بر دندان ملاصق کرده سر دیگر نی را در ظرف آتش نهی نصب کنند که دود او از راه نی بدندان برسد
و اگر ظرف آتش لوله دار باشد بهتر است که نی بر لوله نصب کرده شود و دهن ظرف را بپوشانند تا دود
از لوله داخل نی گردد و بدستور چون پنبه بقطران مالیده بر دندان گذارند کرم را ساقط کند و مضمضه بآب
برگ شفتالو و قدری زراوند طویل بغایت آزموده و بدستور بخور راتیانج موثر است و چون سوراخ
دندان کرم خورده کافور پر کنند موجب تسکین درد میگردد و بدستور خربق معجون بعسل بغایت مجربست و بدستور
پر کردن ثقبه بموم زرنیخ و حلتیت و بوره ارمنی همین اثر دارد ادویه که منع ضرس کند و آن بی حسی دندانست
که از خوردن ترشی و برودت مفرطه بهم رسد ص چون سماق و تخم خرفه را بخایند رفع آن میگردد و بدستور
خائیدن بادام و نارجیل و فندق و خمیر نان گرم و مضمضه بشیر دختران و شیر الاغ و طلا کردن روغن زیتون

و روغن تازه مفید است **ادویه که دندان اطفال زود برویاند** از انجمله طلا کردن لثه است بمغز سر خرگوش
تر که پخته باشد و مالیدن روغن سوسن و طلا نمودن حنا بروغن سرشته **صفت مضمضه و غرغره** که جهة امراض
دهان و غیره **مضمضه** جهة رطوبات بن دندان و حرکت اسنان **ص** سنبل الطیب گل سرخ جوز السرو سعد
ثمرة الطرفا بالسویه با آب جوشانیده مضمضه کنند **مضمضه مجرب** جهة قلاع و خون بن دندان و تعفن
و جوشش و رویانیدن گوشت آن **ص** توتیای مغسول سی و هشت مثقال بنفشه ۱۹ مثقال شکر خام
یکمثقال بنفشه را سائیده با سایر اجزا با هفتاد و پنج مثقال سرکه آمیخته در شیشه ضبط نمایند و جهة جوشیدن
دهان بدل سرکه با بیست مثقال آب انار یا آب گشنیز بکرر مضمضه کنند و جهة قطع خون و رویانیدن گوشت
با سرکه مخلوط نمایند و هر گاه سرکه در شیشه آخر شود بدستور سرکه تازه اضافه نموده ضبط نمایند و اگر
یکسال و زیاده بران بگذرد از اثر نمی افتد **مضمضه** که قبل از استعمال سنونات باید کرد تا تاثیر ادویه
و ذرورات و سنونات اسرع کردد و منقول از کناش فاخر و منسوب بحسین بن اسحاق است **ص**
تخم گل سرخ زرشک ثمرة الطرفا برگ صنوبر برگ زیتون از هر یک یکجزو پنج باز رنگ یا برگ آن
یک و نیم جزو جوشانیده و نیم جزو شب یمانی حل کرده مضمضه نمایند **مضمضه** جهة ورم لثه و سستی آن
ص طرا ثیث شب یمانی پوست انار سماق بالسویه مضمضه کنند **مضمضه** جهة قلاع و آن جوشیدن
دهانست **ص** در اوایل آب برگ علیق و آب برگ باز رنگ و آب به و سرکه در ان عدس و خبازی جوشانیده
تازه تاک و آرد جو جوشانیده و چاشنیده مضمضه کنند و بدستور گزمازج و گلنار و گشنیز خشک و پوست انار
و عفص را بالسویه جوشانیده مضمضه نمایند **مضمضه** جهة قلاع بلغمی **ص** برنجاسف برگ زیتون مامیران پوست انار
عفص بالسویه جوشانیده مضمضه نمایند **غرغره** که ثقل زبان و سستی آن و تشویش کلام را مفید است **ص**
خردل زنجبیل فلفل عاقرقرحا نوشادر بوره ارمنی شونیز صعتر نمک بالسویه نرم سائیده با سکنجبین عنصلی یا آبی که

در دهن نجوش و امثال آن جوشانیده باشند غرغره کنند **غرغره** جهة خناق حار **ص** آب انار ترش که با پیه او
افسرده باشند با رب توت و آب گشنیز غرغره کنند و بدستور غرغره با آب برگ باز رنگ و آب عنب الثعلب
و آب سماق مطبوخ نافعست و بعد از چند روز که نضج یافته باشد غرغره رب توت با بوره و مر صاف
بسیار مفید است **غرغره** که بعد از نضج نافعست **ص** انجیر زرد و حلبه تمر هندی اصل السوس گل سرخ جوشانیده
با فلوس خیار شنبر غرغره کنند و اگر صاحب درد گلو تب داشته باشد عدس تمر هندی گل سرخ تخم مرو جوشانیده
با رب سوس غرغره نمایند **غرغره** جهة خناق بلغمی که ذبحه نامند **ص** رب گردکان که از آب گردکان
سبز ترتیب داده باشند با مر صاف و زعفران غرغره کنند و بدستور آنکاه مه و عسل و سکنجبین عنصلی با آب ترب
و خردل و مویزج و عاقرقرحا غرغره کنند **غرغره** که جهة امراض حاره و بارده حلق نافعست **ص** عدس
گلنار گل سرخ گزمازج جوشانیده با رب جوز غرغره کنند نافع باشد **باب دهم در اکحال و شیافات**
و سایر ادویه عین **کحل و ذرور** عبارت از ادویه منخوله از حریر است که در چشم استعمال کنند بدون سرشتن او
بچیزی و برود و آنچه با چیزهای مخصوص سرشته نمایند و مانند ذرور استعمال نمایند مثل توتیای غوره و امثال آن
و مخترع آن سیانوس است و چون اول از کافور و مبردات ترتیب یافته باین اسم مسمی گشته و بعد از آن
که اطبا از ادویه حاره ترتیب داده اند تغیر اسم نکرده اند **و شیاف** آنچه با مایعات سرشته بقطع طبعی
قطع کنند و در سایه خشک نموده با مایعات حل کرده استعمال نمایند و گویند مخترع او بقراط است و از کتب
یونانیین مستفاد میشود که قبل از وتالیف یافته باشد **و کحل** مخصوص است با جبایل که در چشم کشند **و ذرور** آنچه
بپاشند و مخصوص چشم نیست بلکه مخصوص قطع نزف الدم جراحات است لهذا نیز در باب مراهم مذکور
میشود و در بیاض کحل اسقلیبوس مذکور است که موجب وجه ترتیب کحل شده و گویند مخترع او فیثاغورس است
و شرط است که استعمال آن بعد از تنقیه باشد و صاحب مزاج حار کحل را در شب و در وقت صبح استعمال کنند

باب دهم
در اکحال و شیافات
و غیره

و اگر کحل حار باشد و مزاج مریض بارد در آخر روز در چشم بکشد و اگر هر دو بارد المزاج باشد در وسط روز و هر گاه که جهة
نزول آب و امثال آن استعمال نمایند باید مریض به پشت تکیه کند و هر گاه علت در اجفان باشد باید بعد از
کشیدن دارو پلک را پوشیده بروی خواب کند و هر گاه جهة دمعه باشد پلک را نباید پوشید و برپا
ایستاده بکشد و بدستور نباید در امتلای معده استعمال نمود کحل اشتاتی بتا بعد از شین و نون بعد از
الف بیونانی یعنی مقوی البصر است و جابر الوهن است و مخترع او بقراط و گویند فیثاغورس است جهة ضعف بصر
و غشاوه و دمعه و سلاق حار و ابتدای آب و سبل و جرب و حکه و حفظ صحت عین نافعست ص زاج
مقناطیس محرق هر یک را پانزده مرتبه با آب گرم شسته باشند از هر یک پنج مثقال نوشادر صبر زرد دار فلفل
زعفران مروارید از هر یک یکمثقال زبد البحر هلیله کابلی زنگار از هر یک نیم مثقال اقلیمیای فضی بوره مرقشیشای
فضی هر یک ربع مثقال از تافته بیرون کرده استعمال نمایند و اگر با امراض مذکوره استرخا هم باشد دو مثقال
مرسنا اضافه کنند و اگر با بیاض باشد ملح اندرانی دو مثقال باید کرد و اگر با ضعف اجفان باشد سنبل الطیب یکدرم
و نیم مثقال اضافه نمایند و بجهة برودت مفرطه ربع مثقال فلفل ابیض داخل کنند باسلیقون کبیر از تالیف بقراط
یونانی یعنی جالب السعادتست و گویند اسم پادشاه آن عصر است و بجهة او ترتیب داده و جالی و حافظ صحت
عین و جهة حکه و غشاوه و سبطری پلک چشم و سبل و جرب و دمعه و بیاض نرم نافعست ص اقلیمیای فضی
زبد البحر هر یک ده مثقال راسخت پانزده مثقال سفیداب قلعی نمک ترکی فلفل سیاه جعده نوشادر دار فلفل
هر یک دو درم و نیم قرنفل آشنه هر یک یکمثقال کافور نیم مثقال ساذج هندی یکمثقال و نیم جعده بید سستر
سنبل سرمه هر یک دو درم باسلیقون صغیر منافع او مثل منافع کبیر است ص اقلیمیای ذهبی ده درم نحاس محرق
مغسول پانزده درم سفیداب قلعی نمک ترکی هر یک دو درم نوشادر جعده فلفل سیاه آشنه هر یک یکدرم
کحل عزیزی از تالیف بولس است جهة حفظ صحت و قلع دمعه و امراضی که از ریه بهم رسد نافع و در سایر علل عین

منافع او مثل منافع باسلیقون کبیر است ص اقلیمیای ذهبی توبال النحاس توتیای هندی قرنفل صبر برگ مورد
هر یک یکمثقال ملح هندی زبد البحر نوشادر هر یک یکمثقال و نیم مشک کحل ملکایا معرب از مقلیات
که بسریانی عبارت از ملایکه باشد و در قرابادین یونانی مسطور است که بقراط در خواب بآن ملهم شده
محلل و ملطف و جالی و جهة اوآخر امراض صعبه و اقسام رمد نافع است انزروت مرباشیر الاغ تشستبه
شکر سفید هر یک پنج مثقال مغز تخم تشمیزج یکمثقال کحل جهة احولی مولف شفاء الاسقام است و صاحب تذکره
گوید که مجربست ص دخان سندروس که در چراغ با روغن گل سرخ سوزانیده باشند با قدری مشک و عنبر آمیخته
در چشم احول کشند کحل جهة بیاض که البته تا سی روز زایل میکند هر چند که صاحب علت مایوس از علاج باشد
منقول از صالح ص زبد البحر بوره ارمنی سرگین سوسمار شکر سفید سوق نبا بالسویه با کرطل آبی که ماميران
و وج هر یک ده درم جوشانیده باشند تا بربع رسیده باشد بکرر در آفتاب سائیده پس صاف کرده خشک نموده
از تافته بیرون کرده استعمال نمایند کحل وردی از تالیف جالینوس است و جهة قرحه و ظلمت بصر و حکه و غشاوه
نافعست و حافظ صحت عین است ص سفیداب قلعی هشت مثقال اقلیمیای فضی صمغ عربی شادنج و اگر نباشد
مقناطیس محرق مغسول هر یک چهار مثقال افیون بسباسه نحاس محرق مغسول زعفران از هر یک یکمثقال کافور
یک قیراط کحل ساذج از تالیف قدما و عجیب الفعل است در رفع بیاض و غشاوه و دمعه و حکه و استرخای جفن
و اکثر امراض چشم و جالی و حافظ صحت است و گویند چون روز شنبه و چهارشنبه با میل طلا در چشم کشند از کوری
ایمن شوند ص سرمه صفاهانی مرقشیشای فضی هر یک چهار درم بسد اقلیمیای فضی هر یک دو درم ساذج هندی یکدرم
مروارید زعفران هر یک نیم درم مشک چهار قیراط کحل جهة دمعه بغایت مجرب و از قدماست ص توتیای
کرمانی مغسول ده درم بسد پوست هلیله زرد و صبر هر یک دو درم فلفل نیم درم کحل مقوی از متاخرین و بغایت جهة
ضعف باصره و ظلمت روح و نزول آب و خیالات مفید است و در جمیع آثار و تیرادرنیبا مرارها است و بجدت و نیست

ص بیست مثقال توتیای کرمانی مغسول را آب مرزنجوش ترکیب و را گرفته باشند و گذاشته تا ته‌نشین شود
بصاف و خمیر کرده خشک کنند و بسایند و زنجبیل و فلفل و دارفلفل و مامیران هر یک دو مثقال نوشادر یکمثقال مجموع را
کوبیده با آب رازیانه تر بسایند و خشک کنند پس توتیای مذکور را از حریر بیرون کرده استعمال کنند کحل الاشفار
جهت رویانیدن مژه و انبوه شدن آن بغایت موثر است ص دانهٔ خرمای سوخته پنج مثقال دخان الکندر
چهار مثقال سنبل الطیب سه مثقال حب لاجورد حب بلسان از هر یک یکمثقال ماسیر بر منبت مژه بکشند کحل الجواهر
از اختراع متاخرین جهت تقویت باصره و رفع غشاوه و تقویت طبقات عین و اجفان و دمعه و جرب و سبل و رقت
و انتشار نافع و حافظ صحت ص سرمهٔ صفاهانی ده مثقال توتیای هندی که غیر قسم حاد است مرقشیشای ذهبی
مرجان لاجورد مغسول ساذج هندی فیروزه ورق نقره مامیران فلفل سفید اقلیمیای فضی توبال نحاس شادنج
و اگر نباشد مغناطیس محرق مغسول هر یک چهار مثقال سرطان بحری شش مثقال یاقوت بسد لعل زمرد زبرجد
ورق طلا مروارید دارفلفل عقیق یمنی از هر یک دو مثقال زعفران سه مثقال و در بعضی نسخه دهنه فرنگی چهار مثقال
بنظر رسیده و در بعضی مساوی سایر اجزاست صمغ عربی کثیرا صمغ تشمیزج صمغ آلو هر یک پنج مثقال افیون سه
مثقال اضافه کرده اند حقیر و والد حقیر این نسخه را استعمال نموده و باعتدال اقرب است و طریق داخل کردن ورق طلا
و نقره آنست که با صمغ عربی یا کثیرا سرشته بر روی سنگ ساق چندان بسایند که تکلس گردد کحل اغبرا جهت رفع
بیاض حدیث و در اندک زمانی قلع مینماید ص شیشهٔ سبز محرق مغسول ده درم بورهٔ ارمنی زبد البحر هر
یکدرم ذرور جهت موی سرخ بغایت نافعست موافق اختیارات ابن حمل و ایلاقی و شفاء الاسقام ص سفیداب
قلعی چهار مثقال اقلیمیای فضی صمغ عربی هر یک دو مثقال نحاس محرق مغسول نشاسته افیون هر یک یکمثقال
با لعاب بزرقطونا سرشته خشک کنند و باز سائیده ذرور نمایند ذرور دیگر ایضا جهت موی سرخ و بجهت شبیه بودن
در رنگ بورد ستی باین اسم شده ص سفیداب قلعی دو مثقال و چهار دانگ صمغ عربی یکمثقال انزروت نیم مثقال

نحاس

نحاس محرق افیون هر یک دو دانگ شادنج چهار دانگ اگر نباشد مغناطیس محرق مغسول بدل آن کنند ذرور تشمیزج
جهت بیاض رقیق و جرب و حکه و حمره متمه و بقایای رمد و حرقت و دمعه حاره نافع و حافظ صحت و بغایت
آزموده است ص بیست مثقال تشمیزج را با بیست مثقال گیاه مامیثا بجوشانند و سه روز در آن آب گذارند و
بیرون آورده خشک کنند و از مغز مقشر او ده درم صمغ سماق صمغ آلو انزروت نبات هر یک دو درم گرد
بزرقطونا که از کوبیدن او جدا شود و بدستور دو درم افیون دو نخود ذرور نمایند ذرور ابیض بسیار لطیف و محلل
رمد و مجفف رطوبات و جهت امراض چشم اطفال بسیار نافعست ص انزروت تشمیزج از هر یک جزوی حبة السوداء
نشاسته از هر یک نصف جزو سفیداب قلعی ربع جزو ذرور اصفر منافع او مثل منافع ذرور ابیض است و
در قلع دمعه و منع نوازل مفید ص انزروت جزوی صبر زرد زعفران تخم گل سرخ از هر یک دو جزو افیون دو دانگ
مامیثا جزوی ذرور نصف چون ذرورین مذکورین را بالمناصفه ترکیب کنند باین اسم نامند ذرور کافوری جهت حرارت
عین و رمد خفیف ص صدف محرق مروارید یکدو مثقال نشاسته یکمثقال کافور دانق ذرور مادری منقول
از معالجات بقراطی که جهت حمره و دمعه و درد چشم که از غلیان خون باشد بسیار نافعست ص نشاسته کثیرا صمغ الو
یکدو مثقال صمغ عربی شیاف مامیثا یکدو یکمثقال و نیم ذرور مامیران از معالجات بقراطی جهت اختلاج دایم و امراض
بارده و مزمنه و تقویت بصر بغایت آزموده است ص زنجبیل سه مثقال قرنفل شش مامیران چینی فلفل دار
فلفل یکدو یکمثقال توتیای کرمانی مغسول یک و نیم مثقال صمغ عربی یکمثقال ذرور جهت موی سرخ و قرحه و بثور بغایت
آزموده است ص سفیداب قلعی اقلیمیا فضی مغناطیس محرق مغسول صمغ عربی یکدو چهار درم نشاسته افیون
نحاس محرق زعفران یکدو نیم درم کافور نیم دانگ ذرور منقول از معالجات بقراطی جهت رفع حمره چشم و رمد و
جلای آثار و طرفه بغایت آزموده است ص عنب الثعلب سوخته کشوث سوخته مروارید مغناطیس سوخته مغسول
یک یکدو کوز زر کران جلای نقره میدهند باو بالسویه برود منقول از معالجات بقراطی و ایلاقی جهت سلاق و دمعه

وجرب وسبل وضعف بصر وشترناق وسایر امراض نافعست ص توتیای کرمانی مغسول با آب غوره تازه پرورده
زرد چوبه یکمد ده جزو هلیله زرد و زنجبیل یکمد پنج جزو دار فلفل مامیران یکمد دو ونیم نمک هندی یکمجزو بعد از سائیدن
تا پنج مرتبه با آب غوره سائیده خشک کنند توتیای غوره توتیای کرمانی را شسته هفت بار با آب غوره سائیده
خشک کنند جهة دمعه وجرب وحکه وحرارت عین نافعست وچون با آب نارنج همین عمل کنند در اقسام امراض
عین نافعست خصوصا جهة رمد مزمن وحکه ودمعه وسلاق وجرب ودفع نزلات وتقویت طبقات وحفظ
صحت عین ودفع آشفتگی والتهاب وچون با آب انار پرورده کنند جهة امراض مذکوره نافع ومحلل ورم
عین ومقوی بصر است وچون با آب مرزنجوش پرورده کنند جهة حدت بصر وامراض مزمنه مفید است
وبدستور با آب رازیانه همین اثر دارد برود نقاشین بغایت مقوی بصر وحافظ صحت وقاطع دمعه جهة
بیاض وحکه وجرب مزمن وتحلیل ورم نافعست واز تالیف جالینوس ومسمی بجلا وکحل الرمانین است ص توتیای
کرمانی سادج نحاس محرق یکمد یکمجزو صبر فلفل دار فلفل شادنج مغسول یا مقناطیس محرق مغسول یکمد نصف جزو
ماميثا عفص تشمیزج انزروت زبد البحر یکمد ربع جزو سائیده و با آب انار برین تا پنج مرتبه پرورده در آفتاب کذارند
برود القاطع وبرود مارستانی نیز نامند از تالیف محمد بن زکریا است واو را در تقویت اجفان ورویانیدن
شعره ودفع برص اجفان وتقویت بصر ومنع نوازل مجرب دانسته اند ص سنبل الطیب سرمه اصفهانی یکمد یکمجزو دانه
خرما ودانه هلیله که هر دو در اخمیر کرفته وسوخته باشند یکمد نصف جزو بعد از سائیدن با آب کشنیز یا آب سماق پرورده
پرورده خشک کنند برود اکسیرین که برود احمر نیز نامند از تالیف قدما است وجهة التحام قروح وتجفیف رطوبات
ودفع جرب مجربست ص شادنج چهار واکر نباشد مقناطیس محرق مغسول سرمه دو توبال النحاس یک ونیم
صدف سوخته سفیداب قلعی مروارید یکمد نصف جزو اقلیمیای فضی صمغ عربی نشاسته یکمد ربع جزو سائیده
با آب رازیانه تر پرورده استعمال کنند شیاف ابیض از تالیف بقراطست جهة امراض حاره وتحلیل اورام

ورم آن

ورم آن مفید است ص سفیداب قلعی کثیرا صمغ عربی یکمد سه درم نشاسته انزروت یکمد دو درم وچون ربع
درم افیون اضافه نمایند شیاف ابیض افیونی نامند وچون دو قیراط تا نیم درم کندر اضافه نمایند کندری خوانند
جهة قروح اقوی است بعد از سائیدن بالعاب بزرقطونا شیاف سازند شیاف احمر لین جهة بقایای
نافعست ص کثیرا صمغ عربی شادنج هندی یکمد یکمجزو مرقشیثا دم الاخوین زعفران یکمد نصف جزو شیاف
اخضر جهة سلاق وجرب وحکه وغشاوه وسبل وبیاض نافعست ص صمغ عربی سفیداب قلعی اشق یکمد یکمجزو
زنجار شادنج یکمد نصف جزو واکر شادنج نباشد مقناطیس محرق مغسول بدل کنند شیاف جهة منع موی زاید
ص زاج صدا الحدید یکمد جزو زنجار نوشادر توبال النحاس محرق یکمد نصف جزو با زهره ولطیوبه هرچه
باشد شیاف سازند شیاف نارنج از مخترعات حقیر است جهة منع نوازل وحمره وجرب وحکه
ودمعه ورمد وحفظ صحت چشم وامراض بلک مجربست ص توتیا با آب نارنج پرورده ده مثقال کثیرا
نشاسته انزروت کل سرخ صبر زرد حضض مکی یکمد یکدرم سفیداب قلعی هلیله زرد دانه دار یکمد دو درم
افیون ربع درم شیاف مرارت ویونانی باسلیقون نامند یعنی ملوکی وبقراط کوید که از تالیفات
اصطلیطفانست وقوتش تا دو سال باقیست جهة نزول آب وقروح وغشاوه ورطوبت مفید است وسریع
النفوذ است بنحویکه در طبقات تاثیر میکند ص اقلیمیای محرق پنج درم صمغ عربی هشت مداد هندی
فلفل سفید یکمد پنج سفیداب قلعی چهار اشق سکبینج روغن بلسان اکر نباشد روغن آجر افیون جاوشیر
از هر یک دو زهره کفتار یک زهره ماهی شبوط یک زهره کبک یک زهره باشه وعقاب وکاو وخرچنگ
وغراب وکرگ وباز یکمد یک ونیم وشیخ ابو علی میفرماید که ضروری زهره شبوط وکرکس وسایر
مرارات در کار نیست وباید با آب رازیانه اکتحال نمایند واز مجربین تصریح یافته که زهره حداة که
بفارسی غلیواج نامند وبوم که جغد کویند وکبک در دفع نزول آب وغشاوه مجربست وچون زهره غلیواج

با آب رازیانه اکتحال کنند جهة اخراج سم مجرب دانسته اند شیاف تفاحی بغایت لطیف بی غائله
وجهة قروح و ضربان غشاوه و بثور مفید است ص اقلیمیای محرق مطفی در شیر الاغ یا شیر دختران
شانزده سفیداب قلعی مغسول هشت زعفران چهار کثیرا چهار و در بعضی سه با آب باران سرشته
با سفیدی تخم مرغ استعمال نمایند شیاف ماق کبیر جهة رطوبات و دمعه و حکه و سلاق و جرب
بیاض رقیق و امراض حاره نافعست ص سماق ده جزو برگ مورد هلیله زرد عفص مکه ربع سماق
مجموع را با دو چندان آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده بجوشانند تا ثلث بماند و این
ادویه را با آن بسرشند و شیاف سازند شیاف غرب و ناسور از محمد بن زکریا جهة غرب و ناسور
مجرب حقیر است ص صبر کندر انزروت گلنار سرمه خشب یا نی دم الاخوین بالسویه زنجار ربع
یکجا با آب بسرشند شیاف ابی ناصر جهة تقویت چشم و منع قبول آفات و حمره اجفان و جلای
بصر مفید است ص گل سرخ صمغ آلو صمغ عربی هر یک سه حضض دو اقلیمیای نقره یک نشاسته چهار
توتیای هندی مغسول انزروت مکه چهار و نیم با آب بسرشند خرزم العسل جهة رفع بیاض بغایت موثر
است ص چند عدد پوست تخم مرغ فاسد دق شده را خالی کرده آب در او ریخته در آفتاب بگذارند
و مکرر این عمل نمایند تا هر دو پرده که در او است جدا شده و آب را متعفن بکند پس خشک کرده بنهند
و چند مرتبه از ناقه بیرون کرده و با صدف سوخته و زبد سوخته و سرگین خطاف و سرگین سوسمار
و بوره ارمنی بالسویه مخلوط نموده با زهره بز و کلنگ سرشته شیاف بسازند و با عسل شهد رقیق
استعمال نمایند و قبل از استعمال چشم را بنجار بابونه و اکلیل الملک و سداب و حلبه بدارند و در معالجات
بقراطی مذکور است که پوست تخم مدبر مذکور را که خرم صغیر نمایند با سرگین کبوتر و سوسمار و خطاف
ازاله بیاض چشم که از آبله بهم رسیده باشد مینماید و خرم مغسول سابق قویتر است شیاف علائی

باهم جای

جهة جلای بصر و تقویت چشم و منع آفات و سبل و بیاض رقیق و دمعه و حکه نافعست ص توتیای کرمانی
مغسول هلیله زرد و غیر مقشر کثیرا کندنج نوشادر یک دانگ زرد چوب دو زنجبیل صمغ عربی مکه یکدرم با گلاب
بسرشند شیاف جلا جهة ضعف بصر رطوبی بغایت مفید است و از اصناف مرارات بهتر و بی غائله است
و جهة نزول آب و خیالات نظیر است ص حبت درم توتیای کرمانی مغسول را با آب مرزنجوش تازه
که شب مانده صاف شده باشد سرشته خشک کنند و با زنجبیل و فلفل و دار فلفل و مامیران مکه یکدرم
زعفران حضض کثیرا صمغ اشق نحاس محرق زنجار اقلیمیای فضی مکه نصف مخلوط کرده با آب رازیانه
تازه سرشته شیاف سازند شیاف آثار جهة رفع آثار و التیام قرحه مجرب است ص سرب سوخته نحاس محرق
سرمه توتیای هندی غیر حاد صمغ عربی کثیرا مکه هشت اقلیمیای ذهبی سفیداب مکه چهار افیون مر صاف مکه
نصف کندر پنج با آب بسرشند شیاف اسود جهة حرارت و سوزش و شدت وجع و سبل و دمعه حار
نافعست ص سفیداب چهار صمغ عربی کثیرا مکه هشت اقاقیا پنج مر صاف نصف درم سنبل افیون مکه چهار دانگ
با آب بسرشند قطور که در ایام تزید رمد نافعست ص تشمیزج هفتاد آنه مکه سی عدد کوبیده کرده با یک و نیم
درهم انزروت سفید در شیشه کرده با آب عصی الراعی و شیر دختران بر آتش نرم بجوشانند و
صاف او را در چشم بچکانند و آب برگ بارتنگ بدل عصی الراعی میشود قطور دیگر که در انحطاط بسیار
نافع و مسکن و محلل و مانع ظهور بثور و قرحه است ص قلعی را بکف دست بسیار بمالند تا دست سیاهی بسیار از او
بردارد و پس با گلاب کف دست را تر کرده سیاهی را جمع کنند و با شیر دختران بچکانند و سرب نیز
همین خاصیت دارد و در تسکین وجع شدید مکرر بتجربه رسیده است که گوشت بی چربی گوسفند را دق
بسیار رقیق کرده آنمقدار در کف دست نگاه دارند که گرمی دست در او اثر کند پس بر پشت چشم و پیشانی
ببندند در حال درد را ساکن کند و هیچ ضماد درین اثر نیست و هو اعلم باب یازدهم در ذکر ادهان مخترعه

باب یازدهم
در ذکر ادهان

فیثاغورس است و گویند اول استقراطس استخراج نموده هرچه از بزور و گلها و مانند آن ترتیب دهند مثل روغن گل
و کنجد در تحت ذکر اصل آن در ادویه مفرده مذکور است مع خواص و افعال و مزاج آن و هرچه در حکم عطریات و اعمال
غریبه است مثل روغن عنبر و امثال آن بدستور در طی دستورات در طریق اول مذکور است و قواعد کلیه در ادهان
مرکبه درین باب مذکور میشود اما طریق استخراج روغن بزور آنست که آن تخم را کوبیده قدری آب گرم بر او
پاشیده با آتش گرم کرده بیفشارند و هرچه از اوراق و اغصان و ازهار خشک گیرند باید که با شش وزن آن آب
بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده با مثل او روغن کنجد یا روغن زیتون و امثال آن بجوشانند تا آب سوخته
و روغن بماند و آنچه از گلهای تازه و مانند آن گیرند بهتر آنست که کوبیده آب آنرا گرفته با مثل او روغن مناسب
بجوشانند تا روغن بماند و آنچه متعارفست آنست که گلها را در روغن کرده بآفتاب گذارند و بعد از هر هفته
صاف نموده گلها را تازه کنند تا سه مرتبه و اگر زیاده تر تکرار عمل نمایند قویتر میشود و این قسم متعارف ضعیفتر
از قسم اولست طریق استخراج روغن تخم مرغ و روغن گندم و امثال آن در قسم اول دستورات مذکور است
بدانکه اکثر ادهان بزور و غیر آن متکرج میشود دیگر روغن حب البلسان که هر چیز را که بروغن او ترتیب دهند
متکرج و بدبو و فاسد نمیشود و غلاف شکوفه خرما که کفری نامند بالخاصیه مانع فساد در روغنهاست و هرگاه
خواهند روغنها را سفید کنند بجهه طیوب نموده باید بازای هر رطلی از روغن مثل او آب و یک وقیه سنغر کردکان
و نیم وقیه نمک که با هم سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند تا آب بنصف رسد پس سرد کرده روغن را از آب
جدا کرده و باز با آب بدستور بجوشانند و صاف نمایند و مکرر عمل کنند بحدیکه خواهند دهن الناردین روغن
سنبل رومی است در کل امراض بارده مثل فالج و رعشه و قولنج و ضعف معده و جگر و کلیه و مثانه و گرانی
سمع و درد رحم و احتباس حیض و درد اعضا و اعصاب نفعت شرباً و ضماداً و احتقاناً ص قصب الذریره و عود بلسان
سعد و ورق الغار قسط تلخ ناردین مرزنجوش سادج اذخر قردمانا راسن اصل برگ مورد از آن حب الغار یکه یازده

مثقال

مثقال نیم‌کوب کرده با صد مثقال شراب کهنه یا جمهوری یا نبیذ زبیب و عسل و دو هزار و یکصد و پنجاه مثقال آب تا بیست
ساعت بجوشانند که بنصف رسد بعد از آنکه یک شبانروز خیسانیده باشند پس صاف نموده با گل سرخ و حماما و سلیخه
و دارچینی و آب مورد تازه و مر صاف کمه بیست و دو مثقال تا سه ساعت نجومی ثانیاً بجوشانند که بنصف رسد و صاف کنند
و با سنبل الطیب و سنبل رومی و قرنفل و میعه سائله و روغن بلسان و اگر نباشد روغن زیتون کهنه و جوزبوا کمه هفت
و سه مثقال و روغن کنجد ششصد و پنجاه مثقال با آتش نرم بار ثالث بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند آنگاه
صاف نموده استعمال نمایند دهن السذاب جهة درد کمر و رگ و مثانه و کلیه و ساقین و ادرار نمودن بول و حیض
و تحلیل ریاح و درد گوش و صرع بارد ضماداً و شرباً و قطوراً و احتقاناً بغایت نافع بازای هر یک یک وقیه
از سداب تازه سه وقیه روغن زیتون یا کنجد و یکمثقال هر یک از خردل و حب الرشاد و عاقرقرحا یکرطل
آب کرده بجوشانند تا روغن بماند پس صاف نموده استعمال نمایند دهن العلقم دهن الحنظل است و دهن قثاء الحمار
نیز نامند و اکثر اطبا بهترین ادهان دانسته اند خصوصاً جهة تقویت باه و اشتها و برودت معده و درد مفاصل
و نقرس و عرق النسا بعد طلیت و با روغن زیتون یازده رطل عجیب الفعل و بهتر از روغن ناردین دانسته اند
ص عصاره قثاء الحمار ده رطل میعه سائله یازده مثقال قنطوریون تخم الحنظل زراوند مدحرج زوفای خشک
پودنه کوهی و بری و نهری و سکبینج برگ دفلی بیخ سوسن آسمان گونی از هر یک ده مثقال عاقرقرحا چهار مثقال
آب صاف یازده رطل روغن زیتون یازده رطل بعد از خیسانیدن ادویه بجوشانند تا آب سوخته
روغن بماند پس صاف نموده استعمال کنند دهن الکلکلانج از حکمای هندی است جهة امراض بارده مثل فالج و
درد مفاصل و احیا و ازاله آثار و تقویت مو و شرب او جهة تقویت جگر و معده و کلیه نافع و مدر بول و حیض است
ص انواع هلیلجات و بلیله و آمله و فلفل و دار فلفل و زنجبیل کمه دو مثقال جاوشیر اشق سکبینج کمه یکمثقال تربد سفید
چهار مثقال خشک کرده تازه سداب تازه کمه ده درم با یکهزار و دویست مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد

بی صاف نموده با چهار صد مثقال روغن خروع بجوشانند تا روغن بماند دهن زعفران که دهن الخلوق نامند
جهت صلابات و اوجاع رحم و معده و تشنج و فساد رنگ رخسار و رفع بیخوابی و تنقیه قروح و خروج رحم نافعست
ص زعفران قصب الذریره هر یک پنج قرد مانا ششش برگ حنا در سیصد مثقال روغن کنجد یکهفته خیسانیده
هر روز برهم زنند و با صد مثقال آب بجوشانند تا روغن بماند و صاف نمایند دهن المبارک از شفا الاسقام
و دهن اللقوه نامند جهت لقوه و فالج و کزاز و عرق النسا و دوالی و نقرس و تحلیل ریاح و منع باه و اشتها
نافع و قطورا و جهت کری و گرانی سمع و سده صماخ در روز موثرست و فرزجه او جهت جمیع امراض رحم
نافعست و مولف تذکره گوید که بسبب ارواح و عاقرست ص حلبه شونیز بالسویه کوبیده تنقیه بروغن زیتون
بطریق تمسیح نمایند تا بر روی آتش نرم مشتعل شود و روغن را جذب کند پس تقطیر دهن کنند دهن الثوم که دهن [illegible]
نامند و از جهت رجهان تالیف یافته در کل مرض بارده مجربست و اعاده باه مایوسین میکند و جهت تعقد عصب و درد
معده و بواسیر و تقطیر بول و سرخ کردن رنگ رخسار آزموده است و چون در زمستان استعمال نمایند محتاج
بپوشش نشوند ص ثوم مقشر بکجز و فرفیون عاقرقرحا هر یک ثلث جزو فلفل سداب هر یک ربع جزو با نه وزن آن
روغن زیتون بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف نموده استعمال نمایند دهن النخل معروف بدوا الهرس جهت
بثوری که در اصل شعر و مسام بهم رسد و جهت جمیع مواد غلیظه تحت جلد و خراز و جرب و حکه نافعست ص
بیست مثقال روغن گل را با نود مثقال سرکه بجوشانند تا روغن بماند و فرفیون و شیطرج هندی کهربا رازیانج
هر یک یکمثقال کاغذ سوخته مرداجیمی دانه ترنج سوخته دانه بلیله سوخته ریخت از هر یک نیم مثقال داخل
نموده استعمال کنند دهن الحنفی که دهن الباه نامند از اسرار مکتومه شمرده اند و در تقویت باه بیعدیلست و
چون با عسل یا معاجین باهیه بلع و هند منافع او را التحریر نمی توان نمود و چون با نخود نیز استخراج دهن او
نمایند در جمیع اوجاع بارده بغایت موثرست و بعد از استخراج روغن نخود بعنوان مختلفه است

شبیار

بهترین

بهترین تقطیر اوست که نخود را نیمکوب نموده در قرع سفلین کنند بطریقی که گلوی قرع خالی باشد و از لیف و مانند آن
در گلوی قرع کنند تا در وقت معکوس کردن آرد نخود از شیشه بیرون نیاید و کوره ترتیب دهند دو طبقه و
گلوی قرع را از سوراخ طبقه اول بطرف اسفل کوره بیرون کنند که شکم قرع در طبقه اول ظاهر باشد و قابله را
بدهن قرع وصل کنند و بر اطراف شکم قرع آتش سرگین یا زغال کمی برافروزند تا روغن از لیفهای گلوی قرع
بقابله بچکد دهن العسل از تالیف والد حقیر میر محمد زمان تنکابنی رحمه الله جهت تقویت معده بی نظیر و در تحلیل ریاح معده
و جگر بیعدیلست ص مثقال ازرق سه مثقال سنبل الطیب یکمثقال مصطکی علک البطم یکدانگ اشق اسارون قصب الذریره
اذخر یکدو مثقال با روغن بابونه و روغن گل سرخ بالسویه از هر یک نیم رطل مخلوط نموده در آفتاب بگذارند
و هر روز برهم زنند تا ده روز و الا در خاکستر گرم بگذارند دهن دارشیشعان جهت اسهال و ضعف معده
و تحلیل ریاح نافعست ص دارشیشعان پنجاه مثقال سلیخه شصت و پنج مثقال قصب الذریره پانزده مثقال
نیمکوب کرده با ششصد و پنجاه مثقال روغن کنجد با آتش نرم بجوشانند تا ثلث بسوزد نسخه دیگر دهن دارشیشعان
جهت اسهال و ضعف معده و تحلیل ریاح مفید است دارشیشعان شصت و پنج مثقال عود بلسان سی و پنج مثقال
قرنفل بیست و هفت مثقال قصب الذریره پانزده مثقال نیمکوب کرده با ششصد و پنج مثقال روغن کنجد با آتش نرم
بجوشانند تا بثلث رسد دهن بجهه استرخای قضیب مجربست ص خراطین مجفف سم اسب تخم جوز ماثل
حب ابیض پوست بیخ خرزهره سفید قسط تلخ دارچینی مغز حبه دانه از هر یک شش درم پسته سی درم کنجد سیاه
بیست درم برگ یاسمین بیست درم همه را جوکوب نمایند و بعد از آن بشیر میش نم کنند و شب بگذارند و شب
همراه دو درم مغز گنجشک دو درم مغز ماهی دو درم مغز خفاش دو درم جند بیدستر و پنج درم تخم
تساع مخلوط ساخته از قرع معکوس بطریق معمول روغن بگیرند و در وقت عمل بقدر نخودی بر قضیب بمالند
و برگ تنبول یا برگ بید انجیر بر آن پیچیده بعد یک پهر بگشایند و از تکرار عمل نمو و قوت عظیم در قضیب پیدا شود

حب ابیض
باصطلاح اهل [illegible]
و شمش [illegible]
[illegible]

دهن البلادر جهة استرخای عصب و فالج و لقوه و امراض بارده نافع و بغایت محلل ریاح است ص سنبل الطیب
بهمن فلفل وج شیطرج راسن دارفلفل جوز القی بلادر بیخ سوسن آسمانجونی رازیانه قسط تلخ بوزیدان زرنباد
درونج یکمه پانزده مثقال نیمکوب کرده با شیر تازه و آب از هر یک پانصد مثقال با روغن کنجد دویست و پنجاه
مثقال بجوشانند تا آب و شیر سوخته روغن بماند نسخهٔ دیگر جهة بواسیر و جمیع امراض بارده و تحلیل ریاح غلیظه
عظیم النفع است و از تالیف قدماست ص مقل ازرق ده مثقال میعه سایله اشق افیون سکبینج حب البلسان
بادام مقشر خربق سفید زرنب اقلیمیا شیطرج یکمه شش مثقال قرنفل جوزبوا زنجبیل خولنجان دارچینی بلادر جندبیدستر یکمه
سه مثقال بزرالبنج کندر سیسالیوس تخم کندنا شونیز تخم تره تیزک نانخواه قسط تلخ یکمه پنج مثقال برگ مورد حلبه
سعد مرزنجوش اسپند حبة الخضرا خردل یکمه ده مثقال اشنه شبت ورق الغار فوفل یکمه چهار مثقال عسل
کف گرفته روغن گاو روغن یاسمین نفط سفید قطران روغن خروع دهن الغار یکمه سیزده مثقال روغن
زیتون ششصد و پنجاه مثقال آب صاف هزار مثقال بجوشانند تا آب بسوزد دهن النجاح از تالیف حقیر جهة
ریاح و اختلاج و تشنج و فالج و امراض بارده عصبانی و تقویت اعصاب و تنقیح مجاری ضیقه و اوجاع بارده
و تحلیل مواد غلیظه مجربست ص مر لبان مقل میعه سایله یکمه ده اشق فرفیون حب بلسان خربق سفید زرنب
کبابه شیطرج ماهی زهرج قرنفل یکمه شش درم جوزبوا زنجبیل دارچینی بلادر یکمه پنج درم کندر سیسالیوس
تخم کندنا شونیز تخم تره تیزک نانخواه قسط تلخ تخم شبت یکمه چهار دانگ سعد مرزنجوش حلبه اسفند
مغز دانهٔ گرچک مغز بن اشنه حب الغار یکمه نه قیراط یکهفته در هزار مثقال عرق بهار و امثال آن بخیسانند
و بجوشانند تا بنصف رسد صاف نموده با یکصد و پنجاه مثقال روغن زیتون و پنجاه مثقال روغن بیدانجیر کوهی
تا روغن بماند سکبینج جاوشیر فرفیون مومیائی میعه سایله قنه علک البطم یکمه سه مثقال در آب حل کنند سنبل الطیب
مر صاف زعفران قرنفل قصب الذریره یکمه سه مثقال دارچینی بیخ مرجنه فیون فلفل دارفلفل یکمه ده مثقال

از جریر که زرانیج ضماد نمایند دهن القسط جهة درد جگر و معده و مفاصل و فالج و لقوه و تقویت اعصاب و نیکو کردن
رنگ رخسار و خطهای سیاه مو و رویانیدن او نافع و منع سده و آشامیدن او جهة برودت احشا
موثر است ص قسط تلخ قصب الذریره سنبل الطیب ساذج میعه سایله ابرصا قرفه اشنه یکمه یازده مثقال
قرنفل راسن اگر نباشد وج سلیخه یکمه هفت مثقال مر صاف چهار مثقال جوزبوا ده مثقال عود بلسان
یازده مثقال کوبیده با هزار و دویست مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده
با پانصد مثقال روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد روغن شیخ صنعان جهة التیام زخمهای تازه مجربست
و از نسخهٔ هندی نقل شده و محلل اورام بارده و مقوی اعصابست ص سی مثقال زردچوبه چوب زرنگ
که بهندی داربلد میگویند دیودار که چوب صنوبرست اصل السوس که بیخ مهلک است چوب گز پوست
بیخ خار مغیلان آب برگ نیم آبنوس از هر یک پنج مثقال برگ حنا هوجیه دو خیرگ سنبل باشد از هر یک ده
مثقال قنه دو مثقال و نیم جوزبوا مردارسنگ شنجرف کات هندی بلغار تراشیده از هر یک یازده
مثقال موم کافوری چهار دانگ جدوار دو دانگ روغن کنجد دویست مثقال چوبها و زردچوبه و سنبل
و برگ حنا و اصل السوس و بیخ مغیلان در نهصد مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا بثلث رسد پس
صاف نموده باقی ادویه را سائیده با آب نیم در روغن بجوشانند تا آب بسوزد آنگاه صاف نموده
استعمال نمایند نسخهٔ دیگر قلیل الاجزا که حقیر تجربه نموده در التیام زخمهای تازه بهتر از نسخهٔ اولست
و ظاهرا ترتیب نسخهٔ اول بجهة نگاهداری باشد ص اصل السوس پوست درخت صنوبر هوجیه پوست درخت
خار مغیلان زردچوبه بالسویه از هر یک چهار مثقال کوبیده با روغن چراغ ششصد مثقال که از پنبه دانه
و تخم کتان بگیرند و سه من تبریز آب با آتش نرم بجوشانند بنحوی که کف نکند تا آب بسوزد پس صاف
نموده استعمال نمایند روغن مانع ریختن مو از علت آتشک مجرب حقیر است و بجهة داء الثعلب بغایت مفید است

وچون موی سفید از موضع داء الثعلب برآید استعمال این روغن موی سیاه میرویاند ص برگ مورد پانزده
مثقال وسمه سه مثقال در صد مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با صد و بیست مثقال روغن
کنجد بجوشانند تا روغن بماند و شش مثقال لادن در و حل کنند روغن بجهة فالج و رعشه و تشنج و خدر و امثال
آن باید مناسب اعصاب و اعضای دردناک را با کیسه درشت مالید تا سرخ شود و تدهین نموده بخوابانند
ص قسط تلخ سنبل الطیب هر یک بیست و دو مثقال نرم کوبیده در یکرطل روغن زیتون و یکرطل آب بجوشانند
تا روغن بماند پس صاف نموده تا سه مرتبه با ادویه مذکوره بجوشانند و صاف کنند و اگر بجای آب
هر مرتبه عرق رازیانه یا عرق بهار کنند بهتر است و بعد از آن جند و فلفل و فرفیون و میعه سائله
هر یک ده مثقال در آن حل کنند روغن که موی سترد ص زرنیخ یکصد و بیست مثقال آهک آب نارسیده یکصد و
پنجاه مثقال قلی شصت مثقال مجموع را کوبیده دو حصه کنند و سه من شاه آب بجوش آورده یکحصه
زرنیخ را که شصت مثقال باشد با یکحصه آهک و قلی در آب ریخته بجوشانند تا عشر آب که سیصد و شصت
مثقالست بسوزد پس حصه دیگر را آب بریزند تا مجموع ریخته شود و از آب عشر بماند آنگاه امتحان پر مرغ
کنند تا بمجرد ملاقات موی را بسترد یا در آفتاب بدون جوشانیدن چند روز بگذارند تا بامتحان
رسد و اگر زرنیخ دو جزو باشد قویتر است و باید بقدری آب ریخت که چهار انگشت برابر آید و بعد از
یکشبانروز بدون جوشانیدن صاف کرده سه بار بدستور اجزا را تجدید نموده پس صاف او را گرفته
با ربع وزن آن روغن کنجد بجوشانند تا روغن خالص بماند روغن بواسیر ص پنجاه عدد خراطین را
در روغن کنجد برشته کرده از روغن بیرون آورده با ده درم دنباله بادنجان بسایند و روغن را
با موم روغن ساخته با اجزای سائیده بیامیزند و بر موضع بواسیر بمالند و بجهة قطع خون باید که
مازو که عفص باشد استعمال نمایند نوع دیگر بجهة ساقط نمودن دانه بواسیر مجرب بی غایله است ص

کوکرد

کوگرد و زرنیخ را بالمناصفه سائیده تصفیه به روغن کنجد کنند بمحکی که جذب کند و با قرع و انبیق تقطیر نمایند
و در حین تصفیه باید که بر روی آتش نرم باشد تا روغن وزغ جهة ورم مقعد و درد بواسیر بغایت آزموده است
هرگاه از حرارتی باشد ص وزغ را با پیه بز کوبیده در آب بجوشانند تا مهرا شود و روغنی که بر روی
آب بعد از سرد شدن آب بسته شود بردارند و اگر دنباله بادنجان سائیده اضافه کنند جهة بواسیر
تازه نافع است و داغ کردن ما بین خنصر و بنصر دست چپ جهة قطع خون بواسیر و داغ مفصل ترقوه
جهة ریاح بواسیر از مجربات است روغنی که موی برویاند و بغایت قوی الاثر است ص ذراریح را
که بلغة تنکابن دارسس و بلغة اصفهان سین نامند بال و سر او را قطع کرده سه درم را سائیده با یک
وقیه روغن آن بجوشانند تا اندک غلیظ شود و با مشک و عنبر خوشبو کرده بمالند تا موضع آبله کند
و موی برآرد باب دوازدهم در مرهمها و ذرورات و جراحات و ما یتعلق بها مخترع مرهم گویند
بقراطست و تصریح نموده اند که قوت مرهم اکثر مدتها باقی میماند چه هرچه مصنوع بسیار دوا باشد تا بیست
سال قوت او باقیست و بعضی را اعتقاد آنست که هرچه با روغن زیتون ساخته شود قوتش ساقط نمیشود
و آنچه با شحوم ترتیب یابد قوتش تا یکسال باقی میماند و شرطست که موم زیاده از نصف و کمتر از ربع آن
نباشد بلکه ادویه شش جزو روغن پنج جزو و موم ربع جزو باشد و ضماد اعم از مرهم است و مرهم
مخصوص جراحاتست و آنچه در قوت جراحت باشد جهة مبرودین روغن زیتون رسیده کنند و در غیر آن
روغن زیتون نارس که زیت الانفاق نامند و در مواد یابسه روغن کنجد و موم او را با روغن و شحوم بگدازند
و از سر آتش بزیر آورده ادویه صمغیه را اولا در و حل کنند پس ادویه سحوقه را مخلوط سازند و طریق حل صمغ
و مصطکی و علک البطم و مومیایی و سکبینج و امثال آن چنانست که در قدر مضاعف یعنی ظرفی آب در کرده
بر آتش گذارند تا آب بجوش آید و ظرف کوچک را روغن مخصوص کرده در میان آب ظرف اول گذارند

باب دوازدهم
در مرهمها و ذرورات
و غیره ا

تا روغن از حرارت آب گرم شود پس عنبر و امثال آن در روغن بیندازند تا حل شود و بعد از آن سایر ادویه را
مخلوط نمایند مرهم الخل بنون و خای معجمه و بجای مهمله نیز خوانده میشود و هر یک را وجه تسمیه گفته اند چه اول بمعنی
تحریک مواد بجهة دفع از مسالک است چنانچه از پرویزن شده میگردد و ثانی بمعنی انقطاع ... است
بسبب استشفا و از تالیف جالینوس و عظیم النفع است و بجهة جبر و کسر و اصلاح عصب و کوفتگی اعضا و استخوان
و التیام جراحات و تحلیل اورام و رفع جرب متقرح و حکه رطوبی و غلبه جمره و آکله مفید است ص یک اوقیه
مرداسنگ را با قدری سرکه آمیخته اگر سایند و شوند بسایند و در آفتاب گذارند تا چهار اوقیه را جذب کند
پس سه اوقیه روغن زیتون تصفیه کنند و با دو اوقیه پیه گاو و صاف ربع اوقیه قلقطار اضافه نموده بروی آتش
نرم بر هم زنند تا منعقد گردد مرهم الخل که مرهم الاسود نامند جهة شقاق و حکه رطوبی و قرحه رطبه و داء الثعلب
و نقفه نافعست ص سرکه کهنه روغن زیتون بالسویه مرداسنگ مسحوق ربع روغن با آتش نرم بجوشانند
و بدسته بر هم زنند که مرداسنگ سوخته نماید تا منعقد گردد مرهم زنجار جهة اسقاط بواسیر و تحفیف …
و رویانیدن گوشت جراحات و بردن گوشت زیاد و رفع عفونات و مواد فاسده بالکلیه مفید است
ص موم زفت نمکه ده مثقال اشق محلول در آب سداب سرکه هفت مثقال روغن زیتون هشت مثقال
با آتش نرم مجموع را حل کنند زنجار چهار مثقال انزروت سه مثقال اتیانج دو و نیم مثقال اضافه نمایند
مرهم داخلیون بلغة سریانی بمعنی لعابی و از تالیف بقراط است جهة اورام حاره و اوجاع شدیده و تعقد
عصب و خراج و صلابات بغایت مفید است ص چهار اوقیه مرداسنگ مسحوق را با یک رطل و نیم روغن
زیتون با آتش نرم حل کنند و تخم خطمی و بزرقطونا و تخم مرو و حلبه و تخم کتان هر یک سه مثقال جدا گانه
خیسانیده و لعاب هر یک را بگیرند و از مجموع بقدر چهار اوقیه بالسویه اندک اندک تصفیه کنند و بجوشانند تا منعقد گردد
و هرگاه زفت و خاکستر چوب رز و مرصافی از هر یک ده درم خبث الحدید اضافه کنند بغایت قوی الاثر است

مرهم زنجار

مرهم زنجفر جهة تحلیل اورام عسره البرء و خنازیر و سرطان و ورم مزمن انثیین نافع ص کندر اشق علک البطم نمک هر یک شش
مثقال مرداسنگ قنه نمک پنج مثقال شنجرف سرخ نمک چهار مثقال موم پانزده مثقال روغن زیتون بیست مثقال
مرهم حواریون و مرهم رسل و مرهم شلیخا نامند جهة اصلاح خراج و جراحات و تنقیه و تحلیل و نضج اورام و
اندمال آن و شقاق و رفع آثار و حکه و جرب و بواسیر و نواصیر و سعفه و رفع کرم نافعست ص موم علک البطم
نمک چهار ده مثقال زراوند طویل کندر نمک سه مثقال جاوشیر زنجار مر صافی قنه نمک دو مثقال سکبینج یک مثقال
اشق را و مقل را در سرکه حل کرده با یک رطل روغن زیتون بجوشانند تا سرکه بسوزد پس سایر صموغ و موم را
بگدازند و ادویه یابسه را مخلوط سازند مرهم ابیض جهة سوختگی آتش و التهاب جراحات و ورم مقعد حار
و حمره و شقاق قبل که از حرارت باشد نافعست ص موم ده مثقال روغن کنجد یا روغن زیتون سی مثقال
بعد از گداختن موم از سر آتش برداشته با سفیدی تخم مرغ بر هم زنند و اگر تبرید زیاده خواهند بجای
روغن زیتون روغن گل سرخ کنند و حضض و بجهة تسکین بجای حضض افیون مرهم باسلیقون جهة جراحات مزمنه
و ورم بارد نافعست و در خواص مثل مرهم الخل و زنجار است ص زفت راتیانج موم هر یک یک جزو دهنه
ربع یکی روغن زیتون دو وزن ادویه بر روی آتش مخلوط سازند مرهم محلل جهة تحلیل اورام و صلابات
و اقسام استسقا و صلابات تحت جلد و اخراج کرم بسرعت نافع و از مجربات دانسته اند ص ترمس کرسنه کموزر
دانه خرما شیلم بالسویه زفت مثل مجموع در پیه مرغابی گداخته سایر ادویه را مخلوط سازند مرهم جاذب
از تالیف ابن تلمیذ منقول از شامل جهة اخراج پیکان و خار و آنچه در عضو فرو رفته باشد مجرب دانسته اند
ص بیخ نی خشک زراوند طویل بالسویه سائیده با عسل سرشته استعمال نمایند مرهم مسقط بواسیر گردکان
سوخته مغز دانه زردالو بالسویه با روغن کوهان شتر سرشته بمالند و بخور به نیکوب هر دو کنند مرهم
خضراب جهة خراج حار و رویانیدن گوشت و رفع غور قرحه و امثال آن بغایت نافعست ص مرداسنگ

پنج مثقال با سرکه بسایند و با روغن گل تنقیه کنند تا غلیظ گردد پنج مثقال سفیداب قلعی و اندکی کافور اضافه نمایند
مرهم نوره جهة سوختگی آتش و التهاب قروح بغایت نافعست ص موم ده مثقال با روغن گل سرخ سی مثقال
گداخته آهک پنج درم هفت بار بآب شسته اضافه کنند مرهم عرق مدنی که رشته گویند و بیونیز نامند
و از میاه غلیظ و آهویه کثیفه بهم رسد خصوصا در بلاد لار و اکثر از مفاصل مانند خیاطه بیرون می آید و بعد از
ورم حار و درد عظیم و هرچه بیرون آید باید بچوبی و مانند آن هر روز برفق پیچیده تا تمام بیرون آید و پاره
نشود که هرگاه قطع شود از جای دیگر بروز میکند و این مرهم آسان میکند بروز او و هرگاه پاره شود موضع را
بطول باید شکافت و مرهم را استعمال باید نمود ص موم بیست و پنج مثقال مرداسنگ خاکستری یکده مثقال
آهک یکمثقال موم را با روغن گل گداخته ادویه را مخلوط کنند و بجهة التهاب بزرقطونا با روغن بنفشه مخلوط کرده
استعمال نمایند قیروطی عبارت از موم و روغن است و اقسام او باعتبار داخل کردن ادویه مختلفه است
اما بجهة التهاب سینه و ذات الصدر و تبهای محرقه و اورام ملتهبه باید موم سفید پنج مثقال روغن گل سه مثقال
گداخته و آب کدو و خیار و آب برگ خرفه صاف کرده تنقیه کنند و هرگاه ترطیب بیشتر خواهند بجای
روغن گل روغن بنفشه کنند و آب برگ بید و برگ خبازی تنقیه کنند مرهم جهة سرطان متقرح و غیر متقرح
ص سفیداب قلعی توتیای کرمانی شسته بالسویه با روغن گل سرخ بسایند و آب برگ خرفه یا لعاب بزرقطونا
و عنب الثعلب و آب خیار و برگ کدو تنقیه نمایند مرهم اللقة خبث الرصاص را با روغن زیتون بر روی آتش
مخلوط سازند و علک البطم را در آن حل کنند مرهم دیگر جهة منفجر نمودن قرحه که محتاج نشتر شده باشد ص خمیر ترش
سه بوره ارمنی دو جاوشیر دو سرگین کبوتر دو پر مرغ یکمثقال دبق منقی ده مثقال آهک آب ندیده
پنج درم صابون دو مثقال با روغن زیتون سرشته استعمال نمایند مرهم سعفه ص زراوند طویل اتانج
گلنار اقاقیا بالسویه با اندکی روغن گل و سرکه بسایند مرهم ناصور و بواسیر و باسور و مرهم مقل نیز نامند جهة

شقاق

شقاق مقعده و درد آن نافعست ص موم روغن کنجد پیه مرغابی مغز ساق گاو کوهان شتر زرده تخم مرغ
مقل بالسویه مقل را در لعاب تخم کتان حل نموده ترتیب دهند مرهم ناصور و باسور ضربانی و غیر ضربانی ص زنجار
مرداسنگ یکده درم نرم سائیده با چهل درم روغن گل و بیست درم موم و آب خالص بقدریکه ادویه را
بپوشانند با آتش نرم چندان بجوشانند تا مرهم شود مرهم هوجویه که شکار نامند جهة زخمهای بد و اورام
و تشنج و تمدد و جراحات نافعست ص هوجویه را نرم سائیده با روغن کنجد پنج مثقال موم چهار مثقال بهم
سازند مرهم کافور جهة کل قروح حاره و سوختگی آتش و حمره و نمله مجربست ص چهار درم موم را با پانزده درم
روغن گل گداخته با سفیداب قلعی ده درم کافور قیصوری یکدرم مرهم سازند مرهم رال منقول از حکمای هندست
جهة جراحات مزمنه عسر البرء بغایت مجربست و بجهة قروح آتشک و ناصور بغایت نافع و منبت لحم و رافع گوشت
فاسد و مصلح عضو ضعیف و ظاهرا عدیل نداشته باشد و حقیر مکرر تجربه در قروح مایوسین نموده ام ص کافور
قیصوری رال هندی که لعل معبری و شجره و قیقهن نامند کات هندی هر یک چهار مثقال کوفته و بیخته و موم را
با روغن گاو تازه بی نمک که مساوی مجموع باشد در ظرف آهنی گداخته اول رال را ریخته دو سه جوش کنند
پس کات را بدستور پس کافور را بریزد و دیگر جوش ندهند و در قروح مزمنه قدیمه تا سه روز با قدری
از توفل سوخته استعمال نمایند و بعد از آن بتنهایی بکار برند مرهم زمانی از تالیف والد حقیر میر محمد زمان
تنکابنی رحمه الله جهة جراحات مزمنه بغایت مجربست و در تاثیر کمتر از مرهم رال نیست و باعتدال
اقرب است ص انزروت کاغذ گو سوخته پوست درخت کاج روناس کات هندی از هر یک
دو درم سفیداب قلعی مغسول پنج درم مرداسنگ مغسول سه مثقال کافور قیصوری ده درم موم سفید پنج مثقال
روغن گل سرخ بیست درم مرهم سازند مرهم آتشک از مجربات و از اسرار است و در یکشبانروز رفع
دانها و زخم آن میکند ص توتیای هندی شسته بیست درم شنجرف ده درم گرد چوب چینی نیم درم بازرده

تخم مرغ که در زیر خاکستر پخته باشند بقدر کفایت سرشته استعمال نمایند و اگر بجای گرد چوب چینی زیبق را
مکرر از کرباس بگذرانند تا زیبق در آن ناپدید شود پس کرباس را بسوزانند و از خاکستر او نیم مثقال
داخل کنند در تاثیر بعد طلیست هفت مرهم جهة نفخ و ماسل و جراحات بغایت نافعست ص کثیرا تخم مرو تخم
کتان سرشیس هوجو به گل بابونه گل خطمی بالسویه کوبیده و پخته با شراب نیم گرم استعمال نمایند مرهم جهة نفخ
جراحات از مجربات است و جهة پاک کردن چرک و رفع ورم جراحات آزموده است ص آرد گندم را با قدری
روغن گل سرخ و اگر نباشد روغن طعام و زرده تخم مرغ و دو چندان روغن مخلوط کرده استعمال نمایند
مرهم شقاق مجرب حقیر است و بغایت موثر ص علک البطم یکجزو پیه بز چهار جزو در قدر مصطکی گداخته
استعمال نمایند و در کجی ناخن و تقشر آن و شقاق کف و اطراف و حکه و جرب و زخم آتشک و شقاق پایها
آزموده است مرهم جذام از مجربات الحقیر است و در سایر قروح سوداوی و اورام بارده آزموده است
ص سنبل الطیب حماما قردمانا دارفلفل سلیخه کبابه قسط تلخ عاقرقرحا مصطکی مقل ازرق صاحب بلسان
اشق صبر زرد میعه سائله سیسالیوس زراوند طویل و مدحرج و اکلیل الملک قرنفل ابرسا روغن زیتون
کهنه هر یک یکوقیه لادن ربع و شتقال زعفران نصف اوقیه علک البطم موم از هر یک سه مثقال روغن ناردین
شش جمیع اجزا را مرهم سازند مرهم سرطان که در یکهفته تحلیل سرطان و سایر صلابات کند ص خردل زر الانجره تخم
کبریت زبد البحر زراوند طویل اشق مقل بالسویه هر یک یکجزو روغن زیتون کهنه شش جمیع موم سرخ ربع
ذرور سی قولان جراحت تازه را یکدفعه باد و دفعه التحام دهد چون بر [illegible] آنچنان یا پیس
ببندد و بسرعت زایل سازد و از مجربات و اسرار است ص کندر دو درم مر صافی یک و نیم گلنار سه مثقال
جفت البلوط یکمثقال گل ارمنی گل سرخ هر یک دو ثلث از حریر گذرانیده استعمال نمایند ذرور اعظم جهة اکله
و قروح ساعیه و دبایح گلو و قضیب و سایر اعضا مجرب و از تالیف حقیر است و عدیل ندارد و از جمله اسرار است

و در قطع خون جراحات و رویانیدن گوشت و منع ورم و قروح و انصباب مواد آزموده است ص موی
سوخته گلنار شاخ گاو کوهی سوخته و اگر نباشد استخوان سوخته برگ عناب گل ارمنی از هر یک دو جزو
کندر سفیداب قلعی توتیای کرمانی شسته از هر یک یکجزو از حریر گذرانیده استعمال نمایند و هرگاه
در غیر گلو و دهان استعمال کنند صبر زرد یکجزو مردارسنک با آتش مکرر سرخ کرده در سرکه انداخته مغسول
نموده دو جزو اضافه نمایند و هرگاه خواهند که فتیله ساخته در سوزنک استعمال نمایند نظیر ندارد ذرور دیگر
بجهة اکله و قروح ساعیه و بواسیر الانف و نواصیر مجرب حقیر است ص استخوان سیم سوخته صبر زرد
بالسویه ذرور کنند و همچنین برگ عناب خشک را ذرور نمایند جهة اکله بعد طلیست ذرور جهة نزف الدم جراحات
ص جبین سه آهک شسته دو مثقال زاج سفید مثقال سماق دم الاخوین یکمثقال کندر نیم مثقال صبر زرد
نیم مثقال شل غبار سائیده استعمال نمایند و مفرد هر یک ازین اجزا همین اثر دارد و ذرور تخم و برگ انجره جهة
سناکله و سرطان سناکله بعد طلیست و قدر دو دانگ افیون مخلوط کرده با سفیده تخم مرغ سرشته فتیله
سازند و در مجرای بول بگذارند بغایت مسکن درد و در رفع سوزنک بعد طلیست ذرور دیگر در رفع
اکله و تخفیف قروح از مجربات است ص موی سوخته دو جزو پوست پیاز سوخته یکجزو تخم ریحان بوداده
نصف جزو کافور قیصوری ربع جزو ذرور مصعد از مجربات حکمای قدیمست در اندمال جراحات
عسرالبرء و تخفیف آن و رفع اکله و قروح ساعیه و بردن گوشت زیاده و در اسقاط بواسیر نابت [illegible]
حدید است ص زرنیخ سرخ و زرد هر یک دو جزو آهک آب ندیده زاج سفید هر یک یکجزو زاج زرد
و زاج سرخ هر یک ربع جزو با سرکه سرشته حب و چهار روز در میان جو گذاشته پس تصعید کنند و
هر چه مصعد اوست جهة اندمال جراحات و اکله و هر چه رسوب اوست جهة اسقاط بواسیر و
بردن گوشت زیاد استعمال نمایند که بهتر از بریدن و بغایت بلیاست و اهل فرنک شرب او را نیز در بعضی مؤثر

بسیار نافع دانسته اند اما خلاف واقع می‌نماید ذرور منقول از تذکره جهة تخفیف رطوبات و بردن گوشت
زیاد و بسیار مجربست پوست انار عفص شب یمانی کاغذ کبود سوخته انزروت از هر یک ده مثقال
نحاس محرق پنج مثقال مرقشیثا کندر دم الاخوین یکمد دو مثقال ذرور دیگر از اسرار و در اندمال
جراحت بغایت سریع الاثر است و عظیم الفعل صبر زرد گلنار رقشا کندر بالسویه ذرور دیگر جهة
قرحه حار المزاج و ملتهبه و متورمه بغایت موثر است و از عجایب آن صنعت صندل سرخ
نیلوفر صبر زرد بالسویه ذرور نمایند نافع باشد

باب سیزدهم
در ضمادات و کمادات و نطولات و قطورات

مخترع ضمادات بقراط است و اطلیه اعم از وست ضماد سلطانیس یعنی ترسجون برکنج ران ضماد
نمایند اسهال صفرا کند و بر معده اسهال بلغم نماید و بر ورکین اسهال سودا و بر پستان اسهال خون
و از اسرار شمرده اند ترمس از دم بسایند و حنظل بقدر نصف او و علق مجلوب بقدر خمس و زهره
گاو بقدر ربع باشیر تازه در دیگ خمیر گرفته بجوشانند تا امتزاج نماید ضماد اسهال بر معده و
تهیگاه ضماد نمایند زهره گاو و عسل و روغن زیتون و شحم حنظل و زرنیخ بالسویه ضماد مسکوبه
مسمی باسم مولف اوست چون بر فم معده ضماد کنند قی آورد و بر ناف اطلاق و بر پشت نهاد
ادرار حیض کند برگ کابلی مقشر عصاره قثاء الحمار یکدرسی خربق سفید مرداسنگ یکمد چهل بیز
دو صد و چهل و پنج روغن زیتون یکصد و چهل درم ضماد بقراطا جهة ورم و صلابات حاره بغایت نافعست
پوست انار سحوق مطبوخ در سرکه حی العالم بالسویه گل ارمنی آب کشنیز نصف یکی کافور بقدر احتیاج با
روغن گل ضماد نمایند ضماد صندل حاره و نقرس بغایت آزموده است صندلین اکلیل الملک یکمد ده
شیاف مامیثا پنج درم اقاقیا و زعفران افیون یکمد یک و نیم لفاح یک و نیم مثقال ضماد فیثاغورس جهة
استسقای و ماء اصفر و ضعف جگر و معده و ورم و غیر آن زوفای رطب موم یکمد بیست و چهار

زعفران

زعفران پیه اردک مرغابی یکمد دوازده مثقال صبر میعه سایله مقل ازرق اشق مصطکی یکمد یکمثقال ضماد جهة
اسهال حار و ذرب و تقویت معده و جگر کعک نان یکسماط نامند پنج مثقال گل سرخ شکوفه انگور و اگر
نباشد شاخ رز بدل کنند برگ مورد تخم مورد یکمد چهارده مثقال اقاقیا عفص حضض سماق جاورس بو داده
زعفران مصطکی یکمد دو مثقال کافور نیم مثقال با آب مورد بسرشند ضماد جهة اسهال بارد و تقویت جگر
و معده کعک پنج تفاح اذخر شونیز سعد یکمد چهار مثقال شب یمانی دم الاخوین ناخواه پوست ترنج
جاورس مرقشیثا کندر یکمد سه مثقال با آب مورد بسرشند و هرگاه جهة تقویت معده و جگر استعمال نمایند
بی اسهال باشد هفت مثقال صبر کنند و بجای آب مورد با روغن گل ضماد نمایند ضماد جهة طحال و اورام
صلبه انجیر زرد مغز کرده کان آرد نخود آرد باقلا ترمس تخم کتان بالسویه اشق مقل حلبه هر یک
نصف یکی سنبل الطیب اکلیل الملک بابونه یکمد ربع یکی با سرکه ضماد کنند ضماد حابس منقول از شفاء الاسقام
در قطع اسهال مجربست جاورس سه مثقال کندر گل سرخ برگ مورد کعک از هر یک ده مثقال آرد جو پنج درم
با آب به بالطبخ او بسرشند و ضماد نمایند ضماد محلل صلابات خصوصا انثیان و تعقد عصب گل خطمی ریشه
خطمی کنجد تخم کتان حلبه جو یا از هر یک پنج مثقال مغز دانه کرچک خروع زوفای رطب از هر یک ده موم زرد
مقل ازرق از هر یک هفت مثقال در چهار مثقال روغن دنبه با روغن کنجد که اخته ادویه را مخلوط کنند
و نیم گرم ضماد نمایند ضماد خالی جهة قوبا و آثار سفید و مجربست قرد ماناموزیج آرد نخود سرکین بز
یکمد شانزده مثقال اصل السوس گوگرد یکمد پنج درم با سرکه و امثال آن بحسب هر عضوی بباده جالیه بسرشند
ضماد قوبا از مجربات والد حقیر است جهة قوبا و سعفه یابسه و جرب آزموده است گوگرد ده درم
صمغ عربی پنج مثقال دنبه تازه پانزده در حمام و بعد از حمام بدو ساعت ضماد نمایند ضماد ایضا از مجربات
والد مرحوم است و جهة شقاق آزموده است زاج سیاه صبر بالسویه با نفط سیاه بمالند و دست را

نزدیک آتش بدارند ضماد جهت سعفه و جرب بغایت نافعست ص پنج درم مرداسنگ سائیده را با دو درم
روغن زیتون بجوشانند تا مثل قطران شود و سه درم قنه اضافه نمایند و طبخ دهند تا غلیظ گردد و بقوام
رسد پس شقاق را با آب گرم نرم کرده دوای مذکور را در شکاف شقاق بچکانند ضماد جهت رفع داحس ص
اقاقیا حضض گل ارمنی نشاسته مامیثا صندل سفید بالسویه افیون خمس یکی با لعاب بزرقطونا و سرکه ضماد
کنند ضماد جهت رفع ثالیل و توثه ص مقل را با آب سائیده بمالند در روز زایل کند ضماد ثالیل از مجربات والد مغفور
ص اشق مقل مکه دوازده بکوب کرده یک شبانروز در سرکه کبر خیسانیده پس حل کنند و گل خطمی سه مثقال
تخم مرو تخم کتان بابونه بنفشه مکه یکمثقال اضافه نمایند و استعمال کنند و باید نیمگرم باشد ضماد جهت تقویت معده
اطفال و غیر آن بغایت موثر است و رفع اسهال میکند ص لادن یک قیه اقاقیا چهار مثقال موم ده مثقال
با روغن سوسن بیست و پنج مثقال در خلای معده ضماد نمایند ضماد ضربه و سقطه ص سنبل الطیب مغاث برگ
مورد ماش برگ گل سرخ بالسویه با روغن گل سرخ با زرده تخم مرغ که قفر الیهود در روغن حل کرده با بسرشتند
ضماد دیگر ایضا جهت ضربه و جبر کسر آزموده است ص مغاث گل ارمنی صبر زرد گل سرخ عدس مقشر مامیثا و قبل
برگ حنا صندل با آب مورد و مطبوخ ضماد نمایند ضماد حابس حیض ص عدس مقشر پوست انار برگ مورد
با سرکه سرشته بر پشت زهار و کمر ضماد نمایند ضماد نقرس بغایت مجربست ص مرزنگوش گل خطمی بزرقطونا
آرد جو سورنجان بالسویه با زرده تخم مرغ و روغن گل ضماد نمایند و اگر قدری زعفران و افیون اضافه کنند
اثرش سریعتر شود ضماد طحال از حنین بن اسحاق بغایت آزموده است ص انجیر زرد بقدر پنجاه مثقال
یک شبانروز در سرکه خیسانیده در هاون حل کنند قسط بحری و مغز بادام تلخ ده درم پنج کبر سه مثقال اشنه
سداب خشک نوره مکه سه اضافه نموده در خلای معده استعمال نمایند ضماد فتق ص انزروت اقاقیا سماق
از هر یک یکمثقال مرقشیشا کبریت شادنج و اگر نباشد مغناطیس سوخته شب یمانی کندر [illegible] هر یک هفت مثقال

اطراف

مرصاف جوز السرو هر یک ده مثقال با موم بیست مثقال و روغن مورد چهل مثقال بسرشند لزاق الصدغین
جهت درد سر بر پارچه کرپاس که بقدر درهمی باشد گذاشته بر شریان صدغین ببندند ص تخم کاسنی
تخم کاهو مرصاف هر یک دو مثقال حضض سه مثقال افیون یکمثقال و نیم با لعاب بزرقطونا بسرشند ضماد
برگ عناب رافع اقسام صداع است ص برگ گردکان و برگ حنا رافع درد شقیقه و صداع بارد
ضماد منوم که رفع بیخوابی کند از مجربات والد مغفور ص افیون تخم کاهو بزر البنج پنج لفاح بالسویه با آب
که خشخاش تر دران ریخته باشند استعمال نمایند ضماد سلیمانی جهت درد مفاصل مزمن مجربست ص
دارامشکنه که سلیمانی مانند زیبق مکه سه مثقال باهم سائیده با آب دهن تر کنند تا سیاه گشته شود
و ده مثقال صابون حلبی را در آب حل نموده اضافه نمایند ضماد دبق جهت مفاصل بارده و فالج و امراض
عصبانی جمیعا نافع و منضج و محلل قوی و جاذب خار و پیکان از عمق بدنست و حقیر تجربه نموده که مداومت
ضماد او بر مهرهای پشت و مفصل باعث نجات جمعی کثیر از استرخا و تشنج چند ساله شده ص تخم انجره
دو بوزیدان بوره نوشادر زراوند مدحرج تخم حنظل علک البطم مکه پنج مثقال حلبه فلفل دارفلفل عاقرقرحا
اشق مکه چهار مقل فرد مانا عود بلسان کندر مرصاف رانیانج زاج استخوان سوخته اهل صبر زرد افسنتین
سعد اذخر فرفیون سورنجان مکه سه دبق دوازده حب السلاطین شش با روغن سوسن و امثال آن
پانزده مثقال بدستوریکه در قاعده مرهم مذکور است ترتیب دهند و صموغ را در سرکه حل کنند و عسل بقدر
سرکه اضافه نمایند ضماد دیگر جهت مفاصل آنچه قریب تجربه باشد و مسکن اوجاع بارده است و حقیر تجربه نموده
ص مغز دانه خروع که بید انجیر است سه جزو روغن تازه گاو و عسل هر یک جزوی لای سرکه بوزن عسل
بعد از سحق مجموع سرگین خشک گاوی سائیده بقدریکه غلیظ سازند اضافه کرده نیمگرم استعمال نمایند ضماد
مجرب حقیر است جهت تسکین ضربان مفاصل و درد سر فرانی ص مغز استخوان پاچه ده روغن گل سرخ

پنج قرنفون یک زعفران سه ضماد کنند ضماد محلل بارد که در وقت هیجان تسکین الم کنند ص افیون زعفران
بالسویه با شیر سائیده با روغن گل ضماد کنند قرص مخدر که با ادویه حاره جهة امراض بارده و با اشیای
بارده در حاره استعمال نمایند و از مجربات حقیر است ص آرد لوبیا مرزنجوش گل خطمی بزر قطونا
سورنجان اکلیل الملک هر یک ده مثقال خولنجان بنفشه مامیثا آرد جو هر یک پنج مثقال الفاح زعفران افیون
هر یک دو مثقال قرص سازند و استعمال نمایند ضماد مسکن اوجاع در تسکین درد مفاصل حاره و بارده
مجرب حقیر است ص حلبه را با آب و سرکه بالسویه طبخ دهند تا مهرا شود و عسل [illegible] اضافه کرده بجوشانند
تا غلیظ گردد و بگرم گرم ضماد نمایند ضماد دیگر جهة مفاصل بارده بعید المثل است ص عرطنیثای سوخته را با عسل و
سرکه بقدر کفایت بالسویه سرشته ضماد کنند ضماد محلل جهة مفاصل بارده و اورام مزمنه بغایت مفید است
ص بوره و بق اشق اشخر آب ندیده بالسویه با سرکه و عسل با لثا صفه طلا کنند ضماد دیگر در آخر مفاصل حار
و نقرس مجربست و رفع بقایای مواد مینماید ص صبر زرد زعفران مر صاف بالسویه با آب گلم طلا کنند
و اگر حرارت زیاد باشد با آب کاسنی ضماد اورام حاره و ورم قرحه و کنج ران و قضیب و سایر اعضا
از مجربات است ص پوست خشخاش مسحوق را در آب بجوشانند تا مهرا شود و بزرقطونای مسحوق بوزن او
در روغن گل سرخ بوزن هر دو اضافه کرده استعمال نمایند ضماد قروح ساق خاکستر کاه گندم نمک طعام
بالسویه با سرکه طلا کنند ضماد جهة اقسام استسقا بغایت مفید است ص سنبل الطیب صبر زرد نمک ده مثقال
خاکستر سرگین گاو پانزده دانگ سرگین بز و آهو سعد قردمانا ایرسا قسط تلخ نوشادر آشنه حماما سلیخه
عود بلسان بوره صعتر نمک ترکی جنطیانا هر یک پنج مثقال با بول شتر ضماد کنند و قدری آب به شیرین
گرم کرده باشند در اقسام تهیج مجرب حقیر و بعید المثل است ضماد بواسیر و شقاق مقعد و قرحه آن و اسهال
بواسیر و نزف حیض ص سفیداب موم سفید حضض هر یک جزوی گل خطمی مقل هر یک دو جزو روغن گل

پنج جزو با زرده تخم مرغ استعمال نمایند ضماد دیگر جهة درد سوزش مقعد ص کنجد را کوبیده با روغن
گل و سفیدی تخم مرغ ضماد نمایند و بدستور زرده تخم مرغ و آرد جو و روغن گل همین اثر دارد و بدستور
پیاز را در خاکستر گرم پخته با هم وزن او روغن تازه گاوی ضماد نمایند و بدستور گل خطمی گل بابونه
اکلیل الملک تکمه چهار مثقال حلبه تخم کتان هر یک سه مثقال عدس مقشر مجموع را پخته با زرده تخم مرغ
و روغن بنفشه استعمال نمایند ضماد دیگر جهة گاز بارده و دردهائیکه بجهة باد بواسیر در اعضا بهم رسد از
تألیف حقیر و بغایت آزموده است و مجربست ص فلفل و قاقله سه نوشادر سه حلبه پنج زنجبیل یک سورنجان
یازده روغن گردکان پیه موم زرد پنج ضماد نمایند ضماد جهة خنازیر حاره ص مرصاف بکمز حضض دو جزو
با آب گشنیز ضماد نمایند ضماد جهة خنازیر که بی حرارت باشد و جهة سلعه بغایت مؤثر است ص قند ده حلتیت
پنج اشق پنج فرفیون هفت مقل ازرق سکبینج از هر یک چهار درم مجموع را در سرکه حل نموده با آب گشنیز ضماد
نمایند و بعد از سه روز تازه کنند و مرهم سورنجان و مرهم زنجفر بغایت مؤثر است ضماد بواسیر بارد
و مفاصل و ریاح مجربست ص سیر سیزده جزو کوبیده در روغن بزرک هفتاد جزو بجوشانند تا بنصف رسد
پس صاف نموده روغن را طلا و سیر را ضماد کنند فتیله جهة گشودن خون بواسیر ص تخم حنظل مغز بادام تلخ
بخور مریم مویزج سرگین کبوتر قنه با زهره گاو فتیله کرده پنج عدد را در پنج ساعت استعمال کنند و هرگاه
فتیله را با روغن گل آلوده کنند رفع سوزش مینماید ضماد جهة ورم سپرز که از حرارت باشد از مجربات
والد مغفور ص برگ درخت گز را کوبیده با آرد جو و سرکه استعمال نمایند و بدستور سبوس گندم را در سرکه پخته
ندبی را با آن آمیخته نموده ضماد کنند ضماد جهة ورم جگر بارد و سپرز از مجربات قابوس است ص میعه
سوم مصطکی حماما زعفران بابونج اکلیل الملک هر یک چهار مثقال صبر زرد [illegible] اذخر حب بلسان اشق
از هر یک سه مثقال با روغن سوسن و شراب یا سرکه ضماد نمایند ضماد جهة ورم جگر و معده بارد و تلمین صلابات

و در و سینه غر من مجرب است ص زوفای رطب را با پیه اردک و پیه مرغ هر یک ده مثقال حل نموده بگرم ضماد نمایند
ضماد جهت ورم انثیان ص تخم کتف را با ربع آن رازیانه ساییده با گلاب و سرکه ضماد کنند و بدستور گل خطمی
و آرد جو و آرد باقلا را مهرا [?] با زرده تخم مرغ و قدری صبر زرد طلا کنند و هر گاه ورم متحجر باشد زیره کرمانی
مویز منقی مدقوق [?] بیخ با روغن دانه خروع ده ضماد نمایند ضماد جهت خراز که بفارسی کچلی نامند مجرب است ص زرد چوب
برگ حنا بلیله زرد عفص مرداسنگ آمله مقشر سرکه یکجزو روغن گل سرخ چهار جزو ضماد جهت جراحت
بینی و ناصور الانف که جلوه نامند بغایت آزموده است ص مغز هندوانه مغز تخم کدو یکدرم توتیای کرمانی
مغسول صبر زرد یکجزو با روغن تازه استعمال نمایند ایضاً جهت جلوه مجرب است ص سفیداب چهار درم مرداسنگ
مغسول چهار قلعی سوخته شش با شراب در روغن مورد استعمال کنند و بدستور آب انار ترش یا انار رسیده را
در ظرف مس بی قلعی بجوشانند تا غلیظ شود و استعمال نمایند ضماد جهت کچلی آزموده است ص سر [?] شیده
بروغن کنجد چرب کنند و پشک سوخته و پشم سوخته و جو سوخته را بالسویه بپاشند ضماد جهت بهق و برص
از مجربات حقیر است و از جمله اسرار و در رفع برص جوانات که آله گویند تخلف نمیکند و در رویانیدن
موی و داء الثعلب و داء الحیه سریع النفوذ است و زیاده از نیم ساعت نباید گذاشت و بعد از ان باید شست
و صندلین جهت رفع حدت و سوزش آن طلا باید کرد و بر اعضای رئیسه طلای او جایز نیست و هر گاه مکان
برص و امثال آن متعدد باشد یکبار بر همه مواضع ضماد نباید نمود بلکه بر موضع بعض دون بعض تا همه ضماد شود
و بعد از ان که آبله کند بر هم مناسب علاج کنند ص سلیمانی یکجزو صندل سفید سوده پنج جزو با آب سرشته استعمال
نمایند و اگر عوض صندل و سلیمانی خمیرمایه آرد جو و قسط تلخ و انزروت بدل کنند بهتر است و حقیر تجربه نموده
و صندل جهت دواب لازم نیست ضماد جهت بهق عجیب الاثر است ص کبریت یکجزو مغز گردکان با روغن
تازه بی نمک هر یک دو جزو و بعد از ترکیب یکشب بگذارند و در حمام بعد از کیسه مالیدن موضع بعد از ان ضماد نمایند

در سه دفعه

در سه دفعه رفع بهق و جمیع آثار کند ضماد جهت بهق و جمیع آثار مجرب و منقول از شفائی ص ودع را بکوبند و در آب
لیمو بگذارند تا حل شود و زرنیخ سرخ خردل سفید که حرف بابلی است یکدرم تخم ترب پنج مثقال مغز [?] مغز بادام
تلخ مقشر خمیرمایه یکدرم یکمثقال ضماد دیگر از شیخ قدس سره جهت آثار قاطبه و جرب مکرر تجربه رسیده ص
سیماب مغز بادام تلخ تخم خربزه غیر مقشر هر شب طلا کنند تا یکهفته رفع علت مینماید ضماد جهت جرب رطب
و یابس و سواد و آتشک از مجربات منقول از حکمای هند ص سرب ده مثقال را در ظرف سفال بگذارند
و سیماب و گوگرد و زرنیخ هر یک دو مثقال ساییده بعد از انکه ظرف را از سر آتش برداشته بهوای آتش نگاه داشته باشند
اضافه نموده حرکت دهند تا منعقد گردد و پس از انعقاد چون بدست بمالند هر گاه مثل غبار شود استعمال نمایند
و هر گاه متحجر گردد ساییده طلا کنند و غیر متحجر نیز آزموده است ضماد داء الثعلب و داء الحیه از مجربات حقیر
و بعد ملیت ص کندش شیطرج از هر یک جزوی زرنیخ سرخ دو جزو با روغن زیتون طلا کنند ضماد ایضاً
جهت داء الثعلب مجرب است ص موی بز سرخ سوخته صدف سوخته گوگرد بالسویه بروغن زیتون سرشته اول
موضع را به پیاز دشتان یا پیاز عنصل بسیار مالیده بشویند پس دوای مذکور را ضماد نمایند ضماد
ریختن مژگان و منع ریختن موی مجرب است ص استخوان خرمای سوخته سنبل الطیب سرگین موش
صدف سوخته فلفل هر یک جزوی سرمه سه جزو قلعی سوخته مغسول شش جزو زعفران نیم جزو ضماد جهت
شعر زاید که بعد از قلع بر چشم طلا کنند که منع روییدن کند ص زعفران یکمثقال کافور نیم دانگ ساییده
استعمال نمایند ضماد جهت باد سرخ که حمره گویند و گل ورم حار مجرب است ص گچ را از تافته بخته با آب گشنیز
بسیار رقیق سرشته آنقدر بر هم زنند که بستگی از و زایل شود و مکرر طلا کنند قرص تبرید که در گل ورم حار
آزموده است ص صندل سرخ فوفل [?] مامیثا سفیداب قلعی گل ارمنی [?] مرداسنگ حضض [?]
[?] در بندی ریوند چینی هر یک جزوی تخم لفاح افیون هر یک نیم جزو با آب سرشته بمیان [?] داده

با آب کشنیز و گلاب و سرکه و امثال آن طلا کنند قرص سعفه منقول از این الدوله جهة سعفه و قوبا و اورام بارده
و صداع بلغمی بغایت آزموده است ص زردچوبه بادام تلخ هریک جزوی مقل ازرق دو جزو مقل را شبانروز
در سرکه خیسانیده قرص ترتیب دهند و با آب کاسنی و روغن گل و سرکه و امثال آن ضماد نمایند ضماد مقوی دماغ
که رفع نزلات مزمنه بجب مداومت کند و جهة درد سر مزمن و تقویت دماغ سعید ملیت منقول از تذکره
ص نمک سنگ نمک طعام سوخته بوره سوخته خربق سفید مویزج شوره خردل سرخ زبد البحر هریک جزوی
کوکرد گل سرخ ساق برگ خطمی اذخر عفص فراسیون و اگر نباشد افسنتین بدل کنند صمغ عربی کندر قرنفل عود
صبر زردچوبه سوسن زرنبخ زاج سادج سنبل الطیب جوزبوا هریک نیم جزو سرکه را بجوشانند و صابون رقی
بقدر دو وزن مجموع در سرکه حل کرده بسرشند و قرص ترتیب دهند و با آب گرم ضماد نمایند ضماد سرطان
متقرح و جرب جاروحکه و اورام حاره مجربست و منع تزید مینماید ص سرب را با آب کاسنی بسایند
تا غلیظ شود و روغن گل یا روغن بادام بالسویه ضماد نمایند و اگر با آب کشنیز و آب بارتنگ بسایند بسیار
نافعست ضماد جرب بغایت آزموده است ص تخم ریباس بیست مثقال مغز زردالو که تلخ باشد زیبق
هریک بیست مثقال با سرکه بسایند و با روغن کنجد در حمام طلا کنند و آشامیدن طبیخ برگ عناب بقدر نیم رطل
با قدری شکر تا پنج روز در رفع خارش جرب مجربست ضماد دیگر ایضاً جهة جرب و حکه بغایت مفیدست
ص انار ترش را با پوست ریزه کرده چندان بجوشانند که مضمحل شود پس بکوبند تا دانه و پوست یکسان
شود و در حمام طلا کنند و هرگاه از ماده صفرا و سودا باشد و با حدت خلط مغز دانه کدو و هندوانه را
با شیر دختران سائیده طلا کنند ضماد جهة خناق و کل ورم حار از مجربات است و غدد و خنازیر را نافع ص
آرد جو آب کشنیز سرکه و هرگاه ماده مرکب از بلغم و صفرا باشد آرد گندم با آب کشنیز بغایت مفیداست
ضماد فلوس خیارشنبر با روغن بادام جهة اکثر اوجاع و اورام مجربست و بدستور طلا کردن غسل با شونیز

و بدستور طلا کردن بابونه و حلبه از جمله مسکنات وجع باردات و محلل مواد و ضماد سفیداب قلعی با شیر تازه
و طلای بزرقطونا با سرکه در تسکین اورام حاره و نقرس آزموده است ضماد جهة جرب مجربست ص کوکرد
چهار مثقال زاج سفید یکمثقال مازوی نیم سوخته یکعدد زنجبیل سفیداب قلعی کمکه یکمثقال مرداسنگ سه مثقال
با روغن تازه بی نمک ضماد نمایند ضماد السنا جهة جرب و حکه مجربست ص سنای مکی هلیله زرد مرداسنگ
سفیداب قلعی بالسویه با روغن گل و روغن بنفشه ضماد نمایند ضماد جهة سعفه یابسه و قوبا و امثال آن
که با خارش و سوزش باشد در دو سه روز دفع میکند و مخترع حقیرست و مجربست ص مغز تخم کدو
ده مثقال توتیای مغسول ده مثقال شنجرف هفت مثقال با شیره تازه و دوشیدن ضماد کنند ضماد منضج
دمل و سایر اورام ص اکلیل الملک حلبه تخم کتان دانه تره هندی سرگین کبوتر آرد گندم بالسویه با روغن
کنجد و موم ضماد نمایند و اگر اجزا را با آب و شیر پخته طلا کنند و مکرر تغییر دهند بغایت موثر است ضماد
جهة گشودن دمل از مجربات است ص دانه تره هندی پنج مثقال کوبیده و نیم مثقال پیه مرغ را در آب بر روی
آتش گداخته مخلوط سازند و نیم گرم طلا کنند و چون بزرقطونا را با آب به تر کرده بر دمل بندند تا نفع
تزیه و تسکین وجع و منضج قوی است ضماد جهة رعاف ص عدس مقشر سماق ماميثا صندل سفید آرد جو
افیون گل ارمنی هریک جزوی کافور نیم جزو با آب مورد و امثال آن طلا کنند ضماد جهة ادرار حیض
آزموده است ص پوست انار سماق گلنار جفت البلوط زاج کندر زیره کرمانی تخم مورد با آب مورد
با آب به طلا کنند و چون ثفل لک را که زمور نامند و مستعمل رنگرزانست با سفیده تخم مرغ بر کمر و پشت زهار
طلا نمایند بغایت نافعست ضماد جهة رفع احتباس حیض و بول ص گل کافشه که عصفر باشد در سرکه پخته نیم آن
شوره اضافه نموده ضماد کنند ضماد جهة زیاد کردن شیر مرضعه و رفع ورم پستان ص آرد باقلا ده مثقال
تخم بادروج پنج مثقال با آب بادروج یا آب ریحان بسرشند ضماد که منع بزرگ شدن پستان زنان میکند

ص دوغ سوخته جزوی آرد جو دو جزو با سرکه سه شبانروز ضماد کنند ضماد جهة افتادن ناف و بروز آن
ص آرد جو کلنار از هر یک یکجزو عفص یکجزو اقاقیا یکجزو پوست انار یکجزو پوست تخم مرغ دو جزو بعد از
آخر پوست تخم را از تافته بیخته اضافه نمایند ضماد جهة منع قی ص گل سرخ سک یکی بیخ صندل سرخ
و سفید چهار جو دسته زعفران یکجزو کافور نیم جزو با آب به و سماق طلا کنند ضماد جهة کرم معده ص برگ
شفتالو نمک شونیز بالسویه با زهره گاو و سرکه بسرشند ضماد جهة کلف و آثار بغایت موثر است ص کرسنه
پوست تخم مرغ دوا یرسا طبع القلی که بهندی ساجی گویند یکمد و قسط تلخ سه شاخ گوزن سوخته سه بوره ارمنی
دو تخم خربزه هفت زراوند طویل دو بادام تلخ هفت نشاره عاج دو سرگین کبوتر بیخ آرد نخود دو
با سرکه طلا کنند ضماد جهة رفع بدبوی بغل و کنج ران ص برگ سوسن که تر دو گویند یکدرم مرداسنگ
توتیای یکمد دانگی پوست درخت کاج پنج دانگ جوز السرو محرق دو دانگ شب یمانی کندر یکمد دو دانگ
با سرکه طلا کنند ضماد جهة منع تولد قمل ص موی زنج تر زراوند طویل با روغن زیتون طلا کنند و سیماب در
مستاصل کردن قمل از مجربات است ضماد روغن زیت دافع قمل است و بدستور صبر زرد و طلای بهمن قاتل
قمل است و چون نشاره چوب گردکان را چند روز در روغن زیتون بخیسانند تدهین او رافع قمل صئبان
و مجربست و زرنیخ و زرد روغن گردکان نیز همین اثر دارد و بدستور طلای شب یمانی با آب گشنیز قمل
صیبان است و بدستور روغن ترب مالیدن بر بدن رفع اذیت کیک و پشه است ضماد جهة سکته و سبات
ص خردل جند بیدستر بالسویه با سرکه بسرشند و بر سر ضماد نمایند ضماد ایضا جهة سکته و سبات ص فرفیون
خردل سرخ شیطرج هندی تخم انجره بالسویه با سرکه طلا کنند در بیان کمادات کماد عبارت از بستن ادویه
یابسه است که گرم کرده بر عضو بندند یا ادویه مسطوره را در مثانه گاو و امثال آن کرده یا باب ادویه
منضج را تر کرده بر عضو گذارند کماد جهة زکام مجربات است ص شونیز را کوب کرده چند قطره آب نمک

کمادات

بران پاشند

بران پاشند و نیمگرم بر سر بندند و اگر بدون کوبیدن بدستور گرم کرده استعمال نمایند مفید و نافعست کماد
جهة تحلیل ریاح معده و طحال و تهیگاه ص حلبه شونیز تخم کرفس نانخواه با آب نمک بدستور یکه گذشت
گرم کرده به بندند و چون سرد شود تبدیل کنند کماد جهة تحلیل مواد بارده و ریاح ص برگ سداب اذخر
قرطم گل بابونه صعتر نمک طعام نوشادر خردل سرخ بوره ارمنی زاج سفید افسنتین رومی درمنه ترکی
انجدان بالسویه بدستور استعمال نمایند کماد جهة دفع علل بارده گوش و ریاح ص بابونه شبت ورق الغار
نانخواه مرزنجوش بودینه عاقرقرحا در آب پخته در مثانه گوسفند کرده گرم نموده بر بن گوش وقفا کماد
نمایند کماد ایضا جهة ورم گوش ص آرد جو باقلا بابونه بنفشه خطمی اکلیل الملک در آب پخته با روغن بنفشه
مخلوط کرده بمثانه گوسفند کماد نمایند در بیان نطولات نطول عبارت از آنست که ادویه را طبخ نموده
آب او را گرفته بر عضو بریزند و جرم او را به بندند و عضو را بر بخار آن بدارند و یا شویه قسمی از وست
که بجهة اماله ماده و تعریق معمولست و نطولات مرتبه و محلله و رادعه و منضجه و معرقه میباشند و هر یک را
ادویه آن معلوم است و بجهة اختصاص بعضو مرقوم میگردد نطول جهة ترتیب اعضا و رفع بیخوابی و صداع
حار ص بنفشه برگ بید نیلوفر خبازی آرد جو خیار تازه کدوی تازه در آب طبخ دهند تا مهرا شود و عضو را
بر بخار او داشته با آب او عضو را بشویند و ثفل را بمالند نطول جهة تحلیل مواد بارده و تقویت اعضا
ص برنجاسف گل بابونه افسنتین رومی مرزنجوش اسطوخودوس مشکطرامشیع عصفر حاشا جعده حسک
اکلیل فطراسالیون شحم الحنظل جوز السرو کمافیطوس دارشیشعان سوسنبر پودینه بدستور معلوم نطول کنند
و اگر مجموع یافت نشود به بعضی اکتفا جایز است و در باشویه با ادویه مرطبه هرگاه بابونه و فودنج و
امثال آن اضافه نمایند اعانت بر تعریق میکند قطورات عبارت از چیزیست که بر عضوی بچکانند
و در عرف اطبا مخصوص است بچشم و گوش و ادویه عین باقسام مذکور شد پس قطوریکه اختصاص بگوش دارد

نطولات

قطورات

و در اینجا مرقوم میگردد قطور جهت دوی و طنین بغایت نافع است منقول از معالجات بقراطی ص جند بیدستر
نطرون که بورهٔ سرخست خربق سیاه بالسویه در سرکه حل کرده در گوش بچکانند و باید که نیمگرم باشد
قطور ایضاً جهت دوی و سُدّه از اجتماع چرک و طنین نافع و مسمّی بقرص خربقست ص خربق سفید
دو درم بورهٔ سرخ پنج زعفران دو با سرکه قرص ساخته با ادهان مناسبه حل نموده بچکانند قطور دیگر
که رفع علت مزبوره در ساعت کند ص خنفس سیاه را در کوزهٔ سفالین سوزانیده خاکستر او را
با بول گاو یا بول خوک بچکانند و صرصر را بلغة اصفهانی زنجره و بلغة دیلمی و تنکابنی تنکنا مند و آن
حیوانیست کوچک شبیه بملخ قطور دیگر از مجربات میر عطاء الله جد فقیر جهت گرانی سامعه و کری و دوی
و طنین را دفع کند ص بورهٔ ارمنی دو دانگ شحم الحنظل جند بیدستر یکدانگ نیم مثقال زراوند مدحرج عصارهٔ
افسنتین یکدانگ نیم مثقال فرفیون قسط تلخ یکدانگ یکدانگ با زهرهٔ گاو سرشته بروغن بادام تلخ حل کرده بگوش
بچکانند و والد حقیر در آن تصرف بدستوریکه در فوق هریک قید نموده است و مجرب دانسته است
قطور دیگر جهت کری که دفعةً واقع شده باشد ص طبیخ افسنتین را با زهرهٔ گاو استعمال کنند و زهرهٔ
سلحفات که سنگ پشت باشد با روغن بابونه بغایت نافع و بچکانیدن دو قطره از نطرون کم با نفط
یا بروغن قسط حل کرده باشند صبح و شام مداومت نمایند جهت جمیع انواع درد گوش و مواد بارده مجربست
قطور جهت حیوانی که در گوش رود ص نطرون را با آب فودنج یا آب برگ شفتالو حل نموده نیمگرم
بچکانند قطور جهت اخراج کرمهای متولده در گوش ص شراب کهنه دو درم عسل سه روغن گل سرخ
دو سفیدی تخم مرغ دو عدد را آغشته در گوش نیمگرم کرده بگذارند و ساعتی همان جا تکیه کرده
بیکدفعه بسرعت بیرون آورند قطور جهت درد گوش که از حرارت باشد ص بگیرند روغن گل سرخ را با سرکه
سه جزو بجوشانند تا سرکه بسوزد و پس تقطیر نمایند و بدستور شیاف ابیض با شیر دختران و روغن بنفشه یا کافور

در آب کشنیز

در آب کشنیز و بدستور آب عنب الثعلب نافع است و سفیدی تخم مرغ بالخاصیه از مجربات است قطور
جهت ورم بارد و ریاح نافعست ص زهرهٔ گاو را با روغن خیری یا امثال آن بجوشانند تا رطوبت
زهره برطرف شود آنگاه استعمال نمایند قطور جهت چرک و درد قرحه گوش ص مرماحوز صبر زرد زعفران
با روغن بادام شیرین تقطیر نمایند و جهت تسکین افیون درد گوش بغایت نافعست و بدستور جهت پاک کردن
چرک آب برگ زیتون با عسل نافعست و بدستور مر را در آب حل کرده با روغن گل قطور کنند و بدستور
انزروت با ماء العسل نافعست قطور جهت رفع سیلان رطوبات گوش اطفال نافعست ص شب یمانی
زعفران بورهٔ سرخ یکدانگی عسل شراب هر یک پنج مثقال قطور کنند یا پارچه یا پشمی با آن آلوده کنند
و بگذارند قطور که منع سیلان خون بسبب ضربه و صدمه از گوش کند ص پنیر مایه خرگوش را
با سرکه حل نموده بچکانند و بدستور گرده های گاو و بز را با قدری پیه کرده کباب نیم پخته نموده
آب او را افشرده در گوش بچکانند و از مجربات اطبا گفته اند باب چهاردهم در سعوطات و عطوسات
و نشوقات و نفوخات و بخورات و دخنه و لخلخات سعوط عبارت از چیزیست که در بینی بچکانند
و عطوس آنچه عطسه آورد و نشوق آنچه در بینی کشند و بخور و دخنه هرچه بخار و دود او را استنشاق
نمایند و لخلخه آنچه از مایعات خوشبو در ظرف کرده بو کنند و نفوخ آنچه در بینی دمند سعوط مغز سر کلنگ
یکدانگ زهرهٔ آن یک قیراط نرم سائیده با روغن زنبق سعوط نمایند و ساعتی بر پشت بخوابند
و سعوط زهرهٔ خطاف را جهت سیاه کردن و رویانیدن موی سفید مجرب دانسته اند سعوط جهت
قطع رعاف مجربست ص حضض هندی سوخته را با آب بادروج سعوط کنند و بدستور سعوط عصیر
سرگین خر و نفوخ سرگین محرق او بسیار قوی الاثر است و سعوط آب برف با اندک کافور نافعست
سعوط که در قطع رعاف بعدیلست ص زاج سفید آهک دم الاخوین مازو کاغذ سوخته بالسویه با روغن

باب چهاردهم در سعوطات وغیره

زیتون سعوط نمایند نفوخ جهة رعاف بغایت مفید است ص مازوی سوخته در سرکه انداخته زاج قلقطار
محرق کندر بالسویه نرم سائیده نفوخ نمایند نفوخ دیگر ص گلنار یکمثقال کندر جفت بلوط یکدنیم مثقال
زرور یکمثقال کافور یکدانک افیون دانکی مازوی سوخته نیم دانک با آب برگ بید یا آب کاهو
وامثال آن سعوط کنند یا آب آنها نفوخ نمایند سعوط جهة درد سر و شقیقه و بیضه و خوده نافعست ص
صعتر یکمثقال مرصاف صبر زرد حضض مکی یکدنیم مثقال شونیز جاوشیر سکبینج یکدیکدانک زهره کلنک
یکدانک و نیم با آب کرفس سرشته بقدر عدسی با آب مرزنجوش سعوط نمایند سعوط جهة تحلیل ریاح دماغی
و سده بلغمی ص مومیائی جندبیدستر فرفیون بالسویه قدر یک حبه تا بار روغن زنبق و امثال آن سعوط
کنند نفوخ جهة سکته و سبات و لیثرغس نافعست ص جند بیدستر زهره کلنک مفرد و مجموع با آب
مرزنجوش و ماء العسل نفوخ نمایند عطوس جهة سده دماغ و مواد بارده نافعست و دفع مواد نعطسه
میکند ص کندش خربق سفید جند خردل سرخ زراوند طویل مفرد و مجموع چون نرم سائیده بر پر مرغ
مالیده در بینی کنند باعث عطسه میگردد عطوس جهة فالج و لقوه و امراض رطوبی دماغی ص صبر زرد
خربق سفید نوشادر مرزنجوش بوره ارمنی شیطرج هندی خشک بالسویه استعمال نمایند لخلخه جهة
تقویت دل و دماغ حار ص گلاب یک سرکه کافور نیم روغن بنفشه پنج آب سیب قدری در ظرفی
سرتنگ کرده ببویند لخلخه جهة منع صعود بخارات بدماغ و سرسام حار و اختلاط عقل نافع است
ص آب کشنیز آب برگ بید سرکه روغن گل صندل سفید گلاب بدستور لخلخه نمایند لخلخه جهة تضعیف
دل و مواد بارده ص قرنفل کبابه بسباسه مشک یکدیک دانک با گلاب و عرق بید مشک یا عرق
بهار لخلخه کنند نشوق جهة تقویت دل و رفع غشی و خفقان ص آب مورد صندل سفید کافور گلاب
سرکه عود استنشاق نمایند نشوق جهة جراحت بینی و چرک آن ص پودنه خشک نرم سائیده با [illegible]

استنشاق

استنشاق کنند و جهة پاک کردن چرک قدری انزروت اضافه نمایند نشوق جهة رفع بدبوی
شامه و سده مصفات و تحلیل مواد منجمده و رفع سده خیشوم منقول از کفایت ص سعد سنبل صبر زرد
قرنفل با آب پودنه یا آب مورد سرشته در بینی گذارند بخور جهة تقویت دل و دماغ ص عود حسن
لبان پوست بیرون پسته ترنج سائیده با گلاب مخلوط در جوف به و سیب گذاشته بر آتش نرم
گذارند و بسوزانند بخور جهة صداع مزمن و شقیقه و مواد بارده دماغ از مجربات ص آجر
آب ندیده چند عدد را در آتش سرخ کرده در شراب انداخته سر را به بخار آن بدارند و اگر ماده
دماغ بسیار غلیظ باشد بجای شراب آب کنند و بدستور آب ممزوج بسرکه نیز جایز است بخور
جهة زکام ص سیاه دانه را بر روی سنگ تفته ریخته دود او را استنشاق نمایند و جهة جمع کردن
ماده زکام که قطع سیلان رطوبات کند بخور سندروس مجربست بخور جهة ثقل سامعه و دوی
و طنین و ریاح بغایت نافعست ص مرزنجوش سداب افسنتین شیخ ارمنی صعتر اهل بابونج
اکلیل الملک بنفشه نیلوفر بالسویه جوشانیده در ظرف لوله دار کرده لوله ظرف را در سوراخ
گوش بگذارند تا بخار داخل گوش شود بخور جهة ساقط کردن دانهای بواسیر آزموده است
ص کوکرد بلادر اصل سوس بیخ کبر برگ مورد بالسویه با روغن زیتون سرشته حبها ساخته دخنه نمایند
و در آب برگ مورد جلوس کنند و تکرار عمل باید نمود بخور جهة رفع احتباس حیض ص شحم الحنظل
شونیز کندش میعه سائله علک البطم هریک جزوی عنبر اشهب نیم جزو مشک زعفران یکدیگر ربع جزو
بروغن زنبق یا زیتون سرشته قدر فندق را در آتش انداخته دود او را بر رحم برسانند
و باید آتش دان لوله داشته باشد که از آن لوله دود بر رحم رفته بر اکنج نشود بخور جهة
اختناق رحم و عسر ولادت بسیار نافعست ص شحم الحنظل قنه جاوشیر کوکرد مر بالسویه با زهره گاو

باب یازدهم در حقنها وغیره

سرشته بدستور بخور کنند بخور جهت درد دندان و مواد نزله ص پوست خشخاش عنب الثعلب گل بابونه بالسویه
بجوشانند و سر را به بخار او بدارند تا عرق بر جبین ظاهر گردد باب یازدهم در حقنها و فتایل و فرزجات
و حمولات حقنه عبارتست از استرسال مایعات به معای مستقیم و رحم و فتیله استرسال جامداتست
بر روده مزبوره و در عرف شیافه نامند و فرزجات آنچه زنان از ادویه در قبل در رحم بردارند و حمول
اعم از فرزجه و احتمال در قبل و دبرست و واضع حقنه بقراطست و آلت حقنه باید از قبیل جلود باشد بهیات
کیسه دوخته که طرف دیگر بهیات گردن کدو باشد و از نی لوله بر طرف باریک وصل نمایند که آنرا چرب کرده
در مقعد کنند و آب حقنه را در کیسه کرده دهن کیسه را بهم آورند و بفشارند تا آب حقنه برود و
باید که حقنه کننده بر روی بخوابد تا آب حقنه بامعای علیه تواند رسید و می باید قدر هر آبی که هر دفع برزند
زیاده از ده مثقال نباشد و بعضی را اعتقاد آنست که کمتر از آن هم جایز است و اکثر اطبا صحت اعضای
رئیسه را شرط دانسته اند و مراعات آب ادویه لازمست چه غلیظ باعث زحیر و قرحه میگردد و بسیار
رقیق باعث انتشار و افساد میشود و بارد مولد ریاح و حار مورث غشی و کربست و منافع حقنه
بسیارست از انجمله جاذب مواد مرتفعه بدماغ و اعضای عالیه است و دافع سده امعا و رافع
اقسام قولنج و در فتایل سهله شرطست که طول او بقدر انگشت میان آن شخص باشد و فرزجات زیاده
از قدر بند یک انگشت نباشد و چون آب حقنه بر نگردد تدبیر آنست که نصف قدر اول بریزند تا آب
اول را دفع نماید و قبل از حقنه با آب ادویه با دهان مناسبه و آب گرم حقنه کنند حقنه جهت برودت
احشا و گرده و رحم و مثانه و سعر و فست بحقنة الادهان ص روغن بادام روغن گردکان روغن
حب البطم از هر یک هفده مثقال روغن زیتون هشت مثقال با آب بوزن مجموع بجوشانند تا آب
نصف شود و در قبل و دبر بحسب احتیاج حقنه کنند و هرگاه برودت غالب باشد روغن مرزنجوش و

انی

زنبق اضافه نمایند حقنه جهت قرحه امعا و سحج بغایت مفیدست ص سفیداب قلعی کاغذ سوخته صمغ عربی
هر یک یک مثقال زرده تخم مرغ نیمبخته سه عدد آب برگ بارتنگ مطبوخ و جو مقشر پیه گرده بز روغن گل سرخ
هر یک بیست و یک مثقال و هرگاه بقابض محتاج باشد روغن و پیه را نباید کرد و گل سرخ اقاقیا و کلنار
داخل مطبوخ کنند حقنه جهت قولنج منقول از کامل صناعت ص عناب بیست پستان سی مویز منقی ده حلبه
پنج سبوس گندم تخم کتان از هر یک سه قنطوریون دقیق تخم رازیانه برگ چغندر یکدسته در چهارصد مثقال
آب بجوشانند تا ثلث بماند پس صاف نموده چهل مثقال او را با هفت مثقال شکر سرخ بوره ارمنی آنکه
که آنرا اطبا مری نامند و آن بی سرکه و ترشی می باشد روغن کنجد یکد پانزده درم حقنه نمایند حقنه لینه
که در امراض حاره استعمال نمایند ص عناب بیست دانه پستان بیست دانه بنفشه هفت مثقال
جو مقشر خطمی سبوس گندم خشک اکلیل الملک یکد هفت مثقال انجیر زرد پنج عدد در سیصد مثقال آب
بجوشانند تا بثلث رسد و چهل و هشت مثقال او را با شکر سرخ و روغن بادام یکده مثقال حقنه نمایند
و اگر تبرید بیشتر لازم باشد لعاب بزرقطونا ده و روغن تخم کدو و آب لبلاب اضافه کنند
حقنه جهت برودت رحم و احتباس حیض نافعست ص اشق مقل سکبینج یکد سه جاوشیر جند بیدستر تخم
کرفس رازیانه نانخواه سیساليوس بابونه حلبه یکده سنبل یک آب و شیر تازه دوشیده بجوشانند
تا بنصف رسد و چهل مثقال او را با روغن تازه گاوی و عسل کف گرفته و روغن کنجد دو مثقال در قبل حقنه
نمایند و تا ممکن باشد امساک کنند که آب حقنه زود دفع نشود حقنه جهت درد مفاصل و عرق النسا و
امثال آن نافعست ص حلبه بادام تلخ مغز دانه چد انجیر تخم کتان یکد هفت مثقال بابونه پنج مثقال
شبت پنج مثقال حب الغار پنج مثقال حسک سورنجان خربق سفید قنطوریون یکد دو مثقال اشق سکبینج
جاوشیر تخم حنظل مقل یکد هفت درم تخم کرفس یازده تخم شبت و سداب یکد هفده مثقال انجیر زرد

پانزده عدد عناب بیست عدد سپستان چهل عدد بعد از طبخ نیم رطل را با روغن گاو و روغن خیری حقنه کنند
حقنه جهت قرحه امعا نافعست و بغایت قابض ص برنج پانزده عدد عدس مقشر آرد جو بو داده یکدده گلنار پنج
جفت البلوط پوست انار زرشک پنج درم در دو رطل آب بجوشانند تا نصف شود و سی مثقال اورا با سفیداب و گل
قبرسی و صمغ عربی و اقاقیا و دم الاخوین و عصاره لحیة التیس هر یک یکمثقال کاغذ سوخته یکمثقال و نیم
زرده تخم مرغ پخته دو عدد در روغن گل سرخ حقنه نمایند حقنه زرنیخ جهت زحیر و اسهال و تخفیف باد و قرحه
امعا مجرب قدماست ص نان کمات سوخته زرنیخ سرخ و زرد یکدده راتینج شب یمانی مازو یکدده
سنگ آهک آب نرسیده ده افیون پنج اقاقیا چهار بلوط صمغ عربی دم الاخوین یکد چهار با آب مورد
سرشته قرص سازند یکمثقال اورا با آب برنج مطبوخ سی روغن گل سرخ پنج مثقال حقنه نمایند حقنه حاده
جهت نشتر عرق النسا و امراض دماغی ص شحم الحنظل سه قرطم هفت تخم الجره سه فودنج پنج پوست بیخ کبر جوشانیده
با روغن زیتون پنج مثقال حقنه نمایند حقنه حاره جهت فالج و لقوه و نشتر عرق النسا و امثال آن ص شبت
بابونه مرزنجوش حرمل قرطم حلبه تخم کتان برگ چغندر سبوس گندم شحم حنظل دانه بید انجیر قنطوریون
دقیق از هر یک یک کف انجیر زرد ده عدد جوشانیده با عسل هفت مثقال و روغن زیتون هفت مثقال
انگامه هفت مثقال که اطبا مری گویند و او غیر انگامه مشهور است که با سرکه ترتیب میدهند حقنه نمایند
حقنه جهت عرق النسا و امثال آن که بعد از حقنه مسهله باید حقنه نمود و هر چند امساک آن شود بهتر است ص
جند بیدستر مقل سیعه جاوشیر یکدده سه فرفیون یک پانزده دو مثقال اورا در روغن قسط پانزده مثقال
و امثال آن حل کرده حقنه نمایند حقنه جهت نفخ و ورم کرده و اورام رحم صلبه بغایت نافعست ص لعاب
خطمی لعاب کتان و حلبه ماء الشعیر یکدده با روغن کنجد استعمال نمایند حقنه جهت اسهال صفراوی و کرانی
که با تب و شده باشد از مجربات حقیر است ص خبازی دو بنفشه پنج نیلوفر سه جو مقشر سپستان یکدده بیست عدد

عنب الثعلب

فتایل و شیاف

عنب الثعلب پانزده پوست هلیله زرد تخم کدو یکدده هفت مثقال نیمکوب کرده جوشانیده با لعاب بزرقطونا
و روغن تخم کدو و هشت مثقال شیرخشت ده حقنه نمایند و آنچه از بعضی اطبا مذکور است که مسهل بعصر در حقنه
جایز نیست اصلی ندارد چه اصل در فوهات مجاری و عروق خفیه جاریست نه در اقضیه و در شرح اسباب
در علاج سرسام صفراوی ادخال هلیلجات در حقنه آن مذکور است حقنه معتدله که در اکثر امراض نافعست
ص قرطم عناب سپستان بنفشه عنب الثعلب خبازی جو مقشر برگ چغندر سبوس گندم جوشانیده
با فلوس خیارشنبر روغن بادام بوره ارمنی ترنجبین بطریق معلوم حقنه نمایند فتایل و شیاف فتیله
لینه ص خطمی بوره بالسویه نرم سائیده از حریر گذرانیده با شکر سرخ که بقوام آورده باشند بسرشند
و شیافها بطریق معلوم سازند و اگر بجای شکر ترنجبین کنند در فعل قوی تر است فتیله دیگر که قوی تر است
ص بنفشه خطمی یکدده چهار مثقال نمک یکمثقال بدستور فتیله سازند و اگر قوی تر خواهند شحم الحنظل زهره گاو و بوره
بقدر احتیاج اضافه نمایند و در تبهای حاره ادخال ادویه مذکوره جایز نیست و چون فلوس خیارشنبر را
با ترنجبین یا شکر سرخ بقوام آورند محموده و شوی بوره خطمی شحم حنظل و امثال آن اضافه کنند بسیار تند
و قوی الفعل میشود و سرگین موش بسیار تقویت می نماید شافه جهت زحیر که سده باشد و نباشد از مجربات است
ص افیون مرصاف کندر زعفران بالسویه با آب گشنیز سرشته شافهای باریک سازند و در میان آن ریسمان
بگذارند که ریسمان بیرون مقعد باشد شافه که در قطع خون مقعد مجربست خواه بواسیر و خواه اسهال
باشد یا خون صرف ص مرصاف اقاقیا بزر البنج صمغ عربی برنج بو داده بالسویه با آب مورد سرشته
شیاف سازند شافه جهت قولنج بغایت نافعست ص برگ سداب زیره نانخواه بوره ارمنی بالسویه
با عسل سرشته شیاف سازند و با لته آلوده حمول نمایند شیاف جهت اخراج کرم مقعد که دود اخل نامند
مجربست ص شحم حنظل موی زنعی افسنتین نرم کوبیده با روغن زیتون و قطران شیاف سازند شیاف جهت عرق النسا

و وجع الورک بغایت آزموده است ص بوره تخم الحنظل سورنجان محمود نرم سائیده بوزن مجموع شکر سرخ
سرشته شیاف سازند فتیله که جذب ماده از عمق بدن نماید و محلل ریاح و مسکن درد ورک و عرق النسا است
ص سنای مکی چهار تخم خبازی غاریقون بسفایج تربد تخم حنظل سرگین موش یکدرم بوره ارمنی نمک هندی
یکدرم یک با عسل یا انجیر پخته فتیله سازند فتیله جهت قطع کردن خون بواسیر مجرب قدماست ص پشم گوسفند را
فتیله ساخته سه روز در سرکه بگذارند پس برگ قنب که بنگ و ورق الخیال گویند کوبیده نرم سائیده بران
فتیله پاشیده حمول کنند فتیله دیگر که در قطع خون بواسیر اکثر اطبا مجرب دانسته اند اقماع بادنجان
که بفارسی کلاه بادنجان نامند با مثل آن بادام تلخ نرم کوبیده حمول نمایند حمول جهت گشودن خون بواسیر
هرگاه مسدود شده و باعث زحمت گردد ص اول مقعد را بروغن تخم زردالو و مغز ساق گاو و روغن
کوهان شتر با قدری حنظل طلا کنند و لته را بدان آلوده کرده بردارند پس عرطنیثا قنه تخم حنظل مثقال
با زهره گاو سرشته حمول کنند هرگاه بسبب تندی ادویه خروج مقعد و وجع بهم رسد بروغن گل و مویزج
و سرگین کبوتر و زهره گاو سرشته طلا کنند فتیله جهت رفع حرقة البول و قطع حرکت آن بغایت نافع و از
مخترعات حقیر و مجربست و بدستور جهت نواصیر مقعد مثبت است و چون فتیله را در سوراخهای نواصیر گذارند و در باب
ذرورات آنکه نیز اشاره باین نسخه شده است و از اسرار می تواند بود ص صبر زرد یک توتیای مغسول
هفت مردارسنگ مغسول قلعی گلنار گل ارمنی کدوی سوخته یکدرم موی سوخته کندر یکدرم افیون نیم
نرم سائیده از حریر گذرانیده با آب کثیر سرشته فتیلهای باریک ساخته در سوراخ قضیب گذارند فرزجات
فرزجه جهت حمل مجربست باید بعد از حیض سه شبانه روز متصل بردارند ص زهره خرگوش و سرگین او و عسل
هریک نیم مثقال فرزجه ساخته استعمال نمایند فرزجه جهت حمل منقول از ابن سرافیون که والد حقیر است مجرب
دانسته اند ص زعفران سنبل الطیب حماما اکلیل الملک هریک یک و نیم ساذج قردمانا هریک یک اوقیه بیارد ک

زرده تخم مرغ

زرده تخم مرغ از هریک دو اوقیه روغن ناردین نیم اوقیه با لته کبود تر سه روز حمول نمایند و هر روز و هر شب تازه کنند
و هر روز یکمثقال نشاره عاج را با مثل آن نبات تناول نمایند فرزجه جهت گشودن حیض مجربست ص سداب
مرصاف اهل راز یانه تخم مرو یکدرم سه با زهره گاو فرزجه سازند ایضا فرزجه جهت گشودن حیض منقول
از یوحنا که حیض محتبس است هفت ساله را ادرار نموده ص مرصاف چهار نوره گوهی مویز منقی یکدرم تخم سداب
خشک هفت اهل رشت زهره گاو بقدر سرشتن فرزجه سازند فرزجه جهت اخراج جنین زنده و مرده
و مشیمه و عسر ولادت و ظلمت رحم بغایت مجربست و قاتل جنین ص جاوشیر غاریقون سیاه [illegible]
با زهره گاو سرشته فرزجه سازند فرزجه جهت ادرار نمودن حیض مجربست ص فرفیون را نرم سائیده
به پنبه آلوده استعمال نمایند فرزجه جهت گشودن حیض و اخراج جنین زنده و مرده بغایت موثر است
و مجرب دانسته اند ص عصاره قثاء الحمار هفت قیراط را با زهره گاو حل کرده با لته کبود بردارند
فرزجه که در غایت جذب و تنقیه است و جهة اخراج جنین و مشیمه بیعدلیست و منقول از تذکره ص
قثاء الحمار سداب تخم حنظل مازریون اشق بخور مریم مویزج با عسل فرزجه سازند و این قاتل جنین است
فرزجه جهت تحلیل صلابه ص موم سه پیه اردک پیه مرغ مقل ازرق یکدرم سه خطمی هجده تخم کتان مشله با عسل
یا با فلوس خیارشنبر سرشته فرزجه جهت قطع نمودن حیض مجربست ص صمغ عربی یک کافور یک گلنار سه
گشنیز تازه هفت با لته حمول کنند فرزجه که بغایت موثر است ص مردارسنگ زاج گلنار گل ارمنی
گل مختوم سرمه بالسویه فرزجه سازند فرزجه که اعانت بر حمل نماید و بسیار موثر است ص مرصاف چهار
ایرسا چهار سرگین خرگوش دو حمول زهره خرگوش از مجربات فرزجه جهت قطع خون حیض و ازاله
قروح و عفونت و رطوبات سائله رحم ص گلنار شب یمانی سرمه کاغذ سوخته زیره کرمانی که در سرکه
خیسانیده باشند گل ارمنی پرورده بسرکه بالسویه با آب برگ بید یا آب گشنیز یا آب مازوی مطبوخ بسرشته

فرزجه که در قطع سیلان خون حیض مجربست ص مازوی سوخته دم الاخوین برگ مورد گل ارمنی گل سرخ
بالسویه از حریر گذرانیده پوست انار ترش را مکوب کرده طبخ دهند تا مهرا شود و قدری شیر را
باآب و تر کرده با ادویه مسحوقه آغشته حمول نمایند فرزجه دیگر که همین اثر دارد و قویتر است ص برگ مورد
مازوی سوخته سرمه نشاسته یکدرم زاج سوخته دو گل ارمنی سه صمغ عربی دو بدستور سابق استعمال
نمایند و اگر در حین استعمال هر روز نقل لک که زرگران زرشور گویند یکمثقال سائیده با زرده تخم مرغ
نیم برشت تناول نمایند مختلف نمیکند و مکرر بتجربه رسیده است و خوردن زیره که بو داده و بو نداده بالسو
با آب برنج مطبوخ مجربست فرزجه که چون زن حمول کند هرگز حامله نشود و اگر حامله باشد ساقط کند
و از مجربات مکتومه است ص تخم بابونه صحرائی سرگین فیل خردل سرخ دانه زهره ورکیسه و بیست و دو مثقال
بالسویه نرم سائیده با میعه سائله سرشته بالته حمول کنند فرزجه که در اخراج جنین و مشیمه قوی الاثر
و قاتل جنین و مدر حیض است ص اشنان عرطنیثا قطران شحم الحنظل قثاء الحمار خربق سیاه مویزج
نوشادر زراوند مازریون روغن بید انجیر زهره گاو جاوشیر سکبینج مرصاف هر یک مفرده و مجموعه کلا
و بعضا استعمال نمایند فرزجه که حبس حیض نماید آزموده است و در تقویت رحم بعد ولادت ص مومیائی صمغ عربی
گل ارمنی یکدرم دم الاخوین دو فرزجه جهة ورم حار رحم ص خشخاش سفید کوبیده را در شیر دختر تخیسه
با روغن گل سرخ و اندکی زعفران و موم فرزجه نمایند و بدستور مرهم داخلیون با روغن گل حل کرده
با آب بارتنگ یا شیر دختران ممزوج نموده استعمال نمایند فرزجه جهة اوجاع حاره و بارده رحم
مجربست ص کنجد را کوفته با روغن گل سرخ حمول نمایند و قدری را گرم کرده ضماد نمایند فرزجه دیگر
تخم انجره مرصاف بالسویه بغایت مدر حیض است فرزجه جهة رفع حکه و اختلاج رحم و فرج از مجربات است
ص نعناع خشک ناردین گل نسرین گل نیلوفر برگ سرو سعد لاجورد بالسویه با روغن زیتون سرشته

یکمثقال

یکمثقال فرزجه کنند و یکمثقال را با آب بابونه مطبوخ بر ناف ضماد کنند و از آب و شراب اجتناب لازم است
تا دو انگشت بماند و در حینی که حیض جاری باشد باید تا آن دو اعمل نمود فرزجه که اعاده ۲:۲:۳۰۲ بکارت
نماید و از مکتومه است ص استخوان خروس سیاه را با ۴۰:۵:۴۰ مثل او چوب تاک سوزانیده و باد نمک
عکس ۲۰:۲۲:۵ سرشته استعمال نمایند و ع که ۲:۲:۶۲۰۶۲:۶ک ۲:۲:۲ است و ۲:۲ ۴۰۶۴ نامند
قیداشب بکر هن الجامع ۷۱۰۸۰۹ عفصی دو جزو ۸۰:۱۸۱:۷:۶:۲ فقاح اذخر یکجزو با لته شراب آلوده چند روز
استعمال کنند فرزجه که باعث حکه و اختلاج گردد و بمرتبه که زن را قراری نماند و باید تا هفته
استعمال نمایند و ایام استعمال اثری از حکه نخواهد یافت در روزیکه ترک فرزجه کنند ظاهر میگردد و تا مدت
شش ماه اثر نور باقی میماند ص قوان ایل اشنه انجدان بیخ درخت فندق اشنان جبیر
مرماحور محروث بالسویه از حریر گذرانیده یکمثقال با بهر حیوانات سرشته بالته حمول نمایند و اگر روز
یکدانگ را حمول نمایند همین حکم دارد و هرگاه مجموع این ادویه بهم نرسد بعضی از آن کافیست و بدستور ادویه رافع
این علت که مذکور شد بعضی از آن کافیست باب نوزدهم در خضاب و غیره که مخصوص است بموی مثل
خضابات آنچه موی را برویاند و دراز و قوی کند و آنچه بستر د و امثال آن بدانکه اطبا در باب
ادهان خضابیه اختلاف نموده اند اکثر را اعتقاد آنست که دهنیة مانع ایصال قوت صابغه است
و بعضی را اعتقاد آنست که خضاباتی را که در فعل او بقای اثر چند ماه باشد امکان ندارد و برخی
تصریح نموده اند که بحدی ثبات دارد که در هیچ وقت زایل نمیگردد و آنچه تحقیق اقرب است آنست
که چون تکون موی از بخار دخانی غلیظست هرگاه قوت حافظه و قوت صابغه خضاب بحدی
باشد که تاثیر تام در رطوبت تحت جلد که ماده بخار دخانی و مکون موست نموده و افنای
بیاض او کرده امکان دارد که بعد از سفیدی موی سیاه تکون نماید والا فلا و چون خضاب

باب نوزدهم
در خضاب و غیره

جلد را سیاه کند طلای روغنهای بکرم رفع نماید خصوص اوجاع حاره خضاب منقول از حکمای هند و درست
جوک و ترجمه ماهر تصریح شده که مجربست و میگویند در سن پیری موی سیاه میرویاند ص سیصد و پنجاه
مثقال سرکه انگوری و شل او شیر تازه گاوی را باهم بجوشانند تا قریب بانعقاد گردد پس بگذارند
تا سرد شود و پوست انار و آمله مقشر و هلیله سیاه هر یک سی مثقال کوفته و بیخته اضافه نمایند و در
شیشه کرده تا سه ماه در سرگین دفن کنند پس موی را با آب گرم شسته خضاب کنند خضاب ایضاً منقول
از حکمای هند که مدعی اند که تا هفت سال اثر او باقیست ص کلاه بادنجان ده ریشه درخت انار بیخ
نو بال نحاس سه هلیله سیاه یک مازوی سبز سه عدد نخود سیاه هفت عدد پوست سفیدار کوبیده
و بیخته با سه قاشق سرکه و روغن کنجد سیاه سرشته در ظرف آهنی کرده چهل روز در ته آب دفن کنند
پس استعمال نمایند خضاب ایضاً منقول از حکمای هند که تا شش ماه اثر آن باقی باشد ص نارجیل را
سوراخ کرده مغز او را بیرون آورده هر هفده درم او را با دو درهم برادهٔ آهن و یکدرهم بورهٔ ارمنی
نرم کوبیده در میان نارجیل کنند و سوراخ او را با همان پاره که از و برداشته بودند مسدود نموده گل حکمت
گرفته یکساعت در تنور بگذارند بحدی که بسوختن نرسد پس روغنی که دران جمع شود استعمال نمایند
خضاب منقول از جاوی کبیر که تصریح نموده که تا ششماه اثرش باقیست و مجربست ص وسمهٔ تازهٔ بسیار
رنگین را نرم سائیده از حریر بیخته بازای هر بیست مثقال ملح اندرانی یکمثقال زاج سیاه داخل کرده
با سرکه خمیر کرده یکپاس در آفتاب بگذارند پس بقدر ربع او خطمی وقت استعمال اضافه نموده با آب گرم شسته
خضاب کنند و ساعتی در آفتاب یا در حمام مکث کنند خضاب دیگر که بدستور منقول از جاوی کبیر که
عجیب تر دانسته است ص برگ حنا برگ وسمه را جداگانه در آب خیسانیده در آفتاب بگذارند پس
صاف نموده تا سه بار تجدید نمایند تا آبها بسیار رنگین شود و برادهٔ آهن را در سرکه کرده در آفتاب بگذارند

تا بغایت

تا بغایت سیاه گردد و مازوی سبز را سائیده در آب خیسانیده مکرر در آفتاب گذارند تا غلیظ گردد
و مرداسنگ و آهک را بالمناصفه نرم سائیده با آب در آفتاب گذارند بحدیکه چون پر مرغ سفید
دران فرو برند او را سیاه کند و بعد از تکرار اذخان مرداسنگ مازو و سرکه آهن خیسانیده هر یک
ربع جزو مجموع را مخلوط نموده بوزن در آورند و بازای هر رطلی که نود مثقال باشد راسخت پنج مثقال
زاج سیاه پنج مثقال ملح اندرانی دو مثقال پوست گردکان تازه دو مثقال نرم سائیده اضافه
نماید و یکماه در آفتاب گذارند و به پشم سفید آلوده امتحان رنگ او کنند و انگاه موی را با آب خطمی
شسته با پر مرغ یا مسواکی بمالند چه انگشت را سیاه میکند و اگر بجوشانند تا غلیظ گردد و حبها سازند
و در وقت احتیاج با آب حل نموده با پر مرغ طلا کنند بر منبت مو خضاب دیگر ایضاً از جاوی کبیر که
تا یکماه اثرش باقی دانسته اند ص برگ سدر مازو آمله خبث الحدید وسمه دانه خرمای سوخته زاج سیاه
پوست انار راسخت نوشادر هلیله سیاه یکپنج مثقال در یک رطل سرکه و شل او روغن زیتون بجوشانند
تا سرکه سوخته در روغن بماند و روغن نیز قریب بنصف رسد پس صاف نموده استعمال نمایند و غیر صاف نیز موثر است
خضاب دیگر ایضاً از جاوی کبیر منقول و متفق علیه مجربین است ص هلیله سیاه خبث الحدید آمله زاج زرد
مازوی سبز بالسویه یکماه در سرکه خیسانیده بجوشانند تا غلیظ گردد و حبها ساخته با آب استعمال نمایند
خضاب دیگر منقول از محمد بن زکریا که تصریح نموده در غایت قوتست حتی انکه هر گاه در حمام خصیه را دران
گذارند و سرکه را در دهان بگذارند که دندان را سیاه نکند باعث تسوید مو و لحیه میگردد و تا ده سال
اثرش باقی دانسته اند ص خون بزغاله سیاه که کمتر از یکماه باشد و بر روی کاه ذبح کرده بگذارند
تا منعقد گردد و از کاه دور کنند و ده مثقال او را با پنج مثقال راسخت و پنج مثقال زاج سیاه و دو مثقال
ملح اندرانی نرم سائیده از حریر بیخته با خون مخلوط کرده در شیشه کنند و شیشه را تا گلو در سرکهٔ کهنه مدت چهل روز

بگذارند واگر زودتر خواهند سه روز در سرگین و سه روز در سرگین تازه اسپ باید گذاشت خضاب منقول
از ابن جمیل و بتجربه رسیده است ص مردارسنگ و آهک را باشش وزن آن آب بجوشانند و سه روز در آفتاب
بگذارند و به پشم سفید امتحان کنند هر گاه سیاه نکند صاف نموده بار دیگر نورات را بقدر سدس اضافه
نمایند تا بامتحان رسد پس صاف نموده دو جزو حنا و یک جزو وسمه را با و خمیر کرده قدری قرنفل اضافه نمایند
و قرصها ساخته استعمال کنند و مجربین اطبا اجماع نموده اند که چون مرطوب قوی جثه یکدرم از زاج سبز
بلخی بنوشند موی سفید ساقط گردیده سیاه میرویده و چون زاج مرطوب سم است و مضر شش است
ترطیب شش لازم است خضاب منقول از ایلاقی و جامع الادویه و کتب معتبره و در تقویه و تسوید
موی بعد ملیت ص آمله مقشر پنجاه درم آب مورد تازه صد و پنجاه مثقال آب صاف سفید سیصد و پنجاه مثقال
بجوشانند تا منعقد گردد و بمشک و قرنفل معطر ساخته استعمال نمایند و از اهل تجربه مکرر تصریح یافته
و متقدمین نیز متفق اند که چون هر روز بروغن زیتون صحرائی تدهین نمایند موی سفید نمیگردد و بدستور
هر روز یکعدد هلیله سیاه تناول نمایند و همیشه هلیله سیاه در دهان نگهدارند باعث دوام سواد
موست و آنچه سفید باشد بعد از مداومت یکسال شروع بسیاه شدن میکند و این از مجربات دوائیکه
چون موی را قلع کنند در حال بران طلا کنند سیاه بروید و از مجربات است ص زهره خطاف دو مثقال
خون او یکمثقال و از توتیا در یکدانگ طلا نمایند و قدر یک حبه از زهره او سعوط کنند دوائیکه این الدوله
مجرب دانسته و مبالغه در تاثیر او نموده و از عجایب اسرار شمرده است ص زهره گربه سیاه
زهره غراب سیاه زهره بز سیاه زهره مرغ سیاه بالسویه با روغن کنجد مخلوط نموده بر سر و لحیه بمالند
تاثیرش سیاه کردن موی سفید است که ابد سفید نشود دوای دیگر ص علق را با سرکه در شیشه کرده
چهل روز در سرگین اسپ دفن کرده بر موضع موی متقلوع بمالند دیگر موی سفید بر نیاید ایضا حجر البقر را با شراب

بر موضع موی برص و داء الثعلب بمالند بجای موی سفید سیاه بر می آید مجربست خضاب منقول از دکه
که زمان طویل سیاهی او میماند ص روغن نارجیل کهنه پنج مثقال هلیله سیاه نیم مثقال توتیا در یکدانگ
خضاب ایضا از منقولست که دست و جلد را سیاه نمیکند و موی سر و لحیه بغایت سیاه میکند و مجرب
دانسته اند ص برگ خام را شسته بقدر آنکه یک بند انگشت در آب پوشانند بجوشانند تا پخته شود و قطره
از وی بر روی کارد یا صفحه آهن صیقلی بریزند چون آهن را سیاه کند آنگاه صاف نماید و ما دامیکه
نکند باید جوشانید پس آب صاف او بجوشانند تا قریب الانعقاد گردد و جرم خام را هم را پخته
بر سر ضماد نمایند و آب منعقد را با آب گرم حل نموده بر اصول شعر بمالند و روز دیگر بشویند اما در حمام
تا شش ساعت مکث کنند اما ادویه خضابیه که اعاظم اند وسمه و حنا و برادات سرب و آهن و دراحت
و نحاس و خبث الحدید و آب پوست بلاد و آب پوست گردکان تازه و آب مورد و تخم و برگ چغندر
و لادن و مردارسنگ و آهک و آمله و مازو و پوست انار و زاج سیاه و شقایق و قرنفل و حضض و ثبت
و محمد بن ذکریا حنا و قرنفل را بالسویه از خضابات قویه شمرده است و همچنین سم سوخته الاغ سیاه را
با روغن مورد بلیغ الاثر بیان فرموده اند و بتجربه رسیده است که تطویس و سمه را تضمید حنا اولا بعد از ان
زایل میکند مبیضات مو چنین است ص چون موی را بگوگرد بخور نموده سرکه طلا کنند سفید گرداند ایضا
سرگین خطاف با شش پوست ترب خشک کرده و بیخ آس گوگرد مجموعه یا بعضی از ان با زهره گاو و سرکه
سرشته بازاعاده عمل کنند در چند دفعه موی را سفید نماید و بدستور ضفدع را برروغن زنبق در شیشه کرده
چهل روز در سرگین اسب دفن نمایند و استعمال نمایند و اگر موی را با کلاب و کافور تر کرده بگوگرد بسوق
بیالایند و بدود گوگرد بدارند بعد از چند ساعت بسرکه سرشته بازاعاده عمل کنند در چند دفعه موی را
سفید نماید دوای دیگر از اسرار عجیبه است چه ضماد آن موی را سفید میکند و چون با توتیا بشویند باز سیاه میشود

مبیضات مو

ص طلق محلول را با آب شکر سرشته طلا نمایند مجربات که موی را سرخ کند ص صدا الحدید را با آب زاج چون
طلا کنند موی را رنگ مثل حنا دهد ایضا مرصاف شوره بالسویه با آب خمیر کرده یکشبانروز به بندند ایضا
زردچوبه دو وقیه با سه وقیه ترمس و نیم رطل مازو و دو وقیه سماق در آب خیسانیده تا ده روز بر هم زنند
پس آب او موی را تر کنند و چون خشک شود تکرار نماید تا ده یا پانزده مرتبه انگاه با آب صابون بشویند ادویه که
موی را برویاند ص شونیز را سوخته با آب طلا کنند ایضا ضماد مغز سر روباه بالخاصیه عجیب الفعل است ایضا
سرگین و سم سوخته بز سیاه و سم سوخته الاغ سیاه مفرداً و مجموعاً با روغن زیتون استعمال نمایند و لوف
حاوی کبیر و مذاق اطبای متقدمین را اعتقاد آنست که چون کندش را با روغن تخم مرغ ضماد نمایند
و در همه اعضا مو میرویاند حتی در کف دست ایضا چون دو عدد گردکان را با پوست او و دانه خرما یکمثقال
بسوزانند بمرتبه که توان سایید نه آنکه بسیار بسوزد و با روغن زیتون یا روغن گل سرخ و پانزده عدد
فلفل بمالند در رویانیدن موی بر دو خیره عدیل ندارد ایضا بادام تلخ و فندق را در تابه بسوزانند و با روغن
زیتون استعمال نمایند و در باب ضمادات بعضی از ادویه مجربه درین باب مذکور شده هرگاه از مالیدن
ادویه جراحت یا آبله حادث شود بمرهم اسفیداج و موم روغنها معالجه کنند ایضا چون بوره ارمنی
و نوشادر را سوزانیده با سرکه کهنه طلا کنند موی در سه روز بشرط تکرار در هر سه ساعت میرویاند و
آزموده است ادویه که منع ریختن مو کند از انجمله این نسخه آزموده است موافق جامع مختار و غیره ص
لادن سه درم زوفا یک مرصاف یک مصطکی قردمانا نمک دو کندر ریک با روغن گل سرخ ضماد نمایند نسخه دیگر
موافق مختار و از مجربات است و مانع ریختن موی و باعث رویانیدن نیز میگردد ص آمله برگ شقاقل(?)
شقایق برگ مورد پرسیاوشان سنبل الطیب برگ گردکان تر تخم چغندر تخم کرفس مرصاف بالسویه
از هر یک دو درم خاکستر ریشه صنوبر اقاقیا مصطکی دانه خرمای سوخته از هر یک یک درم با یک رطل روغن خیری

واشال آن

واشال آن در سه رطل آب بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند پس صاف نموده چهار مثقال لادن در او
حل کنند و استعمال نمایند نسخه دیگر لغایت قویست جهت دراز کردن مو و تشقق و سیاه کردن و منع ساقط
شدن آن بسیار موثر است ص آمله جیت(?) ده ده پوست هلیله پوست تخم مورد یکده ده در هشت
رطل شراب بعد از نیکوب کردن خیسانیدن بجوشانند تا به رطل رسد پس او را صاف نموده با صد و
پنجاه مثقال روغن کنجد با آتش نرم بجوشانند تا روغن بماند و بر روی این ادویه بریزند ص برگ مورد
سی و تخم چغندر حنا پرسیاوشان ده سعد کندر مصطکی کدنج تخم کتان بو داده پس یکشبانروز بگذارند
و بعد از آن بجوشانند تا ثلث بسوزد انگاه صاف نموده با صد مثقال روغن کنجد با آتش نرم بجوشانند
تا روغن بماند نسخه دیگر که موی برویاند و دراز کند و از ریختن نگاه دارد ص بطول آذن(?) قنفذ کاو ز
خشک کرده هر دو را بسوزانند و سم سوخته الاغ شاخ گاو و میش محرق بالسویه با پیه خرس ضماد نمایند
و اگر پیه خرس بهم نرسد با روغن کنجد استعمال نمایند و هرگاه مجموع اجزا متعذر باشد ببعضی کافیست ادویه که
منع رویدن مو کند از انجمله کردن پیه تازه افعیست که تخلف نمیکند ایضا مالیدن مغز سر گوسفند داغ که موی را
ساقط میکند و دیگر شیره ... دوای مذکور اگر موی را قلع کرده بمالند ایضا طلا نمودن تخم مورچه
و زرنیخ و بزرقطونا و شب یمانی و افیون با سرکه مصعد بعد از کندن مو ایضا بعد از نتف مو آهک را در سرکه
حل نموده بمالند ایضا خون سنگ پشت و قدید وزغ و خون زلو و زلو که در ظرف قلعی خشک گردیده باشند
ایضا چون بر البحر را با ترشی ترنج بعد از قلع موی بمالند ایضا نوشادر محلول بزهره گاو و برگ خشک توت
با خون وطواط بغایت موثر است ایضا خون خفاش و مغز سر و جگر او آزموده است و از موثرات قویه است
ایضا قدما تصریح کرده اند که چند سحوق با عسل در منع رویدن مو بعد از قلع آن مجربست ایضا صمغ عربی را
با روغن زیتون بعد از قلع مو اگر بمالند اصلا موی نروید و مجرب دانسته اند اما آنچه موی را مجعد و پیچیده

کند ضماد برگ چغندر با ماز و ست ایضاً آب حلبه و بزرالبنج و مرداسنگ و سدر و آهک با همین اثر است
ایضاً حفص کز مازج برگ سرو و حب و مرداسنگ کثیرا آمله گل سرخ آهک آب ندیده بگندم جز دو
با آب برگ چغندر استعمال نمایند اما آنچه جو ده و بجهد کی مو را زایل کند تدهین است بروغن بنفشه
و روغن کنجد ممزوج با آب و شستن او با لعاب و طبیخ برگ کنجد و طبیخ ریشه توت سیاه و سفید ادویه
که موی را بستر اند و بعضی از ان در باب اول یا ان مذکور است و این دوا بغایت قوی الاثر است
ص آهک تازه در شش مثل او آب تا سه روز گذاشته صاف نموده تجدید آهک سه بار کنند پس در آب
صاف کرده بقدر ثلث آن آهک و زرنیخ اضافه نموده در آفتاب گذارند بعد یکه چون پر مرغ
با و برسد بستر د پس استعمال نمایند و هرگاه بگذارند تا منعقد و خشک گردد و در حین احتیاج قدری
از ان در آب و امثال آن مانند آب برنج و شیره آرد جو حل نموده طلا کنند و هرگاه خواهند
که موی را رقیق کنند در بوره خاکستر چوب رز با نوره کشند و چون صبر اضافه کنند باعث
سرعت فعل او میشود و چون خواهند که بد بوئی او کم شود زعفران و سعد مخلوط نمایند و جهة
رفع بد بوئی بعد از تنویر بالخاصیة برگ شفتالو عجیب الفعل است و بدستور گل خوشبوی و برگ رز
و شاه سفرم سحوق و حنا و گل سرخ و سعد و اذخر موثر است دوائیکه چون بر عضو بمالند و بعد ساعت
صبر کنند موی از عضو بآسانی قلع شود و باعث درد نگردد و بغایت مجربست ص نوره را در سرکه
حل نموده استعمال نمایند و چون یک کف بید انجیر را کوبیده داخل نوره کنند منع بیرون موی مینماید

باب هفدهم در غسولات و منقیات بشره و محمرات و ما یتعلق بها و ذکر سمنات و مهزلات بدون

غسول جهة صاف کردن رخسار ص اشنان سبز آب باقلاء ترمس نخود پوست دار مغز دانه تخم خربزه
و تخم خیار و زبدالبحر گل ارمنی بالسویه با شیر تازه و قدری عسل شب طلا کنند و روز بشویند نسخه دیگر ص

باب هفدهم در غسولات و غیره

زعفران

زعفران روناس کندر مصطکی بالسویه با آب پیاز سرشته قدری از ان با آب گرم بمالند و بعد از ساعتی
بشویند نسخه دیگر که روی را بغایت سرخ کند و مجربست ص خردل سفید زرنیخ بالسویه با شیر تازه تا هفت روز
استعمال نمایند نسخه دیگر مجربست ص زوفای خشک یکمثقال زعفران دو مثقال شکر سفید مثل هر دو
نرم کوبیده هر روز دو مثقال تناول نمایند و روی را با طبیخ بادام تلخ بشویند ایضاً خوردن حلتیت
و سیب و آب انار شیرین باعث سرخی رخسار میگردد نسخه دیگر که در حال گونه را سرخ کند ص شیطرج را
در سرکه دو سه جوش داده لته را با آب تر کرده چند روز از پی هم بر روی ریزند نسخه دیگر که بشره را
سفید و براق و خشک کند و آثار کلف و نمش و جدری و آثار جراحت و نقطهای سیاه را از روی
زایل کند و باید تا یکهفته استعمال نمود ص حب محلب مقشر ده بیاز عنصل فرفیون یکدرم مامیران
زردچوبه نعناع خشک آرد نخود کثیرا آرد برنج یکدرم چوب نبات ده پوست [illegible]
خردل سفید از حریر بیخته یکدرم با آب سبوس گندم میت و شیر دختران پانزده و سفیدی تخم مرغ
سرشته و شیر درخت انجیر ده سرشته قرص بسازند و در وقت احتیاج با زرده تخم مرغ شب مالیده
روز با آب گرم و اشنان سوخته بشویند و بروغن گل سرخ رخسار را چرب کنند محمره که در سرخ کردن
رو عدیل ندارد ص کندش زعفران روناس برگ صاف مصطکی بالسویه با آب پیاز طلا کنند دوائیکه
جهة رفع زردی بشره و یرقان مجربست ص پر سیاوشان شیخ ارمنی مرزنجوش جعده بابونه اقحوان
شبت ترنبی ترنج بالسویه جوشانیده با آب آن روی را مکرر بشویند دوائیکه بشره را زرد کند و شبیه بمرض
گرداند ص زیره کرمانی چهار زردچوبه آرد گندم یکدرم از تا فته بیخته با آب عصفر ضماد نمایند و
با آب طبیخ انجیر بشویند دوائیکه جلد را بغایت سیاه کند و بدشواری سیاهی او زایل گردد ص آهک و مرداسنگ
بالسویه با آب چند بار طلا کنند چون خواهد زایل گردد اشنان را در سرکه جوشانیده با آب او بشویند

وهمچنین آب آرد نخود و سرکه و ترشی ترنج رفع او میکند دوائیکه دفع شقاق رو و لب و کف دستها نماید
و بغایت مجربست ص موم زرد روغن گل سرخ زوفای تر پیه مرغابی نشاسته کثیرا لعاب دانه
بهدانه پنج موم را در روغن و پیه گداخته زوفا و غیره اضافه نموده در هاون برهم زنند تا یکسان گردد و نسخهٔ
مجربی در ضمادات مذکور شده و شنجرف را اثری قوی درین امر است چون پنج مثقال اضافه نمایند بعید نیست و حقیر
مجرب یافته نسخهٔ دیگر که بغایت نافعست ص علک البطم سه زوفای تر مصطکی مقل با پیه بز و موم در قدر مضاعف
حل کنند نسخهٔ دیگر جهة شقاق رخسار آزموده است ص لعاب حلبه لعاب تخم خطمی لعاب به دانه با روغن گل
و امثال آن چند جوش داده استعمال نمایند و با آب گرم نشویند نسخهٔ دیگر جهة شقاق پاشنهٔ پا و کف پا
بعد از آنکه موضع را با آب گرم گذاشته باشند و بسیار نرم شده باشد ضماد نمایند و قدری را بسیار گرم بوده
در شگافها بچکانند ص مردارسنگ را در روغن زیتون بجوشانند تا بقوام زفت رسد پس استعمال کنند و اگر
قویتر خواهند سندروس بقدر مردارسنگ اضافه نمایند ایضاً پیه بز را گداخته پنج مثقال مازوی سائیده با مثل او
ماست منقلی مخلوط نموده در شقاق نرمن بچکانند ایضاً سرطان محرق سائیده با روغن زیتون را مجربست
ایضاً کتیرا کهربا مکه دو علک البطم مکه چهار با روغن بید انجیر سی طلا کنند و باید علک را با روغن بید انجیر در قدر
مضاعف حل نموده سایر اجزا را مثل غبار سائیده اضافه کنند صبغی که حمرهٔ منکره و برص ناخن و بهق اعضا و
کبودی رنگ چشم را رنگ سیاهی دهد و از اسرار است ص نخود پوست دار سوخته شیطرج هر یک دانگی سرخ
جبین حنا هر یک دو دانگ نرم سائیده در شیشه کرده روغن کنجد پنج مثقال سرکه دو مثقال بران ریخته در
آفتاب گذاشته مکرر برهم زنند و امتحان رنگ او بر پشت ناخن کنند هر گاه اندک تغیر دهد روغن را صاف نموده
بجوشانند تا روغن بماند و استعمال نمایند جهة رنگ کردن برص آنمقدار در آفتاب باید گذاشت که ناخن را بسیار
رنگین کند و این روغن استخوان و شاخ و امثال آنرا رنگ میکند در ذکر مسمنات یعنی آنچه بدن را فربه میکند از آنجمله

آشامیدن شیر و شکر و لبوب مثل مغز فندق و پسته و بادام و با شکر است و تناول نمودن غذاهای شیرین
و چرب و کثیر الغذا مثل هریسه و شیر برنج و بعد از طعام بحمام رفتن که غذا از معده منحدر نشده باشد و مالیدن
بسیار که جلد بدن بحد حمرت رسد و اجتناب از ترشیهای مفرط و شور و تند و گرم بافراط لازم است
با مداومت ادویه مسمنه مسمنه که قریب الاعتدال بغایت نافعست ص مغز بادام فندق پسته حبة الخضرا
شاهدانه مغز جلغوزه بالسویه با عسل بوزن مجموع سرشته هر روز از پانزده مثقال تا سی مثقال تناول نمایند
و از عقب آن شراب یا قایم مقام آن بنوشند مسمنه که در تسمین عجیب الفعل است و مجربست ص انزروت
سه مثقال و نیم حجر البقر سه قیراط نارجیل هفت مثقال چهار حصه کرده چهار روز بعد از حمام که هر روز چند عدد زرده
تخم مرغ نیم برشت خورده باشند تناول نمایند مسمنهٔ دیگر موافق مبرود المزاج بغایت قوی الاثر است
و قوت این ترکیب تا ده سال باقی می ماند و قدر شربتش از ده مثقال تا پنج مثقال و باید بعد از هضم غذا
تناول نمایند ص کنجد مقشر بادام نخود حب صنوبر کبار خشخاش سفید هر یک جزوی گردکان آرد گندم
زرنباد حبة الخضرا هر یک نیم جزو حلبه شاهدانه حب الکسمه هر یک ربع جزو نرم کوبیده با مثل آن شیر تازه
بجوشانند تا شیر را جذب کند و سه وزن ادویه عسل کف گرفته اضافه نمایند و چون قریب بالانعقاد گردد
بقدر ثمن جزو حجر البقر را که باد زهر گاو است در گلاب حل کرده تسقیه نمایند مسمنهٔ دیگر موافق محرور المزاج
و مقوی باه است ص نخود پوست دار را در شیر گاو یکشبانروز خیسانیده بدستور تجدید شیر کنند تا بسیار
برنج شسته شکر سفید خشخاش سفید گندم و جو مقشر و بادام اضافه کنند و هر روز بیست مثقال او را در شیر
پخته تناول نمایند و در حمام مدتی مکث کنند مسمنهٔ دیگر بالخاصیة موثر است بچه مگس عسل که پر بر نیاورده باشد
در سایه خشک کرده هر روز یکمثقال او را با شکر و آرد گندم سائیده با آب مانند پالوده طبخ نموده بنوشند
و اگر او را بدون طبخ بر پالوده پاشند و بنوشند انفع است تسمین عضو مخصوص ص مانند بازو و ساعد و قضیب و ران

باید عضو مخصوص را باشیر تازه مالیده تا بحد حمرت رسد پس این دوا را طلا نموده و بعد از یکشبانه روز بآب گرم
باید شست و بدستور اول باز طلا کرد ص خراطین را از گل شسته و خشک نموده بسایند و با روغن کنجد بگرم طلا
کنند و بدستور علق را که زلو نامند در نارجیل که در جوف و آب او باشد بگذارند تا خشک شود پس سائیده
طلا کنند از مجربات است و هیچ چیز جهة سطبر کردن قضیب باو نمیرسد و هرگاه در نارجیل آب نباشد قدری شیر
دران کنند و بدستور مالیدن عضو بشیر و بعد از ان زفت انداختن و بعد از لمحه کندن و باز انداختن
و تکرار عمل مدتی تا سه مرتبه کردن باعث تسمین آن عضو میگردد و بدستور عاقرقرحا را نرم سائیده
با سه درم و نیم پیاز عنصل خام مخلوط کرده بر قضیب و امثال آن مکرر بمالند باعث تسمین میشود و از موده
مجربین است ادویه که هزال آورد و آن عبارت از لاغریست چون فربه خواهد که لاغر گردد باید صبر
بر جوع و عطش و قلت اکل نماید و بقول و ترشیها و غذاهای شور و قدید تناول نماید و بیشتر غذاهای او
نان خشک و نان جو و امثال آن باشد و ریاضتهای خفیفه و کثرت استفراغها و مدارات و تعریق بسیار
بغایت موثر است و از مهزلات قویه آشامیدن سرکه و انکار است که ناشتا بنوشند مهزلی که بغایت
موثر است ص هم خواه را از زیانه سداب زیره هر یک یکجزو و مرزنگوش بوره ارمنی ربع جزو
لک مغسول و جزو سفوف کرده هر روز یکمثقال بنوشند و عرق زیره کرمانی بجای آب استعمال نمایند
در اندک زمانی لاغر میکند و آزموده است مهزلی دیگر که سریع الاثر است ص زراوند مدحرج سی و هشت قنطوریون
دقیق سه جبطیا تا یک جعده و فطراسالیون مکه یک ملح الافاعی یک شربتی سه درم نسخه دیگر که بغایت
سریع الاثر است ص تخم سداب بستانی و شاخ تازه او را چندروز ناشتا تناول نمایند ایضا مداومت
اطریفل کمونی و فلافلی و امثال آن باعث هزالست دوائیکه مانع بزرگ شدن پستان و خصیه اطفال گردد
زیره را سائیده با آب خمیر کرده ضماد نمایند و لته را در سرکه تر کرده بر آن به بندند و تا سه روز بگذارند

پس ازان برداشته پیاز زنبق را با سرکه و آب ضماد کنند و بعد از شبانه روز بگشایند و باز بدستور اول
عمل نمایند تا سه روز در ماهی معمول کنند دوائیکه خصیه را از بول کند و مانع روئیدن موی پشت زهار گردد
و از مجربات است ص قیموکیا سفید آب قلعی را بالسویه با بیخ تازه سر شسته ضماد نمایند و اگر بیخ نی تازه نباشد
بزرالبنج را جوشانیده با آب او استعمال نمایند و هرگاه از عضوی موی را قلع کرده بمالند منع روئیدن
نماید آزموده است

باب بیجدهم در ادویه کلف و بهق و برص و وشم و خیلان و برش و نمش و باد شنام و سعفه و امثال آن

باب بیجدهم در ادویه کلف و بهق و امثال آن

چون مواد فاسده که با خون باشد و طبیعت آنرا بطرف جلد دفع کند و تحلیل زود ازان
مواد فاسد و آثار در سطح جلد بهم رسد پس آنچه رقیق و مایل بکمودت باشد آنرا کلف نامند و مایل بسیاهی را
برش و غلیظ و سیاه را بهق سیاه و رقیق مایل بحمرت را نمش و حمرهٔ منکره غلیظه که در رخسار و اطراف
بینی بهم رسد باد شنام گویند و آنچه از مواد بسبب ضربه و سقطه تحت جلد منجمد گردد وسم بسین مهمله نامند
و آن سرخ و تیره و کبود و سبز میباشد و سرخ تیره و کبود در ادم میت نیز گویند و مواد سوداوی
متفرق شبیه بنقطها را خیلان و بفارسی خال نامند و آنچه از مواد بلغمی ناشی گردد بهق سفید و فرخ گویند
و اغلظ را برص و سفید سوداوی را برص سیاه و بثور با خارش اندکی که متفرق باشد و منقرح گردد
و مایل بسرخی نباشد سعفه نامند و هرگاه چرک از ان سیلان نماید سعفه رطبه و سرخ بی چرک را سعفه
یابسه و بثور صغار سوداوی بی چرک را توبا نامند و شبیه است بسعفه چه توبا در سطح ظاهر میباشد
و سعفه غایص تر است و آنچه چرک و مجاور او را متقرح سازد سعیه نامند و آنچه سفید و شبیه بآبله
باشد و بی خارش لینه و شهدیه و آنچه با التهاب و حدت و وجع و قلیل العدد بود و زرداب تراوش کند
بلحمیه و نار فارسی و آنچه از جلد تا بکل لحم رسد جمره و آنچه تا بکل نرسد نمله نامند و آنچه صلب و مستدیر
و با حمرت و در باطن قرحه و در انها شبیه بدانهای انجیر باشد تینه و بثور منقرحه که جلد را ثقبه دار کند

ورطوبت شبیه بگوشتاب تراوش کند چرده نامند و بثور بی قرحه که در سر بهم رسد و با خارش باشد
و پوستهای سفید از و جدا شود و مثل شوره زیره سنجه نامند و قسمی از کچلی است و آنچه نارسیدن موی
باشد و جلد را متقرح کند خراز و ابریه گویند و معروفست بکچلی و بثور غیر متقرح هر گاه بسیار ریزه
و متصل بهم و با حمرت و خارش باشد شری نامند و چون قطعه قطعه باشد نبات اللیل چه اکثر بروز او
در شب و بعد از خواب میباشد و بفارسی برو کهیر خوانند و هر گاه با اتصال و خارش و کمودت لون
باشد جرب یابس گویند و چون متفرق بر آمده و تیره رنگ باشد ثالیل نامند و آن عدسیه و خطیه و بطیخیه و مسماریه
و منکوسیه میباشد و چون بثور سوداوی مخصوص بساق باشد از جنس ماده دوالی الطم نامند و بثور شبیه بسر
خار بغایت کوچک و با خشکی ریشه و تندی و لذع را حصف گویند و شرطست در تاثیر ادویه کلف و نمش و بهق
و امثال آن که بعد از حمام بمالند یا موضع را به بخار آب گرم بدارند و بمالند تا سرخ گردد و پس ادویه را ضماد
کنند چون بعضی ادویه مجربه در مواد مذکوره در باب ضمادات مسطور گشته برخی از آن مرقوم میگردد
دوائیکه جهة کلف مجربست ص انزروت را در زهره گاو حل نموده بمالند و بدستور تخم خربزه مغز بادام
تلخ هر یک دو حب المحلب یک خاک زیبق چهار با آب سیر تشته استعمال کنند و بدستور جهة کلف و نمش و بهق
بغایت نافعست تصفیه ترمس و تخم ترب و تخم تره تیزک قسط تلخ بادام تلخ بوره فلفل از هر کدام دو
اشق چهار مجموع را با آب عصفر بسرشند و بدستور جهة ازاله کلف و نمش و امثال آن آزموده است ص بیخ
سوسن یک سرگین خشک قسط تلخ با آب سرکه طلا کنند و روز دیگر با آب سبوس گندم بشویند دوای دیگر
باقلای مقشر کرسنه تخم ترمس تخم ترب تخم خربزه نخود پوست دار نشاسته از هر یک جزوی زرنیخ
سرخ و زرد دو جزو انزروت مصطکی بوره نمک نیم جزو و نیم با آب پیاز و امثال آن طلا کنند دوائیکه جهة
رفع آثار و خیلان بغایت نافع است ص انزروت نبات مغز بادام تلخ با آب و صابون بمالند ایضا اشق را

در سرکه حل نموده استعمال نمایند دوائی که آثار بادنجانیه را رفع کند و وسم را قلع نماید ص کندر توره صبر زرد
بالسویه با سرکه استعمال نمایند ایضا مرداسنگ سفید کرده را با پیه مرغ بمالند ایضا زرنیخ را با آب
گشنیز طلا کنند ایضا جمیع آثار خون برده و خیلان و نمش آزموده است ص مغز بادام تلخ صدف سوخته
حرف بابلی نخود مقشر نمک دو کرسنه یک ترمس چهار زبد البحر استخوان پوسیده انزروت نمک نبات سه
با آب عصفر استعمال کنند دوا جهة سعفه رطبه ص عفص محرق وسمه با روغن دنبه بمالند ایضا بادام تلخ
مازوی سبز سرکه ضماد کنند ایضا توبال النحاس مرصاف نمک دو کندر چهار شب یمانی نیم زراوند طویل اصل
زاج خاکستر چوب زرد نمک یک با روغن گل سرخ و سرکه بمالند ایضا جهة سعفه یابسه نافعست و بدستور
جهة رطبه و خراز و جرب و قمل و توبا و ریختن مو و داء الثعلب مجربست ص شیاف مامیثا عفص نمک
فیلزهرج یکی زرد چوبه بوره نمک نیم با روغن بادام تلخ در روغن خردل بالمناصفه استعمال نمایند
ضماد جهة خراز و سعفه و قروح و سخه ص گشنیز خشک گل تنور برگ حنا نمک ده نمک بیخ با سرکه و روغن گل
ضماد نمایند دوا جهة نبات اللیل ص چون برنج سفید را کوبیده با سرکه حل کنند و نصف وزن برنج گوگرد
اضافه نمایند و در حمام بمالند مفید است ایضا جهة نبات اللیل نافعست ص صبر زرد مرصاف عدس با سرکه
و عسل بمالند ایضا سرکه و عسل و بوره و حنا و زعفران بالسویه بغایت مفید است ایضا آشامیدن کمدریم
قاقله را با آب سرد از مجربات دانسته اند ایضا طلا نمودن آب هلیله زرد با صبر زرد و نباتست ایضا
آنچه با حرارت باشد مالیدن آرد جو با آب کاسنی و آب گشنیز مفید است ایضا آب برگ درخت بید
با صندل و بوشش در بندی از مجربات است و در ساعت دفع مینماید دوائیکه جهة جرب با فساد و حکه عجیب
الاثر است ص آمله غیر مقشر هلیله زرد نمک ده نوشادر زیبق مقتول نمک سه در روغن کنجد بجوشانند
و با ثقل آن بمالند و نزدیک آتش عضو را بدارند و مادامی که از حرارت آتش ملتهب نشود باید کرر طلا نمود

و بعد از اکراه موقوف داشت و تصریح کرده اند که این تدبیر کشف زایل میکند دوا جهت حکه و جرب که از حرارت
مفرط باشد طلا نمودن مغز تخم کدو و بعد آنرا با شیر دختران از مجربات است ایضاً خشخاش سفید سحوق با سرکه
ایضاً صبر زرد و نشاسته با آب کاسنی و آب کرفس با سرکه بسیار موثر است دوای هندی که درد و
برص و بهق سفید تازه را از مجربات است ص قسط تلخ شیطرج هندی زرنیخ سرخ فلفل زنگار بالسویه با سرکه
در ظرف مس سائیده بگذارند و بعد از یکهفته بمالند و در آفتاب بنشینند ایضاً طلا کردن نوشادر
با روغن تخم مرغ تا هفت بار زایل میکند دوائیکه برص و آثار زخم را رنگ کند ص شیطرج سیاه خبث الحدید
زاج سیاه زنگار روناس پوست انار شقایق با سرکه مکرر بمالند و تصریح نموده که مجربست صنع دیگر
از بسیار منقولست که آنچه قابل رفع باشد زایل میکند و آنچه علاج پذیر نباشد تا یکسال برنگ اصل
بدن میدارد و از جملا اسرار است ص زهره کاو سرگین سوخته کاوی زعفران خبث الحدید خبث الفولاد
شیطرج فارسی پوست بیخ کبر با تخم او پیه انار ریشه ارزن سوخته و نسوخته از هر یک یکجزو نرم
بسایند و خون عقاب و خون نسر چند بار متوالی بخورد آن دهند و باید در سائیدن به تابش آفتاب
خشک شود دیگر با خونهای مذکور بدستور مزبور بسایند تا رنگ شل زرد اصفر گردد و در وقت حاجت
با سرکه خمیر کرده صبح و شام بدون شستن بمالند تا سه روز پس از آن بشویند هر گاه تغیر رنگ زیاده از مطلوب
داده باشد بروغن بنفشه تدهین نموده بحمام روند و روغن بادنجان نیز بهق و برص سفید را
رنگ میکند و حرف با خون خطاف نیز رنگ میکند که هرگز زایل نمیگردد دوا جهت قوبای متقشر ص کندر زاج
کوگرد صبر زرد یکجزو صمغ دو جزو با سرکه ضماد نمایند دوای دیگر جهت قوبا بغایت نافعست ص
شب یمانی کندر زبد البحر کثیرا توبال نحاس بوره ارمنی خربق سفید ترمس اشق بالسویه با سرکه طلا کنند
ایضاً خاکستر سیر سوخته با عسل جهت اطفال بغایت آزموده است ایضاً حب الآس و سرکه بسیار موثر است

دوائیکه جهت رفع ثآلیل و خیلان مجربست ص کوگرد و زرد زرنیخ زرد شونیز خاکستر عقرب بالسویه
با زفت یا با سرکه طلا کنند ایضاً ثمرة الطرفا را با سرکه چند بار بمالند از مجربات است ایضاً بخور برگ سفیدار
از عجایب است ایضاً ضماد شونیز با بول مجربست ایضاً با زهره بز نیز دوا جهت رفع قمل و قمقام ص برگ
درخت انار برگ حنظل برگ مورد برگ کتان قصب الزریره برگ سرو دارچینی مفرداً و مجموعةً با روغن
قرطم و زیتون نافعست و روغن ترب را از مجربات است و خاک سیماب بعد از دو تکرار تجربه رسیده است
ایضاً سیماب کشته عجیب الفعل است دوای مجرب که کشتن زرنیخ سرخ زراوند طویل قطران موبزج سیماب
مقتول بالسویه با زهره کاو بمالند باب نوزدهم در مطیبات بدن از عرق و مضیقات فرج و ملذذ جماع
در بیان غوالی و عطریات که بوی دهان خوش کند چون این باب خصوصیتی بنساء کمتری بیشتر دارد بنابر آن علیم
لازمست که شطری در اصول کلیه بعضی از آن که در توافق و اشتمال آن دخل عظیم دارد مذکور کرده چه مراد
از التذاذ و عاجل و بقای نوع در آجل است و عمده درین دو مطلب توافق طرفین است و رفع تباین اگر
بقدر وسع و جمهور اطبا اتفاق نموده اند که هر گاه عنق رحم و قضیب موافق باشند تخلف در مواقعت
طرفین و دوستی نمیکند و بدستور هر گاه علتی دیگر در طرفین نباشد در توالد نیز تخلف نمی نماید
و این اصل عظیم و محقق است اما بسته للال بر یعنی آنست که مردان را قضیب و زنان را عنق رحم کمتر از
مقدار شش انگشت مضموم و بلند تر از دوازده انگشت و متوسط بقدر نه انگشت است بعد از موازنه
انگشتان مرد و زن موافقت و مباینه معلوم میگردد و طویل را با قصیر مباینه بمرتبه ایست که بعلاج
اصلاح پذیر نیست اما مباینت قصیر و طویل با متوسط بقدری تدبیر پذیرد و آن بمطیبات و مضیقات
و مسودات قضیب و استعمال غوالی و عطریات و خوبی نکهت و بوی دهان صورت پذیر میگردد
و غالیه از مخترعات جالینوس است که جهت ملکه یونان ترتیب داده و الطیاب اقسام است قسمی منحصر در غالیه است

باب نوزدهم
در مطیبات بدن و غیره

مثل عرق فتنه و بهار و صندل و امثال آن و قسمی غالیه است که ادویه عطریه و مقویه اعضا را با روغن بان و غیر
و مشک و عنبر تقویت نمایند و قسمی ذرورات عطریه و مقویه است مثل عنبر و امثال آن و قسمی ادهانست مثل روغن
گلاب و صندل و امثال آن و هر یک از عرقها و ادهان در قسم اول و مستورات مذکور است و بعضی غالیه را
منحصر در ساداوران و عنبر از خام و روغن بان دانسته اند و ظاهر آنست که اقسام با آنچه در ادویه مفرده
بیان خواص آن نموده اند مخصوص ساداوران ادویه مذکوره بوده باشد غالیه منسوب بنجاشعه از تراکیب
زینت العروس جهت تقویت بدن و خوشبو کردن آن و تحلیل اورام و اکثر امراض رحم و تفتیح سده دماغ
و صداع بارد و نزلات و حمول او جهت تقویت رحم و سیلان و نفخ آن نافع ص قرنفل دارچینی گل سرخ
هر یک یکجزو سنبل الطیب بسباسه عود هر یک نیم جزو ناخن بریان یکجزو و نیم از حریر پخته با ده وزن ادویه
گلاب روز خیسانیده و آب مورد در آنجا شانند تا بربع رسد و از آن یکوزن ادویه گلاب اضافه کرده
مجموع را بآتش بسیار نرم بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده بوزن آن روغن بان و عشر آن زباد
مخلوط نموده در شیشه کرده یکهفته در سرگین تازه اسپ دفن کنند تا غلیظ گردد و اگر بغلظ عسل رسیده باشد
زیاده دفن نمایند و بعد از آن بازای هر یک درهم او یک حبه زعفران و یکحبه عنبر حل کنند غالیه دیگر از اسرار
مخزونه است و در ذخایر خلفا یافت شده چه از آن آثار عجیبه مشاهده نموده اند از آنجمله آنکه چون با مرد بجوع (?)
موافقت نمایند بغیری رغبت نکرده بتقرارش گردد و در هیجان طرفین و لذت جانبین بحدی که
عقل برنتابد و جهت فالج و لقوه و خدر و دوار و درد مفاصل و کمر و جمیع امراض بارده رحم نافعست باز هره
خرگوشش جهت حمل حقها مجربست ص لادن جلبی تنبول کبابه قفر الیهود که در سواحل بحر یافت میشود زعفران
قرنفل هر یک یکجزو مسحوق نموده باسه وزن آن ماء الخلاف سه روز در خاکستر آتش دار طبخ دهند
پس چهار روز دیگر در روغن بان بدستور بجوشانند و زهره مرغ و زهره بز سیاه هر یک یکجزو مشک عنبر

لک

سک هر یک یکجزو و بازای هر دو درهم یک حبه اضافه کنند و در ظرف نرجج یا نقره چهل روز بگذارند
دوای دیگر که رایحه بدن و عرق را خوشبو کند ص سوسنبر نعناع مرزنجوش برگ سیب بالسویه جوشانیده
صاف نموده سعد برگ مورد پوست ترنج برگ ترنج صندل سفید آشنه نرم سائیده اضافه کنند و
با روغن مورد یا روغن گل بجوشانند تا روغن بماند ایضاً جهت رفع بدبوئی زیر بغل و کنج ران ص
صندل سلیخه سنبل شب مرماهی (?) مشک گل سرخ هر یک جزو کافور نیم جزو با گلاب قرص سازند و استعمال
نمایند ایضاً جهت بدبوئی زیر بغل که صنان بصاد مهمله مضمومه است باید موضع را با تیغ حدشها نموده
این دوا را مالند تا خون بقدری دفع شود و بعد از یکشبانروز موضع را بشویند و تصریح نموده
که دیگر عود نکند و مجربست ص راسن خشک محرق زراوند طویل محرق زجاج فرعونی محرق زعفران
هر یک جزوی با آب برگ مورد تازه بسرشند و قرص سازند دوائیکه جهت رفع بدبوئی عرق بسیار
موثر است ص مرداسنگ توتیای مغسول خاکستر برگ سوسن که شرد گویند و بترکی شیرین بیان نامند
مرماهی (?) صبر زرد گل سرخ بالسویه با گلاب و امثال آن طلا کنند و در رفع بدبوئی انگشتان پا آستین برگ
سوسن تازه از مجربات است ایضاً جهت بدبوئی زیر بغل و کنج ران ص صندل سلیخه سنبل شب مرماهی
مشک گل سرخ هر یک جزو کافور نیم جزو با گلاب قرص سازند و استعمال نمایند ادویه که قطع عرق مفرط
کند ص از آنجمله دهن سفرجلست که آب به را با ثلث او روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند ایضاً
صندل سرخ سوده را با روغن گل طلا کنند اما ادویه که باعث تضیق فرج شود از آنجمله حمولیست که جالینوس
ترتیب داده هفت منافع در او موجود است تضیق و تقویت عنق رحم و تسخین و تطییب و اکثار انزال زن و
جذب مواد از قدمین و جذب منی مرد ص سعد بسباسه مرزنجوش صعتر بری کندر اذخر گل سرخ
پوست انار زرشک بالسویه با روغن بان و امثال آن سرشته بالله اول و زحمول کنند و شب اخراج نمایند

ایضاً سک قرنفل سرمه مازو استخوان سوخته با آب مورد سرشته بدستور استعمال نماید معمول دیگر که سریع
الاثر است مـ عود سک رامک رأس اقاقیا قرنفل مازو هر یک یکجزو مشک یکجزو عنبر یکجزو با آب
یا آب مورد سرشته استعمال نمایند ادویه که چون استعمال نماید جماع و ولادت باعث توسیع نگردد مـ
دندان اسب پوست شغال سم بز صعتر فارسی جوز ماثل سرطان بحری بوی خرس همه را باید سوزانید
و با روغن بان سرشت و در ماهی سه بار بقدر یکدانک بالیته حمول باید نمود مسوحی که چون زن منقطع الحیض استعمال
نماید و هر گاه بسبب علتی منقطع شده باشد ادرار کند مـ جند بیدستر وج انیسون تخم کرفس بالسویه سحق
نموده یکدرم را با شراب ممزوج بیاشامند دوائیکه در تضییق نایب مناب بکارت است مـ مازو کندر
گلنار پوست انار دانه خرمای سوخته توبال النحاس صعتر بری حفت البلوط دانه زعرور درد شراب
خشک کرده که طرطیر نامند با آب به ترش سرشته استعمال نمایند و درین باب در فرزجات بعضی از
ادویه مجربه مذکور شد اما ادویه ملذذه برای مسوح از انجمله این ترکیب بغایت باعث لذت طرفین میگردد
مـ پیاز نرگس زهره گاو مویزج منقی عاقرقرحا بالسویه در حین جماع بر قضیب طلا کرده بعد از خشک شدن
مباشرت نماید و چون بعانه بمالند بغایت نعوظ آورد مسوح دیگر که بغایت موثر است و باعث لذت
طرفین میشود مـ کبابه زنجبیل عاقرقرحا سعد هر یک جزوی حصی لبان کج بغاری حسن لبه گویند کنیز از هر یک
نیم جزو با آب دهن طلا کنند و بعد از جفاف مباشرت نماید و اگر نیم جزو زهره مرغ اضافه کنند بغایت لذت
افزای زن میگردد مسوحی دیگر که همین اثر دارد مـ عاقرقرحا دارچینی زنجبیل هر یک یکدرم مشک یک حبه
با عسل سرشته حب سازند و در وقت حاجت در دهن حل نموده بر قضیب بمالند و بعد از جفاف مباشرت نمایند
مسوحی که در تقویت قضیب معدلیت و رفع عنت میکند مـ پیاز عنصل پیاز نرگس از هر یک نیم وقیه با آب
مهرا کرده با بیست و هشت مثقال روغن زیتون و قدری آب بجوشانند تا مهرا شود و آب سوخته پس صاف نموده

زهره کنجشک

زهره کنجشک تخم انجره عاقرقرحا خردل سرخ هر یک یکمثقال عنبر نیم مثقال اضافه نموده مکرر بر قضیب
و عانه و انثیان ضماد نمایند و اگر مومیائی و امثال آن و زهره مرغ و مانند آن اضافه کنند باعث
تقویت آن میشود ایضاً سه درم پیاز نرگس را یک شبانروز در شیر خیسانیده پس سائیده بر ذکر عنین باید
خفته طلا کنند عجیب الاثر است ایضاً سورنجان و سرصاف هر یک یکمثقال بر دوای مذکور اضافه نموده
چکنج ران و زهار و خصیه و قضیب مکرر طلا کنند از مجربات است مسوحی که چون مسوح نموده مجامعت کند
باعث تنفر و تبغض طرفین میگردد مـ سفیداب افیون بیروج کعب خنزیر غیر محرق مامیران زهره خر
دندان سوخته پلنگ اشنان شبر سوخته سرگین کبوتر مفرده و مجموعه یکدانک سائیده با آب طلا کنند
و اگر بر باطن زیر جامه مردی بمالند که قدری از ادویه ملاصق قضیب او گردد با هر زنی که مباشرت کند
باعث نفرت میگردد و بحدیکه دیگر بملاقات او رغبت ننماید ادویه که باعث توسیع فرج گردد بحدیکه
بمباشرت او رغبت ننماید مـ بصل العنصل سباسه چوب بقم تخم تبستان افروز تخم شاهسفرم تخم
بادروج زهره کفتار در روغن زیتون بالسویه با زهره گاو سرشته خشک کنند و قدری از آن در
روغن زیتون و زیبق حل نموده هر ماه یکبار استعمال نمایند صفت حمول که چون زن حمول نماید تا سه ماه
رحم را متعفن و بدبو گرداند و باعث نفرت مردان گردد مـ سلیخه قصب الذریره فقاح اذخر
شاهدانه قرنفل جوز بوا قسط شیرین میعه سائله جاوشیر با نفط سفید سرشته استعمال نمایند اما ادویه که
بجهة بخر که بدبوئی دهانست نافع و نکهت را نیکو گرداند از انجمله حب عنبر است که در باب حبوب
مذکور است و از مخترعات حقیر و ظاهرا احدی نداشته باشد دیگر این ادویه است که از معالجات
ایلاقی نقل میشود و تجربه رسیده است مـ جوزبوا هیل قرنفل کافور قرنفل دارچینی خولنجان هر یک
یکدرم مشک ثلث درم با آب سرشته حب کرده در زیر زبان نگهدارد و بدستور خائیدن پوست

ترنج و در هوا دهار ه مضغ کشنیز خشک نافعست هرگاه حبوب معطره در دهان می تی باند و حل نشود
و با یه عنبر و قدری موسیائی وحصی لبان را در عسل یا شیره نبات در قدر مضاعف حل نموده ادویه مخصوصه را
در وسرشت وحب ساخت **باب بیستم در ذکر خواص غریبه و اسرار مکتومه** از ثابت بن قره منقولست و بتجربه
مجربین رسیده که چون مراره [illegible] وهمچنین قنفذ را بر روی آتش نرم جوشانیده با جیرها
مناسب بچشم اکتحال نماید قوت باصره بجدی رسد که در شب اشیا را بدستور روز می بیند ایضاً فرموده
که چون [illegible] را در سایه خشک کرده اکتحال کنند مشاهده روحانیات نمایند فی الحب منقول از و
که چون گل [illegible] را با [illegible] معجون کرده با قدری شیرینی به [illegible] دهند در دوستی بجدی رسد که
بی آرام گردد ایضاً هرگاه مذکور اول را با قطره از [illegible] سر انگشت وسطی و قلیلی آب دهان و اندکی
عرق جبین و قطره خون [illegible] با شیرینی آمیخته در طعام به [illegible] دهند در محبت بیقرار گردد ایضاً و بدستور
فرموده و از مجربات شمرده است که چون تخم [illegible] را سوراخ کنند و سفیدی را بالتمام اخراج نموده از
[illegible] خالی کرده ثقبه را مسدود سازند و چهل یوم در سرگین اسب دفن کنند تا چون متعفن گردد
پس خشک کرده با شکر بسایند و ناشتا بخورد [illegible] دهند در محبت بجدی رسد که اختیار از
اختیار ننماید فی الحب چون زحل در سنبله باشد مقناطیس را در کاسه شسته مثل سرمه بسایند و چون مریخ
در میزان بود آهنی را مثل سرمه بسایند و مطلوب را بسرمه آهن اکتحال کنانند و طالب بسرمه مقناطیس اکتحال
مدتی بجانب مطلوب نظر نماید که مطلوب هم ناظر بود و باعث محبت مفرط مطلوب گردد و مجرب دانسته اند
بحدی که امکان مفارقت را مجال نیافته اند ایضاً جهة دوستی مجرب داشته اند ناخن [illegible] با ده ناخن
[illegible] خود و ده ناخن [illegible] خود در ظرف سفال سوزانیده مثل غبار سائیده با شراب یا شیرینی هر که
دهد مطیع و منقاد گردد و ارسطو بدون ناخن [illegible] ذکر نموده است و از جعفر طوسی منقولست که چون

باب بیستم در ذکر خواص غریبه و اسرار مکتومه [illegible]

طرفین [illegible] و ماتحت [illegible] متعفن نموده با آرد گندم آمیخته با طعام [illegible] کنند در محبت او بیقرار گردد
ایضاً خاک [illegible] (چهار راه) در ساعت سیم روز بردارند جهة رفع عداوت و تفرق مجرب دانسته اند
ایضاً بخور حب [illegible] (محلب) باعث الفت خصمین است و نگاه داشتن او بالته لبودی مبطل سحر است ایضاً
جهة افراط محبت از کتاب سیمیا و طلسمات عطارد نقل نموده اند که از لاجورد ذهبی که قسمی از لاجورد است
نگین ساخته در اول ساعت روز [illegible] که قمر در برج شمال زهره را بر آن نقش کنند و آن صورت زنی است
که ایستاده باشد و در دست او سیبی و در باطن نگین این حروف خمسه ی بل هه لا هه نقش کنند و بر انگشتری
نحاس احمر نصب کنند از پس آن تا یکسال با هر زنی که مباشرت کند آن زن از و دوری نجوید و نزد
نزد نسوان محبوب باشد ایضاً یعید الشیب بکرا من الجماع فی البغض منقول از کتاب طب روحانی چون
کوزه خزف آب ندیده موی سر زنان بخور کرده هر مردی که از آن آب بخورد بجهی نفرت نماید که هرگز
نظر با و نکند و افشاندن اسپند در خانه باعث تفرق اهل آن خانه است و بخور آن رافع آن اثر و تعلیق آن
با پارچه کبود رافع چشم زخم و سحر است ایضاً عفص و جوز و تفاح اذخر کیخسرو استعمال کنند فی ذهاب الغیرة
عن النسوان در کتاب اسرار بیان شده که چون مغز خرگوش را با شراب زنی بیاشامد غیرت از و سلب شود
و چون قضیب گاو را در سایه خشک کرده نیم مثقال را با شراب بزنی بدهند سلب شهوت جماع او شود
و بدستور چون قضیب گرگ را قبل از طلوع آفتاب یا بعد از غروب گرفته در سایه خشک کنند که آفتاب نبیند
هر زنی که از آن بخورد متنفر از مردان گردد و قطع خواهش او شود و بدستور چون شجره مریم را سائیده
با آب نعناع حب سازند هر زنی که یک دانگ از آن بخورد و بنوشد تا یکسال قطع شهوت او شود و دو دانگ
تا دو سال همین اثر دارد و بدستور چون در مقنعه زن کرم سرخ را پنهان ببندند که آن زن در حال هیجان او شود
و این عکس پیشین است و بدستور چون کمرزور ریحان را با نیم جزو نوشادر جوشانیده با آب او و هر زن که

استنجا کنند طالب جماع گردد فی العقد از ثابت بن قره منقول است که چون بیخ سرکه از شانه فرو ریزد
و بسوزانند مرد احلیل بخاکستر او اندابته جماع با آن زن کند دیگر قادر بر مباشرت آن زن نباشد و آن زن
بغیر آن مرد بدیگری نپردازد و در حیوة الحیوان مذکور است که چون مرد احلیل را بخون یکدرم شقشقی
آغشته کرده با هر زنی که مباشرت کند احدی قادر بر جماع آن زن نگردد و آن زن با دیگری انس نگیرد
و در اسرار الاطبا منقولست که هرگاه مرد قضیب خود را با زهره گرگ آلوده مباشرت کند احدی با آن زن
مقاربت نتواند نمود و بدستور زهره کفتار و زهره خطاف و خون غراب همین اثر دارد لترک الشراب
چون یکدانک بیخ اسد را در شراب حل کرده بنوشند بحدی متنفر گردد که هرگز خواهش آن نکند فی امتحان الحامل
والبکر حنین بن اسحق تصریح نموده که چون یکدانک سیر مقشر کرده با سوزن سوراخها نموده زن حمول نماید
هرگاه صباح آن شب رایحه سیر از دهان او ظاهر گردد حامل است والا بکر خواهد بود و چون بوره سرخ را
با صدف بالسویه سائیده در بینی دختر سعوط کنند هرگاه عطسه آورد باکره است والا فلا و بتجربه مجربین رسیده
که چون کف دستهای حامله املس و صاف باشد حمل او مذکر باشد و هرگاه مایل بسبزی بود مونث و بدستور
ثقل طرف دست راست دلالت بر پسر دارد و طرف چپ بر دختر بود و چون در اول حمل بقدر مثقال از
زهره خروس نر با شراب ممزوج بنوشند پسر تولد گردد و از زهره ماده او دختر و چون زراوند
مدحرج را با زهره گاو حمول کنند بعد از طهر و در صباح طعم او را یابد آن زن را فرزند خواهد شد فی سرعت
الحمل و عدمه چون با نفحه ارنب و سرگین او و عسل بالسویه سه روز و سه شب حمول کنند و هر روز یکمثقال
نشاره عاج تناول نمایند در سرعت حمل از مجربات است و بدستور حمول بول شتر با عسل و شراب همین اثر دارد و چون
هر ماه قدری بول استر بنوشند حامله نگردد و چون بول کبش بیاشامند هرگز حامله نشود و بدستور آشامیدن
طلیت با بول زنان همین اثر دارد سر غریب از ابوجعفر طوسی منقولست که چون زبان ضفدع سبز را در حین خواب

بر دل زنی گذارند یا فرش او را بخور بجز دوی از اجزای ضفدع کنند آن زن هر چه کرده باشد بیان کند ما یسهل
خروج الریح من الاسفل خردل سفید جوز بوای محرق برگ خشک سرو نانخواه محرق برگ سداب تخم هلیون اهل
انجدان محرق محروث محرق آذریون مجموعة و مفردة چون یکدرم سائیده با ماکولات الطعام کسی کنند
در خواب و بیداری ضبط خروج ریح نتواند نمود و اگر مجموع را با مثل آن آب بجوشانند تا بربع رسد
پس صاف نموده با مثل آن روغن بجوشانند تا آب بسوزد و بر شکم بمالند اثرا و در اخراج ریح بقدر
نصف از کل ادویه مذکور است و درین باب تخم مورچه از مجربات است و رافع آن زیره کرمانیست
منقه عقلی که بیهوشی آورد گوشت [illegible] (سقنقور) بی چربی را شرحه نموده شرحها را با آب بزرالبنج سائیده
و تر کرده و در کوزه سفال کنج اشته در سرگین اسب دفن کنند تا کرم شود پس کرمها را در شیشه کرده بگذارند
تا خشک شود و در وقت استعمال دو جزو او را با یکجزو افیون سائیده دانگی در بینی بچکانند بیهوش گردد
و چون خواهند بهوش آید چند قطره سرکه را با پنبه در بینی آن شخص لف باید کرد و بدستور چند بیدستر
فرفیون زنجبیل بالسویه نفوخ نمایند یا با سرکه مخلوط کرده استنشاق فرمایند تا عطسه کند دوای دیگر بغایت
قوی الاثر است ص افیون بزرالبنج پوست بیخ لفاح جوز کیا توره نامند تخم کاهو بالسویه نکوب کرده
بجوشانند و صاف کرده گندم بقدری که گندم خیسیده گردد در آن ریخته بگذارند که خشک شود
پس بدستور ادویه مزبوره را جوشانیده تنقیه نمایند تا پنج مرتبه انگاه گندم را بعد از خشک شدن در شیشه
ضبط کنند و در وقت حاجت از یکدانگ تا دو دانگ او سائیده بیاشامند و تدبیر رفع آن بدستور است
که مذکور شد فی خواص شتی کلها مجربة خوردن ٥١٦٥١٥١٤١٣٤ (آنسان) بی شبهه جذام آورد ١٣١٤١٩٧ ([illegible])
با مداومت مورث کوری است شربا لتقویت الذکا چون تخم خربزه را در ٥١٦٥١٥١٤٣٤ که آن تخم را
بر مغز ٥١٦٥١ (انسان) آلوده باشد از خاک مملو ساخته غرس نمایند و بطریق معمول آب دهند تا خربزه بار آید

هر که از آن تناول نماید وفور عقل و ذکا و صحت حس و علم بامور خفیه برتبه قصوی رسد و ظنون و رویای او
تخلف نورزد و قوت حافظه بغایت قوی گردد و چون تخم خربزه را در کاسه سر ۵۴۲۴۱۴۳۹ که تخم را
بمغز سر ۱۳۱۱ آلوده غرس کرده باشند خوردن ثمر او بلاهت و حمق آورد و دیگر اکتحال ۳۱۹۷
۵۱۹۵ مورث کوریست بدون المی و سوخته او نیز همین اثر دارد دیگر شرب دو درهم مغز
۶۴۳۵ باعث جنون و بلادتست دیگر بخور مغز سر ۵۶۶۲ وحشی و اهلی مخرج نطفه است که در رحم بسته با
دیگر ۴۶۴۳۵۵۴ مورث جنون و قطور آب بودن در دماغ او و دافع مستی اوست دیگر شرب دل
۴۳۶ را در طاعت روحانیات موثر دانسته اند دیگر حجر الدیک را که در سنگدان خروس یافت میشود
در دهن داشتن رافع تشنگی است و شرب آن رافع خرف و وسواس دیگر ۱۳۹ محلول را چون با شب
یمانی و خطمی و لعین مغره و سرکه و سفیدی تخم مرغ بر اعضا بمالند مانع سوزانیدن آتش است و از غرایب
خواص عاقرقرحاست که هر گاه او را با نوشادر در ۱۴ و ۵۱۲۷ بمالند و آتش را ۵۵۴ گیرند ۵۵۴
را نسوزاند و چون شاخ دارشیشعان را با دود کندر بخور کرده در شب چهاردهم ماه در لته بسته در زیر جامه
خواب بگذارند در خواب شخصی را بیند که از جانب او جواب گوید رفع ساس و کیک و ارضه آب برگ ۱۳۹۳
که جوشانیده باشند کشنده مذکوراتست و چون پیه ۵۱۲۶۶ را بر چوبی مالیده در خانه نصب کنند
جمیع کیک آن خانه بران جمع میشود دیگر چون هفت عدد خنفسا را در زیر طاس ۶۴ سرخ حبس کنند باعث
برودت هوای حار و بارش باران میگردد باب بیست و یکم در بیان بعضی از رسایل حکمای هند باصطلاح
هنود رسایل یعنی کیمیای بدنست و آن مخصوص است با دویه و تراکیب که باعث حفظ صحت و طول عمر و تقویت
قوا و اعضای رئیسه گردد و اکثر تراکیب و تدابیر ایشان در اثر به سکان اقلیم ثالث و رابع و خامس
موافقتی ندارد بنا علیه در اقالیم مذکوره متداول نشده و طریق یونانیین بسبب تناسب شان اعتبار گشته است

باب بیست و یکم در بیان رسایل حکمای هند

و حقیر آنچه اقل غایه دانسته است بتجربه آن مبادرت می نماید از آنجمله رسایل کندهک است که عبارت
از گوگرد باشد که ابوالاجساد عبارت از دست و طریق آنست که گوگرد آمله سار را نرم کوبیده
در مغرفه آهنی با روغن گاوی بقدری که او را بپوشاند با آتش نرم گداخته و از خرقه که بر سر کاسه شیر تازه گاو
بسته باشند صاف نمایند تا مصفای او داخل شیر گردیده منعقد و مشابه سنگی زعفرانی رنگ شفاف صاف
گردد پس خشک نموده ضبط کنند و این مسمی است بکندهک سنقی و بچندین قسم مستعمل میگردد اول آنکه
هر روز یکدانگ او را سائیده با یک وقیه شیر تازه گاوی ممزوج نموده ناشتا بنوشند و تصریح نموده اند
که چون بیست روز مداومت کنند بهق و جرب و قروح را زایل میکند و در دو ماه تعدیل طبع و حفظ
صحت بحدی می نماید که هرگز تغیر مزاج و مرضی بر او طاری نگردد و در سه ماه صحت و تقویت قوا و
حواس و ذکا بحد اقصی حادث کند و در یکسال ضعف پیری بجنبه را زایل کند دوم آنکه هر روز یکدانگ
او را با یکدرهم از هلیلجات نرم سائیده بروغن بادنجان که از تخم او گرفته باشند چرب نموده ناشتا
تناول نمایند و تا چهار ساعت بغذا اهتمام نکند و بعد از آن از اغذیه لطیفه تناول نماید و تا شش ماه
باین طریق سلوک نماید موی سفید را سیاه گرداند بنهجی که دیگر سفید نشود و جذام و فالج و تشنج و سعل
و سعال قدیم و بواسیر را رفع نماید و حدت بصر و قوت سمع و حواس بغایت قصوی رسد سیوم آنکه
هر روز یکدانگ او را با یکدانگ طلق سیاه محلول بگلس سائیده با روغن تازه گاوی حب کرده استعمال
نمایند تا یکماه بدستور منافع مذکوره را مشاهده نمایند و از شرایط استعمال جمیع رسایل آنست که او تنقیه
نمایند و در ایام استعمال از ترشیها و لبنیات و آنچه در و حرارت غالب باشد و از سبزیها و جماع
و حرکات عنیفه و اغراض نفسانی اجتناب کنند چه هرگاه بتر و طرز بوره عمل نمایند باعث بلاکت
امراض مهلکه و صعبه میگردد دیگر رسایل ترجلاتست و آن عبارت از هلیلجات است و طریق آنست

که سیصد و شصت هلیله کابلی بزرگ را که هر یک بقدر بیضه باشد در ظرف سفالی مانند کوزه کرده بول گاو
ماده بران بریزند بقدر چهار انگشت او را بپوشانند و سر کوزه را محکم نموده در زمین پاکی دفن کنند بنهجی که سر کوزه
بیرون باشد و تا قریب بدو هفته گذارند و هر روز ملاحظه نمایند و هر چه از بول کم شده باشد اضافه نمایند تا هلیلها
نرم شود پس هر یک را دو نیم کرده دانه را اخراج نمایند و زیبق منقی که ابو الارواح عبارت از وست با گوگرد
منقی مزبور بالسویه از هر یک نود درهم بسایند تا یکسان شود و در قدحی چینی گل حکمت گرفته در دیگ
پر ریگ یا خاکستر با آتش نرم گذارند تا منعقد گردد پس بسیار نرم بسایند و در جوف هر هلیله نیم درهم گذاشته
نصفین هر هلیله را برهم گذارند و هلیله را بریسمان پنبه مستحکم نمایند و هلیلها را در ظرف پاکی کرده
عسل کف گرفته بران ریزند بقدر یکه او را بپوشانند و ظرف را در زمین پاک تا یکماه دفن کنند بعد از آن
چون بیرون آورند اجساد مذکوره در اجسام هلیلجات حوض نموده اثری از آن نمانده و هلیلجات مربا شده
باشد هر روز یکعدد تناول نمایند و تا چهار ساعت در خوردن غذا تاخیر کنند و بعد از آن شیر گاو و اطعمه لطیفه
و نان و شکر و گوشتهای لطیفه تناول نمایند و چون یکسال مداومت کنند بدستوری که مذکور شد جمیع منافع مزبوره
سابقه از سیاه کردن موی سفید و زیادتی عمر و تقویت قوتها و رفع ضعف پیری و اعاده شباب
و صحت ارواح و مزاج و حرارت غریزی مشاهده کنند صفت زیبق منقی زیبق را در دهان سنگ یا زجاج
با آب گیاه پیدا انجیر بسایند تا جرم و سیاهی او زایل گردد پس با آب گیاه عنب الثعلب بدستور سحق نمایند و مرتبه
سیوم با آب نقیع هلیله بسایند بعد از ان مغسول کرده هفتاد مثقال او را با نود مثقال آب خالص در دیگ سنگ
با آتش نرم بجوشانند و هر چند آب تحلیل رود تا یکرطل دیگر بتدریج برو بیفزایند تا مجموع صد و هشتاد مثقال
آب تحلیل رود پس برداشته ضبط کنند این مسمی است بابو الارواح منقی اما استعمال سایر سائل آن که مستعمل بود در ادویه
سمیه و تدابیر آن چون خطرناک داشت بقید تحریر در نیاورد و شمه بر و پس بس که عبارت از دوای مشی است و دهان

که عبارت

که عبارت از دوای مشی مزبور با احجار و سبعه است و امثال آن از ادویه بلادری و زرنیخی و غیرهما اما تدابیر
معادن و تکلیس و تصعید و احراق و تصویل و سایر آن در دستور اول این کتاب مذکور است مع منافع هر یک صفت
ترکیبی که جهة احتباس بول و حرارت جگر و سل و دق و تنقیه دماغ بعدیل و از مجربات حکمای هند است ص
قلعی را در ظرف سفالی یا ظرف آهن گداخته چند بار زردچوبه سائیده یا نخود اسحوق قدری با و آمیخته با کفچه
آهنی بر هم زده سر ظرف را بپوشانند تا مایع معدود بخار گردد و بکیکه رنگ او سفید گردد پس با آرد برنج چهار مقدار
نخودی ساخته از یکعدد تا دو سه عدد استعمال نمایند و هرگاه مراد از قلعین ملیح بوده باشد قدری از ان شستری
هر بر میغن را با آب لیمو خمیر کرده در بوته کرده چندان بدمند که مایل بسرخی گردد و درین وقت یکعدد از این حب
قوی العلت و رفع افراط اسهال آزاحب سفید اول بیکند و هو اعلم باب بیست و دوم در ذکر بعضی از معالجات که
مخصوص چهارپایانست و از کتب بیطره نقل شده مخفی نماند که عروقی که فصد آن در امراض بهایم احتیاج می افتد بیست و یک
رگست باین تفصیل عرقین بازرین هر یک پهلوی گوشی است و فصد آن جهة تحریک سر و کردن خیری و جنون نافعست
عرقین وجین در دو طرف گردنست جهة حکه و جرب و ریمن و ریختن مو و امراض حاره و نزلات نافعست عرقین منخرین
در هر بینی یکیست جهة امراض چشم و بینی و گوش و دهان مفیدست اذرعان از حوالی لثه علیا از دو طرف کشیده است
تا باطن دماغ و جهة درد دستها و ثقله و ظفره و کام نیکی نافعست صافنات چهار عرقست در طرف وحشی دستها
و پاها و جهة ریختن موی که جو جرد گویند مع ضعف قوایم و زحمت بار گران و جراحت سم نافعست الخرسان دو عرقست از
دو کتف کشیده تا برگ ماند مرض پشت و کمر و صعوبت خوابیدن و برخاستن و تشنج و بدی نشخوار فصد آن نافعست عروق
ذنب رگی است در زیر دم جهة امراض دم و خصیه و قلت شیر و بدی هضم فصد کنند عروق وحشیات چهار عدد است در باطن
دستها و پاها و مقابل صافنات جهة امراض قوایم و سینه گیری و حرارت مفرط باید فصد نمود ضفدعین دو عدد است
در تحت زبان جهة بدی نشخوار و سیلان کف دهن و ورم کلو فصد کنند اما طریق معالجات آنست که در امراض حاره علفهای

باب بیست و دوم
در معالجات چهارپایان

مثل فصین و اسفناج و کاسنی و کاهو و غیر آن دهند و در امراض بارده یونجه و علفهای گرم و بجای جو حلبه و پنبه دانه
و عدس و امثال آن پس او را مخصوصه هر علتی استعمال نمایند امراض اسپ یکی آنکه در ابتدا اسپ را حرکت دهد به سیلان
رطوبات منی و قلت اکل و بعد از ان ورم مستطیل در عقب گوش هم رسد علاج گشودن رگ بازرین اسپ طلا نمودن
ثقل تخم کتان که روغن او را فشرده باشند با صابون و بزرقطونا و هرگاه منفجر گردد علاج قرحه باید کرد دیگر ناغده است
که بترکی ساتجو گویند علامتش تنگی نفس و بر آمدن غضروف منی و سر پیش افکندن و عدم اکل است علاج آن قطع یا بستره
و اخراج غضروف و فصد عرق و تین منخرین و سعوط کردن زاج و زرنیخ و مرهم زنگار و استعمال معطسات برآمدن زبان و
کرد نع لجام و باعث قلاکل و شخوار است علاج قلع و [illegible] لیدن موضع بزنگ و حلتیت که هر دو را در روغن زیتون
جوشانیده باشند و سنون نمودن شب یمانی و شونیز دیگر ضفدع است و آن ظهور ورم رگهای سبز زیر زبانست
علاج آن گشودن ضفدعین و تضمید یا بی که در مرق ضفدع طبخ نموده باشند و اکل آن دیگر تاثیر برودت علامتش هم رسیدن
چشم و سر پیش افکندن و غمگین بودن و افکندن سینه و برخاستن مویها است علاج آرد جو با ربع وزن او
ریوند چینی با دوغ ممزوج کرده بر روی ترنج سرد کرده بخورانند و با آن حقنه کنند و هرگاه از برودت هوا باشد
و حلبه از هر یک چهل و پنج مثقال نکوب کرده با جو مقشر تا سه روز بدهند امراض مثل خزه و امثال آن
و [illegible] و غیره علاج آن همه بدستور معالجه انسان مگر آنکه در بهایم ادویه قویه از آنها استعمال باید نمود امراض یدیه
[illegible] از انجمله سعات هرگاه بعد از اکل [illegible] کرده و از ضعف [illegible] والا از دوغ علاج حاره او را تخم مرغ
خام بحلق کنند و با سرکه چند روز بگذارند تا پوست تخم نرم گردد و انگاه بدهند و بدستور دادن شیر بز و اسفناخ
و علف خبازی و آب طبخ حلبه مع خبازی بسیار نافعست حقیر حب سعال تریاک دار و حب شاه طرا تجربه نموده است
و با زرده حب عطائی [illegible] داده و در قسم بارده تصریح نموده اند که این دوا مجربست [illegible] را از زیاده شتر
[illegible] مقشر هر یک سه مثقال روغن دنبه تازه هر یک [illegible] مثقال نکوب کرده بدهند هر روز بدستور تا سه روز بدهند

واکر اثری

و اکر اثری باقی ماند سه روز دیگر در چینی چار یا بریزند و گویند در سالی اگر یکبار این دوا را بدهند هیچ مرض در آن
سال مبتلا نگردد و باعث فربهی او نیز میشود و بدستور دبق بازیت و آب گرم بدهند و از مجربات شمرده اند
و این دوا نیز بغایت نافعست [illegible] سیر مویز منقی با نخود زرد [illegible] مدحرج هر یک سه مثقال جوشانیده صاف نموده
با بیست مثقال عسل بدهند و در شدت سعال فصد و دمیدن انافع دانسته اند و داغ مرافق و سعوط زعفران
با روغن زیتون بغایت موثر است دیگر قولنج علامتش احتباس زبل است و بی آرامی و بر آمدن شکم علاج تخم کافشه
که عبارت از [illegible] است پنجاه مثقال او را در آب ریخته جرم او را جوشانند و بخورانند و آب او حقنه کرده
بگردانند تا اطلاق واقع شود و نفسیا شحم الحنظل با صابون و مویز از مجربات است خصوصا با زهره گاو و [illegible]
یکمثقال زهره خرس جهة درد شکم و درد جگر و سده از مجربات و بدستور نفسیا حلتیت و اشق و شحم الحنظل کردن
و خورانیدن آب بزور مع سرگین کبوتر و زیت و شراب مفید است دیگر احتباس بول است علاج شراب در روغن گاو
هر یک دو مثقال بکرم بدهند و حقیر این دوا را تجربه آورده است [illegible] شوره [illegible] را از پنج مثقال تا هفت مثقال در آب
حل کرده بدهند در حال رفع علت کند و باید بعد از دادن دوا از جو بهای کم عرض بجهانند و چون [illegible] فرنگ
در چشم بکشند بالخاصیه در ساعت او را ازایل مینماید و مجربست جو گیری و سینه گیری هرگاه سینه گیری از جو گیری
حادث شده باشد دو روز آب و کاه نباید داد و بعد از آن بتدریج علف سبز بدهند و اگر علف سبز هم نه
کاه و جو را در آب قدری شیر تخته بدهند و در آب سرد حرکت بسیار باید داد و هرگاه سینه گیری از جو باشد فصد عرق
و حرکت بسیار دست و فصد اذرعان کنند و تخم مرغ خام چند عدد در انگشت در گلو ریزند و بجای جو حلبه و عدس و حب القیر
و امثال آن دهند و گندم در شیر پخته بغایت سیر را در روغن دنبه جوشانیده و بر سینه گرم کرده بقوت تمام بمالند
و پوست تازه گوسفند بپوشانند امراض دایم یکی قصر تحریک است و آن ورمی عارض میشود که عرق [illegible] دفعه ارمنی
سرد شود و مانع حرکت کمر و گردن گردد و بخلاف تشنج که شامل جمیع اعضاست علاج پوشیدن بسیار و سعوط بوره

ورو غن گل سرخ و بخور و نطول کردن بطبوخ درمنه ترکی و برنجاسف و کندر و مانند آن و هرگاه زایل نشود داغ مفصل سر
و کردن و بیخ دم باید کرد جره علتی است که با بستن قوایم سوی وحشی دار الثعلب بریزد علاج موضع را چند بار با نشتر
شکافند تا خون بقدری دفع شود و پیاز عنصل مالیده بروغن کوهان شتر و روغن حب الغار و شونیز و ثفل تخم کتان ضماد
نمایند جمود علتی است که بسبب کثرت شرب بعد از اکل عارض شود و علامتش در یکام بر داشتن و گرانی سینه و خشکی
اعضا و تشنج قوایم است علاج فصد با زرین طرف پیشانی و طرف سم است و سعوط کردن بگلاب و کافور و نطول
بطبیخ ادویه حاره مثل حاشا و بابونه و برنجاسف و افسنتین تعقد علتی است که بسبب حمل گران و حرکت بسیار و سیر
سنگلاخ و زمینهای درشت بر بالای زانو بر آید که بهم رسد علاج به ملینات و محللات مثل مویز و زعفران و انجیر و تخم
کتان و شونیز و عسل تضمید نمایند ورم تحت الرکبه و خراج و سطبری که از قوایم بجهد دار الفیل از ریختن مواد غلیظه است
علاج تضمید موضعست بحنظل تازه و ثفل اشق و سیر و غدده ایشان از مجربات است و بدستور سعوط و ذرب و
و خورانیدن ریوند چینی با پیه دنبه و شیر و نطول با بابونه و نخاله و اکلیل الملک و امثال آن هاق که باعث ورم حوالی
سم گردد و با خشونت و شکافها و شقاق علاج بریدن موضع و داغ کردنست با نشتره با آتش سرخ کرده و اخراج
آنچه شبیه به انهای بخیر بوده باشد و بعد از آن استعمال نمودن قطران و مراهم مناسب قرحه خفیه حافره که از میخ بهم رسد علاج
کشیدن میخ و چکانیدن روغن چراغ و روغن شیخ صنعان و امثال آنست شقاق طریق علاج آنست که مکرر آب گرم
بشویند بلکه مدتی در آب گرم بگذارند پس او را خشک کرده این دوا را گرم نموده در شکافها بچکانند مرهم علک البطم را
در پیه بز در قدر مضاعف بگذارند و سرنج اضافه نموده استعمال نمایند و این از مجربات حقیر است و بعضی مالیدن مغز پسته
گوسفند در روغن کنجد و یا کنجد مملول و زرده تخم مرغ و سفیداب و زعفران را مرهم نموده اند و داغهای خطی بالای سم
و ساق بسیار نافعست امراض جلد از آنجمله جربست علاج آنست که زرنیخ و نمک را با لنا صفه در روغن گاو جوشانیده
طلا کنند در آفتاب بنشینند و تا سه روز تکرار نمایند و آنچه حقیر تجربه نموده این دو است حمض (?) گوگرد و عفص و سیاه بکجز و (?)

مغز بادام تلخ یکجزو بعد از سحق بلیغ با روغن تازه مساوی مجموع مخلوط کرده بمواضع جرب بعد از شستن با آب گرم
و صابون ضماد نمایند شیرنج و نفاخات و آن علتی است که از جلد رطوبات تراوش کند و با خارش باشد علاج
تضمید او ست بصابون و سرکه و سدر و بدستور خردل را مانست نافعست و سیاه دانه و زاج و خاکستر چوب تاک
با سرکه و روغن گل از مجربات حقیر است حکه علاج خارش مثل جرب و شیرنج است و در ادویه او شراب کهنه
سریع الاثر است و هرگاه بسبب خارش ریختن دم حادث گردد کنجد را سوزانیده با آب مخلوط کرده دم او را
بشویند و یکهفته همین عمل کنند برص که بترکی آلا گویند حقیر آنچه تجربه نموده ضمادیست که در باب الطبیه برص
مذکور است باید موضع را با آب اشنان شسته ضماد نمود و چون پوست بیفکند و اثری باقی ماند تکرار عمل نمایند
و الا فلا کوکب علتی است که بسبب اکل مفرط مواد فاسده در کتف جمع گردد و بروز کند علاج تضمید او است
بقنه و سرگین کبوتر با روغنها و بعد از شکافتن و معالجه جراحت کردن و ادویه جراحات در باب مراهم
مذکور شد و احتیاج بتکرار نیست امراض مفاصل علامتش ضعف حرکت عضو مخصوص است و چون دست بر آن
مفصل گذاشته بفشارند معلوم گردد علاج و ضد قوایم و تضمید بزنجبیل و نفط و سیر و سرکه و ادویه محلله است
و داغ مفصل معلوم و در خلع مهرها و مفاصل نیز داغ نافعست و الصاق زفت و تدهین بروغنهای حاره
و نفط اورام آنچه در ران تا آخر ساق یا زانو باشد ریح الجمال نامند علاج تضمید بغدره از ادویه مجربات
و بدستور جاورس و سبوس گندم گرم نمایند و سایر اورام را بدستور انسان معالجه کنند و علاج ورم پشت
که از کرفتگی بار و تنگ او باشد نمک را در شیر گاو جوشانیده نمدی را در آن کرده بگذارند و تنگ را بر روی آن
ببندند و اورام حاره را اولا به رادعات مثل گل ارمنی و طحلب و بزرقطونا و آرد جو با آب کاسنی و آب گشنیز
و سرکه طلا کنند بعد از آن بمحللات اورام حاره و بارده و نرم شده را در ابتدا و انتها بمحللات تضمید نمایند مثل مغز دانه
بید انجیر و سرگین گاو و زوفای تر و مرهم و اشق و ابق و امثال آن جراحات علاج آن بزودات و مراهم مذکوره در ابواب

سابقه و آنچه مخصوص بجراحت پشت دوابست سرگین خشک الاغ سرگین کهنه کاکستر تنباکو است که بعد از شستن

بآب گرم هر روز تجدید کنند **امراض عامه** از آنجمله اعیاست که ماندگی باشد **علاج** شکر و آرد جو بالسویه با آب

ممزوج کرده بدهند و بعد از لحظه اندک بگردانند و یکبار دیگر از ان داده ساعتی حرکت نفرموده پس در چهار

آب دستها را و پاها را بادام و مقعد و زهار و دهان بشویند پس خشک کرده بروغن گاوی و نمک شراب

زانوها را تا سم تطلیه نمایند و اگر ماندگی از دویدن بسیار باشد سینه اش را بپوشانند و چهل و پنج مثقال

روغن کنجد بار روغن تازه حقنه نمایند و یکبار دیگر بآب سرد حقنه نمایند **تشنج** علامتش تنفس و فرو رفتن

اضلاع است **علاج** داغ اینکاهست که هر طرف را سه داغ مثلث کنند و یکی زیر ناف **حمیه** علامت که

با کثرت تشنگی و بی آرامی و نفس بسیار زدن و اضطراب حرکات **علاج** تدبیر ماء الشعیر و تعلیف کاهو و کاهو تازه

و هندوانه و دوغ و آب و فصد عروق و حجامت و تضمید و جراده و کدو و خیار و امثال آن و یخ بسیار داده

و سعوط کردن کافور و آب کشنیز و سرکه و حقنه با شیر تازه و آب و ملح کنند **مغیر الالوان** چون بهایم را خواهند

که تغیر رنگ کنند باید خاکستر پخته با آب خمیر کرده بقوت تمام بمالند تا چرک زایل شود و بآب گرم بشویند

پس موضع را بشب یمانی بقوت تمام بمالند و بجهة سیاه کردن تمام را با آب نیل پخته بمالند سیاه گردد

و جهة سرخ کردن تمام را با آب ملح القلی پخته ضماد نمایند و بجهة کبودی نیل اکثر از تمام کنند و جهة سفید کردن

بروغن وزغ تدهین کنند و آن در مبیضات موی مذکور شد **حیله** اکتحال عسل کالا در مورث بیاض چشم حیوانات است

و اکتحال خربق رافع آن و از اسرار است سعوط آب پودنه دردماغ شتر رافع مستی او و مجربست **باب**

بیست و سیوم در قلع آثار لباس و جامه و امثال آن **قلع رنگ سیاهی** دو جزو اشنان و یک جزو انار دانه را

با سرکه و آب بجوشانند و آنچنان که گرم بوده موضع سیاهی جامه دران کنند بحدی که دست تاب گرمی آورده پس

بدست بمالند و هر گاه اثری باقی ماند بآب صابون بشویند و تصریح نموده اند که هر اثری که بآب و صابون زایل نگردد

باب بیست و سیوم در قلع آثار لباس وغیره

با این عمل زایل شود و بدستور چون اشنان را با سرکه بجوشانند و هر سیاهی و الوان مختلفه را با سرکه بجوشانند و هر سیاهی

و الوان مختلفه را با او بشویند و بعد از ان بآب صابون رفع آثار مینماید **اثر مداد** شیر تازه با نمک نیم کوفته

مخلوط کرده با آن بشویند و پس از ان باشنان و صابون و متفق علیه است که ترشی ترنج رفع رنگ مداد و سایر

آثار مینماید **اثر پوست سیاهی** و سایر آثار سیاه موضع را گوگرد دود کنند و سرگین کبوتر مالیده بشویند و آب

لیمو رافع اوست **قلع جمیع الوان** ولا آب بقلا بشویند با بقیه نشاکی دود گوگرد دهند **ایضاً** درین باب

مجربست موضع را بسرگین مرغ طلا کنند و در آفتاب خشک کنند پس بصابون بشویند **قلع رنگ خون** در حاوی

ابن تلمیذ مذکور است که ترشی ترنج با نمک زایل کننده جمیع الوان خونهاست مگر خون کبارت و این فرق غریبست

و بدستور چون موضع را بخاکستر آلوده بآب اشنان بشویند رفع اثر خونها میکند و بدستور چون سرگین کبوتر را

بجوشانند و بآب او بشویند مجربست **قلع رنگ زعفران** چند بار قند سائیده دود کنند رفع میکند و بدستور

انجیر را در آب بجوشانند تا رنگ بردارد و جامه را آنچنان گرم بوده بآب بشویند پس از ان بصابون

و بدستور شستن جامه ببوره و صابون همین اثر دارد **قلع اثر بقم** لیمو را پاره کرده در ما بیفشارند و موضع را

بآن آلوده بعد از سه ساعت دست مالیده بیفشارند و بصابون و آب گرم بشویند **قلع رنگ شکوفه و میوه ها**

اشنان و اندک بوره را سائیده بسیار بجوشانند و بدستور چون قدری اشنان را با خطمی و بوره بجوشانند

و موضع را ساعتی در هر آبی مکرر بگذارند پس بآب صابون بشویند **قلع رنگ نیل** ماست ترش بجوشانند

و موضع را بآب فرو برده بعد از دو ساعت بآب صابون بشویند **قلع رنگ آلو بالو** برگ آلو بالو را سوزانیده

و خاکستر او را با آب سرشته موضع را طلا کنند و بعد از دو روز بآب و صابون بشویند **قلع رنگ توت** اثر توت

سیاه را با آب توت سفید بشویند و بدستور هر گاه گوگرد دود کنند زایل میگردد **قلع رنگ انار** اشنان را

با صمغ عربی و شب بجوشانند و بآن طلا کنند و چون خشک شود دست مالیده از موضع بیفشانند و بدستور

شستن آن بصمغ عربی و اشنان همین اثر دارد و گویند اثر پوست گردکان تر را بروغن و صابون بشویند
قلع رنگ حنا و غیر با آب انار دانه قراقروت بشویند و بعد از آن بصابون و گویند چون بگوگرد دود کنند زایل
گردد و بدستور اشنان و سرکه و ترشی ترنج از مجربات است شستن جامهای رنگین که تغیر نکند قلقطار را در آب جوشانیده
لباس را بآب او بشویند جهة ثبات رنگ جامها خرنوب نبطی را کوبیده بخیسانند و جامه را بآن تر کرده
بعد از آن هر رنگ که باشد ثابت ماند و زایل نگردد قلع آثار روغنها آرد جو را بروغ آمیخته بآن بشویند
تا ازاله چربی شود و چون لباس پشم سفید بروغن آلوده باشد هر قدر را بعد از تر کردن بر موضع بران بپاشند
و بسیار بدست مالیده با آب سرد و صابون بشویند و هرگاه پوست بچربی آلوده شود با نخاله گندم تازه بار
بر و ریخته بدست مالند و بسیار بیفشارند و تصریح نموده اند که چون زهره گاو و گوسفند و بز طلا کرده با آب
اشنان و قلی بشویند اثر جمیع ادهان را ازاله تمام البته زایل گرداند و هرگاه خواهند تا شسته زایل گردد
آهک و نمک را سائیده بر موضع بپاشند و چیزی سنگین بران گذارند و بعد از مدتی بیفشارند پاک گردد و در
قلع روغن بزرک و روغن چراغ گفته اند که چون لباس ابریشمین بآن آلوده شد با سبوس گندم را جوشانیده و
موضع را بآب او تر کرده بگوگرد دود کنند و قلع اثر نفط سیاه و سفید به دوشاب بمالند و در خواص الاشیا
ازاله از جامه پشمینه نیز بدستور مذکور است و چون لباس رنگین باشد اول بآب خطمی بشویند پس بآب قلیا گرم
کرده باشند جهة رفع بوی آن اولا بسرکه و بعد از آن بصابون بشویند و بآب طلخ با قلا را جمیع مهره مجرب
دانسته اند و بدستور چون سیر کوفته و نمک کوب بر موضع بسیار بقوت بمالند و بعد از آن بشویند زایل
گرداند و گویند بروغن زیتون نیز اثر نفط میشود قلع رنگ طیوب و غالیه سرگین کبوتر را با آب جوشانیده
جامه را بشویند پس بصابون و ازاله اثر عرق چارپایان و اثر پوست سیاه بدستور است که در قلع رنگهای
سیاه مذکور شد قلع اثر روغنها از اوراق کتاب و کاغذ هفت درم استخوان سوخته را مثل غبار سائیده

باده درم شب و یکدرم نبات بسیار نرم سحق کرده بر اوراق پاشیده سنگی گران بر بالای آن از شب
تا صبح گذاشته پس اوراق را بیفشارند و همچنین گل نیشاپوری و آهک و نمک و شوره همین فعل کند اما قلع
نوشتجات کج را بروغن زیتون و اندکی بوره ارمنی و شب یمانی سائیده بر نوشتجات بمالند ازاله
نوشتجات میکند و همین عمل در بردن چرک جامه نیز بسیار موثر است و درین باب سفیداب جصاصین
تو هم از کج است در قلع موم عسل را گرم کرده بر موضع موم آلوده بریزند و بمالند تا موم را و عسل را
بهم بیامیزد و پس عسل را برداشته بآب گرم بشویند ایضا جامه را در روغن شیر تخت جوشانیده گذارند
پس بصابون و آب گرم بشویند ایضا بوره و صابون و آب گرم بشویند رفع نماید قلع قیر و زفت
و قطران و میالی و امثال آن آرد نخود را با آب آمیخته استعمال کنند و بدستور بروغن زیتون گرم کرده
و صابون ازاله نمایند و روغن زیتون را در رفع اشیای مذکوره و اشیای چسبنده مثل دبق از مجربات
دانسته اند اقسام شستن جامها لباس زربفت را چیزی از گل و بوره و آهک نیست و پشمین را گل و ابریشمین
و صوف و سقرلاط و لندره و امثال آنرا چوبک و نمک جامه ابریشمین چنانچه بصابون پاک میگردد
و پشمینه گوسفند نیز بشویند پاک میشود و الوان مختلف سرگین کبوتر ازاله چرک میکند و جامه سفید هر رنگ
که آلوده گردد چون یکشب در بول شتر گذارند و روز دیگر بصابون و آهک بشویند رفع آن میشود و بول
اطفال را نیز همین اثر است باب بیست و چهارم در دستور معالجات طیور که بزور و عبارت از آن است

باب بیست و چهارم
در معالجات طیور

پوشیده نماند که علمای این صناعت و فضلای این علم بسیار قلیلند و بهترین ایشان قسطوس رومی و
ابن العوام و اداهم و قطریف و سومارس و ابن جانس است و اول کسیکه صید شاهین و باز کرد و ایشان را
شکار آموخت قسطون پادشاه روم است و صید باشه اختراع کسریست و شکار بحری و چرخ را انسنبهرام
داده اند و طریق اصیاد و بیان نیک و بد و سایر بیان حالات طیور و سباع که جوارح نامند انجا تحریر

مختلف کرده اند چون امر معالجات امراض مناسب این مجموعه است بنا علیه اکتفا ببیان آن نموده و آنچه
از متقدمین بنظر رسیده ترجمه میشود و تصریح کرده اند که نبض طیور در منقار و بال محسوس میگردد و حرکت ریه
مابین مقعد و انتهای استخوان سینه که عظم زورقی است و از جهة عظم عدم وتدی که در سایر حیوانات قاعده
دماغ است و محل توقف مواد غلیظه و شمول در کاسه سر جمیع مرا صداع عارض میگردد و چه باین سبب بخارات
محتبس نمیشود و مهرهای گردن و پشت طیور را استناس نمیباشد و آن عبارت از برآمدگیهای طرف مهرها است
درد و با این جنس ستقیمت بخلاف سایر بهایم که ملفوف بحیده است و فالج و عرق النسا نیز طاری میگردد و علامات
کلیه صحت و مرض چون هر صبح بعد از خلجات شب پر و بال خود را بمنقار بساز و بال افشانی کند و مردمک
دیده او صاف و نورانی باشد و با اطراف آرزوی جستجوی چیزی کند و از نشاط پرواز نماید بخوردن صید
و فضلاتش معتدل القوام و سفید و بسهولت رفع شود علامت صحت است و با این اوصاف هرگاه در حین
پرواز بسرعت قوت زند و کثیر الحرکت باشد دلالت بر حرارت و یبوست مزاج اصلی دارد و ضد آن
بر برودت و رطوبت و اضداد صفات مزبوره علامات عدم صحت است پس اگر سر را حرکت بجا دهد دلالت
بر آفت دماغ کند در اصل دماغ باشد یا بمشارکت عضوی و اگر مکرر چشم را بپوشد و رطوبت از آن سیلان
نماید دلالت بر طرفه و آفت چشم کند و هرگاه دهانش بعد از سیاهی سفید گردد دلالت بر آنکه کند
و اگر بتمامی جمع نماید دلیلست بر غلبه رطوبت غریبه و چون با وجود آن هر دم بر پای نشیند و در حین
رفع فضله بدشواری اخراج نماید دلیلست بر بواسیر و قولنج و آفت روده و شقاق یا ورم کف
و دلیل حرارت غریبه و لرزیدن پا دلیلست بر نقرس و مفاصل و ورم فوق زانو است و کندن موی خود
بمنقار دلیل کرم معده و قمل است و کاهیدن بال از است منقار دلیلست بر ضعف جگر و خارش بینی بسبب زکام
دلیل اتکه و صداع جوف و دلیل ریاح غلیظه و میل بطعمه نمودن دلیل تخمه و افتادن از نشیمن و تشنگی مفرط دلیل ...

امراض راس دوار علتی است که سر را بسیار حرکت دهد و گاه منکوس کند و گاه مرتفع دارد پس اگر نگون داشتن زیاده
بر رفع باشد و تغیر در چشم بهم رسد از اصل دماغ خواهد بود و الا بمشارکت اعضای اسفل علاج آنچه از اصل
دماغ باشد و مواد حاره آب گشنیز و سفیداب قلعیه نمایند و سعوط کنند و تنقیه بگلاب نمایند و در بارده تنقیه
بگلاب که مرزنجوش در آن خیسانیده باشند باید کرد و تضمید مرزنجوش مطبوخ و آنچه بمشارکت باشد علاج آن عضو
کنند مرجفه علتی است که موی بر ایستد و مخلب که عبارت از ناخن است کج دست گردد بجهة یکه ضبط طعمه
نتوانند نمود علاج هرگاه زمستان باشد در پیش آتش و الا در آفتاب جا دهند و نطول مطبوخ بابونه و تنقیه با آب
نرگس و آب مورد کنند تقلیص علتی است در پیش دماغ که حرکت بسیار دشوار کند علاج نطول با آب شبت در روغن گنجد
و تنقیه بشیر و نیم گرم ذره کنند و بدستور آب عناب و بنفشه نیز مفید است امراض عین غشاشب کوری است
و تصریح نموده اند که غیر انسان بوزینه و مرغ خانگی و کبوتر باید جمیع حیوانات بسیار را در شب ببینند و عدم را
ابصار جوارح بسبب بخار غلیظ است علاج منع لحومات و اقتصار بحبوب و تقطیر بگلاب و شکر نمایند و علاج غشاوه
و بیاض بتقطیر زهره و شکر و مروارید کنند اتساع و نزول آب علتی است که در روز ابصار نکنند و علامتش وسیع شدن
مردمکست در روز چه طیور را در صبح بصر سوای شب و برودت هوای مفرط مردمک وسیع میگردد و علاج
تقطیر زهرها است با عسل و علاج سیلان رطوبت بتقطیر آب مورد کنند و اداهم مورد را با توتیای مغسول تجویز
کرده است و علاج سطری پلک چشم و بهم آمدن آن بعد از حک آن بشکر طلا کردن بال نارس طیور بغایت
آزموده است و بدستور جهة طرفه و اکثر امراض چشم مفید است جدری و آن حدوث نقطهای سرخ مدور است
در پلک چشم علاج موضع را با نیشتر بمالند و بعد از آن خاکستر برگ زیتون بپاشند علاج سلاق که سرخی پلک است
با صلابت و بی جوشش تقطیر بگلاب و روغن پسته کنند علاج جرب که خشونت و سرخی پلک است بتقطیر شراب
و سفیداب سماق منقوع در گلاب کنند علاج بذله که غربت لی سیلان بتقطیر گل سرخ و شراب باید کرد دموع که کثرت

انگشت هرگاه از دود آتش عارض شده بروغن بنفشه مخلوط با شیر دختران تقطیر نمایند امراض منقار و مخلب منقار را
بفارسی منقار و مخلب را چنگال گویند از جمله امراض آن یکی تقشر است که عبارت از ریزه شدن و پوست انداختن
باشد علاج سبب حل آن تضمید این دواست ص نشاره شاخ بز و تربد در روغن بید انجیر جوشانیده استعمال نمایند
و سطبری منقار و ناخن را از صدمه و اسباب خارجه بهم رسیده باشد تضمید آب مورد و لادن نمایند و آنچه بسبب التهاب
مواد باشد بروغن بادام و تخم کبوتر و مغز پسته تطلیه نمایند التوا که کجی و پیچیدگی است تضمید بسرکه و شب کنند
و الطبیق را که بهم آمدن چنگ و منقار است مداومت تضمید بروغن کنجد و روغن تازه و سعوط نیز ازان نمایند و طعمه
بزرده خام تخم مرغ باید کرد و ثالیل که بترکی زگیل گویند و آن در چنگال و انگشتان حادث میشود و باین دوا ازاله نمایند
از مجربات است ص اشق مقل ازرق هر یک دو جزو نیکوب کرده یک شبانروز در سرکه خیسانیده و پس ازان
حل کنند و گل خطمی دو جزو و تخم کتان تخم مرزنجوش بابونه تکه یک جزو اضافه نموده استعمال نمایند علاج ریش کردن
چنگال را بمنقار بخون آوردن موضع ناخن باید کرد و تضمید بدارچینی و امثال آن باید نمود و اورام حاره را
تضمید گل ارمنی و صندل سرخ و کافور و زعفران با سرکه کنند و بارده و صلبه را تطلیه بمرهم داخلیون و دبق
و مویزج با عسل و سایر محللات نمایند امراض دهان و زبان و حنجره و آلات تنفس علاج خشونت دهان که مانع
خوردن طعمه گردد به دانه در گلاب خیسانیده تنقیه با آن کنند و گنجشک طعمه دهند و با شیره ان کثیراً دادن بسیار
مفید است علاج تشنج عضلات حنجره را که مانع فرو بردن طعمه میشود تنقیه با آب طبیخ انجیر و مویز و تضمید بروغن
کرد و کان کنند علاج ورم کنج دهان را با آب گرم ممزوج بلعاب بزرقطونا و تضمید با انجیر مهرا با قدری سیر نمایند
و چون منفجر گردد چرک او را پاک کرده برگ حنا را مثل غبار سائیده و بپاشند سعال و ضیق النفس و علامتش تواتر نفس
و باز داشتن دهان و ضعف حرکت است هرگاه این علت از حرارت مزاج و یا هوا و یا شدت تعب باشد سیلان آب کند
و نبض سریع و کف یا کرم پیدا و آنچه بسبب بخار و دخان باشد این اعراض با او نمیباشد علاج آن تنقیه بروغن کنجد با قدری

صمغ عربی و لعاب بهدانه و گل ارمنی است و چون با حرارت لاغری عارض گردد تنقیه بشیر الاغ و کثیرا و ماء الشعیر
با قدری آب کدو باید کرد و بر روی اسفناج و کشنیز و برگ بید و امثال آن خوابانیده و داغ طرفین منسر و بینی
که بچوب مورد کنند بسیار نافع دانسته اند و هرگاه از برودت باشد علامتش حرکت سر و سیلان رطوبات
غلیظه از دهانست علاج تنقیه بشیر الاغ که با قدری سرگین موش حل کرده باشند باید کرد و روغن ... را
از مجربات شمرده اند و بعضی حلتیت را تجویز نموده اند خفقان را علامت تواتر نفس و صدای منخرین و حرکت
منتهای حلقوم و زدن است که باندک حرکتی این عوارض محسوس گردد علاج تنقیه بگلاب و گل مختوم با لعاب
تخم ریحان و آب انجیر و گل ارمنی کنند و بر روی برگها و علفهای سرد بخوابانند و طعمه از زرده تخم خام و جوجه
بریان کرده بدهند گرفتگی آواز را علاج بدادن طبیخ انجیر زرد و خطمی و زوفا و عسل کنند خناق و دشواری نفس را
این دوا بغایت نافعست ص پوست پخته تخم مرغ را نرم سائیده با مویز جهار کرده بدهند و تنقیه آب کلم
توبه دار نمایند و اگر حرارت غالب باشد تنقیه بروغن بنفشه و گلاب و آب کاسنی و روغن گل سرخ کنند امراض
حوصله که زهر که عبارت از وست تخمه سبب آن کثرت اکل و طعمه بی وقت و عدم هضم علامتش قی کردن
و شستن بال و سر و بر خاک غلطیدن و بر نشیمن قرار نداشتن و دهان باز کردن و سیلان رطوبات علاج گرسنگی
و پرواز بیشتر فرمودن و طعمه از برنج و ذرت و حبوبات دادن است و در روز سیوم گنجشک طعمه کنند و این دوا را
در گوشت پیچیده بدهند ص زنجبیل مصطکی گرد یا دارچینی فلفل هر یک یک جزو حرف ابیض ربع جزو با شکر حب بقدر
فلفلی ساخته استعمال نمایند و بجهت رفع رطوبات غلیظه مویزج را از مجربات دانسته اند و قدر شش از یک عدد
تا هفت و سه مانس و اوهم تنقیه مصطکی و قرنفل ستوده اند و بر روی نعناع تازه و پودنه و سداب کرم
بران پاشیده و باشند بخوابانند و در زیر نشیمن گسترانند و با جماع رسیده است که از انسان و وحوش و طیور
صنفی که تخمه نمیشوند از انسان حکیم و راهب و ... و از وحوش شیر و پلنگ و آهو و از طیور کبک و شترمرغ و قطاة

کبفارسی سنک اشکنک نامند ریاح علامتش قراقر و طیور و نفخ و قلت اکل است علاج از بلع و خطاف و
خرکوش کنند و جبی که مذکور شد بسیار نافعست و حقنه بطبیخ رازیانه و کرفس با روغن تازه و فلفل کنند و جگر کوسفند
باشیر الاغ و هلیله زرد و بدستور تخم سنک پشت باشکر بغایت نافعست و شیاف شکر و انزروت و عسل و نمک
بسیار مفید است و شیاف پیه خوک مخصوص بازیان کرده اند و هرکاه حرارت ظاهر باشد بجای نمک در مسهلات
و شیافات و حقنها هلیله زرد کنند و بچه مرغ و شاهین و بحری جهة اسهال نمودن قدری نوشادر باشکر و روغن
تازه دادن بسیار نافعست چه اولا بقی رفع فضلات و ثانیا باطلاق رفع مواد مینماید دود علامت کرمی
که در زهر که بهم رسد منکوس داشتن سر و کشوده داشتن دهان و لاغر شدنست و علامت کرم روده و بدبوی
فضله و غلطیدن و قلت اکل است و علامت کرم مقعد خروج و ظهور اوست علاج آب برک شفتالو کوشت
باآب چغندر و عسل که نیمکرم بدهند و بدستور قنبیل و برنک بلی مقشر و درمنه ترکی و تربد سفید را بالسویه سائیده
و با عسل حب کرده باید داد بواسیر علامتش ظهور خون یا فضله و فساد هضم طعمه و سقوط قوت و رفع شدن
فضله بدشواری و قلت مقعد از آن و کثرت حرارتست علاج حقنه بطبیخ تخم کتان و روغن آن در روغن کردکان
و روغن نارجیل کنند خصوصا چون قدری از کردکان سوخته اضافه کنند و خروج مقعد و شقاق او را حقنه بروغن
وسمه و کوهان شتر و روغن حب البطم کنند امراض جگر علامتش سده و ورم آن و تشنگی مفرط و حس ثقل و
برآمدگی تحت استخوان سینه است علاج تنقیه بآب طبیخ بیخ زرشک و طبیخ بیخ علیق که تبرکی بکوز تکمن نامند
باید کرد و لک مغسول ریوند چینی گل سرخ بیخ کاسنی بالسویه جوشانیده و آب او را بدهند و طعمه از زرده
تخم مرغ خام و آرد عدس باشکر و گاهی از لحوم لطیفه با آب طبیخ عدس کنند و موهای تحت استخوان
سینه را سترده با آرد جو و صندلین و مصطکی و سرکه مکرر تضمید نمایند و زرلو دادن موضع مزبور نافعست قولنج
علامتش خشکی فضله سینه بر خاک گذاشتن و بی آرامی است علاج تنقیه بآب طبیخ حلبه و شبت با عسل کنند و آب نسرین

وآب نبق و عرق بهار نارنج که حلبه در ان خیسانیده باشند نافعست و حقنه بمیاه مزبور با قدری روغن تخم
کتان و بابونه و امثال آن بغایت نافعست امراض مفاصل و رجلین علامتش ظهور برآمدگی مفصل و عدم ضبط طعمه
بمخلب و عدم قیامست علاج هرکاه حرارت ملمس باشد موضع را زلو دهند و بگل ارمنی و گلاب و کافور
و حضض و پوست بندی و نشاسته و سرکه و قدری سورنجان و زعفران ضماد نمایند و تنقیه بآب عناب و روغن
بنفشه کنند و هرکاه بی حرارت باشد روغن کردکان و نارجیل و پیه انجیره دهند و زعفران بسیار مفیدست و گوشت
گنجشک با روغن بادام تلخ و شکر نافعست و حرمل را در سرکه جوشانیده لته را با آن تر کرده بر موضع ببندند
و این را از مجربات شمرده اند و دادن سنای مکی با عسل بقدر یکدانگ عجیب الاثر است ورم کف که منجک نامند
زبونترین امراض و از مواد محرقه حاره میباشد علاج پوست خشخاش را کوبیده و در سرکه پخته بوزن آن
بزرقطونا کوفته و قدری روغن گل سرخ اضافه نموده و نیمکرم ضماد نمایند و طلا کردن آنچه در علاج ثالیل مذکور
شد بغایت نافعست و هرکاه منفجر گردد و برهم کافور معالجه کنند امراض پر و بال و موی از انجمله ضعف برآمدن
و پیچیدگیست پس اگر با وجود آن لاغر گردد و سبب قلت ماده غذائی خواهد بود در نیصورت لحوم لطیفه باید داد
و تقویت هاضمه با دویه که در امراض حوصله مذکور شد باید نمود و اگر بدون لاغری باشد سبب آن مواد
فاسده است و بدستور دیر برآمدن و ریختن و ریزه شدن و اصلا نروئیدن از احتراق مواد و یبس خواهد بود
علاج بمسهلات مذکوره کنند و بعضی دادن صبر زرد بسیار نافع دانسته اند از یکدانگ تا دو دانگ و روغن
حب الغار و کردکان و فرفیون و پیه تازه و خاکستر علیق و پرسیاوشان تضمید نمایند و بطبیخ شلغم و برگ کنجد
مکرر بشویند و هرکاه موی روئیده شده بریزد و اصل آن باقی میماند تدهین بروغن مورد و بروغن وسمه
و قدری لادن کنند و چون بال مکس را جدا کرده در روغن [illegible] حل نموده بمالند عجیب الاثر است
قراع ریختن موهای ریزه سر است علاج تنقیه بماء الشعیر و تطلیه آب کدو و روغن بنفشه و آب گشنیز و خاکستر

پر سیاوشان و دانه خرمای سوخته کنند **جرب** رنجیدن جمیع موی سر است با وجود سبوسه و خارش **علاج**
با آب جو و آب چغندر و حلبه بشویند و روغن بادام با عسل بمالند و روغن تازه با شکر طعمه دهند **قمل** بفارسی
شپش گویند علامتش فرو رفتن چشم و پوسته کشودن بال و خاریدن منقار و مخلب حرکت بسیار کردنست
علاج بخار بطر طیر کنند و آنرا بفارسی دار تو نامند و مستعمل صباغانست و بدستور بزر البنج وزراوند طویل
و موبزج طلا کرده بطبیخ شحم الحنظل و اسپست و چوب گز و آب نعناع بشویند و مجربین تصریح کرده اند که
آب نعناع جهة اقسام امراض بال و پر بغایت مفید است و طلا کردن زیبق مقتول بسرکه و آب دهن رافع
قمل جمیع حیوانات و حقیر نیز مجرب دانسته است و بغایت مفید است **اما طریق** صید طیور چون گندم را بکف
دهان شیر مست یا بعرق آن تر کنند از خوردن آن طیور بیهوش گردند
و چون دبق را با عسل و دوشاب طبخ بلیغ داده مانند
ریسمان بر اشجار و غیر آن گذارند طیوری که
بران نشینند پای بسته گردد
و هو اعلم ۵۵۵
روز چهارشنبه بتاریخ ششم ماه رمضان المبارک سنه ۱۲۱۰ یکهزار و دویست و ده در شهر [illegible] باتمام رسید

نسخه مجربات

[illegible]

۱۲۵۱

